هذا تفسیر مواهب
من تالیف ملا حسین
کاشفی واعظ

۸۰

٢٨٤٨٢

هذا تفسير مواهب
من تاليف ملا حسين
كاشفي واعظ

٨٠

تفسیر مواهب کاشفی

ن ۲

۱۵۰

۳۵۰۰ ریال

سورة الفاتحة ١	سورة البقرة ٢	سورة آل عمران ٤١	سورة النساء ٦٥	سورة المائدة ٩٢	سورة الأنعام ١٠٧
سورة الأعراف ١٢٦	سورة الأنفال ١٥١	سورة البراءة ١٦١	سورة يونس ١٨٠	سورة هود ١٩٢	سورة يوسف ٢٠٥
سورة الرعد ٢١٨	سورة إبراهيم ٢٢٤	سورة الحجر ٢٢٩	سورة النحل ٢٣٤	سورة بني إسرائيل ٢٤٧	سورة الكهف ٢٦٠
سورة مريم ٢٧١	سورة طه ٢٧٨	سورة الأنبياء ٢٨٧	سورة الحج ٢٩٦	سورة المؤمنون ٣٠٤	سورة النور ٣١١
سورة الفرقان ٣٢٢	سورة الشعراء ٣٢٦	سورة النمل ٣٣٧	سورة القصص ٣٤٤	سورة العنكبوت ٣٥٤	سورة الروم ٣٦٠
سورة لقمان ٣٦٥	سورة سجدة ٣٦٩	سورة الأحزاب ٣٧١	سورة سبأ ٣٨١	سورة الملائكة ٣٨٦	سورة يس ٣٩٠
سورة الصافات ٣٩٥	سورة ص ٤٠١	سورة الزمر ٤٠٧	سورة المؤمن ٤١٣	سورة فصلت ٤٢٠	سورة الشورى ٤٢٥
سورة الزخرف ٤٣٠	سورة دخان ٤٣٦	سورة الجاثية ٤٣٨	سورة الأحقاف ٤٤١	سورة محمد ٤٤٥	سورة الفتح ٤٤٨
سورة الحجرات ٤٥٢	سورة ق ٤٥٤	سورة الذاريات ٤٥٧	سورة الطور ٤٦٠	سورة النجم ٤٦٢	سورة القمر ٤٦٥
سورة الرحمن ٤٦٧	سورة الواقعة ٤٧٠	سورة الحديد ٤٧٣	سورة المجادلة ٤٧٧	سورة الحشر ٤٨٠	سورة الممتحنة ٤٨٣
سورة الصف ٤٨٦	سورة الجمعة ٤٨٧	سورة المنافقين ٤٨٨	سورة التغابن ٤٩٠	سورة الطلاق ٤٩١	سورة التحريم ٤٩٣
سورة الملك ٤٩٤	سورة ن ٤٩٦	سورة الحاقة ٤٩٩	سورة المعارج ٥٠٠	سورة نوح ٥٠٢	سورة الجن ٥٠٣
سورة المزمل ٥٠٤	سورة المدثر ٥٠٦	سورة القيامة ٥٠٨	سورة هل أتى ٥٠٩	سورة المرسلات ٥١١	سورة النبأ ٥١٢
سورة النازعات ٥١٤	سورة عبس ٥١٥	سورة التكوير ٥١٦	سورة الانفطار ٥١٧	سورة المطففين ٥١٧	سورة الانشقاق ٥١٨
سورة البروج ٥١٩	سورة الطارق ٥٢٠	سورة الأعلى ٥٢١	سورة الغاشية ٥٢١	سورة الفجر ٥٢٢	سورة البلد ٥٢٣
سورة والشمس ٥٢٤	سورة والليل ٥٢٤	سورة والضحى ٥٢٥	سورة ألم نشرح ٥٢٦	سورة والتين ٥٢٦	سورة اقرأ ٥٢٧
سورة القدر ٥٢٨	سورة لم يكن ٥٢٨	سورة الزلزلة ٥٢٩	سورة العاديات ٥٢٩	سورة القارعة ٥٣٠	سورة التكاثر ٥٣٠
سورة العصر والهمزة ٥٣٠	سورة الفيل وقريش ٥٣١	[illegible] ٥٣١	[illegible] ٥٣٢	سورة الإخلاص والفلق ٥٣٣	سورة الناس ٥٣٤

[illegible]

تفسیر مولانا حسین واعظ

بسم الله الرحمن الرحیم رب تمم بالخیر انه هو الرب الکریم وتمم
بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثنای حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و اصحابه صلوة
متضوع نفحاتها الی یوم التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت کار عالیجناب امارت مآب
ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیة مؤتمن المملکة الخاقانیة عضد الدولة
القاهرة رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین
کوهی بود که دامن ز مکرمت آفتاب اوج حشمت سایه لطف اله همسوار عرصه عزت علیشیر اکرمت
دالی والاجناب داد و دودمان پناه مستفیض از مجلس کلامش جان و دل مستنیر از لمعه رای منیرش تیره
دولت او با جهان بود وفتا و باقی ناشر میکوید هر دم از سر تمکین و جاه کام جهان از دولت او ماهر چه میکوید
دل کیسر از دیده ما هر چه میخواهد بخواه اعنی امیر العزیز بعز الدارین و در تحصیل اسباب سعادات اخروی
شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلدات
استطاب مصروف داشته و تمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل دست داده و بنظر عالی اما رتبناهی رسیده
عز قبول یافت اما بواسطه وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقده تأخیر
افتاده تا در غره محرم المکرم سنه سبع وتسعین وثمانمایه هجری ایما بملازمت از عالم لا ریبی خاطر فاتر بنده حقیر
حسین واعظ کاشفی رسید که بعد ازین الوقت ترجمه بیت از تحقیق معنی آیات و بیان از لطایف و نقشه ناری
دوره نگه بیاد کرده تا حضرت شان الیه مطالعه آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معانی کلمات قرآنی را بنظر
استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن نکات قرآنی بدین نوبا فوائد حقایق معانی کلمه
بنام سامی آنحضرت بمواهب علیه اشارت یافته محظوظ کرده اند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و عز

سلطان جنات کلمی قریب شمیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود بر کشاید و عرایس مجلات
التدبیر منصه ظهور بجلوه در آید شعر و انجاز امل سخیر الواحد و ترویح شیخ الغیبة و حث و
ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز واضح باشد و جهی که شامل بعضی از
وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام و اشهر ست بطریق
الکلام بذکر خواهد یافت و بر خوان تحقیق ارباب تحقیق و تدقیق صورت تلفیق خواهد پذیرفت و از
قرآت معتبره روایت شعبه از عاصم رحمهما الله که درین دیار بسکه اشتهار و زینت اعتبار دارد ثبت می
کرده و بعضی از کلمات که منصوص بالاو محقق است و همچنین نسبت آن خلاف تعیین و کلی می باید
بیرون و انا الهادی و علیکم اعتمادی امیدوار بر پادشاه کریم که باتمام تمام این معهود بحق و عنایت نزول
من الله الکریم از کثرت و سهو مقرون گشته و چون ساعه از رحمت و فضل ناشر شد از ریاض
جنات با دمیدن کشتند از طبقات آسمانها بکلفت این کلمات از خطا و محفوظ باشد

بسم الله بنام خدای سزاوار پرستش الرحمن بسیار بخشنده بر خلق بوجود و حیوة
الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا و محافظة از آفات الحمد هر ثنا و آفرینکه از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده
و هست و خواهد بود همه آن تمام و کمال لله مر خدا را است که هستی موصوف بهمه اسماء و صفات کمالیه
جلالیه و جمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و آرایش و ترتیب کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملک
و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی جز آن الرحمن بخشنده وجود باری دیگر در
بعد از فنا جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار برافته و رحمت بر مؤمنان و در آوردن ایشان به بهشت و دادن
امان مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در
دادن و ستدن ثواب ایشان غلط نشود یا قاضی روز حساب که بر پای بندگان بحق حکم کند با جزا دهنده و روز
جزا ایاک نعبد ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری می
خواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم براهی راست در
اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا کتاب دار ما را براه
مستقیم که دین اسلام است و سنت سید انام علیه الصلوة والسلام و حضرت ناصر الحق والدین خواجه عبید الله قدس
سره درین معنی که سلف و کمال ارجمند فرموده و آن اینست که بنمای ما را راه راستی یعنی بجذبه ای از خود
مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم جز ترا نخواهیم و جز تو نبینیم و جز تو
نیندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه راستی یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود در
آن بدان مبداء و نهایت کمال خود در آن نمیرسد تا در ره جز تو نبینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صراط
الذین انعمت علیهم بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوة و رسالة و ولایة و

حضرت عزت و شهادت و صلاحیت بایشان الطاف کرده از اهل قرب اند و کمال نعمت ظاهر که قبول شریعتست و جمال نعمت
باطن که اطلاع بر اسرار حقیقتست ایشان را معزز و مکرم ساخته غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ نه راه آنکسانی که خشم گرفته
بر ایشان یعنی قبول وجود بعرض غضب تو در آمده اند بدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه یهودان که
سبب تمرد در معاندت و تکذیب و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّالِّینَ و نه راه گمراهان
یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل متنوعه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شأن
مسیح و تفریط در باب حبیب علیه الصلوة والسلام گمراه گشته اند این چنین باد و در آخر کلام نیست ۵۵

سورة البقرة مدنیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس را بران اطلاع نداده و گفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای
داناتر ذٰلِکَ آن کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الْکِتَابُ آن کتاب کامل
یعنی قرآن لَا رَیْبَ هیچ شک و شبهه نیست فِیهِ در وی کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بثابتیست
که هر که در ان ادنی تأملی کند از ریب باز ایستد و اگر کسی راه در وی بجا نیست هُدًی لِلْمُتَّقِینَ دلالت کننده است
و راه نماینده مر پرهیزکارانرا که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ آنانکه از صدق عقیده میگروند
بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا به پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا
و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند وَیُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ و بپای میدارند نماز را یعنی ادا میکنند نماز پنجگانه با
شرائط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه بریشان عطا کرده ایم یُنْفِقُونَ نفقه میکنند با اهل و عیال و اقربا و هم
دار باب استحقاق وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ و آنکسانیکه ایمان می آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ بدانچیزی که فرستاده شده است
بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ و بانچه منزل گشته پیش از تو بپیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور و
انجیل و جز آن وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ و بسرای دیگر که در احوالات ایشان که یاد کرده شد یقین میشوند
یعنی بوقوع آن متیقن اند أُولٰئِکَ عَلٰی هُدًی مِنْ رَبِّهِمْ آنگروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات
اند که دم ذکر یافت بر راه راست و نشان درستند از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته
وَأُولٰئِکَ و هم آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب
ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم بیت جز ایشان از طریق رستگاری سرای راست کار دیگر
ازین جا که گذشت در شان مؤمنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و بعد
مدح مؤمنان ذم کافران میفرماید إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمان را
بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ اگر بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
یا بیم نکنی و تهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لَا یُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مهر نهاده است
خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بایمان حق فهم نکنند وَعَلٰی سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند

وَعَلٰی أَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششیست تا راه حق نبینند وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ و مر ایشانراست
از روی استحقاق عذابی بزرگ و در بنا عقل واسعه در عقب تمجید و تمهران دو آیه در شان کفار و مشرکان
که حق تعالی دانسته بود بعلم قدیم که بر کفر میمیرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمة کفار
میفرماید آیه در شان اهل نفاق فرستاده و کم فعلها ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کفار افراط زیادتست
وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَنْ یَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بِاللّٰهِ بگرویدیم بخدای تعالی وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز
باز پسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ و حال آنکه معتقد ایشان گرویدگان و راست گویان نیستند یُخَادِعُونَ اللّٰهَ فریب
میدهند بزعم خود خدا را وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان
اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا یَخْدَعُونَ و فریب نمیدهند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن هم
بدیشان باز میگردد وَمَا یَشْعُرُونَ و نمیدانند که چنین است فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی
آن نفاق و شک در دین و حقد مؤمنان و حسد با ایشان فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا پس زیاده کرد خدای
بیماری ایشان را یعنی هر چند قرآن فرود می آید شک و شبهه ایشان میافزاید و حسد و حقد ایشان زیاده
باد و بادی ملند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد بِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ
بسبب آنچه بودند که با مؤمنان دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون
گفته شود بیعضی گوید مؤمنان مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ فساد مکنید در زمین بکفر و معصیت
و تفریق مؤمنان قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ گویند بجز این نیست که ما بصلاح آرندگانیم کار خود را باطاعت و حجت
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ بدانید و آگاه شوید که بدرستی که منافقان ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان
وَلٰکِنْ لَا یَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون گویند مر این منافقان را که آمِنُوا
کَمَا آمَنَ النَّاسُ بگروید بدلهای خود یعنی باخلاص همچنانکه گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا أَنُؤْمِنُ
کَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ گویند با خود یا در میان قوم خود آیا ایمان آوریم یعنی نیاریم همچنانکه ایمان آورده اند سفها
و و بعضی از اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلا زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهة آنکه حق
با ایشان احتمال داده نه کرده بودند پس حق تعالی سفاهت ایشانرا بایشان رد کرده فرمود أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ
بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بعاقبت ندارند و فکر آخرت نمود
نمیکنند وَلٰکِنْ لَا یَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که بیخردانند وَإِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا و چون ببینند اهل نفاق
و دو روی ملاقات کنند اهل نفاق را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز ایمان آورده ایم
ایمان شما را است نزد آنکه عبدالله ابی و متابعان او روزی حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
و ابوبکر و عمر را دیدند و از روی خوش آمد هر یک را مدحی گفتند تا نفی فرمود یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق
مورز ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مفرمای که ما همچون شما مؤمن و مصدقیم حق تعالی خبر داد

که ایشان چون مؤمنان بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ و چون باز گردند
بسوی دیوان خود بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران که دارند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند
مغرور میشوند قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند از روی صدق که ما با شمائیم و در دین و آیین شمائیم إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ جز
این نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگانیم با مؤمنان اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدای تع جزا دهد جزای
سخریه و استهزاء ایشان برایشان و نامیدن جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و اگر نه خدا را مستهزی
توان گفت پس معنی آنست که خدای تع مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد و فرو گذارد و [illegible] ایشان
یا مدد فرستد خدا ایشان را در مجاوزت از حد اعتدال بکفر و ضلال فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ در کفران و اسراف
و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حال تنها متحیر باشند أُولَٰئِكَ آنها که متصف باین صفت اند الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ آنکسانی اند که از روی نادانی خریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه
یافتن و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را به
بهشت و بد عذرا بستد فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان را وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ و این گروه هستند راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند
ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا مانند وصفت کسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان
برافروزد آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فَلَمَّا
أَضَاءَتْ پس آنهنگام که روشن کرد آن آتش را مَا حَوْلَهُ گرداگرد آتش فروزنده را ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
ببرد خدای تع نور آتش ایشان را وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ در تاریکیها یعنی تاریکی
شب و ظلمت ابر نبینند کور اگر خود را صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ ایشان کران از شنودن حق یعنی قبول سخن
حق نمیکنند گنگانند از گفتن حق چه با زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که
سخن نمیگویند کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز نگردند ازین صفتها
و برهمین وجه محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مثل منافقانست که در
شب تیره ظلمت ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از
ترس قتل ایمن شدند یکدو روز اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات حسرت و ملامت
و ندامت و سخط و عقوبت درمانند أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ یا مثل ایشان مانند اصحاب باران بزرگ قطره است
که بهیبت تمام بریشان آید از آسمان یا از ابر فِيهِ ظُلُمَاتٌ در آن باران یعنی در اثناء باریدن آن یا در آن ابر تاریکیها است
از تراکم او و تیرگی شب وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ و آواز صعب که از ابر شنوده شود و روشنی که از ابر لامع گردد
يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ میکنند اهل این باران از بیم آن انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ
از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه آوازیست هایل که با آن آتشی باشد [illegible]

که هر جا که میرسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ [illegible] پرهیز و نگاهداشت خود
از خوف هلاک و بیم مرگ وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تع احاطه کننده است بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان و افعال
و اقوال ایشان برو پوشیده نیست و مجازاة و مکافاة ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان
رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنایی برق يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ برباید چشمهای ایشان را كُلَّمَا
أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان
بروند ایشان در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا و چون باز تاریک گردد راه بر ایشان بایستند
[illegible] ایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای ذهاب سمع و بصر ایشان
لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوایی ایشان را بآواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن
برق إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه خدای تع بر همه چیز تواناست حق تع در این تمثیل تشبیه میفرماید
منافقان را بآن گروه که در شب تاریک [illegible] بیابان [illegible] باشند و باران [illegible]
رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در اثنای ظلمتها
جاده بر ایشان پوشیده شود و هرگاه که برق بدرخشد و راه پیدا شود دمی چند بروند و باز که نور برق
فرو نشست کرده تاریکی [illegible] متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیوة
قلوبست و ظلمات آنچه علامت کفر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جاه
باقربا و ترک ادیان قدیمه [illegible] ایشان ظلمات فرموده و رعد مخاوف و شداید که پیش آید برق و [illegible]
و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند
چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا یافت که مبادا که حکم الهی بقتل و کشتن
ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن [illegible] هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم ایشانرا
رخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در
سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که باید نعمت دوست و مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن دین
جوی و احوال منافقان در هر زمان بهمین منوالست بیت [illegible] هنگام راحت تابع شوند ° وقت مشقت مانع
[illegible] ° شکست [illegible] يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اعْبُدُوا رَبَّكُمُ پرستید
بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِي خَلَقَكُمْ آن آفریدگاری که بقدرت کامله بیافرید
شما را از نیست هست گردانید وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ و بیافرید آنکسان را که پیش از شما بودند [illegible] نتیجه این پرستش آنست که
شما را بعبادة فرمود لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما پرهیز کنید از خشم و عذاب او الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا
آن خداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع و فایده شما زمین را بساطی باز گسترده جهت آرام [illegible]
و حرکت بود وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را سقفی برافراشته وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد از آسمان یا از ابر آبی

پدید آید یعنی باران فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ پس بیرون آورد بدو یعنی بسبب آن آب و قوتی که با خاک آمیخته شد انواع میوه
و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای شما فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا پس مگیرید مر خدای را همتایان و انبازان در پرستش و
أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چه هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بهم
آوردن موجودات قادر نیست وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ و اگر هستید شما در شک و گمان مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا از آنچه
که ما فرو فرستادیم بر بندهٔ خود محمد صلی الله علیه و سلم و میگویید که آن را ساخته و بافته است فَأْتُوا
بِسُورَةٍ پس بیارید شما که اهل بلاغت و براعتید مقداری سوره یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار
از امور غیبیه باشد مِنْ مِثْلِهِ از مانند قرآن وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ و بخوانید که بجهت توانایی معارضه ندارید
حاضران مجالس خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد کاری یا هر که بمدد خواهید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در انکار کلام بشریت فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل این سوره نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا و در زمان آینده نیز هرگز
نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ پس بپرهیزید از آتشی که هیزم آن آتش که ممارست
از مردمان است با آن آتش آن گبران و مانند ایشان کافرانند و سنگ کبریت که حرارت آن صعب است و بوی آن
ناخوش است أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ آماده شده است این چنین آتشی از برای کافران وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بشارت ده ای محمد مر آنکسانی را که بگروند و کارهای شایسته که بتوفیق حق کرده‌اند بخدا و رسول
جل و علا و بقرآن و بجای آوردند کارها نیکو را از فرایض و سنن بضمون بشارت جیست أَنَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که مر ایشانراست در آخرت بوستانها که در وی همه نوع میوه‌ها باشد میرود از زیر درختان
یا تحت غرفها و منظرها آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا هرگاه که روزی داده
شوند بهشتیان از آن درختان از هر نوع میوه روزی ساخته و طعام پرداخته قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا
مِنْ قَبْلُ گویند از آن میوه‌ها که روزی داده و خورانیده بودند ما را پیش از این در دنیا و گفته‌اند مراد
تولد از ثمرات وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا و بیاورند پیش مؤمنان از میوه بهشت مانند میوه‌های دنیا و بصورت اما
بطعم مختلف باشد وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و مر اهل بهشت را در
بوستانهای بهشت زنان از حور و لیلی پاکیزه یعنی صافی گوهر و نیکو منظر پاک از حیض و آنچه که زنان دنیا
باشد وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا
بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا بدرستی که خدای تعالی ترک نکند و باک ندارد از بیان کند مثلی بپشه باشد و یا هرچه باشد
آورده‌اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنودند استهزا کردند که این سخنان سخن خدای تعالی نباشد حق
تعالی آیت فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم ندارد و اگرچه باشد مُمَثَّلٌ بِهِ خرد و حقیر همانا مانند
چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسان که گرویده‌اند و دانسته‌اند که قرآن کلام حق است فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ

الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ پس چون میدانند که آن مثل یا ضرب المثل درست و راست است از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا و اما آنانکه بپوشیدند از حق فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طنز و
تمسخر چه چیز خواسته است خدای تعالی بدین که بیان کرده است مثل آیا کافران نیندانستند که حق تعالی بعد یُضِلُّ
بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا گمراه کرده‌اند بدان مثل بسیاری از کافران و منافقان که درانرا تاویل کنند و حکمت آن را نیابند
و بفضل خود راه نماید بهمان مثل بسیاری از مؤمنان که در آن تفکر نمایند و حکمتش دریابند وَمَا يُضِلُّ
بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ و گمراه نکند خدای تعالی بدان مثل که زده مگر بیرون روندگان از مقام فرمانبرداری الَّذِينَ يَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ آن فاسقان آنانند که میشکنند عهد و پیمان خدا را که برایشان گرفته است پس
استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریة بر بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخرالزمان و بیان کند
جهودان باشند یا مراد عهد و میثاق است و بیرون قول منافقان و کفار باشد وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ
يُوصَلَ و میبرند آن پیوندها را آن عهد شکنان آنچه خدای تعالی فرموده است بدانچه که پیوند کنند یعنی رحم
کافران رحم پیغمبر را بدانکه پیغمبر ما چه با هیچ قبیله از عرب بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرابتی نداشت
و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و یهود نیز از جهت آنکه اسمعیل و اسحق علیهما السلام خویشی بود
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و همین گروه فساد میکنند در زمین بخلاف حق و متابعت نفس أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آن
قوم ایشانند زیانکاران در دین و دنیا كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ چگونه کافر میشوید بخدای
و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که از حیوة نبود چون نطفه و علقه پس زنده کرد ایشان شما را
نفخ روح در ابدان شما بعد از آن ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده
باز زنده گرداند در قبور یا نفخ صور شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بسوی او باز گردانیده
شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا او آنکس است که بقدرت و حکمت خلق فرمود برای
شما آنچه که در زمین است همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوان ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ
پس بعد از آفریدن زمین قصد فرمود بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ پس راست کرد و تمام
و استوار و خلل آنها هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها نیک داناست یعنی دانست که هر چیز را
ساخت و برای چه آفرید وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر تمام فرشتگان را یا جمعی
که در زمین ساکن بودند بعد از قتل و جلای بنی الجان که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من آفریننده ام در زمین کسی
را که خلیفه من باشد بعد از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و جامعیت العالمین خلیفه شما باشد
و در عمارت زمین و اقامت باطن خلیفه من و در مجمع الحقایق خلیفه است با این معنی که گفته که خلیفت از جمیع موجودات
و مکونات با خیر هم خلفا و پیشوایان بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع عجایب غیب و شهادت و خلاصه
عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقایق علوی و سفلی هم اوست بیت آدمی چیست برزخی جامع

ورد لمانند حق

یرجعون

صورة خلق و حق دیده واقع . متصل باد قاین جبروت . مشتمل بر حقایق ملکوت قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا گفتند آیا میگردانی
که خلیفه بوده اند آیا می آفرینی در زمین مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا کسی را که فساد کند و نافرمانی و عصیان در شود در زمین وَ
يَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونها بغیر حق و قول ایشان بایر ... یا از اخبار الهی بود یا از لوح خوانده
بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهت آن گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی
وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ و حال آنکه ما پاکی یاد میکنیم ترا با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ و ذکر میکنیم
ترا بپاکی از هر ناشایسته قَالَ فرمود خدای تعالی مر ایشان را إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بدرستیکه من میدانم در آوردن
این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و بیاموخت حق تعالی مر آدم را که خلیفه عبارة از و
بود نامها [illegible] مخلوقات ... ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس عرض کرد ... مسمیات بر فرشتگان
که قالوا اتجعل فیها بودند فَقَالَ أَنْبِئُونِي پس گفت خدای داعم فرمود ... بطریق تنبیه بر عجز ایشان
که خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست
گویان در ظن بر استحقاق خلافه آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قَالُوا گفتند ملائکه بعد از
جهل خود ... بطریق اعتذار سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ... تنزیه کرده
هیچ دانش نیست ما را مگر آنچه ... تعلیم دادی ما را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ بدرستیکه تو ... کار
محکم کاری ... قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فرمود خدای تعالی ... آدم خبر ده این ملائکه
را بنامهای مسمیات ... فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ پس آنگاه که خبر داد آدم ملائکه را بنامهای مسمیات قَالَ أَلَمْ
أَقُلْ لَكُمْ فرمود حق تعالی ملائکه را بر سبیل عتاب آیا نگفتم مر شما را که إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تحقیق من
دانا ... پوشیده است از احوال آسمانها ... زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر
کنید از گفتار اتجعل فیها وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بودید شما ... میپوشیدید ... معزول شدن از
حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آنرا ... گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان ... اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده
کنید مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل ... بقول اصح از
جن ... بوده و حق تعالی او را بجهت ... ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدای تعالی أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ سر
باز زد از سجده آدم و تکبر ... وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بود در علم خدای تعالی از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ
اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و گفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن شو تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت وَكُلَا مِنْهَا
رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا و بخورید از بهشت یعنی از میوهای آن خوردنی فراخ از تمام هرجا که خواهید وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ
الشَّجَرَةَ و نزدیک مروید این درخت را یعنی ... انگور یا انجیر ... گندم است فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ پس
باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید از ستمکاران بر نفسهای خود باز تکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا
پس لغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن سرکش نافرمان ... از بهشت بعد از آنکه بفرستادی طاوس

و مار بهشت در آمد و بود و آدم و حوا را وسوسه کرد . فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ پس بیرون کرد ایشانرا از سرای
شیطان بجهت آنکه ... بیرون کرد آدم و حوا را از آنچه بودند در آنجا از کرامت و نعمت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و
گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که ... فرود روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ در حالیکه بعضی
از شما مر بعضی را دشمن باشید ... ولادت ... وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ در حالی ...
... در زمین موضع قرارگاه وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و برخورداری و منفعت تا هنگام رسیدن آجال و ...
... فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ پس فرا گرفت آدم از پروردگار خویش یعنی چند کلمات بقول اشهر اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا
أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و این تلقی ... بود که آدم بعد از هبوط بر کوه سراندیب
دویست سال ... حق تعالی ... این کلمات تلقین بود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای تعالی
قبول فرمود ... توبه او إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بدرستیکه حق تعالی اوست توبه دهنده بندگان مهربان بر ایشان
قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا گفتیم ما دیگرباره فرود روید از بهشت یا از سموات بر زمین همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى پس
اگر بیاید شما را از نزد یک من دلالتی و بیانی ... فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ پس هر که متابعت کند ...
دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس ... بر ایشان که متابعت کرده اند ایشان از
آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان ... بفوت مقاصد ایشان اندوهناک شوند ...
... وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که بپوشیدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و به دروغ داشتند دلایل ما را
... أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آن گروه اهل آتش اند ایشان
در آن آتش جاوید مانندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا
لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع آن نعمتهایی که از فضل خود انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما ...
بجای آبای شما ... بجای اولاد ... حاصلست وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ
بِعَهْدِكُمْ ... وفا کنید به پیمان من ... تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزاء وفای
شما ... وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و خاص از من بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید
... مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ در حالیکه ... موافق و مطابقت در اصول از
توحید و وعد و وعید ... وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ و مباشید اول کسی ...
کافر از اهل کتاب بقرآن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا و ... کتاب من که توریة است ...
... علما یهود بودند که ... و صلات ... واشال و آیات توریة را تحریف میکردند ...
... وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در فروختن کتاب ... بحطام دنیا ...
وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ و مپوشید ... است و درست ... توریة است از صفات محمد صلی الله علیه و
... که شاید ... وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و مپوشید حق را که صفت مصطفی ...

بپوشیدند

علیه الصلوة والسلام و شما بدانید که ایمان آن پیغمبر مخصوص است که متابعت او می‌پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز را با سائر ارکان آن بر وجهی که ایشان میگزارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را بطریق اسلام وَارْكَعُوا
مَعَ الرَّاكِعِينَ و نماز گزارید با نماز گزارندگان یعنی بجماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمائید مردمان را بنیکوئی
وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید نفسهای خود را وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و حال آنکه شما میخوانید توریة
را آیا چرا اندر خود کار نمیکنید آیه در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که تبع اسلام آورده بودند [illegible]
بر اتباع شرع محمدی رغبت میکردند و خود از سلوک سبیل شریعت تهاون میکردند وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ
و یاری خواهید از خدای تعالی بشکیبائی کردن و با داء طاعت یا بروزه داشتن و گزاردن فرایض یا بدعا
وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ و بدرستی که نماز بطریق سلطانان بزرگ و دشوار است مگر بر ترسکاران و متواضعان
و آرام گرفتگان بطاعت که مومنان مخلصند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بر و [illegible]
مرتاض شده و در معاملات ریاضات نفس عظاما الا ریاضات حق تعالی بر ایشان رسیده [illegible] جنگ تا تو دتو رحشان
با سلوک و خدمت آسان شود [illegible] در صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ آنانکه یقین میدانند
که ایشان رسندگانند بجزای پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بدرستی که میدانند که ایشان بسوی او
خود جزا کرمی باز گردندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوئیها مرا آن
نیکوئیهای که بر انعام کردم بر شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و آنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم
بر عالمیان که در روزگار ایشان بوده‌اند وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا و بترسید از عذاب روزی که در
آن روز حق گزاردن نکند و نتواند هیچ نفس مومن از نفس کافر اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس
چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و پذیرفته نشود از نفس کافر هیچ بدان نفس شَفَاعَةٌ در خواستی بران تقدیر که کسی شفاعت
کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ و فرا گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود دیگری را کشیدن عذاب وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ و نباشند کافران که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند و نتواند که دور دفع
عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون رهانیدیم شما را یعنی اجداد ایشانرا
ت برهانیدن شما که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد و در رهانیدن ایشان از گروه از اتباع و متعلقان
فرعون که عذاب میکردند یا میچشانیدند شما را سخت ترین عذاب يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت
بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد گردد که قطع و خرابی ملک بدست او بود وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و در کشتن پسران و
خدمت فرمودن دختران محنت و آزمایش بود شما را از پروردگار شما بزرگ و در نجات وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ
فَأَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید آنرا که شکافتیم شما را یعنی بسبب نجات شما دریای قلزم را تا آنکه از فرعون میگریختید
و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما می‌نگریستید که آل فرعون را و حال آنکه شما میدیدید که چگونه غرق میشدند یا فرعونیان
بکام نهنگ میرفتند چگونه غرق میکشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن توریة
و وعده دادیم که موسی با ما مناجات بجانب طور ... أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ
پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدای بعد از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران بودید بوضع عبادت در غیر
موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم ما گناه آنرا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس از
توبه شما و هلاک نکردیم شما را تا شاید که چنین حال بنگرند شما را و رشد دارید عفو را آن بود که شما شکر کنید خدا
را نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را توریة وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و حجتی جدا کننده
میان حق و باطل تا اگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کنید آنرا که گفت موسی مر
قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ ای گروه من بدرستی
که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ پس باز گردید بتضرع و زاری
بسوی آفریدگار خود فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله نپرستیده‌اید بکشید کسانی
خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ این کشته شدن شما بهتر است شما را در نزد کافی و نیاز آفریننده
شما بعد از حکم چنین عجل پرستان فرمود و بنی اسرائیل سرها در پیش افکندند و هفتاد هزار مرد شمشیرها
کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استواعطه هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة فرمود که حکم
ما قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس توبه شما پذیرفت بدرستی که اوست پذیرنده توبه از گناهان
مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیری فرموده که توبه بقتل خود منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل
نفس خود کنند با آشکارا و توبه خواصی از آنها قتل نفس در نفت تحت ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده که
قتل نفس در ظاهر حرام مومن تواند کرد و هم کافرانا در باطن بر مومن خالص را میسر نشود و آن قطع آرزوها
و مرادها باشد بیت نفر خود را اگر حیات ابدی زنده کن ۰ خواهی که کشته‌ای و باینده کن ۰ تو طمع داری که او ذلیل
بست داری بده فاده رعنا ۰ هر که با این تعالی رسد ۰ موسی باید که اژدها کشد وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ
و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن که از اخیار قوم شما با موسی بطور رفته بودند که تا کلام حق تعالی بشنوند
بعد از شنودن آن گفتند ای موسی تصدیق نکنیم تو را در این کلام که اندر او بحجاب شنیدیم که سخن حقست حَتَّىٰ نَرَى
اللَّهَ جَهْرَةً تا وقتی که ببینیم بچشم سر خدای را آشکارا و عیان بی پرده فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت اخیار شما را یعنی
کشتند که کردند آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما یعنی اخیار شما می‌نگریستید بدان آتش و گویند
صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد چون آن قوم شنیدند یکبار بمردند و موسی علیه السلم بتضرع در ایشان
بنگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگونه روم که بزرگان قوم ایشان بجا شدند حق تعالی ایشان را زنده
کرد اینجا میفرماید ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم اخیار شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

بر که ایمان شما یعنی بعد از آنکه مرده بودید [illegible] لعلکم تشکرون تا باشد که شما سپاس داری کنید مر خدای را
و زنده کرد ایزد شما را از صاعقه وظللنا علیکم الغمام و سایه بان ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب
نسوزید این حال بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وانزلنا علیکم المن
والسلوی و فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بشکل سمانی و آن طیور است [illegible]
[illegible] در تفسیر میگوید آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نعمات خوش
و اطعمهای [illegible] ایشان بظهور رسیدی پس بادی برایشان وزیدی و پرهاء ایشان بریختی مرغ را
پاکیزه و بریان کرده [illegible] و استخوان بنی اسرائیل میداشتند و با ترنجبین میخوردند
کلوا من طیبات ما رزقناکم و گفتیم که بخورید پاکیزهها آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید
و از فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره مینهادند و [illegible] متعفن و متغیر میشد وما ظلمونا
و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن بودند که از روی نافرمانی بر نفسهاء خود ستم
میکردند [illegible] واذ قلنا ادخلوا هذه القریة و یاد آرید چون گفتیم
شما را در آیید در [illegible] ایلیا یا اریحا که قریه جباران است فکلوا منها حیث شئتم رغدا پس بخورید از ان ده یعنی
[illegible] آن هرجا که خواهید و هرچه خواهید خورد فراخ وادخلوا الباب سجدا و در آیید
[illegible] وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و گویید [illegible] درخواست
حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی [illegible] گناهان ما را تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما
[illegible] وسنزید المحسنین و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را [illegible] فبدل الذین ظلموا قولا
[illegible] ایشان ستم کردند بر خود [illegible] غیر الذی قیل لهم
[illegible] گفته شده بود مر ایشان را [illegible] یعنی گندم
[illegible] فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون پس
ما فرو فرستادیم بر آنان که ستمکاری کردند [illegible] عذابی از آسمان [illegible]
[illegible] و آن عذاب [illegible] طاعون بر ایشان [illegible]
[illegible] چهار هزار کس مردند [illegible] واذ استسقی موسی لقومه و یاد کنید آنرا که چون موسی
آب خواست از ما برای قوم خود [illegible] من و سلوی تشنه شدند فقلنا اضرب بعصاک الحجر پس
ما [illegible] موسی بزن بعصای خود [illegible] شعیب [illegible] سنگ معین [illegible]
[illegible] از بهشت فرستاده بود [illegible] سنگ معین بود پس موسی [illegible] عصا را
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم
کل اناس مشربهم [illegible] دانست هرکدام [illegible] از اسباط آبخورش خود را کلوا واشربوا من رزق الله

بخورید از من و سلوی و [illegible] ولا تعثوا فی الارض مفسدین
[illegible] واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد [illegible]
[illegible] ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کرد بر یک طعام یعنی من و سلوی هرچند که طعام دو بود [illegible]
[illegible] فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض پس بخوان از برای ما پروردگار خود را [illegible]
[illegible] آنچیزی که [illegible] برویاند زمین [illegible]
[illegible] من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها از ترهها [illegible]
[illegible] اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر فرمود خدای تعالی [illegible]
آیا بدل میکنید آنچیز را [illegible]
[illegible] اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم [illegible]
شهرها [illegible] وضربت علیهم الذلة [illegible]
لازم گشت بر ایشان [illegible] والمسکنة و
[illegible]
[illegible] وباؤ بغضب من الله [illegible]
ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله [illegible]
[illegible] ویقتلون النبیین بغیر الحق [illegible]
[illegible] ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
ان الذین آمنوا [illegible] والذین هادوا [illegible]
[illegible] والنصاری والصابئین [illegible]
[illegible]
من آمن بالله والیوم الآخر [illegible]
[illegible] وعمل صالحا فلهم اجرهم [illegible] عند ربهم
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible]
[illegible] واذ اخذنا میثاقکم [illegible]
ورفعنا فوقکم الطور [illegible]

وگفت احکام این کلام بغایت دشوار است [illegible] کوهها [illegible] فلسطین که او را طور گفتندی در تفسیر

قرآن آورده [illegible] فرمان داد تا بر سر ایشان بایستاد [illegible]

افروخت و در عقب [illegible] و چون کوه را [illegible] شد و حق تعالی فرمود

خذوا ما آتیناکم بقوة فرا گیرید آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بجد تمام و جهد قوی واذکروا ما فیه لعلکم

تتقون و یاد گیرید آنچه در وست از ثواب و عقاب شاید که شما بپرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم

من بعد ذلک پس روی بگردانیدید از پس عهدی که گرفته بود فلولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین

پس اگر نه فضل و بخشش خدای تعالی بودی بر شما [illegible] و رحمت او [illegible] هر آینه بودید شما از

زیانکاران ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت و هر آینه [illegible] آنها را که در زمان داود [illegible]

فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله در حکم روز شنبه که منع کرده بود ایشان را از صید ماهی [illegible]

[illegible] فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین پس گفتیم مر ایشان را [illegible] چون خلاف

امر ما کرده [illegible] بوزینگان خوار شدند [illegible] این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد انشاء

الله تعالی فجعلناها نکالا لما بین یدیها پس گردانیدیم آن عقوبت را [illegible] باشد مر آنکسانی را

که [illegible] حاضر بودند [illegible] وما خلفها وموعظة للمتقین [illegible]

[illegible] واذ قال موسی لقومه [illegible]

یاد کنید آنرا که گفت موسی [illegible] ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة [illegible]

[illegible] قالوا اتتخذنا هزوا [illegible]

[illegible] قال اعوذ بالله

گفت موسی پناه میگیرم بخدای تعالی ان اکون من الجاهلین [illegible] قالوا ادع لنا

بخوان [illegible] ربک [illegible] یبین لنا ما هی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال انه یقول [illegible]

خدای تعالی انها بقرة آن گاویست لا فارض [illegible] ولا بکر [illegible] عوان [illegible]

بین ذلک [illegible] فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون [illegible] قالوا

[illegible] ادع لنا ربک [illegible] یبین لنا ما لونها

که چیست رنگ آن بقره قال انه یقول گفت موسی که خدای میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها

در غایت زردی رنگ او تسر الناظرین [illegible] نظر کند [illegible]

قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند بخوان بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا تا آشکار کند [illegible] ما هی که آن

چه گاوست [illegible] ان البقر [illegible] تشابه علینا متشابه شده [illegible]

[illegible] وانا ان شاء الله اگر خواهد خدای تعالی لمهتدون [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت موسی که میگوید خدای تعالی انها بقرة آن گاویست لا ذلول [illegible] تثیر

الارض [illegible] ولا تسقی الحرث [illegible] مسلمة [illegible]

[illegible] لا شیة فیها [illegible]

[illegible] قالوا الآن جئت بالحق [illegible]

[illegible]

[illegible] فذبحوها پس بکشتند [illegible]

[illegible] وما کادوا یفعلون [illegible]

[illegible] واذ قتلتم نفسا [illegible]

[illegible] فادارأتم فیها [illegible]

[illegible] والله مخرج [illegible] ما کنتم تکتمون [illegible]

[illegible] فقلنا اضربوه ببعضها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کذلک یحیی الله [illegible]

الموتی [illegible] ویریکم [illegible]

[illegible] آیاته [illegible]

[illegible] لعلکم تعقلون [illegible]

[illegible] ثم قست قلوبکم [illegible] من بعد

ذلک [illegible] فهی کالحجارة [illegible] او اشد

قسوة [illegible] وان من الحجارة لما یتفجر [illegible]

[illegible] منه الانهار [illegible] وان منها لما یشقق [illegible]

فیخرج [illegible] منه الماء [illegible] وان منها لما یهبط [illegible]

وار لندی و بعضی گویند ازترس خدای تع وما الله بغافل ونیست خدای غافل عما تعملون ازانچه
شما میکنید ای یهود افتطمعون آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان ان یؤمنوا لکم که تصدیق کنند و استوار دارند یهودان
[illegible] سخن شما را که میگویید از نعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حقیت دین اسلام وقد کان و حال آنکه بود فریق منهم
گروهی از اسلاف ایشان که در واسطه یسمعون میشنیدند کلام الله سخن خدا را که بر طور ثم یحرفونه
پس تغییر میدادند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون بیان قوم آمدند گفتند
ما سخن حق را [illegible] شنودیم و [illegible] آخر گفت که اگر [illegible] توانید [illegible] و اگر قادر نباشید [illegible]
آن [illegible] وهم یعلمون و ایشان میدانستند که افترا میبندند [illegible] آورده که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم [illegible] بعد از آن [illegible] در مدینه [illegible] ظاهر میشود
بعضی از منافقان یهود [illegible] در مدینه [illegible] که ما مسلمانیم [illegible] نعت شما [illegible]
[illegible] کما قال الله تع واذا لقوا و چون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنان که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم قالوا آمنا گویند ما ایمان آورده ایم واذا خلا و چون خلوت کند بعضهم بعضی از ایشان الی بعض
[illegible] قالوا گویند [illegible] اتحدثونهم آیا حدیث میکنید [illegible]
اصحاب محمد را بما فتح الله [illegible] علیکم بر شما در کتاب شما [illegible] که
یهود [illegible] آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصحاب [illegible] نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود [illegible]
[illegible] صفت محمد صلی الله علیه و سلم [illegible]
لیحاجوکم تا مخاصمه کنند و حجت گیرند [illegible] به عند ربکم [illegible]
[illegible] افلا تعقلون [illegible]
او لا یعلمون آیا نمیدانند [illegible] ان الله یعلم [illegible] ما یسرون [illegible]
رسول علیه الصلوة والسلام و اصحاب او وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر علیه الصلوة والسلام
[illegible]
[illegible] ومنهم [illegible] امیون
[illegible] لا یعلمون [illegible] الکتاب توریة [illegible] الا
امانی [illegible]
[illegible] وان هم [illegible] الا یظنون [illegible]
فویل پس عذاب [illegible] للذین مر آنانراست که ایشان یکتبون الکتاب [illegible] بایدیهم [illegible]
[illegible] ثم یقولون پس میگویند هذا [illegible] من عند الله [illegible]
[illegible] لیشتروا به ثمنا قلیلا [illegible]

علما یهود [illegible] صفت مصطفی را صلی الله علیه و سلم که در توریة [illegible]
موی گندم گون [illegible] بیغمبر آخر الزمان [illegible]
[illegible] پیغمبر موعود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] وقالوا لن تمسنا النار
[illegible]
[illegible] کنند آتش دوزخ [illegible] الا ایاما معدودة [illegible] روزی چند [illegible]
روزی در [illegible] هزار سال [illegible]
[illegible] قل بگوی [illegible] اتخذتم [illegible] عند الله [illegible] عهدا [illegible]
بگویند عذاب [illegible] فلن یخلف الله [illegible] عهده [illegible]
ام تقولون بلکه میگویید [illegible] علی الله [illegible] ما لا تعلمون [illegible] بلی [illegible]
[illegible] من کسب سیئة [illegible] واحاطت به خطیئته [illegible]
[illegible] فاولئک [illegible] اصحاب النار [illegible] هم فیها
خالدون ایشان در آن [illegible] والذین آمنوا [illegible] وعملوا
الصالحات [illegible] اولئک اصحاب الجنة [illegible] هم [illegible] فیها
خالدون [illegible] واذ اخذنا [illegible] میثاق بنی
اسرائیل [illegible] لا تعبدون الا الله [illegible] وبالوالدین
احسانا [illegible] وذی القربی [illegible] والیتامی [illegible] والمساکین
[illegible] وقولوا [illegible] للناس حسنا [illegible]
[illegible] واقیموا الصلوة [illegible] وآتوا الزکوة [illegible]
[illegible] ثم تولیتم [illegible] الا قلیلا
منکم [illegible] وانتم معرضون [illegible]
[illegible] واذ اخذنا
[illegible] میثاقکم [illegible] لا تسفکون دماءکم
[illegible] ولا تخرجون انفسکم [illegible] من دیارکم [illegible]
[illegible] ثم اقررتم [illegible] وانتم
تشهدون [illegible] ثم انتم هؤلاء [illegible]
[illegible] تقتلون انفسکم [illegible] وتخرجون فریقا منکم [illegible]

دیارهم از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شدید عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ بچیزی
که بزه وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود بنی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی و
قبل از هجرة دو قبیله مشرک نیز بوده اند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شده بودند و بنی نضیر با خزرج
اتفاق کرده بودند هر فرقه از یهود معاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه و خراب منزل
ایشان کوشیدندی تا هم قوم مغلوب بجا آمدندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید
وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَى اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشانرا فدیه میدهید یعنی با سیر شدن دیگر بدل
میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بقتل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردن و حال آنکه حرام کرده شده است
عَلَيْكُمْ بر شما بمیثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریة
که فدیه اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس چیست سزای کسی
که کند ذَلِكَ اینچنین عهد شکنی مِنْكُمْ از شما إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا که آن قتل بنی قریظه است و اجلاء بنی النضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند
از حشرگاه إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذاب که عذاب دوزخست و بی اعلامات شده و دوام اوست وَمَا
اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخواند و
مخاطب هم یهودند یا خطاب عامست أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از بحر دین اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریدند
و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاوید که آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود
عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه
ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْكِتَابَ توریة وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی
بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا
کردیم عیسی پسر مریم را الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون زنده کردن مرده و خبر دادن از غیب وَأَيَّدْنَاهُ
و نیرومند گردانیدیم او را و قوت دادیم بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بود
یا اسم اعظم که بوی او زنده مرده کردی یا انجیل که تازگی دل و زندگانی جان از آن یافتندی
دلها تازگی از حسن کلامت دارد ۰ جان زندگی ز سماع نامت دارد أَفَكُلَّمَا آیا هر گاه که آورد شما را رَسُولٌ
آن پیغامبر فرستاده بِمَا لَا تَهْوَى بآنچه دوست ندارد أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما آزاد و بسخن او برد خود و مدعای شما
نباشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید و گردن ننهادید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون
محمد و عیسی علیهما الصلوة والسلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را میکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند
یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول این سخن نا امید

ای سرای

کردند

که دعوت میکنی حضرة پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا بایمان نمیگروند بقرآن و متابعت آنحضرت نمیکنند رد سخن ایشان میفرماید
یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای ایشانرا دور انداخته است و مدد لطف از ایشان باز گرفته
بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می آوردند چون ابن سلام و اصحاب
او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که بدیشان آمد كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مُصَدِّقٌ گواه
و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابرا که با ایشانست در توحید و نبوة و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند
و بدان نگرویدند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرود آمدن یَسْتَفْتِحُونَ
طلب فتح و نصرة میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بروی فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشتی گفتندی بار خدایا نصرة بخش ما را بحق محمد که رسول آخر الزمانست
علیه الصلوة والسلام عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت که آمد بدیشان
مَا عَرَفُوا آنکه او را شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو چه ایشانرا گمان بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد
بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که بدانش خود
کار نکردند و عناد و حسد ورزیدند و اسم ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بد چیزیست
که ایشان فروختند بِهِ بآن أَنْفُسَهُمْ یعنی نفسهای خود را و آنچیز که آنست أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر میشوند
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بدانچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بَغْيًا از جهة حسد یعنی رشک بردند أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ برآنکه
فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که کتاب و وحیست عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از
بندگان خود که سزاوار آن باشد فَبَاءُوا پس باز گشتند جهودان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای یا مستحق
گشتند خشمی را عَلَى غَضَبٍ بالای خشمی دیگر با انکار عیسی و انجیل و خشمی با انکار محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن
وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود یهود را که آمِنُوا بگروید
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدا فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا گویند نُؤْمِنُ میگرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه فرو فرستاده
اند یعنی توریة وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ما ورای یعنی قرآن
و انجیل درست و راستست مُصَدِّقًا در حالتی که آن حق باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابرا که با ایشانست
و از انجا کفر ایشان بتوریة نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآنچیز قُلْ بگو ای محمد مر جهودان
آنانکه میگویند بتوریة ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدا را مِنْ قَبْلُ پیش از این إِنْ كُنْتُمْ
اگر بودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان بتوریة وَلَقَدْ جَاءَكُمْ و بتحقیق آمد بشما مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ بنشانها
و نشانهای راست که احکام الواحست ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس
رفتن موسی علیه بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما بیدادکارانید بر نفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بر اسمعیل خُذُوا بگیرید

که قرآن گوید ما آتیناکم آنچه شما را دادیم یعنی توریة بقوة بجد و درست و جدی تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان
برید قالوا گفتند بآنکه را سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم و بنهانی با خود گفتند وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم
بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و خورانیده شد یعنی در آورده شد فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله
بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بئسما یامرکم به چه زشت است آنچه میفرماید شما را به آنچه ایمانکم
ایمان شما و آن کفرست بقرآن و محمد ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین گروید گان بخدای چه اگر کسی مؤمن
باشد ایمان او را بکفر نفرماید و جهودان با این همه دعوی میکردند بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی
تع فرمود که قل بگوی ای محمد در جواب این دعوی ایشان که ان کانت اگر هست لکم برای شما الدار الاخرة سرای
آخرة و نعمت بهشت عند الله نزدیک خدای تع خالصة پاکیزه و خاصه من دون الناس بیرون دیگر مردمان فتمنوا الموت
پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاص از آن شماست چه
هر که بدان سرا تواند رسید آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزو مند تر بود بمرگ مشتاق تر با
لقا حبیب و مرگ که دوست را رساند بدوست . آن کس که از مرگ شادان نبود ولن یتمنوه و آرزو نکنند
جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بانچه پیش فرستاده ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی
علیه الصلوة والسلام والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان ولتجدنهم و هر آینه بیابی
تو جهود را احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از کسانی نیز که شرک
آورده اند یعنی کفار عرب و حاصل آنست که اینها از مشرکان بحب دنیا که بحیات زندگانی دوست تر اند که ایشان
نیست یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از کبران لو یعمر که کاش عمر داده شود الف سنة هزار
سال و از آیات که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما که قرآن این لفظ کرده
وما هو بمزحزحه و نیست که دور کننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع
عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند جهودان مجوس و غیر ایشان یعنی آورده
گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل است و او وحی بوی فرود آورد و او دشمن ماست زیرا که جبرئیل …
و اکثر بلا و عذاب بر انبیا … نازل شد اگر بجای او میکائیل بودی ما با او … ایمان می آوردیم حق سبحانه
گفت قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را این آیت … اسرائیل یعنی
او عبد الله است و او امین خزانه وحی باشد پس هر که دشمن او بود که از خشم میرد فانه نزله پس بدرستی که او
فرود آورد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای تع مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
لما بین یدیه مر آنچه را که پیش او وحی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزل چون توریة و زبور و
هدی و قرآن راه نماینده است وبشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بنجات و درجات من کان
هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدا را وملائکته و فرشتگان او را ورسله و فرستادگان او را وجبریل ومیکال

دا بر دو فرشته مقرب فان الله پس بتحقیق که خدای تع عدو للکافرین دشمن مر کافران که دشمن ملائکه و رسله
ولقد انزلنا الیک و بدرستی که فرو فرستادیم بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهای درست و واضح یعنی
قرآن وما یکفر بها و کافر نشوند بدان آیتها الا الفاسقون مگر بیرون روندگان از فرمان خدای اوکلما آیا هر گاه که
عاهدوا عهدا عهد کردند عهدی نبذه بشکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه
بسیاری از ایشان لا یؤمنون نمیگروند به توریة ولما جاءهم و آن هنگام که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده
از نزدیک خدای یعنی محمد مصدق باور دارنده لما معهم مر توریة را که با ایشانست نبذ فریق بیفکندند گروهی
من الذین اوتوا الکتاب از آنان که عطا داده شده اند توریة یعنی علمای ایشان بینداختند کتاب الله توریة را یا قرآن را
وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گویا که آن علما لا یعلمون نمیدانند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله
واتبعوا و پیروی کردند آن یهود ما تتلوا الشیاطین آنچه میخواندند دیوان علی ملک سلیمان در عهد ملک
سلیمان علیه السلام و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدها … نوشته
بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته فرمود تا آن نوشتها را آورده
و در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرده و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت
بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده و بعد از آن یهود سلیمان را
بسحر نسبت میدادند حق تع ابرا ذمه وی را فرمود که وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد
ولکن الشیاطین ولیکن دیوان نابکار کفروا کافر شدند یعلمون الناس می آموختند مردمان را السحر جادوئی
وما انزل و دیگر یهود متابعت کردند سحری را که فرو فرستاده شده از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در
شهر بابل هاروت وماروت نام آن دو فرشته است و ایشان و آدمیان … حق تع فرمود که ایشان
… نفس و هوا اند و اگر … بودی … افعال ایشان … داشتند
ایشان را استبعاد نموده حق تع نفس بشری بایشان نهاد و برای حکومت خلق بزمین آمدند … زهره نام عاشق
شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند حق تع ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد
و عذاب ایشان در دین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل بر روی سر آویخته معذب اند و … السحر بر ایشان
آن بود که در آن زمان سحر دعوی نبوة میکردند حق تع در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد
و گویند … الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمعی از زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر مطلع
شدند و حقیقت آن دانسته معارض متنبیان نیز گشتند وما یعلمان و نیاموختندی آن دو فرشته دین وقت که در
چاه اند من احد هیچ کس را جادوئی حتی یقولا تا گویند پیش از آموزانیدن آن کس را که انما نحن فتنة جز این نیست که
ما آزمایش خلقیم از خدای فلا تکفر پس مشو کافر بسبب اعتقاد کردن که بر عمل سحر کاری مترتب نیست فیتعلمون
پس می آموزند منهما از آن دو ملک ما یفرقون آنچیزی را که جدائی افکنند بدان بین المرء وزوجه میان مرد و زن او

وما هم و نیستند جادوگران بضارين ضرر رساننده به من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بتقدیر و قضاء خدا
تع ويتعلمون و می‌آموزند ما يضرهم آنچه ایشان را زیان رساند ولا ينفعهم و سود نکند ولقد علموا و هر آینه بتحقیق
دانستند یهود لمن اشتراه هرکه بخرد سحر را یعنی بیاموزد و کار بندد ما له نیست او را في الآخرة در آن سرا
من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا و بد چیزیست آنکه فروختند به بآن چیز انفسهم نفسهای خود را
یعنی سحر اختیار کردند لو كانوا يعلمون اگر هستند ایشان که دانند زیان این بود را ولو انهم و اگر این جهودان
آمنوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی
بیشک لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای خير بهترست از رشوه که بر کتمان نعت پیغمبر صلوات
الله و سلامه علیه میستانند لو كانوا يعلمون اگر بودندی که بدانستندی يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید
لا تقولوا مگوئید لفظ راعنا در وقتی که مر محمد را صلی الله علیه وسلم که یهود کفار دشنام دست آویز ساخته با آن
حضرة علیه السلام میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مونثان بدان یعنی میگفتند که راعات کن سخنان
ما را یعنی بشنو حق تع گفت این کلمه مگوئید وقولوا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدا
بسمع قبول وللكافرين و مر کافران را یعنی که بی‌حرمتی این کلمه میگویند عذاب اليم عذاب دردناک که هرگز
انقطاع نیابد ما يود دوست ندارند الذين كفروا آنانکه حق را پوشیدند من اهل الكتاب از اهل کتاب یعنی یهود
ولا المشركين و نه مشرکان ان ينزل آنکه فرو فرستاده شود عليكم بر شما من خير هیچ نیکوئی من ربكم از نزدیک
پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یهود میخواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند و
مشرکان را اعتبار آن بود که پیغمبری بر ولید مغیره و نعیم ثقفی رسد والله يختص و خدای اختصاص میدهد برحمته
بنبوة و وحی خود من يشاء هرکرا میخواهد والله و خدای تع ذو الفضل العظيم خداوند فضل بزرگست بر هرکه او را
بنبوة داده و در صفت فضل بعظم اشارتست باکه بیت فضل او نصیلت افزون از حد. لطفا ولطیفت
بودن از شما ما ننسخ هرچه منسوخ میکنیم من آية از آیتی قرآن بوفق مصالح خلق و مقتضای زمان او
ننسها یا فراموش میکنیم آنرا و از دلها میبریم نأت بخير بیاوریم بهتری منها از آن آیه منسوخ چنانچه نصاب
یک قاضی را یا ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده‌ایم در منفعت و
مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا ندانی خطاب با منکر نسخ
جهودان در نسخ جدال میکردند و میگفتند که آن پشیمانیست و بر خدا روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت
در نسخ احکام غافل و جاهل بودند حق تع پیغمبر باید که ای منکر جدال آیا معلوم نداری یعنی بدانی ان الله آنکه حق
تع على كل شيء قدير بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشاء قدير تواناست بر کار را الم تعلم آیا ندانستی ان الله به
تحقیق خدایست و شک نیست که له مر او راست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند وما
لكم و نیست مر شما را من دون الله بجز خدای تع من ولي دوستی که از شما نفع کند ولا نصير و نه یاری که از شما دفع ضرر

کند ام تريدون آیا میخواهید ان تسألوا آنکه سوال کنید رسولكم پیغمبر خود را كما سئل موسى من قبل چنانکه سوال کرده
شده بود بموسی چنانکه این جهودان میگفتند محمد باید که کتابی یکبار بیارد چنانچه موسی آورده بود حق تع
فرمود که شما از محمد صلی الله علیه وسلم همان میطلبید از سوالهای متعنتانه که پدران شما از موسی میطلبیدند ومن
يتبدل الكفر و هرکه بدل کند کفر را بالايمان بایمان یعنی کفر را بایمان بگیرد فقد ضل پس هر آینه گم گشت سواء السبيل
از میان راه راست ود كثير دوست میدارند بسیاری من اهل الكتاب از اهل توریة چون فنحاص و غاذورا که دانشمندان
ایشان بودند لو يردونكم اگر گردانند مر حذیفه یمانی و عمار یاسر که فنحاص و یاران او مر ایشان را بدین
یهودیة میکردند حق تع فرمود که یهود میخواهند که سازند شما را من بعد ايمانكم از پس ایمان شما كفارا کافر و بیدینان
حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشانست نه بغیر بود
من بعد ما تبين لهم از پس آنکه روشن گشت مر ایشان را الحق راست و درست یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم
و حقیت قرآن و حقیت دین اسلام فاعفوا پس در گذرانید ای مسلمانان و مکافات ایشان مکنید واصفحوا و روی بگردانید
از ایشان حتى يأتي الله تا بیارد خدای تع بامره فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه ان الله بدرستی که خدا
تع على كل شيء قدير بر همه چیزی از تعذیب و انتقام قدير تواناست واقيموا الصلوة و بپای دارید نماز را وآتوا الزكوة
و بدهید زکوة را وما تقدموا و آنچه پیش میفرستید لانفسكم از برای خود من خير از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و
انواع خیرات تجدوه بیابید آنرا یعنی نوشته عند الله نزدیک خدای تع یا ثواب آن بیابید نزدیک وی ان الله بدرستی
که خداوند تع بما تعملون بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بصير بیناست وقالوا و گفتند جهودان لن يدخل
الجنة هرگز نیاید در بهشت الا من كان مگر آنکه باشد هودا یهودی او نصارى یا نصرانی یعنی یهود گفتند بهشت
نرود الا جهودان و نصاری گفتند بهشت نرود الا ترسایان تلك این دعوی هر طایفه امانيهم آرزوهای
ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانكم حجت خود را بر دعوی خود ان كنتم صادقين اگر هستید راستگویان در قول خود
بلى نه چنین است که ایشان میگویند بلکه من اسلم هرکه تسلیم کرده وجهه ذات خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن
و او نیکوکار است در کردار و گفتار فله اجره پس مر او راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف عليهم
و هیچ ترس نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم يحزنون و نه اندوهناک باشند از فوت و زوال آن بر دو جمعی
نصاری نجران بمدینه آمدند و با دو سه یهود مناظره نمود هر فرقه در ابطال دین دیگری غایة سعی بتقدیم
رسانیدند حق تع این آیه فرستاد وقالت اليهود و گفتند جهودان ليست النصارى نیستند گروه ترسایان على شيء
بر چیزی از دین حق وقالت النصارى و گفتند ترسایان ليست اليهود نیستند جهودان على شيء بر چیزی معتد
وهم و حال آنکه همه ایشان يتلون الكتاب میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة میدانند که نصاری بحقیت
زن و فرزند حق تع باطلند و ترسایان میخوانند در انجیل که یهود بجهة انکار عیسی و انجیل کافر و
كذلك همچنین که اینها قال الذين لا يعلمون گفتند آنانکه نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب

مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره ایشان گفتند که جهود و ترسایان بر هیچ نیستند
فالله پس خدای تعالی یحکم بینهم داوری کند میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا در آنچیزی که هستند
ایشان فیه یختلفون که در آنچیز اختلاف میکنند از حق و باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکه باز
داشت مساجد الله مسجدهای خدای را ان یذکر از آنکه یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا نام خدای یعنی حکایت کرد مسجد
خدا را یاد کنند و پرستش نمایند وسعی و سعی نمود فی خرابها در ویرانی آن مساجد این بخت نصر بابلی بود یا طیطوس
رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد فرمود جهت تعظیم یا آنکه هر
موضع از و مسجد است یعنی محل سجده اولئک آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر
ایشان را و نسزد ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مسجد الا خائفین مگر ترسکاران و این صورة در زمان دولة اسلام
که ترسایان را قوة رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایان راست فی الدنیا درین جهان خزی
رسوایی و خواری و جزیه دادن ولهم و مر ایشان راست فی الآخرة در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله
و مر خدای راست المشرق جای برآمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن چون از لشکریان حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم شبی بسبب ابر و تاریکی درست قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده بر آن نمود و محرابی ساخته
و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از ست قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعاده قضای آن
نماز از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اجازة خواستند و این آیة نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اند اعاده نباید
یعنی چه همه جهات از آن اوست فاینما پس هر کجا تولوا روی آرید فثم وجه الله پس آنجا خدایست یعنی جهت
اوست معتقد او در تحقیق این آیه نکته است که زبان عالی بیان حضرت حقایق دستگاه ولایة منقبت خلافت
ظلال هدایة در این ابیات اشارتی بدان میفرماید نظم از فاینما تولوا خوان • ثم وجه الله سر دان
یعنی آن سو که روی صرف آری • تا حق بنگری نگرانی • وجه حق کانه بود جهتی او • باشد انجا سواد کن رو • هیچ جا
نگر داشتنا • بوی حق عیان همه جا • عارف حق شناس بنماید • که زهر سو که رو ببکشاید • پند اینجا است جای حق
کسلد از جمال حق قطعا ان الله بدرستیکه خدای تو واسع بزرگ مغفرتست و بسیار عطا علیم دانا بمصالح خواهنده
وقالوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری اتخذ فرا گرفت الله خدای ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاک
و منزه او است بل بلکه چنانست که ایشان میگویند له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه
در زمینست و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر و ملائکه نتوانند بود چه ولد
نباشد الا از جنس والد و این الملوک عن المالک کل له همه آن چیز که در آسمان و زمین باشد قانتون مر او را فرمان
بردار اند بدیع السموات والارض نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست واذا قضی و چون خواهد یا تقدیر کند امرا کاری
فانما یقول پس جز این نیست که گوید له مر آنچیز را کن باش فیکون پس باشد وقال الذین و گفتند آنانکه
لا یعلمون نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما او

تأتینا آیة یا بر ما نیاید نشانی کذلک همچنانکه این مشرکان میگویند قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردند بر انبیا بعناد ظهور معجزات
تشابهت قلوبهم یکدیگر متشابهست دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کوری و قساوت و سؤالات از روی عناد
و لجاج قد بینا الآیات هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون مر گروهی که طالب یقین اند
نه تابع تردد و تعنت انا ارسلناک بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق ملتبس بحق و درستی و گفته اند مع الحق یعنی
با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده مؤمنان را ونذیرا و بیم کننده کافران را ولا تسئل و پرسیده نخواهی شد
روز قیامة عن اصحاب الجحیم از آنانکه اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود در نازل کند عذاب بگشاید و از غضب خود بر ایشان نماید
غالب آنست که ایشان از منهاج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند و ما ترا نخواهیم
پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو اداء رسالتست و بر ما حساب اعراض ایشان ولن ترضی و هرگز خشنود نشوند
عنک از تو الیهود ولا النصاری جهودان و ترسایان حتی تتبع تا آنگاه که پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگو ای محمد که
هر یک از ایشان که ترا بجهود و ترسایی میخوانند ان هدی الله بدرستیکه راه نمودن خدای هو الهدی آنست راه نمودن بحق
شما را به یهودیة و نصرانیة میخوانید و او را باسلام راه مینماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمایی بفرض محال اهواءهم آرزوهای
ایشان را در باب دین بعد الذی بعد از آنچه جاءک آمده است بتو من العلم از دانش که وحی است
در حقیقت اسلام و بطلان ملة ایشان ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ دوستی دهاننده ولا نصیر
و نه کسی یاری دهنده صورة خطاب با حضرتست و معنی راجع باصة الذین آتیناهم الکتاب آنانکه عطا کردیم بایشان
کتاب یعنی توریة بقول آنکه آیه در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقول آنکه آیة در شان اصحاب سفینه با
از اهل حبشه که با جعفر بن ابی طالب از دیار حبشه رسیدند یا قرآن که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد
یتلونه میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانچه حق خواندن باشد یا متابعت کردن
اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب خود نه آنانکه تحریف کرده اند ومن یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن
تغییر دهد فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا
یاد کنید نعمتی نعمت مرا التی انعمت آن نعمتها که انعام کرده علیکم بر شما و بر اسلاف شما وانی فضلتکم و بدرستیکه من
شما را تفضیل کردم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیة بجهة تقریر و تذکیر نعمتها است واتقوا و بترسید
یوما از عذاب روزی که از هیبت آن روز لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب ولا یقبل
و قبول کرده نشود منها از هیچ نفسی عدل فدیه او را یعنی بدلی که عوض او معذب گردد ولا تنفعها و سود نکند هیچ نفسی را
شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون و نه باشند که از آن که منع کرده شد از عذاب
ایشان را سود ندهد یاری هر یاریگر هست واذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی امر کرد ابرهیم ربه مر او را

دابرود دکاداو [illegible] بسحقان یعنی [illegible] اسلام [illegible] فرقست یعنی [illegible]
موی سر و دوم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه و استنشاق و سواک و [illegible] موی [illegible] ناخن و برکندن
موی زیر بغل و حلق عانه و استنجا بآب و ختنه فَأَتَمَّهُنَّ پس ابرهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بآن قَالَ گفت خدا
که چون تابع فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ للنَّاسِ إِمَامًا [illegible] پیشوا [illegible] دین [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] ابرهیم [illegible]
ابرهیم [illegible] قَالَ گفت [illegible] وَمِنْ ذُرِّيَّتِي [illegible]
فرزندان [illegible] قَالَ گفت خدای در جواب او لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من یعنی [illegible]
[illegible] الظَّالِمِينَ ستمکاران [illegible] وَإِذْ جَعَلْنَا و یاد کن [illegible] الْبَيْتَ
خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ مر آدمیان را [illegible]
ثواب و حساب رسند وَأَمْنًا [illegible] وَاتَّخِذُوا [illegible]
[illegible] مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ [illegible] مُصَلًّى [illegible]
[illegible] وَعَهِدْنَا [illegible] إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
[illegible] أَنْ طَهِّرَا [illegible] بَيْتِيَ [illegible]
[illegible] لِلطَّائِفِينَ [illegible] وَالْعَاكِفِينَ [illegible] وَالرُّكَّعِ [illegible] السُّجُودِ
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ [illegible]
[illegible] هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا [illegible]
[illegible] وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible] قَالَ
[illegible] وَمَنْ كَفَرَ [illegible] فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا [illegible]
ثُمَّ أَضْطَرُّهُ [illegible] إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ [illegible] وَبِئْسَ الْمَصِيرُ [illegible] وَإِذْ يَرْفَعُ
[illegible] إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ [illegible] مِنَ الْبَيْتِ [illegible] وَإِسْمَاعِيلُ [illegible]
[illegible]

کاسمعیل [illegible] ابرهیم [illegible] رَبَّنَا [illegible]
[illegible] رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا [illegible] إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ [illegible]
[illegible] الْعَلِيمُ [illegible] وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ [illegible]
اسلام و استسلام [illegible] لَكَ [illegible] وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ [illegible]
[illegible] وَأَرِنَا [illegible] مَنَاسِكَنَا [illegible] وَتُبْ عَلَيْنَا [illegible] إِنَّكَ أَنْتَ
التَّوَّابُ [illegible] الرَّحِيمُ [illegible] رَبَّنَا وَابْعَثْ
فِيهِمْ [illegible] رَسُولًا مِنْهُمْ [illegible]
[illegible] يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ [illegible]
[illegible] وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ [illegible]
[illegible] وَيُزَكِّيهِمْ [illegible] إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
[illegible] الْحَكِيمُ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ
[illegible] إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ [illegible]
[illegible] وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا [illegible] وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ [illegible]
[illegible] لَمِنَ الصَّالِحِينَ [illegible]
[illegible] إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ [illegible]
[illegible] قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ [illegible]
[illegible] يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ [illegible]
[illegible] فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ [illegible]
[illegible] أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ [illegible]
[illegible] إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ [illegible]
[illegible] إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي [illegible]
قَالُوا گفتند نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ [illegible] وَإِلَٰهَ آبَائِكَ [illegible] إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ [illegible]

که مر او را گفتند چه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب میگویند و عم
او را برابر پدر بجای آرد و این نظر باتحاد اصلست إِلَٰهًا وَاحِدًا بدل الهک یعنی خدای را که یکانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ
و حال آنکه ما او را منقادیم مُسْلِمُونَ منقاد و مطیع تِلْكَ این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروه
بودند قَدْ خَلَتْ که در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کردید
ایشانرا و شما را جزا علیحده پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بوده‌اند که ایشان
عمل میکردند اعتقاد جهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند و در این آیت فرمود که
شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و ایشانرا باعمال شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوا و گفتند جهودان مر اهل
اسلام را كُونُوا هُودًا باشید از جمع یهود أَوْ نَصَارَىٰ و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگو
بَلْ نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم مِلَّةَ کیش إِبْرَاهِيمَ ابرهیم را حَنِيفًا در حالتی که آن ملت مایلست از همه کیشها
براه راست یا ابرهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان قُولُوا
بگوئید ای مسلمانان حضرت ابرهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسایی
دعوت میکنند بگوئید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای تعالی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه فرو فرستاده شد بما وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ
ابرهیم که بیست صحیفه بوده است إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و فرزندان او اسمعیل و اسحق وَيَعْقُوبَ و به نبیرهٔ او یعقوب و
وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه اولاد ابرهیم و یعقوب هم [illegible] اتباع [illegible]
بوده‌اند که آن بر ایشان منزلست چنانچه قرآن منزلست بر ما وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و ایمان داریم بانچه داده شد
موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل [illegible] وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بانچه عطا داده شد از پیغمبران از کتب
و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ جدایی نمی‌افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه بهمه
ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدا را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ
مَا آمَنْتُمْ بِهِ مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر برگردند و اعراض کنند فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف و عناد و ستیزه‌اند ای محمد پس از
دفع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند ترا از شر یهود و نصاری وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا [illegible] و دانا [illegible]
این آیت جهودان [illegible] از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعراض کردند و ترسایان نیز [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] و [illegible] اولاد خود را [illegible]
آب معمودیه [illegible] باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است [illegible] مقام ختانست
و گفتندی [illegible] بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللَّهِ بگوئید ای مسلمانان که ما تابع صبغة الله ایم که دین
[illegible] و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از جهت

وما انزل الی ابرهیم و بانچه فرو فرستاده شد

دین و تلقین و تطهیر مؤمنان از آلودگیها وَنَحْنُ لَهُ و ما حق را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ پرستش کنندگانیم
گفته‌اند صبغة الله رتبهٔ ولایت و درجهٔ محبتست هر کرا برنگ دوستی او در دهند از همه عالمش برسر آورده
و نزد محققان صبغهٔ [illegible] بی رنگیست و تا که از رنگ آمیزی پاک نشود در خم صبغة الله نگیرد [illegible]
درویشان [illegible] اشارات ایشان بیان معنی این صبغه [illegible] و تحقیق آن [illegible]
[illegible] هدایت [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] وَهُوَ رَبُّنَا [illegible]
[illegible] یهود و نصاری [illegible] تعصب [illegible] گفتندی نحن ابناء الله و
احباؤه [illegible] سلمانان [illegible] پیغمبر خود
فرمود قُلْ بگو در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا آیا مخاصمه میکنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای و دعوی او [illegible]
یعنی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و پروردگار شما [illegible] است پس
بر هر واجب باشد وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما راست مکافات عملهای شما
وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ یا میگوئید یهود و نصاری [illegible]
[illegible] إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ
پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند بر دین یهودی [illegible] أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش نصاری
[illegible] قُلْ تو بگو أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید [illegible] أَمِ اللَّهُ یا خدای [illegible]
مبعوث گردانیده وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی که نزد او
ثابت باشد مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی بواسطهٔ کتاب [illegible] بیان شهادة در باب نبوت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید [illegible]
و انکار محمد علیه الصلوة والسلام تِلْكَ أُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که رفتند و در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ
مر ایشانراست رسیده آنچه کسب کرده‌اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما راست جزای آنچه کرده‌اید وَلَا
تُسْأَلُونَ و مسئول نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه ایشان کرده‌اند [illegible] تقریر [illegible]
است

الجزء الثاني

حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] بیت المقدس [illegible] بعد از
هجرت [illegible] فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گزارد [illegible]
[illegible] قبلهٔ ما نماز گزارد [illegible] تا [illegible] قبله را
[illegible] خاطر خطیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس
بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشادند [illegible]
سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان

مَا وَلّٰهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانانرا عَنْ قِبْلَتِهِمُ از قبلهٔ ایشان الَّتِي آن قبله که كَانُوا عَلَيْهَا بودند بر آن یعنی بیت المقدس
قُلْ بگو لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانهٔ کعبه در آن جهة افتاده و هم مغرب که بیت المقدس
در آن صوب واقع شده يَهْدِي راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که
و قبلهٔ ابرهیمست علیه السلام وَكَذٰلِكَ و همچنانکه قبلهٔ شما را افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ شما را هم کردانیدیم
أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدول بر گزیده لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ تا باشید گواهان روز قیامت عَلَى النَّاسِ بر دیگران بتبلیغ رسل وَيَكُونَ
الرَّسُولُ و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد علیه الصلوة والسلام عَلَيْكُمْ بر راستی شما شَهِيدًا گواه و معدل و مزکی وَمَا
جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادة ترا الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله را که كُنْتَ عَلَيْهَا تو بودی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای
آنکه تمیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را که پیروی کند رسول را صلی الله علیه و سلم که در آن قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از
آنکس که باز گردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شود و بیابانکه باز گرده از راه و عدول کند بغیر آن وَإِنْ كَانَتْ
و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل لَكَبِيرَةً بزرگ و دشوار إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر بر آنانکه هَدَى اللَّهُ خدای راه نمود ایشانرا
تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و گفتند اگر قبله حق جهة
کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از اصحاب و پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد
ابن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای با فضل
و کرم لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع کند نمازهای شما را بهر طرف که گذارده اید یا بیابانکه ایمان شما را که بیت المقدس را إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی بِالنَّاسِ بمؤمنان لَرَءُوفٌ مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رَحِيمٌ بخشاینده
بر ایشان ضایع نکرده اند قَدْ نَرَىٰ بدرستی که ما می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی تو فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان
براه انتظار وحی آنچه در آرزوی آن بود و میخواست که محمد صلی الله علیه و سلم روی
بقبله ما نماز میگذارد معلول شده آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابرهیمست و أَقْدَمُ الْقِبْلَتَيْنِ و دین باب با
جبرئیل سخن گفت و جبرئیل بتوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت روی با آسمان
میکرد و منتظر وحی میبود تا جبرئیل این آیة آورد که ما توجه ترا با آسمان دیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس بتو بگردانیم
قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و میپسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را در نماز شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت
خواجه عالم صلی الله علیه و سلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از پیشین گذارده بود که این حکم نازل شد در نماز روی از شام
بگردانید بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسجد بمسجد القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب بجهت تصریح
بعموم حکم امتش را میفرماید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا باشید در بر و بحر و سهل و جبل در شرق و غرب چون خواهید که نماز
گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روی خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد حرام وَإِنَّ الَّذِينَ و بتحقیق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ
داده اند ایشانرا توریة لَيَعْلَمُونَ هر آینه میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راستست و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ

از پس

از پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارده و آخر قبلهٔ کعبه باشد
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای تعالی غافل عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه یهود میکنند از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ و بخدای که اگر بیاری تو الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنانرا که داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ بهر معجزه و نشانی که اگر بیاری هر حجتی و برهانی
که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ و تو نیستی تابع قِبْلَتَهُمْ
قبلهٔ ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ پیرو و متابعت کننده قِبْلَةَ بَعْضٍ قبلهٔ بعضی را چه جهت
نصاری شرقست و قبلهٔ یهود غرب و هم بیان انکار هر دو بتعریض وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض
أَهْوَاءَهُمْ آرزوها ایشانرا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبلهٔ ابرهیم حقست إِنَّكَ بدرستی
که تو إِذًا آنگاه که متابعت ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جملهٔ ستمکاران ظاهر خطاب با پیغمبرست صلی الله علیه و سلم
اما معنی آن راجعست با امت الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ دادیم ایشانرا توریة يَعْرِفُونَهُ میشناسند قرآنرا و نعت آن
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم كَمَا يَعْرِفُونَ چنانکه میشناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی
روشن دارند درباب پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستی که گروهی از ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه میپوشند
حق را از عوام و سفله وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که میپوشند الْحَقُّ آنچه درست و راست باشد مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب با آنحضرتست و مراد امت مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان
در امر قبله و غیر آن وَلِكُلٍّ و هر گروهی را از اهل بدعت یا از انبیا که ارباب شرایعند یا هر قومی را وِجْهَةٌ
جهت قبله است هُوَ مُوَلِّيهَا که او روی بآن دارد یا خدای روی او را بآن گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی
گیرید در نیکوییها که از آن توجه بکعبه است محققان برآنند که از هر طایفه چیزی سوی
خود در هر سویدا سوداییی ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده از توجه بکعبهٔ حقیقی باز
مانده مگر مجرمان حرم تجرید و محرمان حریم تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله روی نگردانند نظم قبلهٔ شاهان بود تاج و
سریر
قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر ● قبلهٔ صورت پرستان آب و گل ● قبلهٔ معنی شناسان جان و دل ● قبلهٔ زهاد محراب نماز
قبلهٔ بی همتان کار فضول ● قبلهٔ تن پروران خواب و خورش ● قبلهٔ انسان بدانش پرورش ● قبلهٔ عاشق وصال
قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید در هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد
خدای همه شما را جمع کند روز قیامت برای اثبات حق از باطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از
احضار و تمییز قَدِيرٌ تواناست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون روی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی
خود را بهنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق تحویل بکعبه لَلْحَقُّ راست و درست است
و فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید وَمِنْ
حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد محترم وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید شما ای امة فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید

رو بنما خود را یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود و مشرکان را علیکم
برشما درباب توجه به بیت المقدس حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد صلی الله علیه وسلم دین ما را منکر است و قبله ما را
معتقد و مشرکان طعن میزدند که این مرد با چه شد که روی از قبله خود بگردانید پس تحویل قبله حجت کسی را بر شما
نماند الا الذین ظلموا مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود
میگفتند میل با قبله خود میکند و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که دین حق دین ما است و دیگر باره دین ما
قبول ما کرده فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من که الله قریب است ولاتم و تا
تمام کنم لئلا یکون بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی
خود را که اختصاص است بدان جهت علیکم برشما ولعلکم تهتدون و مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند
نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا ارسال رسول کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما
رسولا منکم فرستاده از شما که یتلوا علیکم بخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم و پاک میکند شما را
از شرک یا بر شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و در آموزد شما را الکتاب قرآن والحکمة حلال و حرام
آن ویعلمکم و تعلیم میدهد شما را مالم تکونوا آنچه نبودید شما که بخود تعلمون بدانید آنرا فاذکرونی پس یاد
کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابو منصور رحمه الله میگوید در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه
فرموده که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هرآینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن
اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه در ذکر مذکور شده و چون درین ترجمه
بسط اطناب مطلوب نیست یک دو وجه از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین
گفته لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی و عشقته ذکر کامل بعشقت که آنرا عشق خوانند مراد ازین ذکر
نه ذکر زبانست بلکه دل و جانست در بنا از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان
کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه ایست در میان مجد دایطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر را
دقیقا مذکوره درین بیان فرزند ما عز الدین بیت جز یاد تو ام اندر دل ناشاد برفت
در ... هوای کار ... مستغرق ذکر تو چنان گشته که ... در ذکر تو ذکر تو ام از یاد برفت واشکروا لی و
سپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان استعینوا یاری جوئید
قیام بحقوق الهی بالصبر بشکیبائی که کلید در نجات است والصلوة و نماز که جامع العبادات است ان الله بدرستیکه
خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر کسی را که کشته
شود فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند صحابه بعد از بدر ذکر شهدا میکردند
و میگفتند فلان در سبیل ... بمرد و از نعمت حیوة و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق تعالی فرمود که ایشان را مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا تشعرون

ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیوة را از برای آنکه ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و هرآینه بیازمائیم شما را
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و اگرنه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچیزیست بشیء بچیزی
اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی بقحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان یعنی هلاک بتاراج
حادثات دور والانفس و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب والثمرات و نقصان میوها بآفات سماوی
یا در ... مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وبشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگان را بمحبت کرامت که مکث الذین
اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری ... حق و گفته اند هر حادثه مکروه که به بنده رسد مصیبتست
و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خدائیم اقرارست با نقیاد حکم قضا و اتمام
تسلیم و رضا وانا الیه راجعون و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعترافست بر بعث و نشور اولئک آن گروه که در رضا
رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و نعمة
و گفته اند بهشت چه بهشت دار رحمت فرموده است انجا که میفرماید واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله
واولئک و آن گروهان هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع یا بموجب
ثواب ... سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع را ... بدین امت مرحوم عطا فرموده
... اگر دانستی که یعقوب بوقت فقدان یوسف علیه السلام نگفتی یا اسفی علی یوسف ... و چون ابراهیم خواند
که نعم العدلان ... صلوات و رحمة ... و نعم العلاوة ... ان الصفا والمروة
بدرستیکه صفا و مروه و آن دو کوهند در مکه که طواف بدیشان من شعائر الله از نشانهای حج خانه خدایست فمن حج
البیت پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوص حج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای
عمره فلا جناح علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما که طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان
چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شمار ... بود حق تعالی فرمود که طواف
دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد که از شعایر است ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خویش علی بکه
بجای آورد از زیادتی طواف با حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس بدرستیکه خدای تعالی جزا دهنده شکر گوینده کار
علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستیکه آنانکه از علما یهود که یکتمون میپوشند ما انزلنا آنچه
فرو فرستادیم ما من البینات از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم والهدی و آنچه هدایت است وصفت مصطفی
صلی الله علیه وسلم من بعد ما بیناه از پس که بیان کرده ایم آنرا للناس مر بنی اسرائیل را فی الکتاب در توریة
ما آنکه را ساختیم و ایشان محو کرده اند اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله میراند ایشانرا خدا
و از رحمت خود دور میکند ویلعنهم اللاعنون و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملایکه یا همه آفریدگان
مگر جن و انس یا تمام مسلمانان ... لعنت ...
الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت پیغمبر واصلحوا و بصلاح آوردند

کارهای تباه شده را وَبَيَّنُوا و بیان کردند از صفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان میداشتند فَأُولَٰئِكَ
پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردم بایشان برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ و منم قبول کننده توبه بندگان الرَّحِيمُ
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بانکار دین و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم
وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند در حالتی که ایشان کافر بودند که تمادی کردند تا آنکه مردند أُولَٰئِكَ آن گروه آنها اند که عَلَيْهِمْ بر
ایشانست لَعْنَةُ اللَّهِ لعنت خدای بعد از مرگ ایشان وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مردمان
را داد این نام مؤمنانند که انعام ایشان با ایشان ثابتست خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در لعنت یا در
آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند که ایشان مهلت
داده شوند یا منظور نظر الهی گردند وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یگانه لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او که واحدست در ذات و واحدست در صفات الرَّحْمَٰنُ او بخشنده است در
اشباح الرَّحِيمُ مهربانست بر تقویة ارواح إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها که چندانست بی ستون
برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادی
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد و رفت شب و روز یکدیگر را بسبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و
سواد و بیاض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي و در کشتیها که روانست فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بانچه نفع
رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاده خدای تعالی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از
ابر مِنْ مَاءٍ از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بان آب بَعْدَ مَوْتِهَا از پس
مردگی و پژمردگی او وَبَثَّ و پراکنده کرد فِيهَا در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش
و طیور و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر فرو داشته و رام شده
برای حکم خدای بَيْنَ میان السَّمَاءِ آسمان وَالْأَرْضِ و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست
یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تأمل
بر موجودات کارند که کفار قریش میگفتند که ما سیصد و شصت خدای را می پرستیم و این همه معبودان کار
یک شهر را نتوانستند ساخت و محمد میگوید یک خدای کار همه عالم میسازد اگر راین سخن
صحیح است آیتی و علامتی بما نماید تا اعلام کنیم این آیت مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات
قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیة بخواند و درو تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان کسی هست که فرا گیرد
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَنْدَادًا همتایان و شریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشانرا كَحُبِّ اللَّهِ
چنانچه خدا را دوست می باید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی ترند از
روی دوستی مر خدای را بجهت آنکه مشرک بتی را چند روز دوست میدارد و مؤمن خدای را دوست گرفته و با بیدلی
عمر میگذارد و دیگر محبت کفار بحقیقت فانی است و دوستی مؤمنان بحقیقت باقی است و حقیقت

علاقه

وبث

صفت آنست حال آنست که اول خدای ایشانرا دوست که يُحِبُّهُمْ تا ایشان اورا دوست گرفتند که يُحِبُّونَهُ پس دوستی
ایشان مر خدایرا بدوستی خدای است مر ایشانرا بدین طریقه فرموده که اگر نه يُحِبُّهُمْ گفتی نه يُحِبُّونَهُ گفتی مصرع
پس از طرف یار پدید آمد آغاز وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند آنانکه ظلم کردند با اتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ بروزی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا که همه قدرت و غلبه مر خدایراست وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند
بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند حسرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت
رب العباد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه پیروی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا
از آنها که جمع کنند تابعان ایشان بوده یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار
شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببها
و رابطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که تابع
کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را بود
بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزاری کردند
از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانچه در آورد نمود عذاب را بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ نماید خدای کافران را أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره و ضیافت
و بخشیدن همه را حبط سازد و سبب حسرت ایشان گردد وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ بیرون
آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ از آنچه در
زمینست حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی روا و پسندیده وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی
پیروی مکنید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام
حرث حق سبحانه فرموده که در تحلیل حرام و تحریم حلال گام بر گام شیطان منهید و دوری از وی کنید
إِنَّهُ بدرستی که او لَكُمْ مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست مُبِينٌ آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و دیگر
که شما را بجز بدی و جز در دوزخ بردن نخواهد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ
بدی وَالْفَحْشَاءِ و بکار زشت و گفته اند سوء گناهان صغایر است و فحشا کبایر آنکه را سوء گفت بدنیا و
شامل نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا اشارت است بجمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمی را
بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید که گوئید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم
طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر این طائفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا
پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه را که خدای فرستاده یعنی قرآن و حلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ
بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته ایم عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا پدران خود را این سخن عبد الله
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگر چه بوده باشند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزی از

نبودند و لا یهتدون و راه راست نیافته بودند و مثل الذین کفروا و صفت پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق
چون صفت کسیست که بانگ میزند بما لا یسمع بجانوری که نمیشنود الا دعاء و نداء مگر خواندنی و آوازی و هیچ از
آن فهم نمیکند یعنی کافران نیز از پند کننده و پند گوینده خود بجز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صم
کرانند از شنودن کلام حق بکم گنگانند از گفتن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون
پس ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ایشان فرماید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان کلوا
بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم واشکروا لله و سپاس گویید
خدای را بر روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما که از روی صدق ایاه تعبدون خاص مر او را می پرستید و بعد از آن بر
بقاء و لحلال بیان آنها میکند که حرام است و میفرماید که انما حرم جز این نیست که حرام کرده خدای علیکم المیتة
بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم والدم و خون روان را و لحم الخنزیر و گوشت
خوک را و همه اجزای وی را نیز حکم حرمت شاملست و ما اهل به و حرام کرده آنچه آواز برداشته اند بر آن در وقت ذبح لغیر الله
برای غیر خدای تعالی که بنام بتان یا بنام پیغمبران بکشند فمن اضطر پس هر که درمانده و بیچاره کرده شد و [illegible]
که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام بر طالب معصیت نباشد
و لا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امام فلا اثم علیه پس بر او هیچ گناهی نیست در تناول آن ان
الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات بخورد رحیم مهربانست بر
بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی که آنان از علماء یهود که می پوشند
بجهت اخذ رشوه ما انزل الله آنچه فرو فرستاده خدای من الکتاب از توریة و احکام آن و یشترون به و میخرند و بدل
میکنند به بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک اولئک آن گروه ما یاکلون نمیخورند در روز قیامت فی بطونهم در شکمهای
خود الا النار مگر آتش و گر شکم [illegible] در خوردن زیرا که [illegible] بیاشد چنانچه گویند فلان
مال فلان را خورده است [illegible] کرده باشد پس [illegible] آتش خوردند چنانچه [illegible]
رشوه میخورند [illegible] ایشان آتش باشد [illegible] ایشان نیز هست و لا یکلمهم
الله و سخن نگوید با ایشان خدای تعالی یوم القیمة روز رستخیز یعنی که در رضا آن نفع و راحتی باشد و لا یزکیهم
و پاک نکرداند ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناه ایشان را آمرزش سو [illegible] و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی
دردناک اولئک آن گروه الذین آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند یهود [illegible]
بالهدی بایمان و معرفت و این معامله دنیاست و العذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش و ثواب
و این سودای آخرتست فما اصبرهم پس چه چیز است که ایشان را شکیبا کردانید یا چه شکیبااند علی النار بر آتش
و چنان تقوی که امید آمرزش در آن باید بود ذلک این عذاب مر ایشانرا بان الله بسبب آنست که خدای نزل الکتاب
فرو فرستاد کتابی بالحق براستی و ایشان حکم آن را پوشیدند و در کتاب نعت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند با قرآن را

فرستاد

فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت غلو کردند و ان الذین و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند
فی الکتاب در توریة یا قرآن و اکرام جنس گیرند در همه کتابها [illegible] و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و
بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عنادی دوراند [illegible] از هدی
اهل کتاب بعد از نزول آیة گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و ما نیکوکاریم و
این نیکویی تمامست حق سبحانه فرمود لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اقتصار باید کرد ان
تولوا آنکه گردانید وجوهکم رویهای خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب و بطرف
مغرب چون یهود ولکن البر و لیکن نیکی یعنی صاحب نیکویی من آمن آنکس است که بگرود بالله بخدای یگانه
و یکتا بی آنکه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند والیوم الآخر و بگرود بروز قیامت
و متعلقات آن هم تعریضست بیهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص دهند والملائکة
و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی ورزند والکتاب و ایمان
آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون
اهل کتاب که ببعضی ایمان می آورند و آتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال
یعنی با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن میگذرد و در راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان درویش را والیتامی
و بی پدران را که خرد سال باشند والمساکین و محتاجان را که سوال نکنند وابن السبیل و راه گذریان را که هیچ در دست
ندارند و مهمانان را والسائلین و درویشان خواهنده را وفی الرقاب و در بهای بندگان مکاتب که بدل کتابت معلق
طلبند یا بندگان را بخرد و آزاد کند و اقام و بگزارد الصلوة نماز مفروضه را و آتی الزکوة و بدهد زکوة مفروضه را
آنچه قبل از این در آیت ایتاء مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات والموفون و وفا کنندگان
بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق بشاید و هم با خلق والصابرین نصب او بر
مدحست بجهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبااند فی البأساء در فقر و فاقه
والضراء و در رنج و محنت و حین البأس و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقابله با اهل کفر و عناد اولئک آن گروه موصوف
بدین صفتها الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق و اولئک و آن طایفه هم المتقون
ایشانند پرهیزکاران از [illegible] محققان گفته اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت
اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس [illegible] اعتقاد و تصدیق حق سبحانه و سایر مومن به است و حسن
معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع در این آیة مذکور
است پس آیة جامع کمالات انسانی باشد و در موضح از ابو میسره رحمه الله نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان
یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گرویدگان کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما [illegible] تعدی و ستم
فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان [illegible] قبل از اسلام [illegible] قبیله [illegible]

تخلیص خود

کفایت نسب بودند و از قبیلهٔ قاتل عوض بندهٔ آزادی و از زنی مردی کشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت
رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده
به بنده شافعی و مالکی آزاد را به بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد ابو حنیفه بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم تمسک
نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کنند و برای قاتل مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر دینی که مقتولست شَيْءٌ چیزی
اشارتست بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از مضمون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر ولی مقتولست بعد از عفو
پیروی کردن بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی بآن طریق و درخواست در دادن دیه وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ و ادا کردن دیه بولی بوارث مقتول
بِإِحْسَانٍ بودن و نیکوئی بی مطل و بدخوئی ذَلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیه تَخْفِيفٌ سبکی است شما را مِنْ
رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش است و در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَى پس هر که از حد
در گذرد بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بقصاص بقتل رساند
یا قاتل را ستم کند و بعد از آنکه کسی را کشته و دیه داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مر او راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَلَكُمْ
و مر شماراست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد کشتن کسی کند و بخوف قصاص
از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقای حیات است
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزید از قتل بناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد
بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ از
مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی یعنی مال بسیار دست الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای
پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده وصیت نوشتنی یعنی واجب
راست عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران که از حرمان والدین و اقربا و جاهلیت بریای سمعه وصیت میکردند
و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را از آن نهی فرموده و وصیت برای ایشان
فرموده و این حکم اول آیهٔ میراث منسوخ شده بعد میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلتست نه فریضه و آن
مرد باید که درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال افزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند این وصیت را با اقوال نبوی
بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنوده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر
آنانکه تبدیل ایصا میکنند و ذمهٔ ایشان بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست هم کلام موصی را
و هم قول مبدل را عَلِيمٌ داناست به نیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و دریابد خواه وارث
خواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عمد و دوری از حق أَوْ إِثْمًا
یا بزهکاری بعمد یا وصیت بزیاده از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال
حیات موصی که دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَا
إِثْمَ عَلَيْهِ پس بروی هیچ وبالی و بزهی نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزگارست مر وصی را چون

یعنی یاد کرده رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت نگردد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنگروه که گرویده‌اید
كُتِبَ عَلَيْكُمُ فرض کرده شد بر شما الصِّيَامُ روزه داشتن كَمَا كُتِبَ چنانچه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاقه بدین جهت تا بر خاطرها بآسانی بگذرد باید
عبادت خاص نه بر شما نیست بلکه بر امم سابقه نیز بوده این طاعت لازم بوده و دانستن آنکه ابتلا اذا عمت طابت و
جزاء ده بر شما فرض کرده بر لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و شهوت بشود بشرع و صوم که
شکنندهٔ آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این ندا اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب
مستطاب میرسد بطالبان کمال مشاهده را قطار سموات غیوب و بندائی که مفرح قلوب و مفرح کرده
میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات که جز شاهد مطلب شما اند و متوجهان
مطلوب را صوم واجبست از ما سوی طلبیت همچنانچه نوشته شد بر انبیا و اولیا یعنی شما تا باز رسته
از رجس بشریت و واصل شدن بمقام قرب و این و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم بعد
شریعت عبارتست از نا خوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب انا اطعما
أبيت عند ربي يطعمني ويسقيني و بهم شرابا طهورا و متقربست که این صوم جز نا اما دست ندهد
حسم ره عبارت جوابست لله قريب • نه باکلش کشته بود نه بشرب • اکل و شرب جز باشد از حق
دایم او در حقیقت مستغرق • لقمه از خوان یطعمنی حق • شربت از چشمهٔ یسقینی أَيَّامًا روزه
دو چند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد روزهٔ رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض
است و در ماهی و عاشورا که قبل از روزهٔ رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که تکلیف بوده
مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده میشود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا با که مسافری بود که روزه قصر
باید کرد چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس برا وست شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنان که يُطِيقُونَهُ ایشان توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فِدْيَةٌ بها
داد نست و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنیست درویش را باز ای هر روزی نصف صاع از گندم
ابو حنیفه رحمه الله که قریب د و غیر ایشان این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند
مقررست و تقدیرش لا يطيقونه یعنی کسانی که نتوانند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد در بعض
وجه حکم آیه منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع خود خَيْرًا نیکوئی او زیاده از مقدار فدیه دهد
یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَهُوَ پس آن تطوع خَيْرٌ لَهُ بهترست مر او را
بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و اگر روزه دارید مطیقان از شیخ و ایشان یا نقص و اد که مراد در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهتر
مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ آن روزها که گفتیم ماه
رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در وی قرآن یعنی ابتدای نزول در وی بوده یا تمام قرآن

در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرو آمد و از آنجا آیة آیة یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان
نازل شد و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون در این اوقات از برکات [illegible]
بشما فرستادیم [illegible] هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده
و رهنما است وَبَيِّنَاتٍ و دلایلهای روشن مِنَ الْهُدَىٰ از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از جدا کننده احکام و سایر شرایع
دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر شد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما و مکلفان یعنی مقیم
بلد بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد ماه را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا
و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر وی است قضای آن روزه بعدد
آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیة اول مذکور است حکم آن آیة منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای تع
بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد [illegible] تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی که بعد مرض و
سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رؤیت هلال
تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ برآنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر که شما شکر
گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص [illegible] الصوم لي وانا اجزي به از فضایل روزه یکی
آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب [illegible] بخود شرف اضافه [illegible] الصوم لي
آن را بحضرت خود [illegible] اختصاص [illegible] وانا اجزي به [illegible] هر چه [illegible] بشارة [illegible]
انا اجزي به است وَإِذَا سَأَلَكَ و چون بپرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من [illegible]
وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ پس بدرستیکه من نزدیکم بعلم و اجابت [illegible] که خدای ما چگونه بخوانیم [illegible]
کرد که یا نبی الله خدای ما نزدیک است تا با او راز گوییم یا دور است تا آواز بلند برداریم این آیة نازل شد [illegible]
و بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ
چون مرا بخواند [illegible] حاجت [illegible] اجابة آن بود
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که بمن ایمان ثابت باشند [illegible]
اجابة محقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که براه راست [illegible]
دانا اند که دعای ایشان [illegible] اجابت [illegible] حکم روزها [illegible] شبهای روزه
بیان فرموده [illegible] در شبهای رمضان [illegible] از خفتن یا خواب
کردن [illegible] مفطرات [illegible] مباشرت [illegible]
که حرام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و آیة آمد که أُحِلَّ لَكُمْ
حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایة از مباشرت إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ ایشان
لِبَاسٌ لَكُمْ پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت از اختلاط و التصاق چنانچه

لباس [illegible] باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ که شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ
بانفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد برشما برحمت و
رخصت داد [illegible] مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن جنایة را فَالْآنَ پس اکنون
بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای
برشما در لوح محفوظ یعنی فرزند و مراد آنست که غرض [illegible] مباشرت باید که طلب بقاء نسل باشد نه مجرد التذاذ
بشهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا ظاهر گردد [illegible] لَكُمُ الْخَيْطُ
الْأَبْيَضُ رشته سفید [illegible] مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه [illegible]
[illegible] رشته سفید و رشته سیاه [illegible] مفطرات اشتغال نمودند
تا وقتی که [illegible] مِنَ الْفَجْرِ [illegible] نازل شد دانستند که
مراد [illegible] ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید
زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما معتکفان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها [illegible] باشرع
ممنوع گشته اند و امام مالک همه تلذذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس
است [illegible] اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح [illegible]
و وقت [illegible] شرط [illegible] هر جا خواهی معتکف [illegible] خادم را گفت
[illegible] پاک [illegible] نماز گزاردم [illegible] هر جا بخواهی نماز گزار بیت
[illegible] اگر در مسجدی [illegible] در باب روزه و متعلقات
آن حُدُودُ اللَّهِ اندازه هاست که خدای تع [illegible] فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید بدان [illegible]
در [illegible] كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ [illegible]
[illegible] يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای تع آيَاتِهِ نشانهای خود را [illegible]
[illegible] لِلنَّاسِ مر عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیزند و از حد در نگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید
أَمْوَالَكُمْ مالها که واقعست بَيْنَكُمْ در میان شما [illegible] بِالْبَاطِلِ [illegible] چون دزدی
و قمار و خیانة و غصب و عقود فاسده [illegible] بنا مشروع صرف کنید چون شرب خمر و زنا
و انواع فسق وَتُدْلُوا [illegible] بِهَا [illegible] إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم
کنندگان [illegible] لِتَأْكُلُوا تا بخورید [illegible] ایشان فَرِيقًا مقداری
مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم [illegible] وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که
ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو [illegible]
بود [illegible] رسالت را صلی الله علیه وسلم پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک مینماید و بدر

ایام نو او تمام میکرد و دیگر باره روی بنقصان مینهاد حق تعالی بعلم ازلی میدانست که اسرار حکمت نقصان
و کمال ماه دانستن بهر ایشان ضروری نیست جواب در معرفت فایده آن فرستاد که قل هی مواقیت
هنگامها و وقتهاست للناس برای مردمان در مزد مزدوران و عده زنان و وقت حمل زنان و زمان رضاع و مصالح
و آنچه بدین ماند و تعیین شرطها والحج و هنگام و وقتهاست مر حج که مردمان در آن جمع میآیند و لیس البر و نیست نیکی
بان تاتوا البیوت بانکه درآیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج و عمره احرام کرده بودی
حرام بودی که از در خانه درآمدی اگر از اهل مدر بودی از بام درآمدی یا بودیوار فرجه ساختی و اهل وبر از
پس خیمها درآمدندی و باعتقاد خود این عمل را از کمال تمام میدانستند و تارک آن را فاجر میخواندند و این حکم
همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و
ایشان را بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
از دری بیرون آمد متعاقب او رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بیکبار
او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه و سلم از وی پرسید که این چرا کردی گفت مرا اقتدا بتو بود که تو
علیه الصلوة والسلام فرمود که مرا روا بود که بیرون آمدن که من احمسی یعنی از قریش و توحیدی کیشان ایشان
اگر تو احمسی من هم احمسی دین من دین تست و آیین من آیین تو فالحال آیة آمد که تا این قاعده را بر نام نهاد
این نیست ولکن البر من اتقی ولیکن نیکو کسیست یا خداوند نیکی کسیست که از خشم خدا بپرهیزد و از اعمال
زمان جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت و درآیید بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن
واتقوا الله و بترسید از خدای و باب اوامر و نواهی او بجا آرید لعلکم تفلحون که شما رستگار شوید وقاتلوا و
بکشید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنان را که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا و از
حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیه سیف منسوخ است ان
الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست ندارد ستمکاران را در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم با جمعی از صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند جمعی مشرکان عرب و مشرکان مکه ایشان را از دخول مکه
مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی
کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی
دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام حکم بود و آیت
فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و بکفر مرده اند که واقتلوهم و بکشید مقاتلان خود را حیث ثقفتموهم هر جا
یابید ایشان را در حل و حرام واخرجوهم و بیرون کنید ایشان را من حیث اخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کردند
یعنی مکه والفتنة و شرک آوردن ایشان اشد سخت ترست در ناپسندیدگی من القتل از کشتن ایشان
در حرم ولا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یا در حد حرمست حتی یقاتلوکم

تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود هتک حرمت کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا کنند
شما را فاقتلوهم پس بکشید و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و او را بیمقاتل کشته کذلک
همچنین است جزاء الکافرین جزای کافران ستمکاران فان انتهوا پس اگر باز ایستند از شرک فان الله غفور پس
خدای تعالی آمرزنده است گناهانی که در زمان کفر مرتکب شده اند رحیم مهربانست که بوی گشتن اسلام ایشان را
بجوار اسلام رساند و قاتلوهم و با مشرکان قتال کنید حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر
شرک نماند و یکون الدین و باشد دین و ستش و طاعت لله مر خدای را فان انتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر
فلا عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزاء آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذوالقعده
این سال که عمره قضا میرود بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذوالقعده ماضی که شما را منع کردند یعنی آنست که اگر جنگ
کنند و بترسید که ایشان در این ماه حرام شما را از کعبه باز داشتند شما در این ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن در حال
از ایشان بر آیید والحرمات قصاص و حرمتها را ساواتست یعنی در که حرمت شما این ماه را هتک کنند از رکه حرمت ایشان
آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند یا ابتدا بمقاتله با شما فاعتدوا علیه جزا دهید او را ستم کنید یعنی با او قتال
نمایید این لفظ تجنیس است که است و مراد آنکه جزا ستم برو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم مانند آنچه کرده شما ستم
کرده است واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی مع المتقین با
پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزم عمره قضا فرمود جمعی گفتند ما
توشه را نداریم و آنها را که دست رس هست بما چیزی نمیدهند حکم شد که وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران
فی سبیل الله در راه خدای تعالی که جهادست ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطه هلاک
یعنی بخل مکنید که خود را بهلاک دلت که البخیل بعید من الجنة قریب الی النار بیت بخل در جنت مرد را دارد
بلکه در چاه هلاکت افکند واحسنوا و نیکویی کنید با فقرا ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المحسنین دوست
دارد نیکوکاران را واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بجای
بجای آرید لله برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکردند فان احصرتم پس اگر باز داشته
شوید بعداوت دشمن و خوف و کم شدن قوت و کم شدن راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از
قربانی و آن را بما باید فرستاد بقول ابی حنیفه ولا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید
حتی یبلغ الهدی محله تا وقتی که برسد قربانی بجای او که بنا ست فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار
در وقت احرام او به اذی یا باشد او را رنجی من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا علت جنبندگان در موی
و بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد ففدیة پس بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود جرندی
در وی بوی آورده و چون بر مردم غلط دیده در کاسه سر او فتاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر آن اطلاع یافته
امر فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و در درویشان بخوران گفت یا رسول الله بذل آن دست رس ندارم

حکم صادر شد که فدیه دهد من صیام از روزه سه روز او صدقة یا صدقه دهد و آن
طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو مد از گندم او نسک یا قربانی و ادنی آن گوسفندیست فاذا امنتم پس
چون ایمن شوید از خوف دشمن و بیماری فمن تمتع پس هر که بهره گیرد بالعمرة الی الحج
که بیان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول حج احرام
و شرایط آن بجای آورده چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجای آورد
و نزد شافعی و مالک رحمهما الله این افضلست یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمرة معا و اعمال حج
اقتصار کند که عمره در وی مندرجست چون وضو در غسل و نزد ابی حنیفه رحمه الله این قسم افضلست یا بطریق
تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آید و از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات
متمتع گردد و بمکه اندر بود تا احرام گیرد بحج و امام حنبل این قسم را اختیار نموده و در این آیه سخن در آنست که هر که متمتع
باشد فما استیسر پس بر وی است آنچه میسر شود من الهدی از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادة
فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتنست سه روز پیوسته یا
گسسته فی الحج یعنی در ایام حج و سبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی
سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمامست این قید را تاکید است و دیا رفع احتمال آنست ذلک این حکم هدی یا صیام
یا تمتع و قران لمن لم یکن مر کسی راست که نباشد اهله اهل او حاضری المسجد الحرام حاضران مسجد حرام یعنی آفاقی
باشند نه که آفاقیان در اشهر حج میان دو عبادة تمتع میتوانند شد و اهل حرم و دیگر از منع حج بعمره احرام
نتوانند گرفت پس ایشانرا تمتع و قران نباشد و این قول ابی حنیفه است واتقوا الله و بترسید از خدای تع در رعایت
در باب حج صادر شده محافظت نماید واعلموا و بدانید ان الله که خدای تع شدید العقاب سخت عقوبت است مر کسی که
حفظ امر او نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههای معروفست و مشهور یعنی شوال و ذی القعده و ده روز
ذی الحجه و شب نحر تا بحج بمذهب شافعی اما ابو حنیفه روز نحر را در شمار میآورد فمن فرض پس هر که فرض گرداند
بر خود فیهن الحج در این ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفیه یا بنیت احرام بقول شافعی فلا رفث پس
است یعنی نهی است بر آنکه از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع در
و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت نورزد فی الحج
در ایام حج قریش با یکدیگر جدال مینمودند در مناسک و هر یک میگفت حج من تمامترست از حج تو در آمد که جدال مکنید
وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکوییها یعلمه الله بداند آنرا خدای تع و تزودوا و توشه برگیرید [illegible] زاد
و اهل یمن حج کرده [illegible] احتیاج [illegible] حق تع فرمود که توشه بردارید
تا بر مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و [illegible]
و سؤال کردن از ایشان و نزد عرفا [illegible] سفر آخرت هست و بهترین زادی در این راه پرهیز

کاریست [illegible] فرموده که تقوی عوام دور شدنست از آلودگی گناه و تقوی خواص اجتناب [illegible]
ما سوی الله و حقیقت آنست که [illegible] بمرحله [illegible]
نظم [illegible] عاشقان [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم حج
فضلا روزیی من ربکم از پروردگار خود بواسطه تجارت [illegible] عرب تجارت را که در حج آرندی [illegible] ایام الحاج
[illegible] است پس اجازت داد [illegible] بشرط آنکه مقصد اصلی
و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون بر گردید من عرفات از موضعی که آن را عرفات گویند جهت آنکه آدم و حوا
آنجا با هم معارف شدند فاذکروا الله پس خدای را یاد کنید بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن
موضعیست میان [illegible] واذکروه و یاد کنید او را در این مکان یاد کردنی نیکو کما هدیکم چنانچه شما را راه نمود بمناسک
حج وان کنتم و بدرستیکه بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی خلق که محمد است صلی الله
علیه وسلم لمن الضالین از جمله گمراهان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفاء ایشانست که بر عرب را
وقوف بعرفات بود و [illegible] در مزدلفه [illegible]
[illegible] موقف [illegible] من حیث افاض الناس از آنجا که
باز میگردند مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای تع ان الله غفور رحیم بتحقیق که خدای آمرزنده است
گناهان [illegible] مهربانست [illegible] فاذا قضیتم پس چون بگزارید و بجای آورید مناسککم
کارهای حج [illegible] فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را کذکرکم همچون یاد کردن شما آباءکم پدران
خود را [illegible] جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک [illegible] مسجد منا و جبل [illegible]
[illegible] یاد میکنید خدای را او اشد ذکرا [illegible]
[illegible] فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی الدنیا در دنیا [illegible]
[illegible] وما له و نیست او را فی الآخرة در آن سرای من خلاق [illegible]
[illegible] ومنهم من یقول و از ایشان کسی هست که میگوید
ربنا آتنا [illegible] فی الدنیا حسنة در این سرای نیکویی [illegible]
وفی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکویی [illegible]
وقنا و نگاه دار ما را عذاب النار از عذاب آتش دوزخ امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده است که حسنه این
جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور [illegible]
نظم زن بد در سرای مرد نکو ۰ هم درین عالم است دوزخ او ۰ [illegible] وقنا ربنا عذاب النار

أولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لهم نصیب مر ایشانراست بهره مما کسبوا از آنچه عمل کرده اند [illegible]
درخواست نموده اند والله وخدای تع سریع الحساب زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند واذکروا
الله و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریقست و آن سه روز
باشد بعد از عید اضحی و نزد ابو حنیفه بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر
ایام التشریق عقیب هشت و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رح درین مسئله موافق صاحبین است
فمن تعجل پس هرکه شتاب کند و از منی برود فی یومین در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه
پس بروی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میکنند و جمعی متاخر را حق تع فرمود
که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست ومن تأخر و هرکه تاخیر کند و سه شب در منی باشد فلا اثم علیه
بروی نیز هیچ حرجی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد لمن اتقی مرکسی را که پرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر
عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا الله و بترسید از خدای در همه عمر واعلموا و بدانید که شما انکم الیه
بسوی خدای محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید ومن الناس و از مردمان هست
من یعجبک آنکه خوش آید ترا قوله سخن گفتن او و آن اخنس بن شریق بود که بحضرت رسالت علیه السلام آمدی و مردی
شیرین سخن و نیکو صورت بود و حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمدی و مضمون کلام
این بود که آمده ام تا حلقه اسلام در گوش ارادت کنم و غاشیه خدمت [illegible] بر دوش مطاوعت افکنم و این
سخنان را بسوگندها موکد ساخته خدا را بگواهی آورده و چون بازگشت و از عرصات مدینه در گذشت زراعت
توده را آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانانرا بکشت پس حق سبحانه آیه فرستاد که گروهی است از مردمان
که ترا در عجب می افکند سخن گفتن او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا ویشهد الله و گواه میگیرد
خدا را علی ما فی قلبه بر آنچه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست وهو و حال آنکه او الد الخصام
سخت ترین خصمانست واذا تولی و چون بر گردد از حضرت از تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین مدینه
لیفسد فیها تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث و نابود کردانند کشت زار بسوختن والنسل و هلاک کند چهارپایان را
والله لا یحب و خدای تع نمی پسندد الفساد معصیت و تباه کاری را واذا قیل له و چون گویند مر این منافق را
اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس بسنده است
او را جهنم و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهیست بعید القعر است در دوزخ ولبئس المهاد
و بد قرارگاهیست آتش ومن الناس و از مردمان هست من یشری کسی که بفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان
بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه
بمکه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کافران افتاده بردار کشیده بودند از دار
فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را

از دار فرو گرفت بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و بلیع الارض لقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد
تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز گشتند و گویند در شان صهیب رومیست که
هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازه هجرت بمدینه یافت و رضای خدای تع و خشنودی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بمال دنیا بخرید — [illegible] که وصلش عزیز است و زر هیچ و گفته اند
در حق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه است که در شب غار در فراش سید مختار علیه الصلوة والسلام تکیه کرده
جان فدای آنحضرت کرد والله و خدای تع رءوف مهربانست بالعباد به بندگان خود که در طلب رضای او جان
فدا میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اند بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار
یا مؤمنان را میفرماید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع
توریة را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق تع فرمود که یکبار
باسلام در آیید ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان به احکام
منسوخ قیام منمایید انه بدرستیکه شیطان لکم مر شما را عدو دشمنیست مبین هویدا که بوسوسهای
خود خاطر شما را متزلزل میسازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن من بعد ما از پس
آنکه جاءتکم البینات آمد شما را احکام حلال و حرام فاعلموا پس بدانید ان الله که خدای تع عزیز غالبست و قادر بر
عقوبت مخالفان دین حکیم محکم کار راست استوار [illegible] هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند منافقان
که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند الا ان مگر آنکه یاتیهم الله بیاید بر ایشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایه
ها من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه بر قوم شعیب علیه السلام در یوم الظله بود والملائکة و بیایند فرشتگان
موکلان بر عذاب وقضی الامر و گزارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد والی الله و بسوی خدای تع ترجع الامور
باز گردانیده شود کارها یعنی اگر چه امر و احکام سلاطین و حکام که امروز جاریست در آن روز باطل شود و امر
و فرمان جز حق را نبود [illegible] سل پرس خطاب با آنحضرتست یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد
پرس بنی اسرائیل جهودان مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را کم آتیناهم چند داده ایم بدیشان من آیة بینة از
نشانهای روشن و بیان که میکرد نشان محمد علیه الصلوة والسلام یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی
و امثال آن ومن یبدل نعمة الله و هر که تبدیل کند [illegible] نعمت خدا را که صفت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام
من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است بدو در توریة فان الله پس بدرستی که خدای تع شدید العقاب سخت عقوبت
[illegible] بود در دنیا بقتل و اجلاء و در آخرت بعذاب و [illegible] زین آراسته گردانیده اند للذین کفروا مر آنانرا که [illegible] پوشیدند
حق الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند ویسخرون و سخریه میکنند و افسوس
میکنند من الذین امنوا از آنانکه ایمان آورده اند از فقرا [illegible] قریش بفقراء صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان
تحقیر میکردند و میگفتند محمد را نگرید که میگوید [illegible] اشراف عرب

دنیای دسوم و عادات ایشان بیشکنم و اگر کار دوی حق بودی بایستی که سادات اعراب و اماثل قبایل تبع وی بودندی
حق تعالی فرمود وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای
افسوس کنندگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات عالی باشند از فردوس برین و کافران در
درکات دوزخ یعنی وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بلا شماره كَانَ النَّاسُ
أُمَّةً وَاحِدَةً بودند مردمان پیش از آدم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ
اللَّهُ پس برانگیخت خدای تعالی النَّبِيِّينَ پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس و غیر ایشانرا مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل
طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند که زمان نوح علیه السلام
شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همه را قم بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد
وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که آن ایشان را مشتمل بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ
تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آنچیز که اختلاف کرده اند دران وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ
اختلاف نکرده اند در حق یا در کتاب یا در دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند یعنی یهود
که ایشان تحریف و تبدیل کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتها پیدا
و خلاف ایشان نه از روی تردد بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری
فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای تعالی الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدانچیز که اختلاف کرده اند
مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق تعالی مؤمنانرا بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و اراده و امر خود
از اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آورده اند و بعضی بمغرب خدای رهنمونی کرد مؤمنانرا بکعبه که وسط
است یا مخالفه در افضل ایام هفته نمودند یهود روز شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی امت
محمد که ما صلترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هرکرا بخواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست أَمْ حَسِبْتُمْ آیا پنداشتید ای مسلمانان که جنگ خندق و مانند آن کردید
و در محنت ماندید و گرفتار شدید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ که بهشت در آیید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامد هنوز بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا
مانند محنت آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و مانند آن محنتها
که پندارید که ایشان بهشت و دیدار رسیده اند و دوستان خدا پیش از شما کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسید
بدیشان سختی و ناکامی در دنیا وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی و قلت که بیان کرده طایفه صحابه و پیغمبران
که بسبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و بعد ازان اولیا مثل ما
أُوذِيَ مؤمن از قول است بیت [illegible] زان بلاها که انبیا برداشتند سر بچرخ هفتمین افراشتند هر که درد راه محنت
ورد او باد محنت بیشتر یعنی انبیا علیهم السلام و مؤمنان محنت کشیده اند وَزُلْزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از
بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا انجا که گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانیکه ایمان آورده

بود مَعَهُ با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان و این
تعجیل نصرت میکردند از آنکه سبیل شک نبود حق تعالی بر سول ایشان پیغام داد که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ آگاه باشید که
یاری دادن خدای مؤمنانرا قَرِيبٌ نزدیک است يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمرو
بن جموح بود مردی بزرگ و توانگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسید که مال بسیار دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود
که قُلْ بگو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر باید سؤال از وجه
نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که محل خود واقع
شود و از جمله مصارف نفقه وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است وَ
الْيَتَامَى و یتیمان خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ و درویشان که چاره معیشت خود ندارند
بر اکتساب نفقات وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مسافران وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه کنید از نیکویی با هر کس فَإِنَّ اللَّهَ پس
در ستیکه خدای بِهِ عَلِيمٌ بآنچیز داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ نوشته شد عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار
کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال كُرْهٌ لَكُمْ مکروه هست بر طبع شما و دشوار بر نفس شما و این کراهت
نه فرمان خدا را بود بلکه مقتضای طبع بشری است که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا
و شاید که شما مکروه دارید شَيْئًا چیزی را بنفرت طبیعت خود وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه آن نیکویی باشد شما را چون
غزو که مکروه پیش شما دید و نیکویی شما در آنست هم بسبب از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم
بجهت آخرت از رتبت شهادت و نعیم مخلد و درجات عالیه وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا و شاید که دوست دارید شَيْئًا
چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد بر شما هم در دین و دنیا از غلبه
اعدا و هم در آخرت از محرومی از ثواب غزا و شهدا در جه شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَأَنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ یعنی از قتال در آن حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت عبدالله بن جحش را با جوانی صحابه به بطن نخل فرستاد و میان ایشان و
کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو بن حضرمی از کفار کشته شد و نا از شام هلال رجب
بنظر مسلمانان در آمده نا فستند که آن روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران
آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرده و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب
فتوی داد مسلمانان از قتال ماه حرام سؤال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگوی که جنگ در ماه حرام كَبِيرٌ
کاری بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و بآیه السیف منسوخ گشت و اگرچه از قتال
منکر بوده اما آنچه کافران میکنند از بزرگ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بازداشتن مردمان از ایمان وَكُفْرٌ بِهِ و نا
گرویدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن
اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او مِنْهُ از مسجد یا مکه از آنکه کفر بمسجد مشتملست أَكْبَرُ عِنْدَ

أَكْبَرُ بزرگترست نزدیک خدای تعالی از قتال در رجب و عقوبت آن بیشترست وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر
است از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که تعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ با شما ای مؤمنان جنگ
کنند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ
يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه کافر باشد
بر رده باقی مانده تا مردن فَأُولَئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا و در این
سرای که ایشان از امان ماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گرده وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که
مستحق ثواب نمانند وَأُولَئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ
جاویدانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدای و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان
خود وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهت اعلای دین او أُولَئِكَ آن گروه
يَرْجُونَ امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خدا را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای تعالی آمرزنده مؤمنانست و مجاهدانست رَحِيمٌ
و بر ایشان مهربانست يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار بعضی از اکابر صحابه
چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل با آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل و قمار که سبب
سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قُلْ فِيهِمَا بگو در این هر دو إِثْمٌ كَبِيرٌ گناهی بزرگست
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها مر مردمانرا و منافع خمر یا بدنی بوده چون اشتعال الحرارة غریزیه و هضم طعام و تلطیف
چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن
و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده که در قمار بر ساکین قسمت میکرده
و در حقایق سلمی آورده که الاثم الکبیر در اشتغال بلذاتها و منافع التنابه در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار
أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آن وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح
بود آنکه سؤال کرده جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستیم که صدقه کجا
دادن اما نمیدانیم که چه دهیم جواب آمد قُلِ الْعَفْوَ بگو فاضل آنچه از نفقه خود و عیال در روز بعضی از علما این حکم بآیت
زکوة منسوخست كَذَلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما نشانها یعنی بیانهای خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن
سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست
که بدانند که ایشان را طاعات را ضعه تا خلاص ان علی اهل الله بیت دین و محنت بلاست میل ایشان کرده
بایست وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا عَنِ الْيَتَامَى از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خورده
مال یتیم بآیه وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بوده اند در آن معاملات تصرف نبوده اند
جهت برائة ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان بر طرف شوند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله

علیه و سلم رسانیدند و حق تعالی فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال ایشان و محافظه کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر است
از تجنب از ایشان آوردن و آنکه بجهت طعام ایتام جدا بخشندی و از جلوس بر خوان ایشان احتراز نمودندی و هیچ
راه مخالطه با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط
کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشانرا مِنَ الْمُصْلِحِ
از اصلاح و حفظ کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما
تنگ کردی بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای تعالی غالبست و قادر بر اعنات حَكِيمٌ داناست در
آنچه کرده از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و زن مخواهید زنان مشرکه را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول صلی الله علیه و سلم
مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون
آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم یاری داشت اندره
وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد با او گفت اسلام میان ما حایل شده و مواصلت بر وجه زنا محال
عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت این امر موقوفست باجازت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم پس مرثد بعد از مراجعت
این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکات را تا ایمان نیاورند در حباله ازدواج در نیارند و هم
در بیان وفات عبدالله رواحه کنیزک خود را بجهت نشوزی طپانچه بر روی زده بود و او داد خواهان بحضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله رفت آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزک فرمود عبدالله گفت نماز می
گذارد و روزه میدارد و فرمان تا بردارست حضرت فرمود که پس او مؤمنه باشد با وی نیکویی کن عبدالله او را
آزاد کرد بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرده و حال آنکه فلانه زن مشرکه
نکوکار با مال و جمال او را بدو میدادند آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مؤمنه خَيْرٌ بهترست مِنْ مُشْرِكَةٍ از
زن آزاده مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید
زنان مؤمنه را بمردان مشرک حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مؤمن خَيْرٌ بهترست مِنْ
مُشْرِكٍ از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أُولَئِكَ آن گروه
مشرکان و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است وَاللَّهُ يَدْعُو
و خدای تعالی میخواند بر لسان رسل یا اولیا خدا میخواند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که
بدان آمرزیده شوند و بهشت رسند بِإِذْنِهِ بقضا و اراده او وَيُبَيِّنُ و هویدا میکند آيَاتِهِ احکام خود را
از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا
عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان
نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام داشتندی و نصاری بر عکس این حد تجاوز
با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت میافزودند ثابت بن الدحداح گفت یا رسول
الله

و خدای و رسول او را
دوست میدارد
و تصدیق میکند آنرا

بازنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض گندی و چیزیست که نفرت آرد و ما از آن
باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دوری نمایید و یکسو شوید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت
زنان و اکثر علما برآنند که مخالطه و مکالمه نمایید بی جمعیت تا که بستر یابد وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید
حَتَّى يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب شافعی است رحمه الله و حمزه و حفص يَطَّهَّرْنَ خوانده اند
طاء و هاء تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول ابو حنیفه است رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از
اکثر ایام حیض قبل از غسل وطی حلال است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس باید بدیشان مِنْ حَيْثُ
أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای تعالی امر فرموده است یعنی از قبل إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد
توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست میدارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما کشتزار شما اند موضع کشت
شما اند یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت زن از جانب پس در آید فرزند احول آید مسلمانان ازین معنی
اقدام نموده بودند حکایت حال بحضرت نبی عرض کردند جواب آمد که زنان محل زرع و منبت اولاد
فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشتزار خود أَنَّى شِئْتُمْ هر چون که خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن
چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی و موضع حرث که محل زرع است وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فرا پیش دارید برای خود یعنی طلب
ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص و قصد صیانت نفس که از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در
مخالفت امر و مباشرت نهاد وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسنده اید بدو انجه از پیش فرستید یا ملاقات
کنندگانید آنرا که میپرستید یعنی او داد در عقبی جزا میخواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بمکافات است
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مؤمنان را وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مکردانید نام خدا را عُرْضَةً بهانه و دستاویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را عبدالله بن رواحه
از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و بنام خدای سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی
نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید خدای را مانع أَنْ تَبَرُّوا از آنکه نیکوئی کنید با اقربا
و احبا وَتَتَّقُوا و از آنکه بپرهیزگاری گروید و با یاران مکالمه کنید وَتُصْلِحُوا و از آنکه اصلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان
مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست سوگند شما را عَلِيمٌ دانا باحوال ضمیر سوگند خورندگان عبدالله رواحه بعد از
استماع آیة از سوگند خود در گذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد خدای شما را
یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ بهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول ابو حنیفه آنست که کسی چیزی
قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و شافعی لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی گذرد
بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و مراد ازان قصد سوگند نباشد و در هر تقدیر در یمین لغو کفارة
نیست و خدای تعالی بدان مؤاخذه نکند وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن مؤاخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانچه عزم
دلهای شما دارد بعد سوگند خوردن و حانث شوید و آنرا کفارة باید داد و بیان کفارة در سوره المائده بیاید وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را بیمین لغو نگیرد حَلِيمٌ بردبار است در سوگند جدی بعقوبة تعجیل ننماید لِلَّذِينَ

[illegible]

يُؤْلُونَ مر آنانرا که سوگند میخورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود و در شدن و باز ایستادن در جاهلیت چون مردی
از زن بیزار بودی و غرض داشتی که چون بگذارد دیگری نخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند
و او را دران مدت نه بی بستر و سرکشته گذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی ترنج بودی و نه از کرخدای حاصل بودی خدای
تعالی آنرا باطل فرمود و حکم نمود که بر ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار مدت چهار
ماه است فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
پس خدای تعالی آمرزنده است مرشکستن سوگند را در صورت رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و
کفارة مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود
بوعد نکاح ثابتست و بروی کفارة سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بعذر وی مقاربت نکند نزد امام حنیفه رحمه الله
طلاق باین واقع شود و نزد امام شافعی رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که یا باز آی یا طلاق ده و بر حاکم
شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از وی طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند
طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای تعالی شنواست قول مولی را عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان رها کرده
بالطلاق مدخول بهما که حامله نباشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ
سه قروء و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله طهرست و نزد ابو حنیفه رحمه الله حیض و فائده خلاف در
مدت ظاهر میشود که چون زن در حیض ثالث شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء را طهر گویند و بقول
آنکه حیض را گوید انقضاء عدت بعد از انقطاع حیض ثالث است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ
آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای تعالی فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد سبب
ابطال حق رجعت است نهی زنان را از آن نمود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای تعالی
و بروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ سزاوار ترند بِرَدِّهِنَّ برجوع کردن با ایشان فِي ذَلِكَ در زمان
تربص إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إِصْلَاحًا باصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار
رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت
میکردند و زن را باخود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَلَهُنَّ و زنان راست بر مردان
از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مرد راست بر ایشان بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق
مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه دارد و قدم از ادب و عفت و حیا بیرون ننهد و حق زن بر
مرد آنست که با او بوجه احسن زندگانی کند و آنچه از علم دین بکار آید بیاموزاند وَلِلرِّجَالِ و مر مردان راست عَلَيْهِنَّ
بر زنان دَرَجَةٌ افزونی و بلندی با آنکه مهر برایشانست و نفقه از ایشان یا میراث که ضعف زنان میبرند یا طلاق
و رجعت که سررشته اختیار ایشان بدست رجالست و در حقایق تجید مذکورست که فضل مردان بر زنان
باستعداد و قوة کمال ولایتست و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیده اند و از زنان کدشته دو تن کامل

شدند آسیب تنها خاصه مردان بر زنان وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای تعالی غالبست عزیز میکرد اند و از زنان فضل بیند هر دو زنان
حَكِيمٌ داناست و بحکمت حکم میکند بر بندگان اَلطَّلَاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتَانِ دو بار است عدد
طلاق در جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که
زن را طلاق میداد و نزدیک بانقضا عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکرد و ... تا بحدی که
رنجها آمده از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار باز رجعت میکرد بنالید و حکایت آن
شکایت بسامع علیه نبوت رسید آیت نازل شد که عدد طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَاِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ با خود نگاه داشتن برجعت اَوْ تَسْرِيحٌ یا رها کردن بِاِحْسَانٍ بنیکویی بی مکافات تا عدت بگذرد و بعد از
آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهری
دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان اَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا اٰتَيْتُمُوهُنَّ
از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی تا ... نصاری ... مهر که بخود داده بودند از جمله
طلبیده بعضی کابین خود را از شوهر باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در
طلاق اِلَّا اَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند مرد و زن اَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نتوانند داشت حُدُودَ اللّٰهِ احکام الهی را در صحبت
و معاشرت فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که ایشان ... خود را ... شماست اَلَّا يُقِيمَا آنکه آن مرد و زن
نتوانند که حُدُودَ اللّٰهِ حکمهای خدا را فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ بزه نبود بالجمله بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ
در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق
و رجعت و خلع حُدُودُ اللّٰهِ اندازهای خدایست که برای مصالح بندگان مقرر فرموده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن در
وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللّٰهِ از اندازهای خدای فَاُولٰئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند
ستمکاران بر نفس خود فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن
حلال نباشد مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ بعد از طلقه ثالثه حَتّٰى تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح در آید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیگر را
و زوج ثانی با وی مباشرت کند ... دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقه ... بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست
که با شوهر پیشین آشتی کند بی آنکه مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منع نموده فرمود که لا حتی
تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس هیچ گناه نیست بر زوج اول و این مطلقه اَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید بعد از عدت
شوهر ثانی اِنْ ظَنَّا اگر میدانند یا گمان میبرند اَنْ يُقِيمَا آنکه بپای دارند حُدُودَ اللّٰهِ احکام خدا را از حق
یکدیگر شناسند وَتِلْكَ و آنکه گذشت از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللّٰهِ اندازهای احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان
میفرماید آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند که از حق است و بدان عمل کنند وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق
دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ و برسند نزدیک تمام شدن بانقضا عدت فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس مراجعه کنید بدیشان

نکاه دارید ایشان را بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار اَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ بنیکویی تا عدت ایشان
منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و چون روز تمام بود تا عدت بسر آید
او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سیار رجعت نمود حق تعالی ...
نهی کرده فرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا
ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بمطلقه رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
پس بیدادی کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی در آورده و آثار رسانده بزبان صاحب شریعت
ملعون است و در اخلاق زکیه آورده که در آیت مومن علیه هر کرا خواستندی که عاری بد کند گفتندی که بزرگی کرد
و در آثار باد هر که آزار جستند زود تو برو ظلم او افتد بیت نکو خواه مردم نباشد بدش ۞ نورزد
بد کینه افتد بدش ۞ شرانگیز هم در سر شر رود ۞ چو کژدم که با خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید اٰيَاتِ اللّٰهِ
حکمهای خدا را هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمایید در عمل بآن در شان جماعتی که
از نکاح و طلاق تشبث میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که
میکرده اند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را بیاده از یک زن در نکاح
روا نبود و در شریعت پیغمبر ما ... تا چهار حره در عقد وی واحد جایزست و آنرا بعد از طلاق مراجعت جایز
نبودی در نصارا وایت و ما دام که زن مطلقه زن غیر بودی مرد را حلال نبودی که تزویج یک دیگر جز وی در دین
شریعت حلالست وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و یاد کنید آنچیز را که بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام
و حدود آن يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای تعالی شما را بِهِ بقرآن و منع میفرماید از اضرار و اتخاذ هزو غیر آن وَاتَّقُوا
اللّٰهَ و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها داناست
تا با صلاح و فساد کار شما داناست وَاِذَا طَلَّقْتُمُ و چون طلاق دهید النِّسَاءَ زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ و برسند بانتهای
عدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید اَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه
خود را مخاطب بدین نهی عموم خلقند یعنی باید که این عضل مطلقات در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار خواهر خود
را بعبد الله عاصم داده بود عبد الله وی را طلاق داده بود و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد و خواست که
رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که هرگز او را به
تو نیابد و توبه نبیند حق تعالی این آیت فرستاد که مانع شوید زنان را از رجوع بازواج خود اِذَا تَرَاضَوْا چون رضا
دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بنکاح حلال و مهر جایز و تو احسن معاشرت ذٰلِكَ این نهی عضل که کرده
يُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
و بروز رستخیز که وابسین همه روزهاست ذٰلِكُمْ این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار اَزْكٰى لَكُمْ پاکیزه تر است
مر شما را از روی معاش چه زن و مرد یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان بایم الفت از نکاح

بلکه گناه برون و نظافت باشد وَأَطْهَرُ و پاکتر از آنکه حرام را پوشیده در دل بیرون نمایند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند که
زن و مرد خواهان یکدیگرند وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که فرزند آورده باشند
یا از ایشان و شوهران و طفلان شیر خواره در میان بوده خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم
آنست که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ أَرَادَ مر کسیرا
که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ که تمام کند شیر دادن فرزندان را وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر آنکس که برای او فرزند زاده اند یعنی پدر رِزْقُهُنَّ
روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق نصفت و اعتدال
لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنرا که گنجایش و توانایی آن دارد لَا تُضَارَّ
وَالِدَةٌ باید که رنج رسانیده نشود مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیر خواره خود که او را از خود جدا کنند و بدیگری دهند یا
که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوه او را باز نه
گیرند وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر رسانیده نشود مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در وقت شیر خوارگی از مادر
بستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از او زیاده از خورش و پوشش طلبند وَعَلَى
الْوَارِثِ و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث شود لازم است
مِثْلُ ذَلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا
جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز گرفتن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خشنودی هر دو
والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاوره کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست و آنان
از رجعت وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه باسترضاع محتاجند أَنْ تَسْتَرْضِعُوا که دایه گیرید بجهة
شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر ایشان راضی باشد از شیر دادن و خواه نی فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس نیست
بر شما هیچ گناهی و بزه در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آنرا
بدیشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی و خوش خویی یعنی مضایقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی در مزد دادن
باز گرفتن وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بَصِيرٌ
بیناست وَالَّذِينَ و آنانکه يُتَوَفَّوْنَ میرند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ و بگذارند أَزْوَاجًا زنان را يَتَرَبَّصْنَ باید که انتظار برند
زنان ایشان بِأَنْفُسِهِنَّ بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز اگر حامل نباشند که عده ایشان بوضع حمل
منقضی شود یا کنیزک که عده او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ
به پایان عده خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ بزه و وبالی نیست بر شما ای مسلمانان یا ای ورثه و اولیا از و
فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در تنهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی یعنی بموافقت شرع مراد
صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بانچه شما میکنید ای مردان و زنان
خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون دانسته که کار ترا سبب لذت [illegible] که جزای تو رساند ای عاصی چون میداند که

کناه

کناه تو سیاه از ترک معصیت که ترا از عذاب برهاند بیت هر که دانست که در همه وقت ٭ حق تعالی بحال او داناست
همه کردار او جزاش باشد ٭ هر کناه را عاصی کی [illegible] وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح
فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایت خطبه جوئید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستاری زنان معتده
یعنی کلمه گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثل این که تو از شوهر [illegible] بی نیازی یا
مرا مثل تو زنی میباید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازمست اما زنان که
بسبب [illegible] گویند أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا اگر پوشیده فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ خدای داناست بهم
تدبیر خود أَنَّكُمْ که شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنانرا بنیکویی بعبارت ترویج وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ
ولیکن وعده مدهید ایشانرا سِرًّا یعنی که آنرا پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد آنست که کثرت مجامعت وعده
ایشان را إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر آنکه گویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو در اشاره نه تصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا و قصد مکنید
عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشانرا حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ
بنهایت خود و مدت آن منقضی گردد وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شما
از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عقاب او وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ که خدای
تعالی غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيمٌ بردبار است و بعقاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناه و وبال
نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع
نشده باشد ابو حنیفه رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله مس
کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض
کرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید
ایشانرا یعنی چیزی بدهید برای تسلی خاطر دل خواست و در حالت عقد نام نبرده قبل از دخول طلاق داد
این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که متعها و لو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد
آن بقدر حال مطلقه و مطلق باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر بقدر توانایی او وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش
باندازه دست رس وی [illegible] گفته اند که اکثر متعه خادمیست و اقل مقنعه و نزد امام حنیفه رحمه الله کرته
و چادر و مقنعه [illegible] مهر المثل [illegible] آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است
پس متعه دهید ایشانرا مَتَاعًا باندازه توانایی متعه دادن بِالْمَعْرُوفِ بروجهی که شرعا و عرفا شاید حَقًّا صفت متاعا
یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای تعالی واجب کرد این متعه را واجب کرده اید عَلَى الْمُحْسِنِينَ
بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بتحقیق
که تقریر کرده باشید لَهُنَّ برای ایشان فَرِيضَةً مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل
از دخول این آیه که [illegible] پیش از دخول طلاق دادی از مهر [illegible] چیزی [illegible] لازم نبود [illegible]

داون چنانچه در سوره احزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه حکم آن منسوخ شده و نصف مهر لازم
لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفوا
الذی یا آنکه عفو کند کسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم شافعی رحمه الله و این در
زن بکر و نارسیده باشد که ولی بود و ابو حنیفه رحمه الله گفته که مراد ازو کسی شوهر است که مهر کامل را
تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قولست آنکه میگوید و ان تعفوا و آنکه در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر
بدهید اقرب نزدیکترست للتقوی به پرهیزکاری و پیدا ولا تنسوا الفضل و فراموش مکنید یا ترک مکنید تفضل
را بینکم در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس
شده او را بتمام مهر بسته دلشاد کردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته
اولی آنکه از وجه کرم ان الله بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بدانچه میکنید از جود و فضل بصیر بیناست حافظوا
محافظت کنید و ایستادگی نمایید علی الصلوات بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و
شرایط محافظت بخصوص بنسبت صلوة وسطی رعایت کنند و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر
و ابو امامه رضی الله عنهم نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری
یا از هر طرف دو نماز یست که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن ثابت و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهما
پیشین است و وجه وسطیه آنکه او در وسط نهار دیگر یا اوسط صلوة نهاریات و بروایت امیر
المؤمنین علی و عمر و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از کبار صحابه رضی الله عنهم نماز
دیگرست و درین باب حدیث صحیح وارد که روز حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او
بواسطه آن وسطی فرموده که دو نماز روز را از یک جانب وارد که در یکی قصر هست و در دیگری نی و دو نماز
از طرف دیگر همین وجه دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهم نماز شام است و او میانه
نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و ما بین اقل و اکثر واقع شده و در
میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که
میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدوست یا ما بین دو نماز است که قصر
بر شان روا نیست و تخصیص هر یکی ازین نمازها دلایل که بیان مستوعب باشد در جواهر القرآن بشرح
مذکورست وقوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای تعالی قانتین در حالتی که فرمانبردار باشید
یعنی نماز گزارید و گفته اند که قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم فرموده است که هر یکی از ما در عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم و قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدیم فان
خفتم پس اگر بترسید از دشمن مهاجم یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز گزارید در حالت
رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام حنیفه رحمه الله و نزد شافعی رحمه الله در وقت مشی با وجود خوف نماز

توان

توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر
شود در وی مقید باشید بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله نماز گزارید او تعالی گر چنانچه
ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدای را کما علمکم چنانکه در آموزانید شما را
از آداب نماز یا شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که آنرا دانید والذین یتوفون و آنانکه وفات میکنند منکم از شما
ویذرون ازواجا و بگذارند زنان خود را سبب جان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامها
کهنه پوشیده تا عده ترک زینت و تجمل فرو میگذاشتند اگر از خانه بیرون میرفتند در خانه یا اولیاء شوهر پس
بوده ندی یا اولیاء زن در میان منزل جهت او خانه ساختندی و اهل [illegible] ازین خانه جدا کرده برای ایشان
مرتب ساختندی و یکسال از آنجا بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه بیرون
بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت و
از وی پسری و دختری و پدری و مادری ماندند آنحضرت ترکه را بوالدین و اولاد قسمت کرد و زن را نصیبه تعیین
نفرموده اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند و این محل این آیه نازل شده و حکم فرموده که چون جمع
از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند وصیة فرض شده وصیتی و حفص نصب خوانده یعنی آنست که
وصیت کرده خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا تمتع دادن بنفقه و کسوه و مسکن از
ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون رود نفقه
از نفقه ساقط ایشان را نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم بر کسی نیست
بر شما ای اولیاء شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر
من معروف از آنچه نیکو و موافق شرع باشد والله عزیز و خدای تعالی غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی
کند حکیم صواب کارست در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد منسوخ شد و عدت
یکسال را بچهار ماه و ده روز و آن چنانچه گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که گشش کرده باشند
متاع متعه است که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکو بتوسط در غلو و تقصیر حقا سزاوار
گردانیده است خدای تعالی این را سزاوار گردانیده علی المتقین بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی
مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرده یبین الله روشن میکند خدای تعالی لکم آیاته برای شما احکام
خود را در آنچه بدان محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار
فرمایید الم تر آیا نرسید ای پیغمبر یا ندانسته و نظر تعجب نگاه نکرده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند
من دیارهم از منزلها و سراهای خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی رحمه الله گوید که در قریه
داوردان از حوالی واسط طاعون پیدا آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر باقیماندند و برخی بایستادند و اهل
مردند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده بیرون رفتند که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار

اندیشه بودن رفتند فقال لهم الله از جهت احتراز کردن از مرگ و بجهان بیرون رفتند تا در وادی بیابانی رسیدند و کوه فرود
آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ یعنی گفت مر ایشانرا خدای تعالی مُوتُوا بمیرید همه یکبار آورده که حق تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی
از پیش و دیگری از پس ایشان آواز کردند که بمیرید همه یکباره بمردند با چهار پایان خود بر [illegible]
بدفن ایشان آمده عاجز گشتند و آخر حظیره بر [illegible] ایشان کشیدند و از ایجاد که بشنیدند مدتی بر ایشان
بگذشت و از ایشان جز استخوانی نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده کرد ایشانرا از آن خوردن [illegible] چه بوده کرد و
حزقیل بن بوزی که ثالث خلفاء موسی علیه السلام بود بر آن موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود
گفت الهی چنانچه از غیبت بر ایشان تو ده نظر رحمت بر ایشان فکن از حق تعالی خطاب رسید که ظلمان کل بکو تا
ایشانرا زنده کرده ام حزقیل آنکلمه بر زبان راند و حق تعالی ایشانرا زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ
هر آینه خداوند فضل و رحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ
سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و گردن ننهادند فرمان حق را و مسلمانان را
عرضه گردید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی برای آشکارا کردن دین خدای تعالی وَاعْلَمُوا و بدانید
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی سَمِيعٌ شنوا است قول متخلفان از جهاد که باعتقاد ناپسند تنگ بنمایند عَلِيمٌ داناست
بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بطلب حضرت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدا را یعنی بندگان درمانده او که وام خواهند
قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت
شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و بر تقدیر مضاف محذوف باشد اوی قرض عباد الله و اصح
آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقات تنفیه فرمود صدقه باقی بسیار الله در لزوم
خواهد که بشهید اعطا عوض مدان لازمست و قرض حسن بر تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال
تصدق کند یا عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر معنی میکند یعنی آیا کیست که قرض دهد فَيُضَاعِفَهُ پس تا خدای
مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضْعَافًا ضعفها كَثِيرَةً بسیار بهم که ثابت
تا اضعاف کثیره بود را از خیر شمار تصور کنند این آیه که نازل شد یهود و طعنه کنند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما
قرض میطلبد و چون مسلمانان و هر بحق واقف بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند ابوالدحداح
انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی از ما قرض چرا میطلبد حضرت فرمود که میخواهد تا شما را بوا
آن به بهشت برد ابوالدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرما ستانست و بهترین چنین نام دارد اگر آنرا بقرض دهم
شما یابید از بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامن میشوم که حق تعالی دو چندان آن
در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم بگرفت و حدیقه را در راه حق
صدقه داد و با عیال بدان خرماستان آمد گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت

دو چندین بستانم دهد و کودکان با من باشند ام الدحداح گفت خوش سودا نیست بارک الله لک فیما اشتریت و
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدان باده او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح وَاللَّهُ يَقْبِضُ
و خدای تعالی فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشانست در آن وَيَبْسُطُ و گشاده
میکند روزی را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در آنست وَإِلَيْهِ و بسوی حق یعنی بپاداش
وی تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد در بیضاوی قابض و باسط حقیقی را ستایش است و در عرایس الحقایق آورده که فرا میگیرد
ارواح تا بحضرت ذات او وست میکند بر فقرا انبساط و بسط میکند بر فقرا تا آنکه از حق ببینند و قبض اغنیا کشید
را بقدر وسعت تا دین شهود اغنیا جزوی ببینند باسط اوست تا بحضور بصیرت فقرا جزوی مشاهده کنند
عارف و حیر فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرده اند و یکی را ببسط از خودی رهانیده بخود
متوجه ساخته و بهر طرف قدس سره گفت الهی هر گاه بخود نگرم کوه برادنی زار گیت و چون بتو نگرم کوه برادنی
زنده کوار گیت نظم کاهی که بخود نگرم پست شوم ❁ کاهی که بتو نگرم مست شوم أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی دانا
و علم تو منتهی نشد إِلَى الْمَلَإِ بخبر جمع اشراف و ارباب رای مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ
بعد از وفات موسی علیه السلام إِذْ قَالُوا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بوده ایشانرا و آن یوشع یا اشموئیل
بود که حق تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر
تقدیر گفتند بپیغمبر خود را که ابْعَثْ لَنَا بحکم خدای بر انگیز برای ما یعنی تعیین کن از میان ما مَلِكًا پادشاهی تا با عانت
او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد و جوار نسب
بیرون ستیده بود شرکی بی ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومتها داشتندی و بنی اسرائیل بیت ایشان در ماندم بود
بسبب آن از پیغمبر خود استدعا ملکی و حاکمی کرده که در میان ایشان بطریق کارفرمائی بوده تا عهد داد جهاد توا
کردن قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید شما را إِنْ كُتِبَ چون فرض کرده اند عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن
با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را و چه بهانه داریم أَلَّا نُقَاتِلَ که مقاتله نکنیم
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن ما وَأَبْنَائِنَا و از
پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در غربت که جالوت از ایشان آنکه ایشان جهار صد و چهل تن
گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده بود و بعد از نسب ایشان در مباشرت حرب مبالغه و التماس
فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعادی تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان بر در گاه
برگشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده نفر بودند وَاللَّهُ و خدای تعالی عَلِيمٌ داناست
بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشموئیل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان در سبیل
تاکید جواب داده اند از حق تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصائی و ظرفی برو آن
روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا بقد وی

برابر باشد پادشاهی او بر قوم را سزاوار است اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یکی از اعاظم بنی اسرائیل بخانهٔ او آمدند
و آنرا شد آغاز نهادند برای هیچ کدام روغن بجوش نامد و عصا با قامت ایشان مساوی نبود تا در روز دیگر سقا
یا دباغی که شاؤل نام داشت و بواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی بخانهٔ اشموئیل آمد و فی الحال دهن القدس
غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
تعالی قَدْ بَعَثَ تحقیق برانگیخت لَكُمْ برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه و فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى
يَكُونُ چگونه باشد و از کجا لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی
که از سبط یهودا ایم مِنْهُ از او که از سبط بنیامین است و در آن سبط نه نبوت بوده نه ملک و ما و جمعی که از سبط ملک
نبوت مروی [illegible] وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا کرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر نسبت
عاریت بادی [illegible] که صاحب خزائن و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ تواند کرد قَالَ گفت پیغمبر
در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای تعالی برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزود او را بَسْطَةً فراخی
و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود بانواع سیاهی و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و در تن [illegible]
در جسم آورده اند که طالوت مردی بلند بود و با جمال [illegible] از [illegible] خود بلندتر بود وَاللَّهُ يُؤْتِي
و خدای تعالی که مالک الملک علی الاطلاق است بدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد و میداند که او را صلاحیت
ملکداری هست [illegible] ملک ده و ملک ستان اوست بس [illegible] و هیچ کس [illegible] وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای تعالی بسیار
فضلست در دادن زمام اختیار بقبضهٔ اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند بار
دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی
باید تا دل ما را بفرمان برداری او [illegible] اشموئیل از خدای تعالی درخواست و خدای تعالی
پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ و گفت لَهُمْ مر ایشان را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانهٔ پادشاهی
طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود مصور [illegible] منقوش فِيهِ در
آنجا سَكِينَةٌ سکینه ایست مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه
جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعلهٔ افروخته و کس را قوت دیدن آن نبود و از علی
مرتضی کرم الله وجهه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون
آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و ظفر میسر بنی اسرائیل این
تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر در این تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشت آلُ مُوسَىٰ
وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی و هرون علیهما السلام آل للتفخیم در لغت بمعنی [illegible] چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا
وآل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده که مزمارا من مزامیر آل داود مراد نفس داود است و آنچه از موسی و هرون در تابوت
مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هرون و پارهٔ ترنجبین که در تیه بایشان می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت

جالوت از بنی اسرائیل گرفت بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتند آفتی باهل آن موضع میرسیدی
آخر در حوالی [illegible] دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند
حق تعالی فرموده که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت
لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما
باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را انقیاد کردند و بعزیمت مقاتلهٔ جالوت [illegible]
هشتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آنگاه که بیرون آمد طالوت
بفرمان اشموئیل [illegible] بِالْجُنُودِ با آن لشکرها ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام اشموئیل [illegible] ای
قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست در این هوای گرم بِنَهَرٍ بجویی از آب که میان اردن و فلسطین
ظاهر شود تا مطیع و عاصی [illegible] فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هرکه بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی
[illegible] وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هرکه نچشد [illegible] در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا
فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست [illegible] هرکه آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ یک کف آب بدست
خود [illegible] حق تعالی جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر [illegible] هوا با عطش غالب بدان جوی
رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده
تن بودند [illegible] اختصار کردند [illegible] از آن غرفه سیراب شدند [illegible] ایشان [illegible] پر شد
آنانکه زیاده از غرفه [illegible] ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند
تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند [illegible] بعضی از اهل معرفت [illegible]
[illegible] مثل دنیا و اهل آن فهم کرده اند [illegible] طالوت [illegible] مقاتلهٔ لشکر جالوت
نفس و هواست و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هرکه از آن [illegible] از آنچه ضرورت [illegible]
است [illegible] استسقا حرص گرفتار شد هر چند بیشتر بدست آورد [illegible]
نیابد [illegible] کالنار [illegible] تا صرف [illegible] قانع شد [illegible]
دولت [illegible]
که از آن چاره نیست [illegible]
قانع [illegible] فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آنگاه که [illegible] هُوَ طالوت
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند [illegible] مَعَهُ [illegible] قَالُوا گفتند آن دیگران
که خلاف کرده [illegible] لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکرهای
او [illegible]
بر لشکر جالوت [illegible] سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن [illegible] طاقت حرب با جالـ

خدا بود قال الذین یظنون کفتند آنانکه بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله که ایشان ملاقات کننده اند جزای
خدا را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که کفتند کم من فئة قلیلة بسیار فا کروه اندک مومنان غلبت
شده اند فئة کثیرة بر کروه بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مدد کاری خدای تعالی والله خدای
تعالی مع الصابرین با صبر کنندکانست بیاری و توفیق و چون خایفان ایمان آورده با مخالفان بر طرف نهر مانده بودند
طالوت با آن کروه در مقابل لشکر جالوت صف بر کشیده آن لشکر متول صاحب تیغ و هشتصد هزار سوار
خنجر کذار تیغ زن نیزه دار بودند نظم جو شیران آهن و الماس جنگ * جو کرکان ند کوه آشفت رنگ و جالوت
بزرک مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بوده و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحهٔ جالوت هزار رطل آهن
بود و از جمله خودی که بر سر بنهاده سیصد رطل بوده و لما برزوا و آنکاه که مومنان ظاهر شدند و صف قتال
راست کردند لجالوت و جنوده از برای جالوت و لشکرهای او قالوا کفتند مومنان ربنا ای پروردکار ما افرغ فرو
ریز علینا بر ما صبرا شکیبایی استعداد راست از اکار و اعمال صبر بسیار بر ما افاضه کن و ثبت و نکاه دار
بپایداری خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر کروه ناکرویدکان
فهزموهم پس بشکستند و هزیمت کردند مومنان کافرانرا باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود و بکشت داود
ایشا علیه السلام جالوت جالوت را بسنک فلاخن که بر خود وی زد و خود در سر وی شکست و مغز وی پریشان
شد و لشکر او تار و مار کشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشندهٔ جالوت دهد و او را در پادشاهی
شریک کرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از ملکت بوی کذاشت و بالاخره تمام ملکت به
داود رسید و آتیه الله الملک و عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و باحکمت داود ...
بتو ما دیبود و علمه و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمی که بغیر او را بکار آید و کویند صنعت زره
کری بود یا زبان مرغان ولولا دفع الله و اکر نبازداشت خدای الناس مردمانرا بعضهم ببعض برخی را از ایشان به
بعضی که دفع نکردی خدای تعالی شر کافرانرا بسبب مومنان جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بغلبت
کفره و شایع او باطل کشتی ولکن الله ولیکن خدای تعالی ذو فضل خداوند فضل و رحمتست علی العالمین بر عالمیان تلک
این قصها که در و معجزات و الفضحات بود آیات الله نشانهای قدرت خدا و نعمت نتلوها میخوانیم آنرا علیک بر تو
یعنی جبرئیل میخواند بفرمان ما بالحق براستی بر وجهی که مطابق واقعست و اهل کتاب مسلّم میدارند
و بدرستی که تو لمن المرسلین هر آینه از فرستادکانی بهمه خلایق

الجزو الثالث

تلک الرسل آن
پیغمبران و فرستادکان که در پی بوده مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشانرا بخصایص و
فضایل علی بعض بر بعضی دیکر منهم از این پیغمبران من کلم الله کسی بوده که خدای تعالی با وی سخن کفت بی واسطه چون آدم
علیه السلام که فرمود انت و زوجک الجنة و چون موسی که فرمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام که
در شب معراج ... و رفع بعضهم و برداشت برخی را از ایشان درجات بپایهای بلند و کوتاه آتینا

ازین جهت که بعضی از ایشان مبعوث بغرب و ادیان بودند بعضی به اکثر ایشان تا بتمام زمین انسان و الجن
جن و انس چون پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام ... دیکر آنکه کروهی را در خواب پیغمبری داده اند و جمعی را در بیداری و نزد
بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم درجات بیان پیغمبر ماست علیه الصلوة که او را درجهٔ عالیه کرامت فرموده که ...
که با علیها صاحب کتابها آورده و کفته ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست علیه الصلوة والسلام که منقلبت برانبیا بفضائل
و کمالات و خصایل بی پایان جمعا انجاز مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم میکرده نظم همه انبیا در پناه تو اند
مقیم در بارکاه تو اند * تو مهر منیری همه اختر اند * تو سلطان ملکی همه لشکر اند و آتینا و دادیم عیسی ابن مریم
البینات یعنی برهانها معجزهای روشن و هویدا چون زنده کردن مرده و ابرص و اکمه را و ایدناه و قوت دادیم او را
بروح القدس بجان پاک که جبرئیل است ... و لو شاء
الله اکر خواستی خدای تعالی ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد از پس آنکه
ما جاءتهم البینات آمد بدیشان نشانهای روشن بر صدق پیغمبران ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند فمنهم پس از ایشان
من آمن کسی بود که بکروید یعنی بایمان خود ثبات ورزیده و ملازم دین پیغمبر خود شد و منهم و از ایشان من کفر
کسی بود که کافر شد و از دین حق اعراض نموده طریق مخالفت تعریض نمود و نصاری که بعد از موسی
و عیسی علیهما السلام ازو راست منحرف شدند ولو شاء الله و اکر خواستی خدای تعالی ما اقتتلوا اختلاف نکردندی
مخالفت را کر لفظ اقتتال را ابهام کرده ذکر سبب است و اراده مسبب چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای
ولکن الله و لیکن خدای تعالی یفعل میکند ما یرید انچه میخواهد بعضی را ایجاد میکند بعضی خواهد از خذلان و ضلال
و عصمت و هدایت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه کرویده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از آنچیزی که شما عطا
کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از هول و هیبت آن لا بیع فیه خرید و
فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند ولا شفاعة
و نه در خواستی بوقت حلول عذاب والکافرون و ناکرویدکان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را
از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش الله خدای سزاوار پرستش اوست لا اله نیست هیچ معبودی
در وجود مر خلق را الا هو مکر او که استحقاق عبادت او راست الحی زنده پیش از همه زندکان و زنده
بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا تاخذه فرا نکیرد او را سنة
مقدمهٔ خواب از فتور و نعوت که نعاس کویند ولا نوم و نه خواب که در کوه حواس ظاهرست له مر او راست
ما فی السموات انچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض و انچه در زمینست از کاینات سفلیه من ذا الذی
کیست آنکس که او یشفع در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عنده نزدیک او در روز قیامت الا
باذنه مکر بدستوری او که اجازهٔ شفاعت دهند یعلم میداند خدای تعالی ما بین ایدیهم انچه در پیش اهل آسمانها
و زمینهاست از امور این جهان وما خلفهم و انچه بود از پس ایشان از کارهای آن جهان ولا یحیطون

و فرا رسد آفریدگان **بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ** بچیزی از معلومات او **إِلَّا بِمَا شَاءَ** مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند
وَسِعَ و فرا رسیده است و گنجایش یافته **كُرْسِيُّهُ** کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانها ست یا فرا گرفته است علم او
السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را با هرچه در آنست **وَالْأَرْضَ** و تمام زمین را با هرچه بر آنست **وَلَا يَئُودُهُ** و او را در رنج نیفکند و
بر وی گران نیاید **حِفْظُهُمَا** نگاه داشتن آسمانها و زمین **وَهُوَ الْعَلِيُّ** و او است برتر از حد اوهام **الْعَظِيمُ** بزرگتر از
اندیشهٔ افهام. این آیه شریفترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده که این آیه را دو بالیست که تقدیس میکند خدا را
نزدیک ساق عرش و خواص و فضائل قرائت او در اخبار بسیار است **لَا إِكْرَاهَ** هیچ اکراهی نیست **فِي الدِّينِ** در قبول
کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر دو
اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیه در باب قتال منسوخ است از تمام قتال عرب هیچ دین الا اسلام قبول نبوده قتال ایشان
قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری را دو پسر بود که پیش از بعثت
از شام بمدینه آمدند و ایشان را با او مصاحبت بوده و با فساد و افسون ایشان را ترسا کردند و دین ترسایی اختیار کرده
و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دستوری خواست تا بعد و ایشان را
باکراه براه شرع باز آرد این آیه نازل شد که اکراه نیست در دین **قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ** بدرستی که روشن
شده بنشانهای راست **مِنَ الْغَيِّ** از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت **فَمَنْ يَكْفُرْ** پس هر که کافر گردد
نموده **بِالطَّاغُوتِ** بانچه پرستند جز خدای تعالی خواه بتان و خواه شیاطین و ساحران **وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ** و بگرود بخدای
تعالی **فَقَدِ اسْتَمْسَكَ** پس بدرستی چنگ در زده **بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ** بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا دوستی
نزدیکان در نور که سلوک طریق پیغمبرانست صلی الله علیهم و سلم که در عروه وثقی توفیقست در بدایت و سعادت در
نهایت و در حقایق بجذبه وارد است که آن در عوام با توفیق طاعت است و در خواص باز بنهایت بجذبات خاص
جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود مجازی کشیده اند بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات
حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدس الله سره العزیز کلام مذکورست که در بین
طریق طاغوت ما سوی حق است کفر بوی و ایمان بحق در هر قدم شرط لازم سالک است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرموده که ما عبد تحت ظل السماء إله أبغض من جميع الآلهة بدترین خدایانی که در زمین پرستند هوا است ایشان افرأيت من
اتخذ إلهه هواه نیز بیان آنکه هوای خود را بخدایی گرفته است آن بیچاره و پندارد که او بخدا حذایت **نظم**
خواجه پندارد که دارد حاصلی • حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدينار و
تعس عبد الزوجة در هلاکت بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد
هرچیز که اندر دو جهان بند آنی آنست ترا در دو جهان مولی و معبود پس بالضرورت از همه چیز بباید
برید بحق سبحانه می باید پیوست اینست سر فقد استمسك بالعروة الوثقى و این عروه ایست که **لَا انْفِصَامَ** هیچ
انقطاع و انفصال نیست **لَهَا** مر آنرا **وَاللّٰهُ** و خدای تعالی **سَمِيعٌ** شنوا است تو لکمی را که متوسل بوی بود **عَلِيمٌ** داناست

بنیت خالص پرستند بدان عروه **اللّٰهُ** خدای تعالی **وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** دوست آنکسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار
ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم **يُخْرِجُهُمْ** بیرون می آرد ایشانرا **مِنَ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیهای کفر و ضلالت **إِلَى**
النُّورِ بروشنایی ایمان و هدایت یا از کفر بمعرفت و یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت
باخلاق ربوبیت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه حق را پوشیدند یعنی یهود یا ترسایان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را
أَوْلِيَاؤُهُمُ دوستان ایشان **الطَّاغُوتُ** طاغوتند یعنی بود کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بتان
بتان را اصنام و الهه باطله و اهوا و تقلید را شیاطین **يُخْرِجُونَهُمْ** این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت اند
ایشانرا بیرون می آرند یعنی بجوانند که قوانا **مِنَ النُّورِ** از ایمان بیثاقی **إِلَى الظُّلُمَاتِ** بسوی کفر یا یهود را ایمان
که بتوریة داشتند بتکذیب آنحضرت صلعم از اقرار بانکار **أُولٰئِكَ** آن کافران با طواغیت خود **أَصْحَابُ النَّارِ** ملازمان
آتش دوزخند **هُمْ فِيهَا** ایشان در آن آتش **خَالِدُونَ** جاوید مانندگانند **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی و بچشم بصیرت نظر نکردی
إِلَى الَّذِي بسوی آنکسی که از روی عناد **حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ** حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم **فِي رَبِّهِ** در دین خدای او یا در اثبات
ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله کرد **أَنْ آتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ** بوقت آنکه خدای داده بود او را پادشاهی
یا از جهت و بجهت آنکه خدا ملک بوی داده بود از قوت او دست بطغیان بیرون آورده
و سر تکبر از گریبان عصیان برکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت
در آن وقت که ابراهیم علیه السلام بتان را شکست و او را در کان در آتش نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت
او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد
إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ آن وقت که گفت ابراهیم علیه السلام در جواب او **رَبِّيَ الَّذِي** پروردگار منست آنکسی که **يُحْيِي** زنده
میگرداند را از عدم بوجود می آرد **وَيُمِيتُ** و میمیراند و از منزل بقا بدار فنا میبرد **قَالَ** گفت نمرود **أَنَا أُحْيِي** من
هم زنده کنم **وَأُمِيتُ** و میمیرانم پس دو زندانی را که واجب القتل بودند بیاورد و یکی را قطع کرده بود طلبید و
آزاد کرده گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را که گناه طلب نبود بقتل رسانید و گفت اینک زنده را
بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مراد از احیا بعفو است و اماته بقتل و ندانست که احیا و اماته خلق
حیوة و موت است در اجساد و این جز حضرت قادر مختار را نباشد یا بدانست و بر حشار مجلس خود تلبیس میکرد
لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی روشنتر انتقال نمود **قَالَ إِبْرَاهِيمُ** گفت ابراهیم علیه السلام **فَإِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی که خدای تعالی **يَأْتِي بِالشَّمْسِ**
می آرد آفتاب را هر روز **مِنَ الْمَشْرِقِ** از افق که محل طلوع اوست **فَأْتِ بِهَا** پس تو بیار آنرا **مِنَ الْمَغْرِبِ** از جانبی که محل غروب او
فَبُهِتَ پس مبهوت و مانده شد **الَّذِي كَفَرَ** آنکس که کافر بود یعنی نمرود و در حجت منقطع گشت **وَاللّٰهُ** و خدای تعالی **لَا يَهْدِي**
راه نماید بطریق احتجاج **الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** گروه ستمکاران را **أَوْ كَالَّذِي** یا بدین معنی مترتب بر آیه اولیست آیا ندیدی قصه
محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که **مَرَّ** بگذشت **عَلَىٰ قَرْيَةٍ** بر دیهی **وَهِيَ خَاوِيَةٌ** و آن دیه افتاده بود **عَلَىٰ عُرُوشِهَا** بر سقفهای
خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده ارمیا

دید خراب عزیر بوده علیه السلم که توریة حفظ داشت و از اکابر احبار بود و بختنصر بعد از خرابی بیت المقدس
اورا اسیر کرفته با بابل آورده و خدای تعالی اورا از قید کفار خلاص داده برازقی نموده و عزیر توجه به بیت المقدس
نموده بقریه سابرآباد یا بدیر هرقل عبور کرده و در یعنی المیا بوده رسید موضعی پر ویران دید واشجار و درختان آن
میوه دار بوده قدری انجیر بچید و مقداری انکور از کوه و در سایه دیوار قرار کرفت انجیری چند بخورد
و باقی در سله نهاد و انکور را بفشرد و باده یا شابیده و بقیه در خیکی ریخت و دراز کوشی که داشت در پیش خود
بست و تکیه بر دیوار کرده و دران دیه ویران مینکریست جون آن ده را بغایة خراب دید **قَالَ** کفت **أَنَّىٰ يُحْيِي** چکونه
ورجوه چه زنده کرداند **هَٰذِهِ اللَّهُ** این ده را خدای یعنی چکونه آبادان سازد **بَعْدَ مَوْتِهَا** بعد از خرابی او یا اهل او را
بچه کیفیت زنده کرداند بعد از مردن ایشان واین نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع برکیفیت احیا میخواست
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید او را خدای تعالی در وقت این تامل و تفکر **مِائَةَ عَامٍ** صد سال و خر او نیز بمرد **ثُمَّ بَعَثَهُ**
پس زنده کرد اورا بهمان شکل و صورة که بود آورده اند که حق تعالی او را از طعام و شراب و حمار او از نظر خلق
بپوشانید و جون هفتاد سال از مرک او برآمد و بختنصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را برانکیخت تا و
بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارة باز آورد و این دیه عبر از انچه پیشتر بود آبادان ترشد پس حق
تعالی زنده کرد ایشان کفته اند که اول اعضای او را استحکام داد شکل او بمیرانیده در آمد و زکه زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود
پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم بمالید **قَالَ** کفت مر او را **كَمْ لَبِثْتَ** اینجا چند وقت
است که درنک کردی **قَالَ** کفت عزیر **لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ** درنک کردم اینجا روزی و جون بنکریست هنوز آفتاب بود
کفت **بَعْضَ يَوْمٍ** یا پاره از روز **قَالَ** کفت آن فرشته **بَلْ** نه چنانست که تو کمان برده بلکه **لَبِثْتَ** درنک کرده اینجا
مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمده و نکریست و ضاع آن موضع متغیر و دکرکون یافت متعجب
او بمرده و دیکر باره کفتند **فَانْظُرْ** پس نکاه کن **إِلَىٰ طَعَامِكَ** بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی **وَشَرَابِكَ**
و دیکر شراب خویش که در خیک ریخته بودی یعنی شیره انکور که **لَمْ يَتَسَنَّهْ** متغیر نکرده آن عصیر **وَانْظُرْ** و در نکر **إِلَىٰ حِمَارِكَ**
بسوی دراز کوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده اکه خطاب رسید که تا بعد از مرک زنده کردیم
تا آثار قدرة ما در نفس تو ظاهر کرده **وَلِنَجْعَلَكَ** و دیکر تا کردانیم ترا **آيَةً** نشانه و عبرة **لِلنَّاسِ** ابنای روزکار که دمان کردد
حشر احیا و شک دارند **وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ** و نکاه کن بسوی استخوانها و چهار پای خود تا ببینی که بقدرة و حکمة ما **كَيْفَ**
نُنْشِزُهَا چکونه آنرا حرکت میدهیم یعنی دار یکدیکر پیوند کرده سازیم **ثُمَّ نَكْسُوهَا** پس میپوشانیم آن استخوانها **لَحْمًا**
کوشتی عزیر علیه السلم دران استخوانها مینکریست ندایی شنید که ای کوشت و پوست و اجزای متفرقه جمع شوید
بقدرة کامله باری همه اجزا مجتمع شده صورة بدن او درست قسویه یافت و جان بجسد در آمد و الحال برخاست
ونعره زدن کرفت **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ** پس چون آن استحکام کرد روشن شد بر عزیر آثار قدرة الهی در احیاء موتی بطریق معاینه **قَالَ**
أَعْلَمُ کفت میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان **أَنَّ اللَّهَ** که خدای تعالی **عَلَىٰ كُلِّ**

شَيْءٍ بر همه چیز از احیا و اماته **قَدِيرٌ** تواناست پس عزیر بمحله با یاران قوم شد و بیوان قصد او را بشناختند و کویند
که او را نشناختند و امتحان کردند تا توریة را از ظهر القلب املا کرده و نوشتند که بختنصر کتب ایشان را سوخته بود
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که کفت ابرهیم **رَبِّ أَرِنِي** ای پروردکار من بنمای مرا که بقدرة کامله **كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ** چکونه
زنده میکردانی مردکانرا سوال برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بوده **قَالَ** کفت خدای تعالی
أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده که مرده را زنده میکرد استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان نداری بقدرة من و احیا
و اماته و باور نکرده دران در که یعنی و ثبت **قَالَ بَلَىٰ** کفت ابرهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرة تو کرویده ام **وَلَٰكِنْ**
لِيَطْمَئِنَّ و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود **قَلْبِي** دل من بمعاینه چکونکی آن در فتوحات مذکورست که
احیا متنوع میباشد چنانچه در وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی با دید و برخی را بتیقن ایجاد کرده
و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را سبب مخلوقات دیکر موجود ساخته و چون ابرهیم تنوع وجود خلق
دیده بود و دانسته که احیاء خلق بعد از موت و جود دیکرست و آن نیز متنوع میتواند بود و درخواست نموده
که بیند که احیا بکدام نوع یکی تا چون داعم بدان حاصل آید لمن اناب اثر آرامش پذیرد آورده اند که
ابلیس بر لب دریایی میکذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک
از و پاره می بردند ابلیس با خود کفت خوش دام حیله یافتم چون کونه نظران بیکبار که این قطع را فریب میتوان
داد که آخر از اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعاء نهنکان و ماهیان چکونه جمع توان
کرد چون بعد تحلیل فرستاد کر بکنار زملان دریا شو که دشمن من دامهای کسترده است و سر رشته
تدبیر بدست آورده میخواهد که جمعی را صید برشاد و ما آورده خلیل بیامد و ابلیس تحیر دار شبهه خود را
القا کرد ابرهیم علیه السلم فرمود که چه محل حیرتست حاکمی که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود
تا درست کیکبار ... اکر از هم متفرقه شد باز جمع میتواند کرد **مثل** کوزه کر که کوزه را بشکند و میتواند باز
آنکه را از کوزه کردن انکیخت **.** چه عجب که ساز را شکسته باز درست **.** پس ابرهیم علیه السلم بزبان سوال آمد که
الهی بنمای که چکونه زنده میکنی تا این طالع باقی ملزم کرده و دل مرا اطمینان تمام باید **قَالَ** کفت خدای تعالی که اکر از زنده
دانی که شما بی این حالت که **فَخُذْ** پس فرا کیر **أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ** چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس
و بعضی این چنین کفته اند **فَصُرْهُنَّ** پس جمع کن ایشان را **إِلَيْكَ** بسوی خود یعنی بردست کیر و در اشکال و هیات ایشان
نیکو تامل نمای و در قوایم بنیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نکردند یا بجمیع
اجزای ابدان ایشان را بایکدیکر بعد از آنکه باره باره کرده باشی و سرهای ایشان را بدست خود نکاه دار **ثُمَّ**
اجْعَلْ پس وضع کن **عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ** بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آن بر او توان نهاد چه قسمت این اجزا
بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل اطلاق عامست و اراده خاص مخصص بحرز است که بر هر کوهی که نزدیک
تو باشد و توانی **مِنْهُنَّ** از این مرغان متفرق شده بیکدیکر آمیخته **جُزْءًا** پاره **ثُمَّ ادْعُهُنَّ** پس بخوان ایشان

میکند

وطيرانها باهاي ايشان تا الحاله بوده. يأتينك بيايند بسوي تو دويدن شتابان سعيا شتافتني واعلم وبدان اي ...
يقين أن الله كه خداي تع عزيز غالب بر هرچه خواست از انچه تو طلبيدي حكيم محكم كار دست در هرچه ميدارد
القصه ابراهيم مرغانرا ذبح كرده اجزاء وابعاض ولحوم و دماء وعروق و اعصاب و قوايم و اجنحه ايشانرا بانهاده
باكديكر آميخته بحصها ساخت و كشته از درها و پرو بخوف و متقسم ساخت بر جهار يا هفت پاره كه نهاده سرهاي
ايشانرا در دست گرفته آواز داد كه اي كبوتر اي طاوس اي زاغ اي خروس بيائيد بحكم سرهاي خويش پس ...
خدا اجزاي هر يكي از ديگري منفصل شده و بايكديگر ملتئم گشت ابدان ايشان درست شد و بسوي سرها ...
بر زمين مي دويدن گرفتند و حكمت در دويدن آن بوده كه از صورت الجفت در جنت و ...
آن ببيند كه مرغان بر هوا پرواز آن مرغانند يا بخيال ميرسيد كه شايد پاهاي ايشان درست نشده باشد و ديگر انكه
ادراك بصره بركيفيت مرغ نازد وقت دويدن بيشتر است ازانكه آن در حال پريدن پس آن بدنها بايشان بازي
ابراهيم عليه سبحه بنده از انجا پرواز نموده بسرهاي خود كه در دست وي بود متصل ميشدند و دوانوا دارد
كه هركه خواهد كه نفس خود را بحيات ابدي زنده كرده اند بايد كه قواي بدني را بر تيغ رياضت بسمل ساخته بعضي ...
يا بسيرة ناصوت ايشان شكسته منعاد فرمان كرده ايشانرا از اعتدال شرع و مطاوعت بخواند تا بطور
عقل شتابكان باز آيند محققان گفته اند كه در ذبح طيور اربعه اشارة چنين بوده كه كبوتر را كه پيوسته با
مردم مستانس است بكش و دع تيز الفت از خلق بر خروس را كه سواره مايل شهوت ذبح كن و خود را از شهوت
باز رهان و زاغ را كه شيع حرص است بقتل آر و صفت حرص را از دل بكن و طاوس را كه مجمع زينت سرور است
دنيا است از آرايش دنيا فرو بند كه هركه بتيغ مجاهده اين چهار صفت را ذبح آرد حيوة ابدي زندگي سرمد يابد و
گويند جهار صفت از طبايع اركان اربعه در آدمي پديد آمده و ذبح آنها تيغ ... لازم است اول صفت كبر
كه نتيجه آتش است دوم راحت طلبي كه اثر هواست سوم بخلي و حرص كه عادت آبست چهارم تيرگي امساك كه
صفت خاكست و حكيم سنايي بدين معني اشارت نموده. نظم چار مرغست چار طبع بدن. چار را سر ببر بزرگي بين
پس باياب دمشق و مقبلي لبرك. زيرا كه هر جهاد را جو خليل مثل الذين نمونه نفقه كردن آنكسانيكه بجهت
غرض وراعي عوض ينفقون بيرون ميكنند و صرف ميسازند أموالهم خواستهاي خود را في سبيل الله در راه
خداي تع بر غازيان و مجاهدان نرديمي مي اولياء بزرگ راه خداست و بر هر تقدير مثل نفقه كردن اين منفقان كمثل
حبة همچون مثل حبه است كه در زمين طيب بكارند و آن دانه أنبتت برويانيد سبع سنابل هفت خوشه با ...
كه هفت شعبه از اصل او منشعب كرده و بر سر هر شعبه خوشه بود في كل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه
كه يكي را هفتصد حاصل آمده باشد والله يضاعف و خداي تع زياده ميكرداند اين هفتصد را بهفت هزار و بيشتر لمن
يشاء مر هر كه خواهد از منفقان بحسب نيت او والله و خداي تع واسع فراخ بخشايش است كه يكي را هفت
صد و زياده ميدهد عليم داناست بنفقه كنندگان و عزايم نيات ايشان غرض از اين تمثيل تصوير اضعاف ...

و ترغيب صدقات كه چون باجر كند كه آن را هفتصد مي پوست بتصدق آن شفا و اثنا يابد نظم الكيشان نيكو بود كه
دار يك هفتصد ميدهد. دانه با بانه را شيطان بكار. تا بر يك هفتصد آيد بكار الذين ينفقون آنكسانيكه نفقه ميكنند
أموالهم مالهاي خود را في سبيل الله در جهاد يا ساير خيرات ثم لا يتبعون پس از پي در نمي آرند ما أنفقوا آنچه را
كه نفقه كرده اند منا منتي يعني منت بر كسي نمينهند در صدقه دادن ولا أذى و ديگر از پي در نيارند صدقه خود را آزا
يعني فقير و درويش را از نجات نگويند و خطا لهم مر ايشانراست أجرهم مزد صدقه ايشان عند ربهم نزديك
پروردگار ايشان ولا خوف عليهم و ترسي نيست مرايشانرا از كم شدن مزد ولا هم يحزنون و نه ايشان كه اندوه
شوند از فوت ثواب قول معروف يعني نيكو و وعده جميل مرد درويش را ومغفرة و در گذاشتن از درشتي سخن
سائل يعني عفو كردن از الحاح و ابرام او خير بهتر است مر سول را در نفع من صدقة از ان صدقه كه بفست به
سائل يتبعها أذى از پي در آرد آزار يعني آزادي از سرزنش و غيره والله غني و خداي تع بي نياز است از صدقه
آنها كه مشوب نفقات خود را بمن و خاشاك منت و آزار مكدر ساخته حليم بردبار است تعجيل نكند در عقوبت
شان مومنان يا أيها الذين آمنوا اي گروه گرويدگان لا تبطلوا باطل مكنيد و تباه مسازيد صدقاتكم مزد صدقها
خود را بالمن بمنت نهادن بر درويش چه مال از ان حق است و توانگر خازن اوست و منت صاحب مال را ...
ن حال را حضرت حقايق پناهي اشارة بدين معني در سبحة الابرار ميفرمايد نظم بار بر فقراء مگذار و مكن منت
بار منت منه بر گردن. چون عطا بخش خدا آمد و بس. كه روا باشد منت بر كس. در كرم چيست كرو چشم
جود را هيچكدي چرا نه ابري متصدق بايد كه بشكرانه انكه مظهر اثر خير و اقع شده ممنون باشد نه منت
والأذى و ديگر سبب مكنيد صدقها خود را بايذاء يعني رنج رسانيدن بدرويشان بزبان كه او را بگداي سر
زنش كنيد و بفعل كه روي ترش كرده جبين در چين افگنيد چه اگر درويش نباشد توانگر مظهر صفت جود
و كرم نتواند شد نظم اي توانگر شكر ما باشد سوي گدا. كه گدايي روي آينه در درادري. جو صحا ديدن ...
جميل صدقه مومنان ميفرمايد كه نفقه خود را منت و آزار باطل مسازيد كالذي همچون ابطال آنكس كه از
طريق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق ملتزم گشته ينفق ماله نفقه ميكند مال خود را رئاء الناس براي نمود
مردمان ولا يؤمن بالله نمي گرود بخداي تع واليوم الآخر بخداي و بروز قيامت كه اگر بخدا گرويده بودي صدقه را
براي خدا دادي نه براي ديگران و اگر بقيامت اعتقاد داشتي معامله براي مجازاة كردي نه براي مراءات فمثله
پس نمودار صدقه از منافق رياي كمثل صفوان همچون نمودار سنگيست خاره هموار عليه تراب كه بران سنگ
خاك خشكست فأصابه پس بدان سنگ رسيد وابل باران بزرگ قطره كه سيلاب رود و بسيار خيزد فتركه
پس بشست آن خاك را از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگي تهي و پاك از گرد و خاك صفوان مثل منافقست و خاك
بر آن سنگ نمودار نفقها را و كه بريا كرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب رباني ريزان گردد و آثار
آن نفقات محو شده سنگ بحاصل ماند و تمام اعمال اهل ريا بين حال دارد نظم تراك آتش فنا بر وقع ...

گردانید و خبر جمع نتواند لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندگان ریاکار علی شیء بر ثواب چیزی مما
کسبوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای تعالی راه ننماید یعنی هدایت نکند القوم
الکافرین گروه ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقه آنان که باعتقاد و اخلاص ینفقون بیرون میکنند
اموالهم مالهای خود را و بذل میکنند ابتغاء برای طلب مرضات الله خشنودی خدای تعالی وتثبیتا و از
برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان یا یافتن ثواب صدقه کمثل جنة مانند
بوستانیست که واقع باشد بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب در وی بیشتر رسد و ریاح لواقح بر وی بیشتر
وزد و بار او نیکوتر و از آفت معمور شده و در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی اصابها برسید بوی
وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بداد و بر آورده اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی یکبار چندان
بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطر فطل
پس برو رسید باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی از باران ضایع نمیکند و کم و بیش محصول دهد
و مقصود ازین مثل حصول جزاء مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی
خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از ریا و اخلاص و ریا
بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم یعنی دیگرست برای صدقه اهل ریا مثل که آیا
دوست میدارد یکی از شما هرگز انکارست یعنی دوست ندارد ان تکون له که باشد مر او را جنة بوستانی من نخیل
از درختان خرما واعناب و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان او
جویهای آب له مر صاحب باغ راست فیها در آن بوستانها من کل الثمرات از هر میوه ها نه یک نوع و تخصیص آنها
بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست واصابه الکبر و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وله
و مر او راست در پیری ذریة فرزندان ضعفاء خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستان
فاصابها اعصار پس برین بوستان رسید بادی گرم و گویند گردبادی فیه نار در آن باد آتش و این چنین باد
آتشین را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این
مثل عمل منافقست و مرائی که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان عاجز
و محروم بمانند نظم زکاری که باشد ریا در آن * نیابند نفع در آن * ز ابر ریا برق او فروخت
همه کشت اعمالشان سوخت کذلک همچون بیان که در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین الله بیان
کند خدای تعالی لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر نمایید
و در عبادت دیگری را شریک وی نسازید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه خدای
تعالی من طیبات ما کسبتم از پاکیزه ها و برگزیدهای آنچه کسب کنید بتجارت و صناعت ومما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم لکم
من الارض برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمره ابتدا آنست که وقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر

بودی در کرانه تر بخانها یکی بیکی مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در گوشه نهادندی تا فقرا مهاجرین تناول
نمودندی و در یکی از ایام یکی از یاران دست صاع خرما آن شاخ که همه تر زیده بود بآن شاخها باد رده و در میان
خرمای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن شاخهای پاکیزه بر آمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود
که انفقوا من طیبات الصدقة و میفرماید ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید چیزهای تباه و نا خوش که از وی بازداشت منه تنفقون
از آنچه نفقه کنید ولستم و حال آنکه نیستید شما باخذیه فرا گیرنده آن چیز اگر بشما دهند در حقوق شما الا ان
تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در آن از خلل آن و مساهله و مسامحه کنید واعلموا و بدانید ان الله که خدای
تعالی غنی بی نیازست از کسی که قصد قبول خبیث کند حمید ستایش کرده است آنرا که صدقات را از پاکیزه دهد الشیطان
دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از شیاطین انس یا جن باشد یعدکم الفقر وعده میکند شما را
فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی ویامرکم و میفرماید شما را بالفحشاء بخل و
منع صدقات والله یعدکم و خدای تعالی وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزش منه از خود مر گناهان
شما را و عقبی وفضلا و افزونی در روزی و مکافات بخیر در دنیا والله و خدای تعالی واسع فراخ فضل بر منفقان
علیم دانا باستحقاق ایشان بر سعت فضل و مغفرت یؤتی الحکمة میدهد خدای تعالی حکمت انفاق من یشاء هر کرا
میخواهد تا اندکه چه باید داد و بکه باید داد و بازداشتن که بیانست یا بر رحمان و ندای شیطانی تمییز نماید تا از وعده
شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هر کرا حکمت داده شد فقد اوتی پس بدرستی
که داده شده باو خیرا کثیرا نیکویی بسیار بنا بر آنکه حق سبحانه متاع دنیا را اگر خواهد
قل متاع الدنیا قلیل و دانش حکمت خیر موصوف گفته و خیرا کثیرا پس عالم باید که احوال دنیا را ملاحظه نکند و
داغ حسرت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آن را متاع قلیل و در کلام حضرت مرتضی
علی کرم الله وجهه وارد است نظم رضینا قسمة الجبار فینا * لنا علم وللاعداء مال * فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال * علم را ماند باد دولت بقا دو روز * شد گویی بوق سماک و دیگر و بحث
وما یذکر و پند نپذیرد بدین موعظها الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم و آنچه
بیرون کرده اید از مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار در نیت یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا
اخلاص در راه خدا یا غیر آن اونذرتم یا بر خود واجب کرده اید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا
معصیت فان الله یعلمه پس بدرستی که خدای تعالی میداند آنرا و فراموش نمیکند وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را
که نفقه در ریا کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان در آخرت که عذاب
الهی از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست
آنچه دیگران را بدان رغبت افتد و در بخیلان تحت لازم شود و قلوب بخیلان بآشنایی با اهل حق میل کند
وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء و برسانید آن را بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا

فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور باشد و درویش نیز از مذلت اخذ محفوظ ماند و بعضی
محفوظ باشند یعنی علما حکم اخفا را عام داشته در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم دادن زکوة را ظاهر داشتند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بتطوع
است و در فرایض اظهار اولیست تا نسبت ترک زکوة بکسی نبرند و دیگران بدو اقتدا کنند پس حق تعالی سبب
توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که
صدقه تطوع اضعف است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب و از کاشفی
آورده که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و محو کند از شما بعض
یعنی خدای تعالی در کرد مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ یعنی از گناهان شما یعنی آنکه صغایر بود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه
شما میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاع
که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند از جانب کلام سید
انام علیه الصلوة والسلام شرف معرفت نپوشیدند از آن نفقه از جهود ان کاره شدند چون صورت حال بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کردند آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن یهود به
هدایت توفیق یعنی تو هدایت دعوت کنی وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای تعالی بهدایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه نماید
بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم که صدقه بر اهل ادیان و باتفاق علما
صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایزست وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنْفُسِكُمْ پس برای نفسهای
خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان نظم گر آوی بود پیش تو
تو دانی چرا ای بری دست جود * خورش ده بگنجشک و کبک و حمام * که روزی در افتد همای بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی * بناگاه بینی که صیدی کنی * وَمَا تُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ
مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای تعالی جد یعنی ثواب آن نیست که کافر نیز و ما ایتم من زکوة تریدون وجه الله
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام بدهند آن میکنید برای شما یعنی جزای آن بتمامی
بشما رسانند وَأَنْتُمْ و شما لَا تُظْلَمُونَ ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال ایشان بستم چیزی کم نکنند لِلْفُقَرَاءِ
این صدقه و نفقه شما مر درویشانست الَّذِينَ أُحْصِرُوا آنانکه باز داشته شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای تعالی در
جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردن فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت
و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عقار و بلاد نبود و اموال ایشان رسم
کرده بودند که منزلی نداشتند که شب بجا بسر برند مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و بودند ملازم آنحضرت بود بدین سبب الثفات بر کسب مال نداشتند و در سؤال و طلب روزی پرده داشتند
و بدین سبب حق فرموده که يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشان را نادان و بیخبر از حال ایشان أَغْنِيَاءَ توانگر ایشان

توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سؤال و استغنا نمودن تَعْرِفُهُمْ میشناسی حالت ایشان را ای محمد بِسِيمَاهُمْ
بنشان و علامة ایشان که حضرت نبوت و زاری بود و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سؤال نکنند مر
مردمان را چیزی نخواهند از ایشان إِلْحَافًا الحاح و ابرام و بغیر آن بیچاره ایشان موصوفند بتعفف که ترک
سؤال است و که سؤال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که تا کار مردم رد سؤال کنند و از درستکاری باز مانند
و اقر بعرق ثابتی وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست که کرامی دهید و از برای چه میدهید الَّذِينَ آنانکه يُنْفِقُونَ
نفقه میکنند و میدهند برای مستحق أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَ
عَلَانِيَةً و آشکارا یعنی بر استغراق وقات باعطای صدقات در اسباب نزول آورده اند که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه
چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی در روز نورانی حق سبحانه این آیه فرستاد
و مصطفی صلی الله علیه وسلم از مرتضی رضی الله عنه پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی بجواب داد
که طریق صدقه را بجز این چهار نوع ندیدم جمیع آن را التزام نمودم بنیت آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته
بموضع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که ابوبکر رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار در سر و ده هزار در
آشکار و ده هزار بشب و همان مقدار در روز و در کفایت آورده حق تعالی در این آیه ابوبکر را رضی الله عنه ستود فَلَهُمْ پس
مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه میدهند أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
ایشان که آن بمشتاق نعیم جاودانیست و گفته اند مزد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوفی نباشد ایشان را وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند الَّذِينَ
آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبَا میخورند مال ربا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا يَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود
برای بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچنانکه برخیزد الَّذِي آنکس که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بزند و بیفکند او را دیو بر زمین
مِنَ الْمَسِّ از سودن او را و صرع و جنون است در عرب آن بود که چون جنی با آدمی ملاقی شود عقل او را مختلط و درهم
و او را مختبط سازد پس حق تعالی سخن را برو چنین گفت حال رباخواران بود اجرا ایشان و مختص کلام آنست که خورندگان
ربا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ایشان را بِأَنَّهُمْ
قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند رباست که اگر یکدرم بده درم بیع
بیع میکردند و میگفتند این بر تولیت بیعت میان بیع و ربا فرق نکردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حلال کرده خدای
حلال کرده است بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخت ربا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر کرا بیاید و برسد مَوْعِظَةٌ پندی
مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که نهی است از ربا فَانْتَهَى پس باز ایستد از آن فَلَهُ پس مر او راست مَا سَلَفَ آنچه
گرفته است قبل از تحریم و آنرا از او تعاون نگرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناه آن گذشته او معفو شود
وَأَمْرُهُ و کار او مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی یعنی بعد ازو در زمان آینده واسته بحفظ و عصمت حقست که توفیق

دیق او شاه و تا رتکه آن کبیره نکرده و «ومن عاد» و هر که باز گردد باستحلال ربا پس ایشان اگر خدای تعالی آنرا حرام
کرده است «فأولئك» مر آن گروه مستحلان و نا شنوندگان امر و نهی «أصحاب النار» ملازمان دوزخند «هم فيها خالدون»
ایشان در آن جاوید خواهند بود چه حلال کردن آنچه حرام است کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ «يمحق الله الربا» کم
و کاست میکند خدای تعالی مال ربا یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هر جا از مال صدقه و جهاد و حج و صله رحم قبول نشود و این کال نقصانست «ويربي
الصدقات» و افزون کند خدای تعالی صدقه ها را یعنی هر چند که او باشد مزد او بسیار خواهد بود «والله لا يحب» و خدای
تعالی دوست نمیدارد «كل كفار» هر نا سپاسی را که استحلال ربا بود «أثيم» و گناه کاری که با کاربا مصر باشد «إن الذين
آمنوا» تحقیق آنانکه گرویدند بامر و نهی «وعملوا الصالحات» و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان «وأقاموا الصلاة» و بپا
داشتند نماز را «وآتوا الزكاة» و بدادند زکوة را «لهم أجرهم» مر ایشانراست مزد ایشان «عند ربهم» نزدیک پروردگار
ایشان دو نقیاد «ولا خوف عليهم» و ایشانرا ترسی نیست از آنچه پیش فرستاده اند «ولا هم يحزنون» و ایشان اندوهگین
نشوند بر آنچه از عقب گذاشته اند «يا أيها الذين آمنوا» ای گروهی که گرویده اید «اتقوا الله» بترسید از عقاب حق «وذروا»
و دست بدارید «ما بقي من الربا» آنچه مانده است از ربا «إن كنتم مؤمنين» اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربا
بنو عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی در ربا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد فتح مکه بحرمت
ربوا فتوی داد و بنو عمرو بشرط آنکه ربا ایشان و دیگران ثابت باشد و ربا دیگران از ایشان موضوع صلح
کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کادر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آوردند و گفتند ما بدبخت
کسانیم که ربا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان مبتلا گرفتار بربین قضیه خود را بعرض عتاب رسانیده
که حاکم مکه بود در سانیدند و صورة ماجرای ایشان بجناب نبوة نوشت این آیه نازل شد که دست از ربوا بدارید
«فإن لم تفعلوا» پس اگر نکنید و بقیه ربوا ترک نمائید «فأذنوا» پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید «بحرب» بجنگ کرده
«من الله ورسوله» از خدای تعالی و رسول او و حفص «فآذنوا» خوانده است یعنی اعلام کنید یعنی اگر ترک ربا نکنید آگاه
باشید و بدانید که لایق حرب خدا گشتید و بحرب رسول او که عشیرت «وإن تبتم» و اگر توبه کنید از کردن ربوا
«فلكم رؤوس أموالكم» پس مر شماراست سرمایه های شما «لا تظلمون» نه شما ظلم کنید بر مدیون در زیاده از راس المال
طلبیدن «ولا تظلمون» و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنو عمرو گفتند ما را طاقت
حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشتیم سرمایه با طلب شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار
مهلت خواستند و بنو عمرو در تعجیل آن تعجیل نمودند از امهال و تاجیل ابا میکردند آیه آمد که «وإن كان» و اگر
واقع شود غریم «ذو عسرة» خداوند دشواری و تنگی یعنی فقیر تنگدست و مفلس باشد «فنظرة» پس حکم آنست
«إلى ميسرة» تا وقت توانگری و آسانی «وأن تصدقوا» و اگر صدقه دهید بقرضهای خود بر مفلس «خير لكم» بهتر است مر شما
«إن كنتم تعلمون» اگر دانید شما که آنچه خدای تعالی میفرماید متضمن صلاح دو جهان است و متکفل نجاح جاودانیست

واتقوا

«واتقوا» و بترسید «يوما» از عذاب روزی که «ترجعون» باز گردید «فيه» در آن روز «إلى الله» بحساب خدا
تعالی یا جزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب «ثم توفى» پس تمام داده شود «كل نفس» هر نفسی را «ما كسبت» جزا
آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد «وهم» و ایشان یعنی ما ذکر دیدکان بوی «لا يظلمون» ستم کرده نشوند
«يا أيها الذين آمنوا» ای جماعت گرویدگان «إذا تداينتم» چون معامله کنید با یکدیگر «بدين» بوامی یعنی عقد مدینات
شرعیه که بدل دادن دین «إلى أجل مسمى» تا وقتی تام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور «فاكتبوه» پس بنویسید
آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و نام معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید
«وليكتب» و باید که بنویسد آن وثیقه را «بينكم» در میان شما «كاتب» نویسنده «بالعدل» بدادو راستی یعنی زیاد
و کم نکند در اجل و مال «ولا يأب» و باید که سر باز نزند «كاتب» هیچ نویسنده تنکیر کاتب بجهت افاده
عموم میکند و امر بکتابت بقول بعضی فرض کفایتست و در روایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قول آنست
که فرض بوده و منسوخ شده بقول «ولا يضار كاتب» و گفته اند مستحبست یعنی اولی آن باشد که ابا نکند
کاتب چون التماس کند «أن يكتب» آنکه بنویسد وثیقه معامله را «كما علمه الله» چنانچه بیاموخته او را خدا
یعنی بدانکه نوعی که امر شرع واقع شده «فليكتب» پس باید که بنویسد «وليملل» و باید که املا کند بر کاتب «الذي عليه
الحق» آنکه بروی است دین و بزبان خود اقرار کند «وليتق الله» و باید که بترسد املا کننده از خدای تعالی «ربه» پروردگار
خود که داناست «ولا يبخس» و کم نکند در وقت اقرار «منه شيئا» از آن حق که بر اوست چیزی را «فإن كان» پس اگر باشد
«الذي عليه الحق» آنکه بر اوست حق یعنی در ذمه اوست «سفيها» جاهل و توف یعنی بالغ غیر رشید چون
مجانین و مردم بهوت «أو ضعيفا» یا عاجز و ناتوان چون کودک خرد یا پیر بیک رسیده «أو لا يستطيع» یا اگر
مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند «أن يمل» که املا کند «هو» او که بیوفت بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه
لکنت در زبانش بدید آید یا آنکه بزبان لغت کتابت فرقی قوت دانا بود «فليملل» پس باید که املا کند آن حق
«وليه» ولی کسی که ذکر کرده شد یعنی متولی امر او و آن قیم بر طفل و مجنون و وکیل و مترجم غیر مستطیع
را و باید که ولی اقرار کند «بالعدل» براستی و انصاف یعنی زیاده و کم ننماید «واستشهدوا» و گواه گیرید بر معامله
خود «شهيدين» دو گواه «من رجالكم» از مردان شما یعنی مسلمانان آزاد بالغ «فإن لم يكونا» پس اگر نباشد دو گواه «رجلين»
دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو گواه شوند «فرجل وامرأتان» پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادة
زنان با مردان در نکاح و ولادة و عیوب نساء در مواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود
و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالة
و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت «ممن ترضون» از آنکسان که پسندیده و راضی باشید «من الشهداء»
از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد زن و اراین یعنی دو زن برای آن باید «أن تضل» تا چون
فراموش کند «إحداهما» یکی از آن دو زن معامله را که بر آن گواه بوده «فتذكر» پس باید که یاد دهد «إحداهما الأخرى»

یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبهٔ رطوبت صفت نسیان بر ایشان غالب است پس دو زن باید تا
یکدیگر را از نسیان دیگری تذکر کرده **وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ** و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادة **إِذَا مَا دُعُوا** چون
خوانده شوند برای ادای آن **وَلَا تَسْأَمُوا** و ملول مشوید **أَنْ تَكْتُبُوهُ** از آنکه بنویسید حق را **صَغِيرًا** در حالتی که خورد باشد
آن حق **أَوْ كَبِيرًا** یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید **إِلَىٰ أَجَلِهِ** تا مدتی که مقرر شده با قرار مدیون **ذَٰلِكُمْ**
این کتابة **أَقْسَطُ** راست‌تر است **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک خدای تعالی **وَأَقْوَمُ** و صواب‌تر **لِلشَّهَادَةِ** مر گواهی دادن را چه کتابة
مذکر شهود است **وَأَدْنَىٰ** و نزدیکتر کتابة **أَلَّا تَرْتَابُوا** آنرا که شک نشوید در مقدار حق و مدة آن و تعیین شهود که
رجوع نمایید بکتابة **إِلَّا أَنْ تَكُونَ** مگر آنکه باشد **تِجَارَةً حَاضِرَةً** معامله بازرگانی بحضور **تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ** که میگردانید آنرا
میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ** پس نیست بر شما **جُنَاحٌ** گناهی **أَلَّا تَكْتُبُوهَا** آنکه نه نویسید
آنرا **وَأَشْهِدُوا** و گواه گیرید **إِذَا تَبَايَعْتُمْ** چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیة منسوخ است بکار **فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ**
بعضا الا بود **وَلَا يُضَارَّ** و باید که رنج رسانیده نشود **كَاتِبٌ** نویسنده یعنی او را باجبار بی‌کراهه کتابة نفرمایند **وَلَا**
شَهِيدٌ و نه گواه را حاضر و رسانند بقبول شهادة چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست
که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوق آنست که باید که کاتب و نیز احدی کسی را دو وثیقه
درست نویسد و از خیانة در کتابة احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادة کند و ادای آن ترک نکرده و گواهی نه
پوشد و بوقت طلب بهانه نگیرد **وَإِنْ تَفْعَلُوا** و اگر کنید ای معاملان ایچه گفتیم از اضرار کاتب و شهید **فَإِنَّهُ** پس
آن فعل یعنی **فُسُوقٌ بِكُمْ** نافرمانی باشد لاحق بشما **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای و فرمان خدا را خلاف مکنید **وَيُعَلِّمُكُمُ**
اللَّهُ و می‌آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدای تعالی بر همه چیزها **عَلِيمٌ** داناست
وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید در سفری و عزیمت بعضی فراست **وَلَمْ تَجِدُوا** و نیابید **كَاتِبًا** کاتبی که بنت حقوق کند یا نه
باشد و ادوات کتابة یافت نشود **فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ** پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستد **فَإِنْ**
أَمِنَ پس اگر امین داده **بَعْضُكُمْ بَعْضًا** بر خواند شمار بر بعضی داده از خیانة او جمع داده **فَلْيُؤَدِّ** پس باید که ادا کند **الَّذِي**
اؤْتُمِنَ آنکی که امین داشته شده است یعنی مدیون **أَمَانَتَهُ** تمام او را انکار حق نکند **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ** و باید که بترسد از خدا
رَبَّهُ یعنی پروردگار او و در امانة خیانة نکند **وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ** و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از کبائر است **وَمَنْ**
يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را **فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ** پس بدرستی که بزه‌مند دل او است دل او در واضافه از بقلب
تنبیه تمام است بر وعید و آنکه ترک شهادة را جرایم قلبیه محبت تر است و غلیظ‌تر از آثام متعلق باعضا
ظاهره **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای تعالی بانچه شما میکنید از اظهار شهادة و کتمان آن **عَلِيمٌ** داناست **لِلَّهِ** مر خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که اسرار غیوب و بواطن همه
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء مظاهر آنها اند
وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید **مَا فِي أَنْفُسِكُمْ** آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات **أَوْ تُخْفُوهُ** یا پنهان سازید

آنرا **يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ** شمار میکند خدای تعالی شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع
بر سرایر است آورده‌اند که حق تعالی قیامة اعمال بنده را تمام و ناقص حصا کند از کفار ذنوب او کرد او را اعتقاد
و اندیشه دل **فَيَغْفِرُ** پس بیامرزد بمعامله اخصا **لِمَنْ يَشَاءُ** مر آنکسی را که خواهد بفضل **وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** و عذاب کند
هر کرا خواهد بعدل **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب **قَدِيرٌ** تواناست بعضی برآنند که این آیه
بآیة لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی گویند محکم است زیرا که نسخ نزد اصولیان آنست که
براحکام متعرض شود نه با خبار و این آیه خبریست پس منسوخ نشود و نزول آیة لا یکلف الله بعد از این جهة
آنست تا دانند که مواخذه در خطرة بحکم نخواهد بود زیرا که در وسع نیست او رده اند که چون این آیه نازل شد صحابه
گران بار شدند و از مضمون آن متاسف شده و طاقت کشیدن از ابوبکر و عمر و معاذ و جبل و بعضی از اجلاء انصار رضی الله عنهم
التجا برده نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رفته صورة حال عرض یا رسول الله ما نشانیم
بر ما تکلیف کردند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق بما را تکلیف کار کرده‌اند بجهة که قوة آن نداریم حکم خبری
فرستاده اند که طاقة استماع آن نداریم حضرة استفسار نمود که آنچه چیز و کدام حکم خبریست گفتند
یا رسول الله عنان دل ما از قبضه اختیار دو زمام اندیشها در بحر اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل
می آید و فکر ناشایسته در خاطر ما خطور میکند و ما آنرا نکرده بیدار میرد از قوة بفضل بشری حق سبحانه میفرماید
که یحاسبکم به الله اگر ما دایرات بکوه کار دشوار کرده و ملحق کرانت حد و آن بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه
و سلم فرمود که مگر شما نیز میکویند که بنی اسرائیل میگفتند سمعنا و عصینا لاجرم چند و خواهد کفار دایشان متوقع
شد بگویید سمعنا و اطعنا اصحاب از کلام سید انام علیه الصلوة و السلام اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا
و اطعنا این و برکة این کلمه دشوار ایشان روی باسانی نهاد و حضرة حق سبحانه در ثنای ایمان ده
سبکبار ایشان آیة فرستاد که **آمَنَ الرَّسُولُ** گرویده و اعتقاد کرده رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم **بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ**
بانچه بوی که فرستاده شده است براو **مِنْ رَبِّهِ** از پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع **وَالْمُؤْمِنُونَ**
و مومنان بحقانیة او بدان منزل که و بر نفاذ ایمان رسول صلی الله علیه و سلم بحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان اقرار
و تصدیق پس بجهة تکرار مومنان جمع کرد بیان مومنان و ایشان در ذکر ورود **كُلٌّ** یعنی هر یک از ایشان
یعنی و مر ایمان او **آمَنَ** گرویده **بِاللَّهِ** بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال
متقنه و احکام کامله او **وَمَلَائِكَتِهِ** و بفرشتگان او که مقربان حضرة کبریا اند و ثبات وحی و رسل از حق تعالی
با نبیا و سبب وصول و نصیحت سبل **وَكُتُبِهِ** و بکتابهای منزل وی که همه حقست و بحکم اوست غیر مخلوق **وَرُسُلِهِ**
و بفرستادگان او که همه پاکند و معصوم و برگزیده در حق کردن و خواندند بدین راه حق **لَا نُفَرِّقُ** میگویند که جدا
کما جدا نیکنیم در ایمان **بَيْنَ أَحَدٍ** میان هیچ یکی **مِنْ رُسُلِهِ** از رسولان او بلکه بهمه ایمان داریم بخلاف یهود و نصاری
که از روی حسد بعضی را منکرند **وَقَالُوا** و گفتند مومنان **سَمِعْنَا** شنیدیم قول خدا را **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردیم

امر او دانیم بطریق التفات از حضور بغیبت بدرود، خطاب بر آنکه گفتند غفرانک ربنا بطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار
ما والیک المصیر و بسوی تست بازگشت ما و اکثر قول را که در سبب نزول آنکه گوینده اعتبار کرده‌اند این آیه را
باید گفت و اهل حدیث متفقند بر آنکه این آیه و آیهٔ تالی او مکیست و بی‌واسطه در شب معراج بر حضرت نازل شده چنانچه
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه واردست که در شب معراج آنحضرت را سه چیز عطا فرمودند نمازهای
پنجگانه و خواتیم سورة البقرة و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیارد به
خدای و در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمراتب … و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمقام
قرب رسید نظم سوی عالی شرکه عالم نماند، وز وجود … سایه هم نماند، …
بگذر بی پرده مقصود خویش، بوقتی که در مقام ادای سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم واقع شد حق تعالی پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه خواجه عالم صلی الله علیه
وسلم امت را یاد کرده … حق تعالی فرمود والمؤمنون کل
… حق تعالی … در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود و قالوا سمعنا واطعنا الآیة خطا
… لا یکلف الله نفسا … الا وسعها
… لها ما کسبت … وعلیها ما اکتسبت …
… ربنا … لا تؤاخذنا … ان
نسینا اگر فراموش کردیم … او اخطأنا یا خطا کردیم …
ربنا ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا اصرا … کما حملته … علی الذین من
قبلنا بر آنکسان که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری … ربنا ای خدای
ما ولا تحملنا … ما لا طاقة لنا به …
مفسران که آیه را …
بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا …
دارد و گفته‌اند … واعف عنا و عفو کن … از ما خطا
و فراموشیهای ما واغفر لنا … وارحمنا … انت مولانا تو کار
سازنده یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را … علی القوم الکافرین … کافران آورده‌اند
که چون معاذ بن جبل این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این دعا
در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میگفتند و حق سبحانه باجابت میفرمود

ال عمران

سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشاره …
ولام بلطف و کرم او و میم بمحبت …

عیسی با ارباب خصوص واصل و فیض محبت بی نهایت او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای یگانه
پرستیدنی اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیوة هر زنده از اوست القیوم
پاینده که قیام هر پاینده بدوست چون نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت در باب
عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما خاشیهٔ اسلام
بوده‌ایم و حلقهٔ قبول دین الهی در گوش داریم حضرت فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام
باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس
پدر او کیست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که در مذهب شما قرار بر خدا دوانیست و خود میدانید که عیسی
شربت مرگ خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم تقدیر او بوده و هم
بعقیدهٔ شما پروردگار در عالم محسوس نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب
و بیداری بدو نسبت میکنید و حق سبحانه از اینها مقدس و منزهست ایشان ساکت شده از مجلس
خواستند و هشتاد و اند آیه از اول این سوره نازل شد چون انواع ترسایان تارهٔ دعوی الوهیت عیسی بود و تارهٔ
در نبوت محمد صلی الله علیه وسلم لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیوة و قیومیت او نازل شد بعد از آن
در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای تعالی علیک بر تو الکتاب قرآن را بالحق براستی در اخبار و در
در کلمات مصدقا در حالتی که موافقست این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن
موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دینست وانزل التوراة والانجیل و فرو فرستاد توریة و انجیل را من
قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق در دین و در کتاب نفی معبودیت
ماسوی الله مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت
میشود وانزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده‌اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که
که فرقان معجزاتست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشده ان الذین کفروا
بدرستی که آنکسان که کافر شدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق
اقتدا لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز و خدای تعالی غالبست و قادر بر
عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یخفی علیه شیء
پوشیده نمی‌ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض نه در زمین ولا فی السماء و نه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع
معلومات و علم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق سبحانه بعلم ناقص مستحق
نتوان شد بربوبیت او هو اوست که علم او محیطست بهمه موجودات الذی یصورکم آنکه صورت میکند شما را
فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد از دراز و کوتاه و ذکر و انثی سیاه و سفید یا
و کامل و ناقص و زشت و زیبا سعید و شقی و تقدیر عیسی علیه السلام برین وجه بوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته

مصور خود نتواند بود که مصور مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و خالق یگانه است لا اله الا هو تکرار وحدت تقریر
وحدانیتست علی رغم انف نصاری که به ثالث ثلثه قایلند العزیز غالب و در ماننده الحکیم که اساس محکم کار هو الذی او
آنکه انزل فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی از کتاب آیات محکمات نشانهای روشنست و آیتهای
مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هن آن آیات محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست و اخر
و آیتهای دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر در ظاهر و اداکه معانی آن روی تاویل دست ندهد بعضی برآنند که محکم
آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال دو وجه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رح فرموده که
بیان محکم بیدانند و در متشابه بروند نقل و عقل خرد کردن نتوانند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود
با نصاری از روی حساب جمل زمان برقه دولت اسلام استدلال میکردند و چون الم اول سوره از مقطعات
فهم کرده در حساب تفاوت بسیار پیداشت چنانچه الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دو
و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک انجه طلب میکردند بر ایشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق
تعالی گفت فاما الذین اما آنکسان که از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهیست یا شک در
نبوت فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آنچه را که لفظ او متشابه بود و معنی او مشکلست منه از کتاب ابتغاء
الفتنة از برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر ضعفا چنانچه یهود کردند از حسابهای
بر ما متشابهست و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و ابتغاء تاویله و دیگر اتباع متشابهها
میکنند بجهة طلب تاویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود و ما یعلم تاویله و نمیداند تاویل انچه متشابهست الا الله
مگر خدای تعالی که آنرا فرستاده و امام سجاوندی فرموده که مذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است پس بر الا
الله وقف میباید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکردند چه تحقیق حق تعالی
بتاویل آن عالم نیست والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتابند یا هرکه او را در علم
رسوخ بود یقولون میگویند که آمنا به ما گرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه متشابهات از نزد پروردگار
ماست و ما یذکر و یاد نکند یا پند نپذیرد الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا تتمه قول
راسخان علمست و ایشان قوی اند در تابع دانش خود دعا میکنند و گویند ای پروردگار ما لا تزغ میل بباطل مده و
منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را بعد اذ هدیتنا پس از آنکه راه نمودی و هب لنا و ببخش ما را من لدنک
رحمة از نزد خود توفیق باستقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا امادی از داد و صحبتی از شک و شبهه
انک انت الوهاب بدرستی که توی بخشنده هر مطلب ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده
مردمانرا بعد از مرگ ایشان لیوم برای حساب روزی که لا ریب فیه که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستیکه
خدای تعالی لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند یعنی
یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که در دنیا دشمنت و پسران نه مال دارد و خود

و اولاد ساخته اند که از پسران میشوند لن تغنی دفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان
نازند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود ایشان مباهات و افتخار کنند من الله از عذاب خدای تعالی شیئا
هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در رسانند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم رانند و اولئک و آن گروه هم
وقود النار هیمه آتش دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت
علیه السلام کدأب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام و الذین من قبلهم و عادت آنکسانی که
پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را یا معجزات انبیاء
خود را فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و عصیان و الله و خدای
تعالی شدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران قل بگو ای محمد للذین کفروا مرآنکسانی را که کافر شدند از یهود که شماتت
کردند در واقعه احد ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما و تحشرون
و جمع کرده شوید در عقبی الی جهنم بسوی دوزخ و بئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش
میفرماید قد کان لکم بدرستیکه بود شما را آیة علامتی و نشانی در صدق نبوت محمد صلی الله علیه و سلم فی فئتین
التقتا در قصه دو گروه که بهم رسیدند و بهم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند در راه
خدای تعالی که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه و سلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجر و دویست و سی و شش
انصاری و اخری کافرة و گروهی دیگر ناگرویده بخدای تعالی که لشکر ابو جهل بودند نهصد و پنجاه تن یرونهم میدیدند
مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را مثلیهم دو برابر خود رای العین دیدن بچشم اگرچه ایشان سه برابر
مومنان بودند اما حق تعالی در نظر مومنان ایشانرا دو برابر نموده بود تا دل مومنان قوی گردد که فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا
مائتین و درین محل کفار را دو برابر ایشان بنمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آوردند و در یقین
غلبه کنند و علامه ... گوید که اندک و بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در مبدا قتال مومنان را اندک
بچشم کافران در آورده تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنانرا ضعف لشکر ایشان بنمودند
تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و برین تقدیر فاعل یرونهم کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامه
بتوان بود و الله یؤید و خدای تعالی قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستیکه
در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بینائیها را مراد بینائی دلست
که بصیرت گویند زین للناس زینت داده شد و بعضی آراسته شده بر ای مردمان حب الشهوات دوستی آنچه هوای نفس
مراد و مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی بوده که خالق افعال و دواعی دلست و ازین جهت امتحان بندگان باشد
و گفته اند مزین شیطانست که وسوسه میکند و در چشم حس ایشان از مشتهیات من النساء از زنان که بهترین دام
شیطان اند و البنین و پسران که محبوب طباع اند و القناطیر المقنطرة و قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته
من الذهب از زر و الفضة و سیم قنطار هشت هزار مثقالست یا هشتصد هزار درم نقره یا پر پوست گاوی ...

و در حُسْنُ الْمَآبِ و دیگر اسباب علاقه دار مراد آن نشانست که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق
البیتین ... و اشارتست ... و کفته اند سومه اسب آراسته است یا تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل
اعراب بدان بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمینها برای زرع
و غلها که یاد کرده شد در نظر آراسته کشته است ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری باشد ازان در زندگانی
دنیاوی و خدای تع که معبود بحقست عِنْدَهُ نزدیک اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکویی بازگشت حسن مآب جز در قرب رب
الارباب متصور نیست بیت چند کویی که ... صحرا هوس ، بشنو ... احسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بکو آیا خبر دهم
شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ به بهتر مِنْ ذَلِكُمْ الابها که کفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک
که عامهٔ مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگسلند یا متاع دنیا دامن بر افشانند چون هر صنف را ازشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانها که اندکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه درو است و در حدیث
آمده که لو ضع سوط في الجنة خير من الدنيا وما فيها پس صفت آن بوستانها میفرماید که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر
خلود جنات کنعمت دخول در آن بجهت انقطاع منغص کرده وَأَزْوَاجٌ و در ایشانرا جفتها و الحور ... مُطَهَّرَةٌ
پاکیزه از قاذورات که ... آید ... باشد یا پاکیزه در خَلق و خُلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشانرا خشنودیست
از خدای تع و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای تع بیناست بِالْعِبَادِ به بندکان و احوال ایشان
الَّذِينَ متقیان که از اهل منازل جنات خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ میکویند رَبَّنَا ای پروردکار ما
إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما کرویده ایم با تو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا کناهان مارا امروز ... کرم
و در عصیان ما مکش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاهدار مارا از عذاب دوزخ الصَّابِرِينَ دیگر صفت ایشان میفرماید که صبر
کنندکانند بر اداء فرایض و سنن و بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستان
در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداران در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندکان اند مال
حلال را در اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندکان بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات است
که ... بندکان ... وقت ... که ... جماعت محققان کویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن
بار ریاضت و صادقانند در ... منهاج اراده و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله و قصور در ...
و متفق صفات و ذوات اند ... و مستغفرانند از ... که تو ... بغیر حق نظم کناه ...
ازین نوع کناه استغفر الله و این صفات که مذکور شد بترتیب سلوک است و صدق ابتدا تخلق با خلاق مالک
الملوک و ... اشتغال بنقص نفس ... الفضول و انفاق سبب تجلی ... و مراد از استغفار ...
توحیدست و تا ستارهٔ هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقا ... از مطلع فیض ... طالع
نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت و ظهور صفای روز است این معنی میدهد که چون شواهد وجود ...

ملک و ملکوت مستهلک شد شب وجود ما تمام کرد و بود و ... کشت صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید
و بدین کلام اطفئ السراج فقد طلع الصبح اینجا جهر کشاید نظم لمعهٔ نور ... ذرات کون ... جمله ذرات
محدثات بر آمد ، صبح وصال ... آفاق ، هر طرف بانک الصلاة بر آمد ، در آسباب ... آمد ده ... که ده
از احبار شام بمدینه آمده بحضور خواجه عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرکترین و شریفترین شهادتی در
کلام خدای تع کدامست این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ کواهی داد خدای تع یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود
أَنَّهُ که او ست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتکان
نیز همین وجه کواهی میدهند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر و انصار یا
علماء این امت چنین کواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که هر یکی ... قایم اند بِالْقِسْطِ بعدل و اداء شهادت یا خدای تع
کواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی کفته اند شهادت حق نصب دلایلست و توحید و
شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و کواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران
شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تکرار برای تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید
الْعَزِيزُ قویست و غالب یعنی ممتنعست ازانکه ملحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بر وجه ...
ماذون ... توحید الْحَكِيمُ دانا است در شهادت بوحدانیت خود إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که دین پسندیده نزدیک خدای
الْإِسْلَامُ اسلامست نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حقست و محمد صلعم
پیغمبر حق الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آن کسانیکه داده شد ایشانرا توریة إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان الْعِلْمُ تحقیقه
امر یعنی قرآن بدیشان آمده موافق و مصدق کتاب ایشان ... ایشان آنرا خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد
یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست ... که قوم ... وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که کافر شود بقرآن یا معجزاتی که خدای تع
حضرت محمد را علیه الصلوة والسلام ارزانی داشت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تع سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
یعنی زود باشد که ... خدای تع بعد از حساب ایشان ... جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ
پس اکر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از قلمه حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند با تو
عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بکو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ خود را یعنی خویش خود را و کرده ام ...
دل خود را سپردم لِلَّهِ مر خدایرا وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بکوی لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده ام یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بکوی مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند
أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آوردید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اکر اسلام آوردند
و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلال بمقصود اصلی رسیدند
وَإِنْ تَوَلَّوْا و اکر اعراض نمودند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بجز این نیست که
بر تو پیغام رسانیدنست و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای تع بیناست بِالْعِبَادِ به بندکان و تصدیق و تکذیب ایشان

ان الذین یکفرون بدرستی که آنان که کافر میشوند **بآیات الله** بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم یا بحجتهای روشن که بر وحدت
حق سبحانه و تعالی دلالت میکند **و یقتلون النبیین** و میکشند پیغمبرانرا **بغیر حق** بنا کشتن براستی باشد
درین سخن تأکید است چه قتل انبیا بحق نمیباشد یعنی ایشان نیز میدانند که بغیر حق میکشند و ازین جهت اقبح
ازانکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست که بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان
برخواستند تا ایشانرا امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه حق تعالی میفرماید **و یقتلون**
الذین و میکشند آنانرا که [illegible] **یأمرون** میفرمایند **بالقسط** بعدل و راستی **من الناس** از مردمان یعنی
انبیا **فبشرهم** پس خبر ده ایشانرا **بعذاب الیم** بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارة ده **اولئک الذین**
آن گروه قاتلان با اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که [illegible] **حبطت** تباه گشت و نیست شد **اعمالهم**
عملهای ایشان که میکنند [illegible] احکام توریة در شریعة موسی علیه السلام و [illegible] اعمال ایشان حبط است
فی الدنیا درین سرای [illegible] **والآخرة** و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب نشود **وما لهم من ناصرین** و
مر ایشانرا در قیامة یاران که عذاب از ایشان دفع کنند **الم تر** آیا نمینگری **الی الذین** بسوی آنانکه **اوتوا** داده شده اند
نصیبا بهره **من الکتاب** از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن **یدعون** خوانده میشوند **الی کتاب الله** بسوی
توریة **لیحکم بینهم** تا توریة حکم کند میان ایشان در قضیه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره
مائده مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جمعی را از یهود باسلام دعوت کرد نعیمان
[illegible] گفت ای محمد [illegible] حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل
بر نعت و وصف منست بیاورید [illegible] ایشان [illegible] حاضر کرده [illegible]
[illegible] فرمود که ایشانرا توریة بخوانند **ثم یتولی** پس روی میگردانند **فریق منهم** گروهی از ایشان [illegible] یهود بود
وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق **ذلک** این اعراض از حکم توریة مر ایشانرا **بانهم** بسبب آنست که
ایشان میگویند **لن تمسنا النار** نخواهد رسید بما آتش دوزخ **الا ایاما معدودات** مگر روزی چند شمرده [illegible]
وغرهم و فریب داد مر ایشانرا **فی دینهم** در کیش ایشان **ما کانوا یفترون** آنچیزی که [illegible]
[illegible] **فکیف** پس چگونه باشد حال ایشان **اذا جمعناهم** آنگاه که جمع کنیم ایشانرا
لیوم از برای حساب روزی که **لا ریب فیه** هیچ شک نیست در وقوع آن **ووفیت کل نفس** و داده شود هر نفسی را تمام
ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است **وهم لا یظلمون** و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادة سیئات
[illegible] روایت کرده که در غزوه احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از
آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمودند و آنحضرت بدان موضع آمد [illegible] بدست مبارک گرفته
[illegible] ضربتی زد [illegible] آن سنگ سخت [illegible] شکست و برق از میان آن [illegible]

و سنگ بجست که از بارقه آن آفاق [illegible] مدینه روشن شد [illegible] کسری بر
حاضران در آمد نوبت دیگر [illegible] آنحضرت [illegible] و نوری درخشان شد که بروشنائی آن [illegible]
صنعا یمن ظاهر گشت نوبت سوم [illegible] قصور قیاصره روم بنظر درآمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible] امتان من [illegible] ظفر یابند [illegible] تصرف [illegible]
صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه رسید و [illegible] شریعت [illegible] بر مفارق اهل
[illegible] مؤمنان [illegible] شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریة افکنده
زبان طعن بگشادند که عجب کاریست [illegible] مشرکان عرب خندق میکنند [illegible] لشکر روم
[illegible] بیرون [illegible] حق سبحانه تعالی [illegible]
قل اللهم بگو بار خدایا **مالک الملک** ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن **تؤتی الملک** عطا میکنی پادشاهی **من تشاء**
هرکرا میخواهی **وتنزع الملک** و میستانی ملک را **ممن تشاء** از هرکه میخواهی بعضی مفسران برانند که مراد [illegible] پادشاهی
ظاهرست که حق سبحانه [illegible] جهانداری [illegible] اقتدار هرکرا خواهد [illegible] و عنان شهریاری از کف اختیار
هرکه خواهد بیرون برد [illegible] مفتاح اختیار بدست قضا تست . از هرکه خواهد [illegible]
و گفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل ستده [illegible] بنی اسمعیل داد [illegible] کفار قریش را
ازان محروم ساخت [illegible] حواله فرمود [illegible] ملک روم و فارس [illegible]
[illegible] و نزد محققان [illegible] هرکرا اعطا کرد عزیز دو جهان شد و از هرکه باز گرفت
[illegible] امام احمد [illegible] فرموده که این ملک قبول [illegible]
[illegible] هرکرا [illegible] صاحب دولت [illegible] و هرکرا از [illegible]
[illegible] **وتعز** [illegible] **من تشاء** هرکرا میخواهی [illegible]
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم و [illegible] **وتذل** و خوار [illegible] **من تشاء** هرکرا خواهی [illegible]
[illegible] ابوجهل [illegible] عرب و عجم [illegible]
ایشان [illegible] مؤمنان [illegible] یهود و نصاری [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible] امام [illegible]
غزنوی رحمه الله [illegible] قطب اولیا بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آزادی جای دهد نظم اگر بقناعت آشنا شد • از قیمت توترس نباشد • وانکو به حرص و آز بود • مقهور تذلل نباشد • دوم محققان عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و بماند داشتن غطا

بیدک الخیر دست تست یعنی بقدرت تست تحصیل هر نیکوئیها از اعطا ملک و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون انتزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقامست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم اکتفا کرده باحد الضدین چه از ضدی دیگر مرشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا رعایت ادب کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم علیه السلام فرموده و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص و مطلق نیست بلکه آن امری نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید نظم

بد به نسبت باشد این را هم بدان • پس بد مطلق نباشد در جهان • زهر مار آن مار را باشد حیات • نسبتش با دیگری باشد ممات پس الخیر وجودیست و شر عدمی و عدم را با وجود آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص فرموده که خلال الوالد علی مقدار اهل الخصوص بیست این معنی ابیات میفرماید انجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه و آله افضل صلوات المصلین میفرماید نظم

بلبل شاخسار وادی غلاغ • شاهباز نشیمن مازاغ • داشت چشم سر چو دید بسر • دو شای زکحل و تنبیر • چون بنظاره جهان پرداخت • هر چه نیک دادید بشناخت • کانچه نیکی ز خصایص قدم است • وانچه بد از نقایص عدم است • کنتا الخیر کله بیدیک • گوی الشر لا یعود الیک • انک علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانائی تولج اللیل در می آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان تحویل او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزاء روز می افزائی تا روزی که در اول جدی واقع است اقصر ایام شده بوده در اول سرطان اطول الایام بیشود و تولج النهار و در می آری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سنه از اجزاء روز کم میکنی و با جزاء شب در می افزائی تا آنکه در آخر جوزا اقصر لیالی بوده در آخر قوس دراز ترین شبها میشود و تخرج الحی بیرون می آری زنده را چون حیوانات خلاف من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج بچه مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مومن که نوح است علیه السلام و مومن را از کافر چون ابرهیم علیه السلام از آزر و ترزق و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب بشمار یعنی برتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المومنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الکافرین کافران را که بیگانه اند و دشمنانند اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المومنین بیرون مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با دو سه یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخاة در میان آورده حق تعالی ازان نهی فرمود و از روی

تحریر

تهدید بلکه گفت ومن یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست از کسی از دین خدای تعالی فی شیء بر چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از شر ایشان که کافرانند تقاة ترسیدنی و حذر کردنی و حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما رخصت تقیه امروز در دار الحرب نیست و یحذرکم الله و میترساند شما را خدای تعالی از ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود و بعضی گفته اند که مراد از نفس ذات اوست یعنی از قهر او بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد و الی الله المصیر و بسوی جزای خدا و عقاب بازگشت همه قل ان تخفوا بگو که اگر پنهان کنید ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار او تبدوه یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای تعالی آنرا میداند و یعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و ما فی الارض و آنچه در زمینست از انواع سفلیات و الله و خدای تعالی که علم ذاتی او بدین منحط است علی کل شیء بر همه چیزها قدیر تواناست و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هر چه میکنید میداند و بر مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید یوم تجد از روزی که یابد کل نفس هر کسی از عمل کنندگان ما عملت آنچه کرده باشد من خیر از نیکوئی محضرا حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را و ما عملت و آنچه کرده باشد من سوء از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها کاشکی باشد میان او و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا مسافتی دور یعنی بخواهد که مطلقا عمل خود را نبیند و یحذرکم الله و حذر میفرماید خدای تعالی شما را نفسه از خود در فتوحات فرموده که خدای تعالی شما را میترساند از نفس ذات او و تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت کند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب نظم چه نسبت ذره را با مهر خورشید • چه نسبت خاک را با عالم پاک • و الله و خدای تعالی رؤف مهربانست بالعباد بر بندگان که بیان فرمود بر ایشان تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که ما انبیاء الله و احباؤه در عالم آمده اید و دعوی میکنید که تحبون الله دوست میدارید خدا را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم الله تا خدای تعالی شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را و الله غفور و خدای تعالی آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاص با خطاب با قریش است که بگفتند ما بتان را برای خدای دوست میداریم و شفاعت ایشان نزدیک خدای تعالی امید داریم ایشان را گفتند که اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او نمائید و بگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدا را و رسول را فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فان الله پس بدرستی که خدای تعالی لا یحب دوست ندارد الکافرین کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت میکند بر آنکه تولی از طاعت خدا و رسول کفرست ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسماء و سجده ملائکه از ابناء انبیاء و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه و آل ابراهیم و نفس ابرهیم را بخلت و نجات از

آتش نمرود و امامت عالیان و بنای خانهٔ کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران که موسی و هرون اند بودند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالیان زمان ایشان و گفته اند که از عمران پدر مریم راست و آل او مریم و یحیی بودند که خدای تعالی ایشانرا برگزید
مریم را بعفت و طهارت و یحیی را بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا بَعْضُهَا
ایشان مِنْ بَعْضٍ از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبا برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنواست
مر اقوال باطل یهود را که گفتند نحن ابناء الله یا از خرافات نصاری که گفتند نبیرهٔ عمران پسر خداست عَلِيمٌ
داناست باغراض فاسدهٔ ایشان ازین مقالات إِذْ قَالَتِ یاد کن یا محمد چون گفت امْرَأَتُ عِمْرَانَ زن عمران بن ماثان
که حنه بنت فاقوذ ابوه و در وقتی که حامله شد رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لَكَ برای تو مَا فِي
بَطْنِي آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند
در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت
ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهرش عمران گفت ویحک
این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ
مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوایی بسخن ما که در باب نذر کرده ام الْعَلِيمُ
دانایی بقصد من و بنیت در نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که نهاد بار خود را ضمیرها
بنسمات یا بذریه قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى ای پروردگار من بدرستی که من
نهادم آن بار را فرزندی ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای تعالی داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار نهاد مادر حنه و شعبت
خواندند یعنی خدای تعالی داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت حنه که نیست فرزند نرینه که من طلب کرده
برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَى همچون فرزند ماده که من داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ و بدرستی که من نام نهاده ام او را مریم
و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای تعالی وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من در پناه می آورم
او را بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسهٔ دیو سرکش رانده شده یا از رشک و بد
دعا و حنه بود که در مریم و یحیی رسید از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نیست
الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که
ازان صون محفوظ و محروس ماندند فَتَقَبَّلَهَا پس قبول پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ
پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای نیکو یعنی پرورد
بصلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بحد سالگی رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب آمد و گویند
پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورد و سدنه و احبار
را گفت دونکم هذه النذیره فراگیرید این نذر کرده شده را که آن از آن خداست بدانکه ان بقبول وی رغبت کردند و
میان ایشان اختلاف افتاد تا هر که قرعه زد بر ایشان و جمله قلمهای خود را که بدان کتابة توریة کردندی بکار

بمراد ذوبن بود و در جوی آب فکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب برود حق تربیت مریم بدو متعلق باشد القصه
قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا علیه السلام مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا پرورد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او
بخانه برده جهة ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورد و غرفه که جز به
نردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تهجد حال الفراغ شدی در غرفه بقفل
محکم بستی کلید را با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و آثار
ولایت و رفعت احوال او لایح گشت كُلَّمَا دَخَلَ هر گاه که در آمدی عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجا بود
وَجَدَ می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزد یک او روزیی و آن میوه تابستان بود در میان زمستان و محصول زمستانی در
فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّى لَكِ از کجاست مر ترا هَذَا این میوه
در غیر وقت او قَالَتْ گفت مریم هُوَ آن روزی که میبینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد یک خداست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يَرْزُقُ روزی
میدهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهة کرمش بی اعتبار استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا
میوه تازه در هنگام آن مشاهده کرد طمع افتاد بجود کبریا بوجود فرزندی در میان محراب دَعَا زَكَرِيَّا
بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزد یک خود ذُرِّيَّةً
طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو از کرم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ
پس ندا کرد او را فرشتگان و گویند ندا کننده جبرئیل بود تعظیم او را بلفظ جمع یاد فرمود وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا
ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگزارد در محراب مریم یا محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُبَشِّرُكَ
مژده میدهد ترا بِيَحْيَى بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو زنده گشت مُصَدِّقًا
در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه است مِنَ اللَّهِ از نزد یک خدا و
آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیهما السلام و دیگر صفت یحیی آنست وَسَيِّدًا و مهتری بعلم و حلم
و تقوی که غلط بیاید نمیت آوات وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری نامی شده از شایسته حالان یعنی زکریا را بما او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق
در جمع ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارة دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّى
يَكُونُ لِي از کجا باشد مرا غُلَامٌ پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وَامْرَأَتِي و زن من
یعنی ایشاع دختر عمران بوده عَاقِرٌ نازاینده است آیا جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قَالَ گفت خدای
با جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَلِكَ اللَّهُ همچنین بر همین حال که هستید از پیری يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند
آنچه میخواهد برخلاف عادت و خلاف آن قَالَ گفت زکریا رَبِّ ای پروردگار من اجْعَلْ ظاهر گردان لِي آيَةً برای من
نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قَالَ گفت جبرئیل که خدای تعالی میفرماید آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانروز إِلَّا رَمْزًا مگر اشارة

بجسم یا سر یا دست یا بر زمین نوشتی وَاذْكُرْ و یاد کن رَبَّكَ پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی یاد او بِالْعَشِيِّ
در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ و در بامداد یا قصه زکریا و مریم در سوره مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
و یاد کن آنزمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه شافهه کنند یَا مَرْيَمُ ای مریم پرستار خدا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی
که خدای تعالی برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث
شرک یا از کاوه و رقاق که نسا را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ و برگزید
برای تاکید ... یعنی بهمه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان بانکه بی شوهر ترا فرزند دهد و ... جهت
خصوص کرد اند یَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان بردار وکن لِرَبِّكِ مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِي و سجود کن
وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر با رکوع کنندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت گزارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها
که ذکر کرده شد در این آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که ما بحث اینها
ایحا نوحیه إِلَيْكَ وحی میکنیم بزبان جبرئیل بتو ای محمد وَمَا كُنتَ و تو نبودی ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک
احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنگاه که می انداختند أَقْلَامَهُمْ قلمهای کتابت خود را در جوی آب
تا بدانند که أَيُّهُمْ کدام از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ پایندان شود بتعهد مریم وَمَا كُنتَ و تو نبودی لَدَيْهِمْ نزدیک ایشان
إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ دیگر یاد کن آنرا که گفتند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان
اصح آنست که جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ ای مریم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُبَشِّرُكِ مژده میدهد بِكَلِمَةٍ مِنْهُ بکلمه از وی
مراد حضرت عیسی است و او را کلمه از ان فرمود که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگر چه هر مخلوق بکلمه کن واسطه
این کلمه آفریده شده اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم انسا با حق وی
بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم
باشد چنانچه گویم نام پیغمبر ما مصطفی محمد ... مسیح بعبری مسیحا باشد یعنی مبارک وَجِيهًا
دوی شناس و تمام قدر فِي الدُّنْيَا در دنیا بطاعت یا بر نبوت یا بخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین
محمدی در آخر زمان یا بتقرب تعالی وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا علو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیک کرده شدگان
بکرامت خدای تعالی وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در کنار تو که بجای مهد باشد او را در
زمان صغر بر قول کسی که شایسته گهواره بود وَكَهْلًا و سخن گوید در وقت کهل باشد یعنی دعوی و کلام او در
مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از انبیاء شایسته است قَالَتْ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق
استعظام رَبِّ ای پرورده کار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي از کجا و بچه وجه باشد وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي و حال آنکه مرا
مس نکرده است بَشَرٌ هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر ازو فرزند آید قَالَ گفت جبرئیل كَذَٰلِكِ
بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ خدای تعالی يَخْلُقُ می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد إِذَا قَضَىٰ چون خدای
تعالی حکم کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ مر آنچیز را که معلوم اوست كُن باش فَيَكُونُ

پس بباشد گفت این لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بکوین او یعنی هست کردن خلق و اوصاف
چنانچه قادر است بر خلق اشیا با اسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا دفعة و بیچ واسطه وَنُعَلِّمُهُ
اگاه ... ... سبب و بی سبب آفریدن چه عجب ... قدرت ... هست انرا هیچ کار ها
وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد خدای تعالی او را کتابهای فرو فرستاده پیش از وی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم و جز آن وَ
الْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ و تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب
جهت تفضیلست وَرَسُولًا و کرده او را فرستاده بسوی إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس عیسی گوید با ایشان
أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بدرستی که من آمدم بشما بِآيَةٍ بعلامتی مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما و آن علامة گواه رسالت منست و مراد
از آیة جنس است نه فرد زیرا که پنج علامة ذکر میکند أَنِّي أَخْلُقُ بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم لَكُم برای
شما مِّنَ الطِّينِ از گل میسازم كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغ فَأَنفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را فِيهِ در آن مرغ از گل ساخته
فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تعالی ایشان گویند شکل خفاش
مرغی از گل میساخت و بروی دمید ... بقدرت الهی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان
می پرید و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد علامة
دوم وَأُبْرِئُ و بری میکردم الْأَكْمَهَ نابینای مادر زاد را از علت او سوم وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم پیسی را که علت
برص بسیار باشد از بیماری چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تعالی این کلمه را
دفع توهم الوهیت است ازو زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نبندد و مفسران بر آنند که عیسی علیه چهار کس
را زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح است که چهار هزار سال از نوح مرده بود علامة پنجم وَأُنَبِّئُكُم و خبر میدهم
شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بانچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و بانچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش شبی و آنست
که در مکتب با کودکان میگفت که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده ایشان تمام
آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در پنج معجزه لَآيَةً هر آینه علامتیست
لَّكُمْ مر شما را و دلالتی بر صدق دعوای من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزات
یا بما ناله ... کامل ... وَمُصَدِّقًا و آمدم بشما باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن
کتاب موسی است و مقرر کننده شبهات آن وَلِأُحِلَّ و دیگر بیامدم تا حلال کنم لَكُم مر شما را بَعْضَ الَّذِي بعض چیزی
را که در شریعت موسی حُرِّمَ حرام کرده شده بود عَلَيْكُمْ بر شما چون شحوم و ... بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم شنبه بر داشتم وَجِئْتُكُم و آمدم بشما بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما مراد معجزات و دلالت و اراده
آیة بلفظ واحد ... دلالت حکمت ... دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت من وَ
أَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای رَبِّي پرورده کار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست
فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن

هنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از یهود کفر که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجماع بود بر قتل وی چون عیسی علیه
آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای
نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیرید گفتند آن
کدام است فرمود که بیایید تا دام توحید در فضای توحید افکنیم اگر انجا شکار ماهی میکنید انجا شکار دلها [illegible]
کامل کنیم و در معالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت من عیسی بن مریم بنده خدا
و رسول او ایشان بوی ایمان آوردند و مدد ایشان قال گفت عیسی من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای
تا در توحید نصرت الهی و رسم قال الحواریون گفتند حواریان یعنی ایشان که سپید جامه اند و گفته اند حواریان کازران
و رنگرزان بودند و بعضی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند نحن انصار الله
ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمنا بالله گرویدیم بخداوند و اشهد و تو گواه باش
بانا مسلمون بانکه ما گردن نهادگانیم دین خدا را پس دعا کردند که ربنا آمنا ای پروردگار ما بگرویدیم بما انزلت
بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل و اتبعنا الرسول و پیروی کردیم بر فرستاده تو یعنی عیسی فاکتبنا پس بنویس
ما را بنظر کرم در جریده احسان قدیم مع الشاهدین با آنها که گواهانند تا بوحدانیت و انبیا ترا تصدیق
کنند انکه گفته اند یعنی جمعیت و مراد از شاهدین امت [illegible] محمد [illegible] علیه السلام و بعضی دعای حواریان این
خدا اجمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه و سلم که برکت آنحضرت از جمله انبیا [illegible] و فضل و بحکم [illegible]
السابقون السابقون [illegible] نظر هست از پیغمبران و خوبترین [illegible] و مکروا
و مکر کردند آنکسانی که عیسی را ایشان احساس کفر کرده بود و آن چنان بود که جهودان [illegible] که هرجا عیسی را بیابند
بکشند و اتفاق آن بود که با انواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند
تا الصباح جمع کنند بهتر [illegible] که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد و حق
سبحانه و تعالی عیسی را بآسمان برده بود چون که یهودا بخانه در آمد عیسی را ندید حق تعالی شبه عیسی بر وی افکند
چون بیرون آمد مردم خواستند که وی عیسی است وی را گرفتند هرچند استغاثه کرد که من [illegible] نیستم
نرسید و از دار کشیدند و آن فعل تدبیر ایشان گردید یعنی که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند و مکر الله و خدای
تعالی جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بازاری تمام بکشتند والله خیر الماکرین و خدای تعالی بهترین مکافات
کنندگان است اعلی [illegible] اذ قال الله یاد کن چون گفت خدای تعالی یا عیسی انی متوفیک یعنی ترا گیرنده ام از دنیا و رافعک
الی برنده ام بسوی خود و مطهرک و پاک کننده و نجات دهنده تو من الذین کفروا از صحبت آنکسان که کافر شدند
و جاعل الذین اتبعوک و گرداننده آنکسان که متابعت تو کردند یعنی مومنان امت تو فوق الذین کفروا بالای آنانکه
کافر شدند یعنی یهود و این فوقیت بر ایمان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود [illegible] و برهان الی یوم القیامة
عیسی را غالب شدند بر ایشان بشمشیر و ساطه [illegible] قاهره و بعد از آن نصاری بر جهودان غالب [illegible]

یوم القیامة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او
فاحکم بینکم پس حکم کنم میان شما فیما کنتم فیه تختلفون در آنچه که شما هستید که در وی خلاف میکنید یهود موسی
علیه السلام عیسی و محمد را صلی الله علیه و سلم و علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد علیه
الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء منکرند و بثالث ثلثة قایل میشوند و مومنان میگویند که تصدیق موسی
و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستاده خدای اند و پیغمبر حق تعالی فرمود که نسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین
کفروا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشان را عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا در این
سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری والآخرة و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وما لهم و نیست
ایشان را من ناصرین هیچ یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان واما الذین آمنوا و اما آنانکه ایمان آوردند
یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم وعملوا الصالحات و عمل صالح کردند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهیم ایشان را حق مزد
خواندند یعنی خدای تعالی بدهد اجورهم مزد ایشان در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدرجات عالی والله لا یحب الظالمین
و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه میخوانیم آن را علیک
بر تو من الآیات از آیات و علامات نبوت و دلالات رسالت والذکر الحکیم و از یاد کرد محکم از نظر و خلل و
تعرض نگاه یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصارای نجران زبان اعتراض گشاده گفتند که محمد
تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بنده بر او مینهی خدای تعالی بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که معاذ الله که نام
مر عیسی را دشنام باشد او بنده است و فرستاده خدای تعالی و کلمه است القا کرده بمریم گفتند ما را آنکس
نشان بده فرو و گمان آن بود که انسان بی پدر مخلوق کرده حق تعالی این آیه فرستاد که ان مثل
عیسی بدرستیکه صفت عیسی و شان غریب او عند الله نزد خدای تعالی یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر
کمثل آدم همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را
ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میتوان گفت اند و مناسبت
شارکت در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیت
خارج از عادت است امام قشیری میفرماید که تخصیص فرموده هر دو را بتطهیر مدح ایشان از مرور بر اصلاب
و تحقیق وجه مماثلت بظهور هر دو بیشتر بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میفرماید
خلقه بیافرید خدای تعالی او را من تراب از خاک ثم قال له پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کن بیاش
زنده بروح فیکون پس بود تنبیه میفرماید که سبحان الله خاک را گفتم آدم باش با دم گفتم عیسی باش الحق و هر چه که
از عیسی گفته شد درست و راست و بنهایت رسیده من ربک از پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس
باش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و واضح آنست که ظاهر خطاب متوجه
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم اما مقصود خطاب امت آنحضرت یعنی مومنان شما باشید از آنجماعت که شک

وارند و دو انکه مثل عیسی چون مثل آدم است و دو کمان بیفتند چون نصاری که در طلب خلق و تخییر اند
نو ازین تمثیل دل ایشان هیچ نگردند **نظم** نا سزایان حرف نخوانند • بر نهاد کمان مجوس نماند • بدیشان
ظاهر آیاتی • بیش دیده ایشان حجابی • چه چشم نابینا از خورشید • چه داند بوسید جام جمشید
فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید **فِيهِ** در باب عیسی **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ** پس از آنکه آمد ترا **مِنَ الْعِلْمِ** از
دانستن عیسی که بنده و رسولست **فَقُلْ تَعَالَوْا** پس بگوی ایشان را که بیایید تا از برای مباهله **نَدْعُ** بخوانیم **أَبْنَاءَنَا**
پسران ما **وَأَبْنَاءَكُمْ** و پسران شما **وَنِسَاءَنَا** و زنان ما **وَنِسَاءَكُمْ** و زنان شما **وَأَنْفُسَنَا** و نزدیکان خود **وَأَنْفُسَكُمْ**
و نزدیکان شما **ثُمَّ نَبْتَهِلْ** پس جهد کنیم در تضرع و دعا بطلب لعنت کنیم بر یکدیگر **فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ** پس بکنیم لعنت
خدای را **عَلَى الْكَاذِبِينَ** بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وفد نجران را طلبیده فرمود هرچند من در حجت و ادلّه با شما در مقام منازعت بودم ایشان اکنون بیایید تا ایشان
مشغول شویم و نصاری از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری زبان سوره دادند و مهلت زمان و مکان
ساختند و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسین را بر داشته و دست حسن گرفته و فاطمه زهرا از عقب
روان شده و علی مرتضی در عقب ایشان رضوان الله علیهم اجمعین روان شدند و حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان
فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید ترسایان بعد از تامّلات و ملاقات از مباهله پشیمان شده
صلاح کار خود در صلح دیدند و بالای صد درم را آنحضرت نصف بر کشیدند چون نظر ایشان حضرت سید عالم
و اهل البیت علیهم الصلوة والسلام بدید فریاد بر کشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من
روی چند می بینم که اگر از خدای درخواهند که کوه را از مواضع آن زایل کرداند و بیخ بنیاد را که اگر مباهله
کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند و اکنون بر سالی دو هزار حلّه بدو نوبت بدهند و بعضی زره
بپذیرند تسلیم مسلمانان نمایند بدین منوال صلح نامه نوشتند و بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کرداندی و آتش بر ایشان فرو باریدی و
جز اهل نجران تا عصافیر بر سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی **إِنَّ هَٰذَا** بدرستی که قصه که مذکور شد **لَهُوَ**
الْقَصَصُ الْحَقُّ آنست خبر راست و درست **وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ** و نیست هیچ معبودی سزای پرستش **إِلَّا اللَّهُ** مگر الله که استحقاق معبودی
او راست **وَإِنَّ اللَّهَ** و بتحقیق که خدایتعالی **لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** اوست غالب و قوی و محکم کار **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر روی گردانند
ترسایان و روی از مباهله بر تابند **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدایتعالی **عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ** داناست بمفسدان یا بکار ایشان
وضع مظهر بجای مضمر تنبیهست بر آنکه حقیقت فساد اعراضست از طریق توحید **نظم** هر که بدین ره نرفت راه
بجا نبرد هر که ازین رخ بتافت روی دل به نبرد **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** بگوی ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده
میگوید که یهود مدینه درین خطاب نیز داخلند و مضمون خطاب اینست که **تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ** بیایید بسوی سخن
راست **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ** میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و انچه کلمه چیست **أَلَّا نَعْبُدَ**

یعنی اگر نپرستیم **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای را نه چون یهود و نصاری که در عبادت عزیر و عیسی **وَلَا نُشْرِكَ** و دوم آنکه شریک نیاریم
بِهِ شَيْئًا با خدای چیزی را نه چون گبران و کفره که ظاهرست **وَلَا يَتَّخِذَ** و سوم آنکه فرا نگیرد **بَعْضُنَا بَعْضًا** بعضی از ما بعضی
دیگر را **أَرْبَابًا** خدایان **مِنْ دُونِ اللَّهِ** جز خدای تعالی چنانکه بعضی از نصاری آن بودند که احبار خود را سجده میکردند
که ترک کار دیانت از حلول لاهوت در ذوات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار
ایشان بود در تحلیل و تحریم **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر روی گردانند اهل کتاب از این کلمه **فَقُولُوا اشْهَدُوا** پس بگویید شما ای پیغمبر
و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** که ما مسلمانانیم **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری **لِمَ تُحَاجُّونَ** چرا
خصومت و گفتگو و مخاصمه میکنید **فِي إِبْرَاهِيمَ** در دین ابراهیم بدعوی آنکه بوده آن بوده که ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله مینمایید و دعوی یهودیت و ترسایی میکنید
وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ و حال آنکه فرستاده نشده توریة که یهود بر شریعت آن عمل میکنند **وَالْإِنْجِيلُ** و نه انجیل که نصاری بحکم
آن اعتقاد دارند **إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ** مگر بعد از زمان ابراهیم و بیشترست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و پیش از عیسی
بدو هزار سال و چون بر پیغمبر و شریعت ایشان مقدم بوده با شما اسناد یهودیت و نصرانیت بوی چگونه
توان کرد **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید حجت خود را **هَا أَنْتُمْ** تنبیه میکند که گوش دارید شما **هَٰؤُلَاءِ**
آن گروه که **حَاجَجْتُمْ** خصومت کردید و حجت آوردید **فِيمَا لَكُمْ** در آنچه که مر شما را **بِهِ عِلْمٌ** بآن چیز علمی هست یعنی
محمد را صلی الله علیه وسلم که در توریة و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید **فَلِمَ تُحَاجُّونَ** پس چرا حجت می آرید **فِيمَا**
لَيْسَ لَكُمْ در آنچه که نیست شما را **بِهِ عِلْمٌ** بآن چیز دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی
بوده یا نصرانی **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای تعالی میداند که ابراهیم بر دین هیچیک از شما نبوده **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما نمیدانید حقیقت
حال او را **مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ** نبود ابراهیم **يَهُودِيًّا** جهود **وَلَا نَصْرَانِيًّا** و نه ترسا **وَلَٰكِنْ كَانَ** و لیکن بود **حَنِيفًا** پاک و موحد
و منحرف از عقاید ردیه **مُسْلِمًا** مخلص و تسلیم کننده **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست
که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ** بدرستی که سزاوارترین مردمان **بِإِبْرَاهِيمَ** بدین ابراهیم
لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او **وَهَٰذَا النَّبِيُّ** و دیگر این پیغمبر که برملت اوست **وَالَّذِينَ**
آمَنُوا و آنانکه ایمان بدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند سابق اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما
تعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی یا نصرانی بوده و محمد صلی الله علیه وسلم حسد برانداشت که خود را
بملت ابراهیم منسوب ساخته و این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که و نیز قول بخاری فرود آمده در حق
جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان رضی الله عنهم که از بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله
را بسته با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را از بیت ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر
با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت و بجای جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه
ایشان در استماع قرآن رقت کردند و بگریستند و جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تعرض نخواهد رسید بحزب

ابرهیم بود و عاص گفت حرب ابرهیم کیانه نجاشی گفت این گروه کی بحق بر پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند
عرو را این سخن خوش نیامد آغاز دعوی کرد که ابرهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن جعفر
که در حیث میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارترین با ابرهیم پیغمبرست علیه الصلوة والسلام و اصحاب او
وَاللَّهُ و خدای تع وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست وَدَّتْ آرزو میبرند طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گروهی
از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر شما را گمراه کرده اند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند
چنانچه در سورة البقره گذشت و میخواستند که ازدا باطل میگفتند وَمَا يُضِلُّونَ و گمراه نمیسازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسها
خود را چه وبال اضلال بر ایشان عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای
گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن یا بنعت محمد علیه الصلوة والسلام وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه
یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریة را بمحرفات خود یا میپوشید
اقراری که قبل از بعث پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم داشتید با انکاری که بعد از آن دارید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ
و چرا میپوشید سخن راست را که وصف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما
میدانید که آن حقست یا میدانید که آنرا از حسد میپوشید و بعناد در اخفاء آن میکوشید و گفته اند میپوشید
و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهیست بدم هر سرد نفسی منطفی نمیگردد
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ ... شمع خود شید ازان بی بهره ...
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم
در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرانمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله
بسیار نمودیم بطلان دین وی ما را بیقین ثابت شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست
یکی که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند و بحجت چنین اندوه بر کان نخواهند
گشت و با وجود علم و انصاف از نهج حق باشند نخواهند گشت شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه وسلم بگردند
بدین ملوا آیند خدای تع مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد و آیه فرستاد که بیان مکر کنند گروهی از اهل کتاب یعنی
آن دوازده تن که گفتند آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي أُنْزِلَ بدان چیزی که فرو فرستاده شده
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر مؤمنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز
بدانچیز که در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده
يَرْجِعُونَ باز گردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که در رفقای ایشان ظاهر شد بیهوده مرتد دانستند گفتند
وَلَا تُؤْمِنُوا تصدیق مکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر کسی را که پیروی کند دِينَكُمْ دین شما که یهودیت است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بگو ای پیغمبر که بدرستی که
در بیری یا افزونی در علم و حکمت هُدَى اللَّهِ بدرستی تصرف خداوندیست أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ بیدهد آنرا بهر که بخواهد

[illegible]

وَاسِعٌ عَلِيمٌ و خدای تع بسیار رحمت عَلِيمٌ داناست باستحقاق در اعطاء فضل يَخْتَصُّ خاص میکرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام
یا قرآن یا نبوة مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ و خدای تع ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل
بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر او را امین سازی بِقِنْطَارٍ به هزار
دویست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ اداکند آن مال را بتو و او عبد الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه
در پیمان بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین کردانی
بِدِينَارٍ بیک دینار لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و بازندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه مادام باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده
بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار بوی داده بودند بامانت و در آن خیانت کرده
ذَلِكَ این خیانت یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا آنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواندن
نوشتن نمیدانند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی و این از غرور معتقد یهود آنست که هر کرا توریة نمیداند نیست و مال او
بر ایشان حلال است و دیگر میگفتند توریة روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند
در این سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در هیچ شرایع باداء امانت حکم کرده است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال
آنکه ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَى بلکه نیست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت
عرب و حکم اینست که مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدای تع با او بسته است در توریة باداء امانت و ترک
خیانت وَاتَّقَى و بپرهیزد در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تع يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد
پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میخرند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدای بسته اند
و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم
و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و آن صاعی چند جو و کرباسی چند که ازکعب بن الاشرف
ستده اند و نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تحریف کرده و برای آن در پیش عوام سوگند خورده أُولَئِكَ آن گروه
عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدا
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای تع با ایشان سخنی که بدان خوش دل گردند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و نظر رحمت در ایشان
نکند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را باشد عذاب
که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی
از روی ناراستی يَلْوُونَ و میپیچانند أَلْسِنَتَهُمْ زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته در بافتن
اجار ایشانست و آن مفتریات را بلغت عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ
الْكِتَابِ از توریتست وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه از توریة نیست وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ آن محرف و مفتری
از نزدیک خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست آن از نزد خدای تع وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای تع دروغ
که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود

ذکر افترای نصاری میکنند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امّت خود را بعبادت خود فرموده
پس رد قول ایشان را میفرماید **ما کان لبشر** هرگز نبود و نسزد و نباشد مر آفریده را یعنی عیسی **ان یؤتیه الله الکتاب** که
بدهد خدای تعالی او را انجیل **والحکم** و فهم آن یا فصل امور و قضیه **والنبوة** و پیغمبری **ثم یقول** پس آنکس گوید **للناس**
مر مردمان را **کونوا عبادا لی** باشید بندگان که پرستندگان مرا **من دون الله** جز از خدای تعالی **ولکن** ولیکن گوید
کونوا ربانیین باشید خداشناسان و استواران در دین و علم **بما کنتم** بسبب آنکه باشید شما که اوراد و اخلاص **تعلمون الکتاب** تعلیم
میکنید مر کتاب را که از حق فرود آمده **وبما کنتم** و بآنکه باشید شما که پیوسته **تدرسون** میخوانید و درس میکنید کتاب را
از شیخ ابو علی چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را بدو روش دیده باشد با فاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه
رحمه الله در روز وفات عبد الله بن العباس رضی الله عنهما فرموده بود که مات ربانی هذه الامة معلوم شد بدین قول و روزبان
اهل معرفت ربانیان مجره اند قدم بر سر کونین زده و از کل تعلق بغیر حق گسسته جهان را بتکبیر صفه
نفس فرجند کرده و دوی توجه از خود تافته و بدوست آورده **تعلمون** رحمت بار از حروف الله و کتاب
شسته نقش حرف غیر از صفحه پندار شان و در لطایف قشیری آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای تعالی
و برهانان در راه خدای تعالی قایم بالله و فانی از ماسوی الله شوند و ایشان از حقیقت و کفتن ایشان با
او گویند با خدای گوش شوند **ولا یأمرکم** و نمیرسد او را که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را **ان تتخذوا الملائکة** که
فراگیرید فرشتگان را **والنبیین** و پیغمبران را **اربابا** خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملک را
پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر بود **ایأمرکم** آیا میفرماید آن پیغمبر شما را **بالکفر** بحق
حق و شرک آوردن **بعد اذ انتم** بعد از آنکه هستید شما **مسلمون** گردن نهادگان مر دین اسلام را **واذ اخذ الله** و یاد
کن چون فرا گرفت خدای تعالی **میثاق النبیین** پیمان و عهد پیغمبران را و عهد و میثاق تابع انبیا اند و این میثاق
که حق تعالی بحمد از پیغمبران خواسته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و آله و مضمون میثاق چنانست که **لما
آتیتکم** هر چه بدهم شما را **من کتاب وحکمة** از کتاب منزل و فهم آن **ثم جاءکم** پس بیاید شما را **رسول** فرستاده از نزد من که
آن محمد است صلی الله علیه و آله **مصدق** باور دارنده **لما معکم** مر آنچه با شماست از کتاب و حکمه **لتؤمنن به** هر
اینه ایمان آورید بوی **ولتنصرنه** و یاری کنید او را چون بهنگام رسالت شما آید و لا با ظهار صفات و نعوت او و امم
خود را با یاری او فرمایید **قال** گفت خدای تعالی مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان **أأقررتم** آیا اقرار کردید و
اخذتم و فرا گرفتید **علی ذلکم** برین که گفتم **اصری** عهد مرا به حق که بران وفا کنید **قالوا** گفتند **اقررنا** اقرار کردیم و میثاق
را بپذیرفتیم **قال** گفت خدای تعالی **فاشهدوا** گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را فرمود گواه باشید بر اقرار انبیا
وانا معکم و من که خدایم با شما **من الشاهدین** از گواهانم **فمن تولی** پس هر که رو گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و
نصرت کردن وی **بعد ذلک** بعد از این عهد و پیمان **فاولئک** پس آن گروه معرضان **هم الفاسقون** ایشانند بیرون رفتگان
از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان **افغیر دین الله** آیا بجز دین خدای تعالی **یبغون** میطلبند و خصص بعینه ی

خواهند یعنی آیا بعد از پیمان شکستن غیر دین حق میطلبند و حق دیگر را **وله** و مر او راست **اسلم** گردن نهاده است **من
فی السموات** هر که در آسمانهاست **والارض** و هر که در زمینست **طوعا** برغبت **وکرها** و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه
سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها بمواد بطوع برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و حق اگر اهی انقیاد
باعتراف ایمان بطوع و اکراه ایشان بکره **والیه یرجعون** و بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طایفان
از کار رهان و حصر بغیبت یعنی اند یعنی اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد **قل** بگو ای محمد
که ایمان آوردیم ما **بالله** بخدای تعالی که یکتاست در ذات و یگانه در صفات **وما انزل علینا** و بدانچه فرو
فرستاده اند بر ما یعنی قرآن **وما انزل** و بانچه نازل کرده اند **علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط** بر
ابراهیم و دو پسر و نبیره کا او و پسران ایشان که صحف بر هر یک از ایشان در تحت شریعت او بودند **وما
اوتی موسی** و آنچه داده اند موسی را که تورات است **وعیسی** و بعیسی که انجیلست **والنبیون** و آنچه داده اند پیغمبران
دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حبقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود **من ربهم** از پروردگار ایشان
لا نفرق جدا نمیکنیم **بین احد منهم** میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان میآریم نه بعضی دون بعضی چون یهود
و نصاری **ونحن له مسلمون** و ما مر خدا را گردن نهادگانیم و دین را مر او را **ومن یبتغ** و هر که طلبد **غیر الاسلام
دینا** جز دین اسلام دینی دیگر را **فلن یقبل منه** پس پذیرفته نشود آن دین از او **وهو** و او بواسطه ترک اسلام
فی الآخرة در آن سرای **من الخاسرین** از زیانکاران باشد این قصه در جمعی که طالب دین اسلام شده و ارشاد
آنها که بعد از مصول بشرف اسلام دست از دین خود باز داشتند و مرتد میشوند میفرماید **کیف یهدی
الله** چگونه راه نماید خدای تعالی استفهام است یعنی توفیق راه نماید خدای **قوما کفروا** گروهی را که کافر شدند **بعد ایمانهم**
بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده وازده تن بودند که از اسلام برتافتند و بدار کفر پیوستند چون حارث
ابن سوید و طعمه بن ابیرق و مسیح بن ضباره و امثال ایشان که از کفر و دین بخدای **وشهدوا** و گواهی داده
بودند **ان الرسول** آنکه فرستاده خدای تعالی یعنی محمد صلی الله علیه و آله **حق** حقست و قول او صدق **وجاءهم البینات** و آمده
بر ایشان آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات پیغمبر **والله** و خدای تعالی **لا یهدی** راه نماید **القوم الظالمین** گروهی
را که آنکه وضع کفر کردند در موضع ایمان **اولئک** آن گروه مرتدان **جزاؤهم** پاداش دادن ایشان **ان علیهم** آ
آنست که بر ایشان باشد **لعنة الله** لعنت خدای تعالی و آن دوری است از رحمت او **والملائکة** و لعنت فرشتگان و آن
دعاست از ایشان **والناس اجمعین** و لعنت مؤمنان و آن دعا کردنست بر ایشان **خالدین فیها** جاویدان باشند
در لعنت یا اثر لعنت که عقوبت است **لا یخفف** سبک کرده نشود **عنهم العذاب** از ایشان عذاب دوزخ **ولا هم
ینظرون** و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب یا در قیامت **الا الذین
تابوا** مگر آنکه باز گردند بحضرت ربوبیت **من بعد ذلک** از پس ارتداد که برگشته اند از حق **واصلحوا** و اصلاح آوردند آنچه
کردند از افساد کرده اند **فان الله** پس بتحقیق که خدای تعالی **غفور** آمرزنده توبه کاران است **رحیم** مهربان است

ایشان برادر حارث بن سوید اول آیتها را برو ستاد یعنی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیتها فرستاده را
گفت من هرگز ترا دروغگوی نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا نمیکند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم را نیز
بر خدای تعالی دروغ نمی بندد و خدای از همه راستگوی ترست پس بر خاست و بمدینه آمد با اسلام و توبه کنان و حق تعالی
توبه او را قبول فرمود و جمعی دیگر از ایشان توبه نکرده گفتند ما حالا در مکه
طرح اقامت داریم و انتظار حوادث روزگار نسبت به محمد علیه الصلوة و السلام میکشیم اگر مطلوب ما حاصل شود
فبها المراد و الا چون بخواهیم بدین اسلام بازگردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شأن ایشان آیت فرستاد
که **ان الذین کفروا** بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول **بعد ایمانهم** پس از گرویدن ایشان **ثم ازدادوا کفرا**
پس زیاده کردند کفر را و کفر یعنی ثبات و رزیدند بر آن یا بآیت تو به کافر شدند **لن تقبل توبتهم** هرگز پذیرفته نشود
توبه ایشان **و اولئک** و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند **هم الضالون** ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک
شدگان در بادیه غوایت **ان الذین کفروا** بدرستی که آنانکه کافر شدند **و ماتوا** و بمردند **و هم کفار** و ایشان کافر
بودند یعنی بکفر مردند **فلن یقبل** پس قبول کرده نشود **من احدهم** از هیچ یکی از ایشان **ملء الارض** پری زمین **ذهبا**
زر **و لو افتدی به** و اگرچه فدا دهد آن زر را یعنی اگر کافر هم آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو
سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد آن از وی قبول نخواهد بود **اولئک** آن جماعت کافر میرند **لهم** مر ایشانراست
عذاب الیم عذابی دردناک و مشتمل بر الم **و ما لهم من ناصرین** و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان در باز
داشتن عذاب از ایشان **لن تنالوا البر** هرگز نیابید نکوکاری و نه به بهشت **حتی تنفقوا** تا انفاق کنید و صدقه دهید **مما تحبون** از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید
یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت بذل سازید یا دلی که آنرا وقف
محبت کنید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا نیز که آنرا از لباس تعلق بما سوی الله بیرون آرید و گفته اند
هر که محبوب خود را انفاق کند ره نیابد بمطلوب برسد در عقبی و هر که از حب دنیا و حظ خود بگذرد بقرب حضرت
مولی رسد **نظم** وصف توحید نکو وش کرده که دو عقبی فراموش کرده بعد از نزول آیت ابو طلحه انصاری
در حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد و گفت یا رسول الله احب اموال من بواجب آنست و بیکی من بیرحا است هر چه
خدای تعالی حکم فرماید در حق آن بجای آرم و آن باغی بود در نهایت مرغوب و غایت ناز که خوش که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
گاه گاه بدانجا در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه فرمود که بخ بخ این مالیست با
سود و فایده و حضرت آن باغ را بر خویشان ابو طلحه قسمت فرمود **و ما تنفقوا** و آنچه نفقه میکنید **من شیء** از چیزی خواه
اندک خواه بسیار خواه از محبوبات اموال خود و خواه از غیر آن **فان الله به علیم** پس خدای تعالی بدان عالم است
و بر حسب نیات شما را جزا خواهد داد **کل الطعام** همه انواع خوردنیها **کان حلا** بوده است حلال **لبنی اسرائیل** مر
فرزندان یعقوب را آورده اند که جهودان آمده گفتند ما بر ملت ابراهیم **علیه السلام** که نیز حرام بوده

بشوی

بشوی ظلم و معصیت جهودان یعنی طعامهای پاک که حلال بود بجهت گناه ایشان حرام کرده شد و ایشان
بر ایشان حرام کرد پس بود این سخن آشفته شدند و گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق تعالی این قول را تکذیب کرد
و فرمود که خوردنی همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود **الا ما حرم** مگر آنچه حرام کرده **اسرائیل علی نفسه** یعقوب
بر خویشتن و آن چنان بود که یعقوب علیه السلام را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی او را شفا دهد
هر طعام و شرابی که دوستتر دارد بر خود حرام سازد حق تعالی او را شفا بخشید و گوشت و شیر شتر را که
از همه مطعومات و مشروبات دوستتر داشتی تقربا الی الله و وفا بنذر بر خود حرام ساخت جهودان
بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند در تورات تحریم اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که تحریم
که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد **من قبل ان تنزل التوریة** پیش از آنکه فرستاده شود
توریت و گرایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند **قل فأتوا بالتوریة** بگو پس بیارید توریت را **فاتلوها** پس بخوانید آنرا
تا آیه تحریم را بر ایشان اظهار نمائید و تلاوت کنید **ان کنتم صادقین** اگر هستید راست گویان و چون جهودان از آوردن توریت
ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد **فمن افتری** پس هر که افترا کند و بربندد **علی الله الکذب** بر خدا
دروغ را در تحریم و تحلیل **من بعد ذلک** از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل **فاولئک** پس
آن مفتریان **هم الظالمون** ایشان ستمکارانند و هیچ سخن از ترک انصاف بدتر نیست **قل صدق الله** بگو راست گفت خدا
در خبر تحریم و تحلیل جهود دروغ بود **فاتبعوا** پس متابعت کنید **ملة ابراهیم** کیش ابراهیم و دین او را **حنیفا** مایل
حال ابراهیم است که مستقیم بود در دین اسلام و مایل از غیر آن **و ما کان من المشرکین** و نبود از شرک آرندگان **ان اول بیت**
که اول خانه که بر روی زمین **وضع** نهاده کرده و ساخته شد **للناس** برای مردمان تا آنرا زیارت کنند **للذی ببکة**
آن خانه است که در مکه واقع شده و مکه اسم بلده است همچنانکه بکه نام موضع خانه است ابو ذر رضی
الله عنه از حضرت رسالت سوال کرد که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای تعالی ساختند فرمود که پیش ازین
آن بیوت عبادات بوده اما این اول خانه است که خدای تعالی مبارک گردانید بر مردمان و زیادت او را سبب خیر
و رحمت ساخت کما قال **مبارکا** برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر بود که او تا حدیث که نظر کردن
در او و طواف و نماز برابر است با عبادت یک ساله که در غیر مکه واقع شود **و هدی** و راه نماینده خدا و ندهدایت
للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا بهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا بهشت **فیه** در آن
خانه یا در حرم **آیات بینات** نشانهای روشنست یکی از آنها **مقام ابراهیم** و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن
بر آن بوده و آن خود یکی آیتست بلکه چهار آیتست اول تا اثر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آنحضرت
در او تا کعبین سوم بقای آن قرآن مدتی تمام و چهارم محفوظ بودن با وجود کثرت اعادی دیگر **و من دخله**
و هر که در آید درین خانه **کان آمنا** باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی
کوتاهست مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهة ادای حج و عمره ایمنست از عقوبات و مکافات جرایم

کفی الارج برتکب آن شده چه آن بقول الحج مغفور است ابو النجم صوفی گوید پیش طواف خانه میکردم و بغایت
صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان آمنا اهل حرم از چه چیز ایمن باشند هاتفی آواز داد که ایشان
من النار چون که مقام ابرهیم یکی [illegible] واند و امن الحرم را آیتی دیگر تو ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را
ذکر فرموده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و دیگر آن تجاوز نماید از حد شمار و مفسران
بعضی از آنها ذکر میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبله بودن و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول
گردد و هیچ مرغ بر بام خانه ننشیند و هرگز بطواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند [illegible]
دام بیمار هرب آویند در حوالی آن حاضر گردند و [illegible] بطوایف وی [illegible] باشند و امثال این آیات و انجم سیّاره
نظم هر چه کنیم در اوصاف وی لقدر وی کمال * مجهان هیچ نکلیم که صد چندان است * محققان گویند نخستین خانه که
در مقصد انسان جهت منظوریه و دیگر منظر الطوبیم موضوع شد خانه دلست و جمیع اجزای وجود بر گرد
حق را مانند حجر گاه اشغ لوامع تجلیات ربانی بوده لاجرم آیات انصاح و انوار انشراح از صحن و جاه
کرده و بمقام سعه و لطف [illegible] قلب عبدی المؤمن متصف گشته مظهر اسرار [illegible] شده و در
این خانه علامات روشن است که طالب بدان [illegible] مطلوب خود است [illegible] میکند و مقام ابرهیم که مقام تسلیم باشد که
انتهات شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلقست و هر که بدین مقام در آید از هر [illegible] ایمن گردد
در آمدن بحرم صورت [illegible] از تیغ دشمن و در حرم [illegible] واسطه [illegible] باشد از تشنیر قطیعه دوست
و عاشقان [illegible] زیاده نیست * بیت * تیغ گر زنی [illegible] * بجز از کشته [illegible] نیاید
خدای راست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت
از جهت راه و استطاعت بقول شافعی رحمه الله زاد و راحله است و بقول مالک رحمه الله صحت بدن و قدرت بر
کسب که زاد او آن حاصل شود و ابو حنیفه رحمه الله مجموع زاد و راحله و صحت را استطاع گوید و امن طریق
نیز شرطست و من کفر و هر که کفر کرد و منع حج نمود فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غنی بی نیاز است عن العالمین
از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم تکفرون چرا نمی گروید بآیات الله بآیتها که خدای تعالی
در در حج فرستاده و الله و خدای تعالی شهید مطلعست و گواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کار [illegible]
بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب توریة لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین
اسلامست و منع میکنید من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را [illegible] مراد [illegible] و رفقای او
که یهود ایشان را بکیش خود میخواندند تبغونها میطلبید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف بود [illegible]
در دین شکی هست یعنی این [illegible] او [illegible] نعت و صفت وی [illegible] تحریف
داده بود تا با اهل اسلام میگفتند حق تو فرموده کجی میطلبید در دین اسلام و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهید
بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلامست [illegible] وصیت ابرهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اند و ما الله بغافل

وخدای تو بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت
انصارست میفرماید ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب
او اند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین کافر گردیده کان یعنی اگر متابعت شاس و غیر او
کنید شما را مرتد سازند و این شاس یهودی حقود حسود بود پوست عیب جوی دید گویی مسلمانان
گرد و خواست که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج
و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال بسیار بوده چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و محبت
و اتحاد بدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که مان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه کردد
شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده میان القبیلتین
سخن در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند انشاد کرد چون ذکران محاربه
در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان بی زبان بهجا اوسیان
گشوده و اوسیان تحمل نکرده و آغاز سبّ خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین
مضمار مقابله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا بر انگیختند
نظم ز یک جانب گروهی رزم پرداز * ز دیگر سو جهودی جنگ و تاز * در افتادند همچون شیر غژمان *
بگرز و نیزه و شمشیر بزان * و این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید بمعرکه ایشان در
آمد در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شما ام و اعید رسوم جاهلیت
و پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخت طریق دین را دور میکنید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید
پس آیتها بر ایشان خواند و ایشان استغفار کنان سلاحها را بیفکندند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند
و دانستند که اگر فرمان یهود میبردند از ایمان بکفر باز میگردیدند حق تعالی ایشان را بر وجه خطاب میفرماید که
و کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید و انتم تتلی و حال آنست که شما را که خوانده میشود علیکم بر شما آیات الله قرآن
و فیکم رسوله و در میان شماست رسول او و من یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او فقد
هدی پس بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان از اوس
و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای تعالی حق تقاته چنانچه سزاوار ترسیدنست نزد اکثر اهل ایمان منسوخست چه
تقوی وا آن وجه که حق آن باشد هیچکس نمیتوانست بود پس بغایت الحق با این شفقت این آیت رفع فرموده و ناسخ این آیت
فرستاده که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید باعتقاد که مقدور شماست و لا تموتون و میمیرید الا و انتم مسلمون
مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة امرست باتمام اسلام تا بر مسلمانی میرند
و اعتصموا و چنگ در زنید ای انصار بحبل الله بدین خدای تعالی که حبل المتین است جمیعا همه شما بقول بعضی حبل
الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر میفرماید که همه مجتمع باشید در اعتصام بدان

شیعه الامید ولکن بظاهر و باطن چنانکه در اتباع آنحضرت زنند (?) براه بمقصد اصلی توان برد و به مطلوب حقیقی
توان رسید نظم حقا که بر شاه ثابت سیند (?) … هر که یک سر موی از حال مقصود در نیافت • از هم دو بهم
ره نبرد چند • آن کو که آستانه او ره ندیدل بتافت وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از حضرت وی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدایرا که بر شما افاضه فرموده و آن اسلامست و قرآن و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم إِذْ
كُنْتُمْ آنگاه که بودید شما یکدیگر را أَعْدَاءً دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ پس خدای تعالی پیوند
داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دلهای شما بسبب اسلام و محبت حضرت خواجه انام علیه السلام فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برحمت خدای تعالی برادران یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید شما بواسطه کفر و جهالت عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره
مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر کسی شما را در آن حال مرگ در یافتی در آنجا بودید
می افتادید فَأَنْقَذَكُمْ پس شما را باز رهانید خدای تعالی مِنْهَا از آن حفره یا از آن آتش كَذَلِكَ همچنین که بیان
حال شما از تفرقه قدیمی یا الفت جدید یُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میفرماید خدای تعالی و روشن میکرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای
شما دلایل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر آینه باید
که باشند از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ میخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی باسلام یا بالفت مومنان با یکدیگر
و جمعی برانند که این داعیان موذنانند که خلق را بعبادت خدای تعالی میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند به نیکوئی وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد
محققان معروف خدمة حقست و منکر صحبت نفس وَأُولَئِكَ و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکرند هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند ایشان که متفرق شدند یعنی
جهودان و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و … از یهود و ملکائیه
و نسطوریه و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه در شرع فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود یهود
بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان حجتهای روشن در کتابهای ایشان وَأُولَئِكَ و آن گروه که … و مخالفان
لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در آن روز که سفید گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد
رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ پس اما آنانکه سیاه شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان گویند بدیشان بر وجه توبیخ أ
كَفَرْتُمْ آیا کافر شدید بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از ایمان خود … کسانی که … ایمان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافر
یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بر ربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا
کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد سعادة ایمان گرفتار دام شقاوة و خذلان گشتند یا خوارج که بعد
از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بوده
که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ و اما آنانکه ابْيَضَّتْ سفید شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان یعنی مؤمنان و

لعز است (?) فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای تعالی یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل باسم حال و عرفا گویند
رحمت روح وصالست و شهود جمال هُمْ فِيهَا ایشان همیشه باشند در رحمت بلکه خَالِدُونَ جاوید مانندگانند تِلْكَ
آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوند است در دولت و بشارت و وعد و وعید
نَتْلُوهَا میخوانیم آنرا بواسطه وحی عَلَيْكَ بر تو بِالْحَقِّ بدرستی و راستی وَمَا اللَّهُ و نیست خدای تعالی يُرِيدُ که خواهد ظُلْمًا
بیدادی از نزد خود لِلْعَالَمِينَ مر جن و انس را یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ و مر خدایراست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از ارکان و موالید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی
خدای تعالی تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ هستید خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلق تعالی غیب
أُخْرِجَتْ بیرون آمده و شده است لِلنَّاسِ از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین خلق در سابق علم یا در
لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودید و خیریت این امت اینست
که در سلک متابعت حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه علیه منتظم اند بیت لما دعا الله داعینا لطاعته
باکرم الرسل کنا اکرم الامم نظم چون خدا پیغمبر رحمت خواندت • افضل پیغمبران با شما خیر الامم • وگفته
اند خیریت این امة در آن شد که یاد میفرماید تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن
دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ و میگروید از روی
تحقیق بِاللَّهِ بخدای تعالی و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته بهر چه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدا
وقتی محقق شود که بهر چه فرموده که ایمان آن دید ایمان آورده باشد وَلَوْ آمَنَ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند أَهْلُ
الْكِتَابِ علمای بنی اسرائیل او را که پیغمبر آخر الزمانست صلی الله علیه وسلم و آنچه میاید یعنی قرآن لَكَانَ هر آینه باشد ایمان و
تصدیق خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گروندگانند بعضی … اسلم و اصحاب
او وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ ایشان ضرر نتوانند رسانید إِلَّا
أَذًى مگر اندکی رنجی که شما را بکفر دعوی کنند یا بهتان … بزنند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند وَإِنْ
يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشتها بشما گردانند و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس از هزیمت یاری
کرده نشوند یعنی از خلق یاری نبینند و از حق مدد کاری ضُرِبَتْ وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان
علامة خواری در نفس ایشان یعنی که هر کس … واضح آنست که ذل جزیرات أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافت
شوند آن ذل با ایشان باشد إِلَّا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان را زنهار
دهند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدای تعالی که قبول جزیرات وَحَبْلٍ و بعهدی مِنَ النَّاسِ از مؤمنان باذن خدای تعالی بعد
از قبض جزیه وَبَاءُوا و باز گشتند بودن بِغَضَبٍ بخشمی مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ
و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشان
بغضب حق بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذَلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق

الفاسقون آنست که ایشان هستند که از روی عناد منکر بودند بآيات الله یعنی قرآن یا احکام توریة یا بمحمد
صلی الله علیه وسلم ويقتلون و میکشند الأنبياء پیغمبران را بغير حق بناحق …
بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این تصحیح از آنکه اعتقاد حقیقة داشته باشند در قتل ایشان و کم
اند که جهت قتل آبا بود … واقع شده اما رضای ایشان بدان ایشان را در عداد قاتلان در آورد ذلك
و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وكانوا يعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حد و … آورده اند
که چون عبد الله بن سلام و یاران او همچون اسد و ثعلبه و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده
میگفتند ایشان از اشرار قوم ما اند که ترک … کرده بما مخالفت نمودند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که
ليسوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سواء برابر با کافران ایشان من أهل الكتاب از اهل کتاب أمة گروهی اند قائمة ایستاده بر دین
اسلام یا قایم بعهده الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص در دین درست و این گروه …
یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بر دین عیسی علیه السلام … داشتند و بمحمد صلی الله علیه وسلم
بر ایمان آورده بودند و احکام شریعت و قرآن تعلیم کرفتند يتلون آيات الله میخوانند قرآن را آناء الليل در ساعات شب
و گفته اند میان مغرب و عشا وهم يسجدون و ایشان سجده تلاوة میکنند یا نماز میگذارند در آن ساعات و این نماز
عشاست که مخصوص بدین امت شده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تاخیر عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز
بودند فرمود که جای نیست که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد کند غیر از شما يؤمنون بالله ایمان
… میکنند و … ایمان حقیقی … بخدای تعالی واليوم الآخر و بروز قیامت ويأمرون و میفرمایند خلق را بالمعروف بمتابعت
محمد صلی الله علیه وسلم یا بهمه مامورات شرع وينهون عن المنكر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات ويسارعون
و میشتابند في الخيرات در انواع خیرات و اشتغال بدان وأولئك و آن گروه … که موصوف شدند بدین صفات
که مذکور شد من الصالحين از جمله شایستگان اند وما يفعلوا و آنچه میکنند من خير از نیکی فلن يكفروه
پس هرگز آنرا ناسپاس داشته نخواهند یعنی نقصان ثواب اعمال ایشان نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفت
توفیة ثواب را شکر میفرماید و قوله و کان سعیکم مشکورا … در هر دو کلمه بیا بخوانند یعنی آنچه میکنند
امة قائمة از خیرات … مساعی ایشان ضایع نخواهد شد والله عليم و خدای دانا است بالمتقين بحال
پرهیزکاران إن الذين كفروا آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند
لن تغني عنهم باز ندارد از ایشان أموالهم مالهای ایشان که … برعلما خود را … میگیرند
از اراذل خود ولا أولادهم و نه فرزندان ایشان که با عانت و امداد ایشان مستظهرند من الله از عذاب خدای تعالی
شيئا چیزی را وأولئك و آن گروه کفار أصحاب النار ملازمان آتش اند هم ایشان فيها در آتش خالدون جاوید مانند مثل
ما ينفقون مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علماء خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد بر خرج لشکر
کفار میکنند یا اخراجات مشرکان در … آن خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه في هذه الحياة الدنيا

زندگانی دنیا كمثل ريح مانند باد است که باشد فيها صر در آن باد سرمای سخت أصابت برسد حرث قوم بکشت
زار قومی که … ظلموا أنفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود با حق خدای نداده اند فأهلكته پس هلاک کند
و نابود کرداند آن باد سرد کشت ایشان را وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای تعالی بر ایشان برنابود شدن مزروعات
ایشان ولكن أنفسهم و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود يظلمون ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق
عقوبة میشوند صاحب کشاف گفته که حق تعالی تشبیه فرموده آن مالها را که نفقه میکردند … در عدم انتفاع بدان
کشت زار سرمازده که منفعت آن بکسی نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل
ریح مهلکه است در اهلاک حرث يا أيها الذين آمنوا ای گرویدگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی همرازی من دونكم
از دون مؤمنان که … از جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب
سبب قرابة یا حق رضاع یا قرب جوار یا دوستی صداقة قدیم … حق تعالی نهی فرمود مؤمنان را از … ایشان
که بیگانه هرگز آشنا نشود لا يألونكم ایشان تقصیر نکنند در باره شما خبالا از روی تباهی ودوا دوست دارند ما عنتم
آنچه شما در آن باشید از رنج و مشقت قد بدت البغضاء تحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامة عداوة من أفواههم از دهن
ایشان یعنی از سخنان که … ایشان میکرده … در تجسس عیب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز
با حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم سخنان فتنه انگیز میگفتند وما تخفي و آنچه پنهان میدارد صدورهم دلهای ایشان از
عداوة و بغضا أكبر بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قد بينا هر آینه ما بیان کردیم لكم الآيات برای
شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معاداة بیگانگان إن كنتم اگر هستید شما که از روی انصاف تعقلون تعقل
کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکان ضرر را که دشمنان شما اند ها تنبیه است بر خطایا …
که با ایشان دم دوستی میزنند أنتم … أولاء … یعنی ای گروه … خطا …
طریق دوستی افکنید پس بیان خطا میفرماید بدان وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که
بهتر چیزی برسد که اسلامست ولا يحبونكم و ایشان شما را دوست نمیدارند و میخواهند به بدترین چیزی
که کفر است وتؤمنون و شما ایمان دارید بالكتاب كله بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند وإذا لقوكم و هر
گاه که بشما رسیدند قالوا آمنا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم بعمل شما وإذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند
… عضوا … عليكم بر شما الأنامل سرهای انگشتان را من الغيظ از غایة خشم و کینه قل موتوا بگو ای محمد
مر ایشان را که بمیرید بغيظكم بخشم خود این دعاست و حاصل معنی آنکه خشم و رشک که از مومنان دارید
… تا بوقتی که … إن الله عليم بدرستی که خدای تعالی دانا است بذات الصدور بآنچه در دلهاست …
مطلع … کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را …
فرموده که … ایشان دعا کنید پس معنی اینست که خدای بمیراند شما را هم در آن خشم و کینه و حسد و رشک …
خشم … از حسد … که مرگ … تسکین إن تمسسكم حسنة اگر برسد شما را ظفر و غنیمت

چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ و دلتنگ گرداند ایشان را و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد شما را [illegible]
چنانچه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت کینه
شاد میشوند بشکستگی شما کرده اند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود و یا کید منافقان
و یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معادات ایشان لَا يَضُرُّكُمْ ضرر نرساند شما را و زیان نکند كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله ایشان
هیچ چیز را إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ داناست و احاطه کننده
است بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست و
بقول بعضی روز احزاب بوده و لیکن اشهر آنست که روز احد است و آن پنجم شوال سنه ثلاث من الهجرة بوده آورده
اند که ابوسفیان لشکری از احیاء عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و سه هزار پیاده و هفتصد زره پوش و
دویست اسب سوار با ایشان بود بحوالی مدینه فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست که در مدینه
توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی از اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج
کردند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود و در راه
عبدالله ابی با سیصد منافق بشکست لشکر اسلام آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه وسلم با هفتصد تن
در وادی شعب صف برکشید کوه احد در قفا و [illegible] را برسار گذاشته و روی بجانب مدینه آورده و عبدالله بن
جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و توقف در آنجا کرده محافظت آن با
نیاز نمودن بنفس نفیس خود بتسویه صفوف عسکر تا بوی اقدام کرده [illegible] سبحانه فرموده که از منزل خود بیرون
آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مسلمانان و جا میکردی بجهت مومنان مَقَاعِدَ جاها ایستادن لِلْقِتَالِ برای کارزار دادن و آنجا که
گفتند لشکر زبیر عوام رفته تا [illegible] و قلب را بحمزه رفته سپرده و علی را کرم الله
بملازمت خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قولها شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن
میگفتند عَلِيمٌ و داناست بنیتها شما و بعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو گروه از
شما که [illegible] بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا که بد دلی کنند و بازگردند [illegible]
وَاللَّهُ و حال آنست بعضی جوانمردی کردند و بازگشتند و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار دو گروه از این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای
[illegible] فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که خدای نصرت
داد شما را بِبَدْرٍ موضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهی است میان مکه و مدینه وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در
چشم دشمنان یعنی اندک بودید و ایشان آلات حرب شما اندک بود و نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت
[illegible] لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که توفیق یابید و شکر کنید [illegible] نعمت نصرت
و یاد کرده [illegible] نصرت مومنان در حرب بدر [illegible] و میگوید یاد کن إِذْ تَقُولُ چون میگفتی
لِلْمُؤْمِنِينَ مر آن گروه را که [illegible] در مانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ

[illegible] که مدد کند شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ فرو فرستادگان از
عالم بالا [illegible] سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید
بَلَى ایجاب بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] خدای تعالی
فرستاد [illegible] فرشته [illegible] پنج هزار چنانچه فرموده وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما
مِنْ فَوْرِهِمْ [illegible] هَذَا يُمْدِدْكُمْ [illegible]
رَبُّكُمْ آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ بپنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان [illegible]
[illegible] در حرب علامتی بر خود [illegible] نشان ملائکه
[illegible] سرخ [illegible]
سپید [illegible] آن میان دو کتف فرو گذاشت وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای آن مدد را [illegible] إِلَّا
بُشْرَى مگر مژده [illegible] وَلِتَطْمَئِنَّ [illegible] وَمَا النَّصْرُ
و نیست یاری [illegible] إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [illegible] الْعَزِيزِ غالب که مغلوب نشود الْحَكِيمِ [illegible]
حکمت باشد لِيَقْطَعَ [illegible] طَرَفًا گروهی
[illegible] مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] شکستی عظیم
[illegible] أَوْ يَكْبِتَهُمْ [illegible]
فَيَنْقَلِبُوا پس بازگردند [illegible] خَائِبِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اسلام رسید و [illegible]
محافظان [illegible] عبدالله جبیر [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible]

ابا فاکرم که محیط عرفان بوده اند دایره صان در میان گرفتند و سید الشهداء حمزه رضی الله عنه با جمعی از صحابه شربت
شهادت چشیدند و بعضی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ماندند و سنگ
جان گوهر دندان بشکست • القصه هم بدان انجامید که سنگ بدگوهر آن دُرّ شاهوار درّه درج لعل آبدار سید
مختار آورده شد • نظم • بود لعلش سهیل رخشنده • سنگ را رنگ لعل بخشنده • چون سهیلش دلیل سنگ
سنگ در وی عقیق رنگ آمد • و حضرت علیه الصلوة والسلام در میان کشتگان افتاده بود جمعی از اصحاب بجانب
احد رفتند و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او با
بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که بر ایشان نفرین کند حق تعالی فرستاد
از کار کبریا جلاله آیه نزد الجلال یافت که لیس لک نیست مر ترا من الامر از این کار که نفرین کنی قادر است شی چیز
یعنی دعا مستجاب را واستکار این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم که انتا خدا بجابی یعنی اکا انست یعنی
از تو کاری نیست مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و توفیق آن کراوند برای ایشان باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع
و معنی چنانست که خدای نصرت داد شما را تا طایفه از ایشان را چیز یا شکسته شود دیگر دولت ایشان تنزل نماید
قریش با بجرت روند از شرف لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب
کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون پس بدرستی که ایشان ستمکاران اند که وضع عبادت کرده
غیر موضع آن ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانها است و آنچه و ما فی الارض در زمینهاست یغفر لمن
یشاء بیامرزد هر کرا خواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور و خدای آمرزنده است در
خود را رحیم مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تأکلوا الربا مخورید مال ربوا
اضعافا مضاعفة افزوده بر افزوده گفته اند اضعاف در راه امرات و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال
خود بر بوا میداد تا وقتی معین اگر در اجل در بوا افزوده تا باید که ملتی هم مال خود ستم فی مینید واتقوا
الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون که شما رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش
یعنی و بپرهیز کنید از عملی که برساند شما را بآتش التی اعدت که آماده کرده شده است للکافرین مر کافران را یعنی
ایشان را بالذات وا کفار است و بالعرض لابد عاصیان تباه کار یا کافر را نار تعذیب و مومن را تادیب واطیعوا
الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد که
شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسارعوا و شتابید الی مغفرة بسوی آمرزشی که سبب آمرزش باشد
شما را من ربکم از پروردگار شما اقامت کلام در مقام ملزوم جهت تشویق ساختن کانست موجبات مغفرت و آن کلمه
شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صف اول در جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از
فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست چه آیه در شکال قصه احد
نازل شده و محققان گویند این مسارعت بقدم گلی نیست بلکه بقدم دلست نظم این ره نه بپای تن توان کرد

تا جان نزند قدم بجانان نرسد • در بحر الحقایق آورده که شتابید در این راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است
از اخلاق ذمیمه و آن که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت و صال رسیدن محالست نظم بکدار دو هوا بر
و در آ سوی خدا پرستی و جنة و بشتابید بسوی کرم ساند شما را بهشتی که از روی عظمت عرضها السموات پهنای
آن آسمانها است یعنی مانند آسمانها والارض و زمینهاست صفت عرض بهشت کرد چه اکثر وصف طول باشد
شر کثیف در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بجنسی که هر یک از این طبقات سطح
باشد مولفه از اجزای لایتجزی و وصل کرده اند این طبقات را با یکدیگر تا هر طبقه واحد شوند عرض بهشت
این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون آنانکه
نفقه میکنند فی السراء در آسانی والضراء و در سختی و مراد جمیع احوالست چه انسان هیچ وجه خالی از حضر
یا سر نیست یعنی بر حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا کدیه
والکاظمین الغیظ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که یکی از امام اعظم را طپانچه زد امام
فرمود که میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه نزد خلیفه از تو شکایت کنم این هم نکنم و میتوانم که در
دو سحرگاه از جفای تو حضرت الله تعالی بنالم و تو نالم و بیشتر میشود که بقیامت که خصوم بر نیزم دوا از تو نیز
داد بنیز نکنم و اگر فردا مراد ستگاری باشد و شفاعت مرد پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم بیت
مردی کان نیز که بزودست و بر دل • یا خشم اگر تتوانی که آهی والعافین و عفو کنندگان عن الناس از بندگان
و مردم خریدگان یا از کسی که بدایشان ستم کرده باشد والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را
بهترین انواع احسان آنست که نیکویی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی
حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس وی در آمد و ناگاه
دهشت پایش بحاشیه بساط در آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر رخسار مبارکش فرو دوید
حسین از روی تادیب نه از راه تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ حسین گفت
خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم تتمه آیه خواند که والله یحب المحسنین
حسین رضی الله عنه جواب داد که ترا از مال خود آزاد کردم نظم بدی را نکافات کردن بدی • بر اهل مروت بود بخردی
بعضی کسان که پی برده اند • بجو بدیها اند نکویی کرده اند • والذین معطوفست بر الذین ینفقون و خصوص کلام
آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند و دوم تایب غیر مصر
و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا چون بکنند فاحشة کاری زشت نا شایست او ظلموا
انفسهم یا ستم کنند بنفسهای خود بمباشرت معاصی دیگر و بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار
ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول بعضی فاحشه زنا و ظلم خطا و جهت یاد نا و آنچه ماده زنا است
از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد

کند حق تعالی را یاد کنند که چرا چنین کردی تا شرمسار شوند و بعد از آن مغفرت را که استغفار باید جست است
فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ مر گناهان خود را وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام یعنی نفی
یعنی هیچ کس نیامرزد جز او بندگان را إِلَّا اللَّهُ مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه
ایشان کرده بودند از معاصی یعنی دیگر بار در سر آن فعل نرفتند وَهُمْ و ایشان که اصرار نکنند يَعْلَمُونَ میدانند که عقوبت
اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیه در شأن نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی
آمده و نبهان او را بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده و در کنار کشیده و بعد از وقوع
بعد از زبان نصیحت کرد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مگردان نبهان از خوف الله
باز آمد و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال عرض نمود سید عالم صلی الله علیه و سلم
فرمود که من در بیان شأن تو چنین کار [illegible] حق سبحانه [illegible] آیه فرستاده و بقول
بعضی در شأن ابو الیسر بوده [illegible] که قصه گناه کرده [illegible]
توبه و استغفار آورده بودند أُولَٰئِكَ آن گروه [illegible] جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ
آمرزش است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا جاویدانند در آنجا باشند دمان وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی جنت و مغفرت
قَدْ خَلَتْ بدرستی که گذشته بود مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها یا [illegible] جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت
و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده [illegible] و قایع یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد [illegible]
بوده اند که با انواع [illegible] بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس بروید و سیر کنید در زمین و
ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و ویرانهای لوط فَانْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه
بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان هَٰذَا این کلام که در قصه احد [illegible] گذشت یا این شرح [illegible]
[illegible] گذشت در وقایع روزگار [illegible] بَيَانٌ سبب هویدایی [illegible] لِلنَّاسِ مر عامه مردمان وَهُدًى و دلیل
بصیرت وَمَوْعِظَةٌ و پندی [illegible] لِلْمُتَّقِينَ [illegible] وَلَا تَهِنُوا و سست مشوید [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] تسلیه ایشان آیه فرستاد که سستی مکنید
وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترید
از ایشان بحسب مکان یا [illegible] بر ایشان [illegible] در جنگ بدر [illegible]
[illegible] کشتگان شما در [illegible] نعیم اند [illegible] در قعر جحیم [illegible] درجات عالی [illegible]
و [illegible] حقیقت آنست که [illegible] بوده [illegible]
و غالب خواهید شد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید [illegible]

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر شما را رسید جراحتی و زخمی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قَرْحٌ
مِثْلُهُ زخمی مانند آن [illegible] وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و این روزها [illegible] نُدَاوِلُهَا [illegible] بَيْنَ النَّاسِ
میان مردمان [illegible]
[illegible] وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ [illegible] الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] وَيَتَّخِذَ
[illegible] مِنْكُمْ شُهَدَاءَ [illegible] که در معرکه جهاد [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران [illegible] وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ [illegible]
[illegible] الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان را از گناه [illegible]
وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ [illegible] أَمْ حَسِبْتُمْ [illegible] أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ [illegible] وَلَمَّا
يَعْلَمِ اللَّهُ [illegible] الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ [illegible] وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَقَدْ كُنْتُمْ [illegible]
تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ [illegible] مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ [illegible] فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ
[illegible] وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ [illegible]
[illegible]
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام [illegible] أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ
در میان [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا مُحَمَّدٌ
إِلَّا رَسُولٌ [illegible] قَدْ خَلَتْ [illegible] مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ [illegible] أَفَإِنْ
مَاتَ آیا اگر بمیرد [illegible] أَوْ قُتِلَ [illegible] انْقَلَبْتُمْ [illegible] عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ [illegible] فَلَنْ يَضُرَّ
اللَّهَ شَيْئًا [illegible] وَسَيَجْزِي
اللَّهُ الشَّاكِرِينَ [illegible] وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ [illegible] أَنْ تَمُوتَ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible] كِتَابًا مُؤَجَّلًا [illegible]
[illegible]
[illegible]

در مبادرت سعادت و شروع در جهاد که در شرع [illegible] جهاد دین [illegible] دولت است نظم ای قوم نزول تا فره
یوم لا یتقدم و لا یتأخر ه یوم لا یتقدم لا یتأخر ه یوم قدر قدر لا ینفع الحذر بیت دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست ه روزی که قضا باشد کوشش نکند سود ه روزی که قضا نیست در و مرگ روا نیست
وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم
وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد آن او را در بهشت وَسَنَجْزِي
الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم شکر کنندگان را بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر بوده
که قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ با او بودند سپاه فراوان [illegible] بیاید که از هزار زیادت باشد و در عین
المعانی گوید ده هزار [illegible] یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سست
نشدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ آنچه بر ایشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار وَمَا
ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان [illegible] و آنها که
[illegible] ابوسفیان [illegible] وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای دوست میدارد صبر کنندگان
جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نباشد [illegible] إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
ای پروردگار ما بیامرز گناهان ما را [illegible] وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا و در گذار
در گذاشتن ما [illegible] وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار [illegible] با اعدا دین وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای ایشان را [illegible] دعا و استغفار [illegible]
[illegible] ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم [illegible] وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشان را
نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت [illegible] وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران
[illegible] ثواب دنیا و آخرت [illegible] مِنْ [illegible]
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید [illegible] جمعیت که گفتند این [illegible]
پیغمبر کشته شد [illegible] یَرُدُّوكُمْ [illegible]
منافقان [illegible] عَلَى أَعْقَابِكُمْ [illegible] فَتَنْقَلِبُوا پس باز گردید
خَاسِرِينَ زیانکاران [illegible] بَلِ اللَّهُ [illegible] مَوْلَاكُمْ [illegible]
داد [illegible] وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهترین یاری
کنندگان است سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ در دلهای کافران ترس [illegible]
[illegible] وَجه ظفر و غلبه [illegible] کشتند [illegible] رعب [illegible]
[illegible] بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ [illegible] مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ [illegible]
[illegible] سُلْطَانًا حجتی [illegible] ایشان [illegible] حجت است [illegible]

وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای و آرامگاه ایشان دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ
وَعْدَهُ و هر آینه راست کرد خدای وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود که اگر صبر کردندی
ظفر پیوستی و چون صبر و صبوری کردند مغلوب شدند [illegible] حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدا
[illegible] پیغمبر خود را نصرت نکرد [illegible] احد [illegible] انکار کردند ابن عباس فرمود که [illegible]
خدای [illegible] نصرت [illegible] إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آنهنگام که میکشتید کافران را [illegible]
بِإِذْنِهِ بفرمان خدای یا بحکم او یا بمعونت او [illegible] ظفر شما را بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که بد دل
شدید [illegible] وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید [illegible] حرب را وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید [illegible] خود عبدالله جبیر
[illegible] مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه دوست میدارید
از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت [illegible] طایفه بودند که
[illegible] بودند [illegible] غارت و [illegible] وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ
و از شما آنکسانند که خواهند [illegible] آخرت و شهادت [illegible] بودند که [illegible] قدم
[illegible] شهادت [illegible] ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ پس شما را باز داشت خدای [illegible]
از قتل کافران [illegible] لِيَبْتَلِيَكُمْ تا [illegible] آزمایش [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ [illegible] عفو کرد [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ خداوند [illegible] صاحب فضل [illegible]
[illegible] إِذْ تُصْعِدُونَ آنهنگام [illegible] هزیمت [illegible]
[illegible] وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ [illegible]
رسول است صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ و رسول علیه الصلوة والسلام شما را میخواند در عقب شما
[illegible] عباد الله [illegible] فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی
بعد از غمی [illegible] قتل پیغمبر [illegible] شهادت و جراحت [illegible] هزیمت [illegible] غنیمت
[illegible] لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ تا اندوهگین نگردید
[illegible] وَلَا مَا أَصَابَكُمْ [illegible] قتل و جرح
[illegible] وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای [illegible] ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ پس فرستاد خدای بر شما از پس
اندوه و ملال أَمَنَةً [illegible] نُعَاسًا [illegible] يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ [illegible]
آن خواب [illegible] مؤمنان [illegible] خواب [illegible] ابو [illegible]
[illegible] وطلحه و سعد [illegible]
[illegible] وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ [illegible]

چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم انفسهم در مهمی که عظیم افکنده بود ایشان را نفسهای
ایشان یظنون بالله گمان میبردند بخدای غیر الحق نادرست و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را بود
که کار محمد صلی الله علیه وسلم باتمام نخواهد رسید یقولون هل لنا میگویند آیا هست ما را برسبیل انکار و تعجب
من الامر من شیء از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد
و قولی دیگر آنکه چون عبد الله بن ابی را گفتند که قتل بنو الخزرج او در جواب داد هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار دین
هیچ اختیاری نیست که ما از مدینه بیرون رویم سخن ما را قبول نکردند قل ان الامر کله لله بگو بدرستی که همه کارها
از فتح و هزیمت مر خدای راست و بفرمان وی است یخفون فی انفسهم پنهان میسازند منافقان در نفسهای خود
شک و شبهات ما لا یبدون لک آنچه آشکارا نمیتوانند کرد با تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یعنی
نفاق و دفع حجاب نافعی الحیوة و نیات فاسده یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا من الامر شیء اگر
بودی ما را از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا ههنا اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب
ما مقتول نگشتندی و هزیمت ما را نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر بودید ای منافقان فی بیوتکم در خانهای خود
و نمیخواستید که با یاران ما بیرون آیید لبرز الذین کتب علیهم القتل هر آینه بیرون آمدی آنها که بر ایشان قتل در
ازل نوشته شده است و ایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی خوابگاهای ایشان یعنی بکوشند در آن که مومنان که
خدای تعالی قتل ایشان بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون میآمدند بجای که حرب و مصارع ایشان است
پس خطاب با مومنان میکند که بعد از جهاد خدای تعالی که داشته است و آنچه بر شما فرستاد تا بیاید از وی ولیبتلی الله
ما فی صدورکم و برای آنکه ظاهر کند خدای آنچه در سینهای شماست از اندیشه ولیمحص ما فی قلوبکم و تا پاک کرده
و خالص سازد آنچه در دلها دارید از شبهات و الله علیم بذات الصدور و خدای داناست بآنچه در سینهاست
از اسرار و خفیات ان الذین تولوا هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما بهزیمت یوم التقی الجمعان
آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست
که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلت کرد و فرمان وی بردند ببعض ما کسبوا بشومی بعضی
آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ولقد عفا الله عنهم و بدرستی که خدای عفو کرد
در گذرانید از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور حلیم بدرستی که خدای آمرزنده است و دادن
تعجیل نکند در عقوبت گناه کاران یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا کالذین کفروا مباشید مانند آنکسانی
که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود یعنی بجهت ایشان اذا ضربوا فی الارض
چون برفتندی در زمین برای تجارت و مردندی او کانوا غزی یا بودندی غازیان در جهاد کشته
شدندی لو کانوا عندنا ما ماتوا اگر بودندی نزدیک ما و سفر و غزو نرفتندی نمردندی و ما قتلوا و
کشته نشدندی در حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید در این قول لیجعل الله ذلک تا گرداند خدای

آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای
ایشان والله یحیی ویمیت و خدای زنده میدارد و میمیراند در حضر و سفر و حرب والله بما تعملون بصیر
و خدای بآنچه شما میکنید بیناست پس نصیر و ثبات بیناست ولئن قتلتم فی سبیل الله و اگر کشته شوید
در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لمغفرة من الله ورحمة هر آینه آمرزشی از خدای
و بخشایشی خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا و حظ نفس بهیمی خواهند این آمرزش
و بخشایش بی جهاد شما را خوب تر است از آنچه کافران فراهم آورند از متاع و غرور ولئن متم او قتلتم و اگر
بمیرید ای مومنان با خشنودی حق یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله تحشرون هر آینه بسوی خدای که معبود
شماست حشر کرده شوید عرفا گفتند که اگر مرگ در یابد شما را با مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا
کشته شوید بتیغ ریاضت در طلب لقای پس شما را حشر بآن کس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده
و بغیر او از همه گذشته اند اذ کان الحشر الی الله طاب نشرنا فی الله نظم که هر که رسد بجا هر آینه کان را مرکب
نیکان بود و تو با ما الست شایسته افروختن است فبما رحمة من الله پس بسبب بخشایشی که او رسید از حضرت حق بجهت
لنت لهم نرم گشتی برای ایشان مؤمنان احد تو و ذلت دار آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت
احد از هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه و مرا مرد بجویی دلها نرم خویی بنسبت آن جماعت رعایت
فرمود حق سبحانه میفرماید که نرم خویی و نیکوخویی تو رحمت مر دوه ولو کنت فظا و اگر میبودی درشت خوی یا
سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا من حولک هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی
از گرد تو و با تو بیارامیدندی فاعف عنهم پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند واستغفر
لهم و آمرزش خواه از برای ایشان لطف را کرده را حقوق مرده دیده وشاورهم فی الامر و مشاورت نمای با
ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده است گویند که مشاورت مخصوص بود با امور محاربه و
مانند آن فاذا عزمت پس چون قصد کردی کاری را بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس اعتماد بر خدای کن
ان الله یحب المتوکلین بدرستی که خدای دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد
بغیر او امید ندارد نباشد ان ینصرکم الله اگر شما را خدای نصرت دهد چنانچه در حرب بدر داده شد فلا غالب لکم
پس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد روی یافت فمن ذا الذی ینصرکم
من بعده پس کیست آنکه یاری دهد شما را بعد از فرو گذاشتن وعلی الله و بر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند
و اعتماد کنند وما کان لنبی و نبوده و سزاوار نباشد مر پیغمبری را ان یغل که خیانت کند در غنیمت بعضی از اصحاب از
پیغمبر درخواست کردند که ما را از غنیمت که یافتند زیاده از حصه قسمت چیزی بدهد آنگاه که خیانت پیغمبر را در
غنائم روا داشت و گویند از غنائم بدر که قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی گمان از روی نفاق نسبت
با آنحضرت سید علی الاطلاق صلی الله علیه وسلم کردند حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصا و ذمت جمیع انبیا

داعونا از وی خیانت بری کرده اند و فرموده که هیچ پیغمبری در غنیمت خیانت نکرده و نکند **ومن یغلل** و هر که خیانت کند
خیانت **یأت بما غل** بیاید بیارد آنچه در آن خیانت کرده یا بستاند آن چیزی را که در آن خیانت کرده **یوم القیمة**
روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد در آن فضیحت یابد اگر چه سوزنی یا رشته باشد و در اخبار آمده که شخصی از
غنیمت رشته که قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورد آنحضرت رد کرده
و فرموده که نگاه دار تا روز قیامت بیاری **ثم توفی** پس تمام داده شود در آن روز **کل نفس** هر نفسی را **ما کسبت** جزای
آنچه کرده باشد از خیر و شر **وهم لا یظلمون** و ایشان ستم دیده نشوند در دو فرق جزا **أفمن اتبع** آیا هر که پیروی کند **رضوان**
الله خشنودی خدای را در ترک غلول باشد شبیه نباشد **کمن باء** همچون کسی که بازگردد **بسخط من الله**
از خدای بسبب خیانت **ومأواه جهنم** و جای او دوزخ باشد **وبئس المصیر** و بد جای بازگشت دوزخ **هم درجات**
عند الله انبیا و اولیا که تابع رضوان حق اند نزد خدای صاحبان درجاتند و بلند مراتب و ایشان درجاتند نزد خدای **والله بصیر**
بما یعملون و خدای بیناست بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت کاری **لقد من الله** هر آینه بتحقیق منت
نهاد خدای **علی المؤمنین** بر گرویدگان **إذ بعث فیهم** چون فرستاد در میان ایشان **رسولا من أنفسهم** پیغمبری هم از ایشان
یعنی از آدمیان **یتلوا علیهم آیاته** میخواند بر ایشان آیتها و قرآن یا نشانهای توحید **ویزکیهم** و پاکیزه میکند ایشان را
از ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا گواه ایشان بصلاح
می‌آید یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد **ویعلمهم الکتاب** و می‌آموزد ایشان را قرآن یا اسرار شریعت **والحکمة** و حدیث
یا معارف حقیقیه **وإن کانوا** و اگر بودند مردمان **من قبل** پیش از بعثت **لفی ضلال مبین** در گمراهی هویدا و ظاهر چون
بیرون آمدند و از باطل و دوری می توانستند **نظم** تاریک بد ز ظلمت باطل جهان ، عالم ز رای روشن او نور حق گرفت
أولما أصابتکم آیا هر گاه که بشما رسید **مصیبة** بلایی از هزیمت و جراحت از اعادی در احد **قد أصبتم** بدرستی که رسانیدید
ایشان را **مثلیها** دو چندان یعنی یا فتح بودید از کافران دو برابر جای ایشان در احد هفتاد تن از شما کشته شدند و شما
بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته بادجود این **قلتم** گویید از روی جزع **أنی هذا** این از کجا بما رسید
و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدای در میان ماست **قل هو من عند أنفسکم** بگو این بشما رسید هم از نزد شما است که
نافرمانی کرده اید و از مدینه بیرون آمدید یا اینکه ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید **إن الله علی کل شیء قدیر** بدرستی
که خدای بر همه چیز از فتح و غنیمت و نصرت و هزیمت **قدیر** تواناست **وما أصابکم** و آنچه بشما رسید از کشته شدن و جراحت
یوم التقی الجمعان در آن روز که لشکر ابو سفیان با لشکر مؤمنان در روی برو آوردند **فبإذن الله** پس بامر خدای و
قضاء و قدر و تقدیر او بود **ولیعلم المؤمنین** و تا بداند خدای ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد **ولیعلم الذین نافقوا** و تا
اظهار نماید خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند **وقیل لهم** و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقتی باز گشتن ایشان از
راه بمدینه که **تعالوا** بیایید و از حرب باز مگردید و مجاهدت تمام **قاتلوا فی سبیل الله** کار زار کنید در راه خدای **أو ادفعوا**
یا دفع کنید شر ایشان را از که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند **قالوا لو نعلم قتالا** گفتند اگر ما را علم حرب می
دانستیم **لاتبعناکم** هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواهد بود ما هم آیم اما جنگ نخواهد بود
و محمد با اقربای خود صلح خواهد کرد **هم للکفر یومئذ** این منافقان بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند **أقرب منهم**
للإیمان نزدیکترند که بسوی ایمان یا با اهل کفر قریبند در یاری دادن که با اهل ایمان **یقولون بأفواههم** میگویند
بدهانهای خود **ما لیس فی قلوبهم** آنچه در دلهای ایشان نیست یا اگر بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان
آن بود که جنگ واقع شود **والله أعلم بما یکتمون** و خدای داناتر است بآنچه منافقان میپوشند از حقد و عداوت و حسد
الذین این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت قریب نسبت **قالوا لإخوانهم** گفتند از برای برادران خود یا اقربا و هم
نسبان خود که در احد شهید شده بودند **وقعدوا** و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز
ایستاده از قتال **لو أطاعونا** اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما را در انصراف از راه و سکون در
ساکن خود **ما قتلوا** کشته نشدندی چنانچه ما نشدیم **قل فادرءوا** بگو ای محمد اگر اختیار مرگ در دست شماست
پس دفع کنید **عن أنفسکم الموت** از نفسهای خود مرگ را **إن کنتم صادقین** اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر
میکند در کشته شدن که در آورده اند که منافقان این سخن گفتند منافقان اتفاقا از ایشان هفتاد کس مرگ رسید **ولا تحسبن الذین**
پندار آنانرا که بصدق نیت **قتلوا فی سبیل الله** کشته شده اند در راه خدای **أمواتا** که ایشان مرده گانند ابن عباس رضی الله عنهما
نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم صحابه را گفت که چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق
سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بالجای داده که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای
نهرهای آنجا آشیانه ساخته اند و از جویهای فردوس آب خورند و بوقت استراحت بقنادیل زرین بیاسایند
پایه عرش آیند بخت و ایشان میگویند خداوندا کاش خبر دهید یاران و برادران ما را از این دولت که یافته ایم تا دیگر
ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت کنند و حدای را بر تعریف حال ایشان تشریف ولایة ازل فرموده تا یزدی
جابر انصاری که از شهدای احد بوده از خدای تعالی درخواست کرد تا او را بدنیا فرستد تا دیگر بار شربت شهادت
بچشد فرمان رسید که حکم ازلی بر این وجه رفته که آنکه از آن جا رجوع ممنوع باشد گفت پس بار خدایا از سماء
حال و نعمت ما به الکه اداده یا را از خبر کن آیة نازل شد که شهدا را مرده مپندارید **بل أحیاء** بلکه ایشان
زندگانند **عند ربهم** نزد پروردگار خود و بدان معنی که مرها را ثواب و تحفه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را
نخورد یا نپوسد ایشان را چون سایر مرده گان یا در سلام زایر بشنوند بدستور زندگان **یرزقون** روزی
داده میشوند از میوهای بهشت **فرحین** در حالتیکه شادمانند **بما آتاهم الله من فضله** بدانچه که عطا کرده است
خدای بر ایشان از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و عطاییکه ورای آن متصور نیست و در تفسیر
کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را با انوار الوهیت شوقی پدید آید ذات ایشان از ظلمات معادن دنیا فی
کرده اند بود قوت لذات شهادت با آنست بس لذات منبع نور در مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارة الدانست و
واقع اینجا موقوفیابد و از وصول بمقام وصال و مسرتی افزون تر بحال اهل کرم نمی تواند بود **بیت**

مای خوشدلی و ابتهاجات کرده‌اند لا الی ابتهاجات ۞ بیکم جهد که خود را کرامت اکرم یستبشرون شادی میشوند بشارت با
شادی میکنند بالذین لم یلحقوا بهم بانکه نرسیده‌اند بدیشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند
و در کرامات با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که احوال الاخوة صاحب وقوف شده یقین میدانند
الا خوف علیهم که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و لا هم یحزنون و نباشند ایشان که اندوهناک
شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذارند یستبشرون شاد میشوند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است بر
ایشان از خدای یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی فرمان نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن بنده
ارزانی دارد و ان الله و دیگر فرح دارند شهیدان بانکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند مزد مؤمنان موحد و
مجاهد الذین استجابوا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لله و الرسول مر فرمان خدای و رسول را وقتی که خروج
مر ایشان کرده و آنچنان بوده که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلی الله علیه و سلم آخر ما ن روز که شنبه بود
هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرموده تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد
حاضر نبوده بدین غزاه نیاید صحابه اطاعت نمودند با وجود ضعف و جراحت بسیار که متوجه شوند و در حمراء الاسد
معسکرها بود ... شب دوشنبه آتش بسیار بر افروختند تا هیبت و عظمت لشکر اسلام با نجا
عرب رسیده دانند که ایشان از عجز و انکسار دست نیافته حق سبحانه درین آیه بستایش آنها یاد کرد که اطاعت امر خدا و رسول
کردند من بعد ما اصابهم القرح پس از آنکه رسیده بود ایشان را جراحتها للذین احسنوا مر آنکسانرا که نیکویی کردند منهم
از ایشان بوفای عهد و اتقوا اجر عظیم و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر ایشانرا مزدی عظیم است
در بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از جمع ناشده دیگر بوده بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت
تصمیم داده ناگاه خبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد باو گفتند هراسید و در دل ایشان فتاده اند و بخاری
روی بهزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند ما العیس داد
نموده که محمد را از مراجعت ما ترسانید و باو رسانید که ایشان با لشکری آراسته باز گشته اند و جدال و قتال
بکو استیصال شما را خواسته می‌آیند آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده خبر بوده ابوسفیان در طرح
تخویف ایشان کردند و عنایت ازلی مسلمانانرا در یاد فتنه هیچ حال الا قوت ... خلوص ایشانرا ... بلکه در مقام
تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید که
الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشانرا مردمانی یعنی تجار یا اعراب ان الناس
قد جمعوا لکم بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او حقا که جمع گشته اند و متفق گشته اند برای قتال شما فاخشوهم پس
بترسید از ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم ایمانا پس زیاده کرد این سخن مر
مؤمنان تصدیق و یقین در کار خود تا ترسیدند و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل و گفتند بسنده است ما را خدای
و هست و کفایت کننده و نیکو کار ساز است حضرت پروردگار در نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در

غزوه

غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که در احد ابوسفیان در وقت انصراف شب تقرر کرده که یکسال دیگر
موضع بدر بدستور ... و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در جواب او فرموده که بگوید که چنین باشد سال دیگر که نزدیک بوعده
رسید ابوسفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود را مقرر کرده که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش چنانکه
سازد که عنان عزیمت از سفر بدر ... نعیم بیثرب آمد هر چند مقدمات تهویل آمیز را ذکر کرد لشکر کفار
و بسیاری را تمهید و اتفاق ایشان ترتیب داد بجز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود حضرت با صحابه
احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند بدر رفت و هشت روز در آنجا توقف فرمودند و بازار
قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند حق سبحانه این
آیه را وقت درین تقریر آن ناس که در آیه سابق عبارت از قافله بود و آنجا نعیم باشد و بر همه تقدیر
ناس ثانی ابوسفیان و اتباع و تتمه حال مؤمنان گفت که فانقلبوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد
و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة من الله و فضل با عافیت تمام با ثواب و کلام از خدای و زیادت و تجارت یا افزونی که
لم یمسسهم سوء نرسید بدیشان مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت و کرامت باز آمدند و اتبعوا رضوان الله
و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول والله ذو فضل عظیم و خدای صاحب فضل بزرگ
بدفع مشرکان از مؤمنان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه میترساند
بدان دوستان خود را یعنی آن اعراب یا اهل قافله یا نعیم بکفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترسانند
منافقان از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فلا تخافوهم پس
شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء شیطان و خافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مؤمنین اگر
شما تصدیق کنندگان مرجعت و وعید مرا و لا یحزنک و باید که اندوهگین نکردانند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر
میشتابند در یاری اهل کفر چون ابی ... و منافقان او که در جنگ احد تخلف ورزیدند و با فرو گذاشتند
انهم لن یضروا الله شیئا بدرستیکه ایشان هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدا را چیزی بسبب
مسارعت در کفر یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الاخرة میخواهد خدای انکه نکرده ایشانرا بهره در ثواب آن جهان
و لهم عذاب عظیم و مر ایشانراست عذابی بزرگ یعنی بسیار در دوزخ ان الذین اشتروا الکفر بالایمان بدرستیکه آنکسانیکه
بخریدند کفر را یعنی بدل کردند ایمان لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر
آن با ایشان باز گردد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان رسد و لا یحسبن الذین
کفروا و نه پندارند آنکسانیکه کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم که آنچه مهلت میدهیم
ایشانرا خیر لانفسهم بهتر است مر نفسهای ایشانرا انما نملی لهم بدرستیکه مهلت میدهیم ایشانرا لیزدادوا اثما تا بیفزایند
گناه را و در طول عمر خود شیات ورزند و لهم عذاب مهین و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا کننده ما
کان الله لیذر المؤمنین نبود خدای که بگذارد مؤمنانرا علی ما انتم علیه بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از

برایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا و نهان کرده‌اید بلکه صبر از حکم الهی تغیّر حال شما از مخلص
دیدید حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاقست از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد
تا آن منافقان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار معجزات سرایر ایشان
که بطریق وحی برسید علیه الصلوة و السلام معلوم گشت و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل
نفاق آن بود که در آن وقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که الله مرا صورت امت من نموده [illegible]
که ذرات ذریت بابا آدم علیه السلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کنند و کدام
باور نکرده سر کردان مانند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالت دل
ما اطلاع ندارد آنکه ذرات میگوید که علی التعیین بداند که کدام مخلص و کدام منافق است ایزد آیه فرستاد که وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ و نباشد خدای که مطلع کرده اند شما را ای منافقان بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آورده و کدام
مانده وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن از رسولان خود هر کرا خواهد فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ پس شما ای مؤمنان بگروید بخدای بر آن وجه که او متفرد است بعلم غیب و باور دارید رسولان او که
بندگان برگزیده اویند و شاید که خطاب با کفار و منافقان باشد وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا و اگر ایمان آرید بر وجه
و بپرهیزید از نفاق و از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس مر شما را باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نه پندارند
آنانکه زکات نمی‌دهند يَبْخَلُونَ بخل میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بدانچه خدای داد ایشان را از مال و نبوی از فضل و کرم
خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ که آن بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ بلکه آن بخل بدترست مر ایشان را چه ما شمرده دنیا
بذهاب برکة اموال و هم در آخرة با استحقاق عذاب سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ زود باشد که در گردن ایشان
طوق کرده شود ما بخل کردند بآن از مال و زکوة نداده‌اند از فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
چنانچه در حدیث آمده که هر کرا حق سبحانه مال عطا فرموده و زکوة آن را ادا ننموده تصویر کنند
مال او را در قیامة بصورة ماری بزرگ که آن از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر
چشمهای او آشکارا بود چنین چیز خبیث تر [illegible] پس آن مار بیاید و طوق گردن او شود و هر دو کنارهٔ
دهن وی بگیرد و زبان تقریع و توبیخ کشاده گوید انا مالک انا کنزک [illegible] آن مال قوم که در دنیا بدان
لاف [illegible] بسبب آن طرح مفاخرت با اقران میکندی [illegible]
ال تو وارث [illegible] وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] اهل آسمانها و زمینها
و ملک آسمان و زمین [illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
محققان گفته‌اند که میراث در حقیقة چیزی را گویند که ملک کسی [illegible] بوده باشد پس اموال
اهل آسمان و زمین را میراث [illegible] در دست ایشان [illegible]
و ضد ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند [illegible]

بانکه بخیل [illegible] مالی نیست و انچه دارد از ان حق [illegible] غایة [illegible]
شقاوت باشد خَبِيرٌ [illegible] خود او بوجود مال خرسند [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بانچه شما میکنید از انفاق و امساک داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی
که بشنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما
توانگریم چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که
ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را فرماییم
تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان گفتند و قرض را نسبت با خود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و [illegible]
[illegible] ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ [illegible] وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ [illegible]
[illegible] عذاب آتش سوزان ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ [illegible] سبب چیزیست که از پیش فرستاده
دستهای شما [illegible]
آن وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ [illegible] خدای نیست ستمکار بر بندگان [illegible]
[illegible] الَّذِينَ قَالُوا [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا [illegible] خدای
کرده پیمان فرستاده [illegible] أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ [illegible] ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم پیغمبر را حَتَّىٰ
يَأْتِيَنَا تا وقتی که بیارد ما را بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قربانی که بخورد آن را آتش [illegible] قربانی [illegible]
آورد در وسط [illegible] و پیغمبر زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] تا وقتی که قربانی مقبول شدی و علامة قبول
آن بودی که آتشی [illegible] آواز [illegible] از آسمان فرود آمدی و در قربان [illegible] پس
جهودان میگفتند که در تورة مذکور است که هر پیغمبری که قربانی [illegible]
ایشان را [illegible] الزام [illegible] قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ بگو بتحقیق آمده‌اند شما را پیغمبران خدای مِنْ قَبْلِي پیش از زمان من
روشن [illegible] بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ [illegible] قربانی [illegible]
ذکریا و یحیی فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را یعنی ذکریا که صاحب ذبح بود و پسر او را یحیی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی باید کرد فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا جهو
[illegible] فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ پس بدرستی که تکذیب کرده شده‌اند فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان
جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ آمده بودند بحجتهای روشن و معجزهای ظاهر و مواعظ زاجره و احکام شرعیه وَالْكِتَابِ
الْمُنِيرِ و کتاب روشن حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ای اهل
تصدیق که جزا شما را بخشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را در روز
برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر کرا دور کرده شد از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد در بهشت

هر آینه سوا از دوزخ و در آورده شود در بهشت رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری
ناپایدار حیات دنیا بمتاع نسبت کرده که خریدار در و غرور دنیا بدو دارد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد
واگر بتحقیق آن نگاه کرده معلوم شود که بهیچ نمی ارزد نظم در دیر اعتبار خواریست بره هر که را خبر است
این منشین دکر دم و سردش مشغول شو بسرخ و زرد وش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده میخواهید شد
فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و متاع و ضیاع
هریک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هر کرا از ایشان در دام میدیدند میآوردند و در آتش تعذیب
تهدید می نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالها خود بنقصان و تلف و در
نفسها خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید از آنکه مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ داده
پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و دیگر و شنیدن از کسانی که شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار
یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت بحضرت صلی الله علیه وسلم و هم بنسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا و اگر
صبر کنید بر آزار کرده و پرهیزکاری از کارهای ایشان و باشتم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ پس بدرستی که
این صبر و پرهیز از استواری کارها دینست و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و چون فرا گرفت
خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ پیمان آنانکه داده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد آنکه
لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه ایشان بیان کنند مر مردمان کتابرا که در شان حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم وَلَا تَكْتُمُونَهُ و پنهان نکنید
امر پیغمبر را و حفص در هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را دیگر
فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را پس پشت خود این کنایت است در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا و خریدند یعنی بر گزیدند بانچه اخذ نشاق بها اندک را و آن ماکولات و رشوتهای احبار بود که
از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد است آنچه بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا
تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ مپندار ای محمد آنانرا که يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا شادی باشند بانچه آمد ایشانرا از پوشیدن نعت تو
وَيُحِبُّونَ و دوست میدارند أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا باآنکه ستوده شوند بانچه نکردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن پنهان داشته نوعی دیگر جواب دادند و چنان وانمودند که براستی
خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشان از اهل استحسان میبوده این آیه نازل شد یا در شان منافقان
که از غزو تخلف کرده بودند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس
مپندار ای نبی و مومنان ایشانرا بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ از اهل رستگاری از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل
و جلا و ذل و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک و درد و تحسیر وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مثوبة ابرار و عقوبة اشرار
قَدِيرٌ توانا است آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجز موسی علیه السلام چه بوده ایشان حدیث عصا و ید

بیضا با معجزات دیگر در بیان آورده اند و از نصاری باعجاز عیسی علیه السلام سؤال کرده اند ایشانرا جواب موافق دادند و مرده زنده
باز گفتند پس بحضرت نبوت پناه علیه صلوات الله آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و طلب
معجزات تو میکنیم جانب شما التفات ... از کوه صفا را در سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو پیدا شود حق سبحانه این آیه
فرستاد که اگر شما طالب آیه و حجت باشید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و زمینها
و آنچه در وی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او مر خداوندان خرد را که عقول از شوایب حس
و وهم صافی بود را که دقایق اسرار و حقایق آثار دریابند الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا آنانکه ذکر کنند از روی اخلاص یادی
خدا را در حالت ایستادن وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در حین نشستن و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام
ذکر است یعنی دایم یاد کرده حق باشند و پیوسته در هر دو بحکم ... ذکر که مستغرق بیت
شب و روز بجز از یاد تو در خاطر نیست ... بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست ... یا مراد از ذکر نماز است که
در این حالت گذارند بحسب طاقت خود یا ذکر یعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت تمام
که قوام معیشت بدانست و بر نعمت قعود که یا بایدار و صحبت دراست و براحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب
آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر زبان ممکن نیست اما ذکر دلرا فتوری و قصوری نباشد
پس مراد از ین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند در حالتی که قایمند یعنی متوجه بامر الهی و
قعود اند و قاعدانند یعنی از ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم و بر جانب پهلو از تکاپوی طبع با قایمند بر آستانه خدمت
و قاعدانند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده گانند در بارگاه وجود حالی که از پندار دم وجود و
خیال نظم حجاب کشیدم از دم کرده ... خلوتگاه وحدت تابرینند ... دم و هم وجود بر خویش بسته ... که بوستان
از خویش رسته وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن
اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیر و بدیع حکیم و عجب بعد و مجرای از نظر لوایشان برخواست از غیبت به
حضور آیند و اندرون شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که
آسمان و زمین است آفرینش باطل یا خلق کرده آنرا بعبث و هزل سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ پاکی ترا است از آنکه چیزی را
باطل یا فریب بیافرینی پس نگاه دار ما را بحمایت لطف از آتش دوزخ و عذاب آن رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ ای پروردگار ما بدرستی که تو
از روی عدل هر کرا در آری بدوزخ و در آن جاوید باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار کرده ای و رسوا کردی وَمَا
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ و نیست مر ستمکاران را که یهود و نصاری اند یا مشرکانند هیچ یاری از یاران که عذاب از ایشان دفع
سازند رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ ای پروردگار ما بدرستی که ما شنیدیم منادی کننده که آنکه او را میخواند مردم را سوی
ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه وسلم یا قرآن و این عام تر است بسیار کسی هیچ رسول صلی الله علیه وسلم در
نیافته اند و هر کس از قرآن میشنوند که بزبان بیان ندا میزنند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ که بگروید و بگرویدید بپروردگار

خود فآمنّا ربّنا پس اجابت کردیم مر منادی را و ایمان آوردیم به آفریدگار ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را
مراد کبایر است یا حقوق گناهان گذشته وکفّر عنّا سیّئاتنا و درگذران و بپوشان از ما بدیهای ما را مراد صغایر است
یا گناهان آینده وتوفّنا مع الابرار و بمیران ما را با نیکوکاران ربّنا وآتنا ما وعدتنا ای پروردگار ما بده ما را آنچه وعده کرده ای
آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان رسولان وعده کرده
از نصرت مؤمنان یا آمرزش مطلبیم که انبیا ما را گفته اند که ما آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی
مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات و چنانچه ابرهیم علیه السلام فرموده ربّنا اغفر لی ولوالدیّ وللمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما
علیه الصلوة والسلام امر کرده که واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مگردان ما را در روز رستخیز انّک لا
تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات حضرت که در این آیتهاست اینها
حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و چهار خلیفه بود که [illegible] ترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبه
شهود خود دعا کرده که ربّنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق در مقام خوف فرموده که ربّنا انّک من تدخل النار فقد اخزیته
فاروق از تحقیق صدق خود خبر داده که ربّنا انّنا سمعنا منادیا ینادی للایمان و ذو النورین در مرتبه رجا طلب
غفران کرده که ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی از سر [illegible] بطلب موعودات کرده که ربّنا وآتنا ما وعدتنا
تمام این دعوات به مدد اجابت رسید و [illegible] فاستجاب لهم ربّهم
پس اجابت کرد مر دعای ایشان را [illegible] انّی لا اضیع ضایع نمیکنم عمل عامل منکم کار کننده
کننده از شما [illegible] سیدعالم صلی الله علیه وسلم سؤال کرد [illegible]
باشد که [illegible] مهاجر [illegible] مهاجرات [illegible] این آیه فرود آمد که
عامل [illegible] از شما ضایع نکنیم من ذکر او انثی از مرد یا زن بعضکم من بعض بعضی از شما از بعضی دیگر اند یعنی شما
یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان [illegible] است که شما در ثواب یکحکم است هر که عمل کند مرد و زن
[illegible] فالّذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از وطن خود واخرجوا من دیارهم
و بیرون کرده شدند از سرای ها و منازل خود [illegible] مشرکان ایشان را [illegible] واوذوا
فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من [illegible]
[illegible] وقاتلوا و کارزار کردند [illegible] وقتلوا [illegible]
لاکفّرنّ عنهم سیّئاتهم [illegible] ولادخلنّهم جنّات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار [illegible] ثوابا من عند الله
از نزدیک خدای [illegible] والله عنده حسن الثواب [illegible]
[illegible]
[illegible]

در خاطر ایشان گذشت که [illegible] دوستان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] لا یغرّنّک تقلّب الّذین کفروا باید که فریفته نسازد ترا [illegible]
[illegible] فی البلاد [illegible] متاع قلیل [illegible]
ثمّ مأویهم جهنّم پس [illegible] وبئس المهاد و بد آرامگاهست دوزخ لکن الّذین
اتّقوا ربّهم لکن آنانکه بترسیدند از خدای پروردگار خود [illegible] لهم جنّات تجری مر ایشان راست
بوستانها [illegible] من تحتها الانهار [illegible]
خالدین فیها [illegible] نزلا من عند الله [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت
[illegible] وما عند الله خیر للابرار [illegible]
[illegible] وانّ من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله [illegible] وما انزل الیکم
وما انزل الیهم [illegible]
[illegible] خاشعین لله [illegible]
لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا [illegible] اولئک لهم اجرهم عند ربّهم
[illegible] انّ الله سریع الحساب [illegible]
حساب مؤمنان [illegible] یا ایّها الّذین آمنوا ای گروه مؤمنان اصبروا وصابروا صبر کنید [illegible] ورابطوا
جهاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واتّقوا الله لعلّکم تفلحون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سورة النساء مائة وستة وسبعون آیة
بسم الله الرّحمن الرّحیم

یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم ای مردمان بترسید و پرهیز کنید [illegible] الّذی خلقکم من نفس

واحدة

لکن بعضی قدرت یا فرید شمارا با وجود اختلاف الوان واشکال مانند او یکدیگر تن که آن آدم است علیه السلام وخلق
منها زوجها وبیافرید از آن تن تنها جفت وی را که حواست واجب آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید
وبث منهما رجالا وپراکنده کرد وظاهر کرد ازان دو تن آدم وحوا بواسطه توالد وتناسل مردان کثیرا بسیار ونساء وزنان فراوان
واتقوا الله الذی تساءلون به وبترسید از مخالفت امر خدای آن خدای که شما در وقت استعطاف واستغاثت از یکدیگر
حاجت بطلبید وسوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدای والارحام وبپرهیزید از قطع رحم وبا یکدیگر مهربانی وپیوند کنید
ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که هست وبوده وباشد بر شما دیدبان یعنی همه اقوال وافعال شما مطلع است وهر که
داند که خدای نگهبان او است باید که در همه حرکات وسکنات خود احتیاط بجای آورده ودر وقت عزیمت
پاکی وبی باکی از خود شرم دارد نظم هر که موقن بود بآنکه خدای • حاضر وناظرست در همه جای •
در وه دیوار حاجب ودربان • نیست در دیدن خدای حجاب • در پس پرده های تو بر تو • کی تواند نهان شد از او
واتوا الیتامی اموالهم وبدهید ای قیمان یتیمان واولیا واوصیاء ایشان مالهای ایشان را که بحکم وصایت یا ولایت بتصرف
کرده اید آورده اند که اولیاء در زمان جاهلیت در مال یتیمان تصرفات ناشایست میکردند مثلا اگر گوسفند
لاغر خود را در رمه ایشان سر داده وبعوض آن گوسفندی بزرگ فربه گرفتی ومیکشتند شاة بشاة حق
سبحانه فرمود ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب وبدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم
که در حق شما خبیث است وبجای آن مدهید مال ردی را که نسبت بشما طیب است ولا تاکلوا ومخورید اموالهم
الی اموالکم مالهای ایشان را ضمیمه کرده با مالهای خود انه کان حوبا کبیرا بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل آن با
خیانت در آن هست نزد خدای گناهی بزرگ این آیت در شان مردی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده
بود وازوی پسری مانده بود واو بولایت عم اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید مال
خود را از عم طلب نمود وداد او آن تعلل میفرمود برافع ایشان بمحاکمه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند این آیه
فرود آمد وغطفانی گفت شنودیم واطاعت کردیم از حوب الکبیر پس بازان مال تمام بالتسلیم برادرزاده نمود وان خفتم وگر
بترسید ای اولیا یتیمان الا تقسطوا که عدل نکنید در اینکه نوزنند فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها
نقل کرده اند که فرود آمده اینکه در حجر تربیت او بوده وولایت در مال آن صغیره داشت بجهات که او را
در عقد نکاح درآورده وحق حقه تعیین کابین چنانچه شرطست فرو گذارده بانواع مشقت اورا بازار میداد
وهرچه حکم طبیعت بوده پیش میآورده آیه فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان داد ایشان از
روی عدالت نمیدهید فانکحوا ما طاب لکم من النساء پس نکاح کنید آنچه خوش آید شمارا از زنان مثنی وثلث ورباع دوگان دوگان
وسه گانه سه گانه وچهار گانه چهار گانه تخیر است از اعداد مذکوره هر کدام که خواهید کنید فان خفتم پس اگر بترسید ای اولیا که
عدل نتوانید کرد در میان زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن او ما ملکت ایمانکم یا سرّیه بگیرید آنچه دستهای شما
آنست دستهای شما یعنی شما مالکیت ودران تصرف هست ذلک ادنی الا تعولوا این اختیار یکی یا سرّی نزدیک

تر است بآنکه میل نکنید وانحراف ننورزید یا بجور نگرائید واتوا النساء صدقاتهن وبدهید مردان زنان را که در عقد نکاح
آورده اید کابینهاء ایشان در حالتی که هست آنها عطیه وبخشش از خدای تا بخشید مهر ایشان فان طبن لکم پس
اگر آن زنان خوش خوی باشند وبخشند بر شما او چیزی را عن شیء از هر چیزی منه از کابین نفسا از جهت نفس
یعنی بطیب نفس خوش دل فکلوه هنیئا مریئا پس بخورید آنچیز را که دریده سازگار ودر خوشگوار ومدارک آورده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر روح تفسیر فرموده که یعنی آن بوده که درد دین گناه نبود ودر سرانجام بادی نبود
در تحمل بود ولا تؤتوا السفهاء ومدهید سفیهان را یعنی کم خردان اموالکم مالهای خود را خطاب باولیاست امور ایتام را
واضافه آن مال بر ایشان جهت تصرف ایشان در مال بحکم ولایت التی جعل الله لکم قیاما آن مالها که کرده است خدای
برای شما سبب قیام معیشت دنیا وما حظ آن موده بر جهت حج وجهاد وزکاة وصدقه ونفقات وضیافات و
تمهید قواعد خیرات وارزقوهم فیها وبدهید ایشان را یعنی سفیهان را طعمه مقرر کنید وزان مالها بقدر کفایت
واکسوهم وبپوشانید وجامه دهید ایشان را بقدر حال وقولوا لهم قولا معروفا وبگوئید بعدازتسلیم مال ایشان را سخنی
نیکو پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید این مال ازان تست ومن خزینه دار توام وبوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد
وزنان نیز وعده کنند که دلهای ایشان را خوش سازد وابتلوا الیتامی وبیازمائید یتیمان را اگر دانند بعقل وتمیز وبیان
احوال دقایق بیع وشری واگر زنانند بغزل ورشتن وترتیب امور حتی اذا بلغوا النکاح تا آن وقت که برسند
بحد نکاح واین کنایت از بلوغ است فان آنستم منهم رشدا پس اگر دریافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه راست
یعنی صلاح دین واصلاح مال فادفعوا الیهم اموالهم پس بازدهید بایشان مالهای ایشان را که در دست شما بود ولا تاکلوها
ومخورید ای اولیا اوصیا مالهای یتیمان را وتلف مکنید اسرافا از روی گزاف وبدارا وبتعجیل یعنی در یا دره از آنکه
فرض کرده باشد وبدارا ان یکبروا وتعجیل مکنید در مال ایشان از راه شتافتن ومبادرت کردن از ترس آنکه بزرگ شوند
یعنی شتابیده در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه کبیر شوند ومال از شما بازستانند ومن کان غنیا وهر که
باشد از اوصیا واولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست باز دارد وعفت وخویشتن داری بجای آورد
ومن کان فقیرا وهر که باشد از آن که اولیای ایتام در دست او درویش ومحتاج فلیاکل بالمعروف پس باید که بخورد
از مال یتیم بنیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام ولباس یا بمقداری که اجرت سعی اوست فاذا دفعتم پس چون
باز دادید الیهم اموالهم بر یتیمان مالهای ایشان را فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بالقرار ایشان بقبض مال تا
بیان جدال وخصومت برنخیزد وکفی بالله حسیبا وبسنده است خدای بسندیدی بگواهی بندگان یا بجزاء دادن
بر اعمال ایشان یا حساب کننده در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را
مطلقا ومردان خرد سال را میراث نمیدادند ومیگفتند مال کسی توان داد که با دشمنان قتال تواند کرد ودفع شر
دشمن شمشیر بتواند زد حوزه تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرمود در
میراث برهمین قانون مستمر بوده در وی ام کجه بجناب نبوی آمده گفت که اوس زوج است رضی الله عنه وفات یافته

اجابه کرده ومن از وسه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابناء عم او بقبض تصرف در آورده اند و مرا و دختران را
نصیب نگذاشته اند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ایشان را طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز گفتند
قانون جاهلیة را بجا آورده خواستند که طریق پدران و آبا و اجداد در کار دارند آیة آمد که للرجال نصیب مر
مردان را بهره ایست خواه کوچک باشند و خواه بزرگ مما ترک الوالدان والاقربون از انچه بجا گذاشته پدر و مادر و خویشان
نزدیکان وللنساء نصیب و مر زنان را نیز حصه هست مما ترک الوالدان والاقربون از انچه والدین و اقارب بجا گذاشته اند مما قل منه
او کثر از انچه گذاشته باشند خواه مال اندک باشد و خواه مال بسیار حق بجانب مرد و زن برابر است ایشان را نصیبا
مفروضا بهره فرض کرده شده باندازه واذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث اولوا القربی خویشان
که میراث نمی برند والیتامی و یتیمان که بیگانه باشند والمساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشانرا
چیزی منه از انچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و راه آنست که خدا در مجلس قسمت را بر سبیل
تصدق چیزی دهند و گفته اند این بر سبیل وجوب بوده و بآیة مواریث و وصایا منسوخ شده وقولوا لهم و بگوئید
مر این جماعه را قولا معروفا سخن پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود ولیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو
ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا فرزندان عاجز و ضعیف خافوا علیهم بترسند برایشان
از درویشی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که ضعفا و اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر
آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد مانده باشند و بعد از فوت ایشان
بجنان بخیلی در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نه هر آینه عقل ایشان بهیچ وجه آن حکم نخواهد فرمود
انچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران نیز جایز ندارند مصرع میسند بکس انچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس
باید که از عقاب خدای بترسید ولیقولوا و باید بگوید با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخن راست و درست
ان الذین یأکلون اموال الیتامی بدرستیکه آنانکه میخورند مالهای یتیمان را ظلما به بیداد و ستم انما یأکلون فی
بطونهم نارا جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتشی و جای آتش پر آید از ابو هریره رضی نقل میکند که حضرة
صلی الله علیه وسلم فرموده که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها و میرود از دهنهای ایشان آتش زبانه کشند
یا رسول الله این کدام طائفه اند فرمود که نمی بینید که حق تعالی میگوید انما یأکلون فی بطونهم نارا در تفسیر آورده
که روز قیامة خورنده مال یتیم بعرصات در آید دود آتش از دهن او برآید و دود از دو
دو گوش و چشم او بر می آید و بدین علامة هر کس بشناسند که آکل مال الیتیم است پس بدین سخن حکم مقام مرتب است
وسیصلون سعیرا زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم بمقتضی معلوم یعنی که ببرند و در آیند
در آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان
میکرد اند حکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را بدین وجه که للذکر مثل حظ الانثیین مر پسر را باشد مثل بهره
دو زن فان کن نساء پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو زن فلهن

ثلثا ما ترک پس مر ایشانرا باشد دو حصه از سه بخش از انچه متوفی گذاشته است وان کانت واحدة فلها النصف و اگر باشد ولد
یک دختر پس مر او راست نصف از ترکه متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد منهما السدس مر هر یکی را از ایشان
حصه شش یکست مما ترک از انچه گذاشته باشد متوفی ان کان له ولد اگر باشد مر آن متوفی فرزندی مرد و خواه زن
فان لم یکن له ولد پس اگر نباشد مر او را هیچ فرزندی وورثه ابواه و میراث برند او را پدر و مادر فلامه الثلث
مادرش راست سه یک باشد از مال او چون حصه مادر است بر او تعیین کرده و نصیب او معین فرمود ظاهر شد که باقی نصیب
ابست فان کان له اخوة پس اگر باشد مر این متوفی را برادران مادر و پدری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی
مادری فلامه السدس پس مر مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این حجب اگر چه ورثه محروم شده بدیشان
میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است و حصص معلوم بجواند و بدهی اگر موصی
بیشتر از ثلث نباشد او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد آباؤکم و ابناؤکم پدران شما و پسران شما لا تدرون ایهم
نمیدانید شما که کدام از ایشان اقرب لکم نفعا نزدیکترند به شما در آینده تر ترجمه ما الرحمة منفعت یعنی نمیدانید که از
اصول و فروع کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعة و چون حق تعالی با حوال وارث
و موروث داناست پس قطع کرده سهام مواریث را و فرض کرده اند فریضة فرض کرده ایدری فریضة ثابت من الله از نزد
ان الله کان علیما بدرستیکه خدای هست دانا بمراتب هر یکی از ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولکم نصف
ما ترک ازواجکم و مر شما راست ای شوهران نیمه انچه ترکه گذارند از تعلقات زنان شما ان لم یکن لهن ولد اگر نباشد
مر آن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه
و خواه ولد ولد یا ابن الابن هر چند پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر باشد مر آن زنانرا فرزندی بصورتی
که گفتیم فلکم الربع پس مر شماراست ربع حصه چهار یکی مما ترکن از انچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع
که حصه شماست بشما میرسد من بعد وصیة یوصین بها پس از وصیتی که زوجات شما کرده باشند بدان وصیت
او دین یا از پس قضاء دینی که در ذمه ایشان باشد ولهن الربع مما ترکتم و مر زنانراست چهار یکی از انچه شما بگذارید
خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریکند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد مر شما را فرزندی فان کان لکم
ولد پس اگر شما را باشد فرزندی بهر وجه که بود خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان
و خواه از غیر ایشان فلهن الثمن مما ترکتم پس مر آن زنانراست هشت یکی از انچه شما گذاشته اید از اموال من بعد وصیة
از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وان کان رجل
یورث و اگر باشد مردی که از وی میراث میگیرند کلالة که پدر و مادر و فرزند نداشته او امرأة یا زنی بود کلاله
وله اخ او اخت و مر آن مرد را و زن را نیز برادر یا خواهر مادری داشته باشد فلکل واحد منهما
السدس پس هر یکی را از برادر و خواهر شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر در این صورت با مؤنث یکسان
فان کانوا اکثر من ذلک پس اگر باشند کلاله ام بیشتر از برادری یا خواهری فهم شرکاء فی الثلث پس ایشان سه خواه

وخواه اناث یا مختلط از فریقین ابنا رانند در سیک حال و مرتبه ذکور و اناث وان میراث بدیشان میرسد .
من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها وصیت کرده . شما بدان او دین یا از پس ادای دین غیر مضار
در حالتی که نیست ضرر رساننده میراث خوار را بدانکه زیاده از ثلث وصیت کند و ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز باشد
در دین آنکه اقرار کند بدین بر کسی که در ذمه وی چیزی نداشته باشد وصیة من الله نگاه دارید وصیتی را که
از نزد خدای والله علیم حلیم و خدای داناست بر نیات شما در ضرر و نفع بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند
و بتوبه گناه ایشانرا عفو فرماید تلك حدود الله آن احکام که از پیش رفت در امور یتامی و در مهمات نکاح و قسمت مواریث
اندازهای حکم خداست که از آن در نتوان گذشت ومن یطع الله ورسوله و هر که فرمان برد خدای و رسول را در این حکمها
یدخله درآورد خدای او را جنات تجری من تحتها الانهار ببوستانهایی که پیوسته میرود از زیر اشجار آن جویهای آب خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند در آن وذلك الفوز العظیم و این دخال مطیعان در بهشت بر صفت مستکاران فیروزی بزرگ
ومن یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینة بن حصین بن حذیفه که میراث زنان و کودکان
را منع کرده و گفت من میراث نمیدهم آنکسی را که بر پشت مرکب مقابله دشمن نتواند کرد حق تعالی آیت فرستاد هر که فرمان
خدای و رسول او نبرد ویتعد حدوده و درگذرد از اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده
یدخله نارا خالدا فیها درآرد خدای او را در آتش در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت
استحلال محرمات بود وله عذاب مهین و مر آن عاصی راست عذابی خوار کننده واللاتی یأتین الفاحشة و آن زنانی
که بیایند عملی زشت یعنی بفعل قبیح بعضی مرتکب آن شوند من نسائکم از زنان شما مراد محصناتند یعنی شوهرداران
فاستشهدوا علیهن پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید بر فعل قبیح این زنان اربعة منکم چهار مرد بالغ عاقل
از شما گواهان تا بر ایشان گواهی دهند فان شهدوا پس اگر این چهار تن بزنا ایشان گواهی دهند فامسکوهن
فی البیوت پس نگاه دارید این زنانرا و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار
برین وجه بوده که ایشانرا در خانها محبوس سازند حتی یتوفاهن الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت یا بستاند
ارواح ایشان که در حرکت او یجعل الله لهن سبیلا یا بگرداند خدای برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین
کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که خذوا عنی قد جعل
الله لهن سبیلا و متوجه شدند که آن راه کدام است حضرت فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر جلد
و تغریب عام پس این حکم از حدیث است که بوحی منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند واللذان و آن دو کس که
دو مرد و زن که غیر محصن باشند یأتیانها منکم بیایند بفاحشه از شما کسی باشند فآذوهما پس برنجانید ایشانرا
بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ایشانرا بدست بزنید فان تابا و اصلحا
پس اگر توبه کنند از فاحشه و کار خود بصلاح آورند فاعرضوا عنهما پس از ایشان روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان
این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شد ان الله کان توابا رحیما بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان مهربان

توبه کنند کان الله علیما حکیما نیست که قبول توبه بر خلاف بر طریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن
متصور نیست و در عدم قبول توبه ولیست التوبة للذین یعملون السیئات و نیست آن توبه کسانی را که بدی میکنند بنادانی و دیباچه فرموده
که ... جهالت یعنی از روی سفاهت و عناد و جحود و استکبار ... پیشاپیش که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان
علمای بر کرده حتی اذا حضر احدهم الموت تا آنگاه که حاضر شود یکی از ایشانرا مرگ یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت
یا در زمان ... قال انی تبت الآن گوید بدرستی که من توبه کردم اکنون ... قرب ... کرد
... تا ... در تفسیر ... توبه ... استحسان
... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
کان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر ... معلوم نیست
نفس را ... رجوع ... خطا
... ولا الذین یموتون وهم کفار ... توبه ... و بر خدای
ایشانرا ... اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما ... آنکه
توبه قبول ... حتی اذا حضر احدهم الموت ... چون حاضر
شود ... قال انی تبت الآن گوید ...
و توبه ایشان اسلام باشد ... ولا الذین یموتون وهم
کفار و نه آنکسانی که توبه کنند در وقتی که میمیرند و حال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت ... انبیح
کافر و منافق ایمان ... نیست زیرا که ایمان ... و آن ... فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اولئك
اعتدنا لهم آن گروه که منافق باشند ... آماده ساختیم برای ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی
دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بوده که چون کسی وفات کردی و زوجه
او ... سر ... اندازه ... استحقاق میراث ... بوقت مصیبت جامه بر
زن انداختی ... تصرف ... که ... مقرر کرده بود داوطلب
نکاح ... شوهری ... تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس ساختی
تا هر میراث که از متوفی ... یا بمردی ... و اگر آن زن قبل از القاء
ثوب ... وارث زوج متوفی ... در اول اسلام ... تا
تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد ... پسر ابو قیس که ... داشت ... بر ...
دعوی ... بطریق میراث ... آن بود که ... در ... او ... حال ...
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ... علیه الصلوة والسلام فرمود که ...
انتظار ... از حضرت عزت ... برسد ... دیگر ... کرده ...

بتلا می‌شده وی بود که بتو پناه آورده‌اند و گفتند یا رسول الله کشتن ایشان گفت بعضی پسند و رکنند جامه فرو آورد
ابن ابی پوشیده ایم و نه ما میراث طرا ازین قضیه پوشیده ایم حق سبحانه از روی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا یحل
لکم ای گروه مؤمنان روا نیست شما را ان ترثوا النساء کرها که میراث گیرید زنان را از روی نا بایست و کراهت
ایشان و تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نیکند که بطوع و رغبت ایشان از ایشان میراث توان گرفت بعد از آنکه
تخصیص بذکر کره دلالت بر نفی ما عدا نیکند و لا تعضلوهن و منع مکنید ایشان را از خشم و لاف چه قتل در وقت خشم جاری
لتذهبوا ببعض و منع مکنید زنان را از تزوج و گفت این خطاب با اولیا است که از زنان خود منع میکردند تا از سر بعض
خود مهری که بزنان داده بودند بازستانند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید تا بازستانید ببعض
ما آتیتموهن آنچه بعضی از آنچه بایشان داده اید از مهر الا ان یاتین بفاحشة مبینة مگر آنکه بیایند بعملی قبیح
ظاهر کرده شده بشهود عدل و حضرت عمر گفته آنکه مراد بفاحشه نشوز است و ناشزه را باید تا
بجهت این زن نیز بازستانید زنان صحبت ببرد و وا بود که از وی خلع طلبد و فاحشه گفته اند زناست و حقا در
جاهلیت با زنان اسلام استقرار و اصلاح از آیه بود و حالا این حکم منسوخ است و عاشروهن بالمعروف و زندگانی کنید
با زنان بمعروف یعنی نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی بر ایشان از احکام شریعت وآنچه
آنکه هم نیکویی با ایشان است فان کرهتموهن پس اگر ایشان را نخواهید و مکروه دارید پس شاید که شما
کاره باشید چیزی را فعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا و بگرداند خدای در آن چیز برای شما نیکویی فراوانی از او فرزندی نیکو
و ان اردتم استبدال زوج و اگر خواهید شما بدل کردن زنی از صحبت زوجات و تزوج نمودن زنی دیگر
بدل زنی دیگر مکان زوج بجای زنی و آتیتم احداهن قنطارا و داده باشید یکی از ایشان را که میخواهید طلاق داد مالی
بسیار بجهت کاوین فلا تاخذوا منه شیئا پس فرا مگیرید از آنچه داده اید چیزی را اتاخذونه بهتانا
و اثما مبینا آیا میگیرید آن را بباطل و ستم و گناهی ظاهر و گناه هویدا بنا بر حق در قول باطل استعمال میکنند
و بعضی بهتان میگویند آنست که شوهر بهر که انبایی آن زن فرض کرده و وانگاه گرفت پس چون استرداد آن
کو نیاید که باید آنست که مهر فرض کرده و این بهتان صرف است و کیف تاخذونه و چگونه میگیرید و حال آنکه
بیشتر ایشان داده اید و قد افضی بعضکم الی بعض و حال آنکه رسیده است بعضی از شما بسوی دیگری بمباشرت
و اخذن منکم میثاقا غلیظا و گرفته اند زنان از شما وقت عقد پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است
ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمات الله و در آورده اند که چون در جاهلیت زنان
جاهلیت از ازواج آبا خود را نکاح میکرده اند حق سبحانه از آن عمل نهی فرمود و گفت و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم و نکاح مکنید
نکاح در بیابید آنانی که نکاح کرده اند پدران شما من النساء از زنان بنکاح در آورده بودند الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است
پیش از تحریم که آن معفو است انه کان فاحشة بدرستی که نکاح زن پدر که بود قبل از تحریم و بعد از تحریم
علت زشت و ناپسندیده و مبغوض خدای و مؤمنان از اعراب و اشراف عرب مکروه و مبغوض بوده و فرزند

کاذن پدر متولد شدند مقت میگفتند ای بغض و دشمن داشته اند و ساء سبیلا و بد راهی که این راه است کفته اند که
راه بغض است یکی قبح عقلی واحد اشاره بآنست دوم قبح شرعی و مقت عبارة از آنست و سوم قبح عرفی که
سبیلا مشتمل بر آنست حرمت علیکم امهاتکم حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما و از سوی عموم دارد هر زنی که نسبت
ولادت بدو راجع شود و ولادت خواه از جهة او خواه از جهة پدر چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف
چون مادر مادر و مادر او هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم و بناتکم و دختران شما این نیز عام است هر زنی که
نسبت او بمرد باز کرده از جهة اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخلست و اخواتکم و خواهران شما
زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحم گذشته او خواهر او است پس خواهر تمام باشد پدری و مادری یا مادری
پدری و عماتکم و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا با پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در
رحم بوده او عمه اکثر است و اینجا نیز طرف صحیح است پدری یا مادری یا مادر پدری و خالاتکم و خواهران
مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر او اینجا کرده در رحمی استقرار داشته یا در رحم گذشته خاله اکثر
است و در حکم مذکور است و بنات الاخ و دختران برادر هر مردی که اخوة ثابت کرده دو دادند چون ثلاث شود
اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان هر چند فرود شوند همه را حکم داده و بنات الاخت و دختران خواهران بهم
وجه که اخت تحقیق یابد و این نیز تناول اولاد اخت و بنات اولاد و اولاد اولاد ایشان است هرچند پایان رود
تمام داخل بنات اخت اند و امهاتکم و حرام کرده اند بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنان که شیر داده اند شما را
با مادر میگویند از برای حرمة ایشان بر هر زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را
زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن که شیر او از وجه امومة و رضاع واقع شده باشد حرام در رضاع اند
و اخواتکم من الرضاعة و خواهران شما از جهة شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع با اندک
و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله کمتر از پنج بار شیر خوردن حرمت
رضاع ثابت نمیشود و امهات نسائکم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر و در رضاع نیز همین حکم
دارند و ربائبکم اللاتی فی حجورکم و دختران زنان شما آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط حرمة
ایشان آنست که متولد شده باشند من نسائکم اللاتی دخلتم بهن از آن زنان که شما با ایشان دخول کرده باشید
فان لم تکونوا دخلتم بهن پس اگر نباشید شما که بخلوة دخلتم بهن در آمده باشید با ایشان این دخول کنایة از مباشرت فلا جناح
علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب و حلائل ابنائکم و دیگر از محرمات زنان پسران شما الذین من
اصلابکم آن پسران که از پشت شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه
که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را
خواست این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد و ان تجمعوا بین الاختین و
و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنچه از پیش گذشته است

قبل از مهر و تحریم که آن معفو عنه است و برخی از مفسران بر آن‌اند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع
کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بود **انه کان فاحشة**
بدرستی که خدای امر زشت کاری که آن اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده‌اند **و مقتا** و دشمن داشتنی از آنکه اهل
ایمان کرده زنا کاری این عمل را آورده‌اند و بعد از آن توبه کرده‌اند تا گردد مقتی این دو اسم منکران **و ساء**
سبیلا و بد راهیست تمام است **نظم** ... عاصیان باز دارید غفران تو در حق ... ۰ **الجزء الخامس**

والمحصنات من النساء و حرام کرده شده است بر شما شوهرداران از زنان **الا ما ملکت ایمانکم** مگر آنکه مالک شده است دستهای
شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال و قیاس با اهل جهاد رسید
و از جمله زنان که شوهران ایشان را صحب و نسب ... بیشتر اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان
شوهردار ما را معلوم شده بود در جماع حرمت اسیران توقف کردیم و ایشان را اگرچه ملک یمین بود نزدیک
محصنات ... عرض حال حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام این آیة نازل شد که زنان کافر اگرچه
شوهرداران باشند چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج از دار الحرب
و ازدواج ایشان و این قول امام اعظم است و ... ایشان را حلال میداند **کتاب الله علیکم** لازم باشد
فرض خدا را در باب مناکحات ... خدای نوشتنی بر شما در محرمات **واحل لکم** و
حلال کرده شد بر شما ... **ما وراء ذلکم** آنچه غیر محرمات مذکوره است
و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح زن بر عمه و بر خاله او و بر خواهرزاده او و برادرزاده او و مطلقه
ثلث و تحلیل و نکاح متعه و بر آزاده تزویج ... و نکاح ملاعنه و تفصیل اینها در کتب فقه مذکور است و کلمه
... بیان حلال و حرام ... **ان تبتغوا باموالکم** ... زنانی که غیر محرم باشند یعنی
نکاح ... **محصنین غیر مسافحین** ... آن تزویج متعفف باشید یعنی ...
... آن نکاح در پناه آرید و نباشید زنا کنندگان **فما استمتعتم به منهن** ... بخورداری یافته اید ...
سبب نکاح **فآتوهن اجورهن فریضة** ... مهرهای ایشان ... مفروض ساخته چه مهر در
مقابله استمتاع است **ولا جناح علیکم** ... **فیما تراضیتم به من بعد**
الفریضة ... آن مهری که فرض شده باشد ...
... از مهر ... آن چیزی بوی دهد ... زیاده ...
... **ان الله کان علیما** بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان
حکیما محکم‌کار در ... نکاح ایشان **ومن لم یستطع منکم طولا** و هر که استطاعت نیست از شما ... توانایی
... **ان ینکح المحصنات المؤمنات** ... **فمن ما ملکت ایمانکم** پس باید که بخواهد ...
... **من فتیاتکم المؤمنات** از کنیزکان شما ... **والله اعلم بایمانکم** و خدای داناتر

(حاشیه: و نکاح ...)

... بگروید شما ... **بعضکم من بعض** ... از شما ...
... ایمان شما ... **فانکحوهن** ... **باذن اهلهن** ...
... **وآتوهن اجورهن بالمعروف** ... پیداکنند کنیزکان
نکاح کرده مهرهای ایشان ... دادن مهر ایشان ...
محصنات در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فروج خود باشند **غیر مسافحات** نه زنا کنندگان **ولا متخذات**
اخدان و نه گیرندگان دوستان ... **فاذا احصن** ... ایشان نگاه دارند فروج خود
از حرام بسبب تزویج ... **فان اتین بفاحشة** ... **فعلیهن نصف ما علی المحصنات**
... آزاد و بی شوهر **من العذاب** از عذاب یعنی حدی که خدای مقرر کرده ... زنان آزاد بی شوهر ...
کنیزان ... امام شافعی رحمه الله میگوید ... کنیزک ...
و امام اعظم رحمه الله ... جمع نکند ...
ذلک لمن خشی العنت منکم ... کنیزک ...
... **وان تصبروا خیر لکم** و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان ...
... **والله غفور رحیم** و خدای آمرزنده است ... از نکاح ...
... **یرید الله لیبین لکم** میخواهد خدای تا بیان کند بر شما احکام حلال و حرام **ویهدیکم** و راه نماید
شما را **سنن الذین من قبلکم** سنت آنکسانی که بوده‌اند پیش از شما ... ابراهیم و اسمعیل‌اند علیهما السلام ...
... **ویتوب علیکم** و توبه دهد ... **والله علیم**
و خدای داناست بمصلحت شما ... **حکیم** درست ... **والله یرید**
و خدای میخواهد **ان یتوب علیکم** ۲۲ ... توبه شما کرده **ویرید الذین**
... **یتبعون الشهوات** ... **ان تمیلوا میلا عظیما**
... آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده بود ...
... نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست ... حرام ... خواهر حرام است خواهرزاده
... حرام باشد ... اهل اسلام ... نازل شد که خدای ...
... **یرید الله ان یخفف عنکم** میخواهد خدای ...
... احکام نکاح ...
توبه از جنایات ... **وخلق الانسان ضعیفا**
و آفریده شده است آدمی ضعیف و ناتوان ...

ضعفا دی آنست که از ما آمیز آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در چشم زنان [illegible]
اگر خود را از میل ایشان باز دارد یا در ستی و شیفته محنت و بعث تکلیفیست محققان گویند حق سبحانه از فوق
هر بابی که با این مقدار ماو را بضعف و ناتوانی موسوم ساخت تا اگر در طاعت تقصیری نماید با سبب آن [illegible]
نقصه در حال او بسیار آید [illegible] حال او کشیده شده [illegible] و تمنیا مظلوم و مجهول
این مقولت نظم [illegible] آن ظلوم جهول که ادم گفته [illegible] یا ایها الذین آمنوا ای
مومنان لا تاکلوا اموالکم مخورید اموال یکدیگر را بینکم بالباطل در میان یکدیگر با آنچه حلال نباشد در شریعت
چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقت یا بعقود فاسده یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور [illegible]
که اموال یکدیگر ناحق تصرف کنید الا ان تکون تجارة مگر آنکه باشد [illegible] در کالای خرید و فروخت عن
تراض منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما [illegible] ولا تقتلوا انفسکم [illegible] بناحق [illegible]
[illegible] المومنون کنفس واحدة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله کان بکم رحیما [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] ومن یفعل ذلک [illegible]
[illegible] عدوانا وظلما [illegible] فسوف نصلیه نارا [illegible]
[illegible] آتش [illegible] دوزخ است وکان ذلک [illegible] علی الله یسیرا [illegible] ان
تجتنبوا اگر اجتناب نمائید [illegible] کبائر ما تنهون عنه از گناهان بزرگ [illegible] نکفر عنکم سیئاتکم
در گذاریم [illegible] از شما گناهان خورده شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان
وندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما [illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کبیره است [illegible] صغیره گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]

[illegible] جهاد [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها عرض نمود [illegible] علیه وآله افضل الصلوة والسلام [illegible] مردان
جهاد [illegible] و زنان [illegible] محروم [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] میراث [illegible] و زنان [illegible] نصیب [illegible]
[illegible] ثواب جهاد و نصیب میراث [illegible] ولا تتمنوا ما فضل الله به
[illegible] بعضکم علی بعض [illegible]
[illegible] للرجال نصیب مما اکتسبوا [illegible] ثواب [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] وللنساء نصیب مما اکتسبن [illegible]
[illegible] واسئلوا الله من فضله [illegible]
[illegible] ان الله کان بکل شیء علیما [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] میراث [illegible]
[illegible] ولکل جعلنا موالی [illegible] مما ترک الوالدان [illegible]
[illegible] میراث [illegible] والاقربون [illegible]
[illegible]
[illegible] میراث [illegible]
[illegible] میراث [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] میراث [illegible]
[illegible] میراث [illegible] والذین عقدت ایمانکم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاتوهم نصیبهم [illegible]
[illegible] اولوا الارحام [illegible] ان الله کان [illegible] علی کل شیء شهیدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قصاص [illegible] جبرئیل آیة آورد

الرجال قوامون على النساء مردان کارگزارانند بر زنان ایشان که ایشان تسلط یافته بر زنان در امور معیشت ایشان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم دختر و پدر را آواز داد که باز گردید که کار دیگر خواسته بود و خدای کاری خواست و الله
الله خیر مفهوم آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرمایند زنانند این آیه بر خوانند بما فضل الله
بعضهم على بعض بسبب آنچه که تفضیل کرده خدای و افزون داده مر بعضی از ایشان که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل
مردان بکمال عقل و علم و دو فور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه
و اعتکاف و نماز جماعت و نماز جنازه و شهادت در حدود و در قصاص و زیادتی میراث و انشا ولایت و اکثر
انبیا از مردانند این زمره فضایل که او را شرف و بما انفقوا من اموالهم و دیگر فضیلت مردان را بر زنان بسبب آنچه که
نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات قانتات پس زنان شایسته حال فرمان برنده
اند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاه دارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب
رعایت کنند در غیبت و صحبت بما حفظ الله بانکه خدای نگاه داشته ایشان را واللاتی تخافون و آن زنان که بترسید و
نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشان فعظوهن پس پند گوئید ایشان را بکلامی که دلها را نرم گرداند یا تعلیم
دهید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن فی المضاجع دوری کنید از ایشان در خوابگاه یعنی با ایشان
در یک جامه خواب مکنید یا پشت بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید ایشان را زدنی که نه تراشد و نشکند و عضو
را نشکند و کشاند و عظ و دیگر خوف نشوز است و هجر بسبب ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز
فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از ایشان مکر و طبع شما است آیند فلا تبغوا علیهن سبیلا پس طلب نکنید بر ایشان راه
بر ایشان ان الله کان بدرستی که خدای هست علیا کبیرا برتر از آنکه بظلم راضی شود و بزرگوارتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد
وان خفتم و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن
فابعثوا حکما من اهله پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حاکمی که حکم کردن از کسان شوهر یا ماق المیز مرد را از ذوالغضب
زن و غیرت او معلوم کند وحکما من اهلها و حاکمی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن
تا او نیز آنچه در خاطر زنست از طلب صحبت و میل فرقت بداند ان یریدا اصلاحا اگر خواهند حکمین بصلح آوردن زن و شوهر
یوفق الله بینهما کار سازی کند خدای میان زن و شوهر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما خبیرا دانا بحال
زوجین آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله و بپرستید خدا را ولا تشرکوا به شیئا و انباز مگیرید بوی چیزی را از صنم و
وبالوالدین احسانا و نیکوئی کنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی بقول و فعل وبذی القربی و با خویشان بصله والیتامی والمساکین
و با یتیمان بدلجوئی و کار سازی و با درویشان بصدقات و زکوة والجار ذی القربی و با همسایه خویشاوند
شفقت و مرحمت والجار الجنب و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد با همسایه کافر و حضرت خواجه تا چهل سرا
تقریر کرده اند مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و حضرت رسالت
انور فتح داد و شیخ که لا یدخل الجنة من لا یامن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هر که او کجا رود

توسعی آنست که او احسان کنی بر همه همسایه نفس را که دولت طریق وی که فرو گذاری و خواطر متفرقه و خیالات
ردیه را در وی باد داری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با کونات و مجاورت با موجودات
منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از غیبت سواطع بیوداد و بجا لکاشفات با هم شوی و از همه سزاوار
تر آنکه از سر و خود محرم عالم گردی و بعین ذات نظم همسایه و هم نشین دهر به او باد ای که او اطلس بکه به او
در افزون فرقت و بما نهان جمع باشد هم او ست ام باقاوت والصاحب بالجنب و دیگر نیکوئی با هم نشین و هم صحبت
و صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبت است و آن تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم و آموختن حرفه
یا هم نشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت و بنا بر آن هر چه باقی باشد وابن السبیل
و با رهگذران و مهمانان وما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در تحت تصرف شما اند ان الله لا یحب
بدرستی که خدای دوست نمیدارد من کان مختالا هر که باشد خیرا سنده متکبر که ننگ دارد از اقربا و همسایه
همسایگان و همنشینان و بندگان و با ایشان نیکی نکند فخورا نازنده خودستاینده که دعوی فخر کند مودی
و نه با احسان با خلق بر دارد الذین یبخلون آنانکه بخل میورزند دوست ندارد خدای آنانرا و دو آنکه جهود بیهود
انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود بدین مردم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یاران مهاجر را نفقه
کنید که ناقص و مانده و محتاج گردید و آن کار او معلوم نیست که کجا خواهد شد این آیه نازل شد که خدای
آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند ویامرون الناس بالبخل و امر میکنند مردمانرا به بخل کردن ویکتمون و میپوشند
از خلق ما آتاهم الله من فضله آنچه خدای بدیشان داده است از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم است که حق تعالی بدیشان عطا کرده در توریة آنرا پوشیدند واعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم
و ایشان یهود که عطا و ایمان حضرت رسالت پناه را بپوشیدند عذابا مهینا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است
والذین ینفقون اموالهم و آنکسانی که بجهت عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس
برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بر وجه آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالها
خود خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان یعنی برای سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم
خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند ولا یؤمنون بالله و نگرویده اند در حقیقت بخدای ولا بالیوم الآخر و نه بروز
پسین ومن یکن الشیطان و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس له قرینا مر او را یار و نزدیک فساء قرینا پس بد است قرین
او در دنیا و نیز در آخرة یار او خواهد بود و تعالی الله عز و جل بعیض القرین حکیم فرموده نظم قرا نصا که قرین تو او
آن سرا بر همنشین تو او ست ٭ دو دست جو که جان بیفزاید ٭ دور دو عالم او را بکار آید ٭ دیو دام نشین خویش مکن
نفس بد را قرین خویش مکن وماذا علیهم و آن چه بودی بر کافران و چه زیان داشتی بر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان
آورده بودندی بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت و جزا و اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا و بیرون کردندی حق خدای بی
غرض و ریا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای ایشان را وکان الله و باشد خدای بهم علیما بایشان و احوال

وانعام و احوال ایشان را انجزا خود آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بدرستی که خدای تعالی ستم نکند هم سنگ
ذره و ذره [illegible] مور خرد سرخ را گویند که از غایت صغری [illegible] نظر نکند ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره
جزویست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و آن [illegible] ذره نبود و حقیقت این سخن با آنکه
در نوع ظلم [illegible] از ثواب معین [illegible] که خواهد بود و در عقاب [illegible] خواهد افزود و [illegible]
کرده [illegible] مقدار ذره [illegible] واقع نشود وَإِن تَكُ حَسَنَةً اگر باشد مثقال ذره نیکی و در دیوان [illegible]
يُضَاعِفْهَا دو چندان گرداند [illegible] وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ و بدهد [illegible] از نزد خود بفضل در
با استحقاق آن أَجْرًا عَظِيمًا عطائی بزرگ [illegible] اجر را عظیم گفت [illegible] فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا پس
چگونه خواهد بود حال کفره [illegible] مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ از هر گروهی [illegible] که آن پیغمبر ایشان
خواهد بود [illegible] وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا بر
گروه [illegible] تا اقامت شهادت کنی [illegible] و در لطائف [illegible] آورده است که چون پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم شفیع امت ساخته‌اند شهید امت نیز [illegible] شهادت [illegible] خواهد کرد [illegible]
شفاعت [illegible] يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود [illegible] آورد قیامت يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند
آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ اگر راست کرده شود بدیشان
زمین [illegible] مرده‌گان [illegible] مبعوث نگردند [illegible] آنکه ایشان آرزومند آنند که خاک شوند
و زمین [illegible] وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا و نپوشند [illegible] از خدای پوشیده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید بخدای و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیک نشوید بنماز وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما
مستان باشید از خمر و سایر مسکرات [illegible] نماز [illegible] مانع [illegible] است از
اکتساب [illegible] جماعتی از صحابه [illegible] در خانه [illegible] شرب خمر کرده
آن وقت مباح بود [illegible] داشتند و در [illegible] صدای [illegible] شام [illegible] صحابه
کرام [illegible] نماز خواستند و امام ایشان از غایت سکر [illegible] حرف لا را [illegible] موضع [illegible]
بود این آیه نازل شد که در وقت [illegible] نماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ تا وقتی که بدانید آنچه میگویید
[illegible] محققان [illegible] خطاب [illegible] که [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] در مسجد جامع [illegible] باشید [illegible] و شهوت [illegible]
[illegible] هوا [illegible] نفس [illegible]
[illegible] وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ [illegible] نزدیک مشوید بنماز [illegible]
که جنب باشید [illegible] مسافر باشید [illegible] آب نبود [illegible]
تیمم [illegible] حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید [illegible]

گفته‌اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیایند مگر آنکه راه [illegible] باشد وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰ و اگر باشید [illegible]
جنابت [illegible] مراد [illegible] آب [illegible] أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ
[illegible] مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ از غایط [illegible] محدث شده باشید أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا مس کرده باشید
زنان را [illegible] امام شافعی رحمه الله بر آنست که چون بعضی از بدن مرد [illegible] بدن زن [illegible]
[illegible] و اما امام مالک و امام احمد رحمهما الله [illegible] وضو [illegible] وضو [illegible]
و امام اعظم رحمه الله [illegible] آن [illegible] وضو [illegible]
[illegible] جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث [illegible] فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا
پس تیمم کنید صَعِيدًا طَيِّبًا خاک پاک [illegible] تیمم [illegible] نازل شد [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] آب [illegible] داشتند [illegible] نماز
[illegible] عایشه رضی الله عنها [illegible]
جنب [illegible] حکایت آن [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] صدیق [illegible]
[illegible] عالم صلی الله علیه و سلم بیدار شد [illegible] اطلاع یافت [illegible]
[illegible] آنحضرت جبرئیل امین در رسید [illegible] فَامْسَحُوا [illegible]
[illegible] بِوُجُوهِكُمْ [illegible] وَأَيْدِيكُمْ [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ [illegible] عَفُوًّا غَفُورًا [illegible]
[illegible] أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا [illegible] نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ [illegible]
يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ [illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت [illegible] وَيُرِيدُونَ [illegible]
[illegible] أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ [illegible] وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ و خدای
[illegible] وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا [illegible] خدای [illegible] وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
نَصِيرًا [illegible] خدای [illegible] مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا [illegible]
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ [illegible] تحریف [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] تورات [illegible] آیه رجم [illegible]
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یهود [illegible] عَن مَّوَاضِعِهِ آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا

شنید مرتو را تا و نافرمانی کرده امر ترا لفظ عصینا را اشکارا میگفتند از روی عناد و در تفسیر میگویند اظهار اطعنا
و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که بزبان مقال سمعنا میگفتند و لسان حال ایشان عصینا ناطق بوده و دیگر
میگفتند واسمع غیر مسمع و بشنو در حالتی که شنوده نباشی این کلمه دو وجه است وجه مدح و وجه ذم وجه
مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلام اینست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا
باشد و وجه ذم آنست که اسماع شنوانیدن بوده میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه
باشد و وجه مدح دایره نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذم بوده و دیگر میگفتند وراعنا و این کلمه
نیز محتمل دو وجه است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذم آنکه از رعونت و
حمق بوده مراد بوده نسبت رعونت بوده بدان حضرت و گویند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای
شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و بر هر تقدیر این کلم میگفتند لیا بألسنتهم در حالی که میپیچند و میتابند
زبانهای خود را یعنی تملق که از مراعات بلغت عرب آرا رعونت میکنند زبان خود را با لسان عرب را از فضا
او میپیچانند و طریق طعن را عنا میکنند و زبان ذم آنحضرت میخواهند وطعنا فی الدین و قدح و طعن در دین اسلام
یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بوده آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه السلام معترف بودند
ولو انهم قالوا واگر ایشان گفتندی سمعنا واطعنا شنیدیم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا واسمع وانظرنا و بشنو سخن ما
را و در ما نگاه کن لکان خیرا لهم هر آینه این گفتار بودی بهتر مرایشان را از استهزا سید انام و طعن در اسلام واقوم
و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله بکفرهم و لیکن دور کرد خدای تعالی ایشان را از رحمت خود و دور کرد
بسبب کفر ایشان فلا یؤمنون الا قلیلا پس نمیگروند ایشان الا اندکی یعنی ضعیف که معتدّ به و معتبر باشد و آن ایمان
ببعضی از کتب و رسل بود یعنی با ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و در اکثر
تفاسیر هست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبیده گفت یا معشر
الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و
احکام که از خالق بشما آورده ام حقست و شما را در تورات از من خبر داده اند و در ایمان من پیمان گرفته اند
ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا دانیم و نه از نعت و صفت تو در تورات خبر داریم یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آن
کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی تورات آمنوا بما نزلنا بگروید و تصدیق کنید بانچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود که
آن قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لما معکم مر آنچیز را که با شماست یا از کتاب
تورات در اصول دین پس بدان بگروید من قبل ان نطمس وجوها پیش از آنکه محو کنیم رویها را یعنی صور آرایشت
ساده برتا از ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر و ناند فنردها علی ادبارها پس بازگردانیم آن رویها را بر هیات قفاها آن
یعنی شکل آن را وصفت پس سپید ساده بر اشیاء مصوره ابرو و چشم و لب و حاجب و بینی محو کنیم و بر
ثبت ساده برتا روی ایشان بر قفا باشد و در تفسیر آورده که ابرو و اجزاء بطون وظهور ایشان را در مواضع

خویش ثابت باشد و در بهاء ایشان بوجه بود از حیات است در غایة زشتی و رسوایی او نلعنهم یا لعنت کنیم
ایشان را که اصحاب ایشان دور کنیم از رحمت خود و یا مسخ کرده ایم کما لعنا همچنانکه لعنت کردیم اصحاب السبت یاران روز شنبه
را یعنی آنانکه از حکم خدای سر پیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وکان امر الله و هست فرمان خدای
یا وعید او مفعولا بوده شده هر آینه خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نیامرزد ان یشرک به آنرا که شرک آرد
بدو و شریک گیرد در عبادت او ویغفر ما دون ذلک و بیامرزد آن گناهی که غیر از شرک باشد لمن یشاء مرآنکس را که
خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هرکرا
خواهد و بعد از عذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید ومن یشرک بالله و هرکه شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فقد افترى
اثما عظیما پس بدرستی که افترا کرده باشد و بربافته دروغی بزرگ که بدان مستحق عذاب ابد گردد چون مضمون
این آیه که شرک مغفور نیست بیهود که جمعی از ایشان پرستنده عزیر بودند وعید و تهدید عظیم حاصل شد
از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه ما خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت
میدانیم بدان تا ما نطفه ملک نخواه و سالکان مسالک نبوت بوده اند و ما بر سوال ایشان مقرب و مکرم حق تعالی
ستایشهاء ایشان را پسندید و فرمود الم تر الی الذین آیا نمینگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون
انفسهم میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را که نحن ابناء الله واحباؤه یا پاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند
را چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن یزید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آورده بودند و گفتند ازین کودکان هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشان گفتند ایشان سوگند یاد کردند که ما
مثل ایشانیم در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز میبخشند و گناهان روز ما را بشب محو
میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مرشما را اعتبار ننهاده ام بل الله یزکی من یشاء بلکه خدای تعالی پاک میکند و میستاید هرکرا
خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون فتیلا و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد
بمقدار آن رشته ضعیف که در میانه شکاف خرما باشد یا بقدر فتیلا از شوخ که در میان دو انگشت بریده آید مراد
آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انظر کیف
یفترون بنگر چگونه از روی عناد چگونه افترا میکنند و میبندند علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی که
شب ما را می آمرزند وکفى به اثما مبینا و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان را گناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نماند و
که چون حکم الهی باجلاء بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق و کنانة بن ابی الحقیق
متوطن شدند بعد از آن رئیسان تا اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر معادات با حضرت
رسول و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده دست در استار حرم
دیوار خانه باز چسبانیدند برآمدن غلاظ در حرب و جدال اهل اسلام سوگند خوردند
بمفاخرت نشستند و در مجلس بعضی از قریش ... اهل کتاب پرسیده که طریق ما ... حرم

بیکهم و کعبه را سجود میداریم و صله رحم را بجای می‌آریم و بعبادت اصنام بطریقه آبا خود مشغول میباشیم و
هدایا قریش یا دین محمد صلی الله علیه وسلم که دین نو است احداث کرده و بدعت راست نام نهاده و دین خدایان ما را بد
دانند و ما را کافر و جاحد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق ترست و آیین شما راستتر ابو
سفیان گفت ما اعتقاد شما درین اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت که بتان
قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معامله و کار ایشان خبر داد و پیغمبر را میفرماید **الم تر الی الذین اوتوا**
آیا نمی‌بینی بسوی آنکه داده اند ایشان را **نصیبا من الکتاب** بهره از توریة که سبب عبادت سلطان است **یؤمنون بالجبت**
والطاغوت میگروند بدین بت پرستان که قریش اند و گفته اند جبت سحر است و یهود آن را معتقد بوده اند و طاغوت
شیطان و ایشان تابع وی میشوده اند نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او **ویقولون**
للذین کفروا و میگویند این جهودان در حق کافران و درباره ایشان که از روی اجتهاد **هؤلاء اهدی** این گروه کفار قریش
[illegible] **من الذین آمنوا سبیلا** از آنکه ایمان آورده اند یعنی محمد و اصحاب او **سبیلا** از جهت راه [illegible] **اولئک الذین**
آن گروه که گفتند [illegible] **لعنهم الله** دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود **ومن یلعن الله**
و هر که را خدای براند و دور سازد **فلن تجد له نصیرا** پس نیابی او را یاری که دفع کند عذاب از وی **ام لهم نصیب من الملک** آیا
ایشان راست یعنی جهودان را بهره از پادشاهی استفهام است و سبیل انکار که جهودان آن بوده که ایشان ملک و دولت
[illegible] بسبب ارتفاع عرب [illegible] بکشند [illegible] حکم کردی باشد [illegible]
سبحانه فرموده که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بفرض ایشان را بهره بودی **فاذا لا یؤتون الناس** یعنی آنگاه
ندهندی مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را **نقیرا** بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان
که در وقت پادشاهی [illegible] تقصیری [illegible] دارند [illegible] پیداست که چه چیز کنند
ام یحسدون الناس بلکه حسد میبرند مردمان یعنی [illegible] **علی ما آتاهم الله من فضله** بر آنچه خدای بدیشان داده است
از فضل و بخشش خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که [illegible]
باشد آن مقدار [illegible] [illegible] کان امة [illegible]
و کتاب [illegible] بسیار کرد [illegible] پیشتر از جهاد [illegible] و حسد میبردند
یهود برین حال طعن میزدند که او پیغمبر بودی [illegible] نخواستی [illegible]
که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابت پس بایدکه بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد برندی چه
این صورت مخصوص بدان حضرت نیست **فقد آتینا** بدرستی که ما اعطا کردیم **آل ابراهیم** اولاد ابراهیم را که موسی و
عیسی علیهم السلام آنند **الکتاب والحکمة** [illegible] **وآتیناهم ملکا عظیما** و داده
ایشان را با وجود نبوت پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت
ازدواج است پس داود و سلیمان چنانچه [illegible] که او صد زن داشت و سلیمان هزار [illegible]

یهود است که اگر حسد شما بر محمد صلی الله علیه وسلم بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان بحسد سزاوارترند
[illegible] آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است علیه الصلوة والسلام و از کتاب قرآن و از حکمت
دانش و علم شریعت یا شفاعت [illegible] **فمنهم من آمن به** پس از جهودان کسی بود که ایمان آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم
ومنهم من صد عنه و از ایشان کسی بود که اعراض کرد از خبر انبیا در باب [illegible] و تصدیق نکرد آن را
[illegible] **وکفی بجهنم سعیرا** و بسنده است جهنم [illegible] آتش افروخته برای عذاب کافران **ان الذین کفروا**
بدرستی که آنانکه حق را بپوشیدند و نگرویدند **بآیاتنا** بدلایل وحدت یا آیات ما که قرآن است یا معجزات **سوف نصلیهم**
نارا زود باشد که درآریم ایشان را در آتشی و چه آتشی **کلما نضجت جلودهم** هرگاه پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان
بآتش **بدلناهم جلودا غیرها** [illegible] بوستهای دیگر که نوشده باشد [illegible]
[illegible] **لیذوقوا العذاب** تا بچشند عذاب [illegible] **ان الله کان** بدرستی
که خدای هست **عزیزا حکیما** غالب [illegible] کفار [illegible]
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و رسول **وعملوا الصالحات** و بجای آوردند [illegible] **سندخلهم**
زود باشد که درآریم ایشان را **جنات تجری من تحتها الانهار** بوستانها که میرود از زیر درختان [illegible]
خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید باشند [illegible] **لهم فیها ازواج مطهرة**
[illegible] پاکیزه از حیض و نفاس [illegible] **وندخلهم**
و درآریم ایشان را **ظلا ظلیلا** در سایه پاینده که آفتاب [illegible] در بلاد عرب [illegible]
[illegible]
آفتاب نیست [illegible] نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت
الهی و عنایت پادشاهی [illegible] بهشتیان [illegible]
[illegible] این سایها را زوال پذیرد [illegible] **ان الله یأمرکم** بدرستی که
خدای تعالی میفرماید شما را **ان تؤدوا الامانات الی اهلها** [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] کلید خانه کعبه [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] کلید [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] مسجد الحرام [illegible]
فاروق رضی الله عنه [illegible] گفت ای عثمان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کلید [illegible] عثمان مفتاح برداشت [illegible]

حضرة آورد و آن سرور دست دراز کرد که از وی بستاند عباس رضی گفت یا رسول الله جمع سقایة و زمزم
بمن تفویض کرده حجابت خانه نیز مرا ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست بخود کشید حضرت فرمود
که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دیگر بیش آورد عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که باز دست بخود کشید
حضرت فرمود که اگر بخدای و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه
حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست او بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش آمد و گفت یا رسول الله
حجابت با اهل بیت عطا فرما چنانچه سقایة زمزم بدیشان داده و الحال جبرئیل این آیة نازل شد و حضرت فرمود
که یا علی من شما را کاری میفرمایم که نفع بمردم رسد نه آنکه کاری برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را
طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمة حضرة اختیار فرمود و کلید به
برادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم آیة بامانات دینی مخصوصة نازل
اما عام امانات دینی حکم دارد و احوالست در بحر الحقایق آورده که مراد از امانات بعد از اراده ظل ظلیل که وجود حقیقی است که
بان داده که امانات عبارة از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود
ظل امانات آفتابست در وقتیکه آفتاب جلوه کنان بمحل خود رود و باشد عالم افروز از افق طالع شود باز بحال
میگویا ادوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال سایه میکرد و از ایشان بمحل خود میشود پس تو الحق چون شعاع
خورشید وجود حقیقی علی التحقیق از افق غنا ذاتیه که والله هو الغنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات خلقیه
باهل آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور میآید **نظم** جمله سرها پیش او بنهند ◦
ملک ملکوت ملک او را دهند ◦ خصم هر شیر آمد و هر صید او ◦ کل شیء هالک الا وجهه **و اذا حکمتم** و چون خواهید که
حکم کنید **بین الناس** میان مردمان **ان تحکموا بالعدل** آنکه حکم کنید براستی **ان الله نعما یعظکم به** درستی که خدای بنیکو
چیزیست که شما را پند میدهد بدان یعنی ادای امانات و عدل در حکومة **ان الله کان** بدرستیکه خدای هست **سمیعا بصیرا**
شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانة الله بینا برد مفتاح بشیبه **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گروندگان **اطیعوا الله** فرمان برید
خدای را در فرضها **و اطیعوا الرسول** و فرمان برید رسول را در سنتها **و اولی الامر منکم** و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما
مراد امرا سرایا اند که حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم در عهد خود تعیین میفرمود چنانچه در اسباب نزول
که حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را بسریة امیر کرده عمار یاسر را با وی فرستاد و جمعی که خالد قاصد
ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد و گفت مردم قبیله فرار نموده اند و من به
استظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم و الا بایشان گریزم عمار او را امید داده گفت
خود مقیم باش و را امان داد و بشارت فرموده او در خانه خود ساکن شد خالد بامدادان لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله
امر کرده و جز آن مسلمان کسی نیافته بود او را اسیر ساخت عمار آمده دستگیر کرد و نزد خالد آورده بند و عمار فرمود
که او مسلمانست و مرا امان داد خالد گفت از ادب دور مینماید که بی اذن من و امیر لشکر پناه دادة

اجازة

اجازة او کرده امان دهد و گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوی آمده صورت حال معروض داشتند
سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیة نازل شد که
فرمان برید اولی الامر را یعنی امرا سرایا را ثعلبی آورده که اولی الامر ابوبکر و عمر اند که زبدة صدق بوده اند و اشارة
اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر در شان ایشان ناطق شده و ابوبکر وراق رحمه الله فرموده که خلفاء اربعه اند و
مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها و علما که ارباب عقول اند و نزد عرفا اولو الامر مشایخ و پیران طریقت که بتعلیم
اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمان بردن ایشان لازم است **نظم** هر که سر بر خط فرمان پیر نهند
که بتقصیر شود پیش روی براه آورده نه ◦ هر که خواهد که سر منزل مقصود رسد ◦ باید پیش پیری راه نمایان کرد
فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید در چیزی که از امور دین **فی شیء فردوه الی الله** پس رد کنید آنرا بکتاب خدای **والرسول** و رجوع
کنید برسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرة بعد از وفات او **ان کنتم تؤمنون بالله** اگر هستید شما که از روی
اخلاص میگروید بخدای **والیوم الآخر** و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامة مقتضی آنست که در ما نزاع فیه رجوع
بخدا و رسول نمایند **ذلک خیر** این رجوع بهترست شما را **واحسن تأویلا** و نکوتر از جهة عاقبت آورده اند که یهودی
را با منافقی خصومة افتاد بحاکمی که پیش او مرافعه بهم خواهد کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بحکم نبوی کشید
و منافق یهود را بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بروفق
مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست وی را گرفته که از حکم پیغمبر راضی
نیستم با تو نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه در خانه عمر رفته شدند یهودی اجرای دعوی و حکم حضرت
صلی الله علیه وسلم باز گفت عمر از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرده گفت
آری حالا برین موجب و مقاولت آمده ام تا حکم را تفتیش کنیم از تو حکم میطلبم عمر رضی فرمود که شما اینجا قرار گیرید
تا من از خانه بیرون آیم و در باب شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمده سر
منافق را بحضور انداخت و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او همین و جبرئیل باد آمد در حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم او را فاروق نام نهاد و حق سبحانه این آیة فرستاد که **الم تر الی الذین یزعمون** آیا ندیدی و ننگریستی
آن کسانرا که گمان میبرند **انهم آمنوا** که ایشان گرویده اند **بما انزل الیک** بانچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن **وما انزل من**
قبلک و بانچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا **یریدون ان یتحاکموا** میخواهند با وجود دعوی ایمان که حکم برند **الی**
الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی و باغی است **وقد امروا** و حال آنکه مامور بوده اند بحکم ایمان و همه
نیز مامور بوده اند **ان یکفروا به** بانکه کافر شوند بحکم طاغوت **ویرید الشیطان** و میخواهد دیو دور شده از رحمة و اسیر کننده از
خدمة یعنی ابلیس **ان یضلهم** آنکه گمراه کند ایشانرا که مایل بطاغوت شدند **ضلالا بعیدا** گمراهی دور که از آن بازآمدن
و رجوع نتوانند نمود **واذا قیل لهم تعالوا** و چون گویند منافقانرا در وقت تحاکم بیایید **الی ما انزل الله** بسوی حکم که خدا
فرستاده است در کتاب خود **والی الرسول** و بحکم که پیغمبر او میکند بفرمان او **رأیت المنافقین** می بینی منافقانرا که از

دو یعنی عداوة یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُودًا اعراض میکنند از تو اعراض کردنی یا از روی عداوة فَکَیْفَ پس چون باشد و چه خواهد
کرد إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِیبَةٌ عقوبتی و صدمه و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ بآنچه تقدیم کرده است دستهای
ایشان یعنی تحاکم بطاغوت و گفته‌اند مصیبت قتل فاروق بوده منافق را ثُمَّ جَاءُوکَ پس بیایند بسوی تو
بنابر اعتذار کشاینده تا دیت قتیل خود طلبند یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای و بمضمون سوگند گویند إِنْ أَرَدْنَا
نخواستیم ما بمحاکمه بدیگری بحضرتی غیر از حضرت تو إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکوئی بر خصم وَتَوْفِیقًا و تألیف و موافقت
کردن میان خصمین بدیگری أُولَٰئِکَ آن گروه منافقان و سوگند خوران بدروغ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ آنانکه میداند خدای
مَا فِی قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشانرا
بزبان یعنی منع کن از نفاق و مکر و دروغ وَقُلْ لَهُمْ و بگوی مر ایشانرا در خلا فِی أَنْفُسِهِمْ در باب نفسهای ایشان قَوْلًا بَلِیغًا
سخنی بلیغ که اثر کند و باشد در دلهای ایشان بر تخته کاران عمل کردند و آن تهدید است بقتل و بعقوبت
اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده را از خود إِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان برده شود بِإِذْنِ
اللَّهِ بفرمان خدای وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ آنگاه که ستم کردند بر نفسهای خود بتحاکم بطاغوت
الی الطاغوت جَاءُوکَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ و آمرزش خواستی
الرَّسُولُ برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی برای ایشان لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی خدای را
تَوَّابًا قبول کننده توبه کاران رَحِیمًا مهربان بر آمرزش طلبان آورده‌اند که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه
اختلافی واقع شد در آب دادن مزرعهای خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده و زمین خود را بیش همسایه بگذار حاطب در غضب شده از وی بیاد و بگفت
گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیه فرستاد که فَلَا نیست حقیقت ایمان چنانچه
گمان میبرند وَرَبِّکَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا یُؤْمِنُونَ ایمان نمی‌آورند ایمان حقیقی حَتَّىٰ یُحَکِّمُوکَ تا آنکه
حاکم سازند ترا فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در آنچه اختلاف بود میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوا پس نیابند فِی أَنْفُسِهِمْ
در نفسهای خود حَرَجًا شکی یا در دلهای خود تنگی مِمَّا قَضَیْتَ از آنچه تو حکم کرده‌ای هر چند مخالف طبع ایشان
باشد وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیمًا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا و فرمان بردار ظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت
آورده‌اند که چون زبیر و حاطب از محکمه بیرون آمدند مقداد و ضع بر ایشان رسید و پرسید که حکم بچه کس
صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و بدین سخن کردن تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی بحاضر
بود گفت قاتلهم الله هؤلاء ایشان گروه هستند که گواهی میدهند بر رسالت این مرد و حکم او را تهمت مینهند بخدای سوگند
که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فرمان
انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کشته شدند و پیغمبر خود را تهمت نداشتند ثابت بن قیس
مسعود
چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد علیه الصلوة والسلام مرا فرماید که خود را بکشم و عمار یاسر و ابن

بر چنین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه ما کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فرض میکردانیدیم بر ایشان که دعوی ایمان میکنند
أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیَارِکُمْ یا بیرون روید از سرایها
و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنچه فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِیلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی
از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقانند بکردندی مَا یُوعَظُونَ بِهِ آنچه
ایشانرا پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِیتًا
و محکم‌تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا در دین
ایشان لَآتَیْنَاهُمْ هر آینه بدادیمی ایشانرا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر
جنات وَلَهَدَیْنَاهُمْ و هر آینه راه نمودیم ایشانرا صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا راهی راست که از آن بمقصد رسند یا بجنت روند آورده‌اند
که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول بود دوستی بجناب رسالت بنوع داشت که از دوری ضعیف شده و زار و نحیف
گشت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که یا ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا متغیر شده و روی سرخ تو بکدام درد
زرد گشته گفت یا رسول الله مرا رنج دوری تو و مرا بیم است که آنجا اندر حساب زندگانی بیشتر ترا نبینم و بدانم که جای تو
شکسته و تا تو در جات عالیه بهشت باشی ما در آنجا که جون بیکار اجزا در صد و مغفرت
ضرورت ای لقا تو چاره سازم و چه حیله پیدا آرم نظم اذ لم تکن نحیا عن ذات رسیتم که بر تو و بدار تو
دفع
و بر آورده در حضرت رسول خدا که اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا که نبینم و اگر بهشت روم ترا بجا که تو نبینم
تنگ شویم رسول جناب رسالت بعد از ان عبدالله انصاری که صاحب اذان و مستجاب الدعوة بوده گفته اند آورده‌اند که
ادراک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزد یکتر از نفس و مال و ولد
من دوستری و امروز من از مشاهده جمال تو شکیبا نمی‌مانم بیندیشم اگر فردا تو در بهشت بر درجه بلند
باشی و من در صف نعال با اشال خویش نشسته از دیدار و زیارت تو محروم مانم حق سبحانه تسکین دل ایشان
را برین وصال شادمان ساخت و آیه فرستاد که وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را و بر وجه تعظیم وَالرَّسُولَ
و فرمان برداری رسول کند در احکام حدود فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه فرمان برداران باشند در قیامت مَعَ الَّذِینَ
با آنکسانی که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِیِّینَ از پیغمبران و رسل و اولوا العزم و غیرهم
وَالصِّدِّیقِینَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده‌اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا و مراد شهدای
احد و بدر و جمهور علما است و شامل جمیع شهدا است وَالصَّالِحِینَ و ستوده‌کاران در اقوال و اعمال و احوال و احیانا وَحَسُنَ
أُولَٰئِکَ رَفِیقًا و چه نیکو اند این جماعه رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکند یا اکرم یکا از ایشان
نیکو رفیق‌اند و بعد از آن آورده‌اند که مراد از نبیین حضرت رسالت است و صدیقین شاه ابوبکر رضی الله عنه والشهدا عمر و عثمان
و علی رضی الله عنهم والصالحین سایر صحابه و مخصوص آیه آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او حشر
بود المرء مع من أحب نظم هم جو بلبل ار دوست کل گرین تا شوی با خرمن کل همنشین ناغ چون همراه زاغ باشد هم نشین

یا از تو مار خواهد بود و بس فانفروا آن بودن با جماعت مذکور فانفروا [illegible] از خدای ذلکم خیر لکم و پسندیده است جدا
[illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده
باشید حرب را فانفروا پس بیرون روید ثبات گروه گروه در جهات مختلف او انفروا جمیعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع با
یکدیگر در جهت واحد وان منکم و بدرستی که از شما لمن لیبطئن کسی است که درنگ نماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر
میکند در جهاد مراد از منافقانست و اصحاب او که در رفتن تا حد تخلف ورزیدند فان اصابتکم مصیبة پس اگر رسد شما را ای
مومنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن بطی منافق قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم بدرستی نعمت داد خدای بمن که نبودم
شهیدا با مسلمانان حاضر در معرکه قتال ولئن اصابکم و اگر رسد بشما فضل من الله نیکوئی زیادت از خدای چون
فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن متخلف از غیرت کان لم تکن گوئیا که نبوده بینکم و بینه میان شما
و میان او مودة دوستی [illegible] یا لیتنی ای کاشکی من کنت معهم بودمی با مسلمانان فافوز فوزا عظیما پس
[illegible] فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای [illegible] الذین
آنانکه [illegible] یشرون الحیوة الدنیا [illegible] بالآخرة بسرای جاوید
و نعیم [illegible] ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته گردد [illegible]
او یغلب یا غالب آید بر دشمن و ظفر کند فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را [illegible] آخرة اجرا عظیما
مزدی [illegible] وما لکم و چیست مر شما را ای اهل اسلام [illegible] لا تقاتلون جهاد
نمیکنید [illegible] فی سبیل الله در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای والمستضعفین
و برای آن بیچارگان [illegible] در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه مسلمان [illegible]
از هجرة [illegible] من الرجال از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل
ابن سهیل و امثال ایشان والنساء و از زنان چون ام شریک و غیرها والولدان و از کودکان [illegible] عباس [illegible]
[illegible] مستضعفان [illegible] الذین آنانکه [illegible] یقولون
[illegible] ربنا اخرجنا [illegible] من هذه القریة الظالم اهلها
[illegible] ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا من لدنک ولیا [illegible]
[illegible] واجعل لنا من لدنک نصیرا [illegible]
[illegible] مستجاب [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] حضرت رسالت
الله علیه وسلم [illegible] الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدا و رسول

یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا و آنانکه کافر شده اند [illegible] یهودی و نصرانی یقاتلون
مقاتله مینمایند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان [illegible] فقاتلوا پس بکشید ای دوستان
حق اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان را [illegible] ان کید الشیطان بدرستی که
حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا هست سست و بی قوت [illegible] الم تر الی آیا
نکردی الی الذین بسوی آنانکه [illegible] چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد [illegible]
و امثال ایشان [illegible] با اهل شرک حرب کنیم [illegible] قیل لهم که
[illegible] کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را [illegible] واقیموا الصلوة و بپای
دارید نماز را وآتوا الزکوة و بدهید بمستحقان زکوة را فلما کتب پس آنگاه که [illegible] نوشته شد یعنی
واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با کافران اذا فریق منهم [illegible] یخشون الناس
[illegible] از جنگ مشرکان کخشیة الله [illegible] او اشد خشیة [illegible]
[illegible] ترسیدن [illegible] بشریت [illegible] از موت [illegible] ترسیدند
وقالوا ربنا و گفتند ای پروردگار ما لم کتبت [illegible] علینا القتال بر ما [illegible] لولا اخرتنا
[illegible] الی اجل قریب [illegible]
[illegible] و اگر از مومنان [illegible] باشند [illegible]
آنست که [illegible] از جهاد تخلف [illegible]
[illegible] قل بگو ای محمد [illegible]
[illegible] متاع الدنیا [illegible] قلیل [illegible] والآخرة [illegible] خیر
بهتر است از دنیا [illegible] لمن اتقی [illegible] ولا تظلمون [illegible]
[illegible] فتیلا [illegible]
[illegible]
[illegible] اینما تکونوا هر کجا باشید [illegible]
یدرککم الموت [illegible] ولو کنتم و اگر چه باشید فی بروج مشیدة [illegible]
در بروج [illegible]
[illegible] مشیدة [illegible]
[illegible]
[illegible] وان تصبهم و اگر رسد منافقان را حسنة [illegible]
[illegible] یقولوا میگویند هذه این نیکوئی من عند الله از نزدیک خدایست وان تصبهم سیئة و اگر رسد

بدیشان دست تنگی یا قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود يقولوا هذه گویند این محنت من عندك از نزد
تست که محمدی و بسبب تشئمات تو در ما افتاد فرموده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمودند میوه‌ها و دانه‌ها سالها
متوالی بستند یا بقر بود و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان آن حالات دانسته بقدم سرور عالم
صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان میکند و میگوید قل بگو که هر قبض و بسط و گرانی و ارزانی و نعمت و محنت كل
من عند الله از نزدیک خداوند است و بارادت او فمال پس چیست و چه حال لهؤلاء القوم مر این گروه جهود و منافق که
لا يكادون يفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حديثا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا اگر نیستند که دریابند بلکه چون سخنی
بشنوند فهم نکنند و از بعضی ایشان است که میگویند ما أصابك آنچه بتو رسد من حسنة از نعمت و غنیمت فمن الله پس
از فضل خداوند است وما أصابك من سيئة آنچه بتو رسد از هزیمت و قتل اصحاب فمن نفسك از نفس تست و بعضی گفته
برابر خود و آورده که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلایی که از تو بتو آید بسبب
گناهان تست وأرسلناك و فرستادیم ترا للناس برای آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدر
که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وكفى بالله و بسنده است خدای شهيدا گواه بر رسالت تو من يطع الرسول هر که فرمان
برد رسول را فقد أطاع الله پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را زیرا که رسول بطاعت خدای میخواند یا هر خدا
پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف
فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و هر که کار برای الله باشد هر آینه خلیفة الله بود پس حکم حق در آن حضرت
ثابت بوده و در هر معامله که با خلق بوده که قال تعالی و ما رمیت اذ رمیت و بیشک خلیفه بوده و در هر معامله که خلق
با وی میکرده اند که قال تعالی ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله و اطاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهه اطاعت مستخلف
است نظم چون ... گشت ... دوست ٭ ... فرمان اوست ٭ ... فاتر گوید ...
... ٭ ... ٭ ... ٭
چشم ... ومن تولى و هر که اعراض کند از حکم تو فما أرسلناك پس نفرستادیم ترا عليهم حفيظا
بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند ويقولون
و میگویند منافقان در حضور تو طاعة از ما فرمان برداری داریم حکم ترا فإذا برزوا پس چون بیرون روند من عندك
از نزدیک تو بيت طائفة شب بیکری میکوید گروهی منهم از ایشان غير الذي تقول غیر آنچه در روز با تو میگویند
یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول مذکر مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطایفه یا خطاب
مذکر که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم والله يكتب و خدای مینویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند
ما يبيتون آنچه ایشان میگویند بشب و تدبیر میکنند فأعرض عنهم پس روی بگردان از ایشان که بواسطه اظهار اسلام
حکم بر قتل ایشان جاری نیست وتوكل على الله و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار وكفى بالله وكيلا و بسنده است خدای
کارساز امور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أفلا يتدبرون القرآن آیا اندیشه

نمیکنند منافقان در قرآن و تفکر نمینمایند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد و آثار اعجاز که از کلام حق است ولو كان
و اگر بودی این قرآن من عند غير الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا فيه
هر آینه یافتندی اهل فهم و عقل فيه اختلافا كثيرا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر
از خلل خالی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وإذا جاءهم و چون دریابند منافقان امر کاری یعنی خبر یا چیزی من الأمن
از امن موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام أو الخوف یا چیزی
خوف و بیم بود چون اجتماع اعادی و یا کشته شدن سرایای سلطانان أذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن
و در افشای شر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر اهل اسلام و
بر موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان ولو ردوه إلى الرسول و اگر بازگردانند آن خبر را بصاحب پیغمبر تا اگر صلاح دانند
آشکارا کند وإلى أولي الأمر منهم یا بسوی خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و ارباب سرایا لعلمه الذين هر
آینه دانند آن را آنکه يستنبطونه منهم استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق میفرمایند منهم از پیغمبر و اولی الامر که دانند که کدام
خبر را افشا کنند و کدام خبر را اخفا باید کرد ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی عليكم بر شما بارسال رسول ورحمته
و بخشایش او بانزال القرآن و گفته اند فضل حضرت رسول است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق اگر نه برکت اینها
بودی لاتبعتم الشيطان هر آینه پیروی میکردید شیطان را إلا قليلا مگر اندکی از شما که ببرده عصمت ربانی از وسوسه
شیطانی این بوده اند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول القرآن بمحض بوجهت الهی راه یافته
باشند چون ورقة بن نوفل و قس بن ساعده و بحیرا بن راهب و زید بن عمرو ابن نفیل و سیف بن ذی یزن و امثال
ایشان فقاتل پس کارزار کن في سبيل الله در راه طاعت و رضای خدای که نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرده و نعیم بن مسعود مردم را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه
در رفتن کاهل بودند و حضرت سفر عهد که اگر تنها باشم میروم این آیه فرود آمد که بکوا تحقیق در جنگ کارزار
کفار تو روی بما آور لا تكلف تکلیف کرده نشوی إلا نفسك مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک
مشو وحرض المؤمنين و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عسى الله أن يكف شاید که خدا
باز دارد از شما بأس الذين كفروا شدت کارزار آنانکه کافر شدند یعنی قریش با اکثر ... والله أشد
هر حال بود در بدر صغری که ابو سفیان نترسید در موضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران گذشت
بأسا و خدای سخت تر است در عقوبت وأشد تنكيلا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان من يشفع
هر که درخواست کند شفاعة حسنة درخواستی نیکو که حق بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع
گردد يكن له باشد مر آن شفیع را نصيب منها بهره از ثواب آن ومن يشفع و هر که درخواهد شفاعة سيئة درخواستی
بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و از خیری بازدارد يكن له كفل منها باشد مر وی را نصیبی
از وبال آن وكان الله و هست خدای على كل شيء مقيتا بر همه چیز توانا و صاحب قدرة یا نگهبان هر چیزی یا گواه ...

چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کنید خود را تحیت کویید بِأَحْسَنَ مِنْهَا نیکو
تر از آن تحیت اگر او کوید السلام علیکم شما در جواب کویید وعلیکم السلام ورحمة الله واگر او سلام با رحمة کوید
شما در جواب او برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت باز کردانید در جواب السلام علیک بکویید وعلیک السلام
این مقدار فرض است و انچه اول کفته شد سنت ... شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر
تفصیل مذکور است و بعضی برانند که اکر تحیت مسلمان باشد جواب باحسن باید کفت و اکر غیر مسلم بود رد و بکوید وعلیک
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیزی حَسِيبًا حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن جزا
خواهد کرد اللَّهُ خدا است یکتا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مکر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع
کند شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن روز و زاد جمع وَمَنْ أَصْدَقُ
مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا و کیست راستکوی تر از خدای از جهت قول و وعده یعنی کذب را در وعده و سخن
حق راه نیست زیرا که آن نقص است و حق سبحانه از نقص بری است آورده اند که کروهی از مکه هجرت کردند و در
طریق پشیمان شده باز کشتند و به پیغمبر اسلام خود خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف
افتاد جمعی ایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ
در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ دو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران نا خوشی هوای مدینه بهانه
ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان پیوستند
و صحابه در اسلام ایشان مترددند بعضی آنرا نزول آیه نازل شد که شما چرا دو کروه شده و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید
وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر و از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوا بانچه عمل کردند در روی از
منافقت و رجوع با کافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که کمراه ساخته است
خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا کمراه کرده اند خدای فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لَهُ سَبِيلًا مر او را راهی بحق وَدُّوا دوست میدارند
این برکشتکان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ اکر کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر
یکدیکر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مکیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند و محقق
شود ایمان ایشان باآنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض دنیا فَإِنْ تَوَلَّوْا پس
اکر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ پس بکیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
هر کجا یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ و مکیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری دهنده و مددکار
بلکه ایشان را بکیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مکر آنان را که پیوند کنند و پناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ بکروهی که واقع شده
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی مدلج یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان
متارکه فرموده بود که هر که بجوار شما در آید در جوار آنحضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ

یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند که با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین
کونه عهد کرده بودند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما با کروتبی شما از دل
ایشان بیرون برده فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما جنگ کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اکر کناره کنند از شما و قتال
و سماحت شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ و کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از
شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نکردانید خدای لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل و نهب و غارت
ایشان حکم این آیه با آیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان
بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون بقوم خود باز کردند
کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن باشند از قوم خود كُلَّ مَا رُدُّوا هر کاه که باز کردانند ایشان را إِلَى الْفِتْنَةِ
بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز کرده شدند در آن فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اکر از قتال شما کناره نکیرند وَيُلْقُوا
إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ
پس بکیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ و آن کروه
جَعَلْنَا لَكُمْ کردیم مر شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت
کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است وَمَا كَانَ و نیز روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد مومنی
بغیر حق إِلَّا خَطَأً مکر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وی است آزاد
کردن بنده مُؤْمِنَةٍ کرویده وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و دیت تمام ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان خود
چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مکر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل دیه را و عفو نمایند نزول آیه در شان
عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود پنهان بمدینه کریخت و در بقعه
قبا در ماقده و مادر او ... فریاد در کرفت ابو جهل برادر او و حارث برادر ... عیاش جزع و فزع مادر
شاهد بوده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه باز کردانیدند و در راه دست و
پای او را بستند و در آفتاب انداختند تا از سختی باز کرد و حارث بن زید روزی بر وی کذشت و کفت ای عیاش
این همه محنت چرا کشی مفارقه دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه کفر
گفته دیکر بار حارث او را سرزنش کرده کفت اکر حق بود پس ترک دین حق چرا کردی و اکر
باطل بود پس چرا باطل بودی عیاش از ... در غضب شد سوکند خورد که اکر روزی بر تو دست یابم بجان
با هم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرده و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد عیاش در وقت
حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث در محلی تنها یافت و ناپروا سوکند را بکشت صحابه
را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش پشیمان شده نادم شد بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده قصه تمام بعرض رسانید و کفت مرا از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد

جزاء او بدو آید و حکم قتل خطا بیشتر گفته شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شما اند
یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل واجب است آزاد کردن بنده مومن و دادن دیه
باهل او نباید داد زیرا که میان مومن و کافر وراثت نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر کشته شده از قومی باشد که بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهدی و پیمانی باشد یا اهل ذمه بوده حکم در دیه و کفارت حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس دیه
تسلیم کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مومن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت
نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وی است روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً و این حکم کرده خدای تا توبه
دهد شما را توبه دادنی مِنَ اللَّهِ از خدای و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم
کننده در بیان کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود را هشام در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت
صورت حال عرض رسانید آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر بدانید کشنده هشام او را بمقیس سپارید
والا دیه او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون از پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و او با زهیر روی
نهاد چون بنزدیک مدینه رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که زهیر را بکشت و با خود گفت
نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مراد دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد این آیه نازل شد که وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد
مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مومنی را بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالی
که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بر وی وَلَعَنَهُ و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ
لَهُ و آماده ساخت است برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سریه بسر قومی فرستاده در راه مردی که از ایشان مسلمان بود و قوم او گریخته بودند او با مال و متاع
خود بکوهی متحصن شده چون که سریه تکبیرگویان رسیدند مرد این آواز تکبیر ایشان بشنید او نیز تکبیر گفت و پیش آمده
سلام کرده و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده اسامه بن زید فی الحال بر وی تاخت و به
ضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند و خبر که بحضرت رسالت رسید
بغایت متالم شد و گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی خدا گواهی میداد و چون مسترفت شد اسامه بران عمل نادم
و گفت یا رسول الله او از ترس تیغ کلمه گفته بود حضرت فرمود که بلا اله الا الله و در روایت آمده که اسامه گفت
کلمه گفتن مرد از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه یعنی دل او را شکافتی بود تا دانی که راست
میگوید یا دروغ و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک جوئید و آهسته تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ
السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیه اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا نیستی تو مومن بلکه بجهت ایذا مال را تکلم
تَبْتَغُونَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا کالای زندگانی دنیا مراد غنیمت و غیر آن است و اگر شما طالب غنیمتید
فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل

برای مال كَذَٰلِكَ همچنین بودید شما كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت عصمت خود و مال خود توسل بکلمه
شهادت مینمودید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدا بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن
و بیّن سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه و بال زدن کما شتر همراه کافر نزد خدای کمتر است
از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر
نیستند نشستگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند صاحب ضرر و بیماری وَالْمُجَاهِدُونَ
و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند
وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتل در آیند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند
با کسی که در معرکه مجاهدت جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود
ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا در ساعت آثار وحی بر آن
حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللَّهُ زیادتی داد خدای
الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بعذر دَرَجَةً پایه که
آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و هر یک را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نتوانند و مجاهدان
که خود مباشر آنند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات
و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل کرده خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان
بی عذر أَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پایها بلند است از نزد خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجات است
بیان هر دو درجه مقدار دویدن اسب وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و بخشایش وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای
آمرزنده گناهان و بخشاینده ایشان بر ایشان و از جمله اخبار ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون
قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر
آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان
آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان میستانند از ایشان ملایکه اعوان ملک الموت ظَالِمِي
أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و با موافقت با کفار
و آن ممنوع بود قَالُوا گفتند ملایکه از روی سرزنش ایشان را فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید
از مشرکان و موحدان قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم ما مُسْتَضْعَفِينَ ضعیفان و عاجزان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار
غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آیا نبود أَرْضُ اللَّهِ زمین خدای وَاسِعَةً گشاده و بسیار فَتُهَاجِرُوا
فِيهَا تا هجرت کنید در وی بطرف دیگر از آن جا که بجای دیگر هجرت کرده اند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که تارکان هجرت
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ و از عقوبت خدا تارکان هجرت را مستثنی
إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان

لا یستطیعون حیلة توانایی و چاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا و نمی‌شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن آن فاولئک
پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عسی ایما میکند بآنکه ترک هجرت
امر خطیر بوده حتی که مضطر این بیشتر از آن بوده و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده
گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا مواضع
بسیار یعنی آنکاهها وسعة و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه حق و در دنیا از عکرمه
خبر روایت میکند که در مکه بیمار دیگر بماند و درمانده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید در ترک هجرت
نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره رضی الله عنه پسران را گفت که هر چند من بیمار
از جمله مستضعفان نیستم چاره دارم راه مدینه میتوانم برد میترسم که ناگاه بدست جلی
درمانم بسبب ترک هجرت ایمان من خللی پذیرد مرا بر همین سریر که هستم بیرون برید پسران اشارت پدر را
انقیاد نموده استعداد راه کردند و متوجه مدینه شدند تنعیم نزول نمودند آثار موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود
بر چپ نهاده گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم برانچه بیعت کرده است رسول تو
با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر بودی و
مزد او شاملتر حق تعالی آیه فرستاد که ومن یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که هجرت
کننده باشد سوی خدای و رسول او یعنی برای فرمان ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرت
نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت باشد مزد او علی الله نزدیک خدای و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان
که تاخیری کرده در هجرت کرده رحیما مهربان در دو عطا ثواب او بمحض نیت او واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید
در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو
رکعت گزارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را رنجه کنند کافران این شرط باعتبار غالب است چه
در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمن بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد ان الکافرین بدرستی که
کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا واذا کنت فیهم و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف
از اعدا فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که امامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم پس
باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو و نماز گزارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن باستند ولیاخذوا
اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاح خود را از روی احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند یعنی نماز
گزاردند که فلیکونوا پس باید که باشند آنها که نماز میگزارند من ورائکم از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه
یک رکعت گزاردند بصف لشکر بازروند ولتأت طائفة اخری و بیایند آن طائفه دیگر که لم یصلوا نماز نگزارده بودند
داشته اند فلیصلوا معک پس گزارند با تو یک رکعت دیگر ولیاخذوا حذرهم و باید که بردارند ایشان نیز با خود حذر خود
آلتی که بدان حذر میکنند چون سپر و خود و زره و اسلحتهم و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر

و حربه و تیر و کمان ود الذین کفروا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لو تغفلون آنکه غافل شوید عن اسلحتکم
از سلاحهای حرب خود وامتعتکم و از متاعهای خویش چون اسب و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما
میلة واحدة یک حمله و هر چه یابند ببرند نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقت ظهر دیدند که بعضی از
مشرکان عرب را دید صف آراسته کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز چون تا لشکر اسلام در
مقابل صف برکشیده وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار در میان قبله و سپاه مؤمنان حضرت رسالت
با صحابه باقامت نماز اشتغال نموده مشرکان معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده میکردند بعد از فراغ اهل اسلام
از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا در نماز بر ایشان هجوم نکردیم و بزرگان لشکر ما از ایشان و یاد کردیم
یکی از دین کفر آواز داد که این قوم را بعد از این نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن مبالغه تمام
می‌سازند فرصت نگاه داشت در آن وقت ناگاه بر سر ایشان تازیم و بکام دل از ایشان داد انتقام بستانیم
چون وقت صلوة عصر رسید امین وحی جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت
سلام علیه تعلیم نمود چنانچه را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقه مسطور است ولا جناح علیکم و نیست
گناهی بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد شما را رنجی من مطر از باران که گران کرده است حربه را او کنتم مرضی یا باشید بیماران
ناتوان در حمل سلاح ان تضعوا آنکه بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را وخذوا حذرکم و بگیرید حذر خود را که بیم آنست که دشمن
خود را ناگاه بر شما هجوم کند و گفته اند مراقب و باحذر باشید ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین آماده کرده
است برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده فاذا قضیتم الصلوة پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید
از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را قیاما در حال قیام که شمشیر میزنید و در حال نشستن که تیر می‌اندازید
وعلی جنوبکم و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده باشید افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خدا و ذکرست در همه احوال
در ذاکر الهی آورده و ذکری بعض خوفست یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت تعرض در امور و قعودا در وقت
اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق وعلی جنوبکم در وقت ..... و مرده ... نقل
... چنین خوف توان بود نظم هر که زو در خوف کم شد هوش او ..... تا ...
گشت در دل هر که خوفش بیشتر ... فاذا اطمأننتم پس چون بیاسایید از خوف ایمن شوید فاقیموا
الصلوة پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست
بر مؤمنان کتابا موقوتا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج از اوقات آن بهیچ وجه روا نیست ولا تهنوا
و سستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد آمد
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد خواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات الم
بودند و ... میفرمود ان تکونوا تألمون اگر هستید شما ای مؤمنان که درد مند شدید از جراحت فانهم یألمون
پس بدرستی که ایشان یعنی کافران نیز درد مند شده زخم خورده اند کما تألمون همچنانکه شما هستید وترجون

وخدا با وجود آن امید که دارید بر ایشان لا یرجون از خدای آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وکان
الله و هست خدای علیما دانا بمصالح شما حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر نقب
در خانه قتادة بن نعمان زده و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافته داشت [illegible] آرد
میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که زید بن السمین نام داشت برد و طریق بدو سپرده بامداد قتاده
بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بنشان
که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برده جهود درع بیافت گرفت زید گفت درع طعمه نزد من بامانت بود بمن
داده و جهودان گواهی دادند قتاده صورت حال بحضرت علیه السلام دفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از بیم
رسوایی خواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بود تا بیا آغاز جدال و خصومت کردند با جهود
و رای حضرت رسالت نیز بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمانان نادانسته تبرئه باشد مبین که حضرت
قصد عتاب یهودی کرده و خواست که بقطع یا او حکم کند از حضرت ربانی در باب خطاب رسید که انا انزلنا
بدرستیکه فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآنرا بالحق براستی و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان
مردمان بما اریک الله بانچه خدای ترا نموده است و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان خصیما
دشمن کسی که پیکار هست و در مقام دفع خیانت باشی از ایشان واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصد
که بعتاب یهودی کردی ان الله بدرستیکه خدای هست غفورا آمرزنده کسی که آمرزش طلبد رحیما مهربان
ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت
او در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستیکه خدای دوست ندارد من کان خوانا هر که هست بسیار خیانت کننده
[illegible] اثیما گناهکار [illegible] یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت
را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان از وی
پنهان نیست پس سزاوارتر است که از وی شرم دارند و نمیدارند اذ یبیتون آنگاه که در شب تدبیر و تزویر میکنند
ما لا یرضی آنچه را که نمی پسندد خدای من القول از گفتن دروغ [illegible] یکدیگر که شب شاورت میکردند و اتفاق که طعمه
سوگند بدروغ بخورد جمعی سوگند او [illegible] سلامت باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد
کرد وکان الله و هست خدای بما یعملون بدانچه میکنند شما از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم
او خالی نیست ها انتم هؤلاء شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جادلتم عنهم دفع میکنید از خاینان خیانت
را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست که خصومت کند با خدای و دفع
کند خصومت را عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست که باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان
که نگاه دارد که ایشان را عقاب کند یا اجابت کند که از ایشان عذاب باز دارد ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن
ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت

یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان او رحیما مهربان بفضل خود و در این آیت ترغیب فرموده طعمه
و قوم او را باستغفار ومن یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که یک گناه را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس
جز این نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله علیما و هست
خدای دانا بانساد [illegible] حکیما حکم کننده در مجازات و مقتضی [illegible] ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره یا [illegible]
واقع شود او اثما یا گناه کبیره یا آنچه عمدا از وی صادر گردد ثم یرم به پس تهمت نهد بآن گناه بریئا یکی را که [illegible]
طعمه نسبت به زید کرد فقد احتمل پس بدرستی که برداشت [illegible] بهتانا [illegible] میشوند یکی از آنها
و دیگر حامل شده گناهی ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیک بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت حال
اعلام داد ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عتاب زید و قصد [illegible] ساحت لهمت طائفة گروهی
قصد کرده بودند [illegible] منهم از بنو ظفر ان یضلوک با آنکه ترا بگردانند از داد و حکم راست وما یضلون الا انفسهم و [illegible]
و ضلالت [illegible] وما یضرونک من شیء [illegible] نتوانند
هیچ چیز [illegible] پناه خدای [illegible] وانزل الله و فرو فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآنرا والحکمة و
بیان احکام آنرا وعلمک و در آموزانیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وکان فضل الله و هست فضل خدای
علیک بر تو عظیما [illegible] لا خیر نیست نیکویی فی کثیر
من نجویهم در بسیاری از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الا من امر مگر آنکه بفرماید بصدقة [illegible] او
معروف [illegible]
[illegible] او اصلاح بین الناس [illegible] ومن یفعل
[illegible] ابتغاء مرضات الله [illegible] فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را
اجرا عظیما [illegible] ومن یشاقق الرسول [illegible] من بعد ما تبین له الهدی
[illegible] ویتبع [illegible] غیر سبیل المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آخر او را بگرفتند و سنگسار کردند و قول اول آنست که از جنة در در راه افتاده بود و کیسهٔ دیناری در کشته بدزدید
بعد از وقوف بر آن او را در دنیا انداختند این عقاب دنیا بود و عقاب آخرة را میگوید **نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ** واگذاریم او را
در آنسرای با آنچه دوست میداشت در دنیا یعنی آنکه کفر ورزد یعنی او را در دایرهٔ کفر و ضلالت را اختیار کنیم **وَنُصْلِهِ**
جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** و بد بازگشتنیست دوزخ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ** بدرستیکه خدای نیامرزد **أَنْ**
يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای **وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ** و بیامرزد آنچه جز شرک است **لِمَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد این آیه در شأن
پیری بوده است اعرابی که بخدمت رسول آمد و عرض رسانید که یا رسول الله پیر مردم در گناه غرق شده
الا آنست که تا خدا را شناخته ام به وی شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت
و دلیری با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که از خدا یعنی خدا را بگریختن خود عاجز کرده ام حال که
ام پشیمان از گناه و توبه کننده ام در گناه حال من چگونه باشد یعنی خدای این آیه را فرستاد و دلالت کرد که ما دون
شرک امید آمرزش هست **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ** و هر که شرک آرد بخدای **فَقَدْ ضَلَّ** پس هر آینه گمراه شد از حق **ضَلَالًا بَعِيدًا**
گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت بسرانجام حال مشرکان خبر میدهد که **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ** نمی پرستند بجز حق تعالی
إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان بتان را ماده میگوید بواسطهٔ تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله
را بتی بوده که آنرا انثی فلان میگفتند و در تفسیر نیز آورده که بتان را بصورة زنان ساخته بودند و گفته اند مراد از
این انات ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند که فرشتگان دختران خدا اند **وَإِنْ يَدْعُونَ** و نمی پرستند **إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا** مگر
دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه امر میکند مشرکان را بعبادت آنها **لَعَنَهُ اللَّهُ** راند او را
خدای از رحمت و دور گردانید او را از رحمت خود **وَقَالَ** و گفت شیطان **لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ** هر آینه میگیرم از بندگان تو **نَصِيبًا مَفْرُوضًا**
بهرهٔ مقرر کرده که آنرا بیشتر ایشان گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بهرهٔ النار خواهد بود چنانکه
در حدیث آمده **وَلَأُضِلَّنَّهُمْ** و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق **وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ** و در آرزو میافکنم ایشانرا و میآرایم در
چشم ایشان امانی باطل را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا انکار بعث و بشریت یا دخول بهشت با گناه
وَلَآمُرَنَّهُمْ و میفرمایم ایشانرا **فَلَيُبَتِّكُنَّ** پس میشکافند **آذَانَ الْأَنْعَامِ** گوشهای چهارپایان را و آنچه خدا
حلال ساخته حرام میکرده اند اشارتست بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه
در سورهٔ مائده بیاید **وَلَآمُرَنَّهُمْ** و هر آینه میفرمایم ایشانرا **فَلَيُغَيِّرُنَّ** پس تغییر میدهند **خَلْقَ اللَّهِ** آفرینش خدا را
بصورة یا صفة چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندانها و لواطه و سحق و وشم کبود زدن بر روی و
دست و پای یا مراد تغییر فطرة الله یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله **وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ** و هر که
فرا گیرد شیطانرا **وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ** دوستی بدون خدای یعنی هرچه شیطان فرماید چنان کند **فَقَدْ خَسِرَ**
پس بدرستی که زیان کند **خُسْرَانًا مُبِينًا** زیانی روشن چه سرمایهٔ عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره
بود و یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ **يَعِدُهُمْ** وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند **وَيُمَنِّيهِمْ**

و در آرزو میافکند ایشانرا بچیزی که نیابند **وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ** و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان **إِلَّا غُرُورًا** مگر فریب و
خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است **أُولَٰئِكَ** آن گروه که پرستندهٔ بتان و متابع شیطانند **مَأْوَاهُمْ**
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است **وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا** و نیابند از دوزخ **مَحِيصًا** گریزگاهی که بدانجا التجا کنند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و
آنانکه گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و عملهای پسندیده کردند **سَنُدْخِلُهُمْ** زود باشد که در آریم ایشانرا **جَنَّاتٍ**
تَجْرِي بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان آن جویها **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که ایشان جاوید
باشند در آن **أَبَدًا** تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع **وَعْدَ اللَّهِ** وعده کرده خدای وعده کردنی **حَقًّا** و راست کرده حق
خود را **حَقًّا** راست کردنی **وَمَنْ أَصْدَقُ** و کیست راست گوتر **مِنَ اللَّهِ قِيلًا** از خدای در سخن خود ابو صالح روایت
میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش
از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما نازل گشته و ما به بهشت نزدیکتریم مسلمانان جواب
دادند که پیغمبر ما خاتم النبیین است و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیه آمد که **لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ** آنچه
خدای وعده کرده است از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان **وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ** و نه بآرزوهای اهل
کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بکوشش و ریاضت باید کشید
آنرا که ریاض بهشت باید **نظم** بآرزو و هوس بر نیاید این مطلب ۰ بآب دیده و خون جگر توان بود **مَنْ يَعْمَلْ**
سُوءًا هر که بعمل آرد کاری بد را **يُجْزَ بِهِ** جزا داده شود در آن عاجلا یا آجلا این حکم عام است هم عاملانرا آورده اند
که چون آیة فرود آمد اصحاب متألم گشتند و ابوبکر صدیق رضی گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از
نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچ کس را از کردار بد خالی نیست پس بحکم جزا آن کرداد حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که نه بیمار شوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله
خواجه فرمود که همه اینها جزای اینست و در تفسیر آورده که حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه بعد از
این سخن فرمود که ای ابابکر تو و اصحاب تو مؤمنانرا جزای گناه در دنیا دهند تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه
نبوده و دیگرانرا جزای ایشان جمع کنند در روز قیامت بدیشان رسانند و حسن بصری رحمه الله میگوید عمل سوء
شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید که بعد از آن **وَلَا يَجِدْ** و نیابد عامل سوء **لَهُ** برای نفس خود **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز
خدای **وَلِيًّا** دوست داری که بهره بدو رساند **وَلَا نَصِيرًا** و نه یاری که از عذاب برهاند **وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ** و هر که
بجا آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام او نیست **مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ** از مرد و زن **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** در حالی
که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه معترف که آن **يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ** در آورده شوند
بهشت و حفص بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بهشت **وَلَا يُظْلَمُونَ** و ستم کرده نشوند در ثواب عمل خود
نَقِيرًا مقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود **وَمَنْ أَحْسَنُ** و کیست نیکوتر از جهت دین **مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ**
از آنکه خالص کرد ذات یعنی نفس خود را **لِلَّهِ** برای خدا یا بدل گردانید وجود خود را بجود حق تعالی **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و حالا

اکر او آیدنات بنیکو بهاد ترک کنند بدیها و اتّبع و پیروی کرد ملّة ابراهیم دین ابراهیم حنیفا در حالتی که ابراهیم
از ورود باطل از همه دینها بدین اسلام و اتّخذ الله ابراهیم خلیلا و کرفت خدای ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید
و اختصاص داد او را بچیزی که مشابهست بکرامة دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم علیه السلام حاجت او
قحط پدید آمد چون مردم هواداران او بدر خلیل علیه السلام با قحط بودند در آن سال بجهة جمع بیشتر رجوع نمودند
ابراهیم علیه السلام دانست برایشان ایثار کرد و جمیع کماینبغی نتوانست کرد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتقد
علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید کفت در ولایت ما نیز از
قحط غلا ظاهر شده و اکر قافله ابراهیم علیه السلام از طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست
نمود اما شنیده ام که بی فاقه زدکان بدعا التجا کرده اند و او بکرم عزیزی در ساحت جنبید میخواهد که از طعام بر
ایشان صرف کند التفات کنیم بلادمان ابراهیم نداده بی قحط غرتیدن بیزمینا شده بضرورة بازکشتند و ایشان را
آمد که شتران خالی بشهر در آیند بی کراهه و فضای بیابان بچشم برانده اند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان
خواهد رسید شتر بانان در حوالی شهر جوالها را از ریک نرم کردند و بخانه آوردند و ابراهیم علیه السلام از ین حال
تنک دل شده روی بمسجد نهاد و از حال ساره بیخبر ابراهیم بخواب بود چون بیدار شده جوالها را دید کشاده
و خوشبوی شده سر بوی کشاده آرد دید در غایت سفیدی و پاکیزکی بر در انداخته از آن خبر کرد نان پخت
بیاورد اطفال دهد و مشتاقان را چون ابراهیم علیه السلام از مسجد بیرون آمد بوی نان بمشام او رسید و پرسید که این از کجا
کفت این از نزد دوست مصری تو ابراهیم فرمود که این از نزد یک دیکر است خدای برین جهت و برا دوست کرفت
که از بهر خلق استسلام بلا است در عموم احوال حضرت و لی الکال دارین مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل موسوم
شد و شرط محبت فنا و حیات است در محبوب و بقا باقی بود و این مقام محمدی است لاجرم بحبیب کفت و ایضا
کذا کرخلّت بظاهر نبود و ذکر واتّخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر حبیب بکنایة راز بود که فاتّبعونی یحببکم الله و در بیع کفته
بیت آن نیست که محبوب بجهان قوت تو بطلف بیت آنست که جان تو محبوب باشد خلیل باکه بود و حبیب بجذب
شتابرهبی و تغرقات و جذبه علامة نبی وجیهت از سلوک بدین عادت خبر داد که انّی ذاهب الی ربّی
و از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کرده که اسری بعبده لاجرم منظر کاه خلیل بود که ارنی ملکوت السموات
و الارض قدم کاه حبیب کردانید که و زیّنّا الناظر خلیل از جملة شان پاهش سبحان جاود شان ذلک
ولله ما فی السّموات در خداوات انچه در آسمانها است و ما فی الارض و انچه در زمین باشد بهر هرکما از اعلاماتش که خود
بدو متی برکزیده و کان الله و هست خدای بکلّ شیء محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت و یستفتونک
و طلب فتوی میکنند از تو فی النّساء در باب میراث زنان یعنی دختران که جنانچه کذشت و اهل جاهلیت برین حیف
کردند و خواهران را ضعف از میراث می دادند مکر کسی را که کار زار کند و غنیمت بدست آورد قل الله یفتیکم بکو که
خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهنّ در باب ایشان و ما یتلی علیکم و دیکر فتوی میدهد انچه خوانده

بشود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النّساء در شان یتیمان که زنانند اللّاتی آن زنان که لا تؤتونهنّ نمیدهید ایشان را
ما کتب لهنّ انچه فرض کرده شده برای ایشان از میراث و ترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهنّ اکر بخواهید ایشان را
اکر جمیل باشند و اموال ایشان را بخورید و المستضعفین و دیکر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارکان
من الولدان از فرزندان خورده که ایشان را میراث نمیدهید و ان تقوموا و دیکر حکم میکند قرآن با آنکه قیام نمائید للیتامی
برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و داد و ما تفعلوا من خیر و انچه میکنید از نیکوئیها در باب
یتیمان و کودکان و غیر ایشان فانّ الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا و بر آن مجازات خواهد داد
در اسباب نزول آورده اند که مرد زن خود را بجهة پیری یا جهتی دیکر میخواست طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بدان
رضا نمیداد و میکفت مرا طلاق مده و هر کاه خواهی نزد کنیز تو در هر نوبت حق خود را بتو بخشیدم و کویند که عمر بن محمد بن مسلمه را شوهر عمره
رافع بن خدیج که میخواست که او را طلاق دهد و همین کفت که مرا در عقد تو در نوبت خود میکذار زن تو بخشیدم
حق تعالی این آیه فرستاد که و ان امرأة و اکر زنی خافت ترسد و داند من بعلها از شوهر خود نشوزا اسر باز زدن
از صحبت او او اعراضا یا روی کردانیدن فلا جناح علیهما پس هیچ کناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما و آنکه
اصلاح آرند میان یکدیکر صلحا صلح آوردنی یعنی آشتی کند با آنکه زن مقدار کابین یا مهر بخشد یا نوبت خود بزن
دیکر کذارد و مرد بر حقوق خدمت قیام نماید و او را از خود جدا نکند و الصّلح خیر و آشتی بهترست
از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده اند که حضرت رسالت صلّی الله علیه و سلّم سوده بنت زمعه را طلاق داد
و او بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم علیه الصّلوة و السّلام برسید سوده بزبان تضرع کفت یا رسول الله
رجعت فرمای برین که خدای سوکند که دوستی مرد ندارم لیکن میخواهم که فردا قیامت در زمره زنان تو محشور
شوم و نوبت خود بعایشه بخشیدم حضرت نبوی رجعت کرد و در نوبت وی بخانه عایشه میبود و این آیه در شان
او نازل شد و احضرت الانفس الشّح و در آورده اند نفسها را بخل یعنی بخیلند نفسها بر حقوق خود و اما نیست که هرکه
از دو جانب در مساعت و مروة بخل ورزند و ان تحسنوا و اکر نیکوئی رسانید در زنان کافر و تتّقوا و پرهیز
از نشوز و اعراض فانّ الله کان پس بدرستی که هست خدای بما تعملون خبیرا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا
و لن تستطیعوا و نتوانید که شما کرده باشید ان تعدلوا اکر عدل کنید بین النّساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که ابتدا میلی واقع نشود و آن متعذرست و هذا حضرت رسول صلّی الله علیه و سلّم
بآنکه قسم در میان ازواج طاهرات ملاحظه میفرمودند عدل میکشند خدایا از قسمت در آن چیزیست که من مالک
آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن و در انچه تو مالکی آن و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه رضی الله عنها را
بیشتر دوست میداشت و لو حرصتم و اکر حریص باشید بارتکاب عدل در قانون باشد بدان فلا تمیلوا کلّ المیل
پس میل مکنید تمام میل آن که مرغوب است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعلی جمع مکنید که اکر چنین باشد
فتذروها پس بکذارید آن دیکری را کالمعلّقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر

داد وان تحسنوا و اگر صلح آرید آنچه تباه ساخته اید از احوال زنان در زمان گذشته وتتقوا و بپرهیزید از ستم
در زمان آینده فان الله کان پس بتحقیق که هست خدای بما تعملون آنچه میکنید خبیرا دانا ولن تستطیعوا و هرگز نتوانید
در زمان مستقبل ولو حرصتم و اگر چه حریص شوید که از ایشان از صاحب بطاقت فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام
هر یکی را از سعته از جود فراوان و هر که ... یغن الله وکان الله واسعا
و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان حکیما دانا و احکام وی ولله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از جواهر علوی وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کون ولقد وصینا و هر آینه وصیت کردیم ما الذین
اوتوا الکتاب آنانرا که داده شد کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی جهود و نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند وایاکم و شما را
نیز وصیت کردیم ان اتقوا الله آنکه بپرهیزید از خدا وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدا
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک وی اند پس بکفر و معصیت
شما ضرر نیکرد و از ایمان و طاعت شما نفع نبود وکان الله غنیا و هست خدای بی نیاز از خلق
خود و از فرمان برداری ایشان حمیدا ستوده است در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند ولله و مر
خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملائکه و ستاره و غیر آن وما فی الارض و آنچه در زمینها بود از
ارکان و موالید و جز آن وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا کارساز بندگان ان یشأ
اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی کرداند ایها الناس ای مردمان ویات باخرین و بیارد دیگری ایجاد کند
که فرمان بردار تر باشد چون این آیت نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دست مبارک بر پشت سلمان
زد که آن قوم این شخص اند وکان الله و هست خدای علی ذلک بر این کار بجا و اعدام قدیرا توانا من کان
هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای همچون مجاهد مثلا که از کار جهاد برای غنیمت
کند فعند الله پس نزدیک خداست ثواب الدنیا والاخرة پاداش دنیا و آن خیرات و پاداش آخرت
بس شریف است پس چرا یکی طالب خسیس تر چیزی شود و از شریف تر چیزی باز ماند اگر باشرف
گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی سبیل الله خدا جهاد کند او را آخرت حاصل نعمت گشت
دنیا و رجب آن چیزی محترم بغایت و غنیمت دنیا نیز بود میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع
در پی او وکان الله سمیعا و هست خدای شنوا بهم قولها بصیرا بیننده هم فعلها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل یعنی جهد کنید که ...ام عدالت شهداء لله
باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادة کنید ولو علی انفسکم و اگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر
خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمت او است ... تعالی ... بما ... گفت باد
... و ... اداء شهادة ... آنکه
آیت نازل شد که گواهی از کریمه ... او الوالدین یا بر پدر و مادر والاقربین و خویشان نزدیک

ان یکن اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی
را برای توقع احترام مگیرید و بر فقیر بجهت افلاس ترحم منمایید فالله اولی بهما پس خدای سزاوار تر است بتوانگر
و درویش و اگر دانستی که شهادة بر ایشان از برای ایشان مصلحت بودی بدان حکم فرمودی فلا تتبعوا الهوی
پس شما متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا و از آنکه میل کنید از حق وان تلووا و اگر بپیچانید زبانها را بگواهی دادن
گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما
تعملون بدانچه شما میکنید از عدل و میل خبیرا دانا و آگاه و شما را بدان مکافات خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا با منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند که با دیگر
ایمان داریم چون بقرآن و موسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافه
نیز میشاید بس با ایشان میگوید ای کسانی که ایمان بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را
میفرماید که آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید بعضی کتب و رسل
ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میگوید ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بالله بخدای ورسوله و بفرستاده
او که محمد رسول الله است علیه الصلوة والسلام والکتاب الذی نزل و بآن کتابی که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغمبر خود
یعنی قرآن والکتاب الذی انزل و بآن کتابها نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده
اند از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره
منقولست که فرموده ندا یا ایها الذین آمنوا اشارتست بآنکه هر طرفة العینی نفی این وجود بشری میباید کرد
و اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود و از حضرت سید الطائفه جنید قدس الله روحه منقولست که فرموده
پنجاه سالست که دم ایمان آورده ام و هر دم ایمان تازه کرده ام و هنوز در آن نظر دو وجود از محض کاهست
بجو و مشغول گشتن کفر راهست که تا هر دم کند پندار هستی سوی ظلمت سرا و خود پرستی خودی کفرست تو خود را
که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملائکته و بفرشتگان او وکتبه و به
کتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم الاخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا
گمراه شدنی دور یعنی دور افتاد از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی که آنکه ایمان آورده اند
یعنی جهود ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس بار ایمان آوردند بعد توبه کردند ثم کفروا پس کافر شدند
بعیسی علیه السلام ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند در کفر بانکار محمد علیه الصلوة والسلام لم یکن الله لیغفر لهم نیست
خدای که بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست و خدای دانسته که خواتیم ایشان بکفر و طغیانست ولا
لیهدیهم سبیلا که راه نماید ایشانرا براهی که بوی رسند بشر المنافقین بشارت ده منافقان را و بسیاق تهکم است یعنی
که بجای بشارت بان لهم بآنکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک الذین یتخذون منافقان آنانند که میگیرند
الکافرین اولیاء کافران را دوستان من دون المؤمنین بجز مومنان ایبتغون آیا میطلبند عندهم العزة نزدیک

کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت لِلَّهِ جَمِيعًا مر خدای راست همه و هر که را
عزتی رسد از او رسد و او دوستانرا منشور عزت داده که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که فرو فرستاده
شما ای مؤمنان فِي الْكِتَابِ در قرآن حق سبحانه در مکه حکم فرستاده که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن نشست
خواست نکنند و آن آیه اینست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الایة یهود در مدینه تلک داری آن بنا نهاده میگویند که خدای
در قرآن فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون بشنوید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدا را از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده
شود بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتَّى يَخُوضُوا
تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که بنشینید آنکه کام که
دخواست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ مانند ایشان اید در گناه زیرا که نادیده اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و
با وجود این با هم اید صحبت ایشان إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست وَالْكَافِرِينَ و کافران
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا همه ایشان الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ آنانکه انتظار میبرند بِكُمْ بشما فتح یا نکبت فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر
واقع شود شما را فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فتح و نصرت از نزدیک خدای قَالُوا گویند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبو[دیم]
با شما در جهاد کار دین پس بهره ما از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه
کردن بر مؤمنان قَالُوا گویند مر کافرانرا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ غلبه و دستی نبود بر شما و توانستیم که شما را بکشیم اما
دست باز کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان با آنکه سستی کردیم در مدد کاری
ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
پس خدای حکم کند میان شما ای مؤمنان و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که جزا دهد هر یکی را در خور حکم باشد
وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ و هرگز نگرداند خدای لِلْكَافِرِينَ کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان در روز قیامة سَبِيلًا حجتی که بدان
ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا نصرت ایشانرا بر مؤمنان دهد إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر
میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدای جزا دهنده است ایشانرا بر
فریب ایشان و آن چنانست که روز قیامة ایشانرا نیز نوری دهد چنانچه مؤمنانرا داده باشند و چون قدم بر صراط نهند
نور مؤمنان باقی مانده بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی کرده شود در ظلمت مانده بقعر دوزخ
در افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ بنماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند کاهلان و گران جان
مانند کسی که او را کاری کرده باشد که از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دیده نماز میگزارند و اگر نه ترک
کنند يُرَاءُونَ النَّاسَ بنمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نمیکنند
خدای را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان و اندکی آن نسبت با ذکر دل
اندکست و در وقت قلیل بآورده که ذکر ایشان اندک باعتبار آنکه غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته
بطمع دنیا و دنیا در هر چه دورست بغایت مختصرست و ذکر خدا از همه بزرگترست و لذکر الله اکبر و منافقا[ن]

ریا میکنند مُذَبْذَبِينَ در حالتی که متردد و متحیرند بَيْنَ ذَلِكَ میان کفر و ایمان لَا إِلَى هَؤُلَاءِ نه با گروه مؤمنانند تا ایشانرا
باشد هر چه آنانراست وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ و نه با کافرانند تا با ایشان باشد هر چه بر آنهاست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را گمراه سازد
خدای فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ
نگیرید کافرانرا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مؤمنان این خطاب منافقانست که با دشمن خدا دوستی کنند أَتُرِيدُونَ
آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ که گردانید مر خدای را عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن و آن موالات کافران
که موجب عقوبت خدای است إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ
عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدان کافرند در کفر با خداع و مکر و استهزاء با سلام ضم کرده
در کشف الاسرار آورده که چون منافقان بدوزخ حکم شود و بعد که اول در آیند مالک گوید یا نار خذیهم آتش
گوید حکم بار زبانت و زبان ایشان بکلمه جاری شود هر چند بر بها زیکف انداد و سوختن ایشان در خو[د]
کنم بر چنین سوال بر هر دو که آتش از احراق ایشان ابا کند تا آنکه بمقعر رسند آنکه آن درکه گوید حکم ما بر درکا
به زبان بیا دیدتا از وله نشان داریم چون در دل ایشان جز شایبه شرک نباشد آتش در ایشان پیچید
و ابد الآباد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشانرا نَصِيرًا یاری که حمایت نماید ایشانرا و از آن درکه بیرون
آرد و هر منافقان در عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و اصلاح آنچه
فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند بدین خدای و دست پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص
و پاکیزه کرده باشند دین خود را لِلَّهِ برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بتوبه
و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرا وَ
سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند
مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید ما او را بنعمتهای وی
وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او و در وی بتحقیق ایمان آرید یا آنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا
و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر و ایمان الجزء السادس لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ
نپسندد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بسخن بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسیکه بر وی ستم کرده اند چه او را روا
که گوید ظلم کرده و کفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را ندادند آنکس زبان بشکایت کشود و هر جا که بودی
از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد و صحابه او را بران شکایت عتاب کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را
شکایت از ظالم جایز است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنوا سخن مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالم إِنْ تُبْدُوا
خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید آنرا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که شما
را شکایت از آن روا باشد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال
قدرت از انتقام ایشان قَدِيرًا توانا بر عقاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیه تحریض مظلومانست بر

عقوبت متحقق شوند باخلاق ردیه و با اکثر خصت نظم دارند از سر آن در کرد إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بتحقیق
و یقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند که جدائی افکنند بَيْنَ اللَّهِ
وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و میگویند
که ایمان آوریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی
و عزیر و کافریم بعیسی و محمد علیهم السلام وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و میخواهند که فرا گیرند بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا میان کفر و ایمان
راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی أُولَٰئِكَ آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی
میطلبند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفر محقق شده یعنی کامل‌اند در کفر خود و ایشان را مؤمن نتوان گفت به
وجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راست معتبر و معتد به نیست وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده‌ایم برای کافران عَذَابًا
مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آوردند بِاللَّهِ بخدا وَرُسُلِهِ و به فرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا
و جدا نکرده‌اند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده‌اند أُولَٰئِكَ آن مؤمنان حقیقی سَوْفَ
نُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایب خوانده أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را که وعده کرده
است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان رَحِيمًا مهربان بزیادت حسنات ایشان در اکثر
تفاسیر هست که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت پناه آمده گفتند
اگر دعوت میکنی که پیغمبری یکبارگی کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیة آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سؤال میکنند ترا
اهل کتاب یعنی در میخواهند أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ که فرو آری بر ایشان كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان یکبار چون توریة
یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی یا کتابی که معاینه ببینیم که فرود می‌آید یا بنام هر یکی از ما کتابی باید
که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود سبب اجابت نیافت و حق سبحانه
تسلیه فرمود آنحضرت را که ازین سؤال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که آن
گروه از ایشان‌اند درخواستند از موسی أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بزرگتر ازین درخواست و آن وقتی که کلام حق شنیدند فَقَالُوا
پس گفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً بنمای خدای را بعیان فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمده
بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب رؤیت در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند
گوساله را بخدائی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزات موسی علیه السلام فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ پس عفو کردیم
از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَآتَيْنَا مُوسَىٰ و دادیم موسی را سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی ظاهر بر ایشان که
بکشند گوساله پرستان را و ایشان فرمان بردار شدند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر ایشان کوه طور را بِمِيثَاقِهِمْ
بسبب میثاق که قبول کنند و ایشان از آن جانب سر باز زدند بقبول نکنند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بزبان یوشع
که در آئید بدروازه شهر ایلیا سُجَّدًا در حالتی که سجود کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و
گفتیم ایشان را بزبان داود لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ستم مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ما

بگیرید

بگیرید و ایشان را بار بار تجاوز نمودند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یکی ازین حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی
استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بسبب آنکه شکستند ایشان میثاق محکم را که ما کردیم با ایشان انچه کردیم از لعن و مسخ
و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان
پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر گفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده
محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم انچه محمد میگوید نمیکند و در جانست که میگویند بَلْ
طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و ایشان را از محجوب گردانیده
و مدد توفیق و تدبر در آیات و تذکر در موعظها از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی‌آرند إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او رضی الله عنهم وَبِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر است بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ
عَلَىٰ مَرْيَمَ و گفتن ایشان نسبت بمریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی بزرگ که انتساب زنا بود وَقَوْلِهِمْ و دیگر گفتن ایشان که
إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای و این از صفت خدا است نه قول ایشان
وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بردار نکردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشتبه شد برایشان و مقتولی که شبیه
بود بعیسی ایشان را افتاد و این قصه در سورهٔ آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی آنانکه اختلاف کردند فِيهِ
در شان عیسی لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان و تردد افتاده‌اند از قتل او چه در وقتی که بهتر خود را برآورد تفحص
کار عیسی است بطلب وی مشغول شده چون از بهتر خبر نیافتند آغاز اضطراب و تردد کرده میگفتند اگر این
عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گفتند از شبه عیسی مقتول بدروغ بود و در دیگر پای دار
آمدند و مقتول را نظر کردند گفتند روی او روی عیسی است و بدن بدن صاحب ما مَا لَهُمْ بِهِ نیست مر یهود را
در قتل او مِنْ عِلْمٍ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر پیروی گمان که میکنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشتند او را یعنی عیسی را یقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ
بلکه خدا برداشت او را بر آسمانها وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در انچه خواهد از دفع عیسی و
انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در امر عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و نیست هیچ یکی از
اهل کتاب إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان نافع
نبود و گفته‌اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید
و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دعوت کند و هیچ
ملت از ادیان در زمان باقی نماند و جز دین اسلام همه باطل شده باشند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما
کند و چهل سال در زمین باشد آنگه متوفی شود و مؤمنان بر او نماز گزارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت يَكُونُ باشد
عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را پسر خدا گفتند فَبِظُلْمٍ
مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بسبب گناهی که واقع شده از آنانکه مذهب یهود داشتند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم برایشان طَيِّبَاتٍ
أُحِلَّتْ لَهُمْ پاکیزه‌ها طعامها که حلال کرده بودند برایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سورهٔ

انعام بیاید وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری از مردان
یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و باز میداشتند که بدو ایمان بیارند که آن حکم
موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر گرفتن ایشان ربوا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا
در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سایر وجوه
محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ مر کافران از بنی اسرائیل را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَّٰكِنِ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
چون عبدالله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند
بانچه فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ و بانچه منزل گشته پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
و ایمان می آرند برپا دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و روز آخر که قیامت است أُولَٰئِكَ
آن گروه مصدقان سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن لقا و رضا و سعادت لقا
باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که وحی کردیم بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ
المرسلین است و اول کسی که شرع کار تمام کرده بدعای او امة هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند حضرت … اول
کتابت … وَالنَّبِيِّينَ مِن
بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از او چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و فرزندان یعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در
النبیین داخلند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف
انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و
خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام شریعت توریة بود وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان که
در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو مِن قَبْلُ پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی
و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولانی که خبر ایشان نفرستاده ایم بتو و نام ایشان
ظاهر نکرده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی
و اکثر تکلیم با موسی بر فرود طور بوده و با حضرت پیغمبر ما در شب معراج بوده … ما اوحی از آن کلام
… عارف … بتعلیم محمد که اطلاع یافت
موسی بر طور اگرچه سخن گفت با خدای … بالای عرش … طور محمد است … فرستادیم پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده
دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنذِرِينَ و بیم دهندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را
عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند

و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در
آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت فرموده در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که
رؤسای کفار چون نزد سید مختار علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال
کرده ایم و از نعت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست
مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت درآمدند سید عالم فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدا
ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم درین باب آمد که ایشان گواهی نمیدهند لَّٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد
و تبیین نبوت تو میکند بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ بانچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآنست و معجزاتست روشن و دلالت کننده بر
نبوت تو أَنزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص بوده و آن علمیست با نظم قرآن بر نظمی که عاجز آیند از آن
بلغاء ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدا
گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان
از راه خدای که آن نعت محمد علیه الصلوة والسلام و تغییر آن قَدْ ضَلُّوا هر آینه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی
دور از راه … جمع کردند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه بپوشیدند حق را وَظَلَمُوا و ستم
کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مؤمنان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد
ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه راه نماید ایشان را براهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ چون بدوزخ در روند باشند
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان أَبَدًا همیشه سالها وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم و دخول و خلود ایشان بدوزخ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد شما را فرستاده بِالْحَقِّ یعنی با سخن درست
که آن کلمه شهادتست یا قرآن مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَّكُمْ گرویدنی که آن
بهتر است مر شما را وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه
آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد رسید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ و هست
خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب بیهود و نصاریست میفرماید
که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود … غلو مکنید …
… میگویند و نصاری … وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ و مگوئید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی … پسر او
نیست … إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدا
وَكَلِمَتُهُ و کلمه او … أَلْقَاهَا که رسانید خدای
آن کلمه را إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ و دیگر … از
سبحانه و تعالی بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدا و فرستادگان او خطاب …

خالق ولا تقولوا ثلثة و مگویید خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم
و برخی بر آن بودند که الله عبارت از سه چیزست اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی
روح القدس و این را اقانیم ثلثه گفتند حق سبحانه میفرماید که انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی
که آن خیر شما باشد انما الله جز این نیست که الله اله واحد خداوندیست یگانه در ذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجوه
در وی راه نیست سبحانه پاکی یاد میکنیم او را پاکی یاد کردنی ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی
الارض مر او راست آنچه در آسمانها و زمینست و همه مخلوق اویند و مخلوق مالک خالق نباید و فرزند مالک پدر نباشد
پس او را اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کارساز و همه است بندگان بخدا
با استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه لازم کفایت والد آنست که والد باید و خدای خود قایمست بحفظ اشیا و کارساز
و مستغنی از یاری و مددکار در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد چرا عیب میکنی حضرت عیسی را فرمود که چه
چیز میگویم در شان او گفتند تو میگویی که او بنده خداست و بنده بودن عیب باشد
حضرت فرمود که بنده خدا بودن عیب و عار نباشد و هیچ کس را آن عیب نباشد و موافق قول آنحضرت آیه آمد لن یستنکف
المسیح ننگ ندارد عیسی و تعظم ننموده ان یکون عبدا لله از آنکه باشد بنده مر خدای را و چون جمعی ملایکه را ایشان را
فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان میکند که ولا الملائکة المقربون و ننگ ندارند فرشتگان
که مقربان بارگاه ربوبیت اند در مقام قرب که ایشان حاملان عرش اند ومن
یستنکف وهر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدای ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود
باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود جمیعا همه ایشان را تا جزا دهد بر مکافات بدیشان رساند فاما الذین
آمنوا پس اما آنها که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزد
موعود ایشان را ویزیدهم و بیفزاید بر جزای ایشان من فضله از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا
و اما آنها که از پرستش حق استنکاف و استکبار کردند فیعذبهم پس عذاب کند ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک
ولا یجدون لهم ونیابند مر ایشان را من دون الله بجز خدای ولیا دوستی ولا نصیرا و نه یاری دهنده و مددکاری یا ایها
الناس ای آدمیان قد جاءکم برهان بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی از پروردگار شما که آن محمد است
صلی الله علیه وسلم با معجزات او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست فاما
الذین آمنوا پس آنها که ایمان آوردند بالله بخدای واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه
شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشان را فی رحمة منه در رحمتی یعنی ثوابی که از وی بازای ایمان ایشان
مقرر شده وفضل و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان ویهدیهم الیه و راه نماید ایشان را بخود یا بآنچه وعده کرده
صراطا مستقیما راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه
منقولست که بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا وارثی نیست مگر کلاله

مائده

یعنی والدین و فرزندان ندارم مرا خواهری چند هست و میراث مال خود را چگونه بایشان قسمت کنم آیه نازل شد که یستفتونک
طلب حکم میکنند از تو در میراث قل الله یفتیکم بگو که خدای حکم میکند شما را فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر
مردی بمیرد و کلاله مردی که لیس له ولد نباشد مر او را فرزندی یعنی پسر و چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نکند
از وجه [illegible] وله اخت و مر او را خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه بگذارد
از مال وهو و آن مرده یرثها میراث بگیرد از خواهر ان لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد
میراث همه مالست آن فرزند خواه مذکر خواه مونث و اگر مراد مذکر است چه مونث حجب برادر نمیکند فان
کانتا اثنتین پس اگر باشد خواهران آن مرده دو تا فلهما الثلثان پس ایشان راست دو ثلث مما ترک از آنچه گذاشته است
مرده وان کانوا اخوة و اگر باشند مر او را برادران و خواهران رجالا ونساء مردان و زنان فللذکر پس مذکر را باشد
از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مونث یبین الله لکم بیان میکند خدای احکام میراث را برای شما ان تضلوا
تا گمراه نشوید یا بیان میکند بجهت راست و درست است یا کراهت آنکه گمراه گردید والله بکل شیء علیم و خدای بهمه
چیزها از مصالح عباد در معاد و معاش داناست

سورة المائدة مائة وثلث عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود
وفا کنید بعهدها که با یکدیگر میکنید بعقود شرعیه چون عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال
کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بی زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا حلال
وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنکه
خوانده خواهد شد بر شما در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غیر محلی الصید نه حلال کنندگان
باشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی
باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم میکند در حلال
و حرام ما یرید آنچه میخواهد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر
الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و از بنی
بکر و جماعت و نامی که در عرب شهرت داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد ترا بچه چیز دعوت میکنی
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و اقامت صلوات
و ادای زکوات مواظبت نمایند حطم گفت این چه فرمودی نیکوست اما مرا امرایی باشد که کارها بی ایشان در انجام
نتوان رسانید میروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر قبول کنند من نیز دین تو قبول کنم و حضرت فرموده
بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس چون حطم بیرون
آمد شتران صدقه را که در حوالی مدینه غارت کرده در عام القضیة که رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب
بعزم قضای عمره بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند

که شتران بغارت برده و بقلادها آراسته برسم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران باز ستانند حضرت
فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از خلاف بپا شد آیت آمد که حرمت شعائر الله مشکنید ولا الشهر الحرام
و حلال مکنید ماه حرام را بقتال کردن ولا الهدی و نه هدی که نامزد کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوندان قلاده
را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درخت حرم یا غیر آن تا معلوم شود
که هدی است و کسی تعرض نکند ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند یبتغون
میطلبند قاصدان فضلا من ربهم که مؤمنان اند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کار میطلبند که
روزی و رضوانا و میطلبند مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در دنیا آورده که
رضوان حج است و اذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال باشید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید
ولا یجرمنکم و باید که وادارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در عام حدیبیه
عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد در گذرید و با انتقام آن خواهید که قصد اخذ اموال
قاصدان حرم کنید حکم این آیت با بعض محل منسوخ است که صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران
هدی و قلاید ایشان را نهب (؟) و تعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکوئی که متابعت امر است و التقوی و بر
و التقوی و پرهیزکاری که مخالفت هوا ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست والعدوان و ستمکاری
یا اتباع بدعت و اتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت است
نافرمانان را حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح وی بی ذبح از بدن او رفته باشد
الدم و خون ریزان و لحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزا از شحم و عظم و غیر آن و ما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته
باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدای را در وقت ذبح او و آن رسم کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند
و المنخنقة و دیگر حرام کرده اند شما را آنچه بخفه کردن مرده باشد که کافران گوسفند را خفه میکردند تا پوست وی
خورده بدی و الموقوذة و آنچه بسنگ و چوب زده باشند تا مرده باشد و المتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد
و مرده یا در چاه افتد و بمیرد و النطیحة و آنچه شاخ زده باشد حیوانی دیگر او را و مرده و ما اکل السبع و آنچه
خورده باشد او را درنده و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما او را با ذبح او و او در زندگی باشد
مقدار که چشم حرکت دهد یا دم خود را بجنباند و ما ذبح علی النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که
منصوب بوده در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده بر اطراف حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای
می‌آورده اند و بر آن قربان میکرده اند و گفته اند که مراد از نصب اصنام اند و درین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی
حرام است آنچه برای بت بکشند و ان تستقسموا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهای قمار
باید دانست که عرب را سه تیر بوده در بتخانه که ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را کاری افتادی رجوع بدان
کردندی و آن سه تیر در خریطه بودی که بمجاور بتخانه سپرده بودندی بر یکی نوشته امرنی ربی و بر دیگری

نهانی ربی و بر سوم که هیچ ننوشتندی و از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و
هر سه را دست در خریطه کردی یکی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مشتغل
بودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر هیچ بودی باز دست بخریطه بردی و گفته اند مراد
استقسام بجزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده
برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتنست
از دایره اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر ربی اراده میخواهند و شرک اگر غیر او را میگویند الیوم امروز که روز جمعه
است یا عرفه یئس الذین کفروا ناامید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم
پس مترسید از قتل ایشان و اخشون و بترسید از من این آیت نازل گردید در حجة الوداع فرود آمده آن حضرت بر ناقه
سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز زیست الیوم امروز اکملت لکم کامل کردانیدم برای شما دینکم دین شما
را که دیگر احکام او را نسخ نخواهد بود و اتممت علیکم و تمام کردانیدم بر شما نعمتی نعمت خود را که فتح مکه است و بیرون رفتن
مطلق دیگر مشرکی را به حج نگذاشتن و رضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دینی که
فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نا یافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد غیر
متجانف لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی گناه یعنی بتلذذ نخورد و زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور
رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده است که گناه را پوشاند مهربان باد که با کل این مقدار رخصت داده آورده اند که
عدی بن حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی
باشیم که اشتغال بسگان و مرغان شکاری میمانند داریم و سگان آل ذریح و آل حویره جانوران وحشی
میگیرند بعضی از آنچه حلالست که زنده بگیریم و بعض آنکه سگ هلاک کند و نه بکشیم و بر ما آنست که تا رسیدن ما
او را هلاک کرده و حق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که یسئلونک از تو میپرسند که از
طعام ماذا احل لهم چه حلال کرده اند برایشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شد بر شما کشتهای شکاری یا آنکه
که بنام خدای ذبح کرده باشند و ما علمتم و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکاری که کسب کنند
خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و غیر آن مکلبین در حالتی که شما مؤدب و
معلمان ایشان اید تعلمونهن می‌آموزانید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته است از طریق
تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند و چون خداوند سر دهد ایشان را و بخواند باز آیند و شکار نگه
دارند و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آنچه نگاه دارند جانوران شکاری که
برای شما نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور باین حد
متعذر است و اذکروا اسم الله علیه و یاد کنید نام خدای را بر آن چیزی که تعلیم داده اید وقت ارسال او بجانب
صید و گفته اند بسم الله الله اکبر و بسم الله نیز کافیست و اتقوا الله و بترسید از خدای در

تا ولا تحجوا حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است از حلال و حرام سوال کند
کرد اَلْيَوْمَ امروز نزد بلا آیه اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را پاکیزها تمام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ طعام
آنها که ایشانرا کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام
شما ایشانرا حلالست و در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای یاد میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاده
پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امه مؤمنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان
پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رحمه الله آزاد
حره اند که امه کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی بعضی بقول او حرایر و اماء از کتابیات مساوی
باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما طالب
نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فراگیرندهٔ دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بما یجب ایمان بآن واجب باشد یا انکار شرایع احکام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ
پس بدرستی که باطل شود کردهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در آخرت مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را از رستن
شعور راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمهٔ گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را با
مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رحمه الله تعالی
فرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام ابوحنیفه رحمه الله ربع سر فرضست و امام شافعی رحمه الله میگوید که
آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان
برون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و در جرّ ارجلکم بعطف و تجاوزات معانی کرده اند
من جوار و حفص نصب خواند عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را ضرر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی
مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را یا مباشرت با ایشان کرده فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید
آب را بعد طلب یا بیابید شما و آب حایل باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد و یا آب در چاه بود
و آلت کشیدن نباشد و یا بیمزد شد و شما قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید خاک پاک
و هر چیز پاک که از جنس زمین بود از خاک و غیر آن فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ رویها و دستها را
از آن خاک بدو ضربه یکی برای روی و دیگر برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرده از
غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ کرده باشد وَلَكِنْ يُرِيدُ و لیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک
کرده باشد از احداث یا از گناه چه وضو کفارهٔ ذنوب است وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ و تا تمام کرده باشد نعمت خود را بر شما یا کرده
بکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب الحقایق فرموده

که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنماز که معراج شما
در رجوع بمقام قرب پس روی دلهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار و
دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بدر کنید هوسها
در راه حق و پایها را از طریق طبیعت و قیام بآیات غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر
ما پس پاک سازید تو بر را از معاصی و دلها را از دیدن طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را
از آرامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که آلوده کاینات گشته نظم سرمو وجود که ذنب لا یقاس به ذنب
ای بپندار وجود آلوده خود را پاک کن ه کیر طهارت سالک ره را تمامی میکند وَاذْكُرُوا و یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِيثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ
که با شما پیمان بسته بِهِ بآن یعنی عهدی که خدای بست با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کرده اند إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول
ترا وَأَطَعْنَا فرمان بردیم ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر
این هر دو بیعت در محل خود خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان كُونُوا
قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدای شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد یعنی باعث
شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان
کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى که عدل نزدیکتر است بپرهیزکاری و چون عدل با کفار بوجه
تقوی قربت قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود نظم عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل ه عرد شاه ظالمیت ملک آرای ه دیر ده ملک از عدل ناسر مجای وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در ظلم و ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وعده کرده است خدای آنکسانی که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده اند و وعده اینست
که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزد بزرگ که از فضل الله است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند قرآن را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخند بعضی بجاورآن آن آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در غزوهٔ غطفان بهر حجی از محارب بن ثعلبه توجه نموده و ایشان تافته
با سر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند و دمی که باران
باریده بود حضرت از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده بود و جامهای تر بر درختی فکنده اعرابی
شاهده کرده بسر خود را گفتند در باب محمد که تنها در پای آن تکیه فرموده و یاران از وی دورند و در محل
دست برد توان یافت غورث آمده شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شمشیر را مرد

ازو کفایت کند حضرت پیغمبر بود که الله یعنی خدای تو منع کند که ما خود [illegible] و العاقبة [illegible] برسید غورث

زده جانب پیغمبر از دست وی بیفتاد و سید عالم شمشیر برداشته و بروی [illegible] و گفت بر منعک منی اکنون بود

هیچکس مرا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بیان قوم باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد و این

آیت فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را که بر شما است اذ همّ قوم

چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان ان یبسطوا الیکم که بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را

بقتل و هلاک فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای ایشان را عنکم از شما و حضرت ایشان را دفع کرد این

بعضی و آنکه نزول این آیه در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کرده بودند [illegible] حصار ایشان رفته بود

ده عاربان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از کفران نعمت او وعلی الله و بر خدای

فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مومنان [illegible] ولقد اخذ الله و هر آینه گرفت خدای

میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام [illegible] با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان

اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی که تا تفتیش احوال القوم خود کنند [illegible] قوم شوند

پیمان و صورت این قصه [illegible] که حق سبحانه وعده داده بود موسی را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا

یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی فرماید و این مواضع در آن وقت مسکن جباران بوده و ایشان از عمالقه

کنعانیان [illegible] قوم عاد چون لشکر فرعون هلاک شدند و مصر بر بنی اسرائیل [illegible]

شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید [illegible] باغ است و جهاد کنید

با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند و با قوم

تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را به تجسس اخبار جبابره فرستادند ایشان یکی از جباران ملاقات کردند

که او را عوج بن عناق میگفتند درازی قامت او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر یافت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میان ایشان [illegible] که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدای انی معکم من با شمام

[illegible] لئن اقمتم الصلوة [illegible] و آتیتم الزکوة [illegible]

رابا ادای استحقاق وآمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم ایشان

[illegible] واقرضتم الله قرضا حسنا [illegible]

[illegible] لاکفرن عنکم سیئاتکم [illegible] ولادخلنکم [illegible]

جنات تجری [illegible] من تحتها الانهار [illegible] فمن کفر بعد ذلک منکم [illegible]

[illegible] فقد ضل [illegible] سواء السبیل [illegible]

[illegible] فبما نقضهم میثاقهم [illegible] لعناهم [illegible]

[illegible] وجعلنا قلوبهم [illegible] قاسیة [illegible]

[illegible] یحرفون الکلم [illegible]

[illegible] عن مواضعه [illegible]

[illegible] ونسوا حظا [illegible] مما ذکروا به [illegible]

[illegible] ولا تزال تطلع [illegible] علی خائنة منهم

[illegible] الا قلیلا منهم [illegible] فاعف عنهم

[illegible] واصفح [illegible]

[illegible] ان الله یحب المحسنین [illegible]

[illegible] ومن الذین قالوا [illegible] انا نصاری [illegible]

[illegible] اخذنا میثاقهم [illegible]

[illegible] فنسوا حظا مما ذکروا به [illegible]

[illegible] فاغرینا [illegible] بینهم العداوة [illegible]

[illegible] والبغضاء [illegible] الی یوم القیمة [illegible]

[illegible] وسوف ینبئهم الله [illegible]

[illegible] بما کانوا یصنعون [illegible] یا اهل الکتاب

[illegible] قد جاءکم رسولنا [illegible] یبین لکم کثیرا

[illegible] مما کنتم تخفون [illegible] من الکتاب [illegible]

[illegible] ویعفو عن کثیر [illegible]

[illegible]

آن بود که مناقض اقوال ظاهر شود و بترک غلو چون در جواب خود سر کرد جز اعراض چیزی ندید بصدق
آن شیر شد و قال الفاسقین ودر قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی که آمد از نزدیک خدای نُورٌ روشنایی که دفع کند ظلمت
ضلالت وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتابی روشن کننده و بخود روشن کننده از نور حضرت رسالت و کتاب مبین قرآن و در
عرایس الحقایق آورده که جهت تسمیهٔ آن حضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت عدم بعرصه
آورد وجود وی بود که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را بنور ظهور او وجود ظهور داد و موجود گردانید
و در فکوک النصوص و شرح نقش الفصوص مذکورست که اصل منشاء و مبداء جمله خلایق حضرت حقیقت الحقایق
است و آن حقیقت محمدی و نور احدیت علیه الصلوة والسلام که صورت حضرت واحدیت احدیت جامع جمله کمالات
الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات بکون انسانی و حقیقت آن حضرت است عالم و عالمیان صورت
و اجزاء تفصیلات اوامر و آدم بیان سر همه و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم و لهم
آدم و من دونه تحت لوائی **نظم** انجا که مبدا ذات جیب غیب بود ۰ نور جان او ویهم ریب ۰ بعد از
آن نور مطلق از علم ۰ گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ۰ یک علم از نور پاکش عالمست ۰ یک علم ذریت و آدم است
نور او چون اصل موجودات بود ۰ ذات او چون محیط هر ذات بود ۰ واجب آمد عرض هر دو جهان ۰ دعوت ذات
بنداد بمانش يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مینماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آن کس را که پیروی کند خشنودی او
سُبُلَ السَّلَامِ طلب راههای سلامتی از عذاب که آن راه حق است یا سبیل دار السلام که طریق بهشتست وَيُخْرِجُهُمْ
و بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ بارادت و توفیق
خود وَيَهْدِيهِمْ و راه مینماید ایشانرا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که موصل است بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که
کافر شدند آنان که قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم و قایل بدین قول از فرق
نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم است ظاهرست چه مادر متقدم است
بر پسر پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر اگر مادر اکبر است و ولد اصغر و چه جدید
که اصغر از اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ از اراده خدای شَيْئًا
چیزی را یعنی کی مانع تواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ که هلاک کند عیسی بن مریم را وَأُمَّهُ و مادر او
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و آنها که بر روی زمینند همه یعنی هیچ یک ازیشان مانع او نتوانند شد و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین
کس خدایی را نشاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد در علی الاطلاقت واسطه و ماده و می آفریند چون آسمان و زمین و
خلق میکند از ماده و واسطه چنانچه اینها را انشا میکند از واسطه که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصل که
جنس است چون والدین یا ذکر بود چو با عیسی و از زن بی زن چون حوا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه
چیزها تواناست وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدایم او ما را چون

پدرست در مهربانی و شفقت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی رحمه الله فرموده که در توریة با
ایشان خطاب کرد که یا ابنائی احبار ایشان خواندند یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیلات که در دم الی ربی
و ربکم ایشان خواندند ابی و ابیکم وَأَحِبَّاؤُهُ و دیگر گفتند ما دوستداران خدایم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس چرا
عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب در دنیا قتل و اسرست و در آخرت بعضی ایشان در دوزخ
که ایام معدوده است پس اگر پسر بود بپدر شما را عذاب نکردی را که پدر پسر را نخواهد و دوست عذاب دوست
روا ندارد پس شما نه پسرید و نه دوست بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدا آفریده است
همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل
ایمانند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی
آسمانها و زمین و حکم و بودن در آن هر دو وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان اینها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت
همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای جهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند
برای شما راه حق عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتوری از ارسال رسل أَنْ تَقُولُوا تا نگویید شما مَا جَاءَنَا
مِنْ بَشِيرٍ هیچ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ پس آمد بشما بَشِيرٌ بشارت دهنده بکرامة وَنَذِيرٌ
و ترساننده کافران بعذاب قیامة وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز قادرست اگر خواهد رسولان پی در پی
فرستد چنانچه در مدة هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام هزار پیغمبر فرستاد و اگر
خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل را دهد چنانچه در مدة ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود
چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی از عرب که نام او خالد بن سنان بود و در روزگار فترت مهتد و بندگان که
در دو قوت آثار در خوشه مدتی و اخبار رسالت منقطع بود مر شما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم **بیت**
تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهات ۰ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام
لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که فایض است
بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امتی آن مقدار
پیغمبر مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید
مالک نفس خود شدید با منازل شما وسیع است و در و آب جاری هست چون منازل ملوک وَآتَاكُمْ و بداد شما را
از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ
ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آیید در زمین پاک کرده شده که ولایت شامات است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی
اردن و ناحیه آنست که ارض ولایت الله الاقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمینی که نوشته است خدای در
لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط جهاد یا جهاد و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بعضی نقبای
دیگر که اگر ما را سر کرده بخصر باز میکرد بر موسی علیه السلام گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بهمان راه که آمده اید

فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ که اگر چنین کنید و بازگردید زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای
دیدار نعمات قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ایشان ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستی که در آن زمین مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متغلب
با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما هرگز در نیاییم بدان زمین جهت جنگ و
حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند از آنجا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند از آنجا و جنگ و ولایت را تسلیم ما
کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آیندگانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنان که ترسیدند از خدا
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا و انعام کرده خدای بر ایشان بایمان و ثبات عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی
اسرائیل ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید و به
صحرا رها مکنید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید از آن در بدین وجه که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی که شما غالب
زیرا که ایشان جسم جثه بوده اند و دل [illegible] و این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه
السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدای توکل کنید در نصرت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بر وعده حق
قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی که ما هرگز در نیاییم در این ولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان
این موضع اند و تو هر کس را تصدیق [illegible] فَاذْهَبْ أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار
تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشستگانیم [illegible]
[illegible]
[illegible] قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و
برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه [illegible] از دایره فرمان
قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است بر ایشان در آمدن در آن و تملک
شدن بر آن بسبب نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که
نه فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در شش فرسخ زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کرده و شب
بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و گفته اند که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بقایای بنی اسرائیل
برفتند و اریحا را گرفتند و مدتی آنجا بودند و صحیح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه بمردند
و اولاد ایشان جوانان توانا رسیده شدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان با او بیعت کردند و یوشع علیه السلام
برفت و ولایت اریحا را بجنگ بگرفت و بنیاد جباران برانداخت و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا
کرد و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد و حق سبحانه تعالی خطاب فرمود که چون
حکم کردم بتحیر و سرگشتگی فَلَا تَأْسَ پس اندوه مخور عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان و در تبیان
که خطاب با حضرت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام میفرماید که قوم موسی چون سرگشته شدند تو بر ایشان اندوه
مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار [illegible] بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب

نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر
سبیل اجمال آنست که حوا هر بطنی پسری و دختری آوردی و چون بزرگ میشدند آدم دختر یک بطن
را بغلام بطن دیگر میداد اقلیما که با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا
میگفتند و آنچنان جمال نداشت و چون بزرگ شدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل
از این حکم ابا نمود و گفت خواهر من از او لی است و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم علیه السلام فرمود که حکم
خدای بر این وجه صدور یافته و مرا در این جا اختیار [illegible] قابیل [illegible] و گفت هابیل را [illegible] دوست میداری لاجرم
این [illegible] آدم فرمود که اگر سخن من قبول نکنید هر یک از شما قربانی کنید با خدای تعالی
قربان هر یک که قبول افتد اقلیما او را باشد حق سبحانه ازین خبر داده إِذْ قَرَّبَا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند
هر یک از ایشان قُرْبَانًا بقربانی هابیل گوسفندی داشت فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر
سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نگردد ترک اقلیما کنم قابیل صاحب زرع بود و دسته گندم ضعیف کم
دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و بگفت با خود که اگر این قربان قبول افتد و اگر نه من دست از خواهر خود
ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربان یکی از ایشان که هابیل بود بیان نوع که آتشی سفید بی دود از
آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و قبول کرده نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربان او در نگذشت
و بخورد و آن ملتفت نشد و قابیل را آتش خشم اشتعال در آمد و دود حسد دیده بصیرت او را تاریک کرد
قَالَ گفت مر هابیل را لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ گفت هابیل
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربان نیت خود خالص ساخته
لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بکشایی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِي تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من بازدارنده نیستم
دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که
پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد قتل را از ترس خدای [illegible]
إِنِّي أُرِيدُ من میخواهم أَنْ تَبُوءَ اگر باز گردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ و بپاداش گناه تو که آن
رد قربان بوده و ابا نمودن از حکم خدای بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ
النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمکاران که ترا بناحق کشند فَطَوَّعَتْ لَهُ پس آسان
کرد بر قابیل و یاری داد و مرام او را نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر خود و ندانست که او را چون کشد
ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی بر دست گرفته بود پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاده و سنگی دیگر بر وی
زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت
او را بآن که سنگی بر سر او زد و مغز او پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیانکاران در دنیا که عقب
عمر [illegible] مردود بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود

ثعلبی در تفسیر خود آورده که قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در چرمی پیچید و چهل روز در پشت گرفته هر
طرف میگشت و از عقب وی شتر و مرغ روان که انتظار میکشیدند تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که
هر وقت بیفکند بخورند و بسیار متنکر آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ بکاوید
زمین را بمنقار و مرده بپای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و این عمل بسبب آن بود که تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه
پوشد سَوْأَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده‌اند که زاغ حفره کرده در خاک و زاغ مرده بیاورده و در آن حفره نهاد
و خاک بر وی بپاشید تا پوشیده شد قَالَ يَا وَيْلَتَا گفت قابیل که ای وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ
هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بیان طریق هابیل را در خاک
کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه بکشت او را یا بکشید و گویند زانستا و بران بوده که بدزده
مادر را ده بیتا کرده تمام جسد او سیاه شد و ندائی شنید که کن خائفا الا ممن امان قابیل هر کرا میدید
بیترسید که تا کار او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا
عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر که بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد
و بروی قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا با احصان
فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت و ما کرده خون
مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقای حیات
شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهاندن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس چنان باشد که سبب زندگی همه
مردمان شده و مقصود از این کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حیات نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هر آینه آمدند
بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا با آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی
که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندگانند
یعنی تجاوز از حد اعتدال اند یا اسراف در قتل یا در کشتن انبیاء و اولیاء نموده‌اند آورده‌اند که در سال ششم
از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب
نبوی اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافق نیفتاد بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض
رسالت پناه رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیرده که نزدیک جبل العیر بود فرستاد که چند روز در
آن موضع بسر برند و شیر و بول شتر بیاشامند چون مزاج ایشان بصحت مبدل شد با یکدیگر اتفاق نموده
با یکدیگر شتر خاصه آنحضرت را راندند و بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول بود با چند نفر از عقب ایشان
رفت بدیشان رسید مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار در چشم و زبان او
بزدند تا شهید شد حضرت از این حال وقوف یافت کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد
و او همه را گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق تعالی آیه فرستاد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جز این نیست که

جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای و رسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و شتابند در زمین فَسَادًا
از برای فساد که قطع و قتل و غارتست أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه کشته شوند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا
یا بکشند و بردار برکشند اگر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان را مِنْ خِلَافٍ
برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یا برانند ایشان را از شهری بشهری
بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند امام
رحمه الله نفی را بحبس تفسیر فرموده تا ضرر راه‌زنی دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میله در چشمان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذَٰلِكَ
این حدود که مذکور شد لَهُمْ مر ایشان را خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست
در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از محاربت مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان و ایشان پس اگر محارب مشرکست و توبه کرد یعنی اسلام آورده خواه پیش
از قدرت بوده و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد
و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت بوده توبه کرده امام مالک رحمه الله گوید که حدود از وی ساقط شود و او را بچیزی نتوان
گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم تواند کرد و قول امام
شافعی رحمه الله آنست که قبل القدرة حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ که خدای
غَفُورٌ آمرزنده گناه است بتوبه رَحِيمٌ مهربان بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از
خدای وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و طلب کنید بسوی او وسیله یعنی چیزی که بدان توسل توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامع
درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت او ملاحظه اوامر و نواهی است در لطایف قشیری گوید وسیله
تجرید افعال است از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده
که وسیله عابدان بفضائل است و از آن عالمان بدلائل و از آن عارفان بترک وسائل عابد بمعامله توسل جوید و عالم
بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد بفکر در آیت بنگرد که بذکر و ذات حق مقصود اعلام نظر دارد
کاد لم ینظر و ... رض ... در کنده که ... پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه
عبد الله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم تویی اگر کسی را طلب یافت بر تو هم طلب از تو بود علم
او طلب مات و طلب تو دادی ◦ گنج احسان بر همه گشادی ◦ این طلب بر سالم از ایجاد تست ◦ دستگیری ما بیست داد
این قدر دانشانه تو بخشیدی ◦ تا بدین بهین عیب بپوشیدی ◦ قطره دانش که بخشیدی ز پیش ◦ متصل گردان بدریاهای خویش
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه خدای با اعدا ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بواسطه
این اعمال و در بحر الحقائق آورده که در این آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بدین چهار رستگاری حقیقی دست دهد
اول ایمان که اصل نورست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص بخشد دوم تقوی که

خویش

متبع احکام شرعیة و منشا اخلاق مرضیّه است و سالک بدان از ظلمات معصیت نجات می یابد سوم اتقا و
دان فنای ناسوتست در بقای لاهوت و عارف بسبب آن از تاریک و صاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد
و آن اضمحلال انانیة است و اثبات هویة و موحد در بریه انانیة بوجود باز رسته بنور شهود و وحدت متنعم
چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب ۞ از ظلمت هستی تو آثار نماند ۞ از چهره وحدت بکشی پرده کثرت ۞
تا در نظرت اندک و بسیار نماند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملایکه و جحود بکتاب
لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا هر آنچه در زمینست از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن
هم با آن یعنی اکر دو باره آنچه در زمینست از نقد و جنس کافرانرا باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند
مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و هان عقوبت لازم ایشان باشد
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند
أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ که بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند بیرون آیندکان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ
و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس ببرید
دستهای راست ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی و نزد امام ابو حنیفه ده درم
و نزد امام مالک سه درم و زیاده چنانچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه
و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد در راه یا مسجد و بهان بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا خدای پاداش میدهد
ایشانرا پاداش اثری که بایحر کرده اند و آن ترک حرمت است در مال مؤمن نَكَالًا مِنَ اللَّهِ عقوبة میکند ایشانرا عقوبتی
سازوار حق تا پند داده شوند و باز دارد او را از دیگر جرائم مثل آن عمل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود حَكِيمٌ
دانا است بحکمت انچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی
وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را یعنی که تدارک کند و خصم کند و عازم باشد برانکه بدزدی باز عود ننماید فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ
عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای توبه او مقبول کند اما قطع ید ساقط نشود إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزنده
گناه است و مهربانست برو که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب با حضرت رسولست در راه
بعده است أَنَّ اللَّهَ که خدای لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند
هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بتوبه وَاللَّهُ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ تواناست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب بکریت
که آنحضرت را بلقب یاد کرده و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابرهیم
اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی و زیرا انتظار چون نوبة بخطاب حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
رسید او را بصفتها کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ اندوهناک نکرداند
ترا کردار آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ میشتابند در خود را می افکنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه

کفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن کفتن هست بِأَفْوَاهِهِمْ بدهانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان مراد منافقانند در کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و بعضی از آنکسان
کروه جهود که دارند سَمَّاعُونَ شنوندکانند قول ترا لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ کویند و توجیه آن بعد از استماع
کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میکفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند و اینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ
لِقَوْمٍ آخَرِينَ شنوندکانند برای کروه دیکر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبرست که یهود مدینه را جاسوس
میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیة را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کرده
هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نمیخواستند که آن
حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر کفتند که درین کتابی که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه را
و حلیف او بند که پیش ایشان نوشتند تا حد زانی محصن از وی پرسند اکر کوید تازیانه زنید قبول کنند
و اکر رجم فرماید بحرف او مشنوید جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان
آورده اند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمدند و از حد
زانیین محصن پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید کفتند آری و الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل
شد و حضرت فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و کفتند که خدای در توریة فرموده که اشان را چهل
تازیانه بطلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان سیاه کردد و روی سیاه کرده بالکونه بر درازکوش نشانند
کرد شهر بکردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میکویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که
رجم است در جلد حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست سیاه روی سفید پوست یکچشم
او را ابن صوریا کویند کفتند آری و دانا تر اهل دینما ست بتورة حضرت فرمود که میان من و شما در حکم توریة او
او حکم کند کفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او امر فرموده بعد از چند روز او را حاضر کردند
حضرت فرمود که ای ابن صوریا کفت نعم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود میان من و شما تو حاکم باش که دانا تر
یهودی ابن صوریا قبول کرده و حضرت سوکند داد او را بدان خدای که توریة را بر موسی نازل کردانید و دریا
برای شما شکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن
رجم هست یا نه ابن صوریا کفت اکر نه ترس آن داشتم که توریة مرا بسوزد اکر دروغ کویم یا تغییر دهم ما اعتراف
نکردمی تو بکوی که خدای تو چه کفت حضرت فرمود که خدای مرا چنان حکم کرده که چون چهار کواه بر زنای محصن
و محصنه کواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا کفت بخدای موسی که در توریة همین حکم فرموده اما
علما ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم
کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد که يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیة
رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه وضع کرده خدای آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم مینویسند يَقُولُونَ

میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر حکم شما را بزعم محرف یعنی محمد صلی الله علیه وسلم بر جلد حکم کند فخذوه پس
فرا گیرید و قبول کنید وان لم تؤتوه و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرماید فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن ومن یرد
الله فتنته هر کرا خدای خواهد ضلالت و فضیحت یا هلاک او فلن تملک له پس هرگز توانا نگردی و مالک نشوی او را
برای او من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئک آن گروه الذین آنانند که در ازل لم یرد الله نخواست خدا
ان یطهر که پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قلوبهم دلهای ایشان را لهم فی الدنیا خزی مر ایشانراست در دنیا رسوایی
بانکه جزیه دهند و از مؤمنان بترسند ولهم فی الاخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود
در دوزخ سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندگان حرام اند یعنی
رشوه در حکم فان جاؤک پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی
بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آن حضرت تا در این آیة میان حکم و اعراض وان تعرض عنهم و اگر روی
بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم
بینهم بالقسط حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل
کنندگان را در حکم وکیف یحکمونک و چگونه حکم میسازند ترا وعندهم التوریة و حال آنست که توریة نزد ایشانست فیها
حکم الله در آن حکم خدای برجم ثم یتولون پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم
کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا
التوریة بدرستی که ما توریة را فرستادیم فیها هدی در وی راه نمودنیست بحق ونور و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند
یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را للذین هادوا
برای آنانکه تدین نمودند بیهودیت والربانیون و حکم کرده اند عابدان والاحبار و زاهدان ایشان نیز برای
ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف
و تضییع وکانوا علیه و بودند بر کتاب شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه است فلا تخشوا الناس
پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق واخشون و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید
بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهاء اندک را که رشوت و اعتبار و جاه ناپایدار است ومن لم یحکم و آنکه حکم نکند بما انزل
الله بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم
بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس که بکشند یک تن را بقصاص یک تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدا
عوض یک تن دو تن میکشتند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم برند در روشنایی و در
کندن والانف بالانف بینی به بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتها
ذات قصاص باشد یعنی قصاص کند در آنچیز که حکم مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در
آنچه مساوات ممکن نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم را بارش باید کرد فمن

تصدق به

تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفارة باشد مر گناه متصدق
را یا کفاره معفوعنه باشد بسقوط قصاص از وی و اجر عفو لاحق بر خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله و آنانکه
حکم نکنند بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یک نفس دو نفس میکشند فاولئک پس آن گروه
هم الظالمون ایشان ستمکارانند که وضع غیر حق میکنند در موضع آن وقفینا و در آوردیم علی آثارهم
بعیسی ابن مریم و از پیغمبران یعنی پی بر پی ایشان مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه مر آنچیز را که پیش از وی
فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمودن بتوحید
ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آنچیز را که پیش
از وی بود از توریة وهدی و گردانیدیم او را راه نمای وموعظة للمتقین و پند دهنده مر پرهیزگاران را ولیحکم اهل الانجیل
و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بما انزل الله فیه بآنچه خدای فرو فرستاده در وی مراد حکمهاست که
در وی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم و آنکه حکم نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل کرده است چون ترسایان که از حکم
انجیل عدول نموده اند فاولئک پس آن گروه هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر
انکار حکم کنند وانزلنا الیک الکتاب و فرو فرستادیم بسوی تو قرآنرا بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالتی که مطابق
است لما بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از او بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه و نگاه بان بر کتب که تحفظ
آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود یا گواهست مر آن کتب را بصحت
فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده بر تو از رجم و تسویه قصاص
ایمانرا یا نسخ حکم تخییرات که قبل از این گذشت ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن آرزوهای ایشان را در حالتی که باز
گردی عما جاءک من الحق از آنچه بتو آمده است از حکمهای راست لکل جعلنا منکم مر هر گروهی را از شما ساختیم شرعة
شریعتی ومنهاجا و راهی واضح روشن شرعة آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شده
بحدیث پیغمبر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه ساختی شما را یک امت متفق بر یک ملت
ولکن لیبلوکم و لیکن میخواهد تا بیازماید شما را فیما آتیکم در آنچه بشما داده است از شرایع مختلف مناسب هر عصری و زمانه
تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است الی الله
بسوی خدایست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه
تختلفون بآنچه هستید که در آن خلاف میکنید از امور دین و شریعت وان احکم بینهم و دیگر فرستادیم بتو که حکم
کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده بتو سبب نزول این آیة آن بود که بعضی از احبار یهود با
یکدیگر اندیشه کردند و بر آن قرار دادند که بیایید برویم نزد محمد شاید که او را از راه ببریم و بفریبیم و بفتنه
در دین اندازیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و اهل احبار ایشانیم و چون ما متابعت تو
کنیم اراذل و اسافل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در بعضی دعاوی خصومتهاست

و ترا حکم کنم زیرا که قضا چنان کرد که رضا باشد رسالت ترا مسلم دارم چون سخنان رسول خود را از قبول حکم
ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن میان ایشان بدانچه فرو فرستاده خدای و لا تتبع اهواءهم و پیروی مکن آرزوهای ایشان را و احذرهم
ان یفتنوک و حذر کن از ایشان تا گمراه نکنند ترا عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا
پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم تو فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدا
ان یصیبهم ببعض ذنوبهم که برساند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در آخرت و ان کثیرا
من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیت یهودان گفتند ما راضی نیستیم بحکم تو و آیه افحکم
الجاهلیة یبغون آیا حکم جاهلیت میطلبند و حکم نادانان قصاص چون حکم توریة و قرآن راضی نمیشوند و من احسن
و کیست نیکوتر از خدای من الله حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبر کنند و یقین و بدانند که بهترین احکام حکم
اوست آورده اند که عبادة بن صامت رضی الله عنه در مجلس حضرت مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طایفه
دوستانند که در نوایب بجد و مدد ایشان مستظهر توانم بود اما من بیزارم از دوستی ایشان و رسول الله تبرا کردم
و با دوستی خدا و رسول راضی است عبد الله ابی گفت من از دوایر و حوادث روزگار ... او را نیز پیوسته
و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء منند بی نیازی ایشان آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا
الیهود و النصاری اولیاء فرا مگیرید یهود و نصاری را بدوستی بعضهم اولیاء بعض بعضی از ایشان دوستانند مر بعضی را
بجهة موافقت ایشان در مخالفت شما و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد و معاونت و موافقت ایشان
بکند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد در این سخن غایت تشدید است در موالات یهود و نصاری
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم
میکنند فتری الذین پس تو می بینی آنانرا که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع
او یسارعون فیهم میشتابند در دوستی جهودان یقولون میگویند نخشی میترسیم ان تصیبنا دائرة که برسد
ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این سخن
ایشانرا باطل کرده و فرمود فعسی الله ان یأتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتح را از برای رسول و یاران او و مراد
فتح مکه است یا ظهور بلاد و مواضع یهود چون خیبر و فدک او امر من عنده یا امری از نزد خود که
قتل یهود و اجلای ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشته اند در نفسهای
خود از موالات یهود و شک در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم نادمین پشیمان شدگان و یقول الذین آمنوا و گویند
مؤمنان مر یکدیگر را اهؤلاء آیا اینها آن گروهند الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم غلیظ ترین
سوگندان خود انهم لمعکم که ایشان با شما اند و ایشان در ... شدند و معلوم گشت که دروغ
میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد عملهای ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیانکاران بافتضاح در دنیا
و بفوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان من یرتد منکم هر که بر گردد از شما یعنی مرتد شود عن

دینه در زمان خود این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از عرب جمعی از اداء
زکوة باز ایستادند و جمعی بمسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوة ایشان اعتراف
نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق را زیانی نکند فسوف یأتی الله بقوم پس
زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم او دوست میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند
او را اذلة علی المؤمنین متواضع و فروتنند و مهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین و سخت دل و متغلب و بی
رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه روی با
موسی اشعری کرده و گفت هم قوم هذا یا باشارت بسلمان دوند ... است که دو هزار مرد بودند
از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن رضی الله عنهم بر آنند
که این قوم امیر المؤمنین ابوبکراست و اصحاب او از مهاجر و انصار رضی الله عنهم اجمعین که با اهل ردت جنگ کردند
یجاهدون صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای و لا یخافون و نترسند لومة لائم
از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یؤتیه من یشاء عطا میدهد
هر که میخواهد و الله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم داناست بکسی که استحقاق آن دارد و عطا را در
باب محبتهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایة اوست
در دنیا و اعطای حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت او ست و اجتناب
از معصیت او در نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب خود نزدیک گرداند و محبت بنده
اکرامی او و از غیر او خالص کرده ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث نظم
چون محبت گرد اوصاف قدیم پس بپوشد وصف محدث را کلیم هر کجا که صدمات سطوات محبت ذی الجلال
آشکارا گشته ... محبت وجود او ... اضمحلال انداز و دیگر باره ... از جز عنایة محبوب
رسید آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد قال محبة العبد لله افناء ناسوتیته فی بقاء اللاهوتیة و محبة
الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة و منازل السائرین فرموده که محبت تلذذ است بعبادت دوام
از قوات اسباب تفرقه و در نهایت ... ذات از برای ذات در حضرت احدیت بفنا رسم حدوث و در تمهید
از بعض از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده بپرسید یا از محبت بنده با حق گفتند
از محبت حق با بنده فرمود که در ساعتی با حضرت و من علیه و ملکه از محبت حق با بنده میگفتم ملایکه ملکوت طاقت
شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغی در وحش که طایر آشیانه
بنده باو ... بود در هوا و ... طیران میبود مرغ از هوا فرو آمد و منقار بر زمین میزد تا خون
روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا ... آتش محبت کار او ... الموقد بود

در بقا یا

بر و بالش بسوخت و جان بداد **نظم** پس کو مرغ سحری در غم گل زار بسوخت ○ جز که زار دل و افسرده ی زار بسوخت ○
حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ ممنون داد تا حال بحث در یافته حکم
سلطان بحث گفت و بجهت موعظه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت ظهور آمده صاحب لوامع اللامعه گفته
لمعات اراده فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خود در جمع و تفصیل و آن یا از مقام جمع بود و بجمع و آن
شهود جمال آنست در مراتب ذات و واسطه کائنات **نظم** معشوق که بر جمال خود شیفته است ○ در جلوه ذات
وجمال بی پرده بود در جمع جمع ○ هم خود با خود عشق محبت می باخت ○ یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه در
آینه حقیقت کثرات شاهد لمعات جمال خود میکند و جمال صفات کمال خود مینماید **بیت** بر آن شهود اوست ذات
بامصور خود عشق همی بازد و بس ○ جانان که دم عشق زند با هم کس ○ کس را نرسد بدان مراتب هوس ○ یا از
تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار مشاهده میکنند و ایشان جمال
ذات را متصور نکرده اند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق در دمند گرفته اند **نظم** از سر شوق جلوه ها در
سر عاشق و معشوق پیدا آمده ○ بر بوی تو لیلی و مجنون بوده ○ در شوق تو وامق غم عذرا خورده ○ یا از
تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکر از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب ذات
و صفات کرده و کاملا فعال و آثار را نکرده متعلق همه قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعال صفات رفیع الدرجات
او دیگر نیست **نظم** بیرون ز حد و کیف آنست دلم ○ برتر ز احاطه جهات است دلم ○ فارغ ز تقابل صفات است دلم
بر آن تجلیات ذات است دلم ○ و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که بجمیع مراتب میلات از جمع بتفصیل
و بجمع تام است مقام میلان از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق و الدین عبید الله قدس سره در رساله که
بنام والده بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون سالک در کوی حضرت حق تعالی و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را
دوست نداشته است **بیت** بجمع و بجمع نه جز اقرار است تربیه بر هر خوش با خدا ○ زیرا که دوست حقیقی
حال آیته راز است بلکه از جهت شاهده خود در دوکاست بس در حقیقت خود را دوست داشته
و صاحب نظر کامل در رتبه محب و محبوبیت کذبین آیه انسان است ثابت بحقیقه قرب در اخدوی خواهد بود تا واند
تواند بود و مناطق یا تفاصیل الموفق ما انجا فی آورده اند که جمعی از اهل سلام با ابتاع رضاهم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آمدند و گفتند یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کفر ایشان و موافقت با اسلام از ما
سوگند خورده اند که با ما دیگر جمع نشوند تا ما در دین اسلام باشیم بود تا خود را ما گسسته دارند و با ما
بعد سازد از بجالت اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چون باشد آیت آمد که اگر ایشان ملحق سکند **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ**
اللَّهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدایست **وَرَسُولُهُ** و فرستاده او **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکسانی که ایمان آورده اند
یعنی صحابه پیغمبر صلعم چون این آیه شنیدند گفتند رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان می کند **الَّذِينَ**
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنکسانی که بپا میدارند نماز را **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و میدهند زکوة را **وَهُمْ رَاكِعُونَ** و حال آنکه ایشان خشوع

و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص امیر المؤمنین علی است که وی سید هند و در حال رکوع
در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند و ساز وی که ماه ای آن بیان آنده و اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در
شان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از حجره طاهره
بمسجد آمد مردمان بعضی در رکوع و سجود و قیام بودند نظر بجانب آنحضرت رسید سایل افتاد پرسید که هیچ کس ترا چیزی
داده او خاتمی زر دیدا از نقره بحضرت نموده گفت این خاتم من این داده اند حضرت فرمود که این عطا کرده است در وی
اشاره بعلی کرم الله وجهه کرد حضرت فرمود که در چه حال بود داد سایل گفت آنکه علی در رکوع بود آنگه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم تکبیر گفت و این آیه خواند **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ** هر که دوست خدا را **وَرَسُولَهُ** و رسول او را **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه ایمان
آورده اند یعنی مهاجر و انصار **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ** پس بدرستی که لشکر خدای **هُمُ الْغَالِبُونَ** ایشان غالب آینده و چیره شوند
بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند با آخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان محبتی
بود و دوستی و مصاحبت بود حق تعالی این آیه فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه بدگان **لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ** مگیرید آنها را
که گرفته اند دین شما را **هُزُوًا وَلَعِبًا** یا استهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**
از آنکه داده اند ایشان را کتاب **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی یهود **وَالْكُفَّارَ** و کافران دیگر را از ایشان دوستان **أَوْلِيَاءَ** و دوستان
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک مناهی او **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن کند
که با دشمنان حق دوستی نکنند **وَإِذَا نَادَيْتُمْ** و چون شما بخوانند مردم را یعنی بانگ کنند **إِلَى الصَّلَاةِ** بسوی نماز **اتَّخَذُوهَا**
هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند آنکه ندای نماز را بمسخریه و بازی چون مؤمنان بنماز از استماع اذان بنماز بر خواستندی یهود با
یکدیگر میگفتند بطریق استهزا که **قَامُوا** ایستادند **لَا قَامُوا** ... بجهت دیگر در سلام آورده که ترسائی بود در مدینه
که هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمد رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادمه او آتش بخانه وی در آورد
و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن بجست و خانه را با آنچه در وی بود تمام بسوخت
این استهزا ایشان با اذان **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ** بآنست که ایشان **قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ** گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزا
چه عقوبت بر ایشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری دیگر از یهود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و آنچه با
فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخر الآیه چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت او کردند
و گفتند بخدای که ندیدیم و ندیدیم اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد که **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**
بگو ای اهل کتاب یعنی یهود **هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا** آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید **إِلَّا أَنْ**
آمَنَّا مگر آنکه ما ایمان آورده ایم **بِاللَّهِ** بخدای **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا** و بآنچه ما فرستاده اند یعنی قرآن **وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ**
و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب **وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ** و بدرستی که اکثر شما فاسقانید
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را **بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ** به بدتر از آنچه گمان میکنید که دین شما بدترین ادیانست و اهل آن بدترین

بهره ترند یعنی شما را آگاه کنم از بدتر جزا ازین قوم که بدترند مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ از جهت جزا که ثابت است ایشان را
نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت
بر وی آن یهود اند که خدای ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بعرض خود در آورد وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و بوزنگان ساخت
از ایشان بودند جماعتی مسخ کرد ایشان را بصورت بوزنگان چنانچه اصحاب سبت را وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران
مائده یعنی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکه پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنانکه در معصیت فرمان
بردار ایشان کرده الله أُولٰئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان
بدوزخ که [illegible] باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود یا
ما راه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان
بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ
بانچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری از یهود یا منافقان
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ پیشتابند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در
خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا منع
نکنند ایشان را علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ و دانشمندان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن
ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بد چیزیست آنکه ایشان میسازند [illegible] منع ایشان نمی کردند آورده
اند که پیش از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مدینه یهود را مال بسیار بود و در سعت عیش روزگار
میگذرانیدند چون آنحضرت بمدینه هجرت فرمود و ایشان با انکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال
ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بطعن بگشادند چنانچه حق سبحانه
خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل است
یعنی چیزی نمیدهد و روزی بر ما تنگ ساخته غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و
رانده شده اند از رحمت حق بسبب آنچه گفتند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دست خدای گشاده است یعنی جود او واسع
[illegible] از صفات است بر خدای از صفات ذات او چون سمع و بصر و وجه و ما وراء آن [illegible]
[illegible] و کیفیت آن معقول نبودن و ایمان داشتن بدانچه آورده که این از متشابهات است [illegible]
تفسیر نتوان کرد بلکه یعنی و ما موافق محکم او باید بود چنانچه دو [illegible] جود میکند
چنانکه [illegible] عطا [illegible] چنانچه عطا [illegible] و [illegible] که عطا
اکثر [illegible] يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد و [illegible] حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا
مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا
وَكُفْرًا [illegible] و کفر یعنی ایشان [illegible] کافر اند و با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن [illegible]

زیاده میشود چنانچه ارشاد الهی که صالح است [illegible] مریض روی [illegible] وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ
و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت
که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای
کردن با رسول [illegible] أَطْفَأَهَا اللّٰهُ فرو نشانید آن آتش را خدای یا [illegible] ایشان [illegible]
که [illegible] برداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و میشتابند در زمین فساد را برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد
و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه در میگذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ کارهای
ایشان را وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیمی ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با ناز و نعمت
وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر آنکه ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنرا که فرو فرستاده شد بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه
بخوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی
یا دیدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر میخوردندی و از زیر پای میچیدندی
از بسیاری که بر زمین ریخته بودی مِنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو در راست کاری یعنی آنها
که بحضرت رسول ایمان آورده اند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بد است آنچه میکنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بخلائق مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تمام آنچه فرو فرستاده شد بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون حکم
رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر چنان نکردی و
تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکردی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده
چنانچه ترک بعضی ارکان نماز مبطل نماز است وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان
و کسی را قتل تو دست نخواهد بود إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه نماید کافران را بر تسلط بر تو
انس رضی الله عنه منقولست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند چون این آیت نازل شد سر از خیمه
کاشانه بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا در پناه خود گرفته قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ بگو که ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتی که اقامت
کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن یا کار بردار آنرا و آنکه در هر دو کتاب فرموده و آن
ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه وسلم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده شد بپای دارید او امر و نواهی آنرا که فرستاده میشود
بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا سرکشی و ناسپاسی فَلَا تَأْسَ
پس اندوه مخور عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا

کا آنها که ایمان آورده‌اند و بیان والذین هادوا و آنان که دین یهود گرفتند والصابئون والنصاری و صابیان و ترسایان و مجموع من
آمن هر که ایمان آورده از ایشان بدل صادق و نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدای و روز بازپسین وعمل صالحا و کرد
عمل پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از زجر و عقاب ولا هم یحزنون و در ایشان اندوهگین شوند از
فوت ثواب لقد أخذنا هر آینه گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد علیه
الصلوة والسلام وأرسلنا و فرستادیم إلیهم رسلا بایشان پیغمبران از موسی تا آخر عیسی علیه السلام کلما جاءهم رسول
هرگاه که آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی أنفسهم با آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا
کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد علیهما السلام وفریقا یقتلون و گروهی را بکشتند چون
ذکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا و پنداشتند ألا تکون فتنة که نباشد بلا و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب
انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی ثم تاب
الله علیهم پس عرض کرد خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر
منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد علیه الصلوة والسلام والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون با آنچه ایشان می‌کنند
و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی‌بصیرتی
قالوا إن الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است وقال المسیح و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی ای
اسرائیلیان بپرستید خدای را که وربکم پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده‌ام و مخلوق و مربوب مثل شما
پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را باید نه مربوب إنه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد
حرم الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرده بر وی بهشت را ومأواه النار و جای او دوزخ است وما للظالمین و نیست مر
ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع او کرده‌اند من أنصار هیچ یاری دهنده که دفع عذاب از ایشان کند لقد کفر
الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرقه نسطوریه و ملکانیه‌اند قالوا إن الله ثالث ثلاثة گفتند که خدای یکی از سه ذات است معتقد
مرقوسیه از نصاری بران آن بوده که الوهیت مشترکست میان خدای و مریم و عیسی و هر یکی ازینها اله‌اند و خدای
یکی ازین سه است وما من إله و حال آنکه نیست ذاتی که در وجود واجب مستحق عبادت إلا إله واحد مگر خدای یگانه که
موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وإن لم ینتهوا و اگر باز نایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند
و بتوحید قائل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنرا که کافر شدند از ایشان عذاب ألیم عذابی که الم او بایشان رسد أفلا
یتوبون آیا رجوع نمی‌کنند إلی الله بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از و با اعتقاد توحید استفهام
استبعادیست یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزنده است تائبان را رحیم مهربانست بر مستغفر
ما المسیح ابن مریم نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند إلا رسول مگر فرستاده‌ای از خدای قد خلت من قبله
الرسل بدرستی که گذشته‌اند پیش از وی فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را عطا کرده
بود پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجب تر است و اگر او بی پدر

مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن عجیب تر است پس آیات ایشان را از خود دیگر بودند غیره
و در الوهیت داخل نباشند وأمه صدیقة و مادر او مریم بسیار راستگوی بوده یعنی تصدیق آیات ربانی میکرد که او
تع و صدقت بکلمات ربها و کتبه کانا یأکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام میخوردند چون سایر حیوانات
محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت الوهیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین
لهم الآیات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید ثم انظر پس بنگر در حال ایشان که أنی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند
از دریافتن و پذیرفتن حق قل بگو ترسایان را أتعبدون من دون الله آیا میپرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که
خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ضرر آن نتوانست که حق خدای برساند را
از بلاء عنا یا عطا کند سود را از صحت و فراخی والله و خدای که معبود حقست هو السمیع اوست شنوا اقوال باطل
شما العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا أهل الکتاب بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در
دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد بیان غلو یهود است در حق عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا
و پیروی مکنید أهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این یعنی قبل
از بعث پیغمبر وأضلوا کثیرا و بعد از آن گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن
سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از
فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم
وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه نیز که اصحاب مائده را نفرین کرد ذلک بما عصوا این لعن مر ایشان را بسبب آن بوده که نافرمانی
کردند وکانوا یعتدون و بوده‌اند که از حد در میگذشتند [illegible] کانوا لا یتناهون عن منکر بعضی از ایشان بعضی را فعلوه
از کاری که میکردند [illegible] لبئس ما کانوا یفعلون [illegible] تری کثیرا منهم میبینی بسیاری
از اهل کتاب [illegible] یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بجهد
[illegible] لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از
پیش فرستاده است لهم أنفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست أن سخط الله علیهم که خشم گرفت
خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاودان باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان
آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود وما أنزل إلیه و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم
هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و میشاید که مراد
منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نگرفتندی ولکن کثیرا و لیکن بسیاری
منهم از جهودیان فاسقون خارجانند از دایره ایمان لتجدن أشد الناس هر آینه یابی تو سخت ترین مردمان
عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا با آنکسانی که گرویدند الیهود جهودان را والذین أشرکوا و آنانرا که شرک آورده‌اند یعنی
بت پرستان [illegible] بر مومنان جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن أقربهم

دی یابی تو دیگری آدمیان مودة للذین آمنوا دوستی با مؤمنان الذین قالوا إنا نصاری آنان را که میگویند ما ترسایانیم
چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بد دوستی مشرکان از استظهار نمیجویند ذلک آن قرب مودة بأن منهم قسیسین
بسبب آنست که بعضی از ایشان دانایان راست گویند ورهبانا و عابدان صومعه نشینند وأنهم لا یستکبرون و سبب آنکه
ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد ازین آیت قرب مودة با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب
وی اند چه از نصاری بعضی در قتل مسلمانان و تخریب و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه
که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کرده اند دلهای ایشان بسبب آن نرم شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان
آوردند بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از علماء مملکت خود بخدمت
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرستاد و چون ایشان بالتماس حضرت رسالت پناه رسیدند آنحضرت سورهٔ
یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت تمام دارد
بانجیل عیسی نازل شده و مقصود از قائلان اصحاب این ایمان اند **الجزء السابع** وإذا سمعوا و چون
بشنوند از علما و عباد از جعفر طیار آنچه از سید محمد صلی الله علیه و سلم ما أنزل إلی الرسول آنچه فرستاده شده است بپیغمبر
تری أعینهم میبینی چشمهای ایشان را که از رقت دلها ایشان تفیض من الدمع میریزد ما شک را مما عرفوا من الحق از آنچه
شناختند از حق راست یقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم به پیغمبر بکلام وی فاکتبنا
مع الشاهدین پس بنویس ما را از آنکه اداء شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد یا ما را از امت محمد
گردان علیه الصلوة و السلام که ایشان گواهان انبیاء اند روز قیامت و در خبر است که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند
که چه زود ایمان آورده بدین تهامت که این دعوی میکنید و قبول بکنیم با اهل حبشه با نجاشی که ایمان آورده
یکی از ما نیز حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاریم
یا دیر بخدای وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع أن یدخلنا ربنا و حال آنکه ما طمع میداریم که در
آورد پروردگار ما را به بهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فأثابهم الله پس جزا
داد خدای ایشان را بما قالوا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الأنهار
از زیر درختان بانهار آن جویها خالدین فیها جاودانان باشند در آن وذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکو
کاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و دروغ داشتند آیتهای ما را أولئك أصحاب الجحیم آن گروه
اصحاب دوزخند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با اصحاب وصف قیامت
میکرد و از احوال آن روز شنیده بسیار بگریستند ابوبکر صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابو ذر و بلال
و عثمان بن مظعون جمع شدند و اتفاق کردند که همه عمر روز
بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت و چرب نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کنند
و کلیم گفت بپوشند و دعا کردند و این اتفاق سوگند یاد کردند خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید گفت کس

ما بود چنین حال با شما خبر کرده اند ایشان بدانید که نفس شما را بر شما حق است روزه دارید و افطار کنید و در شب
قیام نمایند و خواب هم کنید که من هم بجز خواب میکنم و روزه میدارم و افطار مینمایم و گوشت و هر چیزی میخورم
و زنان در حکم من اند هر که از سنت من روی گرداند از من نیست و این آیه نازل شد که یا أیها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحرموا حرام
مکنید بر خود طیبات ما أحل الله لکم چیزهای پاکیزه را که خدای بر شما حلال کرده ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از
حد و آنچه حلال ساخت حرام سازید إن الله به درستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنانکه
از حد در گذرند وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال و
پاکیزه باشد واتقوا الله و بترسید از تحریم احلال الله الذی أنتم به مؤمنون آن خدای که شما بدو گرویده اید بعد از نزول
این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم سوگندی که خورده ایم آیت آمد که لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نمیکند شما را خدای باللغو
فی أیمانکم بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی رحمه الله آنکه سوگند خورده بر چیزی که گمان آنکه هست
باشد و بدان سوگند در شرع مؤاخذ نیست ولکن یؤاخذکم و لیکن مؤاخذه میکند شما را بما عقدتم الأیمان بآنکه بستید
سوگندها را یعنی معقود ساختید که بزبان گویند و بدل قصد کنند یعنی که چیزی سوگندی بشکند فکفارته پس کفاره
شکستن او إطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی و نصف صاع از گندم یا
صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم و صاع بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی
پنج رطل و ثلث و مد بقول اهل حجاز رطل و ثلث رطل باشد و بقول عراقیان دو رطل و دو رطل نصف صاع
و بهر تقدیر طعام باید داد من أوسط ما تطعمون أهلیکم از میانه آنچه میدهید اهل خود را در حال او کسوتهم
یا کفاره پوشش ده درویش است بقول امام حنیفه رحمه الله جامه که با وی نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل
رداء و ازار و اگر بدو ده درویش باید کرد و نزد دیگر جامه باید که ستر عورت کند أو تحریر رقبة یا کفاره
آزاد کردن بنده ایست و شافعی رحمه الله در ایمان شرط میکند و حنیفه رحمه الله میگوید که سالم و معیب باشد
خواه مؤمن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد این کفارات ثلث فصیام ثلاثة أیام پس کفاره او روزه سه روز
است و در نزد امام شافعی رحمه الله تتابع شرط نیست ذلک آنچه مذکور شد کفارة أیمانکم کفاره سوگندان
شماست إذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا أیمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید
خود را و سوگند نخورید کذلک همچنین که کفاره یمین را بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان میکند در شریعت
خدای بر شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گویید بر تبیین و تعلیم مفسران بر آنند که حق سبحانه
در باب تحریم خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه ومن ثمرات النخیل والأعناب تتخذون منه سکرا الآیة و در آن وقت حلال
بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
جواب آمد که قل فیهما إثم کبیر ومنافع للناس بعضی ترک کردند و جمعی ملاحظه منافع بدان اشتغال
مینمودند سوم در نماز بعد از عبد الرحمن بن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا أیها الکافرون بحذف لا آت

خواندن تا آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر صحابه ترک کردند که شرب خمر در نماز مانع باشد و بعضی نیت
بیکار کرده کردند چهار مردمان که جمعی از اهل صحبت خمر خورده بودند بعضی از صحابه کسمی و قاص رضی الله عنه
بود مهمان آورده و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد و قاص اشعار شعری که مشتمل بر هجو
انصار بود فرمود یکی از جوانان انصار در مجلس مستی استخوان شتر برداشت بر سر سعد زد و سعد شکایت آن حکایت در مجلس
معلای آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت بار خدایا دست بدها و داستی کا الهم بین
لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم نازل شد که **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان **إِنَّمَا الْخَمْرُ** جز این نیست که خمر و همه مسکرات
دیگر **وَالْمَیْسِرُ** و قمار و این نیز عام است که نرد و کعب و غیر آن را **وَالْأَنْصَابُ** و بتان که نصب کرده اند برای عبادت
وَالْأَزْلَامُ و تیرهای تفاول **رِجْسٌ** پلید است **مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ** از وسوسه و تزیین شیطان است **فَاجْتَنِبُوهُ** پس اجتناب کنید
از این پلید **لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ** تا باشد که رستگار شوید به این اجتناب **إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ** جز این نیست که میخواهد شیطان
أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ آنکه افکند در میان شما **الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ** دشمنی و خصومت **فِی الْخَمْرِ** در خوردن خمر **وَالْمَیْسِرِ** و در باختن قمار
وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ و باز دارد شما را از یاد کردن خدای **وَعَنِ الصَّلَاةِ** و از گزاردن نماز **فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ** پس هستید باز ایستاده
استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیه
نازل شد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین آیه ده دلیل بر حرمت خمر است اول
آنکه خمر را با کار قمار ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یکجا کشید
و آن سرهمه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید و هرچه پلید بود حرام بود چهارم
فرمود که عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هرچه
دوری و دفع از و واجبست حرام بود ششم آنکه رستگاری با اجتناب آن منوط و متعلق است و هرچه رستگاری
در اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه میان مسلمانان سبب عداوة
بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد حرام است نهم سبب
منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است
حرام است و از تهدیدات که در حدیث آمده یکی این است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر
مانند بت پرست است **نظم** یکی از جگر آبخته ∘ بجگر ها بکار ریخته ∘ و غیر آن مرده که چیز و چنید
کش قلم بخیری در کشیده **وَأَطِیعُوا اللَّهَ** و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر **وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ** و فرمان برداری کنید
رسول را در آنچه امر و نهی میکند **وَاحْذَرُوا** و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول **فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ** پس اگر
اعراض کنید از امر و نهی **فَاعْلَمُوا** پس بدانید **أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا** آنکه نیست بر رسول ما **الْبَلَاغُ الْمُبِینُ** مگر رسانیدن
پیغام روشن پس چون حکم با شما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه تحریم
خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر بوده اند و حالا شربت مرگ

چشیده اند چون باشد آیت آمد که **لَیْسَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا** نیست بر آنکه ایمان آورده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و عملهای شایسته کرده
جُنَاحٌ گناهی **فِیمَا طَعِمُوا** در آنچه خورده اند و بر ایشان حرام بوده و بر نداند که در حرمت قبل از حرمت در تکاب نموده
إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک **وَآمَنُوا** و ثابت و درست ایمان **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و بکنند کارهای نیکو **ثُمَّ
اتَّقَوْا** پس پرهیز نمایند از محرمات **وَآمَنُوا** و ایمان آورند بتحریم آن **ثُمَّ اتَّقَوْا** پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی
خود **وَأَحْسَنُوا** و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند **وَاللَّهُ** و خدای **یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ** دوست میدارد نیکوکاران
آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بیابان دشت و بادیه
در آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار در تألم میشدند حق سبحانه آیت فرستاد
که **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه گروندگان **لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ** هر آینه بیازماید خدای شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان **بِشَیْءٍ مِنَ
الصَّیْدِ** بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که **تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ** میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید
وَرِمَاحُکُمْ و نیزهای شما چون کبار صید و از حکمت آن **لِیَعْلَمَ اللَّهُ** تا بیند خدای یا جدا کند و ستاند **مَنْ یَخَافُهُ**
آنکس که از وی میترسد **بِالْغَیْبِ** در غیب یعنی متوارید یا نادیده **فَمَنِ اعْتَدَىٰ** پس هر که در گذرد و شکار کند **بَعْدَ ذَٰلِکَ**
بعد از ابتلا **فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ** پس مرورا است عذابی دردناک **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ**
مکشید شکار را و آن در مذهب امام اعظم رحمه الله حیوانی باشد که در اصل خلقت متوحش و مستوحش خواه ماکول
اللحم و خواه غیر آن و در مذهب امام شافعی و امام مالک رحمهم الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بوده و در صحه
سگ گزنده و کرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس پیغمبر از آن مستثنا است هیچ
جانور و حشی را نقل نباید **وَأَنْتُمْ حُرُمٌ** و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره **وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ** و هر که بکشد صید را
از شما **مُتَعَمِّدًا** بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام و داند بو اسراف است و فتوی در عام حدیبیه
حو را بنیزه زد و کشت پس صحابه اشارت بدو ست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا **فَجَزَاءٌ مِثْلُ
مَا قَتَلَ** پس بروی واجب است جزاء مانند آنچه کشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا **مِنَ النَّعَمِ**
از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند **یَحْکُمُ بِهِ** حکم کند بآن جزا **ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ** دو خداوند عدل و انصاف
از اهل دین شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مانند آنچه کشته است از نعم کدام میتواند بود **هَدْیًا** در حالتی که آن جزا
قربانی باشد **بَالِغَ الْکَعْبَةِ** رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند **أَوْ کَفَّارَةٌ** یا بر وی است کفاره آن قتل **طَعَامُ
مَسَاکِینَ** طعام دادن مساکین یعنی درویشان **أَوْ عَدْلُ ذَٰلِکَ صِیَامًا** یا برابر آن طعام که بدهد روزه داشتن **لِیَذُوقَ**
تا بچشد کشنده صید در احرام **وَبَالَ أَمْرِهِ** گرانی یعنی کار خود را با التزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل
صید کند مثل آنچه کشته است قربانی باید کرد و مثل نزد امام شافعی و امام مالک در خلقت و هیئت است
چنانچه مثلا در شترمرغ شتری و در گور خر گاوی و در آهو گوسفندی و در آهو بره بزی و علی هذا القیاس
و بقول امام ابو حنیفه آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی باشد قربان خرد و بحرم فرستد

یا طعام خوردن بعدد وقتهای ان دو بهر مسکینی یک نیم صاع از گندم و صاعی از خرما یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه
دارد و دون ذوق شما خود بمراد هر دو جزیه با نقه طعام با یاد داد یا بعد هر مدی یک روز روزه دارد عَفَا اللَّهُ در گذشت
و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ
و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد از وی وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ
خداوند انتقام است بر کسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر
تحلید و اگر مجروح جمیع یا واز چشمه و چاه و دریز و اخلند وَطَعَامُهُ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب
مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که ذخیره کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد
بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنخدایی که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت
حرام و خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه اقامت حج و مناسک بدو
و در دنیا بجهة امن ایمنی از نهب و قتل و دوست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر کرد ایدماه حرام را نیز را بسط قوام بمقات
یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردمان از قتل و غارت این مانند وَالْهَدْيَ
وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را سبب قیام کارها یعنی بانها از تعرض دزد و حرامی مامون و
مصون شوند ذَلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ که بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و آنکه خدای به چیزها داناست پس آنچه مقرر کند
از حلال و حرام از روی علم و حکمت اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر کسی که
ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستی که خدای آمرزنده است و مهربان بر کسی که از محرمات پرهیزد
مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا
میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت
قُلْ بگو ای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ برابر نیست پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیکو و بد
اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودة
و رداءت دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان
عقلهای صاف لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید در معالم التنزیل از ابن عباس نقل میکند که قومی بر
سبیل استهزاء از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست دیگری پرسید که
اشتر من گم شده کجاست حق سبحانه آیه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ
إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزهایی که اگر ظاهر شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین شوید و بد آید شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا
و بپرسید از چیزها که اگر و پرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرو آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود

شما عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن یعنی بپرسید از چیزهایی که خدای در گذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد
بندگان را آورده اند که چون آیه فرض حج نازل شد سراقه بن مالک گفت یا رسول الله در هر سال فرض است حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از او اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال
فرض شدی و شما را توانایی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و از این نادر که خدای در گذرانید و بی
سوال شما را مواخذه نساخت وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است که عفو میکند حَلِيمٌ بردبار است که بعقوبت تعجیل
نمیکند قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون قوم صالح که طلب ناقه نمودند
و حواریان که درخواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند از کافران یعنی بسبب آنچه پیدا کردند
و سبب نزول عقوبت شدید بر ایشان شد [illegible]
استعمال نمایند و [illegible]
بعض کلام بوده [illegible] عمرو بن لحی [illegible] از اعراب [illegible]
بوده بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین حضرت اسمعیل علیه السلام منصرف ساخت و بت پرستی و
نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از بدع او بوده و در روایات در بیان آنست که چون ناقه
بطن زاده و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و سوی
بر مردم منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری
بودی یا مسافر [illegible] داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافر گفتی ناقه من سائبه است آن ناقه را سر داده
در [illegible] حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن زادی بطن سابع را ملاحظه کردی
اگر ماده بودی [illegible] و اگر نر بودی [illegible]
آزاد کردندی و اگر نر و ماده بودی [illegible] و صیله [illegible]
مادر [illegible] آزاد و صیله خواندندی و فحل که ده سال [illegible]
حمایت کرده دیگر سواری نکردندی و از هیچ آب و گیاه منع نمیکردند و آنرا حام میگفتند و از زمان عمرو بن
لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اعراب [illegible] بودند و [illegible] ایشان آن بود که
خدای تعالی بدین امر فرموده حق سبحانه رد [illegible] ایشان کرده و مَا جَعَلَ اللَّهُ تعیین کرده است خدای تعالی
و امر نفرموده [illegible] مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَلَا سَائِبَةٍ [illegible] وَلَا
وَصِيلَةٍ [illegible] وَلَا حَامٍ [illegible] وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر
شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ [illegible]
[illegible] میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ نمیدانند حلال و حرام را [illegible]
فرمایند [illegible] تقلید [illegible] وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود ایشان را [illegible] تَعَالَوْا بیایید

الی ما انزل الله بانچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیاید برسول که بیان کننده آن احکامست قالوا حسبنا گویند بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم بر آن پدران خود را اولو کان آباؤهم آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمیدانستند چیزی را و لا یهتدون و نه راه یافتند یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان را فایده نیست بلکه اقتدا بعالمی باید کرد تا راه تحقیق بنماید نظیر از منقول است که حق قرقها این بگو و آن دیگر بسیار مسلم کنند این سوره آیه بود و آن متقدّم آموزی بود دست به جاذب آیه دست در گوری زد و آن بجای یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای خود التزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل هر کس گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله آنست که نهی منکر کنید بر حسب طاقت خود و هر که از شما لا بد نگیرد بر ادیان شما ده نقلست که جمعی که ایشان شادی کردند اگر خاموش بنشینی کناهست زیرا که دفع فرد کنونتان حرج بنجو رند بر کافران و تمنای ایمان ایشان نمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید کافران گمراهی کافران بر شما مضرتی نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر میدهد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدّا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد و انچه با خود داشت از نقود و امتعه صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که رخت او را بوارثان او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را بحوزه تصرف در آوردند و اناء نقره که زر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان آن بدزدیدند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه یافتند که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود یافتند چون اناء مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار کردند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی علیه الصلوة و السلام آوردند و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بانچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی و وصیتست در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوند حین الوصیة هنگام وصیت اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخست و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت رسیدن مرگ یعنی نزدیک شوید بمردن حاصل آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه کنید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورة باشد تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را که از غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک کنید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به ما بدل نگیریم بسوگند ثمنا بهائی را که آن مال دنیاست

یعنی بدل طمع مال دنیا سوگند بدروغ نخوریم و لو کان ذا قربی و اگرچه مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نکنیم و لا نکتم و نپوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن امر فرموده انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از گناهکارانیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و از رسیح کند براستی بعد در حضرت مقر بود تا دست ایشان بداشتند بعد از ان آن اناء که شده بود در دست ایشان یافتند و بیان ایشان بوده و رثه بدیل ادعا نمودند از حد اطلاب سکونت ایشان میگفتند که ما آن را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را حجت نبود اقرار نکردیم و ترک انکار خبر آورده بودیم دیگر بار بمجلس شرف حضرت رسید که آیات این صلی الله علیه و سلم مرافعه نمودند و آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما بر آنکه آن دو گواه کسب کردند گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو تن دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای خیانت کنندگان من الذین استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر ایشان یعنی ورثه الاولیان آنانکه اولی بوده اند که بسوگند مراد از اولیان آیت اند و حقیقت آن را معلوم نمی خواهند و اول آن فلا اولیست گواه کذا حق او و فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای که ما بر دو خویشاوند و شاهد حقیقه امر ایشان که قیام نمایند بسوگند پس سوگند خورند بخدای بمضمون آنکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر و راست ترست از گواهی آن دو تن که قبل از ین گواهی داده اند و ما اعتدینا و ما ستم نکردیم و از حد درنگذشتیم در گواهی انا اذا بدرستیکه ما آن وقت که چنین کنیم لمن الظالمین هر آینه از ستمکارانیم پس بر آن سوگند موضع سوگند ندیم حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از نماز عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آن اناء را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که فرمودیم در قیمین مشاهد ادنی نزدیکترست ان یأتوا بآنکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا یا بترسند نزدیکترست بآنکه بترسند ان ترد ایمان آنکه رد کرده شود سوگندها بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندها که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورده و ایشان بظهور خیانت و سوگند بدروغ رسوا شوند و اتقوا الله و بترسید از خوردن سوگند بدروغ و اسمعوا و بشنوید امر خدای را سمع اجابت و الله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ اند یوم یجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید با ایشان ماذا اجبتم چه جواب داده شدید یعنی قوم شما شما را در چه جواب کردند در وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت شهادت انبیاء علیهم السلام بر منکران قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آگاه سازی ما را انک انت بدرستی که تو توئی علام الغیوب دانای غیبها ما بر ظاهر ایشان مطلع بودیم و آنچه در دل پنهان داشتند و بعد از ما احداث نمودند چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت خدای بسوی پسر مریم اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که انعام کردم علیک و علی والدتک بر تو و مادر تو اذ ایدتک یاد دار چون قوة کردم

ایدتک بروح القدس جبرئیل یا بکلامی که بدان احیای موتی میکردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس انجیلست تکلم الناس
فی المهد سخن گوئی با مردمان در گهواره و آن معجزه تو بود و کهلا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی سخن تو در طفولیت و کهولت
در فصاحت و بلاغت یکسانست بی آنکه استدلال کنند که تو در طفولیت که باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان
رفته و در زمان ستر ... خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید واذ علمتک الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی
چون یاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط والحکمة و فهم چیزها والتوریة والانجیل و معانی و حقایق توریة و انجیل
واذ تخلق و آنگاه که بیافریدی من الطین کهیئة الطیر مانند شکل مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمیدی در آن
صورت که ساختی فتکون طیرا پس میشود مرغ زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه و الابرص و بعلت پیرون آوردی کور
مادرزاد را و چشم او روشن میکردی والابرص و پیسا را که برص را باذنی بفرمان من واذ تخرج الموتی
و چون بیرون می آوردی مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بامر من واذ کففت بنی اسرائیل عنک و یاد کن چون باز داشتم شر
بنی اسرائیل یعنی جهودان را از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمدی بدیشان بالبینات بمعجزها
روشن ان ... مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این
احیا و سایر معجزات که عیسی می نماید الا سحر مبین مگر جادوئی روشن یعنی هیچ کس را شک نماند که این سحرست
واذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بر زبان پیغمبر خود ان آمنوا بی که ایمان آرید
بمن و برسول من بتصدیق رسالت او قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم و اشهد و تو گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما گردن
نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم
هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا که دعا کنی ان ینزل علینا آنرا که فرو
فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مائده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی علیه خوان
طعام طلبیدند قال اتقوا الله گفت عیسی که بترسید از خدای و سؤال از نزول آن مکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما
باور دارندگان بر کمال قدرت او و راه صحت نبوت مرا قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او
شک نداریم و لیکن نرید ان نأکل منها میخواهیم که بخوریم طعام از آن مائده و تطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما باینکه
طعامی یاد اگر ... یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه
هر چه از خدای درخواهید بشما ارزانی دارد و نکون علیها و باشیم بر آن مائده من الشاهدین از گواهان در نزد آن
ازما که او طلبیده از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که
سی روز روزه دارید آنگاه از خدای طلبید آنچه خواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند که
ما را مزد این کار دیگر دهد ما را طعام بیدا دهی از خدای درخواه تا ما را طعام دهد ... مسلمان ...
که چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی علیه پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود که قال عیسی
ابن مریم اللهم گفت عیسی پسر مریم ای خداوند بار خدایا اللهم کلمه ندا است او بجا گفت که خدا را نام از نامها الهی در

یم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه
در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین دو کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما
مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد
مر اهل زمان ما را لاولنا و آخرنا آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و آیة منک و باشد آن
آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو در صحت رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را آن خوان یا توفیق شکر
آن وانت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها علیکم من فرو فرستنده ام آنرا
علیکم بر شما جهة اجابت سؤال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد بعد از نزول آن منکم از شما فانی اعذبه پس من
عذاب کنم عذابا عذابی کردنی چنانکه لا اعذبه که عذاب نکنم احدا من العالمین کسی را از عالمیان پس حق تعالی فرستاد
سفره سرخ در میان ایشان تا بزمین آمد و سفره از میان ایشان بخواریان افتاد عیسی علیه بگریه
آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود خدایا این خوان را رحمت گردان نه عقوبت گردان پس وضو
ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی بیرون آمد
آراسته بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه
و در حوالی او انواع ترها مگر کندنا و پنج گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر سوم روغن و بر چهارم
پنیر و بر پنجم قدید شمعون پرسید که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی علیه فرمود
که از هیچ کدام نیست طعامی است که حق جل و علا بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر
گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر از این آیه دیگر با نمائی موجب ازدیاد یقین شود عیسی گفت یا
آن ماهی بریان که زنده شو بفرمان خدای تعالی فی الحال بجنبید و زنده شد پس عیسی فرمود که بحال خود بریان شو
ماهی بریان شد حواریان از تهدید ربانی ترسان شدند از آن ماهی نخوردند و عیسی فرمود تا درویشان
و بیماران و معلولان که طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلا هزار و سیصد تن از آن طعام
خوردند و هیچ چیز از آنچه بر خوان بود کم نشد و هیچ فقیری از آن طعام نخورد که توانگر نشد و هیچ بیماری نخورد
الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه بیامد و اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند و بعد از آن
روز غیب شد و روزی بیامد و روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی مائده مرا بفقرا ده نه
اغنیا و توانگران از این حکم مضطرب شدند و در این شک آوردند و آنرا جادوئی حمل کردند و رحمت از ایشان دور
و از صاحب سه هزار و سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز همه مردند واذ قال الله یا عیسی ابن مریم
یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای در روز قیامت عیسی را برای توبیخ
و تقریع نصاری ءانت قلت آیا تو گفتی للناس مر مردمان را که اتخذونی و امی فرا گیرید مرا و مادر مرا الهین دو خدا
من دون الله از غیر خدای قال سبحانک گفت عیسی پاکی تو تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما یکون لی نسزد مرا

مرا [توفيتني] اكنون مرا بالرفع آنچه مرا سزاوار بود تا شدی [كنت انت] كرده ام كه گفتم آنرا [الرقيب عليهم] يعني نگاه
كه دانسته آنرا [تعلم ما في نفسي] تو ميداني آنچه در ذات منست [ولا اعلم] و من نميدانم [ما في نفسك] آنچه در ذات تست يا
ميداني هر چه پنهان كرده ام و من نميدانم آنچه تو پنهان داشته [انك انت] بدرستيكه تو [علام الغيوب] دانا بپوشيدها
[ما قلت لهم] نگفتم مر ايشانرا يعني امت خود را [الا ما امرتني به] مگر آنچه تو امر كردي مرا بگفتن ايشان كه توحيد و تمجيد
و من گفتم ايشانرا [ان اعبدوا الله] كه پرستيد خدايرا [ربي وربكم] پروردگار من و شما يعني خود را مربوب و مخلوق
گفتم و رب و خالق [وكنت عليهم] و بودم بر اقوال و افعال ايشان [شهيدا] گواه يا نگاهبان [ما دمت فيهم] ما دام
كه بودم در ميان ايشان [فلما توفيتني] پس آنگاه كه فرا گرفتي يعني رفع كردي بآسمان يا ميرانيدي [كنت انت الرقيب]
[عليهم] بودي تو نگاهبان ايشان و مراقب احوال و اعمال ايشان [وانت على كل شيء] و تو بر همه چيزها [شهيد] گواهي
و مطلع بران و مراقب آن [ان تعذبهم] اگر عذاب كني ايشانرا بر كفر [فانهم عبادك] پس بدرستيكه ايشان بندگان
تو اند و بنده را بر مالك حق اعتراض نرسد هر چه كند [وان تغفر لهم] و اگر بيامرزي ايشانرا با آنكه كفر ورزيده
باشند و ايمان آورده [فانك انت العزيز] پس بدرستيكه تو غالبي و قادر بر ثواب و عقاب [الحكيم] دانا در حكم
كه از عفو و عذاب [قال الله] گفت خداي تعالى آنكه گويد و ايراد لفظ ماضي براي تحقيق وقوع است كانه گويا
قائل شده و خداي گفت [هذا يوم] اين روزيست كه [ينفع الصادقين] سود ميرساند راستگويانرا [صدقهم]
راستي واقع شده از ايشان در دنيا [لهم جنات تجري] مر اين صادقانرا است بهشتها كه ميرود [من تحتها الانهار] از
زير درختان آن جويها [خالدين فيها] در حالتيكه جاويد باشند در آن [ابدا] تاكيدات در خلود يعني زمان
ايشان نهايت ندارد [رضي الله عنهم] خشنود گشت خداي از ايشان بطاعت [ورضوا عنه] و خشنود گشتند ايشان از
خداي بنيل كرامة [ذلك] اين خوشحالي با حصول رضوان [الفوز العظيم] رستگاري بزرگست [لله] مر خدايرا
[ملك السموات والارض] پادشاهي آسمانها و زمينها [وما فيهن] و آنچه در سموات و ارضين است [وهو على كل شيء] و او بر همه چيزها
[قدير] تواناست بقدرت ذاتي و عجز و ضعف نيست و مقدس باد كه و تعالى و تقدس

سورة الانعام ... مكية

بسم الله الرحمن الرحيم [الحمد] همه ستايشها مر خدا
در جميع حمد و ثناها حضرت كبرياست [لله] ... [الذي خلق السموات] بيافريد آسمانها و ... [والارض]
و زمين ... [وجعل الظلمات والنور] و پيدا كرد تاريكيها و روشني ... بجوهر است كه
گفته اند خالق نور است و شيطان آفريننده ظلمت حق سبحانه ... نور و ظلمت هر دو مخلوق اويند
بدانكه مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم يا معصيت و طاعة يا نار و جنت و در انوار
كه هدي و ضلال و از اين جهت ظلمات را بلفظ جمع آورده كه ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد ياد كرده كه
هدي يكيست و در بحر الحقائق فرموده كه بيافريد آسمان دل و زمين نفس و پيدا كرد ظلمات نفس را از صفات
بهيمي حيواني و اخلاق سبعي شيطاني و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملكي روحاني [ثم] پس از اين همه

و آيات [ثم الذين كفروا] آنانكه كافر شدند [بربهم يعدلون] بپروردگار خود برابري ميدهند بتانرا يا عدول ميكنند از
عبادت آفريدگار خود بعبادت غير او [هو الذي خلقكم] اوست آنكه بيافريد پدر شما را [من طين] از گل يا ابتدا كرد خلقت
شما را از طين يعني ابو البشر را از آن مخلوق ساخت [ثم قضى اجلا] پس حكم كرد مدتي را كه چون بسر آيد بميرند
[واجل مسمى عنده] و مدتي نام برده معين شده نزديك اوست كه كس نداند و بعد از گذشتن آن قيامت باشد [ثم انتم]
[تمترون] پس شما شك ميآريد در بعث يعني بعد از آنكه ثابت شد كه بدء خلق از دوست پس شك نبايد كرد كه معاد خلق
بدوست [وهو الله] و اوست خداوند مطلق و معبود بحق [في السموات وفي الارض] در آسمانها و زمينها و همه را جزا و
خدائي بخشد [يعلم سركم] ميداند آنچه پنهان شماست يعني در دل نهفته داريد [وجهركم] و آنچه آشكار شماست
يعني بزبان ميآريد [ويعلم ما تكسبون] و ميداند آنچه ميكنيد از خير و شر و شما را بران جزا خواهد داد و در [illegible]
ميفرمايد كه سر كرانسان ... نسبت بلطائف انسان و جهر كرد عبادت از نسبت ظاهر او است صاحب بحر
الحقائق آورده كه مراد از سر خلافت كه در انسان وديعت نهاده و جهر صفات حيواني و احوال
نفسانيست و حقيقت آنست كه آدمي باصورت جسماني و معني روحاني بحر از عالم خلق است و روح
از عالم امر پس سر او در مرتبه امر بوده و جهر او در مرتبه خلق و در نفحات الشيخ فرموده كه انسان مرآتيست
ذات وجهين در يكروي خصائص ربوبيت پيدا و در ديگر روي نقايص عبوديت هويدا چون بخصائص
ربوبيت بنگري از همه موجودات بزرگتر است و چون بنقايص عبوديت نگري از همه كائنات خوارتر و بي
مقدارتر نظم چون در خود از اوصاف تو يابم اثري ◦ حاشا كه بود بكون و از مرد نگري ◦ وانگه كه كنم
بحال خويشتن نظري ◦ در هر دو جهان نباشد از من بتري ◦ پس حق سبحانه ميفرمايد كه از اسرار خصائص شما در
مرتبه غيب ميدانم و آثار نقايص شما در عالم شهادة ميشناسم و ديگر ميدانم آنچه ميكنيد از عملي كه سبب ترقي باشد
در درجات انسانيت يا موجب تنزل بدركات حيوانيت و در اشتراك اين دلائل سالك را امام داده كه
باصلاح و تزكيه اعمال مشغول شده از حضيض استيفاي حظوظ حيواني بذروه استيناس با نعيم روحاني
متصاعد گردد نظم حيف باشد كه عمر ارزشمند ◦ چون بهائم بخواب و خور گذرد ◦ آدمي ميتواند از كو
گذشتن بفضل ره گردد [وما تاتيهم من آية] و نمي آيد بكافران هيچ آيتي [من آيات ربهم] از آيات پروردگار ايشان يعني
قرآن با نظام نميشود بديشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و [illegible] [الا كانوا] مگر كه هستند [عنها]
[معرضين] از آن آيه و معجزه اعراض كنندگان [فقد كذبوا بالحق] پس بدرستيكه دروغ داشتند قرآنرا [لما جاءهم]
آنگاه كه آمد بديشان [فسوف ياتيهم] پس زود باشد كه بيايد بديشان يعني ظاهر شود بديشان [انباء ما كانوا]
[به] خبرهاي آنچه بودند كه بدان [يستهزؤن] استهزا ميكردند و ظهور آن نبود يا بوقت نزول عذاب بود بديشان يا
با ستكمال ارتفاع رايات اسلام و اقتدار و شوكت اهل زمان [illegible] عليه الصلوة والسلام و
ظهور واضحا آن [illegible] قرآن روشنست در آخر [الم يروا] آيا نديدند [illegible] [كم اهلكنا]

چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه، گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بوده و قرن
هشتاد سال است یا هشتاد که اغلب اعمار مردم جهان باشد و غیر از این نیز گفته اند و بین صفت اهل قرن میکند مکّنّاهم
فی الارض جای کردیم که هلاک کردیم ایشان را در زمین بمکان و آرام گاه، و ادیر یاد در آن نه اهل آن مکنت ما لم نمکن
با ایشان عطا کرده بودیم از آنکه ما لم نمکّن لکم آنچه شما را نداده ایم از آن چون عمر دراز و قوت تمام و سعت مال و
استظهار بحشم و خدم وارسلنا السماء و فرستادیم ابر را یا باران را علیهم مدرارا بر ایشان ریزنده پی در پی و گاه
بوقت حاجت وجعلنا الانهار و کردیم این جویها آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت از زیر درختان ایشان
یا در زیر قصور و منازل ایشان که ران شرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بزارع و بساتین خود
میبردند حاصل کلام آنکه ایشان حکم بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فاهلکناهم
بذنوبهم هر ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت وانشأنا و پیدا کردیم و ...
من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروه دیگر و در آیه که کفار قریش را تهدید میکرده بهلاک دو ایشان آمده آنکه
نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و عبدالله بن ابی امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند ای محمد
ما ترا ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه بجهاد فرشته با نامه نوشته از آسمان پایین نه گواهی دهند که این کتاب از خدای
بما آورده ایم و مضمون آن مکتوب این معنی بوده که تو رسول اویی آیه آمد که ولو نزلنا علیک و اگر فرستیم بر تو کتابا
فی قرطاس نوشته در ورق فلمسوه بایدیهم پس بجنبند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول
آن کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنان که کافر شدند ان هذا نیست این آورده
بما الا سحر مبین مگر جادویی روشن بر همه کس وقالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشد بر محمد
بالا او فرشته که با ما گوید این پیغمبر است ولو انزلنا ملکا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود هلاک
هر خلق چه سنت الهی بر آن جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود
ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته
برسالت بما نیامد حق تعالی فرمود ولو جعلناه ملکا و اگر کردانیدیم ما رسول را فرشته لجعلناه رجلا هر آینه کرده ایم او را
مثل رجل صورت مردی چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه کلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری
بدیدن ملایکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر خواص انبیاء علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود
پس ما چون فرستیم فرشته را بصورت بشر فرستیم وللبسنا و هر آینه در آن حال پوشیده کرده ایم علیهم بر ایشان
ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت طعن زنان خواهند
گفت ما هذا الا بشر مثلکم بر قیاس آنکه هر دو پیغمبر را انکار کافران که از وی ملالت خاطر باطل آنحضرت نشیند
میگوید ولقد استهزئ بر سل و هر آینه تکذیب نموده و افسوس کرده اند پیغمبران که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق پس
فرو آمده است بالذین سخروا بآنانکه سخریه کرده اند منهم از رسل یعنی ایشان استهزا نموده اند ما کانوا به

بودند که ایشان یستهزءون استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بر ایشان در آمد قل بگو که ای محمد مر
مشرکان سیروا فی الارض سیر کنید در زمین که راهی بین و کالهای شام و دیار عاد و ثمود بکنید ثم
انظروا پس نظر عبرت بکنید که کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگوای
محمد مر ایشان را که لمن ما فی السموات والارض مرکراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت
اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قل لله تو بگو مر خدا راست نوشته خدای کتب علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نموده
از روی فضل و جود و رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت
و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمون آنکه ان رحمتی غلبت غضبی و میشاید که مراد رحمت عامه باشد که رحمت
مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا داده است بی سابقه سؤال و
استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی معنوی واده است نظم در عدم ما مستحقان کی بدیم
که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو آن گفته ما میشنود لیجمعنکم هر آینه
که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت
لا ریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند بر نفسهای خود یعنی فطرت
اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد و له
و مر خدای راست ما سکن آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و هر چه
زمان و مکان او را فرا گرفته و هو السمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول
این آن بوده که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار داشته
که پیش گرفته ما برای تو طریق توزیع از اشراف و قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو توانگر تر از جمله قریش
شوی بشرط آنکه از دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه شب و روز بر آن اشتمال دارد
از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود قل اغیر الله بگو آیا غیر خدا
اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فاطر السموات والارض خدایی که بیافریننده آسمان و زمین است
وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از
خلق و خلق بوی محتاج اند ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
قل انی امرت بگو بدرستی که من مأمور شده ام ان اکون اول من اسلم آنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدای را و با کفر
بی سابقه باشد در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا میگویند که باشی از شرک آورندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من
میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم از پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که
قیامت من یصرف کسیکه بگردانند عذاب خدا را حفص بصیغه مجهول خوانده یعنی کسیکه صرف
گردانیده شود عذاب عنه از وی یومئذ در آن روز بزرگ فقد رحمه پس بدرستی که حق بر وی بخشایش فرموده است

... و این بخشش خدای الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستگاری هویداست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو سختی چون فقر
و مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ بازدارنده [illegible] نیست آنرا إِلَّا هُوَ مگر او وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا
و صحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ [illegible] بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندگان
خود فوقیت [illegible] بلکه تصویر غالبیت و استعلای حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوق وَهُوَ الْحَكِيمُ و او
محکم کار در تدبیر خود الْخَبِيرُ دانا بخفایای احوال بندگان نقلست که [illegible] قریش گفتند [illegible] ترا
تصدیق نکند [illegible] یهود و نصاری [illegible] صفت [illegible] در کتب [illegible] انکار کردند [illegible]
که با ما [illegible] گواهی [illegible] رسالت تو [illegible] حقیقت کتاب [illegible] آمد که قُلْ بگو در جواب ایشان أَيُّ شَيْءٍ چه چیز أَكْبَرُ
شَهَادَةً بزرگترست از جهت گواهی [illegible] قُلِ اللَّهُ بگو خدای [illegible] بزرگترست از جهت شهادت
شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ او گواهست میان من و شما [illegible] حقیقت من و بطلان شما و اوست وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ و
وحی کرده [illegible] لِأُنذِرَكُم بِهِ تا بترسانم شما را بقرآن [illegible] وَمَن بَلَغَ
[illegible] دیگر [illegible] هر کرا قرآن [illegible] عرب و عجم [illegible] امام [illegible] گفت که هر کرا
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] محمد بن کعب رحمه الله [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما [illegible] گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ که با خدای هستند آلِهَةً
أُخْرَىٰ خدایان دیگر [illegible] قُل لَّا أَشْهَدُ بگو گواهی نمیدهم [illegible] قُلْ إِنَّمَا هُوَ بگو جز این نیست که او إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدا
یگانه [illegible] وَإِنَّنِي بَرِيءٌ [illegible] مِّمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه [illegible] شرک [illegible]
[illegible] الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ [illegible] يَعْرِفُونَهُ میشناسند [illegible]
توریت كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ [illegible] میشناسند پسران خود را [illegible]
آورده اند که امیر المؤمنین عمر [illegible] از عبدالله سلام پرسید که معرفت شما بحضرت محمد علیه الصلوة والسلام
[illegible] خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست [illegible] عبدالله سلام گفت که [illegible] پیغمبر
[illegible] پسر خویش [illegible] از توریت [illegible] معلوم ندارم [illegible]
حضرت فاروق [illegible] فرمود که خدای ترا توفیق [illegible] فقد اصبت وصدقت الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ
آنکسان که زیانکار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند وَمَنْ
أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکه افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ [illegible]
[illegible] ما را [illegible] شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات او را [illegible] و آنرا سحر
و شعر [illegible] نام نهند إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران [illegible] وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
یاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم [illegible] لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانرا
که شرک آورده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجا اند خدایان شما که شریک خدای ساختید الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ آنانرا که

[illegible] بودید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گویند
وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدای که پروردگار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ که ما نبودیم [illegible] دروغ گویند و سوگند
یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند [illegible]
تا انکار کنیم شرک را [illegible] پس سوگند بخدای خورند که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه بر
دهان ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ میگویند
[illegible] نفسهای خود [illegible] شرک [illegible] وَضَلَّ عَنْهُم و گم گشت از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند [illegible]
[illegible] نقلست که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف [illegible] جمع دیگر [illegible]
حرم [illegible] استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میکردند [illegible]
[illegible]
[illegible] افسانه پیشینیان [illegible]
نازل شد وَمِنْهُم و از کفار [illegible] مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ [illegible]
[illegible] وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً [illegible] أَن يَفْقَهُوهُ [illegible] وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا
[illegible] وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ [illegible] لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا
[illegible] حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا چون
[illegible] يُجَادِلُونَكَ [illegible] يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] إِنْ هَٰذَا [illegible]
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ [illegible] افسانه پیشینیان وَهُمْ و ایشان [illegible] يَنْهَوْنَ عَنْهُ [illegible]
[illegible] وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ [illegible]
[illegible]
وَإِن يُهْلِكُونَ [illegible] إِلَّا أَنفُسَهُمْ [illegible] وَمَا يَشْعُرُونَ [illegible]
[illegible] وَلَوْ تَرَىٰ [illegible] إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ [illegible]
[illegible] فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ [illegible]
[illegible] وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا [illegible] وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] بَلْ بَدَا لَهُم [illegible] مَّا كَانُوا يُخْفُونَ [illegible]
[illegible] مِن قَبْلُ [illegible]
[illegible] وَلَوْ رُدُّوا [illegible] لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ [illegible]
[illegible] وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ [illegible]

و چون آنها در وعید قیامت بر کافران خواندی شدی بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نیست زندگی
إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم ما برانگیختگان از گور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر بینی إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ
چون بازدارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قَالَ گوید خدای أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشور
درست قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند بلی حق بود بپروردگار ما [illegible] قَالَ گوید خدای فَذُوقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان
کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کرده اند وعده خدا را یا باز دیدن و [illegible] ثواب و عقاب را [illegible] حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ
السَّاعَةُ بَغْتَةً تا چون بیاید بدیشان [illegible] ناگهان قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گویند ای حسرت ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر
کردیم فِيهَا در حیوة دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان بردارند أَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ بر پشتهای خود مراد
آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد [illegible] چون مومن از قبر بیرون آید
[illegible] چیزی در غایت خوبی و خوش بوی [illegible] گوید من عمل [illegible]
تو ام [illegible] سوار شو [illegible] یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا اشاره بدانست
و چون کافر [illegible] چیزی [illegible] گوید [illegible]
[illegible] تو بسیار [illegible] سوار شدی [illegible]
[illegible] أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ [illegible] وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
[illegible] إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ [illegible] وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ
[illegible] خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ [illegible]
[illegible] أَفَلَا تَعْقِلُونَ [illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible]
[illegible] ابو جهل گفت محمد [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible] ابو جهل [illegible]
دروغ [illegible] قَدْ نَعْلَمُ [illegible]
إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ [illegible] فَإِنَّهُمْ [illegible] لَا
يُكَذِّبُونَكَ [illegible] وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ
يَجْحَدُونَ [illegible] وَلَقَدْ كُذِّبَتْ [illegible]

کرده اند رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ [illegible] فَصَبَرُوا [illegible] عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا [illegible]
[illegible] وَأُوذُوا [illegible] حَتَّىٰ أَتَاهُمْ [illegible] نَصْرُنَا [illegible]
[illegible] وَلَا مُبَدِّلَ [illegible] لِكَلِمَاتِ اللَّهِ [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ جَاءَكَ [illegible] مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ [illegible]
[illegible] وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
[illegible] إِعْرَاضُهُمْ [illegible] فَإِنِ اسْتَطَعْتَ [illegible] أَن تَبْتَغِيَ
نَفَقًا فِي الْأَرْضِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ [illegible] فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ [illegible]
[illegible] وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ [illegible] لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ [illegible]
فَلَا تَكُونَنَّ [illegible] مِنَ الْجَاهِلِينَ [illegible]
[illegible] إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ [illegible] الَّذِينَ يَسْمَعُونَ
[illegible]
وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ [illegible] ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ [illegible]
[illegible] وَقَالُوا [illegible] لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ [illegible]
[illegible] قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ [illegible] عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً [illegible]
[illegible] وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا مِن دَابَّةٍ [illegible] فِي الْأَرْضِ
وَلَا طَائِرٍ [illegible] يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم [illegible]
[illegible]
[illegible] مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ [illegible] مِن شَيْءٍ [illegible] ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
يُحْشَرُونَ [illegible] وَالَّذِينَ كَذَّبُوا [illegible] بِآيَاتِنَا
[illegible] صُمٌّ [illegible] وَبُكْمٌ [illegible]

کودلنز

وحدانیت و ایمان ایشان [illegible] بر دل ایشان و کفر و جهل و عناد و تقلید من یشإ الله یضلله هر که خواهد خدای گمراه کند او را
یعنی توفیق هدایت از وی منقطع ومن یشأ و هر که خواهد یجعله گرداند او را ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل
أرأیتکم بگو ایشان را که چه بینید إن أتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا أو أتتکم الساعة
یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أغیر الله تدعون آیا غیر خدا میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر
او را إن کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتان را خوانید بلکه إیاه تدعون
او را میخوانید و تضرع [illegible] فیکشف پس بردارد و دور کند از شما در دنیا ما تدعون إلیه آنچه او را
بکشف آن میخوانید إن شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما تشرکون
آنچه با خدا شریک [illegible] ولقد أرسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان إلی أمم سوی امتان [illegible]
من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فأخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالبأساء [illegible]
والضراء [illegible] و بیماریها لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست باز دارند و توبه
و استغفار کنند فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد عذاب ما زاری نکردند و [illegible] تضرع و تذلل [illegible]
باور داریم که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن قست و لیکن سخت شده بود قلوبهم دلهای ایشان [illegible]
تضرع [illegible] وزین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند [illegible]
آورده [illegible] اعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که
ثلاث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه [illegible] دانست که از جهت عجب در دام شقاوت
افتاده [illegible]
[illegible]
از حق [illegible] نظم
[illegible] بیت
[illegible] فلما نسوا [illegible] ما ذکروا به [illegible]
[illegible] فتحنا علیهم [illegible] أبواب کل شیء [illegible]
چیزها از نعمت و راحت [illegible] حتی إذا فرحوا [illegible]
[illegible] بما أوتوا [illegible] أخذناهم بغتة [illegible]
فإذا هم مبلسون [illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا
[illegible] والحمد لله
رب العالمین [illegible]
[illegible] قل أرأیتم [illegible] إن أخذ الله [illegible]

[illegible] سمعکم [illegible] وأبصارکم [illegible] وختم علی قلوبکم [illegible]
[illegible] من إله غیر الله [illegible] یأتیکم به [illegible]
[illegible] انظر [illegible] کیف نصرف الآیات [illegible]
[illegible] ثم هم یصدفون [illegible]
[illegible] قل أرأیتکم [illegible] إن أتاکم عذاب الله [illegible]
عذاب خدای بغتة [illegible] أو جهرة [illegible]
[illegible] هل یهلک إلا [illegible]
[illegible] القوم الظالمون [illegible] وما نرسل المرسلین [illegible] إلا مبشرین
[illegible] ومنذرین [illegible] فمن آمن [illegible]
وأصلح [illegible] فلا خوف علیهم [illegible] ولا هم یحزنون
[illegible] والذین کذبوا بآیاتنا [illegible] یمسهم
العذاب [illegible] بما کانوا یفسقون [illegible] قل لا أقول لکم
[illegible] عندی خزائن الله [illegible] ولا أعلم الغیب [illegible]
[illegible] ولا أقول لکم إنی ملک [illegible]
[illegible] إن أتبع [illegible] إلا ما یوحی إلی [illegible]
[illegible] قل هل یستوی الأعمی والبصیر [illegible]
[illegible] أفلا تتفکرون [illegible] وأنذر به [illegible]
[illegible] الذین یخافون [illegible] أن یحشروا [illegible] إلی ربهم
[illegible]
[illegible] لیس لهم [illegible] من دونه [illegible] ولی [illegible]
[illegible] ولا شفیع [illegible] لعلهم یتقون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عرب بجه کشد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خواست اشراف عرب را قبول کرده ایشان را برنجید و شفقه
الفاروق رضی الله عنه حضرت بجز بوده تا اسباب کتابت حاضر کردند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را امر کرد
تا این صورت را در حیز کتابت آورد آیه آمد که ولا تطرد الذین و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند ربهم
پروردگار خود را و ذکر او میگویند بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه یا مکرر دائم یا مراد نماز بامداد و نماز عصر یریدون
میخواهند بدان دعا و ذکر وجهه رضای خدا را کشته اند جز جمالات یعنی میخواهند خدا را و بر خ [illegible]
معتوب بهر چوری را در سرخ [illegible] صفت [illegible] این آیه بر خواند که خود [illegible] بالغداة والعشی
یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادة دنیا محض کما قال تعالی تریدون
عرض الحیوة الدنیا و نشان آن دو چیز است در دنیا زیادتی جستن و بر نقصان وی ناشکیبا بودن و از درویشان
اعراض نمودن دوم ارادة آخرت محض کما قال منکم من یرید الآخرة و نشان آن نیز دو علامت دارد در سلامت
دین نقصان دنیا را رضا دادن و درویشان را دوست داشتن و الفت بر صحبت درویشان کشادن سوم ارادة حق محض
کما قال یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن و از خود و خلق آزاد گشتن نظم
مرا خواهی خطی بر عالم در کش ❁ در بحر فنا غرق شو و دم در کش ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب
اعمال ایشان چیزی و ما من حسابک علیهم من شیء و نیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی فتطردهم تا تو براندی ایشان را
پس بی جهت برانی فتکون من الظالمین پس باشی از ستمکاران و کذلک و همچنانکه پیش از تو آزمودیم توانگران را
همچنان فتنا آزمودیم بعضهم ببعض برخی از اشراف را بر برخی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم ایشان ضعفا را
بر اقویای عرب در سبقت بایمان لیقولوا تا گویند ردکنان اهؤلاء آیا این گروه اند که من الله علیهم نعمت احسان بایمان
بتوفیق و هدایت من الله علیهم منت نهاد خدای بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله آیا نیست خدای داناتر
بالشاکرین بشکر گویندگان بر نعمت اسلام و اذا جاءک و چون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان
دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد مراد مسلمانان درویش اند که حق سبحانه از دور کردن
ایشان نهی فرموده بعد از آن هر گاه که بخدمت مصطفی علیه الصلوة والسلام آمدی آنحضرت سلام بر وی پیش
گرفتی و در بعضی تفاسیر آورده اند که تو بخدمت سید کاینات صلی الله علیه وسلم آمده اند گفتند یا رسول الله
کناهان بزرگ کرده ایم و جواب بر ما را در کتاب نوده ایم تدبیر را عتنا ر [illegible] چاره استغفار بر وجه کنیم آن
حضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از حضرت نبوی باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که
چون مؤمنان گناه کار که بر جهالت رسانده اند حقیقت قرآن گرویده اند چون بسوی تو آیند
بر ایشان سلام گوی که بشارت تست بسلامتی دنیا و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام کتب ربکم نوشت پروردگار شما
علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد رحمت و مغفرت را از شان خلقیت را
بود انه من عمل منکم بدرستیکه هر که بکند از شما سوء کار بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد

بشعار آن و بدانه عقوبت را که بران مترتب است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل و اصلح و باصلاح آرد کار
خود را یا از عزم کند بر عدم عود آن گناه فانه غفور رحیم پس بدرستیکه خدای آمرزگار است با یاد را مهربانست
بر ایشان قشیری فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک بادشاهی بر خود رحمت می نویسد پس
زادی کار تست که ازلی و بی علت و ابدی است که کتابت و رحمت کتاب ازلی را باطل نتواند کرد حضور [illegible]
ابن شریعت شفاعت میخواهد گناه را و شفا شرط مهر است یعنی تو به بدا استغفار نظم دو دستان گیر را [illegible]
شرح [illegible] استغفار رحمت ❁ آرزوی مستان وصل یار را ❁ چاره انکار الهی ان رحمت و کذلک و همچنانکه
تفصیل کردیم در بیان سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن در وصف مطیعان
و عاصیان تا حق ظاهر گردد و لتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین راه گناه کاران یعنی حال ایشان را اظهار
یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدین آباء دعوت کردند این آیه آمد که قل انی نهیت بگو بدرستیکه
رانده کرده اند ان اعبد الذین که پرستم آنانرا که شما تدعون من دون الله می پرستید بجز خدا یعنی بتان را که از زدی
شما آنست که بپرستم ایشان را ای محمد قل لا اتبع بگو پیروی نکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا هر آینه گمراه
شوم چون متابعت هوای شما کنم و ما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یابندگان نقلست که نضر بن الحارث و
دو سه از قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید کنی آنچه میتوانی از عقوبت بما رسان در حق
ایشان این آیه نازل شد که قل انی علی بینة بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیلی روشنم من ربی از پروردگار
خود که آن قرآنست و کذبتم به و دروغ داشتید آنرا یا حجه را ما عندی نیست نزد من آنچه شما تعجیل میکنید
آنرا ما تستعجلون به زودتر بخواهید آنچه شتاب میکنید بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل
و تأخیر عذاب الا لله مگر خدا را یقص الحق میگوید خدای خبر های درست و هو خیر الفاصلین و او بهترین کار
گزار است با یاد کنندگان قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به آنچه بدان شتاب میکنید شما از عذاب
لقضی الامر هر آینه گذارده شده بودی کار بینی و بینکم میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی و میان ما انقطاع
شده بودی والله اعلم و خدای داناتر است بالظالمین بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان و عنده و نزد
اوست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انتهای آجال و غیرها
لا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او پس تعجیل و تأخیر عذاب بدو بازبسته بحکمت وست و متعلق بمشیت او و آنچه
عالم هویت که مفاتح غیب را پنج چیز گفته اند که در آیه اند که خدای بعد از این آیه خواند که ان الله عنده علم
الساعة تا آخر و بعض آن در سوره لقمان مذکور خواهد شد و یعلم و میداند خدای ما فی البر آنچه در بیابانست
از نباتات و حیوانات و البحر و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آری آنچه در عالم شهادت در نظر عالم
غیب است و ما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر که بداند خدای آنرا که چند برگ اند درخت افتاد
و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ افتاده از درخت بر زمین چند بار بر پشت و روی منقلب گشت [illegible]

است و احاطه علم حق بجزئیات ولا حبة و نیفتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکی زمین مراد تخمیست که در زمین افکند
ولا رطب و نه تریست و ولا یابس و نه خشکی الا فی کتاب مبین مگر که در کتاب روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ
که [illegible] و یابس همه چیزهاست از جمادات [illegible] زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی
برآنند که رطب اشارت بعالم روحانیاتست و یابس عبارة از جسمانیات و همه در لوح مکتوب یافته وهو الذی
یتوفاکم و اوست آنکه بخواباند شما را و متوفی میکرداند باللیل بشب و توفی فرا گرفتن چیزیست تمام [illegible]
استعاره کرده توفی را از برای خواب چه [illegible] ایشان متشارکند در زوال احساس و تمیز و [illegible]
[illegible] اشارت بدینست ویعلم و میداند خدا ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار بروز ثم یبعثکم پس
برانگیزد شما را از خواب فیه در روز [illegible] اطلاق بعث بر بیدار [illegible] است در توفی لیقضی اجل مسمی تا تمام کرده
شود اجل نام برده یعنی بمرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را
در قیامت بما کنتم تعملون بآنچه بوده اید که عمل میکردید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وهو
القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود ویرسل علیکم و میفرستد بر شما حفظة فرشتگان
که نگاه دارند اعمال شما یعنی بنویسند عملها را تا در روز قیامت [illegible] بجهت [illegible] حکمت در ارسال
حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند [illegible]
[illegible] که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] • داین کرام الکاتبین [illegible] حال بندگان خواهد بود حتی اذا جاء تا وقتیکه بیاید
احدکم الموت یکی از شما را مرگ توفته رسلنا جان او ببرد فرستادگان ما [illegible]
[illegible] ایشان ملائکه رحمت [illegible] ملائکه عذاب [illegible] ملک الموت روح [illegible]
و چون جان کافر [illegible] عذاب [illegible] وهم لا یفرطون و ایشان فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض [illegible]
ثم ردوا پس باز گردانیده شوند [illegible] الی الله بسوی خدای مولاهم الحق که خداوند [illegible]
و حق است یعنی درست [illegible] الا له الحکم [illegible] حکم [illegible]
حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین و اوست شتابکننده ترین حساب کنندگان [illegible]
گوسفندی حساب [illegible] مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد [illegible] اعمال ایشان
دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو که کیست که برهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و غبار
و [illegible] والبحر و از ظلمات دریا [illegible] و سحاب و مخافات [illegible]
تدعونه میخوانید او را [illegible] تضرعا از روی زاری [illegible] و خفیة و پنهان لئن انجانا میگوئید
اگر برهاند ما را من هذه از این [illegible] لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از شکر کنندگان [illegible]

نجاة قل الله ینجیکم بگو ای محمد که خدای نجاة میدهد شما را منها از ظلمات بحر و بر ومن کل کرب و از همه اندوهی
ثم انتم تشرکون پس آنگاه باز شما شرک می آرید [illegible] بعهدی که کرده اید [illegible] قل هو القادر بگو
اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح
و سنگباران که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون [illegible] آل فرعون که در آب غرق شدند
یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب فوق حکام ظالمند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران [illegible]
یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را گروه گروه هر گروهی [illegible]
[illegible] ویذیق بعضکم و بچشاند بعضی را از
شما بأس بعض [illegible] بعضی را مراد سیوف مختلفه است انظر کیف ببین که چگونه نصرف الآیات میگردانیم آیتها
بوعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بدانند وکذب به و دروغ پنداشتند [illegible] قومک قوم تو که
کفار قریشند وهو الحق و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بگو نیستم من بر شما بوکیل بنگاهبان که
شما را [illegible] لکل نبأ مستقر هر خبری را از وعد و وعید
وقتیست که [illegible] وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید [illegible] واذا رأیت
الذین و چون ببینی تو آنها را که [illegible] تکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند [illegible] فی آیاتنا در آیتهای
ما که قرآنست [illegible] فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان [illegible] حتی یخوضوا تا وقتیکه در آیند
فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن واما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند ترا شیطان [illegible]
خطاب با آنحضرت [illegible] فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی [illegible] مع القوم الظالمین
با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم [illegible]
[illegible] تکذیب قرآن و استهزا [illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] با قرآن [illegible]
[illegible] وما علی الذین یتقون [illegible]
[illegible] من حسابهم [illegible] من شیء [illegible] ولکن ذکری [illegible]
[illegible]
[illegible] لعلهم یتقون [illegible] وذر الذین اتخذوا [illegible]
[illegible] دینهم لعبا ولهوا [illegible]
[illegible]

بدان دعوة میکنند یا آن بحر تو استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند
ده ایشانرا بقرآن أَن تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاکت یا رسوا نگردد و یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفسی بهر کاری
بسبب آنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مران نفس گرفتار شده را مِن دُونِ اللَّهِ از غیر خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد
تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عقاب خلاص تواند داد وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن نفس هر فدیه
که باشد تا خود را از عقاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا فرا نگیرند از او أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که
سپرده شدند بهلاک و عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ
حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشان بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که درد آن بدیشان برسد
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودند ایشان که کافر میشدند قُلْ بگو ای محمد أَنَدْعُو آیا بپرستیم و بخوانیم
یعنی نپرستیم مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنفَعُنَا آنچه سود ندهد ما را اگر طاعت داریش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر ترک کنیم پرستش
وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا و آیا باز گردیم بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا
اللَّهُ پس از آنکه راه نمود ما را خدای براه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین خود بر گردیم باشیم مثل
كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ آنکه بیرون برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه حَيْرَانَ
تحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یارانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ
میخوانندش إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست و میگویند ائْتِنَا بیا بجانب ما و دیوان او را بطریق خود دعوت می
کنند و او متردد است در میان دو گروه اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب
میشنود بمنزل نجات میرسد و حق تعالی آنست که هر که مرتد شد بشابهت یکی که غولان و دیوان او
بیابان کار دان بوده در بادیه پر خطر ناکرده اند رفیقان کار دان که مؤمنانند او را براه شایع کنند
شریعت میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر رو کرده و خود را بجاه دیوان رضا بدهد
در ایشان داخل شود و اگر با مؤمنان باشد در کفر و هلاک بیرون قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام
هُوَ الْهُدَى اوست دین راست و درست وَأُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان
وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بگزاریم نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای و عذاب آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و او
خداوندیست که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و اوست آنکسی که بیافرید
آسمانها وَالْأَرْضَ و زمینها را بِالْحَقِّ براستی یعنی بحق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اوست وَيَوْمَ يَقُولُ
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین آن خواهد فرماید كُن باش فَيَكُونُ پس میشود آن چیز مراد
قیامتست و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست وَلَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی
يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ روزی که دمیده شود در صور و آن شاخیست که دران خواهند دمید سه دمیدن و ذکر

آن یابد عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست وَالشَّهَادَةِ و داناى شهادة که عالم
ملکست وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خدای با حکمت در حشر و بعث خلایق الْخَبِيرُ دانا بانکه که برانگیزاند و برچه جزا
کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ یاد کن و وای را که قصه ابرهیم علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند و بر او فخر میکنند
بدو اقتدا کنند در توحید و قصه او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ
و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر خرف است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا
فرا میگیری بتان را که خود تراشیده خدایان إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروه ترا که تابع تواند
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی روشن وَكَذَٰلِكَ و چنانکه بد نمودیم بدو گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ نمودیم
ابرهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت شمس و قمر است و ملکوت زمین
و حجر حق سبحانه ابرهیم را بصحره برآورد و آسمانها و زمینها را از زیر عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت
تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله حق سبحانه و تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از یکتایان با یقین بوده در نظم
درر معانی آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در خواب دید که کوکبی از افق
طلوع نمود که شعشعه جمال نورانیش آفتاب و ماه را نابود کرد از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکمای مملکت بهیم
این واقعه بیان و جمع کردند که درین سال بولایت بابل مولودی بجهت طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود
خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز آن مستقر صلب است و در رحم نرسیده نمرود عزم کرد
میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده نفر از ایشان یکی را موکل ساختند و آزر که یکی از مقربان
نمرود بود شبی باذن خود او در وقت نیز نهان از موکلان خلوت داشت و او حامله شد و با مادرش کاهنان
با نمرود گفتند که امشب آن کودک در رحم پیوست نمرود خشم گرفت فرمود تا هر حامله یکی موکل ساختند
تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنان که در تحت احوال الحوامل بودند چون بمادر ابرهیم از حمل ظاهر نبود او در
در گذشتند و دیگری بدو التفات نکرد تا که وضع حملش نزدیک رسید او بترسید که اگر پسری زاید ناکاه پیش
یکان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در بیابان کوهستان داشت و در آن غار
ابرهیم را بزاد و در خرقه بپیچید آنجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار کرده آمد و آزر را از قصه حال خبر داد گفتا
آن زن را که شکم آن بچه را نیز دو پسری زادم و فی الحال بمرد و در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد
و او دیگر روز دیگر بغار آمد دید که ابرهیم انگشتان میمکد و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد و هم
شهر مراجعت نمود القصه ابرهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی نوشید بر روزی چندان میبالید
که کودکی دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی نظم چون ماه نو که با روی دلفروز
بود دایم فزایش روز تا روز چون بپانزده ماه شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت و از غار بیرون
آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده ساله در غار بود و هر تقدیر چون ابرهیم بزرگ شد از قف

بازرگفت که پسر تو که زاده و مرا ازوی کشتن او کم بود و امروز جوانی رسیده است و در غایت نیکویی و خوبی پس آزر را
بغار آورده و ابرهیم را وی نموده آزر بجمال پسر خوش برآمده گفت مادر را و مادر را گران بار از غار بخانه آورد که ملازمت نمرود
بوم و آزر برفت او را ابرهیم را از غار بیرون آورده و از شام بود و گلهای اسپ و شتر و رمهای گوسفند جمع بود
ابرهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزاست مادر وی را خبر داد ابرهیم گفت هر آینه اینها را پرورده کاری باشد گفت آن کیست
است و حال و دوری بیرون بعد پس از مادر گفت ... خالق و حادثست که آفریدگار او را باشد و مدد و تربیت
او پرورش یابد پرورده کار من کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابرهیم پرسید که خدای نمرود
مادرش بانگ برزد که خلاف سخنان گوی که ... دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه و آفتاب را می پرستیدند
و برخی بت پرست بودند و ... ابرهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل
پس چون شب پرده را آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی گفته اند مشتری بوده
افق مغرب بر بعضی گفته اند پرست بوده اند روی بوی سجده کرده بودند قال گفت ابرهیم هذا ربی اینست پرورده کار من
بر سبیل استفهام یا الزام قوم فلما افل پس آنگاه که ستاره فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم
فرو روندگان را که زوال و انتقال پرورده کار عالم را روا نباشد پس قدری که آنرا برفتند و شب چهاردهم ماه
بود طلوع ... بر کرانه ... سبز فلک بود دار گشت فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده و تابنده و جمعی
ماه پرستان پیش وی سجده را افتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پرورده کار من فلما افل پس آن وقت که روی
نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل نمود قال گفت ابرهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید پرورده کار مرا
بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر آینه باشم من القوم الضالین از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند و نزدیک
شهر رسید که آفتاب ... طلوع کرده و جمعی متوجه او شده عزم سجده کردند فلما رای الشمس پس چون دید
آفتاب را بازغة تابنده و جهان از نور خود آراینده قال هذا ربی گفت یعنی که بگوید آفتاب پرستان که پرورده کار
هذا اکبر این کوکب بزرگتر است و جرم و پیشتر است در ... روشنایی فلما افلت پس چون فرو شد زوال و انتقال
بر وی ظاهر گشت قال یا قوم گفت ابرهیم ای قوم انی بریء بدرستیکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید با
خدای انی وجهت وجهی بدرستیکه من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی برای آنکه
که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتیکه مایلم از همه ادیان بدین حق
وما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان ... در تفسیر منیر مذکور است که چون ابرهیم علیه السلام بشهر آمد او را
بدربار نمرود بردند و او در روزی که منتظر بود ابرهیم او را بدید و بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان
پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است گفت این پادشاه ... گفت خدای من است
گفت که این غلامان بر حوالی تخت کیانند مادر گفت آفریدگان او اند ابرهیم علیه السلام تبسم نموده گفت ای مادر
چگونه این خدای شما دیگران را از خود خوشتر آفریده است بایستی که او از ایشان بهتر بودی القصه ابرهیم چون

مذمت بتان کردی و بر پرستندگان او را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه [خبر]
داده وحاجه قومه و حجت جستند بر قوم او و مخاصمه در توحید کردند قال اتحاجونی گفت آیا با من حجت
باطل میگویید فی الله در وحدانیت خدای و ... وقد هدان و حال آنکه خدای مرا راه نمود
بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید
ابرهیم علیه السلام فرمود ولا اخاف و نمیترسم ما تشرکون به از آنچه شرک آورده اید شما بدان یعنی از بتان شما باکی [نیست]
که هیچ ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء ربی مگر آنکه خواهد پرورده کار من چیزی از مکاره که بحیله ایشان بمن
رسد وسع ربی رسیده است پرورده کار من و احاطه کرده است کل شیء همه چیز را علما از جهت علم افلا تتذکرون
آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید وکیف اخاف ما اشرکتم و چگونه
ترسم از آنکه شما با خدای گرفتید ولا تخافون و نمیترسید شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک آورید بخدای و چیزی
او میگوید ما لم ینزل آنچیزیرا که فرو نفرستاده است خدای به بشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا حجتی
و دلیل فای الفریقین پس کدام از دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارترند بایمن بودن و ...
و ... ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید ... که او بایمن ... رسید که قادر است بر ایصال نفع و ضر ...
حق تع از سوال ابرهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوار ترا امن یعنی الذین آمنوا آنکسانند که ایمان آورده اند ولم یلبسوا
و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک اولئک آن گروه لهم الامن مرایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ
وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند وتلک و آنچه گذشت از استدلال ابرهیم در احوال کواکب تا اینجا حجتنا حجت
و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابرهیم دادیم او را ابرهیم را حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع
برمیداریم بر پایها بلند درجات من نشاء هر که را خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستیکه پرورده کار تو حکیم
حکمت دارد در بر داشتن و فرود گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق هر کس در درجه رفع و خفض او ووهبنا و بخشیدیم
مر ابرهیم را اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب و نبیره او که اسرائیل است کلا هدینا
و هر یکی را از ایشان راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم ومن ذریته و از فرزندان
از ذریه نوح علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریه ابرهیم علیه السلام ... زیرا که یونس و لوط که در ذیل آمده اند گویند از
ذریه ابرهیم نبوده اند و باقی که از ذریه ابرهیم اند از ذریه نوح اند چه ابرهیم از ذریه نوح است باتفاق پس
حق سبحانه پیغمبرانرا از ذریه نوح راه نمودیم داود داود که پدر ایشان است از اولاد یهودا وسلیمن و پسر او سلیمان
وایوب و ایوب که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق ویوسف و یوسف بن یعقوب وموسی وهرون موسی
برادر او هرون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک و همچنانکه ابرهیم را جزا دادیم نعمت درجات
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را پسر آذن
ابن مسلم از اولاد رحبعم بن سلیمان ویحیی و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است دختر عمران

عمران از نوادگان ایشان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر ابراهیم بن آموص است از اولاد سلیمان و از
اینجا معلوم شود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریهٔ نوح یا ابراهیم یاد کرده و هیچ پدر نداشت
اما درست داریم در پسر حسن و حسین رضی الله عنهما از اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم باید دانست و روایتی
درین معنی نقل میکرده اند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بنو الیسع بن شوخ بن فنحاص بن عیزار بن هارون است و امام کلبی گفته
ادریس است و در بعضی تفاسیر چه ادریس از اجداد نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران از شایستگانند
وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و الیسع که پسر اخطوب است و یا بن العجوز مشهور و
وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط را که پسر هاران بوده که برادر حضرت ابراهیم است وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را
فضیلت دادیم به نبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان جز و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَ
ذُرِّيَّاتِهِمْ و بعضی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از اخوان ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را براهی ثابت راست داشتیم و راه راست ذَلِكَ آن دینی که این انبیا بدان متدین
بودند هُدَى اللَّهِ دین خداست يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ آنرا که خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه
باطل کرده و نیست شود از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه کرده باشند ایشان زیرا که کفر محبط اعمال است هر
ایشان تهدید عظیم تر مشرکان را أُولَئِكَ آن گروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و
داده ایم حکمت در فیصل امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت
هَؤُلَاءِ این گروه یعنی منکران از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که ما بر گماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان
بدینها قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر و مراد پیغمبران و متابعان
ایشانند و گفته اند مراد قوم اشاره باصحاب [illegible] و اهل مدینه چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز
ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت باشد بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه
نمود خدای ایشان را بدین حق فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقهٔ ایشان اقتدا کن و مراد آنچه که در آن متفق بوده اند از توحید
و اصول دین نه فروع مختلف فیها در شرایع [illegible] که حق سبحانه حضرت مصطفی را [illegible]
که فبهداهم اقتده یعنی سیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان [illegible] برای آنکه بوصف و سیرت هر یکی
مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار کن [illegible] اقتدا بهر یک ایشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید
روا نیست و در فروع نیز روا نباشد چه شریعت او ناسخ همه شریعتهای ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و
مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه و خصال رضیه هر چه با هر یک ایشان متفرق بوده در ذات او تنها
مجتمع بوده پس لا جرم اکمل و افضل است **بیت** هرچه خوبان جهان داده اند ٭ قسم تو نیکو تر از آن داده اند
هر چه بنازند بدان دلبران ٭ جمله ترا هست و زیاده بر آن قُلْ بگو ای محمد با کافران لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما

عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن از قرآن أَجْرًا مزدی چنانچه پیشوایان شما [illegible] پیغمبری از ایشان مزد طلبید إِنْ هُوَ نیست این
تبلیغ مگر ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ حق تعظیم چنانچه سزاوار
تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید نشناختند خدای را چنانچه حق شناختن او باشد آدمی را با قدم با حدث
چه نسبت و خاک را با رب الارباب چه مناسبت [illegible] که ما را شناخت [illegible] سؤال کردند [illegible]
ما را که [illegible] **نظم** هر کس [illegible] دست عقل و حس و دم ٭ کی برآید [illegible]
و حضرت حقیقت [illegible] که در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت را دو درک حق
سبحانه [illegible] ذات و [illegible] صفات ممتنع است [illegible] سبحانه [illegible]
جناب عزت [illegible] است [illegible] بیان [illegible] و در طریق معرفت
این و حد اضافت [illegible] **مصرع** [illegible] ٭ و [illegible]
در اسرار التنزیل فرموده که ای [illegible] عبادت از تو [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] ذات تو [illegible] ٭ و گفته اند [illegible] آیهٔ [illegible] ما وصفوا الله حق وصفه [illegible]
[illegible] حضرت سید عالم علیه الصلوة و السلام [illegible] گفت [illegible]
و هم [illegible] خدای که تو [illegible] موسی [illegible] که در توریة دیده [illegible] خدای [illegible]
[illegible] حضرت فرموده که آن [illegible] و در غضب شد و گفت
خدای هیچ کتاب بر هیچکس [illegible] آمد [illegible] نکرده اند إِذْ قَالُوا چون
گفتند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع و همچنین [illegible]
[illegible] و [illegible] سبب [illegible] قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ که فرستاد آن کتاب را الَّذِي جَاءَ بِهِ
آورد موسی [illegible] نُورًا در حالتی که بود [illegible] وَهُدًى لِلنَّاسِ و راه نماینده مر مردمان را تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ
کرده اند [illegible] قَرَاطِيسَ صحیفهای [illegible] تُبْدُونَهَا آنکه [illegible] وَتُخْفُونَ
كَثِيرًا و پنهان [illegible] مصطفی [illegible] وَعُلِّمْتُمْ و آموخته
شد [illegible] مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه نمیدانستید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ شما و [illegible]
و حرام قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای فرستاده [illegible] فرستاده توریة را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست بدار از [illegible]
[illegible] فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ در باطل و خرافات خود [illegible] شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس
سره [illegible] قل الله [illegible] که [illegible] ماسوا [illegible] حضرت شیخ الاسلام
فرموده اند که قل الله [illegible] شیخ [illegible] با بعضی از اصحاب [illegible]
[illegible] بالله و دع ما سواه **نظم** چون [illegible] ٭ [illegible]
وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم مُبَارَكٌ [illegible] مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ [illegible]

باور دارند آنچه پیش از وی بوده از کتب ولتنذر و تا بیم کنی از کتاب و حفص بتا میخوانند یعنی تا بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و مغرب را فرو گفت که جمع قری باشد و ام القری گفته اند که یعنی جمع است پس هرجا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه خوانند و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون بالآخرة و آنکسان که ایمان آورده اند با آخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب عاقبت و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بتابعت پیغمبر و قران دست دهد وهم و ایشان که بپیغمبر و کتاب گرویده علی صلاتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین طاعات آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر داشت حق عز و جل برو حال ستمکاری ایشان شرح داد که ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از انکه افترا کرده است علی الله کذبا بر خدای دروغ و گفت من پیغمبرم او قال اوحی الی یا گفت وحی کرده میشود بمن ولم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه بود و سجع باطیل و سخنان بیهوده و میگفت ... فرود آمد ... ومن قال و کیست ستمکارتر از آنکه گفت سانزل دو ما بشد که نازل کرده ام مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده ... عبدالله بن سعد ... کاتب دیوان نبوت بود ... ولقد خلقنا الانسان من سلالة ... فتبارک الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر ... گفت ... ولو تری و اگر ببینی تو اذ الظالمون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای موت والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترده کنند دستهای خود را برای قبض روح ایشان ... اخرجوا انفسکم بیرون آرید جانهای خود را از جسدها ... الیوم امروز ... تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای نه چیزی که راست بود و کنتم عن آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردنکشی میکردید ... ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید بما فرادی ... کما خلقناکم اول مرة ... وترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را ... وراء ظهورکم ...

از پس پشت خود در از پیش فرستاده و نه با خود برداشتید وما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما الذین زعمتم آنکه گمان میبردید از روی جهالت که انهم فیکم شرکاء بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بدرستی که بریده شد بینکم بودند میان شما و حفص بنصب میخواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده تخم است تا از وی نبات بروید والنوی و شکافنده دانه است تا از آن درخت برآید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که بنمو و نما حیات داد و من المیت از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله آن زنده کننده و میراننده خداست فانی تؤفکون پس کجا برگردانیده میشوید از وی فالق الاصباح شکافنده عمود صبح از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنی آرد وجعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بر آسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانها و شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف متنوع تا شهور و سنین بدیشان متعین کرده ذلک آن کار که تسییر و تقدیر شمس و قمراست برای حساب تقدیر العزیز اندازه خدای غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا بتدبیر ملک خود وهو الذی و اوست آن خدای که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریا و نجوم را جز این سا فوید ... که ... شیاطین ... دلیل معرفت ... قد فصلنا الآیات بدرستی که ... لقوم یعلمون برای گروهی که دانند ... وهو الذی انشأکم و اوست آنکه بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهیست ومستودع و جای ودیعت مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هرجا آدمی قرار دارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار که بهشت یا دوزخ است ... قد فصلنا الآیات ... لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء ماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بدان آب نبات کل شیء رستنیها هر چیز را ... فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم از آن خضرا چیزی سبز یعنی گیاه که از تخم رسته است ...

نخرج منه بیرون می آوریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر ترکیب شده یعنی خوشه و من النخل و بیرون می آوریم
از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچهٔ وی قنوان شاخها دانیة بیکدیگر نزدیک یعنی بهم پیوسته یا نزدیک
آنستادی بار و جنات من اعناب و دیگر بیرون آوریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آوریم درخت
زیتون والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ و غیر متشابه و مانند
یکدیگر نه در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین انظروا الى ثمره بنگرید بمیوه
هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدن و پختگی او که چگونه
شکل و مزه و نفع در وی پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی که درینها که یاد کرده شد لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم
لقوم یؤمنون مر گروهی را که ایمان می آرند وجعلوا و ساختند کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ثنویه
اند یعنی جماعتی که اند در زعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک
خداست هرچه خیر است خدا می آفریند و او را یزدان میگویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و او را
اهرمن میخوانند وخلقهم و حال آنست که او آفریده است دیگرانرا بلکه شیطان نیز مخلوق وست و اینان
مخلوق را شریک خالق میگردانند وخرقوا له و بربافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر
و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه ایشانرا علم باشد بحقیقت آنچه میگویند سبحانه پاکست
خدای وتعالی و برترست عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند است بدیع السموات والارض آفریننده
بی مثال آسمانها و زمینها انی یکون له کجا باشد و چگونه باشد ولد مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه
نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید شود و چگونه او را زن باشد که در زن و شوهری کفو و جنسیت
شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نیست وخلق کل شیء و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند
نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و غیر او دانای همه نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل
و مانند او نباشد پس او را صاحبه و ولد بودن محال بود ذلکم آنکه بدین صفتها موصوفست الله خداوند
مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده
همه اشیا فاعبدوه پس او را پرستید وهو و او با وجود این صفتها علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبانست و
متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار در نیابد او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در یابد خداوندان دیدها را
این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که در توصیف بودن شیء را احاطه بحدود و جوانب و نفی آن جهت و [illegible]
ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند چشمها او را در دنیا چه رؤیت عقبی بنص
قران و حدیث ثابت شده وهو اللطیف و اوست نیکوکار الخبیر دانا باسرار و در تابع کشته که اوست باریک بین
نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کس نداند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد بشما اندیشهای بینای
روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که به بیند منفعت مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شد

یعنی ببیند آن حجتهای ظاهر را بر صحت آن بروست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نگاهبان که محافظت
اعمال شما کنم و ایشان شما را جزا دهم و مرا همین تبلیغ است و بس وکذلک و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته
کردیم نصرف الآیات دیگر میگردانیم آیتها را گاه از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان منتبه شوند
ولیقولوا و تا بگویند اهل مکه که تو درست خواندهٔ و تعلیم گرفتهٔ از دیگری زیرا که ادعای قریش آن بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از جبر و یسار که دو بنده بودند که از سید و دم آورده بودند تعلیم میگیرد و میگوید که خدای بمن
وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم که بگویند که تو از بشر تعلیم میگیری زیرا که این نوع
کلام مقدور جمع بشری نیست ولنبینه و دیگر تصریف برای آنست که پیدا کنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که
میدانند که این کلام خداست نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین خود دعوت میکردند این آیه نازل شد
اتبع ما اوحی الیک پیروی کن آنچه وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی بسزا مگر او واعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات
منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی وما جعلناک و
نگردانیدیم ترا علیهم حفیظا بر کافران نگاهبان وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان
بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان
قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی آیه آمد که ولا
تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که میپرستند من دون الله بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا
الله که ایشان در مقابل ناسزا گویند خدای را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم و بی دانش یعنی این عمل
بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن سبب واقع شود
کسی را که مستحق سب نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر زینا لکل امة بیاراستیم برای هر
گروهی عملهم کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار
ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت جزا بما کانوا یعملون بآنچه بوده
که عمل میکردند آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که
موسی عصا بر سنگ زده و از وی چشمهٔ آب جاری شد و عیسی مرده را زنده کرد و اینها از این نوع آیتها مانند ای
تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت گفت اگر این معجزه
تحقیق بوده مرا تصدیق خواهید کرد جواب تو را دعوی عهد کردند و سوگند خوردند غلاظ و شداد تا که خود [illegible]
اگر این معجزه بیاید ایمان آریم در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در دعا درآمده که حضرت بدعا اشتغال نمود
مقارن آن جبرئیل نزد او آمد و پیغام آورد که اگر بخواهی تو آن کوه را زر سازیم اما سنت الله بران جاری شده که
چون از انبیا بر حق ایشان نشانه خواهند و آن آیه بظهور رسد اگر از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب

مجا کوئیم

استیصال برایشان فرستیم اگر بخواهیم این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب ... واگر خواهی گفتار تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی را اختیار فرموده وآیة آمد که واقسموا بالله سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندهای
ایشان لئن جاءتهم آیة اگر آید بدیشان آیتی از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو
جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خداست و در اظهار آنچه خواهد قادر است
وما یشعرکم و چه چیز دانا گردانید شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر گردد انها اذا جاءت بدرستیکه معجزه
چون بیاید برایشان و مشاهده کنند لا یؤمنون نخواهند گروید ونقلب افئدتهم و بگردانیم دلهای ایشان از
وابصارهم و دیدها ایشان از دیدن راه حق پس ایمان نیاورند در آخر کما لم یؤمنوا به چنانکه ایمان نیاورده بودند به
آنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر و غیر آن ونذرهم و بگذاریم ایشان را فی طغیانهم یعمهون در
گمراهی و سرکشی خود سرگشته میروند

الجزء الثامن

ولو اننا نزلنا و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم
الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی و اگر سخن میکنند
با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم و اگر جمع میگردیم بر ایشان کل شیء همه چیز
که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بر حقیت الهی و نبوت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر
یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد وکذلک و چنانکه ترا اعدا و حسودان
هستند جعلنا گردانیدیم لکل نبی هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گردنکشان از انس و جن و شیاطین
الانس کافرانند که مثل شیطان دور شدهاند از رحمت یوحی بعضهم وسوسه میکند بعضی از ایشان یعنی شیاطین
جن الی بعض بسوی بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند بعضی از جن و انس بر خواندن انس زخرف القول
سخنان دروغ آراسته غرورا از روی فریب ولو شاء ربک و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را ما فعلوه
نکردندی یعنی با پیغمبر دشمنی فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر می بافند و از اینجا معلوم شد
که وسوسه شیطان در سخنان دلکش با اصل را فریب خلق است ولتصغی الیه و برای آنکه میل کنند بآن
افئدة الذین دلهای آنکسانی که لا یؤمنون بالآخرة ایمان نیاورند بآخرت ولیرضوه و برای آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا
و از برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کنندگان آنند از گناهان افغیر الله بگو ای محمد که آیا بغیر خدا
ابتغی حکما بطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وهو الذی و اوست آنکه انزل الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما
قرآنرا مفصلا بیان کرده شده در حق و باطل والذین آتیناهم الکتاب و آنکسان که داده ایم ایشانرا کتاب چون
علمای یهود و نصاری یعلمون میدانند انه منزل که قرآن فرو فرستاده شده است من ربک بالحق از پروردگار تو
بحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش مخاطب کنند یا هر احدی یعنی چون آنکه حقیقت قرآن ظاهر
باشد من الممترین از شک کنندگان وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صدقا

از روی راستی در اخبار و مواعید وعدلا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل لکلماته هیچکس نیست تبدیل کننده
مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل کرده اند آیات تورات را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده
از تبدیل که انا له لحافظون وهو السمیع و اوست شنوای گفتار همه العلیم دانا باسرار همه وان تطع و اگر فرمان
بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانی که در روی زمین اند یعنی کفار و جهال و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع
شوی اکثر اهل مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه کرد ماند ترا از راهی که بخدای میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند ایشان
الا الظن مگر گمان خود را و کار ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان
الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مرده و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی
ان ربک هو اعلم بدرستیکه آفریدگار تو او داناتر است من یضل عن سبیله بکسی که گم میشود از راه راست وهو اعلم و او دانا
تر است بالمهتدین براه یافتگان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچیزی که یاد کرده شده است نام خدای
علیه بر وقت ذبح او ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام
گرویدگان وما لکم و چیست شما را الا تأکلوا که نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدا را بر او
بر وقت ذبح او وقد فصل لکم و بدرستیکه تفصیل کرد خدای و بیان فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه
حرام کرده است بر شما و تفصیل آن آیت است که حرمت علیکم المیتة و معنی حرم بر فعل معلوم میخوانند یعنی
بیان کرد خدای آنچه حرام ساخت بر شما الا ما اضطررتم الیه مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته الیه بسوی آن
از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا لیضلون و بدرستیکه بسیاری از مردمان گمراه میکنند
خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن
ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او دانا تر است بالمعتدین بآنها که از حد در گذشتگانند وذروا و در
بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه وباطنه و پنهان او را یعنی ترک کنید همه گناهان را از گناه آشکارا با
پنهان و گفته اند که کارهای محارم که بدن نامایل شوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و
باطن آنکه بدل و اندیشه در حقایق و بیط آورد و گفته ظاهر الاثم طلب مشتهای دنیاست و باطن الاثم طلب نعیمهای عقبی
چه هر دو سبب مشغول میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر
میل است بشهوات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آن در دهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق
بر آن اطلاع یابند و باطن آنکه میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر آنوا لذا فعال شنیعه
که بجوارح و اعضا از ارتکاب آن دست بدهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطلات در دل جا کند
فرموده که هر چه از انسان ظاهر میشود یعنی بدن و باطن یعنی دل و روح از گناه و اینها هر که
در آن قول و فعل باشد مطابق طبع و مخالف شرع و باطن که آن صفات حیوانیت و اوصاف سبعی
و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال الطبع را باستعمال احکام الشرع و دست بدارید اخلاق

دیدن نفسانی را تخلق باخلاق ملکی و در تأویلات امام قشیری رحمه الله میفرماید که چون حق تعالی نعمت ظاهره و باطنه
بتو ارزانی داشت واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میفرماید و ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی اقامت در
شکر نعمت ظاهره و باطن ترک گناه ظاهر و باطنست در ترک گناه ظاهر نجاتست از عذاب نیران و
ترک گناه باطن خلاصی از عقوبت هجران ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت
تو پاک شود إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا
جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب گفتند که
دانسته ای کشنده ای محمد که گوسفند را بمیرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او کشد و اینجا چیزی که آنرا
تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک این سخن و سوسه
در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آیة آمد که وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده اند نام خدای
بر ذبح او امام احمد حنبل رحمه الله حرام داند هر متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی
رحمهما الله حلال میگویند که ذبح مسلمان حلالست اگرچه تسمیه نکرده باشد و امام ابو حنیفه رحمه الله فرق
میکند میان عمد و نسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرده حرامست و الا حلال وَإِنَّهُ و بدرستی که خوردن او لَفِسْقٌ
بیرون رفتنست از طاعت وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی که دیوان لَيُوحُونَ وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا
با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما فرمان برید
ایشان را در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما نیز مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای
بفرمان برداری غیر او شرکست أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا بجهل یا بغفلات فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردیم
او را باسلام یا بعلم یا بهدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم او را نوری که از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي
بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست براه حق و چنین کس باشد یعنی باشد كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ
مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها باشد لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته
ایمان را در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام
این آیه در شان حمزه رضی الله عنه و ابو جهل نازل شده در روزی که ابو جهل از روی جهل نسبت با حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بی ادبی کرده بود و که که راه او حال بجاء و حالی مستماع منقصان آنست بیست و حمزه رضی الله عنه در آن روز در شکار
بود چون باز آمد و شکایت و جفای ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشناک بر سر آن ناپاک رفت و کمان
بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس مراد بمیت اسلام حمزه است و گرفتار در ظلمات کفر هم ابو جهل
و گفته اند در بارهٔ امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و ابو جهل لعین فرود آمده که هر دو در مقام آزار رسید محمد بودند و آن
حضرت دعا کرده که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان دعای آنحضرت در بارهٔ فاروق رضی الله عنه
اجابت یافت پس صاحب نور عمر است رضی الله عنه و متحیر ظلمات ابو جهل و بعضی محققان گفته اند مرده بهوای نفس

و حیوة بحیات حق و یا موت بنکرست و حیوة بمعرفت در کشف الاسرار که حیوة معرفت دیگرست و حیوة بشری
دیگر عالمیان بحیوة بشریه زنده اند و دوستان بحیوة معرفت زنده باشند که حیوة بشریه بسر آید کل نفس ذائقة
الموت و هرکرا حیوة معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة و از اینجاست که المؤمن حی فی الدارین
نیر دهر که با جانش تو پیوسته . خوشا جانی که جانانش تو باشی . شاه کرمانی آیة میخواند من کان میتا فاحییناه
گفت شان این حیوة سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر و درویشان و بزرگان رضی الله عنه را نظم فرموده
بر دوی خلایق در صحبت بگشای . و باش بکلی متوجه بخدا . غافل مشو از دوق دل و ذکر زبان . تا دل تو بجای
خوی حیوة درود سوای وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه مرد بزرگان که کار هستند جَعَلْنَا آفریدیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی
أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان که کافران آن موضع اند یا گردانیدیم در هر دهی و شهری مهتران آن مقام لِيَمْكُرُوا
فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه در مکه رؤسای جهار ده گانه باز داشت
اند که در موسم هر که پاید و از حال پیغمبر سؤال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ
و مکر نمیکنند ایشان إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند
ایشان که مکر بصاحب او میرسد و لا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابو جهل و تابعان
او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست
که بدو وحی می آید ما نمی پذیریم تا بما هم وحی فرود آید چنانچه بوی نازل میشود حق تعالی آیة فرستاد که وَإِذَا
جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند ایمان
آوریم بدین آیتها یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران
خدای یعنی وحی و کتاب با فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی رحمه الله گوید مراد از رسالة
حضرت پیغمبرست چنانچه در یا ایها الرسل مخاطب هموست و این بر سبیل تعظیم باشد و در شرح تیسیر
آورده که تا حق سبحانه در ثناء ابو جهل با او انبیا با وی جمع کرده اند یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصرع
هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری و بتیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت
اگر نبوت حق است مرا اولیتر بآن سزاوار تر چه آنکه من از تو اکبرم و بمال الدانی بیشتر حق سبحانه فرمود که نبی
بمرد مال نیست بفضل و کمالست اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ بجای که مینهد پیغامهای خویش را
سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنکسانرا که جرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و در سوایی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بدیشان کاید
در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هرکرا خواهد خدای أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید در طریق حق شناسا کرداند
يَشْرَحْ صَدْرَهُ بگشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام وَمَنْ يُرِدْ و هرکه خواهد أَنْ يُضِلَّهُ آنکه فرو گذارد او را از طریق
ایمان بکرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ بگرداند دل او را ضَيِّقًا تنگ حَرَجًا سخت بغایت که از حوصله باز زند و از سخن حق ابا کند

كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ گويى كه بالا ميرود فِي السَّمَاءِ در آسمان يعنى ميگريزد از قبول حق چنانچه هر كه بآسمان رود واين عبارة
باعبارت ديگر يعنى كَذَٰلِكَ همچنانكه تنگ ميكرداند سينه كافر را يَجْعَلُ اللَّهُ ميكند خداى الرِّجْسَ عذاب يا لعنت را
عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر مطاقى آنانكه نميگروند وتوحيد را تصديق نميكنند وَهَٰذَا واين اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راه است
پروردگار تو مُسْتَقِيمًا در حالتى كه راست است وهيچ كجى نيست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستى كه بيان كرديم آيات توحيد
لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ براى گروهى كه پند مى پذيرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ مر آن پند پذيرانراست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار خداى
وَهُوَ وَلِيُّهُمْ واو ناصر ايشانست در دنيا ومتولى امور ايشان در عقبى بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه كرده بودند از تصديق
كتاب وپيغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وياد كن روزى را كه حشر كنيم ايشانرا وحفص يحشرهم خواند يعنى خداى جمع كند جن و
انس را جَمِيعًا همه ايشانرا پس گويند يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ اى گروه ديوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستيكه بسيار يافتيد مِنَ الْإِنْسِ از
آدميان كه ايشانرا تابع خود ساختيد وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ وگويند دوستان شياطين مِنَ الْإِنْسِ از آدميان يعنى آنها كه فرمان
ايشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ اى پروردگار ما برخوردارى يافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ از ما بعضى ديگر برخوردارى
انس از جن آنست كه ايشانرا بآرزوهاى نفس راه نموده اند وتمتع جن با انس آنكه مطيع ومنقاد ايشان شدند
امام ابو منصور ماتريدى رحمه الله فرموده كه استمتاع ايشان آنست كه در معصيت معاونت يكديگر نموده اند
آدميان از ايشان ميخواهند وآدميان دعوت ديوان اجابت ميكنند وَبَلَغْنَا وديگر ميگويند آدميان استمتاع رسيديم
أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بآن وقتى كه براى ما مقرر كرده بودى مراد از آنجا اجل است از قبور بعث شديم اكنون حال
ما چون خواهد بود قَالَ گويد خداى النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش است آرامگاه شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتى كه شما جاويد
باشيد در آن آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خداى كه شما را از آتش بزمهرير نقل كند إِنَّ رَبَّكَ بدرستيكه پروردگار
تو حَكِيمٌ خداوند حكمت است در آنچه كند با جن وانس عَلِيمٌ داناست باعمال واحوال ايشان وَكَذَٰلِكَ وچنانكه
فرو گذاشتيم كافر جن وانس را نُوَلِّي مسلط ميكردانيم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضى از ظالمانرا بر بعضى در دنيا
وا يكديگر بر ... رحمه الله فرموده كه در تيسير خوانده ام كه حق سبحانه نموده كه
نعمت ميكردانم دشمنانرا بر دشمنان خود وبازميكشم از دوستان خود واهر آنست كه تولية در آخرت
بود يعنى ظالم جن وانس را با هم گذاريم تا هيچ يك نفع بديگرى نتوانند رسانيد واين صورة دائم ميشود
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ با آنچه ايشان كسب ميكنند از معاصى وبار ديگر حق تعالى خطاب كند ايشانرا وگويد كه يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
اى گروه ديوان وآدميان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آيا نيامد بشما يعنى آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پيغمبران از شما اگر چه پيغمبر از آدميان
بوده اما چون انس را با جن جمع كرد خطاب صحيح است وگفته اند از جن نيز رسل بديشان مبعوث بوده
وجمهور بر آنند كه رسل جن را نذر گويند وايشان رسل رسولانند به جن چنانكه هفت نفر از جن پيغام
حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بقوم رسانيدند كه ولوا الى قومهم منذرين وبر هر تقدير حق سبحانه ميگويد
آيا نيامد شما را رسولان كه براى دعوت يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ميخواندند بر شما آيَاتِي آيتهاى كتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ وبيم كنند شما را

لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ديدن اين روز كه روز قيامت است قَالُوا گويند در جواب شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا گواهى ميدهيم بر نفسهاى خود
يعنى اعتراف ميكنيم بكفر واستحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وحال آنكه فريفته كرده بود ايشانرا زندگانى دنيا
تا از بعث ونشر فراموش كردند چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وگواهى دادند
بر نفسهاى خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنكه بودند ايشان كافران ذَٰلِكَ اين فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ براى آنست
كه نيست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاك كننده ساكنان ديهها وشهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمى كه كنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ
حال آنكه اهل آن شهرها وديهها غافلان باشند يعنى پيغمبر بديشان نيامده باشد وايشانرا از خداى وقيامت
خبر نداده بزرگان گفته اند كه استيصال جميع قوم نباشد الا بعد از تقدم وعيد واگر ايشانرا بر حق حجت
رسد كه لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك چرا رسولى نفرستادى تا ما پيرو شويم وَلِكُلٍّ ومر هر عامل
دَرَجَاتٌ مراتبست در ثواب وعقاب مِمَّا عَمِلُوا از براى عملها كه كرده اند وَمَا رَبُّكَ ونيست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا
يَعْمَلُونَ بيخبر از آنچه ميكنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ وپروردگار تو بى نيازست از عبادة بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمتست
با ايشان وتكليف طاعت جهة تكميل ايشانست وگفته اند بى نيازست از طاعت مطيعان وخداوند رحمتست بر مجرمان
وعاصيان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را اى اهل مكه وَيَسْتَخْلِفْ وخليفه وجانشين شما سازد
مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هركرا خواهد از آفريدگان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانكه شما را پيدا كرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ
از ذريه قوم ديگر كه پدران شما بودند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستيكه آنچه وعده داده اند شما را از قيامت ومتعلقات او
لَآتٍ هر آينه آمدنى است ... وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ونيستيد شما عاجز كنندگان مر خداى را در بعث وحشر
قُلْ بگو اى محمد يَا قَوْمِ اعْمَلُوا اى قوم من مراد كفار قريش اند عمل كنيد عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ هر يك بر حالت خود وآنچه شما را
ممكن واستطاعت شما باشد يعنى بر كفر وعداوت خود مستقر باشيد مراد تهديد است ميگويد كه شما بر حالت خود
باشيد كه إِنِّي عَامِلٌ بدرستيكه من نيز عمل كننده ام بر شكيبايى وبردبارى فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد كه بدانيد
مَنْ تَكُونُ لَهُ آنكس را كه باشد مراو را عَاقِبَةُ الدَّارِ پسنديده در سراى آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستيكه پيروزى نيابند
ستمكاران يعنى كافران صاحب كشف الاسرار فرموده كه هم در اين دنيا بايد كه دنيا كجا
رسد ودولت فلاح كرا رسد ببينيد كه ... بار سراى كرامة چون خوانند وخواجگان
صاحب اقبال را سوى ... چون رانند نظم تا ... ساختن دار السرور
تا ... ساختن دار القرار ... در ميان كشت خود خط كشيده ندى يك
نيمه را براى بتان نشان كردندى وهمچنين چهارپايانرا نيز قسمت كردندى بعضى را بخدا
وبعض براى بتان آنچه نصيب خداى بودى بدرويشان وبهمانان صرف كردندى وآنچه بهره بتان بودى به
خادمان بتخانه قسمت كردندى پس اگر حصه خداى بهتر بودى بدل كردندى آنرا بحصه آلهة خود واگر حصه
آلهه بهتر بودى بر حال خود بگذاشتندى واگر چيزى از نصيب خداى در ميان نصيب بتان افتادى

را شتندی و گفتندی و خدای تعالی ازان بی‌احتیاج بود و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی
وا شتندی و اصیب بتان رخنه کرده بدی و گفتندی خدا فقیر و محتاج است اندحق سبحانه ازان خبر میدهد و میفرماید
وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کرده‌اند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و از
چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هَذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدایراست بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل
و گفتار دروغ ایشان وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ماست یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده‌اند فَمَا كَانَ
پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و تصرف در آن نکنند
وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیب که مر خدایراست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَى شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر را از
نصیب خدا میدادند و نازه بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که میکنند ایشان وَكَذَلِكَ و مانند این آرایش که
شیطان کرده است در قسمت قربات زَيَّنَ و آراید لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن
فرزندان ایشانرا شُرَكَاؤُهُمْ شرکای ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندانرا
در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا و تا پوشیده کنند بر ایشان
دِينَهُمْ دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی
مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند
وَقَالُوا هَذِهِ و گفتند این نصیبه آنچه را أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است لَا يَطْعَمُهَا نچشد و نخورد
آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردمان و مطلق زنانرا از خوردن منع کردند بِزَعْمِهِمْ بگمان
بی حجت و برهان وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایانند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و
سواری یعنی بحایر و سوائب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایانند که برای قربان بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند
نام خدا را عَلَيْهَا بر وقت ذبح بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و دروغ بر خدا افترا میکردند
که میگفتند که اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدای جزا دهد ایشانرا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا
میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان
خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاکست و حلالست مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد
شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در
خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدای ایشانرا وَصْفَهُمْ وصف این دروغ بر خدا
و میکردند تحلیل و تحریم را إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بحال
بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا
از روی بی‌خردی بِغَيْرِ عِلْمٍ در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده
در گور میکردند ... از بیم فقر و غارت در قبائل عرب عام بوده یا آنکه ...

شوند بجهیز و مایحتاج عروسی باید جهت آنکه بیقرار باید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند
مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی کرده بود ایشانرا خدای یعنی بحایر و سوائب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بر افترا
بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم شدند از راه صلاح وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند که راه یابند بطریق حق وَهُوَ الَّذِي
و اوست آنکس که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انگور مَعْرُوشَاتٍ بر داشته و جفت بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
و بر زمین افتاده و جفت و گفته‌اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشه
آنکه در کوه و دشت رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره
او حبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتی که مختلف است ثمره هر یکی از اینها در هیات و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیگر بیافرید
زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیگرند برنگها وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بر طعم
آن یعنی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوهای هر یک إِذَا أَثْمَرَ چون
میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ
در روز دروییدن زرع و بریدن نخل و چیدن میوها با کمال اهتمام قصد عدم تاخیر در دادن آن
اشهر اقوال آنست که مراد ازان صدقات است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیه مکیست و
بعضی گفته‌اند مراد زکوة است و آیه مدنیست آورده‌اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرما آنرا بچید
و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آمد که وَلَا تُسْرِفُوا و اسراف مکنید در صدقه دادن یعنی هر چه هست
یکبار صدقه مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در منع و امساک الاسراف
رد الحق فریاد که هر چه در حظ نفس نفقه کنی اسرافست و اگر چه یک دانه باشد و هر چه برای خدای دهی اسراف
نیست و اگر چه خزانه بود إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی‌پسندد عمل
ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ و اوست که بیافرید چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشند چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین
افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته‌اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک
است مانند فرش كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده شما را خدای و حلال کرده بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا
و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او
إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا است ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج
را زوج آنرا گویند که با جنس خود ازدواج کند پس هر نر زوج ماده بود و ماده زوج نر و هر دو را نیز زوج گویند
و مراد آنست که این هشت زوج هشت فرد اند هر یک زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ از گوسفند دو ایشانرا
میش خوانند اثنین و دو زوج یکی نر و دیگری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنها که موی دارند دو ایشانرا بز گویند اثْنَيْنِ
دو زوج یکی نر و دیگری ماده قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرده خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
حرام کرده که مشتمل بود أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ

دهید مرا بعلم یا امر معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین که هستید راست گویان
که تحریم از نزد خدا است و من الابل اثنین و از شتر دو زوج نر و ماده و من البقر اثنین و از گاو نیز دو زوج نر و ماده
قل آلذکرین حرم آیا هر دو نر را از شتر و گاو حرام کرده ام الانثیین یا دو ماده را اما اشتملت علیه ارحام الانثیین یا آنرا
حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ام کنتم شهداء یا بودید شما حاضران
و مشاهده کنندگان اذ وصاکم الله بهذا آنگاه که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیت آن بود که
عوف بن مالک بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده گفت ای محمد حلال کردی انچه پدران ما آنرا حرام کرده
بودند حضرت فرمود که انچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت که خدا حرام کرده است این آیه
نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا انواع ثمانیه برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما
ما چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکرات یا از قبل اناث عوف ساکت شد
اگر میگوید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بوده و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث
باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است پس جنین پس همه باید که حرام باشند چه در
رحم ذکرات یا اناث پس حضرت فرمود که ای عوف چرا سخن نگوئی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه
بر وی خواند فمن اظلم پس کیست ظالم تر ممن افتری ازانکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را و نسبت
دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا را لیضل الناس تا گمراه کرداند مردمان را بغیر علم بی دانشی مراد کاملا بایشان که
قائدان بهم متعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرماید که مرا او دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از بوی کند ماعای او برنج بودند ان الله بدرستی که خدای
لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه ظالمانرا که متبع سنت جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنودند گفتند
هر انعام حلال شد پس حرام کدام است این آیه آمد که قل بگوی ای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه وحی
کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آنچیز
مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود و دیا در زندگانی
بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک و انچه ازو توان خورد فانه رجس پس
بدرستی که او پلید است او فسقا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که اهل آواز برداشته شده است لغیر الله
برای غیر خدای به بوقت کشتن یعنی انچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان علوا فسق می شود
فمن اضطر پس هر که بیچاره گی در مانده شود غیر باغ در شکار دیوید بر بیچاره مثل خود ولا عاد و نه از حد گذرد
در خوردن زیاده از ضرورت فان ربک غفور رحیم پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا
که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچاره گان را در آن رخصت داده و علی الذین هادوا و بر
آنکسان که یهود شدند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور که

از هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شترانست و شترمرغ و بط که بر ایشان
حرام بود و من البقر والغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیه هاکه در درون ایشان بوده
چون گرده پیه و غیر آن الا ما حملت مگر انچه برداشته بود ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون او الحوایا یا آنچیزی که بودی متعلق بروده های ایشان او ما اختلط بعظم یا انچه آمیخته
بودی باستخوان چون دنبه و پیه بناگوش و مغز استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش دادیم
جهودانرا ببغیهم بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیزها فان
کذبوک پس اگر ایشان تکذیب کنند ترا ای محمد در چیزی که تو گفته حرام فقل پس بگوی ربکم ذو رحمة پروردگار شما
واسعة خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند
ولا یرد باسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذب اند حاصل آنست که
امهال هست اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند و
اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داده و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند که لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا
شرک نیاوردیمی ولا آباؤنا و نه پدران ما این سخن و ما نه بطریق اعتقاد میگفتند که
اوست بلکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان آن بود که مشروع و مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی بغرض
اوست واگرنه ما شرک نیاوردیمی ولا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی تحریم را کذلک همچنان
تکذیب میکند قوم تو کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی ذاقوا باسنا تا آنکه چشیدند
یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخن
خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کردانید آنرا برای ما ان تتبعون الا الظن پیروی نمیکنید شما در مقالات خود مگر
گمان و پندار خود را وان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر آنکه دروغ میگوئید قل بگوی ای محمد که اگر شما را
هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدا راست حجت رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی
لهداکم اجمعین هر آینه راه نمودی شما را همه قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون آنانکه گواهی
دهند ان الله حرم که خدای حرام کرده است هذا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا پس اگر
گواهی دهند خود را و خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی با ایشان مده یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن ولا تتبع و
پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای کسانی که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام والذین
لا یؤمنون بالآخرة و دیگر پیروی مکن آنانرا که نگروند بآخرت بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم و ایشان بربهم بپروردگار
خود یعدلون برابر میکنند بتانرا قل تعالوا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم
علیکم انچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تا ده است از محکمات کتاب که احکام
او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید

شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین احسانا و نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی در تاویلات فرموده که توحید
و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و او سبب بعید
که حق تعالی ایشان را مظهر آثار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق
از ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را وایاهم و ایشان را نیز چون در قرن اول دختران میکشتند بر شما
جرم بزرگ قتل بناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند
فواحش زنا است و مقدمات او و کار عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و آن را گناه ندانستندی و ایشان از آشکارا
بدان اقدام نمودی حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان بود
گفته اند ما ظهر خمرات و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر غفلت و ما بطن ... ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن
نفس را که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم
این جمله مذکور وصاکم به امر کرده خدای شما را بنگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا اگر خرد یابید و بدانید که کدام ها
آنست ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوترست
یعنی از جهت نگاه داشت و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکسی مدهید حتی یبلغ تا برسد یتیم
اشده بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام بپیمایید کیل را در پیمانها والمیزان و ترازو را در موزونات بالقسط
و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیة صحابه گفتند یا رسول الله تا در کیل و وزن
ما را اندکی زیادتی یا نقصانی چنان برابر باشد که بیک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لا نکلف نفسا
بتکلیف نکنیم کسی را الا وسعها مگر باندازه که قدرت باشد او را یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود
و شما را عزیمت بر رعایت عدل بوده آن را عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت یا
گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید ولو کان ذا قربی و اگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه
خداوند خویشی از دیگر وبعهد الله اوفوا و بعهد خدای که تمامه احکام شریعت وفا کنید ذلکم این سه امر دیگر
وصاکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا و بدرستی که این بر شما خوانم
دم یا و آن آیت که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی
راه منست مستقیما راه راست تا بیشتر فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمایید از آن راه ولا تتبعوا السبل و از پی
مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه فتفرق بکم که آن راهها جدا کرده اند شما را و دور سازد عن سبیله از راه
حق ذلکم این تبلیغ وصاکم به فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و
دوری از حق عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشید از برای ما خطی پس گفت
هذا سبیل الله این راه راست خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط و فرمود این راههاست
بر هر راهی از آن دیوی است که میخواند مردم را بآن پس این آیة خواند وان هذا صراطی مستقیما محققان برآنند

که صراط

که صراط متین کرده انبیا است بدایت و نهایت و عارف داند که بدایت هدایت کجاست و نهایت چه گفته حضرت شیخ
صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط
و آن احاطه وجودی را طی با اختلاف احوال منتهای هر صراط و غایة هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله
الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور نظم هر جا قدمی نهند بر کوی تو بود + هر کوشه که رفیقی
گفتیم بسوی تو راه بود + هر راه که بدیدم بسوی تو بود ثم پس بخوان برایشان که آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را
توریة تماما برای تمام کرامات و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نمود باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان
هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة خداوند هدایة و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل
بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود یا بملاقات جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه
که فرستادیم آنرا مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید واتقوا و بپرهیزید از مخالفت لعلکم ترحمون تا
که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرو فرستادیم آن را تا نگویید شما ای اهل عرب که انما انزل
الکتاب جز این نیست که فرستاده شد کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا
عن دراستهم و بدرستی که ما هستیم از قرائت ایشان و کتاب خود لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند
زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما کتاب را چنانچه بر
جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما
بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما فرود آمد وهدی و راه نمای که هر که متابعت او کند به
مقصد و مقصود برسد ورحمة و بخشایش مر مومنان را و این همه صفت قرآنست و بعضی گفته اند بینه یعنی گواه
کنند و گویند مراد از آن حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که گواه امتست و هدی و رحمت نیز او است یعنی خداوند
هدایة و رحمتست مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکه دروغ شمرد آیتهای خدا
وصدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا رو میگردانند از آیات
ما سوء العذاب بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن
هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند
فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان او یاتی ربک یا بیاید پروردگار تو یعنی
ایشان یا تمامی آیات او و مراد از آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از آن جمله وقایع عظام خروج دجال
و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی
یا بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یاتی روزی که بیاید بعض
آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و چنین که آفتاب در
صبحی از مغرب برآید مانند شده و دنیا که آن سه شب تار است اهل دنیا دریابند که چون از دوره فارغ با

سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحیم

اعراف

دوام ابد و بیم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصل و انفصال هر منفصل و فی الحقیقه نه اتصال را
گنجایش است و نه انفصال را محل نمایش نظم ار چه راه هستی این بود از وصل و فصل * کاندر آن فرع بیگنجد و اصل
نه معانی در عبارت بیان * نه حقایق در اشارت بیان * بر تراشید از حرکات عقل و دم * لاجرم کو کشت در
دو فکر و فهم * چون بگوید کسی گفت و گوی نیست * هیچ کس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل الیک این کتابیست
فرو فرستاده شده بتو ملایکه پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج منه تنگی از آن از تبلیغ او یعنی باید که دل
تنگ نشوی از رسانیدن پیغام الله و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بتو فرود آمده است لتنذر به تا بیم
کنی بدو کافران را وذکری و تا پند دهی بدو للمؤمنین مؤمنان را اتبعوا پیروی کنید ای کافران ما انزل الیکم آن
چیز را که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت کنید قرآن را و نگاه داشت اوامر و نواهی او ولا تتبعوا و
پیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را مراد اصنام است که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا
شیاطین الجن والانس که خلق را در گمراهی و اغوا اند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید و چون که متابعت غیر حق می کنید
وکم من قریة و بسیار از اهل قریه ها و شهرها از کفار و فجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فجاءها بأسنا پس آمد
باهل آن شهر و دیه عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط او هم یا فرود آمد عقوبت به بیشتان در حالتی که
ایشان قائلون خفتگان در نیمروز چون قوم شعیب تخصیص این دو وقت آنست که زمان آسایش و استراحت
و تصور وقوع عذاب در آن نیست پس نزول آن بغیر منتظر صعبتر و سخت تر است چنانچه غیر مترقب خوبتر که لذیذ
تر است فما کان پس نبود دعواهم دعوات ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان بأسنا بلا و عذاب ما الا ان
قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران و نفعی نبود در تکذیب رسل کرده به اعتراف نمی
کنانی خود و مخلص ایشان آنکه اعتراف بجای سبب خلاص باشد از عذاب و حال آنکه نبود عذاب و انقطاع تکلیف
معاودت میگردند بر ورود وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند
چنانچه در قصه او گفته شود فلنسألن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم کسانی را که فرستاده شد بدیشان
پیغمبران بیشتر ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعنیف و تعذیب است ولنسألن
المرسلین و هر آینه بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام این سؤال تشریف
و تقدیر است و کشف اقدام را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیا را از رعیت برای فلنقصن پس هر آینه بخوانیم
علیهم بر رسل و امم کشاده کرده ایشان را بعلم بدانش خویش که دانسته بود بر که هر یک چه کردند و گفتند و شوند
ایشان چه بوده وما کنا و نبوده ایم ما غائبین پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن و سنجید
اعمال هر کس یومئذ آن روز یعنی قیامت الحق درست و بوده و کیفیت آن از صحایف اعمال به میزانی که او را
عمودی و دو کفه باشد و هر خلایق در آن بنگرند و این صورة برای اظهار معدلت و در تبیان الامر حکایتی مینماید
نقل میکند که دار عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نورات و یکی از ظلمت حسنات را در

نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین
جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی
میزان بطاعت است و آنانکه میزان ایشان گران بود فاولئک پس آنگروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
و رسندگان بنجات ومن خفت و هر کرا سبک باشد موازینه علمای موزون کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد
بود فاولئک پس آنگروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم بر جانهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم
را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا در گرو کردند آیات ما یظلمون ستم میکردند یعنی در تضییع
بودند تکذیب را در موضع تصدیق نهادند ولقد مکناکم و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در
زمین جهت سکنی و زرع و گفت اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید
بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از تکا
در تجارات و انچه سبب سعت معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندک شکری که میگوئید با وجود تخصیص چنین نعمتی
یا از شما اندکیست که بجا آر شکر گذاری و سپاس داری قیام مینماید نظم نعمت بی شکر و شکر گذار نعمت اکثر
گویند سپاس ... ز صد یکیست ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثم صورناکم
پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا بیافریدیم پدر شما
آدم پس تصویر کردیم شما را در صلب او ثم قلنا پس گفتیم للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم
و تحیة لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر شیطان که او از
راه عجب و حسد ابی سر باز زد لم یکن من الساجدین نبود از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای ما ابلیس را ما منعک
چه باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر منه
بهترم من از آدم این جواب من حیثیة معارضات بطریق استبعاد ... ازانکه ... سجود چون
که فرا پیش مانع آنست که ... خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانی
وخلقته و آفریدی آدم را من طین از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین معنی غلط خورده که فضیلت
را باعتبار عنصر ملاحظه کرده و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت از آنست و بنسبت حقیقت که ونفخت
فیه من روحی اشارتست بدان نظر کردی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را بیت
ز آدم ابلیس صورت دید و بس * غافل از معنی شد آن مردود خس * که چه ار خلقت ازین طین کم * صورتش
من لقب چون دیو کم * نیست صورت جسم را نیکو مال * تا نشد نور رجال * وقیاس ... نیز در افضلیت
نار از خاک نا مستقیم بود زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست کند و خاک امین است هر چه بدو
سپارند نگاه دارد و امین از خائن بهتر باشد آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر
خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه ...

معرفت ابلیس بود چه فضل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است
نظم صورة خاک ارچه دارد تیرگی • لیکن بنگر که در وی صفا اندر صفا • این جهان خاک است کاندر
وصفا و صاحب دلی • تو که گفتی کو وی دیده جان را جلاست • چشم کو کرد آخرش ضایع کردست •
روی بر خاک سیاه آرد که اکسیر کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرود رو منها از آسمان یا از بهشت
و این مرتبه بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعت و ذکر و بودی منزلت
بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد مر ترا ان تتکبر که گردن کشی کنی فیها در آسمان
و مقام تایبه بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگان است
فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوار شدگانی در دنیا یع
آورده که بیرون رو از صورة فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورة او
را و بزشترین صورتی قال گفت ابلیس و فی الحال مسوخ شد و از رحمت نومید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون
تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامة قال گفت خدای انک بدرستی که تو من المنظرین
از مهلت دادگانی ابلیس را خیال مهلت داشت تا روز قیامة یعنی میخواست که نمیرد حق تعالی درخواست او قبول
نکرد تا نفخه صعقه او را مهلت داد چنانچه در جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو را
مهلت داده گانی تا روز معلوم که دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو را [illegible] بیان داری پس تا فرزندان
آدم زنده اند ترا مهلت دادم که قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت خود
لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که آن راه راست است یعنی دین اسلام و مترصد
آن باشم که ایشان را از راه [illegible] و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لآتینهم پس بیایم بر ایشان من بین ایدیهم از پیش ایشان
یعنی از امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آرایش
چشم ایشان بیارایم و عن ایمانهم و از راستهای ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم
و عن شمائلهم و از چپهای ایشان یعنی از جهت سیئات و آراسته در دل ایشان شهوت گردانم و لا تجد و نیابی تو که خداوندی
اکثرهم بیشتر فرزندان آدم شاکرین شکر گویندگان یعنی کافران باشند که نعم را نشناسند قال گفت خدای مر
ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان در حالتی که نکوهیده باشی و عیب ناک مذءوما با نزد و دور
کرده از رحمت مدحورا لمن تبعک هر کرا که پیروی تو کند از اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم
اجمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و یا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم تو ساکن شو انت
و زوجک تو و جفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما
از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید و لا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس درخت که گندم است یا انگور
و بخوردن آن که اگر بخورید فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس لهما پس وسوسه

کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان ما وری آنچه پوشیده کرده
بودند عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را ندیده بودند و هیچ یک
از آدم و حوا نیز عورة یکدیگر را مشاهده نکرده بودند و گفته اند حق سبحانه ایشان را جامها برای ستر عورة
پوشانیده بود و ابلیس دانست که نافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت
اندازد تا لباس از ایشان فرو برد و بجهة کشف عورة در میان ملایکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد
بعد از آنکه پنهان بدست یاری مار و طاوس بهشت درآمد بصورة دیگر برآمد و قال و گفت ما نهیکما و منع کرد
آدم و حوا را باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان
تکونا مگر آنکه بودید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت یا احسن صورة یا استغنا از طعام او تکونا یا باشید
من الخالدین جاویدماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ بایشان راه نبود و چون با وجود این سخن
آدم در خوردن آن تأمل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد و قاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و
گفت انی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت
بخورید تا [illegible] آدم علیه السلام را باور کرد که کسی بخدای تعالی سوگند دروغ خورد بدان سوگند فریفته
پس ابلیس نزدیک داد ایشان را یعنی نزول کند از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان بغرور بفریب و سوگند
فلما ذاقا الشجرة پس آنگاه که بچشیدند از میوه آن درخت [illegible] فی الحال بعقوبت آن بدت
لهما ظاهر شد برای ایشان سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورة یکدیگر دیدند
و [illegible] ایشان عورة ایشان از ایشان [illegible] و ایشان از دیدن صورة منفعل شدند و طفقا پس در
استادند و قصد کردند [illegible] یخصفان بچسبانیدند برگی را بر بالای برگی دیگر نهادند علیهما
بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اظهر آنست که از برگ انجیر بر هم بستند تا چون
آزادی شد و عورت خود بدان پوشیدند و [illegible] طرف بدان [illegible] و نادیهما و ندا کرد ایشان را
ربهما آفریدگار ایشان که الم انهکما شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت و اقل
لکما و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم ان الشیطان لکما بدرستی که هست شیطان مر شما را عدو مبین
دشمنی آشکارا [illegible] در وقت ابای سجود آدم [illegible] آورده اند که در وقت [illegible]
ایشان حق سبحانه گفت [illegible] ای آدم [illegible] آدم علیه السلام گفت [illegible]
حضرت [illegible] گناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز گفتند قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما ظلمنا
ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی و ان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را و ترحمنا و
بخشایش نکنی ما را لنکونن هر آینه باشیم من الخاسرین از زیان کاران قال گفت خدای مر آدم و حوا را و مار و طاوس
و ابلیس را اهبطوا فرود روید بزمین بعضکم مر برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمنان آدمی و شیطان و مار

و طاوس و مار دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جایی وَمَتَاعٌ و برخورداری
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت
خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین زندگی کنید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین بمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده شوید
برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است مر
همه فرزندان آدم را میگوید قَدْ أَنزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی پیدا کردیم برای
شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازل از آسمان و این قبیل است وانزل لكم من الانعام پس بیان [illegible]
بکنند و میفرماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم جامه‌ای که آرایش
کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و ریش آنچه ورای آنست از جامه‌ها آرایش گویند و در تفسیر
امام زاهد رحمه الله آورده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش جمع
خانه‌ها است وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینه‌ها و جامه‌های درشت ذَٰلِكَ
خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای نرم و تکلف که متکبران میپوشند و گفته اند لباس تقوی جامه‌های حرب است چون
زره و خفتان که در وقت محاربه باشد از زخم تیر و نیزه و دزد [illegible] لباس تقوی طاعت است که بنده آدمی
بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی حیا است یا آنکه ترس
الله با اتمام طریقه [illegible] و در بحر الحقایق آورده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن منوط بامر شریعت
است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی بدن بهره می یابد که ستر سوأة او میشود
و از لباس تقوی هر که دل در وی بهره دارد بهره‌ای که چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از
لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوأة طمع دنیا و آخرت و حظ روح از لباس تقوی
محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوأة تعلق بغیر مولی و نصیب سر از لباس تقوی شهود
لقا و بدان پوشیده شود سوأة رؤیت ماسوی و بهره خفی از لباس تقوی بقا در وحدت هویت حق و بدان
پوشیده گردد سوأة هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجود
نکره برداشته آید و سر لمن الملک الیوم بر غرة وحدت و تنها در جلوه نماید نظم همه نکته و همه خود ما
غیرد ادتی کل شی هالک • کل شی ما خلا الله باطل • ان فضل الله غیم هاطل • ها کلمه ... [illegible]
سبحانه یعنی خود طرفه ایست ذَٰلِكَ آن فرو فرستادن لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از نشانهای فضل و رحمت خداست
که بدان سوأة آدمیان را بپوشد و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که
ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ باید که حذر باشید که
غافل و فتنه نیاندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ چنانچه بیرون
آورد أَبَوَيْكُم پدر و مادر شما را مِّنَ الْجَنَّةِ از جنت یعنی بهشت يَنزِعُ عَنْهُمَا بر میکشید از ایشان لِبَاسَهُمَا جامه

ایشان را لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ایشان را کشف
العورة گشتند و از بهشت بیرون افتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس يَرَاكُمْ می بیند شما را
هُوَ وَقَبِيلُهُ او و گروه او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت
و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی واجب
است إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ بدرستی که ما گردانیدیم دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی
آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیو را دوست کافران ساختیم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کافران و
مرتکب شوند فَاحِشَةً عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و طواف برهنه و کسی ایشان را از آن
منع کند گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَا یافتیم بر این عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا و خدای
فرموده است ما را بدان این واحسن پس تقلید را بافترا جمع کنند قُلْ بگو ای محمد إِنَّ اللَّهَ تحقیق که خدای
لَا يَأْمُرُ نفرماید بِالْفَحْشَاءِ بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم
خصال و محاسن افعال أَتَقُولُونَ آیا میگویید شما عَلَى اللَّهِ بر خدا از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید که او فرموده
است قُلْ بگو أَمَرَ رَبِّي فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیها است وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ
و راست کنید و بپای دارید روی خود را عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی و هر مکان سجودی و مراد
از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر
مکنید بان جهت که در مساجد خویش گذارید وَادْعُوهُ و بخوانید خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشید
لَهُ الدِّينَ برای خدای طاعت را كَمَا بَدَأَكُمْ چنانکه پدید آورد شما را در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی یعنی
تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید کرد فَرِيقًا هَدَىٰ گروهی را راه نمود
یعنی توفیق داد بر ایمان وَفَرِيقًا و گروهی را گمراه کرد بخذلان و چنان کرد که حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار گشت بدیشان
گمراهی بمقتضای قضا سابق یفعل الله ما یشاء إِنَّهُمُ بدرستی که این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند دیوان را
أَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند مِن دُونِ اللَّهِ بدون خدای وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم و گمان بردند و
پنداشتند که ایشان مُّهْتَدُونَ راه یافتگانند و بر اسلام چنانند يَا بَنِي آدَمَ یعنی بر آنکه این خطاب عام
و اکثر مفسران گویند خاص است بسلامان جو ثقیف و جماعتی از مشرکان عرب بودند که مرد و زن
ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تمجید از بری شدن از ذنوب تفأل نمودندی و در وقت برد در ایام احرام
از خوردن حیوان مجتنب میبودند و باندک طعام قناعت میکردند آنرا طاعت داشتندی و تعظیم
کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند که ما احیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشان را تنبیه
فرموده گفت خُذُوا فرا گیرید زِينَتَكُمْ جامه خود را که بدان تن را زیب دهید عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر سجودی
که آن طواف کنید یا در آن نماز گذارید و مراد از این جامه نیکوتر و پاکیزه‌تر لباسهاست که در وقت نماز پو

دکفته اند زینة نمازکردن بجامه است و امام قشیری رحمه الله میگوید مراد زینت سرائر است نه آرایش ظواهر
و در کشف الاسرار آورده که زینت زبان علم ستر عورتست برای نماز و زینت جان کشف حضور دلست برای
عرض راز دنیا نظم خانه بحضور دل بیارای [illegible] طالب حق را دل حاضر بود [illegible] وکلوا
و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و پیه و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات
ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شرب و در خوردن انه بدرستیکه خدای لا یحب
المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنهارا که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده
که دوبار خوردن در روزی اسراف است و از بعضی از سلف نقل میفرمایند که اسراف آنست که آدمی هرچه آرزو
کند بخورد و دلیل تر مردمان آنست که همت او تمام مصروف اکل و شرب باشد و در ابیات حقایق سمات
سلسلة الذهب آورده است بیت خواجه را [illegible] العمر تا شام داده لذت شراب و طعام شکم از [illegible]
دلی و خوش حالی کامبر [illegible] خالی فارغ از خلد وایمن از دوزخ جای او حجرات یا مطبخ شیخ
انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیارا لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف
آن بود که برضای حق سبحانه صرف کند نظم یک جوا [illegible] شر خیر بند بسیار داده [illegible]
کار بیس خیر نیست در اسراف [illegible] قل بگو من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایش
که خدای مقرر فرموده یعنی جامها متنوع التی آن زینتی که بعض قدرت اخرج بیرون آورده لعباده برای بندگان
خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و مغفر والطیبات و دیگر
که حرام کرده است پاکیزها من الرزق از روزی یعنی مستلذات از ماکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حرام
آن چون بحیره و سائبه و غیر آن قل هی بگو این نعمتها للذین آمنوا برای کسانیست که ایمان آورده اند
یعنی باصالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا کفار بطفیل ایشان شرکت کنند در آن لیکن
جاودان اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیمة روز رستخیز کذلک همچنانکه تفسیر کرده
این حکمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم تا احکام دیگر یاد دلایل توحید لقوم یعلمون برای گروهی که
که قرار داده [illegible] قل بگو ای محمد انما حرم جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش گناهان کبیره
که موجب عقوبة عظیم است ما ظهر منها آنچه پیداست از آن چون کفر وما بطن وآنچه پنهانست چون نفاق والاثم
و حرام کرده گناهی را که موجب حد و تعزیر نیست چون صغائر والبغی وحرام ساخت ستمکاری را بغیر الحق
ناحق واین تاکیدست [illegible] وان تشرکوا و دیگر حرام کرده آنکه شریک سازید بالله بخدای در
عبادت ما لم ینزل آنچه را که خدای نفرستاده است به بپرستش آن سلطانا حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز حرام
کرده است که بگویید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام
شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة و مر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است مرجع

ایشانرا

ایشانرا کفته اند هر امتی را خواه از مومنان و خواه کافران وقتیست که در ان عذاب استیصال فرود آید فاذا جاء پس چون
بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت مقدر بسر آید لا یستاخرون ساعة واپس نمانند
ازان اجل ساعتی یعنی ساعت در عرف [illegible] گویند و مراد ساعت [illegible] ولا یستقدمون و پیش نگیرند
بران نظم [illegible] پس و پیش نگذارد [illegible] یا بنی آدم گفته اند خطاب با مشرکان
عربست اما یاتینکم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما واضح آنست که عام دارد یعنی ای
فرزندان آدم چون بیاید فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم میخوانند برشما آیاتی آیتهای کتاب مرا
خبر میدهند شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که پرهیزد از شرک و تکذیب واصلح و باصلاح آرد عمل
خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست برایشان یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوه
ناک گردند بدانچه از ایشان فوت شده والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی محمد
رسول و قرآن را واستکبروا و کبر کردند از تعظیم و ترجیح یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدان
و حدیث ما اولئک آن گروه اصحاب النار یاران آتش اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون باقی و پاینده اند
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله کذبا برخدای دروغ را یعنی گویند
زن و فرزند و شریک دارد او کذب بآیاته یا دروغ شمرند آیات منزله او را و اعمال [illegible]
اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه
بهم تقدیر در لوح نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا برسد جزای آنچه نوشته شده است
از عذاب و نکال ایشان در دفتر اعمال ایشان [illegible] نوشته اند ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتیکه بیاید
بدیشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یتوفونهم درحالتیکه قبض کنند ارواح ایشانرا
قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع این ما کجا اند آنان که بودند کنتم تدعون بودید که
میخواندید و میپرستید ایشانرا من دون الله بجز خدای تا امروز دفع کنند عذاب خدای از شما قالوا گویند
کافران ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند [illegible] وشهدوا و گواهی دهند
علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا که ایشان بودند کافرین کافران قال گوید خدای [illegible]
ایشانرا ادخلوا در آیید فی امم در میان آن امتان که گذشته اند من قبلکم پیش از شما از پیشوایان
من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند از دو طایفه که حق سبحانه گوید در آیید با ایشان فی النار
در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر در آتش در آرند کلما دخلت هرگاه که در آید
امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دین ایشان باشند در یک کیش [illegible] چنانچه
جهودان جهودانرا لعنت و ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا حتی اذا ادارکوا تا آنگاه که دریابند یکدیگر را
فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخراهم گویند آنها که پس درآمده اند لاولاهم برای آنها که پیشوا

معصیت دو بار، ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند ما را فآتهم پس بده ایشان را
عذابا ضعفا عذابی دو چندان که آن راست من النار از آتش یکی قسم برای کفر ایشان و یکی برای گمراه کردن دیگران
قال گوید خدای لکل ضعف مر هر یک را عذاب دو باره است پیشوایان را جهت ضلال و اضلال و پس روان را جهت
کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمیدانند و حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر
خبر ندارید وقالت اولاهم و گویند پیش روان لاخریهم مر پس روان را فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر
ما افزونی که بدان مستحق تخفیف عذاب داشته باشید چه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب
بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر کنون حوالة عذاب بر دیگری میکنید ان الذین کذبوا
بدرستی که آنها بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن
بآن و فرمان برداری آن لا تفتح گشاده نشود لهم برای دعاهای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان ابواب
السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان درهای آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم
است و ارواح و اعمال مؤمن گشایند و آنرا بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست ولا یدخلون الجنة و در نیایند این جماعت
مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا آنگاه که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورة هرگز وجود
نگیرد پس کافر هرگز بهشت نروند وکذلک و مانند این پاداش منکر نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا
لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بر آن نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش
پوششها باشد [illegible] از آتش بود وکذلک و مثل این جزا [illegible] نجزی الظالمین پاداش دهیم
کافرانرا والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق [illegible]
بر داری کتاب [illegible] صالحه بسیار است و [illegible] تمام آن فوق طاقت بشریت [illegible] لا نکلف
تکلیف نکنیم و نفرمائیم نفسا هیچ نفسی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن [illegible] و این جمله معترضه
بود میان مبتدا و خبر [illegible] ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه اصحاب
الجنة ملازمان بهشتند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاودانند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم
آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و انچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتهم
الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل
خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام
که این مقام جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که [illegible] راه [illegible] یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای
ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند [illegible] توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و
[illegible] نظم [illegible]
هیچ کس [illegible] لقد جاءت [illegible]

بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما [illegible] ارشاد ایشان را بتوحید [illegible]
ونودوا و ندا کرده شود ایشان را ان تلکم الجنة که آن بهشت که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده
شدید آنرا بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل کردید بر طبق شریعت [illegible] بهشت را میراث گفت [illegible]
بدرستی است و دیگر آنکه میراث گرفته اند [illegible] کافران چنانچه در خبر آمده که هیچ کس نباشد مگر او را منزلی [illegible]
و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران که در بهشت میراث [illegible]
رسد ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که
ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از ثوابها حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا
یافتید شما ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبتها حقا راست و درست قالوا نعم گویند
دوزخیان که آری یافتیم آنچنانچه خدای گفته بود فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل
باشد علیه السلام ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین [illegible]
که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع او الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردم را از راه خدای ویبغونها و
طلب میکردند از برای آن عوجا کجی [illegible] وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت کافرون
ناگرویدگان بودند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجز
چون حصار شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند دید [illegible] و آن حجاب را اعراف گویند
امام زاهد [illegible] که اعراف [illegible] سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند
بهشت و دوزخ یعرفون کلا می شناسند این مردان هر یک اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان
چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند [illegible]
آن [illegible] اهل بهشت و دوزخ [illegible] انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه
صورت رجال [illegible] در بهشت [illegible]
و آنان [illegible] عذاب دوزخ [illegible] در تفسیر
ثعلبی رحمه الله گوید نقل از ابن عباس رضی الله عنهما که اعراف موضعی بلند است [illegible] حمزه و عباس و علی و جعفر
طیار رضی الله عنهم [illegible] دوستان خود را بشناسند [illegible] و دشمنان خود را [illegible]
[illegible] باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اعراف [illegible]
ایشان باشد [illegible] دخول بهشت ونادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اصحاب اعراف اهل بهشت را [illegible]
[illegible] گویند ان سلام علیکم که تحیت خدای بر شما باد [illegible]
رسیده لم یدخلوها هنوز اهل اعراف [illegible] وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند [illegible]

و قولی آنست که آخرین کسانی که بهشت درآیند ایشان باشند و در بعضی از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات
و سیئات اهل اعراف مساوی باشند و ایشان هم در بهشت بنگرند و هم در دوزخ و حق تعالی هیچ کدام را ترجیح ننهد پس
چون خلق را بسجود خوانند و آن آخر تکلیفی است در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان
راجح گردد و به بهشت درآیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه که چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که
حق سبحانه فرشته را بفرماید تا روی ایشان را بگرداند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا گویند ایشان
پناه گیرند بخدا که رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی با ایشان ما را
در دوزخ جمع مکن وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی را که بشناسند بِسِيمَاهُمْ
ایشان را بسواد وجه و زرقت عین و آن شاه نشان روسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص
وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای تعالی بلال و عمار و صهیب را بهشت برد و ما را
هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشان
اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمع مال شما که جمع میکردید یا کثرت انصار شما
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردنکشی میکردید از قبول حق تو استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشاره کنند
بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان و گویند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند
که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ نمیرساند مر ایشان را خدای بخشایش خود یا جای
رحمت حق درجات اند و چون اصحاب اعراف از این سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ درآیید شما در بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ و نه شما تَحْزَنُونَ اندوه
ناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اهل اعراف بهشت درآیند دوزخیان
طمع بستند گویند خداوندا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن کنیم حق سبحانه
اذن فرماید که بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد
دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه
میفرماید وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا که بریزید عَلَيْنَا
بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است شما را
خدا از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
کرده است طعام و شراب بهشت را حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ عید خود را لَهْوًا
وَلَعِبًا مشغولی و بازی چه ایشان در عید ... دست میزدند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستندی که دنیا
غدار است کشنده و مکار است بازی دهنده نظم در دنیا اعتماد خرابست ... بر دهکده جای سرا

الَّذِينَ اتَّخَذُوا

ستود

مشغول شو بسرخ و زرد دنیا ... سرمایه آفت زنهار ... خود را از فریبان نگاه دار
فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز ایشان را فروگذاریم در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فراموش کردند و بر خاطر نگذرانیدند
لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بوده اند در دنیا که بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند
و رویت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم
معانی او را و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در وی عَلَى عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه
تفصیل هُدًى و آورده ایم راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشایش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که می گروند
هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمیبرند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبة کتاب و حقیقة
او را از وعد و وعید یعنی منتظرند آنچه خداوند وعده کرده است در کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند
که راست میشود یا نی يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبة کتاب یعنی ظاهر شود آنچه در وعد و وعید و آن روز
قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی چون بر
کافران که ترک قرآن کرده بودند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بود
رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَلْ
لَنَا پس آیا هستند ما را مِنْ شُفَعَاءَ از درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ
نُرَدُّ یا آیا بازگردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم
تصدیق کنیم نه تکذیب و توحید نه شرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا باز آرند
قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را ... کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزد
خدای بیت ... امروز رفت ... إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار
شما عَلَى التَّحْقِيقِ اللَّهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ آنکه بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ
و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که عبارت
معنی از زمان طلوع شمس تا غروب او بود نبوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرة که هر روز هزار
سال دنیاست و قول اصح و اشهر اول است و آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بیک لحظه
دلیلست بر اختیار قادر مختار و اشارتست برعایت تانی در امور و ترک عجله و اضطراب و گفته اند العجلة
من الشیطان والتانی من الرحمن ... فی المثنوی المعنوی نظم کز شیطان تعجیل ...
خوی ... حالت صبر و احتساب ‌ ٭ با تانی گشت موجود از خدا ٭ تا بشش روز این زمین و چرخ‌ها
ورنه قادر بود کو کن فیکون ٭ صد زمین و چرخ را آوردی برون ٭ این تانی از پی تعلیم تست ٭ صبر کن در کار دیر آی و درست
ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ ما آفرید عرش تا استوی شد ... یا استولی گفت ... تخصیص

عرش بر استیلا، چون برد بجهت آن نباشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوای بر عرش صفات
مر خدایرا بلا کیف و لا وصف وان از جمله متشابهات است تا بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز میگذاریم يُغْشِي
اللَّيْلَ می پوشاند خدای شب تاریک را النَّهَارَ روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را
تاریکی شب و عکس این گفتنا اکتفا باضدین يَطْلُبُهُ حَثِيثًا میجوید شب روز را یعنی از پی او درمی آید شتاب
کننده و روز نیز در عقب طالب شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ
بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدایراست آفرینش بدیع وَالْأَمْرُ و فرمان نافذ یا مر
او راست هرچه آفریده شده و تصرف آنها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای و حاکمیت در الوهیت و فردانیت در
ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً
و پوشیده یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را بپرستید تضرع نشانه خضوع است و نهان
دلیل اخلاص و محتاج مخلص باروی نا امیدی نیست إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد
از حد در گذرندگان را یعنی آنها که دعا بد کنند در حق نا مستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود
یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید
فِي الْأَرْضِ بکفر یا ظلم در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان یا عدل وَادْعُوهُ و بخوانید خدایرا خَوْفًا
از بیم عذاب او وَطَمَعًا و بامید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست بنیکو
کاران و ایشان یا محسن العملاند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت
عنایت و فضل بی نهایت اوست و در مناجات شیخ الاسلامست نظم مرا گر حفاظت کار دم چو بیش امیدوارم
بجز از تو کریم خادم که تو منبع وفا داری وَهُوَ الَّذِي و او آنست که يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد بادها، چهار گانه را بُشْرًا
مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بر دارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرها
گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بارید
قطرات در آورد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بر دارند سُقْنَاهُ
برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیاء زمین مرده فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ پس فرو فرستیم بدان ابر آب را
زمین فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بآن آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه‌ها كَذَٰلِكَ همچنان که زمین مرده را
بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان و احیاء ارض که بود
احیاء اموات بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما در یابید بقیامت بگروید و بدین صورت بر آن
بعث استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ
بیرون می آید سبزی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدا و مشیت او که بیرون می آرد بآسانی و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ
و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در آن نفع

باشد این تمثیل است که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین
پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره تا بر هر گاه که باران مواعظ از سحاب کلام ربانی در باب دل مومن
بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم
نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکار آید بظهور نیاید نظم زمین شوره سنبل بر نیارد در و تخم عمل
ضایع مگردان كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون
احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و بدین مثلها تفکر نموده طریق اعتبار می
دارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن لمک بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام و قول که بنجاه ساله
بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند فَقَالَ پس گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ
اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ هیچ معبودی بسزا غَيْرُهُ جز او پس
فرمان وی ببرید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که یوم طوفانست یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ
از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین
خدایان بعبادت یک خدای دعوت میکنی قَالَ گفت نوح در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي نیست بمن
ضَلَالَةٌ گمراهی و دوری از طریق حق و راه صواب وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خویش وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را
جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدا که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام
عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغامبری شنیدند متعجب
گشتند نوح علیه السلام گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی
و موعظه مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم
دهد شما را از عاقبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا پرهیزید شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که شما
بخشوده شوید بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح او را و نوح دعا کرد بهلاک قوم و خدای
حکم فرمود تا کشتی ساخت و با مومنان در کشتی در آمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک گردانید و نوح
با اهل سفینه سالم ماند چنانچه میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان
که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و جمیع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم در
طوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلایل وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام و بقول إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که قوم نوح بودند قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران که از دیدن شواهد وحدت نابینا شده بودند و ما بقی قصه نوح در
آیات و سور خواهد آمد وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ برادر ایشان را در نسب یعنی خویشاوند

ایشان هود را علیه عاد که قبیله را بود باز خوانند چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است
و نام هود پسر نام هود علیه عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و بعضی قول اند ایشان قوم عاد
باشند قوم عاد مردم ترکیب قد بلند بودند و [illegible] ایشان در زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود مردم بسیار بودند
و مال ظاهر داشتند و عمرهای دراز بت پرستی میکردند لاجرم حق تعالی هود را علیه بدیشان فرستاد پس هود پیامبر شد
آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را و یگانگی او را اقرار شوید مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای
قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او چه بعضی از اشراف
قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و با ایمان او را کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما ترا می بینیم
فِي سَفَاهَةٍ در سبکی که دین پدران را گذاشته و دین محدث آورده وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان می بریم
مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان [illegible] میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل
و جهالت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود را وَأَنَا لَكُمْ و من شما را نَاصِحٌ نصیحت کننده ام أَمِينٌ راستگوی و بی خیانت
أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب میدارید أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ آنکه آمد بشما پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر
زبان مردی مِنْكُمْ از شما یعنی از نسب شما که او را [illegible] و بسبب آمدن ذکر براو [illegible] لِيُنْذِرَكُمْ
تا شما را بیم کند از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ جانشینان
و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را
آفرینش بَسْطَةً [illegible] بسطت طول قامت که مقدار
کمترین قدهای ایشان شصت گز بوده [illegible] فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ باشد که شما رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را علیه أَجِئْتَنَا آیا آمدی ما را لِنَعْبُدَ اللَّهَ [illegible]
که پرستیم خدای را وَحْدَهُ تنها وَنَذَرَ و [illegible] مَا كَانَ يَعْبُدُ آنچه را که بودند که
پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما [illegible] و از عذاب [illegible] فَأْتِنَا
پس بیار بما آنچه ما را وعده میکنی إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان [illegible] عذاب قَالَ
گفت هود علیه قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَيْكُمْ بر شما فرود آمد مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما رِجْسٌ
وَغَضَبٌ عذاب و خشم أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در نامهایی [illegible]
[illegible] بعضی را ساقی میگفتند [illegible] و بعضی را حافظ میگفتند
[illegible]
[illegible] أَنْتُمْ

نامهاده اید ایشان را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا فرو نفرستاده است خدای بجواز عبادة ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ
حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و انکار اصرار مینمایید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر
باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم [illegible] خدای سه سال
باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هر گاه بلیتی نازل شدی توجه بموضعی بودند که حاج
خانه کعبه است و اجابت [illegible] از ریگ سرخ [illegible] بوده [illegible] رجوع کردندی بدانجا و بعد از عرض حاجات
و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاصی یافتندی پس قوم عاد بر تجهیز آن سفر نموده
قیل بن عنز و مرثد بن سعد با جمعی از اعیان قبیله بمکه رفتند و در مکه [illegible] از اولاد عملیق [illegible] که در آن
وقت حاکم مکه بوده نزول کردند و بعد از اقامت [illegible] طلبیدند و خواستند که بجهت عاد طلب باران
بموضع معین روند مرثد [illegible] هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد
مگر اطاعت هود نمایید [illegible] و استغفار در آیید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران [illegible]
[illegible] خواستند تا او را بند کرده [illegible] بموضع دعا رود و قیل با قوم خود [illegible] گفت خدایا
بده قوم عاد را باران [illegible] فی الحال سه ابر پیدا شد یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سیاه و منادی ندا کرد
که ای قیل از این سه ابر هر کدام میخواهی برای خود و قوم عاد اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران
بیشتر [illegible] با قوم خود روی ببلاد [illegible] و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان [illegible]
رسیدند و بشارت ابر [illegible] عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر [illegible]
[illegible] عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا صرصر گویند و
در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه با قوم خود سلامت ماندند و تفاصیل این قصه
در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات
دادیم ما هود را علیه وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا [illegible]
و بخشایش بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا [illegible] آنانکه تکذیب کردند [illegible] بِآيَاتِنَا
نشانهای قدرت ما [illegible] وَمَا كَانُوا و نبودند قوم عاد مُؤْمِنِينَ
گروندگان بوحدت معبود و رسالت هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب
که نسبت ایشان به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه [illegible] و مساکن ایشان [illegible] آنرا حجر
[illegible] میان حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان
نسب که صالح بود علیه و صالح [illegible] قَالَ گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را [illegible] مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد
غَيْرُهُ بجز وی قوم ثمود [illegible] بسیاری مال و توانایی [illegible] تکذیب صالح کردند و گفتند [illegible]

خانها کردن استدلال که هم بوده اند تو صالح علیه السلام فرمود که حجة آیة بطلبید کنند تا معجزه اظهار کرد آن که قوم
ماست و شما را آنرا بشروا ده بجلوه خواهیم آورده تو از خدای خود چیزی در خواه و ما نیز از خدایان خود
در خواهیم پس دعای هر که بهدف اجابت رسد دیگرانرا متابعت باید کرد و بدین صورت قرار داده روز دیگر
بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلب نمودند بظهور رسید اما از آن بس عجلت زده در سواستیسر
تلالا دریش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اعیان قبیله ثمود بود اشاره بسنگی کرد که منفرد بصحرا افتاده بود
و آنرا کاتبه میگفتند و گفت ای صالح ازین سنگ برای ما بیرون آر ناقه شاه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح علیه السلام
فرمود که اگر خدای من قدرة کامله خود که بعجز یا بدان را بنماید چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما ایمان
بیکبد کنند بگرویده و پرستش خدای تعالی میکنید و بدین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز گزارد و
بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال معجزه در حرکت آمد چون شتری که در وقت زادن
ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که تمنای قوم بود بیرون آمد در غایة بزرگی و فی الحال بزاد
بچه مانند خود و مردمان در آن میدیدند جندع را توفیق رفیق شد فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف
در بادیه خذلان سرگردان ماندند دست انکار و استهزا بکشادند و بیرون کرده ند
یکی بوادی خذلان بماند سرگردان یکی بو سوسه دیو رفت سوی سقر یکی ز دیو دروح گرفت ملک جنان القصه
شتر در میان آن قوم بماند و در مرعاء ایشان میچرید و آب چاهها بطریق نوبت بر دو میرسید و صالح
بعد از ظهور این معجزه روش گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستی که آمد شما را بینة معجزه روشن من ربکم
از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرة او و صحت نبوة من هذه ناقة الله این شتر خدایست اضافه از جهة تخصیص
بود یعنی خدای بیرون آورده درین ناقه را بقدرة از معجزه کانیة تا باشد لکم آیة مر شما را برهان بر پیغمبری من
فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بخورد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما را در خورد آن هیچ
مؤنتی نباشد ولا تمسوها بسوء و مرسانید وی را هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک
استحقاق عذاب نه بواسطه ناقه است بلکه بانکار ایشان بر کفر بعد از ظهور معجزه و عقر ناقه دلیل بر
اصرار ایشانست در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین
من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها
قصورا از دشتهای نرم کوشکها برای تابستان وتنحتون الجبال و می تراشید کوهها یعنی میسازید در کوه
بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را از تمکن در زمین نرم و قوت در کندن
کوهها ولا تعثوا و تباهی مکنید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که قاصد آن فساد باشید
ایشان از جواب صالح اعراض نموده و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه
بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا مر آنکسانی را که او

ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان را لمن آمن مر کسانی را که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقرا که
أتعلمون آیا شما میدانید أن صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است من ربه از پروردگار او و این سخن بسبیل
استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعیفان إنا بدرستی که ما بما أرسل به بآنچه صالح را بدان فرستاده اند
یعنی توحید و عبادة مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آن گردنکشان که تکبر میکردند از ایمان بخدای و به
پیغمبری او إنا تحقیق که ما بالذی آمنتم به بآنچه گرویده اند شما بدان کافرون ناگرویدگانیم و منکر آن و
قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه روزی که نوبت قوم بود آب چاهها بجملة یا بان ایشان و ما نمیکرد و دیگر
بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی سرد سیر بود و انعام قوم از آن هراسان شدند بطن وادی میرفتند و در
زمستان بطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرم بود و چهار پایان از ترس بظهر وادی میرفتند و از ین
جهت ضرر بدیشان میرسید و زنان که ایشان اعیان و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر
ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفصیل مذکور
خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا
الناقة پس پی کردند ناقه را و بکشتند وعتوا و سرکشی کردند عن أمر ربهم از التفات فرمان پروردگار خود
وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار ما را بما تعدنا آنچه وعده میکنی ما را از عذاب إن
کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن
صیحه عظیم فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم در سراهای خویش جاثمین بر روی در افتاده گان
در جای مردگان مرده گان پس گردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که مر قوم
ثمود را صیحه جبرئیل و زلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت صالح از روی تحسر یا قوم ای گروه من لقد أبلغتکم
بتحقیق که برسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار خود که با دای آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما
بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید و قبول نمیکنید الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه
مهربانی بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران بن آذر و او
که برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد برادرزاده او نیز لوط با او
همراه شد خدای تعالی او را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم بلاد بوده
دیگر عاموراء و صابوراء و صعوداء و گویند صعوداء در هر شهری چهار بار هزار هزار آدمی بوده اند لوط بسیار
آمد خلق را بخدا دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود و بغیرت امر پیغمبر بود و از فواحش
بنو و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق سبحانه و تعالی از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد
یاد کن قصه لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود أتأتون آیا
می آیید الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقکم که پیش نگرفت بر شما بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما

این کار نکرده اند مِنَ الْعٰالَمِینَ هیچ یکی از عالمیان إِنَّکُمْ هر آینه شما حصر کنم بطریق خبر خوانند یعنی بدرستیکه
شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجٰالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت و آرزو و بمباشرت مِنْ دُونِ النِّسٰاءِ بجز زنان که
مباح کرده شده اند برشما بطریق بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان
و از حد درگذشتگان وَمٰا کٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط با او این کلام إِلّٰا أَنْ قٰالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان ببعضی
أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط را و دختران او و آنها که ایمان بوی آورده اند مِنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه خویش
إِنَّهُمْ بدرستیکه لوط و تابعان او أُنٰاسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکی میکنند از فواحش یعنی
درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب را از ایشان نپسندید و عذاب بریشان فرود آمد چنانچه
تفاصیل آن بیاید چون عذاب نازل شد فَأَنْجَیْنٰاهُ پس نجات دادیم لوط را علیه السلام وَأَهْلَهُ و کسان او را
از اهل بیت و مومنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او که واعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بمهمانان لوط
علیه السلام رهبت مینمود کٰانَتْ بود آن زن مِنَ الْغٰابِرِینَ از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق
نکرده در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنٰا و بارانیدیم عَلَیْهِمْ بر کفار قوم لوط مَطَراً بارانی و چه بارانی یعنی بارانی
عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم وی بارید فَانْظُرْ پس درنگر ای بیننده کَیْفَ کٰانَ چگونه بوده عٰاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ
سرانجام کار گناهکاران وَإِلیٰ مَدْیَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود علیه السلام أَخٰاهُمْ شُعَیْباً برادر ایشان
شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قٰالَ گفت یٰا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را مٰا لَکُمْ نیست شما را مِنْ إِلٰهٍ
هیچ معبودی غَیْرُهُ جز وی قَدْ جٰاءَتْکُمْ بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما و در
قران از معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث بنظر فقیر نرسیده اما در روایات با اعراب که ذکر معجزات
انبیا علیهم السلام میکنند میگویند که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی
تا شعیب علیه السلام بآسانی بر وی صعود کردی و هر یک از قوم او که مکیال و ترازو داشتی [illegible]
و بکمتر فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت میکردندی شعیب علیه السلام گفت [illegible] شما را بخدای
و [illegible] شریعت شما و بلایم فَأَوْفُوا الْکَیْلَ پس تمام و درست سازید کیل را وَالْمِیزٰانَ و ترازو را و در کیل و وزن
کمی وَلٰا تَبْخَسُوا النّٰاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْیٰاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی حیف مکنید در خرید و فروخت وَلٰا تُفْسِدُوا و
فساد مکنید بکفر و خیانت فِی الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلٰاحِهٰا بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذٰلِکُمْ این کارها که
فرمودم خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است شما را إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما گروید گان و چون قوم شعیب در شهرها بوقت
کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی [illegible] منع فرمود از قطع طریق [illegible]
و گفت وَلٰا تَقْعُدُوا و منشینید بِکُلِّ صِرٰاطٍ بهر راهی تُوعِدُونَ میترسانید و بیم میکنید [illegible] ایشان
[illegible] را و میگفتند هر کس که خواهد که ملازمت شعیب کند او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود
که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان را [illegible] وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای

مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را که ایمان آورده است بوی بخدای وَتَبْغُونَهٰا و میجوئید برای راه خدای عِوَجاً کجی یعنی طلب بطلان آن کنید
وَاذْکُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود إِذْ کُنْتُمْ چون بودید قَلِیلاً اندک از جهت عدد و عُدّه فَکَثَّرَکُمْ پس بسیار
گردانید خدای شما را باکثر برکت کرد در نسل و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط را بخواست
و خدای ایشانرا فرزند بسیار داده و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داده و گفت وَانْظُرُوا
و بنگرید کَیْفَ کٰانَ چگونه بوده عٰاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط
بودند پس شعیب علیه السلام روی بمومنان کرده و گفت وَإِنْ کٰانَ طٰائِفَةٌ و اگر هستند گروهی مِنْکُمْ از شما آمَنُوا گرویدند
بِالَّذِی بآنچیزی که بوی أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن وَطٰائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَمْ یُؤْمِنُوا نگرویدند
تو و از دین شعیب علیه السلام ایمان آوردند و چون دیگران انکار نموده گفتند ثروت و قوت ما راست نه مومنان پس
حق با ماست و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب علیه السلام فرمود که
اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبائی کنید حَتّٰی یَحْکُمَ اللّٰهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بَیْنَنٰا میان ما و دو گروه
وَهُوَ و خدای است خَیْرُ الْحٰاکِمِینَ بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست

الجزء التاسع

قٰالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام بعد از کمال
دعوت او لَنُخْرِجَنَّکَ یٰا شُعَیْبُ هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند بتو مَعَکَ با تو مِنْ
قَرْیَتِنٰا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا باز گردید شما فِی مِلَّتِنٰا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون
کافران گفتند که یا آنها که ایمان آورده اند [illegible] جمع کردند [illegible] شعیب [illegible] که او هرگز کافر نبوده و آن
مومنان بوده اند پس بر سبیل التغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما شعیب علیه السلام [illegible] جواب داد قٰالَ
گفت شعیب که آیا بازگردیم بملت شما أَوَلَوْ کُنّٰا و اگر چه باشیم کٰارِهِینَ ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آنرا
کاره ایم اگر عود کنیم بملت شما گوییم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَیْنٰا بدرستیکه افترا کرده باشیم
و بربسته عَلَی اللّٰهِ کَذِباً بر خدای دروغی [illegible] آورده که ادعاء قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده
است که بدان طریق باشند و بدین سبب آنرا [illegible] پس شعیب علیه السلام فرمود که عود بملت شما اعتقاد کردن
[illegible] بهتان است افترا باشد بخدای إِنْ عُدْنٰا اگر باز گردیم [illegible] قوم [illegible] از مومنان باز گردند و بیایند
فِی مِلَّتِکُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجّٰانَا بعد از آنکه برهانید ما را خدای مِنْهٰا از ملت شما پس ما مفتری باشیم وَمٰا یَکُونُ لَنٰا و
نشاید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِیهٰا که باز گردیم بدان [illegible] إِلّٰا أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ مگر اگر خواهد خدای رَبُّنٰا
پروردگار ما [illegible] وَسِعَ رَبُّنٰا رسیده
پروردگار ما کُلَّ شَیْءٍ همه چیز را عِلْماً از روی دانش [illegible] احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست
بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] عَلَی اللّٰهِ بر خدای تَوَکَّلْنٰا توکل کردیم [illegible] پس شعیب علیه السلام روی از [illegible]

بپوشانیدن و بیا حاجت بی الفتوحات تو حکم فرموده گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما بالحق
براستی و انت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی و قال الملأ و گفتند گروه اشراف الذین کفروا آنانکه کافر بودند
بخدای من قومه از قوم شعیب با گروهی دیگر از مردمان خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا
شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم بدرستیکه شما باشید شما اذا لخاسرون آنگاه از زیانکاران که این
قدر بزرگ ناشده مبین محدث بگروید و داد و روش پدران بروند و دیدار بزرگان کفر هم باکفار قوم خود کنند
کار دین خود را ترک کنید و در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشیست و او شما را از آن منع میکند پس
پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرو گرفت ایشان را زلزله در سورۀ هود گفته
است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند ظاهرا که آن صیحه منکر آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است
چه مقرر شده که زلزله و صیاح و ریاح تنها نشود در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد کرد زلزله در شهر و دلها
خلق بلرزه در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین مرده بر روی افتاده کان یعنی بر زمین
افتاده جسدهای بی روح الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کأن لم یغنوا گوییا هرگز نبوده
اند فیها در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنانکه دروغ داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیانکاران در
دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه بیاری عذاب مشاهده کرد از آن بلد عزم
خروج کرد فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران و قال یا قوم و گفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بتحقیق
که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته
اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با کفار قریش خطاب کرده
بود بعد از قتل ایشان و شعیب علیه بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود را تسلیه داده گفت فکیف آسی پس
چگونه تأسف و اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد
از قصص بعض از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید و ما ارسلنا و
نفرستادیم ما فی قریة در شهری در هیچ من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه بگرفتیم اهلها اهل
آن شهر را بالبأساء بسختی و تنگی و الضراء و رنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شوند و
تضرع بخود نمایند تا بلا دفع کرده و چون بلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بنعمت و راحت مبتلا کردیم ثم
بدلنا پس بدل کردیم ما مکان السیئة بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتیکه بسیار
شدند هم بمال و هم برجال انجا بنا آغاز کفران کردند و قالوا و گفتند از روی عادت بجای محنت و مضرت از عادت
دهر و طبیعت روزگار است قد مس بدرستیکه رسید آباءنا پدران ما را نیز الضراء و السراء محنت و شادی یعنی
در زمان گذشته گاه قحط بوده و گاه فراخی و گاه صحت بوده و گاه بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این نه
بسبب کفر و ایمانست پس ما برهمان طریقه بباشیم که بوده ایم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر راسخ

در دیدند فاخذناهم پس ما بگرفتیم ایشان را بغتة ناگاهان یعنی در حالتی که ایمن بودند و هم لا یشعرون و
ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه متوقعات عذاب
را دیده باشند و نزول آن را دانسته و لو ان اهل القری و اگر چنانچه اهل آن دیهها که ببرزخ عذاب مبتلا شدند
یا اهل مکه و با حوالی آن آمنوا گرویدندی بخدای و اتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا
هر آینه بگشادیمی ما علیهم بر ایشان و میدادیم بر ایشان را برکات برکتها و زیادتیها من السماء از آسمان یعنی
دعوات ایشان یا باریدن باران و الارض و از زمین بروا شدن حاجات و رستن نباتات و لکن کذبوا
و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذناهم پس گرفتیم ما ایشان را بما کانوا یکسبون بانچه بودند که
میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید ما و حذر کردندی از
مخالفت امر ما بایشان رسیدندی از تهدید ما ایشان را بنور مشاهده خود روشن کردی و گرک سما اشارت
بانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستی که برکت ارض عبادت ازانست نظم در زمین و آسمان
درهای جود * بگشایند از رو اهل جود * اندرین رههای طاعت باز کن * بر سمای معرفت پرواز کن افأمن
آیا ایمن شدند اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از آن بیان کرده عذاب کافران گذشته ان یأتیهم از آنکه بیاید
بدیشان بأسنا عذاب ما بیاتا در شب و هم نائمون و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی چون عذاب بیاید بدیشان
در وقت غفلت ایشان او امن آیا ایمن شدند اهل القری اهل شهرها ان یأتیهم از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما
ضحی در وقت چاشت و هم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهمات دنیا که بازیچه است
غافلانه مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه در روز نه در شب
افأمنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای که استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او
بر وجهی که غافل فلا یأمن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم الخاسرون مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق
زیان زده هر دو جهان باشند اولم یهد آیا بیان نکرد خدای للذین یرثون الارض برای آنکه میراث گرفته اند یعنی
در آن متمکن شده اند در آن من بعد اهلها بعد از هلاک آن مردم که باشندگان آن بودند در ایام ماضیه
گذشته اند و خدای حال ایشان بیان کرده ان لو نشاء آنکه اگر خواهیم اصبناهم بگیریم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان
ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را و نطبع و مهر نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم
لا یسمعون پس ایشان نشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود
و باید پس گوش دل را استماع سخن حق فایده داده دگر در آید و گل بیت این سخن را گوش دل باید نه گوش
گوش گل را اینجا ندارد هیچ سود * گوش سر با جمله حیوان همدم است * گوش سر مخصوص نسل آدم است * گوش سر
سهل است اگر آگنده است * گوش سر چون جان گوینده است * پس بجهت تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میگوید که تلک القری آن شهرها که نسبت بامم سابقه داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نقص

علیک خوانیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم و بدرستی که آمدند بایشان رسلهم پیغمبران ایشان
چون هود و صالح و لوط علیهم السلام بالبینات بمعجزات روشن یا دلایل واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که
ایمان آرند بعد از آمدن رسل بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب
و سماجت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کذلک همچنانکه مهر
سخت کرد دلهای کفار گذشته بود یطبع الله مهر مینهد خدای علی قلوب الکافرین بر دلهای ناگرویدگان مراد کفار
قریش‌اند که خدای میدانست که ایمان نیارند وما وجدنا و نیافتیم لاکثرهم مر اکثر امم مذکوره را من عهد از عهدی
که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وان وجدنا
و بدرستی که یافتیم اکثرهم بیشتر ایشان لفاسقین شکنندگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم و فرستادیم
من بعدهم بعد از آن پیغمبران موسی موسی را بآیاتنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون
که نام او قابوس بود و یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون لقب ملک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان که
نتیجه القاب سلاطین فرس و روم و چین و ترک است وملائه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند بسبب کافر
شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آنها از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فانظر
پس نگر بدیده بصیرت از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین عاقبت کار تباه کاران که غرق شدند حضرت
موسی علیه السلام چون از مصر فرار نمود در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا نام را بعقد درآورد
عزم مراجعت نمود بمصر و در اثنای طریق بوادی ایمن رسید خلعت پیغمبری یافت بمعجز عصا و ید بیضا اختصاص
پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصه در سوره قصص مذکور خواهد شد حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و
فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع کند موسی علیه السلام بیامد و بعد از
مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وقال موسی و گفت موسی علیه السلام یا فرعون انی رسول ای فرعون بدرستی که من
من رب العالمین از پروردگار عالمیانم بسوی تو و قوم تو حقیق سزاوارم بر رسالت یا حریصم و تصدیق من
کرده و مستقر و راسخم علی ان لا اقول بر آنکه نگویم علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که
آمده ام بشما ببینة بحجتی روشن من ربکم از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت
من گواهست فارسل معی بنی اسرائیل پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن
تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را بنده گرفته و سبب آن
بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد هم انجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و
یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بمرد پسرش مصعب
بنی اسرائیل را حرمت میداشت و شهر ... ایشان نمیشد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت
سلطنت نشست و زبان بلا [illegible] بنی اسرائیل [illegible] و گفت پدران خاصه [illegible]

خزینه کسان بوده و شاهزادگان ما اند پس ایشان را بنده گرفت تا وقتیکه موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت
ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو در دعوی خود که جئت بآیة آورده
معجزه حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در دعوی خود فالقی عصاه پس
بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس آنجا عصا بعد از انداختن ثعبان مبین اژدهایی شد ظاهر چنانکه
هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهایی شد و هر کشاده دهان میان دو لب
هشتاد گز بود لب زیرین بر زمین نهاده و لب بالا بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت فرعون آورده ملاحظه
بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ان زحام خلایق بسیار فرو ریختند و هلاک شدند
فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بآن خدایی که ترا فرستاده او را که عصای خود بگیر که من ایمان آرم
و بنی اسرائیل را بتو سپارم موسی علیه السلام اژدها را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد و سر خود
نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست راست بگریبان برد و زیر بغل چپ درآورد ونزع یده
و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا او دست وی بیضاء سفید درخشنده بود مر نظرکنندگان و نظاره کنندگان آورده اند که موسی مردی گندم گون بود چون دست در گریبان کشید و
بیرون آورد نوری درخشنده از وی مرتبه بودی که شعاع او بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه السلام
چون دست از فرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضا نورانی که میان زمین و آسمان روشن
کرد و باز بگریبان کرد و بیرون آورد و بحال اول شد القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم
طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت فرمود قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون ان
هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوییست علیم دانا بفن سحر و ما هر در آن که چوب را اژدها مینماید و
دست گندم گون را ید بیضا بیرون می‌آرد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای
قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصرست و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت
فماذا تامرون پس چه مصلحت مینمایید شما تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن او را و اخاه و برادر او را
یا تاخیر کن مهم ایشان را و شتاب مکن و بفرست در شهرها که تعلق بمصر دارد وارسل فی المدائن
حاشرین گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان ایشان را که یأتوک بکل ساحر علیم بیارند بتو هر ساحری که باشد
دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرنی چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام و در سایر
دیار قضاء ما این صعید بودند و در تفسیر دیلمی آورده که رئیس ساحران صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن
سحر مهارت تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان آمد مادر خود را گفتند که ما را بر سر قبر پدر ما برسان
کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه پادشاه مصر ما را طلبید بجهت آنکه دو کس
آمده اند و لشکر و سلاح ندارند و بشکوه آورده اند و ایشان را عصاییست که چون بیفکنند اژدهایی شود و [illegible]

چنانچه آیت یعنی فرعون دعوی کرده که ما را با او معارضه نماید صاحب جواب داد که جون نمرود رسید
بر سید که دفع کند ایشان در خواب بیشوند آن عصاها اژدها میکرد و باز که بیکرد و بدانند که جادو نیست
چه سحر ساحر دفع که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال برین منوال باشد شما که جمع کنید علما را قوی تعالی
با ایشان تعالی آمده اند المنصور اوات باشا کردان و عصا جانان که دوازده هزار بودند و در تفسیر کوید
هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرکاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید **وَجَاءَ السَّحَرَةُ** و آمدند جادوان
فرعون بسوی او **فِرْعَوْنَ** همه اکر ایشان اطلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد **قَالُوا** کفتند **إِنَّ لَنَا**
آیا باشد ما را **لَأَجْرًا** مزدی **إِنْ كُنَّا** اکر باشیم **نَحْنُ الْغَالِبِينَ** ما غلبه کنندکان بر موسی **قَالَ نَعَمْ** کفت فرعون آری مزد
باشد **وَإِنَّكُمْ** و شما باشید **لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ** از نزدیکان من که هرکاه خواهید نزد من درآیید و در روایات آمده که مهتر این
جادوان چهار بودند و در روایتی که سابور و عادور میکفتند و دیگر حطحط و مصفی در برابر آورده که این جهار در تزیینا
مهتری بوده شمعون نام جون بمصر آمدند با بوده عادور را قصه سوال و جواب بپرسید با قوم که درخواست از فرعون خواب
موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرکاه که موسی در خواب است عصا اژدها شده
با سیاه میکند ایشان از آن دیدی بیا آمد و عقده در خاطر خطور کرده و فغان میداشتند تا روزی که فرعون معین
موسی را طلبیده و مقرر شده که با جادوان مناظره کنند و مجلس حاضر شد النظار با ساحران عصا و رسن
چند در میدان آورده و فرعون بر بالای تخت خود به تفرج نشست و مردم مصر نظاره حاضر شدند هفتاد هزار
ساحر بر یکطرف صف برکشیدند و موسی و هرون علیهما السلام بر یکجانب بایستادند جادوان پیش آمده **قَالُوا**
يَا مُوسَىٰ کفتند ای موسی **إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ** یا آنست که تو بیفکنی عصای خود را **وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ** یا که باشیم **نَحْنُ الْمُلْقِينَ** ما افکنندکان رسنها
و عصاهای خود را **قَالَ** کفت موسی از روی کرم و تسامح و تخفیف که انبیا را باشد که **أَلْقُوا** شما بیفکنید **فَلَمَّا أَلْقَوْا** پس آنکاه که
بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند **سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ** جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان
چیزی که آنرا حقیقتی نداشت **وَاسْتَرْهَبُوهُمْ** و بترسانیدند مردم را **وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ** و آوردند جادوی بزرگ که رسنهای
بسیار [illegible] و آفت بودند و زیبق پر کرده و چوبهای میان تهی ساخته و جوانب میدان را
مالیده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مارها دیکر بجنبیدن کرفت
و در تفسیر [illegible] زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته جون حرارت آتش از تحت در آن مارها اثر
کرد و در حرکت آمدند چنانکه کمان برد که ماران اند **وَأَوْحَيْنَا** و ما وحی کردیم **إِلَىٰ مُوسَىٰ** بسوی موسی
أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ که بیفکن عصای خود را پس موسی عصا را بیفکند اژدها شد و دهان بکشاد **فَإِذَا هِيَ** پس آنکاه
[illegible] **تَلْقَفُ** فرو میبرد **مَا يَأْفِكُونَ** آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند و آن چوبها و رسنها
[illegible] که جون چوبها و رسنها فرو برده روی بنظاره کنندکان آورد و مردم بکریختند و خلقی عظیم در آن
[illegible] کشته شدند پس موسی علیه السلام دست بکرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حال را چنین یاد کرده اند

فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام **وَبَطَلَ** و باطل شد **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** آنچه بودند که عمل میکردند از سحر
جادوان و ایشان دیگر کفتند که اکر این سحر بودی بایستی که جادوی ما را باطل نکردی **فَغُلِبُوا** پس مغلوب شدند جادوان
هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه السلام غالب شد تا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب کشتند **وَانْقَلَبُوا** و باز کشتند از آن موضع
صَاغِرِينَ خوار شدکان و ذلیل و رسوا **وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ** پس افکنده شدند جادوان بروها **سَاجِدِينَ** سجده کنندکان
مر خدا را **قَالُوا آمَنَّا** کفتند ایمان آوردیم **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** بپروردکار عالمیان فرعون کفت بپرورده کار من ایمان آورده
ایمان کنند تو که ای رب العالمین **رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ** که پروردکار موسی و هرونست **قَالَ فِرْعَوْنُ** کفت فرعون با جادوان
آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آوردید بموسی و تصدیق او نمودید **قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ** پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را **إِنَّ هَٰذَا**
بدرستی که این عمل **لَمَكْرٌ** تدبیر خیانتیست که شما **مَكَرْتُمُوهُ** ساختید آنرا **فِي الْمَدِينَةِ** در شهر مصر پیش از بیرون آمدن
یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته اید **لِتُخْرِجُوا** تا بیرون کنید **مِنْهَا** از شهر **أَهْلَهَا** اهل آنرا که قبطیانند
و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید
تهدید بود و مجمل آنکه تفصیل کرده کفت **لَأُقَطِّعَنَّ** هر آینه ببرم **أَيْدِيَكُمْ** دستهای راست شما را **وَأَرْجُلَكُمْ** و پایهای چپ شما
مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شق عضوی **ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ** پس بردار کنم شما را همه را تا تشنیع شما و عبرت کردن
دیکران **قَالُوا** کفتند جادوان که ما را از مرک ترسانی و وعید کشتن میکنی ما بمرک مشتاق تریم از تشنه آب زلال زیرا که
بسبب موت **إِنَّا** بدرستی که ما **إِلَىٰ رَبِّنَا** بسوی پروردکار خود **مُنْقَلِبُونَ** باز کرداننده کانیم پس چرا خواهان آن نباشیم
و فی المثنوی المعنوی **نظم** جانهای بسته اندر آب و کل ۞ جون رهند از آب و کلها شاد دل ۞ در هوای عشق حق رقصان

همچو قرص بدر بی نقصان شوند ۞ جون نقاب تن برفت از روی روح ۞ از لقای دوست دارد صد فتوح ۞ بیزند جان
در جهان آبکون ۞ نعره یا لیت قومی یعلمون **وَمَا تَنْقِمُ** و تو کار عیب نمیکنی **مِنَّا** از ما و عیب نمیکنی ما را **إِلَّا أَنْ آمَنَّا** مکر
آنکه ایمان آوردیم **بِآيَاتِ رَبِّنَا** بنشانهای قدرت آفریدکار ما **لَمَّا جَاءَتْنَا** آنکاه که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه
پس روی از فرعون بکردانیده متوجه حق شدند کفتند **رَبَّنَا** ای پروردکار ما **أَفْرِغْ عَلَيْنَا** فرو ریز بر ما **صَبْرًا** صبری
در بلا تا جزع نکنیم **وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ** و بمیران ما را مسلمانان ثابت قدم بر ایمان **وَقَالَ الْمَلَأُ** و کفتند جماعتی
از کروه ملازمان فرعون **أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ** آیا میکذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را **لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ** تا تباهی کنند
در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر کردانند **وَيَذَرَكَ** و بکذارد ترا **وَآلِهَتَكَ** و خدایان ترا از عبادت معبودان تو
تو دست باز دارند کفته اند که فرعون خلق را بپرستش خود فرمودی و خود میپرستید کواکب بود و حکایت کرده اند
صورة خود بتان ساخته بود و هر یک قوم را بتی داده بود که این بپرستید تا او شما را بر من نزدیک کردانند و این سبب
میکفت انا ربکم الاعلی یعنی اما خدایان خرد تر اند و من خدای بزرکم المقتدا عیان تحکاه فرعون او را بر موسی
و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و دانستند که او بر قتل موسی قادر نیست **قَالَ** کفت **سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ** زود باشد که بکشیم
پسران ایشان را تا چنانچه پیش از این میکردیم نسل ایشان منقطع کرده **وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ** و زنده بکذاریم زنان ایشان

ابناء شانرا خدمت ما کنند وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و ما برایشان وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید
بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان
قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما
کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد مِنْ عِبَادِهِ از
بندگان خود و درین سخن وعده هلاک قبطیان است و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و
نیکو با ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل از کلمات وی تسلی [illegible]
در یافته و با آغاز شکایت نمودند قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را ایذا رسانیدند بنو قبطیان ما را اید میکردند مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی از برای ما [illegible] در زمانی که خدمت میفرمودند و نیز پسران ما را میکشتند وَمِنْ بَعْدِ
مَا جِئْتَنَا و از پس آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند [illegible] ما را [illegible]
[illegible] که ما را از اشتغال باز مانند قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی تضرع عَسَى رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما که کار شما
از برای طاعت [illegible] از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ که هلاک کند دشمن شما را که فرعون با قوم او وَ
يَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدس فَيَنْظُرَ پس ببیند
[illegible] رحمت و راحت [illegible] كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از شکر [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] وَلَقَدْ أَخَذْنَا
آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ [illegible] بقحط و تنگی و خشکسالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان
[illegible] لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند [illegible] فَإِذَا جَاءَتْهُمُ
الْحَسَنَةُ [illegible] قَالُوا لَنَا هَذِهِ [illegible]
[illegible] وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ [illegible] يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ [illegible]
[illegible] أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ [illegible]
[illegible] عِنْدَ اللَّهِ [illegible] وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ [illegible]
[illegible] لَا يَعْلَمُونَ [illegible] وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هر گاه
[illegible] مِنْ آيَةٍ [illegible] لِتَسْحَرَنَا بِهَا [illegible]
[illegible] فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ [illegible] چون قبطیان
[illegible] فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ [illegible]
[illegible] وَالْجَرَادَ [illegible] وَالْقُمَّلَ [illegible]
وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ [illegible] آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ [illegible]

بیان هر دو آیه بیکجا بود و استاده هر یکی تا هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری وَكَانُوا و
بودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و
هر گاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ عذاب بر ایشان که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع که يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا
بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تو
با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر باز گیری عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ
هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را که هر جا
خواهی بروی فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که باز بردیم بدعاء موسی و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را
تا خیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمان که [illegible] هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده کانند بدان تا معذب کردند در آن إِذَا
هُمْ يَنْكُثُونَ پس ایشان عهد را بشکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بظلمات [illegible]
[illegible] و آب بخانهای قبطیان در آمد [illegible] بر پای ایستاده [illegible]
و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل با ایشان متصل بود قطره آب بر آن
خانها در نیامد [illegible] رجوع بفرعون کردند [illegible] موسی علیه السلام آوردند که تا
خدای خود در خواهد تا این عذاب دفع کند و با ایمان آریم چون آن طوفان بدعاء موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] ایشان بخورد دیگر باره [illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر باره [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ
پس انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ پس غرقه ساختیم ایشانرا در دریای قلزم
[illegible] بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از
آن [illegible] غَافِلِينَ [illegible] وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنکه بودند ضعیف [illegible]

گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع
او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی ارض شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی آن الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن
زمینی که برکت پیدا کرده ایم در وی بداشتن انهار و اشجار و بسیاری محصولات یا باقامت انبیاء عظام علیهم الصلاة
والسلام وَتَمَّتْ و تمام شد و بوفا رسید كَلِمَتُ رَبِّكَ وعدهٔ پروردگار تو الْحُسْنَى وعدهٔ نیکو عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی
اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تمکین دادن ایشان بِمَا صَبَرُوا بسبب صبر و بعد این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد
و بلاها وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او
از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح هامان
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی
قبیله لخم که در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکردند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که ایشان را بود چون بنی اسرائیل
تو را بچه ایشان دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَهًا خدایی یعنی تمثالی تا آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ
آلِهَةٌ همچنانکه ایشان را خدایان هست که میپرستند قَالَ إِنَّكُمْ موسی گفت بدرستیکه شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
گروهی که نادانی میکنید و جهل بود زیده درین که توقع عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه بت پرستان
مُتَبَّرٌ هلاک شده است مَا هُمْ فِيهِ آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشانرا
بدست ما پاره پاره خواهند گشت وَبَاطِلٌ و نابود و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت
اصنام قَالَ گفت موسی علیه أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ طلب کنم معبودی برای شما إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه فضل داد
شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرموده وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از تبع فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدترین عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران
شما را بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَلِكُمْ
و در نجات دادن بَلَاءٌ نعمتی بود و یا در آن عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما عظیم بود کلاوه
اند که موسی علیه وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم از نزد حق تعالی که هر چه شما را باید در آن
مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند موسی از خدای درخواست
کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز روزه دار پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی علیه سی روز روزه
داشت و [illegible] بطور توجه نمود و کراهیت داشت که با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس [illegible]
را بچوب مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم آنرا بمسواک ضایع کردی حق سبحانه فرمود تا ده روز
دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَى و وعده دادیم موسی را بدادن کتاب ثَلَاثِينَ
لَيْلَةً سی شب از ذی القعده چون مدار حساب بشهور عرب بروئیت هلال است و آن شب پیشتر بود
تاریخ را شب اعتبار کرده وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آنرا بِعَشْرٍ بده دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ

گردید وعده که او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود
را هرون که در طلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من وَأَصْلِحْ و به
صلاح آر هر کار را که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آنگاه که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار او
یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تیسیر آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه سخن گوید
ابری بود تا هفت فرسنگ گرداگرد طور را ظلمت فرو گرفت و چون موسی علیه قدم در ظلمات نهاد شیطان را از وی راند
و ملکی که با وی بود از وی دور کردند و آسمانها را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا استاده و عرش عظیم
ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و [illegible]
هزار [illegible] و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه سخن گفت چون موسی سخن
حق شنید و از جام کلام [illegible] از ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در
فردوس اعلاست و چون جنت جای مشاهده لقاست قَالَ گفت موسی رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنما مرا [illegible]
یعنی مرا متمکن ساز از دیدن خود تا ببینم ترا أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي مرا نخواهی دید در دنیا
حکم [illegible] و چو واقع شد که هر بشری که در دنیا بر نظر کند بمیرد و در [illegible] آورده که [illegible]
حال باقی [illegible] باقی [illegible] آن دید [illegible] موسی علیه [illegible] دنیا
[illegible] صاحب کشف [illegible] گوید که
مقام موسی علیه در آن ساعت که خطاب لَنْ تَرَانِي شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت أَرِنِي زیرا که این ساعت [illegible]
حق بود و آن وقت در قید مراد خود و قایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود نظم [illegible]
موسی را جواب هر چه آن ز دوست آید سر خوش کردن شاید اگرچه زخم لن ترانی رسید [illegible]
که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری [illegible] لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ و لیکن نظر کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه [illegible]
جبال ولایت مدین است [illegible] فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ در جای خود
[illegible] فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو ببینی مرا و طاقت دیدار [illegible] باشد و اگر کوه را قوت دیدار [illegible]
[illegible] فَلَمَّا تَجَلَّى پس آنگاه که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر کرد [illegible]
از نور خود [illegible] از نور عرش بمقدار [illegible] لِلْجَبَلِ برای کوه بعد از آنکه حیات و علم [illegible] آفرید
تا نور حق سبحانه را دید [illegible] از سهل ساعدی رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه [illegible]
هزار حجاب بمقدار [illegible] ظاهر کرد در آن ساعت [illegible]
[illegible] گشت
بتان [illegible] جَعَلَهُ دَكًّا [illegible]

بیان نقل میکند که کوه از آن عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شده سه کوه بمکه آمدند ورقان و رضوان و ثور و سه بمدینه کوه احد و ورقان و بیره و چراست بمکه **وَخَرَّ مُوسَىٰ** و بیفتاد موسی علیه السلام **صَعِقًا** بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عطیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند **فَلَمَّا أَفَاقَ** پس آن وقت که بهوش آمد **قَالَ سُبْحَانَكَ** گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا **تُبْتُ إِلَيْكَ** بازگشتم بسوی تو از اقدام بسوال کردن بی اذن تو **وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ** و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست **نظم** او یک لحظه تو کوه صد پاره شد چه عجب گر دل عاجز بیچاره شود عجب تر است که کوه بدان عظمت طاقت تجلی دیدار نداشت و دل انسان بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی در کوه نظر هیبت بود و تجلی در دل نظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد **نظم** دل بدیدن آنچه کوهش بر نتافت دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت پس حق سبحانه بجهة تسلی موسی علیه السلام و تدارک آنکه از حرمان مقصود دریافته بود **قَالَ يَا مُوسَىٰ** گفت ای موسی که از آنچه درخواستی تو منع کردم اندوهگین مباش بجهة صلاح حال و بقای ذات تو اند و رضا که بیاد کرد **إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ** بدرستی که برگزیدم ترا **عَلَى النَّاسِ** بر مردم یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند **بِرِسَالَاتِي** به پیغامهای من که بخلق رسانی **وَبِكَلَامِي** و دیگر با اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه **فَخُذْ** پس فرا گیر **مَا آتَيْتُكَ** آنچه ترا عطا کردم از امر و نهی و بیان علم **وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ** و باش از شکر گویندگان برای عطا **وَكَتَبْنَا** و نوشتیم ما یعنی قلم را اعلام فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را که قلم ذکر و مداد نهر النور نوشت **لَهُ** برای موسی علیه السلام **فِي الْأَلْوَاحِ** در لوحها که هفت یا ده پاره بود و در تاویلات آورده که این مواقع الواح کتابت و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت سرخ بوده یا از چوب سدره بهشت یا از سنگ سخت که از برای حق موسی نرم گشته بود و بعضی گفته‌اند که از زمرد سبز بوده و بر آن نوشته بودند **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد **مَوْعِظَةً** پند **وَتَفْصِيلًا** و بیان کردن **لِكُلِّ شَيْءٍ** مر هر چیزی را از اوامر و نواهی **فَخُذْهَا** پس گفتیم بموسی که فرا گیر الواح را **بِقُوَّةٍ** بجد تمام و عزم درست **وَأْمُرْ** و بفرمای **قَوْمَكَ** گروه خود را تا بصدق و عزیمت **يَأْخُذُوا** فرا گیرند **بِأَحْسَنِهَا** بنیکوترین آنچه در الواح است که شد ان احسن یعنی حسنات چه مکتوبات الواح همه حسن بود و قول آنست که احسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی عزمهای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر آورده که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل **سَأُرِيكُمْ** زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل **دَارَ الْفَاسِقِينَ** سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یا اشارت بولایت شام که آمدن شما از قرون ماضیه که از دایره فرمان بیرون رفته بودند بشما بخاطر یا خانه شما را از فرعون و قبطیان که در مصر همه خراب شده و از ضعف ایشان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان **نظم** چه حرمت بر مجاور ... نکرده تا چه ماند از خاندان دور گردون شد خراب * بوده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت * چغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب **سَأَصْرِفُ** زود باشد که بگردانم **عَنْ آيَاتِيَ** از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلائل

قدرت که در آفاق و انفس و دیعت نهاده‌ام **الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ** آنانکه تکبر میکنند **فِي الْأَرْضِ** در زمین **بِغَيْرِ الْحَقِّ** و استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری رحمه الله منقولست که خدای تعالی اهل کبر را سازد و دلهای بد ایشان را طلوع مکنون حکمتهای قرآنی را حرام ساخته اهل ایشان ... قبول آن سلب کرده **مصرع** حیف است چنین گنج در بی‌دولتان **وَإِنْ يَرَوْا** و اگر به بینند این سرکشان **كُلَّ آيَةٍ** هر نشانی که بتمام رسد در حق محمد علیه الصلوة و السلام یعنی معجزات آنحضرت بایمان درآیند **لَا يُؤْمِنُوا بِهَا** ایمان نیارند بدان از روی ستیزه و عناد **وَإِنْ يَرَوْا** و اگر به بینند این سرکشان **سَبِيلَ الرُّشْدِ** راه راست و طریق هدایت **لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا** آنرا راه نگیرند یعنی متابعت آن نکنند **وَإِنْ يَرَوْا** و اگر به بینند **سَبِيلَ الْغَيِّ** راه گمراهی **يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا** آنرا راه گیرند و پیروی کنند **ذَٰلِكَ** این گمراهی آنکه دلهای ایشانرا از فهم آیات **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** دروغ شمردند آیات ما را **وَكَانُوا** و بودند **عَنْهَا** از نظر در آن و اعتبار بدان **غَافِلِينَ** ناآگاهان و بیخبران گشته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی بیدار نشدند و تصدیق نکردند **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا** و آنانکه تکذیب کردند **بِآيَاتِنَا** آیتهای ما را که قرآنست یا کلام ما **وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ** و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را **حَبِطَتْ** باطل شد و تباه گشت **أَعْمَالُهُمْ** عملهای که در دنیا کرده‌اند **هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا** آیا جزا داده میشوند یعنی نشوند جزا داده **مَا كَانُوا** مگر جزای آنچه بودند که در دنیا **يَعْمَلُونَ** میکردند **وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ** و فرا گرفتند قوم موسی یعنی با ساخت سامری و متابعان او **مِنْ بَعْدِهِ** از پس رفتن موسی علیه السلام بطور **مِنْ حُلِيِّهِمْ** از پیرایهای ایشان که از قبطیان به عاریه گرفته بودند **عِجْلًا** گوساله یعنی ببافت گوساله **جَسَدًا** بدنی بی‌روح **لَهُ خُوَارٌ** مر او را آواز گاو و نعره بود و آن آوازی که از وی می‌آمد گفته‌اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می‌آمدند از جهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال داریم و هر یک از دوستان خود در بیان فرعونیان داشتند پیرایها بعاریت بستدند و بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در ایشان باقی بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخلافت هارون علیه السلام آمده گفت پیرایها عاریه که در دست بنی اسرائیل مانده بخورید و بیفروشید و تصرف در آن بر ایشان حرام است هرون علیه السلام فرمود تا همه آنرا جمع کردند گفت تا آنها با امانت نگاه دارم سامری پیرایهای زر و نقره را در تنوری افکند و گوساله که مرصع بود چه او را بعد ساخت و در آن حالت گفت شبیه بساخت گوساله را بساخت اما بدن بود و روح بود پس خاکی که از زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام برگرفته بود و آن روزی که دریا بشکافت و فرعون غرق شد و جبرئیل علیه السلام بر اسب سوار بود از زیر سم اسب جبرئیل قدری خاک برگرفت با خود داشت و هر کجا که آن خاک رسیدی سبزه رستی پس این خاک را در قالب گوساله انداخت از قالب بیرون آمد فی الحال آواز کرد و جمعی گفتند آن گوساله را زنده کردانید و بفریاد آمد و ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش بنی اسرائیل رسید سجده او کردند **أَلَمْ يَرَوْا** آیا ندیدند و ندانستند **أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ** آنکه گوساله با ایشان سخن نمیگوید **وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا** و راه ننماید ایشانرا بهیچ جهت و منفعتی **اتَّخَذُوهُ** فرا گرفتند او را بخدایی **وَكَانُوا ظَالِمِينَ** و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن در لطایف قشیری آورده که جمعی از ... بیان ایشان هیچ مصنوع

خود پرستند و بیان آن تن که عبادت صانع خود کنند **نظم** آن که تو ساخته باشی ذکا رت ه ساز بت زتست در ره [illegible]

یادت **ولما سقط** و آنگاه که افکنده شد ندامت و پشیمانی **فی ایدیهم** در دستهای ایشان یعنی پشیمان شدند چون کسی که چیزی بدست خود در آورده و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل یعنی چون پشیمان شدند بعد [illegible] از عبادت او **ورأوا** و دیدند که ایشان **قد ضلوا** تحقیق گمراه شدند **قالوا** گفتند [illegible] **لئن لم یرحمنا** اگر رحمت نکند بر ما **ربنا** پروردگار ما بقبول توبه ما **ویغفر لنا** و نیامرزد ما را **لنکونن** هر آینه باشیم **من الخاسرین** از زیانکاران که هلاک شدگان **ولما رجع** و آنگاه که بازگشت **موسی** از طور **الی قومه** بسوی قوم خود **غضبان** خشمگین **اسفا** اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه [illegible] در [illegible] **قال بئسما خلفتمونی** [illegible] که تو ساخته را بجا آورد بود در طور و او خشناک یا اندوه تمام بیان قوم آمده از غایت غضب **قال** گفت **بئسما خلفتمونی** بد نیابت کردید مرا **من بعدی** از پس رفتن من **اعجلتم** آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل **امر ربکم** وعده پروردگار بود و کار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم **والقی الالواح** و بیفکند موسی علیه [illegible] لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن غضب نیز برای خدای بود در رضا ایمیم آورده که الواح را بیفکند ما [illegible] دست بهاد چنانچه چیزی بیفکنند و جمهور بر آنند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع هر چه بر آن مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع که هدی و رحمت بود ماند پس موسی علیه [illegible] بعد معاتبه با قوم الواح را القا کرد **واخذ** و بگرفت **برأس اخیه** موی سر برادر خود را یعنی هرون **یجره الیه** بطرف خود کشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت که آن موسی آن بود که هرون در منع ایشان تقصیر کرده **قال ابن** گفت هرون علیه که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر پدری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه مادر را یاد کرد پس گفت **ان القوم استضعفونی** من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند مرا زبون گرفتند **وکادوا یقتلوننی** و نزدیک بود که مرا بکشتند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان **فلا تشمت** پس شاد مکن **بی الاعداء** [illegible] دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من **ولا تجعلنی** و مگردان مرا **مع القوم الظالمین** با گروه [illegible] ظالمان یعنی مرا در عده گوساله پرستان میاور **قال** گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن **رب اغفر لی** [illegible] کار من چه روز مرا در این حالت با برادر درشتی کردم یاد و ما [illegible] الواح بیفکندم **ولاخی** و برای برادر من اگر تقصیر کرده باشد در منع ظلمه **وادخلنا** و در آر ما را **فی رحمتک** در بخشایش خود و کشاده در پناه عصمت خود و دیار رحمت خود در عقبی **وانت ارحم الراحمین** و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از بخشایش تو است [illegible] و جمع از نظر بخشش تو **بیت** تو را اهل عطا انعام کردی ه که بر بیچارگان انعام کردند [illegible] از رحمت دولت ه ز دریای او جود و رحمت وام کردند **ان الذین** بدرستی که آنانکه از روی جهالت **اتخذوا العجل** فرا گرفتند گوساله را بخدایی **سینالهم** زود باشد که برسد ایشان را **غضب** خشمی **من ربهم** از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را **وذلة** و دیگر برسد ایشان را خواری **فی الحیوة الدنیا**

وزندگانی دنیا که جزیه است یا اجلا از دیار ایشان **وکذلک** و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستان را **نجزی المفترین** جزا بدهیم دروغ گویان و بندهای ما را **والذین عملوا السیئات** و آنانکه کردند بدیها از کبائر و صغائر یا شرک آوردند **ثم تابوا** پس بازگشتند بخدای **من بعدها** از پس وقوع آن عملها **وآمنوا** و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و دعوی پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد یعنی ایمانی آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناهکار را قبول میکند **ان ربک** بدرستی که پروردگار تو **من بعدها** از پس توبه **لغفور** هر آینه آمرزنده است مر گناه ایشان را **رحیم** مهربانست بایشان بقبول توبه از ایشان **ولما سکت** و چون خاموش شد یعنی ساکن شد **عن موسی الغضب** از موسی خشم او تشبیه کرده غضب که حامل موسی علیه بود بر آن فعلها که آمر باشد و بر آن اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرموده یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی علیه فرو نشست **اخذ الالواح** فرا گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود **وفی نسختها** و آنچه مکتوب بود در آن **هدی** راه نمودن بود از گمراهی **ورحمة** و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه **للذین هم** مر آن کسانی که ایشان **لربهم** مر عقاب پروردگار خود را **یرهبون** می ترسند یعنی از عقاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه با قوم گفت قبول کردند **واختار** و برگزید **موسی قومه** از قوم خود **سبعین رجلا** هفتاد مرد را **لمیقاتنا** از برای میعاد ما یعنی در وقتی که وعده داده بودیم و گوی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نگفته و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از زبدگان اولاد یعقوب با خود بیار تا کلام مرا بشنوند و بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را آورده بود و چون بطور رسیدند ابری سفید بیامد میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه بمیان غمام در آمد و احبار قوم ایشان با مانده حق تعالی با موسی علیه سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود و چون ابر برگشت گفت موسی بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار را گفتند شنیدیم اما [illegible] معلوم نبود ما را تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم و [illegible] این سخن صاعقه بدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه مضطرب شد آغاز یاد کرد و چنانچه حق سبحانه خبر میدهد **فلما اخذتهم** پس آنگاه که فرا گرفت آن هفتاد تن را **الرجفة** صاعقه [illegible] و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آواز مهیب و هوا از هول آن بمردند و گفته اند که بمردند بر انجام ایشان [illegible] مقاصد و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل [illegible] متهم گردد **قال** گفت ای **رب** پروردگار من **لو شئت** اگر میخواستی **اهلکتهم** هلاک میکردی ایشان را **من قبل** پیش از آمدن با من بدین میقات تا قوم **وایای** و مرا نیز هلاک میکردی و در عین لطف آورده که ایشان را میکردی بعبادت [illegible] قبط **اتهلکنا** آیا هلاک میکنی ما را **بما فعل السفهاء منا** بسبب آنچه کرده اند بی خردان **منا** از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا اعترافات این قوم در طلب رؤیت **ان هی** نیست این کردار نادانان **الا فتنتک** مگر آزمایش و ابتلا تو در بندگان تا [illegible]

ایشان را شنوانیدی تا طمع رؤیت کردند واز گوساله آوازی بدید آوردی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب
نقل از ... جامع مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تا کلمه ان هی الا فتنتک آوردی
و لا بد این جرأت اقدام ننمودی و اگر در مقام هیبت بداشتی چنانچه در قوت القلوب فرموده که من ازلّة الاعتبار
من السالکین مناجات ترجمه العبد ... که ... دعوات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی
ز کار ادب نیست جز از دست **نظم** گفت ذکر موسی عاشقان دیگر ادب ٭ جوش عشق است دو ترک ادب ٭ هر که گرم از جام
حق بجرعه نوش ٭ نی ادب ماند دو نی عقل و هوش ٭ مقام بسط موسی علیه السلام گفت که **شود** کرامت را
بدان فتنه و ابتلا **من تشاء** هر که را بخواهی گمراه شود **و تهدی** و راه مینمایی بدان **من تشاء** هر که را خواهی که را باید
انت ولینا توئی یار ما و متولی کار ما **فاغفر لنا** پس بیامرز ما را **وارحمنا** و ببخشای بر ما **وانت خیر الغافرین** و توئی بهترین آمرزندگان
واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن و اعطا ده ما را **فی هذه الدنیا حسنة** در این سرای نیکویی که قبول توبه است یا توفیق
طاعت یا روزی حلال **وفی الآخرة** و در آن سرا دوم نیکویی ده ما را که مغفرت یا جنت یا سعادت رؤیت
انا هدنا الیک بدرستی که ما باز گشتیم **الیک** بسوی تو **قال** گفت خدای **عذابی** عذاب من صفت و آنست که **اصیب به**
او را **من اشاء** هر کرا بخواهم یعنی کفار **ورحمتی وسعت** و رحمت من صفت آنست که رسیده است **کل شیء**
بهمه چیز شامل است در دنیا بر کافر از بخشیدن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعالی ذات است
که حق تعالی بخلق اداء نماید و تا بدان بیکدیگر مهربانی ورزند یا دامن توبه است که عظم العموم و این رحمت
هر کشوده است و هر را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که تو بوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است
یکی رحمت ذاتیه که از اطلاقه و امتنانیه گویند و آن رحمت است مر جمیع افراد را سابقه و چنانچه فرموده رحمتی
وسعت کل شی و نتیجه او داده است و سابقه سؤال و وسیله حاجت محتاج باثبوت استحقاق عطا کند
از وجود کاان طالب فی المثنوی **نظم** او بداده مایکان صد چشم و گوش ٭ بی ز رشوت بخشش کرده عقل و هوش ٭
در عدم ما مستحقان کی بدیم ٭ که برین جان و بدین دانش زدیم ٭ ما نبودیم و تقاضامان نبود ٭ لطف تو ناگفتهٔ
ما می شنود ٭ دوم رحمت وجوبیه که مقیدش خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه ... شده و استحقاق
بران رحمت دائم ... رحمت امتنانیه است که جانب قبول ... در بطه دعوت استحقاق وجود
آدمی است بعدانکه فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه
واقع است حیات آن که ... مقرر است بشرط چند از اعمال و افعال چنانچه فرموده که **فساکتبها** پس زود باشد
که ثابت کنم این رحمت را **للذین یتقون** برای آنانکه پرهیز کنند از شرک **ویؤتون الزکاة** و بدهند زکوة مفروضه را
والذین هم و برای آنانکه ایشان **بآیاتنا** بآیات منزله ما **یؤمنون** ایمان آرند قتاده گوید که چون این آیه فرود آمد
تمنای رحمت نمود و کفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة میدهیم پس بما ... ثابت خواهد بود حق
سبحانه ... امید ایشان را منقطع گردانید آن رحمت را برای ... تخصیص فرموده گفت که ثابت کنیم

که رحمت برای ایشان میدهیم **الذین یتبعون** آنانکه از روی صدق پیروی میکنند **الرسول** فرستاده که
او واسطه **النبی الامی** پیغمبر نانویسنده و ناخوانده و صفت آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کار
او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود **نظم** نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ٭ بغمزه مسئله آموز
صد مدرس شد ٭ و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشأ را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که
مبدأ و منشأ همه شهرها و دیههاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتابهاست پس حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست و گفته لولاک لما
خلقت الافلاک نیز بیان همین معنی است **بیت** تو اصل وجود آمدی از نخست ٭ دیگر هر چه باشد همه فرع تست
الذی آن پیغمبری که **یجدونه** می یابند نام و صفت او را **مکتوبا** نوشته **عندهم** نزد یکدیگر ایشان **فی التوراة** اینجا که یکی
احد المتوکل المختار ... لیس بفظ ... تا آخر **والانجیل** و در انجیل اینجا که ... پیغمبر ... آنست
... تا آخر **یأمرهم بالمعروف** پیغمبر امی ایشان را که بچه فرماید **بالمعروف** بنیکوی
که توحید است **وینهاهم** و باز میدارد ایشان را **عن المنکر** از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است
یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف **ویحل لهم** و حلال میکرداند
برای ایشان **الطیبات** طعامهای پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا
محرم بر یهود چون شحوم **ویحرم** و حرام میسازد **علیهم الخبائث** بر ایشان چیزهای پلید را چون مرده و خون
و گوشت خوک یا مال ربوا و رشوت **ویضع** و فرو مینهد یعنی تخفیف میکند **عنهم** از ایشان **اصرهم**
بار گران ایشان را یعنی سبک میکرداند بر ایشان چیزها و ضایع شرع را که گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت
موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار
که نجاست بدو رسد و جز آن **والاغلال** و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها **التی** آنکه بود
موسی علیه السلام **کانت علیهم** بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت
و غیر آن **فالذین آمنوا** پس آنکسانیکه ایمان آوردند **به** بدین پیغمبر امی از بنی اسرائیل **وعزروه** و تعظیم کردند او را
ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان **واتبعوا** و پیروی کردند **النور الذی** آن نور را که **انزل معه** فرو فرستاده
الله با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و
با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمده اکثر آن باز بآسمان بردند و نکته در اطلاق
نور که بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و منکشف است و هویدا **اولئک** آن گروه که ایمان آورده اند و
تعظیم و نصرت و متابعت کردند **هم المفلحون** ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب **قل** بگو
ای محمد بر سبیل عموم **یا ایها الناس** ای همه مردمان **انی رسول الله** بدرستیکه من فرستاده خدایم **الیکم جمیعا** بهمه
شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند **الذی** آن خدای که بتحقیق **له** مر او راست **ملک السموات والارض**

پادشاهی آسمانها و زمین و تدبیر و تصرف در آن لا اله هیچ معبودی مستحق عبادت نیست الا هو مگر او یحیی زنده
کرداند ویمیت و میمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنیدید ورسوله و بگروید بفرستاده
او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبری که میگرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته و بسخنان فرستاده او
ما انبیا واتبعوه و پیروی کنید اورا در فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون باشد که شما راه راست یابید ومن قوم
موسی و از قوم موسی علیه السلام گروهی هست که ایشان یهدون راه مینمایند خلق را بالحق بسبب حق که با ایشانست وبه
یعدلون عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد اینجا عبدالله بن سلام و اصحاب او ... و اشهر آنست که
بعد از وفات موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و با انواع
معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان ... از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم
جدایی افکند حق سبحانه راهی در زیر زمین گشاده کرد ایشان بدان راه درآمده از ماوراء دیار چین بیرون
آمدند و آنجا ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از
قرآن بر ایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند حالا مسلمانانند و شنبه را نماز میگزارند و زکوة
میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احوال قوم موسی علیه السلام
اخبار میدهد و میگوید وقطعناهم اثنتی عشرة و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم دوازده گروه اسباطا
بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان
یعقوب اند امما گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی واوحینا
الی موسی و وحی کردیم بموسی اذ استسقاه چون آب خواستند قومه گروه او از او در تیه اسرائیل
در تیه چنانچه گروه ان شدند از حرارت آفتاب تشنه شدند ... بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند
وحی کردیم بخدای بوی ان اضرب که بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون بر تیه در می آمد
باو بسخن برآمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و ترا برداشته ... در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا
بران سنگ زد فانبجست پس شکافته شد و گشاده گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد
اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبخور خود را و باب
خود ... خود پیدا کرده بود وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب
متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن بر ایشان من ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغ بریان
سمانی و گفتیم کلوا بخورید من طیبات از پاکیزها آنچه که بعضی عطا ما رزقناکم روزی دادیم شما را و ذخیره
منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن
ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل
و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از معاودت جباران وظفر بر ایشان که اسکنوا ساکن شوید

هذه القریة درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوها و حبوب آن حیث شئتم از هر جا که
خواهید وقولوا حطة و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن از ما گناهان ما را وادخلوا الباب
و درآیید بدر دروازه این دیه سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید یا منحنی شده کان از تواضع
نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم گناهان شما را سنزید المحسنین زود بود که افزون کنیم جزای نیکوکاران را
یعنی زیاده دهیم ایشان را از ثواب و درجات فبدل الذین ظلموا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود
منهم از بنی اسرائیل قولا قول ماموربه را غیر الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل
کردند حطة را بحنطة شعیرا و این از روی استهزا بود فارسلنا پس فرو فرستادیم علیهم بر تغییر دهندگان
رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی
لفظ را در غیر موضع او وضع نمودند واسئلهم و بپرس ای محمد یهود را عن القریة از خبر دیه و واقعه آن التی کانت
آن دیهی که بوده حاضرة البحر نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند
نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و در هر تقدیر اهل آن دیه متشرع بشریعت توریت بوده اند
و از جمله فرائض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان
خلاف امر خدا کرده بر زبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه از جهة اظهار فضائح
و میزه یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر آن دیه اذ یعدون
چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور بودند بدان فی السبت در روز
شنبه که آن ترک صید ماهی بود ایشان خلاف کردند اذ تاتیهم چون می آمد بر ایشان حیتانهم ماهیان
ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن شغل ایشان تعظیم بود شکار را و ماهیان می آمدند
شرعا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته ویوم لا یسبتون و در روزی که سبت نبود یعنی بتعظیم آن
روز مامور نبودند چون روز یکشنبه و باقی ایام لا تاتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان بسیار و ظاهر
شده بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه گذشتی پنهان شدندی و تا شنبه دیگر کم یافته شدی کذلک
چنان میازماییم ایشان را یعنی معامله آزماینده کاری کنیم نبلوهم بما کانوا یفسقون بانچه هستند که از سر جهل
بیرون میروند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار دیدندی صید کردن مشکل
بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و با نواع حیله و تدابیر تمسک جستند و طلب چاره
آن کار بودند آخرالامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها برید
آن پیوند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بودی ایشان را بان حوضها راندندی و دهانها
از پیش راه ضبط کردندی تا ماهیان آنجا ماندندی و در روز یکشنبه بگرفتندی و چند نوبتی این
عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند و از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن دیه سه

[illegible]

گروه شدند قومی ساکت این عمل بودند و گروهی ایشان از نهی منفر بودند و جمعی به نهی کردندی
و ناهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد که وَإِذْ
قَالَتْ و یاد کن ای محمد چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل
و نهی میکردند مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ اهلاک کننده
ایشانست در دنیا بفرمان ترک تقصیر ایشان أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذاب
سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما خواستن عذر است از ما و
حفص معذرة بنصب میخواند یعنی پند دادن ما برای معذرت است إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر
معروف و نهی منکر بر ما واجب است ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که
ایشان نیز بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان مَا
ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانکه
نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و فرو گذاشتند وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید ماهی در شنبه بِعَذَابٍ
بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بانچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج میشدند از فرمان خدای
و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از
عذاب آن قوم که خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند
از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا كُونُوا گردید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِينَ دور شدگان
و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مسا
نموده میان خود و ایشان دیواری کشیدند و در کوی محله خود نشاندند و آمد و شد با ساکن
ایشان را ببستند روزی از محله خود بیرون آمدند کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در
تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر یک ترکه کسان خود را میشناختند و روی در
حال ایشان میمالیدند سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون
آگاه و اعلام کرد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز
مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذاب سخت چون قتل و جلاء و ضرب جزیه که اینک
بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک طوایف بر ایشان ... و نصاری باج میگرفتند
تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که مبعوث شد حکم او بود به قتال ایشان تا اسلام آرند یا
جزیه قبول کنند و این حکم تا قیام قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت
است مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ
مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا

جماعتها یعنی گروهی که در آن یهود بودند مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگان که بموسی
علیه السلام و شریعت او تغییر ندادند یا ایشان را در یافتند یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت گرویده اند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ
فرود تر از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ به نیکوییها چون عیش
و عافیت و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و به بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا
که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکر میبایست کرد طریق استغنا
ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر میبایست کرد تا آنرا نسیان کرده گفتند
ید الله مغلولة پس بر محک اختبار تمام عیار نیامدند نظم خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در وی غش باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس از بعد ایشان آمد ناصالحان یعنی پس
آیندگان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث گرفتند توریة را یعنی با موسی خواندند علم آنرا از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند
عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این جهان که ترکه دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم حق تعالی میگوید که در حکم رشوه میگیرند وَيَقُولُونَ و میگویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را
بیامرزند گناه ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ
رشوه را گناه نمیدانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا
مثل آن خواسته دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار
باخذ رشوه و اکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا گرفته نشده بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریة
أَنْ لَا يَقُولُوا آنکه نگویند عَلَى اللَّهِ بر خدای دروغ إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران
در روز خود را بحق سبحانه نسبت دادند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که با ایشانست توریة وَدَرَسُوا
و خوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وی است و عالم بدان هستند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و در سرای دیگر
که عقبی است خَيْرٌ بهتر است از عرض دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که پرهیز کنند از استحلال محارم و دروغ
بر خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا اعتراف نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از
مال دنیا وَالَّذِينَ و آنانکه يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل
کتابند و کتاب در آیة توریة است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب
مشتمل است بر جمیع عبادات جهة آن تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف بر اقامت آن
نظم خانه دین خویش را چو خدا * و ستون نماز کرد بنا * بی شک تا ستون بجای بود * خانه دین حق بپای بود
إِنَّا لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار صالح آن نیکان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم
وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن برای یهود چون بکندیم و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ

ظلم کویم کو سایه بانیست بر سر ایشان وَظَنُّوا و دانستند اَنَّهُ که کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است بر
ایشان اگر حکم تورات قبول نکنند جه خدای ایشان را زین خبر داده بود خُذُوا و گفتیم فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ
انچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا و یاد کنید پیوسته مَا فِيهِ انچه درو هست از اوامر و نواهی
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که پرهیزکاری کنید و از عداد متقیان باشید وَاِذْ اَخَذَ و یاد کن ای محمد چون
فرا گرفت رَبُّكَ پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان
ایشان را وَاَشْهَدَهُمْ و گواه کرد ایشان را عَلَى اَنْفُسِهِمْ و نفسهای ایشان باقرار که کردند یا بعضی را بر بعضی
گواه ساخت و گفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مایی خوجه طا
ذریت آدم بیرون آورده بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا که آدم نکرد جه همکس را معلوم است که ذریت
بشر او ست و همه از صلب او نیند که ابو عبدالله رح در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم به نعمان و آن وادی است نزدیک عرفه
و آن نعمان سحاب گویند و بقول طن نعمان خوانند و در طبقات آورده که اخذ میثاق در رود هبا بوده و آن
زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند
که بعد از خلق آدم قبل از دخول جنت بوده در فضای که بر در بهشت هست و عرض آن سی هزار ساله راه است
حق تعالی ذریت آدم را از اصلاب بیرون آورد در مثال مور جهای خرد و حیات و عقل و نطق در ایشان
بیافرید و دو را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم بر ما با اقرار خود و گفته اند
چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و شیخ فرموده که این خبر نیست که حق
سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم گواه شدیم اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویند
روز قیامت که اِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَذَا از این اقرار غَافِلِينَ بیخبران اَوْ تَقُولُوا یا نگویند اِنَّمَا اَشْرَكَ
بجز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ از پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم اَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ به
انچه کردند آن گروه دروغان و بیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن
از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی و هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید در کفر
در شرک عذر نشود و در وقوع آیه مذکر جدا از الست تا بجوان سر کوجه غفلت را تنبیه سازند
پندارند که الست سوال و جواب قالوا بلی نیستند نظم الست از ازل همچنانش بگوش ۞ بفریاد قالوا بلی در خروش
در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی قدس سره را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندانم گوئی
که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رح فرموده که درین سخن نقصی است صوفی را دی و فردا
جه بود آن دی و فردا هنوز شب در نیامده صوفی در همان روز است نظم رو دار روز نستای صوفی و شا

که بود از دیگر قرد اقتان ۞ اگر از حق نیست غافل یکنفس ۞ ماضی و مستقبلش حالست و بس ۞
از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه
جواب دهد بلی بس سر مخاطب و مجیب بغایت نازکست تو در میانه ز هر جهت
م خود را الست کوید و هم خود بلی کند وَكَذَلِكَ و همچنان که بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ
تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم آیات را با تدبیر خود را تا تدبر کنند در آن وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که
ایشان باز گردند از تقلید به تحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد عَلَيْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَاَ الَّذِي
خبر آنکس را که آتَيْنَاهُ دادیم او را آيَاتِنَا علم آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن ابی الصلت بود از عرب
که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت
که آن رسول او باشد جون حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام مبعوث شد از روی حسد بوی کافر
گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد که قال تعالی فَانْسَلَخَ پس بیرون آمد مِنْهَا از آن آیات بواسطه کفر و
عناد جنانچه مار از پوست بیرون آید فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس بدو پیوست شیطان یا او را پی روی خود فرمود
فَكَانَ پس گشت آن دانای آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او بانی بنای مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب
دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده و بوی کافر شد و اشهر آنست که این بلعم باعور
بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محل که موسی
علیه السلام لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة بود
و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعا کند و او قبول نکرد و در آخر اغوای زن خود فریفته گشت و دعوی
از قوم قبول کرده بر موسی و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند وَلَوْ
شِئْنَا و اگر میخواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر آینه برمیداشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود
بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مقام اخیار است وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دنیا
اَخْلَدَ میل کرد اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض دنائت وَاتَّبَعَ و پیروی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را در طلب
رشوه و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در زشتی كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است در خست
احوال او اِنْ تَحْمِلْ اگر حمل کنی عَلَيْهِ بر وی و بطرد او را يَلْهَثْ زبان از دهان بیرون کند اَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری
و بکار او دار او نراند يَلْهَثْ هم زبان از دهان بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن
او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ جاره ترک
رنجاست خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن متزجر نشد و در وقتی که موسی
لشکر موسی بود علیه که بر ایشان نفرین کند دراز کوشی که سوار بود بر وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و آن

... علی بود در مثنوی گفت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا درآید و جز بوالعجبی
[illegible] فضل و زد دنیا بر عالم کبیر اگر عشق بازی راه دین کرده اند و اگر از طرف عدل آید
[illegible] انداخت با سگ خسیس برابری دهد نظم آن بلعم [illegible] در دیر گبران [illegible]
[illegible] مردانگی ه چون دو جراده کار تو عقل بر بون دا گر دید ه فرمان [illegible]
[illegible] این سگ که گفته شد ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهی است که از روی جحود و
استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا [illegible] آیتهای ما که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ [illegible]
[illegible] از قوم یهود بد تکذیب آیات توریة کردند در کتمان نعت حضرت
رسالت [illegible] را بخوان برایشان که [illegible] آیات ما مناسبتی دارد
[illegible] لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که
[illegible] سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب آیات ما را بعد از علم ایشان
[illegible] وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول
دلالت [illegible] مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بفضل خود
فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس [illegible] وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولٰئِكَ پس آن گروه گمراهان
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که ما بیافریدیم لِجَهَنَّمَ برای
دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوة ایشان صادر شده و بعلم
قدیم [illegible] ایشان بر کفر [illegible] لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانرا دلهاست که مطلقا
لَا يَفْقَهُونَ بِهَا [illegible] حق [illegible]
[illegible] وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانرا چشمهاست که [illegible] لَا يُبْصِرُونَ
بِهَا [illegible] وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست
که [illegible] لَا يَسْمَعُونَ بِهَا [illegible] آیات و مواعظ قرآن استماع نمیکنند
أُولٰئِكَ آن گروه [illegible] كَالْأَنْعَامِ
مانند چهارپایان [illegible] بَلْ هُمْ أَضَلُّ
بلکه این گروه [illegible] أُولٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ
الْغَافِلُونَ ایشانند بیخبران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلِلّٰهِ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدا راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها [illegible]
[illegible] دخل الجنة [illegible]
[illegible] ابوجهل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] اسما [illegible] صفات [illegible]
احسان و خیر [illegible]
باخلاق [illegible] وَذَرُوا الَّذِينَ [illegible]
[illegible] يُلْحِدُونَ [illegible] فِي أَسْمَائِهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] سَيُجْزَوْنَ [illegible] مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ [illegible] وَبِهِ يَعْدِلُونَ [illegible]
عدل میکنند در احکام خود [illegible] وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما [illegible] سَنَسْتَدْرِجُهُمْ [illegible]
[illegible] مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَأُمْلِي لَهُمْ [illegible]
[illegible] إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا [illegible]
[illegible] مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنْ هُوَ [illegible] إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ [illegible] أَوَلَمْ يَنْظُرُوا [illegible]
نظر نکردند [illegible] فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]

ملکوت زمین بحور است و جبال و شجر و ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نگرستند در
آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر
کردد وَأَنْ عَسَىٰ و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ تحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ
مدت فنای ایشان چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت
و حلول موت رعایت قدم نمایند که موجب نجات دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد فَبِأَيِّ
ز آن پیشتر که اجل در آرد بتنگ ∘ و ایام عنان ستاند از چنگ ∘ بر مرکب فکر خویش برزن زین ∘ بر داه در آنکه
حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از آن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او
جامع حقایق و دقایق است و معجز بیان من حیث الصورة و المعنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا گمراه کرداند خدای و بقرآن
نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و میگذاریم ما گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در
گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرگردان و متحیر و متردد میگردند نعلم تا نگردد دیده های توفیق
رفیق ∘ مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند ∘ گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد ما را از وقت
ساعت خبر ده اگر پیغمبری تا ما بدانیم که کی خواهد بود و این سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز
خدای هیچ کس نمیداند يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت و ساعت نام است قیامت را چون
نجم و اطلاق این نام بر قیامت جهة آنست که ساعة بساعة قائم میشود یا حساب خلایق در دو کم از ساعتی
وقوع یابد یا روزی بدان جهة دراز نزدیک خدای ساعتی باشد در هر تقدیر سؤال میکنند أَيَّانَ مُرْسَاهَا
کی است پای کردن و پدید آوردن او قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي
نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند او را قیامت
لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا هُوَ مگر او که دانا است بآن ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است
آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملایکه و ثقلین بزرگست از جهت هول و
او و گوناگون حکمت در اخفای او لیست که لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید شما را قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان يَسْأَلُونَكَ میپرسند از
تو گوناگون راه و وقت آن را برای چه كَأَنَّكَ گوییا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست میداری عَنْهَا سؤال از آن
و حال آنکه تو کاره ای از این سؤال جو فرق که جز خدای هیچ کس نمیداند قُلْ بگو دیگر باره از روی تاکید و تعم
إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا
يَعْلَمُونَ نمیدانند که آن را جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر
نمیکند ترا که کی ارزان و گران میشود تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیة آمد
قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو نمیتوانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جز نفعی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه
خدای خواهد و مرا دانا کند و تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی من بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانا بغیب وَلَاسْتَكْثَرْتُ

هرآینه طلب بسیاری میکردم مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی
از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی که بگروند و بآنچه بامنست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای آنکس است که بیافرید
شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی از ضلع از اضلاع
وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و از آفریدن جهة آن بود که لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم إِلَيْهَا بوی و الفت
پذیرد باوی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنگام که پوشید آدم حوا را یعنی باوی خلوت نمود حَمَلَتْ بار گرفت
حوا حَمْلًا خَفِيفًا بار سبک که آن نطفه آدم بود بر رحم او در آمد فَمَرَّتْ بِهِ پس میگذشت بآن یعنی
میرفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آنهنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند نزدیک شد و حوا را
بار گشت دَعَوَا اللَّهَ خواندند آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر
بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که شبیه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ
از سپاس داران مر ترا بدان نعمت بجهت قول آنست که چون حوا حامل شد ابلیس بصورت مجهول
بر حوا ظاهر شد و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید که سگ یا بهیمه
باشد اگر پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا گوش یا
سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم علیه گفت
آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورتی دیگر برایشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان
پرسید حال را باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوة از خدای درخواهم که این
حمل را مثل شما بشری راست خلقت کرداند و خروج او بآسانی باشد بشرطی که فرزند را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس
در میان ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آنهنگام که عطا کرد خدای بر ایشان صَالِحًا
فرزندی صالح الجسم و تن درست جَعَلَا لَهُ کردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکا یعنی شریکی
در نام نهادن یعنی بدل کردند عبد الله به عبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی آدم و حوا
را فرزند شایسته ایشان غیری شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا بلفظ جمع میخواند یعنی
اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داده اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و ثعلبی
بیان کرده اند که نفس واحده یعنی است از جمله حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که خدای او داد و جدا از جنس او
یعنی عرب قرشی کرات زن تو بوده شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکر او
و سپاسداری قیام نمایند حق بخشید ایشان را چهار فرزند و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند نام نهادند
عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگست خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه او را و ایشان میگیرند فقط و اولاد او و در قول اول ضمیر یشرکون شامل همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ یا

ایشانرا میگیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچیزی که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
و حال آنکه آن بتان ایشانرا که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند
بتان لَهُمْ مر پرستندگان خود را نَصْرًا یاری دادن در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدن در دفع
مضرت ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسها خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در دفع کسی که ایشانرا میشکند یا
به آلوث و اروات ایشانرا آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الْهُدَى
بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشانرا
و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاصست بقومی از کفره چون ابو
جهل و اشباه او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه شما می پرستید ای
مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و ایشانرا آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر اند
أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید
ایشانرا چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ
راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه الهیت آنست که دعا بشنود و ندا پرستنده خود را اجابت کند
أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتانرا پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدان پایها چنانچه شما میروید
أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا آیا ایشانرا دستهاست که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فراگیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ
آیا ایشانرا دیدهاست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا می بینند بآن چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ آیا ایشانرا
گوشهاست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا میشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود بالیقین که ایشانرا پای و
و دست و دیده و گوش نیست و شما راهست پس شما بهتر ازیشان فاضلتر باشید و غایت جهالت
که فاضل مفضول را پرستد این آیه دلالت بر آنکه دست و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کرده
حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بآلهه خود و گفتند خدایان ما را گوهر متعرض که مباد ایشان آسیبی بتو رسانند
حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگوی ای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدای ساخته اید و بام
یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس کوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکر به من فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا
مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من از شما تحفظ و حاجت آن واز قصد و مکر شما نمی اندیشم بیت
اگر همه جهان خصم گردند. نترسم چون نگاهبان تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ بدرستیکه یار من و متولی کار من اللَّهُ
الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ خدایست که فرو فرستاد قرآن که حامی بندگان خاصست وَهُوَ و خدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست
دارد و کار سازد بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا که شما میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز
خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند
بوقت قصد کسی در شکستن ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافرانرا إِلَى الْهُدَى بدین راست که اسلام

است

است لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند
بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا بچشم بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر نظر
بینند صورت صحبت را معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی پرسید که بزرگی شیخ
چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید از آتش دوزخ ایمن و حرام شد و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم را بسی کفار دیده بودند و منافق بدیدند حضرت شیخ فرموده اند که این دیدن نه
حال بود بل نظاره صوری معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت
بایزید در وقت بایزید نیز چند کس بجمال او بینا شده باشند نظم برای دیدن روی تو چشمی دیگر باید
کاین چشمی که من دارم جمالت را نمیشاید خُذِ الْعَفْوَ این آیه جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فرا گیر آسان
را در کارهای مردمان و بجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صدقه عفو را از سر که کار
در کدر بود اگر فضلها الاغنیا را ما بچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و بر نسخ نزول آیه قول از
وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ و بفرمای دیگرانرا بِالْعُرْفِ بنیکوی در اعمال و اقوال و گفته اند خصلتی
که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن
با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهلترین جاهلانست او ستیزه دار تو است به
انکار اعراض کن از وی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه از جبرئیل
پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که ببر در کار تو سه گوید که پیوند کن با کسی که از
تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی الحقیقة این اصول مکارم
اخلاق بیرون است که حکم الهی فرموده نظم هر که زهری دهد شکر بدهد و آنکه از تو ببرد بپیوند
وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هر گاه بر انگیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب با آنحضرت است و مراد امتند هر یک از امت را
میگوید که چون از جای بر انگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب بود
و یا اگر از شیطان بتو وسوسه رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای و از شر او إِنَّهُ بدرستیکه خدای سَمِيعٌ
شنونده است آنرا که بزبان گویی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز
کردند از شرک و معاصی یا ترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بر ایشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از
دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او بر اندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند
راه صواب را و بدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و طریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران
کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ میکشند کافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا
يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون
نیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و بر

بیتواند

بگوید که آن آیه را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه رسید بسیار تعنت آیتهای مقترحه و طلب میکردند و چون
در نزول آن تاخیر واقع شدی بازدوبا استهزا کفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتهارا
این آیه نازل شد قل بگوای محمد انما اتبع جزین نیست که پیروی میکنم ما یوحی الی آنچه وحی کرده می
شود بمن من ربی از آفریدگار من و من بر افتراء سازنده قرآن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلها و حجتها
کیستان حق دین و صواب میشود من ربکم فرود آمده از پروردگار شما وهدی و راه نماینده است ورحمة
و بخشاینده با هدایت و رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی که میگروند بخدا و رسول وی در اسباب نزول
آورده که بعضی انصار که در عقب رسول صلی الله علیه و سلم نماز میکردند و هرچه آنحضرت قراءة میفرمود ایشان
بخواندندی آیه آمد که واذا قرئ القرآن و چون قرآن خوانده شود در نماز فاستمعوا له پس بشنوید مرآنرا وانصتوا
و خاموش باشید تا امام تلاوة میکند لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب
استماع قرآنست هرجا خوانند اما علما برآنند که در خارج صلوة مستحبست و گفته اند مراد از انصات
برای خطبه امام روز جمعه و خطبه مشتمل بر آیات قرآن واذکر و یاد کن ای محمد ربک پروردگار خود را
فی نفسک در دل خود تضرعا بزاری وخیفة و بترسکاری زاری باید در مقام ترسکاری از بیم عدل ودون
الجهر من القول و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میانه جهر بالغدو در بامدادان والآصال
و شبانگاهان مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شب و روز است ولا تکن و مباش خطاب
با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام و مراد امت تشدید بسیار باشید من الغافلین از جمله بیخبران از ذکر
خدای آورده اند که کفار مکه را تعظیم میکردند از سجده نمودن رحمن را و تعجب نموده میگفتند انسجد لما
تامرنا نعم خدای سبحانه میفرماید که سجده که کافران از سجود سر میکشند ان الذین بدرستی که
آنان از ملائکه اعلی که هستند عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لا یستکبرون گردن
نمیکشند عن عبادته از پرستش وی ویسبحونه و تنزیه میکنند ذات ورا از انچه لایق آنحضرت نباشد وله و مر
اورا خاص یسجدون سجده میکنند تعریض بکفار است و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوة این آیه سجده
باید کرد و سجده تلاوة در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سوره
حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده است و بمذهب امام ابو حنیفه رحمه الله نیست دوم
در سوره ص بمذهب امام اعظم درو سجده تلاوتست و بمذهب امام شافعی درو سجده شکر و نزد امام ابو حنیفه
سجده تلاوة بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازم است
و بمذهب شافعی سنتست و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ در فتوحات این را سجده
ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکیه حظی خاص حاصل کرده تا حقیقت
این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور جهد

بالغدو

سجده

انفال

و یکتا یدو در مرتبه علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی بنماید سجده طاعتست خاص
بر اهل فریست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص نظم ذیب توتویی است که بر تارک بنده * تاج تو در سجده
سر افکند کی * شرم تو باد اگر بد باد وست * سجده طاعت برد ز هر جهت * تو سگ از سجده آدم کشی
به که ازین شیوه قدم در کشی * حضرة شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شیء که در سجود نیست سجده به
از وست و کسی که در وجودی نیست سجده بر از وی نیم قال شرف نفس بجود است و کرامت بسجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود *

سورة الانفال مدنیة و هی سبعون و خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک میپرسند ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتها که از کفار
بر ما غنیمت کرده است یا بندر و سیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان از اندر عامل که ما حرب
کرده ایم و پیران گفتند ما پشت و مدد کار و معاون شما بوده ایم ما نیز نصیبی باید یا هرچه بوده مهاجر و انصار
داعیه اجراز غنیمت داشتند بآخر از جناب نبوی علیه السلام استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال بگو
که حکم غنیمتها که از کفار میگیرند لله مر خدای راست والرسول و فرستاده او که با مر او قسمت بر هرکه خواهد فاتقوا الله
پس بترسید از خدای در مخالفت و منازعت نمایند واصلحوا و صلاح آرید ذات بینکم آنچه میان
شماست بمواسات با یکدیگر عباده بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما واهل بدر فرود آمد که
غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق اذ رتبت اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه آنرا برسول خود
تفویض نمود و او میان ما مسلمانان قسمت راست فرموده و ما خلفا خود و صلاح آورد بر واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را والرسول و فرستاده او را و او را بحق فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید
شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون جزین نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند
که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزد یکی ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلها که ایشان از هیبت
جلال و تصور عظمت او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تلیت و چون خوانده
شود علیهم بر ایشان آیاته آیتهای وی یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده گرداند آن آیات ایمان ایشانرا یعنی
هر گاه که آیه نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد با ایمان ایشان با یتهای
منزل یا تصدیق و یقین ایشان بمزاید در حقایق و سلیمی مذکور است که برکت تلاوه نور یقین در باطن ایشان
ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان تحقیق نور
که قذف کند در دلهای مؤمنان میتابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند در زیادت ایشان بر
آن قراءة نکشاده ترگردد تور ایمان پیشتر روی نماید پس در نور بجلال مستغرق گردد وعلی ربهم و بر
پروردگار خود یتوکلون توکل کنند اعتماد بر دنیا و اهل دنیا نکنند هر کس که در تحت علیه نور ایمان حق
محمول و مشهود شد او را بر وای ما سوی نماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نیاید

هر گاه وعید و زجر شنوند ترسنده شوند • فارغ از کشتن عاقبت و ذوق شوند • غرقه دریا بحر در یابید • بعضی در باهست بر
وی نابدید الَّذِينَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ برپای میدارند نماز را
بشرائط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که
اعمال ایشان در قلب اند که جلوه توکل و خشیت و اعمال جوارح که صلوة و زکوة جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
ایشانند مؤمنان حَقًّا بایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هرکه منافق نباشد مؤمن
حقا هم اوست لَهُمْ مر این مؤمنان راست دَرَجَاتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که از [illegible] یا درجات
بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو که [illegible] باشد از کلفت اکتساب و
از خوف حساب امام قشیری [illegible] فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد نظم
تو روزی ده [illegible] و امان • از سبب [illegible] سبب [illegible] • از سبب میرسد هر خیر و شر • نیست از
اسباب و وسایط او بس • اصل بیند [illegible] • فرع بیند [illegible] • آورده اند که کاروان
قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداران قافله بودند
جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم خبر داد و آنحضرت [illegible] حال با مؤمنان [illegible] گفت
و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال [illegible] شدند با لشکر [illegible] بر کاروان [illegible] قصد [illegible] مدینه بیرون
آمدند ابو سفیان خبر یافت ضمضم غفاری را بجهة استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان
از بیراهه روی بمکه نهاد و ابو جهل [illegible] رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون
آمد متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وادی زفران بود که جبرئیل بیامد و از آمدن
لشکر کفار خبر داد و وعده کرد [illegible] آنحضرت صحابه را فرمود که خبر [illegible] العیر احب الیکم ام النفیر
[illegible] کاروان [illegible] یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر
کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام [illegible] متغیر شد و کبار
مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گوییا کشتنگاه قوم نظر میکنم و نشان داد که
ابو جهل را در فلان موضع [illegible] در فلان جای و [illegible] صنادید [illegible] و از انحضرت
فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که [illegible] بوضع بدر که مصارع
کفار [illegible] خواهد بود كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ همچنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه
است بِالْحَقِّ براستی و صواب وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر اینکه
[illegible] کاره بودند [illegible] از زحمت سفر [illegible] يُجَادِلُونَكَ جدال
کنند با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که جهاد است بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه روشن شد [illegible] که جهاد واجبست
[illegible] اند باعلام تو [illegible] یافت و با وجود آن میروند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گوییا رانده می

شوند

شوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ و گوییا که می نگرند ایشان باسباب و علامات مرگ و آنصورت بجهة
قلت عدد و [illegible] استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و سیزده نفر بوده اند هفتاد
شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ و یاد کنید آنرا که خدای وعده داد شما
را اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست
میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ که غیر خداوند شوکت و سلاح باشد یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد شما را چه
شنیده اند که در کاروان چهل سوار بیش نیست و از لشکر [illegible] پس [illegible] آسان تر بدست آید
وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ که ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیتها که در باب محاربه [illegible]
فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ
نوشته وَيَقْطَعَ و ببرد [illegible] دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران [illegible] لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر
کند اسلام را [illegible] و یاری دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و باطل کند کفر را [illegible] و
شرک را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه نخواهند [illegible] إِذْ تَسْتَغِيثُونَ یاد کنید آنرا که فریاد می
خواستید رَبَّكُمْ از پروردگار خود [illegible] یا غیاث المستغیثین [illegible] عدو که
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا
پرستند فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد خدای لَكُمْ مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بأنکه مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر در آیندگان [illegible] لشکر ملائکه بود
یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد [illegible] نقل میکند که [illegible] فرشته در روز
بدر قتال کردند و آن [illegible] که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دیگر
الف بودند بعد از الف با پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای این مدد را إِلَّا بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی
مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت [illegible] شما دور شود وَمَا
النَّصْرُ و نیست نصرت [illegible] إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای [illegible] إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای غالبست [illegible] دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ راستکار [illegible] مقهور سازد إِذْ
يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا [illegible] در شما خواب [illegible] اصحاب کرام [illegible] فریقین
[illegible] دست داد [illegible] منزل ایشان در ریگستان بود [illegible] قدم در خاک فرو
رفت و آب نداشتند حق سبحانه [illegible] خواب [illegible] کاشت أَمَنَةً برای ایمنی مِنْهُ حاصل از نزدیک او [illegible]
[illegible] بعضی از صحابه محتلم شدند [illegible] شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نمازی باید کرد و بعضی
محدث شدند و بعضی جنب و آب ندارند [illegible] کافران در زمین [illegible] اند [illegible] قادر
[illegible] میگویند ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه [illegible]

باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ و فرستاد عَلَيْكُمْ بر شما مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان آبی لِيُطَهِّرَكُمْ
تا پاک کرداند شما را بِهِ بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسهٔ شیطان
را که میکفت حضرة و جنابت بهم جمع نشود وَلِيَرْبِطَ و تا ببندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهاء شما امیدواری بلطف
حضرة باری وَيُثَبِّتَ و برای آنکه ثابت کرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بر
زمین ریک آمیز بارید آنرا استحکام داد بر قدمهای مؤمنان مستحکم شد و زمین نرم که منزل
کفار بود ولای عظیم بدیشان آمد و کفته اند مراد ثبات قدمهاست در معرکهٔ حرب إِذْ يُوحِي و یاد کن ای محمد چون
وحی کرد رَبُّكَ پروردکار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتکان بامداد مؤمنان آمده بودند و وحی آن بود
که أَنِّي مَعَكُمْ من با شمام در امداد و اعانت یا با نصرة که داده شما را از شر فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس ثابت
سازید یعنی دل دهید مؤمنانرا بتکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با کافران و اصح آنست که بشارت دهید
ملایکه آورده که فرشتکان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میکفتند ثابت
باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست و مرد آن باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرة بر شماست
پس بمجرد این باشد که از فرشتکان شما بشارت دهید که سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ
كَفَرُوا در دلها آنانکه حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملایکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ
بر زبر کردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا بر سر ایشان و احدی از مفسران ابادی نقل میکند که چون ملایکه به
قتال مامور شدند ندانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای
ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید كُلَّ بَنَانٍ همه انکشتان و کفته اند مراد تمام دست و پا
ذَٰلِكَ این ضرب بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ
او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت
عقوبتست بر مخالفت کنندکان در دنیا بکرفتاری و در آخرة بخواری ذَٰلِكُمْ اینست عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ
پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی که مر کافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه کرویده اند إِذَا لَقِيتُمُ چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافرانند زَحْفًا انبوه در هم
پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مکردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام
بود که یکی مؤمن از ده کافر نبایستی کریخت و بآیة الآن خفف الله منسوخ شد چنانچه عنقریب
مذکور کردد وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بکرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود إِلَّا مُتَحَرِّفًا مکر بکردیدنی باشد
برای جولان یا برای کید و فریب لِقِتَالٍ در جنک یعنی خود را چنان نماید که میکریزد و خصم را بازی دهد تا غافل
شود پس باز کردد و بروی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی کروهی که هم از مؤمنان باشد یعنی از میمنه
بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر از این وجه پشت بخصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که باز کردد بِغَضَبٍ مِنَ

بعضی بزرگان از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و باز کشت او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای باز کشتیست دوزخ
آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرة پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در عریش آغاز دعا کرد و کفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرة من فرموده بوفا رسان
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کفت کفی خاک و سنک ریزه بردار و بدیشان انداز آنحضرة کفی خاک برداشت
و کفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افکند حق تعالی آن خاک و سنک ریزه را در چشمهای مشرکان
ریخت تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکارزار در آمدند هفتاد کس از صنادید
عرب کشته شدند و هفتاد دیکر اسیر کرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میکفت من کشتم و آن می کفت من
اسیر کرفتم آیة آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنانرا بقوة خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای ایشانرا بکشت
بآنکه شما را نصرة داد بر دشمنان و مسلط کردانید بر ایشان وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک
را بر دیدهای ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون بیفکندی و افکندن تو مشابه بود که در چشم تمام رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ
و لیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافهٔ فعل بتو از راه کسبست و بحق از روی خلق صاحب
تاویلات فرموده که حق سبحانه را نمود صحابه بفنا افعال در سلب ذات ایشان و اثبات مر خود را که فلم تقتلوهم
و لکن الله قتلهم اما چون حضرة پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که
و ما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات مر خود را کرد و لکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند
در عین جمع فیکون الرامی محمدا صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرة رسالت
صلی الله علیه وسلم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس اثبات سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد
بحسب عین و این بحث در مرتبهٔ قرب نوافل است و در نفحات آورده که بنابر کمال حال مصطفی علیه الصلوة والسلام
استغراق او در حال فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرة رسول صلی الله علیه وسلم مستغرق
فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشاءهٔ فعل از وی بود
حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو انداختی نه تو انداختی و هم از جنس فعل از
داود علیه السلام حاصل آمد فرمود و قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبهٔ
مصطفی و دیکر پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کند و منزه محل آفات و حوادث
و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافه فرماید و وی سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث بیت

ما رمیت اذ رمیت کفت حق * کار حق بر کارها دارد سبق * کر بپرانیم تیر آن نی ز ماست * ما کمان و تیر اندازش خداست
تا شد مطلوب کر این سر یافت * کر تو خواهی آن طرف باید شتافت * و از مثنوی معنوی معلوم میشود که
حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخن در جواهر التفسیر بسط لایق سمت تحریر
یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر کرداند و تا عطا دهد مؤمنانرا مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً

مقام

مولوی جلال رومی

حسنا عطاء نیکو که آن نصرت و غنیمت است در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که بلاء حسن
آنست که بنده شاهد کسی باشد که در مقام تسلیم بود انست که این درد تو از کیست . ذره درد خویشتن بیا
اگر زهرت دهد بهتر ز شکر . و گر زخمت زند بهتر ز مرهم إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنوا است استغاثه و
دعاء شما را شنود عَلِيمٌ داناست به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذَٰلِكُمْ اینست کار که دیدید وَأَنَّ اللَّهَ
و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافران آورده
اند که کافران در وقت خروج از مکه با استار حرم متعلق شده گفتند خدایا از دو قوم محمد و ابو جهل ده
ازین دو لشکر آن که راه با قدرتر است و دین او فاضلتر و بتو دوستر در روز جنگ نیز ابو جهل هم دعا
کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه و تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید
إِن تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد شما را فتح آن دین که بهتر و دوست‌تر وَإِن تَنتَهُوا
و اگر باز استید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن بهتر است
شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وَإِن تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم بنصرت
ایشان وَلَن تُغْنِيَ و دفع نکند عَنكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلاء وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه بسیار باشند
آن جماعت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنانست بنصرت و معاونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی
که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید
عَنْهُ از طاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق سبحانه تنبیه است بر آنکه طاعت
حق تم در طاعت رسول است پس او را و رسول را فرمان باید وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنکه شما میشنوید که مر میگویم که
او بغیر [illegible] میشنوید بموعظه قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه قَالُوا گفتند سَمِعْنَا شنیدیم
مثل اهل کتاب یا کفره و منافقان وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند [illegible]
گو نیا که نمیشنوند نظم گوی که میشنوم هرچه گفته سعدی . چه شد که میشنوی چون بعمل نمیشنوی إِنَّ شَرَّ
الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانند
از شنیدن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در نمی‌یابند حق را و بدترین از بهایم خوانده
که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات آنست روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای
نفس شتافته در بیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنو عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند
مصعب بن عمیر و [illegible] وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی که استعداد است بآیات قرآن
لَّأَسْمَعَهُمْ هر آینه بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا هر آینه برگشتندی از ایمان وَّهُم مُّعْرِضُونَ
و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق و آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی
بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد تو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر

خدای ایشان را بشنواند کلام قصی که ایمان نمی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر
خدای را وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ بآنچیزی که شما را زنده گرداند
یعنی علوم دینیه که حیوة دلها از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است در نعیم
مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیوتیست
نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند
بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه
سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم
یا حکایت بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و
فرصت فوت کرده و گفته اند جدا کند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه
خواهد و در کشف الاسرار فرموده که علماء دل را یابند و لیکن [illegible] اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند
یحول بین المرء و قلبه عبارتست از آنست در بدایت احوال تا حجابات و در نهایت دل حجاب بود تا بیت
زین پیش همه دید مشاهده دل خویش . دل نیز حجاب بود برداشت زپیش وَأَنَّهُ و آنکه بدانید که شما إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ بسوی او حشر کرده خواهید شد و مجازات شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً از کاری
که اگر برسد عقوبت آن بشما لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنكُمْ از شما خَاصَّةً یعنی
مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم از اثر آن فتنه برسد و آن بوقت اتفاق کلمه [illegible]
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر بمعروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا و بدانید که
خدای عقوبت کند أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد
وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُّسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْأَرْضِ
در زمین مکه پیش از هجرة تَخَافُونَ بترسیدید أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ اگر بربایند شما را کفار قریش یا هم داشتید
که از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه
وَأَيَّدَكُم و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا با امداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُم
و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم یا کنی که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که
شما سپاس داری کنید بدین نعمتها . نقلست که فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر بشنیدندی و در
افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ خیانت مکنید با خدای وَالرَّسُولَ با رسول او و در [illegible]
اراده و قول آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو لبابه را پیش بنی قریظه بحصار که در [illegible] فرستاد
و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود

آیم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی شما سرا خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از
حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را بستون مسجد بست تا وقتی که توبه او قبول یافت و این
آیه نازل شد و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول الله در تقصیر سنن وَتَخُونُوا
أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است
یا می شناسید که ضبط امانات بر شما واجب است وَاعْلَمُوا و بدانید که أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ که اموال شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان
شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در
اثم ندارد ما حمد انطاکی رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را از فتنه گفت تا از فتنه بیکسو دو بر دو پا
بوسته و ما پوستر آن فتنه را فره نخواهیم نظم جوان دیر که دربند مال و فرزند ند ۰ نه غافلا
که طفلان نا خردمند ند وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای عِندَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ پس بطلب آن
سعی نمایید و جمع مال و حب فرزند را مانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِن تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید
از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَل لَّكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان
جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما
و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از تجددات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و ذکر شما
شما در هم اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی انعام کند بر شما با نوار رحمت
خود فیضی کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و
از سخنان حضرت شیخ و متابعان او چنان معلوم میشود که تقوی آنست که حق را سبحانه وقایه خود
گرفته باشد در ذات و صفات و افعال و فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق
مستهلک شده نظم گم شده چون سایه اندر آفتاب ۰ یا چو بوی گل در اجزای گلاب وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ و بپوشاند
و در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند
فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت شد صحابه بعزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رضی الله عنهما در
خدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم نماند قریش از این حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت
شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس
باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنی آب و نان بوی باید داد تا بمیرد ابلیس این رای را نه
پسندید و گفت اگر اهل بیت او خبر یابند و یاران وی که بجانب ... رفته اند ... هم
اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری گفت او را از ولایت بیرون باید کرد تا هر جا
خواهد رود ابلیس گفت هر جا برود مردم فریفته وی میشوند جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله
کند ابو جهل گفت رای درست آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را طلبیم تا همه او را بکشیم و

خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضروره بدیت راضی شوند
ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را قتل آرند جبرئیل
علیه السلام خبر آورد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوابانید
و با امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه بغار رفت و حق سبحانه پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ
و یاد کن از آنکه مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیر
مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدو مکر میکنند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا میدهد خدای
مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگان است مکر کنندگان را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد
میکند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند ۰ خود را آخر در آن
چاه افکند آورده اند که نضر بن الحارث بتجارت بلاد فارس آمده بود قصه اسفندیار و رستم بخرید و معرب
ساخته بمکه آورد و گفت اینک افسانها آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد بر ما میخواند حق سبحانه از عناد
نضر خبر میدهد وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند
قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَٰذَا مانند این و این
دعوی از ایشان بود زیرا که حق تعالی فرموده بود بعرب که فاتوا بسورة و ایشان عاجز شدند پس غرض اظهار مکابره و عناد
بود که گفت مثل این بگوییم و دیگر گفت إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه‌های پیشینیان که نوشته در
بخوانی قصه دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است
و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعائی کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن
آن را که گفت نضر و متابعان او و با او متفق بودند بار خدایا إِن كَانَ هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
و منزل مِنْ عِندِكَ از نزد تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس ببار بر ما حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ سنگ باران از آسمان همچنانکه بر اصحاب
فیل باریدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان
قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنتَ
فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری شده که تا استیصال نکرده اند قومی را و پیغمبر ایشان
در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان
وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مؤمنان یا بعضی
که استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در زمین دو امان بود یکی
رفت و یکی باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و آنکه باقیست استغفار است ای عزیز استغفار
مانع و نیست از تالم و ثبات بلکه موجب محو و زوال الم است پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران
گردد فاستغفروا ... نظم گفت حق آمرزش از ما بطلب ۰ کان طلب مر عفو را باشد سبب

از تو نه مر گناه از بشنوی هست استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را وجه چه جای آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ
اللَّهُ که خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ وحال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام واز عمره بردن میکنند وَمَا كَانُوا ونیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد و
کاردار که میگفتند نحن ولاة المسجد الحرام ما ... و صاحب اختیار حریم حرمت فرمود که ایشان را ولایت
ولایت حرم داشتی باید إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حرم ایشان نیست و بر خود میبندند و عادت میکنند
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعا و نماز مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست
بر دست کوفتن عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست
هم میکوفتند و قولی آنست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد ایشان برای تخلیط آنحضرت این
عمل میکردند و بر تقدیری مراد از صلوة نماز ماموربه باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را ای کافران که قتل و
اسیرست در روز بدر و حرق و زجرست در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه هستید که کافر بودید بدهم بر
اعتقاد دوم بعضی آورده اند که بعد از خروج مکه و غزوت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کرده بودند که هر
ایشان در روزی لشکر را طعام دهند یعنی هریک از ایشان ده شتر یا ده شتر در روزی کشتند و حق سبحانه
میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را
شتر میخرند و میکشند و بکار میبرند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت
رسول است و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار حرب مزدور گرفت برای جنگ احد سوی لشکر که خود
می آمدند با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گرد آورده بود سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج
لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد
که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد
و مقصود حاصل نباشد ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کرده شوند در آخر کار بعضی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآن
که خبر داد از چیزی قبل از وقوع وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند
لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست که تا جدا کند حق تعالی الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافرست از پاک
که مؤمن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و با هم افکند کافران را بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ بعضی بر بعضی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس برهم جمع
همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس بیندازد همه را در دوزخ أُولَئِكَ آن گروه خبیث پاشنده بدرستی هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند
زیان کاران در اموال یا احوال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو مر آنها را که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او إِنْ
يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته
است از گناهان ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته است

سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت قهر دشمنان که بر پیغمبر لشکر کشیدند و به آخر مستاصل گشتند که ایشان چشم
چشم دارید وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّى لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک
یعنی شرک نماند از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش
لِلَّهِ مر خدا را بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس
بتحقیق که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد
وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ پس بدانید
که خدای یار و معین و ناصر و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَى نیک یاریست خدای که دوستان خود
ضایع نکرده اند وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیک یاری دهنده ایست که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد
وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّمَا غَنِمْتُمْ که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از
هر چه اسم شیء بر او از اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ
و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَى و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی المطلب اند وَالْيَتَامَى و یتیمان مسلمانان
که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران مسلمانان که از مال دور
که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برآنند که ذکر خدای برای تعظیم و تبرک است و آن غنیمت چهار
قسم برای مقاتلان و یک قسم به پنج قسم شده برای رسول علیه الصلوة والسلام و چهار طایفه مذکوره مقرر
و حالا سهم رسول صلوات الله وسلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا به امام باید داد یا با سهام
اربعه منضم باید ساخت و نزد امام ابو حنیفه رح بوفات حضرت رسول سهم ایشان و ذوی القربی ساقط
است و تمام بر ثلثه باقی صرف کنند و نزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که امام
باشد صرف نماید و ابو العالیه در این منفرد است بدین قول که خمس غنیمت به شش قسم باید کرد قسمی مر
خدا را و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نام زد خدا است بعمارت خانه
کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و تحریر مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در
کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است پس
بدرویشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق
آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و بانچه فرو فرستادیم از آیات یا ملائکه یا مدد فتح و نصر
عَلَى عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شد حق از باطل روز بدر بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی
که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه
از هجرت وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب ساخت
إِذْ أَنْتُمْ یاد کنید که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن درگشاده بود که پای بر زمین

فرو میرفت و آب نداشتید وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکنار وادی دورتر از مدینه
و زمین ایشان محکم بود و بر آب فرود آمده بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند
أَسْفَلَ مِنكُمْ زیرتر از مکان شما بساحل دریا ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق ساحل عزیمت مکه
نمودند وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریش و آنکه در عدد قوی بودند و شما از بسیاری
مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از
خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح وَلَٰكِن و لیکن خدای جمع کرد میان شما
و ایشان بی میعادی لِّيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای و تمام سازد أَمْرًا کاری که آن كَانَ مَفْعُولًا بود کاین در علم
او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِّيَهْلِكَ در آن تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ
آنکه هلاک میشود عَن بَيِّنَةٍ از حجتی روشن قایم وَيَحْيَىٰ و بزید مَنْ حَيَّ هر که میزید عَن بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا
یعنی واقعه بدر که از آیات عظیم است هر که مشاهده نموده اگر بمیرد و اگر بزید او را حجتی و عذری نیست
یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است هر
کافر که بطلان او روشن شد و هر که با اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و مبین وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ و بدرستی
که خدای شنواست مر اقوال مؤمنان و کافران را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان در ترجمه کشف مذکور
است که هر شب افروز عقل را حجابی در حقه سینه دوستان بسپارند در آستین دشمنان تر
دامن نیز بنهند لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ یعنی بدین نور عقل اگر از جانب عنایت و
توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضاءت پذیرد سبب
انحطاط و ابعاد ... شان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بیت عقل اگر کی عقل بجز
هر دو عالم طلوع جا کرد وست . عقل کان رهنمای حیرانست . آن نه عقلست کان ره عقلانست نقلست
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن شب که روز جنگ بدر واقع شد در واقعه دید لشکر قریش را در غایت
قلت و ذلت و تاویل فرمود که دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد بعد از استماع این رؤیا و
تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و حق سبحانه تذکر آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد إِذْ
يُرِيكَهُمُ اللَّهُ چون نمود خدای ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر
شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ و اگر خدای بتو نمودی ایشان را كَثِيرًا بسیار لَّفَشِلْتُمْ هر آینه
بددل شدیدی ای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه تنازع میکردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ و لیکن خدای سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از هزیمت اعادی إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او
داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و آنرا یاد کنید ای
صحابه که بنمود خدای دشمنان را بشما إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندکی تا

دل شما قوی گردد در حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیده مسلمانان اندک کرد ایند برای تقویت
ایشان و تصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقا
صفین با یکی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن مرد گفت که نزدیک بصد تن باشند
و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه تن بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک گردانید شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای
دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن جانب بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند
نقلست که ابو جهل بگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر پشتها ببندید و چون
بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای العین
بدین سبب دل شکسته و مبهوت گشتند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه
بصیر بصر اگر چه بسبب قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد تواند بود که قریب هزار تن را صد تن
بیند و نزدیک بسیصد نفر هزار و نهصد عدد هر آینه قدرت کامله حق تعالی باز داشت ابصار بعضی را از
ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شرط رؤیت لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا امضا نماید خدای حکمی که آن كَانَ
مَفْعُولًا هست بودنی در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
مؤمنان إِذَا لَقِيتُمْ چون به بینید فِئَةً گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس پایداری کنید و از
مقاتله ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لَّعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ مگر باشید که ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بر کفار
بنصرت و جنگ اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم در این آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز
ندارد بیت تو بهر حال که باشی روز و شب . یکنفس غافل مباش از ذکر رب . در خوشی ذکر تو شکر نعمتست
در بلاها التجا با حضرتست وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم
در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بددل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و
شادی شما و ریح مستعار است از دولت چه دولت در نفاذ امر و رونق آن مشابهت باد است در هبوب و نفوذ
او و گفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقت است چه نصرت نباشد الا
ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصره گویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد
بالدبور وَاصْبِرُوا و شکیبایی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و
نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِن دِيَارِهِم از سرایها و منزلهای خویش
بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند در
راه خبر بدیشان رسید که کاروان از قبلات از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لا بل تا
آنکه ببدر در رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازه آمدن ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از

شجاعت و شوکت ما حاصل کردند پس خدای مؤمنان را بنمود که شما از دیار خود چون کفار بیرون نیایید
که ایشان تکبر میکردند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِيطٌ عالم است و بر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش ارادهٔ
بدر کردند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشه کردند خواستند
که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود برآمد با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو
یکیه بروید که من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق دلالت را میدانم پس ابلیس با لشکر
شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند حق سبحانه از این قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در
خاطر ایشان آورده و قوت ایشان را در نظر ایشان در آورده تا اعتماد بر آن کردند وَقَالَ و گفت لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ
هیچ غالب کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر و آلات ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
و من فریاد رس و نگاهدارم بر شما از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنگاه که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را
نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ بر دو پاشنهٔ خود و از نصرت ایشان اعراض کرد بمکر و حیله آورده اند که
چون در روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دیده روی بفرار نهاده و دست او در دست حارث
بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حال ما را فرو میگذاری دست بر سینهٔ او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي
بَرِيءٌ مِنْكُمْ بیزارم از شما و تنها رها کنم شما را إِنِّي أَرَى بدرستی که من میبینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان که بمدد
مؤمنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن
خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدین جای نرسیدی وَاللَّهُ و خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر
کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی
سراقه سوگند یاد کرد که خبر هزیمت شما شنیدم و از عزیمت شما و توجه شما خبر نداشتم پس معلوم شد که آن
شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آن را نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان است مرضی شکی و نفاقی یعنی منافقان که با مشرکان واقع آمده که قومی از قریش
اظهار اسلام کرده بودند و با وجود قدرت بر هجرت سر از آن پیچیده در وقت خروج قریش با ایشان ببدر
آمدند تا حال ایشان ... لشکری که پشت باشد ایشان را ملاحظه نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند
در روز بدر شامت آن در ایشان رسیده و قلت مؤمنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ فریفته اند هَؤُلَاءِ این
گروه مؤمنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم قوت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در
جواب ایشان فرمود که وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود بدو گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی

ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت
بودند در حرب بدر ... چون عتبه و شیبه و ولید و منبه و ابن الحجاج السهمی کشته شدند حق
تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین
وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب
سوزاننده که مقدمهٔ عذاب دوزخ است هر آینه بدیدی امری منکر و کاری بر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذَلِكَ
این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَ
أَنَّ اللَّهَ و دیگر سبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب
کند بلکه عین عدلست پس برای تسلیهٔ رسول صلی الله علیه وسلم میگوید عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
همچون عادت تابعان فرعونست با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیشتر از فرعونیان
بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای
یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد
بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذَلِكَ این گرفتن و عقوبت ایشان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ
مُغَيِّرًا نبود دگرگون سازنده و تبدیل کننده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی که انعام کرده است عَلَى قَوْمٍ بر گروهی حَتَّى يُغَيِّرُوا تا
که آن گروه تغییر و تبدیل کنند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن چنانچه قریش را
که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب
قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مؤمنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنوای
سخنان ناهنجار مشرکانست عَلِيمٌ داناست بعقاید باطل ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار
قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بوده اند
كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان
ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق کردانیدیم در
دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غرقشدگان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند
ستمکاران بر نفسها خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ
اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شده اند در کفر از معاندان قریش چون ابوجهل و عتبه و
نضر و امثال ایشان یا از کافران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و حدی و اخوان ایشان فَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از
کافران قریش و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ

پس میشکنند ينقضون عهدهم عهد خود را في كل مرة در هر باری که عهد میکنند در بیان آورده‌اند که بنو قریظه عهد کرده
بودند که دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را یاری ننمایند و زینهار مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند
و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد
بشکستند وهم لا يتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت عذاب فاما تثقفنهم پس
اگر دریابی ایشان را في الحرب در جنگ فشرد بهم پس دیده کردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان من خلفهم
آنان را که از پس ایشان‌اند از اعدای تو یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان قتل ایشان بکن که هیبت
تو آن کافران دیگر را از مقاتلت تو برماند لعلهم يذكرون باشد که آن رمیدگان پند گیرند و عبرت گیرند واما
تخافن و اگر بترسی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد کرده‌اند خيانة نقض عهد را علامتها ظاهر شود
فانبذ اليهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که نقض عهد ایشان کردیم
تا تو و ایشان باشید على سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا يحب الخائنين دوست نمیدارد
خیانت کنندگان را و نمی‌پسندد عمل ایشان را ولا يحسبن الذين كفروا و مپندارند آنانکه کافر شدند که ایشان سبقوا
پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد کافرانیست که بدر بودند یا شکستند کان عهد پیغمبر باید که پندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبة
ایشان انهم لا يعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود و لا يحسبن بتقدیر یعنی
باید که کافران نپندارند که ما از عذاب دادن ایشان عاجزیم واعدوا و آماده سازید ای مؤمنان لهم برای
ناقضان عهد یا همه کافران ما استطعتم آنچه توانید من قوة از ساز و برگ و اسباب حرب که لشکر بدان قوی
باشند و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی
بعضی علما گفته‌اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی‌ترین سلاح است شیخ ابو القاسم نصرآبادی
قدس سره فرموده که در این آیه گفته‌اند قوة در ظاهر است بلی همچنین باشد اما در سر قوة بود در ظاهر تیر و کمان
در باطن تیر آه در سحرگاه از کمان خضوع در تیر سهام حظوظ اند از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی
ابو علی دقاق قدس سره فرموده که قوة اعتماد داشتن بر حیات حق و دائم بودن عنایات او بیت
ز اعتماد تو پس لشکر است و سلاح ۰ مراست بر کرم دوست اعتماد تمام ۰ وگفته‌اند مراد از قوة حصارهاست
پیغمبر باید که آماده سازید قلعه‌ها بجهت دفع کفار ومن رباط الخيل و دیگر آماده کنید از اسبان بسته ترهبون به
تا بترسانید بدان استعداد عدو الله دشمن خدای وعدوكم و دشمن خود را از کفار مکه وآخرين و دیگر
بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را من دونهم غیر از کافران مکه لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را الله يعلمهم
خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود بودند یا منافقان یا مجوس و در معالم آورده که گفته‌اند
جن‌اند که صهیل اسب جن را بترساند وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شيء از چیزی که دارید في سبيل
الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب يوف اليكم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن

وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و
استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوكل على الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه مکر و حیله
صلح ایشان خدا باشد انه هو السميع بدرستی که خدای شنواست بر اقوال ایشان العليم داناست بدروغ و راست
آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان کارد چنانچه فرموده وان يريدوا و اگر خواهند
ان يخدعوك آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ باز دارند فان حسبك الله پس بدرستی که بس است ترا خدای هو الذي
ايدك اوست آن خدای که قوة داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملایکه وبالمؤمنين و بمؤمنان
واهم آنست که با انصار والف و پیوند افکند بدوستی بين قلوبهم میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که
صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده و همواره بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند الحق
تعالی برکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان ما في
الارض جميعا آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بين قلوبهم میان
دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند ولكن الله و لیکن خدای بحکمت بالغه خود
الف بينهم ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزيز بدرستی که او قادر و غالبست بر هر چه خواهد میکند حكيم
داناست بحکمت آنچه میکند يا ايها النبي ای پیغمبر حسبك الله بسنده است ترا خدای ومن اتبعك و آنانکه پیروی تو
کرده‌اند من المؤمنين از گرویدگان این آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسول علیه
الصلوة والسلام و تسلیه خاطر اصحاب و گفته‌اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این
آیه نازل شد و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که سبب نزول آیه اسلام حضرت فاروق بوده و برین تقدیر آیه مکی
باشد يا ايها النبي ای رفیع قدر یا خبر کننده حرض المؤمنين تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را
على القتال بر کارزار کردن با کفار ان يكن منكم اگر باشد از شما عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه
قتال يغلبوا مائتين غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله
ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار ننمایند وان يكن منكم و اگر باشد از شما مائة صد تن يغلبوا الفا غالب
شوند بایشان هزار تن من الذين كفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که
ایشان قوم لا يفقهون گروهی‌اند که نمیدانند خدای را و روز قیامت را نمی‌شناسند لاجرم از نجات و درجات
غافل‌اند و در زمان مقاتله قوة و ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتله
یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیه را منسوخ کرد و اینچنین فرمود که الان اکنون
که این حکم شما را گرانبار ساخت خفف الله سبک کرد خدای عنكم از شما وعلم و دید و دانست ان فيكم
ضعفا آنکه در شما سستی یعنی ضعف بدن فان يكن پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا يغلبوا مائتين

يَغْلِبُوا غالب شوند بر دویست تن این شرط بیعت امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابل ده تن صبر کند و
نگریزد وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر بود از شما أَلْفٌ هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ
بامر خدای و یاری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند
ظفر یابد الصبر مطیة الظفر نظم صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند • صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید
از جر صبر درخت ثابت کرده زی • باغ شود سبز و شاخ گل برآید • آورده‌اند که در روز بدر هفتاد تن
اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از
قوم مهاجر امیر المؤمنین ابو بکر رضی فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یکی به
قدر طاقت و استطاعت فدا بدهند باشد که در روزی بدو لباس اسلام هدایت یابند و حالا عدد و مدد
مسلمانان زیاده شود و امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفرند همه را بفرمای تا
گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله بن رواحه رضی
واقف آنست که سعد بن معاذ رضی فرمود که اشارت کن تا ایشان را در شعار آتش در بسوزانیم حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بقول ابو بکر صدیق رضی میل نموده هدیه و فدیه مقرر فرموده حق سبحانه آیه فرستاد
مَا كَانَ نبوده و نشاید لِنَبِيٍّ پیغمبری را که باشد أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى مر ورا اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّى يُثْخِنَ
تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت
اسلام و ظهور شوکت اهل دینست تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرضی سریع الزوال
است وَاللَّهُ و خدای يُرِيدُ الْآخِرَةَ میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست
دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه باید کار کند لَوْلَا كِتَابٌ اگر نه حکمی و فریضه‌ای مِنَ اللَّهِ
از خدای سَبَقَ پیش گرفته است در لوح محفوظ و مکتوب گشته که هیچ صریح عقوبت نکند یا بنادانی عمل
نمایند یا آنکه اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ
در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که در روایة آمده است که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ نجات نیافتندی زیرا که بقتل کفار حریص بودند چون
فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بود دست باز کشیدند آیة آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ
از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آنجمله است حَلَالًا طَيِّبًا خورده و حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در مخالفت وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَحِيمٌ مهربانست که
بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس را که از
جمله اسیران بود به ادای فدای نفس خود و از دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف
او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد میدانی که مرا تو بخواستاری درویش وا ردی

بیش خویش و بیگانه دست بر دارند که مرا این هم مال لاذکیا آرم حضرت فرمود که کو آن زر که او نهاده بوقت
خروج از مکه بام الفضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد مرا این سخن دانسته بودم
ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو
گواهی میدهم پس بفدای خود و دو کس دیگر بداد آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر آنکسانرا که در
دست شما اند مِنَ الْأَسْرَى از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای و ببیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا نیکویی از
ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ خَيْرًا بدهد شما را بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی فدیه که بدل فدا
داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهها که در وقت شرک واقع شده
رَحِيمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده
بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرده حالا بیست بنده دارم که هر یک مال من
بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داده که از همه اموال عرب دوستر میدارم و وعده
دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا کند و ما ایشان از دو وعده که بر خلاف نیست بیت
خلاف وعده محالست که کریم اید • لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان
شده اند خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا پس بدرستی که خیانت کردند
با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای تو را قدرت داد بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار
شدند بعد از آن ممکن است که ترا ممکن گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمآل بندگان حَكِيمٌ حکم کننده بر
احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بسوی خدا و رسول از
وطنها و خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خویش که با اعدا قتال کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و ایشان مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا
و آنانکه جای دادند مهاجرانرا وَنَصَرُوا و نصرت دادند رسول را صلی الله علیه وسلم مراد گروه انصارند أُولَئِكَ
آن گروه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند و متولی در میراث در مبدا کار حکم بود که مهاجر
و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند
مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ
اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر یاری جویند غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار
مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی
از مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی در پیمانی یعنی نقض عهد مکنید وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ
برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم

از پیوستگی با یکدیگر و تعاون نمودن و دوستی تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود فتنه و جرفتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ و فسادی بزرگ بدین معنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند هم ایمان را بی
تحول نمد و اهل کفر ظهور کنند و فساد دین و فتنه از آن بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث
مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای مهاجر و نصرت ایشان خبر میدهد
و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرة را وَنَصَرُوا
و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مومنان حَقًّا براستی لَهُمْ
مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و روزیت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند
مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد
کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرة و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَى
بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث
آن جماعت که بسبب هجرة و نصرة میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از نوا
یا حکمت در اعتبار نسبت هجرة و نصرة اولا و اعتبار رحم ثانیا عَلِيمٌ داناست که علما چون نه چنان
ندر احکام او وست چون و چرا . ندر افعال او چگونه و چند

سُورَةُ التَّوْبَةِ [illegible]

و این را سورة براءة و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت
آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای دفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف
کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان دو سوره بین
گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بوستان فقیه
شیخ ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ از امیر المؤمنین عثمان رضی روایت کرده اند که کاتب
بسا لو تکتب الانفال و التوبه براءة من الله بودم حضرة مصطفی علیه الصلوة والسلام بیان از ندرد سوره
املا فرموده آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرة پیغمبر صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیه از
اول سوره با امیر المؤمنین ابو بکر رضی داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند بعد
دو نیم از رفتن ابوبکر صدیق رضی امیر المؤمنین علی رضی طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخت
از عقب امیر المؤمنین ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند و چون از این حال
پرسیدند جواب داد که جبرئیل علیه السلام بر آمد و گفت که ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی
با ابوبکر رضی ملاحق شد و در روز ترویه حضرة ابوبکر خطبه خواند و مردم را تعلیم مناسک فرمود و در روز

توبه

نحر حضرة مرتضی علی رضی بر ناقه بیرون آمد و عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ این بیزاریست از خدای
وَرَسُولِهِ و از فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان
آورده اند که آنحضرة صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود هر قومی را تا وقتی معین
ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش برائت بنقض عهد و نقض
مشرکان یعنی جنابیزار است از عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا نبذ عهد کرد
و حکم شد که ای سید بگوی ایشانرا فَسِيحُوا پس بروید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیائید و روید ایمن از تعرض
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قول آنست که آیه در اول
شوال فرود آمد بر مدت تا آخر محرم است شعبی درج آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کردند
بود زیادت از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنان که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار
خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد
نشکسته بودند و وقت بیشتر بود تا انقضای وقت ایشانرا امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّكُمْ
که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه آئید که عاجز کنند خدا را شید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ
و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ
و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردم يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ
یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق در وی روست یا اکبر باعتبار آن بود
که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز بعزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شده
بر هر تقدیر اعلام کلام است أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای بَرِيءٌ بیزار است مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ
و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر از کفر باز گردید فَهُوَ پس آن بازگشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را از
اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر روی گردانید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه عاجز
کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او را ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و مژده رسان آنانرا که کافر شدند بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرموده در باب ضمره و بنی کنانه که در حرمت عهد
کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از
شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَلَمْ
يُظَاهِرُوا و یاری ندادند هیچ کس را عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان
عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا إِلَى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و بس مهلت مدید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیانرا و از جمله تقوی وفای عهد است و اتمام
شرایط آن شیخ نصر آبادی فرموده که تقوی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفا بالعهود

و القافتنا الموجود بر زوجه ترجمه یافته است نظم شعر را بود چهار نشان ۰ حفظ احوال الشرع اول
ثانیا آنچه دست رس باشد ۰ بر فقیران و بیکسان یافته ۰ عهد را با وفا کند پیوند ۰ هرچه باشد بدان شود
خرسند ۰ و چون حکم معاهد مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَاِذَا انْسَلَخَ پس چون
بگذرد الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ ماهها حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قول آنست که آیه در شان معاهدان
نازل شده و اشهر حرام چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و محرم از آنست و روست
یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقول آنکه از زمان نزول سوره گیرند از وقت تبلیغ
انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بهر تقدیر چون آن
منقضی کرده فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند با ایشان یا اگر عهد شما را شکسته اند حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ هرجا که یابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان از
طواف الحرم وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بست کردانید برایشان راهها تا منتشر
نشوند در بلاد و قری فَاِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكٰوةَ
و بدهند زکوة اموال خود را و این محل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشانرا
یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هرجا خواهند روند اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده
است مر گناهان گذشته ایشانرا رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب و حساب برایشان وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و اگر
یکی از مشرکان که تعرض ایشان بباید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ
پس ایمن ساز او را و زنهار ده حَتّٰى يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللّٰهِ سخن خدای را که قرآنست ثُمَّ اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام
نیاورد برسان او را مَأْمَنَهُ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از آن با او قتال کن ذٰلِكَ این امان دادن بِاَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند خدایرا و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا
بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام یعنی انکار و استبعاد ست یعنی نیست
و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکانرا عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول
او بعد از ظهور اسلام و اتباع زیان حق و باطل اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنانرا که عهد بسته اند با ایشان یعنی بنی
ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک
مسجد حرام یعنی از حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد
خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد بر
عهد مشرکان وَاِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در باب شما
اِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه وفاء عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میکردانند شما را بِاَفْوَاهِهِمْ بدهانهای خویش یعنی وعده

میدهند

میدهند بایمان و طاعت با سخنان شیرین میگویند وَتَأْبٰى و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه
بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست نظم دل در خیانت و زبان در ادای عذر ۰
ای مرغلام آنکه دلش با زبان یکیست وَاَكْثَرُهُمْ و بیشترین ایشان فَاسِقُونَ بیرون اند از دایرهٔ فرمان یا سرکشند
از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بعضی از نقض عهد تحرز می نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند
بِآيَاتِ اللّٰهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی را که بها اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را تطمیع
طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرده ایشان تکذیب قرآن نموده بطمع افتاده در صدد قتال
مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدایرا یا باز داشتند مردم را از راه
حج خانهٔ خدای اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین
یهود اند که عهد پیغمبر را علیه الصلوة و السلام شکستند و آیات توریة را باندک چیزی فروختند مردم را از
متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهود فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ
مؤمنی اِلًّا قرابتی یا سوگندی وَلَا ذِمَّةً و نه عهدی وَاُولٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد در گذرندگان
در شرارت و طغیان فَاِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكٰوةَ و
بدهند زکوة را فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشانراست آنچه شما را بود
و برایشانست آنچه بر شما بود وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در
آن تفکر فرمایند وَاِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان اَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ
پس از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا
پس بکشید اَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را اِنَّهُمْ لَا اَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان
نیست در حقیقت که اگر ایمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس قتال کنید با ایشان
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا
با گروهی که شکستند اَيْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدهای آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که
حلفای ایشان بودند سلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یا
مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مدد کاری کردند وَهَمُّوا
و قصد کردند مشرکان بِاِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه
گذشت و در تاویل آورده اند که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه و سلم جهت ادای عمره
بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود بودند قصد
اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول

کان

باز أَتَخْشَوْنَهُمْ آيا شما بترسيد از محاربه كافران با ايشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خداى سزاوارترست أَنْ تَخْشَوْهُ
باكه بترسيد از عقاب وى در ترك قتال كفار پس بحرب ايشان اشتغال كنيد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اكر هستيد باور
دارندكان بعقوبت الهى در ترك مامور به قَاتِلُوهُمْ كارزار كنيد با مشركان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خداى عذاب
كند ايشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهاى شما يعنى بشمشيرهاى شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ايشان بمقهورى
و مغلوبيت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ايشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سينهاى كروهى
از مؤمنان يعنى بنو خزاعه يا جمعى از يمن كه بمكه آمده اسلام آورده بودند و از مشركان ايذاى بسيار ديده
و چون شكايت بعرض حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم رسانيده بودند فرموده بود كه ابشروا فان الفرج قريب
وَيُذْهِبْ و ببرد خداى بنصرت شما بر كفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهاى آنان را كه بواسطه آزار كفار ملول بودند
وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ و توبه دهد خداى بعض كفار را و آن واقع شد چنانچه ابو سفيان و عكرمة بن ابو جهل و سهيل
عمرو و غير ايشان ايمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداى داناست بتوبه حَكِيمٌ حكم كننده است بقبول توبه
أَمْ حَسِبْتُمْ آيا مى پنداريد اى مؤمنان كه قتال كفار را كاره ايد و كفته اند خطاب با منافقانست [illegible] أَنْ تُتْرَكُوا
انكه شما را بكذارند برين كه هستيد وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نميبيند خداى الَّذِينَ جَاهَدُوا آنان را كه جهاد كنند مِنْكُمْ از شما
در دو امرى وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نكيرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى وَلَا رَسُولِهِ و بغير فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بجز مؤمنان
وَلِيجَةً دوست نهانى كه افشاء اسرار كنند بادى يعنى شما را بمجرد دعوى ايمان دست باز نخواهند داشت
و از شما جهاد و عدم دوستى با مشركان خواهند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خداى داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما ميكنيد كه غرض
شما از عمل [illegible] معلوم است آورده اند كه چون عباس رضى الله عنه اسير شد مسلمانان وى را بشرك و قطع رحم
سرزنش كردند عباس جواب داد كه شما از مساوى ما ميكوييد و از محاسن ما ياد نميكنيد امير المؤمنين على
كرم الله وجهه فرمود كه شما را چه چيزست كه آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رضى الله عنه فرمود كه ما بعمارت
مسجد الحرام قيام مينماييم و خانه كعبه را تعظيم ميكنيم و حاجيان را شربت ميدهيم و اسيران را از بند ميرهانيم
اين آيه نازل شد كه مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشركان را أَنْ يَعْمُرُوا انكه عمارت كنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهاى
خداى را و كفته اند مسجد الحرام را بلفظ جمع ياد كرد زيرا كه قبله مساجد است پس كويا عامر او عامر جميع
مساجد باشد و مشركان را عمارت مساجد روا نيست شَاهِدِينَ در حالتى كه كواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاى
خويش بِالْكُفْرِ بكفر كه آن سجود اصنام است يا تكذيب سيد انام عليه الصلوة والسلام يعنى شايسته جمع كردن ميان
دو امر مخالف كه عمارت بيت حق است و عبادت غير او أُولَٰئِكَ آن كروه مشركان حَبِطَتْ تباه و باطل شده
بواسطه شرك أَعْمَالُهُمْ عملهاى ايشان كه ايشان مفتخرند از عمارت مسجد و سقاية الحاج وَفِي النَّارِ و در آتش
دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ايشان جاويدند بسبب كفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز اين نيست كه عمارت كند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهاى
خداى را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ انكس كه كرويده باشد بخداى و ايمان بخداى تمام نيست الا بايمان برسول وى وَالْيَوْمِ

الآخر

الْآخِرِ و بروز باز پسين وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و برپاى داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد زكوة را وَلَمْ يَخْشَ و
نترسيده باشد در امور دين إِلَّا اللَّهَ مكر از خداى فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن كروه شايد أَنْ يَكُونُوا انكه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از
راه يابندكان بطريق نجات و ايراد اين كلام بصيغه توقع جهت قطع طمع مشركانست يعنى اهتداى آن كروه كه جامع
اند بر كمالات علميه و عمليه را دائر ساخت ميان لعل و عسى پس حال آنها كه از كمالات بوجوه ناقص اند كه حكونه
خواهد بود نظم آنجا كه شير مردان در معرض عتابند ☉ روباه مسكين را آنجا چه تاب باشد ☉ و ديكر منع مبالغت
از اعتزاز باعمال خويش و بر ان اعتماد نمودن كه هر كه بعمل مغرور و از فيض ازل مهجور بيت باش غره بعلم و عمل
كه شد ابليس ☉ بدين سبب ز در باركاه عزت دور ☉ آورده اند كه بعضى از اهل حرم در جاهليت ذر مر حجاج را نبيذ
عسل و سويق ميدادند و در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن منصب بعباس رضى الله عنه تعلق شده و متصدى
عمارت مسجد الحرام شيبة بن طلحه بود روزى اين هر دو با مرتضى على رضى الله عنه بمفاخرت در آمدند عباس بسقايه
و شيبه بعمارت مباهات مينمودند امير المؤمنين على رضى الله عنه باسلام و جهاد مفتخر ميبود حق سبحانه تصديق
على را آيه فرستاد كه أَجَعَلْتُمْ آيا ميساختيد سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقايه حاجيان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ و ارباب عمارت مسجد
الحرام را كَمَنْ آمَنَ همچون انكس كه ايمان آورده است بِاللَّهِ بخداى وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ و جهاد كرده
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداى لَا يَسْتَوُونَ برابر نيستند اين دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى وَاللَّهُ و خداى لَا يَهْدِي راه ننمايد
نمايد بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ كروه مشركان را كه بشرك بخود ستم كنند الَّذِينَ آمَنُوا آنان كه كرويدند بخداى و انچه آمده
از نزد خداى وَهَاجَرُوا و هجرت كردند از ديار خود وَجَاهَدُوا و جهاد كردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداى بِأَمْوَالِهِمْ
ببذل كردن مالهاى خود در مجاهدات و تهيه اسباب قتال ايشان وَأَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسها در معركه
حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزركترند از روى درجه يعنى بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى از آنها كه سقايه حاج و
عمارت مسجد حرام كنند و جامع اين صفات نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن كروه كه جامع اين كمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ
ايشانند ظفر يابندكان بامانى دو جهان يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ مژده ميدهد پروردكار ايشان ايشان را بِرَحْمَةٍ مِنْهُ ببخشايشى
كه بعضى از وى بر ايشان وَرِضْوَانٍ و خشنودى كامل وَجَنَّاتٍ لَهُمْ و بوستانها كه مر ايشان را باشد در ان فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتى
مقيم دائم بى انقطاع و در تنكير بشر برحمت اشارتست بانكه زبان تعريف بادراى توصيف آن وافى نيست خَالِدِينَ
فِيهَا جاويدان باشنده در ان بوستانها أَبَدًا هميشه تاكيد خلودست تا حمل بر مكث طويل نفرمايند إِنَّ اللَّهَ بدرستى
كه خداى عِنْدَهُ نزديك اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدى بزرك كه نعيم دنيا در جنب آن حقير باشد جه نعمت بمنزله
رحمت و رضوان و نعيم و جنان در كشف الاسرار فرموده كه رحمت براى عاصيانست و رضوان براى مطيعان
و جنت براى كافه مؤمنان رحمت را تقديم كرده تا اهل عصيان دم نوميدى بر صفحات احوال خود نكشند
هر چند كناه عظيم بود رحمت و لا از ان اعظم است نظم كه ما فزون ترست از ناشناد ☉ عقوبت افزون تر از كناه همه
قطره ز آب رحمت تو برابر است ☉ شستن نامه سياه همه ☉ آورده اند كه چون حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم

بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بشتافتند تمام مسارعت مینمودند و ترک خان و مان و صحبت زن و فرزند
و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح فرموده و جمعی دیگر را اولاد و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام
سکون و آرام در منزل و مقام التماس مینمودند و ایشان از رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند
مانع هجرت میشد این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران
خود را و اخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی از کرده را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر
اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند و من یتولهم و هر که از شما ایشان را دوست
دارد یعنی ایشان را بر عاقل ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند
که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید با مشرکان نشاید لا تتخذوا الاعداء و چون این
آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا مادر میان قبایل و عشایر خود بر سر معاملات و تجارات مشغول
بوده اوقات میگذرانیم چون دعوت هجرت کنیم بالضروره قطع پدر و فرزند باید کرد و مال از دست برود و بی
مال و وطن بمانیم آیه آمد که قل بگو ای محمد تا رکان هجرت را ان کان آباؤکم اگر هست پدران شما و ابناؤکم و فرزندان
شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و خویشان شما و اموال اقترفتموها و مالها که آن کسب کرده اید
و تجارة و بازرگانی که میترسید کسادها از نارواییِ آن و مساکن و مسکنها که از آن ترضونها می‌پسندید
آن را احب الیکم دوستر بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیار کرده و مستوجب دوستی
داوید من الله و رسوله از خدا و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید و
چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبة خود را آجلا و عاجلا والله و خدای لا یهدی توفیق هدایت
ندهد القوم الفاسقین گروه بیرون روندگان را از حد فرمان در این آیه تهدید عظیم و توبیخ بزرگست و قول بعضی
این تفسیر راجع است بانکه از یقینیات که وسیلهٔ استسلام میتوان نمود چه غالب مردم الا ما شاء الله در آن مقام اند
که دین خود را از اموال و عشایر دوستر میدارند و حظوظ دنیوی را اختیار میکنند ای عزیز باید که ابرهیم
وار دوری از کونین بکرداری فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمان و فرزند را قربان و خود را
فدا دار آتش سوزان کنی تا در دعوی دوستی صادق باشی بیت اگر کی کو تو اشناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خان و مان را چکند حضرة رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است که لا یومن احدکم حتی
اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین و از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی
دمشقی گفت روزی پیش پدر و مادر نشسته قصد قربان کردن اسمعیل میخواندند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز
و برو ما ترا در کار رضای خدا کردیم احمد برخواست و گفت آنچه جزو کی نه ادم در روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه
پیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه
در جنبانید مادر آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پسر از این ما را فرزندی بود او

در کار رضای خدا کردیم احمد و محمود را با ما چکار نظم هر چه کرد اشتیر فدای تو کرده ایم جان را اسیر بند هوای
تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز اینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لقد نصرکم الله بدرستی که یاری
کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة در موطنهای بسیار یعنی مواضع حرب و مواقع کارزار چون روز
بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن و یوم حنین و در روز
موطن حنین و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آن موضع با لشکر هوازن
و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه از دو قبیله متفق شدند قصد مسلمانان نمودند و خبر به
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار
هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه
اعجاب نموده این سخن بحضرت رسید و نپسندید و بسبب این عجب دولت بر لشکر اسلام شکست آمد پس
حق تعالی این قصه را بیاد مومنان میدهد که شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون شگفت در وی
شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن و ضاقت
و تنگ شد علیکم الارض بر شما زمین بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم ولیتم پس پشت بر دشمن کردید
و بر گشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمام لشکر منهزم شدند و با حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم چهار تن ماندند علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و
حضرت در آن روز بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند دشمنان روی بحضرت آوردند یکبار
و حضرت استر خود را ترغیب میداد و روی بدشمن حمله مینمود و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن رود آورده اند که وجود
بکمال شجاعت سید عالم علیه الصلوة والسلام آنست که ایستادن نموده و چنان حال بر استری کرده معرکه
حرب کرده بود سوار شده و بعد از آن متوجه حرب کفار گشت نسب خود اظهار مینمود انا ابن عبد المطلب
آنحضرت را گذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که اصحاب را باز خوان و او مردی بلند آواز بود ندا کرد که
یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة مردم با آواز عباس باز گشتند و جمعی که
ایشان بقصد نبرسید بملازمت حضرت پیوسته حمله بکفار کردند و حضرت فرمود که الآن حمی الوطیس و کلمه
دعا موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان بلهم شده
است فرود آمد و از جبرئیل سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برگرفت و گفت شاهت الوجوه و بر روی
کفار ریخت و فرمود انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک
و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاد و دلها مومنان آرام پذیرفت که ثم انزل الله سکینته پس
فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست علی رسوله بر فرستاده خود تا اشهاد آ

حرب بوده و از کثرت اعدا ایشان قدر بوده عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رضی الله عنه باز گشتند
وَأَنزَلَ جُنُودًا و فرو فرستاد لشکرها که بچشم خود ندیدید شما ایشان را تا کفار دیدند و آنها ملائکه بودند
با جامهای سفید و عمامهای سرخ و علاقه بین الکتفین گذاشته در اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان
پنج هزار یا شانزده هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنها را که کافر بودند بآنکه بسیار کس از
ایشان کشته شدند و شش هزار کس را از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و چهار هزار شتر و چهار
هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و اینچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش
ناگرویدگانست ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ
مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن
و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله و سلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ جز این نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و نا
پاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنهما
میفرماید که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد الحرام که محیط
بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا بعد از این سال که سنهٔ براءت است و آن سنهٔ تاسعه از هجرت یا سال حج الوداع
که سنهٔ عاشره بود و امام اعظم رح گفته که مراد منع کفار است از حج و عمره نه در آمدن بمسجد الحرام و بمنع
آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد حرام و امام شافعی رح
همین دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع
ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و امتعه می آوردند حق سبحانه
نهی میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر از درویشی بترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ
عیش شوند فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِنْ
شَاءَ اگر خواهد و بجا آرد این وعده فرموده بآنکه اهل تباله و جرش که در ده و طلح بودند از بلاد یمن مسلمان شدند
و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می آوردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم
ساخت که تا با انواع تجارات انجا میروند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ
حکم کننده بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دری دیگر بگشاید نظم که ای بسا که اگر ضایعم تو بگذاری
که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب . بروی عزیز احسان اگر تو در بندی . دری دگر بگشاید مفتح الابواب
بعد از ذکر مقاتله دنبی بمحاربه کتابی امر میفرماید که قَاتِلُوا بکشید ای مومنان و کارزار کنید الَّذِينَ با آنها
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که بتشبیه قائلند و نصاری که تثلیث را معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ

الآخر

الْآخِرِ و نگرویده اند بروز قیامت یهود میگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحی
اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز جزا چنانکه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدارند و نمیدانند مَا
حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام
نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده وَلَا يَدِينُونَ و نمیپذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق که اسلام است
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده اند ایمان الذی
یومنون است پیغمبر باید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج
بنسبت هر کس مقرر شده بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شده گان باشند
یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند
مفهوم آیت تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس نیز چون شبه اهل کتاب اند ملحقند بکتابیین و امام شافعی
رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند و امام ابو حنیفه رح فرموده که از همه مشرکان بگیرند غیر مشرکان عرب که
حکم ایشان تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گوید که از همه کفار بگیرند مگر مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ
و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر علیه السلام از
نسل یعقوب از سبط لاوی و بچهار ده پشت بهرون برادر موسی میرسد مجمل قصه او آنست که چون حق
سبحانه بخت النصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و
هر که توریة را میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند و چون
خورد سال بود از خواندن وی حساب برگرفتند و بعد از مدتی که از قید خلاص شد روی به بیت المقدس
نهاد و حق تعالی در اثناء طریق او را در قریهٔ سایر آباد میرانید و بعد از صد سال زنده کردانید چنانچه در سورهٔ
البقره گذشت چون عزیر میان قوم آمد او را تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان
کردند در تفسیر قطبی رح آورده که قلم را باصابع دست راست وی بستند و بهر پنج انگشت کتابت میکرد
از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون تو توریة را اندر خواندی در میان ما
جد ما میگفت که این توریة است یا نه مردی از میان ایشان گفت که از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده
بود که من در روز غیب بخت النصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخت در فلان شکاف کوه نهادم جمعی بطلب
آن رفتند و توریة را از انجا بیرون داشته بجمع آوردند آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت
نداشت متحیر شده گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر او پسر خداست پس
شنیدن یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعض از یهود مدینه در زمان عظیم ایشان حضرت رسالت پناه صلعم
در اسلام این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ یعنی پسر خداست از بهر آنکه چون او پدر نداشت
بود گفتند که وجود فرزند بی پدر را مستحیل شمردند یا از آنکه ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نمودند

بدین جرأت اقدام نمودند ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشانست بأفواههم بزبانهاء ایشان کی برایشان اعتبار
کنند یا حجتی است بلکه برزبان میرانند و حقیقتی ندارد یضاهئون تشبیه میسازند بسخن خود را قول الذین
کفروا سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش ازین یعنی [illegible] که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا یعنی از کفار عرب که
حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قاتلهم الله لعنت کرد خدای برایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده
میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بمعنی تعجبست اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علماء خود
را و رهبانهم و عباد خود را اربابا خدایان من دون الله بجز خدای یعنی فرمان بردند ایشانرا در تحریم و تحلیل
چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده میکنند ایشانرا والمسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدائی میگرفتند
وما امروا و حال آنکه یعنی واحبار و رهبان فرموده نشده اند مگر آنکه فرا گیرند کان ایشانرا بخدایی ما امو و نیستند
در هیچ کتابها الا لیعبدوا مگر آنکه فرمان برند و پرستند الها واحدا مر یک خدا را که در وحدانیت لا اله الا هو هیچ معبود
نیست مستحق عبادت الا هو مگر او سبحانه پاکست عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند
جهودان و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا حجت
روشن و تنزیه و تقدیس او از ذات و فرزند بأفواههم بدهنهای خود یعنی بتکذیبی که بدان باز میرانند و یأبی الله و نمیخواهد
خدا هیچ چیز بپسندد الا ان یتم نوره مگر آنکه تمام کند دین خود را با اعلای اعلام توحید و لو کره الکافرون و اگرچه کاره
باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند بیت یرید الجاهلون لیطفئوه ۰ ویأبی الله الا ان یتمه ۰ چراغی را
که ایزد برفروزد ۰ هر آنکس تف کند ریشش بسوزد ۰ اتمام نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خدای که
بفضل تمام خود ارسل فرستاده رسوله فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم بالهدی بقرآن که محض
هدایتست و دین الحق و بدین درست که اسلام است و ارسال او برای آنست که لیظهره تا ظاهر و غالب کرداند دین خود
را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین
جز دین اسلام نماند و لو کره المشرکون و اگرچه کاره باشند مشرکان برین صورت یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که ایمان آورده
اند ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیأکلون هر آینه میخورند
اموال الناس مالهای مردمانرا بالباطل برشوة در حکم و یصدون و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدا
یعنی منع میکنند از قبول دین اسلام والذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از غایت حرص و بخل یکنزون
الذهب گنج مینهند زر را والفضة و نقره را و لا ینفقونها و نفقه نمیکنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة
نمیدهند چه در خبر آمده است کما ادّی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة آن داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعید
مرتب باشد و وعید آنست که فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندکان زکوة نا دهنده را بعذاب الیم
بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در
آتش دوزخ فتکوی بها پس داغ کرده شود بدان دینارها و درمها سوزان جباههم پیشانیهاء ایشان

که در وقت دیدن فقیران گره بر آن زده اند و جنوبهم و پهلوهاء ایشان که از اهل فقر روگردانیده اند و ظهورهم و
پشتهاء ایشان که بر درویشان کرده اند و گفته اند که اشرف اعضاء رئیسه که دماغ و قلب و جگر است از کرم
داد آنروز معذب سازند و گویند هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای نفسهاء خود در دنیا
و زکوة آن نمیدادید فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه ذخیره میکردید که ذخیره که وبال نتیجه
باشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین دولابی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه
اعمال کن و اگر دیگران گنج ذخایر فانیه جمع کنند تو در [illegible] اسرار باقیه جوی نظم مکن دم کان دمی بدرود
بیت از گنجهاء منحرات ۰ زانچه داری تمتع بردار ۰ کان دگر روز نیک دگرانست ۰ چون اهیاد و منجمان
اهل کتاب دایر بر ماه قمری بود و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی باشد
تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سالی سیه ایشان سیزده ماه می بایست
و عدد مستند حکم خدای دوازده ماه است پس حق تعالی بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمری نهاده و احکام
صوم و حج و زکوة و عدة و غیر آن بدان مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی که
عدد ماههای پسندیده عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماهست فی کتاب الله در لوح محفوظ
یا در حکم او نوشته است خدا این حکم را یوم خلق السموات والارض در روزی که بیافرید آسمانها و زمینها را منها
ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد
و آن ماه رجبست ذلک الدین القیم اینست حساب درست و شمار ماهها فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن
درین ماهها انفسکم بر نفسهاء خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علماء برآنند که حرمت
مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصیست یا ترک قتال اعداست که اعدا از اهل
شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص بوده این چهار ماه را بجهت شرف گناه
درین ماهها شدید است بگناه در حرم و در حال احرام و قاتلوا المشرکین و کارزار کنید با مشرکان کافة با همه
ایشان در اشهر حرم و غیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار کنند و اعلموا ان الله و
بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت
مستانس شده بود و در ماهها حرام قتال نمیکردند چون سه ماه متصل حرام بود بر تنگ آمده گفتند با سه
ماه درین ترک تاراج و غارت را تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی باز گفت در موسم ندا کرد یا معشر العرب
خدای شما درین سال محرم را حلال کرده است و حرمت او را تاخیر کرده بماه صفر مردمان قول او را قبول
نمودند باز سال دیگر ندا در فرمود که خدای درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرده کاه
بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماه بعد از و او را
حلال دانستندی و در سالی چهار ماه حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرام را فرو گذاشته

مجرد عدد اعتبار کردندی و این عمل را نسی میکنند چنانچه حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت
ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ زیادتی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله کفر دیگرست که با
کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میکردند حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه کرده آید
شوند بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر
حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ که حرام میدارند نسی را عَامًا در سالی دیگر
و همان ماه را که حلال کرده بودند و حرمت آن نگاه دارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند محرم
ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که حرام کرده است خدای چه
گفت که ایشان اشهر حرام را چهار میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند براه موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه
حرام کرده است خدای و مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کرده این شد برای ایشان یعنی شیطان بیاراست
در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق رشاد و هدایت
ندهد گروه کافران را در تابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را
از دست و زبان خود ایمن میداشتند مؤمنان نیز میباید که در همه سال از ...
ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بدست و زبان نکنند که مکافات آزار هم آزارست و مجازات
اضرار جان اضرار نظم آزاد دل خلق مجوی و مطلب * تا ترک کشند یاد و هم مطلب * بر مال و جمال خویشتن
تکیه مکن * کانرا بشبی برند و این را بتبی * نقلست که در سال نهم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عازم غزوه
تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی بتنگ حال گذرانیدند چون فرمان رسید
که اصحاب لشکر جهاد در بیان اجتهاد بستر ... عزیمت ... ایشان سبب بعد
مسافت و کثرت اعداد وقت زاد و گرمی هوا ... در رفتن ... آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید مَا لَكُمْ چیست مر شما را که براء اعلاء کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمْ چون گویند مر شما را که
بجدی تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید
یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از زمین ... اقامت ... أَرَضِيتُمْ آیا
شدید و خرسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت ... و دنیا را بر آخرت برگزینید فَمَا
پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ
مگر اندکی محقر و هیچ عاقلی ... از دست ... متاع این جهان ... معیوب و نعیم آن
جهان باقی ... إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید
بحرب که شما را فرمان شده است يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک ...
ظفر ... شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان

برند چون اهل یمن و ابناء فرس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است از
همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها از تبدیل و تغییر قدیر توانا
إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زیان نباشد که خدای او را یاری دهد و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانکه
فرو نگذاشت او را در حالتی فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که قصد
بیرون کردن او کردند کافران که حق سبحانه او را دستور خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی که دو تن بودند
و نصرت داد إِذْ هُمَا بوقت بودن هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر اعلاء جبل ثور ...
... ساعات ... و آن وقت ... دعاة و اهل ... فارغ
بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... پنجشنبه غره ربیع الاول ... از خانه ابابکر صدیق رضی
بوقت ... بیرون آمده بدان غار توجه نمودند و شب در آنجا ... و روز دیگر کفار بطلب آنحضرت
بیرون آمده ... غار آوردند ... درخت مغیلان ... و ...
... تا آنجا آشیانه ... عنکبوت را الهام داد تا بر در غار ... نظم
ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی * خیر البریة لم تنسج ولم تحم بیت شد دوستاری که عنکبوت ...
بود و آن غار پرده دار محمد ... کفار بر در غار رسیده آن حالت ... از ... آمده
...
...
... لَا تَحْزَنْ ... إِنَّ
اللَّهَ ... که خدای مَعَنَا با ماست بنصرت ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای
سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرام است عَلَيْهِ بر رسول ... ابوبکر صدیق ...
بر حال آنحضرت ... مضطرب بود ... نظم
... * جون ...
... وَأَيَّدَهُ و قوت داد پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرها ملائکه لَمْ تَرَوْهَا ندیدید
ایشانرا ... فرستاد که در غار حراست و حفاظت او نمودند ... ملائکه ...
و حنین وَجَعَلَ و گردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى کلمه آنها را که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان
صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِيَ
الْعُلْيَا آن بلند و در رفع قدرت است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست ... توحید را حَكِيمٌ داناست
خوار ساز اهل شرک را ... اگر شما کار ... جهاد
یاری نکنید پیغمبر ... خدا ... یاری ... قصد

اوبر خواسته بودند مراد کو دم واز بیار وختانش بسلامت بیرون آورده پس مفتاح نصرة بقبضه
قدرة مفست وما النصر الا من عند الله بیت یاری از من جو از خیل وسپاه • دار بار کو دی با پیر وشاه
هر کرا یاری کم پیروز شود • هر کرا او دور افکند ابتر شود انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبکبار
وثقالا وکران باران سفر از راه رخفاف وثقالا اقوالست حاصلش آنکه مراد سوارانند وپیادگان یا تن
درستان وبیماران یا جوانان وپیران یا بی‌فرزندان وخداوندان فرزند یا درویشان وتوانگران یا
متاهلان یا عزبان یا کدخدایان یا لا غران وفربهان وسلمی رحمه الله گوید سبک روحان بادنکاب طاعت
وگرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله میفرماید که خفافا آنانند که از بند شهود ماسوی
آزادند وثقالا آنانند که بقید تعلقات مقیدند ودر بحر اختیار آورده که خفاف مجذوبانند از کشش
عنایة براه سلوک در آمده وثقال سالکانند بر پرورش هدایة متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در
راه الهی یا از کشش می‌پرد ویکی بپای کوشش میرود آنکه بپای میرود در قدمی عالی ره زیر قدم کند و آنکه
بال اقبال میپرد بدی بساط مشاهدة ماسوی را طی کند نظم مرد عارف چون بدان پری پرد
درد می‌آید فلکی بکدرد • سیر زاهد هر مهی یکروزه راه • سیر عاشق هر زمان تا تخت شاه • در اسباب
نزول آمده که جمعی ببهانه ضایع شدن ضیاع و پریشان کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزو تبوک
میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد وفرمود که بیرون روید آنها که سبکبارند وآنها که کرانند
با حال اشتغال وجاهدوا وجهاد کنید باموالكم بمالها خود که تهیه زاد وسلاح کنید وانفسكم وبنفسها خود
که مباشرت کارزار کنید في سبيل الله در راه خدای ذلكم این بیرون رفتن وحرب کردن خير لكم بهتر
برشما را از تخلف وترک جهاد ان كنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد وعقاب تخلف آورده اند
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی
سارعت نمودند وفرمان را بسمع اطاعت شنودند وآنها اکابر مهاجر وانصار بودند وبعضی ضعفاء مؤمنان
کران آمد فرمان خدای وحکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند ودر برخی دستوری اقامت طلبیدند و
آنها منافقان بودند در شان ایشان نازل شد که لو كان اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت کنی عرضا
قريبا غنیمت دنیوی نزدیک بفرا گرفتن وسفرا قاصدا وسفری میانه آسان لاتبعوك هر آینه پیروی تو میکردند به
طمع مال ولكن بعدت ولیکن دور شد عليهم الشقة بر ایشان سافت که بشقت قطع آن باید کرد وسيحلفون بالله وزود
باشد که سوگند خورند بخدای واین خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی
متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستیم ما سفر کردن واستطاعت داشتیمی لخرجنا
هر آینه بیرون می‌آمدیم معكم با شما وموافقت ومرافقت مینمودیم يهلكون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را
بدروغ سوگند خوردن یعنی مستحق عذاب میسازند والله يعلم وخدای میداند انهم بدرستی که ایشان لكاذبون

هر آینه دروغگویانند عفا الله عنك دعاست حق تعالی پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو وعادت
مردم میباشد که دعا کنند کسی را بعفو ورحمت ومغفرت بی وقوع خطایی از وی چنانچه مثلا یکی گفته
را آب دهید ومیگوید غفر الله لك یا در جواب عاطس گوید یرحمك الله وبرخی بر آنند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم مستاذنانرا اجازت تخلف داده حق سبحانه آنرا عفو کرده وبرین تقدیر خبر باشد یعنی درگذراند خدای
از تو لم اذنت چرا دستوری دادی در باز ایستادن لهم مر ایشانرا بعذرها وحیلها ایشان شنودی بایستی
که با جازت مبادرت نمینمودی حتى يتبين تا ظاهر گردد روشن میشد لك مر ترا الذين صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار
وتعلم الكاذبين وتو بدانستی دروغگویانرا لا يستأذنك دستوری نطلبند از تو الذين يؤمنون آنکسانیکه بتحقیق
یقین ایمان دارند بالله واليوم الآخر بخدا وروز بازپسین ان يجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها ونفسها
خود والله عليم وخدای داناست بالمتقين بپرهیزکاران از تخلف انما يستأذنك جز این نیست که دستوری جویند
از تو در تخلف الذين لا يؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله واليوم الآخر بخدا وروز بازپسین وارتابت ودر شک افتاده
قلوبهم دلها ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترددند فهم في ريبهم پس ایشان در شک خود يترددون
میگردند ولو ارادوا الخروج واگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا له عدة هر آینه آماده میکردند
برای خروج عدة آن ساز وبرگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولكن كره الله ولیکن
کراهت داشت خدای ونپسندید انبعاثهم برانگیختن ایشانرا بسفر فثبطهم پس باز داشت ایشانرا و ترس
وکاهلی بر ایشان گماشت وقيل اقعدوا وگفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مع القاعدين با نشستگان یعنی زنان
وکودکان وبیماران ومعلولان گویند این سخن پیغمبر است صلی الله علیه وسلم با بعضی از ایشان یا بعضی میگفتند
وصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله ابی نیز با جوق منافقان بیرون
آمده در مقابل ذباب نزول کرده وچون لشکر اسلام از آن منزل بطرف تبوک کوچ کردند وی باز مردم خود
اعراض نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت رسیده فرمود که اگر در وی خیر بودی با ما همراهی نمودی
وا دید که از نفاق و خلاص شدید حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لو خرجوا فيكم اگر بیرون آمدندی
در میان شما ما زادوكم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی وبدی ومکر وغدر ولاوضعوا وهر آینه در میان
خلالكم در میان شما بسعی نمام وغمازی وافساد ذات البین يبغونكم الفتنة میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت
در میان شما می‌افکندند یا شما را از جنگ ومیان میترسانیدند وفيكم ودر میان شما سماعون لهم جاسوسان
ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانیدند والله عليم وخدای داناست بالظالمين بستمکاران یعنی منافقان
لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب وپریشان کردن من قبل پیش ازین در غزوه احد
که از تو باز گشتند ودر حرب خندق کفار را اهل یثرب لا مقام لكم وقلبوا ودیگر گردانیدند لك الامور برای تو
کارها یعنی مکاید وحیلها را باطلا مر تو انگیختند حتى جاء الحق تا بیامد نصرة الهی وظهر وغالب شد امر الله

خدای بر کارایشان یا دیر تو بلندی یافت وهم کارهون وایشان ناخواهانند دو لرد نصرت تو اما چون خدا
بخواهد بکراهت ایشان را اثری نیست نظم چون تو اند رحریم قرب بخود ره داده . از نصیر بود
دار و طعن دریا ازم بخور آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد
بنی الاصفر تتخذ منهم سراری شاید که بقتال ایشان روم میل کنی و از ایشان سراریها خوب و کنیزکان نیکو
بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوف بنسا هستم که چون دختران بنی اصفر را بینم از آنجا
صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده
مرا در تخلف از غزوه ولا تفتنی و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة بدانکه در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور
نفاق ایشانست وان جهنم و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فرا گیرنده است واحاطه کننده بالکافرین
بکافران و ندکانیان ان تصبک اگر رسد بتو ای محمد در بعض غزوها حسنة نیکوی از ظفر و غنیمت چنانچه
در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک و اگر برسد ترا مصیبة در برخی
جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خودپرستی قد اخذنا
بدرستی که ما گرفتیم امرنا اختیار کار خود را من قبل پیش از این یعنی دور اندیشی کردیم و بدین جهت بحرب نرفتیم
ویتولوا و برگردند از مجلسها خود وهم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت ما یا بسبب مصیبت
قل بگو ای محمد لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از
از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هو مولینا و دستیار ما و سازنده کار ما وعلی الله و بر خدا
نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات
و دفع آفات و مخافات قل بگو ای محمد ایشان را هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمیبرید که
بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادة اگر کشته شویم ونحن و ما
نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز ان یصیبکم الله که برساند خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزد
خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را به
کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که با شما خواهد رسید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظر
آنرا که بشما خواهیم آورد آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت مرا اجازت تخلف بطلب
جه آمدن من بغزو بنی الاصفر متعسر است اما بمال خود مدد کاری کنم آیت آمد که بگو ای محمد در جواب
او انفقوا انفاق کنید درست یعنی حرج نیست چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها و خواه بکره
و نفرت هیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقین
گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر قبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل
منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقها ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند

بخزای وبرسوله و بفرستاده وی ولا یاتون الصلوة و نمی آیند بنماز جماعت پیغمبر الا وهم کسالی مگر ایشان کاهلان
یعنی بنمازی آیند بکاهلی و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ینفقون و نفقه نمیکنند در راه خدای الا وهم کارهون
مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب
نترسند فلا تعجبک پس باید که ترا شگفت نیاورد خطاب با حضرتست و مراد امتند مؤمنان را میفرماید که تعجب
مکنید از شما اموالهم مالهای منافقان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بال است بر
ایشان انما یرید الله جز این نیست که خدای میخواهد لیعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها فی الحیوة الدنیا در
زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان
وتزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از بدن بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی
بکفر بمیرند تا مال ایشان را دستگیر و نه فرزند بفریاد رسد نظم چون بمرگ کشد کردن مردان در
نتوان بستیزه جست از آن خم بکمند واتخذ کردست اجل آن ها فکنده نه مال بفریاد رسد فرزند
ویحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلام وما هم منکم و نیستند
ایشان از شما بجهة ابطان کفر ولکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون گروهی‌اند که میترسند از شما که با ایشان قتل
و اسر بکنید چنانچه با مشرکان میکنید پس به تقیه اظهار اسلام میکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان
التجا توان کرد از قلعه یا سر کوه یا جزیره او مغارات یا غارها که در کوههاست یا سردابها او مدخلا یا سوراخی
که در آنجا توانند خزید لولوا الیه هر آینه روی میکردند بدان از ترس شما وهم یجمحون و ایشان میشتابند
شتابیدنی که منع کسی باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قسمت غنیمت
میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را نمی بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان
برد که عدل میکند آیت آمد که ومنهم و از منافقان من یلمزک کسی هست که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها
و گفته اند آیه در شان ابن ذی الخویصره است یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده فرموده آمد که بوقت
قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جهة تالیف قلوب مؤلفة القلوب را فراوان غنایم بخشید
داد دربار مطعن کرد یا طلای وغیر خالد که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنرا بجهتها
کبرا از اشراف عرب عطا فرمود او جرات نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت اعدل یا رسول الله حضرت
در جواب او فرمود ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و حضرت صلی الله علیه وسلم او را قوم او را مارقین لقب نهاد
و در مصابیح مذکور است که جهاد او فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رحمه الله در تفسیر خود از ابو سعید
خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در
جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده و دغدغه
جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چنانچه دلخواه ایشان

باشد رَضُوا پسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشود ازان بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ
ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان پسندیدندی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه داد خدای ایشان را
وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردندی وَقَالُوا و گویندی حَسْبُنَا اللَّهُ بسنده است و بس
است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و
فرستاده او نیز عطا کند بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بسوی خدای رَاغِبُونَ بازگردندگانیم
و امید دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را از جزع زیرا که رضا بقسمت سبب نجات است و جزع در آن موجب
محنت سلی از ابراهیم ادهم قدس سره منقول است که هر که بقضا در خرسند شد از غم و ملال باز رست نظم
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای • که بر من و تو در اختیار نگشادست ؏ • بشنو این نکته که خود
زغم آزاده کنی • خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی • پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه
آنحضرت کرده در قسمت غنایم و صدقات صواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست
وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان امام ابو حنیفه رح میفرماید که فقیر آنست که سؤال نکند بجهة آنکه کفاف معیشت در خانه او
و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کفاف ندارد و نزد امام شافعی رح بر عکس است وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و کار
کنندگان بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است دلهای
ایشان یعنی بنو ایمان آورده اند اما یقین ایشان هنوز جای گیر نیست پس جهة تالیف دل ایشان باسلام
ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نظر بر الفت
دلهای ایشان بر زمره ... ایشان را از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و
عیینة بن حصین و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفة قلوب برای اغراض بود که مذکور شد بعد
از ظهور اسلام و غلبه اهل اسلام باجماع صحابه ساقط شد وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است در
گشادن گردنهای بندگان از بند بندگی مراد بندهء ایست که خود را از خواجه باز خریده و ادای عوض
کتابت او را زکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله برآنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد
وَالْغَارِمِينَ و دیگر وامداران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده باشند وَفِي
سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف کردن در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای
مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راه گذری که از مال خود
دور مانده باشد حق سبحانه برای اینجماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کرده مِنَ اللَّهِ ثابت از
خدای وَاللَّهُ و خدای عَلِيمٌ داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید نظم
حق تعالی چون در قسمت گشاد • هر کسی را آنچه میبایست داد • نیست واقع اندران قسمت غلط
بنده را خواهی رضا خواهی سخط • آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان

که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه و سلم خالی نبود و در خلاء آن
حضرت سخنان که زیبا نبود ادای آن ... نسبت میکردند یکی گفت خاموش که اگر بسمع آنحضرت رسد
ما را رسوا کند گفتند محمد گوش شنوا دارد ما هرچه بخواهیم میگوییم چون بپیش او حاضر شویم و بخود در گوییم
نگفتیم باور کند ... پیوسته سخن ... اسرار ...
نمادی چون او را منع کردندی گفت محمد مردی سخن شنو است ... هرچه میگوییم قبول میکند
این آیه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که میآزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ أُذُنٌ او
مردی سخن شنو است که هرچه او را میگویند استماع میکند قُلْ بگو ایشان را أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنودن خیر است شما
را ... یعنی شما از روی مذمت میگویید بگو شنونده و قبول کننده نیکوییهاست يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هرچه گفت و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان
را بقبول ... بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمتست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانرا که اظهار
اسلام کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما ... صدق و کذب شما را میداند اما از روی
کار شما ... و از روی رحمت با شما رفق مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ
اللَّهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند
بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود کنند
منافقان ... رسول را ... رضای رسول است و گفته اند ... توحید ضمیر
دلالت بر تلازم رضاین دارد یعنی خشنودی خدای وابسته خشنودی رسولست پس خدا و
رسول را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند مؤمنان ... أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا
نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هرکه خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او ... فَأَنَّ
لَهُ پس سزاوار است ... نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالیکه جاوید باشند در آن ذَٰلِكَ آن
خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی بزرگست ... نزول ... که منافقان در میان
یکدیگر ... خدای ... استهزا ...
و بعضی از ایشان ... سبب فضیحت
باشد ... این آیه نازل شد يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرستاده شود در
مؤمنان سُورَةٌ سورة از قرآن تُنَبِّئُهُمْ ... بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه
در دلهای منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ... افسوس دارید ... و تهدید
یعنی استهزا کنید که جزا داده خواهید شد ... إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مُخْرِجٌ ظاهر
کننده است مَا تَحْذَرُونَ آنچیزرا که حذر میکنید ...

که در غزوهٔ تبوک در وقت رفتن با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می رفتند و می گفتند
بر بینید محمد را که حصار شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت
ظاهر شد عمار یاسر را فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه
گفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتید عمار پیغام رسانید و ایشان پیش حضرت آمده اعتذار نمودند
که ما سخن بر سبیل هزل و بازی میگفتیم و دل ما بدان پر نبود آیت آمد که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ازیشان
که چه میگفتید لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که ما بودیم همچون مسافران که نَخُوضُ فرو
میرفتیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم در راه بجهت کم کردن رنج سفر قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ أَبِاللَّهِ آیا
بخدا وَآيَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا میکنید لَا تَعْتَذِرُوا
عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلی الله
علیه وسلم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ از گروهی از شما که توبه
کنند و آن مخشی ابن حمیر بود از ایشان که توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که بحرف شهادت دریابد و در
حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه هستند مُجْرِمِينَ گناهکاران
باصرار بر نفاق الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند
بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی اند یعنی همه متشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ
میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ
الْمَعْرُوفِ از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَيَقْبِضُونَ و فرا میگیرند
أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را یعنی فرو میبندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات
فرو بوده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان و گذاری خدا را فَنَسِيَهُمْ پس فرو
گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل خود را از ایشان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان زن و مرد
ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان
منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از زن و مرد نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشند در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن کافیست ایشانرا به عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است
خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ مُقِيمٌ عذاب پاینده در آخرت که انقطاع نپذیرد
و دنیا عذابی که پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است بیت ای که ز تیره حال دیدن روزی
در باطن آتش نفاق فروزی • در هر نفست شعله پیشترست • میسوزد از آن شعله که خویش میسوزی •
كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً
بودند سخت تر از شما از جهت توانائی وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا و بیشتر بوده تر از شما از روی مال و فرزندان یعنی مال

آن نعف

وفرزندان

و فرزندان ایشان بیش از شما بوده فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال
و فرزند بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز بهره گرفتید بنصیب خویش از آن دنیا فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ
الَّذِينَ همچنانکه تمتع گرفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بهرهٔ خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و
شروع نمودید در باطل كَالَّذِي خَاضُوا همچون خوض آنکه ایشان خوض نمودند و بدان در شدند أُولَئِكَ
آن گروه حَبِطَتْ نابود و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا
نکردند وَالْآخِرَةِ و در آخرت هیچ ثواب بر عملها ترتب نگشت وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان
زدگان در دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذات دنیا مغرور شدند و از تحصیل لذات
باقیه مهجورند نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر کار و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام که
بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که برجفه و صیحه مردند
وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم علیه السلام که بانواع عذاب هلاک شدند و نمرود که به پشه در هلاکت رسید وَأَصْحَابِ
مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب علیه السلام بودند بعذاب یوم الظلة معذب گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل دیههای زیر
زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بهر نوع هلاک شدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بدیشان فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند با ایشان یعنی بی جرم
ایشانرا عذاب کند وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم میکردند بکفر و تکذیب
تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
دوستان بعضی دیگرند در تعاون و تناصر يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمانبرداری است
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گناه است وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را بشرایط
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را با آداب متعلقهٔ آن وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان میبرند خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر
او را در همه امور أُولَئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که
خدای غالبست هرچه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر چیزی در موضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان مؤمن را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که مشتمل بر جوی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاودان مانند در آن وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش
فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات عدن نام شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن بیابند بالای درجات
بهشتهاست امام ثعلبی رحمه الله گوید شهریست در جنت که بوستانهای او در کنار اوست وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خشنودی
از نزدیک خدای بر مؤمنان أَكْبَرُ بزرگترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضاء
حضرت عزتست و بودی بی نیاز حاصل فوز بلقاء [illegible] محققان نماز و عاز ان درگاه را در کار
پگاه و شام و سحرگاه بجز رضاء حضرت الله مطلوب نیست بیت [illegible]

تا کی خواهی که از دوزخ شود دور ۞ ولیکن نخواهیم این و آن جست ۞ مراد ما جز خشنودی تست ۞
جز تو خشنود کنی در دو عالم ۞ پس مقصود ما و اهل علم در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه فرماید
که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را
که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر
ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چیز خواهد بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب برسد که فرود آورم
بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمت رضوان
اکبر و افضل ترینست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او محقر
بلکه بهشت با آن عظمت محقر و مختصرست یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین
و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی کن بر ایشان در جهاد و مجادله
کن وماویهم جهنم و بازگشت ایشان دوزخست وبئس المصیر و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت
تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید برملا از گوشه سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردمان
گفت اگر انچه محمد آورده حق باشد ما از خران بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانید آنحضرت جلاس را طلبید بحضور مصعب از آن تعالی سوگند
جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش بیان کن تا دروغگو از صادق
قول ایشان معلوم گردد حق سبحانه آیه فرستاد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلقا ما قالوا
نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر آینه بتحقیق گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و شک
آوردند در کلام سید المرسلین وکفروا و کافر ظاهر شدند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و
قصد کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا جلای مهاجر
رضی الله عنهم از مدینه یا اکتتاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و او را پادشاه بردارند وما نقموا و عیب نداشتند
بر رسول و مومنان را الا ان اغناهم الله مگر آنکه توانگر ساخت خدا ایشان را ورسوله و فرستاده او من فضله از
فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بدانجا رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند
مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته بودند و حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تا دوازده هزار
درم بدو دادند و این زیاده بر دیه از فضل و کرم رسول بود و اینجا بتعریض میگوید که سبب زکوة و غنیمت
نعمت کفر توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد آن بازگشت خیرا لهم بهتر برای ایشان وان یتولوا
و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک
فی الدنیا در دنیا بکشتن والآخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی الارض و نیست ایشان را در زمین من ولی

دوستی که دستگیری کند ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد نقلست که جلاس بعد از نزول آیت
توبه کرد و از مخلصان گشت رضی الله عنه آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آنقدر التماس نمود که آنحضرت از خدای در خواهد تا او را توانگر کرداند هر چند
آنحضرت او را پند داد که از زیادتی مال کمتر سود مند نیفتاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از خدای
خواست تا او را بمطلوب او مال دهد و القصه بدعای آنحضرت اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان
برکت داد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد از نماز جماعت محروم شد
و جمعه و از آن بعد نیتوانست آمد با خران باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات
علیه افضل الصلوات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی
کرده گفت این که محمد از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید صحابه
رضی الله عنهم بر وی متعجب شدند و این آیه نازل شد ومنهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرد
لئن آتانا من فضله اگر بدهد ما را خدای از فضل خویش مالی لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم
ولنکونن و هر آینه که باشیم بتصدیق من الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما آتاهم پس آنگاه که
بداد ایشان را مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخل کردند بآن و حق خدای ندادند
وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم
پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقا نفاق محکم فی قلوبهم در دلهای ایشان که باقی باشد
و زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند جزای عمل خود یعنی جزاء آن را و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب
آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وبما کانوا و بسبب آنکه
بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند منافقان ان الله آنکه خدای
داند سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه با یکدیگر گویند که این
زکوة نیست الا جزیه است وان الله و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده نهانهاست و پوشیدها در آیت
تهدید عظیم است نظم مکن اندیشه عیان چو پیدا که پیداند ۞ ببین در دو کاین و آن چو پیدا که پنهان

نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را بر انفاق و اعانت تجهیز لشکر تبوک تحریض نمود صدیق رضی الله عنه هر چه داشت
از دنیاوی بیاورد و فاروق نصف اموال خود تصدق نمود و ذو النورین سیصد شتر با جهاز
بست و داد و مرتضی هزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن بن عوف چهل وقیه طلا با چهار هزار
درم صدقه نمود و هر یک از جابر و طلحه و سعد و عباده و محمد بن مسلمه رضی الله عنهم مبلغ مال آوردند و این همه نزد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهار صد من باشد تصدق نمود
آن لشکر داد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما بیاورد و گفت شب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیدم

ودو صاع خرما نزد اهل خود گذاشت و یکی را پیش آورد، و حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای
دیگر صدقات صحابه که آورده بودند نثر نمود، و منافقان لمز و غمز کردند گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا داده
اند و خدا و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست تا خود را بر مردم نماید تا از صدقات چیزی
بستاند، این آیت آمد که الذین یلمزون المطوعین آنانکه عیب میکنند و طعنه میزنند بر رغبت کنندگان من المؤمنین از گروندگان فی الصدقات
در دادن صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا که عیب میکنند که
نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی ابو عقیل را میگویند خدا و رسول از صاع تو مستغنی اند
فیسخرون منهم پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای ایشانرا
بسخریه ایشان و لهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذاب دردناک بر آن سخریه و استهزا که میکنند و در اخبار آورده
که پسر عبد الله بن ابی که عبد الله نام داشت و از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم درخواست که از برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای او استغفار
کرد آیت آمد که استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان
آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار
فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد ایشانرا خدای، آورده اند که حضرت بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان
استغفار نکرد و اینجا بیش ذکر هفتاد و در عدد سبعین تکثیرات نه تحدید ذلک آن عدم قبول استغفار
در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا کافر شدند بالله بخدای ورسوله و برسول او والله و خدا
لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش فرح المخلفون شاد
گشتند بازپس ماندگان از غزوه بمقعدهم بنشستن خویش خلاف رسول الله بخلاف رسول خدای وکرهوا
و کراهت داشتند بکراهت عقیده ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود فی سبیل
الله در راه خدا بلکه فراغت و آسایش طلبیدند وقالوا و گفتند مؤمنانرا که لا تنفروا بیرون مروید بجنگ
غزو فی الحر در گرما خود بنشستند و خواستند که مؤمنانرا نیز تغییر کنند قل بگو ای محمد مر ایشانرا که نار
جهنم آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت بان گرما و ایشان بمخالفت مستحق
سوختن در آن حرارت شدند لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند که مآل ایشان نار است فلیضحکوا پس
باید که بخندند قلیلا اندک ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده تا دلالت
کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و شاید که خنده و گریه
ایشان کنایت از غم و فرح باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی ایشانرا فرح نباشد و غم دائم و هیچ
سرور جزاء پاداش دهد خدای پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق
و مساوی اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آورد ترا خدای تعالی الی طائفة منهم بسوی گروهی از متخلفان

متخلف فاستأذنوک للخروج پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن غزوه دیگر از تبوک فقل لن تخرجوا
پس بگو بیرون نمی آیید خبر است یعنی نهی یعنی بیرون میایید معی ابدا با من هرگز ولن تقاتلوا معی عدوا و کارزار
نکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستیکه شما رضیتم خرسند شدید بالقعود بنشستن
و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین با واپس ماندگان
که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد باشد و با زنان میدان
نبرد از مرد داشتن این کار نیاید و نامرد بی درد بیاد نبت معرکه جهاد را نشاید نظم یا رو همچو زنان
رنگ و بوی پیش گیر ٭ یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن ٭ آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از حضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن سازند
بدفن حاضر شو بروی نماز گذار و مرا آمرزش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده
خواست که نماز گذارد فاروق رضی الله عنه درین باب اضطراب بسیار نمود و شادی کاد بابا داد آن حضرت نبی
چون عازم شد بنماز بروی آیت آمد گویند بعد از آنکه نماز گزارده بود نازل شد ولا تصل و نماز مگزار علی احد منهم
برهیچ یکی از منافقان مات که بمیرد ابدا هرگز ظرف لا تصل باشد و گویند ظرف مات است یعنی چون
کسی بکفر بمیرد حیات او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گویا مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم
و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستیکه منافقان
کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله و بفرستاده وی که فرمان بردار وی نگردند وماتوا و بمردند
وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفته اند از طریق ایمان ولا تعجبک و باید که متعجب نسازد
ترا مراد امت اند و خطاب با آنحضرت است یعنی در عجب نیندازد شما را اموالهم مالهای منافقان
اگر چه بسیار است ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان اگر چه قوی و بسیار باشند انما یرید الله جز این
نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها که عذاب کند ایشانرا بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و
محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای دولت احوال و اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره
محنت و مشقت کشند بیت زدام مشقت خلاصی مباد ٭ که از بهر دنیا مشقت کشد وتزهق
انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان بمحنت تمام وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی
بکفر ازین جهان بروند درویشی میگفت اغنیا لکن الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع رنج
و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیات و مشقت و آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت
نظم ای که چون خواجه گنج جمع مال ٭ بی دنج بر خویش باید گماشت ٭ پس از بهر آن تا بماند بجای
شب و روز میبایدت پاس داشت ٭ و زین جمله کار مشکل تر است ٭ که آخر بحسرت بباید گذاشت
واذا انزلت سورة و چون فرستاده شود سوره از قرآن تمام یا بعضی چه بعضی سوره را نیز سوره

وعده و اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سورة نازل شود أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ یا آنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا
مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری خواهند از تو در باز ایستادن أُولُو
الطَّوْلِ خداوندان زیادة توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نَكُنْ
تا باشیم مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان در خانها رَضُوا خرسند شدند و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا باآنکه باشند
مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند آن چیز را که در جهاد است از انواع سعادت و آنرا که در تخلف است
از انواع شقاوات لَكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهُ با او یعنی در
خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشانراست
نیکیها هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَئِكَ و آن قوم هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر ساکنهای آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزو
تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت ماکول و
عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند با آنکه ما اگر بغزا رویم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت
کنند این عذرها گفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و بنشستند
آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعراب اند که
نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک بقتل است و حرق در آخرة لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و
نه بر بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ و نه بر آنانکه نیابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی که نفقه کنند برای خود و اسباب
را مسازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بنی عذره حَرَجٌ گناهی که باز ایستند از غزو إِذَا نَصَحُوا چون
نیکوخواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدا و رسول او را و نهی صلاح فعل است با احکام مَا عَلَى
الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصحانند مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی و علاقه وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که
بعذر از غزو باز ماند رَحِيمٌ مهربانست که معذور را بثواب رخصت قعود میدهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبه نیست بر
آنها که اوردند که إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کنند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا دستوری دهی
و با خود بحرب بری قُلْتَ تو گفتی که در وقت لَا أَجِدُ نمییابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا
برگشتند از پیش تو وَأَعْيُنُهُمْ و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی از دیدهای ایشان
اشک میریخت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهت آنکه نیافتند مَا يُنْفِقُونَ آنچه خرج کنند در آن سفر و آن

قوم را بگذاریم کشنده و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوی پناه آمدند و گفتند یا رسول الله ما را داعیه
جهاد است و سر داریم مرکبان غاره فرمای تا بران سوار شویم و بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرمود که آنچه میخواهید نمییابم برای ایشان گریه کنان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و عمرو و عباس رضی الله عنهما
ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که اگر بدین نوع مردم تخلف کنند حرجی
نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که عتاب و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که ایشان يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میجویند
در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند
بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان نشسته وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خدای از خذلان عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند عاقبت خود را و عقوبتی که بر تخلف مترتب است
يَعْتَذِرُونَ اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ
چون بازگردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان در مدینه باز آیید قُلْ بگو ای محمد ایشانرا لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید
بعد از این که لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهة آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق
خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود وَسَيَرَى اللَّهُ و
ببیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثابت میمانید
دور ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید در روز قیامت إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای پوشیده و آشکارا
که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که میکردید از
کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن توبیخ و عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند
بخدای لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز گردید از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان دانا بحال زود آن بکاین بود که حبس
داد از سوگند یعنی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و سلم
او در حضرتم بمعجز آمدند قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ
لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید
شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب تنبیه است ایشانرا در
ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشان پیوندی تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است و عتاب و عقاب
آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند
میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا خشنود شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند
بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کردند که در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکنند و عبدالله ابی سرح نیز
تا در وقت چنین یاد خوردند حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی
خدا فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ پس اگر خشنود شوید شما عَنْهُمْ از منافقان دروغ گوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که

خدای لا یرضی خشنود نمیشود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضاء شما با وجود خشم خدای ایشانرا
سود ندارد و مراد از آیه نفی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذر دروغ ایشان فریفته نگردند
الاعراب بادیه نشینان مراد بنی تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع
مخصوص اشد کفرا و نفاقا سخت ترند از روی کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشترست بجهة آنکه
متوحش اند و سخت دل و با اهل علم الفت و مخالطت نکرده اند و اجدر و سزاوارترند الا یعلموا آنکه ندانند حدود
ما انزل الله اندازه آنچه خدای تعالی فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع والله علیم و خدای داناست
باحوال ایشان حکیم حکم کننده اندر و در حکم با اهل ایمان ومن الاعراب و از منافقان اهل بادیه من یتخذ کسی هست
که فرا گیرد و برای شمارد ما ینفق آنچه نفقه میکند و صدقه میدهد مغرما تاوان و زیان یعنی صدقه
خود را غرامتی شمارد چه از آن امید ثواب ندارد و بریا انفاق میکند ویتربص و انتظار میبرد بکم
الدوائر بشما گردشهای روزگار یعنی آنکه دولت اسلام منقلب شود و روزگار رسول برگردد تا وی
از انفاق خلاص یابد علیهم دائرة السوء بر ایشان باد گردش بدی یعنی روزگار ایشان منقلب شود والله سمیع و خدای
شنواست مر آنچه گویند بزبان و آنچه در دل دارند علیم داناست بانچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بادیه من یؤمن
بالله کسانی هستند که بگروند بخدای والیوم الآخر و بروز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند
عبدالله ذوالبجادین و رهط اویند که بخدا و قیامت میگروند ویتخذ و فرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند
در جهاد یا صدقه قربات اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنکه
کوشید میباشند آنرا اعتبار وصلوات الرسول و دعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکند و آنرا
مطلبند کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان بامید دعای رسول قربة لهم سبب قربست
است مر ایشانرا با درگاه عزت سیدخلهم الله زود باشد که در آورد خدای ایشانرا فی رحمته در بهشت خود که
محل نزول رحمتست ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است مر صدقه دهندگانرا رحیم مهربانست بایشان و
السابقون الاولون و پیشی گیرندگان نخستین یعنی آنها که سبقت داشتند بر عامه مومنان من المهاجرین از مهاجران یعنی
آنانکه از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند یا آنانکه قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنانکه بهر دو قبله نماز گزاردند یا از اهل
بیعت رضوان والانصار و از انصار و آنها که اهل مکه را یاری کردند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی شش کس و
اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بدست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه والذین اتبعوهم
و آنانکه متابعت کردند سابقانرا باحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند رضی الله عنهم از مهاجر و انصار که پیروی
کردند سابقانرا هرکه متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول
طاعات ایشان سابقان و لاحقان اندرین رضا داخل اند ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بانچه
یافتند از نعیم دینی و دنیوی واعد لهم و آماده کرد خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود تحتها

الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن ابدا همیشه تاکید خلودست ذلک الفوز العظیم
آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وممن حولکم و از آنانکه گرد شمااند من الاعراب از اهل بوادی منافقون
منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و دو قوم از جهینه و مزینه که کلمات شهادة میگویند و جهاد و روزه و قیام نمی نمایند
ومن اهل المدینة و از اهل مدینه نیز منافقانند مردوا قومی اند که خو کرده اند و عادات نموده علی النفاق بر نفاق یعنی در منافقی
ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را
در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند نحن نعلمهم ما میدانیم که بر [illegible] دلهای ایشان
مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر عذاب قبر یا
اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثم یردون پس باز گردانیده شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذاب بزرگ که آتش
دوزخست و بحیثیتی عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از انوار لقاء در دوزخ
هیچ عذابی از رنگ حرمان و شدت هجران بدتر نیست نظم اندر آتش میگویی عاشقی • هرچه خواهی کن بغیر از
هجر تا اندر هجران هیچ نیست • در فراق غیر جانسوز نیست • جور دوران و هر آن رنجی که هست • سهل باشد
جز و غمخوارست • از فراق این خاکها شوره شود • در فراق آب آن ماتیره شود • در [illegible] از فرقت جانان
پیدا از وقت جان ارزان شد • آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بعذری از غزوه تبوک تخلف نموده
و چون از تصریحات آیاتی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای
مسجد بستند سوگند خوردند که گشاده نکنند کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدا گشاده شوند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع نموده بمدینه نزول فرمود بر عادت معهوده بمسجد در آمد ایشانرا
دید فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار گذرانید
که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در وی شان فرود آید آمد که وآخرون اعترفوا بذنوبهم و گروهی دیگر
کرده پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعتراف کردند بگناهان خود و معترف شدند برآنکه خلطوا آمیختند عملا صالحا
کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا و دیگر عمل بد
که از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید که خدای ان یتوب علیهم که توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور بدرستی
که خدای آمرزنده تائبانرا رحیم مهربانست بفضل بر وی و در تاویلات کاشفی مذکورست که اعتراف بذنب
از جهت بقاء نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیئات و بیان استدلال بتوانکه [illegible] معترفت
دایم بصیرت گناه در شعله و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و در دل اثر کند طبیعت
دایم شود و بمرور هیچ گناه زشت نماند بلکه مناسب آنرا نیک بیند و در عقاب خذلان بماند حکیم سنائی فرموده
چون ندیدی گناه را داغی • گشته ای جایب بصیرت • در معاذ گناه را که ریست • آن نشان شقاوت ابدیست •
القصه بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا ایشانرا بگشادند و آنان بشد کان

شکرانه نعمتهای اموال خود را بحضرت نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت
تو باز ماندیم این را فرا گیر و در راه خدای تصدق کن حضرت علیه السلام فرمود که مرا در اخذ اموال شما
امر نیست این آیت نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از اموال ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک کردانی
ایشان را از گناهان یا از حب مال که بوده بطغیان و عصیان افتند یا از نجاست بخل وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کردانی
و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کوی برای ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه
دعاء تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلها ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است دعاء ترا عَلِيمٌ دانا است با اخلاص
ایشان أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم نداد ند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ يَقْبَلُ
التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقات
ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرنده توبه الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا
و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید جان یا بگوید ای کروهی که توبه نمیکنید بکنید
آنچه میخواهید امر تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ پس زود باشد که ببیند خدای کار و کردار شما از خیر و شر وَرَسُولُهُ
و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُونَ و کروه کرویدکان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که بازگردانیده شوید بعد مرگ إِلَىٰ
عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی داننده نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاهاند شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که
عمل میکردید و آگاه بمجازات باعدد مان قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه
هفت تن گذشت و سه کس دیگر کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع بودند و ایشان خود را بر ستون نبسته
بودند تا پیش آنحضرت آمدند که خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که با ایشان سخن نکنند و مجالست نکنند
و سلام ایشان نگیرند نازل شد که وَآخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شده کانند و باز داشتگان
لِأَمْرِ اللَّهِ تا حکم از خدای در باب ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه
وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند و ازان تردد مردم را بعبادت اگر عذاب و تردید نیست
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر حال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده آورده اند که دوازده تن از منافقان چون اهل قبا
بر مخالفت و بنیاد ضرار حادث وه و بعضی ثابت و اعراب ایشان بصحبت ابو عامر راهب برابر مسجد قبا مسجدی بنا
کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل بسیار وقوف داشت و نعت
وصفت سید عالم صلی الله علیه وسلم با اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت فرمود و اهل آن بشرف
کلمه لا اله الا الله مشرف از صحبت ابو عامر برمیدند بیت : با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات ۞ چشم آید
خضر زچشمه حیوان کشتن ۞ ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد با آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه
بدر از مدینه گریخته بمکه رفت و در حرب احد حاضر شد و اول کسی که تیر بلشکر اسلام انداخت وی بود حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم او را فاسق نام نهاده و در حرب حنین حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک

دعم

روم رفت و بخواست که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا
محله خویش مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا باشم و علم اشتغال نمائیم ایشان مسجدی ساختند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوه تبوک بود بایشان مسجد آمدند گفتند یا رسول الله ما برای ضعفا و بیماران کار
در وقت سرما و باران تنگی مسجدی ساختیم و التماس میرود که در آن مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود که
بواسطه نماز آنحضرت مسجد خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی گوید نظم مسجد اصحاب ضرار
تو مهی ما شب دمی با ما بساز ۞ تا شود شب از جمالت همچو روز ۞ ای جمالت آفتاب جان فروز ۞ ای دریغا آن سخن از دل بدی
تا مراد آن نفر حاصل شدی ۞ القصه حضرت رسول در جواب ایشان فرمود که حالا توجه غزو میرود تا باز آیم
چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب بمدینه است رسید اهل آن مسجد همان مستدعا نمودند جبرئیل
علیه السلام آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنان که فرا گرفتند و بنا نهادند مَسْجِدًا ضِرَارًا مسجدی برای ضرر مؤمنان و ستیزه ایشان
وَكُفْرًا و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه انداختن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنان که در مسجد
قبا جمع میشوند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرده با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ
قَبْلُ پیش از بناء این مسجد مراد ابو عامر است که در احد بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند
چون کسی پرسد که چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که نخواستیم از بناء این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خواستن
نیکوئی که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ
گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ مایست برای نماز فِيهِ در آن مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ
بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است علیه الصلوة والسلام
و اشهر و اظهر مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم انجا نماز گزارده و در تشریف آوردن
از ابن عمر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه سوار شده یا پیاده بمسجد قبا آمدی و دو
رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در قبا عمره ایست حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او
بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ از آنکه قیام کنی و طلب از برای نماز فِيهِ در آن مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ
مردانند که از پاکی که طینت ایشان است يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یا پیوسته
با طهارت باشند و گفته اند در جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهورست که حق سبحانه از آن بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در وقت
احجار تکله را بعضی داشتها از بعضی مراد تطهیرست از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست
میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا آنکس که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنا و بنیاد خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنَ اللَّهِ
از خدای وَرِضْوَانٍ و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکه اساس نهاد بُنْيَانَهُ بنا و بنیاد
خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش تهی بود و سیل برده کشته و ظاهرش بجای ایستاده باشد هَارٍ شکسته

سنگ‌ریزه یک با افتادن او این چنین زمین سست زیر قواعد باشد چون بر وی بنا کنند فانهار به پس آن زمین سست کرده
و در افتد به با آن بنا فی نار جهنم در آتش دوزخ و این مثلیست از برای آنها که بنای دین خود را بر امور باطله نهند و والله
ایشان را جمیع به دوزخ باشد والله و خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود است
لا یزال همیشه هست بنیانهم الذی بنیان ایشان آن بنایی که بنوا بنا نهادند آن را به اغراض فاسده ریبة سبب شک
و نفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان زاید بر شکی و نفاقی که دارند و گفته‌اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از تخریب
از توکل ایشان استدعا نمودند که آنحضرت به مسجد ایشان رود و آید و نماز گزارد به اتا آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی
الله علیه بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبله اهل قبا باشد بیت
پس بفرمود که ویران کنند • طرح خاشاک و خاکستر کنند • حق تعالی فرمود که باشد همیشه شک و ... ایشان
واسطه تا آنکه شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در خود حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود و به سبب آن تخریب
الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره گردد و شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته‌اند تقطع قلوب
ایشان بقتل و موت باشد یا مرگ و یا در دوزخ و قول بعضی آنست که توبه و استغفار و ندامت برسد و ان بود والله علیم
و خدای داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکیم حکم‌کننده است بخراب آن بروجه حکمت و در تفسیر وسیط
آورده که از محمد بن کعب قرظی نقل میکنند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و دو از اهل یثرب با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه رضی گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت
فرمود که شرط میکنم برای خدا که او را پرستید و به وی شرک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها
و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود
انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله
نخواهیم کرد حق تعالی ازین بیع و شری خبر میدهد که ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گرویدگان
انفسهم نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة
بآنکه مر ایشان را باشد بهشت این تمثیلیست برای اثابت مؤمنان بهشت بر بذل اموال و نفس ایشان در حقیقت اشتری
زیرا که بیع و شری جایی در توقع پذیرد که بایع مالک بوده حال آنکه هرکه هست و هرچه هست مال اوست العبد
وما له لمولاه پس این تحریضیست در غزو و جهاد یعنی او بنده را توفیق کرده تن نفس و مال داده را بعطای او بهشت
به زوال نفس مایه شرور و شور ... و سبب طغیان و عجز و این دو ناقص معیوب را در راه او فدا کن در بهشت
مرغوب را بازستان نظم سنگ بیند از و گوهر بستان • خاک زمین میده و زر میستان • در عوض این همه ... حور
نعمت پاکیزه باقی بگیر • در کشاف ... و جزآن منقولست که اعرابی در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم بگذشت
و آن حضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام بالطف او در آن عکس پذیر اشراقات فیض ... ساخت پرسید هذا کلام
کیست گفت کلام الله سوال کرد که بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات خطاب

الست بربکم شنوایید اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیله و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را
و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر نشکنیم بلکه نفس و مال خود را دادیم باذن نظم آن بیع را که در روز ازل
با تو کردم من امضا دادم حدیث اقالة نبود • عزیزی فرموده که هرکه بنده بخرد و بعیب او دانا بود او را
نتوان که رد کند حق سبحانه ما را خرید و بعیوب ما دانا بود امید آنست که از درگاه کرم باز رد نکند بیت
امید که از نظر لطف تو مردود نگردیم • چون لطف تو شد با همه عیبم خریدار • در نفحات الانس آورده که ابو ...
رحمه الله نقل میکند نظم تو بعلم ازل مرا دیدی • دیدی آنگه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب همان • رد مکن
آنچه خود پسندیدی • و حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بدل
اختصاص ما و دوم دل را در ... ذکر کرده در جواهر التفسیر ثبت تحریر یافته بیت
هرکه خواهد که زین صحن بوی • کو تماشای آن گلستان کن • و بعضی از بیان اشتری بیان ما له اجل اشتری میکند که
گویند یقاتلون کارزار میکنند مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب
رضای او فیقتلون پس کارزار میکنند دشمنان را و یقتلون و گاه کشته میشوند بر دست ایشان وعدا علیه
وعده داده است خدای ایشان را برین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی
التوراة والانجیل والقرآن در کتابهای ... آنست که اهل توریة و انجیل مأمور بوده‌اند بقتال ومن اوفی و کیست
وفاکننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریم است و کریم خلاف در وعده روا ندارد فاستبشروا
پس شادمان باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آن بیع که کرده‌اید بآن وذلک و آن بیع
هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگست در معارک از امام جعفر صادق رضی نقل میکنند که ای مؤمنان قیمت
شما نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم
جاوید ابدیست • در مثنوی معنوی آورده • نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت • بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت التائبون این مؤمنان بازگردندگانند
از معاصی یا رجوع کنندگان بحق تعالی العابدون پرستندگان حق با اخلاص یا قائم بشرائط عبادت
الحامدون ستایندگان حق بر آنچه بدیشان رسد از سرا و ضرا یا ثناکنندگان حق در هر لحظه و طرفه
السائحون روزه‌داران یا سیرکنندگان یا بیرون آیندگان از بادیه نفس ... الراکعون
رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بدرگاه بی‌نیاز الساجدون سجود کنندگان یا طالبان قرب
الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم والناهون
عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و از کار بدعت و ... در بیان امر و نهی
چون ... و بکار ... جمیع بیان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحدند و هریک با یکدیگر باید که
منضم باشد والحافظون لحدود الله و نگاهدارندگان حدود الله مر احکام خدای را ... گویند نگاهدارندگان

بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوف‌اند و وضع مظهر
در موضع مضمر نیست برای آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارت است به تعظیم
آن آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری
طلبیدم در زیارت وی مرا اجازه داده‌اند و در استغفار برای او دستوری خواستم مرا باز داشتند این آیه آمد که
مَا كَانَ هیچ نبوده و روا نباشد لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویده‌اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب آمرزش
کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابوطالب در مرض موت او بعد از
آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم برای تو مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات
وی برای وی استغفار میکرد و صحابه اطلاع یافتند که حضرت جهت ابوطالب آمرزش طلبید گفتند ما چرا
برای آبا و اقربای خویش استغفار نکنیم و حال آنکه ابرهیم صلوات الله علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک
پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیه آمد که روا نیست مر پیغمبر و مؤمنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند
وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند این مشرکان أُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شود لَهُمْ
مر ایشان را أَنَّهُمْ آنکه ایشان مشرکان أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ‌اند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ و نبود آمرزش خواستن
ابرهیم علیه السلام لِأَبِيهِ برای پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده
کرده بود مر پدر را آنجا که گفت سأستغفر لک ربی و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابرهیم را که اگر
ایمان آرم پس استغفار ابرهیم علیه السلام ان بود که طلب مغفرت کرد برای او و توفیق بخواست فَلَمَّا تَبَيَّنَ پس آن هنگام که
روشن گشت مر ابرهیم را عليه السلام لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ آنکه پدر او دشمن خداست مر خدا را یعنی بر کفر مصر شد و توفیق ایمان نیافت یا
بوحی معلوم شد که ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی
که ابرهیم بسیار گرینده بود و کثیر التأوه در وقت قلب حَلِيمٌ بردبار بعدی که پدر میگفت لارجمنک او جواب میداد
که سأستغفر لک ربی و چون آیه تا ایه تهدید ... مؤمنانی که چون ایشان قبل النهی استغفار کرده بودند
مؤاخذ نخواهند شد وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نبود خدای که قومی را ضایع کرده اند و تباه سازد یا ایشان را گمراه کرده
خواند بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه ایشان را فرمود با احکام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرده اند بر ایشان مَا
يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته‌اند در شان جمعی است که قبل تحویل قبله در گذشتند یا پیش
از تحریم خمر یا غیر آن نوشیدند ... إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند یُحْيِي و می‌سازد زنده کرده اندر دگا
وَيُمِيتُ و میراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نیست شما را ای مؤمنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری و شاید که خطاب با کفار باشد یعنی باید که خدا را پرستش کنید که شما را

پیغمبر و مؤمنان ... که حکم عذاب ... یا در ترک عذاب ... لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی
که توبه پذیرفت خدای و قبول توبه باز گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او در شأن منافقان در تخلف یا
بیان تبرئه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق بذنوب کما قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر یا حسنات الابرار سیئات المقربین که محتاج بتوبه و استغفار نباشد نه پیغمبر و اصحاب او و همه کس
را حاجت بکمال دون او نیست و ناقص ... کمال ... که توبه از آن لازم باشد و
بعضی ... و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة اشارت بدین است و نزد محققان این معنی مناسب آنحضرت
نیست جز توجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغیر حق مقصود نبود پس شیخ رحمه الله میگوید ذکر توبه برای آنست
که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع ... تعظیم ... و بر هر تقدیر پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ
و از مهاجران وَالْأَنْصَارِ یعنی جمعی از ایشان که ... الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ و آنان که
پیروی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت ... لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند جهت آنکه عسرت
بوده ... داشتند ... در روز ... با سر میبردند و هم در آب
بود ... آن ... خوده ... وهو ایفاق
بود پس حق تعالی صفت میکند ... مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود
که از غایت عسرت يَزِيغُ قُلُوبُ میل کند و از جای برود دلها فَرِيقٍ مِنْهُمْ گروهی از ایشان یعنی ...
که چون از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول صلی الله علیه وسلم دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ
عَلَيْهِمْ پس خدای در گذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات و ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بدرستی که خدای بایشان
رَءُوفٌ بسیار رافت است چون توبه کنند رَحِيمٌ مهربانست به تفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و در گذشت
توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی
بود که قبل از این سبق ذکر یافت کعب و هلال و مراره ... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که کسی با ایشان سخن نگوید و مخالطت ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال
... خدمت ... بشرط عدم مباشرت ... حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنگ شد
عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود فراخی و وسعت این کنایه از شدت و نهایت پریشانی است وَضَاقَتْ
عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ و تنگ شد بر ایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود
وَظَنُّوا و دانستند که أَنْ لَا مَلْجَأَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر بسوی آمرزش خواستن از
کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون در ماندند و بیچاره گشتند توفیق توبه داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا
توبه کردند و باز گشتند و مقرر است که تا او به توبه توفیق ندهد و در قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود
گر لطف تو یاری ننماید ز نخست ◦ هم توبه شکست است و هم پیمان سست ◦ چون توبه بباید بدو ...

تا توبه پذیری شود و توبه درست کند بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ان الله
بدرستی که خدای هو التواب الرحیم اوست قبول کننده توبه از تائبان متفضل و رحم بر ایشان یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و عملی که مخالف فرمان باشد معاودت مکنید و کونوا مع الصادقین
و باشید با راستان که با ایشان در اقوال خود چون کعب و یاران وی و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند
و سبب راستی که صدق بجا آوردند در اخبار یافتند نظم از کجا است که در کلام ... از همه رسول کرد
راستی خویش نهان کردند ... بر بعضی راست زبان کرده و گفته اند که خطاب با اهل کتاب است یعنی ای
گروهی که ایمان آورده اید بموسی و عیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه و سلم و باشید با صادقان که اصحاب انبیا
واقعند و در گفتار و کردار ما کان نه روا است و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را و من حولهم و آنانکه گرد ایشانند من
الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس مانند عن رسول الله از حکم رسول خدای و فوت بصحبت
او و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت ظاهرتر بوده که ولا یرغبوا و روا
نیست ایشان را که رغبت کنند بانفسهم بنفسهای خود عن نفسه از نفس رسول یعنی خویشتن را دوست تر دارند و از رنج و
بلا محروم و اسیر نمایند بلکه بخاطر ... که ابو خیثمه انصاری ... در مدینه مانده بود در بعضی روزها
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم گذشته روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت
در هر یکی در عریش نشسته بوده و آب زده و کوزه آب سرد مهیا ساخته و طعام نیکو ترتیب نموده
همه و در هر یکی بایستاده و زنان برگرفت آن ترتیب ملاحظه نموده گفت و الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بوده و ابو خیثمه در سایه خنک و آب سرد و طعام لذیذ و دو
زنان خوب روی خوش بوی معاشرت کند خدای سوگند که در هیچ عریش پا نهم و از آب و طعام نخورم تا
که با آنحضرت ملحق شوم پس ناقه را زاد بر داشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بعسکر اسلام رسید ذلک
آن وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم ظما نرسد ایشان را
تشنگی ولا نصب و نه رنجی ولا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای ولا یطئون و سپرند موطئا جائی را که
کفار ... اسب یا کف پای شتر یا بپای خود سپردن آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافران را ولا ینالون و در نیابند من عدو
نیلا از دشمن هیچ یافتنی از کشتن و نهب و اسر و کسر و هزیمت و جراحت الا کتب لهم مگر نوشته شده باشد برای ایشان
به بآن عمل صالح کرداری شایسته یعنی بهر یک از اینها که بر ایشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنهما فرمود
که بهر ترسی که از دشمن در دل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان او بنویسند ان الله بدرستی که خدای ضایع
نگرداند و تباه نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را ولا ینفقون و نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه
اندک و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسب یا صاع خرما که بدهند چون ابو عقیل رضی و نه نفقه بزرگ چنانچه
ذو النورین رضی داده و ولا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا جمع رود آب و سیل را مراد زمین است

ججهت بریدن قطع الاقصیة مگر که نوشته شده برای ایشان ثواب آن و آن نوشت بعد ایشان لیجزیهم الله تا جزا
دهد خدای ایشان را احسن ما کانوا نیکوتر آنچه بوده که در راه حق یعملون میکرده اند و مسئله صحیح اجزاء
حسن را بزیادت اطلاق کرده بجهت توفیر اجر در نتایج آورده که اگر مثلا نیز اعمال صالحه باشد و یکی از همه نیکو
تر چون جهاد آن را ثواب عظیم دهد و بمقصود نبوده دیگری را بطفیل آن قبول کند و همه را بمثل ثواب آن دهد بر آن
دارند تا کرم او نسبت بمجاهدان بر همگی ظاهر شود نظم مجاهدان شرف چنین ثانی دارند که دولت دیگر جهد
دریافت دارند و آورده اند که بعد از نزول تهدیدات که در شان متخلفان نازل شده مؤمنان جازم شدند بر آنکه
بعد از جهاد بر آیند تا همه عازم شوند این آمد که وما کان المؤمنون و روا نیست و نباشد مؤمنان را لینفروا آنکه بیرون روند
بغزا کافة همه ایشان چه از مصلحت مختل میماند فلولا نفر پس چرا بیرون نرود من کل فرقة منهم از هر گروهی
از ایشان که مراد قبیله و اهل بلد است طائفة گروهی اندک و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند
فی الدین در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام روایت که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا و تا بیم کنند
قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر
نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم
نزدیک شما اند من الکفار از کافران که قریظه و نضیر و خیبر در حوالی مدینه باشند و گفته اند که اهل روم مرادند که
در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بعضی گفته اند دیلم و بیابان ولیجدوا و باید که یابند کافران
و قوم کند فیکم غلظة درشتی و تندی نسبت بخود یعنی در مقاتل تعلیل و قوف نمایید تا باشند و صبری بر مقاتله
در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت و در فتوحات مکیه
است که جهاد مؤمنان با کفار اقرب بطریق اید در جهاد وی از نفس اقرب است و نزدیکتر دشمنان
بتو است که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب
مینماید و الیه الاشارة فی المثنوی بیت ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر اندر درون
قد رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر این زمان اندر جهاد اکبر سیر ... که ... شیر آن را دان
که خود را بشکند واذا ما انزلت سورة و چون فرو فرستاده شود پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید
باستهزا و دیگر را بود انکار و استهزا یا با ضعفاء مؤمنان گویند ایکم زادته کیست از شما که بیفزاید او را هذه این
سوره ایمانا گرویدن یعنی کدام ایمان است کان از بر سوره او را ایمان زیاده گردد فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه گرویده اند
بوعده فزادتهم ایمانا پس زیاده گرداند سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه
تدبر در سوره ایمان ایشان بار سوره منضم گشت بایمان ایشان بسورهای دیگر وهم یستبشرون و ایشان شاد
میشوند بنزول آن که سبب کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست واما الذین و اما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای
ایشان مرضیست یعنی بیماری شک و نفاق و حسد و بغض اسلام فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را

رحمة الله الرحیم تخویف ... یعنی در سورها دیگر شک داشتند پس شک در رجس درانضمام یافت بدان
شک پیشین بوده که بیماری دلی ایشان ... و چون حکمها یافت از رجس و در ایشان تا وقتی که بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ
و ایشان کافر بوده بودند أَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی‌بینند این منافقان أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ که ایشان مبتلا میشوند بانواع بلیات از
رنج و قحط و غیر آن ... ظاهر میشود در سالی فِي كُلِّ عَامٍ در هر سالی مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار یا دو بار ثُمَّ
لَا يَتُوبُونَ پس از ظهور آن توبه نمیکنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ و ایشان پند نمیگیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و هرگاه
که فرستاده شود سوره‌ای از قرآن که عیب ایشان در آن مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ نظر کنند بعضی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی
بعضی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و گویند بدان سوره یا از راه خشم و غیظ با استماع آن
و بتعجب از یکدیگر پرسند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می‌بیند شما را یکی از مسلمانان شما را اگر از
مجلس بیرون روید پس اگر چنین کسی اثبات کنند و اگر نبینند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس بازگردند از مجلس حضرت رسالت
علیه السلام صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بازگردانید خدای دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از ایمان و قرآن و واجب آنست که این
کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی برگرداند دلهای ایشان را از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ
گروهی اند که دین یا سخن فهم نمیکنند لَقَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد شما را ای آدمیان رَسُولٌ فرستاده
بحکم خدای مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نمایند و افاده و استفاده
وجود گیرد یا ای عرب رسول از شما است کلبی گفته شما از عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ قبیله نبود از
عرب الا که مصطفی علیه الصلوة والسلام در آن قرابتی پیوسته بوده در قرائة شاذه مِنْ أَنْفَسِكُمْ خوانده اند یعنی
فاضلترین شما و شریف‌ترین شما و در حسب و نسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار بود بر او مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید
در معنی که بر لفظ عزیز وقف کرده اند آن را صفت رسول دانند یعنی غالبست و بین فرو آرند که بر وست آنچه بکشید
از کفار یعنی احتراز آن بر وی است ... که شفاعت نماند که آن خواهد بود و در بعضی گفته اند حَرِيصٌ
نماند عصیان که ... که او چنین شنیدی پیش ده اگر ... که پاک نیست جواد و خواهد بود
پاک نیست حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَحِيمٌ
مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را بجهت دو نام از نامهای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را فرمود
که انا الله بالناس لرءوف رحیم و او را گفت بالمؤمنین رءوف رحیم و این دلیل تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر
علیهم السلام است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی گردانند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمانبرداری
فَقُلْ پس بگو حَسْبِيَ اللَّهُ بسنده است مرا خدای که شر شما کفایت کند و مرا بر شما غالب کرده اند لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبودی بحق نیست مگر او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل کردم و کار خود بوی بحد اشتم وَهُوَ و اوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
خداوند عرش بزرگ که مخلوقات یا عرشی که قبله دعاست و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ
حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش با چنان عظمت که هشت هزار رکن دارد و در روایتی سیصد هزار تا عدد او

قاعده تا قاعده سیصد هزار سال راه و مثل آن ملو از حالات و صافات بقدرت کامله خود نگاه میدارد قادر
که مرا از شر منافقان نگاه دارد که حافظ بندگان و ناصر ایشان کان او است نظم از دعوا یاری که
یاری ده او است ۰ بدو التجا کرگرشان بادوست ۰ کسی را که او آورد در پناه ۰ چه غم دارد از فتنه کینه خواه ۰
عطا الله لطایف و اشارات این آیه حوالت باد باقی جواهر التفسیر و الله نعم المولی و نعم النصیر

سوره یونس مکیه و یکصد و نه آیه است — بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی سوره اند و علم الهدی فرموده که چون آیه تمام نشد سوره را بحرف
خواهند و گفته‌اند الر یعنی انا الله ارای من و در بحر الحقایق آورده که هر حرف اشارتی است از حق بحبیب و صلی الله علیه
وسلم میگوید سوگند بوجود تو ... و بلطف متوالی در وجود و راءفت من بر تو تا ابد جواب قسم
چیست تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم که وی تا تغیر و اختلاف نیست
یا آنکه در آن نسخ بر وی کشیده نشود یا آنکه بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اساس نبوت
محمد صلی الله علیه وسلم تاکید یافت و حضرت پروردگار عزت شانه او را برسالت اختصاص داد و صنادید قریش اظهار
انکار نموده گفتند عجب است که خدای بر عالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابوطالب را اختیار کند
حق سبحانه فرمود أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مر مردمان را عَجَبًا شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا آنکه ما وحی کردیم إِلَىٰ رَجُلٍ بسوی مردی
مِنْهُمْ از جنس ایشان و از قبیله ایشان چون او أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ بیم کند مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را
چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسانید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه
کفار را سبب بشارت نیست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده مومنان را أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست قَدَمَ صِدْقٍ
پیش روی نیکو عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی است
که حق تعالی وعده راست داده در بعثات مومنان در باطن و جماعه گوید مقام صدق است ... روز زوال و ملال نیست
یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعا ملائکه در شأن ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که بر
ایمان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشت یا تقدیم حق بجانب ایشان چنانچه میفرماید
السابقون الآن خبر میدهد ... صدق که حضرت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام و در بعض التفاسیر فرموده که حضرت
رسول را صلی الله علیه وسلم پرسیدند از قدم صدق فرمود که هی شفاعتی توسلوا بها الیهم و مقرر است که گناه
کاران تباه روزگار را هیچ وسیله به از شفاعت آنحضرت نیست نظم کسی که کم شفاعت دعا هیچ عذر گناه
در آن روز ... قَالَ الْكَافِرُونَ گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بر ایشان و نمودن خوارق
عادات إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادوییست آشکارا إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستی که پروردگار شما الله
الَّذِي آنخدایی است که بقدرت کامل و حکمت و قصد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین یعنی آنچه ... کرسی
اجسام عالم است ... فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد یعنی مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش اعظم

مخلوقات است يُدَبِّرُ الْأَمْرَ بيسازد امر كائنات را بر مقتضاى حكمت و تقدير ميكند بوجهى را بر وجهى كه بهتر باشد مَا مِنْ شَفِيعٍ
نيست هيچ شفاعت كننده روز قيامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستورى دادن خداى مر او را در شفاعت اين كلام رد
شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت [illegible] ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبير و استيلا رَبُّكُمْ
پروردگار شماست نه غير او چه غير او را با او در صفتها شركت نيست فَاعْبُدُوهُ پس او را بيگانگى بپرستيد أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آيا پند نميگيريد يا تفكر نميكنيد كه مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إِلَيْهِ بسوى اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا باز
گشت شما همه [illegible] باشيد جواب سؤال [illegible] وَعْدَ اللَّهِ وعده داده شما را خداى وعده دادنى حَقًّا
درست و راست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستى كه خداى در اول بيافريد خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن زنده
كرداند و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است جزا [illegible] لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنانرا كه گرويده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كرده اند كارهاى شايسته بِالْقِسْطِ بعدل [illegible] كه ايشانرا بعد [illegible] برعايت عدل كه
[illegible] باشد يا بايمان ايشان [illegible] و در مقام آن [illegible] از [illegible]
او [illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه كافر شدند لَهُمْ مر ايشانراست شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
آشاميدنى از آب گرم در دوزخ كه چون بخورند [illegible] ايشان پاره كرده وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و ديگر ايشانرا بود عذاب
دردناك كه تخفيف نيابد بِمَا كَانُوا بسبب آنكه بوده اند [illegible] يَكْفُرُونَ كافر ميشدند هُوَ الَّذِي اوست آن
خداوندى كه بقدرت جَعَلَ الشَّمْسَ كرد آفتاب را ضِيَاءً روشنى وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را [illegible] نور [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] نور است [illegible] قدره
[illegible] آفتاب [illegible] و قمر [illegible]
مَنَازِلَ و تقدير كرد مر [illegible] مَنَازِلَ [illegible] ايشان [illegible] تقديركرده
[illegible] لِتَعْلَمُوا تا بدانيد
عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها چون [illegible] وَالْحِسَابَ و تا بدانيد شما اوقات
ماهها و روزها [illegible] مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نيافريد خداى اين مذكور را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستى
[illegible] يُفَصِّلُ الْآيَاتِ [illegible] خداى بيان
ميكند [illegible] لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهى را كه ميدانند [illegible] إِنَّ
فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستى كه در آمد شد شب و روز [illegible] وَمَا خَلَقَ
اللَّهُ و در آنچه آفريد خداى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمينها از انواع موجودات لَآيَاتٍ هر آينه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت [illegible] لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهى را كه ميترسند از عواقب احوال و
[illegible] و از [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ بدرستى آنانكه لَا يَرْجُونَ اميد ندارند لِقَاءَنَا ديدار ما [illegible]

[illegible] وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانى دنيا و پسنديدند وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا و آرام گرفتند بدان [illegible] مقصود كرده اند
[illegible]
بوده [illegible] بيت [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ هُمْ
آنكه ايشان عَنْ آيَاتِنَا از آيات كتاب ما يا از دلايل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهانند أُولَٰئِكَ آن گروه كه ياد
كرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جاى بودن ايشان دوزخست بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند كه ميكردند از معاصى
يعنى كفر و شرك إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستى كه آنانكه ايمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كردند كارهاى شايسته يَهْدِيهِمْ
رَبُّهُمْ راه نمايد ايشانرا پروردگار ايشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بسبب ايمان ايشان براه بهشت [illegible]
تَجْرِي ميرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زير [illegible] ايشان
جويها [illegible] فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشت با نعمت [illegible] دَعْوَاهُمْ [illegible] فِيهَا
در بهشت [illegible] سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاكى ياد ميكنيم ترا بار خدايا [illegible]
[illegible] وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ايشان بر يكديگر
فِيهَا در بهشت [illegible] سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعاى ايشان أَنِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد كه گويند حمد خدايرا رَبِّ الْعَالَمِينَ كه پروردگار عالميانست [illegible]
[illegible]
[illegible] تسبيح و تحميد [illegible]
خوشتر آيد نظم [illegible]

بيت

[illegible] صلى الله
عليه وسلم [illegible] حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجيل كند خداى لِلنَّاسِ الشَّرَّ مر مردمانرا [illegible]
اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ [illegible] لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ [illegible]
أَجَلُهُمْ اجل ايشان و هلاك شوند حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم فرموده كه خدايا [illegible]
[illegible]

باز نمودن

[illegible]
[illegible]
[illegible] فَنَذَرُ الَّذِينَ پس ميگذاريم آنانرا كه لَا يَرْجُونَ اميد نيدارند لِقَاءَنَا ديدار ما [illegible]

بایشان رسند از باد درو زحمت غرقه شوند وظنوا انهم در چراحیاط ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا
تا در ضلالت فی طغیانهم یعمهون سرگردان میروند واذا مس الانسان الضر و چون برسد آدمی را سختی و رنجی مراد مطلق
یا ولید مغیره یا عتبه ... چون ضرر ... دعانا بخواند ما را باخلاص لجنبه
تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی ... او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و قائلان ترديد
تعمیم دعا باشد در جمله اوقات و احوال یا یاد ... فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم
از و ضره رنج و مضرت او را ... مر برود ... از کفر ... او را موقف دعا
و دیگر بیاد رجوع نکند کان لم یدعنا گوییا که نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بوی رسیده
بود کذلک همچنان زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان را که از حق تجاوز نموده اند ما کانوا
یعملون آنچه هستند که از استغراق در طلب ... اعراض ... وترک ... میکنند ولقد اهلکنا القرون و بدرستی
که هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران
وجاءتهم و حال آنکه آمده بود بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزها آشکارا
وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی ... بجهت فساد استعداد و در
یا ... کذلک همچنین که ایشانرا جزا دادیم ... هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم
المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان ... که تکذیب پیغمبر میکنند ثم جعلناکم خلائف پس گردانیدیم شما را جانشینان
فی الارض در زمین من بعدهم از پس قرنها که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت ... بعد از آنکه دانسته
... کیف تعملون چگونه خواهید کرد ... عمل ... جزا
... جزا ... گرد ... جو کرده ...
... در ... قریش با حضرت رسالت ... کنند
... سادات عرب ... عبادت لات و عزی ... حق سبحانه فرمود واذا تتلی
و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح است قال الذین
گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند ... بما ... مشرکان ... قرآنی
... بگویند مر پیغمبر را علیه الصلوة والسلام ائت بقرآن بیار ... غیر هذا ... که ... کرده ... دروی
... ثواب و عقاب و معایب آلهه ما ... او بدله یا تبدیل کن قرآن را یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت بنه
... بود که آنحضرت متابعت هوا کند ... الزام کنند که حق سبحانه فرمود که قل ما یکون
بایشان ما یکون لی نیست و روایت مرا ان ابدله که تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی
نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم ... تصرف ... ان اتبع متابعت نمیکنم ... الا ما یوحی
... الی بسوی من ... ان اخاف بدرستیکه من

میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم ... بتبدیل عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که قیامت است قل لو
شاء الله ... اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی ... علیکم بر شما ولا ادریکم به و نه نمودی
شما را بفهم آن فقد لبثت فیکم پس بدرستیکه درنگ کردم در میان شما عمرا عمری دراز که چهل سال بوده
من قبله پیش از نزول ... افلا تعقلون آیا چرا ... کنید
... در میان شما بوده ... و با عالی ... کلامی بر شما بخواندم که فصحا
عرب از کمال ... و بلغاء ... عاجز ... صورت ... کلام
... پس قرآن معجز رساله ... علم
... معجزه آورده ...
... کتابت ... سابق آنست که افترا ... بر خدای
تغییر و تبدیل قرآن ... فمن اظلم ممن افتری پس کیست ستمکارتر ازان که افترا
... علی الله کذبا بر خدای ... او کذب بآیاته یا تکذیب آیتهای او ... انه لا یفلح المجرمون
بدرستیکه ... ویعبدون و میپرستند من دون الله از جز خدای ما لا یضرهم
چیزی که ... ولا ینفعهم و سود ندهد ایشانرا ... پرستش
او ... معبود ...
... ویقولون و گویند
... هؤلاء شفعاؤنا ... عند الله نزدیک خدای ... شفاعت میکنند
... معتقد ...
... قل اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بآنچه
... فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین ... سیگوید که خدای
... شریک ... شفاعت ...
... آسمان و زمین ...
آسمان و زمین ... سبحانه پاکست خدای وتعالی و برتر ... عما یشرکون از آنچه
شریک ... وما کان الناس و نبودند آدمیان الا امة واحدة ...
آدم علیه السلام ... طوفان ...
ابراهیم علیه السلام فاختلفوا پس اختلاف کردند ...
... احکام جاهلیت اختراع کرده
ولولا کلمة و اگر نه کلمه ایست سبقت که پیشی گرفت من ربک از پروردگار ... حکم ازلی ... تاخیر

هزاوه که فاصل باشد میان مختلفان وگرنه لقضي بينهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فيما فيه در آنچیزی
که ایشان در آنچیز يختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی ويقولون و میگو[یند]
مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لولا أنزل چرا فرستاده نشد عليه بر محمد آية معجزه من ربه از نزد پروردگار
او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تحویل انهار است و اسقاط سماء و جز آن از آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد [آمد]
فقل پس بگوی در جواب ایشان که نزول آیتها غیبست و پنهان إنما الغيب جز این نیست که علم غیب لله مر خدای راست
شاید که در ضمن آیات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد آنها را از نزول فانتظروا پس منتظر باشید نزول مقترحات
که میطلبید إني معكم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرين از منتظرانم تا ببینم که عذاب بر شما فرود آید یا آنها که مطلوب شما
نازل میشود وإذا أذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة نعمتی من بعد ضراء از پس سختی
که مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إذا لهم مكر ناگاه مر ایشان راست مکری
في آياتنا حیله در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باب پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال
ببلاء قحط و تنگی مبتلا بودند چون رحمت دریافتند و از آن بلیه نجات یافتند بقدح کلام الهی و قصد
حضرت رسالت پناه مشغول شدند بمکاید و حیل تنگ بجستند حق سبحانه فرمود که قل الله بگوی ای محمد که خدا
أسرع مكرا زودتر است از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش از ظهور مکر شما تقدیر عذاب بر شما فرموده
کرده إن رسلنا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه يكتبون مینویسند ما تمكرون آنچه شما مکر میکنید
او مکره بعد از آنکه تدبیر خفا و شما از فرشتگان ما پوشیده نیست و ما که [illegible] خواهد بود مضمون این کلام
تحقیق المقام است هو الذي اوست آنکه يسيركم میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را في البر
در خشکی بر مرکب چون اسب و شتر والبحر و در دریا بر مرکب خشک چون کشتی و زورق حتى إذا كنتم تا چون
باشید في الفلك در کشتی وجرين بهم و کشتیها روند با آنان که در روند بريح طيبة بباد خوش که موافق
وفائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوییا که این صورت تذکره است و غیر مخاطبانرا نیز تا متعجب
شوند از حال این قوم که در وقت آنند و کشتی ایشان بباد که باندازه صلاح کشتی وزد میرود وفرحوا بها
و شادمان شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ريح عاصف بادی سخت که دریا ازو در شود وجاءهم
الموج و بیاید بدیشان موج دریا من كل مكان از هر طرفی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در
آید وظنوا و یقین کنند أنهم أحيط بهم که گرد گرفت بلا ایشانرا از هر جانب دعوا الله بخوانند خدایرا به
کشف آن بلا از ایشان مخلصين در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدين برای خدای دین خود را یعنی از خوف
دین خود را خالص کنند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زائل گردد و گویند لئن أنجيتنا
اگر برهانی ما را من هذه ازین اهوال و بلا لنكونن هر آینه باشیم من الشاكرين از سپاس دارندگان نعمت تو
فلما أنجاهم پس چون باز رهاند ایشانرا از آنچه بترسیدند إذا هم چون [illegible] ایشان يبغون في الأرض بغير

میکنند در زمین و بیشتابند بجهانکاره‌ها و کردن [illegible] شرک و فساد بغير الحق ناکردست یعنی فساد دائمی
بجای ایشان نیز بغیر حق بوده چه [illegible] علی‌الاطلاق يا أيها الناس ای مردمان إنما بغيكم على أنفسكم
جز این نیست که ستم شما یعنی و بال آن راجع بشماست سجع هرکه ابره میکند بر خویشتن باخوده میکند و گفته اند
علی انفسکم بشماست و خبر او متاع الحياة الدنيا یعنی انکستم و بیدادی شما بر خورداری زندگانی دنیاست یعنی
دو سه روز منفعت نا پایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن بجا ماند و حفص متاع را بنصب خوانده
مصدر فعل محذوف دانسته یعنی دو روزی چند برخورید خوردنی از زندگانی دنیا ثم إلينا پس بسوی ماست مرجعكم
بازگشت شما در قیامت فننبئكم پس خبر میکند شما را بما كنتم تعملون بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن
پاداش خواهیم داد إنما مثل الحياة الدنيا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و [illegible] آن بعد از اقبال
كماء مانند آبیست یعنی باران که أنزلناه فرو فرستادیم آنرا من السماء از آسمان فاختلط به پس آمیخته شد بآن آب نبات
الأرض گیاه زمین مما يأكل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب و [illegible] و بقول والأنعام و از آنچه
میخورند چهارپایان از گیاهها و خشک حتى إذا أخذت الأرض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود
وازينت و آراسته شد بحصول گوناگون ثمرات و بهار رنگ وظن أهلها و گمان بردند اهل آن زمین أنهم قادرون
که ایشان قادرند عليها بر درویدن گیاه و چیدن میوه‌های آن أتاها ناگاه آمد بدان زمین أمرنا عذاب
ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید ليلا در شب أو نهارا یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع
حصيدا شبیه بانچه درویده باشند یا از اصل کنده كأن لم تغن گویا که هیچ نبوده بالأمس دی روز كذلك
همچنین که [illegible] تفصیل کردیم نفصل الآيات جدا میکنیم و روشن میسازیم دلائل قدرت خود را لقوم يتفكرون
برای گروهی که تفکر کنند در ضرب امثال و بدان منتفع گردند [illegible] تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال
اموال و ظهور ادبار بعد از دور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره
[illegible]
آن [illegible] و حسرت بیت منگر بانکه دی زمین [illegible] فصل نوبهار • مانند نقش خانه فاقد نزهت •
وقت خزان [illegible] • منصف شوی که لایق [illegible] • و گفته اند مثل آب باران است و مثل [illegible]
جهان و در وجه تشبیه مال دنیا بآب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه مال دنیا و حظوظ آن
آب باران [illegible] دوست که باران [illegible] نمایدما
دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر [illegible] جمع نگردد بلکه بحکم ازلی در قسمت [illegible] دست آید نظم [illegible] مقسوم
از ازل مقرر کرده اند • همکس با بیشتر ازان حاصل نکرده بجهد • هرچه [illegible]
[illegible] • دیگر آنکه آب باران [illegible]
باشد اما چون در موضع مکث نماید [illegible] رنگ و بوی و طعم او متغیر گردد [illegible] انقطاع از [illegible]

یا بر ما له دنیا نیز تا سبب اتفاقی جوانمردان دست بدست روا نکرده و پسندیده و مقبول باشد و چون درویش
بخل داشت که خسیسان باشد [illegible] مذموم بوده و [illegible] نظم [illegible] تا باشد
[illegible]

[illegible]

میدهد یا از أمّن یملک السمع آیا کیست که خلق میکند گوش را والابصار و دیدها را که تواند که بیافریند و از فنا
نگاه دارد و من یخرج الحی و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانات یا نبات است من المیت از مرده که نطفه است یا دانه
و یخرج المیت و بیرون آورد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانات یا نبات است و من یدبر الامر و کیست
که تدبیر کند کارها عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح
توانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس زود جواب این جمله گویند که خدای است و چون این اقرار کردند
حجت است در بطلان طریق ایشان که اصنام است فقل پس بگوی ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار افلا تتقون آیا
نمی ترسید از عقوبت چنین خدا و بتان را شریک میسازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفات است او است
ربکم الحق پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او و شما که شک دارید در آن مخطی بوده فماذا پس چیست چیز است
بعد الحق از پس راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده میشوید
از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق راسخ است حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو
یعنی عذاب او واجب شد علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود
انهم زیرا که ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان شما یعنی بتان که شریک
خدای میسازید من یبدؤا الخلق کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کند
او را بعد از موت و چون کفار اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد در بیان اعتراف نمی نمودند
حق بجای آن فرمود که قل الله بگوی ای محمد که خدای یبدؤا الخلق کسی است که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده
پس باز زنده سازد بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست
از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل
قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلام است قل الله بگو خدای یهدی
للحق راه نماید خلق را بحق افمن یهدی آیا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده
شود امن لا یهدی یا آنکه راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه او را راه نمایند و در تفسیر زاهدی آورده که
بت پرستان بت را بجای پایان میبستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که بهتر بود آنکه
راه نماید یا کسی که او را راه نمایند فما لکم پس چیست مر شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید که
باری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که او محتاج شماست و یکسان میدانید قادر و عاجز حکیم را
و زبون را نظم عجز و قدرت که هر دو ضد اند عقل کی گوید که یکسانند عجز بر خلق ... تا در
کار حضرت اوست وما یتبع و پیروی نمیکند اکثرهم بیشتر کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود
الا ظنا مگر گمانی را که مستندات بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق
بر مخلوق ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و

تخمین

تخمین بجای حق و یقین قایم نبود گفته اند مطلق کفار آن بود که ایشان را شفاعت خواهند کرد و حق سبحانه
که کار ایشان سود نکند و خلاصی نیابند از عذاب حق شیئا چیزی ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی دانا است
بما یفعلون بانچه ایشان از متابعت گمان میبرند و اعراض از حجت و برهان می نمایند وما کان و نیست و نشاید
هذا القرآن این قرآن با وجود کمال اعجاز ان یفتری اگر بر بافته شود و کسی تواند گفت من دون الله بجز خدا
یعنی سزاوار نیست که این سخن مختلق یا منشی باشد ولکن و لیکن فرستاده خدای او را تصدیق الذی باور داشتن آنچه
بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز که کتب منزله نیز هست وتفصیل الکتاب و جدا بیان
انچه بر شما نوشته است از احکام و نواهی لاریب فیه نیست شکی در وی و شایسته باشد جز منزل است من رب العالمین
از پروردگار عالمیان ام کفار بدین تحکم میکنند ام یقولون بلکه میگویند افتراه بر بافته است این کلام را محمد قل
بگو اگر چنین سخن بر میتوان بافت فأتوا پس بیارید شما و در بیاید بسورة مثله سوره مانند او در فصاحت و
بلاغت چه شما در نظم و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران اید اگر نتوانید معارضه نتوانید استعانت نمایید
وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن من استطعتم هر کرا توانید که از وی یاری خواهید
من دون الله بجز خدای تا شما را مدد کاری کند و سازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان که محمد از خود میسازد بل کذبوا کافران یکبارگی باور ندارند بلکه تکذیب کردند بما لم یحیطوا بعلمه
که فرا نرسیدند بعلمه بدانش آن سارعت نمودند در تکذیب آنچه دریافت نشد آنرا بعد از سمع قرآن
قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند ولما یأتهم و نیامد بدیشان یعنی کشف
نگشت برایشان تأویله یعنی حقیقت قرآن و ذهن ایشان نارسا بود و ما وقع آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه
ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب کرده بودند
و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد نظم
پس از مردن پشیمان کردی ... پشیمانی سودی ندارد کذلک همچنین تکذیب که کفار زمان تو کرده اند
کذب الذین تکذیب کردند انبیا را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین که
کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انجام کار ستمکاران ... آنها معذب و معاقب
خواهند شد و در این آیه تسلیت خاطر حضرت صلی الله علیه و سلم و تهدید اهل کفر و ضلالت ...
ومنهم و از ایشان که تکذیب من یؤمن به کسی هست که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود که حق است
و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت
نادانی وربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین بتباهکاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب
و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان خواهند آورد بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که از
سعادت محروم مانند و بر شقاوت کفر بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی باز ناستوار نمایند

وتوان اجابت ایشان نومید شوی خاطر خود مشغول مدار فقل پس بگو لی عملی مرا است جزای عمل من ولکم عملکم
وشما راست جزای عمل شما أنتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه شما بری است مما أعمل از آنچه من میکنم شما
بعمل من مواخذ نخواهید شد و أنا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی مواخذ بعمل شما نخواهم
شد و بعضی علما این آیت را بآیت السیف منسوخ داشته اند ومنهم و از ایشان یعنی کفار و دو دانا اسیر گوید از
من یستمعون کسان هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و اثبات احکام می آموزانی
تا استهزا کنند بآن أفأنت آیا تو تسمع الصم میشنوانی کران گوش را استفهام یعنی نفی است یعنی بسماع
ایشان را در نیستی ولو کانوا و اگر چه هستند با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صم ایشان
عدم تعقل انضمام پذیرفته مراد آنست که اصم عاقل طریق تفرس و تطلیق صوتی که بسماع او رسد است
بچیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال او بچه منوال بود ومنهم
و از ایشان کسی باشد که نظر کند الیک بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت
جهل و غفلت در نیابد که هیچ چیز از آیات رسالت نمیبیند أفأنت آیا تو تهدی العمی راه مینمایی کوران را یعنی قادر
بر هدایت ایشان نیستی ولو کانوا و اگر چه هستند با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود
از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل و عبارت است بچشم سر و ایشان از آن محرومند و مخلص سخن آنست که چند
دل بیننده چون از جهات در ایشان جمع شده و ممکن است که احمق صاحب بصیرت در یابد چیزی را که بینای احمق
از ادراک آن محروم بود إن الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان چیزی یعنی سلب نکند
حواس و عقل ایشان را ولکن الناس و لیکن مردمان أنفسهم یظلمون ستم میکنند بر نفسهای خود و حس و
عقل که آن داد و آیات قدرت در ملاحظه استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فوت کرده
نظم چشم از برای دیدن آیات قدرت است ٭ گوش از پی شنیدن احکام حکمت است ٭ هر که که در این چند و چون شود
کور و کر است بلکه از آن بی مروت است ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر میخواهد یعنی خدای
جمع کند کفار را از هول آن روز زحمت بودن در دنیا و در قبر بر ایشان کوتاه نمایند کأن لم یلبثوا گویا
که درنگ نکرده اند إلا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز در تیسیر و تفسیر زاهدی آورده که معتزله
در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدت درنگ در آن دراز دیدندی
سایل نبودی جواب گویند که این صورت سبب صعوبت اهوال و شدت اهوال قیامت که بر عذاب قبر
در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند یعنی یکدیگر را هم که وا
بشناسند گویا زمانی متعارف اندک بوده و این در اول بعث بود و پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن
آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق که زیان کردند در تجارت
خیرات آنان که کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدار خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وما کانوا و نبودند مهتدین

با... بآنکه راه یابند با ایشان وإما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی برخی از آنچه نعدهم وعده داده ایم کفار را از عذاب
هلاک چون از ایشان بود در روز بدر أو نتوفینک یا بمیرانیم ترا پیش از آنکه تو آن را بنگری فإلینا پس بسوی ما است مرجعهم بازگشت ایشان
واقع خواهد شد یعنی انتقام بکشیم از ایشان و بآخرت و بعضی در حیات تو ثم الله پس خدای بعد از وفات آن پیش باشد شهید گواهست علی
و آخرت را آخرت ینامیم عذاب ایشان را ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فراخور اعمال جزا خواهند یافت ولکل أمة و هر گروهی را از امم ماضیه
رسول فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت نموده فإذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسول که بسوی
ایشان فرستاده بود بعد از تکذیب کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی
رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده
نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده الا استحقاق حکم نفرمایند آورده اند
که بعد از نزول این آیت و امثال آن که کفار را استعجال عذاب موعود نمودند ویقولون و
میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این وعده که میدهی ما را إن کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است علیه السلام و مومنان که اهل شرکت
تعریف میکردند قل بگو لا أملک مالک نیستم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را
یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جز نفع برای خود إلا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که چگونه استعجال کنم در
طلب ضرر دیگران یعنی نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل أمة مر هر گروهی را أجل وقتی است برای هلاک ایشان
إذا جاء چون بیاید أجلهم وقت عذاب ایشان فلا یستأخرون پس واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی
ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن تهدید مشرکان است باینکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شآمت
تکذیب در روز گار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد بیت
تدبیر بود امروز که کاری بتوان کرد ٭ فردا که زیادت کنی سود ندارد قل بگو ای محمد أرأیتم آیا دیدید و دا
شما یعنی خبر دهید مرا إن أتاکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که در نزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت
شب یعنی شبانگاه أو نهارا یا در روز که زمان اشتغال طلب معیشت است هر آینه بشما رسید الا استعجال
حاله برین حالت ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب طلب
المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است و در تبیان آورده که چون آیت نازل
شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر با شما آید بما نشان دهید أثم آیا بعد از استعجال
إذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه کنند آمنتم به ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان آلآن آیا اکنون
ایمان می آرید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی استهزا و تکذیب به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون
شتاب میزدید ثم قیل پس گفته شد بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک

و بگویند که ایمان آوردیم و نفعی نیست ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بود
هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بانچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ
کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بمکه رفته
بود و چون بحرم رسید و خطبه دعوت سید عالم صلی الله علیه و سلم شنید بمجلس شریف بنا بیشانه آمد و بعد
استماع قرآن پرسید که ای محمد جا دو ام حادث این دعوی که میکنی بحق است یا بهزل و این کلام که بجوانی
باطل است یا بازی حق و ریشند وَيَسْتَنْبِئُونَكَ خبر میپرسیدند از تو و طلب قرآن و ادعا میکنند أَحَقٌّ هُوَ آیا حق
است و راست این و گفته اند مستهزیان بعث می پرسیدند که حق است آنچه میگویی قُلْ إِي وَرَبِّي بگو آری بپروردگار
من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث موعود حق است و راست و درست وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید
شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب از خویشتن نتوانید
دور کرد اگر باشد وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ و اگر مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد مَا فِي الْأَرْضِ
آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ و پوشیده دارند خود را از اتباع و عوام ایمان خود که تا آگاه نشوند یعنی از ملامت شوند یا
بهوت شوند از هول عذاب و از نطق قادر نباشند در تاج التفاسیر آورده که در اینجا الم و حسرت و ندامت
در دل نهان خویش و گفته اند اسرار یعنی اظهار و اسرار از لغات اضداد باشد یعنی ظاهر کنند کافران
اظهار ندامت کنند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان ایشان
که کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَهُمْ و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده
نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا بدانید إِنَّ بدرستی که لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در
آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس خداوند کافران احتیاج ندارد و به ایصال ثواب و عقاب
تا در دست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید که وعده خداوند در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راست است و در آن خلاف ممکن
نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور ند و از شناختن عقبی
دور مانده نظیره و آن که در تنگنای این مجلس ٭ غیر دنیا ندیده دنیا جوی ٭ چشم دل کو که بر دها بد
جانب ملک آخرت نکرد ٭ مرغ چون در قفس زبون باشد ٭ چه شناسد که باغ چون باشد هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ
که زنده کرده اند و میراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد مرگ را بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان ندا عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد شما را مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ پندی از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفا و
دوایی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى و راه نماینده بسوی حق وَ
رَحْمَةٌ و بخشایش لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده براه مردمان کتابیست جامع چه مواعظ
او بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح اعمال تنفیر مینماید شتملست بر حکمت علم و معارف و کرازام

شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند و مشتملست بر حکم نظری و عملی که نیز علمات
و محض رحمت خواهد بود و تحقیق کلام تو محض و هدایت حکمت ٭ و نمی باید تو میز طارقه رحمت ٭ که گفته که کلام تو
امراض را زائل ٭ شود بمحاسنات بکلی رفت ٭ و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفا صدور و
هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظات مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و
رحمت از برای همه که بدانی و رحمت مر یک و بتبه خود دیده اند قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرآن
است وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که ... است و گفته اند فضل او توفیق است و رحمت عصمت در حقایق سلمی آورده
که فضل معرفت و رحمت توفیق و در با فرآن در عین المعانی آورده که فضل نعمت ظاهره است و رحمت نعمت باطنه
یا فضله حول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار
آورده که از دو کاشاره بیکی بد یعنی ... فضل و رحمت را خواه که ... طاعت و خدمت بود و کرامات
کرم فضل ... بر خدمت ... ثابت و ... فضل و ... از خواندایت
و خوار ... رحمت من بیت کرشاه را خزانه نهادن بود و هوس ٭ درویش را خزانه چو لطف تو
بس فَبِذَٰلِكَ پس باید که بفضل و رحمت ... بفضل و رحمت من ... موعظه و شفا ... پس ... آید فَلْيَفْرَحُوا
پس باید که شاد شوند بدان که هُوَ خَيْرٌ او بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در
معرض زوال و فناست قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاده خدای لَكُمْ مر شما را
مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان که بخوردن حلالست فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید مِنْهُ
از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که بر جمع حرام است و بر بعضی را حکم کردید
که حلالست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی حرام است ما فی بطون
هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرم على ازواجنا قُلْ بگو آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داد شما را در
تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ یا بر خدای افترا میکنید ... وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنانکه
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر می بندند بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که
خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز ... در این ابهام تهدید ... عظیم است إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بانزال کتب
و ارسال رسل و بیان ایشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند این نعمت را وَمَا
تَكُونُ و نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در کاری از کارها و خود وَمَا تَتْلُو و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاده خدا
مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر که هستیم ما
بر شما شُهُودًا گواه و نگاه بان إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض میکنید و در می آیید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ
و پوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مور خرد یا مقدار هبا

بر گروه خود را یعنی آنها که تنبیه کرده بود ایشان را یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست بزرگ و گران گشته
علیکم بر شما مقامی اقامت من با شما من جهة تعمیر کلام زمانی بیشتر است که حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه
سال قوم خود را بخدا دعوت کرده و شما و آبا ایشان را تحمل کرده بیرون جفای قوم بجائی رسیده که تاب
من اگر بر شما شاق میگردد مکث من در میان شما وتذکیری و پند دادن من مر شما را بآیات الله بحجتها روشن
بر وحدانیت خدای و تصدیق نبوت خود مرا ایمن مجاز است فعلی الله پس بر خدای توکلت توکل کردم در دفع
شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آورید و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید با جمع
خداوندان از راه اراده و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنها که گرم خود خدا میدانید
بخش آیه اگر شما ... بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة
بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه شوید ثم اقضوا الی پس روا کنید بر آنچه میخواهید یعنی بکنید از کار آنچه
اراده شما است ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و صحبت کلام من این سخن دلیل
بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواست که ایشان بدین
سخن پی برده قدم در طریق ثابت نهند خود ایشان را خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند
فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از قول من و اعراض نمودید فما سألتکم پس از شما نخواستم بر
اداء رسالت خود من اجر هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من بر دعوت
الا علی الله مگر بر خدای و او مرا ثواب دهد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض نمایید وامرت و فرموده
شده ام ان اکون که باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت
خود غیر از او نخواهم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب و بعد از
الزام حجت بر ایشان فنجیناه پس نجات دادیم نوح را علیه السلام از غرق شدن ومن معه و آنان را که با وی بودند
فی الفلک در کشتی از اهل سفینه ... هشتاد تن بودند ... وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را خلائف
خلیفگان باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا و غرق کردیم در طوفان الذین کذبوا آنان را که تکذیب
کردند بآیاتنا آیتهای ما که با نوح بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای محمد و بدیده عبرت ببین کیف کان
چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت بیم کرده شدگان از قوم نوح علیه ... در این آیه تسلیه خاطر حضرت رسالت
پناه است صلعم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح علیه السلام رسلا فرستادگان
الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بسوی قوم وی چون هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم
ثمود و ابرهیم را علیه السلام باهل بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان
امتان خود بالبینات بمعجزات روشن و دلیلهای واضح فما کانوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند
بدان پیغمبران فرستاده بدیشان لیؤمنوا بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی انکار بما به بآن من قبل

پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعث و بعد البعث بر حال ... سلوک بودند
با ایمان نیاوردند با معجزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در دعوت ایشان کذلک همچنین ...
بر دلها مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان
یعنی مکذبان قریش و امثال ایشان از زمانه ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران
موسی وهرون موسی بن عمران و برادر او هرون را علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون
آن زمان بود وملائه و اشراف قوم او بآیاتنا با آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا
فاستکبروا پس گردنکشی کردند از متابعت او و قبول نمودند وکانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی مجرم و عادت
ایشان تکذیب انبیا و تهاون با آیات کبریا فلما جاءهم پس آنگاه که آمد بدیشان الحق معجزات راست و درست
من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه ... بدیشان آمد و معجزات حق بر ایشان ظاهر شد و معجزه ... قالوا
گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که اینچه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین هر آینه جادوی
آشکار است قال موسی گفت موسی علیه السلام بر قائلان این قول را اتقولون آیا میگویید للحق مر معجزات را
روشن را لما جاءکم آنگاه که آمد بشما که این سحر است اسحر هذا آیا سحرات این که بشما نمودم استفهام انکار
طریق انکار یعنی این جادوی نیست ولا یفلح الساحرون و رستگار نشوند جادوان و بمراد نرسند قالوا
اشراف قوم فرعون موسی را گفتند اجئتنا آیا آمدی بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافتیم علیه
بر آنچه آباءنا پدران خود را از عبادت فرعون یعنی آمدی تا ما را ... فرعون باز داری وتکون
و باشد لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن و نیستیم ما لکما مر شما هر دو
را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون ... از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن
هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلام پس سحره را جمع کردند ... در
اطراف ... و تواعد ... روز موعد ... بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آنگاه که آمدند
جادوان در مقابل موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه
افکند کانید مر آن را از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان رسنها و عصاها خود را ...
حرارت هوا ... بنظر درآمد ... قال موسی گفت موسی ما جئتم به السحر آنچه آورده اید شما آن
جادوی است نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آن را سحر میگویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله زود باشد
که باطل کرده اند از خدای سحر شما را و ناچیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح باز ندارد و تقویت نکند عمل
المفسدین کار جادوان را ویحق الله الحق و ثابت کرده است خدای را ... حق را یعنی معجز آورده ... بکلماته
بسخنان خویش یعنی بحکم قضاء خود یا بوعده نصرت ... ولو کره المجرمون و اگر چه کراهت دارند
کافران و دشوار آید مر ایشان را یعنی حق بجا آید و وعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان

باک ندارد از وی و در مثنوی معنوی اشارت بدین صفت **نظم** حق تعالی از خشم و خشم خصام • سنگ گذارد و اولیا را دو خشم
شد نشانه نور و سنگ وقع وقع کند • سنگ از نور ما که بر قع کند • خشم خصاد بیند و برو و قب • آب صاف بیر
ما اضطراب • آن بسیط آمده زند می‌کند • آن جهود از خشم سبلت می‌کند **فما آمن لموسى** پس ایمان نیاورد به موسی
علیه در ابتدای امر **الا ذرية من قومه** مگر فرزندان از قوم موسی و آن چنان بود که چون موسی از طور به مصر آمد بنی
اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان بوی گرویدند **على خوف** با وجود
ترس **من فرعون** از فرعون **وملائهم** و ترس ملا و گروه خود یعنی از بزرگان و رؤسای قوم خود و آنست که جوانان نیز
ایمان آورده‌اند به موسی علیه با وجود آنکه مترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود **ان يفتنهم** که عذاب کند فرعون
یا رجوع کنند آبای ایشان به فرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر **وان فرعون لعال** و بدرستی که فرعون متکبر بود
في الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن **وانه** و بدرستی که بود **لمن المسرفين** از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی
که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت **وقال موسى** و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتیکه آثار خوف
بر ایشان دید **يا قوم** ای گروه من **ان كنتم آمنتم** اگر هستید شما که گرویده‌اید **بالله** بخدای و دانسته‌اید که ایصال منافع و دفع
مضار بقبضه اقتدار اوست **فعليه توكلوا** پس بر او توکل کنید و کار خود با او باز گذارید **ان كنتم مسلمين** اگر هستید
گردن نهادگان مر احکام قضای او را و داد او [illegible] از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست بلکه تعلق با ایمان و
توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته‌اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله
بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته‌اند توکل وثوق است بحضرت قادر مطلق و
نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بشائبت در
پیش غاسل **نظم** هر که در بحر توکل غرق گشت • حق ز ناسوتش [illegible] درگذشت • این توکل که جهاد [illegible]
[illegible] • و چون موسی علیه ایشان را بتوکل فرمود **فقالوا** پس گفتند **على الله** بر خدا و بر حکم
او **توكلنا** توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرونست برزبان نیاز آغاز دعا
کردند **ربنا** ای پروردگار ما **لا تجعلنا فتنة** مگردان ما را محل عذاب **للقوم الظالمين** مر گروه ستمکاران یعنی ایشان را
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم **ونجنا** و خلاص ده ما را **برحمتك** بمهربانی و بخشش خود
من القوم الكافرين از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از اختلاط با ایشان آورده‌اند که بعد از
ایمان قوم موسی علیه و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات
و در بازارها و اسواق ساخته بودند خراب کردند و ایشان را از ادای نماز منع فرمود حق سبحانه موسی را علیه بفرمود
تا در درون خانه‌های ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه فرموده **واوحينا**
و وحی کردیم **الى موسى واخيه** بسوی موسی و برادر او **ان تبوءا** که فرا گیرید جای باز گشت **لقومكما** برای قوم خود
بمصر شهر مصر **بيوتا** خانها که رجوع کنید بآن بجهت پرستش خدای تعالی [illegible] بالکه تخصیص معابد تعیین

قبله است و اولیاست یا مر قوم و در آن محل امام ایشان موسی و هرون بودند **واجعلوا** و دیگر حکم کردیم که بسازید شما
هر دو برادر و قوم شما **بيوتكم** خانهای خود را که فرا گرفته‌اید **قبلة** مسجدها متوجه بقبله یعنی کعبه موسی علیه نماز
جانب کعبه گزاردی **واقيموا الصلوة** و بپای دارید نماز را در آن مواضع جمع ضمیر برای آنست که اتخاذ مسجد و اقامت
صلوة تعلق بهمه دارد **وبشر المؤمنين** و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر
بشیر است بانکه بشارت وظیفه شریعتست **وقال موسى** و گفت موسی علیه در دعای خود **ربنا** ای پروردگار ما
انك اتيت بدرستیکه تو دادی **فرعون وملأه** فرعون و گروه او را **زينة** چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و دیبا و مانند
آن **واموالا** و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع **في الحيوة الدنيا** در زندگانی دنیا از ابن عباس منقولست
که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها بود که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود و همه تعلق بفرعون داشت
و فرمان او در همه مواضع روان بود بدین سبب مالها بسیار در حوزه تصرف و ضبط قبط در آمد بسبب آنکه [illegible]
ایشان گفت پس موسی علیه بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت
داده دیگر باره بجهت الحاح در تضرع تکرار کرد که **ربنا** ای پروردگار ما ایشان را اینها داده **ليضلوا** تا گمراه
کردانند بندگان ترا **عن سبيلك** از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند **ربنا اطمس** ای پروردگار ما اثر محو
کن **على اموالهم** بر مالهای ایشان یعنی بصورت آن را محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان شکسته
گردد [illegible] گفته‌اند مردم ایشان همه سنگ شد و همان شکل نقش که داشت سنگ گردید فرموده که تمام اموال ایشان
از اطعمه و نقود و اشجار و اثمار همه سنگ شد و این یک از آیات تسع بود و دیگر موسی علیه دعا فرموده که **واشدد**
على قلوبهم و سخت فراگیر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند **فلا يؤمنوا** پس ایمان نیاورند تا
يروا العذاب الاليم ببینند عذاب دردناک که غرق است در بحر قلزم **قال** گفت خدای **قد اجيبت**
دعوتكما بدرستیکه اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر یاد کرده‌اند که موسی دعا میکرد و هرون آمین
میگفت و گوینده آمین در دعا شریک است از این جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد **فاستقيما** پس ثابت باشید
بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل
سال اثر این دعا ظاهر شد **ولا تتبعان** و پیروی مکنید در تعجیل **سبيل الذين لا يعلمون** راه آنان را که از فرط جهل
نمیدانند که وعده حق سبحانه وفا انجامد در وقت آن کار را موقوف وقت مد نگاه دارید وقت چون
عذاب این قوم در رسید و حق سبحانه موسی علیه را فرمود که از مصر بیرون رود قبطیان را هنگام عذاب رسید
موسی علیه با بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیدند فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای
موسی علیه دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعراست ذکر خواهد پذیرفت الغرض بنی اسرائیل
بکنار دریا رسیدند چنانچه حق سبحانه میفرماید **وجاوزنا ببني اسرائيل** و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را

البحر از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی ایشان در آمد یعنی دریافت ایشانرا فرعون وجنوده فرعون و لشکران او بغیا برای ستم
کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت تعدی کردن در جفای ایشان پس چون بکناره دریا رسیدند و اسب فرعون
بوی مادیان که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکرش متابعت نموده خود را در دریا افکندند و
فرعون نمیخواست که بدریا رود هرچند لجام اسب میکشید کرو اسب او را ببرد حتی اذا ادرکه الغرق تا دریافت
او را غرق شدن در آب و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و گرویدم انه لا اله
نیست معبود و مستحق عبادة الا الذی مگر آن خدای که بحق موسی علیه آمنت به بنو اسرائیل گرویده اند بوی
بنی اسرائیل وانا من المسلمین و من از جمله گردن نهادگان زیر حکم او باشم و بعضی گفته اند که فرعون این کلمه واحده
سه نوبت بعبارت تکرار کرد مقبول نشد از غایت حرص که بر قبول آن داشت و بجهة فوت وقت مقبول
نشد چه در وقت دیگر مره واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی یا جبرئیل در جواب
او فرمود آلآن آیا ایمان آوردی اکنون که اختیار نماند وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش
ازین در فرمان پیغمبر سر کشیدی وکنت و بودی تو من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در معالم
و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام در دیوان مظالم فرعون این صورت فتوی
بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بتربیت او
از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان بولی خود نبرد
فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید
خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت
و در وقتی که فرعون بغرقاب فنا در افتاد اظهار ایمان میکرد جبرئیل علیه السلام آن خط را بوی نموده گفت هم
بفتوی تو با تو عمل کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز بر می افکنیم ترا ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو چه در تفسیر
الکبیر تنها برهنه و آب بی آورده اند که چون غرق شد قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل باور نمیکردند
که فرعون هلاک شده و دم بدم گفتیها ساز کرده لشکر از دریا بگذراند و از عقب ما در آید حق سبحانه فرعون را
بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدان او را بشناختند تا بنی اسرائیل بر غرق فرعون دانا شدند و درع
دیدا یقین یافتند و آنکه برزیست که بعضی علما ببدنک بمعنی بدرع داشته اند و آمدن آهن بالای آب بالکلیه مخالف
رسوب و آنست آیتی باشد از آیات قدرة حق و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند
غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بحر بصید و سیر مشغول است
حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین افکند
چنانچه هر کسی او را دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک گفته اند که نلقیک علی النجوة من الارض و برهر
تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای کسی که از پس تو اند آیة نشانه که بتو عبرت

کیرند

کیرند و دانند که ملوک مقهور و ده دست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از گرداب فنا نجات
چون دهد آنکه بانگ انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند بیت عاجزی کو اسیر خواب و خور است • لاف قدرت
زند چه بی خبر است • انکه در نفس خود زبون باشد • صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا و بدرستی که بسیاری
از مردمان من الناس عن آیاتنا از علامات قدرة ما لغافلون بیخبرانند ایشان از آن و در آن فکری و تدبر نکنند عبرتی ولقد بوأنا
و بدرستی که جا دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق جای
پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما پدید آمد و آن ولایت شام بود بعد از آن مصر ورزقناهم و روزی
دادیم ایشانرا من الطیبات از پاکیزه ها و چیزهای لذیذه بقول بعضی مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر ما
است صلی الله علیه وسلم که ایشانرا در یثرب جای داد و خرما تر و خشک بایشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس
اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بر ایشان علم تورة
و در آن اختلاف کردند بتاویل و بیان که عالم شدند بصورة محمدی و صفات احمدی صلی الله علیه وسلم و
بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد
ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه
در چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل یختلفون در آنچه اختلاف میکردند از حکم تورة یا امر پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک از آنچه ما فرستادیم بتو از قصص
و احکام فاسئل الذین پس بپرس آنانکه یقرءون الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست من قبلک پیش از
تو یعنی اهل کتاب چون ابن سلام که محقق است نزد ایمان و مثبت در کتاب ایشان مخاطب پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی
اما برای زیادت تبصره غیر از اهل کتاب لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من
ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش البته از شک آرندگان اصح اقوال آنست که درین امثال مخاطبه اصلی
خطاب متوجه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ
از شکوک و شبهات در آنچه بروی نازل شده از نفی تنزیلات این خطاب دیگر ولا تکونن من الذین کذبوا
و مباش از آنانکه گرده اند بآیات الله بنشانهای خدا که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین
از زیانزدگان ان الذین بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم برایشان کلمت ربک سخن پروردگار تو یعنی
قول که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را از آن خبر داده و گفته اند که
کلمه آنست که لاملان جهنم باحوالی فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد
لا یؤمنون ایمان نیارند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصل ایمان ایشان که تعلق
اراده قاهره باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم و اگر چه آید بایشان کل آیة هر

من الناس

من الممترین

تکذیب

آیة که اقتراح میکنند حَتّٰی یَرَوُا تا به بینند الْعَذَابَ الْأَلِیمَ عذاب دردناک که نامزد ایشان باشد و بمعاینه عذاب
ایمان ایشانرا هیچ نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سود ی نداشت فَلَوْلَا کَانَتْ قَرْیَةٌ پس چرا نبود دیه
ایمان آورده که اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود اهل دیهی از دیههاء ماضیه که
بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آورده فَنَفَعَهَا پس سود رساند اهل آن دیه را إِیمَانُهَا ایمان ایشان ایشانرا در آن
وقت إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ مگر قوم یونس علیه که ایشان لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند کَشَفْنَا عَنْهُمْ دور داشتیم ودفع
از ایشان عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوایی را فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گردانیدیم ایشانرا
إِلَىٰ حِینٍ تا هنگام رسیدن اجلهاء ایشان به تقریر اول یعنی که گفته شد استثنا از دیه قوم یونس متصل بود و
نفع با ایمان یأس مخصوص ایشان شده باشد و از قوم مستثنی باشد و نعم آن آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا
برآنند که بمعنی آیه اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول او تا
نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن چون قوم یونس علیه امارات عذاب مشاهده کردند تاخیر نکردند ایمان
خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند بر تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه بر سبیل ایجاز چنان
بود که حق سبحانه او را به اهل نینوی فرستاده تا ایشان را از شرک و ضلال باز دارد و بخدای دعوت کرد و اِبا نمود و دعوت ویرا
نپذیرفتند آخر یونس تنگدل شده گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند فانزل علیهم عذابک حق تعالی اجابت فرموده گفت
خبر ده قوم خود را بعد از سه روز تا چهل روز عذاب فرود آید یونس علیه ایشانرا خبر داد و از میان قوم
بیرون رفت در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی مالک دوزخ خطاب
کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورده آن سموم بصورت ابری
سیاه و با دودی غلیظ و شراره آتشین بیامد گرد مدینه نینوی فرو گرفت و اهل شهر دانستند که
یونس علیه راست گفت روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را علیه طلب کنید تا
چندانکه گردیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس برفت خدای او که ما را بوی دعوت میکرد حاضر و باقیست
دل او را شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه بعجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا
برهنه پلاس در پوشیده و رعایا هم بر همین صورت در صحرا رفتند و مرد و زن و خورد و بزرگ که خورد
و پیر باد آغاز گریه کردند و کودکانرا از مادران جدا کردند و بیکبار تضرعها و نوحها و خروش و ناله آواز برداشتند
آنرا ما جاء به یونس واذا قلب ذی الجمرتاها شیحم و جمیع ایشان توبه کردند و دیر چهل روز از عذاب
و نالیدن سود کردند و درد مندی و بیچارگی بوقت عرض رسانیدند بیت چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی بکه روی آوریم بی طلبیم از همه سازنده بجز تو نداریم نوازنده هیچ تو کریمی و صعب آمده ایم
تو باید تو خدا اکرم برو تو میکنند خداوند یونس علیه ما را گفته بود که خدای گفته که بندگان را بحرمه و
آزاد کنید ما بندگان توئیم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر میگفتند که الهنا ما را یونس علیه

خبر داده بود که تو خداوند فرموده که چون مالکان و بیچارگان دست گیرم ما بیچاره ایم و درمانده و بعضی
خود ما را دستگیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که او یعنی در کار ما یونس از قول تو بما خبر داده که هرکه بر شما
ستم کند از وی درگذرید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن بر خود دیگر بر ما ستم کرده اینک آمده
که خدایا یونس علیه میگفت پروردگار ما گشاده است که ما سایلان را در گاه و تکیه را امید کرده
اینک ما رو در گاهی سایلان روی بدرگاه کرم آورده
ایم ما را محروم مکن نظم ما تهی دستان برآورده و برو پس دست در دعا در مکتب غمگینه دوست کنار دهند
تا حاجات درویشان و محتاجان توئی پس دعا کن ای کریم حاجات بسیار مه الفصه روز جمعه
که آن بود عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و
ظلمت سحاب بر تفع گشت ابر رحمت سایه رافت و با حرم معاد قابل ایشان افکند پس یونس علیه بعد از
روز سوم بجانب نینوی شد بخواست که از حال قوم خبر گیرد نزدیک شهر رسید دیر صورت واقعه مطلع شد
ملول گشت و ملالت بسیار و قطعه کرده با خود گفت ایشانرا بعذاب بترسانیدم و عذاب برحمت بدل گشت
اکنون اگر بدین شهر در آیم مرا بتکذیب نسبت دهند و به صحرا نهاده قضاء و قدر او بدریا محبوس گشت و
بطن ماهی در سوره انبیاء و صافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ
هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِی الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت
الله علیه بر ایمان قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نیاوردند غبار ملالت بر آینه دل آنحضرت نشسته
حق سبحانه آیه فرستاده ای مر بمشیت خود باز بست و فرموده که أَفَأَنْتَ آیا تو تُکْرِهُ النَّاسَ اکراه می
کردمایی مردمانرا حَتَّىٰ یَكُونُوا مُؤْمِنِینَ تا گردند ایشان بی مشیت مرا و این آیه منسوخ است بآیه قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و
نیست هیچ کسی را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آورد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر باراده و توفیق و قضاء خدای وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ و میکند پلیدی را
یا مسلط میکند شیطان را و عقربیا میخواند یعنی خدای غضب میکند عَلَى الَّذِینَ بر آنان که لَا یَعْقِلُونَ تعقل
نمی نمایند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو ای محمد مر کافرانرا که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا دل
که ببینید چیست مَاذَا فِی السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزها است در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع صنعت
تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و قدرت و حکمت بادشاه وَمَا تُغْنِی الْآیَاتُ و دفع نمیکند و فایده
آیتها وَالنُّذُرُ و استحکام کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکمت بر
واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ پس چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی یعنی واقعها مِثْلَ أَیَّامِ الَّذِینَ
مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد وقوع
عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید که عذاب بر شما نازل خواهد شد إِنِّی مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ
از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّی پس باز رها نیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بر گروه یا ایشان
فرود آید وَالَّذِینَ آمَنُوا و نجاة دادیم آنانرا که ایمان آورده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنان که نجات دادیم رسل

وهنا بعدانه بشانرا حَقًّا عَلَيْنَا وعده داست و درست است بر ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات
دهیم گروندگانرا که محمد است صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله عنهم قُلْ بگو ای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب
با هل مکه است إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي شَكٍّ در شک مِنْ دِينِي از صحت دین من و ترسیان کرده بر خود را بگو شما فَلَا
أَعْبُدُ پس نمی پرستم آنانرا که الَّذِينَ تَعْبُدُونَ می پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ
اللَّهَ ولکن می پرستم بحکم خدایرا الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدایی که میراند شما را تخصیص توفی جهة تهدیدات جه وفا
اهل شرک بمعاد عذاب ایشانست وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان که ثنیه احکام
الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر مرا امر کرده اند یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ روی خود را
لِلدِّينِ از برای دین من خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این خطاب بغیر آنحضرتست وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ
چیزی که سود نکند ترا اگر خوانی آن وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن تو فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی چه
بخواندن چیزی چنین فَإِنَّكَ إِذًا پس بدرستی که تو آنگاه باشی مِنَ الظَّالِمِينَ از ظالمان که وضع دعا در غیر موضع
آن کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر رساند خدای بتو رنجی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس دفع کننده و باز دارنده نیست مر
آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که اعطاست وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده
مر آن فضل را وضع فضله در موضع غیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضلات باراده خیر بر شرکات
استحقاق ایشان يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ
و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امید رحمت او بندید
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلام راست و درست یا پیغمبری بحق مِنْ رَبِّكُمْ
از نزدیک پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هرکه راه یافت بایمان و متابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای خود یعنی حقیقت آن عاید بوست وَمَنْ ضَلَّ و هرکه گمراه شد با نکار
و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بر وست وَمَا أَنَا و
نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن باشد و بعضی فرموده اند که آیة السیف ناسخ
این آیتست وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ
وَاصْبِرْ و صبر کن در دعوت بر ایذایی که بتو رسد و مشقتی که ورزد حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرة تو
یا امر فرماید بقتال دشمنان و جزیه گرفتن وَهُوَ و اوست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا
و میل و ستم نیست یا مطلع است او بر سرایر و احتیاج بینه و گواه نیست از سعیدی ثابت است تا قیامت قلم
یک دم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود مائة وثلث وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم الر در احقاق فرموده که حروف مقطعه در اصطلاح

هود

وصوفیه عرفی مفهوم المراد نیست پس چیز مکتوم باشد و نتوید از قولست اگر شیء را نتوان بعین مقطعات
پرسیدند فرموده که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی الر آنست که انا الله ارى و من خدای که می بینم طاعت
مطیعان و معصیت عاصیان و هرکس را مناسب عمل جزا خواهیم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید
كِتَابٌ این کتابیست که صفت او اینکه أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیتها او بحجج و دلایل یا منتظم کرده
است بنظم محکم چون بنای مستحکم که تغیری و خلل در وی راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره
و آیه آیه یا تفصیل یافته است در و آنچه بندگان بدو محتاج اند یعنی بیان شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد حکم
کننده یا حکم بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزها أَلَّا تَعْبُدُوا اگر نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدایرا إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من
مر شما را مِنْهُ از وی یا امر وی نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده ام بمثوبت بر
توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست که تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار
خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخوردار
دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمرها دراز بخشد و تا مردم را از شما منتفع گرداند یا شما از
بندگان او در ایمنی و فراغت باشید إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام شده که آخر عمر مقدراتست محققان گفته اند که متاع
حسن رضاست بدانچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف قشیری رح مذکور
که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گزارده شود وَيُؤْتِ و تا بدهد خدای كُلَّ ذِي
فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دنیا فَضْلَهُ ثواب و جزاء فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رض
فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و چون جانب فضل بس کند که ذو فضل
آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید
آنرا که بدان نداند یاد نگیرید وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از شنیدن
سخن فَإِنِّي پس بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روزی بزرگ که روز قیامتست
تعبیر کوبیده روز بکبر و گویند روز شدت و وحشت و اینجا کفا پر بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و دیده از جوع
إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابت و
تعذیب قادر است قَدِيرٌ توانا است آورده اند که جمعی از مشرکان منافق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بجهة مصلحت زبان در اخفای آن میکوشیدند و روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده ها فرو گذاریم
و خود را بجامها بپوشیم و سینها خود را فراهم گیریم و در عداوت محمد کوشیم چگونه بدان اطلاع یابد حق سبحانه
آیة فرستاده أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند سینها خود را بر عداوت
حبیب ما و دوستان او تا مکر داننده و تا گردن ... یعنی دشمنی پیغمبر در
درون دل پنهان کنند لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان دارند از خدای أَلَا حِينَ بدانید که آنهنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ

ثیابهم درسر کشند جامهای خود را وبر فرق سر قرار کیرند یعلم میداند خدای ما یسرون آنچه نهان میکنند در
سینهها وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانهای خود سر و علانیة ایشان بنسبت وی یکسانست انه
بدرستی که او داناست بذات الصدور باسراری که در سینههاست و گویند ذات الصدور دلهاست و حق سبحانه
مضمرات آنرا میداند بیت ای که در دل نهانی که نبرد اگه لا قوید میداند درکتاب نزول آورده
کاین آیة در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی بغایت شیرین زبان بود و عادت داشت که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کرده اظهار هوا داری و محبت نمودی اما ظاهرش خلاف
باطن بود و در دل غرض دیگر داشت و حق سبحانه خبث عقیدت او را بر رسول آشکارا کرد
تا کسی بصفای ظاهر او غلط نکند و شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است در
زهر و در نقش و نگار نظم صورة ظاهرش آید بکار باطنش باید بیزار از غبار الجزء الثانی عشر
وما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانات اند الا علی الله مگر بر خداست رزقها
روزی ایشان از روی تفضل در حق ایشان و لفظ علی که مفید قید و جوبست در شرع تحقیق وصول
در وارست بر ذوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی است یعنی روزی هم
متوجه بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض فرماید ویعلم و میداند مستقرها
قرارگاه حیوانات ومستودعها و آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات
از زمین و آب و مستودع موضع قرار ایشان قبل الاستقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه یاد
کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فی کتاب مبین در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ وهو الذی و اوست آنکه خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها فی ستة ایام
در شش روز یعنی از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بوده و آخرش آدینه وکان و بود پیش از آفرینش
ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب و در بعضی تفاسیر آورده اند که حق سبحانه در مبدا آفرینش
یاقوت سبزی بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد حق تعالی باد را بیافرید آسمان
وزمین و عرش را بر زبر آن جای داده و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم
مر اهل تفکر را از عباد حق تعالی بیافرید آسمان وزمین و عرش و باد و آب را لیبلوکم تا بیازماید شما
را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوترست از روی
عمل یعنی شکر که بیشترست برین نعمت یا تصدیق که کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد ولئن
قلت و اگر گویی تو ای محمد قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگانید من بعد الموت
از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافر شده اند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث میگویی
الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا بطلان ولئن اخرنا و اگر تا خیر کنیم عنهم العذاب از ایشان

عقلی

عذاب را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی
استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یأتیهم بدانید که آن روزی که آید بدیشان
عذاب که وعده بدان رفته لیس مصروفا نباشد آن عذاب بازداشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب
رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و در بیان این خداء فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است وحاق بهم
جاء بهم مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در سورة حجر مذکور خواهد شد
بهم و احاطه کرده خواهد شد و ضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی فرود
است بجهات ایشان ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل به یستهزءون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن
استعجال مینمودند ولئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی اگر برسانیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی که در یابد
لذت آنرا ثم نزعناها پس باز ستانیم آنرا منه انه لیئوس بدرستی که او نا امیدست بجهت بی خبری و عدم اعتماد
بر کرم خدای کفور ناسپاس است در نعمت گذشته ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون
نعمت و رخا بعد ضراء مسته بعد از سختی که بوی رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات
رفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا بدی آمده و دور شد عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمان
بنعمت و مغرور بدان فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از ادای شکر و قیام
بحق آن الا الذین صبروا مگر آنانکه صبر کردند در محنت و بلا و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر
بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند مر ایشانراست مغفرة
آمرزش کاملان واجر کبیر و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت شیخ العالم قدس سره فرموده که در جنت
است که مزد نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا نظم ما را بهشت بی لقا تو در
... پرتو جمال تو بهشت محقرست آورده اند که کفار عرب از روی تعنت و عناد اقتراح آیات از سید کاینات
علیه افضل الصلوات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق استهزا و تهاون سلوک مینمودند و از
جمله اقتراحات آنکه چرا گنجی بتو نداده اند یا ملکی با تصدیق تو نفرستاده اند حضرت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول
دعوت و استهزا و سخریه ایشان تنگدل میشد حق سبحانه تعالی برای تسلی آنحضرت در اداء رسالت و عدم تبلیغ
بر دو انکار ایشان آیة فرستاد فلعلک پس شاید که تو تارک ترک کننده باشی لا جرم تمیدی و تبلیغ نمیکنی که استهزا
بعض ما یوحی الیک بعض آنچه وحی کرده شده است بسوی تو یعنی آنچه مخالفت رای
مشرکانست از سب آلهه ایشان وضائق به و تنگ است بدان سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه
گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بر او گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن
تابع او شوند او جاء معه ملک یا چرا نیامده با وی فرشته بجهت گواهی بر نبوت او بسبب این مقالات ابا از اداء
باز ممان انما انت نذیر جز این نیست که تو بیم کننده بر تو انذار است و بس و بیان تقصیر ایشان بجای آوردی

گویا

از انکار ایشان تنگ دل مباش نظر در شب بتانبو که ، از نکال و وعید ایشان چه باک وَاللّٰهُ عَلیٰ كُلِّ
شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها وَكِيلٌ گواه است یا کارساز کار او را کار ساز ده پس توکل کن و از گفت و گوی هر
حسودی و عنودی باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ محمد بربافت اینچه میگوید یعنی قرآن را
از خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ
بربافته از نزد یکخود یعنی دعوی شما آنست که قرآن را از خود میتوان بافت و بر این کار برید که از خود
سازید شما فصحاء عرب و بس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادر ترید چه که
شما بر قصص انجاد و تعوید شما بر انشاء شعر وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون از تعهد
این معارضه بعضی بود ما چون آمد تعالی آیة دیگر آمد که ما توا بود نرمشد و عجز ایشان از اتیان دیگر سوره نیز
بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند مر شما را در آنچه گفتند از اتیان سوره خطاب بیغمبرست
صلی الله علیه وسلم و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مومنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای
حیات بیغمبر صلی الله علیه وسلم و میگفتند حضرت رسالت را مفتری و میگوید شما نیز با مفتری او معارضه
کنید پس حق تعالی وجوب معارضه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب در نیایند فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ آنچه
فرو فرستاده شده است بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاص از اوست و آن علیست بمصالح عباد
و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلٰهَ و بدانید که نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است
با آنچه غیر او نداند و قادر بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و
استفهام بمعنی امر نیز میتوان داشت یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ
كَانَ هر که باشد از روی ارادت هر که يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا را وَزِينَتَهَا و آرایش آنرا از مال و اعمال
خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است و رجوع بر دنیا
که هر که از ایشان باحسان اعمال خود بر خورداری دنیا خواهند نُوَفِّ إِلَيْهِمْ تمام باز گذاریم بدیشان أَعْمَالَهُمْ
جزای کردارهای ایشانرا فِيهَا در دنیا از صحت و دولت و سعه رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در
دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاست نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نیست
ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ جزای ایشان استیفاء مزدی که بر صور اعمال ایشان
مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده وَحَبِطَ و تباه
گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرة متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده
اند وَبَاطِلٌ و نا چیزست و بی نفع مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ
آیا هر که باشد عَلیٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ

وا پی رود و آید برهان او که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برای
باشد یا کسی که از زینة دنیا طلبد و عمل او بر وجه ثواب کند گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتابند یا هر که
خالص و شاهد حجرت یا ملکی که حافظ او بوده یا ابو بکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا سورة آنحضرت
که هر که بدیدهٔ اخلاص و انصاف در و نگریست انوار حق و آثار صدق در جبین او مشاهده نمودی بیت
ای بسی سعادت زجبین تو هویدا • از حسن جمیل تو بارک و تعالی • یعنی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه
یعنی بقرا و شاهد جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت صلی الله علیه وسلم یا اعجاز در نظم او و اگر یتلوه یعنی بتبعه دارند
شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و شهادت اگرچه قبل از وی نازل شده
وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسیٰ کتاب موسی علیه السلام یعنی تورية هم او نیز در تصدیق
نبی او بوده و بشارت بوجود تابع است یعنی موافق قرآنرا إِمَامًا در حالتی که تورية پیشوا بوده مر اهل دین را وَرَحْمَةً
و سبب بخشایش بر نزد علیم أُولٰئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ
و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروهی چند که اهل مکه اند که حزب ایشانست در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان برسند فَلَا تَكُ پس تو مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان
مِنْهُ از این موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این موعد راست و درست مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بدان و تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر
مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا از آنکه بربندد بر خدای دروغ یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او أُولٰئِكَ آن
گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلیٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و
خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران یا اعضا و جوارح ایشان که گواهی دهند که
هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا عَلیٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش با اتخاذ ولد و
شریک أَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری
از درگاه قرب بر صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِينَ آنانکه باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای
از دین او وَيَبْغُونَهَا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدا را عِوَجًا کجی و انحراف از راستی وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ
بدان سرای هُمْ كَافِرُونَ ایشانند ناگروندگان تکریر ضمیر را جهة تاکید کفر ایشانست بآخرة أُولٰئِكَ آن گروه کافران
لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود در زمین دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر
ایشانرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ
افزوده شود لَهُمُ الْعَذَابُ بر ایشان عذاب یعنی دو باره معذب کردند بجهة ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند
در دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنیدن یعنی حق را جاذ شنیدن آن کر بوده اند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند
که ببینندی یعنی آیات قدرة را جاذ دیدن آن کور بودند أُولٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار تجارت خَسِرُوا

المفترین زیان کردند متاعهای خویش را یعنی بیاراستن ایشان بر ایشان باز گرده و ضلّ عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا
یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جرم أنّهم بیشک و هیچ ایشان فی الآخرة
در سرای قیامت هم الأخسرون ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای بر گزیدند و کاخ
دنیا فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و در بی دو اهی خرات عظیم باید دین را بدنیا دادن از کم عقلی
تا که دنیا جای که بیع است و آن بی لذات است ۰ نعیم عقبی دولت باقی و هی ۰ اند هیچ عاجز دارند که عاقل
إنّ الذین آمنوا بدرستی که آنانکه اندروی اخلاص کرده اند و عملوا الصّالحات و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض
و تجنب حرام و أخبتوا و آرام گرفته اند إلی ربّهم بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را و از او با غیر
منقطع شده اند أولئک أصحاب الجنّة آن گروه ملازمان بهشتند هم فیها آن مردمان در آن بوستان جاودان خالدون
دایم و باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مومن و کافرند کالأعمی و الأصمّ مانند کور و کرند و البصیر و السّمیع و مانند
بینا و شنوا هل یستویان آیا برابر اند این دو مثلا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أفلا تذکّرون آیا پند نمیگیرید
عقلا و تامل نمی نمایید و در این تشبیه که کرده است کافر را بنابینا بجهت مشاهده او در آیات قدرة و بنا شنوا
بجهت عدم او از استماع کلام الله و تشبیه مومن بصیر و سمیع بجهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر برخلاف احوال
کافرانند در عرفا حقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه حق را باطل
و باطل را حق شنود و بصیر کسی است که حق را بیند و پیروی کند و باطل را بیند و اجتناب نماید و سمیع
آنکه حق را شنود و بدان عمل کند و باطل را شنود و از آن حذر نماید و بحقیقت بصیر کسی است که دیده
بصیرتش بکحل ما یبصر کحل یافته و سمیع کسی که گوش هوش بگوش وارد و بسمع آراسته بود هر که بخدا
بیند جز خدای نه بیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود بیت کوش که بی حجاب بود در همه جا
او هم بجز ز خدا نشنود ولقد أرسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا إلی قومه نوح را علیه السلام بسوی قوم او
پس گفت نوح علیه السلام ایشان را إنّی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا سازنده یعنی موجبات
عذاب را و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم بآنکه أن لا تعبدوا نپرستید إلّا الله مگر خدای را که اگر پرستش وی
نمائید إنّی أخاف تحقیق که من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم ألیم عذاب روزی را که موالم است عذاب دردناک
بالیم از قبیل اسناد مجازیست یا در قوع در دو فقال الملأ پس گفتند اشراف و روسا الّذین کفروا من قومه
آنانکه کافر بودند از قوم نوح علیه السلام ما نراک نمی بینیم ترا إلّا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی بر ما نباشد
که سبب تخصیص تو بوده بنبوت و بر ما واجب کرده اند اطاعت ترا از تو و ببینایم ایشان همانا بشر بودند
و از درک حقایق ایشان غافل ماندند نظر همسری با انبیا بر داشتند ۰ انبیا را همچو خود پنداشتند
گفت اینک ما بشر ایشان بشر ۰ ما و ایشان بسته خوابیم و خور ۰ این ندانستند ایشان از عمی ۰
در میان فرق بود بی منتها ۰ هر دو گون زنبور خوردند از یک محل ۰ زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب ۰ زان یکی سرگین شد و زین مشک ناب ۰ آن دو نی خوردند از یک آبخور
آن یکی خالی و آن پر از شکر ۰ صد هزاران این چنین اشباه بین ۰ فرقشان هفتاد ساله راه بین وما نراک اتّبعک
و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إلّا الّذین مگر آنانکه هم أراذلنا ایشان فرومایگان و زیرکان ما اند بادی الرّأی
ظاهر الرای بی تأمل ایمان آورده اند یعنی هر که در ایشان نگرد در اول وهله ایشان مشاهده کند وما نری لکم و نمی
بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنّکم بلکه
گمان میبریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم و صدق قال گفت نوح
علیه السلام یا قوم أرأیتم ای گروه من خبر دهید و ببینید شما إن کنت علی بیّنة اگر باشم بر حجتی روشن من ربّی از
پروردگار من که گواهی دهد بصحت دعوی من و آتانی و بدهد مرا خدای رحمة من عنده بخشایشی از نزد خود که
نبوت است فعمّیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص و حمزه و کسائی بتشدید میم خوانند یعنی پوشیده کرده اند آن
حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن أنلزمکموها آیا الزام کنیم شما را بقبول آن و
کنت ابنا استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدی بدان و أنتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت
را کارهان و نا خواهان باشید قتاده رضی الله عنه فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی آن را از ما اختیار قومش
مشیت بر وی و کارست تا حاجت بعد از آن گردانیده دیانت فضلا او کرا خواند نظم که دل بی خود او که مقبول لطف
بی واسطه که تحفه و دانست ۰ بروی بکار رشتابنده اند ۰ بتسلیم حکم سر افکنده اند ویا قوم وای گروه من لا أسألکم
نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر او آگاه کنید تا مرا
تهمت آید که اما کنید إن أجری نیست مزد من إلّا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای
نوح اراذل و او باش را از مجلس خود دور کن تا بتو مجالست کنیم نوح در جواب ایشان فرمود وما أنا بطارد
الّذین آمنوا و نیستم من راننده آنانکه گرویده اند إنّهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربّهم ملاقات کنندگانند
جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود و پس چگونه براندم ایشان را ولکنّی أریکم و لیکن من می
بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نمیدانید قدر ایشان را ویا قوم وای گروه من من ینصرنی که کرا یاری دهد مرا
منع کند من الله از عذاب خدا إن طردتهم اگر برانم ایشان را أفلا تذکّرون آیا در نمی یابید که اگر ایشان را طرد و ایشان
بنمایید کفند توان هم صفت ایشان یکی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالفت
توانند نوح علیه السلام فرمود ولا أقول لکم و نمیگویم شما را که عندی خزائن الله نزد من خزینهای علم خدا و نعمت ولا
أعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا از باطن ایشان خبر دهم ولا أقول و نمیگویم که إنّی ملک من فرشته ام ولا أقول لکم و نمیگویم
للّذین تزدری مر آنانرا که بخواری در ایشان بنگرد أعینکم چشمهای شما بجهت فقر ایشان از او اد میگوید
لن یؤتیهم الله نخواهد داد خدای ایشان را خیرا نیکوئی چنانچه پیغمبران آخرت بر ایشان آماده کرده
برانان که شما را در دنیا داده الله أعلم خدای داناتر است بما فی أنفسهم بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق

واخلاص کرد من حکم برای اسلام ایشان نکنم و در ظاهر ارذلنا بود پس شوی کرد آنکه انی اذاً لمن الظالمین از ستم کاران باشم
چرا انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا
پس بسیار کردی این جدال با ما و دور و دراز کشیدی فأتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میدادی ما را از عذاب
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در وعید خود قال گفت نوح علیه انما جز این نیست که یأتیکم به الله
بیارد خدای بشما عذاب را ان شاء اگر خواهد بما جلّ او و جلاله وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدای
از تعذیب خود با آنکه بگریزید یا بستیزید ولا ینفعکم و سود نمیدهد شما را نصحی نصیحت کردن من ان اردت
اگر خواهم ان انصح لکم که نصیحت کنم مر شما را ان کان الله اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم که شما را گمراه سازد
در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش اینکه خدا اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن
نصیحت نفع نرساند بشما هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما و پرورنده والیه ترجعون
و بسوی او باز گردانیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه گفتند افتراه بر بافته
نوح وحی را از پیش خود و نوح را عیب کنیم قل ان افتریته بگو اگر بافته ام وحی را فعلیّ اجرامی پس بر من است وبال
آن گناه وانا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن می نمائید و اوحی و وحی کرده شد الی
نوح بسوی نوح علیه انه لن یؤمن که ایمان نخواهند آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکه ایمان آورد
فلا تبتئس پس اندوه مخور بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذاء و چون فائده دعوی
از ایشان منقطع گشت زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح کار احتیاط در بند واصنع الفلک و بساز
کشتی باعیننا بنگاه داشت ما یا با حفظ ما که موکله ما که در تواند ووحینا و در وحی کردن ما بتو در ساختن
ابن عباس رضی فرموده که نوح علیه نمیدانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد که بساز چون سینه مرغ ولا
تخاطبنی و با من خطاب مکن فی الذین ظلموا در باره آنان که ستم کردند یعنی از من درمخواه دفع عذاب از ایشان انهم مغرقون
بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه چون کشتی
مطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید هیچ فرزند متولد
نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت ابا کردند نوح علیه بساختن
کشتی اشتغال فرمود ویصنع الفلک و بود که بساخت کشتی وکلما مر علیه و هر گاه که بگذشتندی بر وی ملأ من قومه
مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی چه گفته در بیابان بساخت و دور از آب میکنند کشتی
بساز و آب کو و دیگر طعنه زدندی که پیغامبری بودی و به آخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه گفت
اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس بدرستی که ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون همچنانکه شما افسوس
میدارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه عذاب آنکس را که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که رسوا
کرداند او را در دنیا که آن غرق است ویحل علیه و فرود آید بوی عذاب مقیم عذابی پاینده در آخرت که آن حرق است

پس

پس نوح علیه کشتی ساخت در مدت دو سال طولش سیصد ذراع و گفته اند هزار و دویست و عرضش پنجاه
گز و بقولی ششصد و ارتفاع او سی گز و بقولی سه صد و سی گز و غیر اینها نیز گفته اند و آنرا سه طبقه ساخت و سر
آن مطبق کرده اند و بحکم خدای تعالی از هر جفتی از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع
و بهائم را در وسطی و آدمیان را با اسعد و اغذیه در وسط جای قرار بود و تهیه اسباب آن مشغول بود حتی اذا جاء
امرنا تا وقتی که آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و جوش برزد تنور یعنی آب از تنور بجوشید و آن تنوری
بود از سنگ که حوا در خانه در آن نان پختی و میراث بنوح علیه رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از تنور
بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قلنا احمل گفتیم نوح را علیه بردار فیها در کشتی من کل زوجین
از هر دو جفت از حیوانات یعنی انواعی که جفت میکنند اثنین دو تا نر و ماده … بحیوانی از
نوع حیوان دو جفت بکشتی بر واهلک و کسان خود را که خدای در آر الا من سبق مگر آنکه پیشی گرفته است علیه
القول بر وی قول یعنی حکم با هلاک وی مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح بود علیه ومن آمن و در آورد
هر کسی را که ایمان آورده وما آمن وایمان نیاورده بود بوی موافقت کرده معه با نوح علیه الا قلیل مگر
اندکی از مردمان که زوجه مسلمه وی بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو مرد دیگر
غیر ایشان که مجموع هشتاد و دو تن بودند و با نوح علیه هشتاد تن پس نوح علیه السلام آنها را بزودی کشتی
آورد و سر پوشی که ترتیب کرده بود بر بالای کشتی بپوشید و از زمین آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان
آب بلا باریدن وقال ارکبوا فیها وگفت حضرت نوح علیه با قوم که سوار شوید در کشتی بسم
الله یعنی نام خدای ببرید مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها و بهنگام بازداشتن آن و گفته اند …
رفتن روان شدن او چه در خبر آمده که چون خواستندی که برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی
که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه ایشان را بر وجه تعلیم … داد و گفت ان ربی بدرستی که
پروردگار من لغفور هر آینه آمرزنده مؤمنانست رحیم مهربان بر ایشان که از بلاء طوفان نجات میدهد
وهی و کشتی تجری بهم میبرد ایشان را فی موج در میان موجها که از عظمت بوده کالجبال مانند کوهها ونادی
نوح و آواز داد نوح علیه ابنه پسر خود را کنعان و گویند نام او یام بود وکان فی معزل و حال آنکه بود
بکناره از کشتی و جدا شده از مسلمانان … گفت یا بنی ای پسر کم من ارکب
سوار شو در کشتی معنا با ما تا ایمن شوی ولا تکن مع الکافرین و مباش با کافران که ایشان غرق کرده …
بود با پدر اظهار اسلام میکرد و با کافران در کفر ایشان متفق بود قال گفت در جواب پدر ساوی زود
باشد که باز گردم و پناه گیرم الی جبل بسوی کوهی از کوهها یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرق شدن
آب قال گفت نوح علیه لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست که امروز منع کند و باز دارد چیزی من امر الله از عذاب
خدای الا من رحم مگر آنکس که رحم کند یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیة

یعنی هیچکس منع نیست از عذاب مگر کسی که خدای او را بخشد در اثنای مکالمه طوفان اشتداد یافت وَحَالَ و
حایل شد بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر طوفان فَکَانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام
از کوفه یا هند یا نصیبین دو ده که موضع است در جزیره عاشر شهر رجب بود که در کشتی نشست تا ده ماه محرم
تمام روی زمین بگردید و چون واقعه طوفان به نهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِیلَ و گفته شد
یعنی حق بجای گفت یَا أَرْضُ ابْلَعِی ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون داده وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِی وای آسمان باز گیر
که فرو هشته وَغِیضَ الْمَاءُ و کم کرده شد بر روی زمین آب وَقُضِیَ الْأَمْرُ و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق
بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِیِّ بر کوه جودی که نزدیک موصل یا از شام
روز عاشورا ماه محرم و مدت طوفان شش ماه تمام شد وَقِیلَ بُعْدًا و گفتند دوری و هلاک باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ
مرگروه ستمکاران یعنی کافران را چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بدر آمد آن روز بجهت شکر آن روزه داشت
و صوم عاشورا سنت شد این آیه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز
و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب سخنها گفته اند هر که
وقوف بر دقایق و حقایق این حال [illegible] التوفیق نظم [illegible]
طلب اللآلی • کو هر طلبی در وی سوی دریا کن وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس
گفت نوح رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ ابْنِی بدرستی که پسر من یعنی کنعان مِنْ أَهْلِی از اهل من بود و تو فرموده بودی
که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِینَ و تو حاکم
تر رحم کننده [illegible] امام ماتریدی ره در تأویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت
که اگر خبر داشتی این سخن نگفتی زیرا که حق تعالی فرموده بود که وَلَا تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا چون سؤال فرمود
قَالَ گفت خدای یَا نُوحُ ای نوح إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِكَ بدرستی که پسر تو نیست از اهل تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند
عملی است غَیْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَیْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانش
یعنی چیزی که [illegible] ترا با چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن إِنِّی
أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِینَ از نادانان سؤال غیر جایز
قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام که ای پروردگار من إِنِّی أَعُوذُ بِكَ بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد از این أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه
بپرسم از تو مَا لَیْسَ لِی آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی جواز سؤال از آن چیز وَإِلَّا تَغْفِرْ لِی
و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِی و بخشایش نکنی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِینَ باشم از زیانکاران قِیلَ یَا نُوحُ اهْبِطْ گفته شد ای نوح
فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی از حضرت ما یا سلام و تحیت از نزد ما بتو وَبَرَكَاتٍ و زیادتیها عَلَیْكَ بر تو یعنی در
نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و از آنست که اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و
تمام نسب اهل عالم بدین کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند

أُمَمٌ و سلام و برکت برگروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا از آنها که پیدا شوند از جمع که با تو اند یعنی مؤمنان
وَأُمَمٌ و از آنها که از تو اند امتهای چندی از نسل تو خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار کنیم ایشان را در دنیا
بفراخی عیش و سعت رزق ثُمَّ یَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک [illegible]
وسیط از قرطبی ره نقل میکند که [illegible] مؤمن و مومنه باشد [illegible] تا روز قیامت الا که داخلست در
[illegible] کافری و کافره بوده الا که [illegible] وعذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ از خبرهای غیب
است که بواسطه جبرئیل علیه السلام نُوحِیهَا إِلَیْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که دانی آنرا أَنْتَ
وَلَا قَوْمُكَ تو و نه قوم تو که گروه قریش اند مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از وقت فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر ایذای قوم و مشقت
تبلیغ چنانچه نوح صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِینَ مر پرهیزکاران راست در دنیا بظفر و اعدا
و در آخرت بدرجات علا [illegible] فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبایی مفتاح خستگیها
[illegible] و کار و صبر یاران [illegible] بیت صبر است کلید گنج مقصود • به صبر [illegible]
کر صبر کنی مراد یابی • [illegible] • [illegible] وَإِلَى عَادٍ
و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را [illegible] چنانچه در سوره اعراف
گذشت قَالَ یَا قَوْمِ گفت هود ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را یگانه مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ نیست شما را معبودی
غَیْرُهُ بجز او [illegible] إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شریک
یَا قَوْمِ ای قوم من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی و مقرر است که مجموع رسل [illegible]
از وطن خود خبر داده [illegible]
رساند [illegible] آلوده نباشد نظم [illegible] •
لاجرم پیغمبر [illegible] از قوم نخواهد چنانچه هود علیه السلام فرموده إِنْ أَجْرِیَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِی مگر بر آنکس که
فَطَرَنِی بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید [illegible]
باران از ایشان باز گرفت [illegible]
باران [illegible] محتاج شدند هود علیه السلام فرمود وَیَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ [illegible]
کنید و آمرزش طلبید ثُمَّ تُوبُوا پس بازگردید إِلَیْهِ [illegible] یُرْسِلِ
السَّمَاءَ [illegible] عَلَیْكُمْ [illegible] مِدْرَارًا باران پیوسته وَیَزِدْكُمْ [illegible]
إِلَى قُوَّتِكُمْ [illegible]
[illegible] وَلَا تَتَوَلَّوْا [illegible] مُجْرِمِینَ [illegible] قَالُوا
گفتند یَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی [illegible]
[illegible] وَمَا نَحْنُ [illegible] بِتَارِكِی آلِهَتِنَا [illegible]

عبادت خدایان خویش را عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گویی که خدایان را بپرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ
اگرویدگان إِنْ نَقُولُ نمی‌گوییم در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ
بدی و گزندی در عقل و گویند مراد جنون است عادیان گفتند چون تو دشنام خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته
اند تا سخنی که بر طبق عقل راست از تو شنیده نمیشود قَالَ گفت هود علیه السلام إِنِّي بدرستی که من أُشْهِدُ اللَّهَ گواه میسازم
خدا را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بجز
خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فَكِيدُونِي پس اجماع کنید بر کید به نسبت من جَمِيعًا همه
شما و خدایان شما و اهلاک من اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هرچه خواهید بکنید در قصد
من که مرا هیچ باک نیست و بیچاره و عصا که از مضرت شما اندیشم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام که یکی
تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این سخن
گفت و با آنکه بود که جمع شوید و اتفاق نموده بر هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و
قوت و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بوی عاجز شدند و هم باقی نظم تو خدای بشو اگر عالم
در بیابان بخدا که سر موی قدرت ترک دهد و چون هود علیه السلام کرم لطف و توفیق تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ
بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّكُمْ پروردگار من و شما و هم خود را بوی گذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ
هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر که خدای فرا گیرنده است بِنَاصِيَتِهَا موی پیشانی او را یعنی مالک و دست قادر
و غالب بوده بر او و اخذ بناصیه تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من عَلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بر طریق عدل و حق است هر کس که بر وی توکل کند او را ضایع نگذارد و در بحر الحقایق آورده که
صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد و بغیر او که الله هو الحق و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص
مذکور است در باب احدیت افعال و بیان تاثیر مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال
مؤثر در تمام متعلقات است بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند اینست سر آخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم سیر کونی کائنات بیکبار کما الیه راجعون و آخرین مقالات قول
قائلی بیت چون همراه اوست از جهد راست قهر بر وی که پیروی اوست چون نازد بود و نمانده
هم باید رو که باشد انتهاء هم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید از مزد اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ
أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستی که رسانیده‌ام بشما مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه را که فرو فرستاده شده‌ام بدان إِلَيْكُمْ بسوی شما
یعنی وحی آلهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ
جانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی غیر از شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید
او را چیزی با عراض از وی و ابا از دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ
نگهبانست یعنی افعال و اقوال همه را نگاه میدارد و در مجازات آنها از وی فوت نمیشود چون کفار قوم هود

ازین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب
ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که گرویدند مَعَهُ با او و ایشان چهار هزار
بودند که همه در آن هاید برا هود بِرَحْمَةٍ مِنَّا بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه باعمال ایشان
وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ و برهانیدیم ایشانرا از عذابی درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخیر ایشان در آمد و از ادبار ایشان
بیرون شد و اعضای ایشان پاره پاره ساخت وَتِلْكَ عَادٌ و آن عادات یعنی از هلاک کرده دیار احقاف و چند
قبیله عادات جَحَدُوا انکار کردند و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و
عاصی شدند در فرستاده کان او عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و پیروی میکردند أَمْرَ كُلِّ
جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِيدٍ ستیزکار را یعنی عاصی شدند در کسیکه ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند
کسانی را که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواندند وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این سرای لَعْنَةً لعنت و آنکه بعد
هلاک گشت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ
کافر شدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند یعنی گفته اند
دوری باد مر عاد را یعنی هلاک ده عاد هلاکت بر ایشان و مراد هلاک ایشانست دلیلا استحقاق عذاب و عقوبت
قَوْمِ هُودٍ عطف بیان عادات یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بود که حضرت هود علیه السلام بدیشان مبعوث
شده بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَى ثَمُودَ و فرستادیم
بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای گروه من بپرستید خدا را بوحدانیت او و بگروید مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَهٍ هیچ معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ
او بیافرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفها که نسل او از آن آفریده میشود از خاک
پیدا گرده وَاسْتَعْمَرَكُمْ و ساکن گردانید شما را فِيهَا در زمین در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود
از سیصد تا هزار بود و بنا ها ملقربه داده و بر طاقت زمین با ناز ساخته و بعضی اتجاد و غرس اشجار
اشتغال نمودند فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آورید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع
کنید بپرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من قَرِيبٌ نزدیکست با بندگان برحمت مُجِيبٌ
اجابت کننده دعا دادست بفضل و عنایت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو فِينَا
در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانها رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَذَا پیش از این که دعوی نبوت
کنی که ترا ملک و مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما در آیی حالا دین ما را رها کردی أَتَنْهَانَا تو
برداری آیا باز میداری ما را أَنْ نَعْبُدَ از آنکه بپرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه را که میپرستیدند پدران ما وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ
و بدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک عبادة اصنام مُرِيبٍ
در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میکرد قَالَ يَا قَوْمِ

گفت صالح علیه السلام ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي
از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً و داده باشد مرا از نزد خود پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد
مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس هرگاه با خدای و حجت روشن شما مرا
بدین خود دعوت میکنید و با من جدال مینمائید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز زیان کاری
نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن مرا بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار
طلب معجزه نمودند و چنانچه در سورهٔ اعراف ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بایشان
حجت گرفت و در باب ناقه وصیت نمود وَيَا قَوْمِ و گفت ای قوم من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقهٔ خداست لَكُمْ مر شما را آيَةً در
حالیکه نشانه ایست بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای
... وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید
فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی متعاقب آزار و حذر بکردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا
پس پی کردند ناقه را و تفصیل آن در سورهٔ ... مذکور شد ...
صالح علیه السلام در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال بدو تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شاد زیید
و برخوردار باشید از حیات فِي دَارِكُمْ در سراهای خود ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه
عذاب بر شما فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی
ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آنگاه
که امر آمد بفرستادن عذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم صالح را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان که با او بوده
از مؤمنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشایشی از ما ... ایشان یعنی بفضل و رحمت خود صالح و مؤمنان را
از آن بلا رهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز ... قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان الْعَزِيزُ غالب بر هلاک کافران وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
و فرا گرفت آنان را که ستم کردند بر نفس خود بکفر الصَّيْحَةُ فریادی عظیم یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ...
کردانیدند که ... حیات داشتند در خانها ساکن شده ... منتظر عذاب بودند چون روز شنبه
آفتاب طلوع نمود عذاب نیامد از خانها بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که جبرئیل علیه السلام با صورت اصلی
خود پایش بر زمین و سرش بر آسمان پرهای خود را نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالها سبز
و دندانها سفید و براق و پیشانی ... در رخسار ... موی سرخ برنگ مرجان
ظاهر شد و افق را بپوشید ثمودیان این حال را مشاهده نموده روی بر خاک نهاده ...
جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار بمردند و زلزله در خانها افتاد و سقفها بر ایشان فرود
آمد فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ مردگان بر زمین چسبیدگان كَأَنْ لَمْ

يَغْنَوْا گویا هرگز نبوده اند فِيهَا در آن سراها ... وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد هر که از قوم ثمود بود
در مشارق و مغارب و سهول و جبال ... مگر ... که در حرم ... بود ...
که ابو رغال ... أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار
خود را أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ بدانید که دوریست از رحمت مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما
یا از ملائکه که یا دوازده یا ده یا هشت ... یا سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ... صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم علیه السلام بِالْبُشْرَىٰ
بمژده دادن ولد و فرزند یا بهلاک قوم لوط در حقایق سلمی مذکور است که آن بشارت بود ...
... چون ... خلیل ... وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و در آخر نیز بشارت به
دوام ... که آن مژده بظهور رسید انبیا علیهم الصلوة
والسلام از صلب وی ... خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است ... بشارت در ...
که ... چنین پسری باشد بیت خوش وقت آن پدر که چنین باشد ...
که چنین بود ... آبائی ... صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر ...
جبرئیل علیه السلام ... قوم لوط آمده بود و اسرافیل ... بشارت ... ابراهیم و میکائیل ...
السلام و اخراج ایشان ... آمدند قَالُوا سَلَامًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم علیه السلام که جواب ... ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را ...
مهمانان ... فَمَا لَبِثَ پس درنگ نکرد أَنْ جَاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده ...
کرم ... و ... ایشان ... طعام ... فَلَمَّا رَأَىٰ پس آنگاه که دید ابراهیم علیه السلام
أَيْدِيَهُمْ دستهای ایشان را ... لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَكِرَهُمْ
انکار کرد ایشان را ... وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً از ایشان ترسی ...
که ... از طعام او تناول ننمودند ... طعام نخوردند ترسید که دزدان باشند ...
بوی رسانند چون ملائکه احساس خوف نمودند از وی قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند ای ابراهیم مترس إِنَّا أُرْسِلْنَا
بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وَامْرَأَتُهُ و زن ابراهیم ساره
... قَائِمَةٌ ایستاده بود ... خدمت مهمانان ...
داشت ... گشت ... فَضَحِكَتْ
پس بخندید ... از ... خوف ... ابراهیم ... هلاک ...
... تعجب ... از غفلت قوم لوط ... قرب عذاب ... تعجب ...
... خوف ابراهیم علیه السلام ... بسیاری خدم و حشم ... جون

ساره بخندید فَبَشَّرْنَاهَا پس بشارة دادیم او را بزبان ملائکه بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی اسحق نام وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ
يَعْقُوبَ و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارة بساره جهة آن بود که بچه و سرور زنان بفرزند بیشتر است
و دیگر آنکه ابرهیم علیه از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود
قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ گفت ای عجبا أَأَلِدُ من بزایم وَأَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیرزنم و دران وقت نود و نه سال از عمر وی
گذشته بود وَهَٰذَا بَعْلِي و این شوهر منست شَيْخًا در حالتی که پیر است صد و بیست سال یا صد و دوازده سال إِنَّ هَٰذَا
بدرستیکه این خبری که میگویید لَشَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی عجب است استبعاد او ازراه عادت بود نه از روی قدرة قَالُوا گفتند
فرشتگان مر ساره را أَتَعْجَبِينَ آیا شگفت میداری مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست از صنع وی آنچه تعلق
مشیت او که از پیر زن و پیر فرزند بوجود آید نظم قدرتش را که بر کمال بود * کی اینها ازو محال بود رَحْمَتُ
اللَّهِ بخشایش خدای وَبَرَكَاتُهُ و برکتهای بسیار و خیرات عام عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بر شما است ای اهل بیت محققان برآنند
که مراد از برکات در آن بود که اسباط جمیع انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام از ابرهیم و ساره پیدا شدند إِنَّهُ
بدرستیکه خدای حَمِيدٌ ستوده است با عطا نعم مَّجِيدٌ بزرگوار است با عطاها و کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آنگام که
برفت عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ از ابرهیم ترس و فزعی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ و آمد بوی بشارة اولاد يُجَادِلُنَا و مجادله مینمود
و مجادله مینمود با فرشتگان ما فِي قَوْمِ لُوطٍ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید
اهل قریه که در و صد مؤمن باشند گفتند نی همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و هیچ و پس بیکی ملائکه گفتند
در هر ده که یک مؤمن باشد ما آنرا هلاک نکنیم ابرهیم فرمود که ان فیها لوطا در آنجا لوط است و بنات او در
آنجا اند فرشتگان گفتند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستیکه ابرهیم
علیه حلیم بردبار بود تعجیل نکرده در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان مُّنِيبٌ
رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بآنکه حامل بر مجادله ابرهیم علیه با ملائکه رقت قلب وی
و رحم دل بوده امید داشت که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملائکه گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ای ابرهیم
در گذر از این جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستیکه آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب
ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ و بدرستیکه آینده است بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذابی باز گردانیده نشود پس ملائکه
ابرهیم را وداع کردند و روی بمؤتفکه نهادند و آن چهار شهرستان بود و در هریک صد هزار مرد شمشیرزن
چون بنزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه در آنجا بود نزدیک کرده دیدند که وی در زمین کار میکند پیش
وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ و آنگاه که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما لُوطًا بسوی لوط علیه سِيءَ بِهِمْ اندوهگین
شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد بجهة ایشان از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آن بود که دید ایشانرا
با رویهای خوب و صورتهای دلکش از بدی وی با آن قوم اندیشید وَقَالَ و گفت لوط هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ این روز سخت
است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاک

مکنید لوط مهمانانرا دید گفت شما نرسیده اید خبر این شهر و اهل او که ایشان گفتند چیست کار ایشان
لوط را شرم آمد که بگوید گفت گواهی میدهم که بدترین کار دیست جبرئیل میکائیل را اشارة فرمود که اینک یک شهادت
پس لوط علیه با ایشان روی بشهر نهاد پس چون بدروازه شهر رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون
بمیان شهر رسیدند دیگرباره اعاده فرمود و چون بخانه رسید دیگرباره اکرده و شهادة اربع وجود گرفت بعضی
مهمانان لوط را علیه دیدند و خبر بکردند بسایرین بی اذن لوط اکابر قوم را خبر کرد و روی بدر خانه لوط نهادند
وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط علیه قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتاب کرده و دوان بسوی او وَمِن قَبْلُ و پیش از این وقت
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملها بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و امثال آن ستم
نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت لوط ای قوم هَٰؤُلَاءِ
بَنَاتِي اینک دختران من ایشانرا بخواهید هُنَّ ایشان أَطْهَرُ لَكُمْ پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط
ایمان بوده یا در شریعت وی تزویج مؤمنات با کافر جایز بوده حضرت لوط علیه از فرط فتوت و در حیت و کرم
دختران را فدای مهمانان کرده و گفته اند مراد به بنات نساء ایشانند چه هر پیغمبری پدر امت خود است از حیثیت تو
و رحمت یعنی زنانرا بخواهید که شما را حلال است و مباح فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای ترک فواحش وَلَا
تُخْزُونِ و مرا رسوا مسازید فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَّشِيدٌ مردی راه یافته
که شما را پند دهد و منع کند از تباه کار بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بتحقیق که تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را
فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بدرستیکه تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان ذکور
گفت لوط علیه در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ کاشکی باشد مرا بشما قُوَّةً بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در
نفس من هر آینه دفع کنم شما را أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیرت و قبیله که بمدد
ایشان دفع شما توانم کرد در احادیث صحاح وارد است که حضرة رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که رحم الله اخی لوطا
کان یأوی الی رکن شدید یعنی بخدا پناه گرفته و حق سبحانه او را یاری داده که ملائکه او را رسید کان جزء رکن
نیست بیت آستان تو که قبله گاه ماست * از همه آفاق پناه گاه ماست * هر که درو در حاجت نیست است * اگرم
مرده کوی تو وارسته است * آورده اند که لوط علیه در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله میکرد
ایشان دیوار را شکافته خواستند که بخانه در آیند لوط بغایت مضطرب و اندوهناک شد چون ملائکه او را
بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ملائکه ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ بدرستیکه ما فرستادگان
پروردگار توئیم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ نرسند باضرار و ایذاء
تو یعنی ضرر ایشان بتو نرسد تو قوم از میان ایشان بیرون بر و مارا با ایشان گذار جبرئیل علیه پر باز کرده و بر
روی و رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند میگفتند که حذر کنید که مهمانان
لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ پاره از شب یعنی بعد

از کرشتن برحمی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ بايد که التفات نکند و وا پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ يکی از شما بر جا اهل خود إِلَّا امْرَأَتَكَ
مکر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده است بدو مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بديشان يعنی وی
نيز چون با او کفار هلاک خواهد شد لوط عليه از غايت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ايشان
جبرئيل عليه گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ايشان صبح است لوط عليه فرمود که هنوز تا وقت
صبح بسيار وقت است جبرئيل عليه فرمود أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آيا نيست صبح نزديک يعنی نزديک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس
آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ايشان جبرئيل را فرموديم تا پر خود را در زير شهرها و ايشان در آورده بر
داشت تا بجائی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ايشان را شنيدند جَعَلْنَا عَالِيَهَا گردانيديم زبر آن شهرها
سَافِلَهَا زير آن يعنی سرنگون ساختيم وَأَمْطَرْنَا و بارانيديم عَلَيْهَا بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً
سنگها مِنْ سِجِّيلٍ از گل سجيل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد که بآتش پخته باشند چون آجر يا سجيل کوهی است
که در جهنم باشد يعنی آن سنگ از آن جای ايشان از آسمان بود يا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده
پای در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سياه و سفيد چون جزع يا بسياهی و سرخی و در زاد المسير آورده
که مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفيد بود نقطهای سياه و برخی سياه بود نقطهای سفيد يا نام هر کسی برو نوشته
بود يا آماده گشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاين پروردگار تو برای عذاب ايشان در تفسير زاهدی آورده که سنگ
کلان او بوار حی بوده و خورد مساری سبوئی قول آنست که سنگ بجلفه باد بر ايشان قوم که در ديار خود
بودند هر کجا از ايشان که بود سنگ مقرر بنام او بر سر فرو آمده هلاک شده آورده اند که يکی از ايشان بحرم مکه در
آمد تا چهل روز آن سنگ که بنام زده او بود در هوا معلق ايستاده چون که از حرم بيرون رفت آن سنگ برو
آمده هلاک شد وَمَا هِيَ و نيست آن سنگ و عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ايشان را استحقاق آنست
که بر ايشان سنگ بارد بيت جو عالم از ستمکر تنگ دارد • عجب نبود که بروی سنگ بارد • ستمکار را
ده خود دست بيداد • جو ظالم را ببينی سنگ بر داد • و گفته اند ضمير هی را جع است بقری کنايه از قريه ها
يعنی ديار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نيست در اثنای اسفار بران ميگذرند پس بايد که بنظر اعتبار در
دران نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بايمان و احسان باصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستاديم
باهل مدين يا ساکنان بلد مدين أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ايشان شعيب را قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من
بپرستيد خدا را يکانه مَا لَكُمْ نيست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هيچ خدايی جز او وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنيد
پيمانه را در پيمودن مکيلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجيدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من مى بينم
شما را با توانگری و نعمت يعنی در مانده و محتاج نيستيد که داعی باشد شما را بخيانت بلکه مردم منعم و
توانگريد و ميمحو کرداری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازيد نه آنکه از حقوق ايشان باز گيريد
وَإِنِّي و بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ ميترسم بر شما با اين خيانت که داريد عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی که فرو گيرد

در

در آيد و توصيف يوم باحاطه که صفت عذابست بجهة وقوع آنست در وی يعنی در آن روز عذاب کرده شما را فرو گيرد
که هيچ کس را از آن رهائی نباشد مراد عذاب قيامتست يا عذاب استيصال و چون نهی کرد از تنقيص کيل و وزن امر
ميکند بايفای آن و اين غايت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام بپيمائيد کيل را پيمانه وَالْمِيزَانَ
و تمام بسنجيد موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و اين قوم را دو وجه خيانت در کيل و وزن هرچه بخريدند
از مردم آن چيزی را زياده گرفتندی و اطراف درم و دينار را ميبريدند در اين باب ميگويد وَلَا تَبْخَسُوا و کم مکنيد
مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چيزهای ايشان را يعنی بهای هرچه بخريد يا قراضه که از درم و دينار مى بريد وَلَا تَعْثَوْا و فساد
بجای مجوئيد فِي الْأَرْضِ در زمين بلاد خود مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کاران باشيد بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای
باقی کذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از آنچه بخيانت جمع ميکنيد
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد باور دارندکان مرا قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نيستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که شما
را از قبايح نگاه دارم يا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پيغام رساننده و نصيحت کننده بر مردم رسانندم
و بس بيت من آنچه شرط بلاغست با تو ميگويم • تو خواه از سخنم پند گير و خواه ملال • آورده اند
انبيا عليهم السلام بر دو قسم بوده اند بعضی ايشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سليمان عليهم السلام و بعضی
ايشان را بحرب نفرموده اند و شعيب عليه از آنجمله بود که اذن حرب نداشت قوم را همه روز موعظه ميگفت و
خود هر شب نماز ميکزارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم که ای شعيب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آيا نماز تو ميفرمايد ترا أَنْ نَتْرُكَ
بتکليف آنکه ما ترک کنيم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستيده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ يا دست بداريم آنچه مى کنيم
فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه ميخواهيم از نقصان کيل و وزن و باز گرفتن بها و بقطع اطراف درم
و دينار إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو برد باری الرَّشِيدُ راه يافته بزعم خود يا اين سخن از روی تهکم ميگفتند
و مراد ايشان اضداد اين صفتها بود يا بطريق استبعاد ميگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوف
چرا اين سخنان ميگوئی قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ گفت شعيب عليه ای گروه من چون مى بينيد و چه ميگوئيد إِنْ كُنْتُ
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم بر بصيرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد
خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نيکو يعنی نبوت و رسالت يا مال بی خيانت و بخس و تطفيف يا اراده دو کمال و تکميل ارزانی
داشت و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده و روا باشد که من در مال خيانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمی
خواهم که من مخالفت کنم شما را إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ از چيزی که منع ميکنم شما را خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز ميدارم
نيز باز ميايستم إِنْ أُرِيدُ نميخواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم وَمَا
تَوْفِيقِي و نيست توفيق مرا در اصلاح امور يا رسيدن بمنزل صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدايت خدای عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ بر او توکل ميکنم که او دست بهمه چيز و غير او همه چرا ننده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز ميگردم در
هر چه پيش ميکنم وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بران مدارد شِقَاقِي مخالفت و دشمنی با من أَنْ يُصِيبَكُمْ

اگر برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنچه رسید قَوْمَ نُوحٍ قوم نوح را علیه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود علیه السلام از
باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا قوم صالح را علیه السلام از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند قوم لوط علیه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور
یعنی در مکان و زمان با شما نزدیک اند اگر از انام گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب
مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او با او پرستش چرا إِنَّ رَبِّي بدرستی
که آفریدگار من رَحِيمٌ بخشنده است بر مومنان مستغفر وَدُودٌ دوست دار تائبانست و ودود بمعنی فاعل آمده
یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله بمعنی الودود بر نهجی فرو آورده است که دوست دارنده یعنی همه خلق را
دوست دارد اما بمعنی یعنی او یکان را دوست میدارد و یکان او را دوست دارند فی الحقیقه دوستی
ایشان فرع دوستی او است زیرا که چون بنظر تحقیق درنگری اصل حسن و احسان که سبب محبت وی باشد
غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و از برای آنکه چند در حجتیم و حجو نمر منظر جمال
جلوه نموده شده و لولا الاعزیزیت حقایق صفتا نعت ای حسن تو داده یوسفان را گلوگه ● عشق
تو کرده مایل یوسفان محبوب ● گر یک نظر کند کی غیر تو نیست ● در مرتبه محب و محبوب قَالُوا يَا شُعَيْبُ
گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ نمی فهمیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری را از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت
تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند اگر نه چرا
فهم کلام او کردندی او خطیب انبیا بود علیهم السلام و دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و ما هر آینه می بینیم ترا فِينَا در میان
ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو بودی که بر دین ما اند و ما ایشان را
عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ هر آینه ترا سنگسار ساختیم وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بحیثیتی
که عزت تو دافع رجم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب علیه السلام که ای قوم من أَرَهْطِي آیا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزتر
و گرامی تر است نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و فرا گرفتید شما امر خدا را وَرَاءَكُمْ پس پشت
خود ظِهْرِيًّا همچون چیزی فراموش شده یعنی حق تبارک و تعالی نگاه میدارید و فرمان پروردگار را
پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید مُحِيطٌ آگاه است بر وجهی که هیچ
چیزی بر وی پوشیده نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلَىٰ
مَكَانَتِكُمْ بر حال خود از شرک و نقص إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام و منکر دین کار خود سَوْفَ
تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بوی عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند تمام
او را هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آنکس که او دروغ گوی است نزد شما یعنی نه و باشد که بدانید که من بر حقم وَارْتَقِبُوا
و انتظار برید آنرا که من میگویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ بدرستی که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که آمد
عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان آورده بودند با او

بِرَحْمَةٍ مِنَّا بمحض بخشایش از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفت آنانرا که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل که ایشانرا
گفت موتوا فماتوا علیکم لعنة الله فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سراهای خود جَاثِمِينَ مردگان در بر زمین
افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گویا که هرگز اقامت ننموده اند فِيهَا در آن دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت باد قوم
مدین را و دوری باد از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانکه هلاک شدند و ملعون گشتند ثمود و تشبیه کرده مدین را
بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تفسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب
هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح الا ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا موسی را علیه السلام با معجزات ما که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ
مُبِينٍ و حجتی روشن ظاهر واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر جهت وضوح است إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون
و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن
بموسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ بر نهج رشد و صواب و چون اهل رشد متابعت امر او
کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس درآرد ایشان را در آتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد جایگاه است در آمدن در وی یعنی آتش دوزخ
چه ورد که آب خوردن بود در آن جهت تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد است بر ضد آن وَأُتْبِعُوا در پی در
آورده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز نیز لعنت در پی ایشانست
بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطائیست داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذَٰلِكَ این خبر مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ از اخبار دیهها
و دیهها هلاک شده است نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا بعضی از آنها قَائِمٌ باقیست یا آبادان چون
زرع قائم راست ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی از آن مفقود است یا خراب چون کشت درو کرده و گفته اند که قائم آنست
که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهالی دیهها باهلاک ایشان وَلَٰكِنْ و لیکن ایشان ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای
خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکرد یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ
خدایان ایشان الَّتِي آن خدایان که از روی جهل يَدْعُونَ میخوانند و میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان
از ایشان باز نداشتند مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی از عذاب ایشان لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان خداوندگار تو
بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان ایشان غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیان کاری و هلاک وَكَذَٰلِكَ و
مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال
آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که گرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است و ظالمان را گرفتنی
که داد وی نجات نیست نظم کسی کز ظلم عالم را بسوزد ● چراغ عیش ظالمان بمیرد ● بترسید کان
کاردان تعالی ● اگر چه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه یاد کرده ام درین قصص لَآيَةً هر آینه

لِمَنْ خَافَ هر کس که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَٰلِكَ يَوْمٌ روز قیامة روزیست مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روز حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمی‌داریم اعلام آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر برای گذشتن مدت شمرده یعنی تا وقت در رسد قادر نکرده يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید کسی سخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای این در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در او جائز سخن گفتن نیز یا شد یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فَمِنْهُمْ پس بعضی از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جایگاه او باشد وَسَعِيدٌ و نیکبخت باشد که بوعده بهشت جای او بود در حقائق سلمی از شیخ قدس سره نقل میکند که علامة سعادت نزدیک حضرت عزت زهد در دنیاست و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و علامت شقاوت هم نزد حضرت رغبت در دنیا و طول امل و بحیای و ابوسعید خراز فرموده که درین سوره دو کار عظیم یاد کرده که سیاست عتاب و سطوت قهاری که مارا از نام ماتان ما مکار یاد آورد و دیگر حکم ازلی سعادت و شقاوت خلق شرف صدور یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرمود شیبتنی سورة هود نظم آن یکی را از لوح سعادت بر کنار ۝ وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین ۝ عدله وی ازین را سوی اصحاب شمال ۝ فضله وی خواند آنرا سوی اصحاب الیمین فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا پس اما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در آن عذاب زَفِيرٌ فریاد سخت وَشَهِيقٌ و ناله زار و زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مد او صوت حمارات و شهیق صوت ضعیف در آخر بود است که باشد تشبیه میکند فریاد و ناله ایشان باصوات و این بدبختان با این ناله و افغان خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آتش مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی تا آسمان و زمینها بجاست و این کلمات در عرف عرب کنایت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام زمین و آسمان وابسته باشد چه نصوص دال بر تابید و دوام اهل نار دارد و انقضاء ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار و مشرکان از ایشانند جاوید در دوزخ خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی که غیر عذاب آتش چه دردوزخ انواع عذاب و عقوبة است و مراد آنها آنست که با آتش دوزخ عذاب کند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشد آسمان و زمین چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات آن زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه صورت و گفته اند سما و فوق و تحت است چه

هر چه بالای سر است آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که فوق و تحت باشد سعدا در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از خیر جنان بدولتی رساند زیاده از آن که دیدار دوست و رضوان یار یعنی که کنا آنرا که بدیدار کرده که عالم است بجمیع معلومات و نکرده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست و شد از این باب در سورة توبه در تفسیر و رضوان من الله اکبر سبق ورود یافته باید دانست که علماء تفسیر در این استثنا سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنا ایشانرا در معانی فرموده که خدای بدین استثنا دانا تر است و کرامات آورده شود شرط ایجاز که اول مقرر شد باقی نماند و الله اعلم بحقیقة الحال از الحکم لا یترجعون عَطَاءً عطا داده ایشانرا عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و حقیقت خطاب با جمع امت پیغمبر یعنی که بشک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ از آنچه میپرستند هَٰؤُلَاءِ این گروه مشرکان در آنکه ضلالت مؤدی بهلاکت یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت مکا هواست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر ام ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمیپرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر چنانکه میپرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش از این باطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستیکه ما تمام رسانندگانیم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشانرا از عذاب غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کردند در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی بدان کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است که گذشت مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام بعذاب استیصال هلاک کننده و حق از آن جدا شدی وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر آینه در شک اند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ که افکنده در ریب یعنی کافرند که نفس را مضطرب و عقل را شوریده کند وَإِنَّ كُلًّا و بدرستیکه هر یکی از مختلفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از آنجمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزاها عملها ایشانرا یعنی ان را نافیه میدانند و لما بمعنی الا یعنی هیچ نیست مگر خدای که جزاء عمل او بوی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما یعنی ظرف هست ایجا تقدیر عدد فی باید کرد برین وجه که ان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود این وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر بخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زاید تقدیرش چنین که وان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِيرٌ دانا است و چیزی از وی فوت نشود تا تو فیه جزا تواند کرد و بهر کار بنده دانا است و مکافات هر توانا او است فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا أُمِرْتَ چنانچه فرموده شده وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند یاران که مستقیم شوند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند

یا توا استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق بر
نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جنید نقل میکند که طالب کرامات مباش جوینده استقامت
باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن چیز که بود او هم نیکو بها شود و نبود او هم زشتیها ذات شود در استقامت
است شیخ الاسلام قدس سره این حرف را شنیده و گفت کوی بسیار نیکو گفت و بنشر واستقم کما امرت ای عزیز هر کرم
قدم مستقیم نباشد رنج ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله فرموده که استقامت آنست که بیخود را از ما سوی
الله محفوظ داری حضرت الله بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده بیت کسی را که از اهل استقامت
کباشد بر سر کوی ملامت * ز اوصاف طبیعت پاک کرده * باطلاق هویت جان سپرده * تمام از کون
دامن فشانده * برفته سایه و خورشید مانده ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بصیر بدرستی که خدای
بآنچه شما میکنید بصیر بینا است ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنت مکنید
با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هرکه قلم برای ظالمی تراشد
یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشند و هم
ایشان رسیده که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و برهنه کی مشرف بود او را آب دهد فرموده که نه فتمسکم
النار آنجهان بدرند که آتش مرده به پس حق سبحانه تعالی از فرط رحمت فرموده که میل بظالم مکنید که تا مسکم النار
پس برساید شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای من اولیاء هیچ
دوستی که عذاب از شما باز دارد ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی
النهار در دو طرف نهار وزلفا من اللیل و در ساعتها از شب نماز طرفی علاوه روز نماز بامداد است و نماز طرف
اخیر ظهر و عصر و نماز زلف لیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه خرما میفروخت زنی صاحب جمال
از وی خرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه هست چون زن بخانه وی در آمد عمرو وی را تقبیل نمود
در حال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حاضر شده گریان حال گذشت عرض نمود
این آیت آمد ان الحسنات بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیئات میبرند و محو کنند بدیها را اکثیر کبائر
حضرت از عمرو پرسید که نماز بجماعت با ما گذاردی گفت آری حضرت فرمود که همی کفارت آن نماز کفارت این گناه
گفت یا رسول الله این بر آیت خاصه گفت لا بل عموم مردم است و مومنان قولست انچه در حدیث آمده که از نماز
تا نماز کفارت گناهانست که باز ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند واسطی رحمه الله در این
آیه فرموده که انوار طاعات ظلمت معاصی را محو میسازد و در بحر الحقایق آورده که انوار مراقبه در طرف النهار
و زلف اللیل ظلمات اوقات غفلت را که بجز اعراض نفسانیه صرف شده رفع میکند گفت از حسنات کفارت کلمات اربعه است
یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین پندیست
مر یاد کنندگان را واصبر و صبر کن بر اذی امت یا بر آداب نماز فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع اجر المحسنین

ضایع نکرد اجر نیکوکاران وعده للذکرین اشارت بآنست که شکیبائی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود
من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی حزم ینهون
باز داشتندی مفسدان را عن الفساد فی الارض از تباهکاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا مگر اندکی بوده
ممن انجینا از آنانکه نجات دادیم ایشان را از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا
و پی روی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچه نعمت داده شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای
نفس خود کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده از ماوراء آن اعراض نمودند وکانوا
مجرمین و بودند گناهکاران وما کان ربک و نخواست پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها
بظلم بشرک واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک
هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و
اگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک
آیین ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و
مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون اهل حق که مسلمانان
یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای او را قناعت دهد ولذلک ولا
برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمان را یا برای رحمت آفرید او را یا هر دو را وتمت و تمام
شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلام که با ملایکه گفت و آن اینست لاملأن هر آینه پر سازم
جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص و هر چیز
خوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران و آن چیزیست ما نثبت به با آنچه ثابت میکردانیم
و بر جای میداریم بآن فؤادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید
و برادران رسالت اثبات نمائی در ابلاغ کفار شکیبائی کنی وجاءک و آمده است بتو فی هذه الحق در این سوره آنچه درست
و راستست در رحلت فرموده که تخصیص این سوره برای تشریفست وهذا الحق در هر سوره قرآن هست
الموعظة اشارت باخبار سوره یعنی از خبرها راستست وموعظة و پندست وذکری و یاد کردنی للمؤمنین
مر گرویدگان را وقل و بگو ای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعملوا علی مکانتکم بر حال خود بر وجه
متکنید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بر کار خود داریم وانتظروا و چشم دارید انقلاب زمانرا
انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظر نزول عذاب باشیم ولله و مر خدایراست غیب السموات والارض علم آنچه غایب است
از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله بازگردد کار همه و حفص مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود
همه کارها فاعبده پس پرستش کن پروردگار را که مرجع همه است وتوکل علیه و توکل کن در هر تقدیر بروی و توکل
اشارتست بآنکه نفع توکل بعد از آن رسد که توکل بجز دل کشاده و بی اعتنا بوده وما ربک و نیست پروردگار تو

یوسف

بما کانوا یعملون بجزا از انجه بندکان میکنند و حفص بخطاب بخواند و مخاطب جمع کرده‌اند در تیسیر از کعب نقل میکند که فاتحه توریة اولش الحمد لله است و خاتمه آن آیهٔ آخر سورهٔ هود علیه السلم

سورة یوسف مکیة مائة واحدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الر

در کشف الاسرار آورده که از جملهٔ متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته‌اند معنی ترکیب اسماست که از الرحیم و الرحمن حاصل میشود یا مختصرات اسماء الهی چنانچه الف الله و لام از لطیف و را از رؤف و یا از صفات او چنانچه الف آلاء اوست با نعماء و لام بلطف و را برحمت گویا قسم یاد میکند بدین وجه بانفراد من بربوبیت و بلطف من بر عارفان و لطایف احدیت و بحرمت من بر کافهٔ بریه جواب قسم اینست تلک آیات الکتاب المبین آنهااست کتاب مبین یعنی سوره که ظاهرست اعجاز او یا هویداست معانی آن و روشن است و از روی قصه‌ها که یهود سؤال کرده بودند و در روایتی آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که فرو فرستادیم کتابرا و این سوره است قرآنا عربیا قرآنی تازی یعنی از قرآن گفت یعنی این سوره بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید معانی آن و برسید بحقیقت برشما لازم شود چرا که بلغت دیگر فرستیم شاید در فهم آن عذر آرید نحن نقص مابخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه‌ها که خوانده شود در معالم گوید بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در حزایق آورده که این قصه از قصه‌ها احسن است چه صاحب جمال آدمیان احسن بوده در تیسیر اجمع القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد با احوال انسان اکر تاویل کند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حس را ببرادران یوسف حضرت شیخ قدس سره بدین نوال تمام قصه را با احوال انسان تطبیق کرده و چون در این ترجمه طریق اختصار رعایت مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیه گفته‌اند حوالهٔ بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمهٔ الفاظ اکتفا مینماید آورده‌اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهتر کلامی که بعض الان در و بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره مفرد را وان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از نا آگاهان یعنی بی‌خبر از این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی که گفت یوسف علیه السلم لابیه مر پدر خود را یعقوب علیه السلم گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه بر کنار پدر خود در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا ابت ای پدر خواب عجب دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و بسر کوه بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان ستارکان و نیّر

فرود آمدند و من در میان ایشان بسکونت رایتهم دیدم ایشانرا لی ساجدین مرا سجده کنندکان یعقوب علیه السلم دانست که یوسف مرتبهٔ رفیع یابد و برادران او که ده‌گانه‌اند که ستارکان اشارة بایشانست با یعقوب و زن او که خالهٔ یوسف است که شمس و قمر عبارة از ایشانست عزت و تکریم او بجای آورند و فکر فرمود که اگر برادران یوسف این قصه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد او کنند قال یا بنی گفت یعقوب ای پسر من تصغیر از روی شفقت است و محبت لا تقصص مخوان و بیان مکن رؤیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک کید پس حیله کنند برای هلاک تو حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان ان الشیطان بدرستی که شیطان للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک بر خواهد گزید پروردگار تو بعنوان رسالت و پادشاهی و یعلمک و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تاویل خوابها یا تاویل کتب منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب بنوتی که ایشانرا پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیا از و پدید آرد کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جدست و پدر جد ابرهیم و اسحق یعنی برادر بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق با خراج یعقوب و اسباط از صلب وی علیهم السلم ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کارست و درست کردار که هیچ اثری باید لقد کان بتحقیق که هست فی یوسف در قصهٔ یوسف و اخوته و در حکایت برادرانش آیات نشانها قدرت یاد لایل حکمت للسائلین مر پرسندکانرا که از ایشان از یوسف را علیه یازده برادر بود یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بوده و شش دیگر علاتی که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و لاوی و ذبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی از دو بندگان و نشاء ایشان از دو سریه بود نزد او از دو و ده اند که یوسف خواب خود را پدر تقریر کرده و یعقوب علیه بکتمان آن وصیت فرموده و با جبابرهٔ اتمام نعمت او مژده داده بعضی از زنان برادران او شنودند و نماز شام که ایشان بخانه آمدند صورة حال باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر هم او مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر که لیوسف و اخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین احب الی ابینا دوست‌تر و گرامی‌تر بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگذاریم و ایشان خورد سال و بی‌کفایت پس بایستی که ما را دوست‌تر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در خطائی و غلطی است آشکارا از راه صواب یعنی در کار و در کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورة پیری برایشان ظاهر شد گفت یوسف میخواهد که شما را بندگان خود کند گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن دان بود گفتا او ابکشید او اطرحوه ارضا یا بیفکنید

بر نهی و ودائه عادت یا موضع که دران سباع باشد یعنی او را عایب کنید یَخْلُ لَکُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ
روی پدر شما یعنی چون او را دنیا شد پدر روی بشما آرد تمام و اقبال کند بشما وَتَکُونُوا و باشید مِن بَعْدِهِ از پس
یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِينَ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و آن نیز هم از مکاید ابلیس
بود که با شکیبایان باد میآرد و راه از دعوی توبه میگوید مصرع امروز کن گنه فردا توبه آخر تا مل نمی تا
که عذر فردا امروز را چه بپا بدر عراهنا دیست بیت کار امروز بفردا مگذاری زنهار ۰ چون بفردا برسد تو که
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل گناهیست عظیم وَأَلْقُوهُ
او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ فرا گیرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعض از راه گذریان که بدانجا رسند و
چون او را با جهت دیگر شما از او باز رهید چون غرض تا بودن او است برین جه می باید کرد إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ
اگر هستید شما کار کنندگان بشوره گزینی عبر با شقوق بند دو دو پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده
و سبزها از دیر دمیده بیت سنبل سر تافته باز کرده ۰ کل دست بروده دراز کرده ۰ سیرآب سبزها ای تو
از لؤلؤ تر دیده آورده ۰ چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی که تا دو ذی تماشا بکند او یعقوب علیه گفت بود که من
بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خوانم بود دوراها دیگر شما در گشت گلزار باشید و من بخاری
خار هجران بیکا نام نظم چو بلبلان در بهار بعیش خندان ۰ من از آتش کنم جون دو دمند تا ۰ تو ز تا
از یعقوب در تا آمده یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شیدا باوی در نیاز آورده گفتند بیت
هوس کل دو سه روز نیست غنیمت دانید ۰ که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود ۰ یوسف علیه نام تماشا شنیده خاطرم
بارگوش تو جوشیده و ابراهام پیش پدر آمد التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال عرض رسانید
نظم زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد ۰ کز بوستان باد سحر خوشبوی پیغام مرا ۰ یعقوب علیه در
در وه دوارفتاده قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه يَا أَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ چیست ترا لَا تَأْمَنَّا ایمن نیستی از
ما عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف و ما را بیکی در فرستادن وَإِنَّا لَهُ و حال آنکه ما مر او را لَنَاصِحُونَ نیکو خواهیم و بغایت
مهربان أَرْسِلْهُ بفرست او را با مَعَنَا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی جهت تنقل او میوها
خود بر وَيَلْعَبْ و بازی کند میرم بیان آنها حتی و شتر دوانیدن و حفص بصیغه غیبت خوانده یعنی یوسف تنقل
میوها خورده و بازی کند وَإِنَّا لَهُ و بدرستی که ما مر او را لَحَافِظُونَ نگاه بانانیم از مکاید باد از سباع و هوام
قَالَ گفت یعقوب علیه إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهگین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من جه شدت
مفارقت او بر من سخت است و صبر از مشاهدۀ وی کم وَأَخَافُ و دیگر میترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه
دران زمین گرگ بسیار بود و یعقوب گفت در خواب دیده بود که گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ و شما عَنْهُ غَافِلُونَ از او بیخبر
باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او بیت از آن ترسم که و غافل نشینید ۰ ز غفلت خود
حال تو بینید ۰ درین دهر بسی دیر محنت انگیز ۰ هر کس گرگ بود دندان کند تیز قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه

لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای اگر بخورد گرگ او را وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروهیم توانا و قوی چنانکه هر یکی از ما
باده شیر در محاربه مقاومت تواند کرد إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنگه که برادر را گرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه زیان
کاران باشیم پس چون یعقوب علیه مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت و تماشای کوه و صحرا دید
دل بر هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را شستند و موی سر شانه زده و جامها بر
پوشیدند و قمیص ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه که جبرئیل از بهشت آورده بود وقتی که در آتش بود در پوشانید
و دو میراث یعقوب علیه رسیده بود چون تعویذی بر بازوی او بست و بشایعه فرزندان تا صحرا او دلم که
بر دروازۀ کنعان بود بیرون آمد و یوسف را علیه در کنار گرفته گریه کنان وداع کرد نظم روز وداع گریه
خورده دیده بود ۰ طوفان اشک تا گریبان رسیده بود ۰ یوسف علیه که پدر را گریان دید قطرات گلاب گون که
رخسار پدر بگرفت و وداع داع مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد بیت والا از کمی که درد دیده
را آب داده ۰ و کنار پدر سبب گرد بیت زبان حال پدر خطاب این قصیده بسمع پسر رسانید نظم
بیان بعزم سفر بست بر سر کوبه ۰ سر شک دیده بر سر و دو که را بگیرد ۰ ای یوسف از وصل تو ما بجا اند و هم
بشام دل بر پسر سید و نبیند انجام کس انجام بکجا خواهد کشید یاد مرا فراموش مکن که مرد او هم بعالم مصرع
فراموشی نه شرط دوستانست ۰ پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نموده و ایشان یوسف را بر
دوش گرفته روی براه آوردند و یعقوب در ایشان مینگریست و میگریست نظم خون نمی روان از چشم باشکره
دل از تصور دوری جو بید لؤلؤ دانست ۰ و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند وی بکنعان باز گشت فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ
پس آنهنگام که برادران ببردند یوسف را کرمنا آنچه خواستند و وصایای پدر بیک طرف نهادند و یوسف را بر زمین
زدند و آغاز طعن و طعنه نمودند میگفتند ای صاحب رویای کاذبه بکجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز
از دست ما برهانند یوسف علیه گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکبار از حال پسر کنعان برادر بخشید و بر کودک
ضعیف مرحم آرید بیت یادی وحید کرد نداده دوری باندام ۰ رحم کنید که غم او از کشتنم النقصه بخواهد
التفات ننموده طپانچه بر روی او میزدند و در خاک خواری کشته یکی روی بر خاک بکشیدند تا نزدیک بهلاکت
رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده او را در برد از جماعت گرفت و گفت دست تعدی در آستین
توقف کشید آخر نه با من عهد نموده بودید که قصد قتل او ننماید غضب ایشان تسکین یافت و از سر کشتن
او در گذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ با آنکه او را بیفکنند فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه
و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او کشاده
هفتاد گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یکی از ایشان میزد
دستش بربستند و رسنی در میان او محکم کردند بچاه فرو گذاشتند و پیراهن یوسف بینی که در چاه
بود در آویخت پیراهن از برش در کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملک اعلا

سلطان بطا برادرانشان سوره البنیع رسیده کار در که عهدی جبرئیل علیه پیش یوسف علیه رسید و او را بجم
خود گرفته بر بالا که در تنگ چاه بود نشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ او
بر بازو داشت در و پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و وحی فرستادیم بوی او بواسطه جبرئیل علیه یا الهام داد و برو که
اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بمرتبه سند جاه رسانیم و برادران ترا بر حاجتمندی نزدیک تو آریم
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا بکاری که کرده اند در حق تو بوسائط اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه
ایشان ندانند که تویی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و امکان زمانی دراز و صورت دست داده که بخدمت او آمدند
و او را نشناختند اما چون یوسف علیه در چاه افتاد و برادران یوسف بازگشتند بزغاله کشتند
کشتند و پیراهن یوسف را بخون آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً شبانگاه بدروغ
يَبْكُونَ میگریستند یعقوب آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه بیرون دوید و گفت ای فرزندان شما را چه شده
و یوسف من کجاست که او را نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ بدرستی که ما رفتیم بصحرا و پیشی
میگرفتیم در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و
بارهای خود فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور
نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگرچه ما راست گویانیم در سخن خود اما اینجا بجهت گمانی که بنسبت ما داری باور ندارید
گوئی می پنداری دروغ میگوییم و ... وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ و آمدند بر
پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آورده اند پیراهن یوسف را بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب
علیه که پیراهن خون آلوده دید درد غصه ها که بوسفش بخاطر رسانید اما چون دید که اطراف پیراهن درست بود
فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نکرده قَالَ بَلْ گفت یعقوب علیه السلام با فرزندان
که چنین نیست که شما میگویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخت أَمْرًا کاری
بزرگ را از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد وَاللَّهُ
الْمُسْتَعَانُ و خداست یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک
یوسف آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و
آمد کاروانی بنزدیک چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را
بسوی چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان تعلق بدو دارد و وارد آن کاروان مالک ذعر خزاعی بود از
اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و جبرئیل بیوسف علیه گفت در دلو
نشین اما یوسف آخر بسر رفت این دلو در چاه آمد یوسف علیه در دلو نشست در رسن را آورده که دیوارهای چاه
بر فراق یوسف بگریستند و از اسرار این خبر بوده که مالک در کشیدن دلو با زحمت و گرانی دید و بچاه
فرو نگریست آن ماه را شاهد کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَىٰ ای مژده و شادمانی و گفت البشری لکم صاحب او بوده اند

ولادها را طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسریست که نور گران ساخت پس بدو گفت او از چاه بر آمد
چون آن ماه جهان آرا بر آمد ز حالش بانگ با بشری بر آمد بشارت گو چنین تا یکجا برآمد بر آمد بر جهان فریاد
وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان او را فرو ختند
بود و پنهان ساختن او را ... با کاروانیان گفتند که اهل این آب باو داده اند تا بمصر ببریم و بفروشیم و گویند که ضمیر
اسروه راجع به برادران است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آن چنان بود که از
حال یوسف خبر یافتند بسوی کاروانیان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بعزیز وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یعنی او لا و یعقوب علیه را بد روی داد با کاروانیان از اخفا یوسف علیه او را
که چون برادران یوسف را علیه بزبان عبری با او گفتند آنچه ما گوییم اگر خلاف آن گوئی جان ترا بکشیم
پس یوسف علیه خاموش باستاد و ایشان مالک را گفتند این غلام اگر چه زیباست و نافرمان بر و ما بعنده نیاز دارد
اورا اسیر و شیر بیا از ما بخر و بشهری دیگر ببر تا از ما دور افتد خبر او و ... مالک گفت مرا زری که داشتم
بضاعت خریده ام و با من زر چند نامره مانده گفتند تو بستان که بها این غلام بسیار است اما تو بیاد بی هر چه
داری بس دست یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ ببهای اندک و اخبار دَرَاهِمَ
مَعْدُودَةٍ درمی چند شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که ما دون چهل درم را میشمردند و ما فوق
آنرا وزن میکردند و مالک در بهای خود را شمرد هفده درم یا بیست بود هر برادری دو درم برداشتند و درست
آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در شان یوسف مِنَ
الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که با ایشان باشد یا کاروانیان در رغبت بودند بجهت گریختن و
نافرمانی پس مالک او را بمصر آورده و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک و
مال بدست قطفیر یا اطفیر که عزیز گفتندی باز داده بود و چون خبر کاروانیان مدین بمصر آمد که شکفت
بسر راه کاروان آمدند یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران باز گشتند خبر بعزیز مصر بردند و او
زن داشت را عیل نام با فکاه و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و
الف بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر یوسف علیه بشنید مالک بطلبید و او را گفت غلام خود را
آورده و دیگر مالک یوسف آراسته ساخته بازار آورده از پرتو جمال او شیر شور او مصریان بر آمد خریدارا
بن یزید و آنجا هر کسی در بها چیزی اضافت تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز
قدم خریداری پیش نهاد و خریداران دیگر پای بستند و بس از وی خریداری بگذشتند عزیز بها داد و یوسف
بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را
یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت است از نیکو داشت و حسن تعهد چون شاید که تربیت
نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع

وعقبا روی سرا انجام مصالح دو کاد أَوْ نَتَّخِذَهُ یا او را بگیریم وَلَدًا فرزندی گویند زن عزیز عقیم بود او را بفرزندی
بگیریم چه آثار رشد بر بشرهٔ او ظاهرست وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
جای دادیم یوسف را و مکرم ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِن
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچ کس چیزی را آنرا
رد نتواند کرد و دران چیزی ازان مفارقه نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف که برادرانش [illegible] خواهش بود
و خدا را خواهش [illegible] واقع [illegible] خدای خواست نظم بود هر [illegible] که داد که رای • نباشد [illegible] خدای
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که زمام [illegible] قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که
یوسف رسید أَشُدَّهُ بقوت خود هجده سال که [illegible] گویند سی [illegible] آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا حکمت یا نبوت یا
حکم و آن علم باشد [illegible] وَعِلْمًا و دیگر دادیم او را دانش در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند این نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش
میدهیم نیکوکاران را آورده اند که یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و
حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد بیت زلیخا چون ز رویش دیده بگشاد • بیک دیدن ز پا افتاد
ز حسن صورت و شکل و شمایل • اسیرش شد بصد دل نه بیک دل • بعد از آنکه عشق [illegible] و شوق [illegible] رسید
حال با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ و در خواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زن که یوسف در خانهٔ وی
بود یعنی زلیخا اراده کرد یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس وی یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام و او را ببرد که هفت
خانه بود در یکدیگر ساخته در آورده وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و در ها را بر بست وَقَالَتْ و گفت زلیخا هَيْتَ لَكَ شتاب کن
ای که مراست یوسف که از آن حال دید قَالَ گفت مَعَاذَ اللَّهِ پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای
پرورده کار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخت منزل مرا از دیگران که قرب با عزیز [illegible] منست و ترا نیکو داشت
[illegible] جرا [illegible] بود و دست خیانت در حرم او دراز کنم إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ رستگار نمیسازد ستمکاران را [illegible] انسان که [illegible] بدی کنند و گفته اند [illegible] باید
[illegible] حال یوسف با زلیخا خطاب میکرد بیت [illegible] • [illegible]
جزای آن [illegible] • [illegible] وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطه
یوسف وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف بدفع او از خود بطریق فرار لَوْلَا أَن رَّأَىٰ اگر ندیدی یوسف علیه السلام بُرْهَانَ رَبِّهِ
برهان پروردگار [illegible] قصد گناه کردی و آن برهان [illegible] نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسف بود که
حایل شد میان یوسف و میان [illegible] بسبب خشم خدا باشد بر یوسف علیه السلام [illegible] حال
را نگاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین که او را ثابت داریم لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم
عزیز وَالْفَحْشَاءَ و [illegible] یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص [illegible] پاک کرده شد
از هر ناشایست آورده اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد و بر هر دری که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد

و زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا یوسف را دریافت
و دست در وی زد و باز پس کشید وَقَدَّتْ و بدرید در کشیدن قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را مِن دُبُرٍ از پس وَأَلْفَيَا و یافتند
سَيِّدَهَا شوهر زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که
صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند چرا [illegible] عزیز متغیر شود [illegible] زلیخا [illegible] کرده [illegible]
قَالَتْ گفت مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بکسان تو بدی [illegible] بود [illegible] خواست
که [illegible] خود کند از گناه [illegible] جرم یوسف است پس گفت که مکافات کسی که در حرم تو قصد کند
چه تواند بود إِلَّا أَن يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی [illegible] در زندان أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذاب دردناک یعنی ادب
کردن و زدن [illegible] چون یوسف این سخن شنید که بزندان و عقوبت تهدید میکنند قَالَ گفت یوسف هِيَ رَاوَدَتْنِي
او در خواست مرا عَن نَّفْسِي از نفس من [illegible] دیگر [illegible] عزیز گفت راست این سخن [illegible]
[illegible] یوسف گفت [illegible] خانه کودکی چهار ماهه [illegible] گواه [illegible]
عزیز گفت کودک چهار ماهه [illegible] چون سخن گوید یوسف علیه السلام [illegible] خدای تو قادرست [illegible]
آورده در [illegible] سخن آمد [illegible] بقدرت [illegible] گفت یوسف
راست میگوید [illegible] وَشَهِدَ و گواهی داد شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا گواهی از خویشان او
کسان زلیخا و گفت [illegible] ابن عم زلیخا بود [illegible] گفت ای عزیز إِن كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گریبان قمیص
یوسف قُدَّ مِن قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغگویان
چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع میکرده از خود که گریبان او از پیش دریده شده وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ و اگر پیراهن
او هست که قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شده از پس فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ گفت وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راست گویان
چه این دلالت دارد که یوسف از وی گریخت و او از پی در آمده او را بخود کشیده پیراهنش دریده فَلَمَّا پس آنهنگام
که رَأَىٰ بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرده از روی غضب
قَالَ گفت عزیز إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ بدرستی که این کار از مکر و حیلهٔ شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما زنان
عَظِيمٌ بزرگست [illegible] تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد [illegible] گفت يُوسُفُ
أَعْرِضْ ای یوسف درگذر [illegible] عَنْ هَٰذَا این سخن پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنبِكِ
از برای گناهان خود [illegible] گفت [illegible] از یوسف [illegible] إِنَّكِ
بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گناهکاران [illegible] آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را
[illegible] لیکن [illegible] این واقعه را [illegible] عوام [illegible] بعضی خواتین مصر زبان ملامت
بر زلیخا دراز کردند [illegible] عشق [illegible] ملامت [illegible] سودای ملامت نظم [illegible] عشق [illegible]
خوش [illegible] ملامت • [illegible] ملامت تازه کرده • [illegible] بلند آوازه کرده وَقَالَ نِسْوَةٌ

سلامت

گروهی زنان در کشاکش آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خبازه و زندان
بان و صاحب دواب را که بکر نشسته کفتند وَقَالَ نِسْوَةٌ در شهر مصر بود ضمیر که عین الشمس گویند حضون
ایوکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی در خواست
از وی که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که شکافته است غلاف دل او را حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف
بدرون دل وی در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می‌بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و خطای روشن
که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته زر خریده کرده فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر
ایشان را یعنی سخنی که در غیبت میکفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و غرض آن بود که بدعوت حاضر شوند
آورده اند که چهل زن را طلب کرده و آن پنج زن ملامت کرده میان ایشان بودند چون بمنزل آمدند برسم اعزاز بجای
آورده وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه‌گاهها از بالشهای لطیف یا مهیا کرد ایشان طعام را کی بآن تکیه باید
بجهت طعام خوردن و چیزی که ایشان از آن طعام بخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی از ایشان را سِكِّينًا
کاردی تا گوشت بریده کرده تناول نمایند و یوسف را جامه مرصع در پوشانیده و تاج مکلل بر فرق نهاده
وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ بر زنان یوسف علیه السلام ابا نموده زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را
بیرون آورد نظم زخلوتخانه آن گنج نهفت • برون آمد چو گلبرگ شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنگاه که زنان او را
دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش و در حال یکبار همه شیفته دیدار او گشتند و او را بزرگ شمردند وَقَطَّعْنَ
و ببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را با کاردها متحیر بودند در حقایق سلمی آورده که حق سبحانه در یدی آیتی تجلی
حجت را بر زنان ظاهر کرد که مخلوق در دیده مخلوق بدان مرتبه رسید که احساس قطع ید نمیکنند در شهود
بر تو جمال خالق باید که چه از بلا و عنا تا اثر شود بیت کر آنکه بود دست در آخر نشود بریده • پیدا شد سهولت
از او میتوان کرد القصه زنان مصر از خودی بخود آمدند و زبان آفرین بکشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاک
خدای از ضعف در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشریت نیست نظم
وازینسان آب و گل نزادی که از قبیله روحانیان جون نزادی إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی
نزدیک خدا یعنی جمالی بدین زیبائی و کمالی بدین غایت و صفتی بدین مرتبه جز از خواص ملک نیست بیت
جو دید رویش که جز ملک نیست • بر آمد بانگ از ایشان کین بشر نیست • نه چون آدم ز آب و گل سرشته است
ز بالا آمده قدسی فرشته است • صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که حسن
روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش متور کردم و ما خلقت خلقا احسن
منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسف دستها بریده شد و در شهود کمال حضرت علیه
الصلوة والسلام زنارها بریده شد نظم از حسن روی یوسف دست بریدن سهلست • در پای دلربا

از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده نظم لوامی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بقطع القلوب علی الأیدی بیت زنان مصر از نظاره جلوه یوسف • زدند گر بخود دست خویش برید
مقرر است که دل پاره پاره میکردند • اگر جمال تو را نور دیده میدیدند • القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی
ایشان مشاهده کرده قَالَتْ گفت فَذَلِكُنَّ الَّذِي این کسی است که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت کردید مرا در دوستی او و
اکنون دانستید که حق بجانب من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که او را مراوده کردم عَنْ نَفْسِهِ از نفس او در خواست
کام خود ازو کردم فَاسْتَعْصَمَ پس خویشتن نگاه داشت و سر در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر بجا نیاورد مَا آمُرُهُ
آنچه میفرمایم او را لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا و باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خواران
یعنی خوار شدگان دو بار کان یوسف که این سخن بشنید روی از مجلس برتافت و زنان از عقب او بیرون رفته
در لباس نکو ما او را ملامت میکردند هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مکالمات ایشان بتنگ آمد قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان دوستتر است بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا
بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان نظم عجب در مانده‌ام در کار ایشان • مرا زندان به از دیدار ایشان
وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر بگردانی از من كَيْدَهُنَّ فریب و مکر ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل
کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان یعنی کار بجهل کنم فَاسْتَجَابَ پس
اجابت کرد لَهُ رَبُّهُ مر دعای او را پروردگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید ازو كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ دانا بحال کسی که در وی گریزد آورده اند که بعد از تأیید
از وی زنان زلیخا را گفتند صلاح آنست که دو سه روزی او را بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام
گردد و قدر راحت نعمت را دانسته سر تسلیم بخط فرمان نهد بیت چو گوهر ساز زندانش بود گرم
بود زندان گوهر را آهن نرم • زلیخا این سخن را قبول کرده نزد یک عزیز آمد و گفت این غلام عبری بدنام کشته ام و
طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را بزندان بفرستی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و مرا ازین
ملامت باز رهم عزیز را این سخن خوش آمد و حکم فرمود و زندانی شد ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد ایشان را مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ
از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت کودک و چاک پیراهن و
قطع ید یعنی با وجود مشاهده این نشانها داشت رأی ایشان قرار یافت بر آن صلاح که لَيَسْجُنُنَّهُ هر آینه در زندان
کنند او را حَتَّى حِينٍ تا هنگامی که معتمد باشد پس یوسف را بزندان آورده و زندان از نور ایمان سرو قامت گل
رخسار گلستان کرد نظم چو جای زنده در زندان بگو آید • بهشت مرده گویی جان در آید • و در آن محنت
سرا فتاد چو شمع • بر آمد زان گرفتاران خروشی وَدَخَلَ و در آمد مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ با او بزندان دو
بنده از بندگان ملک ریان که یکی ساقی ملک بود و یونا گفتندی و دیگر طباخ او که مجلب خواندندی ملک را از ایشان
گمان بوده بود که او را زهر دهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند و یوسف در

انجا تعهد حال زندانیان کردی و خوابها ایشانرا تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند که آن
خواب دیده بودند و طباخ و ساقی را ملک اطعام فرموده دیدند یوسف را امتحان میکردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی
انی ارانی بدرستیکه من دیدم خود را یعنی در خواب که در باغی یک اصل تاک است و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه
ملک بر دست من اعصر خمرا میفشردم در و انگور را تا شیره عنب خمر باعتبار ما یؤول است وقال الاخر و گفت دیگری
یعنی طباخ انی ارانی من دیدم خود را که در مطبخ ملک احمل برمیداشتم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نانها را و آن
سفره نانست تاکل الطیر میخوردند مرغان منه ازان نان و سیر بودند نبئنا خبر ده مارا بتاویله بتعبیر خواب ما
انا نریک بدرستیکه ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکویی کن با ما بتاویل رؤیای ما
یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان کند ... که دران مکروهی ... پس از جواب آن اعراض نموده
فرمود قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خورده که روزی داده شوید الا نباتکما مگر خبر دهم شمارا
بتاویله بماهیت وی ... قبل ان یاتیکما پیش ازانکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شمارا از غیب
ایشان گفتند از کاهنان و عرافان ... یوسف علیه فرمود که این علم ... و کهانت ذلکما
این که گفتم شمارا مما علمنی ربی از آنچیزیست که بیاموخت مرا ربی پروردگار من ... انی ترکت بدرستیکه من ترک
بداشتم ملة قوم لا یؤمنون بالله کیش گروهی که نمیگروند بخدای وهم و ایشان بالاخرة بسرای آخرت هم کافرون ایشان
ناگروندگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت واتبعت و پیروی کردم ملة آبائی کیش پدران خود را
ابراهیم واسحق ویعقوب ذکر آبا جهت اظهار ... نبوت ... باستماع کلام وی ما کان
روا نیست و نشاید لنا مارا که پیغمبرانیم ان نشرک که انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را ...
بیگانگی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خدایست بر ما ... وعلی الناس ... فضل
اوست بر سایر آدمیان که انبیا را علیهم السلام بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که
پیغمبران بر ایشان آمده اند لا یشکرون سپاس ... نمیکنند این فضل و موهبت یا صاحبی السجن ای یاران زندان
ءارباب متفرقون آیا خدایان پراگنده ... خیر بهتر
ام الله الواحد یا خدای یگانه در ذات و صفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بجز
خدای الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را نامها نهاده اید ... سمیتموها نام نهاده اید آنرا
انتم وآباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای بها بپرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت
کند بر تحقیق ... ایشان پس شما میپرستید ... ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مگر
خدایرا که مستحق پرستش اوست امر فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را الا تعبدوا که مپرستید الا ایاه مگر
او را ذلک اینست الدین القیم دین حق و راست و روشن و درست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون
نمیدانند راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان میشوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما

اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر خلاص یابد فیسقی ربه خمرا پس بیاشاماند تربیت کننده خود را
شراب چنانچه پیشتر میداد واما الاخر و اما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس بردار کرده شود ...
بگذارند تا متغیر شود فتاکل الطیر پس بخورند مرغان من راسه از کله سر وی ایشان با هم گفتند که دروغ گفتیم
و هیچ خواب ندیدیم و یوسف علیه فرمود که قضی الامر حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما
فیه تستفتیان در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه گفتم نخواهد بود وقال و گفت یوسف علیه للذی ظن مر
آنکس که گمان برد انه ناج آنکه او نجات یابنده است ازان دو تن اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزد ملک خود
یعنی چون بنزدیک ریان روی و مقرب وی گردی یاد کن مرا و بی گناهی مرا بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت برهاند
بگو هست اندران زندان غریبی ◦ ز عهد شاه دور از نوصیبی ◦ چنینش ... ◦
که هست ... آورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد تا طباخ که جنایت او ظاهر شده
بود بردار کردند و ساقی را که صفت امانت او را تحقیق یافته بود همان منصب نخستین بوی داده و نزد او چون او
بمرتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش شد از زندان و اهل آن فراموش کرد فانساه الشیطان پس فراموش
کردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فلبث پس درنگ کرد یوسف علیه
فی السجن در زندان بضع سنین چند سال بضع عدد مبهم است میان سه و نه و گویند یوسف بعد از ...
سال دیگر در زندان بود مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان ماند و در معالم التنزیل
از حسن بصری رح نقل میکند که روزی جبرئیل علیه بزندان درآمد یوسف او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین
چیست که ترا ... فرود آمد جبرئیل علیه فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند
و میگوید که شرم نداری که از آدمی ... استشفاع کردی بعزت و جلال من که ترا چند سال در
زندان بدارم یوسف گفت ... او از من خوشنود است یوسف علیه گفت فلا ابالی
اکنون که او از من خوشنودست ... پس ...
بضع سنین ... چون مدت محنت بسر آمد ریان ... خوابی دید بامداد تمام حکما و منجمانرا طلبید وقال الملک و گفت
ملک یعنی ریان انی اری بدرستیکه من دیدم در خواب سبع بقرات سمان هفت گاو فربه که از نهر ... برون آمدند پس
ازان یاکلهن میخوردند آنهارا سبع عجاف هفت گاو لاغر ... زیاده نشد وسبع
سنبلات و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود واخر و هفت خوشه دیگر
... خوشک دیدم ... خوشهای سبز پیچیدند ...
و بپوشیدند یا ایها الملا ای گروه کاهنان و منجمان و اشراف قوم افتونی فی رؤیای فتوی دهید یعنی جواب گوی
مرا در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما للرؤیا تعبرون که خواب را تعبیر میکنید قالوا گفتند حکما و اهل ...
... اضغاث احلام این خوابها شوریده است وما نحن و نیستیم ما بتاویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین

یابسات

و ابایان جماعتی تعبیر سلطنت حادثه بیکبیره و از دنیا امات با طلاقات ملک [illegible] از جواب ایشان متحیر گشت در
دریای تفکر فرو رفته که آیا شکرگزار کجا یابد و راه تعبیر از کجا طلبد که ناید مصرع یا رب این خواب پریشان را تعبیر
ساقی ملک را تغیر و تفکر دید از حال یوسف یاد آمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکه نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از
آن دو بندی زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ بعد از چند مدت و زمان که أَنَا أُنَبِّئُكُم
من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند
ملک ازین خبر شادمان گشت فرمود که زود برود و خبر بیارد ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف
أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک بسیار راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ بخورد
ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر که
ایشان پیچند و خشک سازند هر چه درین خواب میدانند تو چه میگویی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب
إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید ایشان نیز که بدانند تاویل آنرا و قدر ترا
یا شرف فضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف علیه السلام که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که هر آ
ینه اشارت بآنست دَأَبًا در آن بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید
آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپش و آفات ایمن گردد و غلات با خوشه ذخیره کنید
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که بجهت عبارت از آنست يَأْكُلْنَ بخورند یعنی که اهل آن
زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی
مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم و زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالها
عَامٌ فِيهِ سالی که در وی يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان بباران نا بارنده وَفِيهِ و در وی يَعْصِرُونَ
بفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایه از کثرت نعمت و گفت الحمد و شیر
خوار پستان گاو و گوسفند و این عادت از فراخی سالست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز
خدمت ملک آمد و معلوم این سخنان بوجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را بسی آمد و خواست که بگوش خود
از و بشنود بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را پس فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس چون
بیامد فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس از وی تا در خواست کرده
تفحص نماید که مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود إِنَّ
رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف علیه السلام خواست که یکبار
او بر ملک آشکارا کرده تا کسی را در حال او مجال قدح نماند این سخن ملک فرستاده اما چون فرستاده باز آمد
پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک فرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس جهت تحقیق مهم قَالَ

گفت ملک زنان را مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس
وی یعنی کام دل از وی بجستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن چنین کسی پاک
مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم ما عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف از هیچ بدی نام که و نیز بیاد و چون زلیخا دید که جز راستی
زنان نزد او بر پاکی یوسف اقرار کردند قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پید
و هویدا شد آنچه راست و درست أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ
و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویانست در آنچه با عزیز گفت چه او ادعای نفس بجرم خویش کرده اقرار نمود
بر آمد نه صدای حصحص الحق • بگفتا نیست یوسف را گناهی • منم در عشق او گم کرده راهی • بختا در ابو سل خو
چو کام جز او از دین دانم • ملک یوسف فرستاد که زنان بگناه خود معترف شدند پس ایشان را
عقوبت کنم یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَلِكَ این در خواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند
عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من خیانت نکرده ام او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت او نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ
و دیگر تا معلوم کنند که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی صلاح نیارد و باز نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت
کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آورده ام
بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت الهی و اگر حفظ ربانی حمایه نبودی معلوم است که از نفس چه نوع کار آید
این کلمات از قبیل هضم نفس آورده که وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از
آلودگی ها بریست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده است بِالسُّوءِ به بدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر
آنرا که ببخشد پروردگار من و از فرمان نفس امان دارد إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من غَفُورٌ آمرزنده است
مر کسی را که بفعل نیاید رَحِيمٌ مهربانست بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون ملک سخن یوسف باز گفتند آورده اند
او بیخبر از یوسف زیاده تر شد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص
کنم او را و برای خود و مهمات خود بوی فرمایم و در تعبیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب
با تاج و لباس شاهانه بزندان فرستاد و تعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بیاورد کاه آورده بر در
که چون یوسف علیه السلام از زندان بدر آمد زندانیان که بر بودند از روی مشتاق بودند بغم و فراق او درماندند یوسف علیه السلام
ایشان را دلنوازی فرمود و دعا کرد که اللهم عطف علیهم قلوب الاخیار و در تعبیر آورده چون نزدیک رسید
او را احترام تمام نمود و استقبال فرمود بیت • ز قرب مقدمش چون شد خبر یافت • باستقبال او چون بخت بشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنگ • چو سرو و گل رخ شمشاد گلرنگ • به پهلوی خودش بر تخت بنشاند • پس پرسشها
خوش با وی سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنگاه که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دل
پذیر شنید قَالَ گفت با یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جای و قدری أَمِينٌ
معتمد بر هر چیز هر چه بخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری باز گوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که

کردان را حکم کرد مکنا لیوسف فی الارض در زمینها از زمین مصر یعنی ما برا تحصیل ولایت مصر باشد از نقود و طعام
خازن کردان انی حفیظ بدرستی که من نگاه دارنده‌ام جمیع آنها را از ضایع کردن علیم دانا با مصالح ملک هر چه سازم
خالی از مصالح نباشد یا نگاه دارنده زبانها و دانا به لغت هر که با من سخن گوید آورده‌اند که یوسف علیه هفتاد
و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر جهت یوسف علیه
بساخت و تاج مکلل و سروری نهاد و کلیدهای خزاین وی سپرده زمام اختیار ملک بقبضه اقتدار او باز داد و
عزیز را معزول نمود و بعد از آن وی بمرد یوسف را کردار عزیز در گذشت و ملک با تمام قلب زلیخا را بعقد
در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منیشا و افرایم و تفاصیل این حکایات حواله بجواهر التفسیر است
وکذلک و همچنانکه گفته شد مهربانی ساختیم مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر یتبوأ منها
یوسف را حکومت میکند تا بود که جای میگرفت منها از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ بود که مرو داشت حیث یشاء
هر جا که میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم برحمت خود از نعم دینی و دنیوی صوری و معنوی من نشاء هر که را
میخواهیم ولا نضیع و ضایع و باطل نکرده ایم اجر المحسنین مزد نیکوکاران را ولاجر الاخرة و هر آینه مزد
آخرت بجهت بقاء دوام خیر بهتر است للذین آمنوا مر آنان را که گرویده‌اند بخدای و کانوا یتقون و بوده‌اند که پرهیزکاری
میکردند از فواحش چون یوسف که با حیازت تقوی از قعر چاه و بتخت جاه رسید نظم بر نیاید کسی تا
که او جانب صبر و تقوی شتافت القصه یوسف علیه مهمات ملکی در پیش گرفت حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند
و انبارخانها بنا فرمود و هفت سال از غلاتی که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را در خوشه
مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و ذخیرهای تمام شد مردم مصر روی بیوسف آوردند سال اول
نقودی که داشتند غله بایشان فروخت سال دوم حلی و زیور و سال سوم بغلام و کنیزک و سال چهارم
بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم هم خط بندگی از ایشان دادند یوسف
علیه حال بر ملک عرضه کرد ملک گفت همه بندگان تواند و اختیار بدست تست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و
اموال و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود باز بدیشان داد و حکمت در آن بود که مصریان یوسف را که
خریده و فروخته در صورت بندگان دیده بودند بقدرت الهی همه را طوق بندگی او بر گردن نهاد تا ملک را در
او حق شناسی او باز رسید آورده‌اند که آن قحط در زمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه تنگ شد
یعقوب گفت ای پسران در شهر مصر ملکی است که قحط زدگان را نوازش و کار غریبان و ابناء سبیل بر خواه ایشان می
بیت ناحسان آلوده بر ما و پیر • ورد گشت خوشدل طفل و فقیر • به بخشش باز بخشان گرده • صفات کاملش
دفاین بودن • اگر رای بینید و به روید جهت گرسنگان کنعان طعام بیاورید یعقوب علیه اجازه کرده بنیامین را
جهت خدمت باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی بمصر آوردند و یک شتر جهت
بنیامین با بضاعت او همراه بردند وجاء و آمدند از کنعان بملازمت یوسف علیه اخوة یوسف برادران یوسف علیه

فدخلوا

فدخلوا علیه پس در آمدند در حرم خود که مانند یکجای اوردند فعرفهم پس بشناخت ایشان را و در نظر اول وهم
له منکرون و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد و تغییر لباس چهل سال از وقت ایشان گذشته بود یا
آنکه یوسف از بن برده با ایشان بعبری گفت او را نشناختند پس یوسف علیه ایشان را پرسید که چه کسانید جاسوسی
میایید گفتند ای ملک معاذالله که پسران یک پدریم که یعقوب بن اسحق است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند
دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت نگاه داشت و ما ده تن بطلب غله آمده‌ایم
یوسف علیه فرمود که اینجا کسی هست که شما را شناسد گفتند مردم مصر ما را نمیدانند گفت یکی از شما باشد
تا بروید و آن برادر بیاورید و حال شما بمن محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد بر وی ایستاد و
یوسف علیه فرمود تا بضاعت بستدند و عوض آن گندم بایشان دادند ولما جهزهم بجهازهم و آنگاه که یوسف ساخت
کار ایشان را و هر یک را شتر بار گندم داد ایشان گفتند یک شتر دار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید
یوسف گفت من بشما در مردم بیدم بشما دو شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی گفت یوسف علیه بیارید پیش من
باخ لکم من ابیکم برادری که شما راست از پدر یعنی بنیامین تا بیابید الا ترون آیا نمی‌بینید انی اوفی الکیل که
من تمام میدهم پیمانه را و حق کسی را باز نگیرم وانا خیر المنزلین و من بهترین فرو آرندگانم یعنی در از دیهام
و احسان و اکرام با ایشان دقیقه فرو نگذاردم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید پیش من آن برادر را فلا کیل لکم عندی
پس شما را نزد من پیمانه نیست ولا تقربون و نزدیک من نشوید و در ولایت من نیائید قالوا گفتند سنراود عنه اباه
زود باشد که او را طلب کنیم از پدر بجهد کثیر وانا لفاعلون و بدرستی که ما کننده‌ایم آنچه را که گوئی وقال لفتیانه
و گفت یوسف علیه لفتیانه مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بهای ایشان که
بها گندم آورده‌اند و آن دراهم چند بود یوسف علیه نخواست که گندم بها بر ایشان فروشد فرمود که
بضاعتهای ایشان را در میان نهید فی رحالهم در بارهای ایشان و دیگر وجه آنکه دیانت ایشان اقتضا آن کند که
آن بضاعتها چون نه بها گندم بوده باز آرند و از آن جهت گفت لعلهم یعرفونها شاید ایشان بشناسند بضاعت خود
را اذا انقلبوا الی اهلهم چون باز گردند بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم یرجعون شاید که باز کردند و برادر را
بیاورند فلما رجعوا پس آنگاه که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه الی ابیهم بسوی پدر خویش قالوا
گفتند یا ابانا ای پدر ما منع منا الکیل منع شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که طعام بر ما نه پیمایند اگر
بنیامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا ما کیل بطعام بازیاب خود و برادر او
وانا له و تحقیق که ما او را لحافظون هر آینه نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بوی قال گفت یعقوب علیه
که ای فرزندان هل آمنکم آیا شما را ایمن دارم علیه بر وی یعنی بر بنیامین الا کما امنتکم مگر چنانکه ایمن ساختم
شما را علی اخیه بر برادر او یوسف من قبل پیش از این و دیدم محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهتر
است حفظا از جهت نگاه داشتن و حفظ حافظا خوانند یعنی اوست بهتر در حالتی که نگاه دارنده است پس

توکل بر وی کنم و کار خود بوی سپارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او رحم‌کننده‌ترین بخشایندگانست شاید که بحال ضعف
من رحم بخشاید و مصیبت دو فرزند بر من جمع نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا و آنگاه که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا
بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده
بود بسوی ایشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز میطلبیم از احسان ورای این که هَذِهِ بِضَاعَتُنَا
اینست بضاعت ما که بدو فروخته اند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده‌اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک
وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیاده
بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتر بار بحصه او و زیادت بیاوریم ذَلِكَ این شتر بار كَيْلٌ
يَسِيرٌ کیلی اندک است بملک ملک... قَالَ گفت یعقوب علیه لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ نفرستم بنیامین را با شما
حَتَّى تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمانی که بزرگ خدای در میان فرموده که او را ... کنید ...
محمد صلی الله علیه و سلم که خاتم النبیین و سید المرسلین است لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید او را بمن إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه گرد شما در
آورده شود عذاب ... که دیدایشان ... بمنزلت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوگند خوردند دیگر
که در هیچ حال در حق بنیامین تقصیر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب
علیه که خدای عَلَى مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب
علیه از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در نیایید در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی براه
از یک دروازه بشهر مروید ناگاه چشم بد بشما رسد چون شما را بااین جمال و هیبت و شوکت ببینند وَادْخُلُوا
و در آیید هر دو سه مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بوده در لطایف آورده که یعقوب
مراد او آن بود ... پدری ... وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم
مِنَ اللَّهِ از قضای خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را یعنی حذر دفع قدر نمیکند و توفیق تقریر ما تقدیر است بیت
... إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را
در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم وَعَلَيْهِ و بر وی فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ پس باید که توکل کنند توکل کنندگان
... کفایت ... توکل است ... وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَلَمَّا دَخَلُوا و آنگاه که در آمدند
یعقوب مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود که
دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب مِنَ اللَّهِ از قضای خدای که در باره ایشان واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را که
تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه مضاعف گشت پس نبود
یعقوب علیه فایده ... إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد قَضَاهَا تمام
کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود بیدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ بر آنچه ما او را
بدو آموخته بودیم بطریق وحی ... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ

نمیدانند سر قدر را یا جاهلند باکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی‌تواند کرد نظم تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تقدیر خداوند بتدبیر نماند وَلَمَّا دَخَلُوا و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَى يُوسُفَ بر یوسف
علیه در بارگاه او رسیدند یوسف علیه بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که کیانند گفتند
کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید برادر را ... در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف
علیه فرموده که ... ایشان را ... حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که خوان آراستند پیش ایشان نهاده
پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک پدر و مادرند بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک خوان نشستند
و بنیامین تنها ماند گریه در آمده میگریست تا بیهوش شد یوسف علیه فرمود تا گلاب بر روی وی زدند چون
بهوش آمد یوسف پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش گشتی گفت ... که هر کس با برادر
خود طعام خورد مرا برادری از مادر و پدری بود که یوسف نام داشت گفتم کاشکی بودی با من در خوان نشستی و تنها نماندی
از شوق این حال طاقت نیاوردم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو یک
خوان نشینم پس بفرمود تا خوان دیگر بیاوردند ... آورده ... بدین معنی آوَى إِلَيْهِ
جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد بنیامین را نظر بر دست
یوسف افتاد بگریست یوسف که باز این گریه چیست گفت چه مانند است این دست تو بدست برادرم یوسف
چون یوسف این سخن شنید طاقتش طاق شد و نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ
بدرستیکه من برادر توام فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کرده بودند برادران در حق من با تو
چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید دیگر بار از هوش برفت و باز خود آمد دست در گردن یوسف
افکند بزبان حال گفت بیت ای که بی تو ... بیداری ... خواب ... خویشتن را در چنین روزی
انکه دست در دامن یوسف زده گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دار
... بهانه ترا باز دارم ... تهمت سازم تا نزد من بمانی گفت
... پس یوسف فرمود که ... برادران ... بنیامین ... بوده
آمده حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ پس آنگاه که کارسازی ایشان کرده شد جَعَلَ السِّقَايَةَ
نهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از جوهر مرصع بجواهر که ملک از آن آب خورده ...
و نفاست آنرا پیمانه طعام ساخته بودند یوسف بفرمود تا ... فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود
و بارها دیگر ... کردند ... چون از شهر بیرون رفتند در راه در آمدند جمعی
ملازمان یوسف علیه از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروان
إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستیکه شما دزدانید ... یوسف ... گفت ...
گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدیشان

جمع کہ شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید و چه میجوئید قالوا نفقد گفتند میجوییم صواع الملک شربه ملک را که آن
طلا بود و لمن جاء به و مر او را هر کس که بیارد آنرا حمل بعیر شتر واری طعام مقرر است و انا به زعیم و من کفیل
و پاینده ام باین شتر طعام قالوا تالله گفتند بخدای که لقد علمتم بتحقیق شما میدانید که ما مردم امینیم چنانچه که در بار ما
در کرت اول چون این بضاعت یافتیم باز آورده بردیم و ببینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع مردمان نخورد ما
جئنا نیامده ایم از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر [illegible] و ما کنا
سارقین [illegible] دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای
دزد ان کنتم کاذبین اگر باشید دروغ گویان در ادای آنچه خود یعنی شما میگوئید ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان
بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قالوا جزاؤه گفتند جزای سرقه من وجد فی رحله آنکس است که یافت شود
دزدیده در بار او یعنی او را بگیرند فهو جزاؤه پس همون است جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین [illegible] کذلک
نجزی الظالمین همچنین جزا دهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیدند [illegible] آوردند و بدرگاه
باز داشتند فبدأ پس آغاز کرد [illegible] یوسف علیه باوعیتهم بارهای ایشان قبل وعاء اخیه
پیش از بار دادن برادر [illegible] ثم استخرجها پس بیرون آورد [illegible] من وعاء اخیه از بار برادر او کذلک
همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از جا سر [illegible] ما
کان [illegible] لیأخذ اخاه [illegible] فی دین الملک
در دین مصر [illegible] الا ان یشاء الله
مگر بخواست خدای [illegible] نرفع درجات [illegible] من نشاء هر کرا خواهیم
و فوق کل ذی علم [illegible] علیم [illegible]
کا از شما [illegible] قالوا ان یسرق گفتند برادران یوسف که اگر دزدی کند [illegible]
فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر او [illegible] من قبل [illegible]
در حالیکه [illegible] در خانه یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] فاسرها یوسف [illegible] پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را
فی نفسه در نفس خود و لم یبدها لهم و ظاهر نکرد آنرا برایشان قال گفت با برادران خود که انتم شر مکانا [illegible]
[illegible] دزدی [illegible] والله اعلم و خدای داناترست بما تصفون بآنچه صفت میکنید
پس یوسف بنیامین را بکنار خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
دست برپشت وی فرود آرد [illegible] شعله غضب [illegible]

کرده گفت شما راستی [illegible] گفتند [illegible] بخدای که [illegible] یعقوب هست هر که [illegible] ایشان خشم
آمدی چون دیگری [illegible] یعقوب [illegible] کردی غضب و تسکین [illegible] دیگر باره در غضب
شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف علیه [illegible] از تخت فرود آمد و او را [illegible]
او را بزمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما [illegible] خود مغرور [illegible] خود معجب شده [illegible] کس [illegible] شما غلبه
کرده [illegible] خدای [illegible] در دست هر دست [illegible] ایشان [illegible]
زاری [illegible] کردند گفتند قالوا یا ایها العزیز [illegible] ان له ابا بدرستیکه مر این را پدریست شیخا کبیرا [illegible] عظیم قدر
[illegible] فخذ احدنا مکانه پس فرا گیر دیگری را [illegible]
انا نراک [illegible] من المحسنین [illegible]
[illegible] قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای [illegible] ان ناخذ [illegible] الا من وجدنا متاعنا عنده [illegible]
متاع خود را نزدیک او [illegible] انا اذا [illegible] لظالمون [illegible]
فلما استیأسوا منه پس آن وقت که نومید شدند [illegible] از یوسف [illegible] خلصوا نجیا
[illegible] قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان [illegible]
برادری [illegible] الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم [illegible] قد اخذ علیکم [illegible]
موثقا [illegible] من الله [illegible]
الزمان [illegible] و من قبل ما فرطتم فی یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] فلن ابرح الارض [illegible] حتی یاذن لی
تا [illegible] ابی [illegible] او یحکم الله لی [illegible]
و هو خیر الحاکمین [illegible] ارجعوا الی ابیکم [illegible]
شما باز گردید سوی پدر خود فقولوا یا ابانا [illegible] ان ابنک بدرستی که پسر تو [illegible] سرق
دزدی کرد و ما شهدنا و ما گواهی ندادیم الا بما علمنا مگر بآنچه [illegible] صاع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا
و نبودیم ما للغیب [illegible] حافظین نگاه دارندگان [illegible]
[illegible] واسئل القریة التی
[illegible] کنا فیها [illegible] والعیر التی
[illegible] اقبلنا فیها [illegible]
[illegible] و انا لصادقون [illegible] قال [illegible] بل سولت
[illegible] لکم انفسکم امرا [illegible]

مصر چه پندارند که پدر ما سارق است و الحق خَلَصُوا نَجِيًّا پس جدا شدند نیکو قَالَ كَبِيرُهُمْ شاید که یاد کنند
دیگر ایشان را این یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر که در مصر است أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ بدرستی که او در امانت
بجا مِنَ اللَّهِ راست کار است و ما چه سکند پس یعقوب علیه از ما تهلکه تو چه به حسب الاحوال بود وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ
و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ و گفت ای اندوه عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق یوسف صاحب کتاب آورده که حضرت
حق الله تعالی جبرئیل را گفت که از جبرئیل که او را جمعی را در بر داده بودند گفت بزد صد شهید آدم هیچ کس در آتش فراق
یعقوب علیه نسوخت هفتاد و هشتاد سال از فراق یوسف تا ماه وصال که چشم یعقوب
از گریه خشک نشد و از باد فراق جگر کوه شد پشت باریک خمیده گشت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ هر دو چشم او
از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش مملو بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد نظم
در دیست در درون دل که گفتن نتوان ٭ از ظرفه که آن نیز نهفتن نتوان ٭ آنگاه فرزندان چون فریاد و ناله شنیدند و
اضطراب پدر مشاهده نمودند قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای که تَفْتَأُ همیشه باشی که یاد داری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد
کنی یوسف را حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف برگ أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله کشتگان
قَالَ گفت یعقوب بفرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود را إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی
نه بغیر شما زیرا که من بیچاره و بیچاره کار بیچاره کار اوست بیت حاجت خود را گر از تو بجویم ٭ با که دیگر با تو گویم
راز کو بر خلق خوار شوم ٭ با تو گویم و کار شوم ٭ در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب گفت انما اشکو بثی و حزنی
الی الله حق تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی بیرون آوردمی تا که تو کردی
ایشان را زنده ساختمی و بتو رسانیدمی و این مژده بوده که یعقوب گفت وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای مَا لَا
تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی و گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمد بود یعقوب
سوگند داد که روح یوسف قبض کرده گفت نه یعقوب حال را دید و از آن گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من
بروید فَتَحَسَّسُوا پس تجسس کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و ناامید مباشید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ
از رحمت و فرج خدای إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی که ناامید نشود مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فضل خدا إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم
خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما اهل بیتیم که بلاها موکل ما کرده اند اما جدم ابرهیم را علیه دست و پا بسته در
آتش نمرود افکندند و حق تعالی آتش بر او گلزار گردانید و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند و خدای بر او فدا فرستاد
و مرا پسری بود که دوستر از همه فرزندان بود برادرانش او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند و گفتند
او را گرگ خورده و من در فراق او چندان گریستم که چشم سفید شده و او را برادری بود که بدو تسلی میگرفتم
داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما از آن خانه نیستیم که دزدی کنیم پس از ما دزدی نیاید اگر این فرزند
بفرستی بمن بفرما و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزندان هفتم تو رسد و سلام نامه بفرزندان داد و ایشان را که بصاع

از پیش و روی مصر نهادند و ایشان از آن ترتیب بوده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمدند باد دیدار که آنجا بود ملاقات
کردند و با اتفاق روی بدرگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف علیه بروی
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مصر مَسَّنَا رسید است ما را وَأَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی و تنگی و گرسنگی وَجِئْنَا
بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم بضاعتی مُزْجَاةٍ اندک و بی مقدار فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق
کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیادت از بها متاع إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پاداش دهد نیکوکاران
که از روی تفضل تصدق بنمایند آنگاه نامه یعقوب علیه بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه چون نامه را بخواند
گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفت قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه کرده اید
بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ با یوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل ایشان با یوسف کار اهانت و با بنیامین
آن بود که او را خوار و بی اعتبار و کم مقدار داشتندی تا مرتبه که با هیچ یک سخن نگفتی الا از روی عجز و مذلت
پس یوسف فرمود که آیا دانستید اینقدر آزار که با یوسف و برادر او کرده اید و با او آن فرمود إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ
چه آن وقت شما جاهل بودید از جزای آن و گویند چون سخن باینجا رسید بعقوب بدو قطع شد و خود را
هوای نفس یوسف علیه این سخن را از روی شناخت گفت بروی تبسم نمود و نقاب برافکند و تاج از سر برگرفت
و ایشان را که نظر بدان شکوه و جمال افتاد قَالُوا گفتند أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف که
این جمال و کمال دیگری را نتواند بود بیت که داده است حسن خوبان همه جهان تو دارد ٭ تا رکا آنچه این معنی آمیز
که تو داری قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَٰذَا أَخِي گفت منم یوسف و این برادر منست بنیامین قَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی که منت نهاد خدای عَلَيْنَا
بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را وضع مظهر موضع مضمر تنبیه است
بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را شناختند روی بخاک آوردند و خواستند
که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه از تخت فرود آمد ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند
که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر آینه برگزید ترا خدای عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که ما هستیم لَخَاطِئِينَ
هر آینه گناهکاران بدانچه کرده ایم قَالَ گفت یوسف علیه در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ
الْيَوْمَ بر شما امروز هرگز گناه شما را بر روی شما نیاوردم يَغْفِرُ اللَّهُ می آمرزد خدای لَكُمْ مر شما را که اعتراف کردید
بگناه خود وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او مهربانترین مهربانانست نظم به آمیزند از رحمت بیکران ٭ ببخشد بجویند
سیاه ٭ بدرمانده تخت شاهی دهد ٭ بدرمانده کان هرچه خواهی دهد ٭ پس چون بنوازش برادران دل ایشان
تازه ساخت از یکدیگر بر دل نوازی پرداخت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا ببرید این پیراهن مرا این قمیص خلیل بود
که جبرئیل علیه در قعر چاه بوی پوشانیده بود و حق جبرئیل بود که آن را بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ
پس بیفکنید آن را عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا باز گردد بینا و چشمش بحال اول باز رود وَأْتُونِي و بیارید

بمن بیاید بینا شده و بیارید نزد من اهل خود را از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش
پدر من بردم امروز این پیراهن را نیز من برم تا آنکه بیوه شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند و یوسف پیراهن بیوه داد
و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخت برادران تسلیم کرد و یهودا از مصر بیرون آمد برهنه پای از ... شیخ
کنعان گفت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارت مصر و فضا و صحرا رسید باد
صبا از حق سبحانه دستوری خواست بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر
ایشان یعنی یعقوب جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او که إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ
بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما را بنقصان عقل نسبت نکنید که پیر خرف شده ام بدین خرافات رسیده قَالُوا
تَاللَّهِ گفتند آنها که سوگند بخدای که تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی و در افراط محبت یوسف
از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آنگاه که آمد مژده دهنده
یعنی یهودا آورده اند که یهودا مسافت ... را از مصر تا کنعان سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان
و نزد پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا و با احفاد خود
گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ که من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و آن
حیات یوسف بود و ... تمییز داد نبوده هرکه در ایشان ... بود از ذکور و اناث ...
و برادران دیگر رسیده در دست و پای پدر افتاده قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب
برای ما از خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ بدرستی که هستیم ما گناهکاران قَالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ
أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده گناهان
یهود توبه الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان بکشف کروب پس تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعاست
یا خواست که بداند که یوسف عفو کرده ایشان را یا نه و صحیح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید طلب بخاطر
خواست و بعد از تهجد در وقت سحر بایستاد و یوسف در عقب او ... خود بداشت و برادران در عقب او و دعا
کرده فرزندان آمین گفتند و حق تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام
با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده
تفرج آن کوکبه آراسته میکرد جبرئیل علیه السلام فرود آمده یعقوب را گفت این لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که
جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده اند شادی تو ... از اندوه تو محزون و ...
بودند پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت باش که پدر ترا سلام
کند پس یعقوب پیاده شد و چون چشمش بجمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و
هر دو دستها بر گردن یکدیگر در آورده از شادی میگریستند — خوش حالتیست دیدن دو دوست دیدن
پس از هجری بیکدیگر رسیدن * غم ایام خوش دل را فرامش کردن * بشادی دست در آغوش کردن

بکام دل زمانی ناز کردن * ز عاشق و معشوق باز کردن * بهم گفتن بخوش و هم شنیدن * ز دلبر حال هجر آغاز کردن
پس نزدیک مصر موضعی بود الان یوسف و قصری و خیمه در آنجا ساخته بود یوسف ایشان را آنجا نزول فرمود فَلَمَّا
دَخَلُوا پس آنگاه که در آمدند عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف در آن منزل آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خاله
خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را کنار گرفت
کرده وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدای تو در حالتی که ایمن باشید از
عنا و مشقت و بلا استثنا از داخل و مأمون در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود
آورده وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا و در روی
افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ برای او سُجَّدًا در حالتی که سجود کنندگان بودند و سجده تحیت و تعظیم در آن زمان
سجده بوده یوسف علیه السلام را آن حال شاد نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ و گفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا
این سجده کردن شما تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش ازین و دایم قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که
گردانید آنرا رَبِّي پروردگار من حَقًّا راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آنکه کار من إِذْ
أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد
شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشسته و آنرا
کنعان بود یوسف علیه السلام جهت شکر نعمت فرمود که خدای مرا از زندان نجات رسانید و شما را از بادیه نزد یکدیگر آورد
تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ از پس آنکه أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ افسادی کرد شیطان و فتنه انگیخت بَيْنِي میان من وَبَيْنَ
إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَطِيفٌ رساننده نیکیهاست لِمَا يَشَاءُ از هر که خواهد
إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ تحقیق که اوست دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده
که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام وفات رسید و بعضی بیست و سه سال دیگر
یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف مشتاق لقاء توام بشتاب و روز دیگر نزدیک مرا ای
یوسف برادران را طلبید و وصیت کرد و یهودا را ولی عهد ساخت فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات عرض نمود
رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ از پادشاهی و ملکت داری وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي تو ولی
و دوست کار منی فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرای و در آن سرای تَوَفَّنِي مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده
باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ به پدران شایسته آورده اند که بعد از دو روز
واقعه که دیده بود روی بخود در روضه جنان رحلت فرمود و ... حقایق بیان ... در قصه یوسف
و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده اند و بحیر بعضی از آن درین اوراق اتفاق افتاده و وفات یوسف
علیه السلام ذکر میفرمایند نظم یکی جبرئیل داشت حاضر * که باغ خلد از آن میداشت ز ... *

چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد • روان آن سیب را بوی و جان داد • یکی زان نکهت باغ بقا یافت
ازان نکهت بسوی باغ بشتافت ذٰلِكَ این یاد کرده شد از قصه یوسف علیه مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست [illegible]
[illegible] نُوحِيهِ إِلَيْكَ [illegible] وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ
آنگاه که جمع کردند رای خود را بر افکندن یوسف در چاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب علیه
چون تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس معلوم شد که
بوحی الهی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص نمایی در ایمان ایشان بِمُؤْمِنِينَ
گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و ضلالت وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمیخواهی از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و ادای احکام
یا بر خواندن قصص قرآن مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از
خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را [illegible] وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت
دلایل بر وجود صانع و حکمت او هست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند
بران وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن نشانها مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند و در آن فکرت نکنند و از آن عبرت نگیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ
و نگروند اکثر ایشان بِاللَّهِ بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر آنکه ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین کفار
که اندک گفتند ربنا الله و از بت [illegible] و الملائکه بنات الله [illegible]
[illegible] أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان
غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشنده [illegible] مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت
بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا [illegible] قُلْ بگو ای محمد هَٰذِهِ این دعوت
بتوحید سَبِيلِي راه منست [illegible] أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ بر بینائی [illegible]
روشن تاکید [illegible] أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي [illegible] وَسُبْحَانَ اللَّهِ
و پاکست خدای از شریک [illegible] وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان امام
زاهد [illegible] گفتند خدا را [illegible] اگر خواستی ملائکه را فرستادی
[illegible] وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردان را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی
[illegible] مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اهل شهرها و دیهها
در وسیط از شیخ حسن بصری رح نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از
زنان [illegible] شعر [illegible]
أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران [illegible] فَيَنْظُرُوا
پس بنگرند [illegible] كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان [illegible] وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت

و نعمت

و نعمت او خَيْرٌ بهترست از لذات فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید که آن بهترست از لذات فانیه دنیا نظم چه نسبت جاه [illegible]
چه ماند [illegible] پس آنگه که معاندان زمان تو [illegible] ایام حیات و دوام [illegible]
نشوند [illegible] حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ [illegible] وَظَنُّوا و گمان
بردند رسولان أَنَّهُمْ آنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا تحقیق که تکذیب شدند یعنی کفار دیگر ایمان با ایشان نخواهند آورد
کنند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران
یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هرکرا خواستیم یعنی
پیغمبر و تابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران [illegible]
فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصص انبیا علیهم السلام و امم ایشان یا در قصه یوسف و
برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول را [illegible]
نقل میکنند که مراد از اولی الالباب [illegible]
آیینه دل [illegible] بیت [illegible]
نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ سخنی که بربافته باشند وَلَٰكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچیزی که بود
بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتابها [illegible] وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان هر چیز
که محتاج الیه باشد در دین وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةً و بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه وسلم

سورة الرعد مکیة [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم المر حروف مقطعه مختصرات اند [illegible] دلالت بر صفات
الهی کند [illegible]
[illegible]
[illegible] تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه فرود فرستاده شده است
إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست [illegible] وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بجهت عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ خدای الَّذِي
رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید بر داشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی که بران قائم باشد تَرَوْنَهَا
می بینید شما آسمانها مرفوع بی ستون [illegible]
که ستون هست [illegible]
[illegible]
فرمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما مخفی است [illegible]

رعد

توانند بود که با عمد لا نماینده است بیت آسمان و زمین بعدل بر پاست ، چون نشانهای بی‌عمد لا عمود آ
که نباشد ستون خیمه بجای ، که بود خیمه بی‌ستون بر پای ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ با آفریدن عرش یا
مستوی شد بر وی باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او متصرف بود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و رام کرد آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد و انجه خواست از حرکات ایشان بر حد معین كُلٌّ هر یکی از ایشان يَجْرِي
میرود و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده یعنی تا وقتی معین که دور خود را باتمام رسانند یا جریان ایشان را
زمانی که سیرها منقطع گردد یعنی تمام ساعت يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام
و اماتت و احیا و ارزاق و اعطا يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتها قرآن را یعنی مفصل بیان میفرماید یا احیا
دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بجزای
خدا [illegible] تُوقِنُونَ بیگمان گردید و بدانید که هر که قادرست بر آوردن اینها شما قدرت دارد بر اعاده
و ایجاد وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان
باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در زمین رَوَاسِيَ کوههای محکم یا برجای که زمین بود وَأَنْهَارًا و بیدا کرد در زمین
آبهای روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ دو صنف که سیاه و سپید و خرد
و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و تری و بوستانی و خشک و تری [illegible] اثْنَيْنِ تاکید زوجین است که
خود [illegible] يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ میپوشاند و در میکشد شب را بر روی روز [illegible] بعد از
آنکه روشن بود تاریک میشود [illegible] تا هوا بعد از تیرگی روشن کرده
[illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین [illegible] قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاء روشنست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ گروهی را
که تفکر کنند در آن [illegible] تخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ
و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پاره‌هاست پیوسته بیکدیگر [illegible] که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته
بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ
از انگورستان وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرما بنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و درختان جدا
متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشوند همه اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ
بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل و لون و مزه و طعم إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین که ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلائل واضحات است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی که تعقل کنند
تامل نمایند که اختلاف میوه‌ها با اتحاد [illegible] از یک آب پرورش می‌یابند نتواند بود الا بارادت قادر مختار
در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اخلاق با وجود آنکه همه
[illegible] در معارف گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار و هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه
باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون [illegible] که آمده بود بذکر برود

و ترک قادر مختار [illegible] وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر تعجب میداری
ای محمد از انکار [illegible] کافران [illegible] حدث فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی جا آنست که تعجب
شود از سخن ایشان که میگویند أَإِذَا كُنَّا آیا آن وقت که باشیم تُرَابًا خاک یعنی بعد از آنکه ما خاک شویم أَإِنَّا لَفِي آیا ما در
خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کرده [illegible] و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان
و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابداع قادر باشد بر اعادة نیز قادر تواند بود نظم اگر پیدا ساختن [illegible]
[illegible] دادن چه دشوار [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ آنانند که کافر گشتند بقدرت او [illegible] وَأُولَٰئِكَ
و آن گروه الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست یعنی مقیداند باغلال ضلال [illegible] یا روز
قیامت غلها [illegible] بر گردن ایشان نهند و علامت کفار [illegible] این باشد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان
آتش اند یعنی دوزخ هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاودانند [illegible]
عذاب میکردند [illegible] استهزا حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ
که عذابست [illegible] قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت [illegible] عذاب استیصال را از ایشان [illegible] کرده و تعلق
[illegible] تاخیر فرموده [illegible] حسنات [illegible] استیصال
و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشتست مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان
عقوبتها بر مکذبان چون خسف و رجفه و ایشان [illegible] عبرت نمیگیرند [illegible] خود
آن میطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ مر مردمان
کافران که ایمان آرند [illegible] عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کرده
شرک [illegible] وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب [illegible] مغفرتست بر مومن [illegible] استغفار و سخت عقوبتست
بر کافران با انکار و استکبار [illegible] آیت [illegible]
تا از رحمت نا امید نشوند [illegible] و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی
[illegible] بیت
[illegible] وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا
فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی
و احیاء موتی عیسی علیهما السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن وَلِكُلِّ قَوْمٍ
[illegible] هَادٍ راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد
بمعجزه در صورت آنچه غالب بود در قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی علیهما السلام
معجز موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشت و چون فصاحت بر شما غالبست بود

ترین سجود قرآنست تا تو اسوره شد الله یعلم خدای میداند ما تحمل انچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزند
نر و ماده و سیاه و سفید خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن و ما تغیض الارحام و انچه بکاهد رحمها یعنی هیچ
بکاهد در رحم از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید و ما تزداد و انچه زیاده سازد یعنی خدا داند فرزندان که از مدت
جثه و لدا از اعضا زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم مدت و لادت بچه در رحم مشغول باشد بر کنار جهار تا فرزند و نهایت
او کاه در رحم جهار سالست نزد امام اعظم رح دو سال و امام شافعی رح نقل میکند که در زن [illegible] سال در شکم
پنج فرزند داد [illegible] آیا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام حنیفه رح دو سال
و نزد امام شافعی رح جهار سال و پیش امام مالک رح پنج سال و کل شیء و هر چیزی عنده نزدیک او بمقدار
باندازه است که از آن زیاده و کم نشود عالم الغیب او است داننده پوشیده ها از حس و الشهادة و آشکارها یعنی حواس
و حواس الکبیر بزرگ المتعال برتر از همه سواء منکم یکسانست نزد او و پیش علم او من اسر القول هر که پوشیده سخن
در نفس خود و من جهر به و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری و من هو مستخف و هر که او طلب خفا میکند و میپوشد
خود را باللیل بشب و سارب و هر که آشکارا میکند عمل خود را بالنهار بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و عمل
و فعل ایشان بر وی پوشیده نیست له مر خدای راست معقبات ملائکه که در پی تا انکس را که پوشیده و آشکارا میکند
و فعل خود را فرشتگانند در پی احوال و افعال او روز و شب من بین یدیه از پیش روی او و من خلفه و از پس او
نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان خدای و انچه از وی صادر میشود و نویسند و ایشان از [illegible] و کرام الکاتبین
گویند و نیز آورده که ایشان ده ملک اند [illegible] بشب و [illegible] آمده اند و ده ملک اند بروز و شب
و گفته اند حق سبحانه فرشتگان آفریده تا بندگان را نگاه میدارند از مضار و [illegible] و در زاد المسیر از کعب
الاحبار نقل میکند که اگر خدای تعالی ملک را موکل آدمی نکردی هر آینه جنیان ایشان را در ربودندی [illegible]
و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت آنحضرت
میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عنقریب قصه ایشان
مذکور خواهد شد ان الله بدرستیکه خدای لا یغیر تغییر نکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حتی یغیروا
تا وقتیکه تغییر دهند ما بانفسهم آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیل را باخلاق رذیله [illegible]
گوید تغییر دهند [illegible] از ذکر او و تغییر دهند [illegible] از شکر او [illegible] و غفلت نمودند
آثار فیض بدیشان متصل بود [illegible] که [illegible] سر رشته [illegible] دارند
و اذا اراد الله و چون خواهد خدای بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبة [illegible] فلا مرد له پس باز گردانیدن نیست
مر آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا از خود یا از دیگری رد کند و ما لهم و نیست مر آن قوم را من دونه بجز خدای من
وال کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هو الذی او است آنکه یریکم البرق بنماید
برق را و آن لمعانیست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس خدای برق را می نماید

خوفا از برای ترس مسافران و کسی که او را باران ضرر کند و طمعا و برای طمع مقیم و جمعی که باران نفع ایشان دهد و ینشئ
و پیدا آورد السحاب الثقال ابرهای گران که آب گران باشند و یسبح الرعد و تسبیح میگوید رعد بحمده ملتبس بحمد خدای
یعنی تسبیح و تحمید [illegible] و رعد ملکیست که سحاب را میراند [illegible] او است در حقایق [illegible]
نقل میکند که رعد صوت فرشتگانست و برق [illegible] و باران گریه ایشان و الملائکة و تسبیح میکنند جموع فرشتگان
یا [illegible] من خیفته از ترس خدای و یرسل الصواعق و فرو میفرستد صاعقها فیصیب بها پس
میرساند من یشاء هر کرا بخواهد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه
با اربد [illegible] گفت [illegible] محمد [illegible] چون [illegible] مشغول کنم تو از عقب وی در آی و شمشیر بر
[illegible] بزن چون بمجلس [illegible] آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول کرد [illegible] بسیار و گفت ای محمد
[illegible] لشکر بسیار از سوار و پیاده بر سر تو بیارم او بگفت و با اربد بیرون آمد و حضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] گفت اللهم اکفهما بما شئت [illegible] عامر با اربد گفت [illegible]
کردم [illegible] صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر [illegible]
در راه [illegible] یهودی [illegible] جانب نبوت آمد گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز
از زر [illegible] یا یاقوت [illegible] در این حال [illegible] سحاب [illegible] ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه
این آیه فرستاد که صاعقه بهر که خواهد [illegible] فرستد و هم یجادلون و ایشان جدال میکنند فی الله در حق
خدای که او از چه چیزست یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر [illegible] و انچه خدا را بآن وصف میکنند از کمال علم
قدرت و تفرد در الوهیت و هو شدید المحال و خدای سخت عقوبة است بر مجادلان له مر خدای راست دعوة
الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد [illegible] و خواند [illegible]
[illegible] بخوانند [illegible] کند و الذین یدعون و آنانرا که بخوانند [illegible] مشرکان [illegible] من دونه
لا یستجیبون لهم اجابت نکنند ایشان را بشیء [illegible] الا کباسط کفیه مگر چون کسی که بگشاده [illegible]
الی الماء بسوی آب [illegible] بر سر چاهی رسد [illegible] دست [illegible] بچاه [illegible]
[illegible] آب را [illegible] لیبلغ فاه تا بدهن او رسد و ما هو و نیست آب ببالغه [illegible]
زیرا که آب جماد است [illegible] نیست [illegible]
[illegible] و ما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران [illegible]
الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان [illegible] و لله یسجد و مر خدای را سجده میکند من فی السموات
هر که در آسمانهاست و الارض و هر که در زمین است طوعا [illegible]
[illegible] و کرها [illegible]
[illegible] و ظلالهم [illegible]

بالغدو بامداد بسوی مغرب والآصال و شبانگاه بسوی مشرق و مراد دوام است و تخصیص این دو وقت جهة آنست که امتداد ظل
در ایشان اظهر است این سجده از عزائم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر
سجود قرآنی میکند این را سجود ظلال و سجود اعلام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند مر خدا را در
این خبر و سجده آرد و در باب دوم از فتوحات آورده که تا اسرار این تعالی کی آنست که هر جا و قربت الله که او را
سایه است و آن سایه ساجدست مر حق را و قائم است او بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی
اگر از اهل هوا نفاقست باطل خود در آن بی آید و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب شاید و حقیقت
آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف الله تعالی ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت کراهت خاصیت
آنانکه قهر او تخم خذلان در مزرعه نفس ایشان کاشته بیت بیان تخم نداکن و بیازست و یوم قد
کن دلنوازست قل بگو ای محمد من رب السموات والأرض کیست آفریدگار آسمانها و زمین یعنی از کافران بپرس که خالق
آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خدا است چه ایشان را جز این جواب نیست و چون ایشان
این جواب خواهند بود الزام کن ایشان را قل أفاتخذتم بگو آیا فرا گرفته اید من دونه بجز او أولیاء معبودان که ایشان را دوست
دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین او ست چرا غیر او را میپرستید و میگویید دوستان که
ایشان لا یملکون مالک نیستند و نتوانند لأنفسهم برای نفسهای خود نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی
برای خود جز نفع نتوانند و بر دفع ضرر از خود قادر نیستند پس بدیگری چگونه توانند رسانید و هیچ نوع
زیان از او باز توانند داشت قل هل یستوی بگو آیا برابر باشند نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستنده
خدا است أم هل تستوی الظلمات یا برابرند تاریکیها شرک والنور و روشنایی توحید و معرفت أم جعلوا یا کافران
ساختند برای خدا لله شرکاء خلقوا انبازانی که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد
آفرینش علیهم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریدن خدای کدام است و آفرین شرکا کدام حال آنکه ایشان شریکان که
با خدای گرفته اند آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه بود و گویند ایشان چیزی آفریدند چنانچه خدای
آفرید پس مستحق عبادة باشند چنانچه او هست قل الله بگو خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست و شریک
ندارد در آفریدن تا شریک او باشند در پرستیدن وهو الواحد و او ست یکانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها
أنزل فرو فرستاد من السماء ماء از سحاب یا از جانب آسمان آبی فسالت أودیة پس روان شد رودخانها از آن آب
بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخورد و خرد و بزرگی و تنگی و فراخی خود یا باندازه که خدای
مقرر کرده که سود رساند و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبدا رابیا کف بلند را بر
زبر آمده و مما یوقدون و بعض از آنچه بر میکنند و افروزند و میافروزند و میدمند علیه فی النار
بر وی در آتش یعنی بگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیة از برای طلب پیرایه أو متاع
یا اوانی یا آلات ... محاربه زبد کف است مثله مانند آن کف که بر روی آب است کذلک همچنین

که ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای الحق والباطل حق و باطل را تشبیه میکند حق را بآب و فایده و منافع
آن که جستن منافع خلق از آسمان فرود آید و مراد بحر یعنی از حیات و استعداد مختلف محتاج الیه باشد و قول باطل و دفع نفع
و سرعت زوال آن بکف که بر روی آب و بر سر فلز پیدا شود فأما الزبد اما کف روی آب و بخت بالای فلز فیذهب جفاء پس
برود در حالتی که بر طرف رو مخ و ساقط باشد وأما ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند مردم را چون آب صافی و فلز گداخته
فیمکث فی الأرض پس باشد در زمین تا مردمان منتفع شوند کذلک همچنین یضرب الله الأمثال میزند خدای مثلها
را تا مقرر و تامل مردمان در بیرون آوردن علما تنزیل و ارباب تاویل و تاویل و لطایف بسیار است بعضی بر آنند که مراد از زمین آب
قرآنست که حیات دلها ایمانست و اودیه دلها اند که فرا خور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس
نفسانیه و وساوس شیطانیه است و آب صافی منتفع بحر حق است و اگر کسی داد اعتزاز اطلاع بعض از حقایق و
دقایق این آیه باشد بگو که در مطالعه جواهر انجام النصریات فی تاویل کتاب ناظر شد والله الموفق للذین استجابوا مر
آنان را که اجابت نمودند لربهم مر فرمان پروردگار خود را الحسنی پاداش نیکوست یا ذاتی که بهشت باشد
والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند مر خدای را لو أن لهم اگر باشد ایشان را ما فی الأرض آنچه در زمین است جمیعا
همه آن از نقود و اجناس و امتعه و ضیاع ومثله معه و مانند آنها با آن باشد یعنی آن قدر کفو و اقتدار دیگر
با آن انضمام کند و همه در تصرف کافران باشد بعد حیاة لافتدوا به هر آینه فدا کنند آن را تا از عذاب برهند أولئک
آن گروه لهم سوء الحساب ایشان راست بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان
را یاد کنند ومأواهم جهنم و بازگشت ایشان جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بد جایگاهیست دوزخ أفمن یعلم آیا
کسی که میداند أنما أنزل آنکه هرچه فرستاده شد إلیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست
یعنی حمزه و عمار... بعضی کمن هو أعمی همچون کسی است که نابینا باشد و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل إنما یتذکر
جز این نیست که پند میپذیرند أولو الألباب خداوندان عقلها سالم شرع از معارضه الذین یوفون آنانکه وفا
کنند بعهد الله به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق و نمیشکنند آن پیمان را والذین یصلون
و آنانکه پیوند میکنند ما أمر الله به آنچه خدای امر کرده است به آن أن یوصل که پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع
کتب و رسل و حفظ حقوق یا ایمان ایشان ویخشون ربهم و میترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف دارند
سوء الحساب از سختی حساب والذین صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم
از برای طلب رضای پروردگار خویش وأقاموا الصلاة و بپای داشتند نماز مفروضه وأنفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم
از آنچه روزی دادیم ایشان را یعنی از آنچه واجب بود بر ایشان سرا نهان وعلانیة و آشکارا ویدرؤون بالحسنة السیئة و دفع
میکنند به نیکوی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوی کنند و گفته اند سفاهت را بعلم و حلم مقابل نمودند و شرک را باسلام
و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند به توبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة
تمحها و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آن ایشان را محروم ساخت

عطا دادند و اگر کسی از ایشان بریده در پیوستند نعم که باشتر از درخت سایه هر که سنگی زند ثمر بخشند
از صدف یاد گیر نکته حلم هر که سر برد در شکر بخشند **أُولَئِكَ** آن گروه که بدین صفات موصوفند **لَهُمْ** مر ایشانراست **عُقْبَى**
الدَّارِ سرانجام نیکو یعنی جزاء عواید دنیا و عاقبت خیر **جَنَّاتُ عَدْنٍ** بوستانها پایدار که همیشه در وی باشند **يَدْخُلُونَهَا**
درآیند در آن **وَمَنْ صَلَحَ** و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت **مِنْ آبَائِهِمْ** از پدران ایشان
وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان **وَذُرِّيَّاتِهِمْ** و فرزندان ایشان **وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ** و فرشتگان درآیند بر ایشان **مِنْ كُلِّ**
بَابٍ از هر دری از منازل ایشان در عین المعانی آورده که بمقدار شبانه روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان درآیند
و گویند **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** سلام بر شما باد بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود **بِمَا صَبَرْتُمْ** بسبب آنچه صبر
کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوستترین چیزیست نزد خدای چنانچه در اخبار
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را گفت که جان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی که فقرا از همه مقبول‌ترند
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافته‌اند **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ** و آنانکه میشکنند **عَهْدَ اللَّهِ** پیمان خدا را
مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول **وَيَقْطَعُونَ** و آنانکه میبرند **مَا أَمَرَ اللَّهُ** آنچه خدای فرموده است
بِهِ أَنْ يُوصَلَ که پیوند کنند مثل ایمان بهمه پیغمبران و کتابها **وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ** و تباهی میکنند در زمین به
ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی **أُولَئِكَ** آن گروه **لَهُمُ اللَّعْنَةُ** مر ایشانراست دوری از رحمت **وَلَهُمْ** و مر ایشانراست **سُوءُ**
الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت **اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ** خدای گشاده میکند روزی را **لِمَنْ يَشَاءُ** برای هر که بخواهد **وَيَقْدِرُ**
و تنگ میسازد بر هر که اراده میکند **وَفَرِحُوا** و شاد شدند اهل مکه **بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا** بزندگانی دنیا و بجهان متاع
او بدیشان داده‌اند **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** و نیست زندگانی این سرای **فِي الْآخِرَةِ** در آخرت **إِلَّا مَتَاعٌ** مگر برخورداری اندک یا
متاعی از امتعه که دوام و بقایی ندارد چون دولت خانه **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گویند آنانکه کافر شدند **لَوْلَا أُنْزِلَ**
چرا فرستاده نمیشود **عَلَيْهِ** بر محمد **آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ** آیتی از پروردگار او چنانچه ما میخواهیم **قُلْ إِنَّ اللَّهَ** بگو بدرستی
که خدای **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ** گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد
با وجود شهود هزار آیه گمراه سازد **وَيَهْدِي إِلَيْهِ** و راه نماید بسوی خود و بر شناخت آیه **مَنْ أَنَابَ** هر که باز گردد بوی
و آنها چه کسانند **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه گرویدند بخدای **وَتَطْمَئِنُّ** و آرام میابد **قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ** دلهای ایشان بیاد خدا
و طمأنینت یابد که رحمت او یا بکلام او که قوی‌ترین معجزاتست در فصول از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که مراد
از ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم که دلهای مومنان بدو آرام داشت **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ** بدانید که بذکر خدای **تَطْمَئِنُّ**
الْقُلُوبُ آرام میابد دلهای مومنان مجاهد رحمه الله فرموده که مراد اصحاب رسول الله اند و در حقایق آورده که آرام
دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات حق و آرام دل ... بحقایق اسماء حسنی الهی و
موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا ... **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای
شایسته **طُوبَى لَهُمْ** زندگانی خوشست ایشانرا **وَحُسْنُ مَآبٍ** و نیکویی بازگشت ...

و نعمت و خوشحالی و اشجار جنت که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم و در هر غرفه شاخی از آن باشد که ... بود و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد **كَذَلِكَ**
همچنانکه فرستادیم پیغمبران را **أَرْسَلْنَاكَ** فرستادیم ترا **فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ** در گروهی که گذشته است **مِنْ قَبْلِهَا** پیش از ایشان
أُمَمٌ امتان دیگر **لِتَتْلُوَ** تا بخوانی **عَلَيْهِمُ** بر ایشان **الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** آنچه را که وحی کرده‌ایم بتو یعنی قرآن **وَهُمْ**
يَكْفُرُونَ و حال آنکه ایشان کافر میشوند **بِالرَّحْمَنِ** بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتندی
که سجده کنید رحمن را گفتند و ما الرحمن و در صلح حدیبیه حضرت رسول مرتضی علی را کرم الله وجهه فرمود که بنویس بسم الله
الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما نمیدانیم الرحمن **قُلْ هُوَ رَبِّي** بگو رحمن آفریدگار منست **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** هیچ معبودی سزاوار
پرستش نیست مگر او **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ** بر وی اعتماد کردم در یاری دادن و بر شما غالب ساختن **وَإِلَيْهِ مَتَابِ** و
بسوی اوست بازگشت من آورده‌اند که جمعی از قریش گفتند که ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها
را از حوالی مکه بردار تا زمین ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکافان تا چشمها و جویها پدید آید و پدران ما
قصی و کلاب را زنده گردان یا بعضی از اسلاف ما را تا در باب تو با ما سخن گویند این آیه آمد که **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا** و اگر کتابی بودی
که در وی عالم **سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ** روانه شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود **أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ**
یا شکافته شدی بوی زمین چون در وی خوانده شدی **أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى** یا سخن آمدی مرده که از برکت او هر آینه این قرآن
بودی که آیتست از اعجاز و نهایات ... در تذکیر و انذار **بَلْ** نه چنانست که کافران میگویند بلکه قرآن با عرفان تو
باید که ایمان واقع شود **لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا** مر خدای راست همه کارها اگر خواهد اینها ظاهر کرده **أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ**
آمَنُوا آیا ناامید نشده‌اند آنها که گرویده‌اند یعنی مومنان از ایمان مقترحان آیه‌ها اگر دانسته‌اند **أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ** آنکه اگر خواهد
خدای **لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا** هر آینه راه نماید همه را صاحب کشاف گفته که یأس در لغت علم است یعنی ندانسته‌اند مومنان
که هدایت بمشیت او بسته است **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و همیشه آنانکه کافر شدند **تُصِيبُهُمْ** میرسد ایشانرا **بِمَا صَنَعُوا**
بسبب آنچه کرده‌اند از فساد و تکذیب **قَارِعَةٌ** عذابی کوبنده و داهیه از بلا در کشید **أَوْ تَحُلُّ** یا فرود آید آن بلیه
قَرِيبًا موضع نزدیک **مِنْ دَارِهِمْ** از سرای ایشان یعنی موضع حدیبیه و کفار مکه اند که بشامت تکذیب همیشه
در بلا بودند و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه
فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید **حَتَّى يَأْتِيَ** تا وقتی که بیاید **وَعْدُ اللَّهِ** وعده خدای که مرگ یا قیامت یا فتح مکه
است **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ** خلاف نکند وعده را پس برای تسلیه آنحضرت میگوید **وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ**
و بدرستی که استهزا کردند **بِرُسُلٍ** به پیغمبران **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو چنانکه این قوم میکنند **فَأَمْلَيْتُ** پس مهلت دادم
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانکه کافر شدند ... **ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ** پس گرفتیم ایشانرا بعقوبه
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود **عِقَابِ** عقوبه کردن من ایشانرا ... **أَفَمَنْ هُوَ** آیا هر کس
که او باشد **قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ** نگاهبان هر نفسی با داننده **بِمَا كَسَبَتْ** بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی

پاوراست کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه هیچ
ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا و بسازند کافران لِلّٰهِ مر خدای را شُرَکَاءَ انبازان یعنی اصنام که میپرستند
قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را تا ساوا و صافهای ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت
و اهلیت عبادت دارند یا نه و آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند
و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نتوان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ با آنچه نمیداند فِي
الْأَرْضِ در زمین یعنی شریکی که وجود ندارد نزد او و علم او باشد معلوم است أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ یا نام مینهید شرکا
بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه ... بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای
آنانکه کافر شدند مَكْرُهُمْ کید و مکر ایشان وَصُدُّوا و باز داشته اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و در قرائتی وَصُدُّوا
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هرکه فرو گذارد خدای او را در ضلالت کند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید او را
لَهُمْ مر کافران را عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سائر مصائب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
و عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت تر و دشوار تر است بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ
نگاه دارنده که از عذاب نگاه دارد مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي آنچه بر تو خوانیم صفت آن بهشتی است که وعده کرده اند وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران آنکه بوی در آیند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از
تحت مساکن بهشتیان جویها أُكُلُهَا میوه آن بهشتیان دَائِمٌ همیشه باشد و منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا
وَظِلُّهَا و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایه دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان
امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پوست و ظلال ظلیل اند ...
سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که آن سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف
عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مآل و عاقبت کار آنانست که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت همه کافران النَّارُ آتش دوزخ
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او از
یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل از نجران بودند و هشت از یمن و سی و دو از حبشه یَفْرَحُونَ شاد میشوند
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ با آنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرها که گرد شدند یعنی کفره اهل کتاب
چون کعب بن اشرف و کنانة بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و اسید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُنْكِرُ
کسی هست که انکار کند بَعْضَهُ بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو ایشانرا که جز این نیست
که مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ باآنکه بپرستم خدای یگانه را وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شریک نیاورم بوی چنانچه شما آورده اید و عزیر
و مسیح را بخدائی گرفتید إِلَيْهِ أَدْعُو بخدای میخوانم همه خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من
وَكَذَلِكَ و همچنانکه فرستادیم کتب را بر انبیا بلغت قوم ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآنرا حُكْمًا
کتابی حکم کننده بحق ... تا حکم کند با نحو ... عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آن

آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای مشرکانرا که بدین آبا دعوت میکنند یا اهل کتاب که
ترا برجوع بقبله خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ بعد از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان دین
بت پرستان و ... مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ
هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگاه داری که عتاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود
سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و میگفتند که همت این مرد همه بار نکاح مصروفست و هوا
بازدواج و امتزاج با زنان مشغول کرده پیغمبر بودی هر آینه از نکاح او را اشتغال بمهم نبوت باز داشتی
آیة آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران را پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم ایشانرا
أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی هیچ رسولی را أَنْ يَأْتِيَ
بِآيَةٍ که بیاورد معجزه که از و اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که پیغمبر
طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای خواهد که بقدرت خود پدید کند و در
وقتی که صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمیست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم ظهور آید
یا مر هر اجلی از آجال الخلایق کتابیست نزدیک خدای که جزوی از آجال الخلایق اطلاع نداده يَمْحُو اللَّهُ محو
کند خدای مَا يَشَاءُ آنچه خواهد بحکم وَيُثْبِتُ و اثبات کند آنچه خواهد بحکمت وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الْكِتَابِ
اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ چیز نباشد الا که نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه
چیزهای تعلق بحساب ندارد ... چون حفظه در دیوان از صادر شود از اقوال و افعال و
احوال همه را بنویسند و آن دفتر بوقت عرض رسانند حق سبحانه قول و فعلی را که ثواب و عقاب بدان متعلق
محو کند و باقی ثبت بگذارد یا سیئات تایبان را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع
را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تا ذکر و قوت جوانی را و اثبات
کند ... ضعف پیری را علما دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که در محو بدان نرسد
سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و زاد السیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر
ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رضی الله عنه از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر
از و در و نظر نکند و هرچه خواهد در و ثبت کند در فصول فرموده که محو کند رقوم انکار را از قلوب ابرار
و اثبات کند بجای آن رموز اسرار سلمی از محمد رازی نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره که محو کند هر
خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و توابع آن در کشف الاسرار
فرموده که از دل خائف رجا میسترد و اخلاص مینهد شک میبرد و یقین می‌آرد بخل محو میکند و جود
ثابت میسازد حرص بر میدارد و قناعت می‌آورد حسد میسترد و شفقت مینهد و از دل ... اختیار

برد و تسلیم بنهد تفرقه محو میکند جمعیت می‌آورد و از دل محب رسوم انانیت می‌سترد و نعوت ربانیت
مینهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفس است و اثبات حقوق ربانی میکند یا شهود خلق میبرد و
شهود حق می‌آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد و از آن بنده میکاهد و
از آن حق می‌افزاید چنانچه از خود بود به آخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام رحمه الله فرموده که الهی چه حال
هر که تو جای او ساخت [illegible] محو اثبات تو با اضافت برداشت از آن هر که هست و از آن خود می‌فرمود
تا به آخر چنان باشد که به اول بود — بیت — همه در فنا و آب و گل آیت . چنان که بوده‌ایم
در عالم غیب خانه‌ای انشا کرده‌ایم . رفتیم بدان خانه که مر منزل ماست وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ و اگر نمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی
آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده‌ایم کافران را از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس
جز نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست پاداش و حساب
ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند اهل مکه و نمیدانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ که ما می‌آییم یعنی فرمان ما می‌آید به زمین
میکاهیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بجهت تسخیر مسلمانان
در می‌آریم [illegible] حق سبحانه فرموده که ما بیرون ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار
یهود و مسلمانان بیدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم کند بنقصان اطراف یهود و ادبار ایشان و زیادتی و
اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ هیچ رد کننده و باز پس کننده نیست مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و او
زود حساب یعنی زود حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلاء وَقَدْ مَكَرَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند آنان که جهود انند و مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بوده‌اند با پیغمبران
خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزاء همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ
نَفْسٍ هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزا او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران
از یهود و عبده اصنام که مراد قتاده لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کراست عاقبت پسندیده درآن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
و میگویند آنان که کافر شدند از مشرکان مکه یا از روسای یهود که تو محمد لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از پیش خدای قُلْ
در جواب كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواهی بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و میان شما وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است علیه السلام که در آن لوح فرا گرفته یا علم قرآن
و آن مومنان اند و در زاد المسیر فرموده که علی مرتضی است رضی الله عنه یا علم توریة و آن عبدالله سلام است و اتباع او
رضی الله عنهم اجمعین

سورة ابراهیم علیه السلام مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در شرح تاویلات الامام ماتریدی رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر مصدق و منکر را تکذیب کنند
و خدای بندگان را بهر جه خواهد امتحان کند جمهور بر آنند که آن حروف اسما و قرآن اند بدین وجه توان گفت الر
یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم او را إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردم را

ابراهیم

دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص
یا یقین یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفت از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر
و در لطایف گفت از ظلمات خلقیت بنور تجلی ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از
ظلمات حجب با استاد و افعال صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمت ما بر پندار محض نیست چون
زنگار بر تو که از آینه دل بصیقل نور خاطر و تجرید از شاغل زدوده گردد و نور حق سبحانه بر آن باطن پرتو افگند
و سالک را از زحمت او بار در هاند تا بخود هیچ شعور نماند و نه عدم شعور نیز بخود داند نظم با دب بردی
گرد وجود بر هم . [illegible] . در هستی خود در از خود محو شد . تا از خود وجود [illegible]
و گفت انواع ظلال در ظلمات داخل است و انواع [illegible] هدایت [illegible] بدعوت قرآن مردمان را از [illegible]
بر هانی و براه راست ببرد [illegible] إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ [illegible] ایشان را از ظلمات بروشنایی
یعنی براه خدای غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دین اسلام است [illegible] اللَّهِ الَّذِي
معبود بحق آنکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از مبدعات وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و هیچ و شقت مر کافران را بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذاب سخت که ایشان را [illegible]
الَّذِينَ کافران آنانند که اندوه جهاد يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند [illegible] دنیا را
عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند مردمان را از
ایمان به پیغمبران و قرآن وَيَبْغُونَهَا و میطلبند براه راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند [illegible]
نمیرسد أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موسوم اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی اند دور از راه حق [illegible]
صفت ضلالت و وصف ضال بدو از قبیل اسناد مجازیست و در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند
که چه حالت است که همه کتب منزل بلغت عجمی فرود آمده و کتاب محمد بلغت عربیست آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
ما هیچ رسولی إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که از ایشان بوده و در میان ایشان زاده [illegible]
در میان ایشان شده هر پیغمبری اول دعوت [illegible] انبیا را از زبان قوم ایشان بدین تا
فرستادیم لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند مر ایشان را [illegible] گوید که حق این
[illegible] و گفت [illegible] رسالت صلی الله علیه و سلم و جمیع کتب بلغت عرب منزل
و جبرئیل علیه السلام [illegible] ترجمه کردی [illegible] در لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر
بزبان قومی که بر ایشان مبعوث بوده [illegible]
پیغمبری که مبعوث [illegible]
با اختلاف کلمات و اضافات [illegible]
منشعب [illegible] فَيُضِلُّ اللَّهُ پس گمراه کرد از خدای مَنْ يَشَاءُ

هرکرا خواهد تا راه یابد وهو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم داناست کار اضلال و هدایت او بر وجه حکمت
ولقد ارسلنا موسی و هر آینه فرستادیم موسی را بآیاتنا بدلایل قدرت یا با معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم ان
اخرج که بیرون آر قومک گروه خود را که بنو اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای جهالت و شبهت الی النور بروشنی علم
و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوث از تاریکی کفر بروشنی ایمان وذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله
بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران را در ان یا بایامی که بنی اسرائیل در ان گرفتار بودند بدست فرعونیان
ان فی ذلک بدرستی که در پند دادن بآن روزها لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت لکل صبار مر هر صبر کننده را در بلا شکور
شکر گوینده بر آلا واذ قال موسی و یاد کن که گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل را اذکروا یاد کنید نعمة الله
نعمت خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجاکم چون برهانید شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم
میچشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و بر شما میگرفتند کار دشوار یعنی میفرمودند
ویذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شما را که بجای رکن بودند که از بنی اسرائیل فرزندی متولد شود که هلاک فرعون
بسبب او باشد ویستحیون و زنده میگذاشتند نساءکم دختران شما را بخدمت زنان ایشان که وفی ذلکم و در آن
محنت و مشقت بلاء آزمایش بود شما را من ربکم از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق عظیم بزرگ
واذ تاذن و یاد کنید وقتی که بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه کرد ربکم پروردگار شما لئن شکرتم اگر
شکر کنید بر نعمای من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم و اگر ناسپاسی کنید در نعمای من ان عذابی بدرستی که
عذاب من لشدید هر آینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و در قوم عقوبت در عقبی نقل
ابو عبدالرحمن [?] نقل میکنند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر سپاس
داری کنید بر ایمان افزون کنم آنرا باحسان و اگر بدان شکر گوئید زیاده سازم بمعرفت و اگر شاکر باشید بر آن مقام
بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید زیاده سازم و بالا برم بدرجه قربت و شکران نعمت در آدم [illegible]
شاهد از زین کلام حقائق اعلام معلوم میشود که شکر اوقات معراج تصاعد درجات است و قال المثنوی المعنوی نظم
شکر نعمت نعمتت افزون کند • کفر نعمت از کفت بیرون کند • شکر باشد دفع علتهای دل • سود دارد شاکر
از سودای دل وقال موسی و گفت موسی ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا
و هر که در زمین است همه ایشان از پری و آدمی فان الله لغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حمید
ستوده است و بی نیاز از خلق و ذات مخلوقات بصفات و ناطق اند و الیه جمع اشیا بتسبیح و حمد او جاری نظم
بکرده هر جمله موجودات گویا • همه او را درون شوق جویا الم یاتکم آیا نیامد بشما تا کلام موسی است علیه السلام یا ابتدای حق
است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نبا الذین من قبلکم
خبر آنان که پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح علیه السلام وعاد و قبیله عاد وثمود و قبیله ثمود والذین من بعدهم و آنانکه
بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای در غیبان آورده که خدای بسیار امم را

از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم التنزیل از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم علیه السلام سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه جاءتهم
آورده بودند پیشینیان را رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن که کتب حق بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم
پس باز گردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود یعنی ایشان دستهای خود بدندان گزیدند از خشم
رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را در دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند که ایدی
خود را بر افواه رسل نهادند که سخن خدای نگویند وقالوا انا کفرنا و گفتند ما کافر شدیم بما ارسلتم به بآنچیزی که شما
فرستاده شده اید بآن بزعم خود وانا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی
آن از توحید و ایمان مریب شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک در صدق رسول از تهمت پیدا شدند و اعراض قالت
رسلهم گفتند رسولان ایشان که آیا در خدای حق شک میکنید افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست و
حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینها
یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آرد من
ذنوبکم بعضی گناهان شما را که قبل ایمان بوده ویؤخرکم و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد
شما را الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده که آخر اجل بوده قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم
نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس
چرا مخصوص باشید بنبوت از میان ما تریدون میخواهید ان تصدونا که باز دارید ما را از پیروی پیغمبری عما
کان یعبد آباؤنا از آنچه بودند که میپرستیدند فاتونا پدران ما از اصنام بسلطان مبین پس بیارید بحجتی
روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق فضیلت نبوت و مرتبه رسالت گویا که ایشان معجزه که دیده بودند اعتقاد
نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی شمار کرده
جنسیت داریم ولکن الله و لیکن خدای یمن منت مینهد یعنی نبوت و کرامت رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من
عباده از بندگان خود وما کان لنا و نیست ما را و نتوانیم ان ناتیکم که بیاریم شما را بسلطان حجتی یعنی معجزه که
طلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از پیش خود و بی خواست خدای کاری نتوانیم کرد و سخنی
نتوانیم ساخت بیت ناتوانی و عجز لازم ماست • قدرت و اختیار ازان خداست • کار ما را بحکم راست کند
او توانا است هر چه خواست کند وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند گروندگان وما لنا و چیست
ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل که توکل نکنیم علی الله بر خدای وقد هدانا و حال آنکه راه نموده ما را سبلنا
راههای راست یعنی که بدان بشناسیم راه او و میدانیم که از تدابیر امور بدست قدرت اوست ولنصبرن و هر آینه
صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانیدید ما را به تکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای فلیتوکل

فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشد توکل متوکلان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را
لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین ما او لتعودن یا البته عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی
ملتنا در کیش ما یا مراد عود بجماعتی باشد که ایمان آورده باشند از ان قوم فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران
ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک کنیم ستمکاران را یعنی کافرانرا
ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم بعد از هلاک ایشان ذلک این مقرر شد و عزت دا
است لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه نزد قیامت او را در موقف حکم
حکم میکنم بر بندگان باز دارند وخاف وعید و بترسد آنکسی که ترسان کرده ام او را وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح
کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم
حکم کردند یعنی گفتند که هر کدام از ما باطل است عذاب بدو فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات
یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از نجات کل جبار هر گردنکشی عنید ستیزنده با حق من ورائه
از عقب او من ورائه جهنم دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و در وی آن آتش که ویسقی
و بیاشامانند من ماء صدید از آبی مختلط با دیو و ریم که از تن دوزخیان چکد و گویند آن
یتجرعه بکلفت درکشد آنرا ولا یکاد یسیغه و نتوانند که بگلو برد از تلخی و کندی ویأتیه الموت و آید
بدو اسباب مرگ من کل مکان از هر جایی از اعضاء او یا از هر یک موی او و بیان گفتیم وما هو بمیت
او مرده یعنی مرده نیست تا بیاساید و در بعض نسخه آورده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد
و نه باز گردد تا زنده شود بحکم لا یموت فیها ولا یحیی ... ومن ورائه و از
پی وست یا در جلو او ... عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی الان بتر از آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا
ان تجرد ... صفت آنان که کافر شدند بربهم بآفریدگار خود و صفت آنها اینست که اعمالهم
کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچون خاکستریست که سخت بگذرد به الریح بروی باد فی یوم عاصف در روزی
که سخت باشد باد ... بادات ... وصف کردند ... باشد مختصر یعنی آنکه
علماء کافران که در صورت خیر مینماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند تود
خاکستریست که باد سخت بران وزد و بهوا بر دو ... اطراف و جوانب پراکنده سازد هیچ کس بر جمع آن قادر
نباشد و ازان نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از آنچه کرده اند
در دنیا علی شیء بر هیچ چیزی ... حبط شده باشد ... مطلقا از ثواب ... ذلک آن حبط
ایشان که ... هو الضلال البعید آن گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر
ای بیننده یا ندانستی ان الله آنکه خدای خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بالحق براستی که حق است
و در آفرینش ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای مردم و معدوم گرداند ویأت بخلق جدید و بیاورد

آفریند نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشند وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار
چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت همه مقدورات یک
سانست نظیر کار اگر دشوار یا آسان بود پیش قدرت جلیل یکسان بود وبرزوا و ظاهر شدند بصیغه
ماضی جهت تحقیق وقوع است و اگر مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبور لله برای امر خدای و محاسبه
او جمیعا همه گان از کفار و مومنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا
مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه بدعوی ایشان کفر کرده باشند ایشانرا گویند انا کنا
بدرستیکه ما بودیم در دنیا لکم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس
هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی امروز عالم شایع شما
درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بر دارید از ما قالوا گویند متکبران بطریق اعتذار که لو هدانا
الله اگر خدای ره نمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر آینه ما نیز شما را ره نمودیمی بدان اکنون طریق
خلاصی بما و شما بسته شده است و شفاعت ما برین درگاه مردود ایشان ناامید شده گویند بیایید تا باتفاق
بجزع و جزع کنیم شاید که در بر ما بگشایند و راه خلاصی بنمایند پس پانصد سال جزع کنند سود ندارد
گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پس پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند بهره
نجات نرسد گویند سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا اگر جزع و بی آرامی کنیم ام صبرنا یا صبر نماییم یعنی از
هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان و گوید
دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر آنهنگام که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم نافذ
گردد بانکه اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل دوزخ بدوزخ انداخته شوند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت
بر ابلیس دراز کنند و بمنبری از آتش بر آید و گوید یا اشقیاء انس و جن یعنی ای ملامت کنندگان ان الله وعدکم
بدرستیکه خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و
وعده دادم شما را وعده دروغ که قیامت و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد
فاخلفتکم پس وعده خلاف دادم شما را یعنی خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که دروغ گفتم
وما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت
قول خود الا ان دعوتکم مگر آنکه شما را بخواندم بوسوسه و فریب و بحجتی در دعوت فاستجبتم لی پس شما اجابت
کردید مرا بزودی و تأمل نکردید در دعوای بی برهان خود فلا تلوموني پس بر ملامت مکنید بجهة وسوسه که کردم که
من دشمن شما بودم و ... مستحق ملامت نیستم ... خواهد کند ولوموا انفسکم و
ملامت کنید نفسهای خود را که فرمان بردید و قول خدا را که فرموده لا یفتننکم الشیطان نشنیدید ما انا بمصرخکم
نیستم من رهاننده و فریادرس شما را از عذاب وما انتم بمصرخی و شما نیستید رهاننده و فریادرس من انی کفرت

بپرستی کردم کافر شدم بما اشرکتمون بآنچه شریک میکردید شما مرا با خدای در فرمانبرداری من قبل پیش ازین در دنیا
یعنی بیزارم امروز از شرک شما ان الظالمین بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک
موصوف بدوام و خلود وادخل الذین و در آورده شوند آنانکه آمنوا گرویدند باجابت رسولان و عملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته و پذیرفته جنات تجری در بهشتها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین
در حالتی که جاوید باشند در آن و در آرنده مؤمنان بیهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام
بریاض دار السلام در آرند باذن ربهم بدستور و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم فیها تحیت ملائکه با ایشان در بهشت
یا همه ایشان بر یکدیگر گویند سلام سلام باشد که دلالت بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب با هر کس
خطابست پیغمبر را که ندیدی و نظر نکنی بدیده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثل
و بیان فرماید کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که توحیدست یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درخت پاک که آن نخلست یا
شجریست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین استوار و محکم و فرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها
میدهد میوه خود را کل حین در هر وقتی که خدای حکم کرده بیرون دادن میوه آن تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند
شش ماهست از وقت شکوفه تا پخته شدن و بریدن یعنی در زمستان از بسر و رطب و تمر نفع میدهد باذن ربها
باراده و تکوین آفریننده خود و یضرب الله الامثال و بیان میکند خدای مثلها را بعضی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم
یتذکرون تا شاید که ایشان در یابند زیرا که مثل تصویر معانیست و در آینه افهام و نزدیک کرده اینست معقول
بمحسوس و مثل کلمة خبیثة و مانند کلمه خبیثه یعنی کفر کشجرة خبیثة مانند درخت ناپاک چون حنظل که تلخ است
و ناخوش بوی و مکروه طباع سلیمه دارد وجود خباثت و کراهت اجتثت جدا کرده شده و بیرون کنده گشته من فوق
الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست درخت را ثبات و استحکام یعنی بیخ دارد بر زمین و نه شاخ در هواست
و نه بیخ گران باشد و دامادی . نه شاخ که گرده بدان سایه دارد . که ایست افتاده بروی خاک . پریشان و بجای
خوار و ناکس . حق سبحانه تشبیه کرده درخت ایمانرا که اصل آن در دل مؤمن ثابت و اعمال ایمان او علیین مرتفع
و ثواب شمر و بان و اصل بر درخت خرما که بیخ او مستقر ثابت در زمین خود و فرع او متوجه بجانب علو نفع او دایم
هر دو فنی در ستر بطلوع و تمثیل نموده کلمه کفر و عبادة اصنام را که در دل کافر مستقر نیست و بجهت عدم حجت و برهان
بیان ثبات ندارد و علی نیز که بعصد قبول ... در ازدیاد در نشود بدرخت حنظل که اصلاو ناقر است و نه فرع
او را اعتباری نظم تمال لسان دارد ز شرع میوه دارد . جان لطیف که به محکمی یار ... درخت زقم
شاخست خشک و بی سایه . که نه بیخ محکم ... اعتبار و نه بخت یثبت الله ثابت میکند خدای الذین آمنوا
کاینان آورده ... استحکام بیند ... بالقول الثابت بسخن راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در
دلها ایشان متمکن گشته کفته اند مقول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای ایشان ثابت میدارد
مؤمنانرا فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا ایشان صبوری ورزند و از جاده مستقیم توحید

نلغزند چون ذکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام و که همین ثبات دهد مؤمنانرا
در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد و فی الآخرة و ثبات داده ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر
که منزل اول است از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند گویند در دنیا مراد قبرست و در آخرت
موقف سؤال و یضل الله الظالمین و فرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت
سؤال قبر و یفعل الله و میکند خدای ما یشاء آنچه بخواهد از تثبیت بعضی و اضلال بعضی الم تر آیا ندیدی و نگاه
نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمة الله کفرا شکر نعمت خدایرا بکفران نعمت یعنی وضع کفر کردند
در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون حق تعالی ایشانرا سا کن حرم خود ساخته بود ثواب وراء
با ایشان کرامت کرد بعد وجود و وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخت ایشان تا با
کردند لاجرم هفت سال بعلت قحط در ماندند و مردار خوردند و بمقدار کشتند و بعضی از ایشان در جنگ بدر مقتول
مغلوب شدند و از ذوق در مرتفع و ضعیف منقولست که مراد از ین دو قبیله اند که از جمله قریش بود و بنو مغیره
و بنی امیه و بنی امیه که نعمت را تغییر کردند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را
دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است یصلونها در آیند در آن و بئس
القرار و بد جایگاهیست جهنم و جعلوا و فرا گرفتند لله اندادا برای خدای مانندها یعنی در عبادت که پرستش
کردند یا در تسمیه که ایشانرا آله نام نهادند لیضلوا تا گمراه کردانند مردمانرا عن سبیله از راه خدای که طریق
توحیدست قل تمتعوا بگوی برخوردار باشید در عیش خود یا بکنید آنچه مراد شما است امر تهدیدیست یعنی
سود ندهد شما را فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما الی النار بآتش دوزخ است قل بگوی یا محمد
بگو با حق جل عبادی الذین آمنوا بندگان مرا آنانکه ایمان آورده اند برین وجه که نماز بگذارند و نفقه کنند تا ایشان
یقیموا الصلوة نماز بگذارند و ینفقوا و نفقه کنند مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم ایشانرا سرا نفقه کردن پنهان
مراد تطوع است و علانیة و آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد بجهت دفع تهمت
اگر بنده کار نیکو کند تا نماز گذارند و نفقه دهند من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه بیاید روزی که لا بیع فیه در وی نه خرید و فروخت
باشد تا عوض جیزی که فوت شده تحصیل تواند نمود و لا خلال و نه در آن روز دوستی بود تا از دوستان
طلب نفع توان کرد بلکه از اغلب دوستان و شرک هر ناخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی خلق
آنست که بیافرید السموات والارض آسمانها و زمین را و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مراد باران است فاخرج
به پس بیرون آورد بسبب آن من الثمرات از میوها رزقا لکم روزی برای شما که بجای روزی کار بکنید و سخر لکم الفلک
و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر تا بروند در دریا بامره بفرمان او هر جا که خواهد و سخر لکم الانهار
و مسخر کرد برای شما جویهای آب یعنی آبها را برای انتفاع و تصرف شما و سخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای
انتفاع و استضاءة آفتاب و ماه را دائبین در حالتی که مستمرند در سیر خود با جهد و تعب و در سیره آثار که

میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کرد برای شما شب و روز را تا شما در یکی
بیاسایید برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هرچه خواستید
و از هرچه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما باشد خواسته و ناخواسته بشما از تفضل داشت وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر شما
شماره کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد آن را و طاقت حصای آن
ندارید شیخ قدس سره فرموده که مراد از نعمت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم شفیع روز محشر و واسطه ترویج
حق و خلق اوست نظم بر فرق و مدارج قدر رفیع تو ٭ عقل را نیابد و نه فهم پی برد إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که
انسان لَظَلُومٌ هر آینه ستمکار است كَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر غافل است و کفر میورزد که
منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و در ذخیره
کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابرهیم علیه السلام رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر که مکه است
آمِنًا ایمن از خراب شدن یا جای امن وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از پرستیدن بتان
از حیثیت فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهة دعای حضرت خلیل صلوات الله و سلامه علیه بت نپرستیده اند
بلکه ایشان را سنگی بوده که آن را نام نهاده بودند و گرد آن طواف کردندی و گفتندی که کعبه از حجرات است پس هر جا حجری
نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه جمعی از قریش از نسل اسمعیل علیه السلام بوده اند
و بت پرستی ایشان مشهور است رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ گمراه کردند كَثِيرًا بسیار
یعنی سبب گمراهی بسیار کسی شدند مِنَ النَّاسِ از مردمان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین فَإِنَّهُ مِنِّي پس
بدرستی که او از من است یعنی از اهل دین من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس
تو آمرزنده رَحِيمٌ مهربان یا قادری که یاری ایشان را در رحمت کنی یا ایشان را توفیق توبه رَبَّنَا ای آفریدگار
ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن کرده ام مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را و مراد اسمعیل است علیه السلام بعد
تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الله بود رشک آمد ابرهیم را علیه السلام گفت که
من چنان میخواهم که هاجر و پسر او را بموضعی بری که در او آب و آبادانی نباشد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هرچه سارا
بگوید چنان کن پس بر براق نشسته هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در
وادی که اینجا را و اینجا درخت بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ وادی
که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده
در و صید و قتال را یا حرام است تهاون و تعرض بدو یا موضع خانه است که در زمان آدم علیه السلام بوده است
یعنی خانه تو که در وقت دعای ابرهیم علیه السلام نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را در این
ساکن کرده ایم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آورند فَاجْعَلْ پس بگردان أَفْئِدَةً
مِنَ النَّاسِ دلها یعنی از دلها که برسبیل محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان و دعای آنحضرت را اجا

[بت] فرمود بعد از آن خلیل الله باید که چشمه زمزم بر کف جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل علیهما السلام پدید آمد
قبیله جرهم اینجا اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزاید است عقلا بر آنند که گر
من تبعیض در مِنَ النَّاسِ نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری از دحام کرده بدین جا دوان دوان
سوختۀ آن شمع شدندی نظم آن را که جان حاله باشد ٭ کو به لیره حال باشد ٭ و آنکه که جوان چنان
عاشق شود و بال باشد ٭ دیگر حضرت ابرهیم دعا فرمود که وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه ها
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتها ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته و با آنکه
مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در و پیدا میشود و در تفسیر امام مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه
و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیاز است دیگر باره فرمود
که رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا
میسازیم یعنی پنهان و آشکارا را میدانی وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللَّهِ بر خدای هیچ چیزی فِي الْأَرْضِ
در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت
آنچه پیدا و آنچه پنهانست ٭ همه را دانش تو یکسانست الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش آن خدای را که بمحض فضل خود وَهَبَ
لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید بودم از فرزند
بر بخشید دو پسر إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا نود و نه سالگی و اسحق را در نود
سالگی یا صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده و اجابت کننده دعاست
و درین کلمات اشعارست بدعا از خدا درخواست رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریدگار من بگردان مرا مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارنده
صلوة وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز در مواهب از زبان ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم علیه السلام
جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود تا روز قیامت رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و قبول کن دعای مرا
اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و پدر و مادر مرا چون ایشان وعده بتو داده
غفران را ایشان را قبل از آن فرموده و هنوز یأس از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم
و حوا است علیهما السلام وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مومنان را یعنی هر که بتو ایمان داده یَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم
شود حساب خلایق و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد مومنان امت محمد اند صلی الله علیه و سلم وَلَا تَحْسَبَنَّ
و مپندار ای محمد خدای را غَافِلًا بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه داشتی
از عقاب که متوجه ایشانست جز آن چیزی که بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در حال خواهی رسید که
صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را و مهلت
میدهد ایشان را یعنی خدای تاخیر میکند لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ در آن روز دیدها
از مشاهده احوال مُهْطِعِينَ در حالتی که شتابندگان این دیدها شتابندگان باشند بسوی سرافیل علیه السلام که

ایشان را بعرصهٔ محشر خوانند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرها خود را بالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نگردد بدیشان
طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بود چنانکه نتوانند بر خود نگریست وَأَفْئِدَتُهُمْ و دلهای ایشان هَوَاءٌ
خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ غلبهٔ دهشت و حیرت وَأَنذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ
الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز قیامت است فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کرده
بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت
ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک نُّجِبْ دَعْوَتَكَ اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنچه ما را بدان خوانده وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پی روی کنیم پیغمبران را
أَوَلَمْ تَكُونُوا آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ سوگند خوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده
خواهید بود مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ نباشد مر شما را زوالی یعنی آنست که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل
نخواهیم نمود وَسَكَنتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود
بکفر چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ که چگونه کردیم بدیشان و مشاهده کردید
در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و بیان کردیم برای شما احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ
و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِندَ اللَّهِ و نزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزاء مکر ایشان
وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستی که بود مکر ایشان در غایت هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای ببرد مِنْهُ الْجِبَالُ
از آن کوهها یعنی احکام شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی کافران چنان مکر کردند تا چیزی را که در ثبات
و رسوخ چون جبال است زایل کردانند و این تحالت ... ذکر ایشان که دلیل ... که ... و ...
نهادی در مقام ... اسلام نقل فرموده که این آیه در قصهٔ نمرود ... که چون ... ابرهیم را
علیه السلام از آتش ... گفت ... که خدای ابرهیم ... و ... آسمان ...
... اشراف ملک ... آسمان بغایت بلند و مرتفع است ... بیشتر نشود ... نشنید
... بغایت بلند ... آسمان ...
روز ... و ساختن و افتادن آن در سورهٔ نحل ... صرح ...
و خلایق بسیار ... کشته شدند ... بر آسمان ... خدای ابرهیم که ...
پس چهار کرکس را ... چهار گوشه ...
دیگر ... بر چهار طرف ... چهار ...
... و چهار ... صندوق ... ایشان ...
... صندوق ... نمرود ...
... آسمان ... زمین ...
تا در ... آنکس ... جواب داد که ...

روز دیگر که ... آسمان ... بود که ... نبود
... که ... آسمان ... و ...
... ظاهر شد ... کوهها ... آن ...
زایل کرده فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهِ خلاف کننده وعدهٔ خود رُسُلَهُ پیغمبران خود را یعنی
... رسل فرموده ... لاغلبن انا و رسلی ... و نصرت و ظفر
و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست ذُو انتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید
از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها بدل کرده
آسمانی دیگر ... تبدیل ارض ... جبال ... تبدیل سما ...
... که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ ... زمین
... و آسمانها را ... زمین را ... پاک ... که
باشد ... وَبَرَزُوا و ظاهر شوند ... لِلَّهِ الْوَاحِدِ ... خدای
یگانه الْقَهَّارِ قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و بینی گناهکاران را يَوْمَئِذٍ در آن روز مُّقَرَّنِينَ با هم بسته
... فِي الْأَصْفَادِ در
بندها یا غلها سَرَابِيلُهُم پیراهنهای ایشان مِّن قَطِرَانٍ از قطرانست و آن چیزی باشد سیاه ... صمغ ابهل
که ... تا ... بر جلود ... مالند تا ...
... و وحشت ... آتش ... معذب ...
بیان قطران دوزخ و قطران دنیا ... آتش دوزخ و آتش دنیا ... قطران ... ایشان وَتَغْشَىٰ
وُجُوهَهُمُ النَّارُ و پوشد و فرو گیرد رویهای ایشان را آتش ... لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق ...
یعنی ... تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا كَسَبَتْ جزاء آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
بدرستی که خدای زود حساب ... هَٰذَا بَلَاغٌ قرآن
... لِّلنَّاسِ ... وَلِيُنذَرُوا بِهِ ...
... وَلِيَعْلَمُوا ... أَنَّمَا هُوَ ... خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
خدای یکتاست وَلِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد ...
با مراتب

سورة الحجر بسم الله الرحمن الرحيم

الر ... حروف مقطعه ...
... خدای ...
... بسم الله ...

بنام جبرئیل را با امر رسول رساند کلام ایزد را و بواسطهٔ جبرئیل برسول رسیده است تِلْكَ این آیتها که
می آیند آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کنندهٔ حق را از باطل و کفته اند
که کتاب و قرآن یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است
رُبَمَا ای بسا وقت که دوست دارند یَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ که کاش
بودندی مسلمان و این آرزو در وقت نزع باشد یا بوقت نصرة مومنان یا نزدیک حلول مرگ بر ایشان یا در قیامت
یا در وقت حساب یا وقتی که عصاة مومنان را از دوزخ بیرون آرند و در جاه جهنم بر ایشان
فرو بندند و ایشان را خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی ما از اهل اسلام بودیمی ذَرْهُمْ بگذار
ایشان را امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران را بگذار چه حاجت است از ایشان باز داشتن در دنیا يَأْكُلُوا تا بخورند
وَيَتَمَتَّعُوا و برخوردار شوند از مال و متاع وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول کرداند ایشان را یعنی توقع طول امل استغراق
حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار
و کفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ دیهی إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه بود هلاک ایشان را كِتَابٌ مَعْلُومٌ
زمانی بوده مقدر نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نکیرد مِنْ أُمَّةٍ
هیچ کروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشوند پیش از وقت
مقدر و بعد از اجل نمانند و کفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آنکه فرود آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی
قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانهٔ که ما را از تقلید بغیر مخصوص این کلام بطریق تهکم و استهزاء بود و در اعتقاد
بی دولت ایشان نسبت بجنون بنام رسالت نیایند دیگر کفتند لَوْ مَا تَأْتِينَا چرا نمی آری بما بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را که گواهی دهند
بر رسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در دعوی یعنی اگر راست میگویی فرشتگان را
حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق سبحانه جواب ایشان میکوید مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو نمی آریم
و حفص بصیغه تکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی فرو نفرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا عذاب یعنی ملائکه
را بصورت اصلی نتوانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در صورت اصلی
دیدند یا بوقت مرگ چنانچه هر کس ببیند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آنکه ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم
مُنْظَرِينَ از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ بدرستی که ما فرو فرستادیم
که یادکرد مومنانست و ذکر یعنی شرف نیز آمده یعنی این کتاب شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و ما او را
نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی ناقص کند یا نکذاریم اهل
زمان از او عاری بیت اگرچه جهان خصم کردند • نترسم چون نگهدارم تو باشی • و شادی در مه عالم نگنجم
اگر یکلحظه غم خوارم تو باشی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در
کروههای اولینان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بدیشان مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا مگر بودند که از روی عناد به

بآن پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند و مراد تسلیهٔ حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم یعنی یاد انبیا و بخصوص ایذا قوم ایشان بخوانی ایشان بدین مبتلا بودند كَذَلِكَ همچنانکه در آوردیم
استهزا انبیا را در دلها مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ در میاوریم آنرا فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلها کافران لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان نمی آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستی که گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که
از ایشان هلاک شد بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
کردند و بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه
وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بکشاییم بروی مقترحان بَابًا مِنَ السَّمَاءِ دری از آسمان فَظَلُّوا پس باشند همه روز شبانگاه
در نظر ایشان فِيهِ يَعْرُجُونَ در آن در بالا میروند و ایشان در وی بر می آیند لَقَالُوا هر آینه از غایت عناد و شک
در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست که بسته اند أَبْصَارُنَا چشمهای ما را و خیره ساخته اند یا کرده در آسمان بکیالند
و کفار بالا رفت عجایب آسمان را نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود
ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَسْحُورُونَ کروهی جادو کرده ایم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانکه در ظهور دیگر آیات
گفتند و بتقول او سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستی که آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان برجها دوازده
بنات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بصورتها یا به نجوم و سایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ
برای نگرندگان که بعبرت در آن نظر کنند و بدان بر قدرت صانع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا و نگاه داشتیم
آسمانها را مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از هر دیو رَجِيمٍ رانده تا نتوانند که بر آسمان صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند
إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لکن هر دیو که خواهد که بر آسمان دوید و بدزدد سخن مسموع یعنی اخبار از فرشتگان شنود
فَأَتْبَعَهُ پس از پی او در آید او را و بدو رسد و بسوزد شِهَابٌ مُبِينٌ ستارهٔ روشن و درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما
منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی علیهما السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ
را در می ربودند و حکایات بیرون می آوردند و با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله
متولد شد ایشان را از آسمان چهارم منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و آله افضل صلوات
المصلین دست داد از همهٔ آسمانها ممنوع گشتند و سبب رجم ایشان شهب ثاقب مقرر شد و ابواب سماوات
مسدود گشت بیت دیو بر آید و بالا تیر کی بشکست • کل شکفت و حیا هوی خار را آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و
زمین را گسترانیدیم و از کشیدیم بر روی آب از زیر خانهٔ کعبه وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم و پیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوهها
برافراخته پا برجا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی
مقدر بمقدار معین بود چنانچه مقتضای مشیت و حکمت یا آنچه وزن کنند و بها سنجند یا موزون یعنی مستحسن
باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزها نیکو مستحسن و نافع کثیر الکمیة از اجساد و برود معادن وَجَعَلْنَا لَكُمْ و ساختیم
برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام معیشت شما بدانست از طعام و ملابس وَمَنْ لَسْتُمْ

و جهاز برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما لَهُ بِرازِقین مر او را روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته اند انعام
و مرکب وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ و نیست هیچ چیزی که آدمی محتاج باشد اِلّا عِنْدَنا مگر نزد ماست یعنی در تحت قدرت ما خَزائِنُهُ
خزینها او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و انجاز ذکر تشبیه کرده آن
مقدورات خود را بأشیاء محزونه که در اخراج آن مشقت و زحمت نیست وَ ما نُنَزِّلُهُ و فرو نمیفرستیم آنرا اِلّا بِقَدَرٍ
مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که ارادت ما برود در زیاده و ارادت باید وَ اَرْسَلْنَا الرِّیاحَ و فرو فرستادیم بادها
لَواقِحَ آبستن کنندگان ابر بود از آنکه ابرها را آبستن کنند کان درختها را نیز فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ پس فرو فرستادیم
از آسمان ماءً آبی که آن باران است فَاَسْقَیْناکُمُوهُ پس بیاشامانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم در آن وَ ما اَنْتُمْ
و نیستید شما لَهُ مر آن آبی فرو فرستاده را بِخازِنِینَ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمها بلکه ما حافظ
آنیم او را محافظ ساختیم تو فرموده و در تاویلات که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما
ایچ شما در خزینه نمید هد او را وقت وَ اِنّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما نُحْیِی زنده میکردانیم اجساد قابل را بحیات
و دان وَ نُمِیتُ و میمیرانیم اجساد حیه را بازالهٔ حیات از آن در لطایف قشیری قدس سره مذکور است که زنده
میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را در نار مجاهده یا دلها بسازیم بموافقت فنا و مرده
کردانیم نفسها بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار
لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان میکنیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَ نَحْنُ
الْوارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقیم بعد از فنای خلایق چه میراث چیزیرا گویند که بعد از مرده بی بدیگری رسد
پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف بصفات بقا وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ و بدرستی که ما میدانیم
پیش روندگان از شما در اسلام وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِینَ و بدرستی که میدانیم و اپس افتادگان را یا میدانیم پیشی
و پسینیان از شما که آدمیاند یعنی هر کرا مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت
یا هر که متولد شده از گذشتگان و هر که بدنیا خواهد آمد کان یا دانستیم ایر فرود در کذشته و میدانیم امت محمد را
صلی الله علیه و سلم یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است زین در اسباب
نزول آورده که زن جمیله در عقب حضرت پیغمبر نماز میگزارد در صفوف زنان بعضی از جاهلیان در صفها
پیش میرفتند تا او را نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشا او کنند حق سبحانه
فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر ما پوشیده نیست وَ اِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ
یَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متأخرین را و جزا هر یکی بدو رساند اِنَّهُ حَکِیمٌ بدرستی که او درست کار است
عَلِیمٌ دانا بهمه آن کارها است وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسانرا یعنی آدم را علیه السلام مِنْ صَلْصالٍ از گل
خشک که چون دست بروی زنند آواز کند مِنْ حَمَاٍ و این گل بوده از گل سیاه مَسْنُونٍ بوی کرفته بواسطه
بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی آدم را از

خاک

خاک آفرید بیان و چنانکه آب را بر خاک بیامیزند تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حماء گشت پس آنرا تصویر کرده و مسنون
یعنی مصور ساخت آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ و جانرا که پدر دیو است
بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نارِ السَّمُومِ از آتش گرم بوده که در مسام نفوذ نماید و صواعق
از آن آتش متکون میگردد و از رسول در خبر آمده که سموم دنیا جزوی است از هفتاد جزو از سموم که جان از آن
آفریده شده وَ اِذْ قالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ پروردگار تو مر فرشتگانرا که بجهت خلافت در زمین اِنِّی خالِقٌ
من آفریننده ام بَشَراً آدمی را مِنْ صَلْصالٍ از گل خشک که آواز دهد مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَاِذا سَوَّیْتُهُ پس چون
راست کنم صورت و هیات او را وَ نَفَخْتُ فِیهِ و دردمیدم در وی مِنْ رُوحِی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده
کرده فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید او را ساجِدِینَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ پس سجده کردند فرشتگان کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ
همه ایشان بتمام اِلّا اِبْلِیسَ مگر ابلیس که از ذریت شیطان اَبی سر باز زد و انکار اَنْ یَکُونَ مَعَ السّاجِدِینَ از سجده
کنندگان مر آدم را قالَ یا اِبْلِیسُ گفت خدای که ای ابلیس ما لَکَ چیست ترا و عرض تو چه بود اَلّا تَکُونَ در آنکه نباشی
مَعَ السّاجِدِینَ با سجده کنندگان قالَ گفت لَمْ اَکُنْ لِاَسْجُدَ نیستم مرا که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریدی
مِنْ صَلْصالٍ از گل خشک مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف
آن که آتش است پس بهر حال لطیف چرا فرمان خسیس کنم بوده ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن
او غافل بود صورت تن او را دید و پرانه و ندانست که گنج اسرار در خرابه پنهان است نظم عجب در خاک کرده
کون کنجیه آنکه گنج خراب از پایان گنج بهاده این ذات الجوهر انگیز در این خانه دو صد سلطان نزدیکی
و سلیمان در ساخت قالَ گفت خدای مر ابلیس را که بجهت زدن ابا و امتناع او از سجده آدم که فَاخْرُجْ مِنْها پس بیرون رو
از بهشت از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملایکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشت فَاِنَّکَ رَجِیمٌ پس بدرستی
که تو رانده شده از خیر و کرامت وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست دوری و راندن اِلی یَوْمِ الدِّینِ تا روز
جزا در باب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذاب رسد که از لعنت فراموش کنی قالَ
رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَاَنْظِرْنِی پس مهلت ده مرا اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم
غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه و تعالی اجابت کرده قالَ فَاِنَّکَ
گفت بدرستی که هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِینَ از مهلت دادگان اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق
بنفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان
دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قالَ رَبِّ
گفت ابلیس ای پروردگار من بِما اَغْوَیْتَنِی سوگند میخورم باغوای تو مرا لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ که هر آینه بیارایم برای
آدمیان گناه را فِی الْاَرْضِ در زمین دنیا که دار غرور است در حدیث آورده که ابلیس دو نوع سوگند
یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و

فرو کرده اند بیان این هر دو اهل عراق بر آنند که سوگند خورده بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت
و عزت بی‌راست و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن نیز رخصت و اصح آنست که ایمان
همه بر عرف باشد هر چه در عرف مردمان آن را سوگند توان گفت بی‌راست والا فلا و بعضی برآنند که ما اغویتنی
با سببیت است یعنی بسبب آنکه گمراه کردی مرا بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و ضلال ایشان
گمراهی ودام إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر
و فریب را در ایشان اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَٰذَا این اخلاص و ایمان صِرَاطٌ راهیست که حقست عَلَيَّ
بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست یعنی کجی ندارد و زود بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی
اخلاص راهیست راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
بر ایشان تو را تسلط در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر کسی که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان که تو ورد
مسلط تو شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشانست یعنی تو و متابعان تو
أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت در لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از ایشان جُزْءٌ مَقْسُومٌ
بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و مراد هر طبقه تو و مقرر شده جهنم جای کبائر
از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوی جهودانست سعیر از آن صابیانست سقر مقر گبرانست
جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقانست ابو منصور [illegible] در تاویلات فرموده که
مراد از ابواب طبقاتست و چون منکران دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه باشد پس طبقه اولی نامزد
دهریانست و دوم از آن وثنیه و مشرکان عرب و سوم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم
از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان و در بحر الحقائق آورده که دوزخ
را بعدد اوصاف ذمیمه هفت درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در تفسیر
[illegible] گفته اند که دوزخ را هفت در از آنست که اعضا هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن
و فرج و دست و پا است هفت در از آن گشوده و هر عضو را از یک طریق گردانیده نظم هفت در دوزخ
است در تن تو • ساخته نفس آن در و در بند • چون که در دست تست قفل امروز • در هم
محکم اندر بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از تقلید ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند و
در آن از شیر و خمر و عسل ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان ایشان را که در آیید در بوستانها بِسَلَامٍ مقرون
بسلامت آمِنِينَ ایمن از زوال نعمتها یا از آفتها وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای
ایشان باشد یعنی بهشتیان مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از [illegible] کرم الله وجهه منقول
که امیدوارم که من و عثمان و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند که صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا
بر درجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند با یکدیگر

در مهربانی و دوستی آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نه بینند عَلَىٰ سُرُرٍ بر سریرها مُتَقَابِلِينَ روی در روی
و بخوشی چه آن سرای نعم و راحتست لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ نرسد ایشان را در بهشت رنجی وَمَا هُم مِّنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون
کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از باب بنی
شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که ما لی اراکم تضحکون چیست مرا که شما را خندان
می بینم صحابه را ازین عتاب انفعال تمام بود چون آنحضرت درگذشت و هنوز بحجر نارسیده باز گشت
و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا
أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ با آنکه منم آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام هر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و آنکه
عذاب من مر عاصیان که از راه توبه و استغفار منحرفند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک محققان گفته اند
در توصیف ذات و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعد لطفست و تاکید صفت عفو بیت
کر جرم مرا که چنین است • سبقت رحمتی ازان پیداست • چه عجب گر عذاب فرماید • بر که بخشایش نماید
وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا ده که به
بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط علیهما السلام آمده بودند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا
سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسانیم
ترسانیم جهت آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه طعام نخوردند و فرشتگان این سخن شنیده
قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما مژده میدهیم ترا بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری که نام او اسحق است عَلِيمٍ دانا یعنی
وقتی که ببلوغ رسد عالم شود بوی خواهد رسید قَالَ گفت أَبَشَّرْتُمُونِي آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ
بعد از آنکه رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرگسالی و تعجب شد از آنکه پیری بزرگسال را پسر چه وجه باشد یعنی
باز بجوانی کرده یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده
میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ بدرستی و راستی و بی شک و شبهه فَلَا تَكُن پس مباش
مِّنَ الْقَانِطِينَ از ناامیدان یعنی مژده امیدوار باش که الله قادرست بر خلق بشر بی پدر و مادر پس چگونه تواناست باخراج
ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم که من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَمَن يَقْنَطُ و کیست که نا امید
شود مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته اند و سعت رحمت
و کمال علم و قدرت را ندانسته اند چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان را بسیار دید و در تامل افتاد که آمدن این همه
جهت یک بشارت حاجت نبود و در آمدن ایشان مهمی دیگر هست قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا
الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ بسوی
گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر آل لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی
که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا حکم کرده ایم ما قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن إِنَّهَا

لَمِنَ الْغابِرِينَ از بازماندگان باشد در شهرستانها با عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است
از جهت قرب و اختصاص که ایشان راست بحق فَلَمّا جاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخاندان لوط الْمُرْسَلُونَ فرستادگان
قالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی ناشناخته اید یعنی نمی شناسم شما را قالُوا بَلْ جِئْناكَ گفتند
بلکه آمدیم بر تو بِما كانُوا بآنچه بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک میکردند
یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را بیم داده بودی و ایشان باور نداشتند وَأَتَيْناكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بر تو راستی یعنی عذاب
ایشان را وَإِنّا لَصادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر در شب اهل
خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره ای از شب بگروه وَاتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ و تو برو از پس ایشان تا شتاب کنند ایشان
در رفتن وَلا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما احدی تا هول عذاب نبینند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا بمصر یا صغر که شهرستانی نیکو است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنا
و حکم کردیم و ما یاد وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذلِكَ الْأَمْرَ آن کار را تفسیرش اینست أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ بدرستی که
بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ بریده و برکنده است در حالتی که صبح در آیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند
شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر است که زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجاءَ
أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان
و طمع فساد داشتند با ایشان قالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هؤُلاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلا تَفْضَحُونِ
پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه وَلا تُخْزُونِ و خوار
و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعالَمِينَ از حمایت عالمیان چه
فاحشه ایشان مقرر بوده قالَ هؤُلاءِ بَناتِي گفت اینک دختران من هستند یعنی زنان قوم چه هر پیغمبری امت را
بمنزله پدر است یا بنات خود را گفت یعنی تزویج دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید فاعِلِينَ کنندگان آنچه را
که میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ در گمراهی خود يَعْمَهُونَ
سرگردان میشوند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند و تا ... در دو که خدا ... خواهد از مخلوقات
قسم یاد کند و هیچ مخلوق را ... جز بخدای سوگند خورده ... ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدا
نیافرید ... از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بحیات ... سوگند نخورده الا بحیات محمد
علیه الصلوة والسلام زیرا که حیات او ... بوده ... در قبضه حق بوده — بیت — جان ...
سر ... فرق ... — ... — شد ... آورده
اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برده جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
پس فرو گرفت ایشان را بانگ هائل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتی که داخل بودند در وقت طلوع شمس و بر داشت
جبرئیل شهرستان ایشان را ... تا نزدیک آسمان برده و نگونسار ساخت فَجَعَلْنا پس گردانیدیم عالِيَها زبر آن

شهرستان را سافِلَها زیر آن یعنی زبر و زیر گردانیدیم وَأَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی که از
ایشان که غایب بوده اند از آن بلاد حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل محکم شده با سنگ که بر وی نوشته نام کسی که نام زده
او بوده إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستی که در هلاک کردن قوم لوط لَآياتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ
مر متفرسان را از فراست که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیا را بعلامات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست
چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاقطاب خواجه
عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بر صورت زاهدان خرقه
در بر کرده و سجاده در زیر کتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخواست و گفت که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن سر این حدیث چیست حضرت خواجه فرمودند که سر این آنست که زنار را ببری
و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود خادم خرقه از سر جوان
کشید زنار در بر او آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیائید
تا بموافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم ... از مجلسیان بهم آمده و در
قدم خواجه افتادند و تجدید توبه کردند — بیت — توبه چون باشد پشیمانی آمدن ... بر در حق ...
عام را توبه ز کار بد بود ... خاص را توبه ز کار خود بود وَإِنَّها و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ
بر راه دایر السلوک است یعنی بر جاده که قافله میروند و آثار آن می بینند إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستی که در آنچه
یاد کرده شد لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه است گرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كانَ و بدرستی که بودند
أَصْحابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظالِمِينَ ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند
و بجهت انبوهی درختان آن بیشها و مزرعها بود ایکه گفتند و شعیب علیه السلام باهل مدین و اهل ایکه
مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نمودند بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب
ایکه را نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة و تفصیل آن در سوره
شعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُما و بدرستی که سدوم و ایکه یا مدین و ایکه لَبِإِمامٍ مُبِينٍ بر راه روشن ...
که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند أَصْحابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ
فرستادگان را یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْناهُمْ و دادیم ثمود را آياتِنا
آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتابی منزل بر صالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات
حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت و هر که ...
بعظمت او نبوده و زادن بچه از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بوده و در سر چاه آمدن آب روز
نوبت او و خوردن تمام آب را یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم فَكانُوا پس بودند که عَنْها
از آن آیتها مُعْرِضِينَ روی بگردانیدندی وَكانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و میتراشیدند مِنَ الْجِبالِ از کوه

آمدن

بیوتا خانها **آمنین** در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن یا [illegible] و پنداشتند که آن خانها حمایت کند
ایشان را از عذاب و دزدان ایمن خواهند بود **فأخذتهم الصیحة** پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب **مصبحین** در
حالتی که در آیندگان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در
سوره هود علیه السلام گذشت **فما أغنی عنهم** پس دفع نکرد از ایشان **ما کانوا یکسبون** آنچه بودند که کسب کردند
از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت **وما خلقنا السموات والأرض** و نیافریدیم آسمانها و زمین را **وما**
بینهما و آنچه میان ایشانست **إلا بالحق** مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق **وإن الساعة** و بدرستی
که قیامت **لآتیة** هر آینه آینده است و خدا انتقام تو از مکذبان خواهد کشید **فاصفح الصفح الجمیل** پس درگذر
کردنی درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق تعالی نفس خود را در صدد مکافات با ایشان [illegible] که این حکم با آیة السیف منسوخ
است **إن ربک** بدرستی که پروردگار تو **هو الخلاق** اوست آفریننده خلایق و اخلاق **العلیم** دانا با احوال و نفاق
و نفاق و اسباب نزول آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه
و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامها و اقمشه بار داشتند و در تفسیر آورده که هفت کاروان
قریش [illegible] باطعام بسیار و ملابس بیشمار [illegible] بعضی از صحابه گفتند که اگر این
مالها دوست ما بودی در راه خدا نفقه میکردیم و صاحب تیسیر آورده که مؤمنان گرسنه و برهنه [illegible]
و مشرکان را این همه مال با شادی آمد که **ولقد آتیناک** و بدرستی که ما دادیم ترا **سبعا من المثانی** هفت آیه از آنها
که قرآنست و این هفت آیه بهتر از این هفت قافلات مراد آیة فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از
اول قرآن که سبع الطوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و [illegible] احکام و قصص
در وی [illegible] **والقرآن العظیم** و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم [illegible] ثواب قراءت او
بسیار است عطف قرآن بر سبع المثانی [illegible] **لا تمدن**
عینیک [illegible] چشم خود را بسوی **ما متعنا به** [illegible]
أزواجا منهم [illegible]
[illegible]
نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وقل إنی أنا النذیر** [illegible]
المبین [illegible]

المقتسمین [illegible] **الذین جعلوا القرآن عضین** آنانکه ساختند قرآن را **عضین** پاره پاره یعنی بعض
کرده او را [illegible] شعر و سحر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین [illegible]
[illegible]
[illegible]
کنند ایشان را از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] گویند ساحر و کاهن و شاعر است و قرآن [illegible]
[illegible] ذکر کنند **فوربک** پس بحق پروردگار تو **لنسألنهم أجمعین** که هر آینه ایشان را سؤال خواهیم **عما**
کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت
[illegible] **فاصدع** [illegible]
بما تؤمر [illegible] **وأعرض** [illegible] **عن المشرکین** از مشرکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إنا کفیناک المستهزئین** [illegible]
الذین یجعلون آنانکه [illegible] **مع الله** با خدای بحق **إلها آخر** [illegible] **فسوف یعلمون**
[illegible] **ولقد نعلم** و بدرستی که ما میدانیم **أنک یضیق**
صدرک [illegible] **بما یقولون** [illegible] **فسبح بحمد ربک** پس
تسبیح کن [illegible] **وکن من الساجدین** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
واعبد ربک [illegible] **حتی یأتیک الیقین** [illegible]

نحل

جاده او فرو گذارد و دست از پرستش باز ندارد **سورة النحل مكية مائة و ثمان و عشرون آية**

بسم الله الرحمن الرحيم **أتى** نزدیک رسید **أمر الله** فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار **فلا تستعجلوه** پس طلب مکنید و شتابید تا وقت آمدن آورده اند که معاندان تعجیل میشودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را خبر داده و وعید میکرد از قیام ساعت و یا عذاب دنیا آیه آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان ما که شفاعت کنند حق سبحانه فرمود که **سبحانه** پاک است خدای **وتعالى عما يشركون** و برترست از آنچه ایشان انبازش میگیرند یعنی برترست از آنکه او را شریک باشد و دفع مراد الله کند یعنی منع عذاب تو اند کرد **ينزل الملائكة** فرو میفرستد فرشتگان را **بالروح** بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با روح میفرستد در بیان میگوید که هیچ ملکی فرو نیامد الا که روح با اوست رقیب برو چنانچه بر آدمیان حفظه میباشند و بر هر تقدیر فرو آمدن ملائکه باشد **من أمره** از فرمان خدای **على من يشاء** بر هر که خواهد **من عباده** از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بوده و زبان ملائکه با انبیا گویم **أن أنذروا** که اعلام کنید و بترسانید مردم را و آگاه سازید **أنه لا إله إلا أنا** که نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده ام **فاتقون** پس بترسید از من **خلق السماوات والأرض** بیافرید آسمانها و زمینها را **بالحق** محکم و درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق **تعالى عما يشركون** برترست از آنچه ایشان شریک میگیرند و ذات خداوند بزرگ از انچه ایشان میگیرند انباز او **خلق الإنسان** بیافرید آدمی را **من نطفة** از آبی که جماد است بی حس و فهم و بیانی که شکل و وضع نپذیرد پس او را فهم و عقل داد **فإذا هو** پس آنگاه او **خصيم مبين** جدل کننده آشکار یعنی مناظره کننده و بحجت مر خود را ثابت کند مراد ابی بن خلف است که استخوان کهنه ریزه شده را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده گفت مرده مرا این استخوان ریزیده را که زنده گرداند حق سبحانه آیه فرستاد که او در اول جمادی بوده ما او را حس و نطق و عقل دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند که قادر بر اعاده او همچنانکه او را بیافرید بوده و مرکب آفرینش او نیز قدرت دارد **والأنعام** و چهارپایان که اصناف ثمانیه اند **خلقها** بیافرید **لكم** برای شما و گفته اند که لکم متعلق باشد بعدات یعنی شما را **فيها دفء** در ایشان پوششهاست که گرم کننده جامه است از پشم و موی که شما را دهد **ومنافع** و دیگر شما را در آن منفعتها است از نتاج و شیر و کرایه دادن و سواری و تجارت و جز اینها **ومنها تأكلون** و از ایشان میخورید یعنی شیر و دهن و بیضه ایشان چون لحم و شحم و گوشت غیر انعام چون طیور و صید دریایی و جز آن که در دست است **ولكم فيها** و شما را در چهارپایان **جمال** زینتی آرایشی هست یعنی در خانه شما بدین انعام زینت می یابد **حين تريحون** هنگامی که باز میآیند از چراگاه آنها شبانگاه **وحين تسرحون** و وقتی که بیرون میبرند برای چرا بامداد **وتحمل أثقالكم** و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را **إلى بلد لم تكونوا** بشهری که نباشید شما **بالغيه** رسنده بدان بارها **إلا بشق الأنفس** مگر بمشقت و رنج که بر نفس شما رسد آورده اند که اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت بیمن و شهر از شام و مکه میروند به توانایی رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه بر شما نعمت انعام را انعام فرمود **إن ربكم** بتحقیق آفریدگار شما **لرءوف** مهربانست که نعمت

داد و بسابقه خدمت **رحيم** مهربانست که پیدا فرمود چهارپایان که در برشما آسان کرد **والخيل** و اسپان **والبغال** و استران را **والحمير** و خران را **لتركبوها** تا بر نشینید آنرا **وزينة** و تا آرایش گیرید و روز کار خود را بدان آرایش کردن **ويخلق** و بیافرید چنانچه اینها را بیافرید **ما لا تعلمون** آنچه نمیدانید که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی گفته اند مراد نعم بهشت است یا ملائکه یا حافات و صافات یا مخلوقات ما وراء قاف در بیابانی که سکوت از تفسیر انسب حق سبحانه میفرماید که لا تعلمونه فلا تسئلوا **وعلى الله** و بر خداست یعنی او راست **قصد السبيل** بیان یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وی است اثبات طریق مستقیم و تعدیل آن و بر سبیل وجوب بلکه از فضل و رحمت یا بر روی راست راه حق یعنی دین اسلام **ومنها** و هست بعضی از راه که خلقان روند **جائر** کج و منحرف از مقصد یعنی کفر یا هوا یا بدع **ولو شاء** و اگر خواستی خدای که راه نماید **لهداكم أجمعين** هر آینه راه نمودی شما را همه و توفیق رفیق ساختی تا شما بران بقصد السبیل رسیدندی **هو الذي** اوست آنکه فرو فرستاد **من السماء** از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین **ماء** آبی **لكم منه شراب** شما راست از وی آشامیدنی **ومنه شجر** و از آن درخت و گیاهی است و رستنیها **فيه تسيمون** در آن میچرانید چهارپایان خود را **ينبت** میرویاند مخصوص را بجهت شما **لكم** برای شما **به الزرع** بآن باران کشت را مراد حبوب غذائیه است که زراعت میکنند **والزيتون** و درخت زیتون **والنخيل** و درخت خرما **والأعناب** و تاکها را **ومن كل الثمرات** و بعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت **إن في ذلك** بدرستی که درین رویانیدن حبوبات و اشجار **لآية** هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت **لقوم يتفكرون** مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند دانند که دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرد منتفخ گردد و اعلاء او منشق گشته ساق از وی در هوا متصاعد شود و اسفل او شکافته بیخ او در زمین مرتفع شود و نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار و انوار بیرون برو پیدا آید و هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی **...** و بعضی جان بخشی که جان فرید **...** یا بخشکون آفرین **.** کرد در هر شاخ گل و برگ و بار **.** جلوه او نقش دیگر آشکار **وسخر لكم** و رام کرد مایه برای انتفاع **الليل والنهار** شب و روز را یکی برای آرایش و دیگری برای آسایش **والشمس والقمر** و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه و امر اکتساب و معرفت حساب سنین و شهور **والنجوم** و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین هم شما را نفع میرساند در حالی که هستند **مسخرات بأمره** رام شدگان بامر خدا که پروردگار همه است **إن في ذلك** بدرستی که درین **لآيات** هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم **لقوم يعقلون** مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی نیست تفکر فرمود و در یزید آیات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد **وما ذرأ** و دیگر رام کرد اینها چیزها که آفریده است **لكم** برای نفع شما **في الأرض** در زمین از هر جنس حیوان نبات و جماد یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از طعام و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح **مختلفا ألوانه**

در جهان که مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این مخلوقات لَآيَةً هر آینه
دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی که یاد کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ
مسخر کرده است دریا را یعنی که شما تمکن یابید از انتفاع بدان بآنکه در و صید میکنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ
از و لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص مینمایند در دریا بیرون آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا
پیرایه که پوشید یعنی استخراج میکنید انچه از و پیرایه میسازید چون لؤلؤ و مرجان و میپوشند آنرا زنان
شما و چون تزیین ایشان برای رجالست پس حلیه را بر ایشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ
روندها و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید و طلب کنید
مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعت در روزیست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شکر گوئید خدا را بر نعمت تسخیر دریا
و ترتیب کشتی بدین نمط عظیمات که بهالک را سبب منافع ساخت صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه
از روی ظاهر در زمین دریاها آفرید چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور ازان کشتیها مقرر فرمود
و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور
ازان کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشست از دریای شغل بساحل فراغت رسید و هر که بکشتی رضا
آمد از بحر غم بساحل فرح رسید و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد در آید و هر که
در کشتی ذکر نشست از دریای غفلت بساحل آگاهی رسید و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل
جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در هر مقامست و جمعیت در فنا از خود است در مسلک تفرقه اند و بیخودان در
مرتبه جمع · بیت · بحساب خود دم در کش · در دل بیخود دم علم بر کش · تا بجاروب لا نروبی راه · نرسی در
حریم الا الله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوهها بزرگ و بلند أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل
نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را متحیر گرداند در خبر است که چون حق تعالی زمین را بیافرید
بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند از بساط تو هیچ کس بر نتواند بود حق تعالی بر و کوهها بیافرید تا پایه
قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه تعالی فرشته
را که اورا حامل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او قرار گرفت پس
کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله
و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر بیافرید و پیدا کرد راهها در زمین راهها از هر موضعی
بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانها
راه را در رهروان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و
فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش راه می یابند در خشکی و
تری اگرچه نجوم همه مسافران را اهتدا میسرست اما ایشان مشهور بودند در حل و ارتحال الشتاء والصیف بالکلیه

را بستاره از همه مردم بهتر میشناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ
باشد همچون کسی که نمی آفریند مراد آنهاند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون بعضی دیگر و ملائکه
و اصنام را یعنی خالق را با مخلوق هیچ شباهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت
جهالت أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمیکنید این را یعنی یاد کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر
خواهید که شمار کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آنرا و چون
شمار نعمتها عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در
اداء شکر تقصیر کنید در بیکرانه رَحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ انچه نهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و انچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
و آنانکه آلهه باطل که مذکور شد و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی
نتوانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان خود آفریده شده اند و هر که مخلوق بود محتاج بود
بوجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود بود پس ایشان شرکت حق را نشایند أَمْوَاتٌ ایشان
با وجود مخلوقیت مرده گانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان اند یعنی جمادات نه میشنوند و نه می بینند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی
دانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود را
ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بعث بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا
بدیشان توانا و در خبر فرموده که روز قیامت بتان را برانگیزند با ارواح تا از عبده خود تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ
خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا و یگانه است فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نگروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی
تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده و راستی را نپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان سر
کشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ انچه پنهان دارند از غدر با رسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و انچه آشکارا
می کنند از حرب و مخاصمه با وی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمیدارد مستکبران را که از قبول
پیغمبری و توحید خدای سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر متکبران را یعنی اتباع و سفله پرستندگان
و اشراف را که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاده رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه
ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی با استهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوا گفتند
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مرا که فرستاده پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده و انچه او میخواند اساطیر اولینست
حق قوی را که با ساخته و حق تو فرموده که این غدر کردند لِيَحْمِلُوا تا بر دارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود
كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی بار گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساخت
اند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی بآن مقدار که حصه ضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند کشید بتمام و هم

حق از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کرده اند **أَلَا سَاءَ** بدانید که بد بارست **مَا يَزِرُونَ** آنها
که ایشان میکشند **قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ** بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان مانند نمرود که قصد نکردی بنیا
فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد فرمان خدای **بُنْيَانَهُمْ** بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی بنیان ایشان صادر شد
مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمود ها که بنا بران موضع بود **فَخَرَّ** پس بیفتاد **عَلَيْهِمُ السَّقْفُ** بر ایشان سقف خانها
مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اکثر ایشان فرو د آمد و بر عمودها با بر ان شاد رفت بانهدام گرفته هلاک ایشان در
در آن بعضی مفسران گفته که مراد ازین صرح نمرود است که بابل بنا کرده بود و ارتفاع آن پنجاه هزار گز بوده و گویند ده
فرسخ عرض آن بوده که تا قصد آسمان کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شود باد و مقالت آید و بعد از اتمام
صرح بادی از غیب جهت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند و در نقیض شعله آورده که سر آن بنا را در
دریا افکند و باقی بر خانها نمرود و دیاران افتاد و آواز مهیب آن بر ملک زبان قوم متبلبل شد یعنی هم بر آمد و سخن
ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که در تاریخ بابل است محمد جریر طبری ذکر آورده که زبان هم
مردم نمرود سریانی بود و چون صرح واقع شد زبانها اختلاف پذیرفت و هر قومی بزبانی سخن گفتند و هر یک
زبان آن دیگری نمیدانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پیدا آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که قوم
که پیش از این بگروه بد یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناها و ایشان حکم کردیم **وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ** و بیامد بدیشان عذاب
مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند یعنی در وقتی که طمع نداشتند یا از موضعی که متوقع نبود ده بیامد آمده که مراد
ازین عذاب بعوضی است که بر لشکر نمرود مسلط شد و هر یک پشه ای که خدای نمرود را بدان هلاک گرده اید پشه ای
که در بینی او در رفته و در دماغ او جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در آنجا بماند و درین مدت پتو
مطرقه بر سر او میزدند تا در آن جان داد آرامی می یافت شیخ فرید الدین عطار در توحید منطق الطیر آورده **نظم**
نیم پشه بر سر دشمن گماشت ۞ بر سر او چار صد سال زن داشت ۞ چون کسی حکم ضعیف را نده ۞ سبلت خصم قوی را
بر کند **ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** پس روز قیامت **يُخْزِيهِمْ** رسوا کند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب کرده اند به
افتادن صرح و استیلای لشکر بعوض **وَيَقُولُ** و گوید خدای و آن روز **أَيْنَ شُرَكَائِيَ** کجااند اینان که بزعم شما انبازان
من اند که شریکان منند **الَّذِينَ كُنْتُمْ** آنانکه بودید شما که از روی استهزا و استیزه **تُشَاقُّونَ** خلاف میکردید با پیغمبران و
مؤمنان **فِيهِمْ** در شان ایشان **قَالَ الَّذِينَ** گویند آنانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یاد آنان
که خلق را بتوحید خوانده اند **إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ** بدرستی که خواری و رسوایی درین روز **وَالسُّوءَ** و بدی یعنی عذاب **عَلَى الْكَافِرِينَ**
بر کافرانست **الَّذِينَ** آنانکه **تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** میگیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند **ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ**
در حالتی که ایشان ستمکاران اند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معاینه ببینند **فَأَلْقَوُا السَّلَمَ** پس در اندازند
صلح را و اقرار کرده بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن بنهادند و گفتند **مَا كُنَّا نَعْمَلُ** نبودیم ما که عمل کنیم **مِنْ سُوءٍ** هیچ
بدی از ظلم و کفر و شرک و معصیت را و منکر شوند حق سبحانه فرماید **بَلَى** بودید و معصیت میکردید **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ**

بر دستی که خدای داناست **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل میکردید بران شما را پاداش خواهد داد و بگوید
آنرا که گویند **فَادْخُلُوا** پس در آیید **أَبْوَابَ جَهَنَّمَ** بدرهای دوزخ یا بدرکات که آماده برای شما **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی
که جاوید باشید در آن **فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ** پس هر آینه بد مقام و بد آرام گاهیست متکبرانرا جهنم آورده اند
که احیای عرب در موسم کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق کرده بدیشان
رسانند چون فرستاده از کفار میپرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید بگفتندی افسانها که گذشتگان بجا
گذاشت **وَقِيلَ** و چون گفتند **لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنانرا **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ**
چه چیز فرستاد پروردگار شما **قَالُوا خَيْرًا** گفتند فرستاد نیکویی را و قرآنست که جامع جمیع خیرات
و مستجمع جمیع حسنات و برکات است و نیکوییهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی از
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله **فِي هَذِهِ الدُّنْيَا**
درین سرای **حَسَنَةٌ** مکافات نیکو از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ** و ثواب ایشان در
سرای دیگر **خَيْرٌ** بهتر است ازین **وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ** و نیکو سرایست پرهیزکارانرا بهشت و گفته اند که سرای
دنیا کرده نعیم آخرت بستان کرده و نکته الدنیا مزرعة الآخرة مؤید آن قولست بزرگان گفته اند ذرع بوی
حصاد خدا که **بیت** بکوش امروز تا تخمی بیاشی ۞ که فردا بر جوی قادر نباشی ۞ گر اینجا کشت کردی دانه در
در آن خرمن بر نم امروز بروزی **جَنَّاتُ عَدْنٍ** سرای متقیان بوستانها اقامتست که در روز قیامت **يَدْخُلُونَهَا** در
آیند در آن **تَجْرِي** میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان آن بوستان جویها **لَهُمْ فِيهَا** مر ایشانراست در آن
مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع شهیات و در جواب یکی گوید شاید بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و مقام
اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب تمنا ها باشد نیست بحکم و نزعنا
بهشتیان بدانچه دارند راضی باشند **كَذَلِكَ** مثل این جزا **يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ** پاداش میدهد خدای متقیانرا **الَّذِينَ**
آنانکه **تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** میگیرند ایشانرا فرشتگان بامر خدای **طَيِّبِينَ** در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک
و عصیان و خوش وقت باشند بالطف و مژده دهند فرشتگان ایشانرا اندرو و تعظیم **يَقُولُونَ** گویند **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**
سلام خدا بر شما باد و میشاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند که فردا مبعوث شوید
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت که برای شما آماده است **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بسبب آنچه بودید که میکردید از خیرات و
حسنات **هَلْ يَنْظُرُونَ** آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند **إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ** مگر آنکه بیاید بدیشان
فرشتگان بقبض ارواح ایشان **أَوْ يَأْتِيَ** یا بیاید **أَمْرُ رَبِّكَ** فرمان پروردگار تو بعذاب یا بقیامت **كَذَلِكَ**
مانند شرک و تکذیب ایشان **فَعَلَ الَّذِينَ** کردند آنانکه بودند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان و بدان سبب رسید
بدیشان آنچه رسید **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ** و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان **وَلَكِنْ كَانُوا** و لیکن بودند ایشان
که بکفر و معصیت **أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** بر نفسهای خود ستم میکردند **فَأَصَابَهُمْ** پس رسید ایشانرا بحکم عدل **سَيِّئَاتُ مَا**

عَلَيْنَا جزاء آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان مَا كَانُوا آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِءُونَ استهزاء
کردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنان که شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا
مِنْ دُونِهِ نپرستیدیمی بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نکردیمی مِنْ دُونِهِ و
حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت
و صفای طویت حسین بن فضل گفته که اگر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه
ایشان را عیب نکردی كَذَلِكَ مانند کردار ایشان فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنان که پیش از ایشان بودند از شرک
و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیا هست بر رسولان که فرستادگان الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
روشن یا پیدا کننده طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر امتی رَسُولًا پیغمبری
چنانچه تا بدیشان فرستادیم ترا بدین امت تا بقوم گوید أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که پرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای می پرستید فَمِنْهُمْ پس
از ایشان مَنْ هَدَى اللَّهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب
شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ بر وی گمراهی بسبب خذلان ازلی فَسِيرُوا پس سیر کنید ای مشرکان و بروید فِي الْأَرْضِ در زمین
فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بوده عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود
بگذرید بنظر فکرت و عبرت در آن نگرید تا روشن شما و اهم گردد که مکذبان کدام انجام کار کردند چنان هلاک شوند
که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلَى هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید مَنْ يُضِلُّ آنرا که گمراه کند وَمَا لَهُمْ و نیست گمراهان را مِنْ نَاصِرِينَ
هیچ یاری دهنده که عذاب از ایشان دفع کند و بدیشان آورده که [illegible] بود و تقاضای
آن در [illegible] گفت که اگر بعد از مرگ بعثت او امید دارم گفت که تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی
سلمان گفت بلی کافر ایمان غلاظ و شداد که در کیش او بود سوگند خورد که هیچ کس بعد از مرگ زنده نشود
این آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در
تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ بر نه انگیزد خدای مَنْ يَمُوتُ آنرا که بمیرد بَلَى ایجابست بعد از نفی یعنی بر
انگیخت ایشان را وَعْدًا وعده کرده است وعده کرده عَلَيْهِ که بر وی است وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا
حَقًّا درست و راست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر انگیزد
ایشان را تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آنچیز را که اختلاف میکنند فِيهِ در آن از امور بعث و حشر
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه کافر شدند أَنَّهُمْ كَانُوا آنرا که بودند كَاذِبِينَ دروغ گویان در انکار بعث
إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ هر چیزی را إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفرینش او أَنْ نَقُولَ آنست که گوییم لَهُ كُنْ
مر آن چیز را که باش فَيَكُونُ پس باشد محصل سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدتیست

که ابتداء و سبق ماده قادر باشد بر ایجاد چیزی هر آینه قدرت او را عاده آن با وجود ماده و مدت نخواهد
ماند بیش از آنکه وجود جان بخشد هم توانگر که بعد از آن بخشد چون در آورد از عدم بوجود وَالَّذِينَ چه عجب
باشد که کند موجود هَاجَرُوا و آنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در کار دین حق خدای و در رضای او مِنْ بَعْدِ
مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها النصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت
کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا در دنیا بجای حَسَنَةً شهری نیکو
یعنی مدینه منظم علی ساکنها افضل الصلوة و اکمل التحیات و گفته اند غنیمت وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت را بر ایشان
أَكْبَرُ بزرگترست از غنیمت که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هر گاه یکی از مهاجران
عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ادخر لک فی الآخرة افضل لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند که مهاجران را چه ثواب و سرای هر دو هر آینه با ایشان موافقت نمایند و آنها
و هجرت یا اگر مهاجران زیاده کنند در اجتهاد در مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت
وطن و آزار کفار وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود بدو تفویض مینمایند آورده اند
که قریش گفتند که خدای از آن بزرگترست که بشر را پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرده اند تا خلق را به
دعوت کنند رد قول ایشان را این آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم بر سالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا
مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملک نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشود بدیشان بعضی بصفت متکلم بجوا [illegible]
سر سیر [illegible] آنست که سنت الهی برآن جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید
أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب را یعنی علماء ایشان را إِنْ كُنْتُمْ اگر شما هستید که لَا تَعْلَمُونَ نمیدانید تا بدانید که انبیا
گذشته همه بشر بوده اند که مبعوث شده بآیات و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن وَالزُّبُرِ و کتابها نوشته
وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو الذِّكْرَ قرآن را که سبب یاد کرد خداست لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن
و هویدا کردانی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در قرآن إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی
وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شدند
آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ مکر کردند از مکرها بدترها که انبیا علیهم الصلوة بدان مکر کرده اند یا مراد جماعتی اند که بنسبت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم مکر کرده اند بیفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ بدیشان
زمین را چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از
انجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن شدند از آنکه بگیرد ایشان را فِي تَقَلُّبِهِمْ در
گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در حالت خواب
از دو پهلو فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کننده خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند
از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَى تَخَوُّفٍ بر ترس از ترسیدن یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند

و در چنین حال نزول عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که زود با
نمیکند بایشان رَحِيمٌ بخشاینده که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ
بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را سایه است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ
از راست و چپ یعنی از هر جانب سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدایرا وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خضوع
خشوع میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ آنچه در آسمانها و در زمین است
از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان و تخصیص ملائکه با آنکه در علویات داخلند بجهت تعظیم ایشانست یا به
سبب طواعیت در سجده و طول ایشان ... وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمیکنند از عبادت
او صاحب بیان آورده که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش
و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست و در بیان سجده باید
کرد و این سجده سوم است از سجدهای قرآن و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم الاعلی
و ... خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس شیخ باید که در این محل بدین دو صفت موسوم
گشته در زمره ساجدان ... يَخَافُونَ میترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِنْ
فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر
وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را ... اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ
جز این نیست که خدای وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم ذات اوست زیرا که مرتبه الوهیت شرکت برنتابد
چنانچه بدلایل واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد در کمال وجود و متعلق بوجود همه چیز از اشیا
بلکه اشیا از او ظاهر باشند و او باشیا قایم نباشد بیت [illegible]
فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدایراست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست از مخلوقات و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا
لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزاء دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع
و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست
وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خدایست ثُمَّ
إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد شما را سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو مینالید و تضرع
و زاری میکنید بدرگاه او ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ ببرد آن سختی را که از آن مینالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ
مِنْكُمْ آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شریک آورند محققان برآنند که شرک اینجا
اسباب است یعنی از سبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند
بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار شوید امر تهدید است یعنی ای کافران

سجده

دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت
کار خود را این بحث بر تهدید است ... وَيَجْعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ
برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت بتان تعبیر کنند
از جهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی ایشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده
وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا الایه و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ
سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آنچه بودید که افترا میکنید
و دروغ میگویید که بتان خدایانند و ما بنصب ذبح و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند
و میسازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و سخن شیخ
ملخص آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرده و ملائکه متولد شد سُبْحَانَهُ پاکست خدای از قول ایشان که وی
گویند خدا دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند یعنی پسران
وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختری یعنی چون کسی را از
کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه و غم
و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ پنهان شود
و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر
داده اند بدان از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری زاده و در فکر افتد أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را
عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و مذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه
تمیم و بنو مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختران را
که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدا نسبت میکنند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای
عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بدست یعنی احتیاج بزن و فرزند و کراهت بنات و در خاک کردن ایشان وَلِلَّهِ الْمَثَلُ
الْأَعْلَىٰ و مر خدایراست صفت بلندی یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه
و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و دانا در هر کار که کند الْحَكِيمُ ... مهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ
اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافرانرا بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد در
روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشوم کفر ایشان وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت
دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت
مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیش نگیرند ساعتی بر آن
بلکه بمیرند و معذب شوند همان وقت در رسد وَيَجْعَلُونَ و حکم میکنند لِلَّهِ مر خدایرا یعنی برای او مَا
يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در بهتری سرداری وَتَصِفُ و با وجود آن

أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ که ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو
کارهای نیک میکنند که اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزد وی مرتبه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه
میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد مر ایشان را آتش دوزخ
وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و یا عبارت و پیش از مدت سرکشان [illegible]
کارهای ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم
پیغمبران إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ مر ایشان را دیو سرکش
یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشانست امروز
یعنی با کافران زمان تو همچنین بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و
مر ایشان را یعنی ابلیس و اتباع ایشان فردای قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ در عقوبت دردناک اند وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ
بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچیزی که اختلاف کردند
فِيهِ در آن از توحید و احوال معاد وَهُدًى و فرو فرستادیم کتاب را برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که میگروند بآن وَاللَّهُ أَنْزَلَ و خدای فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس
زنده کرد بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بنبات بعد از پژمردگی آن
و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیوة مومنانست پس بدان زنده گردانید دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در آنچه مذکور است لَآيَةً هر آینه نشانه ایست آشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و تامل
کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان
عبور کنند از جهل بعلم نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم
مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون دم و رایحه فرث سَائِغًا گوارنده لِلشَّارِبِينَ
مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته شود سه طبقه درو پیدا گردد اسفل
او فرث و اوسط او لبن و اعلای او دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر در پستان میرود و فرث
از مخرج خود بدر میرود [illegible] فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنهما آنست که اوسط ماده لبن است و اعلا ماده
دم زیرا که [illegible] بلکه خلاصه اشیا [illegible] از هضم با قوت جگر جذب میکند
آنرا که فرثست میگذارد و آن کیلوس را هضم تمام میدهد تا اخلاط [illegible] استیلاء
برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین در رحم میرود و چون متولد شد آن زاید یعنی
از رحم به پستان میرود و بجهت [illegible] آن خلط بمجاورت سفید میگردد و
آنرا شیر میگویند [illegible] حیوانات که خار و خاشاک با علف سبز است و خروج آن
آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی تعلیم

از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون • در ذخایرهای خشک گل تر که بود بیرون شد قوت القلوب فرموده که تمام
خلوص آنست یعنی اگر ذره ای یکی از صفتین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معاملات
بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا یا دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از قبول مهجور
خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب ریا منتفی • و ریا نظر بمردم است و در
هوا غرض خود در هر تقدیر عمل عالی از آلودگی نیست بیت طاعت آلوده نیاید بکار • مشک جگر سوده نیاید بکار
مرجه زآلودگی [illegible] پاک • ای خوه جز نظر تا بماند وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ و در ثمارات از میوه های خرمابنان وَالْأَعْنَابِ
و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید از وی سَكَرًا مست کننده ای [illegible] قبل از تحریم خمر [illegible] یا مراد نبیذ است
که از خرما و مویز گیرند ابو عبیده [illegible] فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید وَرِزْقًا حَسَنًا
و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در میوه های تر و خشک و [illegible] ایشان لَآيَةً
هر آینه دلیلیست در شناخت پروردگاری تو لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ
رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبور عسل یعنی در دل ایشان أَنِ اتَّخِذِي آنرا که فرا گیرید مِنَ
الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانها [illegible] وَمِنَ الشَّجَرِ و از
میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای گیرید [illegible] باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و
خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی [illegible] ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از
میوه ها که خواهید [illegible] فَاسْلُكِي پس بروید سُبُلَ رَبِّكِ براههای پروردگار
[illegible] ذُلُلًا [illegible]
امر الهی را [illegible]
ذخیره زمستان [illegible] يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق
لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی عسل سفید که از زنبور جوان
[illegible] و سرخ که از زنبور پیر است و سیاه [illegible] و گفته اند اختلاف الوان
عسل بحسب اختلاف فصولات فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست مر مردمان را یا بنفس خود [illegible]
در امراض بلغمی یا بمختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض [illegible] باشد که عسل جزوی از وی
بود [illegible] فرموده که مردی بملازمت حضرت صلی الله علیه و سلم آمده گفت یا رسول الله برادر من [illegible]
خود حضرت فرمود اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادم سود نداشت دیگر باره [illegible]
رفت و باز آمد همان گفت و در نوبت سوم یا چهارم حضرت فرمود که اذهب و اسقه عسلا فقد صدق الله و
کذب بطن اخیک [illegible] شفا یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در وی شفاء دلهاست
چنانچه جای دیگر فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود [illegible] منقولست علیکم بالشفاءین القرآن

دانش آن رو عسل شفاء، تمثیلا مراد است و قرآن مواد اسقام باطن آن رحمها قالب را دلیل کرده اند و از بعضی
قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصل آ
و هر مرضی که باشد تعالی و تعالی تلاوة قرآن مرآنرا شفاء عاجل کامل است ــ دیم اگر بسیار شد کرم خوم
چون شفای جان بیمار تو بی ان فی ذلک بدرستی که در این تحول عسل لآیة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت
دیجه لقوم یتفکرون مرگروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور عجیبه که هر آینه اینها
وجود نگیرد الا از الهام توانا و قادر که چنین حکمت در جانوری ودیعت نهد انقیاد وی او نه که هر کوا انداد فرما
بجز وی نکرد نه مانی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند در عین که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز
زمان یعسوب را خلاف نکنند قدر تحقیقی که و سنگ ابره نند و باز بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذوره
ننشینند و الا ان نخورند صنایعی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانه مسدس ایشان ساختن نه
توانند پس همچنانکه از عسل ایشان شفاء ابدان حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء امراض باطن
که جهالات دست دهد ــ نظم ــ شربت فکرا بکام جان رسد ، جاشنی آن بماند تا ابد ، فکر دل را نیک با
تمکین کند ، کام جان را چون عسل شیرین کند ، والله خلقکم و خدای بیافرید شما را از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم
پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد و منکم و از شما من یرد کسی هست که رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی
خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد و یا نود است لکیلا یعلم تا ندانند آن پیر خرف
بعد علم بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی همه لطافت باز دهد در نسیان در طی فرموده که او را که تا ندانم
سلما تا تواند زیادتی کند عمر را کرات و عقل ان الله بدرستی که خدای علیم داناست و جهل و دانایی او بطارد و [illegible]
قدیر تواناست بجز و توانایی او ره ما نیابد والله فضل و خدای افزونی داد بعضکم برخی از شما را علی بعض بر بعضی
دیگر فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی بهتری یافت یکی جاکری فما الذین
پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال بهتر و توانگر و مالک و [illegible] بچیزی از موالی فضلوا
اند بستند برادی رزقهم باز گرداننده مال خود را یعنی دهنده و بخشنده علی ما ملکت ایمانهم بر آنکه مالک شده دستها
ایشان ایشان را یعنی خواجگان مال خود را به بندگان نمی دهند که اگر بدهند [illegible]
سازند فهم فیه سواء پس باشند و ایشان در وی یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان
عرب است که در تلبیه میگفتند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک [illegible] شما تجویز نمیکنید که بندگان
شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت افبنعمة الله آیا بنعمت خدای
یجحدون انکار میکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی کافران انکار آن میکنند و چون ثابت شد که منعم جمیع
نعم اوست پس هر که شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد والله جعل و خدای بیافرید لکم برای شما من انفسکم
از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان آرام بگیرید و جعل لکم و آفرید برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران

وحفدة و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهر دیگر دارند و رزقکم و روزی داد
شما را من الطیبات از پاکیزه‌ها و لذیذها افبالباطل آیا بباطل بیهوده یؤمنون میگروند مشرکان و بنعمت الله و بنعمت خدای
هم یکفرون ایشان میکروند باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق
است یکی یا باطل آنچیزیست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کرده اند
و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدان میگروند و نعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و ایشان از ایمان
بدو نمی آیند و یعبدون و میپرستند من دون الله بجز خدای ما لا یملک آنچیز را که مالک نیست یعنی نداده لهم
برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران والارض و از زمین یعنی نبات [illegible]
کافران عبادت بتان میکنند ایشان نمی توانند روزی دادن شیئا چیزی را پرستندگان خود از مطر و نبات
ولا یستطیعون و هرگز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت
است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابت نه اصنام را فلا تضربوا
پس مزنید یعنی مسازید لله الامثال برای خدای مثلها بدان وجه که قیاس کنید بتان را بدو و شرکت دهید با
وی [illegible] ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید
واگر دانید بدین اشتراک جرات نکنید با شما برای او مثل میزنید که او میداند که مثل چگونه میباید زد و شما
نمیدانید پس حق سبحانه ده مثل یاد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا زد
خدای یعنی پیدا کرد مثلی که آن کدام است عبدا مملوکا بنده درم خرید غیر مکاتب و غیر ماذون که او
توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع و ضر ومن رزقناه و آنکه روزی دادیم او را منا از نزد دیگر مایه رزقا
حسنا روزی نیکو یعنی بسیار [illegible] که در وی تصرف توان کرد فهو ینفق پس او نفقه میکند منه
از آن روزی سرا و جهرا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که بخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هل
یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان و احرار [illegible] پس چون [illegible]
باشد در تصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الحمد لله
[illegible]
[illegible]
که مولی تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان [illegible] لا یعلمون نمیدانند [illegible]
[illegible] وضرب الله و زد خدای مثلی رجلین دو مرد که احدهما یکی از ایشان ابکم
گنگ [illegible] لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر هیچ چیز [illegible]
وهو کل و او بار گرانست علی مولاه بر کسی که متولی او باشد [illegible] اینما یوجهه
هر جا که فرستد او را [illegible] لا یأت بخیر باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد [illegible]

از مالک ضمیر خبر تواند داد و نه جواب گوید و در تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم و من یأمر و
کسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشد و کامل فهم و درست کار میکند بعدل
و عدل صفت جامع جمیع فضایل و بکار آید است وهو واو در نفس خود علی صراط مستقیم بر راه راست است و سیرت
درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم با صاحب ساده و بار کلی
واصل نیست پس بتان و اعتبار را نسبت مساوات با حداث پرورده کار نباشد و گفته اند این مثل میزند اموی
دکافر ست مؤمن حمزه بن عبد المطلب رضی و کافر سید بن ابی العیص که مولی و بود عثمان و خود او با اسلام
دلالت میکرد و سید او را انفاق فی سبیل الله منع میفرمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال
وقوع قیامت میکردند آیت آمد که ولله و مر خدا راست غیب السموات والارض دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند
هر چه پوشیده است از کنها را محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات است وما امر الساعة و نیست کار یعنی
قیام آن روز یا احیا اموات در سرعت و سهولت الا کلمح البصر مگر مانند گردیدن چشم یعنی گشادن بالا و حرف
باسفل آن در اصطلاح چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای قیامت را یا زنده ساختن اموات را در دو آسان تر است
از آنکه شما دیده بر هم زنید او هو بلکه آن اقرب نزدیکتر ست چه لمح بصر و حرکات وضع جزء بر فع آن اجتماع
قیامت یا احیا موقوف حرکات بر مرکز ست که وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدرستیکه خدای علی
کل شیء بر همه چیز از بعث و حشر قدیر تواناست یعنی تواند احیا اموات تحقیق دفعة چنانکه قادر ست بر احیا
ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدا ظهور ایشان خبر داد که از مبدا بر معاد دلالت کند فرمود والله اخرجکم
و خدای بیرون آورده شما را من بطون امهاتکم از شکمها مادران شما لا تعلمون شیئا ندانستید هیچ چیز را از جذب
نافع نمود و در دفع مکاره از خود وجعل لکم السمع و داد در شما گوش والابصار و چشمها والافئدة و دلها یعنی ادراک
دانش داد بشما تا جزئیات اشیا را مشاهده دریابید و بدلها بابانات و شنا که از آن ایشان باشد بسبب
تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بتطور دران اکتساب علوم نظری دست دهد پس دل
استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار بشما ارزانی داشت و سماطین قلوب دل که میزان اسما
شماند بر مسند تعقل متمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گوید بر نعمتها الم یروا آیا نمیبنگرند
آدمیان برای استدلال بر قدرت الی الطیر سوی مرغان تا ببینند ایشان را مسخرات رام شدگان برای پریدن
فی جو السماء در هوا یا لا در فرو ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در ان هوا الا الله مگر خدای اگرچه ثقل جسد
ایشان مقتضی سقوط است ان فی ذلک بدرستیکه در تسخیر طیر برای طیران لآیات هر آینه برای نشانهاست لقوم
یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بدان چه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر چه
آفریده است که طیران توانند نمود در هوا و بر نقل مخلوق ساخته که بر بدن ایشان در ان حرکت است و ایشان را
نگاه میدارد در هوا بجهت طبع ایشان پس یاران تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را آشیانه

گرات نشان تفکر ساعتی خیر مر عباده شصت سنه برسانند نعم فکر این معانی قرات کنید. سوی سرا پرده راز کنده
والله جعل و خدای بساخت لکم برای شما من بیوتکم از خانها که یعنی بر سنگ و چوب و خشت باشد سکنا
آرامگاه شما که وقت اقامت دران ساکن توانید بود وجعل لکم و ساخت برای شما من جلود الانعام از پوست چهار پایان بیوتا
خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند تستخفونها سبک می یابید او را در بر داشتن و با خود بردن یوم ظعنکم
روز سفر و رحلت شما ویوم اقامتکم و بوقت نزول شما ومن اصوافها و بعد از کرده برای شما از پشمها انعام یعنی
میش باشد واوبارها و پشمهاء نرم که شتر را باشد واشعارها و مویها که بز را باشد اثاثا رختهای خانه چون فرش
و گستردنی ومتاعا و بهر خورداری از خرید و فروخت آن الی حین تا هنگامی که آنها بر قرار بوده و از انتفاع
توان گرفت یا تا هنگامی که زنده باشید والله جعل لکم و خدای پیدا کرده برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید
از درخت و کوه و بنا و ابر ظلالا سایه تا بدان از تاب آفتاب پناه جوئید وجعل لکم و ساخت برای شما من
الجبال از کوهها اکنانا پوششها یعنی غارها و سمجها که در ان سکون و دزدید وجعل لکم و کرد برای شما سرابیل
پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما
یاد کرسرما اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وسرابیل و دیگر ساخت
از برای شما زرهها چون جوشن که آن تقیکم نگاه میدارد شما را از زخم دشمنان چون تیر و تیغ و نیزه آنها
بأسکم در کارزار شما کذلک همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام میکند او نعمت و نیکوئی خود را
علیکم بر شما لعلکم تسلمون باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فان تولوا پس اگر بگردید از اعراض
کنید از اسلام فانما علیک پس جز نیست که بر تو البلاغ المبین رسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام
بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان ندارد یعرفون میشناسند مشرکان نعمت الله نعمت خدا را که فرع
شد برایشان و معترف اند که آنها از وست ثم ینکرونها پس انکار میکنند آنرا بپرستش غیر منعم یا میگویند نعمت
او را ده بشفاعت بتان یا در وقت سختی بشناسند و در حال آسانی منکر شوند یا بزبان عارفانند و بدل
منکر و میتواند که نعمت نبوة حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوده و آنرا بمعجزات شناختند که حجت و عنادا
منکر شدند واکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند ویوم نبعث و
بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم من کل امة شهیدا از هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر او یعنی پیغمبران
ایشان ثم لا یؤذن پس دستوری ندهند للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع در
دنیا ولا هم یستعتبون و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدایرا یعنی عملی
کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و دعوت و دلالت الهام با زندگی درج آورده که
ایشان را دستوری عتاب ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند واذا رای و چون ببینند آنانکه
روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب را و در آرند ایشان را بدوزخ فریاد بر آرند و از کار

تخفیف عذاب طلبند فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ و نه ایشان مهلت داده
شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند در آن سرای الَّذِینَ أَشْرَكُوا
آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند
مشرکان ای پروردگار ما هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه هند از شرکای ما الَّذِینَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه بودیم ما که ایشان را می
پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بدون تو و فرمان ایشان میشنودیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ
بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا کرده اند ایشان را جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه شما دروغ
گویانید هرگز ما شما را نفرموده بودیم بپرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در
تبیان گوید که نصاری و یهود در دوزخ عیسی و عزیر و ملائکه را در بهشت بینند در وقتی که خود در دوزخ باشند
گویند خدایا ما اینان را می پرستیدیم بار ایشان پس آن دو پیغمبر و ملائکه گویند که شما دروغ میگوئید و ایشان
شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای
يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای
یا اسلام آرند و هیچ از اینها سود ندهد چون کار از دست رفت فریاد رس نه وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده شد از ایشان
یعنی زایل و باطل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه
بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام زِدْنَاهُمْ بیفزائیم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ
الْعَذَابِ عذابی بر عذاب بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند منع مردم از اسلام که تباهی میکردند یک عذاب
برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که مارانی عظیم خلقت و کژدمان بزرگ
[illegible] بر ایشان گمارند و ایشان از لذعات کژدمان [illegible] خواهند که در دریای آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گوید
[illegible] بطرف ایشان روان کرده و [illegible] معذب شوند [illegible] دنیا بود
جوی [illegible] کوبند [illegible] باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد
کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر کفار و کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ
از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ گواه
برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ
بر تو قرآن را تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ بیان روشن برای هر چیزی از امور دین تفصیلاً یا اجمالاً صاحب مدارک فرموده که
آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوص ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسبب اجماع و قیاس
مرجع آنها نیز قرآنست چه در آن مامور به متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اطیعوا الرسول واجب کرده
ما را باجماع تهدید بر ترک آن و متبع غیر سبیل المؤمنین فرموده [illegible] اصل [illegible]

فاعتبروا

فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نمودن یعنی وَرَحْمَةً و بخشایش بر هم
اگر [illegible] کردند وَبُشْرَى و مژدگانی بهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستیکه خدای میفرماید
براستی یعنی توسط در همه چیز از احوال در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و
[illegible] که متوسط است میان جبر و قدر [illegible] و در عمل چون تعبد باداء فرایض که توسط است
بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب
کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه [illegible] الاحسان ان تعبد الله کانک تراه [illegible] وَإِيتَاءِ
ذِي الْقُرْبَى و امر میکند بعطا دادن خویشان نزدیک در [illegible] بدیشان آنچه محتاج باشند بدان وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
و باز میدارد [illegible] که آن افراطات [illegible] قوت شهویه چون زنا و لواطه و جز آن وَالْمُنْكَرِ و از هر
که انکار کنند [illegible] آن [illegible] قوت غضبیه است در غیر موضع آن چون قتل نفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ
و از ستمکاری [illegible] شیطنت که مقتضای قوت وهمیه باشد مانند استیلاء [illegible] و تجبر و تکبر
يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این آیت جامع خیر و شر
[illegible] جهت در اقسام مامورات [illegible] و منهیات [illegible]
[illegible] منقولست که [illegible] حال اسلام [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان [illegible] نزدیک آن حضرت
بودم و این آیه نازل شد [illegible] تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمدم این آیه
بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر [illegible] باز خواندم گفت ان له لحلاوة وان له
لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابو جهل [illegible] استماع این آیه گفت بدرستیکه خدای
محمد بمکارم اخلاق میفرماید [illegible] که سبب اسلام [illegible] ایشان بود همین آیات است
[illegible] در باب این مامورات و منهیات [illegible] گویند عدل [illegible] شهادت [illegible] یا اطاعت با سر و
جهر یا انصاف [illegible] در حقوق [illegible] احسان [illegible] و عفو از جرایم یا صبر
[illegible] در عوض بدی یا اخلاص در عمل [illegible] در عبادت یا ایثار [illegible]
داشتن [illegible] دیگران آنچه را خود دوست میدارد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ضعیف و عاجز است و آن نیز [illegible]
کند در باره ایشان [illegible] یا آنچه [illegible]
در گناه یا آنچه در شرع حدی مرتب است یا مخالفت [illegible] منکر [illegible]
یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد [illegible]
بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول [illegible] عیب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر [illegible]

باتحاد و ذات حق با ظلال و لطایف لفظیه آورده و در تفسیر قول الله که استقامة ملک بسه چیزست [illegible] و اضطراب آن
بسه چیز منوعست و هر یک را نتیجه الخ و اثره ثمرهٔ عدل ظفر و نصرتست و نتیجهٔ احسان ثنا و مدحت و فایدهٔ اصلاح
انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از تحقیق
در فصول العبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست و محبت خدای و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن صلوات
برو و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت [illegible] و دعا صحابه و در وسیط گفته که عدل [illegible] باشد و احسان [illegible]
بر نیاید کرد [illegible] صنعت عدل بود [illegible] باید گفت [illegible] رسم احسان [illegible] سلمی قدس سره در
حقایق آورده که فحشا کذب [illegible] و هر دو [illegible] انواع [illegible] بوده منکر [illegible] و هر [illegible] در اصل
باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هر چه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوی و حواس و علوم و اموال همه
طلب حق صرف کنی [illegible] و احسان آنکه هر نوع نکویی که توانی با خلق بجای آوری
و ایتاء ذی القربی آنکه [illegible] دیگر همه [illegible] نصرت [illegible] هوا و روا [illegible] فحشا [illegible]
کرد از خدای باز دارد و منکر [illegible] بوده [illegible] صفات نفس اماره
دل را بقوت ریاضت باید کشت تا قواعد سلوک [illegible] مثنوی
این سگ نفس شوم [illegible] * که آن عوعو تو بود [illegible] * [illegible] جان [illegible]
[illegible] * عکس [illegible] آید در
جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ بپیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید [illegible]
[illegible] یا عهود [illegible] حضرت رسالت
علیه السلام در مکه عهد بستند و [illegible] قریش و ضعف [illegible] کرده [illegible] و اضطراب در ایشان پیدا آمد
خواستند ایشان را [illegible] نقض عهد [illegible] کنند حق سبحانه [illegible] ایشان را [illegible] ثابت قدم کرد [illegible]
که بعهد وفا کنید وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها [illegible] بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس از استواری آنها [illegible]
وَقَدْ جَعَلْتُمُ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را بر پیمان خود اللَّهَ عَلَيْكُمْ بر شما كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که
خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهود و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که
بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشته خود را مِن بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت و استحکام آن أَنكَاثًا در حالیکه
ریسمانها تابداده باشد یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه و بیاع گفته که
خیط نام داشت و [illegible] بود [illegible] از اول بامداد تا نصف النهار
خادمان و کنیزکان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا آن رشتها را تاب باز میکردند تا
خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن ریسمان
میفرماید که چنانچه آن زن حقا رشتن تابداده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که رشته عهد خود را بسوگند

نقض

نقض بار میکنند تا بحکم وَأَوْفُوا بعهدی اوف بعهدکم جزاء وفا یابند نظم گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند
نگاه دار سر رشته تا نگه دارند تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهد و سوگند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانتی و مکر و فریب
در میان شما أَن تَكُونَ بسبب آنکه باشد گروهی یعنی کفار أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و
مال یعنی [illegible] مراد آنست که قریش را [illegible] زیادتی مال ایشان را [illegible] دیدید میخواهید که بفریب
معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدای می آزماید شما را بوفا عهد تا مردمان معلوم شود که هر که چنگ اعتصام
در حبل وفا میزند بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا میکند وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
مَا كُنتُمْ آنچه هستید که در آن فِيهِ تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید [illegible] جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای
لَجَعَلَكُمْ هر آینه کردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَٰكِن يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَن يَشَاءُ
هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه مینماید بتوفیق مَن يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در
محشر عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر
میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد پای از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا پس از استواری آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید
اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدتُّمْ بسبب آنکه باز ایستید عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از راه وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما را
در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ [illegible] ضعفاء اسلام [illegible] که از عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم برگردند
و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع [illegible] مالی [illegible] بشما [illegible] حق [illegible] فرموده وَلَا تَشْتَرُوا
و مخرید یعنی بدل مگیرید بِعَهْدِ اللَّهِ عهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی [illegible] و چیزی از متاع
دنیا که قریش شما را وعده میکنند إِنَّمَا عِندَ اللَّهِ بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت
هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند بشما إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید مَا عِندَكُمْ
آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی يَنفَدُ فانی شود و منقضی گردد وَمَا عِندَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدایست از خزاین
رحمت بَاقٍ [illegible] در شرح گلشن راز نوشته است که هر یکی از اعیان موجوده را
دو اعتبارست یکی از حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظهور نور حق در صورت مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی
گویند و اعتبار دوم از حیث التشخص و التعین و ازین حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق مینامند و جمیع
بقا موجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند نظم اندر صورت تا بدیدم دوست * جون نظر کردم
همه جز او نیست * ذات تو که ماعندکم ینفد شو * جز پی ماعندالله باق مشو * ماعندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی
و ما عندالله باق اشارة باول نظم [illegible] وصف [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنانرا که صبر کردند بر [illegible] مشقت
تکالیف یا بر آزار کفار [illegible] بودند [illegible] خود [illegible] أَجْرَهُم مزد ایشان را [illegible]
ضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا [illegible] نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل میکردند [illegible]

نقض

فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه یا زکوة و صدقه و یکی از آن
صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست تمامه دهیم و باقی هم بپذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر
برابر دهیم **من عمل صالحا** هر که بکند کردار شایسته **من ذکر او انثی** از مرد یا زن **وهو مؤمن** و او مؤمن باشد چه عمل با
ایمان نبود ثواب ندارد **فلنحیینه** پس هر آینه زنده کنیم وی در دنیا **حیوة طیبة** زندگانی خوش یعنی رزق
حلال دهیم او را و روزی که او را و طبع او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا قناعت بکفاف یا
عمل صالح با عافیت یا رضا بقضا و قول آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی دنیا بی شوب
تنقص و تکدر نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه آن حالت است که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق
مقام با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ماسوی خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه
استغنا است بالله عما سوی الله **مصرع** چون تو داری همه داریم و گر هیچ نباید **ولنجزینهم اجرهم** و هر آینه جزا دهیم
مر ایشان را **باحسن ما کانوا یعملون** به نیکوترین کاری که کردند **فاذا قرات القرآن** چون خواهی که بخوانی قرآن را **فاستعذ**
بالله پس پناه جوی بخدای **من الشیطان الرجیم** از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه
در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایة که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه
قبل از قراءت بقول جمهور امر استحبابست و بقول جمعی از کبراء دین بر سبیل ایجاب در تفسیر قرطبی ذکر رفته
است که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرض بوده بوقت قراءة و اقتدا بدو بر سبیل سنت است
و مباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده **انه لیس له** بدرستی که نیست مر ابلیس را **سلطان** تسلط
و غلبه **علی الذین آمنوا** بر آنانکه ایمان آورده اند **وعلی ربهم یتوکلون** و بپروردگار خود توکل کرده اند **انما سلطانه** جز این
نیست که تسلط او **علی الذین یتولونه** بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند **والذین**
هم به و آنانکه ایشان بسبب شیطان **مشرکون** شرک آرندگانند آورده اند که کفار گفتند که بوقت نسخ بعض احکام
گفتند محمد یاران خود را بچیزی امر میکند امروز و باز نهی میکند فردا و دیگر نوع میفرماید غالب آنست که او
افترا میکند بر خدای و از تلقاء نفس خود سخن میکند آیة آمد که **واذا بدلنا** و چون بدل کنیم **آیة مکان آیة** آیتی
را بجای آیه منسوخ **والله اعلم** و خدای داناترست **بما ینزل** بآنچه فرو می فرستد ناسخ بجهت حکمت و مصلحت
قالوا گویند کافران **انما انت مفتر** جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی **بل اکثرهم** نه چنین
که میگویند بلکه بیشتر ایشان **لا یعلمون** نمیدانند حکمت را در آیات احکام را **قل نزله** بگو ایشانرا که فرود آورده او را
قرآن را **روح القدس** روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام **من ربک** از نزد پروردگار تو **بالحق** براستی **لیثبت الذین آمنوا**
تا ثابت دهد آنانرا که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد بآنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند
در رعایت صلاح و حکمت او تدبر نمایند دلهای ایشان مطمئن شود **وهدی** و دیگر تنزیل قرآن براه هدایت است **وبشری**
للمسلمین و بشارتست مر مسلمانانرا در بهشت و درجات که غلام رومی بود مر عامر بن حضرمی را که جبر گفتندی

و گفته اند دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند توریة و انجیل خواندندی
و چون حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر ایشان بگذشتی استماع قرآن ایشان فرمودی و گفته اند غلام را عایش
نام بودی از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا نحس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی پیش حضرت
صلی الله علیه وسلم آمدی و قرآن تعلیم کردی قریش گفتندی که محمد از غلام کلام می آموزد و با ما میگوید آیة آمد که
ولقد نعلم و هر آینه ما میدانیم **انهم یقولون** آنکه ایشان میگویند **انما یعلمه بشر** جز این نیست که او را می آموزد آدمی
یعنی جبر یا ابو فکیهه **لسان الذی** زبان آنکه **یلحدون الیه** تعلیم را بدو میل میکنند یعنی کسانی که میگویند که معلم او
اعجمی غیر عربیست یعنی فصاحت ندارد **وهذا** و این قرآن **لسان عربی مبین** زبان عربی روشن است که شما
با وجود کمال فصاحت و نهایت قوة بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه وی آموزانیده عجمی
شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست **ان الذین** بدرستیکه آنانکه
لا یؤمنون نمیگروند **بآیات الله** بآیتهاء کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است **لا یهدیهم الله** راه ننماید
خدای ایشانرا بنجات یا بجنات **ولهم** و مر ایشانراست **عذاب الیم** عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان به
قرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه مفتری ایشانند **انما یفتری الکذب** جز این نیست که بر
می بافد دروغ را **الذین لا یؤمنون** آنانکه نمیگروند **بآیات الله** بآیات خدای یعنی قرآن و میگویند که بر او افترا میکند
واولئک و آن گروه مفتریان **هم الکاذبون** ایشان دروغ گویانند که گفتند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ
گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش که بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالملا باطلا ایشانرا
بآزار و ایذاء درویشان صحابه که جماعتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه
رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثابت و راسخ بودند بر جفا شکیبائی نمودند
تا وقتیکه والدین عمار شربت شهادت چشیدند و از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت عمار کلمه کفر را
قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کفر گفتها را اختیار کرده از دین خویش
بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است او سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشت و خون او در آمیخته
در باطن وجان متمکن شده که بگفت گوی هر چه گوید تفاوت نه بلی عمار گریه کنان بجناب نبوی آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آنحضرت بدست مبارک خود اشک او پاک میکرد و میفرمود که چیست ترا ان عادوا لک فعد لهم
اگر باز کرده اند باکراه تو باز گو همچنان بهمان کلمه حق سبحانه آیة فرستاد **من کفر بالله** هر که کافر شود بخدای
من بعد ایمانه پس از ایمان و مرتد گردد چون حنظله و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض عذاب الهی باشد
الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود **وقلبه** و دل او **مطمئن بالایمان** آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد
چون عمار رضی الله عنه **ولکن من شرح** ولیکن هر کسی که بگشاید **بالکفر صدرا** بکفر سینه را یعنی آنانکه کفر خویش برآید در دل
اعتقاد کنند **فعلیهم** پس بر ایشانراست **غضب من الله** خشمی از خدای **ولهم** و مر ایشانراست **عذاب عظیم** عذابی

بزرگ که بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذلك آن عذاب عظیم ایشان را بأنهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست
داشتند و برگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الآخرة بر نعیم آخرت وان الله و دیگر بجهت آنست که خدای
لا یهدی نمی‌خواهد که راه نماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان یعنی مرتدان را بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئك
آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاده خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وسمعهم و بر
گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند واولئك و آن
گروه هم الغافلون ایشان غافلانند و بیخبران لا جرم انهم حقا و هرآینه هیچ شبهه نیست که ایشان فی الآخرة در
سرای دیگر هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی نیافته‌اند
مفلس را در روز قیامت جز دست و دل پر حسرت نتیجه‌ای نخواهد بود بیت قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری وگر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده‌تر
تهی دست را دل پراکنده‌تر ثم ان ربك پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی
مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار و ایذاء
تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد ان ربك بدرستی که آفریدگار تو
من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه آمرزنده است عفو کننده ایشان گناهان گذشته رحیم مهربانست
ایشان را توفیق عبادت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن روزی را که آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل
جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند نفس خود را ... عاصی گوید چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا
طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس و
تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزاء آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات
وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی قریة کانت دیهی را که بود آمنة ایمن از زدن و قتل و اسیر مطمئنة آرمیده
و اهل آن آسوده یأتیها و آمد بر آن ده رزقها روزی اهل و عیش اهل ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل
مکان از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شد یعنی اهل او کفران ورزیدند بانعم الله نعمتهای
خدای و شکر نگزاردند فاذاقها الله پس چشانید خدای اهل آن را لباس الجوع والخوف لباس گرسنگی و ترس بما کانوا
یصنعون بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را از
برای چیزی که غاشی گردد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را و بر ایشان
مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و رخص
میگذرانیدند چون که بنعمت نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کافر شدند خدای بدل کرد آن همه را بر ایشان
بقحط تا هفت سال در جدب و قحط و خشکسالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند و خون می‌آشامیدند
و آن بدعای آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که اللهم اشدد وطأتك علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف

و دیگر اینکه ایشان را بدل کرد امن بخوف یعنی ترس سلطان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اسلام
ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان رسول منهم
پیغمبری از ایشان یعنی محمد علیه الصلوة والسلام فکذبوه پس تکذیب کردند او را فأخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا
عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده‌اند که
قریش کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کرده‌اند گناه زنان و کودکان چیست
که از قحط برهنه‌اند حضرت دستوری دادند تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیه آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان
مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد شما را خدای بر دست فرستادگان پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلالا طیبا
پاک و گویند خطاب با مؤمنانست این آیه میفرماید که حلال خورید و سپاس داری کنید واشکروا نعمت الله نعمت خدای را
ان کنتم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون می‌پرستید با فرمان میبرید انما حرم جز این نیست که حرام کرده علیکم
المیتة بر شما مردار را والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از وی توان خورد وما اهل و آنچه آواز
بر آورده شود لغیر الله برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح یعنی نام بتان بگشد فمن اضطر پس هر که بیچاره شود
و محتاج گردد بخوردن چیزی از این محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نه در خوردن گذرنده از حد سیری فان الله پس
بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او ولا تقولوا و مگویید لما تصف
السنتکم برای آنچه که وصف زبانهای شماست یعنی بمجرد وصف زبان خود مگویید الکذب دروغ را یعنی
هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ مگویید و آن دروغ کدام است آنکه گفتید هذا حلال این حلالست یعنی در
بحیره و سایبه باشد حلالست بر مردان ما وهذا حرام و این حرامست یعنی آنچه مذکور شد حرامست
حرامست بر زنان ما مگویید که این حلالست و آن حرامست لتفتروا تا که بر بندید علی الله الکذب بر خدای
دروغ را ان الذین یفترون بدرستی که آنانکه افترا میکنند و بر می‌بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ لا یفلحون
رستگار نمی‌شوند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا میکنند بر خوردار اندکست زود منقطع
گردد در دنیا ولهم و مر ایشانرا عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دائم باشد در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنانکه جهودند
در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیك آنچه خواندیم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سورهٔ
انعام در قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیة وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن
ولکن کانوا ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق
عقوبت شدند ثم ان ربك پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب
غفلت و نادانی و عدم تفکر در عاقبت ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعد ذلك پس از عمل بد واصلحوا
و بصلاح آوردند کار خود را ان ربك بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هرآینه آمرزنده است
مر گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل علیه السلام

کان امة بود لفظ جامع کمالات و فضائل بجهت آنکه بایست شدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس علی الله
بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد جانا تو یگانه و فی ذات تو هست مجموع آثار کمالات همه گویند
اهل او به آتش بر روی زمین غیر از وی موحد نبود پس تنها او امتی بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدای را قائم
باوامر او حنیفا مایل از همه ادیان باطل بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه قریش
است و بود شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه بر گزیده است خدای مر او را به نبوت و
هدیه و راه نمود او را و دعوت بخدای الی صراط مستقیم بر راه راست که طریق توحید است وآتیناه و دادیم او را
فی الدنیا حسنة در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت او در دلهای اهل حق که همه ارباب ملل او را
دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آنکه صلوات او مقرون
بصلوات سید عالم است اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم وانه و بدرستی که ابرهیم فی الآخرة
در آن سرای لمن الصالحین از شایستگانست مر درجات عالیه را الهام او تو بدی دعا فرموده که حسنات او واداد
در دنیا او را کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرة ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کن در
توحید ملة ابرهیم حنیفا ملت ابرهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا تابع او باش در دعوت بحق بجانب
رفق و مدارا و ایراد دلیل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کسی بقدر فهم او در دعوت ... جانب
صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت ابرهیم را علیه السلام بسبب آن بوده که
او مبعوث شده به بعث اکمه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است که آنحضرت
از همه انبیا اکمل و افضل است و نصیب وی در تفضیل از جمیع انبیا و اصفیا اجزل و اشمل است نظم
تواضع را از طفیل تو ماند ... وما کان و نبود ابرهیم علیه من المشرکین از جمله شرک
تعریض کفار قریش است که میگفتند که کیش ما کیش پدر خود ابرهیم است آورده اند که حق تعالی امر کرد موسی را علی
نبینا وعلیه السلام که بنی اسرائیل را بگوی تا روز جمعه از اشتغال مهمات بر طرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان
بر ایشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و بسیاری از ایشان نزاع و اختلاف افتاد جمعی گفتند
روز شنبه را اختیار کنیم که حق سبحانه در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شد و قومی بران رفتند که
یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده است خداوند تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت
ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد اینده در آن با تشدید عظیم فرمود چنانچه میگوید انما جعل
السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته شد بر فریضت علی الذین اختلفوا فیه بر آنها که اختلاف
کردند در وی و تعظیم سبت آنکه در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید گیرند و جز
پرستش حق نمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه
یکی را دید که روز شنبه ... بر داشته بجایی میبرد بفرمود تا گردنش بزنند و نعش در جایی بیفکنند

کرفان مردار خوار جهل را بجزا و احشا ... و بدرستی که پروردگار تو حکم کند
کرده میان ایشان یوم القیمة روز قیامت فیما کانوا در آنچه بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون
در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت و در تبیان آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جهود پیش از ما بود و ایشان در آن خلاف نمودند
و خدای مارا بآن راه نمود فهذا الیوم لنا والیهود غدا والنصاری بعد غد ادع بخوان یا محمد خلق را الی
سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمة یعنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زائل کرده اند والموعظة
الحسنة و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وجادلهم و جدل کن با ایشان یعنی بما
تمام بالتی هی احسن بدانچه آن نیکوترست یعنی برفق و خوش خویی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت
برای دعوت خاص است و موعظه حسنه برای عوام و جدل برای دفع معاندان در ترجمه رشحات آورده که طرق ثلثه
دعوت اشارتست بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا
گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت آن
رعایت است در طریق سلوک و بعد از آن باب دعوت از سه وجه مفتوح گشت اول باب حکمت و آن توجه است
بی واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت است از آن که خلق را در آن مجال شرک باشد پس تخصیص
باب بوده حقیقت مناسب است و دوم باب موعظه و تخصیص آن بطریقت که مبنی بر رعایت ادب
و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوش خوییست اولی مینماید سوم باب مجادله بالتی هی احسن و آن
مختص با شریعت است که بنای آن بر تکالیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام بوده و تبیین و توضیح
آن بشواهد و براهین محتاج است و تبیین ... و اثر تحقیق تمام کامل سید انام علیه السلام دعوت
آن مر طوایف خواص و عوام معلوم و مفهوم میگردد و از حضرت شیخ عطار است رحمه بیت نور او هم
اصل موجودات بود ذات او هم جزو و هم کل ذات بود واجب آمد دعوتش هر دو جهان دعوت ذات پیدا و پنهان
ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او داناترست بالمهتدین براه یافتگان بر تو که مجری غیر از
دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا
حمزه را مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا بر ایشان خدای هر آینه
مثله کنم هفتاد تن را عوض تو حق سبحانه آیة فرستاد که وان عاقبتم و اگر عقوبت کنید پاداش کسی که با شما
عقوبت کرده اند فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید به بدان یعنی
ایشان که مثله کرده اند شما را و بر ابر هم بر پا کنید نه هفتاد و لئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان
درگذرید لهو خیر پس آن صبر بهترست للصابرین مر صابران را از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر برای
ازشاه ثنا گفتن بر ایشان و به آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیة ترک

فتوة فرموده که عادت سوگند داد واصبر وشکیبا باش در انچه روز احد بتو رسید وما صبرک و نیست
شکیبائی تو الا بالله مگر بتوفیق وعون خدای ولا تحزن علیهم واندوه ناک مباش بر اعراض کافران وتو بر
تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک ومباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از انچه مکر کنند از برای ایذای تو ان الله بدرستی
که خدای بنصرت ومعونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند از شرک ومعصیت والذین هم وبا آنان که
ایشان محسنون نیکوکارانند یعنی موحدان ومخلصان گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای واحسان
عبارت از شفقت ومدار کار اسلام برین دو صفتست بیت ز احسان خاطر مردم شود شاد •
بتقوی خانهٔ دین گردد آباد • بسوی طاعت حق کن تقرب • رضای خلق وخالق جو ز احسان

سورة بنی اسرائیل مائة وعشر آیة
بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی پاکی وبیچون آن ذاتست که اسری بعبده ببرد بشب بنده خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم لیلاً
شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط حرم کعبه است یا از خانه ام هانی که حرم
او همه مسجد است الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از مسجد حرام واعلم یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آنچنان مسجدی که
برکت کردیم حوله گرد او که ارض شام است هم برکت دینی که او را مهبط وحی ومتعبد انبیا ساختیم وهم
برکت دنیا که معروف کرده ایم گرد او را باشجار وانهار وبسیاری میوه ها وفراخی معیشت وارزانی بر محمد
صلی الله علیه وسلم را انجا بردیم لنریه تا بنمائیم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت
وبیت المقدس را مشاهده نمود وانبیا را دیده ووقوف بر مقامات ایشان حاصل کرده بر عجایب وغرایب آسمان
اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده ودر ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول
یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر واشهر شب بیست وهفتم است از رجب ودر حق آنحضرت از مکه به بیت المقدس
بنص قرآن ثابت شده ومنکر آن کافر است وعروج بر آسمان ووصول بدرجه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب
است بتواتر ثابت گشته وهر که انکار آن کند ضال ومبتدع باشد نظم شاهد معراج سبع افلاک
اگر عرض بیت بیان کاو رفت • دست کوته سلطنت برو صال • نیست بارو دی خیال • عقل حیران در آن مقام
عشق نشناسد که چه راستاره • ودر آن شب جبرئیل با قومی از ملائکه آمد وآنحضرت را از حجره ام هانی بمسجد
الحرام برده وبعد از شق صدر وغسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید بیت
شبی رخ تافته زین دیر فانی • بخلوتگاه سر لی مع الله • رسید از جبرئیل از بیت معمور • براق برق سیر آورد
قوی پشت وگران سیر وسبک خیز • بر آن زین دو رخ وقت شدن تیز • در روایة صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در بیت المقدس انبیا وملائکه را دید وایشان را امامت کرده از صخره بمعراج بر آمده وبراق با برو جبرئیل علیه
ودر آسمان اول آدم را ودر دوم عیسی ویحیی را ودر سوم یوسف ودر چهارم ادریس ودر پنجم هرون ودر ششم
موسی ودر هفتم ابراهیم را علیهم السلام دید وبرایشان سلام کرد وجواب بر سبیل اکرام شنید وبسدرة المنتهی

اسرا

ایں

بیت المعمور وحوض کوثر ونهر الرحمة بنظر او درآمد وجبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت باز ماند وگفت لو دنوت
انملة لاحترقت نظم چنان گرم در تیه قربت براند • که در سدره جبریل ازو باز ماند • واز آنجا تنها حجب نور
وظلمت قطع کرده بجایی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته پای بر عرش رسید وهر آینه
از حضرت عزت خطاب ادن منی شنیده ودر هر خطوه آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنی
نهاده بر منظره فتدلی تجلی کرد شد پس بخلوت خاص قاب قوسین او ادنی درآمد واسرار فاوحی الی عبده ما اوحی
استماع فرمود بیت کلام سرمدی بی نقل بشنید • خداوند جهان را بی جهت دید • ببرد آنجا از حقیقت
برون بود • مپرس از ما که کیفیت چون بود • وبسند صحیح ثابت شده که آنحضرت شب معراج التحیات لله
والصلوات والطیبات بجای آورده وبکلام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مخاطب گشت ودر تشریف
این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین نظم چو ز کرم ومعها لطف
در گوش • نکرد امت خود را فراموش • ودر حین مراجعت در بهشت ودرجات آن ودوزخ ودرکات آن
نظر وی در آوردند وهر یک را از برای اثر رسومات تعبیر کردند وبه بیت المقدس باز آمد ومتوجه مکه شد وکاروان
قریش را دید ومدت سیر تمامت سه ساعت وبقولی چهار ساعت بوده بیت ره ز لا مکان بیرون نرفته • پی نیاورده که
چون رفته • عقل در پی قصه حاشا کند • عشق نه حاشا که تماشا کند • آورده اند که چون بامداد حضرت خبر
قصه معراج تقریر فرموده مؤمنان تصدیق کردند وکفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس می پرسیدند
وآن مسجد پیش نظر وی منکشف گشته از هر چه پرسیدند نشان داد واز کاروانها خود خبر جستند بصورت
با ایشان گفت آنرا که مدد توفیق رفیق بوده در انکار وتکذیب افزوده القصه حق سبحانه وتعالی آنحضرت را به
معراج برد تا انواع ملک وملکوت ببیند ودیگر انکار تکذیب وتصدیق منکر ومقر ظاهر گردد انه بدرستی
که خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را که متعلق بود بتکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان در تصدیق
وبقولی سمیع وبصیر یعنی سمیع وبصیر است یعنی شنواند محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود وبنماید او را
آیات قدرت بر دوام خود وبعضی ضمیر را عاید بآن حضرت دانند ودر نفحات مذکورست که در شب معراج محمد
صلی الله علیه وسلم شنوا بود بآن چیزی که بدان خطابش کردند وبینا بود مر آن چیزی را که بوی نمودند وشیخ العارفین
فرموده که بخودی او ولا با آیات که خصوص حق است بکمال وجلال ما او هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم
چو در کتب ونشان رسید • هر چه کرم آنجا دید وشنید • ورق در نوشته وکم شد سبق • شنیده نه کو زو ندید
وچون در مرآة الصفا در صفات المصطفی قصه معراج بر سبیل استقصا آورده اید نکات ودقایق عروج
ونزول را داد که مطالعه بر ارباب آن واقع ومنع منکران طریق استبعاد کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته
وجمع نمودیم بتفسیر واصطلیم خیر واتینا ودادیم ما موسی الکتاب موسی را علیه توریة وجعلناه وساختیم
کتاب یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان یعقوب را علیه وگفتیم ایشان را الا تتخذوا انک فرا مگیرید

عوض

مَعَ نُوحٍ بجهت آنکه در کاری که هم خود وی گرفتار دید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریه کسانیکه برداشتیم او را در کشتی
مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام و سام است که ابرهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیلست از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان کرده
شما از اندازه فرمودیم پدران شما و شکر آن بجا آوردید إِنَّهُ بدرستیکه نوح كَانَ عَبْدًا شَكُورًا بود بنده سپاس دارنده که در همه
احوال از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوع و سجود خدای را شکر گفتی این ترغیبست مر ذریه را باقتدا به پدر در
شکر نعمت الهی که موجب مزید است لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی خبر فرستادیم إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ سوی
بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریة و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فِي
الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول بعصیان و مخالفت احکام توریة بوده و نا شنیدن امر انبیا علیهم السلام
پیغمبران بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیهما السلام حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما دو نوبة
افساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلندی شرفی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت
من و تکبر خواهید نمود پس آورید که فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب فساد اولی از آن هر دو
بَعَثْنَا برانگیزیم ما و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگان که ما را هستند اضافه خلقست نه اضافه مدح
مراد بخت النصرست بقول اصح و گفته اند جالوتست با محاربانش یا دیگری [illegible] بوده پس صفت ایشان میکند که أُولِي
بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و جلادت که مهیب باشند آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان
برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ در میان خانهای شما برای قتل و غارت و اسر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا
مَفْعُولًا وعده کرده شده که البته واقع شود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید
عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده اند و مقهور و مغلوب سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُم و مدد دهیم شما را
بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و پسران و فرزندان وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِيرًا از
روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شوید و توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ
أَحْسَنتُمْ اگر نیکوئی کنید أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و
اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن بر نفس شما باشد روایتست که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که هرگز با کسی نیکوئی
نکردم و بدی نیز نرساندم پس این آیة خواند یعنی هر که نیکی یا بدی میکند با خود میکند نظم در جهان گر نیک و گر بد کرده
هر چه کردی همه با خود کردی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و
میان افساد اول و دوم دویست و ده سال بود حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبة ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را
بشما یعنی طیطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و برانگیختن بجهت آن باشد که سیاه سازند وُجُوهَكُمْ رویهای
شما یعنی آثار غم و اندوه در بشره شما ظاهر گردد و جمعی لیسوء بجمع میخوانند تا آن قوم اندوه بشما
برسانند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند در بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمده بودند در آن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار
همچنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در آمده مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک

کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بر آن تَتْبِيرًا هلاک کردنی و درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری که
بدو رسیده تقریری نموده و تواریخ داشته که در مختار القصص و غیر آن از کتب در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند
حاصل است که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی ضعیف حال و
اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت شام و اعمال آن بستند و [illegible] آن موجب شد [illegible] که ملک موصل بود و پادشاه
[illegible] پادشاه آذربایجان رسید هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند
آتش قتال در میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد بیت
سپه داران سپه در هم فکندند ◦ صدای مرگ در عالم فکندند ◦ ز پیکار عالی ز لاله بگرفت ◦ ز خون روی زمین را لاله گرفت
عاقبة سطوت هیبت الهی ظهور نمود هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاده
دیگر باره شاه روم و ملک صقالبه و سلطان الترک هر یک با لشکر جرار که همه تیغ زن و نیزه گذار بودند متفق
جمع شدند و چون دولت سلطنت شوکت برسد با ایشان نیز آغاز نزاع کرده با لشکر آراسته و تهیه در آرحیه تمام و
اهتمام تمام نمودند نظم در افتادند همچون شیر غران ◦ بگرز و نیزه و شمشیر ران ◦ بنی اسرائیل دعا اللهم اشغل
الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین خواندن آغاز کردند و حق [illegible] تنگ غبار باد بر دیده آن خاک ساران
پاشید هزیمت را غنیمت داشتند و [illegible] قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت همه جا قرار داده راه
نیاد نداکاه دگر گریز ◦ اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل آمد و چون غنیمت لشکر عظیم در حوزه تصرف در
آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آوردند و دست تغلب از آستین
طغیان بیرون کرده حکم توریة را برطرف نهادند هر چند ارمیا ایشان را پند داد و گفت از این بعد در توریة مقرر شده
این فساد و ولایت [illegible] و خود را در معرض بخت النصر [illegible] حق سبحانه و تعالی بخت النصر
که کاتب محاربه [illegible] ایشان [illegible] و با ایشان محاربه کرد
غالب شد و مسجد را خراب کرده و توریة را بسوخت و هفتاد هزار بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبة اول بوده
بعد از آن کورش [illegible] بنی اسرائیل [illegible] و سی هزار [illegible] و سایر
علما با خود آورده و سی سال بعمارت اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند
و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر زد یحیی معصوم علیه السلام را بقتل
رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبة دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان ظفر کرده دیگر باره مسجد
خراب کرد و از انواع خطاهای ایشان [illegible] حق تعالی در توریة بعد از وعید و عقوبة با ایشان گفته بود که عَسَىٰ
رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما بعد از عقوبة ثانیه اگر توبه کنید تحقیق است أَن يَرْحَمَكُمْ اگر رحم کند بر شما و بار دیگر شما را
منعم سازد وَإِنْ عُدتُّمْ و اگر باز گردید بنوبت دیگر عُدْنَا باز گردیم ما بنوبت سوم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا
و گردانیم دوزخ را جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا بازداشته شوند و بر خروج قادر نباشند

دیگر اسرائیل توبه نمودند و کردند بنا کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و قتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن یَهْدِي راه مینماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست و پاینده‌تر است یعنی راه بهشت
او راه توحید وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن گروندگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان را که میکنند عملهای شایسته أَنَّ
لَهُمْ باینکه ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت مؤمنان را باین که آنان که لَا يُؤْمِنُونَ
نگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کردهایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مژده
دو بشارت ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب
بِالشَّرِّ بهدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او در نیکی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای
بدعا میخواست که اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعا و تا در
عاقبت آن تأمل نمیکند و دعا بعجله در سزاوار او نباشد چه در ضرر او تدبر نکرد و شکیبا نیست و در
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت میکند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل
ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی که شب است یعنی ظلمت او را محو کردیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ
النَّهَارِ و ساختیم آیتی که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی چیزها بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند آیت روز آفتابست و آیت شب ماه است و محو آیت شب نقصان
ماهست از بدر به محاق و در بعضی تفاسیر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که چنان از نور ماه آفتاب بود و نور شب یکدیگر بود
شب و روز ممتاز نمودند حق سبحانه و تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و
آفتاب بر حال خود باند بر بعضی از مفسرین آنست که ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن کردانیدیم تا شما روز
از شب جدا توانید دید وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید اختلاف حرکت شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ شمار سالها و حساب
آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کردهایم و کرده‌ایم آن را
یعنی جدا و هویدا ساختیم تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام
کرده‌ایم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده‌ایم از خیر و شر اندک و بسیار و لازم ساختیم آن را فِي عُنُقِهِ در گردن
او یعنی او را از آن جدا است ذات او و ملازم او است چنانچه طوق لازم گردن است و در زاد المسیر آورده و از مجاهد
نقل میکنند که هر مولودی را کاغذیست که در آن نوشته‌اند و در آنجا نوشته که شقی است یا سعید و بعضی بر آنند که اعراب
از پریدن مرغ فال میگرفتند اگر از جانب یمین بیرون پرید میمون دانستند و اگر طرف شمال بشومی و طرف شمال
را نشانه نحوست پنداشتند پس اینجا استعاره کرده است طایر را بانچه سبب خیر باشد و در بعضی تفاسیر گفته
که طایر آن کتابست که روز قیامت بران پران بدست بنده آید یعنی در عنق آنست که جمله آن در گردن او بیست
وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه اعمال اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا
که ببیند آن کتاب را باز کشاده و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون بمیرد

شود باز کشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در روز حشر آدمی را
خواندن خواهند بود و خطاب بهر کسی خواهد رسید که نامه خود را املا کرده بخوان كَفَى بِنَفْسِكَ بسنده است
بتو امروز الْيَوْمَ عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا شمار کنند یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی هستی عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز حساب اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه
کرده و چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل
بلا حساب و غدا حساب بلا عمل و در کشف الاسرار آورده که بنده پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم کو
و هر چه با ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا از شام باز گوی و حرکات و سکنات خویش با من عرض کن و آن
پسر تا از شام بتکلفی تمام عرض کرده گفتار و کردار خود با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر
درخواست پسر گفت زنهار هر چه خواهی ای پدر از من دریغ مدار و گفت تکلیفی که طاقت آن صورت ندارم بیکار دیدم
نمود که تو امروز کار بر جانی که تا شمار و حساب خود داری از خود و قت حساب غافل نشوی که فردا نیکو روز حساب
دادن باید و طاقت حساب محاسبه عمر را حق تعالی چون باز خواهد داد بیت تو نیز از حساب خود مشو شام
پس حساب عمر چون گوی تمام ؛ نیز علیها کند نیز صواب ؛ نیست جز شرمندگی روز حساب مَنِ اهْتَدَى هر که راه
یابد براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی فایده راه یافتن
بدو رسد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی
او را و بال گمراهی خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى گناه نفس دیگری و لیکن
هر کس گناه او نوشته است تا بهتر کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر کس بار گناه خود
بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی را حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا تا وقتی که برانگیزیم و
بفرستیم فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست آرد و حجت بر ایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم
أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً که هلاک کنیم اهل شهری و دیاری را أَمَرْنَا بسیار کردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم
مالداران و سرکشان آن شهر را بفرمانبرداری بزبان رسولی که مبعوث بر ایشانست فَفَسَقُوا پس ایشان از
حکم رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه
عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و هلاک
سازیم و بر شهر ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کردهایم مِنَ الْقُرُونِ
از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال
یا چهل یا هشتاد یا قرنی که اعادا اهل عصر در گذرند وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان بندگان
خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان بندگان را داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارا ایشان را بیند آورده‌اند که شاعر
در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه

وتعالی فرموده مَن کانَ هر که باشد که اراده‌ی خواست هست یُرِیدُ العاجِلَةَ خواهندهٔ این جهان شتابنده یعنی نعمت دنیا
عَجَّلْنا لَهُ شتابیم برای او فِیها در دنیا ما نَشاءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَن نُرِیدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان آن
ثُمَّ جَعَلْنا پس آماده کردیم لَهُ جَهَنَّمَ برای دوزخ را در آخرت یَصْلاها که در آید در دوزخ مَذْمُوماً نکوهیده مَدْحُوراً رانده شده از
رحمت خدای وَمَن أرادَ الآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعی و بشتابد برای آن یعنی سعی کند با اعمال نیکو در طلب
بهشت لَها سَعْیَها آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالص از شائبه شرک فَأولئِکَ پس آن گروه
که جامع شروط ثلثه‌اند یعنی طالب آخرت و سعی و ایمان کانَ سَعْیُهُم هست شتافتن ایشان مَشْکُوراً مقبول و
پسندیده نزدیک خدای کُلّاً هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و عقبی‌اند نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هؤلاءِ این
گروه را بمقدار کفایت وَهؤلاءِ و آن گروه را بمقدار همت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم مدد کنیم مِن عَطاءِ رَبِّکَ از عطاء خداوند تو
وَما کانَ و نیست عَطاءُ رَبِّکَ عطاء آفریدگار تو مَحْظُوراً منع کرده و بازداشته از مومن و کافر مومن را دهیم و
کافر را در دنیا انْظُرْ بنگر بدیدهٔ اعتبار که اندر وی حکمت کَیْفَ فَضَّلْنا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ بعضی را
عَلی بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت دادیم بعضی را تنگی و تفضیل دادیم بعضی را که طالب
آخرت‌اند بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنیا اند وَلَلآخِرَةُ و هر آینه آن سرای أکْبَرُ دَرَجاتٍ بیشتر است اندر درجات
وَأکْبَرُ تَفْضِیلاً و بیشتر است از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بلند درجات
داده و جای بود جای بر تر از وی چندین و آسمان باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است اندر رکات در که زیر تا ده چندین
مقدار بعد خواهد بود لا تَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللهِ با خدای إلهاً آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ که نشینی در
دوزخ مَذْمُوماً نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولاً فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وَقَضی و
حکم کرده بود که دتوای محمد بر مکلفان ألّا تَعْبُدُوا آنکه مپرستید إلّا إیّاهُ مگر او را که خداوند مستحق است چه
غایت تعظیم است و نشاید مگر کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالوالِدَیْنِ و دیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر إحْساناً نیکو
کرده و طاعت ایشان مقرون ساخت بخود زیرا که ایشان سبب قربت و جود در تربیت اولاد را إمّا یَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَکَ
الکِبَرَ نزدیک تو به بزرگ سالی و پیری أحَدُهُما یکی از ایشان أوْ کِلاهُما یا هر دو ایشان یعنی پیر شدند تا پیر شوند و محتاج
خدمت تو گردند فَلا تَقُلْ لَهُما پس مگوی مر ایشان هر دو را أُفٍّ و آن کلمهٔ ضجرات که چون کسی از چیزی به تنگ آید
یا بوی گران کرده یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه بگوید حق سبحانه و تعالی فرموده که این کلمه برای ایشان مگویید یعنی از
ایشان به تنگ مباشید و صحبت ایشان را گران مشمرید وَلا تَنْهَرْهُما و بانگ بر ایشان مزنید و سخن ایشان را جواب درشت
وَقُلْ لَهُما و بگوی مر ایشان را قَوْلاً کَرِیماً سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان چنان سخن گوی با
ایشان که بندهٔ عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت گوی گوید وَاخْفِضْ لَهُما و فرو گیر برای ایشان جَناحَ الذُّلِّ بال تذلل
و تواضع را یعنی با ایشان بر وجه که تکبر مکن بلکه بکمال تذلل و تلطف پیش آی مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان
برای آنکه در خردی روزی محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و تقویت وَقُلْ

رَبِّ ارْحَمْهُما و بگوی ای پروردگار من رحمت کن بر ایشان کَما رَبَّیانِی صَغِیراً همچنانکه پرورده‌اند مرا در حالی که خورد بودم
و حقیقت دعا رحمت از خدا رحمت والدین آنست که اگر مومن‌اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافرند ایشان را
راه نمای به اسلام و ایمان خشنودی الهی برضای والدین وابسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق
حقوق ایشان را بلواحق عقوق و بعض نباید رفت سبب الکعبة پارهٔ از اجالا ورست و قطع از جنت جوات
آمیانه و دیده بهاله وست شیرانه خورده و لبان تر و رَبُّکُمْ أعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِما فِی نُفُوسِکُمْ با نچه
در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إنْ تَکُونُوا صالِحِینَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر
و پدر فَإنَّهُ کانَ هر آینه هست خدای لِلأوّابِینَ مر توبه آرندگان را که از عقوق باز رجوع کنند کاملا بحضرت
او غَفُوراً آمرزنده وَآتِ ذَا القُرْبی و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت امام اعظم
رحمه الله فرموده که حق قرابت آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کند و کشف اند مراد بذی القربی
اقارب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حق ایشان اعطای خمس است بر ایشان از غنیمت حق سبحانه و تعالی عز
فرموده و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که امام علی بن حسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن
خوانی گفت آری فرموده که در سورهٔ بنی اسرائیل خوانده که وَآتِ ذَا القُرْبی حَقَّهُ جواب داد که خوانده‌ام سوال
کرد که شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است با عطای حق شما امام فرموده که ارباب اهل آن قرابت مائیم وَالمِسْکِینَ
و بده درویش را وَابْنَ السَّبِیلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلا تُبَذِّرْ و پراکنده مساز مال خود را وا نچه نشاید
تَبْذِیراً پراکنده ساختنی بیجا پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که اگر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر
جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد إنَّ المُبَذِّرِینَ بدرستی که اسراف کنندگان هستند إخْوانَ الشَّیاطِینِ
برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر که را التزام عادت قوی کند و متابعت نمود
ایشان را باید کویند هوا خواهم آورده اند که کفار اموال خود را برای سمعه خرج میکردند جهت یک همان شیطان
متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال دیوانند وَکانَ الشَّیْطانُ و هست دیو لِرَبِّهِ
کَفُوراً پروردگار خود را ناسپاس یعنی جاحد نعمت و پس باید که کسی او را فرمان نبرد و در خیرات کبلال و
صهیب و خباب و بعضی از فقرا صحابه رضی الله عنهم در بر خواهر و قات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چیزی طلبیدندی
که حاضر نبودی آن حضرت از غایت شرم و آزرم ازیشان روی گردانیدی آیت آمد که وَإمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان
صحابه ابْتِغاءَ برای انتظار روزی که رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها از خداوند خود امید میداری آنرا فَقُلْ لَهُمْ پس
بگوی ایشان را قَوْلاً مَیْسُوراً سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان یا سامان کشیدن با دفترها وعده ایشان را
آورده اند که بعد از نزول این آیه چون از حضرت چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله و
ایاکم در اسباب نزول آمده که سبطی یهودیه کودکی فرستاد و ضمون رمزانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از نوع
کلیم سخن است و جمیتا آنکه نزول خز خود را بجانب قبا آب فرستاد که مادر من از شما پیرهنی میطلبد حضرت

کز نان تا زمان برسد سائلی دیگر آمد دختر بعد از زینهار آمد که مادرم از شما پیراهن می‌طلبد پیرهنی که در بر آنحضرت
حضرت محمد بود آن پیراهن بیرون کرده و بوی داده و خود برهنه نشست بلال قامت کشید و یاران منتظر
خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نتوانست آمد این آیه نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً
إِلَىٰ عُنُقِكَ بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن دست کنایت از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست
خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادنی بسط عبارت است از عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی مکن اسراف فَتَقْعُدَ
که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج خود باعتدال صفت سخا میفرماید و از طرفین او
که تقتیر و تبذیر است منع مینماید در مجمع البحرین ... در بعضی از آیه آمده نظر بنده از اسراف که دست
در کردن ... که خیر الامور اوسطها ... که هر چه هست بیک کمی
ز دست رها ... برای اختیار وسطیات در جمیع امور ... دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ بدرستی پروردگار
کرده دگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برهر که خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد برهر که
اراده او اقتضا میکند واز بسط و قبض از محض حکمت وکس را از مرها اعتراض نه إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست
بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا دانا بَصِيرًا بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس
درویشی نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید سهم هر آنکه اوجاز ...
ثان دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا هست خطائی بزرگ که مشتمل بر قطع تناسل و انقطاع
نسل نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ و نزدیک مشوید بزنا و کردن آن مکنید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا
و بد راهیست در تضییع انساب که راه ... وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ و مکشید نفسی را که الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده است خدای قتل او را الَّا ... ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی
دلیلی که قصاص بود لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَن قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا
در حالی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبوده فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که
بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه ستاند فَلَا يُسْرِف پس باید که
اسراف نکند فِّي الْقَتْلِ در کشتن اگر قصاص بود لازم شود یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه
در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه مهتر قبیله قاتل را قتل کردندی حق سبحانه از آن
نهی فرمود که باید که و غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنصُورًا هست یاری داده شده در قصاص بنص
احکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ مال یتیمان را و در ان دخل مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بطریقه
که شرعا و عرفا آن بهتر بود و نیکوتر یعنی معامله کنید که اصل مال یتیم برای وی بماند و منافع آن بوصول او رسید
و این معنی را التزام نمایند حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایة قوة خود یعنی بلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر
باشد وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر می‌بندید

إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که صاحب عهد كَانَ مَسْئُولًا هست سؤال کرده شده یعنی ازو از نقض و وفاء بدان خواهند
پرسید یا مراد آنست که خدا از عهدها بر جوارح بگذاشته آداب و برنفرا و باما و فرایض ... و ...
او بخوف و خشیة در جوارح او با که از مقام قرب دور شود و برسر او انکه شاهد ما سوی نکند داد
و عهد بخواهد پرسید وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید برای دیگری وَزِنُوا و بسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا قپان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را از
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبة وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ به آنچیز دانا
یعنی تقلید مکن از پی چیزی مرو تا ندانی مگو که دانستم و تا ندیدی مگو که دیدم و تا نشنوی مگو که شنیدم
و در بعضی آیه فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ
هر این‌ها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب
شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا
دیدی و دل را پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتن خداوند تکبر یعنی
چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را به پای در وکشیدن وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ
و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسی را که زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند کرد او را تکبر
و تعظم چرا باید کرد بیت خاکا که آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَٰلِكَ
همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا مذکور گشت و آن بیست و پنج امرات
و جهات و بقول ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی
منهی‌عنه آن عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذَٰلِكَ این احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آنچه وحی کرده است إِلَيْكَ رَبُّكَ
خبر مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ و فرا مگیر مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است برآنکه توحید اصل
احکام است و هذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرموده از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بر آن مترتب باشد
ذکر کرد که فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا و در آخر عقوبتی که بر آن مترتب خواهد بود ایراد نمود که فَتُلْقَىٰ اگر شرک آری پس
انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالی که ملامت کرده شده یعنی ملائکه ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُورًا
در حالی که رانده شده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک خطاب میکند با جمعی که
گفتند الملائکه بنات الله و میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم آیا برگزیده پروردگار شما شما را بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ و
فرا گرفت خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده و از
دختران ننگ میدارید و به پسران مینازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه
ولد مینهید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل میدهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میکنید وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قران یاد در سخن لِيَذَّكَّرُوا تا پند گیرند و در یابند وَمَا

وما یزیدهم و نیفزاید ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن قل بگو ای محمد لو کان معه آلهة اگر بودی با خدای
خدایان دیگر کما یقولون چنانکه شما میگویید ای مشرکان و حفص بغیبت بخواند یعنی چنانکه کافران میگویند اذا
لابتغوا آنگاه خدایان طلب کردندی الی ذی العرش سبیلا بسوی خداوند عرش راهی که بدان راه بر جمیع آن مستولی شدندی
چنانکه ملوک کنند یعنی حق سبحانه و تعالی … و … ایشان … اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی
بایستی منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سبحانه پاکست خدای و تعالی و برترست عما یقولون
از آنچه میگویند ایشان علوا کبیرا برتری بزرگ … در تیسیر نقل میکند که … و جواب … حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در دست … تسبیح گفت خدای را چنانچه همه شنیدند … و تعجب هم کردند …
اعدا از چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت آمد تسبح تسبیح میگویند له مر خدای را السموات السبع والارض هفت
آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس وان من شیء و نیست هیچ چیزی از مخلوقات الا یسبح
بحمده مگر که تسبیح میگوید مر خدای را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید
بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویندگان … از اهل آسمان و زمین بزبان قال و باقی ارباب
بزبان حال یعنی دلالت میکند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مراو را از
لوازم امکان و توابع حدوث پس اشیا مسبح وی باشند ولكن لا تفقهون و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیحهم
تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقل صادق که بدان فهم تسبیح توانید کرد نیست انه کان بدرستی که خدای هست حلیما
بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنها را که بحضرت خدای ایمان آورده در حقایق ابو عثمان
مغربی نقل میکند که تمام مکونات با اختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما آن را نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل
او گشاده باشد نظم … هر که … در خروش است … دل داند درین معنی که گوش است
… بلبل … کلش تسبیح خوانست … که هر خاری به تسبیحش زبانیست … و در فتوحات مذکورست که اگر مراد از تسبیح
آنست که اشیا بلسان الحال گویند پس … لکن لا تفقهون تسبیحهم فایده … در باب … از …
تا … بوده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگ بزبان قال ذکر … و با ما خطاب میکرد چون …
عارفان … در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را
نهایتی ملکوتی که به تسبیح و ذکر حق او ناطق است … زبان … در دست مصطفی تسبیح گفت …
اعضا کما انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود … سخنان … از
جواهر التفسیر مطالعه توان نمود والتوفیق من الله الملک المعبود آورده اند که ابو جهل و احزاب او قصد آن کردند
که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بوقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید و
آیه فرستاد که واذا قرأت القرآن و چون بخوانی قرآن جعلنا بینک بسازیم میان تو و بین الذین لا یؤمنون
بالآخرة و میان آنانکه ایمان نمیآرند بآخرت حجابا پرده مستورا پوشیده از حس تا ترا نه بینند و اذی تو

رسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول تبت سنگی برداشت بطلب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون آمد خواست که به
آنحضرت زند او را در خانه ابو بکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد حضرت … آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل
صدیق را گفت که صاحب تو کجاست که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابو بکر گفت او شاعر نیست که زبان او بهجا …
ام جمیل گفت … جیدها حبل من مسد … حضرت رسالت صدیق
را فرمود که از وی پرس که در خانه غیر از تو کسی را می بیند صدیق رضی گفت ای ام جمیل در این خانه غیر از من کسی
می بینی گفت با من استهزا میکنی … و این آیت نازل گشت … وقت قرآن از نظر
کافران می پوشیم وجعلنا و بیافکنیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند قرآن را و
آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وفی آذانهم و در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع
قرآن نکنند چون قرآن معجزاتست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را
از فهم معنی و ادراک واذا ذکرت ربک و چون یاد کنی پروردگار خود را فی القرآن در قرآن وحده یگانه و تنها
ولوا على ادبارهم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید
و دوام ایشان آنست که آلهه ایشان را با الله خود ذکر کنی نحن اعلم ما داناتریم بما یستمعون به بآنچه میشنوند قرآن به
بسبب آن چیز … و مراد آنست که قرآن را استهزا و طعن در آن میشنوند اذ یستمعون الیک چون
گوش فرا میدارند بسوی تو واذ هم نجوی و در وقتی که ایشان راز گویانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی شعر است
یا سحر و در معالم التنزیل آورده که نضر بن حارث گفت نمیدانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی از سخنان
وی راست میدانم ابو جهل مجنون خواند ابو لهب کاهن گفت حویطب شاعر … و این آیت در شان
این جماعت نازل شد اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد که چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما
ان تتبعون متابعت نمیکنید و از پی نمیروید الا رجلا مسحورا مگر مردی را سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل
شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون مستور بمعنی ساتر انظر بنگر چگونه ضربوا لک الامثال زدند برای تو مثلها
و ترا تشبیه و توصیف کردند بمجنون و شاعر و کاهن و ساحر فضلوا پس گمراه شدند از طریق حق فلا یستطیعون
سبیلا پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعن تو … باشد بلکه در
کار خود گم شده اند و حیران مانده اند در وصف تو سخنان میگویند که گاهی شاعر میدانند و شعر … و گاهی
گفت دیوانه مجنون و آن زوال عقلست وقالوا و گفتند کافران که منکر بعث اند ءاذا کنا آیا آنهنگام که شویم ما
بعد از مرگ مرده و ریزه عظاما استخوانها ورفاتا و خاک و خرده ریزه ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم خلقا
جدیدا آفرینش نو و تازه که خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود قل کونوا بگو که باشید شما ای منکران یعنی
اگر … حجارة سنگ او حدیدا یا آهن او خلقا مما یکبر یا آفریده از آن چیزها که بزرگست در دلهای
… فی صدورکم در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات بعید است الله حق سبحانه شما را [illegible]

ودنده کرده اند **فسیقولون** پس زود باشد که گویند **من یعیدنا** بگشت کبا باز آرد ما را بعد از آنکه مردیم پس از مرگ **قل الذی**
فطرکم بگو ای محمد بیافرید شما را **اول مرة** اول بار که خاک بودید پس اگر خاک را قابل جان داده در حالت هم خاک را
تواند ساخت در حیات **فسینغضون** پس زود باشد که حرکت دهند **الیک رؤوسهم** بجانب تو سرهای خود را یعنی جنانچه
از تعجب سر خود بجنبانند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند **ویقولون** و گویند **متی هو**
که خواهد بود این حشر و بعث **قل عسی ان یکون قریبا** بگو شاید که باشد نزدیک چه هرچه آینده است از نزدیک تو ار گفت
و بعث شما واقع خواهد شد **یوم یدعوکم** در روزی که بخواند خدای شما را بمحاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره
بجهت قیام از قبور **فتستجیبون** پس اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را **بحمده** در حالتی که حامد باشید بستایش حق و در
خبر است که خلایق از قبور برآیند خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصائر آورده
پیغامبر داشت جنانچه در آیة فسبح بحمد ربک او را امر بتسبیح بود پس معنی آیة چنین بود که پس خدای شما را بخواند و
امر او اجابت کنید او را **وتظنون** و گمان برید از هول قیامت که در قبر خود **ان لبثتم** درنگ نکردید **الا قلیلا** مگر اندکی یا
چون آخرة را معاینه ببینند زندگی خود را در دنیا اندک شمرند نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز
حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک را که ... در کار آن سرا صرف کند تا در روز
بعذاب حسرت و ندامت در نماند بیت بدنیا توان کرد عقبی خرید . بخر جان من ورنه حسرت خوری . که کوی دولت
ز دنیا برد . که با خود نصیبی بعقبی برد . آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند
مؤمنان صورة حال بموقف عرض حضرة رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانیده بجهاد و قتال ایشان
دستوری طلبیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق سبحانه در باره ایشان بدینها نفرموده آیة آمد که
وقل لعبادی بگو مر بندگان من یعنی مؤمنان را که با کافران **یقولوا التی** بگویند آن کلمه را که **هی احسن** آن بهتر باشد
در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه گویند یهدیکم الله و رحمکم الله ... دشنام
او خواست ... در مقابله شتم کند حق تعالی این آیة فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر
معروف یا نهی منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکو آنست که کسی را ببدی یاد نکنند و اگر کسی درشتی کند در جواب
او بنرمی سخن بگویند **ان الشیطان** بدرستیکه دیو **ینزغ بینهم** درشتی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که در جواب
با ایشان درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورة ... فساد کند **ان الشیطان کان** بدرستیکه
دیو هست **للانسان** مر آدمی را **عدوا مبینا** دشمن آشکارا که هرگز صلاح جوید جز هلاک او نکوشد **ربکم**
پروردگار شما **اعلم بکم** داناتر است بحال شما ... مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید **ان یشأ یرحمکم** اگر خواهد
خدای شما را از جور کافران برهاند **او ان یشأ** یا اگر خواهد **یعذبکم** عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و
کفار اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باصرار یا اقامت بر گناه و بقول خطاب با کافرانست
که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تأخیر افکند و اگر خواهد در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق

بعذاب

بعذاب دنیاست و وعده تعلیم آخرت حکم مطلق است **وما ارسلناک** و نفرستادیم ترا **علیهم** بر کافران **وکیلا** نگاه
بان که ایشان را از کفر نگاه داری یا باینداوند که ایمان ایشان از اختیار شوی و اگر خطاب با مؤمنانست یعنی ایمان آن باشد
که نفرستادیم ترا بر مؤمنان نگهبان که اعمال ایشان ... یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان **وربک اعلم** و
آفریدگار تو داناتر است **بمن فی السموات والارض** بکسی که در آسمانها و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصالح
فرو نگذارد و ... کردند که قریش استبعاد کردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه ... حق
او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هرکرا خواهیم براه نبوت برگزینیم **ولقد فضلنا** و بدرستی
که ما افزونی دادیم **بعض النبیین** بعضی پیغمبران **علی بعض** بر بعضی دیگر بفضایل نفسیه و اختصاص زوایا جسمانی و بکرامت
مال و بسیاری اشیاع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمه و محمد را صلی الله علیه وسلم جمیع معراج و
شفاعت **وآتینا داود** و دادیم داود را علیه **زبورا** کتاب زبور بشرف قبولیت ... و زبور مصدر
سوره است که در او احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست همه ثنا و موعظه و صفت حضرة رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام ... و ذکر زبور تنبیه است بر فضیلت آنحضرت ... مسطور است که
او خاتم الانبیاء و امت او خیر الامم و در آیة ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ... **قل** ای وصف تو
در کتاب موسی . و ... در زبور داود . مقصود تو ... موجود ... آورده اند که
قریش بقحط و ... مبتلا شدند حق سبحانه ... ایشان این آیة فرستاد **قل ادعوا الذین زعمتم** بگو ای محمد با کافران
که بخوانید آنانرا که گمان بردید که ایشان خدایانند **من دونه** بجز خدا تا این بلا از شما برگیرند **فلا یملکون** پس
ایشان نتوانند **کشف الضر** برداشتن بلا یعنی قحط **عنکم** از شما **ولا تحویلا** و نتوانند تغییر ... آنرا یا بردن
از قبیله بقبیله دیگر آورده اند که بعضی ... ملائکه و ... جن را میپرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان
بر کفر ... آمد که **اولئک الذین** آن گروه از ملائکه و جن **یدعون** که میخوانند کافران ایشان را و میپرستند **یبتغون**
ایشان میجویند **الی ربهم الوسیلة** بپروردگار خود دستاویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او
ایهم اقرب هرکدام ایشان نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنانکه مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میجویند بحق
پس غیر مقرب بطریق اولی که روی بجانب حضرة آرد مختصر معنی آنکه معبودان شما محتاج معبود حقیقی اند **ویرجون**
رحمته و امید میدارند بخشش او را **ویخافون عذابه** و میترسند از عذاب او **ان عذاب ربک** بدرستیکه عذاب آفریدگار تو
کان محذورا هست سزاوار آنکه از وی حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچون سایر بندگان
پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد **وان من قریة** و نیست هیچ دیهی و شهری **الا نحن** مگر آنکه ما **مهلکوها** هلاک کنندگان
اهل آنیم هرگاه **قبل یوم القیامة** پیش از روز قیامت **او معذبوها** یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن **عذابا شدیدا**
عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند و اگر کافر و فاسق **کان ذلک** هست این حکم **فی الکتاب** در لوح محفوظ **مسطورا**
نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا از زر خالص

سازد و جبال را از مکه محو کند تا زمین گشاده گردد و صالح زراعت شود و جویها روان گردد تا باغ و بستان سازند
حق تعالی آیتها بدیشان فرستاد و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نداشت ما را أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترح
قریش را إِلَّا أَن كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه قریش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند
و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آن را تکذیب کردند ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر این جماعت آیات بطلبند از
معجزات بظهور آید بر مقتضای ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در
ازل حکم کرده‌ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم
ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا از جمله آیتها که ام بسبب تکذیب ایشان است که ثمود از
صالح علیه ناقه طلب کردند و خدا از برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا بدان ناقه
و او را پی کردند و بجای هلاک گشتند وَمَا نُرْسِلُ و نمی‌فرستیم بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای
ترسانیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از دیدن کفر را بیح باشند هر آینه مستاصل شوند وَإِذْ
قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا در وعده دادیم که تو مخود إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا
خواهد گرفت مردمان را یعنی قریش را که خواهد گرفت تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا و
نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد
در رؤیا عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که عمره گزارده و خانه را طواف نموده و سر تراشیده
بجای آورده و صحابه توجه نموده در آن سال عمره میسر نشده و منافقان زبان طعن دراز کرده که این خواب
راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سال آینده بظهور آید و بعضی از علما در این قول تردد
دارند جهت آنکه سوره مکیه است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده
و گویند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه دید که قوم بنی امیه
بر منبر او بر میروند و بر روی جستند همچون بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی
رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه نمودیم بتو در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث
معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان
تصدیق نمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده‌اند
که مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ است متعجب شدند ابو جهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ
سنگ را میسوزد و باز میگوید که از دوزخ درخت میروید این بغایت عجیب است و عجب از ایشان بود که از درخت
سبز آتش بیرون میکنند کما قال الله تعالی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که آنکه در درخت سبز آتش ودیعت
نهاده چه عجب که درخت در آتش برویاند یا آنکه دیگر پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت کند و اجسام
شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمره آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را که شجره

ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندگان کافرانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروه و مبغوض است چون
طعام ملعون از خدا دور کرده و بعضی تاویل کرده‌اند شجره را با ابو جهل یا حکم بن عاص که پدر مروانست و ابن ابی گفته که آن شجره
یهود اند وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی
افزاید آن تخویف ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کفران کاری و ستیزه از حد تجاوز شده و چون
آن تکبر ایشان از جهت وسوسه ابلیس است از استکبار وی حق تعالی از آن خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون
گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را جهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان
إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ
مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای برو لعنت کرده و از درگاه قرب خود براند قَالَ گفت ابلیس بعد از طرد أَرَأَيْتَكَ
خبر ده مرا هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من یعنی چرا فضل دادی او را از خاک است و مرا از آتش
لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا یعنی مرگ مرا تا خیر کنی إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان
او را باغوا چنان سازم که بعذاب تو مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که تو ایشان را نگاه داری بسبب عصمت
و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای برو که مهلت دادم ترا یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت برو
در پی مهم خود فَمَن تَبِعَكَ پس هر که متابعت تو کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریه آدم علیه فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که
دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان
ترا جزا دهم جَزَاءً مَّوْفُورًا جزاء تمام یعنی عذاب بر دوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای ببر و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر که
توانی لغزانید مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ بآواز خود یعنی خوانندگی و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است
امام زاهد رح نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطانست وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم و
بانگ ران بر ایشان بِخَيْلِكَ سواران وَرَجِلِكَ و پیادگان خود را یعنی دیوان که معاون تواند در وسوسه و اغوا
سپاه جمع کن و تسلط ده بر ایشان وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بحرام صرف
یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا عبد العزی و عبد الشمس
و امثال اینها تسمیه کنند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بوعید باطل چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث
و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب یعنی خطا را در صورت
صواب وا نماید إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من که مخصوص اند بلطف من و برای بهشت آفریده شده‌اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ
بر اغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلطی و قدرتی یعنی هر کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بنده
خدا آنکس است که در بند غیر حق نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید نظم تو چون در بند صد چیزی *
خدا را بنده چون باشی * که تو در بند هر چیزی * که هستی بنده آنی * وَكَفَىٰ و بسنده است بِرَبِّكَ پروردگار تو وَكِيلًا
نگاه دارنده بندگان خود را از فتنه ابلیس رَّبُّكُمُ آفریدگار شما الَّذِي آنست که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان

میکند الفلک براند برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش را که در
تصرف شود دادست یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بوجود دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم
رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب ما یحتاج شما مهیا میکند واذا مسکم الضر
وچون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون
هرکرا میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمیخوانید و نجات جز
از حضرت او نمیخواهید فلما نجاکم پس آنگاه که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید الی البر بسوی بیابان
اعرضتم بر گشتید از توحید و باز روی ببتان خود آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا ناسپاس مر نعمت
خداوند را افامنتم آیا ایمن شده اید که از دریا بیرون آمدید و ایمن باشید ان یخسف بکم آنکه فرو برد شما را جانب
البر که زمین است یعنی آنکه قادر است که شما را در آب فرو برد توانا است بر آنکه در خاک پنهان کند او یرسل علیکم یا فرستد
بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود
وکیلا نگاهدارنده ام امنتم یا ایمن شدید ان یعیدکم آنکه باز گرداند شما را فیه در دریا تارة اخری باری دیگر یعنی
آرزوی دریا در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس بفرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح
از باد یعنی بادی را که کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق کند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید
ثم لا تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا به بر ما بآن غرق کردن تبیعا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که
انتقام کشد از ما ولقد کرمنا و هر آینه گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را وحملناهم و برداشتیم ایشان را یعنی سوار
گردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر و در دریا بر کشتیها ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من
الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشان را علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریدیم تفضیلا
افزونی دادنی بزرگ در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه بقول جامع اکتفا میرود صاحب
بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسمانی تمام ایشان را باشد از مؤمن و کافر و آن
تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ
و اکل باصابع و خروج لحی و ذوایب و تمیز و تعقل و الهام نطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و
تمکن از حرف و صنایع او روحانی و قسم است عام و خاص اما آنچه آن عام است مؤمن و کافر در آن شریکند چون
نفخ روح در اجسام ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد عبودیت و ارسال
رسل بریشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آیات و اقامت
و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانی خاص آنست که انبیا و اولیا و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت
و رسالت و ولایت و ایمان و هدایت باسلام و ارشاد بکمال اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و بوجود
و مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی که در حد حصر

بنام

نیاید محمد بن کعب رح گفته که کرامت آدمیان بآنست که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم رسول الله ایشانست نعمت
ای شرف و طینت آدم بتو ۞ روشنی دیده عالم بتو ۞ کیست درین خانه که خیل تو نیست ۞ جست برون خوان که طفیل تو نیست
از تو کلید در ... آمده ۞ نیست بهینه هست آمده ۞ در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت
و توحید و برداشتیم ایشان را در رتبه نفس و حق قلب و گفته اند که برآنست که ظهور را در از نعوت و صفات
بحرالحقایق مستور است از حقایق ذات در تاویلات کاشفی مذکور است که بر عالم اجسام بود و بحر عالم ارواح
و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و
تفضیل ایشان داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشان را بعضی بیاورد ایشان چنانکه خیر و منبع جنس ملائکه اند یا
خواص ایشان و علما را در تفضیل بشر بر ملک مباحث بسیار است آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل
آدم فاضلترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضلند از اولیا بنی آدم و اولیا بنی آدم شریفترند از اولیا ملائکه
و صلحا اهل ایمان افضلند از عوام ملائکه و عوام ملائکه بهترند از فساق مؤمنان امام قشیری رح فرموده که
مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را بنص ومن یهن الله فما له من مکرم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان آنست که ظاهر
ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن بتحقیق مشاهدت منور ساخت چنانچه کافه مؤمنان را تکریم عام
ارزانی داشت آنحضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم بتکریم خاص اختصاص داد و او جل که مرتبه رضا که خلعت
رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف دیگر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله آیة دلیل فضیلت
و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت مطلقه جمال و کمال مر صفات الهی هم اوست چنانچه از
مصنوعات حقایق سمات فهم توان فرمود نظم اینهمه جلوه کون بعلی ۞ هیچ آینه نکرده جلی ۞
صورت ذوالجلال والافضال ۞ شود اندر وجوه کمال ۞ تا که بود این تفرق عددی ۞ مانع از سر جمع فردی
گشت آدم جلای این مرآت ۞ شد عیان ذات و جمله صفات ۞ ظهور گشت کون جامع ۞ بود ذات و صفات تا در وی
شد تفاصیل کون را مجمل ۞ بر مثال سیر از قل ۞ نقطه ای دایره مکمل شد ۞ آخر نقطه عین اول شد ۞
یوم ندعو یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بر ایشان
مبعوث شده چنانچه گویند یا امة موسی و یا امة عیسی و یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند که
یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل و یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه بخوانند یا حنفیا
یا شافعیا یا بدین وقت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند که جمع ام است مردم را خلق را بمادران
باز خوانند جهت کرامت عیسی و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و
گفته اند مراد بامام [illegible] وضع نقل میکند که در آن روز بخوانند هر قومی را با امام زمان ایشان و کتب منزله بر
ایشان و سنت پیغمبر ایشان قول آنست که تعلق ایشان بر بینه کرده و نسبت اعمال مانند هر گروهی را بکتاب عمل
ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هرکرا داده شود کتابه نوشته عمل او بدست

ذات او فاولئك پس آن گروه يقرءون كتابهم بخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت و رقی بعد از نور جدید
آن نامه عملها نیکو بینند ولا يظلمون و ستم نیز کرده نشوند در مزد خود فتيلا مقدار فتیلی از وجه که بین الاصبعین است
در پاداش ایشان بجز چیزی در انداخته نیابد کرد با آنکه هر که نامه بدست چپ دهند از خجالت از خواندن در نمانند
ومن كان و هر که هست في هذه در این دنیا اعمى نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه نمی‌بیند فهو في الآخرة اعمى پس او در آخرت
هم نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد واضل سبيلا و گمراه‌تر از نابینا بوده در دنیا از طاعت و در عقبی از ثواب هر که
اینجا روی تو به چند ابتهاج از حضرت مشاهده نکند آورده‌اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد اما ن بیا دیر تا دو تن که
یکی از ما بر بت پرستی نکرد و دیگر طایفه که آنجا است چون حرم مکه محترم گرداند و ما را از نماز در
رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای مرا بدین فرموده است ایة آمد که وان كادوا
و بدرستی که خواستند ثقیف ليفتنونك که بگردانند ترا عن الذي اوحينا اليك از آنچه وحی کردیم بسوی تو لتفتري تا
افترا کنی و بر بندی علينا غيره بر ما جز آنچه وحی کرده‌ایم یعنی بگوی که مرا خدای امر کرده است واذاً لاتخذوك خليلا
که چنین کنی تو فرا گیرند ترا خليلا دوست و گفته‌اند قریش با آنحضرت گفتند که نگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا
دفعی که سر گیتان ما را اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر خطور
کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من از این فعل کارهم این آیه آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند
از حق و باز بر وحی ولولا ان ثبتناك و اگر نه آنست که ترا ثابت داریم بواسطه مدد عصمت خود لقد كدت
بدرستی که نزدیک بود که میل کنی تركن بسوی آنکه مذهب ایشان شيئا قليلا میل کردنی اندک دور محققان آن
خطور که مذکور شد محقق نیست و میگویند معنی ایة آنست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نکرده
با عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است بآنکه میل نزدیک نشد
پس میل کجا بوده باشد و در تبیان گفته که حضرت صلی الله علیه و سلم معصوم بود اما برای تخویف امت تا بیلاء
مشرکان نکنند اذاً لاذقناك انگاه که میل میکردی هر آینه بچشانیدیمی ترا ضعف الحيوة عذاب دو چندان
در دنیا وضعف الممات و عذاب دو چندان در آخرت ثم لا تجد پس نیابی لك برای خود علينا بر دفع عذاب ما
نصيرا یاری که بسبب او از ما بازدارد امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تكلني
الى نفسي طرفة عين بیت ای خدا مرا بنفس خود مگذار ❁ آورده‌اند که اهل مکه در
اخراج آنحضرت مشاورت کردند و ایشان آنکه از کوفت که در دفعی بجدی افراط نمایند که آنحضرت
باضطرار بیرون باید رفت این ایه نازل شد که وان كادوا و بدرستی که خواستند اهل مکه ليستفزونك تا ترا برانگیزانند
بدشمنیها من الارض از زمین مکه ليخرجوك منها تا ترا بیرون کنند از آن واذاً لا يلبثون و آنگاه که چنان شود درنگ
نکنند خلافك پس از رفتن تو الا قليلا مگر اندکی و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمان
واقعهٔ بدر دست داد و هلاک گشتند و قول آنست که یهود را از اقامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه

یعنی بجهت زوال استعداد و زوال فرصت محققان گویند که نابینا

حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیاء پیشین همه در شام بوده اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید
که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرموده آیه آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب
دور افکنند اگر چنین باشد پس از جدائی تو باینها آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی قبایل قتل و جلا نصیب
شد پس بدین قول آیه مدنی باشد و بقول اول مکی پس پیغمبرانی که سنت نهاده ایم سنة من قد ارسلنا سنت
نهادیم برای آنها که فرستادیم قبلك پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتانیست که
تکذیب پیغمبران ولا تجد و نیابی تو لسنتنا تحويلا گردانیدنی را تغییر و تبدیلی اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوك الشمس
بعد از زوال شمس الى غسق الليل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و تا غسق الليل نماز شام و خفتن وقرآن الفجر
و بپای دار نماز بامداد را نماز بامداد را قرآن گفت برای آنکه قراة القرآن در وی فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز
بامداد كان مشهودا هست دیده و در وی حاضر شده یعنی گواه دارد ملائکه لیل و نهار و فرشتگان شب و روز مشاهده
کنند و در اخر اعمال شب ثبت نمایند و ملائکه روز در آیند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند ومن الليل
و بعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز نافلة لك زیادتی بر صلوة مفروض یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی
که بتو مخصوص است عسى ان يبعثك ربك شاید و بایست چنین بود که بیدار دارد ترا پروردگار تو مقاما محمودا در مقام پسندیده
مقامی که قایم در وی ستوده باشد و ستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت که حضرت رسالت را صلی الله
علیه و سلم ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او در همه مشرف باشد و در تاویلات آورده که حق سبحانه ویرا در روز قیامة
بر عرش نشاند و در لباب از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام
محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی
معه على العرش و بحث داعیان یعنی میگویند که عندیت را در این آیه که ان الذين عند ربك یعنی مراد مکان نیست
و منزلتست منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس شود یا بمکان وکرده
بلکه بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بوده چه ازلا و ابدا قایم بذات خود است پس نشاندن مصطفی را صلی الله
علیه و سلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات او یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تعظیم و تکریم آنحضرت
در عین الحقایق فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو کرامت کند قولی آنست که مقام انجاست
که لواء حمد بدست آنحضرت دهند و هر پیغمبری باشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند
نظم که لوای دولتش بر سر افلاک ست و بس ❁ آدم و فرزند او در تحت لوای مصطفی است ❁ صاحب فتوحات قدس
سره آورده که مقام محمود مقامیست مشرف بر جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات و آن خاص
حضرت محمدیست علیه الصلوة و السلام و باب شفاعة در این مقام گشاده میشود و در بحر الحقایق فرموده که محمود
الله است و قیام حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بحق در نفس خود بلسان اشارت مقام محمود است بیت
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ❁ نام تو محمد و مقامت محمود وقل رب ادخلني و بگوی ای پروردگار در آر مرا

آورد مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ درآوردنى پسندیده وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر مرا از وی مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنى پسندیده
و با کرامت یا در آر مرا بمدینه طیبه و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه جهت فتح و بیرون آر از وی بسوى حنین یا در آر
بهشت و بیرون بر [illegible] دنیا یا در آر بعهده نبوت و بیرون بر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي و بکن مرا مِنْ لَدُنْكَ
از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتى یارى دهنده و قوتى اعانت کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنى دین اسلام وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنى شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرگاه قرآن ظهور کند شیطان محو
گردد مصرع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستى که باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شونده و
ناچیز گشته امام قشیرى رحمه الله فرموده که حق آنست که براى خداى بود و باطل آنکه براى غیر بود صاحب تأویلات بر
آنست که حق وجود ثابت واجبست عز شأنه که ازلى و ابدیست و باطل وجود بشرى امکانى که قابل فنا و زوال
و چون اشعه لمعات وجود حقانى ظاهر گردد موجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشى و مضمحل شود بیت
هر هر چه هستند از آن کمترند ● که با هستیش نام هستى برند ● چو سلطان عزت علم بر کشد ● جهان سر بجیب عدم در کشد
وَنُنَزِّلُ و فرو فرستیم بر تو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آن چیزى که او شفاست مر مرض جهل را فاتحه و آیات شفا یا شفا
مر بیمارى جهل و شبهه را و اصح آنست که من بیانیه باشد یعنى همه قرآن شفاست از مرضها صورى و معنوى
قلبى و قالبى وَرَحْمَةٌ و بخشایش است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنانرا که بدو نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمى افزاید قرآن مر
ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکارى و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون نعمت کنیم
عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمى بصحت و توانگرى و غیر آن أَعْرَضَ روى بگرداند از یاد ما مراد کافرانست که چون خداى نعمت
دهد او را [illegible] از رسل و غیر آن از نعمتها ظاهر و باطن اعراض کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود
و کرانه گیرد یعنى تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بیطرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بوى بیمارى و فقر
و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الهى یعنى جاهل [illegible] بفضل پادشاهى و واثق نباشد بکرم نامتناهى
اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو هر کسى يَعْمَلُ عمل میکند عَلَى شَاكِلَتِهِ بر
طریقی که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدى و ضلالت یعنى کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد
و مؤمن در هر دو حال مناسب حال خود شکر و شکیبایى نماید و گفته اند شاکله طبیعتست یا عادت یا سنت یا دین یا
مقدار قوت و طاقت و بعضى بر آنند که [illegible] مصرع هر کسى آن کند کزو شاید فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ
[illegible] بپرسیدند که کدام آیة در قرآن امید وارتر است گفت کل یعمل على شاکلته گفتند در روایة از رضا چه چیزست گفت از
بنده جفا و خطا آید [illegible] و از خداوند وفا و عطا [illegible] نظم از بنده [illegible]
در تو کرم آید تو آنی فَرَبُّكُمْ پس آفریدگار شما أَعْلَمُ داناترست بِمَنْ هُوَ بآنکس که او أَهْدَى سَبِيلًا راه یافته ترست و
صواب نزدیکتر [illegible] آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابى بن خلف و عقبة بن ابى
معیط را [illegible] فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال

باز گفتند یهود متعجب شد گفتند او صاحب عرب را دانستیم که زمان ظهور پیغمبرى نزدیک شده و از [illegible]
[illegible] احوال اصحاب کهف [illegible] و پرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال ایشان
که در زمان پیش گذشتند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد
بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید بدانید که او پیغمبرست ایشان بمکه آمدند و مجلس
ساختند و از حضرت سؤال نمودند آن دو سؤال را جواب فرمود و در قصه روح این آیه نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ
و میپرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست
یعنى از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده و از آن مجهولات که مخصوص است بعلم خداى و غیر حق سبحانه بدو دانا
نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکى نسبت با علم خداى [illegible] ابو مدین مغربى [illegible]
کاین اندکه که خداى ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و بسیار دانان [illegible]
على الدوام جاهلانیم و جاهل [illegible] دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنرا
که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحى کرده ایم بتو یعنى از سینه و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابى تو لَكَ بِهِ براى
باز یافتن بعد از بردن ما آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلى که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن
رحمت مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که آنرا باقى میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ بدرستى که فضل او كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا هست
بر تو بزرگ که ترا [illegible] آدم ساخته و خاتم پیغمبران کرده و لواى حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو
فرستاده و در میان امت تو باقى میگذارد قُلْ بگو اى محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو
مبعوث بدیشانى و اتفاق کنند عَلَى أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ مانند این قرآن یعنى بیارند مثل آنرا در فصاحت
و بلاغت و حسن نظم و کمال معنى و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مثل آنرا در صنعتها با آنکه در میان ایشان فصحا
و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر حارث فرود آمد که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن
بگوئیم حق سبحانه فرموده که جن و انس مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر چه باشند بعض از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
مر بعض را پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستى که ما ایراد و مکرر ساختیم دلائل و بیان و تقریر لِلنَّاسِ براى مردمان
فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوع و سخنى چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن
فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسى را که انکار حق است آورده اند
که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعى دیگر از قریش گفتند اى محمد تو دانى که هیچ شهرى از بلاد ما تنگ عیش تر از مکه نیست
پس این کوهها را از حوالى ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان
ساز تا کشت کنیم و خداى خود را بگو تا ملائکه را بر صدق دعوى تو بفرستد تا گواهى دهند [illegible]
[illegible] و بگو تا آسمان بر سر ما فرود آرد تا از عذاب و آگاه شویم [illegible] ازین مهملات [illegible]
و بعد از الزام حجت برایشان باعجاز قرآن این آیتها در خواستند و عبد الله بن امیه مخزومى گفت ایمان نیارم [illegible]

تو داو بنهی و بر آسمان روی و هرود تو سنکوم و خفته بیاوری نامی از هر یکی از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و یا او
کرا چنانکه منودکان و بیرم کرا تصدیق بخوام کرد حق سبحانه این آیة فرستاد که **وقالوا لن نؤمن لك** و گفتند ما
قریش که تصدیق تکبیر مر ترا **حتى تفجر لنا** تا وقتی که روان سازی برای ما **من الارض** از زمین **ينبوعا** چشمه آب که هرگز کم نگردد
او تكون لك یا باشد ترا **جنة** بوستانی **من نخيل وعنب** از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بران درختان **فتفجر الانهار**
پس روان کردانی جویها آب **خلالها** در میان آن بوستانها **تفجيرا** روان کردنی **او تسقط السماء** یا اندازی آسمان را
كما زعمت چنان که تو گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا من السماء **علينا كسفا** پاره پاره **او تأتي**
بالله یا بیاری خدای **والملائكة** و فرشتگان را **قبيلا** در مقابل یعنی عیان در مقابل ما تا بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت خود
او يكون لك یا باشد مر ترا **بيت من زخرف** خانه از زر که در آنجا نشینی **او ترقى في السماء** یا برروی بر آسمان **ولن نؤمن لرقيك** و تصدیق
نکنیم مر برآمدن ترا بر آسمان **حتى تنزل علينا** تا وقتی که فرود آری بر ما **كتابا نقرؤه** کتابی که بخوانیم آنرا و در ان تصدیق
تو نوشته باشد **قل سبحان ربي** بگو پاک است پروردگار من از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازد
و شما از من مطلبید و جز وی کسی بران قادر نیست **هل كنت** آیا هستم **الا بشرا** مگر آدمی **رسولا** فرستاده شده مجهز
سایر رسولان و ایشان بر امتها ظاهر نکردند مگر معجزی که مناسب قوم ایشان باشد و اظهار آیات باراده وی [illegible]
خواست نه باختیار و مشیت ایشان [illegible] سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقات که سبق
فی قوله و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس [illegible] و لو فتحنا علیهم بابا من السماء **وما منع الناس** و منع نکرد مردمان
اهل مکه را **ان يؤمنوا** از آنکه ایمان آرند **اذ جاءهم الهدى** وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم **الا ان**
قالوا مگر آنکه گفتند **ابعث الله** آیا برانگیخت خدای **بشرا رسولا** آدمی را رسول یعنی این سخن منع کرد ایشان را از ایمان که بشر
مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول
از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدا
فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبهه ایشان میفرماید که **قل لو كان** بگو اگر بودندی بجای آدمیان **في الارض**
ملائكة در زمین فرشتگان مانند آدمی **يمشون** که میرفتندی بقدمها خود **مطمئنين** در حالتی که مقیم بودندی و
آرام گرفته در زمین **لنزلنا عليهم** هر آینه میفرستادیم بر ایشان **من السماء** از آسمان **ملكا رسولا** فرشته پیغمبر یعنی
از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و از وی تلقین توانستندی گرفت چه
تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرطست و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید **نظم**
او بشر بود خود در شکم ○ تا حضرت آیند که کردندم ○ تا که حقیقت حجاب خاک ○ جاده حق جسر راست
مرجا طالبانست ○ در کتاب آورده که کافران گفتند گواه رسالت تو کیست آیة آمد که **قل كفى بالله** بگو خدای بسنده است
شهيدا گواه **بيني وبينكم** میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزات است بر دست من چه معجزه زبان ناخواست
بانکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول اوست پس گواهی معجز جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او **انه كان**

بدرستی که خدای هست **بعباده** بر بندگان خود **خبيرا** دانا که احوال پوشیده ایشان را میداند **بصيرا** بیناست که اعمال ظاهر
ایشان را میبیند **ومن يهد الله** و هر کرا خدای راه نماید یعنی حکم کند بهدایت و توفیق دهد **فهو المهتد** پس او راه یافته است **ومن**
يضلل و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم کند بضلالت او و فرو گذارد **فلن تجد لهم** پس نیابی تو مر گمراهان را **اولياء** دوستان
که نصرت کنند ایشان را **من دونه** بجز خدای **ونحشرهم** و حشر کنیم ایشان را **يوم القيامة** روز رستخیز **على وجوههم** بر رویها
ایشان روایت میکند انس رضی الله عنه که از حضرت رسالت پرسیدند که چگونه روند بر رویها از هر بلندی و خار
فرمود که آنکس که ایشان را بر قدمها ایشان قادرست که بر رویها ایشان اما اسرار آنست که ایشان بعمری [illegible] کنند
بر رویها خود از هر بلندی و خار و **عميا** حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه چنانچه چشم ایشان بدان
روشن کرده در دنیا شاهد آیات قدرت نمیکردند **وبكما** و گنگان یعنی نگویند آنچه ایشان نبود [illegible]
که بدنیا سخن حق میگفتند **وصما** و کران یعنی نشنوند آنچه بدان شادمان شوند بجهة آنکه در دنیا عالم استماع سخن حق
نبودند **مأواهم جهنم** جای ایشان دوزخ است **كلما خبت** هرگاه که ساکن شود و زبانه آتش فرو نشیند **زدناهم**
آتش دنیا [illegible] سوختن هیچ [illegible] ایشان **سعيرا** آتش سوزان یا افروزیم آتش را تا بانگ جلود
و لحوم ایشان را بدل کنیم تا باز آتش در ایشان بچسبد **ذلك** آن عذاب **جزاؤهم** پاداش ایشانست **بانهم كفروا** بسبب
آنکه ایشان کافر شدند **بآياتنا** بدلایل ما [illegible] تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم که معجزات اوست [illegible] **وقالوا**
و گفتند **ءاذا كنا عظاما** آیا آن وقت که گردیم استخوانها **ورفاتا** و خاک ریزه شده **ءانا لمبعوثون** آیا ما برانگیختگان
باشیم **خلقا جديدا** آفرینش نو یعنی ایشان خلق جدید را منکر بودند در حالتی که صد بار سوخته شوند یا گوشت
و پوست ایشان را تازه سازند تا عذاب بکشند **اولم يروا** آیا نمی بینند و نمیدانند **ان الله الذي** آنکه خدای آنکه
بقدرت **خلق السموات والارض** بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده **قادر** تواناست **على ان يخلق**
بر آنکه بیافریند **مثلهم** ایشان را دیگرباره [illegible] چنانکه [illegible]
که آنکه [illegible] آفریده قادرست که باز آفرینش نو کند [illegible] **وجعل لهم** و بدرستی که خدای مقرر
کرده است برای ایشان **اجلا** مدتی **لا ريب فيه** هیچ شک دران نیست و آن زمان مرگ یا برای اعاده ایشان
[illegible] **فابى الظالمون** پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق **الا كفورا**
مگر انکار بعث و حشر **قل** بگو ای محمد کافران را که **لو انتم تملكون** اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید **خزائن رحمة ربي**
روزی پروردگار را [illegible] **اذا لامسكتم** آنگاه هر آینه امساک کنید و بخل ورزید **خشية الانفاق**
از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن تا درویش [illegible]
شود [illegible] خود [illegible] مساوی [illegible] چیزی از آن [illegible]
و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای [illegible] **وكان الانسان** و هست آدمی
قتورا بخیل [illegible] **ولقد آتينا موسى** و بدرستی که ما دادیم موسی را **تسع آيات** نه آیة [illegible]

آشکارا که آن ید و عصا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند و
انفلاق بحر و ... بحجر و دفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ... و در حدیث
عصا و ... و ... در حدیث صفوان آمده که یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع
آیات پرسیدند و ایشان را جواب داد که شرک میارید و خون نا حق مکنید و زنا و سرقه و اکل ربوا و سحر و قذف
محصنات مکنید ... و اینها احکام عام است که در همه ملتها ثابت بوده و هذا در آخر فرموده
که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید **فَسْئَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل
از علما و ایشان خبر آیات را تا صدق تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سؤال کن از یهود **إِذْ جَاءَهُمْ** چون آمد موسی بر ایشان
که چه گذشت میان وی و فرعون **فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ** پس گفت مر موسی را فرعون **إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى** بدرستی که گمان می برم
ای موسی **مَسْحُورًا** جادو کرده و عقل تو مختلط شده **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **لَقَدْ عَلِمْتَ** بتحقیق دانستی **مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ** نفرستاد این آیات نه گانه را **إِلَّا رَبُّ**
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها **بَصَائِرَ** آیتها روشن که هر یک دلیلها است بر حق من **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ**
و بدرستی که من یقین دارم ای فرعون **مَثْبُورًا** هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل **فَأَرَادَ** پس خواست فرعون **أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ**
که بیرون کند قوم او را **مِنَ الْأَرْضِ** از زمین مصر **فَأَغْرَقْنَاهُ** پس غرق کرده ایم او را **وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا** و هر که با وی
بود تمامی **وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ** و گفتیم پس از غرق شدن او **لِبَنِي إِسْرَائِيلَ** مر بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب را علیه السلام که شما
اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند **فَإِذَا جَاءَ** پس چون بیاید **وَعْدُ الْآخِرَةِ**
وعده سرای آخرت یعنی قیامة شود **جِئْنَا بِكُمْ** بیاریم ایشان را و شما را بحشرگاه **لَفِيفًا** جماعت آمیخته با هم
وَبِالْحَقِّ و براستی **أَنْزَلْنَاهُ** فرو فرستادیم قرآن را **وَبِالْحَقِّ** و براستی **نَزَلَ** فرود آمد
شاه بر تیز سعد الانتقیا ... که محمد را که بیمار شد ... تر سائی ... بگوردی خوشبوی جامه پاکیزه
پوشیده پیش آمد و صورت حال پرسید ... که سبحان الله در هم دوست خدای ... شریخدا
استعانة میکنید یاد کردید ... ذا که بگوئید که دست بر موضع درد نهید و بگوئید و بالحق انزلناه و بالحق نزل
از چشم ما غایب شد ... دست بر انجا نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت
و کسانی که این خضر بوده علیه السلام بیت ... **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ** و نفرستادیم ترا
ای محمد **إِلَّا مُبَشِّرًا** مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب **وَنَذِيرًا** و بیم کننده عاصیان را بعقاب ... فرموده که
مژده دهنده آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت ده بسعة رحمة
و نیکوکاران را ... و بکمال قهر ما تا براعمال خود اعتماد نکنند
وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و قرآنی که فرستادیم قرآن را یعنی آیة آیة و سوره سوره **لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ** تا بخوانی بر مردمان **عَلَى**
مُكْثٍ بر طریق درنگ و مهلت ... آسان تر است و بفهم نزدیکتر **وَنَزَّلْنَاهُ** و فرو فرستادیم او را بر اندازه
حوادث **تَنْزِيلًا** فرو فرستادنی در مدت بیست سال **قُلْ آمِنُوا بِهِ** بگو مر دانا ... بعد آن **أَوْ لَا تُؤْمِنُوا**

با ایمان بیارید او راست بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما در کمال او نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصان بدو نرسد
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند علم **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از نزول قرآن یعنی آنانکه کتب آسمانی خوانده اند
و حقیقت وحی شناخته اند و امارت نبوت معلوم کرده چون زید بن عمرو ... و متبعان او از یهود و نجاشی و اصحاب او
از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ... و ورقه و حزب ایشان **إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ** چون خوانده شود بر
ایشان **يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ** می افتند بر زنخهای خود یعنی بروی **سُجَّدًا** در حالتی که سجده کنند ... برای تعظیم امر خدا
یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن **وَيَقُولُونَ** و
گویند **سُبْحَانَ رَبِّنَا** پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود **إِنْ كَانَ** بدرستی که هست **وَعْدُ رَبِّنَا** وعده آفریدگار
ما **لَمَفْعُولًا** کرده شده یعنی واقع است **وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ** و می افتند بروی خود یعنی در سجده و ذکر ...
جهت آنست که ... ساجد ... بزمین ... کفته اند سجده اول برای شکر است و این سجده
... **يَبْكُونَ** بگریند **وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا** و زیاده کند استماع قرآن
ایشان را فروتنی و خشوع این سجده چهارم است از سجدات قرآن و حضرت شیخ ... این سجده را سجدة العلما
خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود از تجلیات است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر و باطن و او هر دو و چون
خبر داده که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نباشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد
و در این تقدیر این سجده تجلی بود و ساجد باید که بر کات این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خشوع
او بیفزاید **نظم** ... در حدوث ... پس خشوع اعجاز و الهی است
وان بلندی موجب پستی ... آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن
ابوجهل گفت که محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیت آمد که **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ** بگو
بخوانید خدا را **أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ** یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو
ذات است و بعضی گویند اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده تو
... این نام کم یاد میکنی آیة نازل شد که این هر دو در حسن اطلاق برابرند **أَيًّا مَا تَدْعُوا** هر کدام را بخوانید نیکوست و هر دا
خوب خواندن باشد **فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** مر او راست نامهای نیکو یعنی دالّ بر صفات جلال و جمال ... و صفتها
کاله ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قراءة بجهر میفرمود در جمیع نمازها مر قوم را که صلوة نماید
در مسجد الحرام قراءة کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتد
و ترک کند حق سبحانه فرمود **وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ** و آشکارا مکن قراءة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزاء نکنند
وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار تا حدی که مؤمنان آنکه در عقب تو نماز میگزارند **وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ** و طلب میان جهر
و مخافت **سَبِيلًا** راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده اند که ابابکر صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته
خواندی و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت ... غرض ... و عمر رضی الله عنه بلند میخواندی و میگفت

كهف

برادر [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیة ابوبکر را فرمود که [illegible] آواز خفض [illegible]
عمر را فرمود که [illegible] آواز خود [illegible] و گویند [illegible] آیة آنست که جهر [illegible] و اخفا [illegible] در جهر و بیان [illegible]
[illegible] و بگو ستایش و ثنا خدایراست الذی لم یتخذ ولدا
فرزند [illegible] یهود و نصاری [illegible] فرزند میکردند ولم یکن له شریک
فی الملک [illegible] کافران شریک حق میکنند ولم یکن له ولی
از جهة ذلی [illegible] دوست [illegible] حق سبحانه دوست نگیرد [illegible] ایشان
از ذل [illegible] وکبره تکبیرا و تعظیم [illegible]
تعظیم کردنی [illegible] از وصف واصفان و معرفت عارفان [illegible]
[illegible] عقل [illegible] آن [illegible]
آنست [illegible] الله اکبر [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]

سورة الکهف مکیة [illegible] عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله [illegible] علی عبده [illegible] الکتاب [illegible] محمد علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عوجا [illegible]
قیما [illegible]
لینذر [illegible] بأسا شدیدا [illegible]
من لدنه [illegible] ویبشر المؤمنین [illegible] پیغمبر با قرآن [illegible]
الذین یعملون الصالحات [illegible] ان لهم اجرا حسنا [illegible]
ماکثین فیه [illegible] ابدا [illegible]
[illegible] وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا
[illegible] ولدا [illegible] ما لهم [illegible]
به من علم [illegible] ولا لآبائهم [illegible]
کبرت کلمة [illegible] تخرج من افواههم [illegible]
[illegible] ان یقولون الا کذبا [illegible]
[illegible]

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم [illegible] ایمان ایشان با انقطاع [illegible]
[illegible] فلعلک باخع نفسک [illegible] علی آثارهم [illegible]
[illegible] ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث [illegible]
[illegible] بقرآن [illegible] اسفا [illegible]
انا جعلنا ما علی الارض [illegible] زینة لها [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] لنبلوهم [illegible]
[illegible] ایهم احسن عملا [illegible]
[illegible] وانا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آورده اند که [illegible] قریش [illegible] از حضرت رسالت [illegible]
[illegible] ام حسبت [illegible]
[illegible] ان اصحاب الکهف والرقیم [illegible] اصحاب غار [illegible] کانوا
من آیاتنا عجبا [illegible]
ارض [illegible] عجیب [illegible] کهف [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب کهف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

الفتنه بحال ایشان پرسید و دقیانوس رسید و احضار ایشان فرموده تهدید بسیار نمود و ایشان بر طریق توحید
راسخ و رزین بودند و ملتفت قول او و قبول نکردند و دقیانوس بعزم بود تا حله و حلی که داشتند از ایشان انتزاع کرده
و گفت شما جوانانید خورد سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در
قبول قول منست یا در رد آن پس از آن بشهر نینوی سفری دیگر شد جوانان در آن فرصت غنیمت دانسته با یکدیگر در مهم خود
مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر خود قدری مال بجهت نفقه و زاد بر داشته روی
بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان در آمده در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب
ایشان دویدن گرفت چندانکه منع کردند ممنوع نشد و خدای تعالی او را بزبان آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که
من دوستان خدای را دوست دارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند
شبان گفت درین نزدیکی غاری میدانم که بدو پناه توان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از
ایشان برین وجه خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون باز گشت کردند جوانان و منضم شدند الی الکهف بغار
فقالوا پس گفتند ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را من لدنک از نزد خود رحمة بخشش یعنی آمرزش یا روزی یا امن
از عدو وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که مفارقت کفارست رشدا راهی نیکو و صواب فضربنا پس
زدیم علی آذانهم بر گوشهای ایشان حجابی که نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا
سالها و اوقات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس برانگیختیم ایشان را یعنی بیدار کردیم لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازل ثابت
یا تا بدانند بندگان ما درین قصه ای الحزبین که کدام ازین دو گروه مراد اهل کهف اند یا شمرندگان و یا ...
و بر هر تقدیر معلوم کرده که کدام از ایشان احصی شمارنده تر است لما لبثوا مر آنچه درنگ کردند ایشان در آنجا
کرده اند یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند نحن نقص ما قصه میکنیم
علیک بر تو یعنی بخوانیم نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی
صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمودن یعنی ثبات و
یقین وربطنا و ببستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم ایشان را اذ قاموا چون برخاستند از پیش
دقیانوس که ایشان را به پرستش خود دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار
آسمانها و زمینهاست لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا
آنهنگام که دیگری پرستیم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جوانان
اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای بحق آلهة خدایان دیگر را
لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین
بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس و جمیع قوم او تکلیف بت پرستی میکنند نه حجت و برهان فمن
اظلم پس کیست ستمکار تر ممن افتری از آنکه افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای دروغ که نسبت شرکا کند

بوی چرا این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داده و ایشان فرار نمودند تملیخا که کلان تر ایشان
بود و کاشانه طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دور گشتید از ایشان وما
یعبدون و از آنچه می پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند
بلها فرموده که از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فأووا الی الکهف پس باز گشت کنید بسوی غار و در
وی جای گیرید ینشر لکم تا بگستراند برای شما ربکم آفریدگار شما و بیاد سازد من رحمته از بخشایش خود
در سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند
که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و شبان ایشان را بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب
بر ایشان گماشت همانجا بخفتیدند دقیانوس بعد از سه روز با افسوس آمد احوال جوانان پرسید چون از
فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک بعضی از اموال ما برده اند و در فلان
کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در میان غار تکیه کرده یافت پنداشت که ایشان
فرموده که در غار بسنگ بر آوردند تا هم در آنجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس
اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کرده باشند اگر بیاید مردی که بعد از ما
از احوال ایشان خبر دار گردد غار ایشان بر جنوب کوهی واقع بود که جرم آفتاب بوقت طلوع و غروب به
دو جانب او می تافت و عفونت او تحلیل کرده هوا را باعتدال می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و احوال
ایشان متغیر و ثیاب ایشان کهنه نگردد چنانچه حق سبحانه میفرماید وتری الشمس و ببینی ای بیننده آفتاب را
اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی راست آن چه در
غار در مقابل قطب شمالی افتاده بود واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ... ذات الشمال
بسوی چپ ... وهم و ایشان فی فجوة منه در فراخی از آن غار یعنی در میان آن بحیثیتی که روح ... بایشان
میرسد و از عفونت غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان من آیات الله از دلایل قدرت خدایست من یهد الله هر کرا
خدای راه نماید بتوفیق فهو المهتد پس او راه یافته است بفلاح و رشاد ومن یضلل و هر کرا فرو گذارد فلن
تجد له پس نیابی تو مر او را ولیا مرشدا دوستی راه راست نماینده وتحسبهم ایقاظا پنداری ایشان را بیدار
زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وهم رقود و ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار
جوانان طریقت است چون بظاهر ایشان نگری بینی که جلوه کنند در میدان اعمال و چون سر ایشان نظر یابی
بینی که فارغ در بوستان لطف ذی الجلال بیاسایند و بظاهر هشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار و بمعنی
غافل از آن در ساخته باطن از جلوه ... ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اصحاب کهف را هر
شش ماه از جانبی بجانبی میگردانیدند تا زمین ابدان ایشان را نخورد و گویند در هر سال
در روز عاشورا میگردانیدند و بر هر تقدیر تقلیب ایشان ثابت کما قال ونقلبهم و میگردانیم ایشان را یعنی

طرف یمین ما بگردانیم ایشانرا ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بدست چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ
گسترانیده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خودرا بِالْوَصِيدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه و آن سگ زرد بوده یا سرخ یا آهن
گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و نامش قطمیر یا قطفیر
یا قطمور یا ریان یا صهبا و در عین المعانی آورده که هر که این کلمات و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید با خود دارد
از سگ مصئون شود لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر احوال ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از
ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان
پر سازیم و آن از آنست که ایشانرا دیدن نتوان بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده و موها و ناخنهای ایشان
دراز شده و در مکان مظلم موحش بوده و گویند این خطاب که گذشت با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مراد
غیر وی اند القصه دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بعد از آن ملک باز آمد که زمانی با دا جلال و جاه
در تم ... و آن همه ملک و مال و جاه و جلال ... بیت ... و چند جو ... نماند چون شد ... زمان ...
نیز شد و بعد از وی چند ملک دیگر بیامدند و رفتند تا نوبت بملک صالح رسید ندوسیس گویند و دین عیسی
گرفته و مردم را بخدای ترسی بود و اکثر اهل زمان او در حشر اجساد شبهه داشتند و منکر آن شده هر چند
ملک نصیحت کرده ایشانرا و پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیل بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب
کهف را از خواب بیدار کرد چنانکه گفت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشانرا بخواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ بر انگیختیم
و بیدار کردیم که جسد ایشان بحال خود بود نه تغییر یافته و جامهای ایشان فرسوده گشته ایشانرا ...
از ذوق و نشر بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و ... ایشان در کمال قدرت
ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که بزرگ تر ایشان بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید
درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند و تا زمان فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار در آمده بودند
چون در دیگر دیدند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی که روز
در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز اگر هم آن روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و موی
سر خود را دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان نه بعضی دیگر پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بانچه شما
درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از یاران خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درم که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس
فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده ما نظر کند أَيُّهَا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه تر ند از جهت طعام یعنی نظر کند که طعام
کدام کس حلال تر است چه در زمان ایشان کسانی بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که طعام ایشان
پیدا کند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا
کند در خریدن و فروختن وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نکرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما هیچ یکی از اهل شهر إِنَّهُمْ بدرستیکه اهالی
این مدینه که اکثر تابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند بر شما يَرْجُمُوكُمْ

سنگسار سازند شما را یا بازگردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خود وَلَنْ تُفْلِحُوا و رستگاری نیابید إِذًا أَبَدًا آن
وقت که بدان در آیید در روی نجات نبینید هیچ یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود
و ... قبول فرموده روی بشهر نهاد و برد و زر رسید اوضاع آن متغیر دید چون بشهر در آمد و مجمع
ها دید و الوان مردم را بر نمط دیگر یافت حیرت بر وی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمده درمی از آنچه همراه
داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر
را با زری دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شد به حاکم رسید یملیخا را طلبیدند و تهدید عظیم نمو
با قی نطلب کردند یملیخا گفت من گنج نیافتم دی روز این زر را از خانه پدر برداشتم و امروز ببازار آمدم نام
پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر نشناخت و وی را تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت
دقیانوس پدید که او از نیم ... آگاهی داده مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است
تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما را بر سخن من شک است دی روز با جماعتی از وی گریختیم و امروز مرا
بطلب طعام فرستادند من بجز این خبری نیدانم القصه او را نزد ملک آوردند و صورت حال تقریر کرد ملک
با جمعی از مقربان خود روی بغار آورده نزد یملیخا در آمده یاران را از صورت حال خبر داد و بعد القوم ملک رسید و آن
لوح که در دیوار غار بود بر خواند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار در آمده ایشانرا دید و روی ها
تازه و جامها نو تحیت و سلام بر ایشان کرد ایشان جواب دادند حق سبحانه از این حال اخبار فرمود وَكَذَٰلِكَ
و همچنانکه ایشانرا بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع کردانیدیم ندوسیس را و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ
وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای به بعث و حشر حَقٌّ راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث شباهت
تام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ
يَتَنَازَعُونَ چون تنازع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ در دین خود را بعضی میگفتند حشر بر روح
مجرد خواهد بود و بر خوق ... بود که بحشر روح و جسد پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم
خواهند شد چه خداوندی که توفیق ایشان کرده سیصد و نه سال بدنها ایشانرا از تحلل و تغییر نگاه
داشت پس از سالها روح بجسد باز آرد قادر است بر توفیق نفوس همه مردمان و اسا که اجزای ابدان ایشان را دیگر
فرستادن ارواح بدان بیت چون قدرت کار ... دشوار نیست ... آورده اند که
جوانان ملک را دعا کردند در مضاجع خود خفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر ثعلبی روح ملکوت
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه فرمود که یا رسول الله
تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از انبیا قوم خود چهار کس را بفرست تا ایشانرا بدین تو دعوت کنند حضرت
فرمود که چگونه فرستم و کرا بفرستم جبرئیل علیه گفت ردای مبارک خود بگستر و صدیق و فاروق و
مرتضی را بو ذر را بنشان بگو تا به هر طرفی نشست و باد رخا را که مسخر سلیمان بود علیه بطلب که خدای مطیع تو کرده

دیرهای تا ایشان را برداشتند بدان غار برد حضرت جبار که القصه صحابه بدر غار رسیدند و سجده کرده داشتند
در غار سگ ایشان دو شخص دید بانگ در گرفت و حمله آورد تا بجوی رحم و ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد
و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمدند گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح با جسد ایشان
باز آورد تا بر خواستند و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم شما را
سلام میرساند ایشان گفتند و علی محمد رسول الله السلام و السلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان
قبول نمودند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم سلام رسانیدند باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر در
خروج مهدی تا اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت
مبعوث گردند القصه چون تنی چند در وقوع اول زمان حکایات که سابقا مذکور شد شاهد بودند فقالوا ابنوا علیهم پس
گفتند بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند و ایشان با موضع ایشان را شناسند ربهم پروردگار
ایشان اعلم بهم داناترست بحال ایشان از جمع که تنازع میکنند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنان که غالب
شدند علی امرهم بر کار ایشان یعنی آن جماعت که اختیار ایشان داشتند لنتخذن علیهم هر آینه بگیریم بر ایشان
مسجدا سجده گاهی که مردمان در آن نماز گذارند سیقولون زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب
کهف ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان و یقولون و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة
پنج تن بودند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را رجما بالغیب انداختن بوهم یعنی گمانی که
به پندارست یا باختراع خود میگویند و یقولون و میگویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه و سلم سبعة ایشان
هفت تن بودند و ثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی بگو پروردگار من اعلم بعدتهم داناترست بشمار ایشان
ما یعلمهم نمیداند عدد ایشان الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم
فرموده که انا من ذلک القلیل و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسماء ایشان اینست یملیخا
مکسلمینا مرنوش دبرنوش و شاذنوش یملیخا و اسم کلب قطمیر و در روایات دیگر
اسامی ایشان اختلاف است اما آنچه فی الجمله صحیح وارد است در تیسیر از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که چون
موضع آتش افتد این اسما بر کاغذ نوشته در آنجا افگند فی الحال تسکین یابد و اهل تاویل در باب اصحاب کهف
سخن بسیارست یعنی گویند از قصه ایشان احوال ابدال سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قائم است و کلب
نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت بروح و قلب و عقل فطری و بعضی قوت قدسیه و سر و خفا که تعلق بکهف بدن
و دقیانوس نفس اماره است و حوالی او تضیع این سخنان بجواهر التفسیر برده فلا تمار پس تو جدال مکن با یهود فیهم
در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدالی ظاهر یعنی تحقیق جای در مجادله ایشان
خوان آنچه در قرآن است بر تو و تجهیل اشتمال نمای در مجادله ایشان آنچه در قرآنست بخوان و لا تستفت و طلب
مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا کسی را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره از آن

رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند فرمود که فردا با شما خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز کم یا بیش وحی
فرود نیامد و قریش طعن آغاز کردند و بر خاطر ملال مبارک گران آمد آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد که ولا تقولن
و مگوی لشیء مر چیزی را که کار دنیا که قصد داری انی فاعل من کننده ام ذلک آنرا غدا فردا الا ان یشاء الله مگر که خواهد
مگر بگوی که اگر خدای خواهد واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی
و بگوی ان شاء الله یا ذکر پروردگار خود را حقیقت ذکر فنا ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود
که ذکر حقیقی آنست که ذاکر در مذکور گم شود و جان وی در سر خود خبر جان کرده از میان دو رنگ و قل عسی
زبان در کمند این بحال ... نیست ... بکم و بیان ... ذکر ... عسی ... بالتمام جمله مذکور ذکر کرده و قل عسی
ان یهدین و بگو شاید ربی که راه نماید مرا پروردگار من لاقرب بآنچیزی که نزدیکترست من هذا از قصه اصحاب
کهف که پرسیدند رشدا از راه صواب و چون حضرت حق سبحانه بر اهتداء او داده بود و بزرگتر چیزی از
قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبای حوادث و وقایع و لبثوا و درنگ کردند آن جوانمردان
فی کهفهم در غار خود و روی که در خواب بودند ثلث مائة سنین سیصد سال و ازدادوا تسعا و زیاده کردند بر آن نه سال
دیگر و در بیان آورده که سیصد سال شمسی بود و نه بر او افزوده تا سال قمری و دو ماه و نود و دو روز باشد و در خبر است
که ترسایان گفتند سیصد دانیم اما نه سال ندانیم حق تعالی فرموده که قل الله بگو خدای اعلم بما لبثوا داناترست بمقدار
که درنگ کردند له مر و راست غیب السموات و الارض پوشیدها آسمان و زمین یعنی خفیات اهل آن ابصر به چه بینا
خدای بهر موجودی و اسمع و چه شنوا بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین من دونه بجز وی من ولی
هیچ دوستی که متولی امور ایشان بوده و لا یشرک و انباز نمیکند خدای فی حکمه در فرمان و قضای خود احدا یکی را از موجودات
علوی و سفلی و اتل و بخوان ما اوحی انچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب ربک از کتاب آفریدگار
تو که قرآنست لا مبدل نیست هیچ تغییر دهنده لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده و لن
تجد و نیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسا کفره بر حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم گفتند که این پشمینه پوشان و فقیران را چون صهیب و عمار و خباب که بوی خرقهای ایشان ما را تاذی
دارد از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم آیه آمد که و اصبر نفسک و باز دار تو خود را و شکیبایی نمای مع الذین
با آنانکه یدعون ربهم میپرستند پروردگار خود را بالغداة و العشی بامداد و شبانگاه مراد طرفین النهار است یا صلوة
فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او را جویا
عبراه بسته و لا تعد و باید که در نگردد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان باز مگیر و بر غیر
ایشان التفات مکن ترید میخواهی زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را زینت و آرایش دنیا
رغبتی و میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مبادا مثل کسی که مایل باشد برغبت دنیا حیا داد ایشان را از فقرا سر عنی بر
اغنیا متمایل باشد و لا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل گردانیدیم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما

والکو امر بر خلف بود و اتباع او با حب و اشباع او کی آنحضرت را بطرد و منع فقرا امیر بود دین حق بیچاره فرمود
کما دل او غافل کرده ایم واتبع هواه و پیروی کرده است هوای آرزوی نفس خود را وکان امره و هست کار او فرطا
تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت وقل و بگو مر ایشانرا که این پیغام آوردهٔ من حق است و در دست است از آفریدگار شما
فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء و هر که خواهد کرویدن فلیکفر کو
کفر را نام [illegible] آورده که امر توعید و تهویل است نه اجازت و اباحت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که این برسبیل
اخبارست هر که خواهد خدای که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاءون الا ان یشاء الله مشیت ازلی بدان متعلق
شده است تغییر نپذیرد است و از وصف تبدیل مبرا انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران
یعنی کافران نارا آتشی که برگرده دارد ایشانرا احاط بهم سرادقها سراپرده های آن تشبیه کرده آتش را که محیط بود بدیشان
بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق دوزخ چهار دیوارها
که غلظت هر یکی از آن چهل ساله راه بود که کافران در آن وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی یغاثوا بماء
فریاد رسیده شوند بآبی کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون نزدیک ایشان برند یشوی الوجوه بریان کرده
سوزد روی ها از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت و بد است مرتفقا جای بودن ان الذین آمنوا بدرستیکه
آنانکه گرویدند بخدا و کتاب و رسول او وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته انا لا نضیع تحقیق که ضایع نگردانیم اجر
من احسن عملا مزد کسی را که نیکو تواست اندر عمل و کردار او اولئک آن گروه مومنان و پسندیده کاران مر ایشانراست
جنات عدن بوستانها اقامت یعنی بوستانهائی که در آن مقیم باشند تجری من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها یا مر
ایشان جویها یحلون پیرایه بسته شوند فیها در آن بوستانها من اساور از دستوانها ساخته من ذهب از زر
و در زاد المسیر از جبیر رضی الله عنه نقل میکند که هر یکی از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از
لولو و یاقوت ویلبسون ثیابا خضرا و پوشند جامهای سبز من سندس از دیباء باریک واستبرق و دیباهای ستبر
فرا خود از آنچه هر کس متکئین فیها تکیه زدگان در بهشت علی الارائک بر تختها بعادت متنعمان نعم الثواب
نیکو پاداشیست بهشت و نعیم آن وحسنت مرتفقا و نیکوست آن تختها تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزلی و آرامگاه
واضرب لهم مثلا و بیان کن برای مومنان و کافران مثل و آن کلام است رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی
اسرائیل یکی یهودا یا تملیخا و او مومن بود و دیگر قرطوس و او کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بدیشان
میراث رسید هر یکی چهار هزار صرف کردند کافر بدان ضیاع و عقار و خانه خرید و مومن هر چه داشت در وجوه
خیر صرف نمود حق سبحانه از مآل احوال ایشان خبر میدهد جعلنا لاحدهما ساختیم مر یکی را از ایشان یعنی قرطوس جنتین
دو بستان من اعناب از تاکهای انگور وحففناهما و محفوف گردانیدیم آنرا بخرمابنان که گرد اگرد آنرا [illegible]
وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان دو باغ زرعا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد کلتا الجنتین
آن دو باغ آتت اکلها بداد محصول خود را بتمامی ولم تظلم و ستم نکرد و کم نساخت منه شیئا از میوه [illegible]

چیزی را یعنی در غلبات کی میوه سالی آید تام و سالی ناقص میشد میوه آن باغها تمام آمدی وفجرنا و روان کردیم
خلالهما نهرا میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب آن دایم باشد وکان له ثمر و بود مرآن کافر را [illegible]
از انگور و خرما میوه ها دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر بسیار غایت بوده آورده اند که یهودا محتاج شده
در [illegible] برادر نمود و از وجه معیشت توقع مساعدت کرد قرطوس گفت زر من و تو برابر بود من این باغ و متاع
پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفتا برادر تو بدان مال باغ و
متاع دنیا خریدی و من بوستانها بهشت خریدم تو سرا ساختی و من درجت جای گرفتم تو که خدا شدی و
من بهر خود حور العین دارم تو غلام و کنیز جمع کردی و من طلب غلمان و ولدان نمودم قرطوس او را ملامت کردن آغاز
کرد و گفت ندانند تو عرض [illegible] از دست دادی و خود را محتاج کردانیدی فقال لصاحبه پس گفت قرطوس مر یار خود
را برادر خود وهو یحاوره و او محاوره میکرد و باو مفاخرت میکرد ایند یعنی این سخن وی او جواب میداد کافر گفت
انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از جهت مال واعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و خدم و حشم پس دست یهودا
گرفت ودخل جنته و در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه ستمکار بود بر نفس خود بعجب و مفاخرت انکار قیامت
محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمیبرم ان تبید که فانی شود هذه ابدا این بوستانها هرگز یا خلل پذیرفت
که این دنیا سپری گردد وما اظن الساعة قائمة و گمان نمیبرم قیامت را که آینده است ولئن رددت و اگر باز گردانیده شوم بفرض
الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگویی هر آینه لاجدن بیابم بخدای که یابم خیرا منها بهتر از این بوستانها
منقلبا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که در بهشت بهتر از این باغ بمن داده قال له
گفت یهودا مر قرطوس را صاحبه یار او وهو یحاوره و حال آنکه او جدل میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار
و تردد در آن بالذی خلقک بآنکه ترا بیافرید که اصل ماده تست یا خود مادهٔ اصل ترا من تراب از خاک ثم من نطفة
پس از نطفه که ماده نزدیک است ثم سواک رجلا پس برابر است کرد مردی درست اندام لکنا لیکن میگویم
هو الله او است خدای ربی پروردگار من که ترا آفرید از خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نگیرم بربی احدا
بخدای من هیچ کس را ولولا اذ دخلت و چرا چون در آمدی جنتک ببوستان خود قلت ما شاء الله نگفتی آنچه خدای
خواهد چنان شود یعنی انکه گفتی که هرگز باد فنا بدین باغ نرسد بایستی گفتی که خدای اگر خواهد ماند و اگر
خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کردی
دانی که انچه از عمارت باغ و تدبیر امران میسر شده بمدد کاری لطف حضرت باری است ان ترن انا اگر بینی
مرا اقل منک کمتر از تو مالا وولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی پس شاید که پروردگار من ان یؤتین که بدهد مرا
خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بهشت ویرسل و فرو فرستد علیها بر بوستانها
تو بسبب کفر تو حسبانا من السماء عذابی یعنی صاعقها یعنی عذاب [illegible] از آسمان فتصبح پس گردد بوستانها صعیدا
زمینی هامون زلقا و گیاه که پای بر وی بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب بوستان غورا فرو رفته در زمین

فَتُصْبِحَ پس تواند بود که گردان اندر زمین فرو رفته یا طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب مقصود تو نبود پس یافتن و
بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه تعالی به مومن رادات کرد و عذاب هلاک و استیصال
آن باغ فرستاد وَأُحِيطَ و فرا گرفته شد عذاب اهلاک بِثَمَرِهِ میوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن و خراب
گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس در آن حال و داشتند يُقَلِّبُ میگردانید
كَفَّيْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمان میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ بر آنچیز که خرج کرده
بود فِيهَا در عمارت آن باغ وَهِيَ و حال آنکه بناها آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی
اول سقوف ساقط شده و جدران بروی افتاد یا جفت که بسته بود بر بناها دانگه تاکها بروی افتاد و در هر
تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب میکرد دست بر دست میزد وَيَقُولُ و میگفت يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من لَمْ أُشْرِكْ
انباز نیکرفتمی و شریک نیساختمی بِرَبِّي أَحَدًا به پروردگار خود دیگری را تا بوستان ما از سبب شرک خراب نشدی
وَلَمْ تَكُنْ و نبود لَهُ فِئَةٌ گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای که او را
قادر بود و او را نصرت نکرد وَمَا كَانَ و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ
اینجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بوطن جزا الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت دادن و یاری کردن مر خدایراست
الْحَقِّ خدای راست کردن درست کار هُوَ خَيْرٌ او بهترست ثَوَابًا از جهت پاداش مر آن را که بدو ایمان داده بود وَخَيْرٌ
عُقْبًا و بهترست از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت طاعت غیر او و صاحب
تاویلات تفسیر میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهواء دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل
مستلذات و زرع تنعمات ... در حوال مناسب مثل سخنان که در موضع بیان آن درج اهل تفسیر
وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان در این جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند آبی که
فرو فرستادیم آن را مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان یا از سحاب فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ پس آمیخته شود با آن گیاه
از زمین و قوی شود و نمای خود بکمال رساند و زمین بدو تازه و خرم شود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد
گشت آن گیاه تازه زیبا خشک گشته و در هم کشیده و شکسته مانند کاه خشک و شکسته هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میکنند
او را بادها و از بیخ بر میکنند و بهر طرف میبرند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا بر همه چیز اقتدار و توانا
توانا تشبیه کرده اند که دنیا با گیاهی که از آب باران بروید و بکمال آن رسیده و تمامی آن و برآید از و نفع گیرند ناگاه
آب از و منقطع گردد و خشک و بی فایده ماند همچنین آدمی و تن که دارد خوش برآید همی که ناگاه او از عنوان به پایان
رسد منقضی اجل در آمده نهال نهاد را بصرصر فنا خشک سازد و در هم شکسته آرد و بدرا بباد هیچ بر دهد بیت
نهاد هر بیخ لعرب و دیگر است ولی چه سود که داد خزان برگ از پی روشنه عرب بمال و فرزند فخر و مباهات
میکردند و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بآنکه درویش است و فرزند ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که الْمَالُ
وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زینت دنیا اند نه زاد عقبی و توشه راه معاد چه باندک زمانی عرضه

تلف و عرضه زوال خواهد شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته پاینده که ثمره آن ابدالآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
بهترست نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا و بهترست از جهت امید یعنی صاحبان اعمال هر امید
که دارند از حق سبحانه در آخرت می یابند بعضی از علما گفته اند که باقیات الصالحات نتایج کلمات است و گویند کلمات خمس
است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات ستة
لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد صلی الله علیه وسلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده
که موجب قبول اعمال بوده یا نیات صالحات که بحکم مرتبه مرا زاد سبب تلاحق اعمال شده امام قشیری قدس سره فرموده
که خلوص بانیات صالحات آن حالات که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصًا لوجه الله بوده نتیجه آن ابدالابد
بقا موسوم تواند بود و نجم قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست که دو رویه عمل از و مرتفع شود یعنی عمل را از خود
بینند و مطالعه وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزیرا که روان گردانیم کوهها را از بیخ برکنیم و ذره ذره برکرده در هوا پراکنده سازیم
وَتَرَى الْأَرْضَ و بینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و دره کان همه هموار روی زمین آید وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر
کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس وا نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان کسی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا
و عرض کرده شوند عَلَى رَبِّكَ صَفًّا بر پروردگار تو ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا
هر آینه آمدید برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار
که هیچ نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید و پنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ که نسازیم لَكُمْ برای شما مَوْعِدًا وقتی
برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعثست وَوُضِعَ الْكِتَابُ
و نهاده شود نوشتهای اعمال در دست راست اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس
بینی گناه کاران را مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض کننده کان مِمَّا فِيهِ از آنچیزی که در کتابهای ایشان باشد از گناه
و اوامر ترک کرده باشند یعنی چون بران مطلع کردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا
ای وای بر ما مَالِ هَذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناه
خورد و بزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر که شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا و بیابند جمله کرده
خود حَاضِرًا در صحیفه آنجا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا بر کسی بنقصان حسنه وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
و یاد کن چون گفتیم فرشتگان را که اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس که سجده نکرد كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود ابلیس از جن یعنی از قوم ملائکه یا جن کرده های ملائکه که از آتش
آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بوده و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول او دلیل است که جن را ذریت
او و از ذریات اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست دلیل دیگر آنست که میگوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
از فرمان پروردگار خود یا بسبب است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بود أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید
شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و ذریت او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان

برداری میکنید و در مرحله بیشوید دعوی و حال آنکه ابلیس و ذریت او لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا
ابلیس و ذریت او مر ستمکاران را بَدَلًا بدلی از خداوند گویند ذریت یعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز
بوده باشد و اکثر روایت آنکه او را ذریت هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او دو تخم
او را که آدم نام دارد بیافرید و او را بخار دیگر ... پاره پاره فرزندان شدند الا او را دو یک ... است که کنیت بد و باشد
و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی آورده که لاقیس بوسوسه طهارت و ولهان بوسوسه صلوة و بعضی
بر عکس گفته اند و ثَبْرُو را او لاد او و صاحب سواق است که بدروغ و دم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب
ابواب زنات و مسوط صاحب ناحیت و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگوید شریک میکند در خوردن و ...
مَا أَشْهَدْتُهُمْ حاضر نکردانیدم ابلیس را و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم یا مدد کاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان
اعتقاد چون که قران آن بوده که جن معلوم غیب مطلع اند حق سبحانه تنفی آن میکند و میگوید ایشان در آفرینش
آسمان و زمین حاضر نبودند تا عجایب آن دانند و از آفرینش نفسها خویش بیخبرانند پس چگونه ایشان از غیب دانا باشند
میگردند وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ و نبودم فروگیرنده گمراه کنندگان که ابلیس و ذریت اویند عَضُدًا یاران و مددکاران
یعنی در خالقیت بنیاد نمی ازیشان مدد نخواستم وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را که گوید خدای یا فرشته را ...
که برای شفاعت خود پرستیده اید نَادُوا بخوانید و دا دخواهید شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا آنانکه گمان
بردید که ایشان انبازان من اند یا شریک را بزعم ایشان است توبیخ و تقریع بر مشرکان فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را
بیاری و استعانت کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیم میان
کفار و الهه ایشان مَوْبِقًا جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم که مهلک عظیم باشد و هر ایشان را
در آن معذب سازیم و از عبدالله بن عمر منقولست که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که میان جدا کند
میان اهل لا اله الا الله و ما سوای ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را معاینه از جای
دور فَظَنُّوا پس یقین دانند اهل کفر ایشان أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا در افتادگانند در آن وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از آن آتش
مَصْرِفًا جای که باز گردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل کردانیدیم در این قران لِلنَّاسِ مر مردمان را مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر
مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامل که موجب ازدیاد بصیرت
شود حکیم الهی گوید حق تعالی بحسن قصص عظیم در کتاب کریم درج ذکر قدیم انچه در حلها نکار آید
کتابت آنجا نگنجی باید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیز که خدای آفریده است جَدَلًا از
روی خصومت با طل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر از جای بیش منقلها
فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قران جدال مینمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا

مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون آمد بدیشان
سبب راه نمودن که معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناه
و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر انکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک کردن
پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ
و نفرستادیم ما و نفرستادیم الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان اهل ایمان را بثواب ابدی وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان
مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله کنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ بوجه باطل که اقتراح آیات
بعد از ظهور معجزات و جز چنین میکنند لِيُدْحِضُوا بِهِ تا زایل کردانند از مقر خود و باطل سازند بآن الْحَقَّ جدال
حق را که قرآنست یا دین حضرت محمدی علیه الصلوة والسلام وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتها کتاب مرا یا دلایل قدرت مرا وَمَا
أُنْذِرُوا و آنچه بیم کرده شدند بدان از قیامت یا عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هُزُوًا
افسوس کرده شده وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از آنکه پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او
که قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ آنچه فرستاده باشد دو دست او از کفر
و معاصی یعنی فراموش کرده از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی
که ما نهاده ایم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان
افکنده ایم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است و این حکایت از حال ایشان است وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اگر بخوانی ایشان را إِلَى الْهُدَى با آنچه سبب هدایت
یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو راه نیابند أَبَدًا هرگز مراد جماعتی
از کفار اند که علم حق تعالی بعدم ایمان ایشان متعلق بوده وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذُو
الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای ایشان را بسبب کفر ایشان بِمَا كَسَبُوا بآنچه میکنند از کفر و شرک
و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ هر آینه بشتابد برای ایشان عذاب در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب شرک مر ایشان راست
مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای
پناهی که بدان پناه برند مَوْئِلًا وَتِلْكَ الْقُرَى و این دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک
کردیم اهل آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و بجا آوردن معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر کردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ
برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسد از آن پیش و پس نیفتند پس چرا قریش عبرت نگیرند و از شرک
و نافرمانی نه آیند السعید من وعظ بغیره و شقی المرء من وعظ شکر امه بسعید در ترجمه از کلمات سعادت آیات فرموده
نظم نیکبخت آنکسی بود که دلش * آنچه نیکی در وست به پذیرد * دیگران را چو پند داده شوند * او از آن پند بهره برگیرد
آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعون و فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فصاحت و ستعمات بر
آمده و مردمان از آن کلمات و انوار در معانی و حقایق متحیر شدند یکی از علما قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در
روی زمین از تو دانا تر موسی علیه السلام گفت نه دانا تر در هیچ حال از خود دانا تری نه گویند و رضی مبادر گتن این

نگذشت و اگر آن لفظ کند حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را
به علم خاص برو با یکی از خواص خود تا ... وی و با خود ماهی بریان همراه برکه او ترا بدو راه خواهد بود حضرت موسی علیه السلام
تهیه فرموده روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد خود یوشع بن نون
علیه لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع البحرین که ملتقای دریای فارس و روم بوده
و گویند آن موضع ... نقیات ... و ... المسیر ... مغرب گفته و در بند شروان نیز گفته اند ... موسی علیه
که علم بیرم تا برسم بمقصود أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا بروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد و هیچ وجه ...
تمام ... نیابم صبح دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت نمای در طلب ... صالح یوشع
فرموده که ... با تو موافقم ... نمیشوم صبح خوش است ... همراهی چنین ... پس یوشع چند
چند نان و ماهی بریان برگرفت باتفاق موسی کلیم علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنگاه که رسیدند مَجْمَعَ
بَيْنِهِمَا بجمع میان دو دریا ... بصخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت و یوشع در
آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی بریان چکید ... زنده شد و روی بدریا نهاد نَسِيَا حُوتَهُمَا
گفت و موسی از خواب درآمد و ... موضع ... روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش
کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا ... که در آن توان رفت هرجا
که میرفت آب بر بالای او چون طاق ... بایستاد و در زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس آن وقت که در گذشتند از مجمع
البحرین قَالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوان خود یوشع را علیه که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما
تا بخوریم که گرسنه شدیم و دیگر لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا از سفر که کردیم هَٰذَا نَصَبًا این رنج
و مانده گی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی یاد وی آمد قَالَ گفت یوشع أَرَأَيْتَ خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای
گرفته بودیم در آن صخره و کنار چشمه فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ پس به درستی که من فراموش کردم ماهی را ... قصه او را که با تو گویم وَمَا
أَنْسَانِيهُ و فراموش نگردانید مرا از آن إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد کنم او را وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت
ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راهی عجب که هرجا که میرفت راه فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک ی
قَالَ گفت موسی علیه ذَٰلِكَ این قصه ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که ... طلب میکردیم فَارْتَدَّا پس بازگشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا
بر نشانهای خود قَصَصًا از پی رفتن تا برسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود دراهی دیدند گشاده و
خشک در آن درآمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده از بندگان ما که خضر است آتَيْنَاهُ رَحْمَةً دادیم او را رحمتی
مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که وحی و نبوت است و ... و ... بود ... که این قول ... است ... نبوت او قائل
نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک ما علمی که خاص است به او که آن را علم لدنی گویند و تعلیم داده
حقائق ... ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان
و گفته اند علمی است که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که علم لدنی

علم تحقیقی است که از یافته حق گویند در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که باجود ... میگفته
اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت بیت کلیمی که نقل و دید بکلم است کلیمی که عشق روید
خرم است کلیمی که کل مدد کرده ... گرد ... دوستان علم چون بدل زنده باری بود علم حق
در گل زنده باری بود آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود در سر کشیده موسی
علیه السلام کرد خضر جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفتم موسی ام پیغمبر بنی اسرائیل خضر
فرموده که بتو صحبت دارم تا از تو چیزی بیاموزم و در جواب که گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی
آموزد گفته اند موسی بایدکه اعلم باشد از رسل الیهم در ... شان آورده است از اصول و فروع دین و غیر
آن چیزی باشد تعلیم او منافی نبوت نیست و یک ... با خود دانایم تو بدان قولت قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر خضر را
علیهما السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا متابعت کنم ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا
علمی که سبب رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ إِنَّكَ گفت خضر علیه بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر
کردن موسی علیه گفت چرا تواضع کرده گفت جهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید از من عملی صادر شود
در ظاهر که آن منکر و ناشایست نماید و ترا ... در ... صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه
صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بر آنچیزی که احاطه نکرده بِهِ بدان چیز خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِي
گفت موسی علیه که زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا أَعْصِي و نافرمانی
نکنم لَكَ أَمْرًا مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پیروی من کنی فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ
شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد در صحبت من یعنی افتتاح بسؤال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ تا آنکه من نو سازم برای تو مِنْهُ
از آن چیز ذِكْرًا بیانی تو در باب موسی علیه قبول فرموده هر دو روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت
فَانْطَلَقَا پس برفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در آن کردند ملاحان در او
نشاندند و در آخر خضر را شناخت بتعظیم تمام در آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی
و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و تخته یا از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی علیه
که آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب و دخول آب
موجب غرق شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ
گفت خضر آیا نگفتم که تو إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ نتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر کردن قَالَ گفت موسی لَا تُؤَاخِذْنِي مؤاخذه مکن مرا که
آن سخن از خاطر من رفت بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کردم وَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری
یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون رفتند تا بدیهی رسید
در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیباروی بلند قامت خط سبز برگرد لب ظاهر شده نام
او حشنوی یا خیسور و نام پدرش سلاس یا کاردی و نام مادرش شاهوی یا رحمه و در میان ایشان بود خضر

وخضر علیهما السلام تیر رفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون بدیدند پسری را کودک که خضر او را از میان کودکان بیرون برد
در پس دیواری فقتله پس بکشت او را بذبح یا خناق قال اقتلت گفت موسی آیا کشتی نفسا زکیة نفسی پاکی بغیر نفس
بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس چه قصاص میکنی او را لقد جئت هر آینه آوردی شیئا
نکرا چیزی ناپسندیده

جزء السادس عشر

قال الم اقل لک گفت خضر آیا نگفتم ترا انک لن تستطیع معی صبرا که تو
قوة نداری و نتوانی با من صبر کردن قال ان سألتک گفت موسی اگر سؤال کنم ترا عن شیء
از چیزی که صادر شود از تو بعد از این فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که
رسیده من لدنی عذرا از نزد من عذر یعنی چون سه بار ترا مخالفت کردم هر آینه در ترک صحبت معذور باشی
آنکه خدای رحمت کند برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر صبر کردی با صاحب خود
نمودی هر آینه چیزها عجیب دیدی فانطلقا پس رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة اهل دیهی که
انطاکیه بود یا ایله یا ناصره یا جروان الارمنیه یا برقه آذربایجان و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه
در بستندی و هیچ کس نگشادندی تا روز شام که موسی و خضر بدان دیه رسیدند خواستند که در آیند
ایشان را در وا نگشودند استطعما اهلها طلب طعام کردند از اهل آن دیه و گفتند ما غریب رسیده ایم و گرسنه ایم
چون ما را در دیه جای ندادید باری طعامی بفرستید ما را فابوا پس سر باز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه
ایشان را مهمانی کنند ایشان گرسنه در بیرون دیه بودند با ماندند بر راه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در
نواحی دیه جدارا دیواری بلند که یک طرف یرید میخواست دیوار ان ینقض که بیفتد و در گوشه دیوار
دیوار نماز است یعنی نزدیک بود بافتادن فاقامه پس خضر راست کرد آن را بدست خویش یا به سنگ و گل استوار
کرد قال گفت موسی که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعامی نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشان را عمارت کردی
لو شئت اگر میخواستی لاتخذت هر آینه فرا میگرفتی علیه بر تعمیر این دیوار اجرا مزدی قال گفت خضر هذا این است
فراق بینی و بینک جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر سؤال کنم چیزی پس مصاحبت مکن اکنون وقت فراق
رسید سانبئک زود باشد که آگاه کنم ترا بتأویل ما لم تستطع یعنی با آنچه نتوانستی علیه صبرا بر آن شکیبایی نمودن
از جهت ظاهر بیان انکار کردی اما السفینة اما کشتی که شکسته بود فکانت لمساکین پس بود از آن جماعتی که برادران بودند
بر جای مانده و هیچ دیگر ملاحی میکردند به جهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکردند در دریا فاردت پس خواستم
بحکم خدای ان اعیبها که او را عیب ناک گردانم و کان و حال آنکه هست وراءهم در پیش راه ایشان
ملک پادشاهی که او را جلندی بن کرکر گویند یأخذ میگرفت کل سفینة هر کشتی که درست بود غصبا بغصب یعنی
از کشتی بانان بستاند مر آن کشتی را معیوب کردم تا او را غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند نظم
کر عصره دهر کشتی را شکست ۞ صد درستی در شکست خضر هست وأما الغلام و اما پسر که کشته گشت فکان ابواه
پس بودند پدر و مادر او مؤمنین گرویدگان فخشینا پس ترسیدیم ما یا ترسید پروردگار ان یرهقهما اگر در سازد بدیشان

طغیانا بر آنکه کفرا و کفران نعمت یعنی شاید که با کفر و فسق او در ساز عناد بر دوی مهر بپسنده کرد و الدین با او دلالت
و ان در ساختن موجب کفر و طغیان باشد فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما ربهما آنکه بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان
پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر از او زکوة از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب
اخلاق ردیه دور باشد و اقرب رحما و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق
سبحانه ایشان را بعوض آن پسر دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود آورد و از نسل او هفتاد پیغمبر پیدا آمدند
آن پسر اگر کشته نمیشد بر آن ماند در دنیا بدعا خلق ۞ اگر جان بخشد اگر کشد روا ۞ بالیات و دست
او دست خداست ۞ پس هر چه او کند کار او باری بود ۞ پس هر آنچه کند سعادت بود و اما الجدار و اما دیوار هست
فکان لغلامین یتیمین بود دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فی المدینة در شهر مراد قریه است که آمده
وکان تحته و هست در زیر دیوار او کنز لهما گنجی برای ایشان و اگر آن دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان
برداشتندی وکان ابوهما و بود پدر ایشان صالحا مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند که میان ایشان و پدر
صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده اند و خدای بشایستگی آن پدر حافظت نمود فاراد ربک پس خواست
آفریدگار تو ان یبلغا که برسند آن یتیمان اشدهما بقوت و کمال رشد خود ویستخرجا و بیرون آرند کنزهما گنج
را رحمة من ربک از بخشایش آفریدگار تو وما فعلته و نکردم آنچه دیدی تو عن امری از رای خود بلکه بفرمان حق کردم
کرده و آن خواستم که گنج به مستحقان رسد آورده اند که آن گنج بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اصح آنست که لوحی
بود از زر جدا و بر او نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد
و شگفتا از شخصی که ایمان دارد بحساب و قیامت بر او چه غفلت در زد و عجبا از آنکه دنیا و فنا و تقلب او
و انقلاب احوال اهل دنیا داند و بدان چرا دل در و بندد لا اله الا الله محمد رسول الله ذلک این است تأویل ما لم تسطع حقیقت آنچه
نتوانستی علیه صبرا بر آن صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک در راه
خود آوردند محققان را در این قصه نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان دقایق آداب
شاگرد و استاد و اشفاق شیخ بر مرید محقق بعبارت خوش تقریر کرده آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر توان یافت ویسئلونک
و می پرسند ترا مشرکان یا گروهی از جهودان یا محمد عن ذی القرنین از ذی القرنین که پادشاه شرق و غرب بود و در وجه
ذو القرنین گفته اند که بکرانه شرق و غرب طواف کرده یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ
داشت و در کتاب عرب بمعنی او را کریم الطرفین بوده یا بیان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو صفیره در گیسو یافته
از دو جانب سر و اشهر آنست که اسکندر رومی بوده و در نبوت او خلاف کرده اند قل بگو ای محمد ساتلوا علیکم زود بود
که بخوانم بر شما منه ذکرا از او خبری و بیانی انا مکنا له بدرستی که ما تمکن کردانیدیم او را دست رس و اقتدار فی
الارض در زمین و آتیناه و عطا دادیم او را من کل شیء از همه چیزی که خلق بدان محتاج باشند
یا همه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست سببا دستوری

که میان سبب او را آن چیز که بسر میشد آورده اند که چون بیچاره بود ظلمات را مسخر او کرد و ابر بود در دار الیسر
آورده که سحاب را مسخر او کرده تا برو سوار شدی هرجا خواستی میرفت و نزدیک دوم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و بار دیگر حرب کرده با ایشان غالب شد و عزم سفر مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت پیش راهی که بمغرب تواند
رفت و آن سبب توسل جست میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت
در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که تَغْرُبُ فرو میرفت فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص حمزه یعنی گل آلود
چشمه آب گل آلود سیاه و آبی نیز وَوَجَدَ و یافت عِنْدَهَا نزدیک آن چشمه بر ساحل دریاء محیط قَوْمًا گروهی را که تاسک
بودند و ایشان قومی بودند بت پرست چشم سبز سرخ موی [illegible] لباس ایشان پوست حیوانات
طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آب قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذوالقرنین این ندا اگر پیغمبر بوده بوحی
و اگر نبوده بالهام یا بزبان پیغمبر زمان او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب کنی این
قوم را یعنی بکشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا بگیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکویی اگر ایمان آورند
قَالَ گفت أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم
او را در دنیا بقتل ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس باز گردانیده شود بسوی پروردگار خود در آخرت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند
خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت تر و منکر که مثل او نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و
عمل کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکو
وَسَنَقُولُ و زود باشد که بگوییم لَهُ مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنچه ما فرماییم يُسْرًا کاری آسان فراخور
طاقت او آورده اند که لشکر ظلمات را بر قوم تاسک گماشت تا بگرفتند همه ایشان در آمدند [illegible] خواست بوی
ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس در پی کرد راهی از راههای که بمشرق تواند رفت و قوم تاسک را با خود برد
و لشکر ظلمات [illegible] روانه کرده و عسکر ظلمات را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شد قوم هاویل را که
در طول بر بودند مسخر کرده بهمان نوع که در [illegible] تاسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید
مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که منتهای عمارت از جانب شرق وَجَدَهَا تَطْلُعُ یافت آفتاب را که هر
بامداد برمی آمد و طلوع میکرد عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ بر گروهی که ما نگردانیده بودیم لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب
وقت طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد جامه ایشان را پوشش نبود و زمین
ایشان بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی پس چون طلوع کردی [illegible] تا دفع [illegible] ارتفاع
بر نرفتی [illegible] از زمین بیرون آمده [illegible] و آفتاب بریان کرده خوردندی
و ایشان قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرده بود یا همچنان اتباع
کرده بجانب قطر شرقی شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک کرد که با قوم
هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها

وادوات

و ادوات حرب و اسباب جهان گیری که برو جمع شده بود همه محیط بود برو مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر
از پی در آمد سَبَبًا راهی دیگر از مشرق و شمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو
کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش دو کوه قَوْمًا گروهی را [illegible] عجیب
غریب لَا يَكَادُونَ که نزدیک نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را [illegible] از لشکر ذوالقرنین [illegible]
در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفتند ای ذوالقرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج و ماجوج
مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هرگاه که از پس این کوه ها بیرون آیند [illegible] کیاه سبز بخورند [illegible] خشک
بود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر چهارپایان نیابند آدمی را بخورند [illegible] بکار برند و ایشان
قبیله اند از اولاد یافث بن نوح [illegible] آورده که آدم علیه السلام را احتلام شده منی او بر خاک آلوده گشت آدم علیه السلام حالت
اندوهناک گشت و حق تعالی [illegible] از آن خاک آلوده [illegible] ابو البشر [illegible] که گویند ایشان محتلم [illegible]
قول ضعیفست و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند [illegible] منقولست که قامت بعضی از
ایشان بر شکل شبر است و [illegible] بعضی بغایت دراز [illegible] از ایشان بر شکل [illegible]
و در ولایت شام [illegible] عرض [illegible] اندک [illegible] فراخی و از دیگری
گمان سازند و صفت ایشان گفته اند نظم بکوتاهی [illegible] سک [illegible] . [illegible] کوی .
[illegible] . [illegible] چشم کوتاه و گوش دراز . [illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible] . [illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible] . [illegible] . [illegible]
القصه آن قوم با اسکندر گفتند [illegible] فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا آیا کنیم یعنی مقرر سازیم [illegible]
از میان اهل خود [illegible] عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بر شرط آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را
از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي آنچه دست رس داده فِيهِ رَبِّي در آن آفریدگار من خَيْرٌ بهتر است
از آنچه شما میدهید فَأَعِينُونِي پس یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی یعنی بمردان توانا یا چیزی که
بدان قوی یابم در این کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی
ترکیب باشد آتُونِي بیارید مرا زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعه های آهن منقولست که فرموده تا خشتها از آهن [illegible]
[illegible] زدند [illegible] حکم کرد که میان دو کوه که [illegible] هزار قدم
بود [illegible] بکندند تا به آب رسید [illegible] از سنگ [illegible] نهادند و خشتهای
آهن بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ تا چون ساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان دو کوه [illegible]
[illegible] بر بالای آن [illegible] قَالَ انْفُخُوا گفت [illegible] حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ [illegible]
آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت اسکندر بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای این خشتهای گرم

شود نَقْباً دری که ساخته بعلم بهر روی چو کرده بیرون بیخشند و بزرگی دیوار چون
بجای کنار نقاع برآورده کوه یکپاره و هموار و بلند فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ پس نتوانستند یاجوج و ماجوج که بر بالای آن برآیند
از جهت آنکه بغایت بلند بود و بلند وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قَالَ
گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن هَذَا این چیزی که قادر بر اتمام آن شدم رَحْمَةٌ بخشایشی است مِنْ رَبِّي از پروردگار من
تا کسی نرسد از فتنه یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهُ
گرداند خدای این سد را دَكَّاءَ زمین هموار یعنی آن را از جای بردارد کَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست وعده
آفریدگار من حَقًّا درست و راست خروج ایشان در اواخر زمان که از علامات قیامت است و در آخر زمان انبیا ذکر آن
خواهد آمد وَتَرَكْنَا و بگذاریم بَعْضَهُمْ بعضی از یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که از دحام
يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در یکدیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از دهشت
تحیر در هم در آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم خلق را جَمْعًا جمع
کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا و ظاهر کردانیم دوزخ را جَهَنَّمَ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
عَرْضًا ظاهر کردنی و اظهار آن برای ایشان قبل از دخول دوزخ تهویل باشد الَّذِينَ آن کافران که از فرط غفلت كَانَتْ
أَعْيُنُهُمْ هست چشمهای دلهای ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی از مشاهده آیتها که بان یاد کرده
شوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت استیلای سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا نتوانند
شنیدن شنود کلام مرا مجوب بیماناند از استماع قرآن بسبب حجاب که لَقَدْ ...
سالم و متوجه نمیباشد جون بوتو قرآن بخوانی و صد دام که گوشتان با پرده ساز برآوردن آن
چشمها را پرسانم چشم بند تا چند وکلات نشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا پنداشتند آنانکه کافر شدند أَنْ يَتَّخِذُوا
عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان
مخصوص خود آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدایی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام
بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان چون طلب معبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که آماده
کرده ایم جَهَنَّمَ دوزخ را لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا برای ناگرویدگان منزلی و ماوی یا نزلی که برای مهمان آرند و در ین معنی تهکم
و تشنیع است که ایشان را غذا چنان خواهد بود که دوزخ دیر خوراو چیزی محقری باشد قُلْ بگوای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را
بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا و زیان کارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ آنانند که ضَلَّ گم شده و ضایع گشت سَعْيُهُمْ شتافتن
ایشان بعملها نیکو فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة
و صوم میگذرانند و بسبب کفر آن عملها باطل است و بیان قول و شرع حق گفته اند مراد خوارج اند یا اهل بدعت
یا جمعی که عمل ریا و سمعه کنند و اشهر آنست که جون از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد
حق سبحانه بطلان آنها حکم کرده فرموده وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ که ایشان نیکوئی میکنند

صُنْعًا کار را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بایتهای پروردگار خود
که قرآنست یا دلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت روز قیامت مبعوث خواهند شد فَحَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکویی بود و بدان جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ پس
اقامت نخواهیم کرد لَهُمْ برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازوی که بدان سنجیده آن عملها را چه حبط شده
و نابود گشته یا ایشان را وزن و نخواهیم داد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند
بود ذَلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و حبط قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخ است بِمَا كَفَرُوا
بسبب آنکه کافر بودند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با
کتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده
و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست برای ایشان از در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتها فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار که
اکثر آن تاک بود نُزُلًا چیزی که در بدایت آورده که خدای تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روز از
روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید زد و طوبی و حسنا لاولیائی افزون ساز حسن و پاکیزگی خود را
برای دوستان من و پیغمبر نزول نزد دوستان میگویند تعبیر از آن کرامت را نزلها باشد که نعیم بهشت بازای آن محقر
و با حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا در لقا جنت نعمت فرود مرنا هید و مادر دوستی قیمت هر کس
بقدر دو لای وَ گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که فاذا سألتم الله فاسألوه
الفردوس و قول آنست که اسمی از اسماء جنانست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که اهل ایمان در آنجا فرود آیند
خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا بدلی یا انتقالی از تحول یعنی
بمکانی دیگر زیرا که هر عطایی ایشان در آن مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریا محیط یا جنس دریا
مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي مداد نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی کرده و تمام شود آب دریا
زیرا که جسم است و هر چه جسم متناهی باشد پیراهه بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه بر سد و تمام شود كَلِمَاتُ رَبِّي علوم
پروردگار من جه او غیر متناهی است پس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا و اگر بیاریم
مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد و بدان افزاییم گویند این آیه وقتی نازل شد که جهود مرسل الله را گفتند که در کلام
خود میخوانید که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و تو میگوئی که ما را حکمت داده اند بس علم شما بسیار باشد
و دیگر باره میخوانید که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا جمع میان این دو سخن چگونه تواند بود حق سبحانه درین آیه فرمود که
علم حق نهایت ندارد هرچند که ما را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم و تواند بود قُلْ بگو ... علمها ...
آنچه خود شیدات اینها ده ایت و که در علم سد ... بود ... بشر ... قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ
جز این نیست که من آدمیم مِثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بواسطه جبرئیل يُوحَى إِلَيَّ
وحی کرده میشود بمن أَنَّمَا إِلَهُكُمْ جز این نیست که معبود شما إِلَهٌ وَاحِدٌ معبودی یگانه است و بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که

امید میدارد لقاء ربه دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که میترسد از ترسیدن یعنی بعد از کشتن بعد بود
رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای در بحر الحقایق در ده که عمل صالح
متابعت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام و سلوک منهاج سنت او بظاهر از ترک دنیا و اختیار فقر و دوام صوم و در
باطن بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده از ماسوی بستن و جز بشهود حضرة مولی نگشودن کما قال
ما زاغ البصر و ما طغی نظم دو دیده از همه بستم و سوی تو کردم ۰ چشم از همه بستم و دیدار تو دیدم آورده اند که
جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل را برای خدای میکنم اما
چون کسی بران مطلع شد خوش وقت میگردم حضرت فرمود که خدای عمل را که غیری در ان شریک باشد قبول نکند
حق سبحانه تصدیق پیغمبر خود را آیت فرستاد که ولا یشرک و باید که بنده که عمل صالح داده شرک نیارد و انباز نگیرد
بعبادة ربه در پرستش پروردگار خویش احدا یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل
نعوذ بالله من الریا و نختم بمرده نوع الاول

سورة مریم مکیة ثمان و تسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص در مواهب صوفیه با فوائد مواهب آورده که حضرت شیخ رکن الدین
علاء الدولة سمنانی قدس سره فرموده که منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سه صورت بود یکی بشری قوله
قل انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانکه فرموده است کاحدکم ابیت عند ربی سوم صورت حقی کما قال لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و از نجاست که من رآنی فقد رای الحق و حق سبحانه با او در هر صورتی
سخن بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکب چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف
مفرده چون کهیعص و اخوات و در صورت حقی کلام مبهم کما قال فاوحی الی عبده ما اوحی نظم در تنگنای حرف نگنجد
بیان شوق ۰ زان غیر حرف و نقطه حکایات دیگرست ۰ پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و تعالی و
حبیب او علیه الصلوة والسلام پس کهیعص از متشابهات است و گفته اند این حروف اسماء الهیست و از حضرت مرتضی علی
رضی الله عنه منقولست که در بعضی ادعیه میخواند یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم
و ها اشارت باسم هادی و چون مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند یا مانیست با آنکه ید الله فوق
ایدیهم و در لباب آورده که یا از رحیم و لا یجار علیه و عین نام عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و شاید
که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب بر او یعنی این سورة ذکر رحمت ربک یاد کرد رحمت خداوند تست عبده
زکریا بنده خود زکریا بن آذن و نسب او بسلیمان بن داود علیهما السلام بود و پیغمبر عالی شان و مهتر احبار
المقدس و صاحب قربان بیت المقدس بود و یاد کن اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب
بیت المقدس بعد از تقریب قربان نداء خفیا خواندنی پنهان که آن با اخلاص قریبست یا دعا بلند میکرد و از
قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی یا در هفتاد سالگی طلب فرزند کند یا پیری
آواز او را ضعیف ساخته بود و هر چند بلند میگفت کسی نمیشنید و ندا او این بود که از وی نیاز قال رب گفت

ای پروردگار من انی وهن العظم منی بدرستی که سست شده استخوان من که ستون خانه تنست از من استخوان که صلب
ترین اجزاست پس سایر بدن بطریق اولی واشتعل الرأس و شعله زد سر من شیبا سفیدی شدنی و گفته اند تشبیه کرده
شیب را بر دو شیء بآتش در فروغ و بدو بسیاری او را با اشتعال آن یعنی درخشنده شد سر من از پیری ولم اکن و نبوده ام
بدعائک رب بخواندن من ترا ای پروردگار من شقیا بی بهره نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده
و محروم نگردانیده وانی و بدرستی که من خفت الموالی بترسیدم از بنی اعمام خود که ایشان در دین جهودند و احکام
و امانات را تهاون مینمودند خلافت مرا که من بیکو بجای نیارند من ورائی از پس مرگ من بر ایشان غلط میکنند
وکانت امرأتی و حال آنکه زن من عاقرا نازاینده بود و در نود و هشت سالگی فهب لی پس ببخش مرا من لدنک از نزد
خود ولیا فرزندی که متولی امور دین باشد از روی استحقاق یرثنی میراث برد امامت و جبورت از من و یرث من آل
یعقوب و میراث گیرد علم و حکمت از آل یعقوب و اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود و
اجعله رب و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من رضیا شایسته و پسندیده که تو از تو خشنود باشی بعد از دعا و
بعد از انابت بیکی بود که ندا کرد که ملائکه رب الله اندود و هو داجات دعاء او گفت که یا زکریا انا نبشرک ای زکریا بدرستی که
ما بشارت میدهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له نیافریده بودیم او را من قبل سمیا پیش از دم تا بی
در نام همنام آورده که وجه فضیلت او بنام ازان روست که قبل از وی کسی بدین نام نبوده بلکه فضیلت آنست که
خود حق سبحانه تولی تسمیه او نموده و پدر و مادر را نگذاشته که نام نهند و گویند که بسا ازو کسی
نبوده آورده که اورا بهمین نام خاص اختصاص دهد و ام اسمه او را از نام ها ببرند فرجام خود شنیده اند
نظم وشق له من اسمه لیجله ۰ فذو العرش محمود وهذا محمد ۰ ای خواجه که عاقبت کارهاست ۰ محمود از انکه
که نامت محمدست ۰ گویند سمیا یعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ام در انکه هرگز عصیان از وی بظهور نرسید
قال گفت زکریا رب ای خداوند من انی یکون لی چگونه باشد مرا غلام پسری وکانت امرأتی و حال آنکه زن من عاقرا
نازاینده است وقد بلغت و بدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگی عتیا بنهایت تحافت و ضعف اعضاء و
قوای این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی ما را چگون خواهی ساخت یا ام دین پیری را بت
قدرت خواهی افراخت قال گفت فرشته یا امر خدای که ای زکریا کذلک همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعف
اما قال ربک گفت خداوند تو هو این کار که آفریدن فرزندست در پیرانه سر بر من هین آسان آنست
وقد خلقتک و بدرستی که بیافریدم ترا من قبل پیش از یحیی ولم تک شیئا و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف
بودی موجود گردانیدم پس مرکه ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر وجود فرزند از تو دو پیر زکریا از این بشارت
سرور رشد الا ماندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد از مدتی بظهور خواهد رسید قال گفت رب
اجعل لی آیة ای پروردگار من گردان برای من یعنی بنمای مرا علامتی که بدانم وقوع این واقعه معلوم گردد قال
گفت خدای مر زکریا را علیه السلام آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سویا

سَبِّحُوا بُکْرَةً یعنی بپرستید بامداد بنماز و تسبیح کنید حق سبحانه را که خالق همه است باشبانگاه و آورده اند که در دهان وعشیا
زبانش در دهان او بسته شد و هیچ تحریک را مجال نماند فَخَرَجَ عَلَیٰ قَوْمِهِ پس بیرون آمد بر قوم خود صباح آورده
که در آن ایام حامله شد مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلای خود فَأَوْحَیٰ إِلَیْهِمْ پس اشارت کرد بدیشان أَنْ سَبِّحُوا الحمد لله که ما را
بالتسبیح گویند حق را به خود بُکْرَةً بامداد وَعَشِیًّا و شبانگاه. القصه روز بروز حال گذشت پس بحال خود آمد
یحیی علیه السلام بعد از مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت
موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد از حق سبحانه ندا رسید که یَا یَحْیَیٰ خُذِ الْکِتَابَ ای یحیی فرا گیر کتاب توریة
بِقُوَّةٍ بجد و جهد یا بقوت دل وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریة صَبِیًّا در حالی که کودک بود سه ساله
یا هفت ساله آورده اند که کودکان بیحیی روزی در سه سالگی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که لِلَّعِبِ مَا
خُلِقْنَا ما برای بازی آفریده نشده ایم و این سخن پندی عظیمست بخبران را که همه گاه غفلت را که عمر عزیز را ببازی
میگذرانند و مدام غریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مشغول اند بیت عمرها در پی هر بازی
بازی کنان زمانه بدری بی رو که بازی جهان بالکه طفلانه چند بازی و خوشی وَحَنَانًا و دیگر دادیم
رحمت و مهربانی در دل مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما وَزَکَاةً و طهارت از گناه و ناشایسته نزدیک خلایق
وَکَانَ تَقِیًّا و بود پرهیزکار یا فرمانبردار یا مجتنب از آلوث جرائم وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ و نیکوکار و پدر و مادر
با فرمان برده و خدمت کننده ایشان وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان پدر و مادر عَصِیًّا و نبود
عاصی پروردگار خود وَسَلَامٌ عَلَیْهِ و سلام از ما بر یحیی یَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَیَوْمَ یَمُوتُ و روزی که
بمیرد وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامت یحیی است روزی که
متولد شد از ضرر شیطان و روزی که وفات کند از عذاب قبر و روز قیامت از هول و تحیر و قصه یحیی علیه
علیه در غایت اشتهار است وَاذْکُرْ و یاد کن فِی الْکِتَابِ در قرآن مَرْیَمَ قصه مریم دختر عمران را که در بیت المقدس در مسجد مقدس
بود و روزی بخانه خالهٔ خود و بعد از ظهر بمسجد باز آمدی و وقتی که در خانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد موضعی طلبید
که آنجا غسل کند و حق سبحانه از آن خبر میدهد که إِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و کناره گرفت مِنْ أَهْلِهَا از اهل
خود یعنی خاله و قوم او مَکَانًا شَرْقِیًّا در مکانی از جانب شرقی بیت المقدس یا از سرای خاله بجهة اغتسال در
زمستان و آن موضعی بود روی بآفتاب فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان
حِجَابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرموده جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم إِلَیْهَا بسوی او
رُوحَنَا روح خود را که جبرئیل است اضافه روح بخود جهة تشریف و تخصیص است فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل برای
مریم بَشَرًا سَوِیًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مرد بیگانه دید قَالَتْ
إِنِّی أَعُوذُ گفت مریم بدرستی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ بخدای بخشاینده مِنْکَ از تو إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا اگر هستی تو
پرهیزکار غایة مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی مرا از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم و کیف

که چنین بیان شده گفته اند تقی نام شریری بوده در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصهٔ او استماع
بوده کان برده که مراد وست از تعوذ بحق پناه بردن او چون جبرئیل اضطراب مریم را مشاهده نمود قَالَ گفت إِنَّمَا
أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ جز این نیست که من فرستادهٔ خداوندم که تو بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاد لِأَهَبَ لَکِ تا ببخشم
ترا بفرمان او غُلَامًا زَکِیًّا پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّیٰ یَکُونُ گفت چگونه باشد لِی غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ
یَمْسَسْنِی و مرا نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی هنوز دست کسی بمباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَکُ و نبوده ام بَغِیًّا
زناکار جویندهٔ فجور قَالَ کَذَٰلِکِ گفت جبرئیل که چنین است که تو میگویی که هیچ کس ترا بنکاح و سفاح تماس نکرده
قَالَ رَبُّکِ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که اعطاء ولادت و بی پدر هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ بر من آسانست ما ترا پسری دهیم
تا استدلال کنند جهان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ و تا گردانیم او را آیَةً لِلنَّاسِ علامتی مر مردمان که بر قدرت ما ظاهر دال
باشد وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را سبب بخشش از ما برای آنکه هر که بگرود بدو وَکَانَ و هست خلق او و پیدا شدن او أَمْرًا مَقْضِیًّا
کاری حکم کرده یعنی مقرر و مقدر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل نزدیک وی آمد و بدمید در آستین
یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت عیسی را هم در آن دم یعنی علیه السلام فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد و دور گشت یعنی
یعنی وقتی که در شکم او بود مَکَانًا قَصِیًّا بجای دور از قوم خود که آن نزدیک شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی
یا وادی بیت لحم کشش بیرون بود از شهر ایلیا و بعضی از نه ماه یا هفت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع
در یک ساعت بوده و در زاد المسیر نه ساعت فرموده و مقاتل گوید در یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت
وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک شد رسید مریم بدرخت خرمای خشک شده و بی شاخ و بی آن برید
و تنها ماند فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَیٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهد
قَالَتْ یَا لَیْتَنِی گفت ای کاشکی مریم بودی مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا پیش از این صورت وَکُنْتُ و بودمی نَسْیًا مَنْسِیًّا چیزی فراموش کرده شده
خلاصه اخبار بیت المقدس با من نسبت دهند که دختر امام ایشان و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و هنوز بکارت
من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از تهمت ایشان بسیار تهمتم هر چند پروردگار در
نگویم * بحث ذره جو خود نمی بینم فَنَادَاهَا پس آواز داد او را مِنْ تَحْتِهَا از زیر او و آن جبرئیل بود که در شکاف
وادی بود و پس از آن گفت عیسی علیه السلام با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي که اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص مَنْ تَحْتِهَا
بفتح میم خوانده یعنی آنکه فرشته ایست زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ بدرستی که پیدا فرمود پروردگار
تو تَحْتَکِ در زیر قدم تو سَرِیًّا جوی آب که از آن آب پاکیزه و طهارت کنی و هُزِّي و بجنبان و میل ده إِلَیْکِ بِجِذْعِ
النَّخْلَةِ بسوی خود تنهٔ درخت خرما خشک را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تُسَاقِطْ بضم تا خوانده و تشدید یعنی
تا درخت بیفکند عَلَیْکِ بر تو رُطَبًا جَنِیًّا خرمای تر و تازه فَکُلِي پس بخور از رطب وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي
و روشن ساز عَیْنًا چشم را بفرزند یا خوش دل شو بسبز شدن درخت و خرما دادن او که مناسبت با حال
تو دارد چه آنکه قادرست بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد در ایجاد ولد از مادر بی واسطهٔ پدر

سبحانه و تعالی ملایکه را فرستاد تا او را گرد در بر گرفتند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت
پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فاما ترین پس اگر بینی من البشر احدا از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این
فرزند از کجاست فقولی پس بگو انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام للرحمن صوما برای خدا روزه را و ... ایمان
از کلام و طعام بوده فلن اکلم الیوم انسیا پس سخن نخواهم کرد امروز با آدمی ... با ملایکه سخن میگویم و با حق
مناجات میکنم و این مقدار سخن بعبارت نخواهد بود یا باشارت از زیر جیب داده آورده اند که چون اهل مسجد مریم را
در محراب او نیافتند بتفحص او مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا ملکی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم
قوم بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را دید ... خواست ... شد فاتت به پس آورده مریم عیسی را قومها
بقوم خود تحمله بر داشته او را ... قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی
شیئا فریا چیزی شگفت یا اخت هارون ای خواهر هارون گویند او برادری ... هارون نام بود یا مردی ...
بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت ... یا فاسقی که ضرب المثل اهل فسق بوده ... که مریم ...
در زهادت یا مانند او در فجور ما کان ابوک نبود پدر تو امرء سوء مردی بد ... امام مسجد اقصی و از
اشراف احبار بوده و ما کانت و نبود امک مادر تو بغیا زانیه فاشارت الیه پس مریم اشارت
علیه کرد که با او سخن گویند و جواب از او شنوید قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان با کسی که هست فی المهد
در گهواره یعنی در خور گهواره ... در گهواره نبوده صبیا کودک که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد
و گویند عیسی علیه پستان در دهان داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و زبان فصیح قال
گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل مرا دهد
و تعلیم آن کرده که تعلیم داده است مرا انجیل ... وجعلنی نبیا و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود
و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی و مرا ساخت مبارکا با برکت و نفع اینما کنت هر جا باشم واوصانی و امر کرده مرا
بالصلوة باقامت نماز والزکوة و باداء زکوة ما دمت حیا مادام که زنده باشم وبرا و گردانید مرا نیکوکار بوالدتی با مادر
و مهربانی برو ولم یجعلنی و نگردانید مرا جبارا گردنکش متکبر که با خلق تکبر کند و ایشان را برنجاند شقیا بدبخت که عاق
او باشم والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه بود یوم ولدت روزی که زاده ام ویوم اموت و روزی
که بمیرم ویوم ابعث حیا و روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم این که ذکر او گذشت و وصف او کرده عیسی پسر مریم
است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحق میگویم قول درست و راست الذی آنکه فیه یمترون
در آن شک دارند یعنی نصیبی عیسی که حال او چنین است ... ترسایان در آن جدال نموده جهودان را
خدا و بعضی پسر خدا میدانند ما کان نیست و نشاید لله مر خدای را ان یتخذ من ولد آنکه فرا گیرد فرزندی چون لازم
مجانست والد باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است سبحانه پاکست خدای از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم
خواهد کاری را که بسازد یعنی چون اراده احداث چیزی نماید فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن فیکون

مر آن چیز را که باش پس میباشد و بدرستی که ان الله ربی وربکم بدرستی که خدای پروردگار من و پروردگار شماست فاعبدوه
پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا صراط مستقیم این راه راست که بنزد جنت رساند فاختلف
الاحزاب پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان ایشان یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه جهودان طریق
تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را
ابن الله گویند یعقوبیه الله خوانند و ملکائیه ثالث ثلثه قایل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنان را که کافر شدند
و استبعاد نموده اند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روزی بزرگ که قیامت است یا از شهادت اهوال آن روز
اسمع بهم چه شنوا باشند کافران وابصر و چه بینا یوم یاتوننا روزی که آیند بما ولی سود نکند ایشان را دیدن
و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است
یعنی در آن روز چه شنوا باشند ... لکن الظالمون لیکن ستمکاران الیوم
امروز فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند وانذرهم و بیم کن ایشان را یوم الحسرة از روز حسرت که بدان
متحسر باشند که چرا بد کردند یا نیکان که چرا بیشتر نکردند اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب
پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر ... وهم فی غفلة و ایشان در غفلت
و بیخبرند از آن وهم لا یؤمنون و ایشان یعنی کافران نمیگروند بآخرت و متعلقات آن انا نحن بدرستی که ما نرث الارض
میراث بریم زمین را یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم ومن علیها ... والینا یرجعون و بسوی ما بازگردانیده شوند ...
... آورده که اشارتست ... خلقت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لمن الملک ...
... [illegible] ...
در رسد که لمن الملک الیوم و چون ماسوی الله معدوم باشد بجلال احدیت و جمال صمدیت عزت ... کمال ... حق
جواب دهد که لله الواحد القهار نظم ... خرد ...
هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود ... سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد واذکر و یاد کن با قوم خود فی الکتاب
ابرهیم در قرآن قصه ابرهیم را علیه که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندی او میکنند
از توحید او خبر ده ایشان را انه بدرستی که او کان صدیقا بود راست گوینده و مبالغه کننده در راستی کارها
درست گفتار نبیا پیغمبری خبر دهنده یا بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن آنگاه که گفت مر پدر خود را آذر را یا ابت
ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع آنرا که نشنود دعا ولا یبصر و نه بیند خضوع و خشوع که نسبت
بدو یکنی ولا یغنی عنک شیئا و دفع نکند از تو چیزی را ... در دفع مضار و جذب منافع یا
ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک ... فاتبعنی پس
متابعت کن مرا اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست و درست که سالک را بمقصود رساند یا ابت لا
تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را ... ان الشیطان کان بدرستی که هست شیطان

للرحمن عصیا مر خدا را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را علیه السلام سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من میترسم
ان یمسک آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدای بسبب متابعت تو مر شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون
پس باشی للشیطان ولیا مر شیطانرا دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قال گفت پدر ابرهیم را اراغب انت
آیا روی گردانندهٔ توئی عن آلهتی یا ابرهیم از پرستش خدایان من ای ابرهیم و ترک کنندهٔ ایشان لئن لم تنته اگر باز نایستی از نفی
یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه ترا دشنام دهم و سنگسار کنم واهجرنی و دور باش از من ملیا زمانی
دراز تا از حضرت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابرهیم که سلام بر تو یعنی بدرود و وداع میکنم و گفته اند مقابلهٔ
تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکورست که چون ابرهیم علیه السلام قصهٔ هجرت
کرد پدرش بدو گفت که تو از من دور مباش تو نیک خدایی داری ترا و نخواهد کرد تا ابرهیم علیه السلام
بایمان او امیدوار شده بود بر وی سلام کرد و فرمود که سأستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی از خداوند
خویش انه بدرستی که خدای کان هست بی حفیا بمن مهربان و مرا اجابت دعا وعده داده واعتزلکم و کناره
گیرم از شما و از آنچه از بت پرستان میگوید و دوری جویم از همه شما وما تدعون و از آنچه که میخوانید
و میپرستید من دون الله بجز خدای یعنی بتان وادعوا ربی و بخوانم خداوند خود را و بپرستم یکتا را عسی الا اکون
شاید اگر نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن خدای خود شقیا ناامید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن
بتان بی بهره و ضایع اید و من امیدوارم که از حق سبحانه بهره تمام گیرم فلما حاجت نیکی خواه که تعالی
محروم نکرد از انعام خود و در بحر المواج و تفسیر کتاب المستطو آورده که ابرهیم علیه السلام از بابل کوهستان
فارس آمد هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدرش بمرد و تحانه تعلق بعضی ها در کوفت باز به
بابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در این نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد و با ساره و لوط هجرت
شام فرمود و حق تعالی از آن هجرت خبر میدهد فلما اعتزلهم پس آنگاه که دور شد ابرهیم علیه السلام از بت پرستان و بگذاشت
ایشانرا وما یعبدون و آنرا که می پرستیدند من دون الله بجز خدای وهبنا له بخشیدیم مر ورا از ساره اسحق
ویعقوب یعنی فرزندی و پس از او نبیره وکلا جعلنا و همه را گردانیدیم نبیا پیغمبر ووهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشانرا
من رحمتنا از بخشش خود و گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و گردانیدیم
مر ایشانرا لسان صدق یعنی گفته شد لسان صدق یاد کرد نیکو علیا بلند و سائر ادیان مردمان اشارت به
اجابت دعای ابرهیم است علیه السلام حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن در قرآن موسی
قصهٔ موسی را علیه السلام انه بدرستی که او کان مخلصا بود پاک کرده شده از دنائت نقایص وکان رسولا و بود فرستاده
شده از نزد حق نبیا خبر دهنده خلق را از خدای و در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص است و اعلاست
آن گفته اند که اول خدای او را خبر داد پس او خلق را خبر داد وناديناه و ندا کردیم موسی را من جانب الطور از
جانب کوه طور الایمن از طرف راست موسی وقربناه و نزدیک ساختیم او را بدرگاه قرب نجیا در حالیکه راز

بود با ما و آنکه بعضی را یعنی مرتفع داشت میگویند موسی را بالا بردند تا آنجا که میان او و حجاب برین جا و بر تا بجا
که آواز قلم که تورات بدان نوشته شد استماع کرد امام ثعلبی آورده که نماند میان حق و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف
الاسرار گوید حضرت موسی را علیه السلام در دو حالت بود کشش اشارت بروش و لما جاء موسی لمیقاتنا و عبارت از کشش
او و قربناه نجیا سالکان در روش راست نظر دارند و چون کشش در رسید خطر با او کار ندارد یعنی در سلوک
تفرقه هست و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود در وی بجانب جانان کشیدت و ایشان [illegible]
در این نشان ووهبنا له و بخشیدیم موسی را و عطا دادیم من رحمتنا از بخشش و مهربانی خود اخاه هرون برادر او را
برادر او هرون را بوزارت و تربیت هم نبیا در حالیکه پیغمبر بود واذکر و یاد کن فی الکتاب اسمعیل در قرآن قصهٔ
اسمعیل را علیه السلام انه کان بدرستیکه او بود صادق الوعد راست وعده وکان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر
دهنده از حق آورده اند که کسی او را وعده داد که در این مکان باش تا تو بیایم سه شبانه روز در آن مکان بماند
تا آن مرد بیامد و در این مدت جز پوست درخت خورد و دیگر نخورد بیت هر که از بن پا وفا بیرون نهد آت
و فایل کو فرمیدنت بیت مردم صاحب النظر صدوق ... بیش دیگر باره در صفت
اسمعیل علیه السلام میفرماید که وکان یامر و بود که میفرمود اهله کسان خود را و گفته اند امت خود را بالصلوة بنماز که اتم
عبادات است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیست وکان عند ربه و بود نزدیک پروردگار خود مرضیا پسندیده به
استقامت اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتاب در قرآن ادریس قصهٔ ادریس که پسر یرد نبیرهٔ شیث و جد
پدر نوح است علیهم السلام و نام او اخنوخ بوده بجهت درس و دراسات علوم بادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و
از نجوم سخن گفت و خیاطی کرده وی بود و سی صحیفه برو نازل شده و در جامع الاصول آورده که ادریس بعد از صد سال
قبل از وفات آدم متولد شد انه بدرستیکه او کان بود صدیقا راست گوینده با خلق نبیا خبر دهنده از حق و
ورفعناه و برداشتیم او را مکانا علیا بمکانی بلند که شرف نبوت و قرب ماست و او را رسانیدیم بآسمان چهارم
چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را علیه السلام در آسمان رابع ملاقات فرمود
و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس علیه السلام حرارت آفتاب دریافت
مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته
که حامل اوست چه حال او باشد خدایا بار آفتاب را بر وی سبک کن و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود
محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعاء وی
مستجاب کرد و ایند در روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرده سبب
آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بندهٔ ما ادریس در حق تو دعا کرد و من اجابت فرمودم آن فرشته
استجازه نمود و بزیارت ادریس علیه السلام بزمین آمد و با التماس ادریس او را بر بال خود نشانده بآسمان برد و نزد
مطلع آفتاب و باستدعای ادریس علیه السلام یکبار ملک الموت رسید و عزرائیل علیه السلام در دیوان اعمال

اونکاه کوه فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس آنست که حالی نزدیک طلوع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد
ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روح بشکرستان قدس پرواز کرده و در روایتی
آنست که ملک الموت از کثرت طاعات ادریس مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین آمد و ویرا دریافت و بامر
الهی والتماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه جان بوی داد و عزرائیل اورا بآسمان برد و دوزخ بدو
نمود وازانجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک آن گروه انبیا که مذکور شد از زکریا تا ادریس علیهم السلام الذین
انعم الله آنانند که انعام کرد خدای علیهم بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من
النبیین از پیغمبران بیان موصول یعنی آن پیغمبران من ذریة آدم از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان ومن
وازذریهٔ ایشان که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح و آن ما عدا ادریس اند ومن ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم
علیه السلام واسرائیل و از فرزندان یعقوب علیه السلام وممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق واجتبینا و برگزیدیم
ایشانرا از میان مردمان بنبوة اذا تتلی علیهم چون خوانده شد بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدای در کتب منزله بر
ایشان خروا بروی در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وبکیا و گریه کنندگان بودند
مر خدای را از خوف کریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نصیبی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید
اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه در آرید صالح مری رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم خواندم فرمود که یا صالح هذا القراءة فاین البکاء کلام دوست که مهیج شوق است چون آتش شوق در کانون
دلها افروخته گردد از دیده آب حزن در ترشح آید و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع
ای دریغا اشک من دریا بدی ۰ تا نثار دلبر زیبا بدی ۰ اشک کان از بهر او بارند خلق ۰ گوهرست و اشک پندارند خلق
این سجده پنجم است از سجدات قرآنی حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت آیات رحمانی و عطاهای ... از سجود
انعام گرفته اند و کریم که تشریح بر دست آنرا فرح و سرور دیده داده و رحمت رحمانیت مقتضی بلطف و رافت
موجب بهجت و مسرت پس تهجد او طربت داند فخلف من بعدهم خلف پس در رسید از پس ایشان گروه ناخلف
فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة ضایع کردند نماز یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات و پیروی کردند
آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون غیا پس زود باشد که ببینند غیا
جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه
بخدا جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که زناکاران و شرابخواران را
بانجا برند الا من تاب مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها وآمن و ایمان آورده بود وعمل صالحا و کرده کردارهای
شایسته فاولئک پس آن گروه تائب مومن یدخلون الجنة در آورده شوند ... خوانده شده و در آیند بهشت
ولا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا در چیزی که از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آن بهشت باشد که ایشانرا
در آید جنات عدن بوستانهای اقامت التی وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای بان عباده بندگان را بوعده

سجده

بالغیب پوشیده یعنی ایشانرا وعده داده بهشت و آن از ایشان غایبست و ایشان از ان غایب اند چون
هست از بعضی باکی نیست انه کان وعده ماتیا هست وعدهٔ خدای یعنی موعود او که بهشت است آمدنی
و بوی خواهد رسید لا یسمعون نشنوند بهشتیان فیها در آن بهشت لغوا سخن بیهوده و تباه الا سلاما لیکن سلام شنوند
از خدای یا ملائکه یکدیگر ولهم و مرایشانراست رزقهم روزی ایشان فیها در بهشت بکرة وعشیا بامداد و شبانگاه
بمقدار طرفین روز دنیا ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام خورند
یا مراد دوام رزق باشد و تواتر آن در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما ظلمتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار
شناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفروگذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار بفتح
فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلامان و ولدان
تلک الجنة آن بهشت که ذکر کرده شد التی نورث آنست که میراث میدهیم من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا هر کرا پرهیزگار
باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح سوال کردند فرمود که
فردا با شما جواب دهم و استثنا نکرد پانزده روز یا چهل روز وحی نیامد بعد از ان جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت
رسول علیه الصلوة والسلام بعد از ان جبرئیل گفت دیر آمدی من مشتاق بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او در قرآن
اینست وما نتنزل و فرود نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له مر او راست ما بین ایدینا
آنچه در پیش ماست از کارها اینده وما خلفنا و آنچه از پس ماست از امور گذشته وما بین ذلک و آنچه در میان
ما کان و ما سیکون هست یعنی در حال ... حکم در انتقال ... و آنچه در وقت حاضر
وما کان ربک نسیا و نیست پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاه هست و هرگاه که خواهد
ما را بتو فرستد رب السموات والارض پروردگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه در میان ایشانست ...
ارض و سما ... آن نشاید که فراموشکار بود فاعبده پس پرستش کن او را واصطبر و شکیبایی کن لعبادته
بر پرستش او یعنی چون دانستی که فراموش نکرده تا بر عبادت خود ثابت باش و با انتظار وحی دل تنگ مشو هل
تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدای را مانندی که او را اله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ ... که کسی را الله نام بوده
یکی از آثار سطوت الهی آن بود که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله نگفت و عزت احدیت غیرت الوهیت ایشان
از تصرف کفار ... در حفظ ... داشت ...
ضمایر ... آن نام نامی ... الله الله چه ظرف نامست این ۰ ...
... صاحب ... ویقول الانسان و میگوید انسان یعنی ... ایشان میگوید
این خلق ... ءاذا ما مت ... لسوف اخرج حیا هر آینه
زنده بیرون آورده شوم ... استفهام ... انکار است یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک برون آید
حق سبحانه در جواب ... اولا یذکر الانسان آیا یاد نمیکند این ... انا خلقناه

ایمان ذم

یا او را مِن قَبْلُ یعنی از پیش وَلَمْ يَكُ و نبود شَيْئًا چیزی بلکه عدم صرف بود پس باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم
مشکل تر است از جمع مواد و بعد از تفرق آن فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو که وقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر
کنیم ایشان را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ و دیوان را یعنی با قرینان از شیاطین که در دنیا داشتند هر یکی را با قرین او در
سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کنیم ایشان را و بعضی گفته اند همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ
جِثِيًّا بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست که تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص
یافته اند و سرور ایشان بیفزاید و اشقیا آنکه خود را از دوزخ برچنند و ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون
آریم مِن كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کدام باشد أَشَدُّ سخت تر و بیباک تر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرات
یعنی اول الذهر انه که عزیز تر و نافرمان تر بوده باشد جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا و هر آینه ما داناتریم بآنکه ایشان
اولی اند بجهنم صِلِيًّا از جهت اندر آمدن یعنی بدانیم که کیست سزاوارتر که بحق او در آتش فکنند وَإِن مِّنكُمْ و نیست از شما
ای آدمیان هیچ کس إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده که در دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند آتش مرده و افسرده گردد
در حدیث آمده که بهشتیان بعضی از بعضی سوال کنند که حق سبحانه وعده فرموده که وارد دوزخ خواهد شد پس چه حال بود
که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند در وقتی که شما عبور کردید بر دوزخ آتش خامد بود و بدرستی گشاده گردید بر دوزخ اما آتش و لهیب
نور ایمان شما فرو مرده بود و مولوی قدس سره فرموده بیت مومن شوی چه اندر آتش بخوانند سوزش
در نمانده گردد چو نور رودش کَانَ هست در رود بر دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا جزی و قطعی مَّقْضِيًّا که حکم کرده شده یعنی وعده
ایست که البته واقع شود و ورود ان بخلاف است و جمعی باشند که ورود در بعضی دخول است چه جابر بن عبدالله انصاری
و تقوا از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ورود دخول است و هیچ بر و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آید
اما چون آتش بر مومنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام شده بود لیکن حق سبحانه بفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي
پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوا آنانرا که پرهیزکاری کردند از شرک یعنی مومنان را از دوزخ وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را
فِيهَا در آن آتش جِثِيًّا بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ
هویدا و روشن معانی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویدند از فقرا
یعنی توانگران درویشان را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از این دو گروه مومن و کافر خَيْرٌ بهترند مَّقَامًا از جهت مکان و منزل
یعنی خانهای ما نیکوترست و همه اسباب معیشت در آنجا موجود و شما را که نه خانه ایست معین و نه توشه ایست مهیا
مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است محصول کلام آنکه مشرکان مومنان را میگفتند از ما در کدام
کدام خوشحال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوترند از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف
و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنا بر افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته فرموده وَكَمْ
أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از مشرکان عرب مِّن قَرْنٍ از گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد
بعجب واقع بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهت متاع خانه که آرایش سازند بدان

باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر نه آن مال هلاک ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان
باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و این را بتبی قُلْ بگو ایشان را که بمال و منال مغرور
و مستظهر شده اند که مغرور شوید زیرا که مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند و مهلت
در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز میکشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد
و نعمت فرو میریزد بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ
یا عذاب در دنیا بقتل و اسر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت مشتمل بر انواع جزا و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ
آنرا که بدترست از این دو گروه مَّكَانًا از جهت مکان جای مومنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات
نیران وَأَضْعَفُ و بدانند آنرا که ضعیف تر است جُندًا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از
خدا و ملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ
اللَّهُ و می افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى آنانرا که راه یافته اند راه یافتنی بکتاب راه نمودنی یعنی هر وحی که از آن بعد
از قرآن نازل شود و حق سبحانه هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر نازل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
و عملهای شایسته باقی از صلوات خمس یا کلمات اربعه یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و غیر آن
مر ایشان را خَيْرٌ بهترست عِندَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَّرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت
یعنی آنکه کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت نکال و وبال خواهد بود اما مومن در دنیا هدایت دارد و هم در عقبی
ثواب خواهد داشت و هم حسن مآب بیت بر دنیا سرفراز و نام دارند عقبی کامران و کامکار مانند آورده
اند که خباب بن الارت دفعتی بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی آمد ادای آن تقاضا کرد او گفت وام ترا باز ندهم تا
بمحمد کافر نشوی خباب در جواب گفت لا والله کافر نشوم بمحمد اگرچه تو بمیری و زنده شوی بعد از مردن و روزی که باز انگیخته شوم عاص
گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود را از من بستان اگر آنچه میگویی حق است مرا آنجا از تو افضل خواهم بود
مال و فرزند بیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی عاص را
و حضرت وَقَالَ و گفت یعنی عاص که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در آنروز مَالًا وَوَلَدًا مال
و فرزند أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب در لوح محفوظ را مطالعه کرده که این سخن را بجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا
فرا گرفته است عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای پیمانی بر صحت كَلَّا نه چنانست که میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که
بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ و باز کشیم برای او
مِنَ الْعَذَابِ از عذاب او مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذابی بر بالای عذابی
بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم ازو مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و
فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بما در روز رستخیز فَرْدًا تنها بی مال و بی فرزند و بی نفر وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند
مشرکان قریش مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملائکه لِّيَكُونُوا تا باشند ایشان را معبودان لَهُمْ عِزًّا

مر ایشان را عزت و یار دهنده یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای کَلَّا نه چنانست که عزت گمان برند
سَیَکْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه ایشان و منکر باشند بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش ایشان یا کافران
چون با اهوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را وَیَکُونُونَ و باشند عَلَیْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن
یا الهه ایشان را دشمن ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْکَافِرِینَ بر
کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم و قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ برمی‌انگیزانند ایشان را أَزًّا جنبانیدنی
یعنی تحریص میکنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای می‌برند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ پس شتاب مکن
بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل مخواه إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که ما می‌شماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشان را عَدًّا
شمردنی که در آن غلط نیفتد چون ایام منقضی گردد بر ایشان فرود آید آنچه مقرر شده یَوْمَ یاد کن روزی که
نَحْشُرُ فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران
باشند بر ناقها بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند چنانچه وفد را بدرگاه ملوک برند امام قشیری
قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر براق همم و نیات آنانکه بر مراکب طاعات و
عبادات باشند بهشت جویانند ایشان را بروضه جنان برند و آنانکه بر نجایب همت باشند طالبان حق اند
ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که [illegible]
قدس سره در نزع بود [illegible] ایستاده دعا میکرد که خدایا بر وی رحمت کن و بهشت ده و کرامات فرمای
شاه بانگ بر وی زد که ای غافل سی سالست که بهشت با شرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من
گوشه چشم همت بر او نیفکندم اکنون که بدرگاه قرب میروم خود را بر حاضر گردانیده و برا مر بهشت دعوت مینمایی نظم
بلبل فردوس [illegible] ه وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ و برانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی
دوزخ چنانچه چهارپایان را رانند وِرْدًا تشنگان و پیادگان یا تنها ماندگان لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیابند
و نه مجرمان خواست هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا پیمانی و
و آن ایمان توحید است و عمل صالح یا کسی که نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و
گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه و عیسی و
عزیر علیهم السلام بگو ایشان را ای محمد لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَیْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن زشت
و بد و بیان تَکَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ
و پاره شود زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها هَدًّا بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد أَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند
لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند وَمَا یَنْبَغِی و نسزد و لایق نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را أَنْ یَتَّخِذَ
وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه منزه
است از مجانست با ابنا و او محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین

ایشان را از زینت إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است إِلَّا آتِی الرَّحْمَٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا
در حالتی که بنده باشند لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته است و بر ایشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم
قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و انفاس و اعمال ایشان را عَدًّا شمردنی وَکُلُّهُمْ و همه ایشان
آتِیهِ آینده اند بوی یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها و از اتباع و انصار إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه بگرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده سَیَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا دوستی
در دلها خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده
را دوست دارد جبرئیل علیه السلام را گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی
کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم او را دوست دارید پس اهل آسمان او را دوست دارند
آنگاه محبت او وضع کنند در زمین تا اهل زمین نیز او را دوست دارند فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان کردیم قرآن را
بِلِسَانِکَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بر زبان تو آسان کردیم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِینَ به
پرهیزکاران را که اجتناب نموده اند از شرک وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروه ستیزه کاران سخت خصومت
با اهل اسلام وَکَمْ أَهْلَکْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی را بسبب
هلاک رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ آیا می‌یابی و می‌بینی از هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا میشنوی لَهُمْ مر ایشان را
رِکْزًا آوازی پوشیده یعنی عذاب بر ایشان فرود آمد مستاصل شدند ایشان هیچ باقی نماند و نه آوازی بر جا
که شنیده شود [illegible] با هیچ کدام در ساخته و همه را بدست فنا بدام خمول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا
ولم یکونوا نظم کو آن از سروران تاج بخش کو آن از خسروان تاج دار شد سوخت در هیجان
کام جوی خاک شد تخت و کلاه

سورة طه [illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ طه در هر یکی از حروف مقطعه که بر اوایل سور واقع است اهل تفسیر را
اختلاف است که بعضی حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا نام سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم
طاهر و اسم هادی و جمعی برآنند که اسمیست از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنانچه یس و [illegible]
باشد و حرف ندا از او محذوف یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طالب و هادیست یعنی طالب شفاعت
هادی شریعت یا طاهر از ذنوب و هادی معرفت علام الغیوب یا طهارت دل او از غیر حق و هدایت او بقرب حق
در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شد نقوش اکوان از صحیفه سر محمد و ها در بیت آنکه
هدایت یافت بقرب و مکون سرمدی و بقول بعضی از [illegible] و حرف مقسم بها اند و هر یک بچیزی در تبیان آورده
که قسم بطول هدایت الهیست یا بجنت و هست هاویه [illegible] تا اتباع [illegible] در تفسیر امام جعفر صادق رضی الله عنه
که طا سوگند است بطهارت اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] و بقول بعضی طه
هاویه که اشارتست بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا طیبات [illegible]

طه

یا طلب غایات و نهایات و مراتب کمالات یا طرب اهل جنات و هوان اهل نیران و بعضی آورده‌اند که این لفظ از حروف
مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء رجل بلغت عک یا حبش یا سریانیه که فرمان لسفاهته طاها و جماعتی گفته که
کنیت سمیت طاها فی القتال دم تحت و بعد از قول شاذی حضرت رسول باشد و در بعضی تفاسیر آورده که طا
بحساب جمل نه و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریت در چهاردهم حاصل شود و پس درین
قول خطاب مندرج است که ای ماه چهارده و شاید حضرت رسالت و بدر به اشارت بکمال مرتبه جامعیت
آنحضرت کما لا یخفی علی الفطن **نظم** ماه چون کامل شود ما فوق بوده • زانکه او مرآت نور خور بوده • کامل مانند بدری و که
شاه بوده • صدر تو مشروح و کامل شرح صدر • در شب تاریکی کفر و ضلال • از جبهت رخشنده انوار جمال
و گویند طاها در اصل طأها بوده همزه را حذف کردند طا امرست از وطأ یطأ و ها کنایت از ارض کنایة
غیر مذکور و در بیان حال که حضرت صلی الله علیه و سلم بتهجد بر خواستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پای
مبارکش ورم کرد و این جهت نازل شد امر فرموده که طاها یعنی قدمین خود را زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه
و گویند مشرکان چون جهد و اجتهاد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مشاهده کردند گفتند تو بترک دین ما خود را بر رنج انداخته
یا طمع میکنی قرآن بمحمد فرو نیامده مگر برای آنکه او در رنج و تعب باشد و آیه آمد که طه ای مرد کامل که چون تو
هیچ کس قدم در میدان مردی ننهاده **ما انزلنا** نفرستادیم ما **علیک القرآن** بر تو قرآن را **لتشقی** تا در رنج افتی در
خواب کم کنی و بواسطه قیام تمام الم و ورم پای مبارکت رسد **الا تذکرة** لیکن فرستادیم او را تا پند دهنده ای باشد
لمن یخشی مر آنکس را که بترسد تخصیص خشیت بآنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست بآن **تنزیلا** فرو فرستاده شده
فرستاده شده **ممن خلق الارض** از آنکس که بیافرید زمین **و السموات العلی** و آسمانها بلند را **الرحمن** اوست بسیار بخشش
علی العرش استوی بر عرش مستولی گردید و اضافه استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولیست جهت
آن تواند بود که عرش اعظم مخلوقاتست و در تاویلات امام ماتریدی مذکورست که عرش یعنی ملک آمد حق سبحانه بر ملک
خود مستولی و غالبست و در فتوحات آورده که شیخ قدس سره در این آیه بر عرش وقف میکرده و میگفت استوی ای ما
السموات ای ثبت له شیخ الاسلام رح فرموده که استوای خداوند بر عرش در قرآنست و ما بدین ایمانست تاویل
نجوییم که تاویل در دین ما بی طغیانست بظاهر قبول کنیم و باطن تسلیم آن دیگر که اعتقاد صفات
الهی بدانم که محتاج بمکان نیست نه عرش و نه لوح اوست بلکه او ستیر دارنده و نگاه دارنده عرش **بیت**
سا بکان ره یافت سوی ره زمان • و نهان دارد خبر زو دعیان • این همه مخلوق حکم داورست • خالق عالم
عالم پرورست **له ما فی السموات** مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه **و ما فی الارض** و آنچه در زمینهاست
از مخترعات سفلیه **و ما بینهما** و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات نار و هوا **و ما تحت الثری**
و آنچه زیر ترین طبقه ترابست از طبقات ارض و آن موضعیست که صخره بر بالای اوست و در تفسیر
آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکور است که هفت زمین بر دوش فرشته است و قدم فرشته بر صخره است

و صخره بر شاخ گاو و گاو بر پشت ماهی و ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر ستون ریح
و ریح بر حجاب الظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین از آن بیشتر نرسد و ما تحت الثری بجز حق
نداند **و ان تجهر بالقول** و اگر آشکارا کنی سخنی را **فانه** پس بدرستی که او **یعلم السر** میداند پوشیده را **و اخفی** و آنچه
از آن پوشیده‌تر که پندار آنست که بکند و پوشیده‌تر آنکه نداند و بگردد خواهد کرد یا سر آنست که با
کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود نگاه دارد **الله** خداوند بحق **لا اله الا هو** نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او
له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده **و هل اتیک** و آیا آمده است بتو **حدیث موسی** خبر حدیث موسی
ابن عمران یعنی قصه او و دانسته پس در صبر بکار ده بدو اقتدا کن **اذ رای** یاد کن چون دید موسی **نارا** آتشی
اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری طلبیده که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند
شعیب اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید ایشان راه گم
کردند و بنزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا دختر شعیب علیها که حلیله او بود در وضع حمل آمد با آتش محتاج
شد موسی علیه چندانکه سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید **فقال** پس گفت موسی
لاهله امکثوا مر اهل و عیال را که درنگ کنید درین موضع **انی آنست** بدرستی که من دیدم **نارا** آتشی را **لعلی آتیکم**
منها بقبس شاید که بیارم برای شما از آن آتش شعله در سر چوب یا نی گرفته یا جزوی از دانه یعنی قبله
یا چوبی روشن کنم یا حکری بیارم **او اجد** یا شاید که بیابم **علی النار** بر سر آن آتش **هدی** راه نماینده که ما را بشارع
رساند پس کسان خود را گذاشت و تنها بآن جانب روان شد **فلما اتیها** پس آنگاه که بیامد بآن آتش دید
سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود بر افروخته و در حوالی آن آتش جمعی موسی متحیر شد و از دوری آتش
و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه **نودی یا موسی** ندا کرده شد که ای موسی **انی انا ربک** بدرستی که من پروردگار توام تکرار
ضمیر متکلم برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من پروردگار توام **فاخلع نعلیک** پس بیرون کن
نعلین از پای خود نعلین خود را گفته‌اند که آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که از جهت
بوده و ظاهر آنکه حق سبحانه امر بخلع آن فرموده تا قدم موسی علیه بتراب این مقام رسیده را مس کنند و برکت آن بوی
او رسد و محققان گویند که این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و طلب
سلف چون بشر حافی قدس سره و غیره پای برهنه سیر کردندی **نظم** هیچ که زمین هفت آسمان طالب اوست
چون در دیگری بر جنب پایان دارند • و گفته‌اند نعلین پیش کن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ ساز امام قشیری
ره فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون کن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کونین نه **انک** بدرستی که تو **بالواد**
المقدس طوی بوادی پاکیزه برکت ستوده طوی نام اوست **و انا اخترتک** و من برگزیدم ترا بنبوت **فاستمع** پس
گوش فرا دار **لما یوحی** مر آنچه را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کلام است **اننی انا الله** بدرستی که منم خدای **لا اله**
الا انا نیست خدای بحق مگر من **فاعبدنی** پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بود و بتقریر توحید که متعلق علمست و امر

بعبادت که کار نقلت پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده و فرموده که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي
برای آنکه یاد کنی مرا إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آمدن آن
تخویف بندگان و وقت آن معلوم نیست [illegible] و اگر اخفی بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد
که ظاهر کردانم لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیة یعنی آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا تَسْعَىٰ
بآنچه میشتابد از عملها که میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَا يُؤْمِنُ كسی که نگرود
بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده است خواهش آرزوی نفس خود را در تصدیق آنکه از راه برو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی
خطاب با موسی مراد امت ویست [illegible] مخاطب
پیغمبر است [illegible] القصه چون موسی علیه نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس
قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چیست بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه میدانست
موسی علیه دفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی
باش تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود و طول
او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنان شاخه و نام او علیق بود یا نبعا از آدم علیه میراث بشعیب رسیده
و او بموسی داد القصه جواب داد و جهت تعداد نعمت دیگر را الحاق فرموده و گفت أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بران عصا
چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا
عَلَىٰ غَنَمِي برای گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مراست در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیگر حاجات آورده اند که وقتی با موسی
سخن گفتی و از سباع و بهایم و هوام او را نگاه داشتی و باد [illegible] و چون در خواب بودی دمه
را محافظت نمودی و [illegible] چاهی رسیدی [illegible] دلو شدی و چون [illegible] درخت
سایه دار شدی و [illegible] چون شمع و چراغ
نور دادی و چون موسی [illegible] قَالَ گفت خدای أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی
حضرت موسی [illegible] فَأَلْقَاهَا پس بیفکند آنرا از قفای خود فی الحال
آوازی عظیم بگوش وی رسید پس باز نگریست فَإِذَا هِيَ پس ناگاه آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ میشتافت
بهر جانب آورده اند که اول باریک ماری زرد شد [illegible] بزرگ شد [illegible]
بر چهار قایمه [illegible]
بزرگ [illegible]
کندی [illegible] چون موسی علیه [illegible] قَالَ خُذْهَا گفت خدای بگیر او را وَلَا
تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیأت نخستین که داشت یعنی عصا
سازیم چون خطاب الٰهی بموسی رسید دست خود در دهان اژدها [illegible]

و آن عصا شد دو شعبه در دست وی و موسی آرام گرفت دیگر ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و بیار دست خود را إِلَىٰ
جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفید روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی
برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده باشعاع بوده مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ تا گردد معجزه و علامتی دیگر لِنُرِيَكَ
اینچنین کردیم تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى یعنی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ برو بدین دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
و دعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستیکه او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی
علیه مامور شد بدعوت فرعون با عوام اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از
خدای تقویت طلبید و دعا کرد اندوهی یافت قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده کن برای من صَدْرِي
سینه مرا تا در وی گنجد [illegible] وَيَسِّرْ لِي و آسان کن برای
من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند
که فرعون روزی موسی را در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش برد و دراز کرده قفای
آن بر کند فرعون خشم گرفت بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی آغاز نمود و فرمود که این کودک جوهر
و رخشان دید [illegible] پس طبقی پر آتش و طبقی پر از
یاقوت پیش موسی علیه آوردند موسی خواست که دست بجانب یاقوت دراز کند جبرئیل علیه دستش را بگرفت
و بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته بر دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر آن بماند [illegible]
[illegible] درخواست کرد تا آن عقده از لسانش زائل گرداند و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِي و گردان برای من وَزِيرًا
یاری دهنده [illegible] مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي [illegible] اشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي پشت مرا
وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک [illegible] كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم با برادر تو
[illegible] كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم ترا [illegible] إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا
بینا [illegible] قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدای بتحقیق که داده شد مطلوب و سؤال
تو يَا مُوسَىٰ ای موسی [illegible] وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستیکه منت نهادیم عَلَيْكَ بر تو [illegible] مَرَّةً
أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ انچه توان دانست [illegible]
او را الهام [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] أَنِ اقْذِفِيهِ [illegible] فِي التَّابُوتِ
در صندوق [illegible] فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را
فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند [illegible]
بِالسَّاحِلِ بکنار يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمن مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمن اوراست یعنی فرعون [illegible]
[illegible]

ازان دریا بجانب فرعون بیرفت صندوق ازان جوی بباغ فرعون درآمد و او بازن خود آسیه بر کنار جوی نشسته بود
که صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد نظم ماه زیباست ولی
روی تو زیباتر ازان ○ چشم نرگس حکم چشم تو زیباتر ازان ○ قتاده رحمه الله فرموده که در چشمهاء موسی علیه السلام ملاحتی
بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه
حق سبحانه میفرماید که وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی کائن مِنِّي از من یعنی تخم محبت تو در دلها افکندم
تا بر تو مهربانی کنند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَىٰ عَيْنِي بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در حجرات که [illegible]
و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بتربیت و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردند موسی شیر
دیگری قبول نکرد مادر موسی دختر خود را گفته بود که بر کناره نیل برو و چشم بر صندوق بنه تا کجا میرود چون
صندوق بباغ فرعون درآمد مریم خود را دران باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر
کسی نمیگیرد خود را پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ یاد کن چون بیرون رفت خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت
کنم شما را ای حاضران عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ بر کسی که پرورش او تکفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنان کنی با تو احسان
کنم پس برفت و مادر را بیاورد و موسی [illegible] فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی
مادر تو بوعده که کرده بودیم كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق
تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی تو کسی را یعنی آن قبطی که [illegible] اسرائیلی [illegible] بتو و فرعونیان دانستند و قصد قتل
تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس ما برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن وَفَتَنَّاكَ و آزمودیم
ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلا افکندیم و خالص گردانیدیم [illegible] قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت
بدین در سوره قصص مشروح است فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین و آن
ده یا بیست سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ براندازه که مقدر کرده بودیم برای موسی و
اینجا با تو سخن گفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم
اذْهَبْ أَنتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو هرون بِآيَاتِي بمعجزهاء من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن
ذکر من توحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او در عصیان از
حد درگذشت فَقُولَا لَهُ پس گوئید با او قَوْلًا لَّيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در
صورت مشورت هل لک الی ان تزکی [illegible] غضب کند یا [illegible] تربیت او در [illegible]
[illegible] دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید [illegible] نیز گفته اند و بر تقدیر
عفو کنید لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد [illegible] أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدا [illegible] موسی علیه السلام این محل
متوجه مصر شد [illegible] اهلیت خود [illegible] آورده که [illegible] موسی [illegible] کشیدند [illegible]
یافتند [illegible] صحرا متحیر بماند [illegible] اهل مدین [illegible] رسید [illegible] شعیب

علیه [illegible] بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر متوجه شد و حوالی
مصر رسید هرون علیه السلام باستقبال برادر بیرون شتافت [illegible] و بطریق ملاقات فرمود [illegible] موسی [illegible] شرح
باز گفت و [illegible] باتفاق پیش فرعون باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود اعلام فرمود هرون گفت ای
برادر شوکت و سطوت فرعون [illegible] زیاده شده [illegible] حکم قطع و صلب شد موسی [illegible]
شدند هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه
پیش گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بنمائیم أَوْ أَن يَطْغَىٰ یا آنکه زیادت کند طغیان خود را و نسبت
بحضرت مقدس تو سخنی ناسزا گوید قَالَ گفت خدای ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا
بدرستی که من با شمایم بحفظ و نصرت أَسْمَعُ میشنوم دعاء شما یا آنچه گوید نسبت بمن وَأَرَىٰ و
میبینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که میشنوم و میبینم نگذارم که ضرری بشما رسد فَأْتِيَاهُ پس بروید
بدو فَقُولَا پس بگوئید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ تحقیق که ما فرستادگان پروردگار توئیم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي
إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آباء ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال
شاقه و کثرت مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که آورده ایم بتو معجزه مِّن رَّبِّكَ از نزدیک پروردگار تو وَالسَّلَامُ
و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر کسی که پیروی کند و راه راست رود و یا سلامتی هر دو سرا
إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده شده بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بدرستی که عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ
مَن كَذَّبَ بر آن کس است که تکذیب کند آنرا که آورده ایم وَتَوَلَّىٰ و پشت بران کرد یعنی اعراض نماید پس موسی و هرون
علیهما السلام بحکم الهی بر در بارگاه فرعون آمدند و بعد از [illegible] ملاقات [illegible] پروردگار
تو [illegible] حق سبحانه [illegible] کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس
کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید [illegible] موسی را بخطاب تخصیص کرد با آنکه خطاب
با هر دو برادر است [illegible] آنکه [illegible] بود که بزبان [illegible] عقده هست [illegible]
[illegible] موسی [illegible] فصیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که
أَعْطَىٰ داد كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع خَلْقَهُ صورت او و شکل لایق و موافق حال او یا هر یکی را از
خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید
بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را [illegible] صورت [illegible] ازدواج و امتزاج [illegible]
گفته اند [illegible] و تقدیر کلام [illegible] که داد آفریدگار بندگان خود را هر چه بدان محتاج اند [illegible]
مقصود بیان [illegible] فرعون که این بشنید [illegible] ترسید که [illegible]
[illegible] کند سخن دیگر کشاید جهت تعجیز موسی علیه السلام قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال قرنهای
نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را پرستیدند آنان در سعادت [illegible] یا در شقاوت

قال گفت موسی علمها علم حال آن گروه‌ها عند ربی نزدیک آفریدگار منست فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل
خطا نمیکند و فرو نمیگذارد ربی پروردگار من هیچ چیز را ولا ینسی و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیطاست و در تبیان
آمده که فرعون گفت مرا از آن خبر ده و گفت اندر ما و فرعون منتهی احوال قیامت بود گفت چیست حال
کبرا انگیخته نشوند موسی جواب داد که آنرا جز خدای من کسی دیگر نمیداند و باز بر سر جان تحریر آمد و صفت حق
سبحانه میکرد و میگفت که پروردگار من الذی جعل آنست که گردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا فرشی گسترده
گهواره‌ای نشینید و سکونت نمایید وسلک لکم و درکشید برای شما فیها در زمین سبلا راهها تا بران راه آورد
بر هر مقصدی بروید و بمصالح خود قیام نمایید وانزل من السماء ماء و فرو فرستاد از آسمان آبی فاخرجنا به پس بیرون
آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت به تکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی که را جرم اخراج میسر
نیست ما بیرون آوردیم بر آب باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتی از رستنیها پراکنده که لون و طعم و رایحه
مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده‌ایم هرچه خوردنی
شایسته شما و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردنی
شما را نشاید ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت آفریدگار و وحدانیت او لاولی
النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها خلقناکم از زمین آفریدیم
شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان آورده که حق سبحانه فرشته
فرستد تا از خاکی که موضع دفن آن کس خواهد بود قدری بر نطفه که ماده وجود اوست بریزد
و آن کس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در مکان خاک مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرمود و فیها و در زمین
آفریدیم نعیدکم باز گردانیم بعد از مرگ شما ومنها نخرجکم و از زمین بیرون آریم شما را تارة اخری بار دیگر
بجهت حساب و جزا حکیم نظامی میفرماید بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک ٭ دگر بار روزی درآید ز خاک ٭ بدان خاک
که خاک اندر ست ٭ بدان کوش تا از خاک پاک بیرون شوی ٭ اگر پاک در خاک گیری مقام ٭ بر آیی از و پاک و پاکیزه نام ٭ پس فرعون
بحجه معجزه طلبید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز گرفت عصا شد و ید بیضا
بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه دیگر می‌نمود چنانچه حق سبحانه فرمود ولقد اریناه و بدرستی که بنمودیم
فرعون را آیاتنا کلها معجزهای که بموسی علیه داده بودیم فکذب پس بدروغ نسبت داد موسی را وابی و سر باز
زد از آنکه ایمان آرد و فرمان برداری کند و از روی عناد قال گفت فرعون اجئتنا آیا آمدی بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی
ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرک یا موسی بجادوی خود ای موسی یعنی دانستم که تو ساحری و میخواهی که به
سحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی بایشان دهی فلنأتینک بسحر پس هر آینه بیاوریم
برای تو جادویی مثله مانند جادوی تو و آن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری
فاجعل پس مقرر کن بیننا وبینک میان ما و تو موعدا وعده‌ای بجهت معارضه چنان وعده‌ای که بهیچ وجه لا نخلفه

خلاف نکنیم آن را نحن ولا انت نه ما و نه تو یعنی چون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی در جایی که مساوی باشد میان
قوم ما و تو یا آن مکان مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی
علیه السلام موعدکم زمان وعده شما یوم الزینة روز آرایش قبطیانست و آن روز عید بود مر اهل مصر را که همه آراسته و پیراسته
حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا وان یحشر الناس ضحی و آنکه جمع کرده شوند مردمان
در چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آن دیانت بوقت چاشت حضرت موسی آن روز
را تعیین کرد تا ظهور حجت و زهوق باطل در روز اشهاد دست دهد و وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد
فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد بجهت جمع کردن سحره و اداء وعده و کسان فرستاد فجمع
کیده پس جمع کرد آنچه را که بدان کید کند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بموعدگاه با ساحران قال لهم موسی
گفت موسی علیه مر جادوان را چون ملاقات بود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و جهت
علی الله کذبا بر خدای دروغ که آیات او را سحر گویید و خواهید که با آن معارضه کنید یا دعوی بر خدای بر شریک
بشرکت دیگری با او فیسحتکم که مستاصل کند و بیخ بر کند شما را بعذاب بعذابی که نادکرده اید بشما وقد
خاب و بدرستی که بی‌بهره و نومید ماند من افتری هر که افترا کرد بر خدای فتنازعوا امرهم پس گفت و شنود کردند
جادوان در کار خود بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن ساحران نیست
واسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن از ملازمان فرعون و قرار برین دادند که او بر ما اگر غالب شود
متابعت او باید کرد و در آنکه فرعون از غرق بر نیکه ایشان با یکدیگر سخنی میگویند و مشاوره میکنند بر سبیل
که این سحر چه میگویید ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان بدرستی که این هر دو لساحران جادوانند
یریدان میخواهند ان یخرجاکم آنکه بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود و ملک
مصر را در تصرف خود درآورند ویذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین
خود را ظاهر کرده اند یا ببرند اکابر و اشراف شما را یعنی بنی اسرائیل را از شما بر کرده اند و بسوی خود
متوجه سازند و علما را در لفظ هذان اختلاف است گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در همه حال
از اعراب بالف می‌باشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه
ان و صاحبها الثاقد و حفص که ان بتخفیف میخوانند ان را مخففه میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران
القصه فرعون از سحره شنود که موسی و هرون ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان از مصر دارند برآشفت و گفت
فاجمعوا کیدکم پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیایید
صف کشیده تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح الیوم و بدرستی
که فیروزی یافت و بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که برتر آمد بسحر پس جادوان هفتاد هزار یا
دو سه هزار صف کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام در برابر ایشان استادند بسحر بقول سیصد جوالد

عصا و رسن میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آورده بودند و بطریق ادب قالوا گفتند یا موسی اما ان تلقی
یا آنکه تو افکنی عصای خود را و اما ان نکون یا آنکه ما باشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی علیه السلام از روی حفظ
ادب با ایشان جواب داد و اعتبار ایشان را و حسابی ازان قال بل القوا گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادویهای خود را بیفکندند
و بسبب حرارت هوا زیبق در حرکت آمد و اضطراب کرد فاذا حبالهم وعصیهم پس ناگاه رسنهای و عصاهای ایشان یخیل الیه
نموده شد بموسی من سحرهم از جادوی ایشان که گویی انها تسعی بدرستی که آنها میروند و میشتابند فاوجس
پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی ترسی موسی را از آنکه نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه
متفرق گردند پیش از القاء عصا چون این وهم و وسوسه طاری شد قلنا گفتیم ما لا تخف مترس از انچه توهم کردی
و هراس نداشته که امر تو از غایت وضوح برهان و خاص شخص نخواهد شد انک انت الاعلی بدرستی که تویی برتر از ایشان
و غالب برایشان والق ما فی یمینک و بیفکن آنچه در دست راست تست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن
ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا انچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی که
انچه ساخته اند کید ساحر فریب جادوست ولا یفلح الساحر و رستگار نیاید ساحر و فیروز نشود حیث اتی
هرجا باشد و بهرجا که رود و حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدهایی شد و دهن خود بگشاد و تمام ادوات
جادوان را فرو برد و مردم از ترس روی بگریز آوردند و موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند
که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرة خدا و معجزه موسی است فالقی السحرة پس درافکنده
شدند ساحران یعنی تمام ایشان از روی افکندند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند بر خدا یا از
روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هارون وموسی بپروردگار هرون و موسی تقدیم هرون جهت رعایت
فواصل و ملاحظه روس جمیع آیات است فرعون این صورت مشاهده کرد قال آمنتم گفت آیا ایمان آوردید و حفص آمنتم خواند
بر سبیل اخبار یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید له مر موسی را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و
فرمایم که بدو بگروید انه بدرستی که موسی لکبیرکم هر آینه بزرگ شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادو
یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید که ملک را از من بیندازید فلاقطعن ایدیکم پس هر آینه ببرم دستهای
شما وارجلکم و پایهای شما را من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگری از چپ ولاصلبنکم و هر آینه بر آویزم
شما را فی جذوع النخل بر تنه درخت خرما که معتادترین ده خانست تا هر کس شما را ببینند و عبرت گیرند ولتعلمن
و تا بدانید که کدام از ما یعنی از من یا خدای موسی که بعد کرده است اینا اشد عذابا سخت تر است از روی عذاب وابقی و
پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار ملاطفات ربانی فیض برده
ایشان را تا قیامت بوده از دست شده بیت خورده یکجرعه از کف ساقی * هرچه غاییست کرده در باقی * و از راه
ذکر غیر افشانده * لیس فی الدار غیره دیار * جزم در جواب فرعون قالوا لن نؤثرک گفتند اختیار نکنیم ترا و اختیار
نکنیم علی ما جاءنا بر آنچه آمده بما من البینات از معجزات واضحات و گویند در حین سجود بهشت و نعیم آن ایشان را نمود

بر گفته ساحت تو نیکو بنیم بر آنچه دیدیم از نشانها و درخشش و سوگند بخوردیم والذی فطرنا و بخدایی که ما را آفرید که
فاقض ما انت قاض پس بکن هرچه هست کننده یعنی هرچه خواهی بکن با ما گروه ای ان تقادیر انما تقضی جز این نیست که تو حکم
هذه الحیوة الدنیا میرانی درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان است که ما هستیم بیش جاودان فانیست هرچه بخواهی میکنی که در آخرت
که بقاست و پاینده ترا از حکم مشغول و بهم خود مشغول خواهی بود بیت امروز بکن هرچه خواهی کن
فردا تو هرچه خواهند کنند انا آمنا بدرستی که ما گرویدیم بربنا بپروردگار ما لیغفر لنا تا بیامرزد ما را خطایانا
گناهان ما را از کفر و معاصی وما اکرهتنا علیه و بیامرزد انچه اکراه کردی ما را بر آن من السحر از آموختن جادو که آورد
از که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا غوانداد ایشان از جهة سحر و حکم سلطان اکراه است و ایشان از
خدای مغفرة آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذ بوده اند و این مواخذه از امت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم برداشته شد والله خیر وابقی و خدای بهتر است از روی پاداش و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را
بکشتن تهدید میکنی که انقطاع حیات ما خواهد بود و خدای ما را ثواب عطا میکند که گزند و زوال نپذیرد آن بگردد انه من یأت
ربه بدرستی که هر که آید ربه نزدیک پروردگار خود مجرما مشرک یعنی بر کفر بمیرد فان له جهنم پس بدرستی که
مر او راست دوزخ لا یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب برهد ولا یحیی و زنده باشد که زندگانی خوش کند و اند
زندگانی و هر که بیاید بوی مؤمنا در حالتی که مؤمن باشد قد عمل الصالحات بدرستی که کرده کارهای شایسته فاولئک
پس آن گروه مؤمنان نیکو کاران لهم الدرجات العلی ایشان راست درجهای بلند که آن درجها جنات عدن
بوستانهای اقامتست تجری میرود در بوستانها من تحتها الانهار از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالدین که آن گروه
جاودان باشند فیها در آن بوستانها وذلک و این ثواب جزاء من تزکی پاداش کسیست که پاک باشد از لوث
کفر و از جاس عصیان یا متطهر بود بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه ایشان بشرح
ای گذشت در سوره اعراف اینجا طریق ایجاز و سلک آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود ولقد اوحینا و هر
آینه ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام بعد از آنکه فرعون از دیدن معجزات متأثر نشده و در تعذیب بنی اسرائیل
افزوده ما گفتیم موسی را ان اسر بعبادی که شب بیرون بر بندگان مرا از مصر چون بکناره دریا رسند و لشکر فرعون از عقب
بیایند باک مدار فاضرب لهم پس بزن برای ایشان طریقا راهی قال ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که بزن عصا را بر دریا تا برای
ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در آن آب و گل نبود لا تخاف نترسی درکا از دریافتن دشمن یعنی از
آنکه فرعونیان شما را در یابند ولا تخشی و نترسی از غرق که شما را سلامت بگذرانیم پس موسی با بنی اسرائیل
تا بیرون بره و دیگر روز قبطیان خبر دار شدند زیرا در خانه هر یک از ایشان مصیبتی عظیم افتاده که نخوه درمانده
روز دیگر لشکرها جمع شد فاتبعهم پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکر خود بکناره
دریا رسیده موسی با قوم خود گذشته بود فی الجمله فرعونیان نیز در آمدند فغشیهم پس دریافت
ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم ابهام از برای تعظیم مسند الیه یعنی پوشید و دریافت ایشان را آنکه بجز آن نرسد یا

تلقی باز ادای و منع توان واضل فرعون و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را در دین وما هدی و راه ننمود ایشان را اما
فرعون تحکمات بیجا میگفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون تهکم و استهزا کرده و خود نیز نجات یا
بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم باز رهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون و قوم
او بودند وواعدناکم و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت برای شما جانب الطور الایمن جانب راست کوه طور ونزلنا
و فرو فرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم که کلوا
بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها و حلالها که شما را روزی کردیم ولا تطغوا و از حد در مگذرید فیه در او بجهت یعنی
ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید باز خیره منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود
و صید نعمت مفقود است و گفته اند که نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود آید علیکم
غضبی بر شما خشم من ومن یحلل و هر که فرود آید بر وی غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق که افتاد در هاویه یا هلاک گشت
وانی لغفار و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکسی را که توبه کند از شرک وآمن و ایمان آرد بوحدانیت
من وعمل صالحا و کرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست یافت یعنی یا آمرزش مر او را ضامن
یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت بیت راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم ، کر ستن راه بود سوی رضای
ذو المنن ، هر ... در چشم بچون سنان تیز راه ، کر سنا بودند که خواهد ... ، آورده اند که بنی
اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام التماس نمودند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد سنن و...
سازد موسی علیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب در مناجات بود که خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی
اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت و
با جمعی از قوم که هفتاد تن بود متوجه طور شد و قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز دیگر می آیم و کتاب
آورم چون بنزدیک طور رسید قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام حق داشت زود تر بجانب کوه بر
آمد خطاب در آن وقت در رسید که وما اعجلک و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عن قومک
یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت موسی علیه السلام که ایشان یعنی گروه من اینک می آیند علی اثری بر پی من
ساعت بساعت که برسند وعجلت و شتافتم الیک رب بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی از من
چه امتثال امر موجب رضای تو است یعنی پیش از آمدن از قوم نه بجهت تعظیم بود برایشان بلکه طلب خشنودی
تو کردم قال فانا گفت خدای بدرستی که ما قد فتنا قومک بتحقیق که در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادة
عجل من بعدک از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان واضلهم السامری و گمراه کرد ایشان را سامری یعنی سبب گمراهی
ایشان شد و سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرما
موضعیست در عراق عرب و نه از قوم بنی اسرائیل بوده بلکه از جمع گوساله پرستان و او در لو موسی بمظفر گشته
واضح آنست که او از بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابناء ایشان را کشتی او متولد شد و مادر او بعد از تولد

او را بکنار نیل در جزیره بیفکند حق سبحانه جبرئیل را علیه فرمود تا او را پرورد ... و مشت ... کرد او را
کرده اند و بدین سبب او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی مشت خاک بر
داشته محافظت نمود و درین وقت که موسی بطور رفت سامری نزد هرون آمده گفت پیرایه که از قبطیان عاریه
گرفته اید و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و میخواهم که بنی اسرائیل آنرا بمن دهند ... حکم فرمای تا همه را
جمع کنند و بسوزند هرون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخت و سامری زرگری چابک بود
همه آن زرها بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورده
قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه که فرس الحیوة میگفتند در دهن وی ریخت فی الحال از ... پوست
و گوشت بروی پیدا شد و با آواز در آمد و گویند ... نشد لیکن بهمان نوعی که ریخته بود بانگ کرد که ...
قوم بنی اسرائیل او را سجده کردند و حق سبحانه موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شده اند
فرجع موسی پس موسی علیه السلام بازگشت بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح گرفت الی قومه بسوی قوم خود غضبان اسفا
خشمناک و بر شان اندوهگین از عمل ایشان چون بیان قوم رسید بانگ و خروش شنید که گرد آمده گوساله ...
عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قال گفت یا قوم ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نکرده بود شما را ربکم آفریدگار
شما وعدا حسنا وعده راست و نیکو که توریة بشما دهد و مرا اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز
شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من که چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید
ان یحل علیکم که فرود آید بر شما غضب من ربکم خشمی از پروردگار شما بعبادت عجل فاخلفتم موعدی پس خلاف کردید عهد
مرا قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم وعده تو بملکنا بقوت و اختیار خود ولکنا حملنا
لیکن برداشته بودیم و حفص حملنا خواند بمجهول از باب تفعیل یعنی حمل کرده شد بر ما و آنست که ما را تکلیف کردند تا
برداشتیم اوزارا بارها من زینة القوم از پیرایه قبطیان که عاریه گرفته بودیم از ایشان فقذفناها پس بیفکندیم آنرا
در آتش بحکم هرون فکذلک ... پس همچنانکه افکنده بودیم القی السامری سامری نیز آنچه با وی بود در آتش افکند فاخرج
لهم پس بیرون آورد سامری از برای ایشان عجلا گوساله جسدا له خوار کالبدی از زر که ورا بانگ گوساله بود فقالوا
پس گفتند سامری و متابعان او هذا الهکم این گوساله خدای شماست واله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش
کرد موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت و این قول عبده عجل است و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی
ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان الا یرجع اگر
باز نمیگرداند گوساله الیهم بسوی ایشان قولا یعنی هر چند او را میخوانند جواب نمیدهد ولا یملک و نمی
تواند برای ایشان ضرا زیانی ولا نفعا و نه نفع سودی یعنی قدرت ندارد برسانیدن زیان و سود یعنی و چنین
چیز که او وجود خود را جواب ندهد و با اشفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد
و بدرستی که گفت هرون ایشان را من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که یا قوم انما فتنتم به ...

این جست که بتا شده است گوساله یعنی بپرستید او را وان ربکم الرحمن و بدرستیکه آفریننده شما بخشاینده است فاتبعونی
پس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا و فرمان برید امری فرمان مرا و بر دین ذات باشید قالوا لن نبرح گفتند ما
پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی
از طور و ببینیم که او پرستش میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نه چون موسی
باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگه روی بهرون آورد و از غایت غضب چنانکه بدست محاسن
بدستی بگرفت و سوی خود کشید و اندوی عتاب قال گفت یا هرون ای هرون چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم ضلوا چون
دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت من کنی در عصبیت و حمایت دین و در پی من آیی و خود را بمن
رسانی افعصیت امری آیا سر کشیدی از فرمان من قال گفت هرون علیه السلام از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من
برادر پدر و مادری بود [illegible] ذکر مادر کرد [illegible] رقت قلب موسی و گفت لا تاخذ فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا ولا برأسی
و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستیکه من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان و ایشان را بگذارم و از پی تو بیایم ان تقول
آنکه تو گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی افکندی میان بنی اسرائیل ولم ترقب و نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم
که اصلح [illegible] صلاح نگاه داشت جماعت و مدارا با ایشان موسی علیه السلام این عذر را مسلم داشته روی بسامری
آورد قال فما خطبک گفت موسی چیست این کار عظیم ترا ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت گفت
سامری بینا شدم بما لم یبصروا به بآنچه بینا نبودند بنی اسرائیل بدان یعنی جبرئیل را علیه السلام دیدم و شناختم فقبضت
پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل مراد آنست که خاک از زیر سم اسب
وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس بیفکندم آنرا در دهن گوساله
تا زنده شد و بآواز در آمد وکذلک و همچنین که گفتم سولت بیاراست لی برای من و در نظر من نیکو آورد اینکار را نفسی
نفس من در باب [illegible] گویند که موسی قصد قتل سامری کرد وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت
دارد [illegible] و چون از سخای او [illegible] منفعت [illegible] واما ما ینفع الناس فیمکث
فی الارض [illegible] بیت [illegible] قال گفت موسی علیه السلام
که چون ما را از قتل او منع کردند فاذهب پس برو از میان ما فان لک پس بدرستیکه هست ترا عقوبت فی الحیوة
در زندگانی ان تقول آنکه گویی هر کرا نزدیک تو آید لا مساس مسی نیست مرا [illegible] که هر که نزدیک وی
شدی او را و اگر کسی دست بر وی [illegible] مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و
هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک میا [illegible] سامری درین زمان [illegible]
القصه موسی علیه السلام سامری را [illegible] دنیاست وان لک موعدا و بدرستیکه ترا
در آخرت [illegible] لن تخلفه خلاف نکند [illegible] وانظر و نگاه کن الی الهک الذی بسوی
معبودی که تو ظلت علیه عاکفا بودی پیوسته بر پرستش او مقیم لنحرقنه هر آینه بسوزانیم او را بآتش و از تو [illegible]

نگوید آن که او را گوشت و پوست باشد [illegible] او را براده سازیم بر قول کسی که او را جسدی بوده ذی روح و حیات
ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر او را یا براده او را فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا [illegible] چیزی که
او را توان سوخت و بسوده توان ساخت صفت الوهیت برو اطلاق کردن غایت جهالت و محض ضلالت است انما الهکم
جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است الله الذی آن خدایست که لا اله الا هو نیست معبودی بحق جز وی
وسع فرا رسیده است کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا
نه قالب گوساله که اگر زنده نیز باشد [illegible] در غباوت و نادانی پس موسی علیه السلام [illegible] گوساله را بسوخت
و خاکستر او در دریا [illegible] کذلک همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نقص
علیک میخوانیم بر تو ای محمد من انباء از خبرها ما قد سبق آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه
تا خبر دهیم تا معجزه نبوت تو بود تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو بود وقد آتیناک و بدرستیکه داده ایم ترا من
لدنا ذکرا از نزدیک ما یادکردی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار من اعرض عنه
هر که روی بگرداند از این ذکر که نبوت تست یا قرآن فانه پس بدرستیکه آن معرض یحمل بردارد یوم القیمة
روز قیامت وزرا باری [illegible] خالدین فیه در حالتی که جاوید باشند در آن وزر یعنی در جزای آن جمع خالد
و توحید [illegible] لفظ وساء لهم و بدست برای ایشان یوم القیمة روز قیامت حملا بار ایشان که کفر و
تکذیب یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام صور در دمد ونحشر المجرمین جمع
کنیم گناهکاران را یعنی آنها که شرک آورده اند یومئذ زرقا [illegible] کبود چشمان و در خبر است که زرقه چشم و سیاهی
روی علامت دوزخیان بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالبا چشم [illegible] کبود میشود
از غایت تشنگی [illegible] یتخافتون بینهم پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر ان لبثتم
درنگ نکردید در گورها الا عشرا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار بیش نبودید پس بسبب [illegible]
کوتاه شمردند مدت دنیا نحن اعلم ما که خداوندیم داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند ایشان اذ یقول چون گویند امثلهم
طریقة تمام ترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید در قبر یا در دنیا الا یوما مگر روزی یعنی مدت لبث شما
در دنیا یا در قبر مدت یکشبانروز بیش نبوده گفته اند هول قیامت بر ایشان فراموش گردانید زمان لبث ایشان را
در دنیا و قبر یا نسبت [illegible] دنیا کوتاه شمردند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده
عمری که بدان [illegible] آورده اند که مشرکان قریش یا [illegible] ثقیف از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدند
که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که ویسئلونک و میپرسند ترا عن الجبال از
کوهها یعنی از احوال آن فقل پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد آنرا ربی
پروردگار من نسفا پراکنده ساختنی در [illegible] پس [illegible] چون ریگ پس باد [illegible]
را [illegible] تا آنرا [illegible] کوهها [illegible] ایشان بر دارد [illegible] دریا افکند فیذرها [illegible]

پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَا تَرَى فِيهَا نبینی در وی عِوَجًا پستی و مغاکی وَلَا أَمْتًا
و نه بلندی و پستی يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند خواننده را همه مردمان یعنی آواز خواننده که اسرافیل است
که ایشان را بسوی محشر خواند لَا عِوَجَ لَهُ کجی نکنند مر او را یعنی مدعوی نتواند که عدول کند از خواننده بلکه همه اقبال
نمایند بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند [illegible] باید و مشرکان را بر [illegible] وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها
را سخن کنندگان خدای را از عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام
ایشان در رفتن بمحشر يَوْمَئِذٍ در آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی مگر کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر آنکه دستوری دهد
لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر شفاعت او را خدای وَرَضِيَ لَهُ و پسندیده باشد مر وی را قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه
پیش روی ایشانست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نتوانند جمیع
عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است و
عدم احاطه بوی نه از قصور و نسبت علمی و نقصان آنست بلکه از کمال ذات تعالی و تقدس [illegible] وست

کجا دریابد او را عقل چالاک • که برونست از سرحد ادراک • تا شاسیکی [illegible] و صفاتش • که کنیست کس از کنه ذاتش

وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و فروتن شوند اصحاب رویها یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ
مر خدای زنده پاینده همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکانند و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بتحقیق
بی بهره ماند و نومید گشت مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی بار ظلم بر گرفته بموقف حشر آید وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که
کند مِنَ الصَّالِحَاتِ از کارهای شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان
شرطست لاجرم هر مؤمن که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا ظلم و ستم و بیداد که زیادتی سیئات است وَلَا
هَضْمًا و نه از کم و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند و نه بر سیئات وی افزایند
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه بر وعید را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بزبان عرب
وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ و مکرر کردانیدیم در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
شاید که پرهیز کنند مشرکان و بترسند از آنچه که بر ایشان فرود آید أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ یا تجدید کند قرآن ذِكْرًا مر ایشان را
پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا برتر از الحاد ملحدان یا پاکیزه
از اقوال مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار اوصاف کمال [illegible]
المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام وحی نازل شدی بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی آنحضرت
قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا که چیزی فوت شود یا فراموش کند قرائت میفرمود [illegible] جبرئیل قرائت [illegible]
آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْآنِ بقرائت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَيْكَ بسوی تو وَحْيُهُ
وحی آن [illegible] فرموده که [illegible] پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند [illegible]
[illegible] نزول [illegible] که مردی زن خود را طپانچه زده بود و پیش

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد قصاص طلبید حضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت در
آن حکم متوقف شد تا آیه الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن پیش از آنکه وقل
و بگوی ای پروردگار من رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا قرآن
[illegible] در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیادة
علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند و حضرت پیغمبر را بدعای زیادة علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم
شود که [illegible] خواند باشد هر آینه [illegible] و علّمک ما لم تکن تعلم
علم الاولین و الآخرین [illegible] حقایق اشیا تواند رسانید نظم علمها انبیا و اولیا در دلش
رشته چون [illegible] عالم [illegible] علم ادبی [illegible] وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما فرمان دادیم
آدم مر آدم را مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منهیه مگرد و از آن مخور فَنَسِيَ پس فراموش
کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطا [illegible] و آنچه از وی صادر یافت
او را بر منع قصدی وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر ملائکه را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده
و تحیت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ که او بود [illegible] أَبَىٰ سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس
گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا ای آدم بدرستی که این بو عَدُوٌّ لَكَ دشمن مر تو وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حوا است فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس
باید که او بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَىٰ که تو در رنج افتی یعنی چون
از بهشت بیرون روی [illegible] اسباب معیشت پیدا باید کرد إِنَّ لَكَ بدرستی که ترا هست در بهشت أَلَّا
تَجُوعَ فِيهَا آنکه گرسنه نشوی در وی که همه نعمتها آماده است وَلَا تَعْرَىٰ و برهنه نیکردی که از ملبوسات آنچه باید هست
وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ و بدرستی که تو تشنه نشوی فِيهَا در وی که جویهای انهار در [illegible] وَلَا تَضْحَىٰ و در آفتاب نیز [illegible] که ظل
بهشت همه ظلیل است [illegible] فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس القای وسوسه کرد بسوی
آدم شیطان پس از آنکه در بهشت در آمد و حوا را [illegible] و حوا با آدم باز گفت و آدم [illegible]
شد با ابلیس که خود را بصورة پیری پریشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج [illegible] طلبید قَالَ
يَا آدَمُ گفت ای آدم علاج این رنج خوردن میوه شجرة الخلدست هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت
جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ و دلالت کنم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال نپذیرد آدم
گفت آری [illegible] ابلیس [illegible] شد آدم و حوا علیهما السلام بشجره منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس خوردند
از آن درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و
برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و میچسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت
بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن درخت فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند
از مطلوب خود که عمر جاوید [illegible] بود بعد از آن توبه و استغفار نمود و حضرت رسالت [illegible] بشفاعت

آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را خدای فَتَابَ عَلَيْهِ و قبول کرد توبه او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را بر ثبات بر توبه
قَالَ اهْبِطَا گفت خدای آدم و حوا را که فرود روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ بر خواندن اولاد شما لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن بود چنانچه ظاهر است و اقعات از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت
ذریه هر دو با هم ظاهر است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى راه نماینده
یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدی را فَلَا يَضِلُّ پس گمراه
نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و رنج نبیند در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی بر تابد عَن
ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر او راست مَعِيشَةً ضَنكًا زیستی
سخت و تنگ در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بحوایج مبتلا گردد یا قناعت از و بستانند بدام حرص در ماند گویند
از معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ روز قیامت نابینا
که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبت بعد از آن قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي گوید آن معرض خدایا که چرا برانگیختی مرا أَعْمَىٰ نابینا
یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و اراده فعل ملفی جهة اثبات ثبت بتحقیق قوم این تفسیر وَقَدْ كُنتُ و حال
آنکه بدرستی که من بودم بَصِيرًا بینا در دنیا که سوار قبر برآمدم قَالَ گوید حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که أَتَتْكَ
آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی و ترک کردی
آنرا وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ترک کردن تو آنرا در دنیا الْيَوْمَ تُنسَىٰ امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و همچنان
که روی گردانیده از کتاب نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد در گذشت یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ
رَبِّهِ و نگروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت تر
از تنگی معیشت این دنیا وَأَبْقَىٰ و پاینده تر جهة آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود قرآن مر مشرکان قریش را
و طریق اعتبار بریشان روشن نساخت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل
قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند در وقت تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون
احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن هلاک لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِّأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقول که نهی کنند ارباب
خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلماتی که سَبَقَتْ پیشی گرفته و پیش رفته مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو که عذاب
منکران با آخر افکند یا از نسل ایشان مؤمن بیرون آید لَكَانَ هر آینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را
که هیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُّسَمًّى و وقت نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده
تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی چنانچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن
ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر به
آیة السیف منسوخ شد وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ نمازی مقرون بحمد پروردگار تو یعنی نماز گزار بوقتی که

حمد گوی خدا را برای آنکه ادای نماز و توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و
پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب مر او را گزار یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ
النَّهَارِ و طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف
اول نصف اخیر روز جمع و جهة آوردن اطراف از امن الباس یا باعتبار تصیین بی در وقت ادای نماز لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ
شاید که خشنود کرده ایند شوی و حفص بر بنا فاعل خواند یعنی خشنود شوی و در تعمیم اقاویل کرامتی باشد که
خدای ترا اعطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته و لسوف يعطيك ربك فترضى افتد و این قول میکند نعم
أنت هر چند توئی جان ها ایشان همه آن توأند هم خشنود و جنت خدا در محشر خشنود بر کرم
غفران هم ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح
شان مهمان توانستی نمود حاضر نبود آنحضرت مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله
میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و ما در خانه چیزی که او را ضیافت کنیم این مقدار آرد بما بفروش و
معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بهای آن بدهم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت نفروشم
و معامله نکنم مگر که چیزی در گرو من نهند من بحضرت مراجعت نمودم و صورت حال باز گفتم فرمود که واللّه إنّی
لأمينٌ في السماء و أمينٌ في الأرض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او
گرو نهادم و این آیه جهت تسلیه خاطر مبارک او نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر
إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچه برخوردار کرده ایم بدان چیز أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون یهود و کتابی و امثال
ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه
است حق سبحانه دنیا را شکوفه خوانده زیرا که تری و تازگی او ده روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده
گردد و نیست شود بیت مال جهان باغ تنم شکوفه ایست * کاو لعجلوه دلربا بنامد حالت * یکهفته نکرده
که فرو ریزد از درخت * بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال * اهل کمال در دل خود جا چرا دهند * آنرا که هم
بدم نرفت آفت زوال لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمایم ایشان را در آن یا آزموده فتنه ایشان سازیم یا عذاب کنیم
در قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار تو ترا در دنیا یعنی روزی دادن
ترا در نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر است از انها که داده ایم ایشان را وَأَبْقَىٰ و پاینده تر است وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر
کن کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بدان یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم ترا رِزْقًا روزی
دادن یعنی تکلیف نمیکنیم که خود را و کسان خود را روزی ده نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای
نماز و تهیه اسباب نماز فارغ بال باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان تقوی راست
در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون محنتی به بعضی از اهالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشانرا
بنماز فرمودی و این آیه خواندی وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا و گفتند مشرکان مکه که چرا نمی آرد برای ما بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ

انبیا

از پروردگار خود یعنی چرا از نجد بطلب معجزه ظاهر نمیکند آیا نیامد بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی
خبر انچه در کتابهاء پیشین است از عذاب که متفرع بود در تکذیب انبیاء هلاک قومی بعد از ظهور معجزات چون
اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان انچه در توریة و انجیل است از صفت
محمد صلی الله علیه وسلم و بشارت بقدوم او و حقیقة آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد
ایشان را باعظم معجزات که قرآنست فرمود که آیا نیامد است بدیشان بیان روشن مشتمل بر ذکر انچه در کتب
سماویه بوده و آورده اند که او امی است و آن کتب و صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء
عرب از آنان بمثل سوره از آن عاجز شده با وجود چنین معجزی واضح دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است
ولو انا اهلکناهم و اگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بعذاب بعذابی نزدیک ما سبب کفر ایشان من قبله پیش از بعثت
محمد علیه الصلوة والسلام یا نزول قرآن لقالوا ربنا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی
الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت خواند فنتبع آیاتک پس پیروی کردیمی آیتهاء ترا که بوی بفرستادی
من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی و نخزی و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش
ما قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قل کل بگو هر یک از شما و ما متربص منتظر
مآل حال و مرگ یعنی شما انتظار مرگ ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فتربصوا پس انتظار برید و متربص باشید
فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد بحقیقت که من اصحاب الصراط السوی کیانند خداوند
راه راست و من اهتدی و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته بود و هم
راه نماینده بیت راه دان و راه بین و راهبر * در حقیقت نیست جز خیر البشر

الجزء السابع عشر

سورة الانبیاء مایة و احدی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب للناس نزدیک آمد مر مردمانرا حسابهم وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامة و گفته اند مراد از ناس
کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وهم فی غفلة و ایشان
در بیخبری اند از حساب یا مواخذه معرضون اعراض کنندگانند از تفکر آن یا معرض اند از طریق توبه
ما یأتیهم نیاید بدیشان من ذکر هیچ پندی من ربهم از آفریدگار ایشان محدث نو فرستاده و تجدید منزل
شده الا استمعوه مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ایشان یلعبون بازی کنند بدان و استهزا
نمایند بآن بشنوند آن ذکر را لاهیة قلوبهم و دلهاء ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافل اند از تامل در معنی
قرآن و تفکر در حقایق آن ... نقل میکنند از ابو بکر وراق ... که قلب لاهی دلیست مشغول باموال دنیا و
غافل از احوال عقبی واسروا النجوی و پنهان میدادند کافران راز گفتن خود را الذین ظلموا آنانکه ستم کردند بر خود
بشرک و معصیت هل هذا آیا هست آنکه شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الا بشر مثلکم مگر آدمی
مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجیء و رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد افتأتون

السحر آیا میروید شما بجادوی یعنی سحر او را قبول میکنید اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است وانتم تبصرون و شما می بینید او را که آدمیست مثل ما و فرشته نیست پس حق سبحانه
پیغمبر را اعلام کرد که ایشان چه میگویند در پنهان پیغمبر خود را از آن خبر داده و فرمود که جواب ایشان بگو و حفص قال
خوانده یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را فی السماء والارض در
آسمان و زمین اگر جهر گوینده و اگر سر وهو السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم و داناست باسرار ضمایر ایشان
بل قالوا بلکه گفتند از آنچه گفتند که قرآن سحر است ترقی کرده گفتند اضغاث احلام سخنانیست چون خواب پریشان یعنی
از هر جانب و آن بیهوده است بل افتریه بلکه بر بسته است از خود و افترا کرده و سخنان بی اصل است بل هو شاعر بلکه او شاعر
است کلام شعری میگوید و در خیال سامع و امیکند یعنی چندان که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم متحیر و مضطرب گشته گاهی ساحر و گاهی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان گو
میخواندندش و میگفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که بیارد بما معجزه کما ارسل الاولون
همچنان معجزه که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود
که ما آمنت نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قبلهم پیش از ایشان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشانرا بعذاب که در گذشته آنها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند
افهم آیا پس اینها یؤمنون ایمان آورند اگر آیتها بیارد یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دلتر و
ستیزه تر از مشرکان گذشته اند وما ارسلنا و نفرستادیم قبلک پیش از تو پیغمبری الا رجالا نوحی الیهم مگر مردانی که
وحی فرستاده شده اند و حفص نوحی بنون خوانده یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده
و همه بشر بوده اند تا امت ایشان از ایشان بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فاسئلوا پس بپرسید
این سخن را که انبیا بشر بوده اند اهل الذکر اهل کتاب را که باخبار انبیا دانا اند ان کنتم لا تعلمون اگر
هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود وما جعلناهم
وما ساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان جسد که لا یأکلون الطعام نخورند طعام خورده فی وما کانوا و نبودند خالدین
باقی ماندگان در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم وعده ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرده
بودیم از غالب بودن موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را ومن نشاء و هر کرا خواستیم
از مؤمنان یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود واهلکنا المسرفین و هلاک کردیم کافران و گزافکاران گویان
لقد انزلنا و هر آینه فرو فرستادیم الیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا کتابی که او فیه ذکرکم در وی شرف
نام آوری شما باید و موعظه شما افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدو
بگروید ... اهل قرآن را شرف ... است و خبر اشراف امتی حملة القرآن ...
اجلال و اکرام ... اهل قرآن اند اهل الله وبس * اند در شان کی رسد ... * اهل الله خاصه

جملتین کلام

بیت جز برق که بر نجوید ز دام ٭ هر که در دام نفس است و هوا ٭ اهل شیطانست یعنی اهل خدا آورده اند که در ولایت
یمن دهی بود که آنرا حضور یا حاصورا گفتندی حضرت عزت پیغمبری بریشان فرستاد او را از روی ستیز
و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بریشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندایی از آسمان آمد که
ای قصاص انبیا بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرد به تمامی هلاک
شدند کما قال وکم قصمنا و چند در هم شکستیم من قریة کانت ظالمة از دیهی که بودند ستمکاره یعنی هلاک کردیم و
معذب ساختیم اهل شهر و دیهها که مشرک بودند و بیدادگر و ستمکار وانشانا و بیافریدیم بعدها بعد از
هلاکت آن قریه قوما آخرین گروهی دیگر بجای ایشان تنبیه میکند که مردم بدانند که آن قادری که عاجز نبود از هلاک
پیشینیان قادر است بر هلاک پسینیان فلما احسوا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی حضوریان دریافتند باسنا
عذاب ما را و مشاهده کردند یعنی که لشکر بخت النصر گرد ایشان در گرفت اذا هم منها ناگاه ایشان از آن دیه
یرکضون هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا مروید و
پای مجنبانید و مگریزید از عذاب خدای وارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم فیه بسوی آنچه که متنعم شده اید در آن ومساکنکم
و باز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسئلون شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور
مقدمات عذاب را دیدند خلاص را وجهی نیافتند قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بما انا کنا بدرستی که ما بودیم ظالمین
ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعواهم این خواندن ایشان یعنی
کلمه یا ویلنا میگفتند حتی جعلناهم تا آنگه که گردانیدیم ایشانرا حصیدا گیاه درویده چنانچه گیاه را بداس درو کنند
ایشانرا بشمشیر درو کردند و ساختیم ایشانرا خامدین مردگان و افسردگان وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم
آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان آنهاست لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها را برای لعب نیافریدیم
بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون کردانیدیم بانواع بدایع و غرایب و اصناف بدایع و صنایع
نظم ٭ خود هم فکر خود را از فرش تا عرش ٭ دیدیم نقش بست که سر عجیب نیست لو اردنا اگر خواستیم ان نتخذ
که فرا گیریم لهوا چیزی که بازی کنند بان و بر وفق آن مشغول شوند چون زن و فرزند لاتخذناه هر آینه فرا
میگرفتیم من لدنا از نزدیک ما جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی از حور یا ملائکه نه از جنس آنچه شما میگویید
ان کنا فاعلین اگر بودیم کنندگان این کار را بل اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز
لهو فرا نگیریم بلکه نقذف بالحق میفکنیم حق را علی الباطل بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فیدمغه
پس فرو شکند و تباه کند آنرا فاذا هو پس ناگاه او یعنی لهو یا کفر زاهق محو شده و نابود گشته ولکم الویل و مر شما راست ویل
که عبارت از حسرت و ندامت یا نام وادی است در دوزخ یا عذاب مما تصفون از آنچه صفت میکنید خدای را بوصفی که نشاید او را
از گرفتن زن و فرزند وله و مر او راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض و هر که در زمین است
از جسمانیات ومن عنده و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملائکه لا یستکبرون سرکشی نکنند عن عبادته از پرستش او ولا

یستحسرون و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت انقطاع نمیورزند یسبحون تنزیه میکنند حق را اللیل والنهار شب و روز
یعنی پیوسته بتعظیم او حق میگذرانند لا یفترون و سست و ضعیف نمیشوند ام اتخذوا آیا فرا گرفته اند کافران آلهة خدایان
باطل من الارض از زمین یعنی خدایانی که از اجزاء زمین مصنوع اند چون زر و نقره هم ینشرون ایشان زنده کنند
مردگانرا تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتانرا آلهه میگویید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و پیدا اینکه
ایشانرا قدرت نیست بر او چه داعی بر دست از عبادت ایشان باز نمیدارید لو کان اگر باشد فیهما در آسمان و زمین
آلهة خدایان که تدبیر ایشان کنند الا الله بجز خدای لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کار عالم در هم شکند
چه اگر الهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور وارد گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در
تعویق افتاده نا ساخته بماند پس هر ذره عالمیکه بود و جز حضرت الله نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا تو
جز اضعف اند توانا تویی ٭ چون قدرت بانگ برالحق زنند ٭ جز تو که یارد که انا الحق زند فسبحان الله پس تنزیه کنید
که دو خدای که رب العرش آفریدگار عرش است عما یصفون از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحب و ولد لا یسئل
پرسیده نشود خدای عما یفعل از آنچه میکند بجهة عظمت و تفرد بالوهیت و اسباب آنکه هرچه کند عین حکمت و صواب است
وهم یسئلون و ایشان یعنی بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهة آنکه مملوکانند و مملوک را ناچار است که
حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدای آلهة خدایان و معبودان
قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه بیرون خدای عقلا و نقلا هذا اینک ذکر من معی یاد کرد آن
کسانی که با منند یعنی امت یعنی قرآن وذکر من قبلی و اینک یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و
سایر کتب حاوی و در تحقیق آن نکرده آنکه یا اینها و ازانا امتیست که در همه نیست الا امر توحید و نهی از شرک
بل اکثرهم بلکه بیشترین یعنی هر ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان حق و باطل تمیز نمیکنند فهم معرضون
پس ایشان اعراض کنند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول
هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر که وحی کرده شده و حفص نوحی میخواند یعنی او وحی کردیم بوی انه لا اله که
خدای بحق الا انا مگر من فاعبدون پس مرا پرستید وقالوا اتخذ الرحمن و گفتند مشرکان فرا گرفت خدای بسیار بخشنده
ولدا فرزندی از ملائکه سبحانه پاکست او و منزه از آن بل عباد مکرمون بلکه بندگان گرامی اند بر خدای لا یسبقونه بالقول سبقت نگیرند یعنی
بی دستوری وی سخن نگویند و از این سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای
شفاعت نتوانند کرد وهم و ایشان بامر خدای یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم
آنچه پیش از این کرده اند وما خلفهم و آنچه پس از این کنند ولا یشفعون و در خواست نمیکنند الا لمن ارتضی مگر کسی را
که خدای پسندد شفاعت او را یا کسیکه پیش خدای حق مقرب باشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که شفاعت نکنند مگر
کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وهم و فرشتگان من خشیته از ترس عقوبت او مشفقون
ترسانند یا از هیبت و عظمت او ترسان ومن یقل منهم و هر که گوید از ملائکه و سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که

که من خدایم بجز وی فذلک پس آن قائل را نجزیه پاداش دهیم او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مدعی
ربوبیت را جزا دهیم نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکاران را بر خدا ایشان اولم یر الذین کفروا آیا ندیدند
یعنی ندانستند آنانکه کافر گردیده اند ان السموات والارض آنکه آسمانها و زمینها کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع مراد
آنست که حقیقه متحد بود ففتقناهما پس باز کشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمیز یا آسمانها بسیط بود او را
تحریکات مختلف چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع کردیم
یا ارض و سما بیکدیگر ملتصق بودند یعنی در هم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را میان در آورده ایشان را از
هم جدا ساختیم و در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه اخراج کرده بر یا هفت طبقه شد و از آسمان شش طبقه بیرون
آورده بر یا هفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست آنرا
باران دادیم و این را گیاه کشاده گردانیدیم وجعلنا من الماء و پیدا کردیم از آب کل شیء حی هر چیزی که زندگانست یعنی همه حیوانات
را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان با آب و انتفاع دایم بر همه کس ظاهر است
یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل اینجا بجهه عموم افلا یؤمنون آیا نمی گروند
مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وجعلنا فی الارض و خلق کردیم در زمین رواسی کوههای بلند ان تمید
بهم تا نجنبد زمین و میل نکند ایشان را وجعلنا فیها و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فجاجا سبلا
راههای کشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وجعلنا السماء و گردانیدیم آسمانرا
سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقت معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه وهم
و کافران عن آیاتها از نشانهای آسمان که دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او و حکمت
ظهور است معرضون اعراض کنندگانند وهو الذی و اوست آنکه بقدرت کامل خلق اللیل والنهار بیافرید شب
تیره را تا مردم آرام یابند و روز روشن تا در وجه معیشت تصرف نمایند والشمس والقمر و بیافرید آفتاب و ماه
کل هر یکی از ایشان فی فلک یسبحون در چرخ آسمان سیر میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شناوری آشناور
وسط آب وما جعلنا لبشر و نگردانیدیم مر آدمی را من قبلک الخلد پیش از تو پایندگی افان مت آیا اگر تو بمیری فهم
الخالدون پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهائی خواهند یافت نی
کل نفس هر نفسی را در دنیا ذائقة الموت چشنده مرگ است هر که قدم از در وجود در عدم نهاد بمقتضای همه اهل وجود را
شربت فنا خواهند نوشید و لباس ممات و فوات خواهند پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود ونبلوکم و می آزمائیم شما را بالشر بسختی یعنی ببلاها و محنتها والخیر و
بنیکوئی و عطاها در نعمتها فتنة آزمودنی و مصدر است از غیر لفظه یعنی بخواهیم که با شما معامله آزماینده کنیم
بکسیر در سختی و آسایش و نکبت و دولت تا مرتبه هر یکی در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود
والینا و بسوی ما ترجعون باز گردانیده خواهید شد و بحسب عمل جزا خواهید یافت آورده اند که روزی

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجوار دستان دید عرب بگذشت ابو جهل از آن میان طرح راه و اشکله بخندید و گفت
اینست پیغمبر بنی عبد مناف است آیت آمد که واذا رآک الذین کفروا و چون به بیند ترا آنانکه کافر گردیده اند ان یتخذونک نگیرند ترا الا
هزوا مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند و مراد آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذی
آیا اینکس است که بدوست یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را به بدی وهم و حال آنست که کافران بذکر الرحمن
یا دکردن خدای یا از وی بگو انشتن یا بقرآن یا بنام رحمن هم کافرون ایشان ناگروندگانند پس مستحق استهزا
و لایق سخریه ایشانند خلق الانسان آفریده شده است انسان من عجل از شتاب غایة با لغات یعنی از فرط استعجال و
قلت تانی در امور گویا مخلوق از شتابست و از جمله شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث
که تعجیل میکرد بعقوبت حق سبحانه فرموده که ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را آیاتی نشانهای عقوبت خود را در دنیا
که روز بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید در خواستن آن ویقولون و میگویند کافران
متی هذا الوعد کی باشد این عذاب یا وعده قیامة یا ما بگوئید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان خطاب
بپیغمبر است صلی الله علیه وسلم و صحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه باز داد آن کفار ایشان فرموده لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند آنانکه
کافر اند حین لا یکفون هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم النار از رویها خویش آتش دوزخ را ولا
عن ظهورهم و نه از پشتها خود را زیرا که آتش احاطه کرده باشد بر ایشان ولا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده
شوند یعنی یاری که عذاب را از ایشان باز دارد نیابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران
بدانند که چنین عذابی راست تعجیل نکنند بوقوع آن یاد اند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بل تاتیهم بلکه
بیاید بدیشان ساعت قیامة بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت و متحیر کرداند ایشان را فلا یستطیعون پس توانا نباشند
ردها باز داشتن او را از خود ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند بتوبه یا معذرت
یا انتظار کرده شوند یعنی در ایشان و نه در بلا ایشان نگرند ولقد استهزئ و بدرستیکه افسوس کرده اند
برسل من قبلک برسولان پیش از تو حق تعالی تسلیه خاطر آنحضرت را از حال انبیاء گذشته و استهزاء معاندان با
با ایشان خبر میدهد و بتهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا کرده اند فحاق پس
احاطه کرد بالذین سخروا بآنانکه سخریه کرده اند منهم از پیغمبران یعنی قومی که با انبیاء سخریه نمودند بر ایشان رسید ما کانوا
جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند پس بکافران نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت
واقع خواهد شد قل بگوی ای محمد مستهزیان را من یکلؤکم که نگاه میدارد شما را باللیل والنهار بشب و روز من الرحمن
از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه ایشان عن ذکر ربهم از یاد پروردگار خود یا از قرآن یاد
مواعظ آن معرضون اعراض کنندگانند یعنی ایشان از عقوبت الهی نترسند و نگاه دارنده جز شان نشناسند ام لهم
آلهة آیا مر ایشان را خدایانست که از ما ... تمنعهم باز دارند ایشان را من دوننا بجز ما از عذابی که باشد از نزد
ما و گفته اند در آیه تقدیم و تاخیری هست تقدیرش اینکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان الهه ایشان میکند

لا یستطیعون نمی‌توانند آنکه گروهی ایشان آلهه اند نصر انفسهم یاری دادن نفسهای خود را یعنی اگر کسی بایشان گروهی
رساند از کسر و قطع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه نصرت خود را نگاه توانند داشت ولا هم
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بعد دیگری منا از عذاب ما یصحبون نگاه داشته و تنها رد داده شوند
بل متعنا بلکه برخوردار کردیم هؤلاء آن گروه مکیان بنعمت عیش دنیا و سلامتی و آباءهم و پدران ایشان را حتی طال
تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهند بود و
نخواستند که دم بدم بقاء عیش ایشان درهم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد نظم مغرور مشو
دم بدم دست اجل • برهم زند این بنا که افراشته افلا یرون آیا نمی‌بینند کافران انا نأتی الارض آنکه ما می‌آییم یعنی
فرمان ما می‌رسد ایشان ننقصها من اطرافها کوتاه میکنیم آن را از اطراف آن یعنی بگشاییم آن را بر مسلمانان که هر روز قلعه
بگیرند و شهری بحوزهٔ تصرف در می‌آورند افهم الغالبون آیا ایشان اند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مؤمنان قل انما انذرکم
بگو جز این نیست که بیم میکنم شما را بالوحی بانچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیگویم بلکه از نزدیک
خداست آنچه شما را بدان میترسانم و شما از بیم دادن متاثر نمیشوید ولا یسمع الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن
اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بانچه میشنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع
ایشان نمیشود ولئن مستهم و اگر برسد بکفره نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو یعنی اگر برسد
بکفار اندکی از آن بر سبیل خوار و فروتنی شوند از غایت اضطراب و حیرت لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا
ای وای بر ما انا کنا بدرستیکه بودیم ما ظالمین ستمکنندگان بر خود بشرک و تکذیب ونضع الموازین و وضع کنیم ترازوها
ذوات العدل لیوم القیمة برای روز قیامت صاحب کتاب و بعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت از عدل است یعنی
موازین تثبیت از برای محافظت حساب و مکافات اعمال راست و جمهور بر آنند که مراد میزانیست که او را عمود و دو
دو کفه باشد چون ترازو هاکه بدان میسنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان وست
چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفته یا آنکه اعمال هر یکی را میزانی میسنجد
پس بنا بر هر یکی میزانی باشد و جهت او اضافت با جمع است و بعضی بر آنند که علاحده هر کس را میزانی خواهد بود که
او بدان بسنجند فلا تظلم پس ستم کرده نشود نفس شیئا هیچ نفسی چیزی را از حق خود یعنی از نیکی هیچ عمل را
سنجیده نگذارند وان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة من خردل هم سنگ دانهٔ خردل که سپند دانه که اصغر حبوبات
اتینا بها بیاریم آن را و حاضر سازیم وکفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمارکنندگان اعمال یعنی کاف نزد ما که عالم و عادل
عدل ما راست ولقد آتینا و بدرستی که دادیم ما موسی و هرون الفرقان موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل
یا نصرت را یاری یا شکافتن دریا وضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که تا بیان آن بدان از ظلمت
حیرت باز رهند وذکرا للمتقین و پند دهنده مر پرهیزکاران را الذین یخشون آنانکه میترسند ربهم از عذاب پروردگار خود بالغیب
پوشیده یعنی خدای را نادیده از وی ترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترسکار باشند

جنانچه اظهار خوف میکنند بآشکارا در موضع اخلاص ... نقل میکند که هر کاری آرد بوحدانیت خدای
در کوی بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای بغیب وهم و ایشان از هر چیز که دارد
من الساعة از احوال قیامت مشفقون ترسندگانند وهذا و این قران ذکر مبارک یعنی پندیست بسیار خیر و با منفعت که
بر محمد علیه الصلوة والسلام انزلناه فرو فرستادیم او را و او بخود برکات افانتم آیا شما له منکرون مر قران را انکار
کنندگانید ولقد آتینا و هر آینه بدرستیکه دادیم ابرهیم رشده ابرهیم را راه یافتن او بصلاح من قبل پیش از موسی و هرون
یا قبل از محمد صلی الله علیه وسلم یا پیش از بلوغ او را توفیق شناخت دادیم وکنا به عالمین و بودیم با استحقاق او مر
عطا ها را دادیم بر فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم اذ قال یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود را آذر
وقومه و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل چیست این شکلها و صورتها که بوستند التی انتم لها
آن یعنی پرستش آن عاکفون مجاوران اید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر گوید هفتاد و دو بت بوده و بزرگ
همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتهای
بر هیئت سباع و طیور و سایر دواب و انسان دیدند بعضی تماثیل بصورت حیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر با بریم خلیل
علی نبینا و علیه السلام فرمود که این صورتها چه چیز است که می‌پرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم آباءنا پدران خود را لها
عابدین مر آنها را پرستندگان ما نیز بتقلید ایشان کنیم قال گفت ابرهیم علیه لقد کنتم انتم بتحقیق بودید شما وآباؤکم
و پدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطایی آشکارا قالوا گفتند قوم وی از روی تعجب اجئتنا
بالحق آیا آورده‌ای این سخن را براستی و جد ام انت یا توئی من اللاعبین از بازی کنندگان بر سبیل لاعبه و مطایبه سخن
گوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خویش قال گفت ابرهیم علیه بل بلکه نه بسته بازی کننده‌ام ربکم آفریدگار
شما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین است الذی فطرهن آنکه آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را وانا علی ذلکم
و من بر این گواه که پروردگار شما است من الشاهدین از گواهانم یعنی اقرار دهندگان و تحقیق دادن شهادت بینا بر آورده اند
که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن به بتخانه
در آمده بتان را آراسته و پیش ایشان طعام نهاده و هم پرستش بجای آورده بتخانها را بخود باز
گشتندی چون ابرهیم علیه با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست با ما بیرون بیا تا
تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابرهیم بلا دفع جواب ایشان نگفت روز دیگر که بیرون رفتند خواستند که او را ببرند
بهانهٔ بیماری پیش آورد فقال انی سقیم پس گفت ابرهیم که من بیمارم یعنی در خود بیم آنکه ما طاعون نالو کرده ایشان
دست از وی باز داشتند و برفتند ابرهیم بتنهائی از ایشان گفت وتالله و بخدا سوگند که لاکیدن هر آینه تدبیر کنم و
چاره سازم که بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه بگردانید روی از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید
مدبرین پشت کنندگان بر ایشان یعنی وقتی که بتخانه را بگذارید و بتماشاگاه روید یکی از قوم این سخن بشنید و با کس
نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته بتخانه در آمد فجعلهم پس کرد ایشان را جذاذا

جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگ ایشانرا و اصنام را بود یعنی بت بزرگترین را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده
بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکستن
بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم علیه از ین عمل آنکه قوم بوی
و گفته ابرهیم علیه را جمع با برهیم است یعنی وی بنا را بشکست تا شاید که بدو رجوع کنند و او حجتها از بهر
قاطع برایشان ثابت کند القصه چون نمرود و دیگران آخر روز به بتخانه در آمدند و از وقوع آن صورت متحیر شدند قَالُوا
مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هَذَا بِآلِهَتِنَا با خدایان ما در ایشانرا در هم شکسته است إِنَّهُ بدرستیکه او لَمِنَ الظَّالِمِينَ
هر آینه از ستمکارانست بر آلهه چه ایشانرا تعظیم بایستی کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بر خود
عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن پیدا سازند آنکه گفته بود
تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ از ابرهیم شنیده بود با دیگری گفت و در زبانها افتاد و بامرا نمرود رسید قَالُوا گفتند با نمرود
که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سَمِعْنَا فَتًى شنودیم از جوانی که برهمه يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ
میگویند نمرود را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قَالُوا گفتند نمرود و دیگران فَأْتُوا بِهِ بیارید او را عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردم
یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتانرا نکوهش میکند پس ابرهیم را
گرفته پیش نمرود و قوم او حاضر کردند قَالُوا أَأَنْتَ گفتند آیا تو که فَعَلْتَ هَذَا کردی این کار را با خدایان ما ای ابرهیم از کسر و قطع
بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ خدایان ما ای ابرهیم قَالَ گفت ابرهیم که من نکرده ام بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَذَا بزرگ ایشان این
روی خشم که با ایشان داشت که با وجود من چرا ایشانرا پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید از ایشان که کی شکست ایشانرا
إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ پس باز گشتند با عقول خود فَقَالُوا پس گفتند بعضی ایشان
با بعضی إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شما ستمکارانید به پرستیدن چیزی که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده
شدند عَلَى رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سرها در پیش افکندند از خجالت و حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته
که مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز الهه خود قَالَ
گفت ابرهیم علیه أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند بشما چیزی که
او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَكُمْ زشتی و ناخوشی مر شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ
و مر آنچیزها که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود از حجت
شنیدند از معارضه بعضا ره نقل کردند قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزانید او را بعقوبت آتش که اهولست وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری
کنید خدایان خود را بانتقام از وی کشیدن إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید فَاعِلِينَ کنندگان نصرت یعنی یاری دهنده
ربتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوه بنا کردند ارتفاع آن شصت گز قریب یکماه هیزم گرد کرده آنرا
بر ساخته و در وغن نفط ... بر هیزم ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را علیه غل بر گردن و بند بر پای و دست
نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرئیل علیه در هوا بوی رسید گفت هلک ترا هیچ حاجت داری گفت

داد که اما الیک فلا حاجت دارم اما بتو نه جبرئیل گفت پس آنکه داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن
چون توکل خلیل علیه بر خدای جلیل و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا گفتیم ما يَا نَارُ ای آتش كُونِي
باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ سرد و سلامت بر ابرهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر نگفتی که بر و دت با سلامت شو
ممکن بودی که ابرهیم از سرما بفسردی وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند نمرودیان كَيْدًا مکری با ابرهیم که در سوختن او
فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس ما کردانیدیم ایشانرا زیانکارتر چه سعی ایشان برهان قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم و
بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه با آتش فرود آمد فی الحال آن غل و بند او بسوخت
و بر حوالی او گل و نرگس پدید آمد و چشمه آب شیرین روان شد و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود از
بالای صرح دید که ابرهیم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملکی اقبال سخن میگوید و در گرداگرد
ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت او در بنیجا است که ویم بزرگ خدا
و من براو قربانی کنم ابرهیم علیه فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در
اخبار آمده است که نمرود چهار هزار گاو قربان کرده و ترک ایذاء ابرهیم کرفت در کشف الاسرار آورده که نمرود
محققان خطاب یا نار کونی با آتشیست که در کانون دل خلیل بود یعنی شعله شوق محبت نظم آتش او در دل
آتش دارد ◦ وان آتش دل دل مرا خوش دارد ◦ خلیل از نمرود یک آتش نمرود رسید خواست که از سوز شهود عشق
آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهود دی سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت باش بر
ابرهیم چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش معجزه خلیل را بوستان ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی
نابود شود بوستان پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر ابرهیم سلامت نیافتی از شعله نار الله الموقده بسوزد و عن
دعوت بمانند و از ینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بروی غالب نبود بیت
عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ◦ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابرهیم را
از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادر زاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشانرا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا
بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ در آن مر جهانیان را که ولایت شام است و برکت تمام بخت
انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابرهیم بزمین فلسطین نزول کرد و لوط
بمؤتفکات و میان آن دو موضع مسافت یکشبانه روز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ابرهیم را از ساره که دختر عم
او بود پسری إِسْحَاقَ اسحق نام وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی او پسری از ما طلبیده
بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را کردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَ
جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم
بایشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپا داشتن نماز
وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهة تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ

پرستندگان با اخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوة یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را
باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ که بود که در آن دیه میکردند
یعنی اهل آن دیه میکردند عملهای ناپاک و آن دیهی بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه میزدند و
مال ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایرهٔ
فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت
که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان است و قصهٔ لوط قبل ازین تفصیل کرده
وَنُوحًا و یاد کن نوح را علیه إِذْ نَادَى چون ندا کرد پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط علیهما السلام
یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل
بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ
بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنان که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم
نوح كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد یعنی کافر چه کفر بدترین بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه
ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت
زار آورده اند که چون داود علیه در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از ... پرسیدی و حکم
پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان زاده ایلیا گفتندی و دیگری راعی گوسفند او را
یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله گوسفندان این مرد یوحنا شب در خود را ... بکشت زار من در آمده اند و تمام
خورده اند و قولی آنست که بوستان ... بوده و خوشهای انگور خورده و تلف کرده داود علیه از یوحنا
پرسید که آیا چنین واقع شده است یوحنا گفت آری چنین است که ایلیا میگوید داود علیه حکم کرد که گوسفندان
خود را بایلیا ده و در شریعت داود حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و صورت این قصه بر سلیمان
معلوم شد در محکمه در آمد و در سن سیزده سالگی بود پدر را فرمود که اگر حکم غیر این بودی اصلح و اوفق بودی داود
علیه گفت چه حکم توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و پشم
و باغ را بیوحنا باید داد تا تمام خواری کند و بدان مرتبه رساند که اول بوده و چون خوشهای انگور
پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم
فرمود حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که قصهٔ داود و سلیمان علیهما السلام را برین قوم خوان و فرمود که حکم
کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون شب در رفته بود فِيهِ در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی
وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را بر متحاکمین شَاهِدِينَ دانندگان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا
چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم حکومة مر سلیمان را و بدو ما نمودیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که
گوسفند بصاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی نقصان کند و باغ را بصاحب گوسفند تا

خواری نماید و بمرتبه نخستین رساند تا دیگر باره بصاحبش باز گردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از
داود صادر شد و خدای وحی کرده بسلیمان علیه حکمی که ناسخ آن حکم شد و داود علیه بعد از اطلاع بر آن حکم
حکم سابق را نسخ فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یکی را از داود و پسرش دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش
یا امور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را با اتفاق داود و در تیسیر
آورده که هر گاه که داود ذکر کردی از کوهها نیز میشنود ندا از کوهها و این معجزهٔ آنحضرت بود وَالطَّيْرَ و
مسخر کردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم کننده مر امثال آن را
و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که معنی تسبیح بعض مباحث داشته اند
یعنی هر جا داود علیه رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست
پس ضرورة نباشد حمل تسبیح بر سیر چه و آنکه تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده در بیان تقدیر چون
اشیا بلسان حال تسبیح الله میکنند پس وجه اختصاص بداود علیه چه تواند بود پس باید که اعتقاد کنند
وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علیه السلام بر وجه تسبیح میکردند که هر سامع از ترکیب حروف کلمات
آن مفهوم میشد و این بمحض قدرت الهی غریب نیست عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ هر کجا قدرت علم ارادت رخت اذ غرایب امر نبود
قدرت را کیفیت متصاعد که در اجرای آن ماند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ صنعت زره
لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد پوشنده شما را تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی
از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان بر نعمت ... این امر است در
صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدا را بر چنین نعمتها وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم مر سلیمان باد را عَاصِفَةً
سخت و تند وزنده و تند رفتار آن و بوده که تخت سلیمان را بر داشتی و بر روزی یک ماهه راه سیر دادی تَجْرِي بِأَمْرِهِ
روان میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بسوی زمینی که برکت کرده ایم در آن زمین یعنی
بولایت شام در تفسیر آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه ساخته بودند صباح
از آنجا بیرون آمدی و نماز شام باز بدینجا آمدی در مختار التفسیر آورده که باماداد از تدمر بیرون آمدی و
قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل بودی و روزی دیگر از کابل بیرون آمدی چاشت در اصطخر بودی
و شام باز بتدمر آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را
مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ کسانی که غوطه کنند در دریاها برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی
غیر غوطه مثل بنا و سایر صناعات وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان
بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم علیه حق
سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت ثنیه فرستاده شب و روز بطاعت کذرانیدی
و مراسم خیرات کاینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس بروی حسد برده با خود بجهت مناجات که الهی بنده تو در عا

وسعت عیش و مال بسیار و فرزندان بزرگوار داده و اکر او را بانواع اموال و اولاد مبتلا سازی دو دوازد او
برکرده و طریق کفران نعمت بجا آورده حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میکویی و کار او ...
بار درکوه ابتلا ... بمحک اعتبار تمام عیار خواهد بود — چنان در عشق ...
و دنیا امتحان با اثر ... در بعضی تفاسیر آورده که ابلیس از حق تعالی درخواست کرد ...
وحند او مسلط کردان تا حقیقت حال وی ظاهر کردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر او تسلط داد ...
تا باهلاک آن اشتغال نمودند و در احقاف آورده که این خبر در کتاب و سنت ...
و وجه تعلق ... حقیقت آنست که حق تعالی باقسام محن ... بلا متواتر ...
کفت ... بصاعقه ... و ...
مبتلا شد و هفت پسر و سه دختر او در زیر دیوار آمده ...
... کرمان در ان پیدا کشتند ...
زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت
ساعت بود بلا مبتلا بود حق تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات ...
حالات او ذکر کرده و فرمود که یاد کن قصه ایوب را **اِذْ نادى رَبَّهُ** چون بخواند پروردکار خود را **أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ** ...
... **وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** ...
فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد ...
و جواب ...
آدم و ایوب علیه السلام ...
آورده ...
دانی ... ضعیف شد ...
و زبان وی ...
کیسوی خود را ...
از امام جعفر ... نقل میکند که ...
افتاده ...
بکرید ...
کبر با این خطاب ...
کو بلا را بجان میکشید ... — کر بر سر بیمار خود آیی بعیادت ... صد سال باید
بیمار بوده ...

از مس الضر محققان برانند که شکایت با او بود نه از و بود و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب ...
... حالتش ناظر جمال حق شده کمال عنایت ... بلا ... زبان بشریتش
مسنی الضر کفت ولسان روحانیتش ... وانت ارحم الراحمین ... در لطایف قشیری مذکور است که
این سخن ... بود ... و عجز بشریت ... منقولست که جبرئیل
علیه السلام بوی آمد و کفت چرا خاموش نشسته ... بلا ... در خزائن حق بسیار است
و طاقت ... ایوب علیه السلام این سخن کفت **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ** ...
فَكَشَفْنَا ... **مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ** ...
وَآتَيْنَاهُ ... **أَهْلَهُ** فرزندان وی ... **وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ** ...
یعنی هفت پسر و سه دختر ... ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اولاد و اموال ...
...
... **رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا** ... با ایوب ...
... **وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ** ... تا صبر کنند ...
... هر که او در راه حق صابر بود ... صبر باید ...
... الصبر مفتاح الفرج **وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ** و یاد کن اسمعیل و ادریس **وَذَا الْكِفْلِ** و خداوند
نصیب ...
کفل ...
آورده ...
ذا الکفل ...
...
...
...
...
... **كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ** ...
...
... **وَأَدْخَلْنَاهُمْ** ... **فِي رَحْمَتِنَا** ...
آخرت **إِنَّهُمْ** ... **مِنَ الصَّالِحِينَ** ... **وَذَا النُّونِ** و یاد کن صاحب حوت
یونس را **إِذْ ذَهَبَ** ... **مُغَاضِبًا** ...

[illegible]

کرد نفس خود خشم گرفت در رفتن چه از راه آن بود و قرار او صادر نشده بود و گفته ابلاشانرا وعده عذاب داده بود
چون بیماد در رسید و عذاب دیرتر واقع شد پنداشت که او را دروغگوی خوانند از بالائیت بیرون رفت
فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل یکی صادر شد که گمان برد او را أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نخواهیم ساخت
روزی را در رفتن را بر او را بحجره در آورده برد در شکم ماهی او را بزندان کردیم فَنَادَىٰ پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ
در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب و بخواند بر آن که أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ با آنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو
سُبْحَانَكَ پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من هستم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود
که بهاجرت بی ارادت کرده بود روایت آمده که از حضرت سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که هیچ مکروبی
خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند و او را فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و
رهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و اتقام حوت یعنی ماهی فرمان دادیم ماهی را تا او را از شکم خود بیرون افکند
ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و چنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ میرهانیم و نجات میدهیم گروندگان
و قصه ماهی و دریا در سوره والصافات بتفصیل بیاید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا را إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد
پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای پروردگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ
خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی پس مرا اگر تو وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را
وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و صلاح آوردیم
برای او زَوْجَهُ زن او را و بنت عمران را برای ولادت و گفته اند او را خوش خوی کردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه بدخوی
الخلق بوده إِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که میشتافتند فِي الْخَيْرَاتِ در
نیکوییها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهت ترس از عقاب وَكَانُوا لَنَا
و بودند مر ما را خَاشِعِينَ فروتنان و فرمان برداران یا ترسندگان محققان گویند که نیاز باید و ناز نبود
شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد توانگر شد و هر که ناز برد [illegible]
و کانوا لنا خاشعین [illegible] نعم [illegible]
[illegible] وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا [illegible] فرج خود را از حلال و حرام
[illegible] فَنَفَخْنَا فِيهَا [illegible] مِنْ رُوحِنَا [illegible]
[illegible] وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا [illegible]
[illegible] آيَةً لِلْعَالَمِينَ [illegible]
[illegible] إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ
أُمَّةً وَاحِدَةً [illegible]

[illegible] وَأَنَا رَبُّكُمْ [illegible] فَاعْبُدُونِ [illegible] وَتَقَطَّعُوا [illegible]
أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ [illegible] كُلٌّ [illegible]
[illegible] إِلَيْنَا رَاجِعُونَ [illegible]
[illegible] فَمَنْ يَعْمَلْ [illegible] مِنَ الصَّالِحَاتِ [illegible] وَهُوَ مُؤْمِنٌ [illegible]
فَلَا كُفْرَانَ [illegible] لِسَعْيِهِ [illegible] وَإِنَّا لَهُ [illegible]
كَاتِبُونَ [illegible]
[illegible]
وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ [illegible] أَهْلَكْنَاهَا [illegible] أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ [illegible] يَأْجُوجُ
يأجوج و ماجوج [illegible] وَهُمْ [illegible] يأجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی علیه [illegible] خروج یأجوج و
ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ [illegible]
فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ [illegible] أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] يَا وَيْلَنَا [illegible] قَدْ كُنَّا [illegible] فِي غَفْلَةٍ [illegible] مِنْ هَٰذَا [illegible]
[illegible] بَلْ كُنَّا [illegible] ظَالِمِينَ [illegible] إِنَّكُمْ
[illegible] وَمَا تَعْبُدُونَ [illegible] مِنْ دُونِ اللَّهِ [illegible] حَصَبُ جَهَنَّمَ
[illegible] أَنْتُمْ لَهَا [illegible] وَارِدُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] لَوْ كَانَ
هَٰؤُلَاءِ [illegible] آلِهَةً [illegible] مَا وَرَدُوهَا [illegible]
[illegible] وَكُلٌّ [illegible] فِيهَا [illegible] خَالِدُونَ [illegible]

ایشانرا آن روی خلاصی نیست لَهُمْ برایشانرا است فِیهَا در دوزخ زَفِیرٌ ناله زار وَهُمْ فِیهَا و ایشان در آتش لَا یَسْمَعُونَ
نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند اورده اند که چون آیة انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد
آتش غضب در مشرکان بر افتاد و ابو الزبعری ایشانرا پریشان دید گفت تا من تحریر بدو اضطراب مکنید
تا من با محمد بحث کنم پس گفت ای محمد در تحکمة تو میگویی که هر چه را دون الله پرستند همه
در دوزخ خواهد بود حالا آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هر کاه که این معبودان حصب
جهنم باشند بیان ما نیز با ایشان باشد آیة آمد که إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ بدرستی که آنان که پیشی گرفته شد لَهُمْ برایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ
از ما سابقه نیکو که سعادت و توفیق طاعت یا بشارت بهشت و آن عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام أُولَٰئِکَ آن
گروه که با بقة عنایة مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور شدگان اند صاحب بحر الحقایق فرموده که سبق عنایت
در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت نظم هر تخم که در ازل کشته نهان ⁕ در روز جزا بدید
بعیان لَا یَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِیسَهَا آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین
اند و دوزخ در اسفل سافلین است وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو بود أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان خَالِدُونَ
جاودان اند یعنی شهیات خود را دایم بیابند لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ اندوهگین نگرداند ایشانرا فزع اکبر
نفخ قول لا اکره که گویند لا بشری ایشان آن ندا نخواهند شنید تا دو گویند و امتازوا الیوم و ایشان
ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست تو جه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی خواهد
بود که موت را بصورت کبشی املح بر بلندی بیاورند و بکشند و این ندا بر آید که یا اهل النار خلود و لا موت
و یا اهل الجنة خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح بگردانند وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ و پیش
آیند ایشانرا فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی این روز شماست که در دنیا کُنْتُمْ
تُوعَدُونَ و عده میکردند بدان و عده داده میشدید یعنی این است روز ثواب که شما را بدان نوید میدادند
شاست عادفانرا گویند که امروز تماشا شماست نظم نیک مردانرا نعیم اندر نعیم ⁕ عشق بازانرا لقا اندر
حضور آنها دو صول حوریس ⁕ بهره اینها جمال کبریا یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ یاد کن روز یرا که طی کنیم و در هم پیچیم
آسمانرا کَطَیِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْکُتُبِ برای کتابت و حفص کتب بجمع میخوانند یعنی همچون طی
کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه وسلم و گویند ملکیست که چون کرام
الکاتبین نامها اعمال بوی سپارند در هم پیچد کَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخستین بار
آفرینش را و ماده و صورت نُعِیدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریدیم اعاده مثل آنکه باشد در ایجاد از عدم و هر دو
نزد قدرت ما یکسان است وَعْدًا و عده داد نیم اعاده و عده داد نی عَلَیْنَا بر ماست و فا کردن بدان إِنَّا کُنَّا
فَاعِلِینَ بدرستی که ما کننده آنیم و شبهه نیست چنانچه از اول بوجود آورده ایم مر باره معرفت دیگر باره موجود
خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ کَتَبْنَا و بدرستی که ما نوشتیم فِی الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ

از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ که زمین بهشت یَرِثُهَا میراث
گیرند آنرا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ بندگان ستوده مرضی اند محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند زمین عامه مؤمنان إِنَّ فِی
هَٰذَا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آینه کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِینَ مر گروه
پرستندگانرا مراد امت محمد اند علیه الصلوة والسلام که خبر و موعظه قرآن ایشانرا بسنده است در رسیدن
بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایش لِلْعَالَمِینَ مر عالمیانرا حضرت صلی الله علیه وسلم
رحمت مر مؤمنانرا که بدو راه یافتند اما آنان رحمة مهداة بود رحمت مر کافرانرا که بسبب وی از عذاب استیصال
ایمن بودند که وما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود آنکه امت را در هیچ
مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مطهره و اگر در حجره طاهره و همچنین
بر فروه عرش و مقام قوب قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود
بساط شفاعة گسترده گوید امتی امتی بیت عاصیان پر کرده دامن آخر زمان ⁕ دست در دامان تو دارند
و جان در آستین ⁕ نا امید از حضرت یا نصرت نتوان شدن ⁕ چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین
قُلْ بگوی ای محمد مر کافرانرا إِنَّمَا یُوحَىٰ إِلَیَّ جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُکُمْ که جز این نیست که
خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه بی شریکست فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُسْلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی
وحی را فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر رو گردانند از توحید فَقُلْ آذَنْتُکُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت یعنی مر شما
در علم با نچه اعلام کردم برابرید در موضع آورده که اعلام کردم شما را بانچه مرا وحی کرده اند در رشاد و رشید
و مؤمن و کافر در علم بدین مساوی شدند وَإِنْ أَدْرِی و هیچ نمیدانم أَقَرِیبٌ آیا نزدیکست أَمْ بَعِیدٌ یا دور آنچه
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه سلطانان إِنَّهُ بدرستی که خدای یَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند
آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَیَعْلَمُ مَا تَکْتُمُونَ و میداند آنچه میپوشند از حسد بر پیغمبر و حقد
بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِی و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما ابتلائی
باشد لَکُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ و شاید برخوردار بود شما را
إِلَىٰ حِینٍ تا هنگامی که اجل مقدر برسد قَالَ رَبِّ احْکُمْ بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر گفت ای
پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت بر آفریدگان
خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از او خواهند عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید و میگوید که عذاب
موعود اگر حق است چرا با فرود نمی آید و اینکه اسلام هر دم بهتر است که نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا
گوئید و ما از خدای بر آن یاری میخواهیم و امید داری بمعونت از حضرت او داریم نظم مرا دخوش بود در کار
پادشاه خواه که هیچ کس نشود نا امید از آن درگاه ⁕ سورة الحج مکیة خمس و سبعین
بسم الله الرحمن الرحیم یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست

اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ
چیزی بزرگ و پر هول است اسناد تحریک بساعت مجاز است و این زلزله از علامات قیامت باشد و در زاد المسیر
آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندایی از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی در خلق
بدر آید نظم در طبقات فلک افکند بیم • زلزلة الساعة شیء عظیم • يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که بینید آن زلزله را تَذْهَلُ
غافل شود و فراموش کند از هیبت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزندی که وی را شیر میداده
با وجود مهربانی مرضعه با رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زن بار دار
حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سُكَارَىٰ مستان یعنی مانند مستان
حقیقت عقل و تمیز از ایشان زایل شده وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف
و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رای العین مانند سکر نماید بر ایشان بحقیقت مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ
اللَّهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش باشند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال
میکند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت
حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار نماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ و دلیلی و معرفتی و بیانی وَيَتَّبِعُ و پی روی کند
در مجادله یا در همه احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر دیو سرکش گمراه کننده را كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بر او یعنی
در لوح محفوظ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ آنکه هر که او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ پس آن دیو گمراه کند او را
تابع خود را وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن دارد که کار
آن دوزخ بود در حقائق آورده که ضمیر علیه راجع با مجادلست یعنی حکم کرده خدای بر او جدال کننده که
هر که در پی وی رود بدوزخ رسد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان گویند خطاب با کافرانست یا منکران حشر را إِنْ
كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و میگویند اعاده معدوم نیست آخر نظر کنید در اول
حال خود فَإِنَّا پس بدرستی که ما خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک و شما فرع اویید ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس آفریدیم
شما را از آب ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از قطعه‌ای خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مُخَلَّقَةٍ
تام خلقت که در وی هیچ عیب و نقصی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزاء وی نقصانی باشد یا مصوّره وغیر
مصوّره و در وسیط آورده که این معنی در نطفه است که بعضی از مصوّر و تمام صورت یافته و بعضی سقط (?)
کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدا آفرینش شما تا استدلال کنید
از مبدأ بر معاد و تامل نمایید که هرچه قابل تغیر و تکون است باری دیگر قبول این میتواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم
فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین بسقط نشود در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی
نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفل که از غایت ضعف ابدان
خود قیام نتوانند نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس تربیت کنیم تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جلادت و فهم و خرد که میان سی

و چهل سالگیست وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و از شما کسی باشد که متوفی گردد در کودکی یا بلوغ باشد یا قبل از آن وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ
و بعضی از شما باشد که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروتر زندگانی که او کم سن خرافت است لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند
مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عود
آدمی بمرتبه از نهایت اشارتیست با آنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده پس دیگر باره جهت استدلال بر بعث
میفرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ و می‌بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون
فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب را اهْتَزَّتْ بجنبد آن زمین مرده بحرکت نبات وَرَبَتْ و بلند
گردد وَأَنْبَتَتْ و برویاند از زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو بجهت فوائد اسناد
انبات بزمین مجاز است پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده کرده اند تواناست بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته
بهمان حالی که بوده باز برد نظم اگر دانه نهال افراخت • دانه را هم بجز تواند ساخت • کرده نابوده را
بقدرت بوده • جمع کرده هم بوده و بوجود ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و حکم
ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در
ذات خود و مستحق کمالات وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرده اند مرده کالبد و نطفه مرده و
زمین خشک شده را بنمو و تازه ساختن وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و برای آنست که او بر همه چیزها قادر و توانا است چه
قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی پس چون شاهده قدرت بر احیاء بعضی
از اموات دلالت کرده لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و مراد ازین دلیل آنست که تا بدانند که
قیامت آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شک نیست در آمدنش وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آنکه خدای يَبْعَثُ بر می‌انگیزد
مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان
مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت او و تکرار برای تاکید است یا مراد
از مجادله اول رؤسای کفارند چون نضر و ابی و مانند ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یک از ایشان تخم
طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ و دلیلی که بدو داده باشند وَلَا هُدًى و دلیلی که راه بمقصد یافته باشد وَلَا
كِتَابٍ مُنِيرٍ و نه کتابی روشن که بدان صواب از خطا و حق از باطل تمیز کرده یعنی مجادله میکنند از راستی
یا وحی الهی که در صدد جدالست محض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که بپیچد دامن خود و این کنایه
باشد از تکبر چه متکبر اعراض از هر چه رسد در وی چند پس این مقلد متکبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا
گمراه کرده اند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی چنانچه قتل
چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده و گوییم
ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و
معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ظلم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را و ایراد صیغه مبالغه جهة

ویشنده

کثرت عبادت آورده‌اند که جمعی اعراب بمدینه آمدند و بشرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی خاطر
عاید شدی یا از نسل نژاد وی پسری زاده شدی یا کره اسب او کره خوب آوردی و مواشی او نتاج نیکو دادی گفتندی اسلام
بر ما نیکوست بجهت نیکوییها که بما رسیده و دل ایشان باسلام آرمیده شدی و اگر قضیه برعکس آمدی گفتی اسلام بر
ما میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که بپرستد خدایرا عَلَىٰ حَرْفٍ بر
انحراف و اضطراب یعنی برکناره ایستاده و در کار خود متحیر متزلزل و مادر دین متردد بوده که در تحت دو زحمت فَإِنْ
أَصَابَهُ خَيْرٌ پس اگر برسد او را نیکویی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ بِهِ قرار گیرد بدان و ثابت شود در دین بسبب آن خیر وَإِنْ
أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر رسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ برگردد بر روی خود یعنی از جهتی که آمده بود
باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد شود و از دین اسلام دست باز دارد و در تولانست که یکی از یهود ایمان
آورده و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت مرا دین اسلام را شوم گرفتم را
اقاله کن حضرت فرموده که ان الاسلام لا یقال آن یهودی مرتد شد و این آیه فرود آمد که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا
زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ و زیان دارد در آخرت که عمل او نابود شد ذَٰلِكَ این زیان
هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیانی هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم تر نیست نظم
ازو ناشاد نه دنیا و نه دین ۰ بلا مثل صد قرونا و لا یقین ۰ در هر دو جهان مشتعل و خوار و حزین
اینست زیان بود و بد تا زین يَدْعُو میخواند و می پرستد مرتد یا مشرک مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آن
چیزی که او را بعد ضرر نرساند اگر نپرستند او را وَمَا لَا يَنفَعُهُ و سود ندهد او را اگر او را پرستش کنند ذَٰلِكَ آن
پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصود يَدْعُو میپرستد لَمَن ضَرُّهُ مر آنرا که ضرر پرستیدن
او قرار در دنیاست و عذاب در آخرت أَقْرَبُ نزدیکتر است مِن نَّفْعِهِ از سود او که توقع شفاعت است و توسل
بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ بد یاریست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحبیست و آمیز کاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارها شایسته
جای آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار او جویها و نزهت باغ و بوستان
بآب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده
اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند شاید که بهم محمد از پیش نرود و دوستی که
میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیه فرستاد که مَن كَانَ يَظُنُّ هر که
باشد که گمان برد أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ که نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار
حجت و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و قبول شفاعة و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس
باید که فرو کشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس
ببرد تا بر زمین افتد و ببرد یا رسن در گردن کند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد

و در دست دیوان دیده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر جهد تمام نماید فَلْيَنظُرْ پس
در نگرد نظر تأمل که باد جویی او گشتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا ببرد كَيْدُهُ فعل حیله آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده تا
از کار پیغمبر و ظفر او که شاید که منصور نشود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم این کارها روشن کردانیدیم
أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآنرا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه
خدای يَهْدِي راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَن يُرِيدُ هر کرا خواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا تحقیق آنانکه
ایمان آوردند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا کند بَيْنَهُمْ میان ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز بحکم محکم و قضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللَّهَ تحقیق که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است و از حال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمیدانی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَسْجُدُ لَهُ
سجده میکنند مر او را مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که
در زمینهاست مؤمنان سجود طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ
و ماه بشروق و افول وَالنُّجُومُ و ستارها برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و بر رویانیدن
وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ و بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان سجده کنند
او را سجده طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری که ایشان ابا کرده‌اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است بر ایشان
بعذاب در احقاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا جبهه
بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نشمارند بلکه سجده نشان خضوع و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم
است همه ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال نظم در ذکر تسبیح از عجز
جمله ذرات جهان در سجود این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده
مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که بهمه اشیا نظر کرد یا از تبعیض پس بنده باید که بادرت نماید بسجده
تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقرارند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب‌اند وَمَن يُهِنِ اللَّهُ و هر کرا خوار
کرد خدای بشقاوة یا اضلال یا خذلان یا خلود در دوزخ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ پس نیست مر او را هیچ گرامی کننده و نوازنده
و عزیز دارنده بسعادت یا هدایت یا توفیق و وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يَشَاءُ آنچه
خواهد از اهانت و اکرام آورده‌اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما
قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و
شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق بطرف ما است
نه بجانب شما حق سبحانه آیه فرستاد که هَٰذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند
فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و ابو ذر غفاری رضی الله عنه سوگند میخوردی بخدای که این آیه در شأن

شرکین است که در روز بدر سبقت گرفتند به مبارزت از طرف کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مؤمنان
حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده که نزلت هذه الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم
بدر و در وسیط آورده که قرائت جمع مذکور در بعضی یهود و صابئین و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند و
مؤمنان یک جانب گروه خصم دیگر [illegible] و خصم یوسته در ذات و صفات خدای جدال کنند فالذین کفروا پس آنان که
کافر شدند قطعت لهم ببرند برای ایشان بمقدار جسد ایشان ثیاب من نار جامه‌ها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد
چون احاطه جامه بر تن یصب ریخته شود من فوق رؤوسهم از زبر سرهای ایشان یعنی بر زبر سر ایشان
الحمیم آب گرم که از غایت حرارت یصهر به گداخته شود بآن ما فی بطونهم آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا
والجلود و گداخته شود پوستهای ایشان یعنی اثر حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد ولهم و برای تعذیب ایشان است مقامع
گرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما أرادوا هرگاه که کفار خواهند أن یخرجوا منها اگر بیرون
آیند از آتش من غم از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد أعیدوا فیها باز گردانیده شوند بآن که [illegible] در دوزخ
وذوقوا و بچشید عذاب الحریق آتش سوزنده إن الله یدخل الذین آمنوا تحقیق که خدای در آرد آنان را که گرویدند بخدا
و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الأنهار از زیر درختان
و قصور آن جویها یحلون آراسته کرده اند و پیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من أساور من ذهب از دستوانها از زر
ولؤلؤا و از مروارید ولباسهم فیها و جامهای پوشیدنی ایشان در بهشت ایشان حریر ابریشم خالص است
حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد آن را مراد مردان است از آنکه لبس حریر بر ایشان حرام است
وهدوا و راه نموده شده اند مؤمنان إلى الطیب من القول بپاکیزه از قول یعنی بسخنی که [illegible] از آن
جان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت درآیند بر زبان
رانند که الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده
و أورثنا الأرض وهدوا و راه یافته اند اهل ایمان إلى صراط الحمید براه خدای ستوده که آن دین اسلام است
إن الذین کفروا تحقیق آنان که کافر شدند بخدا و رسول ویصدون و باز میدارند عن سبیل الله از راه خدای یعنی مردم
را از طاعت منع میکنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد در روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب
از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی که ساخته ایم او را للناس برای همه مردمان مخصوص نساخته
بعضی دون بعض سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در وی والباد و آینده یعنی غریب و شهری در قضاء مناسک حج
و ادا و لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در این بودن در وی بر قول آنکه مراد از مسجد حرام مسجد باشد
این مذهب امام شافعی است رضی الله عنه و بقول امام اعظم و امام مالک و امام احمد رحمهم الله مراد از مسجد حرم حرم است
و در منازل که و نزول در منازل آن مجاور و مسافر یکسانست یعنی حاج و معتمر در موسم هر منزل که خواهند
نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از [illegible] منع [illegible] است که در موسم منازل فرمود که درها

سراها ملک [illegible] داران [illegible] تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند ومن یرد فیه و هر که خواهد در
حرم بإلحاد میل کردن از حق یعنی در حرم اراده کند کاری بد را [illegible] بظلم ستمکاری نذقه بچشانیم
او را من عذاب ألیم از عذاب دردناک وإذ بوأنا و یاد کن چون معین و میسر کردانیدیم لإبراهیم مر ابراهیم خلیل را
مکان البیت جای خانه کعبه را در وقت ساختن که ابری فرستادیم تا سایه کرد بر آن مقدار که زمین
خانه بود [illegible] تا ابراهیم [illegible] و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أن لا تشرک
انکه شرک میاور و انباز مگیر بی شیئا هیچ چیز را که من از شریک منزهم وطهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان
و چیزهای ناشایسته للطائفین برای طواف کنندگان که گرد او گردند از آفاقیان والقائمین و برای ایستادگان یعنی
مقیمان بلد که نشسته اند یا باستادگان در نماز والرکع السجود و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه
را از اقذار و انجاس پاک ساز تا در او طواف کنند و در وی نماز گزارند این قول جمهور است اما بزبان
اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کردان و غیری را بدو راه مده که
شراب محبت ماست القلوب [illegible] اصفیا [illegible]
السلام [illegible] خانه پاک سازد که نظر عظمت [illegible] داود علیه گفت ای [illegible] کدام خانه
که عظمت و جلال ترا شاید [illegible] داود علیه فرمود که [illegible] پاک کردی [illegible] آتش عشق در وی
زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد نظم خوش آن آتشی که در دل برفروزد . بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
چون ابراهیم علیه خانه کعبه تمام کرد حق تعالی که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من کجا رسد
خطاب رسید که از تو ندا کردن و از ما رسانیدن پس خلیل در مقام یا بر کوه ابو قبیس بر خاست و ندا کرد که ای
مؤمنان خدای حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات ذریات
رسانید و هر که صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گزارد بجواب لبیک اللهم لبیک باز داد
فرمود در قصه تا در خلیل [illegible] که حق سبحانه فرمود که وأذن و ندا در ده ای ابراهیم فی الناس بالحج در میان مردمان
و بخوان ایشان را بحج خانه خدای و در بعضی تفاسیر آورده که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که
خبر ده مردمان را از وجوب حج یأتوک تا بیایند بتو رجالا پیادگان وعلى کل ضامر و سواران بر هر شتری لاغر
گشته [illegible] یأتین می آیند آن شتران من کل فج عمیق از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره
و پیاده بحج خواهند آمد لیشهدوا تا حاضر شوند منافع لهم منفعتها که مر ایشان راست یعنی بانفع دینی و دنیوی
رسند ویذکروا اسم الله و یاد کنند نام خدا را یعنی تکبیر گویند فی أیام معلومات در روزهای دانسته شده که ایام عشر است
از ذی الحجه در قول فقها که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق على ما رزقهم بر ذبح آنچه روزی داده است
ایشان را من بهیمة الأنعام از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدای کشند
چه کفار بنام بت قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مؤمنان را که بنام حق قربانی کنند

فکلوا منها پس بخورید از گوشت این قربانها اباحتست واطعموا البائس الفقير و بخورانید از ان قربانی درمانده محنت
کشیده محتاج تنگدست را ثم لیقضوا تفثهم پس تا بگزارند عطف است بر یذکروا یعنی بیاید تا خدا را یاد کنند و قضا
نمایند حاجتها خود را یعنی بجای آرند مناسک حج را یا زایل کرده اند چرک را از خود یعنی موی لب و چیدن ناخن
و نتف ابط و مانند آن وليوفوا نذورهم و تا وفا کنند به نذرها خود از نیکوییها و لیطوفوا و تا طواف کنند
طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبيت العتيق بخانه آزاد از تملک و مانی از تسلط جباران یا خانه قدیم که
معبد اولی است مردم را خانه کعبه است ذلك آنچه گفته شد از عالم احکام حج دین خداست و من یعظم و هر که تعظیم کند
حرمات الله احکام خدا را که هتک حرمت روا نیست فهو پس آن بزرگ داشت خير له بهترست مر او را عند ربه
نزدیک پروردگار او از جهت پاداش و احلت و حلال کرده شد لكم الانعام بر شما چهارپایان الا ما يتلى عليكم مگر آنچه
خوانده می‌شود بر شما تحریم آن که مردار است و گوشت خوک و جز آن فاجتنبوا الرجس پس بپرهیزید از پلیدی من الاوثان که
از بتان که عین پلیدی است واجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا
قول کذب یا زبان آید و دل با او موافق نبود حنفاء لله در حالی که مخلص باشید مر خدا را غير مشركين به شرک
آورندگان با او ومن يشرك بالله و هر که شرک آرد بخدای و شریک گیرد با او فكانما خر پس گوییا که او افتاد
من السماء از آسمان بر زمین و هلاک شد فتخطفه الطير پس در ربودند او را مرغان و پاره پاره کردند
یا تهوي به الريح یا در افکند او را باد در جایی دور که متفرق و ممزق ساختند اجزا و اعضای او را
این کلمات از تشبیهات مرکبات است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوا های نفس او را پریشان گرداند
یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود و محقق کلام هلاک مشرکانست ذلك
آنست که گفته شد از اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ ومن يعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را که مناسک
است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فانها پس تعظیم داشتن آن من تقوى القلوب
از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی و تخصیص قلوب بجهت آن است که دل منبع تقوی است لكم فيها
مر شما راست در انعام منافع سودها از شیر و پشم و موی و کرک و سواری و بار کردن الى اجل
تا وقتی نامبرده که زمان نحرست ثم محلها پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود الى البيت العتيق بسوی خانه آزاد
از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار ولكل امة و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا
منسكا دادیم قربانی یعنی بهر ایشان قربان ليذكروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را على ما رزقهم بر ذبح آنچه روزی داده
ایشان را من بهيمة الانعام از چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربان کنند بنام ما فالهكم پس خدای
شما و ایشان اله واحد یک خدایست فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید و بشر المخبتين
و بشارت ده ای محمد فروتنان را به بهشت که این تواضع پیشه کاران از روی ریاست و بدین سبب فرموده که مژده ده
ایشان را بسعادت لقا که هیچ مژده از این فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الذين اذا ذكر الله

چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت او و شوق اشعه جلال ربانی
و طلوع عظمت جاودانی و خواهند که خود را بر انوار شعله شمع جلال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر
حضرت قدیر بدوزند نظم دیده از غیر تماشا دوخته باد زآتش عشق تو جان و دلم سوخته باد
پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشان را والصابرين و دیگر صبر کنندگان را على ما اصابهم بر آنچه بایشان رسیده و میرسد
از تکالیف و محن والمقيمي الصلوة و برپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن ومما رزقناهم و از آنچه عطا
کرده ایم ایشان را ينفقون نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده والبدن و شتران
و گاوان که برای هدی داده اند جعلناها لكم ساختیم آنها را یعنی کشتن آنها مر شما را من شعائر الله از نشانهای دین خدا
لكم مر شما را فيها خير در آنها نیکویی است از منافع دینی و دنیوی فاذكروا اسم الله عليها پس یاد کنید نام خدا را
بر کشتن آن صواف در حالی که برپا استاده باشند شتران را استاده ذبح کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند
الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و الیک فاذا وجبت پس چون بیفتند بر زمین جنوبها پهلوهای مذبوحات
در وقت از ایشان بیرون رود فكلوا منها پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است واطعموا
القانع والمعتر و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده و سؤال کننده و خواهنده در زاد المسیر آورده
که قانع فقیر سائل است و معتر درویش آینده کذلك همچنان که بیان کردیم کیفیت نحر ایشان سخرناها رام کردیم
مر ایشان را با وجود قوت و عظمت جثه لكم برای شما تا میگیرید و میبندید و میکشید لعلكم تشكرون شاید شما سپاس
داری کنید مر خدای را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیها و خود را بر دیوار کعبه میمالیدند و آن را
سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همان قاعده سابقه را خواستند که دیوار کعبه معظمه را
خون بیالایند حق تعالی فرموده که لن ينال الله نمیرسد بخدای لحومها گوشتهای قربانیها که صدقه میدهید ولا دماؤها و
نه خونهای ایشان که بوقت قربان فرو میریزید ولكن يناله التقوى منكم و لیکن میرسد بوی تقوی صاحب آن یعنی برمیدارد
از شما که آن تعظیم امر خداوند است كذلك همچنانکه یاد کرده شد سخرها لكم رام کرد انعام را برای شما لتكبروا
الله تا تکبیر گویید خدای را یعنی بگویید الله اکبر على ما هداكم بر آن چیزی که ارشاد کرد شما را خدای از معالم دین و مناسک حج
وبشر المحسنين و بشارت ده موحدان را ان الله يدافع بدرستی که خدای باز میدارد غائله مشرکان و فتنه ایشان را عن
الذين آمنوا از آنان که گرویده اند یعنی نصرت میدهد ایشان را بر اعادی ان الله لا يحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد
كل خوان هر خیانت کننده که در امانت دین خیانت کند كفور ناسپاس است بر نعمت وی که مشرکان اصنام بر ایشان
میدهند و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند
و هر ساعت از صحابه سر شکسته و دست بسته بحضرت نبوت آمده شکایت مینمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمودی که صبر کنید در قتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که
نازل شد این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذين يقاتلون مر آنانی را که خواهند کارزار کنند با کافران

بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده‌اند و جفای دشمنان کشیده و حضرت پیغمبر ایشانرا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان
کارزار میکنند دستوری داده که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان اینجا مراد
اصحاب پیغمبرند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِن دِيَارِهِم از سراهای خود که بمکه
داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبوده و بحقیقت چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون
کردن بودی إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خداست وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردی خدای
بودی مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ بعضی را ببعضی یعنی بعضی بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی باستیلاء کافران
صَوَامِعُ صومعه‌ها راهبان وَبِيَعٌ و کلیساها ترسایان وَصَلَوَاتٌ و کنشتها جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدها مسلمانان يُذْكَرُ
فِيهَا یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته‌اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنصُرَنَّ و بدرستی
که یاری دهد خدای مَن يَنصُرُهُ کسی که یاری دین او دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ تحقیق که خدای تعالی تواناست بنصرت مؤمنان
عَزِيزٌ غالبست بر هر که خواهد غلبه دهد الَّذِينَ ایشان آنانند که رحمت شامل ایشانست إِن مَّكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي
الْأَرْضِ در زمین دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم امر وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
مال را بجهت مساعدت بندگان وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و امر کنند بنیکوی یعنی آنچه شرع و عرف آنرا حسن گویند وَنَهَوْا
عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدایراست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها
یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد نظم این دولت و مال و جاهی که تو میخواهی • وان گلشن و باغ
خوش چو میخواهی • وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب مخصوص تو
نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان دیگر قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را علیه السلام وَعَادٌ و
گروه عاد هود را علیه السلام وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را علیه السلام وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم مر او را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط
لوط را علیه السلام وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را علیه السلام وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان تکذیب
او کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافرانرا تا وقتی که اجل ایشان
در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس فرو گرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره و
عذاب یوم الظلة و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان
نعمت را بدل ساختم بمحنت و زندگی را بهلاکت و عمارت را بخراب فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چند دیه و شهرها که أَهْلَكْنَاهَا
هلاک کردیم آنرا یا هلاک اهل آن وَهِيَ و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ
پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقف آن بنا افتاده پس دیوارها بر آن
فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن هلاک شده اند و کسی نیست که بجهت آن آب
بر دارد وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی کرده بود و اکثر مفسران گفته اند که این
چاه در پایان کوهی بود بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب آورده که بالای آن قصر بسر چاه ثانی

بوده که او را شداد گویند و صحیح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام با چهار هزار کس از مؤمنان
بدیار یمن آمده در بعضی از منازل آن ولایت فوت بود حاضر شدند آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او
خلاص یافتند و [illegible] جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و در زمان او [illegible] داد و بزرگ
این چاه که بر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت
آغاز نهاده و از دین آبا برگشتند و بخواری و زاری حنظلة بن صفوان را که پیغمبری بر ایشان آمده بود بکشتند
و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان معطل ماند و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاهی
بود ظالم و مسلمان غضب کرده خواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان
کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه میکندند آب تلخ بر می آمد تا آنکه یکی از رجال الغیب
بر ایشان رسید و موضع چاه نشان کرد چون بکندند آب در غایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت
بیرون آمد • بیت • در وی چون شیره شاخ نبات • و ز خوشی چشمه آب حیات • ایشان آن چاه را کنگره
ساختند از پایان تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و به پرستش بوده روزگار مشغول گشتند بعد از مدتی
شیطان بصورت عجوزه صالحه بر ایشان آمد و زنانرا ضلالت کرد تا آنکه بوقت غیبت شوهران بحق اشتغال کنند دیگر باره
بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردانرا بوقت دوری از ازواج ایشان با ایشان بعبادت فرمود و چون بعضی
فسق در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظلة بن صفوان را به پیغمبری بر ایشان فرستاد و بدو نگرویدند
آب ایشان غایر شده بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود و آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد
از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا کرده
بخشتهای زر و نقره و یواقیت و جواهر مرصع ساختند و چون زمان مهلت منقضی شد رجوع بدان قصر کرده
درها فرو بستند جبرئیل علیه السلام فرود آمد ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد و چاه ایشان مانده است و دودی بیرون
می آید از آنجا بر می آید و در آن نواحی آوازها [illegible] شدگان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا پس سیر نمیکنند قوم تو
فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ
لَهُمْ پس باشد مر ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلها که تعقل کنند بِهَا آن چیزی که سبب استبصار باشد و اعتبار
باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بدان خبرهای ماضیه و قایع ایشانرا فَإِنَّهَا پس قصه
اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیده‌ها چه هیچ در مشاعر ایشان خللی نیست هر چیزی که میبینند وَلَٰكِن
تَعْمَى و لیکن نابینا میشود از مشاهده اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ در سینه‌ها یعنی چشم
دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل
بگشا ببین و انتظار • هر طرف آیات قدرت آشکار • چشم سر جز پوست خود چیزی ندید • چشم سر
در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ و تعجیل میطلبند از تو کافران چون نضر بن حارث و اصحاب او یعنی

تعجیل می‌کنند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را که در انزال عذاب
ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزها نزد پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال
است مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه می‌شمرید یعنی نزدیک خدای یک روز و یا هزار سال است هرگاه که خواهد عذاب فرستد
و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نکرده بیت تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست ... یاری نکند
یاری هر یار که هست وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندا ازین دیهها یعنی اهالی آن که ... بودند بمحض رحمت أَمْلَيْتُ لَهَا
مهلت دادم مر اهل آن را تا خیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه آن قریه یعنی مردم او ستمکار بودند و در مدت بجهت آن
آن بود که شاید توبه کنند و بحق باز گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا
وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی منست بازگشت در آخرت قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که من مر شما را
نَذِيرٌ بیم کننده‌ام مُبِينٌ هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدو واجب
است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند طاعتهای نیکو لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی
نیکو در حال یعنی روزی بی رنج و منت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه شتافتند فِي آيَاتِنَا در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن
مُعَاجِزِينَ در حالی که پیشی گیرندگانند بر ما ... یعنی خواهند که آنها در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان
فوت شود أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه پیغمبری و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی
تابع او در آن شرع چون لوط که بشریعت ابراهیم علیه دعوت میکرد و چون یوشع و موسی ... علیه السلام
را او است شریعت خاص و نبی عام است و شامل هر دو و دیگر آنکه ... سابق باشد پس نبی عام ...
رسول را گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد ... و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی
بر او نازل نبوده و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بر او فرود آید و نبی آنکه آواز شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند
و بر هر تقدیر پیغمبر باید که ... نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّى مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان
فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیک تلاوت او آنچه خواست چنانچه وقت تلاوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیطان که او را ابیض گویند
مجاهد آواز حضرت ... کلمات برخواند بعضی کافران بردند که آن تلاوت پیغمبر است فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس زایل و باطل
گرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت کند خدای آيَاتِهِ
آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق بر ایشان لِيَجْعَلَ
و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه را القا کند شیطان فِتْنَةً آزمایش
و ابتلا لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مر آنان را که در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ
و مر آنها را که دلهای ایشان سیاه است یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القاء شیطان در شک
حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه و وضع مظهر بموضع مضمر ... است بر ایشان

حکم ... و اعراض لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در شقاوت دور و دراز و ستیزه و عناد و یا باشند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ ... آنکه ... دانند که ایشان ... أَنَّهُ الْحَقُّ که قرآن حق است
مِنْ رَبِّكَ از ... و شیطان را ... فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس
نرم شود لَهُ مر قرآن را قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا هر آینه
راه نماینده است آنان را که گرویده اند إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هر چه بر مؤمنان مشکل گردد خدای
ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه کافر شدند فِي مِرْيَةٍ
مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القاء شیطان ... محمد ... ایشان
شد بر ایشان ... حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان
عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی ... گفته اند روز عقیم روز قیامت است
که بعد از و روزی نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ آن روز لِلَّهِ مر خدای راست ... و دعوی
امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست و در آن روز ... متجبران بگذارند
تاج تجبر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع ... الملک ... تخیلات و تصورات
ملوک را در مقر ... عدم افکنند و رسوم توقعات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک الیوم در هم شکنند هم
جز ... عبودیت و اقرار بعجز ... نظم آن ...
روزی بر آستان او ... يَحْكُمُ حکم کند ... بَيْنَهُمْ میان ایشان
از مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای نیکو کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها
و نعمت اند ... وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را فَأُولَئِكَ
پس آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از
دیار خود ... فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای و ... طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد
با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا مردند ... شهادت ... لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو که نعیم بهشت است ... رسد در تحصیل آن ... انقطاع
در آن ... بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ... جهاد ...
... شهید میشوند ...
... وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه بهترین روزی دهندگانست ... لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه
در آرد ایشان را مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که ...
در آورده ... لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب احد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای داناست

با حوالیشان و اعادی ایشان حلیم بود با سبب در عقوبت ایشان تعجیل نکرد در تبیان آورده که قومی از مشرکان
در اواخر محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا
محرم بگذرد کافران راضی نشدند پس مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه از آن
خبر میدهد ذلک آنست حکم الله حکم خدای که گفته شد و باید که بدانید و من عاقب و هر که عقوبت کند بعد از آنکه کس با او
مقاتله نماید بمثل ما عوقب به بمانند آنکه با او عقوبت کرده باشد یعنی قتال کرده ثم بغی علیه پس ستم کرده شود بر وی لینصرنه الله هر آینه
نصرت دهد خدای او را ان الله بتحقیق خدای لعفو هر آینه گذرنده است غفور آمرزنده و پوشنده است تعریض است
بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضع سیر بکلیه حکم آیه در بیان جراحات
است یعنی کسی را مجروح ساخته و او در برابر جارح خود را مجروح کرده باشد و اگر بعد از آن جارح باز مجروح را قصد
اعاده جرح کرده حق سبحانه او را یاری میکند ذلک آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنکه خدای قادر است بر هر
چیزی غالب کرداند و از جمله آن یولج اللیل در می آورد شب را فی النهار در روز و ساعات او را می افزاید یا ظلمت
شب را بجای روشنی روز در میکند و یولج النهار و در می آورد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده میکند
یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد و ان الله و بسبب آنکه خدای سمیع شنواست قول مخالف را بصیر بینا است
با حوال شما ذلک آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در
خود بذات خود و ان ما یدعون و بجهت آنکه شما پرستید و حضرت یا بخوانید یعنی آنچه را عبادت میکنند کافران
من دونه بجز خدای هو الباطل اوست باطل و معدوم در حد ذات خود و ان الله و بسبب آنکه خدای هو العلی اوست
برتر از همه اشیا الکبیر بزرگوار است از نسبت شریک و همتا الم تر آیا ندیدی و ندانستی استفهام برای تقریر است
یعنی دانسته ان الله آنکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض پس گشت زمین
زمین ایراد ضمیر بلفظ مضارع افاده بقا اثر میکند مخضرة سبز و تازه یعنی پوشیده زمین هست بسبب آن آب مخضرة
سبز گشته بگیاه بعد از مرده گردیدن ان الله بدرستیکه خدای لطیف لطف کننده است با بندگان بر دمانیدن
گیاه تا ایشان از آن روزی دهد خبیر داناست بکمال در تدبیر روزی له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست
و ما فی الارض و آنچه در زمین است خلق و ملک و عبد اوست و ان الله و بدرستیکه خدای لهو الغنی هر آینه اوست بی
نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود الم تر ان الله آیا
نمادیدی یعنی دانستی آنکه خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن
یعنی هر چه منتفع شود بآن انسان و الفلک و مسخر کرد کشتی را بر شما که تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان
او و یمسک السماء و نگاه میدارد خدای آسمان را ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او
یعنی هر گاه که خواهد بیفتد ان الله بالناس تحقیق که خدای با مردمان لرؤف رحیم مهربان و بخشاینده است
که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده و هو الذی احیاکم و اوست آنکه زنده کرد شما را

از نطفه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت اجل ثم یحییکم پس زنده کند شما را در حشر ان الانسان بدرستیکه آدمی لکفور
هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم بر حق منعم شرک میکند لکل امة برای هر گروهی از اهل ادیان جعلنا منسکا
معین ساختیم دینی و شریعتی که بآن عامل باشند هم ناسکوه ایشان بپذیرندگان آن دینند فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند
ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو ازیشان ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد و مجمع
در نور آفتاب چه جای تامل است وادع و بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک
بدرستیکه تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راه نموده راستی و ان جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند
حالا که حق ظاهر شده و حکم لازم گشته فقل الله اعلم پس بگو خدای داناتر است بما تعملون بآنچه میکنید از عناد و جدال
و بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیة السیف منسوخ است الله یحکم خدای حکم کند بینکم
میان مؤمنان از شما و کافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما که در وی تختلفون اختلاف میکنید
در امر دین و حکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برد و مشرک را در درکات عقاب افکند الم تعلم آیا ندانستی
یعنی دانستی ان الله آنکه خدای یعلم ما فی السماء میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب علویات و الارض و آنچه در زمین
از غرایب سفلیات هیچ چیز بر وی پوشیده نیست ان ذلک بدرستیکه هر چه در آن هر دو هست نوشته شده فی کتاب در لوح
محفوظ و آن نزد مکاتب اوست ان ذلک بدرستیکه علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات
یکسانست و یعبدون و میپرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آنچیزی را که نفرستاده خدای به بر پرستیدن او
سلطانا حجتی و برهانی و ما لیس لهم و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را به علم بآنچیز دانشی یعنی استدلالی
نداده بر پرستش ایشان بلکه محض جهل و تقلید می پرستند و ما للظالمین و نیست مر مشرکان را من نصیر هیچ یاری
که دفع کند از ایشان عذاب و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات
در حالتی که این آیتها روشن باشد و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف تعرف و بشناسی فی وجوه الذین کفروا در
رویهای آنانکه کافر شدند المنکر انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در رویهای
ایشان ببینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بگیرند یا بکشند از غایت خشم و ستم
بالذین یتلون بآنانکه میخوانند علیهم بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را قل افانبئکم بگو آیا خبر کنم شما را بشر من ذلکم به بدترین از آنچه
میخواهید بر تالیان قرآن النار آتش دوزخ است که بدتر و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وعدها الله وعده
داده است خدای بآن آتش الذین کفروا آنانرا که گرویدند و وعده بدان وجه است که ایشان را در وی افکند و بئس المصیر
و بد موضع بازگشتیست آن آتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی را عبادت کفار اصنام
را بیان کرده شده در سورة عنکبوت و در به حد که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت
بیتا فاستمعوا له پس بشنوید این مثل را بگوش خود و در آن تامل کنید ان الذین تدعون بدرستیکه آنانرا که میخوانید
از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که این همه بت که میپرستید من دون

لَن هرگز خدایان ایشان يَخْلُقُوا بیافرینند ذُبَابًا مگسی را با وجود صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا و اگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند لَهُ برای آفریدن
او وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ و اگر بربایند ایشان از مگس شَيْئًا چیزی را از طیب که عسل بدان آلوده اند لَّا يَسْتَنقِذُوهُ نتوانند رهانید
یعنی باز نتوانند ستدن آن چیز را مِنْهُ از مگس پس ایشان آن بود که بتان را بعسل و خلوق بیالوده و در دوده حله
برایشان می بستند مگسان از روزنه در آمده آن را می خوردند و بعد از چند روز که اثر طیب بر بتان نبود شاد
میشوند که الهه ما آنها را خورده اند حق تعالی از عجز و ضعف بتان خبر داد که با آنکه مگس تا در بستند و
ایشان را نخورد ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس از او ربوده وَالْمَطْلُوبُ و سست شد مطلوب
یعنی مگس که خواهند از او استرداد کنند یا سست و عاجز شد پرستنده و پرستیده شده یعنی مشرک و صنم نظم
عاجزانی که عاجز شده اند • چون فتنه کار دیگر نیم شد اند • عجز با امکان لازم یکدیگر ند • پس چه خلقان ز
عاجزتر آورده اند که مالک بن صیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از جهود گفتند عالم را بشش روز آفریده مانده
پس روز شنبه برای استراحت بر تخت تکیه کرد حق سبحانه آیه فرستاد که مَا قَدَرُوا اللَّهَ نشناختند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ
سزای شناختن او را تعظیم نکردند او را حق تعظیم که رنج و تعب را بوی نسبت دادند و قول آنست که آیه در شان
مشرکانست یعنی باید که ایشان خدای را جنانچه حق قدر نشناختند که بروی شرکا آوردند و جمادات را آلهه نام نهادند و عقلا
بر آنند که جنانچه اهل شرک حق علم او را ندانستند اهل علم نیز بالحقیقة بمعرفت او راه نبردند و در باش کلا یحیطون
به علما که دانه حوالی باید که هیچکس را نیکوتر ننیند شیخ ابوبکر واسطی قدس سره
فرموده که لا یعرف الحق الا هو حق عز و جل را نداند و غیر معرفت او جز او نتوان بود بیان آنکه ما سوی او
هیچ نوع نیست تا در طرق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت و مناسبت از قبیل محالاتست ما للتراب و رب الارباب
چه نسبت خاک را با حضرت پاک او إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَقَوِيٌّ هر آینه تواناست بر خلق اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه
اللَّهُ يَصْطَفِي خدای برمیگزیند مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که واسطه باشند میان وی و پیغمبران
و وحی بوی رسانند وَمِنَ النَّاسِ و برگزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای سَمِيعٌ شنوا
مقال پیغمبرانست وقت تبلیغ بَصِيرٌ بیناست بحالات امت در رد و قبول دعوت يَعْلَمُ میداند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش
آنهاست یعنی عملها کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ
الْأُمُورُ باز گردانیده میشود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز
در اول اسلام در نماز تنها قیام بوده بدین آیت رکوع و سجود در افزایشد وَاعْبُدُوا و بپرستید رَبَّكُمْ پروردگار
خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکوئیه یعنی پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود
و مطلوب رسید وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدا حَقَّ جِهَادِهِ جنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی برای خدا
و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا
جنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از رجوع غزوه تبوک فرموده رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر

نفس ای شما که شما را خصم بودن • ... و آن حدیث که امام قشیری رح فرموده که حق جهاد آنست که
یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه استد زیرا که از روایت سفیان ثوری بود و برد ... و اعدی عدوک نفسک
اشارت بدینست هُوَ اجْتَبَاكُمْ او خدای برگزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ و نساخت و مقرر نکرد عَلَيْكُمْ
فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ بر شما در دین هیچ تنگی بلکه بر شما تنگ نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرموده و وقت ضرورت
رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر ... مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر
عرب از ذریه ابراهیم علیه السلام بودند تغلیب کرده ... یا آنکه او پدر پیغمبرانست علیهما الصلوة والسلام و آن حضرت پدر امت
و پدر بمنزله پدر باشد هُوَ خدای سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شما را مسلمانان مِن قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَٰذَا
و در قرآن نیز یا ابراهیم ... تسمیه کرده شما را مسلمانان در زمان گذشته ... شما را باسلام یاد فرموده جنانچه در
قرآن مذکورست ... لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
در روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه بر شما بقبول دعوت و متابعت ... وَتَكُونُوا و باشید شما شُهَدَاءَ گواهان عَلَى النَّاسِ
بر مردمان برسانیدن انبیاء دعوت حق را بدیشان فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بجهة تعظیم امر خدای وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید بفضل خدای در جمیع امور خود و اعتماد کنید
و یاری از او طلبید یا بکتاب وی متمسک شوید شیخ فرموده که اعتصام بحبل الله مر عوام راست و اعتصام بالله کار
خواص را اعتصام بحبل الله ... و اعتصام بالله خلو دل است از ما سوی الله هُوَ مَوْلَاكُمْ
اوست یاری دهنده شما و متولی کار در ماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو کارسازیست وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری
یاری دهنده ... و مددکاری که گناهان ببخشد یاری او چون که از یاری در ماند مددکاری از ...
که از مدد عاجز نگردد نظم از یاری خلق ... یاری طلب آنجا که از ... وفا • کار تو تواند
که بسازد هر وقت • دست تو تواند که بگیرد هر جا •

سورة المؤمنون مكية ...

بسم الله الرحمن الرحيم — الجزو الثامن عشر

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار
شدند و بمقصود رسیدند گرویدگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ ترسکارانند چشم بر سجده گاه
نهاده و بدل بر درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقت ادای نماز بجانب
آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجود گماشت و در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده
گاه باید نهاد و ... باید نگریست و گفته اند خشوع آنست که ... نداند که بر دست چپ و راست
او کیست واسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله فی الله و ملاحظه اغراض و اعواض ...
مذکورست که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست
بر دست چپ بنهد ... خشوع بود و در باطن آنکه خاطر و حواس را جمع کند به ... مراقب حق باشد
و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد و محقق فرموده است که در نماز

مومنون

از خود بیزار باید شد پس طالب وصول تقرب یار باید گشت ## بیت ## یار بیزار است از تو تا تویی ## اول از خود جوی بیزاری
بیزاری کن گرد تو یکتا کند باقی وانه است ## خرقه و تسبیح بیندازی کن ## خویش یکرنگ هر دو عالم کن ## ذره را مشتی
و چون عطا کنی ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنکسان که ایشان ﴿عَنِ اللَّغْوِ﴾ از سخن باطل و کردار ناشایسته ﴿مُعْرِضُونَ﴾ اعراض کنندگانند
امام قشیری رح فرموده که هر چه براه خدا نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بغیر دارد آن
حظ باشد لغو است و آنچه از خدا بود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال که بهیچ کار
نیاید ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنانکه ایشان ﴿لِلزَّكَاةِ﴾ برای زکوة واجب را از مال خود ﴿فَاعِلُونَ﴾ ادا کنندگانند و گفته‌اند زکوة فطر
یا صدقات تطوع را ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ﴾ و آنانکه فرجهای خود را از حرام ﴿حَافِظُونَ﴾ نگاهدارندگانند ﴿إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ﴾
مگر از زنان خود ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ﴾ یا آنانکه مالک شده‌اند ایشان را ﴿أَيْمَانُهُمْ﴾ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند ﴿فَإِنَّهُمْ﴾
پس بدرستیکه نگاهدارندگان ﴿غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ ملامت کرده شده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه در حیض و
نفاس و روزه و احرام نباشند و در غیر ما قبل هیچ وجه نشاید ﴿فَمَنِ ابْتَغَى﴾ پس هر که جوید برای مباشرت ﴿وَرَاءَ
ذَلِكَ﴾ غیر زنان و کنیزکان خود ﴿فَأُولَئِكَ﴾ پس آن گروه جویندگان ﴿هُمُ الْعَادُونَ﴾ ایشان درگذرندگانند از حلال بحرام
یا کاملند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین گروه‌اند ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنانکه ایشان ﴿لِأَمَانَاتِهِمْ﴾ مر امانتهای خود
را یعنی آنچه ایشان را امین ساخته‌اند از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل
جنابت ﴿وَعَهْدِهِمْ﴾ و مر عهدها که با حق و خلق بندند ﴿رَاعُونَ﴾ رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام مینمایند
﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنانکه ایشان ﴿عَلَى صَلَوَاتِهِمْ﴾ بر نمازهای خویش ﴿يُحَافِظُونَ﴾ محافظت کنندگانند یعنی بران مداومت نموده
بشرایط و آداب آن در اوقات ادا مینمایند و ذکر صلوة در مبدا و منتهای این آیات که اوصاف مؤمنانست دلالت است
بتعظیم شان نماز ﴿أُولَئِكَ﴾ آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفت‌اند ﴿هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ ایشانند وارثان یعنی سزاوار
آنکه اسم وارث بر ایشان اطلاق توان کرد ﴿الَّذِينَ﴾ آنانکه اند در استحقاق ﴿يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾ میراث برند فردوس را که
بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند که هر یک از مؤمنان و کافران را در بهشت
و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان از دوزخ اضافه منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزلهای
مؤمنان افزایند در تاطیر آورده که بهشت را بنظر کفار در آرند و مقام ایشان را که اگر ایمان آوردندی جای
ایشان آن بودی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده گردد ## بیت ## نظر از دور در جانان بجان مانده کافرها
بهشت از دور بینند کان سوزد که باشد ﴿هُمْ﴾ ایشان که وارثان فردوس اند ﴿فِيهَا﴾ در بهشت ﴿خَالِدُونَ﴾
جاوید مانندگانند ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾ و بدرستیکه ما آفریدیم آدم را ﴿مِنْ سُلَالَةٍ﴾ از سلاله یعنی خلاصه و نقاوه بیرون
کشیده شده ﴿مِنْ طِينٍ﴾ از گل یا آفریدیم آدمیزاد را از منی که بیرون آید از گل که آدم است علیه السلام ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾
پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته ﴿فِي قَرَارٍ
مَكِينٍ﴾ در قرارگاه استوار که رحم است و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ﴾ پس گردانیدیم نطفه

نطفه سفید را ﴿عَلَقَةً﴾ پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ﴾ پس ساختیم آن خون را ﴿مُضْغَةً﴾ آن
مقدار گوشت که بیکبار بخایند گوشت پاره بی استخوان پس از چهل روز دیگر ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ﴾ پس ساختیم آن
گوشت پاره را ﴿عِظَامًا﴾ استخوان با آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از اربعین ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ پس پوشانیدیم استخوانها را
گوشت یعنی بر وی رویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بر و ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ پس پدید آوردیم
او را ﴿خَلْقًا آخَرَ﴾ آفرینش دیگر در شکم یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج
او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر وی بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم بغذاها گوناگون
تربیت نمودیم چون قوی گردد در حد بلوغ قلم تکلیف بر وی جاری گردانیدیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت
رسانیدیم ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ﴾ پس بزرگ است خدای ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ نیکوترین آفرینندگانست ای عزیز چون حق سبحانه
ذکر لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس خود را بدین نوع ثنا نکرد بعد از آفرینش
انسان فرموده و این دلیل تفضیل و تکریم ایشانست ## نظم ## بمرد قدر تو لطف خدا ## آیه حرمت
که تکریم کرده ## و فی المثنوی المعنوی ## بیت ## ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ## ای گدای رنگ تو گلگونها ## تاج کرمناست
بر فرق سرت ## طوق اعطیناک آویز برت ## هیچ کرمنا شنید این آسمان ## که شنید این آدمی پر غمان ## احسن
التقویم در والتین بخوان ## که گرامی گوهرست ای دوست جان ## گر بگویم قیمت آن ممتنع ## من بسوزم هم بسوزد مستمع
نقلست که اهل وجدان گویند که چون این آیت احوال آفرینش آدم در قالب معانی بیان فرمود و دانست که او را
که بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نمود
گفت فتبارک الله احسن الخالقین ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ﴾ پس شما ﴿بَعْدَ ذَلِكَ﴾ بعد از آنچه ذکر کرده شد از آفرینش ﴿لَمَيِّتُونَ﴾ هر آینه مردگانید
یعنی آن حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ﴾ پس بدرستیکه شما
﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ روز رستخیز ﴿تُبْعَثُونَ﴾ برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ﴾ و بدرستیکه آفریدیم
زبر سر شما ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان ﴿وَمَا كُنَّا﴾ و نیستیم
﴿عَنِ الْخَلْقِ﴾ از مخلوق که آسمانهاست ﴿غَافِلِينَ﴾ بیخبر که او را مهمل گذاریم بلکه او را بر نظام معلوم از خلل نگاه میداریم
یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم ﴿وَأَنْزَلْنَا﴾ و فرو فرستادیم ﴿مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً﴾ از آسمان آبی ﴿بِقَدَرٍ﴾ باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم ﴿فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ﴾ پس ساکن گردانیدیم آن آب را
در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر
بال جبرئیل علیه السلام نهاد و از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ است و فرات و
دجله که نهر عراق‌اند و نیل که نهر مصر است و انهار را درین جهان روان داد و بقدر مصلحت خلق منافع
جاری شده و از آنست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم ﴿وَإِنَّا﴾ و بدرستیکه ما ﴿عَلَى ذَهَابٍ بِهِ﴾ بر بردن آن و
دور ساختن ﴿لَقَادِرُونَ﴾ توانایم چنانچه بر ازاله آن قادر بوده‌ایم و گفته‌اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج

جبرئیل علیه بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه را بآسمان برد و بعد از آن هیچ روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ پس بیافریدیم برای شما بِهِ بسبب آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرما بنان وَأَعْنَابٍ و از تاک تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است و بخرما و انگور عیب در زمین حجاز از همه بلاد عرب بیشتری باشد لَكُمْ فِيهَا مر شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهای بسیار است غیر انگور و خرما وَمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از ثمار آن تَأْكُلُونَ میخورید و بدل معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که محل مناجات موسی است علیه میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورش لِلْآكِلِينَ مر خورندگان را یعنی درخت میروید بچیزی که جامع دهنیت و صبغیت است یعنی بدان در چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کنند و بر قدرت الهی استدلال نمایند نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را سوار میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی نتایج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را برمیدارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت در دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدای را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و عبادت غیر او را ترک کنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنان که کافر شدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی که رؤسای ایشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بر حقیقت نوح علیه و ارشاد دین خدا ایشان را تنفیر نموده گفتند مَا هَٰذَا نیست اینکه میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که رسولی بسوی بنی آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان را تا رسالت ادا کنند مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدا تواند بود مخلوقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که گذشته بوده اند و این سخن را از فرط عناد میگفتند یا با آنکه ایشان و ادریس علیه را دیده بودند و شنیده بوده بودند که از اولاد آدم علیه پیغمبر بوده إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در وی گونه جنون هست که اگر جنون نداشتی بدانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید بوی و چشم دارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی او بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون باز

آید و بترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قَالَ گفت نوح علیه یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بحق مناجات فرموده که رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار مرا یاری ده مراد انتقام مرا ازیشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که کشتی را بساز بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما یعنی تا محافظت نماییم که خطا نکنی در ساختن وَوَحْيِنَا و بفرمان و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن کشتی یا بنازل شدن عذاب بایشان وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بوقتی که زن تو نانی پزد از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِيهَا پس تو درآر در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر کنند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که درآور در کشتی از آنچه زاید یا بیضه نهند وَأَهْلَكَ و دیگر درآور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بروی قول از اه یعنی حکم او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو مراد یک پسر و یک زن او بوده وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مکن فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بعصیان و شرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ و هر کس که باتست عَلَى الْفُلْكِ بر کشتی و راست بنشستی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگوی همه ستایشها مر خدایراست الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي و بگوی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا منزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنانست و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آوردنی فرود آوردنی وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و تو بهترین فرود آورندگانی در منازل بباید که قول آنحضرت امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که وقت دخول این دعا فرموده سلمی از عطا نقل میکند که منزل مبارک آن منزلست که در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد و آثار قرب از بحار قدس بدان نازل باشد هر که را بر تو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزونتر و در منزلی که دوری رسیده باشد باز جاه خاکش و ادبار حجاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه نوح علیه و آنچه با قوم او کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست اهل عبرت را وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم ما لَمُبْتَلِينَ آزماینده مر آن قوم را با علاء و حجه بلاها یا بندگان امتحان کننده هستند که از بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس بیافریدیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبری از جنس ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم بزبان رسول که ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید خدای را مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدایی غیر وی که استحقاق پرستش داشته باشد أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند رسیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت دادیم ایشان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد

یعنی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و نعم کرده ایم بوده اند بعضی را که ما هذا نیست این رسول که بخود دعوت
میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یاکل مما تاکلون میخورد از آنچه شما میخورید منه
ویشرب مما تشربون و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف
بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی
را که مانند شماست انکم اذا بدرستیکه شما آنگاه لخاسرون زیانزدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خود
بسازید ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این رسول انکم اذا متم آنکه چون بمیرید وکنتم ترابا
و باشید خاک وعظاما و استخوانها چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم مخرجون بدرستیکه شما بیرون آورده
شوید هیهات هیهات چه دور است چه دور است لما توعدون آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هر
باشد ان هی نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیا نموت میمیریم ونحیی و زنده میشویم یعنی گروهی
از ما میمیرد و دیگری میزاید وما نحن و نیستیم ما بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو
نیست هود یا صالح علیهما السلام الا رجل افتری مگر مردی که بربندد على الله کذبا بر خدای دروغی و میگوید که فرستاده
اند مرا و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له و نیستیم ما مر او را بمؤمنین گروندگان در این خبر
دعا قال گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری ده و غالب ساز
و ایشان را مغلوب کردان بعذاب بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای عما قلیل از اندک
قلیل یعنی اندک وقتی لیصبحن هر آینه گردند کافران و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب خود فاخذتهم
الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه فریادی عظیم کرد که دلها ایشان بشکافت و بمردند جمیع
کار این قوم ثمود را گفته اند لیکن ایشان را این نیست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده
میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح قصه عاد آورده و اینجا نیز بهمان قرینه مراد عاد است
و برین قول هر عذابی را که بسبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم
قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم غثاء پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک
که بر آب ... یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل بر اطراف افکند و سیاه و کهنه گردد
فبعدا پس دوری باد از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشانا پس پیدا کردیم من بعدهم از
پس ایشان قرونا آخرین قومها دیگر یعنی با فرمودیم اهل قرون چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام ما تسبق
پیشی نتوانست گرفت من امة هیچ گروهی اجلها بر وقتی که بجهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون و
باز پس نمانند از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری
کلما جاء امة هرگاه که آمدی گروهی را رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از قول
توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند بتقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق

بمردم ماندند فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی از ایشان را بعضی را در هلاک کردن یعنی هر کدام را اهلاک نمودیم
و آخرین را چون اولین معاقب کردانیدیم وجعلناهم و ساختیم ایشان را احادیث سخنان یعنی عبرت خلق کردانیدیم
که داستان ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه
وار میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان ماندی بهبودی بزرگ گفته اند لقمی ... حدیث عند الحزون فاجعل لی حدیثا
احدوثة و در ترجمه آن فرموده اند نظم پس از تو این بیرون چون قصه خواهد ماند در آن بکوش که نیکو ماند
فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمیگروند بانبیا و تصدیق قول ایشان نمیکنند ثم
ارسلنا پس فرستادیم موسى و اخاه هرون و برادر او هرون را بآیاتنا بمعجزها و نشانهای ما وسلطان مبین و
حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرده او را بجهت آنکه او لمعجزات ... آن بود و چند معجزه دیگر چون
فرو بردن جادوییها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را
بمعجزات تسع فرو فرستادیم الى فرعون وملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فاستکبروا
پس سر کشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردم
بقهر و غلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آریم یعنی بیاوریم و تصدیق کنیم لبشرین مثلنا مر دو مرد آدمی را که
مانند ما اند در صفت بشریت وقومهما و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون مر ما را پرستندگانند
یعنی در فرمان ما چون بندگان در خدمتگاری و در بعضی تفاسیر آورده اند که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند
و او بت می پرستید یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هرون را علیهما السلام فکانوا
پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد آتینا و بدرستیکه
دادیم موسى الکتاب موسی را تورات بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل یهتدون راه یابند
باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم و ساختیم پسر مریم یعنی عیسی وامه و مادر او را آیة حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را
آیتی ساختیم یا ساختیم پسر را بانکه در مهد سخن گفت و مادر را بانکه بی مساس بشری پسری بزاد وآویناهما
و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم الى ربوة بسوی زمینی بلند از زمین بیت المقدس
یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و بهر موضع بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقری که بر وی آرام توان
گرفت ومعین و خداوند آب ظاهر جاری یا ایها الرسل خطاب با عیسی علیه بر سبیل تعظیم میفرماید که کلوا
من الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا صالحا و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که
اکل طیب بر عمل صالح مقدم داشت زیراکه او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل
بر او هر چند تخم پاکتر بر او بهتر در مناهج آورده که هر غذایی که شرع آن را حلال داشته است حکم عدالت و
استقامت شرع که میزان و حد ... است در وی سرایت کرده پس هر که آن را تناول نماید اثر عدالت که از حکم شرع بان غذا
همراه است در نفس وی و اعضا پیدا آید و حیثیت در اداء عبادت نرم و منقاد شوند ... و طوع

آنكه اشارت بحرمت وهرچه شرع آنرا حرام كرده باوجه حلت آن مشتبه و پوشيده است حكم انحراف و مخالفت
شرع بآن غذا اگرچه يك لقمه باشد همراه بود و حينئذ حكم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرايت كند و آلات طاعت
و عصيان وارتكاب مناهى و مباشرت اخلاق رديه بظهور رسد و در حديث آمده كه ان الله طيب لا يقبل الا طيبا
صاحب روضه الانوار فرموده نظم دست در لقمه زدم كوز بشوى ٭ آب از سرچشمهء تقوى بجوى ٭ لقمه كه در آن
باشد حلال ٭ در فتد در مرد فكر و مقال ٭ قطرهء باران تو چون صاف نيست ٭ گوهر دريای تو شفاف نيست ٭ و گفته‌اند
انبيا ايها الرسل خطابست با جميع انبيا نه در يك دفعه چه ايشان در ازمنه مختلفه بوده‌اند بلكه بدان معنى كه هر يك از
ايشان در زمان خود مخاطب بدين خطاب بوده‌اند پس هم در تحت اين خطاب داخل باشند و بعضى برآنند كه خطاب
با حضرت پيغمبرست صلى الله عليه وسلم و او را بنام همه پيغمبران خواند زيرا كه سيد همه است و ذات معلای او جامع فضائل
و كمالات همگنان بوده ٭ و قد جمع الخير فيك كله ٭ هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری ٭ و در توضيح آورده كه خطاب
با آنحضرت ميفرمايد … خود را بگو كه حلال خوريد و عمل صالح كنيد انى بدرستيكه من بما تعملون بانچه شما
كنيد عليم دانا ام وان هذه و بدرستيكه اين است امتكم امة واحدة ملت شما يكملت در عقايد و اصول شرايع
يا جماعت شما اى محمد صلى الله عليه وسلم جماعتى متحد در متنق برايمان و توحيد وانا ربكم و من پروردگار شمايم فاتقون
پس بترسيد از من در مخالفت كلمه فتقطعوا پس ببريدند و ساختند اهل كتاب امرهم بينهم كار دين خود را در ميان
يكديگر زبرا پاره‌ها يعنى گروه گروه شدند و اختلاف كردند كل حزب هر گروهى از ايشان بما لديهم بانچه نزديك
ايشانست از دين فرحون شادان و نازانند و اعتقاد كرده كه حق آنست فذرهم پس بگذار اى محمد كفار قريش را
فى غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ايشان حتى حين تا هنگامى كه كشته شوند يا بميرند ايحسبون آيا مى‌پندارند
مشركان كه انما نمدهم آنچه عطا ميدهيم ايشانرا و مدد ميكنيم به بآنچيز من مال وبنين از مال و فرزندان نسارع
مى‌شتابيم و ميفرستيم لهم براى ايشان فى الخيرات در نيكويها يعنى گمان مى‌برند كه امداد ما ايشانرا بمال و فرزند
سارعت از ما براى ايشان در نيكوئى و اعمال ايشانرا استحقاق آن هست كه ما با داعى آن باحسان
نيكوئى كنيم بل نه چنين است كه مى‌پندارند بلكه لا يشعرون نميدانند كه آن املا و استدراج است نه مسارعت در خير
ان الذين بدرستيكه آنانكه ايشان من خشية ربهم از عذاب پروردگار مشفقون ترسانند عذاب را خشيت گفت چه آن
سبب خشيت است والذين هم و آنانكه ايشان بآيات ربهم بنشانهاء پروردگار خود كه قرآنست يا دلايل قدرت يؤمنون ميگروند
والذين هم و آنانكه ايشان بربهم بخداوند خود لا يشركون شرك نمى‌آرند نه شرك جلى و نه شرك خفى والذين يؤتون
ما آتوا و آنانكه ميدهند آنچه داده‌اند يعنى ايشان بايستند آنچه كرده‌اند از صدقات و زكوة و توسل مى‌سازند
بحضرت حق بانواع خيرات و مبرات وقلوبهم وجلة و دلهاء ايشان ترسانست كه مبادا خيرات مردود گردد
و ميدانند انهم الى ربهم راجعون كه ايشان بپروردگار خود باز گردندگانند اولئك آن گروه كه بدين صفتها موصوفند
يسارعون مى‌شتابند فى الخيرات در خيرات يعنى در طاعتها يا در نيل خيرات دنيويه كه بر اعمال صالحه مترتبست كه

الله تعالى فآتيهم الله ثواب الدنيا وهم لها و ايشان بسوى خيرات سابقون پيشى گيرندگانند يا سابقند بر همه مردمان بوقوف
طاعت يا بحصول ثواب بايد خود بهشت ولا نكلف نفسا و تكليف نكنيم هيچ نفسى را الا وسعها مگر كه بآن اقرار دارد به قدر
طاقت ولدينا كتاب و نزد يك كتابيست يعنى لوح محفوظ ينطق بالحق سخن گويد براستى يعنى بحالت واقع در آن
نوشته نيست يا … اعمال هركس كه … وهم و ايشان كه عاملانند لا يظلمون
ستم ديده نخواهند شد با فزودن عقاب و نقصان ثواب بل قلوبهم بلكه دلهاء كفره فى غمرة در غفلت و حيرت
من هذا ازين سخن كه گفته شد يا از كتاب حفظه يا از قرآن ولهم اعمال و مر ايشانراست عملها ناپاك و خطاها من دون
ذلك بجز از خطايى عظيم كه بر آن ديدم يعنى شرك مراد آنست كه غير از شرك كارهاء ديگر هست كه هم لها ايشان مر
آنرا عاملون كنندگانند بحسب حكم قضا و … و ايشان درين غفلت و معصيت باشند حتى اذا اخذنا
تا وقتى كه بگيريم مترفيهم متنعمان ايشانرا بالعذاب بعذاب جوع يا قتل اذا هم يجأرون انگاه ايشان فرياد در گيرند
و استغاثه كنند و ما گوييم لا تجأروا اليوم فرياد مكنيد امروز و طمع فريادرسى مكنيد انكم منا بدرستيكه شما از
ما لا تنصرون يارى كرده نخواهيد شد يا از عذاب ما منع نخواهيد گشت قد كانت آياتى بدرستيكه هست آيتها
من يعنى قرآن كه هر وقت تتلى عليكم خوانده ميشود بر شما فكنتم پس هستيد كه از شنيدن على اعقابكم بر پاشنهاء
خود تنكصون باز ميگرديد يعنى بقهقرى رجوع ميكنيد و كلام من نمى‌شنويد مستكبرين در حالتى كه طلب رفعت
داريد بر مردمان و تعظم مينماييد به بحرم مكه و ميگوييد ما اهل حرميم يا مستكبريد بتكذيب قرآن سامرا افسانه
كنندگان در شب تهجرون هذيان ميگوييد يا ميگذاريد قرآنرا يا پيغمبر را يا خانه كعبه را در حوالى او افسانه ميگوييد
و بد ميسازيد و طواف نميكنيد افلم يدبروا القول آيا تفكر نميكنند در قرآن يا با اعجاز لفظ و وضوح معنى بدانند كه كلام
خداست ام جاءهم يا آمد بديشان از كتاب و رسول ما لم يأت آنچه نيامده بود آباءهم الاولين به پدران پيشين ايشان تا
عذر گويند كه ازين پيغمبر و كتاب خبر نداريم يعنى پيغامبرى نوح و ابرهيم را عليهما السلام بپدران ايشان … و …
محمد … ايشان … ام لم يعرفوا آيا نشناختند رسولهم پيغمبر خود را
بامانت و صداقت و حلم و وفا و كرم و مروت و نيكوخويى و كمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ايشان مر او را منكرون
منكران و ناشناسندگانند يعنى نه آنست كه نمى‌شناسند حضرت پيغمبر را تا انكار كنند و گويند كه نمى‌دانيم
ما حقيقت حال او را نميدانيم ام يقولون يا ميگويند به جنة بوده ديوانگى است كه سخن او بحساب نميگيريم بل
نه چنين است كه ايشان ميگويند جاءهم آمد بديشان محمد بالحق بسخن درست يعنى اسلام يا معجزات كه قرآن
واكثرهم و بيشتر كافران للحق كارهون مر حق را ناخواهندگانند كه مخالف طبع و آرزوى ايشانست و اگرچه
آنست كه بعضى كفار از ننگ و تعيير مردم … ولو اتبع الحق و اگر متابعت كردى حق سبحانه
اهواءهم آرزوهاء كافرانرا و بوجود آلهه شتى يعنى اگر بالفرض خدايان واقع بودندى لفسدت السموات والارض
هر آينه تباه و ناچيز شدندى آسمان و زمين ومن فيهن و هر كه در آسمان و زمين است از ملائكه و انس و جن و جز

آن جانب دروغ بربندد لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اگر هست و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی
کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه آیات ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تباه و هلاک
شدی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که موعظ ایشانست یا دیدیم عزت و صیت شرف ایشان را در آنست
فهم عن ذکرهم معرضون پس ایشان از موعظ خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت آنست معرضون روی گردانند
ام تسألهم آیا میخواهی تو از ایشان بر ادای رسالت خرجا مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند نه چنین است
فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقبی است خیر بهترست ترا از مزد ایشان و هو و خدا
خیر الرازقین بهترین روزی رسانانست و انک لتدعوهم و بدرستی که میخوانی تو ایشان را الی صراط مستقیم بسوی
راه راست که دین اسلام است و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة و بدرستی که آنانکه نمی گروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و
متعلقات آن عن الصراط از آن راه راست لناکبون گردندگانند و میل کنندگان به بیابان گمراهی و لو رحمناهم و
اگر ببخشاییم برایشان و کشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از قحط یعنی قحط که برایشان
غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزه کاری کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته و رهنده و تردد نمایند
یعنی اگر بلا از ایشان دفع همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب خواهند بود نظم ستیزه کاری کار دشمن
ذاتست • ستیزه را دشمنی با خود داست • آورده اند که چون مضرت قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده
و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمد با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت نه تو گمان میبری که رحمت
عالمیانی و اهل مکه … پدران ایشان بشمشیر بکشتی و فرزندان را با … بسوختی حق سبحانه
آیه فرستاد که و لقد اخذناهم و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی
نکردند لربهم مر پروردگار خود را و ما یتضرعون و تضرع و زاری نمودند بلکه همچنان در سرکشی و نافرمانی
بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم برایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذابی سخت که آن
جوع است و شدت او از قتل و اسر بیشترست او امر آنجهان اذا هم فیه آنگاه ایشان در آن عذاب مبلسون ناامیدانند
و درماندگان و اندوهگنان و سرگردانند تا حدی که اغنیا ایشان نزد تو طلب عافیت و رحمت میآیند و هو
الذی انشا و اوست آنکه بیافرید پیدا کرد لکم السمع برای شما گوش تا او شنوید بدان شنودنیها و الابصار و دیدها
تا ببینید آن دیدنیها و الافئدة و دلها تا تفکر میکنید بآن و استدلال مینمایید از مسموعات و مبصرات
بر قدرت فاطر مبدعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر میگزارید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال
کنید این آلات را که داده اند بجهت معرفت خالق آن باشد و هو الذی ذرأکم و اوست آنکه بیافرید شما
را و منتشر ساخت فی الارض در زمین و الیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق
اجزا و اعضا و هو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میگرداند و یمیت و میمیراند و له اختلاف اللیل و النهار و مر او راست یعنی
بامر اوست مخالفت شب و روز در زیادت و نقصان یا تعاقب ایشان یکدیگر را افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنید

که قدرت ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آنجمله است بر حشر را بعد از مرگ زنده خواهیم ساخت
پس چرا انکار میکنند کفار که تعقل آن نکرده بل قالوا بلکه گفتند و تقلید کردند مثل ما قال الاولون مثل آنکه گفته
بودند پیشینیان از کفار قالوا گفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانهای کهنه
ءانا لمبعوثون آیا باز انگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکارست و تکرار از برای تاکید انکار یعنی چون خاک گردیم حشر
و بعث چگونه باشد و باید لقد وعدنا نحن هر آینه وعده داده شده ایم ما و آباؤنا و پدران ما هذا این بعث را من قبل
پیش از آمدن محمد یعنی ما و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند و این وعده راست نشد ان هذا نیست
این قول الا اساطیر الاولین مگر افسانه های پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذاشته اند قل بگو
ای محمد مر این منکران را که بگوئید لمن الارض مر کراست زمین و من فیها و آنکه در وست از مخلوقات یعنی آنکه خالق
اهل زمین کیست جواب دهید مرا ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که گویند در جواب
تو که زمین و آنچه در وست لله مر خدا راست مشرکان معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس
چون ترا چنین جواب دهند قل افلا تذکرون بگو آیا پند نمی گیرید و در نمی یابید که کسی که او قادرست بر آفریدن اهل
زمین … نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قل بگو دیگر بار من رب السموات السبع کیست
آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئات غریب آن و رب العرش العظیم و کیست پروردگار
عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سیقولون زود باشد که گویند آسمانها و عرش عظیم لله مر خدا راست و رب هم
اوست قل افلا تتقون بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی که هم از مخلوقات او شریک میسازید
قل من بیده بگو کیست که بدست اوست یعنی بقبضه قدرت اوست ملکوت کل شیء پادشاهی هر چیزی …
و منفعت اشیا و خزاین آن و هو یجیر و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود
هر کرا خواهد و لا یجار علیه و زینهار داده نشود بر وی یعنی نتواند کسی که او را از عذاب ایمن گرداند و در پناه آرد
و زینهار گیرد جواب گوئید ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی
لله مر خدای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قل فانی تسحرون بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه
از راه حق برمیگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته بکجا
میروید نظم ای که پی نفس و هوا میبری • راه نه اینست خطا میبری • راه روان زان ره دیگر روند
پس تو بدین راه چرا میبری • منزل مقصود دران جانبست • پس تو ازین سوی کجا میروی • بل اتیناهم
بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر و انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ
گویانند در انکار … یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بالله تعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدا
هیچ فرزندی و ما کان معه و نیست با او من اله هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریکی
باشد در خدایی پس خدای باید که آفریننده بوده هر آینه شریکان مخلوق بجنبند اذا آنگاه لذهب کل

بما خلق بود هر خدایی آنرا که آفریده بود و دران مستقل باشد پس مخلوق را علاقه با یکدیگر نبودی متمیز با
مخلوق این خدای از آن دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علاقه تمیز نیست پس اثبات شد که با او
هیچ خدایی نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدایی بودی چنانچه کفره میگویند هر یک مخلوق خود را جدا کردی
و ملک او را از ملک او ممتاز بودی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان برپا آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است
ولعلا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی از آلهه بر برخی و باجماع و استقرا
معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از آنچه
وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ ولد و انباز عالم الغیب والشهادة اوست دانای پوشیده و آشکارا فتعالی پس برتر
و دور است عما یشرکون از آنچه شریک میگیرند برای او پس در نحو حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از انزال
عذاب بر مشرکان خبر میدهد و میفرماید قل بگوی ای محمد بطریق دعا رب اما ترینی ای پروردگار من اگر بنمایی مرا
یعنی بچشم ببینایی ما یوعدون آنچه وعده شده اند کافران از عذاب دنیا و آخرة رب فلا تجعلنی ای آفریدگار من
پس مگردان مرا فی القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهة تواضع و شکستگی
است یا بتعلیمات بر آنکه شوم ظلم تواند که بدیگران نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست وانا و بدرستی که ما
خدا علی ان نریک بر آنکه بنماییم بتو ما نعدهم آنچه وعده داده ایم ایشان را از عقوبة لقادرون هر آینه توانائیم اما
تاخیری که دران میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا از اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتی دفع کن به
خصلتی که بهر حال هی احسن آن نیکوترست السیئة بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق با امر د
اکرم واشرف واجل آن میفرماید و میگوید دفع کن با نچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه بد
در گذر بدانچه که خوی بد در نمود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بازدار مردم را از معصیت بامر
فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رحمه الله
فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را
بحقوق خدای یا [illegible] حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم [illegible] جو [illegible] گشت [illegible] حوادث
[illegible] بیک حمله • دوان [illegible] بنور [illegible] • فرو شو از خویشتن [illegible] • یکی خوان و یکی
یکی گو و یکی جو • [illegible] و باطل نحن اعلم ما دانا تریم بما یصفون بانچه وصف میکنند ترا از شر و سحر
در صفت ما میگویند از اتخاذ ولد و شریک وقل رب و بگوی پروردگار من اعوذ بک پناه میگیرم بتو من همزات الشیاطین
از وسوسها دیوان که داعی بطالت و معصیت است یا از در اندا ختن ایشان مردم را بمعصیت و غرور در
واعوذ بک رب و پناه میگیرم بتو ای آفریدگار من ان یحضرون از آنکه حاضر شوند نزد من در وقت صلوة یا در زمان تلاوت یا از
آنکه گرد من گردند در همه احوال ما از نجوا و نزع و سایند حتی اذا جاء متعلق است بیصفون یعنی کفار زبان در مرا ببدی یاد میکنند
تا وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را موت و مرگ را معاینه ببینند و آثار عذاب مشاهده کنند قال گوید از روی

حسرت رب ارجعون ای آفریدگار من بازگردان مرا بدنیا بصیغه جمع ذکر کرد برای تعظیم مخاطب امام با جمع از مفسرا
بر آنند که خطاب با ملک موت و اعوان وست اول بخدای باستغاثه و ثانیا از خدای و بملائکه رجوع جمع
بنا باید بجا که گرباز گردانید مرا لعلی اعمل شاید که بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در آنچیزی که بگذاشتم
ام که ایمانست یا ایمان آدم و مال را عمل صالح بکنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردد
انها بدرستی که آن درخواست او کلمة سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بود هو قائلها او گوینده آنست
ومن ورائهم و از پس مشرکان برزخ مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود الی یوم
یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند از ان فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور یعنی نفخه ثانیه یا
تا آنکه نفخه احیا است و قیامت قایم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در
آن روز یعنی علاقه نسبت منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را برکس خود درحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه
وابیه یا نسبتی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید
صحیح ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد بجهة مشغولی
هر یک بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیگر می پرسند که فاقبل بعضهم علی بعض
یتساءلون فمن ثقلت پس هر کرا گران آید موازینه ترازو های او با عمال صالحه چون بوستان فاولئک پس
آنگروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات و واصلان بدرجات ومن خفت و هر که سبک باشد
موازینه میزانهای او بجهة اعمال شایسته چون مشرکان و منافقان فاولئک الذین خسروا پس آنگروه آنانند که
زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند و استعدادات حصول کمال
را با آرزوها نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید مانند
کانند تلفح میسوزد وجوههم النار رویها ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش
رویانند یا از شدت احتراق زشت رویانند ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در تفسیر این آیه روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب
زیرین او تا برسد بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین تا برسد بناف وی و در موضع آورده که میان
لبهای او راه بود پس حق سبحانه گوید ایشانرا الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم
خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبة
شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته
بود در لوح محفوظ و بر ان حکم کرده یا غالب شد کارهای ما که موجب شقاوتست بر ما وکنا و بودیم ما
گروهی ضالین گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا ما در کار
تدارک کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکارانیم بر نفس خویش

آخر هیچ که بدوزخیان گویند این باشد **قَالَ** گوید خدای **اخْسَئُوا** خاموش باشید **فِيهَا** در دوزخ **وَلَا تُكَلِّمُونِ** و سخن مگوید
با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نیآریم و عذاب از شما برنداریم **إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ** بدرستی که بود گروهی
مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان **يَقُولُونَ** که میگفتند **رَبَّنَا**
آمَنَّا ای آفریدگار ما ایمان آوردیم بتو **فَاغْفِرْ لَنَا** پس بیامرز ما را **وَارْحَمْنَا** و بخشای بر ما **وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ**
و تو بهترین بخشایندگانی **فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ** پس فرا گرفتید شما آن درویشانرا **سِخْرِيًّا** مسخره یعنی کسی که با او سخره
کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید **حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ** تا وقتی که فراموش کردانیدند ایشان
یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما **ذِكْرِي** یاد کردن مرا **وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ** و بودید شما که از
ایشان **تَضْحَكُونَ** میخندید یعنی از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلل ایشان **إِنِّي** بدرستی که من **جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ**
جزا بدادم ایشانرا امروز **بِمَا صَبَرُوا** بانچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما **أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ** که بدرستی که
ایشانند رسیدگان بمراد خویش یعنی جزا صبر ایشان فوز است بمطلوب **قَالَ** گوید خدای یا فرشته
بامر او مر کافرانرا **كَمْ لَبِثْتُمْ** چند درنگ کردید **فِي الْأَرْضِ** در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند
ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید
عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا یا بروی زمین مرده در قبر **قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا** گویند درنگ
کردیم روزی **أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ** یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را بنسبت با خلود در دوزخ یا از
هول آن فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از آن بوده و ما
بشمار آن نمیدانیم **فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ** پس بپرس ای پرسنده از آن بشمار کنندگان یعنی از ملائکه که
حفظ اعمار و انفاس ما بوده اند **قَالَ** گوید خدای **إِنْ لَبِثْتُمْ** درنگ نکردید در دنیا **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی باضافه
بایام آخرت **لَوْ أَنَّكُمْ** اگر بدرستی که شما **كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکست **أَفَحَسِبْتُمْ**
آیا پس پنداشتید شما از فرط غفلت **أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ** آنکه ما شما را آفریدیم **عَبَثًا** بازی یا از برای بازی **وَأَنَّكُمْ**
و آنکه بودید آنکه شما بسوی ما **لَا تُرْجَعُونَ** باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده
ام و تکالیف کرده ام شما را [illegible] کرده ام در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغول باشد بچیزی که از حق باز دارد
خدای ما را برای آن نیافریده و بیان مرکرد هیچ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیه میخواند فرمود که خلق
را بعبث نیافریده بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمال او راه برند و گفته
اند شما را بازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمد صلی الله علیه و سلم آفریده ام چه در ازل تقدیر شده که آن گوهر یکتا
از صدف جسمانی بیرون آید پس واصلت و شما همه طفیل **نظم** هفت و نه چار که پرداختند
خاص پی موکب او ساختند * اوست شه و دیگران جمله خیل * اصل وی و جمله عالم طفیل * و دیگری گفته نیاورده ام
که شما را از آن آفریدم تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه از شما سود کنم و گویند خلایق را آفرید تا مظهر قدرت باشند

و آدمیانرا از خاک کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما
آفریدم و شما را برای خود * شرکت کنزا مخفیا اشارتی است تمام دارد که اشارت بدان میکند
از ظهور تو بجلی بود نور * گنج مخفی از تو آمد در ظهور * گنج مخفی بد ز پری چاک کرد * خاک را تابان تر از افلاک کرد
گنج مخفی بد ز پری جوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد * خویش را بشناخت مسکین آدمی * از فزونی آمده شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت * بود اطلس خویش بر دلق دوخت * ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش * تو چرایی خویش را ارزان فروش
فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای و منزه از آنکه عبث بیافریند **الْمَلِكُ الْحَقُّ** پادشاه بسزا **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** نیست معبودی
مستحق عبادت مگر او **رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ** آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریمست خیرات و برکات از و نازل
میشود **وَمَنْ يَدْعُ** و هرکه بخواند یعنی بپرستد **مَعَ اللَّهِ** با خدای یعنی **إِلَٰهًا آخَرَ** خدای دیگر که **لَا بُرْهَانَ** هیچ
حجتی نیست **لَهُ بِهِ** مر پرستنده را بپرستیدن او **فَإِنَّمَا حِسَابُهُ** پس جز این نیست حساب عمل آنکس و مکافات کردار او
عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را بادافراه خواهد داد **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ** بدرستی که فلاح
نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان **وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ** و بگوی پروردگارا در گذار جرایم مرا امت مرا و ببخشای
بر من و ایشان برحمت واسعه خود **وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ** و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح
و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش سماء

سُورَةُ النُّورِ مَدَنِيَّةٌ اربع وستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ **سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا** این سوره ایست از عالم قدس که فرو فرستادیم آنرا
بوساطت جبرئیل **وَفَرَضْنَاهَا** و فرض کردیم بر شما احکامی که در وست **وَأَنْزَلْنَا فِيهَا** و فرو فرستادیم در وی **آيَاتٍ**
بَيِّنَاتٍ آیتها روشن از حدود و احکام **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** شاید شما پندپذیر شوید و از محارم پرهیز کنید و از جمله
احکام اینست **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي** زن مرد و زنا کننده چون غیر محصن باشند **فَاجْلِدُوا** پس بزنید ای ائمه و حکام
كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را **مِنْهُمَا** از این هر دو **مِائَةَ جَلْدَةٍ** صد تازیانه این حکم خاص است بآنکه محصن نباشد جه حد
محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح
صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله اسلام را شرط نمیکند و غیر محصن که آزاد باشد با وجود جلد نفی
جلا یعنی غریب کردن و امام مالک و امام احمد رحمها الله با امام شافعی متفق اند بحدیث در باب وجوب تغریب
و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم بعین آیه منسوخ است **وَلَا تَأْخُذْكُمْ** و فرا نگیرد
شما را **بِهِمَا** بآن دو زنا کننده را **رَأْفَةٌ** مهربانی **فِي دِينِ اللَّهِ** در فرمان بردار خدای یعنی بخشایش بر ایشان و تعطیل
حد مکنید و در ضرب مسامحه منمائید **إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ** اگر هستید که گرویده اید **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بخدای و بروز
قیامت جاری بحکم مقتضای ایمان جد و جهد بکنید در اقامت حدود **وَلْيَشْهَدْ** و باید که حاضر شوند **عَذَابَهُمَا**
در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان **طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** گروهی از مومنان تا تشهیر
ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت با مثل آن عمل و بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله

نور

از چهار کس که بعد از شهود زنا شهادت باید و بقول امام [illegible] دیگر یک کس کافیست و قتاده نیز گفته اند در لباب
نزول الآیة [illegible] روایت کرده [illegible] که یکی از صحابه [illegible] در مدینه [illegible] نشستی فعلی میکرد که هر
مرد را بخواهد [illegible] کفایت کند [illegible] خود بجهت سازد و قصد نکاح
وی کرد حضرت عزت [illegible] آیه فرستاد که الزانی لا ینکح مرد زنا کننده نکاح نکند الا زانیة
مگر زنی زنا کننده را او مشرکة یا شرک آورنده [illegible] آنست که [illegible] بجنس خواهد بود والزانیة
و زن پلید کار لا ینکحها نکاح نیارد او را الا زان مگر مرد پلید کار او مشرک یا شرک آرنده چه جنس با جنس
ضمات و شاکل [illegible] بیت هر کس [illegible] گرفته یاد • بلبل بباغ رفت و زاغ سوی خار
در تفسیر آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یکی بر در خانه خود رایتی نصب
کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفا مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از
تنگدستی پریشان حال بودند داعیه کردند که ایشان را بنکاح درآورده [illegible] از ایشان
بر عادت اهل جاهلیت معاش کردندی حق سبحانه منع کرده فرموده که وحرم و حرام کرده شده ذلک
تزوج بزوانی علی المؤمنین و گویند که قول آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیة وانکحوا الایامی
منسوخ شده والذین یرمون المحصنات و آنانکه [illegible] محصنات را بزنا و مرد محصن نیز [illegible] احصان
بحریت و بلوغ و اسلام و عفت از زنا [illegible] باین صفت موصوف باشند
دشنام دهند ثم لم یأتوا پس نیارند [illegible] باربعة شهداء بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان
[illegible] فاجلدوهم پس بزنید ایشان را ثمانین جلدة هشتاد تازیانه [illegible]
که بغیر زنا باشد [illegible] حد [illegible]
که حد زنا بقرآن ثابت شده [illegible]
مرصدق ولا تقبلوا لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده [illegible] شهادة
گواهی در هیچ حکم ابدا همیشه تا آخر عمر و گفته اند تا وقت توبه واولئک و آن گروه قاذفان هم الفاسقون ایشان
فاسقانند یعنی [illegible] حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند من بعد ذلک از پس این قذف
و دیگر قذف نکنند واصلحوا و صلاح آرند [illegible] مسلمانان اسم فسق از ایشان برخیزد
[illegible] شهادت بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فان الله
پس بدرستیکه خدای غفور آمرزنده گناه [illegible] رحیم مهربان [illegible] توبه کنندگان آورده اند که
بعد از نزول الآیة عاصم بن عدی [illegible] گفت یا رسول الله شاید مردی [illegible] بیگانه را با زن خود ببیند اگر
بطلب گواه مشغول گردد تا جمع شدن ایشان [illegible] از حاجت خود فارغ شده و رفته است و اگر بی گواه سخن
بگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر آن حال چگونه باشد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

اعظم و امام مالک [illegible] باشند [illegible] امام

فرموده که ای عاصم چنین حکم فرستاده شد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بوی رسید گفت ای
عاصم شریک بن سحما را با زن خود دیدم عاصم گفت [illegible] بلا مبتلا شدم بدانچه پرسیدم
بازگشته صورت حال بسید عالم صلی الله علیه و سلم رسانید حضرت خوله را طلبیده از وی پرسید انکار کرد
و آیة لعان نازل شد والذین یرمون و آنانکه [illegible] ازواجهم زنان خود را ولم یکن لهم شهداء و نباشد
ایشان را گواهان الا انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجب گواهی دادن یکی از ایشان اربع شهادات
بالله چهار گواه بخدای [illegible] انه بدرستیکه او یعنی شوهر لمن الصادقین هر آینه از راست گویانست در نسبت
زنا بیان زن [illegible] بجای یکی از شهود است والخامسة و گواهی پنجم ان لعنت الله اگر لعنت
خدای [illegible] ان کان من الکاذبین اگر باشد از دروغ گویان [illegible] لعان [illegible] چهار نوبت گوید
گواهی میدهم بخدای [illegible] این زن [illegible] لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم
[illegible] حکم لعان آنست که حکم قذف از مرد ساقط
شود و میان مرد و زن تفریق کنند [illegible] طلاق بقول امام اعظم [illegible] بقول شافعی [illegible] زنا
زن ثابت گردد بقول امام شافعی [illegible] اگر نکول کند از لعان [illegible] ویدرؤا
و دفع کند و باز دارد عنها العذاب از آن زن حبس [illegible] ان تشهد آنکه گواهی دهد اربع شهادات بالله
چهار گواه بخدای [illegible] انه بدرستیکه شوهر لمن الکاذبین از دروغ گویانست در نسبت زنا [illegible] والخامسة
و گواهی پنجم ان غضب الله اگر خشم خدای علیها بر آن زن ان کان من الصادقین اگر باشد مرد از راستگویان
در [illegible] لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست در انچه برمن
[illegible] و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد [illegible]
[illegible] آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبیده [illegible] مذکور شد
مرد و زن هر دو گواهی دادند [illegible] لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
کردند [illegible] ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم
بر شما ورحمته و بخشایش او وان الله و آنکه خدای تواب حکیم قبول کننده توبه است حکم کننده [illegible]
هر آینه شما را فضیحت کردی [illegible] عظیم [illegible] اگر نه فضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس شما [illegible] نظم [illegible]
کرم [illegible] • [illegible] •
قصه افک [illegible]

که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل ایجاز آنست که سال پنجم از هجرة که غزوه مریسیع
اتفاق افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و در بعضی منازل بجهت قضاء حاجت از هودج بیرون آمده عقد وی از جزع ظفار
گم کرده و بطلب آن از منزلگاه دور شد و زمانی درنگ افتاد و دران حین خادمان هودج را بر شتر بسته گمان آنکه او در هودج
است کوچ فرموده بودند و عایشه رضی الله عنها باز آمده منزل خالی دید هم آنجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر
رسول صلی الله علیه وسلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه را شناخته سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد
و ابن ابی که او را بر شتر صفوان دید گفته که در حرم محترم سید عالم باشد و زبان خیانت گشاده برانده
چون بمدینه رسیدند این خبر بسمع حضرت رسید و عایشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت الا از
آنحضرت عدم التفات دریافت تا از تطلیه بخانه پدر آمده آنجا بر صورت حال اطلاع یافت و مرض
وی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود نظم چشم ز گریه پر سر آب روز و شب
جان ز ناله در تب و تاب روز و شب و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها
توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند
روزی آنحضرت بخانه صدیق رفت و عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای
باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان دران صدد نیامدند
از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و هر چه میگویم کسی باور نکند پس من همان میگویم
که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان بیت صبر کنم تا کرم او چه میکند با این دل شکسته
غم او چه میکند در این حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شده آیات برائت نازل گشت ان الذین جاءو بالافک
بدرستیکه آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضی الله عنها عصبة منکم گروهی اند از شما و آن عبد
الله بن ابی و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین
زینب رضی الله عنها لا تحسبوه مپندارید آن دروغ را شرا لکم بد از برای شما خطاب حضرت رسالت است صلی الله
علیه وسلم و عایشه و صفوان را میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بل هو بلکه آن خیر لکم بهتر است
مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت
و وعید کلی درباره دروغ گویان وقوع یافت لکل امرئ منهم و مر هر یکی را ازین کسان باشد ما اکتسب جزای آنچه
کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفتند و
بعضی خاموش شده سمع نکرده والذی تولی و آنکه فرا گرفت کبره معظم آن سخن و شنیع تر آن منهم از ایشان
مراد ابن ابی است لعنه الله له مر او راست عذاب عظیم عذابی بزرگ که در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورده و
مطرود و مخذول گشت و گویند که حسان بوده که باخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهاء او شل گشت لولا اذ
سمعتموه چرا آنگاه که شنیدید این سخن را ظن المؤمنون والمؤمنات گمان بردندی مردان و زنان گرویده

به نفسهاء خویش خیرا نیکویی چنانچه بنفسهاء خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه
است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ
گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وقالوا و گفتندی یعنی چون زن و مرد مومن که در حالی مطلع باشد گویند هذا این
سخن افک مبین دروغی روشنست و حق سبحانه ازواج پیغمبر از نکاح پیدا داد از مثال این حالها بتعظیم و تکریم
ایشان لولا جاءو چرا نیاوردند علیه برین سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند بر انچه ایشان قذف کنند
فاذ لم یاتوا بالشهداء پس چون نیاوردند گواهان چهارگانه را فاولئک پس آن گروه عند الله نزدیک خدای یعنی در
حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما
در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بازواج انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند
ولولا فضل الله و اگر نه افزونی کرم خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه
والآخرة و در آخرت بعفو و مغفرت لمسکم هر آینه برسیدی شما را فیما افضتم فیه در آنچیزی که خوض کردید از دروغ
بر صدیقه رضی الله عنها عذاب عظیم عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب
رسیدی اذ تلقونه آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بالسنتکم بزبانهاء خود شما که بعضی از بعضی میپرسیدید وتقولون
بافواهکم و میگفتید بدهنهاء خود ما لیس لکم به علم آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخنان دروغ جهل میگفتید و
تحسبونه و می پنداشتید آنچیز را که گفتید هینا سهل و آسان که هیچ تبعه بران متفرع نباشد وهو و حال آنکه آن
سخن عند الله نزدیک خدای عظیم بزرگ و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت
و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت و در احقاف مذکورست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهما او را گفت که شنیدی سخنی را که مردم درباب عایشه صدیقه میگویند ابو ایوب فرموده که شنیده ام و
آن دروغ است چه تو نسبت مزاین فعل روا میداری ام ایوب گفت والله که روا ندارم ابو ایوب گفت والله که عایشه
بهتر از تست پس نسبت با پیغمبران اینگونه کی روا دارد و دراین بهتانی عظیم است حق سبحانه فرموده ولولا اذ سمعتموه
و چرا چون شنیدید این سخن را قلتم نگفتید یعنی چون ازین سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب ما یکون
لنا نیست مارا و نه برسد ان نتکلم که سخن گوییم بهذا بدین قول سبحانک پاکست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او
فرج توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم افترای بزرگ است یعظکم الله پند میدهد خدای شما را
ان تعودوا لمثله تا که باز گردید بمثل این سخن ابدا هرگز یعنی مادام که زنده باشید ان کنتم مومنین اگر هستید گرویده
چه ایمان مانع است از طعن درباره مسلمانان خصوصا امهات مومنان ویبین الله و بیان میکند و روشن
کرداند خدای لکم الآیات برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه ادب انحراف
ننمایید والله علیم و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده برائت او از عیب و عار
تا گریبان دامنش پاکست از لوث خطا وز مذمت عیبجو آلوده از سر تا بپا چه زیبا گفته اند نظم

گوارسو کند عیب دامن پاکت • که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاک • ان الذین یحبون بدرستی آنانکه دوست دارند ان تشیع
الفاحشة آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی فاحشه فی الذین آمنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند خواهند که مردم آنرا در
دهان گیرند لهم عذاب الیم مرایشانراست عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بحد قذف و بدنامی والآخرة و در آخرت بسزای
آتش والله یعلم و خدای میداند سرّ اینچه خوض کرده اید درآن وانتم لا تعلمون و شما آنرا نمیدانید ولولا فضل الله
و اگر نه فضل خدای بودی [illegible] علیکم بر شما ورحمته و بخشایش او بهر باری و پرده کاری وان الله رؤف
و اگر خدای مهربانست [illegible] ذمت مقذوف را اظهار کرده اند رحیم بخشاینده است بتوبه جنایت
در کرده اید دگر عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات
الشیطان گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عایشه ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که
پیروی گامهای او را ثابت کند فانه یأمر پس بدرستی که ابلیس میفرماید بالفحشاء بکار بد که زشتست در عقل و عرف
والمنکر و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع ولولا فضل الله و اگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که
کفارت گناهست ورحمته و بخشایش او و تطهیر شما ما زکی منکم پاک نگشتی از شما من احد هیچ یکی ابدا تا آخر دهر
از ننگ این [illegible] ولکن الله یزکی ولیکن خدای پاک سازد مقبول توبه من یشاء هر کرا بخواهد والله
و خدای شنواست بمقالات مردمان علیم دانا بنیتهاء ایشان گویند صدیق رضی الله عنه سوگند خورده بود که هیچ
حالا خود را بمسطح که یکی از متکلمان افک بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق سبحانه آیه فرستاد
که ولا یأتل و باید که سوگند نخورند اولوا الفضل صاحب فضیلت در دین منکم از شما والسعة و خداوندان سعه
و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه [illegible] بجان کس باید که چنین سوگند نخورد
ان یؤتوا که ندهند اولی القربی خداوند خویشی را والمساکین و درویشانرا و محتاجانرا والمهاجرین فی سبیل الله و
مهاجرانرا در راه خدای مسطح هم خویش است و مسکین و مهاجر ولیعفوا و باید که عفو کنند جرمی که از
ایشان صادر شده ولیصفحوا و در گذرند و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند الا تحبون آیا دوست نمیدارید ان یغفر
الله لکم آنکه خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران در گذرید والله غفور و خدای آمرزنده است
بکار با انتقام رحیم مهربان [illegible] تا شما نیز متخلق شوید باخلاق حق [illegible]
صدیق کرده اند صاحب [illegible] فرموده [illegible] حکیم سنائی در [illegible] فرموده بیت
بود چندان کرامات و فضلش • که اولوا الفضل خواند ذوالفضلش • صورت و سیرتش همه جان بوده •
عالم پنهان بود • روز و شب سال و ماه در همه کار • ثانی اثنین اذهما فی الغار • ان الذین بدرستی که آنانکه یرمون
المحصنات دشنام کنند زنان محصنه را الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان المؤمنات گرویدگان
بخدای و رسول و مراد ازواج پیغمبر علیه الصلوة والسلام [illegible] عایشه مرادست و گفته اند
در شان مهاجرانست و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنکسانرا که قذف چنین کنند لعنوا لعنت کرده

شده اند

شده اند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در دو عالم ملعون و مردود و در آتش [illegible]
و مطرود اند ولهم عذاب و مرایشانراست عذاب عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود یوم تشهد
علیهم روزی که گواهی دهد بر ایشان السنتهم زبانهاء ایشان بانکه چه بهتان بستند یعنی تا زبان خود اعتراف کنند وایدیهم
و گواهی دهند دستهاء ایشان وارجلهم و پایهاء ایشان بما کانوا یعملون بانچه کرده اند از قذف و بهتان یومئذ یوفیهم
الله دینهم الحق [illegible] تمام برساند بدیشان خدای جزا انکه مستحق آنند ویعلمون و بدانند آنروز ان الله هو
خدای هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و توالی عقاب و ثواب الخبیثات للخبیثین سخنان نا
شایست و ناپاک مرنا پاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان تکلم شوند والخبیثون للخبیثات و پلیدان نیز شایسته
اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایلست از جنسیت خباثت والطیبات للطیبین و کلمات پاکیزه مر مردان
پاکراست یعنی از ایشان سر زند والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خور سخنان پاک اند • کل اناء یترشح بما فیه
از کوزه همان برون تراود که در روست • و گفته اند زنان ناپاک مر مردان ناپاک را اند و مردان ناپاک مر زنان
بر ایشان و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک [illegible] حرم محترم رسول صلی الله علیه وسلم
که پاکیزه ترین موجوداتست [illegible] چون عایشه صدیقه رضی الله عنها سزد [illegible] سبیل الفت و صحبت
والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی نظم [illegible] خبر خود [illegible] ناریان
مر ناریان را جاذبند • نوریان مر نوریانرا طالبند • اهل باطل باطلان را میکشند • اهل حق از اهل حق هم سرخوشند
طیبات آمد به بهر طیبین • للخبیثین الخبیثات است هین • ذکر قضایا و خصایل حضرت صدیقه رضی الله عنها در رساله
مرآت الصفا بر سبیل استقصا ساخت ذکر یافته لاجرم اینجا بترجمه آیات اقتصار نمود اولئک آن گروه یعنی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عایشه صدیقه رضی الله عنها و صفوان مبرؤن بیزار کرده شده کانند یعنی منزه و بری اند مما
یقولون از آنچه میگویند ارباب افک [illegible] منصب رسالت [illegible] طاهره [illegible] چنین
تهمتی آلوده مکرده و صفوان مردی پاکیزه از اولیاء صحابه بود و دانیز بدین تهمت نتوان ساخت لهم مرایشانراست
مغفرة آمرزش از خدای ورزق کریم روزی نیکو یعنی بیغ و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت یا ایها الذین
آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایند و در مروید بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز خانهاء خود
که مردان ساکنید یعنی هیچ خانه بیگانه در میایند حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر دهید و دستوری طلبید وتسلموا
و سلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه و در روایت آمده که بگوید السلام علیکم ءادخل امام [illegible] آورده که
[illegible]
[illegible]
شد که بخانه کسان [illegible] ذلکم از استعلام و استیذان خیر لکم بهترست مر شما را از
آنکه بی اجازت درآیند و گفته اند [illegible] یا تنحنحی اعلام کنند تا اهل

خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کرده بر **ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون** شاید که شما پند گیرید **فان لم تجدوا**
پس اگر نیابید **فیها** در آن خانه غیر خود **احدا** یکی را که دستوری خواهید **فلا تدخلوها** پس در میایید در آن **حتی یؤذن**
لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد و دخول در خانه خالی بی اذن کسی
محل تهمت سرقت است **وان قیل لکم ارجعوا** و اگر گویند شما را صاحبان استیذان که باز گردید بی توقف و الحاح **فارجعوا**
پس باز گردید و بر در خانه نا ستید که آن حضرت صاحب جنایت است **هو ازکی لکم** آن باز گشتن پاکیزه‌تر و پسندیده‌تر
مر شما را **والله بما تعملون علیم** و خدای بدانچه شما میکنید از استیذان و ابرام **علیم** دانا است و بر آن مکافات خواهد داد و بعد از نزول
این آیة ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که در
خانه و رباط و بساط اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیة فرود آمد که
لیس علیکم جناح نیست بر شما بزهی **ان تدخلوا** از آنکه در آیید بی دستوری **بیوتا غیر مسکونة** در خانها که مسکون نیست
یعنی کسی در وی اقامت نمیکند یا آنکه وی آیند و برود چون کاروانسرا و رباط **فیها** در آن خانها غیر مسکون
متاع لکم برخورداری و نفع است مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن محفوظ
بماند **والله یعلم** و خدای میداند **ما تبدون** آنچه آشکارا میکنید از استیذان **وما تکتمون** و آنچه پوشیده اید در دخول
در خانها بقصد دخل **قل** بگوی ای محمد **للمؤمنین یغضوا** مر مردمان گرویده را که فرو گیرند و بپوشند **من ابصارهم** دیدها خود را
از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیزترین تیر شیطان در وجود انسان چشم
است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند تا چیزی بدیشان نرسد باستعداد آن مشغول نتوانند
اما دیدن حاسه‌ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را مشاهده میکند **نظم** از چه آفت که بتن میرسد ✱ از نظر بد بتن
میرسد ✱ دیده فرو پوش چو دُرّ در صدف ✱ تا نشوی تیر بلا را هدف ✱ و در نفحات الانس شیخ قدس سره نقل میکند که
بکوشید تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ دل را از ماسوی الله **ویحفظوا** و نگاه دارند **فروجهم** فرجهای خود
را از حرام یا بپوشند عورات خود را از کشف تا لمحه‌ای که **ذلک** آن پوشیدن چشم و محافظت فرج **ازکی لهم** پاکیزه
تر و سود مندتر است مر ایشان را در دنیا و آخرة **ان الله خبیر** بدرستی که خدای دانا است **بما یصنعون** بانچه
کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال الجوارح در طاعات و آثام **وقل للمؤمنات** و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت
یغضضن من ابصارهن بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم **ویحفظن فروجهن** و نگاه دارند فرجهای خود را
از زنا **ولا یبدین** و ظاهر نسازند **زینتهن** آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن **الا ما ظهر** مگر آنچه ظاهر
شود **منها** از آنها یعنی آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و سرمه در چشم و خضاب در
کف و کف اندر او از زینت موضع آنست پس ستر در وجه باشد و کفین **ولیضربن** و باید که فرو گذارند **بخمرهن**
مقنعهای خود را **علی جیوبهن** بر گریبانهای خویش یعنی گردنها مقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان
پوشیده ماند **ولا یبدین** و آشکارا نکنند **زینتهن** مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که جمع

تاج و دستوار و گوشواره و گردن بند و خلخالات **الا لبعولتهن** مگر برای شوهران خویش که زینت برای ایشان باشد **او آبائهن**
یا پدران خویش و جد در پدر حکم پدر دارد **او آباء بعولتهن** یا پدران شوهران خویش که حکم آباء دارند **او ابنائهن** یا
پسران خویش و پسر پسر هر چند باشد در این داخل است **او ابناء بعولتهن** یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم
پسر اند مر زنرا **او اخوانهن** یا برادران خویش **او بنی اخوانهن** یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند **او بنی اخواتهن**
یا پسران خواهران خود را و اینجا جماعت اند که نظر ایشان روا است و در محارم داخل اند جز اینها حکم ثابت
و ذکر اعمام و اخوال نکرده زیرا که در حکم اخوان اند و در انوار فرموده که احوط آنست که موضع زینت بعم و خال ننماید
که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد **او نسائهن** یا برای زنان اهل دین خود یعنی
موضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند
پس اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین ایشان اهل اسلام بکفره سر آشنایی مانند عفایف
را از ملاقات فواحش اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان نباید پوشید **او ما ملکت ایمانهن** یا آنچه
مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی پرستاران و زنان از آنکه ملک ایشان باشد از کنیزکان خود مؤمنه و
خواه کافره یا اگر ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرده تا معلوم شود که از امة غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گفته
مراد همه بندگان زنانند از اماء و عبید و قول آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او برین شاید و ائمه ثلاثه در اخبار
آورده و کاز ابن المسیب رحمه الله فرموده که مغرور نگرداند شما را آیة **او ما ملکت ایمانهن** که آن در باب امات نه عبید
عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بسوی مولاة و در بعضی از مواضع زینت وی **او التابعین** یا
پی روندگان **غیر اولی الاربة** جز خداوندان حاجت بزنان **من الرجال** از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خورده
بخانها آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی از ضعف شهوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین
یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصور بر طعام نیست و اکثر ائمه حنفیه بر آنند که
خصی و مجبوب و عنین در حرمت در نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست فاما قتل نکردن
ندارند **او الطفل الذین** یا طفلان آنانکه **لم یظهروا** مطلع نیستند **علی عورات النساء** بر عورات زنان یعنی تمیز نداده ندارند
حال مباشرت ایشان بیخبراند **ولا یضربن بارجلهن** و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن
لیعلم تا دانسته شود **ما یخفین** آنچه پنهان کرده **من زینتهن** از پیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که آواز خود بگوش
مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان شود **وتوبوا الی الله** و باز گردید بخدای **جمیعا** همه شما **ایه المؤمنون**
ای گرویدگان **لعلکم** شاید شما **تفلحون** رستگار شوید بتوبه همه را توبه فرمود که هیچ یک از خطیئه و جرم
خالی نیستند امام قشیری رحمه الله فرموده که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار
آورده که همه را از مطیع و عاصی توبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر نمودی که ای گنهکاران شما توبه
کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشانرا رسوا نداشت امید است که در عقبی نیز رسوا نکند

کرد نظم چو رسول اکرم وی بعضی بزرخطا • دو برع الیم بر شاه و گدا • مدار عالم بر خاص و عام • بیا و زوج
نکرد اسلام وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح در آرید بیوه زنان را و بی شوهران را مِنكُمْ از خالص مردی یا کدخدایان زن مرده و زن که
بی شوهر است بعد دختر در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان را و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ
و کنیزکان خود را تخصیص بیان الصالحین جهة اهتمام است بشان ایشان و اگر سبب تزویج در ترویج در برده عفت مانند
إِن يَكُونُوا اگر باشند ایامی یا صالحین فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرد ایشان را خدای مِن فَضْلِهِ
از فضل خود به قناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت و
عَلِيمٌ دانا است با استحقاق فقرا بسط و قبض دو روزی کند وَلْيَسْتَعْفِفِ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ آنانکه نیابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشان را مِن فَضْلِهِ از
فزود و کرم خود و بیایند نجه بران که حلال توانند شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است آن را دستهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتبه سازید
ایشان را امر استحباب است و مکاتبه آنست که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال چون
آن مال را ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی بود و کتابت طلبید این آیه نازل شد حویطب
ترا که غلام را کنیزک شما کتابت طلبند ایشان را مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاح
و امانت و قوت اکتساب و قدرت بادای مال کنج کتابت را از مردم سوال کنند جز آن بر کوهات که نیت
بکتابت مال کتابت باز دهند آن زمان ضمن مکاتبت طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت و گفت ترا قوة
هست گفت فی سلمان گفت پس میخواهی که مرا ناو ساخ دهان مردم بچشانی مرا نام مکاتب نسازم وَآتُوهُم
و بدهید شوکان مکاتب را مِّن مَّالِ اللَّهِ از بعضی مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داد حویطب رضی الله عنه صد دینار
مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رحمهما الله میگویند و آتوهم
خطاب است با موالی و واجب است از مال کتابت جزوی بمکاتب بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر میکند و امام
در تعیین قول تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم و امام مالک رحمهما الله ایتاء را واجب نمیدانند میفرمایند که خطاب
و آتوهم راجع بجماعة مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت را اگر ده و گردن خود
از طوق بندگی مخلوق برون آورده بدین سبب این خبر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت برون توان گفت
بشنو از من مکتا و نرم دل • درین مرکم به نیکی یاد کن • که خلق را آزاده از ابن سان • که احسان بنده آزاده کن • آورده اند
که عبد الله بن ابی شش کنیزک جیده داشت ایشان را بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل عاطفه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از
آنها با پیغمبر گفتند که ما را برین کار اکراه میکند ایم و اگر شرست وقت آمد که ترک کنیم پس بحناب
نبوی آمده صورت حال معروض داشتند ایه آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ
بر زنا و طلب کاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن در پرهیز کاری و اگر نخواهند که زا داده تحصن

تحصن حالیست و اکراه بر حال ممنوع پس خوبتر حالات میگوید شما اکراه مکنید لِّتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و دختران و داد ایشان و در بیان آورده که زانی بود که صد دختر برای فروختن
که از نزد بها داشت بهادی وَمَن يُكْرِههُّنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ
از پس اکراه کردن خواجگان ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناهان ایشانست یعنی کنیزکان مکرهه رَّحِيمٌ مهربان است بر ایشان
و وزر و وبال ایشان را نخست مرد و کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ
مُّبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و حقیقتی یکسر یا میخوانند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام
وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا از آنانکه گذشته اند مِن قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصه عجیب مانند قصه ایشان
و آن قصه عایشه است رضی الله عنها که مانند آنست در قصه مریم علیها السلام و در وقوع تهمت و قصه یوسف علیه السلام در برأة
ذمت وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پند دادن و در آنها لِّلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست
بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نور نام اوست از نامهای حق سبحانه
امام زاهد رحمه الله فرموده که خدا را نور توان گفت و لیکن به یاد می و روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است
و خدای آفریدگار این هر دو ضدانست و بباید دانست که نور ستما در کیفیتی که بادراک اول دریابد و بواسطه
او تا بینا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشد
و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون خود را بدین نام خواند از تقدیر مضاف چاره نیست
و از نیست که صاحب کشاف میگوید که ذو النور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهل آن
هر چه از اجزاء عالم هستی در مناظر بلندی و معارج پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جز عطیه فیض او نیست نظم
در ظلمات عدم همه بوده بر شخص • نور وجود بر شهود از تو یافتیم • یا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید
عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده آسمانست بملائکه مقربین و نور دهنده زمین
بانبیاء و مرسلین یا روشنی بخش آیندهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آرایش
آسمان و زمین است و امام محمد بن جرجی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور و برین وجه آورده که جهان آرایند
و ملکای منوعانش قولست که امام نسفی ره در بیان آورده از ارض و سماء کعبه و دار است سماء و جوامع قدس که
بادکر طاعات ملائکه کرام است و زمین بمساجد انور که مواضع عبادت اهل اسلام است یا آسمانرا بشمس و قمر و
ستارگان و زمین را بانبیاء و علماء و مومنان یا آسمانرا بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه
حاجیان و تکبیر غازیان یا آسمانرا به بیت معمور و زمین را بکعبه انوار التزود و گفته اند مدبر السموات والارض
امور اهل آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته و تدبیر اوست که بر امور را کار او کار کند و بر نهج
او بهم سازد نور القوم و نور البلد میگویند که قائد ایشانست مصباح نور اقتباس کیر معلم و رئیس قوم را او است که
هر آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعطف کل حزب بما لدیهم فرحون اند • رقم لطف عیم • و در تبیان آورده

که نور السموات والارض جوهر طبیعی اند لا بل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مرکز زمین واقع است
دلالت واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او تعالی که شمع دلایل وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن
عباس رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات والارض را یعنی اهل آسمان و زمین که بهدایت او بمحبت خود راه برند
و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند و در لطایف بعضی از خواجه ابو سهل انماری قدس الله روحه نقل میکنند
که سرور اهل السموات والارض تا دیگر موجب ملال و غم و سبب حزن و محنتست و چون که از محنت نجات
یافت و در حیله رسید فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید پس بجز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور
و ابتهاج نباتات و حیوانست نظم چو تو پنهان شوی از من ۰ همه تاریکی و کفرم ۰ چو تو پیدا شوی بر من ۰ مسلمانم
بجان تو ۰ بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرد انچه را تا باصره ادراک کند و بیان آنکه بدین معنی چون حق
سبحانه بیان کرده است از انبیا ما انچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدو بآن راه برده ایم پس او را نور توان گفت
صاحب حقایق [illegible] آورده که در زمان ظلمت هیچکس سالک از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و فهم انبیع
باز نماند و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آرد موجودات و کیفیات ظاهر گردد و سفوال
کرده عرض از جوهر تمیز شود و هر که انشانه دانکه استفاده از دانش و یقین نور کرده اما ادراک نور
معتبر باشد چه داند که عالم از نور علوست و او محض ظاهر بکمالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که ماید و دولت
ادراک یافته از وجود ببینا اشیا رسید سزاوار آن باشد که او را نور گویند در نزد محقق نور حقیقی هستی حق
است که همه موجودات بدو ظاهر شده و از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده
که هر چه ادراک کرده او را هستی مدرک شود اگر چه از ادراک او غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک
الوان و اشکال بواسطه ضیاست که محیطست باشیا شرطست در رؤیت او وجود در بیننده را ادراک آنها از
ادراک ضیا غافل بلکه بیننده ضیا معلوم می کردد که وجود آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی
حقیقی که محیطست بضیا و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک
مخفی با ادراک او محالست اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست که اگر این نور نیز
چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که مدرک ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز
مدرک بوده بیت هستی که بذات خود هویداست ۰ در ذات مکونات از و پیدا شده ۰ هر چیز که از فروغ او
افتد دور ۰ در ظلمت نیستی بماند مستور ۰ و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیدا ترست از
هستیها زیرا که او بخود پیداست و پیدایی دیگر هستیها بدوست الله نور السموات والارض هر اشیا و هستی مرتبه
مظهریست و مبدا ادراک همه هستیهاست هر از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک گردد نخست هستی مدرک
شود و اگر چه از ادراک آن غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند نظم همه عالم نور اوست پیدا ۰
کجا او گردد از عالم هویدا ۰ نه زوال دان که او خورشید تابان ۰ بنور شمع جوید در بیابان مَثَلُ نُورِهِ صفت

نوری که منسوب با اوست کَمِشْكَاةٍ مانند روزنست در دیواری که نبایستاده بجانب دیگر راه نداده چون طاق فِيهَا مِصْبَاحٌ
در آن طاق چراغیست افروخته و بیکدیگر روشن و گویند مشکاة لوله ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و فتیله
مصباح و فتیله مشتعل باشد در آن لوله اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی از آبگینه اَلزُّجَاجَةُ آن قندیل آبگینه
یعنی چراغی که در وست از غایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گوییا ستاره ایست دُرِّيٌّ درخشنده چون زهره و مشتری
و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست يُوقَدُ افروخته شده است و ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از درختی با برکت
بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن درخت زیتونست در زمین مقدسه رسته و حقتعالی پیغمبر را دعا برکت خوانده اند از جمله ابراهیم
خلیل علیه لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب مشرق رسته و معموره چون کنکره در دیار چین و ختا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف مغرب
از آن چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال شام است یا از پوسته در آفتاب
تا صبح و گرده و نه دایم در سایه تا میوه او خام باند بلکه از رعایت تابش آفتاب بهره مند ست و هم از حمایت و وقایه
سایه محفوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند بیرون اشجار این عالم نیست
که وصف شرقی و غربی بدوا طلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد
بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگر چه مس نیابد و نرسد آن را نَارٌ آتش یعنی درخشندگی و برّاقی و صفا برابرست که آتش و
بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفات زیت یاد شده با نور چراغ و لطافت زجاجه
بیان افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوارات يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور معرفت
خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات
بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان تا زود در یابند و مقصود سخن برایشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای
بهمه چیز از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات داناست علما را در باب این تمثیل
سخن بسیارست علامة العلما الامام المحقق الدین الرازی قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست حق سبحانه
تشبیه کرد سینه مؤمن را بمشکاة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغ فروخته در
قندیل و تبرید را بکوکب درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظلال نوال رجا
بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه ولو که بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار آن بر زبان جاری
شد و قصد بجان یار گشت نور دار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه
که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرده بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد بپرامن آن نگردد همچنین در هر دلی که
ایمان باشد شیطان گرد وی نگردد یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنهای خانه پرتوی بر خارج
افتد و آن را نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان در دل روشن گرداند و از آنجا شعاع معرفت بروزنهای
حواس افتاده و انوار طاعات با اعضا و جوارح پیدا آید سیماهم فی وجوههم سیماء هر کرا ازدلا دوه نخست
و تشبیه فرموده دل مؤمن را با آبگینه تا آن را بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه شکسته هرگاه درست نگردد و دزد مرد کج

دل شکسته زندگی‌ام بپذیر و نظم چون آبگینه این دل مجروح نازکم ° هرچند بشکنی تیزتر شود و گفته
اند آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته
از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمد علیه الصلوة والسلام که نه شرقیست و نه غربی بلکه جمعیت و حکم
شرق عالم را دریافته که عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سرور علی نور معلوم توان کرد و قول آنکه آن
نور قرآنست قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحیست که نه مخلوقست و نه مخلوق
نزدیک که هنوز قرآن نا خوانده دل او را حجج او بر حکمتها واضح شود و پس چون بدان قراءة کند نور علی نور باشد
و در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست صلی الله علیه وسلم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیت ابراهیم که
نه یهودیست و نه [illegible] بلکه بعد حنیفی را قبله ساخته اند و نه نصرانی که نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم یا مشکوة ابراهیمست و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر و شجره مبارک نبوت
که نه کفرست و نه هزل یا مشکوة سینه منشرح آنحضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره
خلق شامل او که نه بجانب غلو و افراطست و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها
واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی
نورست بیت پدر نور و پسر نورست مشهور ° از اینجا فهم کن نور علی نور ° و آنچه نکات متعلق بآیة النور
در جواهر التفسیر بسط لایق مذکورست والاختصار اولی بود فی بیوت اذن الله تسبیح کنند خدا را در خانهائی که
دستور داد خدای عز و جل ان ترفع اگر برداشته شود قدرا و بتعظیم جهادها را برفع قدر در نظر که مرتبه آن
در آن خانها برداشته شود بحق سبحانه نه حاجتها در آن بیوت ویذکر و یاد کرده شود فیها اسمه در آن
خانها نام او و مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در اینجا بذکر و
اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام لا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلم یا بیوت بلند با معجزات
طاهره و بعضی رفع را حمل کرده بر ساختن و افراشتن چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد و گویند بیوت عبادت
از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل
علیهما السلم تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان اتفاق
افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بود یسبح تسبیح گفته
یا نماز گزارده له مر خدای را فیها در آن بیوت بالغدو والآصال بامداد و شبانگاه رجال مردان یا مصلیان
مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمی‌سازد و باز نمی‌دارد ایشان را تجارة
تجارت کردن ولا بیع و نه بیع کردن عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و برپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة
دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشتغالات دنیویست ایشان را از ذکر مانع نبود با
اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما

وصفات حق و محققی این ذکر خواجگان [illegible] آورده اند که ملک حسین کرت که والی هراة بود از حضرت
قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع نمی‌باشد
نمی‌بود که [illegible] پس گفت که بناء طریقه شما چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ° این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان ° آنچه حق سبحانه میفرماید
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقامست و حضرت خواجه [illegible] قدس سره در بیان این طریقه
اینچنین فرموده اند بیت سر رشته دولت ای برادر بکف آر ° وین عمر گرانمایه بخسارت مگذار ° همه جا همه کس همه کار
میدار نهفته چشم دل جانب یار یخافون میترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب فیه روزی
که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از احوال متحیر گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و گردد دیدها
از هر طرف مینگرد که ببیند که تمام اعمال او کجا بود و گویند لیجزیهم الله متعلقست بیخافون میترسند تا جزا دهد خدای
ایشان را بسبب آن احسن ما عملوا نیکوترین جزاء آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود ویزیدهم و زیاده کند در پاداش
ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور
کرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب و حساب یعنی بیرون
روزی حساب نکند یا در پاداش آن دهد در عقبی که بعد شمار آید والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند
بدان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن کسراب
مانند سرابیست بقیعة بزمین هموار و سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بزمین که مستوی باشد از دور
لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه که ماء آبست و صافی است روی بوی آورده رود
حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن تشنه آب را چیزی ووجد الله و یابد عقاب
خدای را عنده نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود بیابد فوفاه پس تمام بدهد خدای او را جزای
جزا کرده او و بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای سریع الحساب زود حسابست حساب یکی را از
دیگری باز ندارد و تمثیل کرد اعمال کفار را بسراب و او را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده
تشنگیش زیاده میشود کافر از امید پاداش عمل خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون میگردد او کظلمات
یا کردار ایشان مانند چون تاریکیهاست فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشاه موج و بپوشد آنرا دریا
موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات
این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت
ابر اذا اخرج یده چون بیرون آرد کسی ید دست خود را که از اقرب اعضا مرئیات بچشم لم یکد یراها نزدیک نیست که ببیند
آنرا یعنی تاکید شدت ظلمات یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که ببیند ومن لم یجعل الله و هر که را ندهد و مقدر
نسازد و مقرر نکرد خدای له نورا مر او را روشنی در وقت ازل فما له پس نیست مر او را من نور هیچ روشنی [illegible]

در ظلمات کفار با ظلمات اعمال ایشان اوست در بحر لجی الاده موج مراد را میپوشد از جهل و شرک و سحاب شبهه و خواطر
بان پیدا کرده و کفار در ظلمت و مدخل و مخرج حرکات و رجوع او و در نهایت هم ظلمات بر ظلمات بر عکس مومن که او را نور
نور است و این بیان باشد ظلمات بعضها فوق بعض مومنان از ترک و در آمدن [illegible] ظلمات و نور آمدند کافر را یک
ولی نداشتند حال کفار در ظلمات اند ظلمات الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله که خدای را یسبح له تسبیح میگویند
و بپاکی یاد میکنند متعالی یاد حالت را من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان
نیز تسبیح گویند در حالتی که بالها گشاده باشند در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر به آنست که او میان زمین و آسمان
یا دلیل بر صنع در او ظاهر تر است چه اجرام ثقیله را که اصحاب بالها را که عطاء قوت بر میل محیط و قدرت وقوف
در هوا و الهام بسط اجنحه به وقت صف کشیدن یا آنکه در جناح صفت قبض بر هست بر عایت تأمل بر کمال
قدرت کل هر یکی از اهل آسمانها و زمین یا مرغان با مجموع قد علم به درستی که دانسته است صلاته دعای خود را و تسبیحه
و تنزیه خود را یاد داده و تسبیح خدایرا یا خدای داند نماز و ثنای ایشان را والله علیم و خدای داناست بما یفعلون
بانچه میکنند از طاعت و عبادت ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق
و فاطر آنها اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله آیا ندیدی که خدای یزجی سحابا میراند
ابرها را و برانگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تألیف میکند در میان اجزای آن التیام میدهد بعضی از او را با بعضی
ثم یجعله رکاما پس میگرداند او را بر هم بسته و بر هم بسته فتری الودق پس میبینی باران را یخرج من خلاله بیرون میآید از
وسط آن ابر وینزل من السماء من جبال و فرو میفرستد از آسمان یعنی از ابر قطعه های بزرگ که مانند کوههاست فیها من برد
من برد از تگرگ کائنات در آن مفعول محذوف است تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگ که در ابراست تگرگ را
و گفته اند مراد بسما آسمانست [illegible] کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق آنکه
از آن تگرگ نازل میکرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء بکشت و زرع و باغ هر کرا میخواهد ویصرفه
و باز میدارد آنرا عن من یشاء از بعضی و محصود هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیک که درخشیدن برق او یذهب
بالابصار ببرد دیدها را [illegible] دلیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان
آب را بیرون می آرد یقلب الله میگرداند خدای اللیل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن او و یکدیگر یا
نقصان یکی و زیادتی دیگری یا تغیر میگرداند احوال ایشانرا بحرارت و برودت یا نور و ظلمت ان فی
ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباری است لاولی الابصار مر خداوندان بصر و بصیرت
والله خلق و خدای بیافرید کل دابة هر جنبنده که در زمین است من ماء از آبی که جزء ماده اوست یا از
آبی که مخصوص نطفه است و این بر سبیل تغلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفریده نظر هیبت بر او افکند بگداخت و آب گشت بعضی
از آن را تقلیب فرمود آتش و از آن جن بیافرید پس بعضی را تقلیب کرد بباد و از آن ملائکه را مخلوق ساخت پس

تقلیب نمود مقداری را از آن بخاک و آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس از ایشان بعضی
من یمشی کسی هست که میرود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم من یمشی و از ایشان کسی هست که
میرود علی رجلین بر دو پا چون انسان و طیور ومنهم من یمشی و از ایشان کسی که میرود علی اربع بر چهار
پای چون وحوش و نعم و سبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی پس آنکه دو پای
رود و انکه چهار قایمه دارد و ذکر حیوانات که زیاده از چهار دست و پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع است یخلق
الله می آفریند خدای ما یشاء هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و آنچه ذکر نکرد [illegible] و با اختلاف صور و اعضا
و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه میفرماید [illegible] قادر
خواهد [illegible] هر چه خواهد کند که حکم او راست [illegible] نقش بند [illegible] نقش دان [illegible]
[illegible] ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر آفریدن هر چیز ها قدیر تواناست پس هر چه خواهد
بیافریند لقد انزلنا بحقیقی که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتهای روشن و هویدا والله یهدی و خدای راه نماید
من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن الی صراط مستقیم براهی راست و درست که طریق بهشت آورده اند
که [illegible] بشیر منافق و یهودی را خصومه افتاد یهودی گفت با محاکمه بمحمد برویم منافق گفت برافعه به کعب
اشرف کریم حق سبحانه آیه فرستاد که ویقولون و میگویند منافقان که آمنا بالله گرویدیم بخدا وبالرسول و
بفرستاده او واطعنا و فرمان برداری کردیم ما بر هر دو ثم یتولی پس میگردند فریق منهم گروهی از ایشان
استماع [illegible] از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان و اطاعت وما اولئک و نیستند آنگروه بالمؤمنین گروه
مخلص یا ثابت بر ایمان [illegible] آب و زمین [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] حکم خواهد کرد [illegible]
حق تعالی آیه فرستاد که [illegible] خدای و رسول [illegible]
واذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله و بحکم رسول او لیحکم تا حکم کند پیغمبر
بینهم میان ایشان اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان [illegible] معرضون اعراض کنندگانند [illegible]
علیه [illegible] وان یکن و اگر باشد لهم الحق مر ایشانرا [illegible] یاتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر
فرمان برندگان و انقیاد کنندگان [illegible] فرمان برند [illegible] معلوم
کنند [illegible] افی قلوبهم آیا در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی کفر و میل
ظلم ام ارتابوا یا در شک افتاده [illegible] ام یخافون
یا میترسند ان یحیف الله که حیف کند خدای [illegible] علیهم بر ایشان ورسوله و میل کند
پیغمبر او در حکومت بل [illegible] اولئک
آن گروه هم الظالمون ایشان ستمکاران [illegible]

جز نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گروه بیدکان إِذَا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ
و بسوی پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمة أَنْ يَقُولُوا آنکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا
وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا صریح هر چه حکم کند در میان ایشان وَأُولَئِكَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران از مهلکات سخط و رسندگان بدرجات رضا بمحاق وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان
برد خدا را در فرائض وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عقاب
خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و پرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولَئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند فیروزیافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک اکابر این آیه کرده که علی بدان کافی
باشد و محتاج آیه دیگر نشود علماء زمان برین آیه اتفاق کرده بر جمع حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری
و خشیت و تقوی متصور نیست نظم اینکه ره اگر مقصد اقصی طلبی . اینک علی از رضا سو طلبی وَأَقْسَمُوا
و سوگند خورده منافقان بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری جان
بکوشیم لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمایی ایشانرا بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند و تخلف قُلْ
ننمایند لَا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طَاعَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست مَعْرُوفَةٌ
شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگند دروغ بر طاعت نفاقی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از نفاق و چون آن قُلْ بگو أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید
رسول را بصفاء طویت فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ پس جز این نیست که بر پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام مَا حُمِّلَ آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده
شده اید از انقیاد و اطاعت وَإِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست
بر فرستاده هیچ چیزی إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا دعوت واضح و پیغمبر آنچه بر وی بوده بجای آورده
و آنچه اطاعت شماست مانده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویدند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و
بکردند کارهای شایسته نزاد بقول اکثر قرّا سبب نزول آنکه بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای
گرفتند و قریش با اکثر قبائل که در مکه و عرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز با سلاح بودید
آمیزه سخنان فتنه انگیز میفرستادند بها چنانکه اوقات صحابه با خود داشتندی و روزگار در بیم
و هراس میگذاشتند روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی باشد که خود را ایمن و مطمئن ببینیم و بفراغت
خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیه نازل گشت و حق تعالی وعده و سوگند خورده که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فِي الْأَرْضِ در زمین که از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کرده و شعبه
و حفص فعل معلوم خوانند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی
بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانچه ملوک در ممالک خود می کنند

و اندک زمانی فرصتی داد تا بر اعداء مؤمنان وفا نمود جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی
داشت و امید است که جمیع اطراف و جوانب بر ایشان بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر
ملازمان سده شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی درآید بیت دم بدم همی کار دولت
عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت . شاه باز همتش چون بر کشاید بال قدر . از ثریا تا ثری در زیر
پر خواهد گرفت و این آیه دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء الراشدین
رضوان الله علیهم اجمعین و دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه با قوت و متمکن و ثابت سازد لَهُمْ برای ایشان دِينَهُمُ
دین ایشان را الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ آن دین که پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان
غالب گرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آینه بدل دهد ایشانرا مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از
ترس اعادی يَعْبُدُونَنِي می پرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ بِي شریک نسازند به من شَيْئًا با من چیزی را
یعنی اختیار و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد و بر نعمت بَعْدَ ذَلِكَ
بعد از ذات شدن وعده فَأُولَئِكَ پس آن گروه که فرق نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان کاملانند در فسق نقلی
رحمه الله آورده که قتله ذو النورین اول کسی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در هر چه فرماید لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند و انکار کردند مُعْجِزِينَ
عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمین یا بپیچ گریزند کان یعنی نتوانند که از حق
سبحانه بپیچ گریزند و عذاب را از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد
بازگشتی آتش دوزخ اسباب نزول آیه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت
بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاده مدلج بی اجازت در آمد عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی اعضاء
او دور شده و قول آنست که پیدا بوده بازه جز خود از آمدن غلام کراهت تمام بدو دوی در آمد
بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی حق سبحانه نهی فرمودی که اطفال و خدم ما در شب
بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر هر حقیقت مطلع نشوند بعد از آن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد دید که این آیه نازل
شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ
مالک اند ایشانرا دستهای شما أَيْمَانُكُمْ یعنی بندگان ذکور و اناث ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنانکه نرسیده
اند بحد بلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما در آمدن بخانها
شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که وقت برخاستن از خواب و جامه
خواب بیرون کرده و پوشیدن لباس یقظت بود وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که بنهید ثِيَابَكُمْ جامهای خود را
مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین است یعنی آن وقت که نیم روزست وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز خفتن که وقت

تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ نگاه داریداین سه وقت عورتست مر شمارا لَيْسَ
عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعْدَهُنَّ
بعد ازین سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی درآیندگان عَلَيْكُمْ بر شما برای خدمت پس همواره
نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ در می‌آیند بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی یعنی بر موالی كَذَٰلِكَ مانند این
روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلایل و احکام
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما این آیه منسوخ
است و بقول جمهور محکم ابن جبیر را گفتند پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند جواب داد که
بخدای که منسوخ نیست اما مردم در وی تهاون میورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند اطفال مِنْكُمُ
الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی است بر بلوغ
فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند
آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردم دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه
بیان کرد این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا
باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این در ما مر در آخر دو آیه متعاقبه جهة
مبالغه در تاکید است وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها باز مانده کان مِنَ النِّسَاءِ از زنان اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ
آنانکه امید ندارند نِكَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهة پیری و عجز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ
پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و بالی أَنْ يَضَعْنَ از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سر
انداز که بالای مقنعه می پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را
یعنی غرض از وضع جامه اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت
کنند و بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهترست مر ایشانرا چه عفت از تهمت دورترست وَاللَّهُ و خدای سَمِيعٌ شنوا
مر مقالات ایشانرا با مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رح آورده که تردد است
با مریض و اعمی مواکله کردندی یا ازین جماعت که اصحاب ابتلا صحبت محترز بودندی هم آنکه مبادا که طباع
سلیمه را از ایشان نفرت گیرد یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب
عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای
ایشان از آن پرهیز میکردند یا آنکه کسی ایشانرا بعادت برده بخانه پدر و مادر یا اقارب قریب ترتیب کرده
بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردندی حق سبحانه آیه فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی
وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ و بالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما و ذوی
أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعام خانه خود که اهل و عیال شما در آنند و خانها

فرزندان

فرزندان نیز درین داخلست بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترچیزی که خورد
مرد از کسب اوست و ولد از کسب او است أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود
أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران پدر خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران پدر خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
یا خانهای برادران مادر خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای خواهران مادر خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانها
آنها که مالک شدید خزاین آنرا از نقود و امتعه و علمای ابن خطاب مراد وکلا و خازنانست و گویند مراد خانهٔ
بندگانست و جز خانهٔ اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل و شرب شرطست أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانها
دوستان خود و دران نیز رضای دوست باید حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او درین
صورت بیفزاید ربیع بن خثیم رح بخانهٔ دوستی آمد و حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و درم
برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید شکرانه آن
انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده نظم گفتم جهان فرسوده را کبوده است
درین دنیا دلی ؛ ... خوشتر در جهان گفت ؛ بیان دوستدار انبساط ... در معاد ... المعاد
آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید لم تریده دوستی را نشاید بجهة آنکه
هرچه دارد درمیان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهترست از مال فانی و در
این باب گفته اند بیت ای دوست بر دم هرچه داری ؛ یاد کنی و میخور دش ؛ و الله که نزد اهل عالم یاران
بجان مضایقه با هم نمیکنند ؛ آخر کسی با دل جانانه چرا کند ؛ بسیار جهد و جهد باید که تا کسی ؛ خود را
صحبت آشنا کند ؛ شرطست بعد یافتن یار آشنا ؛ کو بهار بعهد محبت وفا کند ؛ و بقول اکثر سبب
نزول آیه تنزه صحابه بود از مواکله با هم علی حده یعنی فی انفراد است یعنی نیست در مواکله با هم که از ایشانها
حرجی آورده اند که درشان بنی لیث بن عمرو که از کنانه است تنها طعام خوردن را حرام دانستندی
از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون بخی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزکی
خورده نیز باید باده جمعی از انصار که شتری بر خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در گوی
حال جمع که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی بر ایشان آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه
بخورید طعام جَمِيعًا با هم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون درآئید بُيُوتًا بخانهای که مذکور شد یا بخانها
خود یا بیوت خالی یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ پس سلام گوئید بر هم دینان خود که المؤمنون کنفس واحدة در
خانهای خود بر اهل خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند که اگر مسجد و خانه خالی بود گوید السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین و در هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع
از نزدیک خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکه طَيِّبَةً پاکیزه که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَٰلِكَ همچنانکه
بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکمت خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که

تعقل کنید در آن در حق داد دیا پیغ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز نیست که کرویدگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند
بخدای وَرَسُولِهِ و در سول او از صمیم قلب وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول در کاری عَلَىٰ أَمْرٍ
جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی که در شرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورت
و دعا و استسقا لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزد یک وی حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتی که دستوری طلبند از وی در تشریف نزول آیت
فرمایند إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی صدق يُؤْمِنُونَ
میگروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او تصدیق مینمایند تعریض بر منافقانست که در غزوه تبوک تخلف
از جهاد دستوری میجستند و در باره ایشان نازل شد که آیت ذکر در انذر بلاغ شدن با ده الایه
فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کار
خود فَأْذَن پس دستوری ده لِّمَن شِئْتَ هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر داشته باشند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ
و باوجود اجازت طلب آمرزش کن برای ایشان از خدای جل که توردنیا بر مهم آخرت اگرچه بعذر باشد خالی
از خطا نیست و گونه که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدا آمرزنده
است تقصیرات بندگان را رَّحِيمٌ مهربانست بر تخفیف تکلیفها ایشان لَّا تَجْعَلُوا مگردید و مسازید دُعَاءَ الرَّسُولِ
خواندن رسول را بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا همچون خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی آن
مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مسا هل توانید نمود چه بگفته
با مراو واجبست و لازم و مراجعت بغیر از ذن حرام و نادُعَا یا دعاء او بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر
مدانید که آن دعا وی حکم مستجابست و مقبول حضرت ذوالجلال ربا یا ندا کردن و خواندن او را چنانکه
باید که چون ساداتی یکدیگر نباشد که بمجرد نام ندا کنند بلکه بتعظیم و توقیر یا نبی الله و یا حبیب الله
این ندا کنید یادِ است یا بدر انبیا خطاب و يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خطاب محمد است و آورده اند که چون
آنحضرت خطبه خواندی منافقان بر تکلف یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَدْ
يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ تحقیق خدای میداند آنانرا که از شما که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک مِنكُمْ از میان
شما لِوَاذًا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن خود فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ
مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای أَن تُصِيبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق
که کراهت یا محنتی در نفس و مال و در لذت سلطان جابر یا سر غفلت بر دل یا دة تو بر شیخ جنید قدس سره
فرموده که فتنه محنت دل است و مناق باشدن او از معرفت الهی أَوْ يُصِيبَهُمْ یا برسد ایشان را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک در آخرت أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی
همه ملک اوست و ملک همه اوست زیرا که خالق همه است قَدْ يَعْلَمُ بدرستی که میداند مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما در آنید که آن جز
آن از مخالفت و موافقت و نفاق و اخلاص و اطاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند روزی را که باز گردانیده

شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهد و ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه عمل کرده اند از عملها بد و بدان
مکافات کند وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر و مخفی نماند ختم الکریم بما فرید پیدا و
نهان ه چون نشناسد نهان و پیدا بیجهان ه سوره الفرقان مکیه سبع و سبعون
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ صاحب کشف بچهار وجه گفته که مفسران بر لفظ تبارک
رانده اند یعنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکار سازی و بنده نوازی حق است
دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سوم آنکه دایم و ثابت است
و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لایزال الَّذِي نَزَّلَ آنکه فرو فرستاد الْفُرْقَانَ قرآنرا که جدا کننده است یا از حق و
باطل و حلال و حرام عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لِيَكُونَ تا باشد بنده او لِلْعَالَمِينَ مر آدمیان و
پریان نَذِيرًا بیم کننده از عذاب الهی تا باشد قرآن اعلام فرقی داده هر زمانی تر ساننده از موجبات سخط ربانی
الَّذِي آنکه مر اوراست لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و متفرد است وی بافریدن آنها و بر اوج
و سد تصرف در آن وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا و فرا نگرفت خدای فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است وَلَمْ يَكُن لَّهُ
و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی و فرزند
که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیزها از مواد مخصوص
بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آن چیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی بخصوص و مهیا ساخت
برای خصایص و افعالی که از وی مخواست یا تقدیر کرد بقاء او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوا و گرفتند کفار مِن دُونِهِ
بجز خدای آفریدگار آلِهَةً خدایانی که لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نیافرینند چیزی را وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند
و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالق خود محتاج خدایی را نشاید پس بحقیقت ایشانرا ایشان را می
تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود مخلوقیت
توانند و استطاعت ندارند لِأَنفُسِهِمْ برای نفسهای خود ضَرًّا باز داشتن ضرری وَلَا نَفْعًا و جذب نفع
یعنی نه سودی بخود می توانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع
باید وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً و بر زنده کردن کسی او را
برابقاء حیات وَلَا نُشُورًا و نه بر بعث و حشر او یا بهاء خدای محیی و ممیت و باعث می باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه کرویده اند إِنْ هَٰذَا نیست این قرآن که محمد بما آورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر دروغی که خود بر بافته است
آنرا وَأَعَانَهُ و یاری داده او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس
یا کهنه ده ای یعنی ایشان اخبار سابقه برو میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستی
که آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا بستم و دروغ بهتان و دهند کان وی در بی تقدیر این نسبت کلام کفار باشد و حق
آنست که این سخن حضرت خدا و نزد بیغمبر باید که کفار دروغ که میگویند که قرآن دروغ است و بید و قومی بر آن

بیشود آمد نزد مرکه وستم وبهتان وقالوا ودیگر گفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست که در کتابها نوشته
اکتتبها می نویسند آنرا جهاد خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود برو بکرة
واصیلا بامداد وشبانگاه یعنی در دو طرف روز یا شب ودر روز آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمی
تواند خواند وچون حفظ کرده برما میخواند ومیگوید که ایزد حوالت قل بگو در جواب ایشان که انزله الذی فرستاده
است قرآنرا آنکسی که میداند السر پنهانرا آنچه پوشیده باشد فی السموات والارض در آسمان وزمین بدان دلیل که این کلام
مشتملست بر اخبار از مغیبات وعلم غیب خاصه حق تعالی است ودیگر آنکه هم فصحا شما از اتیان بمثل این عاجز
وچنین کلامی آوردن که علامت شاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده کرده که هر جزا برسد کارزان می
پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا وگفتند صنادید قریش چون ابو جهل وعتبه
وشیبه وابی وعاص وامثال ایشان مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را بسبیل تهکم گفتند چه بود است آنکس
را که دعوی رسالت میکند که خلاف مردم دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی ویمشی ومیرود برای طلب معیشت
چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست است باید که حال او مخالف حال دیگران بودی نشان
بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان باموری جسمانی
باشد ونداستند که تمیز [illegible] بشریت نیست بلکه مقتضی آنست که تا تناسب وتجانس که سبب افاده واستفاده
است حصول بوده نظم جنس باید تا در آمیزد بجنس ه انس گیرد جنس با جنس [illegible] شرکا
گفتند بایستی که او ملک بودی واگر ملک نیست لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد الیه ملک بسوی او فرشته
فیکون معه تا باشد با وی نذیرا بیم کننده ویاری دهنده مردمانرا او یلقی الیه یا افکنده شود بدو کنز گنجی
از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له یا باشد مر او را جنة یاکل منها
بوستانی که بخورد از میوه وحصول آن دیگر معاش فارغ گردد وقال الظالمون وگفتند ستمکاران وضع
مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران در این سخن که مؤمنانرا گفتند ان تتبعون پیروی
نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده‌اند وعقلش پوشیده شده
تفسیر ماوردی مسحورا یعنی ساحر [illegible] تابعت جادو [illegible] انظر در نگر
ای محمد بچشم بصیرت [illegible] کیف ضربوا لک الامثال [illegible] گفتند سخنها
ناخوش وتشبیه کردند ترا بمسحور وبوصف مفتری [illegible] بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریق که صواب
است معرفت انبیاء [illegible] فلا یستطیعون سبیلا پس توانایی ندارند [illegible] باشد راهی بحجت در
برابر [illegible] تبارک الذی [illegible] ان شاء اگر خواهد جعل ساز وبخشد لک
ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از گنج وبوستان که ایشان میگویند ترا جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار [illegible] ویجعل لک [illegible] قصورا [illegible]

مرتفع در اسباب نزول مذکور است که چون صنادید قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بفقر وفاقه
دلتنگ کردند رضوان که در آمد با روضات جنات با این آیت نازل شد ودر جلوی نور پیش آنحضرت نهاده
فرموده که پروردگار تو میگوید که مفاتیح خزاین دنیا در دار بجاست آن بدست تصرف تو بدهم وآنکه از
نعیمی که ناموزد تو کرده‌ام در آخرة چیزی کم گردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدنیا حاجت نیست
فقر را دوست تر میدارم ومیخواهم که بنده شکور وصبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک از
علو همت آنحضرت غیبت که با وجود تنگدستی واحتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین دنیا نمیکند آنرا
ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکشود وبهیچ چیز از بدایع ملکوت وعرصه غرایب
جبروت التفات نفرمود تا عبارت از این آمد که ما زاغ البصر وما طغی نظم زد نگاه تیزی دیجان آن باغ
بهاد چشم خود را بمازاغ ه نظر چون بر گرفت از نقش کونین ه قدم زد در حریم قاب قوسین بل نه بلکه
احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب کردند قیامت را واعتدنا وآماده کردیم لمن کذب
بالساعة آنکسی را که تکذیب ساعت کند سعیرا آتش افروخته وگویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم
چون بیند ایشانرا یعنی مقابل ایشان آید آتش دوزخ من مکان بعید از جایی دور که صد سال راه یا پانصد
سال راه بعد بود میان ایشان سمعوا لها بشنوند مر آتش را تغیظا آواز جوشیدن از خشم وزفیرا وبانگ جستن
درون جثها که آن آتش چنین غریدن یعنی برآید که این دیدن وغریدن را نسبت بود صاحب انوار فرموده
چون دیگ ماخولی شرط بهیت مکنت که حق سبحانه در آتش دیدنی خلق کند که ببیند وخشم گیرد
وبغرد واذا القوا وچون در انداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جایی تنگ که موجب
زیادتی کرب باشد در تفسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بر نیزه وایشانرا
چنین مکان تنگ افکنند مقرنین مقرن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یکی را با قرین او
از جن بسلسله آتشین بهم دیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود هنالک در آن تنگنا ثبورا هلاکت یعنی تمنی کنند
بر خود هلاک یا گویند واثبوراه واز کلبی که گوید که آرزو میکنند هلاک خود [illegible] السیر آورده ودر بعضی
تفاسیر مذکور است که اول کسی که در دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حلة از آتش در وی پوشند واو آنرا بر پیشانی
نهد واز پی میکشد ودر عقب او فریاد واثبوراه برکشید بر در نار حق سبحانه میفرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید
امروز ثبورا واحدا یک ثبور وادعوا وبخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار یعنی تمنی میکنید بر خود وتمنی بسیار
کنید زیرا که شما را بانواع عذاب خواهد بود هر نوعی بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد قل بگو آنانرا که
بفقر سرزنش تو میکنند اذلک آیا گنج وبوستان دنیا خیر بهترست ام جنة الخلد یا آن بهشت جاویدی که
وعد المتقون وعده داده شده‌اند پرهیزکاران بدخول در آن کانت هست در علم خدای لهم مر متقیانرا
آن بهشت جزاء پاداش برا عمال ایشان ومصیرا وبازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرة لهم فیها مر

ایشانراست در بهشت **ما یشاءون** آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استعداد و استحقاق ایشان چه ضعفا مؤمنانرا
بادنوی ایشان از مرتبهٔ کمل نصیبی خواهد بود و کملا را دقتی که مناسب حال خود جویند یابند **خالدین** جاودانان
باشند در بهشت **کان** هست دخول و خلود ایشان در جنت **علی ربک** بر پروردگار تو **وعداً** وعده **مسئولاً**
خواسته شده یعنی سزاوار آن که از خدای درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه
برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم **ویوم یحشرهم** و یاد کن روزی که حشر
و جمع میکند ایشانرا یعنی مشرکانرا **وما یعبدون** و آنچه می پرستند **من دون الله** بجز خدای عالم
معبودانرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد و خطاب سازد
فیقول پس گوید خدای **أأنتم** آیا شما **أضللتم** گمراه کردید **عبادی هؤلاء** بندگان مرا این گروه **ام هم** یا ایشان
ضلوا السبیل گم کردند راه را باخلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح **قالوا** گویند بتان **سبحانک** پاکی
تو و پاکی که حد بکنه پاکی ما ترا و منزه میداریم از شریک و شبیه **ما کان ینبغی لنا** نبود سزاوار ما و نشاید ما را **ان نتخذ**
که فرا گیریم برای کسی که پرستند **من دونک** بجز تو یعنی ما پرستنده ایم نه آنکه عبادت ترا دست باز داشته
و ما را پرستند تو سد که بگیریم از انها **من اولیاء** دوستان **ولکن متعتهم** و لیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی
وآباءهم و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها **حتی نسوا الذکر** تا فراموش کردند
اتباع انبیا ایشانرا بلازم دعوت پیغمبر بودند **وکانوا** و بودند در حکم ازلی **قوماً بوراً** گروهی هلاک شده پس با ایشان
شده پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید **فقد کذبوکم** پس بدرستی که تکذیب کردند
خدایان شما شما را **بما تقولون** بانچه میگویید که ایشان شریک خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند
فما تستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما **صرفاً** بگردانیدن عذاب از شما **ولا نصراً** و نه یاری کردن شما بجهت
منصوریا بخوانید یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از
عقوبت رهانیدن **ومن یظلم** و هر که ستم کند یعنی شرک آرد **منکم** از شما ای مکلفان **نذقه** بچشانیم او را **عذاباً**
کبیراً عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن **وما ارسلنا** و نفرستادیم **قبلک** پیش از تو **من المرسلین**
از پیغمبران **الا انهم** مگر پیغمبرانی که ایشان **لیأکلون الطعام** که هر آینه میخوردند خوردنی **ویمشون** و میرفتند **فی الاسواق**
در بازارها بجهت کفایت مهمات خود **وجعلنا** و گردانیدیم **بعضکم** بعضی از شما را **لبعض** برای برخی دیگر **فتنة** آزما
همچون آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی ببصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا
امتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در درجات ناچار شد با بدان همی آزماییم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از
ارباب جزع و کفران متمایز گردند نقلست آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه بلال و عمار و صهیب
سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آوریم تا همچون ایشان چیزی باشیم حق سبحانه
آیتی فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته فرمود یعنی که ما این آزمایم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف

أتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمائید **وکان ربک** و هست پروردگار تو **بصیراً** بینا بصبر کننده و جزع
نماینده

جزو التاسع عشر

وقال الذین و گفتند آنانکه **لا یرجون لقاءنا** امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و نشر
اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند **لولا انزل** چرا فرو فرستاده نمیشود **علینا الملائکة**
بر ما فرشتگان برسالت یا بما خبر دادن از صدق محمد فرماید **او نری ربنا** یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار خود را
تا با ما سخن گوید در تصدیق و اتباع محمد فرماید **لقد استکبروا** بخدای که بزرگی کردند **فی انفسهم** در نفسهای خود یعنی
تعظیم ورزیدند و جرات نمودند درین تحکم **وعتوا** و در گذشتند از اندازه **عتواً کبیراً** در گذشتنی بزرگ
که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رؤیت ملائکه و لقا خدا کردند و ایشان اندوهناک شوند **یوم یرون الملائکة**
روزی که ببینند فرشتگانرا نزد مرگ باشد یا روز حشر **لا بشری** هیچ مژده نیست **یومئذ** آن روز **للمجرمین**
مر کافرانرا اهل گرده چه طلبیدند لقاء ملائکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملائکه را ببینند و وعید
لا بشری شنوند **ویقولون** و گویند ملائکه ایشانرا که لقاء خدا بر شما **حجراً محجوراً** حرام و باز داشته شده است و
این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا از لقاء ایشان و در زاد المسیر
آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را میدیدند که ازو میترسیدند میگفتند حجراً محجوراً تا از شر او ایمن
شدندی و اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ و هول قیامت خلاص خواهند یافت **وقدمنا** و قصد
کنیم **الی ما عملوا** بسوی آنچه کرده بودند **من عمل** از کردار که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری
و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسیدن مظلومان و امثال آن **فجعلناه** پس گردانیم آن عملها را **هباءً**
منثوراً مانند ذره ها پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد رفته یعنی حبط سازیم عملهای ایشانرا
زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست و ایشانرا نبود **اصحاب الجنة** یاران بهشت **یومئذ** آن روز یعنی روز
قیامت **خیر مستقراً** بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند
واحسن مقیلاً و نیکوترند از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب
نباشد **ویوم** و یاد کن روزی را که در آن **تشقق السماء** بشکافد آسمانها **بالغمام** بسبب ابری سفید که بالای هفت
طبقهٔ آسمانست و غلظت آن ابر برابر آسمانهاست و گران تر از سموات و حق سبحانه بقدرت خود نگاه داشته
روز قیامت او را بر آسمانها افکند و هر آسمان که رسد آن را بشکافد **ونزل الملائکة** و فرو فرستاده
شوند فرشتگان از آنجا بزمین **تنزیلاً** فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد و در موضح آورده
که ملائکه هفت صف بگرد عالم درآیند و گویند یا بعضی غمام است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دود شود و غمام
فرود آید و آن غمامیست که حق سبحانه فرمود فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامیست که
اسرائیل بوده در تیه **الملک** پادشاهی **یومئذ** در آن روز **الحق** ثابت **للرحمن** مر خدای بخشاینده را چه
مدعیان زبان دعوی از مالکیت دربسته باشند **وکان** و باشد آن روز **یوماً علی الکافرین** روزی بر کافران **عسیراً**

دشوار از شدت حزن ثبوراً ویاد کن روزی که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَى يَدَيْهِ بر دو دست خود یعنی
بدندان بگزد دست را چنانچه متحسران کنند مراد بظالم جنس ظالمانست وگفته اند عقبه بن ابی معیط است که در سفری از آن
برداشته ضیافتی بکرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت
نگویی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بزبان راند و این سخن با ابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسید بنزد وی
آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمه میگوی گفت مرا عار داشتم که مهمان طعام نخورد
بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه بنزد پیغمبر آمد و آنحضرت در دار
الندوه در سجده بود و آب دهن حواله روی آنحضرت کرده دو قرچه ابا با آمده و که آب دهن او و شعله آتشی
سوزان گشت و باز بحضرت نا رسیده بر روی خود شرارة کرده دهن و روی او را بسوخت و تا زنده بود آن
داغها مینمود القصه حضرت فرمود او عقبه ترا بیرون مکه بینم مگر که سرت با شمشیر بردارم و در غزوه بدر اسیر
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی رضی گشته گشت و این آیه در شأن
وی فرود آمد و معنی آنکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سرانگشت ندامت و صاحب حقایق فرموده
که چهار هزار بار دست بخاید از افسوس تا بار دیگر سبحانه دیگر باره دست برآید و باز دیگر باره بخاید
و خبر نداره يَقُولُ میگوید يَا لَيْتَنِي ای کاش من که کاش مرا که کاش که مرا اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِيلًا راهی که دران گره
نجات آنست يَا وَيْلَتَى ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاش که فرا نگرفتمی فُلَانًا فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست داو را
لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي
بعد از آنکه آمده بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست و بود و باشد از رحمت یعنی دوست گمراه کننده که شیطانست آن انرا
لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را خَذُولًا فرو گذارنده یا الیه کو سویی که آدمی را بمخالفت خدا و رسول دعوت مرد را
هلاک افتادند فرو گذارد و نفع نرساند بلکه از و تبرا میکند وَقَالَ الرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
در دنیا یا گوید در آخرت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من کردند و ساختند هَذَا الْقُرْآنَ این
قرآن را مَهْجُورًا منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نیاوردند و از استماع او اعراض میکنند وَكَذَلِكَ و همچنین
که از کفر رادر شرح کردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی
از کافران چون ابو جهل مر ترا و چون فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وَكَفَى بِرَبِّكَ
و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه نماینده بطریق نصرت نصیرًا و یاری دهنده تو بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ
و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ
بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکبار یعنی یکبار چنانچه توریت و انجیل كَذَلِكَ همچنین فرو فرستادیم که لِنُثَبِّتَ تا ثابت
کردانیم و قوت دهیم بِهِ باتصال وحی دمبدم فُؤَادَكَ دل ترا تا تفرقه حق در تلاوت حفظ آن تکرار سازیم وَرَتَّلْنَاهُ
و بر تو خواندیم قرآنرا بعضی از پی بعضی تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تأنی یا انقطاع بعید از اعتراض مشرکانه که

حاضر نداشتند جا بجا از قرآن با آنکه یکباره بمجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یعنی سهولت
حفظ چه موسی و داود علیهما السلام که کتاب ایشان یکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت
امی بود که اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول بحسب وقایع موجب مزید بصیرت
میشد و سبب زیادتی غوص در معانی و دیگر آنکه هر نجمی که فرود آمد تحدی میشود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر می‌گشت
و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و دفع
ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آیتی واحده نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب
در عقب سوال باید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان بر تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی
کویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر ما آوردیم ترا جواب راست و درست که برهان ساطع قول ایشان را زایل کرد وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا
و آوردیم آنچه را که نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَى وُجُوهِهِمْ بر روی
خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی مکان یعنی
مکان ایشان بدتر است از منازل مؤمنان که در دنیا داشته اند و ایشان طعن میزدند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَضَلُّ
سَبِيلًا و گمراه تر از صواب در اعتقاد راه و جزاء ایشان یعنی با آتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما
دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریة بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ أَخَاهُ
هَارُونَ برادر او هرون را وَزِيرًا وزیر یا مددکار در دعوت و اعلای کلمه دین فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید هر دو
إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و قوم او الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را ایشان بحکم ما
رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان ابا و استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا تَدْمِيرًا
هلاک کردنی و نیست کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که
تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام یا همین تکذیب نوح کرده
و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان
عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ مر مردمانرا آيَةً نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم
لِلظَّالِمِينَ مر ستمکارانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وَثَمُودَا
و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس نام چاهی است بیمامه یا بآذربیجان یا به انطاکیه
که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه متعلق بود از بلاد ثمود یا بحاز حنود ذات که در
سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بوده
اند پیغمبری بر ایشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل او گوشت او را بخوردند و عذاب
بدیشان آمد یا جوی بوستان بودند که شعیب علیه السلام بدیشان آمده و تکذیب وی نمودند و در دوری بر حوالی
چاهی که داشتند مجتمع شدند و بایذای شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه چاه در هم افتاد و همه ایشان

با جواتی و مانند زمین فرو رفتند یا قومی بودند که درخت صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده بودند و
پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افکندند ابر سیاه
بر ایشان سایه افکند و از صاعقه بیرون آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند و بدینجا بعجه قصه ایشان
گفته و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان‌اند چون تکذیب نبی خود کردند مرغی عنقا نام ایشان را ابتلا کرد
مرغی دراز گردن که جثه او بعینه الوان طاوس بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر کوهی که او را فتح نام
بالغ گفتندی مقام داشت بیامدی کودکان و مواشی خرد ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت
او را عنقای مغرب لقب کرده بودند بعضی فرموده‌اند روزی دختری نزدیک رسیده بلوغ از میان ایشان
ربوده آنگاه شکایت پیش پیغمبر آوردند و شرط کردند که اگر آنرا دفع کرده ایمان آرند پیغمبر دعا کرد تا آن مرغ
را بگیر و نسل او بریده گردان دعاء پیغمبر باجابت رسید آن مرغ غایب شده دیگر خبر او و بدید نیامد و جز نام
او نشانی نماند و در خبرها تا امثال بدو مثل زدند که قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
و زهره و نام ماند چو عنقا و کیمیا ه و صاحب لمعات از و نشان عشق برده چه نشان بدهد بیت
عشق کو در دو کون نگنجد نیست ه عنقا و شهر گشام پدید نیست … آن قوم بعد از بعثت عقاید
ثمود و عاد افزودند حنظله را شهید کردند خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وقرونا و اهل قرنها که
بین ذلک میان این قبایل‌ها در بودند اهل زمین کثیرا قرنها بسیار که جز خدای کس ایشانرا نداند وکلا و هر یک
ازین گروهان ضربنا له الامثال زدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصها پیشینیان را ایشان و بیم کردیم ایشانرا
و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و با انکار اصرار نمودند عذاب فرستادیم وکلا
… تبرنا تتبیرا نیست کردیم نیست کردنی ولقد اتوا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت
بران دهی که باران شد برو مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین ده سدوم است که بزرگتر بود
از موتفکات لوطیه درانجا شش بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ باران باهلان و کفار قریش
بران دیار بگذشتند افلم یکونوا آیا نبودند که در مرور خود یرونها میدیدند آنرا بدیدها خود تا از آثار عذاب
عبرت گرفتندی بل کانوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لا یرجون امید ندارند نشورا
برانگیختن یا بیم بعث ایمان ندارند واذا راوک و چون می‌بینند ترا ان یتخذونک فرا نمیگیرند ترا الا هزوا
مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم بگویند اهذا الذی آیا این آنکس است که بعث الله رسولا
برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر ان کاد بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت
و اظهار دلایل برای مدعی خود لیضلنا گمراه کند ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا
اگر نه آن بودی که صبر کردیم علیها بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وسوف یعلمون و زود باشد
که بدانند حین یرون العذاب آنگاه که ببینند عذابها که از اهل ایمان و ایشان من اضل سبیلا کیست گمراه‌تر راه

محول بر مضاف الیه افتاده آورده‌اند که مشرکان سنگی را که نیکو یافتی می‌پرستیدند چون سنگی نیکوتر یافتی
و جوی دیگر تر دیدندی معبود خود را بگذاشته به پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که ارایت آیا دیدی
من اتخذ الهه هواه کسی را که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را یعنی آرزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول
ثانی بجهت کثرت اعتنا ست بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد بدو
باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را می‌پرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای میدارد
و سید حسینی قدس سره در نزهة الارواح آورده که چون آدم علیه السلام را خواهد عقد بستند و ابلیس و دنیا نیز
یکدیگر پیوستند همچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر ادیه وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد و در
بند طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جان او صاف دیده که بالا در دنیا دامها … اذا ایشان
از هوا پدید می‌آیند در رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه از تاثیر او ظهور می‌یابد نظم
غباری که خیزد میان ره اوست ه چگونه که هر سوی دام خدا اوست ه … او تا حدیث که
الهوا اول ما عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در شان او چنین فرموده که ارایت من اتخذ
الهه هواه که در کو که اصل هوا ست و الهه باطل همه فرع او یند و از انجاست که مخالفت هوا سبب وصول بحضرة الله
بیت سر ز هوا تافتن از سروری است ه ترک هوا قوت پیغمبری است افانت تکون آیا پس تو میباشی علیه و اگر هوا
را خدای خود ساختن وکیلا نگاهبانی که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیه قتال ام تحسب بلکه
و پنداری ان اکثرهم که بیشتری از مشرکان یسمعون میشنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند دلایل
توحید را اکثر … و آنها که … ان هم الا کالانعام نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان
در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه‌ترند از
انعام چه ایشان انقیاد تعهد خود میکنند و آنها از عبادت پروردگار خود ابا می‌نمایند و دیگر چهارپایان
آنچه … ایشان را سود دارد … و مشرکان … اعظم منافعات
میکنند و در سیئات که موجب شدت مضار است می‌آویزند الم تر آیا نمی‌بینی و نظر نمیکنی الی ربک بصنع پروردگار
خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه کشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و
زمان آن خوشترین از منه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس
… نور باصره … و لو شاء
و اگر خواستی خدای لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثم جعلنا الشمس
پس گردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلا راه نمای … ثم قبضناه پس فرا گرفتیم
سایه را الینا بسوی خود قبضا یسیرا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بجهت ارتفاع او بجای سایه
آورده و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه … است معطل ماندی

دیده بعضی مراد ظل از زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل میشود آنست که خدای در شب بسط ظلمت میکرده
و عالم را تاریک ساخت و آنرا ساکن و بی نظام دیدیم آفتاب را طالع ساخت دلیل شناخته و کرده اند که تبیین الاشیا باضدادها
و اوقات روز تمیز داد و این ساخت بلکه آن دلیل ذکر شمس است قبض کرده باشد تا باز شب در آید و این دو دو نما
جهت آرامش و آرایش خلق مقرر کرده اند و در عین المعانی آورده که بطریق اشارت بزبان فترتست که مردم در ظلمت حیرت
بودند و شمس خود اسلام بطلوع سید انام علیه الصلوة والسلام آفاق و کرام طالع گشت و اکنون آن سایه در پرده
خلق در تاریکی غفلت مانده بود شبی آگاهی نرسیده بدی **بیت** گرد خورشید جمال یار کشتی روشن • از شب
تاریک غفلت کی نبودی دیده روشن • صاحب کشف الاسرار گوید بر آن اندر دو ظاهر معجزه مصطفی است صلوات الله
وسلامه علیه و بنهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامات وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت
در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد و اولاد بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت
سایه آن درخت را کرده بود چنانکه همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این اولاد ما شد و نشانه خصوصیت
و قربت آنست که وجود او از وی دیگر موسی را علیه بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب
بود که بر این پند دادند که دیگر چه خواهی **نظم** وقت بیان انکه یاد تو دیدی • تا آنکه دو چشم
انتظار نبود دیدار حق از وی حاصل شد چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال دولت است بر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منور وی طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط رسوم
و سایط و در لمعات مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب تافت محبوب سوار دار خود بر سپهر ظهور
کشید آن کار بجهت و گفت **سبحان** آخر نظری بسوی ما بی گفتی • ام ترا ای لب که ظل و در امتداد داد و اراده
ایستاده بتحریکی خدا و ماند هم حین • و اکل بر ظل وطن شاکلاته و آغاز دگوید اگر حرکت نفس نباشد سایه متحرک
نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب حدیث از مطلع عزت بتابد از سایه او نماند جز سایه که هر سایه
آفتاب شود و آفتاب حکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا دو برگیرد **نظم** دو نقش از جهر تو خورشید کرفت
تواند نفس سایه بدان محو باشد • دقایق حقایق باید بیایدت مطالعه بعضی اهل حال اهل القشیری
و مراقبه المعونه و المدد و التیسیر • وهو الذی جعل لکم و او آنکسی است که ساخت لکم الیل را شبان را لباسا
پاره و آرام کرید والنوم سباتا و خواب را ساخته تا بدان آسایش یابند وجعل النهار و کرداند روز را نشورا
برای برخاستن و در طلب معیشت پراکنده شدن و گفته اند نوم شبیه موت است و نشور ذکر انگیخته شدن باشد
از خواب ما تا بعث اموات است بعد از مرگ و در حکم لقمان علیه مذکور است کما تنامون فکذلک تموتون و کما تستیقظون
وهو الذی ارسل الریاح و او آنکسی است که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندگان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت
او که باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا کالات میگیرد بر وقوع مطر و ابرانگیزند وانزلنا و فرو فرستادیم از
آسمان اما بارانی از آسمان ماء طهورا آبی پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده و لیعنی

برخیزد که در وقت خشک سالی بود یا مکانی که در دستان خشک و افسرده گشت ونسقیه و بیاشامیم آنرا آب را مما
خلقنا از آنچه آفریدیم انعاما چهارپایان را و اناسی و مردمان فراوان را از اهل بوادی جهت ارباب قری و مداین را
انهار و ینابیع هست که بدان از آن شاید نه آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه و بدرستی که ما گردانیدیم باران را
بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و بعضی خرده یا گرداند
کردیم قول در باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در این نعمت و شکر او بجای آورند فابی
اکثر الناس پس سرباز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را ولو شئنا و اگر
بخواستیم لبعثنا هر آینه برانگیختیم فی کل قریة در هر دیهی نذیرا پیغمبری کننده اما بجهت تعظیم شان
و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا با کافه خلایق از جن و انس تا روز قیامت مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین
پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وجاهدهم و جهاد کن با ایشان به قرآن یا با اسلام یا بشمشیر یا ترک
طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وهو الذی و او آنکسی که مرج البحرین هم
گذاشت دو دریا را یعنی بجاور و ملاحم ساخت یا بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده
وهذا ملح اجاج و این دیگر شور و تلخ نشاننده یعنی بحر روم و فارس وجعل و بساخت بینهما میان این دو دریا برزخا
حاجزی و مانعی از قدرت خود وحجرا محجورا و حدی حرز که از کردانیده حرام و نارواکه یکی بر دیگری غلبه کند و در
لباب گوید که عذب فرات چون بها بزرگ است چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاهاست
برزخ میان اینها و دریاها تا دو شهرها که واقع است محققان برآنند که بحر بزرگ در جات که در دل مومن
هم یک بود و دیگری غلبه نداد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ حاجات الهی و عنایات الهی
وهو الذی خلق و او آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را علیه یعنی آب که طینت او را بدان تخمیر کرده و آن
جز نیست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس گردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد و پیوند
یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور و اناث ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجود
کرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکس که با او حلال باشد وکان ربک و هست آفریدگار تو
قدیرا توانا و آفریدن نکات و بنین ویعبدون و میپرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم انچه
نفع نرساند چون پرستش کنند ولا یضرهم و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که با
غیر خدای وکان الکافر و هست ناگرونده علی ربه بر نافرمانی پروردگار خود ظهیرا هم پشت شیطان و
معاون او وما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مگر مژده دهنده مومنان بثواب ونذیرا و
بیم کننده کافران بعقوبت نا شایسته قل ما اسئلکم بگو نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت من اجر مزدی
الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضای پروردگار خود سبیلا راهی یعنی
مزد من ایمان و طاعت مومنانست زیرا که مرا بدان عند الله اجری مقررست و ثابت که هر پیغمبری را بر هدایت امت

انت او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل کن و اعتماد و استعانت جو عَلَى الْحَيِّ بر آن زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که
توکل بر زندگان دیگر بموت از ایشان ضایع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و پاکی کن خدا را از صفات نقص
در حالتی که ثنا گوینده باشی بر وی باوصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و
آشکارا بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آنها الَّذِي آن خدای توانا که بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانه روز
از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرَّحْمَٰنُ او بخشنده
بحقایق فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا دانا یعنی دانا سؤال کن از خلق و استوا که تا کردگار آگاه
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ
گویند کیست رحمن یعنی اسمست که ما او را نشناسیم جز که قرآن اسم رحمن بر خدا اطلاق میکرد
پس چون بسجده مأمور گشتند گفتند ما رحمن را نمیدانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی
که میفرمایی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده کند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا رمیدن از ایمان و
دور شدن از حق این سجده هشتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات
این سجده را نفور میگوید و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت بازاء سجده که منافی ذکر کرده از اهل کفر
و نفور پس این سجده را سجده اثبات نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدای که بقدرت کامل جَعَلَ فِي السَّمَاءِ
بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجها دوازده گانه یا قصرها که حقیقتا آن نجوم سیاره‌اند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان
سِرَاجًا چراغ وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی روشن یا روشنی دهنده وَهُوَ الَّذِي و او آنکه که بحکمت تام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
گردانید شب و روز را خِلْفَةً خلاف یعنی مختلف یکدیگر در صفات و احوال یا خلفا یکدیگر در قیام
و محو ... دلیلست لِمَنْ أَرَادَ مر آنکس را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت
را در اینجا دلیل نهاد أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاس داری و شکرگزاری بر نعمتهاء حضرت باری که
شب و روز از آنجملت وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت براء تخصیص
و تفضیل است و در فصول آورده که چنانچه رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خاص بارگاه قرب اویند
و این بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع با سکینه و وقار یا
بر وجه مدارا و نیکوکاری وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان و سخنان ناخوش و بیهوده
در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از اثم مراد
ترک تعرض سفیهانست و اعراض از مجادله کلام ایشان ... نظم اگر گویند ... و ساکتی
بگو هستم ده صد چندان ... و گر از خصم شنایی ... دعا کن خوش ... خندان ... و
از مجاملات ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملات ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد

سجده

والذین

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانکه شب روز می‌آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا و بپای
ایستادگان در وقت دیگر یعنی بسجده و قیام نماز است وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و
اتصاف بخشوع در روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی ترسکاری رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان
عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستیکه عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم لازم یعنی جاودان
است إِنَّهَا بتحقیق دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهیست وَمُقَامًا و بد جای بودنیست وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که
چون نفقه کنند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکنند و از حد نگذرند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکنند وَلَمْ يَقْتُرُوا
و تنگ نگیرند و بخل ننمایند یعنی حق را از مستحق باز ندارند وَكَانَ و بوده نفقه ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان
اسراف و اقتار قَوَامًا راست و معتدل یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند
نظم وسط در کل هر کار ... که خیر الامور اوسطها آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب
رسالت پناه آمدند گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق ریخته ایم و زنا نموده ایم و ازما صادر شده
اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از این گناهان درگذرد ما بتو ایمان آریم این آیه آمد که وَالَّذِينَ
لَا يَدْعُونَ و بندگان رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای یعنی إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ
النَّفْسَ و نکشند آن نفس را الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ که حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد إِلَّا
بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل که رده است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند
جناتهات معالم این صحیحه آورده که ابن مسعود گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه
بزرگترست فرمود آنکه خدای را همتا گیری و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام است گفت آنکه با زن همسایه
خویش زنا کنی دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد پس تصدیق قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیه آمد که
مشرکان بسبب شرک ... و قتل ناحق و زنا کنند وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ أَثَامًا
ببیند جزای بزهکاری خود گفته اند اثام وادیست در دوزخ که زناکاران را عقوبت خواهند کرد یا جزیست
که سیلان میکند از اجسام دوزخیان از خون و ریم آنجا یعنی در چاهی که در دوزخ برای عذاب جمع کرده
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ زیاده کرده شود ... يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيهِ و جاوید باشد
در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و زار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه توبه کند از شرک وَآمَنَ و
بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردار شایسته یعنی بعد از اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس گروه يُبَدِّلُ
اللَّهُ بدل میکند خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشان را بنیکویها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات
بجای آن ثبت نماید یا ملکه معصیت را بملکه طاعت با توفیق عباد را بتبدیل اعمال سیئه بد در دنیا
کند کفر ایشان را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئات ایشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان
بتوبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی یعنی غیر شرک و قتل

و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر بجز ازینها توبه کند و دست باز دارد و عمل صالحا و نیکو کند عمل شود یعنی تلافی
مافات نماید فانه یتوب پس بدرستی که او باز میگردد الی الله بثواب خدای متابا باز گشتنی یاد رجوع میکند بحق
رجوعی پسندیده والذین و بندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر نشوند عید مشرکان و یهود و نصاری را
یا بازی که ایشان را مجلس غنا یا صحبت بدعتان یا گواهی دروغ نه دهند واذا مروا و چون بگذرند باللغو
بچیزی ناپسند مروا کراما بگذرند بزرگواران و پرهیزکاران […] واللذین اذا ذکروا و بندگان
حق آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قران لم یخروا علیها
روی در نیفتند بدان یعنی نایستادند و بیکا استماع آن صما کران که نشنوند اسرار آن و عمیانا و کوران که نبینند
انوار آن بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آن دیدند […] الآیات الی تعالی […]
والذین یقولون و آنانکه میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما و ذریاتنا و فرزندان
ما قرة اعین که روشنی دیدها بود ما را […] صالح اند چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک
بیند دل و شاد و چشم او روشن شود واجعلنا و گردان ما را للمتقین اماما پرهیزکاران را پیشوا
یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اولئک آن گروه که مذکور شد یجزون الغرفة
پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضع […] و گفته اند غرفه اسمی از اسما بهشت است […]
آورده که غرفات […] از در سفید و لولو و مرجان و این چنین […] بدیشان دهند
بما صبروا بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا […] ویلقون
و پیش آید […] بتشدید خوانده و […] فیها در بهشت تحیة و
سلاما تحیت ملایکه […] باسلام […] خالدین فیها جاوید
باشند در بهشت […] حسنت مستقرا نیکو قرارگاهیست […] و مقاما و جای بودن
قل بگوای محمد کافرانرا ما یعبؤا بکم ربی […] لولا دعاؤکم […]
خواندن […] فقد کذبتم […]
کردید […] فسوف یکون […] لزاما […]
باشد عقوبت تکذیب […]
بدرست والله اعلم ۞

سورة الشعراء […] بسم الله الرحمن الرحیم

طسم در معالم […] حروف مقطعه اسامی قرآن […]
قرآن […] اشارت […] طاهر […]
[…] محمد صلی الله علیه و سلم […]
[…] طریق معرفت […]

الا الله […] مبتدیان و سرود
متوسطان و شاهد منتهیان […]
ادلی و […] تلک آیات الکتاب المبین […]
یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام […] بیان […]
و ظاهر میگرداند […] هدایة و […] و چون قریش […] تکذیب
ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر
او شاق آمد […] لعلک شاید که تو باخع نفسک هلاک کننده […]
الا یکونوا […] مومنین […] ان نشأ اگر خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان
من السماء از آسمان آیة […] فظلت اعناقهم […]
گردن […] لها خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان وما یأتیهم
آید بدیشان من ذکر […] من الرحمن از خدای […] محدث […]
از قرآن […] الا کانوا […] عنه معرضین […] فقد کذبوا
پس بدرستی که تکذیب کردند […] فسیأتیهم […]
[…] انبؤا ما کانوا […] به یستهزءون […]
[…] نفع […] خویش […]
[…] اولم یروا آیا […] الی الارض بسوی زمین […] کم
انبتنا چند […] فیها […] من کل زوج […] کریم […] ان فی ذلک
[…] لآیة […] وما کان اکثرهم مؤمنین […]
[…] وان ربک […]
پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب و توانا […] الرحیم مهربان […]
مومنان واذ نادی […] ربک موسی […] ان ائت […] القوم الظالمین […]
[…] قوم فرعون […] الا یتقون […]
[…] قال رب گفت موسی […]
انی اخاف […] ان یکذبون […] ویضیق صدری […]
[…] ولا ینطلق لسانی […]
[…] فارسل […] الی هرون […]
[…] ولهم علی ذنب […]

در زعم ایشان گناه بگویند فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ پس میترسم که مرا بکشند بعوض قتل قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ
گفت خدای كَلَّا حاشا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا
بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شمائیم مُسْتَمِعُونَ شنو[ندگان]
آنچیز را که میان شما و فرعونیان رود یعنی آنچه شما و ایشان گویند و کنند بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ
پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستاده پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ
معنی اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما سبط اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که
مسکن آبای ایشان بوده پس موسی علیه السلام بعد از زمان ملک خلافت با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از کمال
ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتحان قَالَ گفت ای موسی أَلَمْ
نُرَبِّكَ نه تربیت دادیم ترا فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ
کردی فِينَا در منزلهای ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ سالها از عمر خود یعنی بیست سال از عمر که دانیدی وَفَعَلْتَ و کردی
فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کرده‌ای که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و تو از ناسپاسانی نعمت
مرا که قصد قتل یکی از خاصان من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی علیه السلام کردم آن کرده را إِذًا آنگاه
و بودم من از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من او کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ
آنگاه که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار من بوقت رجوع از آن حُكْمًا
علم و فهم یا نبوت وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمره پیغمبرانی
که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت مینهی آن بر من أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده کردی بَنِي إِسْرَائِيلَ و فرزندان
یعقوب را و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر
منت مینهی آنست که بنی اسرائیل را بندگی گرفتی اگر تو ایشان را بعبیدی نگرفتی مادر مرا در دریا نمی افگند و هم
مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفت انا رسول رب العالمین اسلوب
سخن را بگردانید و از در امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ و چیست پروردگار عالمیان و چه
سؤال را حاجت کرد قَالَ گفت موسی در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان ایشانست إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید خواهان یقین در تحقیق صفات حق موسی علیه السلام اعراض نموده از جواب
ماهیت و تعریف کرد حق را بنظام ترتیب دلیل حکمت و آثار قدرت او قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنان را که گرد گرفته
بودند او را از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند و بر کرسیها نشسته أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمی‌شنوید
جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می‌پرسم و او از افعال الهی سخن میگوید قَالَ گفت موسی دیگرباره رَبُّكُمْ
خدای شما پروردگار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شماست و دیگر از اظهار آیات بآفاق
آیات بر انفس ناظر و واضح آن بر سائل قَالَ گفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستیکه فرستاده شما و پیغمبر

شما که او را رسول خوانید الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکسی که فرستاده اند بشما لَمَجْنُونٌ هر آینه دیوانه است که جواب مطابق
سؤال نمیدهد قَالَ گفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار آفریدگار مشرق و مغرب وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان مشرق
و مغرب باشد إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سؤال شما جز این نمی‌تواند بود
زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات
خداوند سبحانه از آن متعالی و منزه است چه این همه محدثات اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد و نظم
انکار او ز حدث برآوردم ● چه شناسد که چیست بی قدم ● علم را سوی حضرتش ره نیست ● عقل را زان کمال آگه [نیست]
قَالَ گفت فرعون بعد از آنکه در مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اگر فرا گیری ای موسی إِلَٰهًا معبودی غَيْرِي بجز من لَأَجْعَلَنَّكَ
هر آینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را بمغاکی
در حفره عمیق در انداختی که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمیشنیدند و بیرون نمی‌آوردند تا آنکه مرده . موسی علیه
چون ذکر سجن شنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا اگر چه بیاورم ترا بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی روشن یعنی بیاورم معجزه
هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت فرعون بیار آنچیز را إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان در دعوی خود فَأَلْقَىٰ
عَصَاهُ پس بینداخت عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا از افگندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهائی بود آشکارا
یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه
در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم
گون بود بفرعون نموده بگریبان در آورده بود فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سپید و درخشنده لِلنَّاظِرِينَ
مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست بیادکش بشابه نور آفتاب دیده‌ها را خیره ساختی قَالَ گفت فرعون
لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که گرد او بوده‌اند إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ هر آینه جادوییست دانا
که در فن سحر مهارت تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار
مصر بِسِحْرِهِ بجادویی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه فرمایید شما در کار او و معجزه موسی علیه السلام او را از دعوی
ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افگند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار
موسی علیه السلام مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادرش را یا در توقف افگن در قتل ایشان شتاب مکن
چه از [قتل] ظهور کذب ایشان تا مردم در کار ایشان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای ملک
خود حَاشِرِينَ جمع کنندگان یعنی الچیان و دانندگان بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ تا بیارند هر جادوگر
دانا و شهره یافته در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوگران فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند لِمِيقَاتِ
يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای میقات روزی دانسته شده و معین کرده که یوم الزینه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت
لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید شما مُجْتَمِعُونَ فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید
لَعَلَّنَا شاید ما باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و مدد ایشان نماییم

باقی روی دین ایشان کنیم إِنْ كَانُوا اگر باشند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هرون علیهما السلام فَلَمَّا
جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنگاه که آمدند جادوان نزدیک فرعون و ایشان را دلنوازی بسیار کرد و ایشان گستاخ شده قَالُوا
لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزد و انعام دیگر إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان
بر خصمان قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری مزد باشد شما را وَإِنَّكُمْ إِذًا و بدرستی که باشید شما آن وقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از جمله
نزدیکان درگاه من یعنی اول کسی که پیش درآید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعدها مستظهر گشته
جادوی خود را بسحبان میسر آورده اند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه صف برکشیده گفتند ای موسی یا
او تو افکنی جادوی خود را یا اول ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی علیه مر ایشان را أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه
شما افکننده اید فَأَلْقَوْا پس افکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاها مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد
هزار رسن و هفتاد هزار عصا بوده و گفته‌اند بعد از آنکه عصاها و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده از مردم
غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بعزت و قوت و غلبه فرعون إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون
فَأَلْقَى مُوسَى پس بیفکند موسی با امر الهی عَصَاهُ عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا اژدها
شده تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند بصورت مار بخلق می نمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس
روی افکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا از قبیل سحرات نیست از
روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ
پروردگار موسی و هرون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون ایمان سحره بدید با ایشان عتاب کرد
قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا تصدیق کردید و خطاب بطریق توبیخ میخواند یعنی گرویدید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش
از آنکه دستوری دهم لَكُمْ مر شما را در ایمان آوردن إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستی که او مهتر شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت
شما را جادوی و با یکدیگر اتفاق کرده اید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که چه
عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرده لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ
دستها و پایها شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی را طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی
که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه بردار کنم همه شما را تا ببینید و هم مخالفان عبرت گیرند قَالُوا گفتند جادوان
ایمان آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرری در نمی‌رسد بما از تهدید تو ما از مرگ نترسیم إِنَّا إِلَى رَبِّنَا بدرستی که ما
بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُونَ بازگردانیدگانیم إِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم أَنْ يَغْفِرَ آنکه بپوشد لَنَا رَبُّنَا
برای ما پروردگار ما و عفو کند خَطَايَانَا گناهان ما را أَنْ كُنَّا برای آنکه بودیم از اهل این محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول گروندگان
بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست و پای چپ آن مؤمنان را ببریدند و ایشان را از دار در آویختند
در آویختند و حضرت موسی علیه برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشت منازل قرب و مقامات
انس ایشان را بنظر وی در آورده تا تسلی یافت نظم جادوان کان دست و پا در باختند در فضای قرب مولی تاختند

گر رفت آن دست و پا بر جای آن دست از حق یافتند جادوان تا بدان بیما بر رو آن آمدند در هوای عشق
شهباز آمدند. پس موسی علیه بعد از این صورت چند سال در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات می نمود و
روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی علیه
با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه فرمود وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه ببر
بشب بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شان دهم و هلاک کنم در آنشب إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی رفته
آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم در تفسیر آورده که
موسی علیه بنی اسرائیل را فرمود تا حلیها و زیورها از قبطیان بعاریت بگیرند که عید ما نزدیک است میخواهیم که اهل
خود را بدان بیاراییم عاریت گرفتند و عزم فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع فجر در فلان موضع جمع
شوند ایشان بر موعد بتقریب رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه در راه بر ایشان مشتبه گشت و
معلوم فرمودند که یوسف صدیق علیه دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود از مصر بیرون نبرند بیرون
نتوانند رفت و از آن قوم کسی بر مدفن یوسف علیه مطلع نبود موسی علیه بر خود ندا میزد که هر که را بر مدفن
یوسف اطلاع دهد هر چه خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه گفت بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را
خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس با استخراج آن اشتغال نموده وقتی که فرو سط النهار رسید
هم ساخته روی براه نهادند تا آخر روز خبر ایشان به قبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب
عید در خانهای خود مشغول بوده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از عزیز
ایشان بمرده بتعزیه او مشغول شدند و در روز دوم فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ
پس بفرستاد فرعون در شهرها که پای تخت نزدیک بود حَاشِرِينَ جمع کنندگان لشکر را و گفت إِنَّ هَؤُلَاءِ
بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در بیست
در گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از زنان و صبیان و طفلان
و شبان هزار هزار و دویست و کسری بوده اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرده و گفت با
گروهی بسیار اند که اند وَإِنَّهُمْ و ایشان لَنَا مر ما را لَغَائِظُونَ بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند و پیرایها قوم
ما برده وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه یعنی لشکر ما حَاذِرُونَ سلاح داراییم و دانندگان مرام حرب تعریض است بآنکه قوم
موسی علیه نه سلاح دارند و نه بعلم حرب عالم اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در
دل ایشان پدید آمد تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از چشمه سارها وَكُنُوزٍ و از گنجها و زر
و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو كَذَلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و بوستان
و گنج و جای ایشان را بَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد هلاک فرعونیان
بمصر آمده اموال قبط را ضبط و تصرف آورده اند و اصح آنست که در زمان دولت داود علیه بر ملک مصر

استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار و مقدمهٔ لشکر روان کرده و سیصد
هزار سوار بر میمنه تعیین فرموده و سیصد هزار بر میسره نامزد فرموده و سیصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرده
خود با خلق بسیار در قلب قرار گرفت بیت یک لشکر سراپا غرق جوشن ٭ شده در موج جو دریای آهن
جو چشم دلبران پرکین و خونریز ٭ بقصد خون مردم تیغها تیز فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ پس از پی در آمدند یعنی بنی اسرائیل
را قصد کنندگان بجهت شر در لشکر بنی اسرائیل روان صوب دریا بودند یا داخل شدگان در وقت شروق
آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده
تدبیر عبور میکردند ناگاه از فرعون و قوم او بدیدار آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر
را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند
یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ كَلَّا گفت موسی نه چنین است که ایشان شما را دریابند إِنَّ مَعِيَ
بدرستی که با منست بیاری و مدد کاری رَبِّي پروردگار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا در دفع حیرت و طریق
نجات بدریا آید محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرموده تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم
از خود بحق نگریست و این مقام مریدانست و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبه مرادانست مرید با هر چه نگرد
آن کند و مراد هر چه کند چنان کند نظم این یکی را روی او در روی دوست ٭ وان دگر را روی او خود روی دوست
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حجابی از بخار سیاه [illegible] بدید آورد چنانکه
یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرو مایید تا آفتاب ارتفاع یابد و بخار از میان برخیزد و ما ایشان
را دور کرده مخلص برایشان بستانست دریا از پیش و لشکر از عقاب کجا توانند گریخت صبح کجا روی که زهر سو گرد
گاه غداری اما بنی اسرائیل را اضطراب بمرتبه رسید که موسی علیه السلام بنالید و بحق در رسید که با دریا در حکم
تو کرده و برادر اینک [illegible] حکم فرمای حق جل ذکره فرموده فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنِ
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ که بزن بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بلب دریا آمد عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد
راه ده فَانْفَلَقَ پس بشکافت دریا و دوازده راه بدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پارهٔ جدا شده
از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوه بزرگ و [illegible] باد در تنگ دریا وزید و گل و خشک شد و هر سبطی از راهی
بدریا در آمدند وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی [illegible] بلب دریای
قلزم گرد آورده [illegible] فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای
قوم را فریب دهد گفت ای قوم دریا از هیبت من شکافته شده [illegible] بطریق اشارت بادی گفت تو خود میدانی که
این صورت بدعای موسی واقع است [illegible] بدریا در [illegible] که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل
علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند فرعون بر اسبی تند سوار بود اسب بوی مادیان شنیده

تا [illegible] از دست فرعون بیرون برده [illegible] بدریا بماند و لشکریان [illegible] در آمدند و میکائیل علیه السلام از عقب
آن لشکر می آمد و ایشان را میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند حکم اله در رسید که دریا بحال خود باز رود
یکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت معبر شدند بکناره دریا قرار گرفتند
کما قال تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَى و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق
گردانیدیم دیگران را إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در [illegible] قوم او را هلاک فرعون و حزب او لَآيَةً هر آینه علامتی
روشن و دلالتی هویدا بر قدرت ما حق وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از تمامی
قبط جز خربیل که مؤمن آل فرعون بود و گویند که ایمان نیاورده بود و [illegible] با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده
بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که با قدرت غلبه بر دشمنان الرَّحِيمُ مهربان عقوبت
نکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان بدوست
درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهرند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود را آزر وَقَوْمِهِ
و قوم خود یعنی اهل بابل [illegible] از ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنکه می پرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم أَصْنَامًا
بتان را فَنَظَلُّ پس هستیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند
از انواع فلزات بر صورت مختلفه و بر عبادت آن مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام که آیا شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ
آیا می شنوند خواندن شما را إِذْ تَدْعُونَ چون بخوانید ایشان را و خوانده را اجابت میکنند أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند
شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند شما را اگر اعراض کنید از عبادت
ایشان و ایشان را نکوهش نمایید قوم ابراهیم نتوانستند که او را [illegible] جواب دهند بناء تقلید بیش آوردند قَالُوا
بَلْ گفتند بلکه وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافتیم پدران خود را که ایشان كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی اینها را پرستش
میکردند و بدان مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه
هستید که می پرستید أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که معبودان
شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصور کرده در نفس خود و بر سبیل تعریض ایشان جه آن
نصیحت از تصریح انفع است و بعضی بتان را عدو خود را اظهار جهت آن ضرری که از عبادت ایشان بایشان
رسد از هیچ دشمن متصور نیست [illegible] آفت [illegible] صنم برایشان را چه هر که را دشمن دارند [illegible]
خود را در لباس [illegible] ایشان ظاهر کرده [illegible] ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست [illegible]
عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورده فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه می نماید مرا بر اصلح در قول و فعل
یا بیافرید مرا [illegible] بمصالح خلق وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و آنکه او می خوراند مرا غذای که قوام اجزاء
بدن بدانست وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب اعضاء [illegible] در بعض التفاسیر
آورده که مرا از طعام الفت و از شراب لذت صاحب [illegible] فرموده که طعام [illegible] است که [illegible] زنده

بود و شراب ظهور تجلی بصفات ربوبیت که ارواح بآن تازه گردد و در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل
کند که این طعام طعام معرفت و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند شعر شراب المحبة خیر الشراب °
وکل شراب سواه سراب ° و اهل فتوی کلمات محققان بشنو الاسرار کلام حق و طعام ایشان عند ربی یطعمنی و یسقینی
می توان برد نظم ترا نواله دمادم ز خوان یطعمنی ° ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ° مرا تو خنده …
… وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شدم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد امام جعفر صادق رضی الله عنه
که چون بیمار شدم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سهل تستری قدس سره فرموده که مرض بر دیدن اسباب است و شفا بشناختن انوار
… در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونیه است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایت که چون در رسد
سالک را از همه منقطع ساخته بحق پیوندد یعنی بشریت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند نظم چو گوید که چه خوب آمده
سیم صفت ° یکنفس همدم مرا کو کردی وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکه میراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده
کند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام قشیری گفته که میراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته اند اماته بمعصیت
و احیا بطاعت یا اماتت بجهالت و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بورع یا اماتت بفراق است و احیا بملاقات
در حقایق سلمی آورده که میراند مرا از نفس من و زنده کند مرا بخود و در بعضی محققان اماتت و احیا …
رجات یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که میراند مرا از اوصاف بشریت و زنده سازد
باخلاق روحانیت و باز میراند از صفات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیه و حقیقت آنست که میراند مرا
از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست بیت بخود مرا از تو یکدم عزیز …
نخواهم جان … وَالَّذِي أَطْمَعُ و آنکه طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي
گناهان مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا استادگان بخود باوجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است و تعلیم امت و در
تخصیص آورده که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از یک جلیل استدعا غفران نموده
رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا حکمی و علمی تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَأَلْحِقْنِي
و در رسان مرا بسبب توفیق کار و عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و نیکوکاران درگاه وَاجْعَلْ لِي و
گردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راستی یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آیندگان یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی
و آوازه مرا در میان کسانی که بعد از من بیایند و این دعا بمرتبه اجابت رسید همه امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل
اسلام ثنای حضرت خلیل … گفته اند مراد از لسان صدق پیغمبر صادق است یعنی از ذریت من ظاهر کن برای
تجدید اصول دیانت که وی در آخر الزمان در آید و آن حضرت رسالت است علیه الصلاة والسلام وَاجْعَلْنِي و گردان مرا
مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پرنعمت یعنی مرا از آنها کن که در منازل بهشت فرود می آیند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز
پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود إِنَّهُ بدرستیکه او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي و
رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها خود و این دعا نیز تعلیم امتانست که انبیا

خواری و رسوایی باشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود ندهد و بکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی
إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی که بیاید بخدای بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر و معصیت چه او مال خود در راه حق نفقه کرده
کرده باشد و فرزند را براه حق ارشاد نموده باشد و هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب
اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله … و گفته اند که دل سلیم از حب دنیا و کینه و حسد و خیانت
… گوید از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در تفسیر امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم
آنست که خالی باشد از غیر خدای تعالی … فرموده که در وی آفات دنیا نجهد و مطامع عقبی خالی باشد
از غیر خدای یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت از سید الطائفه قدس سره منقولست که سلیم …
… قلق و اضطراب پس از آن یعنی بیان میکنند که دل سلیم دلیست که ملازم در مقام جزع و تضرع
و زاریست از خوف قطیعت یا از شوق وصلت بیت ز شوق وصل … روزی ° ز بیم هجر …
… باشد ° … ° … وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا ببینند و بمشاهده منازل خود
مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود
را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق … ایشان پرستنده أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
تَعْبُدُونَ کجااند آنچه بودید که پیوسته می پرستید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجااند خدایان شما که …
امید داشتید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ آیا یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا انتقام میدارند خود را از
حلول عقوبت بدیشان فَكُبْكِبُوا فِيهَا پس بر روی درافکنده شوند در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ و گمراهان یعنی
پرستندگان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و در دوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی تابعان و … جن و انس أَجْمَعُونَ
همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا و حال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ خصمی میکنند با یکدیگر یعنی عبده
اصنام مخاصمت کنند پرستان با بتان میگویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی پیدا و هویدا
إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتیکه برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و گمراه نکرد
ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بتان و بدکرداران و مهتران ما از دیوان فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون
مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مؤمنان راست وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان و با شفقت
در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل حمیم بود … قریب ممزوج … ماخوذ است از اهتمام
یعنی یاری که در آن روز یاری ما اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقين … کافران از روی تحسر گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس کاشکی بودی ما را كَرَّةً بازگشتی به
دنیا فَنَكُونَ پس میبودیم ما مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان و باور دارندگان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خبر ابراهیم علیه السلام
احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابراهیم

مؤمنین گرویدگان جز اندکی از ایشان با زجر و ختر مرده و کم ایمان نیاوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او
غلبه کننده بر مشرکان که سطوت تا در دو ذکر کرده الرَّحِيمُ بخشاینده مهربان که تو را بندگان را مهلت دهد و
حجت بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ تکذیب کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ گروه نوح فرستادگان را نوح علیه السلام
خبر داده قوم او با دیگر پیغمبران إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح برادر خویش أَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با
امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بت مپرستید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی
خواهم شما را عَلَيْهِ بر اداء رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار
عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا که برای شما تقوی و اطاعت است قَالُوا
قوم نوح علیه گفتند در جواب نوح أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم بتو و تصدیق کنیم
ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن
قَالَ گفت نوح علیه وَمَا عِلْمِي و نیست دانش مرا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر
ایشان بظاهر عمل ایشان میکنند اما نمیدانم که اندرون ایشان خالص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب
باطنهاء ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست
کمر میگویید قوم گفتند ما از مجلس خود تا ما ایمان آریم نوح علیه گفت وَمَا أَنَا بِطَارِدِ
و نیستم من راننده الْمُؤْمِنِينَ مؤمنان إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ نیستم من مگر بیم کننده مُبِينٌ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوة
مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نمی ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت
و انذار لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از راندگان یا از کشته شدگان بسنگ قَالَ گفت نوح علیه بعد از استماع
این سخن و نومیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که قوم من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ
نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و برهان مرا از قصد ایشان
وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و ماکولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهائی
او دیگران از قوم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه ایشان لَآيَةً هر آینه دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفر است
کار ... صبر ... هر که شکیبا ... مظفر شود وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم نوح علیه مُؤْمِنِينَ گرویده
بخدای و پیغمبر او ... هشتاد ... ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خدای تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبة کافران الرَّحِيمُ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بتوفیق پیغمبران در ...
و احتجاج بر ایشان بدروغ داشتند كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادگان را ... هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده
باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر در نسب ایشان هود علیه أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک

و از عذاب الهی خائف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بر وحی و رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای و ترک مخالفت کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بایمان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمیطلبم از شما عَلَيْهِ بر آنچه میخوانم شما را مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی از مال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر
پروردگار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضع بلند آيَةً علامتی بر او تماشا آینده و رونده تَعْبَثُونَ
بازی کنید یا نشانه بنای بسازید و در آن ساکن نشوید گوئیا که عبث است و گویند که بر سر راهها خانها میساختند
و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانها است وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ
حوضها آب یا کوشکها محکم که ابنیه رفیعاست لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گوئیا که جاوید بوده در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت
میگیرید و حمله میکنید بَطَشْتُمْ میگیرید بسختی جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون
انتقام میکشید انتقام ستمکاران میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که ...
بجدید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا ... وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ و بترسید از آن خدای
که مدد کاری کرده شما را بآنچه میشناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ امداد کرده شما را بچهارپایان چون شتر و گاو
و گوسفند تا از ایشان انتفاع میگیرید وَبَنِينَ و پسران تا در هر حال یار و مددکار شما اند وَجَنَّاتٍ و بوستانها
که از میوه آن منتفع میشوید وَعُيُونٍ و چشمها آب ... إِنِّي أَخَافُ بدرستی که
من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که روز ... یا روز
قیامة قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علیه سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی
مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم إِنْ هَٰذَا نیست این که ما بر آنیم ... و تجبر و عمارت
بناها و رفیع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و ما نیستیم بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان بر این عادتها
فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که
در هلاک قوم عاد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست ... وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر
قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان جز اندکی از ایشان قبیله هود علیه ... وَإِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب کافران ... الرَّحِيمُ مهربانست که مؤمنان را از هلاک
عقوبة ... كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدای را یعنی صالح و انبیاء
سابق را علیهم السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از جهت قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید علیه أَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بدو شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را فرستاده شده ام أَمِينٌ
با امانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عقاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمیطلبم شما عَلَيْهِ بر نصیحتی که میکنم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی ... إِنْ أَجْرِيَ نیست مکافات من
إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان أَتُتْرَكُونَ آیا گذاشته خواهید شد یعنی شما را خواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا

در آنچه هستید اینجا در دنیا از مضار و مساکن آمنین ایمن از آفات و سالم از نوائب فی جنات در بوستانها و عیون و چشمها
یعنی چاهها زیرا که قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده و زروع و کشتها و نخل و خرماستان که طلعها هضیم شکوفه در غلاف
وی نازک و نرم و لطیفست و تنحتون و میتراشید من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهرید
در تراشیدن سنگ فاتقوا الله پس بترسید از خدای و اعراض در وی مکنید از پیش وی بگریزید و لا تطیعوا و فرمان مبرید در
احکام امر المسرفین اطاعت مکنید فرمان اسراف کنندگان را که افراط کرده اند بر نفس خود و بکفر الذین یفسدون فی الارض
آنکه تباهی کنند در زمین بجور و لا یصلحون و بصلاح نیارند کار خود را و در تاریخ آمده که قصد هلاک صالح کردند و قصه
ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود مر صالح را علیه السلام انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از
جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده اند یا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی
مانند ما بصورت بشریه قوم صالح علیه السلام از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسانیت او را صورت چیزی دیگر
هست بیت چند صورت بینی ای صورت پرست ٭ جان بی معنیت از صورت نرست ٭ درگذر از صورت و معنی نگر
زانکه مقصود از صدف باشد گهر جون قوم ثمود اسیر صورت بودند و صالح را بصورت خود دیدند گفتا
جون تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و جون ترک منکری و درین دعوی مصری فات بآیة
پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در دعوی خویش صالح علیه السلام
فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه با این هیات بیرون آرد چون مدعای ایشان
حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او راست نصیبی از آب و لکم
و مر شما راست شرب یوم معلوم آب خوردن روز دانسته شده یعنی یکروز او را از آب دست و روزی آن شما و نوبت وی برآب
نگاه داشته شود و لا تمسوها بسوء و مس مکنید او را ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنانچه کنید فیأخذکم
پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که بزرگی روز از بزرگی عذابست در وی فعقروها پس پی کردند ناقه
را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان
فی ذلک بدرستی که در آنچه نازل شد بر ثمود لآیة دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست
و ما کان و نبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان
آورده بودند و بس و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بتعجیل
عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغمبرانرا چون ابراهیم و لوط
علیهما السلام اینجا مراد اخوت شفقت است اذ قال لهم چون گفت مر ایشانرا اخوهم لوط برادر ایشان لوط علیه السلام اینجا مراد
اخوت شفقت الا تتقون آیا نمی‌ترسید از آنکه عذاب رساند بشما از خدای انی لکم بتحقیق من مر شما را رسول امین
رسولم امین در نصیحت یعنی نیکو خواهم شما را فاتقوا الله پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من و اطیعون و فرمان
برید مرا در قبول موعظت و ما اسئلکم علیه و نمیطلبم از شما بر پندی که میدهم من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست مزد من الا

یعنی ثواب من الا علی رب العالمین که پروردگار عالمیان است اتاتون الذکران آیا می‌آیید بمردان من العالمین از عالمیان و خود را
غیر از ایشان نمی‌بینید یا شرکتی میجوئید و تذرون و میگذارید و دست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم
برای شما آفریدگار شما ربکم من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود
ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نایستی ای لوط از تقبیح
عمل ما و نهی از آن لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل تو تنگ بر تو برج
مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط علیه السلام بتحقیق من لعملکم مر عمل شما را من القالین از دشمنانم
بغایت دشمن چون دید که از قوم بگروانیدن آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من نگاه دار و برهان مرا و اهلی و
کسان مرا مما یعملون از شآمت آنچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم او را و اهله و اهل بیت او را اجمعین همه ایشانرا
لوط علیه السلام زن و دو دختر و دو داماد وی که مؤمن بودند همه رهائی یافتند الا عجوزا مگر پیره زنی که زن لوط بود و اهل
فی الغابرین در باقیماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط بیرون نیامد و گفت در اهوام کجا روم و ...
بقوم ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگرانرا و امطرنا علیهم و بارانیدیم بر ایشان مطرا بارانی از سنگ کبریت و آتش
پس بد است مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآیة
نشانیست بر عقوبت نافرمان برداران و ما کان اکثرهم و نبودند اکثر آن قوم مؤمنین گرویدگان که جز دو دختر
لوط علیه السلام و مؤمنان دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط نگرویده بودند و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو
العزیز اوست عزیز که هرکه خواهد خوار شود الرحیم مهربان که قبل از تنبیه او شان را عذاب نکند کذب تکذیب نمودند
اصحاب الایکة المرسلین اهل بیشه پیغمبرانرا که پیش از ایشان بوده بقرب مدین و در آن بیشه درختان انبوه بوده
آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و درختها داشتند شعیب و بدان قوم فرستاده بود حق سبحانه شعیب علیه السلام را
بر ایشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشانرا شعیب علیه که ای قوم
الا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب حق که بر ... انی لکم بدرستی که من شما را رسول فرستاده ام امین بامانت که جز
صلاح حال شما نمیخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای و اطیعون و فرمان برید مرا در
ترک شما و ما اسئلکم علیه و نمیخواهم از شما بر تبلیغ وحی من اجر مزدی ان اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین مگر بر
عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را و لا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندگان و زیان رسانندگان
بحقوق مردمان و زنوا و سنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی راست و لا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزها
از حقوق ایشان و لا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین اگر بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در
حالتی که قصد فساد داشته باشید و اتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکه بقدرت خلقکم بیافرید شما را و الجبلة الاولین
و گروه پیشینیانرا قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که
ایشانرا مره بعد اخری جادو بسیار کرده اند تا حدی که از عقل زائل ایشان محو شده یا از آفریدگان که ایشانرا

سحر کرده باشند یعنی بیان گم‌اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنْتَ و نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در
صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضل یافتی و دعوی رسالت میکنی آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که گمان میبریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از آسمان که در و عذابی باشد إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان که ما را عذاب فرود خواهد آمد قَالَ
گفت شعیب علیه السلام رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام
و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که لایق آن باشد بشما خواهد رسید و آنکه باشد اشتها انتظار آن خواهد بود فَكَذَّبُوهُ
محلت ده روز نظالمین ❁ تنبه ای بوم بوم کن و ر کمین ❁ از اجل از جوش حزات و ناد ❁ آخر کار شد جمود
آورده اند که چون شعیب علیه السلام در انکار را دید ایشانرا استحقاق عذاب دید حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت
بر ایشان گماشت بشما بر آب چاه و چشمه ایشانرا بجوش آمد و تشنها ایشانرا فرو گرفت پس از درون خانها بر آمدند
زیاده شد روی بصحرا نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما بجهت و تشنه که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید
آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوش شدند و یکدیگر را آواز دادند که بیایید در زیر سایه ابر آسایش
کنیم چون که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود
فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله و ظله در لغت
عرب سایه بانست چون ابر سیاه بشکل سایبان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند که چون چو الجزایشان بغایت رسید
حق سبحانه کوهی را از جای خود برخاست و چون سایبان در هوا بایستاد و در زیر آن ابر باد خنک بوزید
آمد ایشان بنام و زیدن گرفت آورده و در ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ
بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین عذاب که از ابر آب داد آتش بوزان بود لَآيَةً
هر آینه نشانه است بر کمال قدرت ستم حقیقه وَمَا كَانَ و نبود أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد
ایشانست چه در روی بیت که از اهل ایکه بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان
آورده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کننده انبیا بر اعدا ایشان الرَّحِيمُ مهربان با انبیا
و متابعان ایشان از آنجمله قصص هفت پیغمبرانست که درین سوره اقتصاد رفته شده در این باره که سید مختار صلی الله
علیه وسلم در این سوره مذکور شد و تکذیب و تهدید مکذبان قریش نیز جهت تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر
خود کرده معذب گشتند و ایشانرا بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل را عَلَى قَلْبِكَ بر
دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلاوت کرد تا از و توانستی فرا گرفتی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع
خوانده و نون از روح الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو تا از وی اخذ کردی پس دل تو وعای
آن شد و این بجایی آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و سید طرب از عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل بوده اند علیهم السلام وَإِنَّهُ و
بدرستی که قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده
اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با احبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در آن
کتب یافتندی حجت و راست داشتندی حق سبحانه فرمود أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت
قرآن یا بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه بدانند قرآنرا بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان
بنی اسرائیل که در کتب سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر فرو
فرستادیم قرآنرا عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر یکی از آنها که غیر عرب باشد هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ پس بخواندی آن عجمی قرآنرا
بر ایشان و دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت بخواندی مَا كَانُوا
نبودندی ایشان بدان قرآن مُؤْمِنِينَ بما آورندگان زیرا که گفتندی که عرب را متابعت عجم عار است یا اگر
قرآنرا بر عجمی بلغت غیر عربی نازل ساختیم که قرآن نیکو میدیدند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی‌یابیم كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ
همچنین سلکناه درآوردیم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیگروند بقرآن
حَتَّى يَرَوُا تا وقتی که ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را در دنیا چنانچه در کشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید
آن عذاب بر ایشان بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ
آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی ما را مهلت دهند تا ایمان بیاریم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ
شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة فأتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند
أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی که إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالها و ترکان بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ
پس بیاید بر ایشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَى عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذاب را
مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و غیر آن دافع عذاب و مانع عقاب
نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری بوده روزی که و را در طواف خانه
کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیه بر خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت
و ابلغت پند دادی و سخن تمام کردی بیت ❁ جهان و هر چه در وی هست در هم فریبا ❁ که از دل دل بایم قرار و شکیب
نگر تا به جا خاطر نگردی اسیر ❁ ❁ که آخر کم مرکانفطیر بباد ❁ ❁ ما لک کند و مستگیری
وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ از هیچ دیهی إِلَّا لَهَا مگر اهالی آنرا مُنْذِرُونَ بیم کنندگان بودند ذِكْرَى برای
پند دادن یعنی اول پیغمبران ما فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند و چون تصدیق
ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا و نیستیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران که قبل از
انذار هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند که دیوی از رئی نام دارد نزد محمد می‌آید قرآن بر وی
خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ و فرود نیایند بِهِ الشَّيَاطِينُ بقرآن دیوان وَمَا يَنْبَغِي

ونشایسته بود هم برایشان از فرود آوردن قرآن وما یستطیعون و نتوانند که فرود آرند چه شهب و ملایکه
از دزدی آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملایکه لمعزولون دور کرده شدگانند
باکاره مکان فلا تدع پس مخوان خطاب آنحضرت است و مراد غیر او هر که تابعان اوست میگوید مخوان و مپرست مع الله
الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر و بیم کن خطاب خاص
است با آنحضرت پیغمبر باید که بترساند از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را بعد از نزول این آیه
یک یک ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر بگویم شما را که در زیر این کوه سوارانند تصدیق میکنید گفتند آری
فرمود که من ترسانم شما را از عذابی سخت که در پیش است قوم او از استماع این سخن متغیر گشتند متفرق گشتند و ابو لهب
آزار او برخواست واخفض و فرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی و فروتنی کن لمن اتبعک مر آنرا که پیروی تو کرده است
من المؤمنین از گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت نمایند فقل پس بگو که انی بری مما
تعملون من بیزارم از آنچه شما میکنید وتوکل و توکل کن در کفایت خود علی العزیز بر خدای
غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که تواناست بر نصرت اولیا الذی یریک آن خدای که میبیند ترا حین تقوم
آنگاه که بر میخیزی بنماز تهجد و تنها میگزاری وتقلبک و میبیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فی الساجدین در
میان نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان کنی انه بدرستی که خدای هو السمیع
اوست شنوا بگفتار تو العلیم دانا به نیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را که علی من بر که فرود می آیند تنزل الشیاطین
فرود آیند دیوان [illegible] که روا باشد نزول شیاطین بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهت عدم تناسب
و تجانس و اینجا باز میفرماید که تنزل فرود می آیند دیوان علی کل افاک اثیم بر هر دروغ گوی بزه کار مثل
کاهنان که ایشان یلقون السمع وا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ
دیگر دروغها بر آن اضافه میکنند واکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغ گویانند و در انوار فرموده که یعنی اکثر
بکل تفسیر کرده اند یعنی جمله ایشان بصفت کذب موصوفند والشعراء و شاعران مشرک چون ابن زبعری
و هبیره و مسافع و امیه ثقفی یتبعهم الغاون پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی روات در تفسیر زاهدی
نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد
گرفته میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی
از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند چون نسیب و تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و
مدح نا مستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وانهم و آنکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون
آنچه نمیکنند یعنی بر فسق اقرار کرده بر خود گواهی میدهند [illegible] در سلک نظم میکشند
اگر تفحص اشعار جاهلیت کنند بر بسیاری ازین معنی مطلع شوند در تفسیر [illegible] که بعد از نزول این آیه
حسان و ابن رواحه و جمعی از شعرا صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه

بیان کرد که ما شاعریم و این را حق گفت پیغمبر [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد
میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شاعران شان کفار میگویند بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیه نازل شد
الا الذین آمنوا شعرا [illegible] که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته
کرده اند یعنی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ستایش نموده اند بهجو و مذمت کفار اشتغال نموده اند وذکروا الله و یاد کردند
خدا را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریص بر طاعت و
از غفلت وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم کرده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان
بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت
[illegible] الشعراء یتبعهم الغاوون
شعرا [illegible] بجز شعر [illegible] استغراق [illegible]
[illegible]
[illegible] الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] شاعر [illegible] بیت
[illegible] وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت
بغیر شعر [illegible] ای منقلب ینقلبون [illegible]

سوره النمل مکیه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

طس در [illegible] حروف مقطعه [illegible] ابتدای کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] تلک این سوره آیات
القرآن آیتهای قرآن است وکتاب مبین [illegible]
[illegible]
است وبشری و مژده [illegible] للمؤمنین [illegible] الذین یقیمون الصلوة [illegible]
ویؤتون الزکوة [illegible] وهم بالآخرة هم یوقنون
[illegible] ان الذین لا یؤمنون بالآخرة
زینا لهم [illegible] اعمالهم [illegible]
[illegible]
[illegible] فهم یعمهون پس ایشان سرگردان میشوند [illegible] اولئک [illegible]
لهم [illegible] سوء العذاب [illegible] وهم فی الآخرة [illegible]

نمل

وایشان در سرای دیگر هم الاخسرون زیان کارترین اند بسبب فوت ثواب و استحقاق عقوبت وانک و بدرستی که
تو لتلقی القرآن تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل و آید تو من لدن حکیم از نزدیک خداوند
راست کار علیم دانا اذ قال یاد کن که گفت موسی لاهله مر اهل خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر
و راه گم کرده بودند و زن حامله بود و درد زه پیدا آمده بود و سرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی را سآتیکم
زود باشد که بیارم منها بخبر از آنجا خبری یعنی از کسی که بر سر آتش باشد خبر راه او آتیکم یا بیارم برای
شما بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آنگاه که آمد موسی
بنزدیک آن آتش دید بی دود و بی احراق و درخت از وی سبز و گویند آتش نبود بلکه نور حق بود سایر آنچه در حرم
تقدیر چون موسی را بدانسته نودی ندا کرده شد ان بورک بآنکه برکت داده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی
بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی و من حولها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وسبحان الله و گوی
پاکست خدای رب العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست
باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که ندا کننده انا الله العزیز منم خدای غالب الحکیم حکم کننده بصواب والق عصاک
و بینداز عصای خود را موسی علیه عصا بیفکند فی الحال مار شده آغاز حرکت کرد فلما رآها پس چون موسی دید عصا
را که تهتز حرکت میکند باضطراب و هر طرف میرود کانها جان گویا که ماریست باریک تیز رو در اول حال چون
مار خورد می بود و در آخر اژدها میشد و در تفسیر امام ابو اللیث رح آورده که در وادی مقدس جان بود و در
نزد فرعون ثعبان شده پس چون موسی آن صورت مشاهده نمود ولی مدبرا روی بگردانید پشت کنان در حالتی
که گریزان بود از خوف آن ولم یعقب و باز نگشت بار دیگر ندا رسید که یا موسی لا تخف ای موسی مترس انی لا یخاف
لدی بدرستی که من نترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بجز حالت ترس الا
بترسند و باید ترسید ستمکاران الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجای آورد نیکوی بعد سوء
بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فانی غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام گناهان را رحیم مهربانم بر ایشان وادخل
یدک و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان خود حضرت موسی آستین نداشت پس حکم شد که دست
در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید و درخشنده و نورانی من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی او از علت
و برص نباشد پس موسی دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آمد ندا رسید که این دو آیه ظاهر
کن فی تسع آیات در جمله نه آیت که معجزات تست و بفرستم برسالت الی فرعون و قومه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا
بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما جاءتهم پس چون بیامد بفرعون
و قوم او آیاتنا دلالت قدرت ما و براهین رسالت موسی مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا
سحر مبین این جادویی روشن است یعنی همه کرده اند که این معجزات و جحدوا بها و سرکشی کردند بمعجزها
واستیقنتها و بیقین دانسته بودند بدان انفسهم دلهای ایشان یعنی دانستند که این آیتها از نزدیک خداوند است

بیت انکار میکردند ظلما از روی ستمکاری و علوا و بزرگی و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة
المفسدین آخر کار تباه کاران در دنیا در آب غرق شدن و در آخرت خواهند سوخت هم در حالت مفسدان با خوف
سرانجام اهل فساد آنچنان است ولقد آتینا و بدرستی که دادیم داود را داود و پسرش سلیمن و سلیمان پسر او را علما
دانستن احکام و شرایع داده و گفته که علم کیمیا وقالا و گفتند بعد از عطاء علم الحمد لله الذی ستایش و ثنا خدای را که
بسبب دانش فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گرویده خود وورث سلیمن
و میراث گرفت سلیمن داود از داود نبوت یا علم را و گفته اند ملک را با کرم قایم مقام او باشد و دون پسران که گویند
داود را علیه نوزده پسر بود هر یکی دعوی ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاده و در چند
مسئله یاد کرده و فرموده که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه فرزندان را
جمع کرده احبار و اشراف را حاضر گردانید مسئلها بر فرزندان عرض کرده که بگویید نزدیکتر چیزها کدام است و
دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه بدو انس بیشترست و چیست آنچه از وحشت افزون تراست و کدام اند دو
تا ایستاده و دو مختلف و دو دشمن و کدام کارها است که آخرش ستوده است و کدام امراست که عاقبتش نکوهیده است
داود علیه از جواب آن عاجز آمدند سلیمان علیه فرمود که اگر اجازت باشد من بگویم داود علیه فرمود بگوی
سلیمن گفت اقرب اشیا آخرتست و ابعد اشیا آنچه گذشت از دنیا و آنس اشیا جسد است با روح
و اوحش اشیا بدن خالی از روح و القایمان السماء و الارض و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیوة و کاری
که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون جواب
سایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل بر فضل و کمال سلیمن علیه معترف شدند و داود ملک بدو تسلیم
کرده و دیگر روز وفات فرمود سلیمان بر تخت نشست وقال و گفت یا ایها الناس ای مردمان علمنا آموخته شدیم
منطق الطیر گفتار مرغان را هر چه طیور را از طیور آواز میدهند که نوع ایشان زبان معانی و اغراض فهم میکنند
و ابن سلیمان علیه خوشنود بود که فهم کند مرغان را دیگر آورده اند که روزی سلیمن علیه بلبلی دید بر شاخی
و سرود می جنبانید و صفیر میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان
فرمود که میگوید که من نیم خرما خوردم خاک بر سر دنیا و فاخته آواز کرد و فرمود که میگوید کاشکی این خلایق
مخلوق نشدندی و هم از سلیمن منقولست که کبوتر میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس
میگوید هر چه کنی کذلک یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید
تا نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملا سماواته و ارضه و قطا میگوید هر که خاموش گردد سلامت
ماند و طوطی میگوید که وای بر کسی که مطلوب و مقصود او دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده
میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدا میگوید کل شیء هالک الا وجهه هزار دستان میگوید سبحان الله
الخالق الدایم و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابو عمرو رضی الله عنهما که از حضرت

پرسید تا که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هدهد در وسط ارتفاع
در ضمن نغمه تقریر میکند که جکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمنان محمد و آل محمد و سار میگوید
خدایا از تو قوت روزی میخواهم ای رازق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان
معجزه سلیمان علیه السلام از آن سبب فرمود که منطق طیر ما را آموختند وَأُوتِينَا و داده شده ایم بعضی ما را عطا
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که مردمان محتاج بوده اند إِنَّ هَذَا بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ افزونی است آشکارا که
بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان علیه السلام تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده در سوخ آورده که بر یمین تخت
او دویست هزار کرسی بود برای اکابر آدمیان و دویست هزار بر یسار برای اشراف جن و در جانب راست سلیمان
سیصد منبر نهاده بودی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او هم عدد منبرها بودی که احبار جنیان
بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن چون گفتندی و جن و انس و مرغ و کرسیها
استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ
از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ پس ایشان لشکر يُوزَعُونَ داشته شدندی بوقت سیر او یا بازداشته
تا در هم پیوندند اما صاحب قدس سره در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد بسیار و پریشان نبودند بلکه ضبط
و ربط ایشان بر ترتیب بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف آورده
هست که لشکرگاه او صد فرسنگ بود و بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیور و مانند
آن برای وحوش و جهت وی ... بود نزدیک فرسنگ و در یک فرسنگ از ابریشم تخت او در میان بساط نهادندی
و اکابر و اشراف بر کرسیها نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و در روزی یکماهه راه بپیمودی روزی از
شام بطرف یمن توجه نموده بیرون شد حَتَّى إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند عَلَى وَادِ النَّمْلِ بر وادی مور یعنی از بالای آن وادی که در
حدود طائف است در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت موری چالاک که ... یا طاخیه یا ملاخیه یا حزمی نام بود و دو پا
داشت و در کشف تفسیر آورده که برابر خروسی بوده و در بزرگی در زاد المسیر او را منذر گفته و در حقائق سلمی
او پیشرو جماعت آن وادی بود چون لشکر سلیمان را علیه السلام دید بر طرفی برآمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای موران
ادْخُلُوا در آیید مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ تا بکوبند شما را سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکرهای او
از بیم لشکر از حطم نهی مورچگان است از توقف ... که عرضه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان لَا يَشْعُرُونَ نمی دانند
که شما را پایمال ساختند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا
در حالتی که متعجب بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مور گویند شادمان و خرم بود بادراک مقال نمل آورده اند که
سلیمان او را طلبید و گفت ای مور چه دانستی که لشکر من ستم کنند گفت دانستم که مهتران قوم ما از نصیحت ایشان
چاره نیست گفت لشکر من در هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن بود که در زمین
پایمال شوند مرادم آن بود که ناگاه نظر ایشان بر کبکبه تو کنند و نظاره لشکر تو مشغول شوند از ذکر خدای

باز مانده در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا ملک تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا بجویند
خواسته و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر
دست هر یک چهار هزار نقیبان است و زیر دست هر نقیبی چهار هزار مور چه گفت چرا لشکر خود بیرون نیاوردی جواب
داد که ... بیرون سپاه دنیا اختیار نکرده بود بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدا کسی حال ما نداند گفت
ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب من ساخته و هر شهر و دو راه شهر گفت
دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه دادم از ملک دنیا بتو چون باد است در آید و نپاید و دیگر بعضی گفته اند نظم
دنیا باد مقی بحرگاه و شام ۵ سر سلیمان علیه السلام ۵ ما آخر نه دیدی که بر باد رفت ۵ خنک آنکه با دانش و داد رفت
سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات علام آورده فَقَالَ و گفت رَبِّ أَوْزِعْنِي ای پروردگار من الهام ده مرا أَنْ
تا شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت ترا که بخشش کرده أَنْعَمْتَ انعام کردی عَلَيَّ بر من وَعَلَى وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من چه نعمت آن هم راجع
بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و آنکه کار کنم کار شایسته تَرْضَاهُ که بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و در آور مرا بِرَحْمَتِكَ بفضل خویش
فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندگان ستوده خود بهشت در بحر الحقائق فرموده که وادی نمل را بهوای نفس حریص
بود نسبت داده اند نمل نفس لوامه و سلیمان را عقل و ساکن را جوارح و حواس را که اطلاع قصه از سخنان ساکن
زبان مرغان هوا و وحش می شناسد ظاهر است بیت چون ندیدی شبی سلیمان را ۵ تو چه دانی زبان مرغان را
آورده اند که در حین سیر وادی به بیابان رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل
لشکر بر آب هدهد بودی و او را طلب کرد حاضر نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در ظلال
طیور پدید آمد آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد را خالی یافت پس حضور او امر وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست
مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مرا که در خیل طیور مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من روی
افتادم أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِينَ از غایب شدگان از مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او برکنم و او را در آفتاب افکنم یا ... او جدا افکنم یا او را با اضداد او در قفس
محبوس سازم یا از خدمت خود دور سازم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا باید بیاورد بِسُلْطَانٍ
مُبِينٍ حجتی روشن که سبب غیبت او بود فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زمانی نه دور و دیر باز آمد سلیمان علیه
با او مهابت آغاز نهاد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ شناختم و دیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچیزی که تو شناخته نکرده
و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبری محقق بعد از سماع
تو آورده ام و خبر آنست که در هوا هدهدی دیدم که از آن ولایت بود و با او از صفت پادشاه و خوبی هوای آن دیار
تقریر کرد هوس تماشای آن بودم ... دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دیار و مملکت او چیست
هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستی که یافتم زنی را ... که ذوی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ
و داده شده است آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ

نسبت با او با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که یک گز در یک گز یا هشتاد گز در هشتاد عرض و سی گز ارتفاع آن تخت
بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا یافتم آن زن را و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده
کنند مر آفتاب را و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ
کردارهای ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس بازداشته است ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست
فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از آن راه داشت با دیده که أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده نکنند
لِلَّهِ مر خدا را الَّذِي آن خدای که يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون آورد پوشیده فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میکند و انواع نبات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان
دارند آفریدگان در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بزبانهای خویش و حفص در هر دو فعل خطاب
میخواند یعنی آنچه شما پنهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدای بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس
نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود سجده جمهور بر آنند که سجده اینجاست بقول امام اعظم
بقول امام شافعی رحمه الله و در فتوحات این سجده را سجده مخفی میگوید و موضع سجده مختلف فیه است بعضی بعد از
قرائت وما یعلنون سجده میکنند و برخی بعد از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش
باتمام رسانید قَالَ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم در این خبر که در این سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ
یا بودی تو مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ
پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و یک گوشه رو و پنهان شو فَانْظُرْ پس ببین
که ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ چه جواب میکنند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر صحبت میکنند و سخن را بچه
قرار میدهند در باب قصص آورده اند که بلقیس دختر شراحیل پادشاه یمن بود و چهل پدر و پدران او در ملک
یمن پادشاه بوده اند و او را با جن وصلت افتاده بود و دختر جنیه در حباله کشید که بلقیس بنت شیصان
بخواست و بلقیس از او متولد شد و بعد از پدر ملک او فرو گرفت و خویشان او هر کاری که کردند
بجای بزرگ ساخته و او با قوم خود آفتاب پرستید و چون هدهد خبر او به سلیمان رسانید وی نامه نوشت و مهر
نموده بهدهد داد تا بایشان رساند هدهد نامه در منقار گرفته بپرید و در محلی که بلقیس بر تخت بوده و ارکان دولت
حاضر بودند بر سر تخت بپرواز آمد و مردمان در وی نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس
در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینه وی افکند
بلقیس برجست و نامه را برداشت مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه را
بیرون آورده متوجه ایشان شد قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستیکه افکنده شده است
بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگ که نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود یا بسبب آنکه آن مهر داشت

سجده

بود و از بوی عرب با لقان یا بجهت آنکه مهر داشت نام قشیری ده فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وطن که
بود بلکه دعوت با گنا ملک بود گفته اند چون مضمون نامه تمام خدای بود پس آن نامه بزرگتر از همه نامها بود
ای نام تو بهترین سر آغاز ✿ بی نام تو نامه کی کنم باز ✿ آرایش نامه هاست نامت ✿ و آسایش سینه ها کلامت ✿ القصه بلقیس گفت
بر آورده اند از کان دولت پرسید که از نزد که آورده اند فرمود که إِنَّهُ بدرستیکه این کتاب مِنْ سُلَيْمَانَ از نزد
سلیمان است وَإِنَّهُ و بدرستیکه مضمون او اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ برتری مکنید و گردنکشی وَأْتُونِي و بیائید
بر من مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و فرمان بردگان و چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت
الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان تنگ دید مضطرب و سراسیمه شدند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان دولت ملک که هر یکی بر ده هزار کس حکم کردندی بلقیس
ایشان را جمع کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح باشد با من بگوئید مَا كُنْتُ نیستم من
قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری
نکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت
داریم و هم عدد و لشکر و هم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض برای و حکمت تست فَانْظُرِي پس در نگر و ببین مَاذَا تَأْمُرِينَ
تا چه میفرمائی از مقاتله و مسالمه بیت اگر جنگ خواهی برد آوریم ✿ دل دشمنان را بدرد آوریم ✿ و گر صلح جوئی
ترا بنده ایم ✿ به تسلیم حکمت سر افکنده ایم ✿ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بقتال دارند نپسندید و گفت
ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در معرض تلف شود
کالقاء قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بشهری که
بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزترین اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار
بمقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین میکنند تاکید قول او است وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من
فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ بهدیه که مقدر مصلحت است فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام که تا بچه چیز
بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ باز میگردند فرستادگان که اگر هدیه را قبول کرده اند ملک است و اگر نه پیغمبر و در کشاف آورده
که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانیدند و پانصد جاریه را بزی غلامان بیاراست و هزار خشت از زر و نقره تاجی
زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر
بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم بر رفقی مقرر فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد
بدانکه او پادشاه است و اگر بتازه روی و خوش خوی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و دلیل دیگر بر نبوت او
آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد ایشان
هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام فرمود تا دیوان خشتها از زر
و نقره ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول داشت و بدان خشتها زر فرش انداختند و در دو ...

شدند و یک جوی دیگر و جواب میدان برداشتند و هر یک را آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام
جدا گانه صف بر کشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند نظم باصد هزار دیده فلک در هزار قرن
بدان تکلف و خوبی ندیده بود ٭ سنگ بگذار میدان رسیده و آن فرش و اساس و آرایش دید از عملهای خویش
شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرده و پرسش نموده فرمود که
حقه با پاره که در وی دری ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در حقه را سوراخ کرده و در را
محکم کرده تا رشته در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید و آب طلبیده غلامان و جواری را
فرمود که از غبار راه روی بشویید مردان آب برداشتند و العاده روی شستن آغاز کردند و زنان آب را از ظرف در
یک دست ریختند و از آن دست بر دست دیگر و روی شستن آغاز کردند و بدان ممتاز گردانیدند چنانچه حق سبحانه
فرموده فلما جاء سليمان پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس سلیمان را و هدیه آورده قال أتمدونن بمال گفت آیا مدد میدهید مرا
بمال و خواسته دنیا و حال آنکه مال من بیشتر است از هر کس فما آتاني الله پس آنچه عطا کرده مرا خدای از ملک و نبوت و علم
خير مما آتاكم بهتر است از آنچه شما آورده اید از متاع دنیا بل أنتم بل که شما بهديتكم تفرحون بهدیه خود شاد میشوید
و می نازید زیرا که جز متاع دنیا مطمح نظر شما نیست بیت تاج بر دار کند جانب علو همتی ٭ دنیا نگر
ت او مردار دیست ارجع ای رسول باز گرد إليهم بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند و اگر نیایند فلنأتينهم
بجنود پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت قوة و کثرت لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ایشان را بها با آن
لشکرها ولنخرجنهم منها و هر آینه بیرون کنیم ایشان را از بلده سبا أذلة در حالتی که خوار شده بی عزت باشند وهم صاغرون
و ایشان خوار شدگان شوند و رسول سلیمان بلقیس باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرده تخت خود
در خانه مضبوط ساخت دیگر بانی آن بگماشت و در خانه قفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه
سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان او را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل او نکاح
وی میل کند و او سلیمان را بر سرایر جن اطلاع دهد و کار ما در ما تنگ آید صلاح آنست طعنه زنیم بر جمال و کمال او
تا همیشه در دل سلیمان نشسته بده توجه نکند بر بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بوقت عرض رسانیدند
که عقل بلقیس قصور تمام تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف گردیده و پایهای او مانند سم حمار است و انگشت
نتازد سلیمان علیه السلام خواست که عقل او را آزمایش کند قال يا أيها الملأ گفت ای گروه بزرگان
أيكم کدام از شما يأتيني بعرشها می آرید تخت بلقیس را قبل أن يأتوني پیش از آنکه بیایند پیش من مسلمين مسلمانان هر گاه کسی
آمدند که قبل از تخت او را آوردن روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که او را تغییر دهد و ازو پرسد که این
سریر هست یا نی و در جواب آن بر عقل او وقوف یابد قال عفريت گفت دیو پلید نا خوش من الجن از قوم جن
نام او ذکوان یا صخر أنا آتيك به من بیارم آنرا بتو قبل أن تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامك از جای خود یعنی از
مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وإني عليه و بدرستیکه من بر حمل آن تخت لقوي توانایم

أمين امینم بر جواهر آن یعنی در آن خیانت نکنم و در امانت بود سلیمان علیه السلام فرمود زود تر ازین خواهم
قال الذي عنده گفت آنکه نزدیک او بود علم من الكتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانست
و اکثر خضر بوده علیه السلام یا ضبه که ابو الحیدا است و در تیسیر آورده که بو ضحیر این اتفاق دارند که مراد عنده علم
الكتاب بر راست و گفته اند که حضرت سلیمان خود بود یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا گفتندی یا ذو
النون یا اسطوم یا ملکی بوده که موکل سلیمان بود علیه السلام یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلام
و برین تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان گفت
أنا آتيك به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل أن يرتد پیش از آنکه بازگردد إليك بسوی تو طرفك چشم تو یعنی در چیزی که
تا چشم از آن بر داری من تخت را حاضر کرده از سلیمان علیه السلام دستوری داد او بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم
که بعبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال والاكرام و در همین تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در
موضع خود در زمین فرو رفت و طرفة العینی پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه
آنرا اعدام کرده و نزد سلیمان ایجاد فرمود فلما رآه پس آنهنگام که سلیمان دید آن تخت را مستقرا عنده
قرار یافته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل ربي از فضل آفریدگار منست ليبلوني تا بیازماید مرا در علم
ابتلاء او أأشكر آیا شکر میکنم أم أكفر یا ناسپاسی میکنم ومن شكر و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را
فإنما يشكر پس جز این نیست که سپاس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید
آنست ومن كفر و هر که کفران ورزد فإن ربي پس بدرستیکه پروردگار من غني بی نیاز است از شکر گذاری و
نا سپاسی مردمان كريم کرم کننده است بر انعام بر مستحقان قال نكروا گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید لها برای بلقیس
عرشها تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بدان وجه که اعلا را اسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید
با جواهر آن را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض را در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم که بعد از
سؤال او را أتهتدي آیا راه می یابد بدو یعنی می شناسد تخت خود را أم تكون یا می باشد من الذين لا يهتدون از آنانکه
راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند فلما جاءت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش سلیمان نهاده بود
قيل گفته شد او را أهكذا عرشك آیا چنین است تخت تو قالت گفت كأنه هو گوییا که این آنست جزم نگفت که همان
جهت آنکه احتمال داشت که تخت باشد مثل تخت او و این از کمال عقل او دید پس گفت وأوتينا العلم و داده اند ما را علم بکمال قدرت
الهی و صحت نبوت سلیمان علیه السلام من قبلها پیش از این معجزه وكنا مسلمين و هستیم ما گردن نهاده حکم وی را وصدها و باز داشت
بلقیس را بعد از توحید ما كانت تعبد آنچه بود که میپرستید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب را إنها كانت بدرستی که بلقیس
بود من قوم كافرين از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان از جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری را
کرده بودند و در صحن آن از آبگینه سفید و صاف ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا
چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان در میان قصر نهاده و بلقیس را طلبیده چون بوده

کو بنگ رسید قِيلَ لَهَا گفتند مر ورا ادْخُلِي الصَّرْحَ در آی در ساحت این قصر فَلَمَّا رَأَتْهُ پس چون بدید بلقیس قصر را حَسِبَتْهُ
پنداشت آنرا آب بسیار وَكَشَفَتْ و برکشید ازدامن جامه عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان
دید که پای او پاکیزه است و نیکوست قَالَ گفت که ای بلقیس جامه فرو کن إِنَّهُ بدرستی که این چیز که می پنداری صَرْحٌ مُمَرَّدٌ قصریست
ساده و هموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبگینه و بر آب [illegible] قَالَتْ رَبِّ گفت بلقیس ای آفریدگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر
نفس خود به پرستش آفتاب وَأَسْلَمْتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ یعنی بر دست او تسلیم شدم لِلَّهِ مر خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ
پرورده کار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام با او و آل کار او سخن بسیار گفته اند در جواهر التفسیر آنرا مذکور دارد
صاحب تاویلات فرموده که چنانکه هدهد بقوة متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بروح و بلقیس
بنفس و [illegible] علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایات متوقف بفهم دوستانست
[illegible] آشنایانست [illegible] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم إِلَى ثَمُودَ بسوی قبیله
ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که پرستید خدا را فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان فَرِيقَانِ
دو گروه شدند مؤمن و کافر يَخْتَصِمُونَ بر جنگ و خصومت آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف مذکور
یافته چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند یا صالح [illegible] عقوبات قَالَ يَا قَوْمِ
گفت صالح ای گروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید
[illegible] آورده اند که ثمود را میگفتند که چون عذاب [illegible] توبه کنیم صالح فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چرا آمرزش
میکنید و [illegible] ایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش طلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود نیاید
قَالُوا اطَّيَّرْنَا گفتند فال بد گرفتیم بِكَ بتو وَبِمَنْ مَعَكَ و با هر که با تست از مؤمنان تا تو آغاز دعوت کرده [illegible]
[illegible] قَالَ طَائِرُكُمْ گفت صالح که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا
یعنی سبب محنت شما [illegible] نزدیک خدای بحکم ازلی [illegible] بَلْ أَنْتُمْ [illegible] بیکی و بد خلق [illegible]
[illegible] بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُونَ گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند [illegible]
[illegible] وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ و بودند در شهری که صالح علیه السلام بود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از
اشراف قوم [illegible] قدار بن سالف و مصدع بن دهر [illegible] بودند باشر عقر ناقه
بودند يُفْسِدُونَ تباهی میکردند بکفر و معاصی فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و صلاح نمی آوردند [illegible]
یعنی افساد [illegible] خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوا
بِاللَّهِ [illegible] سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبیخون بریم بر
صالح وَأَهْلَهُ و بر کسان وی و بکشیم ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس بگوییم لِوَلِيِّهِ مر ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که
صالح را که کشته است گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم ما مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خوانده
یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم [illegible] هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما

گویا [illegible] که ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَكَرُوا مَكْرًا و اندیشیدند اندیشیدنی [illegible] وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم ما مکر
یعنی جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم بآنکه مکر ایشان سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان آگاه نبودند
و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری شبها آنجا نماز گذاردی ایشان گفتند
وعده عذاب ما سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم [illegible] که بدان غار در آمد در کمین نشستند تا
چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و هم راه در [illegible] گرفت و در غار را بپوشید و ایشان
آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام بمردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ
سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ و بنگر که ما هلاک کردیم نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه جبرئیل
علیه السلام فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خَاوِيَةً در حالتی که خالی و خرابست بِمَا ظَلَمُوا
بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که آنچه یاد کرده شد لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر
گروهی که دانند و بدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنانرا که گرویدند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بوده
که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هاران را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر قوم خود را أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواط وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ می بینید زشتی آنرا یا می بینید
یکدیگر با مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلان میکنید و آن افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً
از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که بجهت شهوت مخلوق شده اند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی هستید که نمیدانید
عاقبت فعل بد را الجزء العشرون فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند
با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أُنَاسٌ
يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکی میجویند یعنی خود را پاک میدارند و ما را پلید میدانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او یعنی دختران او إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی
ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان بعد از [illegible] زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی
از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانیست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که قصد [illegible] کنند [illegible] قُلِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ بگو ای محمد ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَى
آنانکه برگزیده است ایشانرا بعصمت نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که
مامور بحمد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که حق سبحانه این قصها که دالست بر کمال قدرت چون قصه [illegible]
و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتملست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه
صالح و لوط علیهم السلام بوی فرستاده و تو بر آن نعمت بزرگ بحمد الهی امر کرده و بر سلام بر بندگان
گزیده که انبیا اند علیهم السلام یا اولیا که اصحاب آنحضرت اند رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان و گفته اند
اهل اسلام که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی از فکر خلایق امر و سلام بواسطه

شوند فرمود اسلام بر وی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم لطیفه هر چند که لذت مشرف به بیاست
البته شود خاص تشریف سلامت لطیفه گفت دو خواهم با سلامی زیرا که سلامت هم لطف و کرامت آلله
یعنی خیر بهتر است أما یشرکون یا آنکه انباز میگیرند مشرکان أمن خلق السموات والأرض آیا آنکس که بقدرت بیافرید
آسمانها و زمینها که اصول عالم کون و فساد است وأنزل لکم و فرو فرستاد برای شما من السماء از آسمان ماء آبی فأنبتنا
پس برویانیدیم به آن آب عدول از غیبت به تکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم رویانید به
آب باران حدائق بوستانها دیوار بست ذات بهجة خداوند خرمی و خوبی یعنی آراسته و زیبا ما کان لکم
نیست و نرسد شما را أن تنبتوا که برویانید شجرها درختان آن بوستانها را أإله آیا هست معبودی مع الله با خدا
یعنی که یاری دهد او را در فعل او زیرا که او منفرد است بخلق و تکوین بل هم بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی
اند که میل میکنند از راه توحید یا شریک می آرند بخدای و او واحد را اثبات میکنند أمن جعل الأرض آیا عدیل ایشان
بهتر است یا کسی که گردانید زمین را قرارا قرارگاه آدمیان و دواب وجعل خلالها أنهارا و بیافرید در خلال زمین
جویهای آب وجعل لها و بیافرید برای استحکام زمین رواسی کوههای بلند که در و معادن متکون گردد و از
حضیض و چشمها منبع شود وجعل بین البحرین و گردانید میان دو دریا عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم حاجزا
مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند أإله آیا هست خدایی یعنی نیست مع الله با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد بل
أکثرهم بلکه بیشتر از اهل شرک لا یعلمون نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایلند و آیا شریک
ناتوان ایشان بهتر است أمن یجیب المضطر آنکه اجابت کند فرو مانده را إذا دعاه چون بخواند او را مضطر کسی را گویند
که او را هیچ وسیله نباشد مگر خداوند تعالی و گفته اند مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون غریق و
یا گم شده در بیابان و بیمار نا امید و صحبت شیخ داود بانیقی بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت
ای شیخ دعا کن برای شفا من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر نزدیکتر است زیرا که نیاز او
بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچاره را کار دوست میدارد بیت آن نیاز مریمی بوده و درد ۞ که چنان طفلی سخن
آغاز کرد ۞ هر کجا دردی دوا آنجا رود ۞ هر کجا فقری نوا آنجا رود ۞ بعض حق مشکل از دوی نیاز ۞ به ذکر عرق و بیان
اندر فتاد پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید ویکشف السوء و بردارد بدی را یعنی دفع
کند از و آنچه دو را بد آید ویجعلکم و آیات بوست بهتر است یا آن خدای که گرداند شما را خلفاء الأرض خلیفگان در
زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد در زمین و از پس ایشان تصرف شما را دهد أإله مع الله آیا خدای
دیگر هست با خدا که در کارها حاجات و کشد یعنی نیست و نباشد قلیلا ما تذکرون اندکی پند و پذیرید یا خدا را
اندک یاد میکنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نکنید مر خدا را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهترند
أمن یهدیکم یا کسی که راه مینماید شما را فی ظلمات البر والبحر در تاریکیهای بیابان و دریا ومن یرسل الریاح و کسی که میفرستد
بادها را بشرا مژده دهنده بین یدی رحمته پیش از رحمت او که باران است أإله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدای

یعنی نتواند بود تعالی الله بزرگ است خدای و برتر عما یشرکون از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر و خالق مفرد
باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا جمادان شریک بهتر است أمن یبدأ الخلق یا آنکه بیافریند خلق را از عدم بوجود
آورد ثم یعیده پس باز پس آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی بر انگیزد در قیامت ومن یرزقکم و آنکه روزی
دهد شما را من السماء از آسمان بباران والأرض و از زمین به نبات یا با سباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد أإله
مع الله آیا هست خدای شریک با خدای که این کارها تواند کرد قل هاتوا برهانکم بگو بیارید حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله
را اینها قدرت دارد إن کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه او تعالی را شریک هست چه کمال قدرت از لوازم
الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگوای محمد لا یعلم نمیداند من فی السموات والأرض هر که در آسمان و زمین است
الغیب نا آمده و پوشیده را إلا الله لکن خدای میداند پس چنانکه قدرت کامل مخصوص اوست وما یشعرون و نمیدانند أیان یبعثون
در دنیا که کی باشد که مبعوث خواهند شد بل ادارک بل بمعنی هل است و در لباب گوید بل بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام
بمعنی نفی باشد یعنی در هم رسید و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الآخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آنچه
را که باید بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایانند
یعنی چشم دل ایشان از دیدن دلایل بعث و حشر پوشیده است وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند
بسبب نابینایی دیده بصیرت أإذا کنا آیا چون گردیم ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند أئنا لمخرجون
آیا بیرون آورده شدگانیم از گورها یا بیدا آمدگان از مضیق فنا در عرصات بعث حیات لقد وعدنا بدرستی
که وعده داده شدیم هذا این حشر و نشر را نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد یعنی انبیا این وعده
داده اند و به تحقیق در انجا نرسید إن هذا نیست این وعده إلا أساطیر الأولین مگر افسانهای پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد
حکایت بی حقیقت قل سیروا بگو بروید فی الأرض در زمین اهل تکذیب چون دنیا با اهل حجر و احقاف و غیر آن
فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران ولا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد
علیهم بر تکذیب و اعراض مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه ایشان مکر کنند که تو در
پناه عصمت منی و متکفل نگاه داشت تو منم بیت غم مخور زان رو که غم خوار تو منم ۞ در همه حال نگه دار تو منم
از تو کار اعادی بر تابند دوری ۞ این جهان و آن جهان یار تو منم ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کی
خواهد بود این عذاب موعود إن کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند که
بوعده کفار را تحذیر مینمودند قل عسى أن یکون بگو شاید آنکه باشد که هست ردف لکم پیوند به شما و از پی
در آید شما را بعض الذی برخی از آنکه تستعجلون شتاب میکنید تو در حلول آن و آن عذاب روز بدر بوده یا قحط
و غلا وإن ربک و بتحقیق پروردگار تو لذو فضل خداوند فضل و رحمتست علی الناس بر مردمان که تعجیل
نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی ولکن أکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند حق
نعمت تأخیر عذاب را نمیشناسند وإن ربک و بتحقیق پروردگار تو لیعلم هر آینه میداند ما تکن آنچه پوشیده

سینه‌هاشان یعنی آنچه پنهان کنند از حقد و حسد بر تو وَما یُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وَما مِنْ
غائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فِی السَّماءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ مگر ثبت
است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن یَقُصُّ عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ میخواند بر بنی اسرائیل
یعنی بیان میکند برای ایشان أَکْثَرَ الَّذِی بیشتر آنچیزی که از جهات مذهب ایشان در آنچیز هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ اختلاف
میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه و تنزیه و قضا و قدر و احوال معاد جسمانیه و روحانیه و صفت
بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علیهما السلام وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَهُدًى هر آینه راه نمونیست وَرَحْمَةٌ و بخشایش
لِلْمُؤْمِنِینَ مر گروندگان را چه ایشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که خداوند تو یَقْضِی بَیْنَهُمْ داوری کند
میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُکْمِهِ بحکمی که راست و درست بود وَهُوَ الْعَزِیزُ و اوست غالب که حکم او را رد نتوان
کرد الْعَلِیمُ و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فَتَوَکَّلْ پس توکل کن عَلَی اللَّهِ بر خدای و از دشمنی معاندان باک
مدار إِنَّکَ بدرستی که تو عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ بر راهی روشنی یعنی راه تو درست و کار تو آشکار است إِنَّکَ بتحقیق تو لا تُسْمِعُ الْمَوْتی
نتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده‌دلان کفر پیشه را سخن تو نمیتوانی کرد وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ و نتوانی شنوانید
کران را آواز خواندن إِذا وَلَّوْا چون برگردند مُدْبِرِینَ پشت برکردگان مانند کافران یعنی ایشان از گوش دل کرانند و از
استماع قرآن اعراض میکنند و دوری میکنند و بر مثال کران باشند در ناشنیدن خصوصا که روی برگردانند و
پشت بر داعی خود کنند و از محل اسماع او منتقل شوند و رمز و اشارات نیز نبینند که فهم کنند وَما أَنْتَ و نیستی تو
بِهادِی الْعُمْیِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نشود الا بچشم بصیرت و ایشان
نادیده اند إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلّا مَنْ یُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآیاتِنا بسخنان ما یعنی فهم سخن نمیکند مگر گرویده
فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان فرمان اند و مخلصان و مخصصان عالم ایقان اند بیت

گوش جانرا نهاده بر فرمان ٭ دیده جان گشاده بر برهان ٭ زنده از نفحهای گلشن قدس ٭ معتکف در فضای عالم انس
برده اندر حضایر لاشی ٭ بعد از قدم در دم سبق ٭

وَإِذا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد
عذاب و سخط و بلا در باب عَلَیْهِمْ بر آدمیان و نزدیک رسد امر ساعت و قیامت أَخْرَجْنا بیرون آریم
برای ایشان دابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُکَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النّاسَ آنکه مردمان کانُوا هستند بِآیاتِنا
بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر و آیات قدرت و دلایل حکمت ما لا یُوقِنُونَ یقین نمیدارند یعنی در آن
شک دارند باید دانست که خروج دابه الارض از اشراط ساعت و علامات قیامت است صاحب تفسیر آورده که چون عمر
دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه
و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگری بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی اینجا
معلوم میشود که از اشراط ساعات اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه
و او را طول شصت گز و چهار قایمه داره و او را ذغب باشد و دو بال داره و در تیز دم

چهار پاره دو لون شود و هیچ طالب او را در نیابد و روی او چون روی مردم بود اما کرکهایه در خشند
و در تفسیر از ابو الزبیر رضی الله عنهما نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در چشم او چون چشم خوک
خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو و گردن او چون گردن شتر و لون پلنگ و کمر او چون
شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی بز و دمش چون دنبه قوچ و قوایمش چون
قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا از کوه اجیاد یا وادی تهامه و بالای آن بر سد و
در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده اند که از رکن خانه
کعبه بدر آید مردم میگریزند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز بیرون آید یعنی بر
آنکه جز سر و گردن او از زمین بدر نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان
با اوست میان دو چشم کافران مهر کند تا نشان شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی
و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از ابن
کعب بعضی آیه رحمة گفته اند که چون واقع شود مایه تمییز مومنان از کافران بر وجه آتی دابه الارض والله
اعلم وَیَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجاً گروهی که رؤسا و اشراف باشند مِمَّنْ یُکَذِّبُ
از آنها که تکذیب میکنند بِآیاتِنا آیات کلام یا دلایل قدرت ما فَهُمْ یُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته میشوند تا اواخر
و اسافل قوم بدیشان رسند حَتّی إِذا جاؤُ تا چون بیایند بمحشرگاه قالَ أَکَذَّبْتُمْ بِآیاتِی گوید خدای آیا تکذیب کردید
آیتهای مرا و حال آنکه لَمْ تُحِیطُوا احاطه نکردید بِها علماً بآن آیتها از جهت دانش یعنی در آن تأمل نکردید
بکنه آن نرسیدید أَمّاذا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی هر کاری کردید بعد از آن
بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شد یعنی فرود آمد عذاب عَلَیْهِمْ بر ایشان بِما ظَلَمُوا بسبب
آنچه ستم کردند یعنی تکذیب کردند فَهُمْ لا یَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی بعذاب
ناشناهی أَلَمْ یَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمیدانستند منکران حشر أَنّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ که ما گردانیدیم شب را تیره لِیَسْکُنُوا فِیهِ
تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت وَالنَّهارَ مُبْصِراً و ما گردانیدیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی
که در این تعاقب روز و شب و نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآیاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی اگر قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد با بدال موت بحیات
در مواد ایمان موقن و از خواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگان
وَیَوْمَ یُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِی الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَنْ فِی السَّماواتِ
هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت وقوع است یعنی البته
در آن وقت ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلّا مَنْ شاءَ اللَّهُ مگر کسی که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ
یا حمله العرش یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است علیهم السلام یا موسی علیه

کاه را در طور صعق بوده و در تیسیر گوید که آنان در بهشت اند جل ثنا **فَزِعَ** و هر که در آن آید کانند بود همه چیزی
أَتَوْهُ خوانند بصیغه جمع ماضی یعنی مستقبل دانند یعنی همه بیایند بعرصه گاه **دَاخِرِينَ** خوار شدگان **وَتَرَى الْجِبَالَ**
و می بینی کوهها را در آن روز **تَحْسَبُهَا** پنداری آنرا **جَامِدَةً** بر جای ایستاده **وَهِيَ** و حال آنکه جبال **تَمُرُّ** می رود و دوی
مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بر یک سو در حرکت کنند حرکت
ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده بوده و محقق نیز فرموده که او لیا در میان خلق
در حد رسوم واقف‌اند خلق از حرکات بواطن ایشان کی آگاهی کنند ظاهر **نظم** تو مبین این پایها را بر زمین
زانکه بر عرش می پرد مرغ یقین ٭ اندر و مرد ذو کتاب دراز ٭ که چه بیرون گه او هست دراز ٭ آن دو را نکو تا رساند
عرش دواج دیگر نقش ٭ دست و دو پای در تا قدم ٭ انجا که تا خت جان را ازهم **صُنْعَ اللَّهِ** و کرده خدای کرد **الَّذِي**
أَتْقَنَ آنکه خدای که استوار کرده **كُلَّ شَيْءٍ** در هر چیزها را و بیاد است و در حرکت شاید **إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ**
بدرستی که او داناست با آنچه شما میکنید **مَنْ جَاءَ** هر که بیاید **بِالْحَسَنَةِ** به نیکوئی **فَلَهُ خَيْرٌ** پس او را جزائیست بهتر **مِنْهَا** ازان
زیرا که خاوند حدود باقی ستاند و یک را هفتصد عوض دهد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مر او را خیر حاصل
است از آن کلمه **وَهُمْ** و نیکوکنندگان **مِنْ فَزَعٍ** از ترس و هول **يَوْمَئِذٍ** آن روز یعنی قیامة **آمِنُونَ** ایمن‌اند **وَمَنْ جَاءَ**
بیاید **بِالسَّيِّئَةِ** ببدی که شرکت **فَكُبَّتْ** سرنگون کرده شود **وُجُوهُهُمْ** روهای ایشان **فِي النَّارِ** در آتش یعنی
ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند **هَلْ تُجْزَوْنَ** و گویند آیا جزا داده شده یعنی جزا نداده نشدند **إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
مگر آنچه بودید که در دنیا میکردید **إِنَّمَا أُمِرْتُ** جز این نیست که فرموده شدم **أَنْ أَعْبُدَ** که پرستش کنم **رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ** خدای
این شهر را که مکه است **الَّذِي** آن خداوندی که **حَرَّمَهَا** حرام کرده این بلد را تا خار وی را ذو نبرند و شکار
او را نیندازند و صید او را نرانند **وَلَهُ** و مر آن خداوند را بلد است **كُلُّ شَيْءٍ** همه چیزها یعنی همه مخلوق و ملک
وی اند **وَأُمِرْتُ** و مامور شده‌ام **أَنْ أَكُونَ** که باشم **مِنَ الْمُسْلِمِينَ** از ایستادگان بر ملت اسلام **وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ** و دیگر آنکه
کم قرآن را بر قرائت و مواظبت تمام تا حقایق آن بر من منکشف کرده **فَمَنِ اهْتَدَى** پس هر که راه یافت **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ** پس
جز این نیست که راه یافتن شد برای خود **وَمَنْ ضَلَّ** و هر که گمراه شود بجهت مخالفت من را مور **فَقُلْ** پس بگوی ای محمد **إِنَّمَا أَنَا**
جز این نیست که من **مِنَ الْمُنْذِرِينَ** از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و و بال ضلالت بر گمراه رسد **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ** و بگو
ثنا و ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح **سَيُرِيكُمْ** زود باشد که بنماید خدای
آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدر است و در آخرت
که عذاب دوزخ است **فَتَعْرِفُونَهَا** پس بشناسید آن آیتها را و لیکن شناختن در آن محل شما را نفع ندهد **وَمَا رَبُّكَ** و نیست
آفریدگار تو **بِغَافِلٍ** بی خبر **عَمَّا تَعْمَلُونَ** از آنچه میکنند مشرکان و حضرت خطاب خوانند یعنی از آنچه شما میکنید پس
تاخیر عذاب ایشان را نیز حکمتی است که زود خواهد بود **حكى** هر که آورد این سوره بیخ پیچد ٭ حکما آورده‌اند نظم
سورة القصص مکیة ثمان و ثمانون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم

قصص

طسم امام باقر رضی الله عنه فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن کرد از تطرق عبارات زیاده و
نقصان و بدین اشارت آیت **وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** این حروف امام قشیری گفته آورده است که طا اشارت بطهارت
نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر حق و طهارت ارواح محبان از
محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سین و میم اشاره است گوید سین و میم اسرار الحق
با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و ده که العهاید گفته که میم ایمانست بنت
خالق و کاف و ها ی در قیام بکفایات همات در قدر حاجات و مرادات و گفته اند حروف تلک قسم حقیقی و سینا
و مسکن رحمت و فیه جواب این که **تِلْكَ** این سوره یا این آیات **آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ** آیتهای کتاب روشن است یا روشن
طریق احسن **نَتْلُو** میخوانیم یعنی بخوانیم بفرمان ما جبرئیل **عَلَيْكَ** بر تو **مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ** بعض از خبر موسی و فرعون
بِالْحَقِّ براستی **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای گروهی که تصدیق میکنند **إِنَّ فِرْعَوْنَ** بدرستی که فرعون **عَلَا** برتری جست و تکبر
و تجبر کرد **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر **وَجَعَلَ** و گردانید **أَهْلَهَا** اهل مصر را از قبطیان و سبطیان **شِيَعًا** گروه گروه هم
گروهی را بکاری نامزد کرد **يَسْتَضْعِفُ** و بود که زبون گرفت و مقهور و ساخت **طَائِفَةً مِنْهُمْ** گروهی را از ایشان
یعنی بنی اسرائیل **يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ** میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل زاید که ملک ترا
بسبب وی زوال رسد هر کجا فرزند آور دو که نو دو هزار پسر از بنی اسرائیل کشتند **وَيَسْتَحْيِي** و زنده میگذاشت **نِسَاءَهُمْ**
زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبط **إِنَّهُ كَانَ** بدرستی که فرعون بود **مِنَ الْمُفْسِدِينَ** از تباه کاران جرات بیهوده در قتل
اولاد پیغمبران و آنها را بندگی میگرفت **وَنُرِيدُ** و میخواستیم ما **أَنْ نَمُنَّ** که منت نهیم **عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** بر آنانکه
زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با کرم خلاص ایشان را از بلا
شدت فرعون **وَنَجْعَلَهُمْ** و سازیم ایشان را **أَئِمَّةً** پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح **وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ**
و گردانیم ایشان را وارثان اموال و املاک فرعونیان **وَنُمَكِّنَ** و جای دهیم **لَهُمْ** مر ایشان را **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر
وَنُرِيَ و بنمائیم **فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ** فرعون و وزیر او هامان را **وَجُنُودَهُمَا** و لشکرهای ایشان را **مِنْهُمْ** از بنی اسرائیل **مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ**
آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان از دست دشمنان و دیدند آن صورت را وقتی که
در دریا علامات غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را فرح کنان و سالم در یا بنظر در آوردند و دانستند
که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان برایشان غالب و سرفراز گشتند و یوم
یوم المظلوم على الظالم اشد من یوم الظالم على المظلوم آشکار باشد **بیت** ای ستمکار در از دیر تا آن روز سیاه ٭
کز تو شود ظلم افکنده از جاه بچاه ٭ اگر اکنون بحقارت نگری جانب وی ٭ بشمارت کند آن روز بسوی تو نگاه ٭
آورده‌اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل کرده اند که هر جا
کودکی زاید فی الحال بکشند تا ما که مادر موسی حامله بود موکل بود در جنین که وضع حمل ظاهر شد و موسی متولد شد و آنرا گرفت و در
روی وی نگریسته و از جمال وی گشت و محبت عظیم از آن مولود در دل وی پیدا آمد گفت ای زن هیچ خوف مکن

جز تو اقاش بحکم و موکلان او که چون آن بچه دختری آمدی او را در خاک کردی تا بشرط آنکه این فرزند تا هیچ کس او را
اقرباء و همسایگان نه بینند مادر موسی سه ماه او را پنهان داشت و قول آنست که بعد از ولادت هیچ از
موکلان خود ما در آن خانه افکنده خواهر موسی او را برداشته در تنوری که بر آن نان پختن آتش کرده بود در تنور
افکند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر موسی بسر تنور آمده دید که آتش گلزار بجان شده
موسی علیه السلام بازی میکند القصه او را بجان بر دوش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود و بحث
فرعونیان زیاده از حد تفحص و تجسس مشغول بودند و درین وقت الهام بود و به جنا بجز می فرماید وَأَوْحَيْنَا
که راه حق کرده بر بعضی الهام داده و علم الهدی فرموده است که شاید که رسولی فرستاده باشد از ملایکه و غیر آن إِلَى
أُمِّ مُوسَى بسوی مادر موسی که اذ کلا کلا ویر بجه بود علیه نام او یوخابذ بنت لاوی و السلام و در تیسیر
المعانی آورده که یوخابذ کنیه پادشاه تحت داود لیهر تقریر الهام داد بر او أَنْ أَرْضِعِيهِ اگر شیر ده و بپرور
او را فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ پس چون ترسی تو بر او و فهم کنی که مردم دانسته و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ
پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است و سوسی بعد از آنکه او را در صندوق نهاده بیفکن بآب نیل
افکن او را وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستی که ما رَادُّوهُ
باز گرداننده ایم او را إِلَيْكِ بسوی تو از کنز مانی پس هر چه که خواهد تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانیده او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از
فرستادگان بصادر اشرف بنی اسرائیل خواهیم داشت و چون مادر موسی دریافت که فرعونیان در تجسس و
تفحص اند سه اسرائیلیان الهداد بنجاری بلو بود که آشنای خاندان بود که صندوقی کهنه شیر دیوخ شیر باشد
بنا کند بنجار خوبی بصنع را بعد از عمل فرعون چون صندوق تمام کرده بادر موسی تسلیم نمود در خاطر بکذشت
که او کودکی دارد بچه خواهد که در صندوق کرده از موکلان بکرزاند نزد کماشته فرعون آمد و خواست که نزد فرعون
رود و غماز کند چشم نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال تاب
بود ایمان آورده مومن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را بقیر بچه دوده موسی مادر وی خوابانیده
صندوق قیر بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود و بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته
بودند که فلان روز از رود نیل از آب چیزی بساحل افتد شود از عقب آب دهان او بگرده دور آن روز فرعون
خادمان او که آن روز بکنار دریا بودند فَالْتَقَطَهُ پس فراگرفت صندوق موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد بآل
لَهُمْ فرعون یعنی از لَهُمْ عَدُوًّا دشمن مراد آنست که بسبب وی هلاک شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ بر زنان کاشان او برده
گیرند بعاقبت عده و حزن گردد ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای
ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ بوده اند خطاکاران در همه چیزها و در آنکه چون سر تابوت کشادند موسی را
دیدند بجهت و در دل حاضران و ناظران بدید آمد و فرعون دعوی کرد که این مولود جگونه از قتل خلاص
شده باشد که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که از منجمان شنوده ام که در فلان روز فلان نجم

فرعون و ترسید خاطر جمع شد است دست این طفل بشکند دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری آب دهن
وی بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال زایل گشت صحیح آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و
زن فرعون آسیه بنت مزاحم داد از قوم عمالیق بود او از سبط بنی و در بعضی تفاسیر آورده که او عمه موسی بوده بود
گفت بافرعون قُرَّتُ عَيْنٍ آن کودک روشنی چشم است لِي مرا وَلَكَ و تر از کبیبا او فرزند ما نسبا یافت لَا تَقْتُلُوهُ
مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که برساند سود که ما را از از آثار یمن و علامات برکت بر
او ظاهر و لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فراگیریم او را وَلَدًا فرزند که او اهلیت آن دارد و فرعون او را با آسیه بخشید و آسیه
تربیت و شیر او گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاک ایشان بر دست اوست
وَأَصْبَحَ و گشت دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر
و بی قرار شد إِنْ كَادَتْ بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند
منست مکشید و قول آنست که چون شنید که او را فرزندی برداشت دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک بود که
از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که بستیم ما دل عَلَى قَلْبِهَا بر دل او یعنی بسبب
محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و از لطف خود لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعده
ما را هر آینه ظاهر کرده بود پسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و قول آنست که نام او کلثوم
بود و مشهور او غائب بود کندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ پی برادر خود برو و از وی خبری کیر کلثوم بیامد
تا درگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که
او خواهر اوست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده
اند که هشت شبانروز موسی شیر هیچ کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند که موسی علیه السلام پستان
هیچ کس نگرفت و شیر پاک بیرون می آمد بخورد چون کلثوم دانست که آسیه را در این مضطرب است فَقَالَتْ پس گفت هَلْ
أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ تربیت نمایند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن
اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این
سخن شنید گفت که پیداست که او میداند این کودک را مادر او کیست کلثوم دریافت گفت مراد من آنست که هم مرد ملک
ناصحون یعنی نیکو خواه فرعون اند نه از کودک پس او را رها کردند و او بسوی خانه رفت و ماجرا
با مادر گفت و مادر از جا برخاست در کنار فرعون بود هر چند کدایه آوردند موسی لب برنداشت موسی بوی مادر
یافت و شیر وی بمکید و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام او رسید بوی متوجه گشت و پستان
او گرفت حسب بوی خوش تو هر که زاده صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون گفت که تو کیستی که
رضیع پستان تو میل کرد گفت زن پاک خوش بوی پاکیزه و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفل نزد من
نیاورند که شیر من قبول نکند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بدو سپردند و گفت بخانه خود بر در

عهد کرده بود پس ما باز دادیم مادر موسی را او را گرفت شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی ثابت
شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز کردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم
او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ که وعده خدای حَقٌّ راست
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن اکثر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این راستست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بنهایت قوت
و کمال خود که سی سالکیست وَاسْتَوَىٰ و تمام گشت عقل او و کفته اند که مراد اینجا چهل سالکیست یعنی چون بدین رسید آتَيْنَاهُ
دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش دین وَكَذَٰلِكَ و مانند آن که پاداش دادیم او را و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
پاداش میدهیم نیکوکاران را از فکرات انبیاء از این قصه بیان تصدیق وعده است که چنانچه او را باز دادیم
نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا شهر منف که از ولایت مصر بود یا بعین جابین بود
در بیچ مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش کفته که اسکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد
عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ در هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بکار
خود مشغول اند و کفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ فِيهَا پس یافت در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که يَقْتَتِلَانِ
خصومت میکردند هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ این یکی از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و کفته اند بیجا وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ
و آن دیگر از دشمنان او بود یعنی از قبطیان نام او قاتون یا فلیتون و او خباز فرعون بود و بنی اسرائیل را تکلیف هیزم
کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بوی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکه از کروه او بود
عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ بر آنکه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بدفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را کفت که
دست از وی بدار قبطی سخن او رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را و کفته اند
حکم کرد خدای تعالی بمرگ وی پس بمرد پس موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ کفت این کار هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که
شیطان او را اغوا کرده است إِنَّهُ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ دشمنیست کمراه کننده هویدا دشمنی او
و چون بعضی از ناقلان خبر خدای تعالی مقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا از طریق و آن جنبت و تبیه
ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ کفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستیکه من ستم کردم
بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای او را استغفار
وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر بنده کان را الرَّحِيمُ مهربانست بر ایشان قَالَ رَبِّ کفت ای پروردگار
من سوکند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا
مر پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که موذی باشد بجرم و خیانت همچون معاونت سبطی
که موذی شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار
میبرد و مترصد بود که مردم پیش اوطلبند و قصاص کنند فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ پس ناکاه آنکس که طلب یاری کرده بود
از وی بِالْأَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ بانگ و فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ کفت موسی مر آن

سبطی اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستیکه تو لَغَوِيٌّ هر آینه کمراهی مُبِينٌ روشن یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس
آنهنگام که خواست موسی أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي که بکیرد آنکسی که هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا او دشمنست مر موسی و بنی اسرائیل را و سراو دفع
سطی کان برده که بر سر او میرود تا او را براند قَالَ يَا مُوسَىٰ کفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي که بکشی
مرا كَمَا قَتَلْتَ چنانکه کشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مکر آنکه باشی جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ ستم
کننده و کردن کشنده بقتل قبطی در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ و نمیخواهی أَنْ تَكُونَ که باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اصلاح کنندکان
میان مردم قبطی این سخن را شنیده دانست که قاتون خباز را سبطی کشته خبر بفرعون رسانید و او با دیکران
در آن مشاورت کرده همه بر قتل موسی قرار کرفت و خربیل که مومن آل فرعون بود از آن حال آکاه شده متوجه موسی
علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از شهر یعنی از بازار که فرعون که بر کنار شهر بود
يَسْعَىٰ شتابان آمد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ کفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستیکه اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ مشاورت میکنند
و تدبیر میانکیزند بِكَ بتو یعنی در شان تو و با یکدیکر لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون
رو از این شهر إِنِّي لَكَ بدرستیکه من مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکو خواهانم و مهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در زمان
دم بر نیاورده راحله و رفیق مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که
کسی از پی او در آید و او را بکیرد قَالَ رَبِّ کفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از کروه ستمکاران
یعنی فرعون و کسان او و در موضح آورده که جبرئیل آمد و کفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بر سر راه آورد
موسی قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آنهنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن شهری بود که
بنام پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الله و سلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی علیه السلام
راه نمیدانست قَالَ عَسَىٰ رَبِّي کفت شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي اکر راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ براه راست تا مدین پس موسی
علیه السلام هشت شبانروز سیر کرد و توشه خود برداشت بیرون ... فرموده که روی بنا حضرت داشت الا دلش
با حضرت ذوالمنن بود و سالک بیداء مدین بود با ... شوق لقای ... خط تا پای مبارک او رشد در سفر
عدم کردم خوش است آوارکی تا کی ... وَلَمَّا وَرَدَ و آنهنگام که رسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی
بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ کروهی از مردمان که آنجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند
مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان دو زن که میرانند
کوسفندان خود را تا با رمه دیکر مختلط نشود تا آنجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف پرسید
و کفت موسی مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که کوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیکر کوسفندان
باز میدارید قَالَتَا کفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم کوسفندان خود را حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز کردانند شبانان
رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند بکوسفندان خود دهیم زیرا که ما مرد کار نداریم وَأَبُونَا
شَيْخٌ كَبِيرٌ و پدر ما پیری کهن سال بزرکست نمیتواند که با ما بیرون آید ... ایشان دختران

زاده شعیب بودند که او را یثرون گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند علیه السلام بزرگتر صفورا نام داشت
و خوردتر صفورا یا صفیرا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک ایشان آمد گفت ما خطبکما کار شما چیست
انتظار میبرید قالتا لا نسقی گفتند ما اغنام ایشان را سیراب کنید تا زده تر گفتند ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را تا ایشان ازدور کنند ما ایشان
آب ندهیم اگر تو بعد ازین آبی دهی موسی علیه السلام فرا پیش آمد و آنها را از نظر ایشان دعا بروی ... افتاده بود سنگی بزرگ
ظرف رفته ... ایستاده بودند موسی علیه السلام با مردم ... کرد تنها برکشید ... تنها بالای آن افتاد ... رطل بجهت
بود بکشیدند و گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر سر چاهی دیگر رفت و سنگی که بجهل تن ... کردندی از
سر چاه تنها برداشت و دلوی که بچهل کس کشیدندی تنها آب کشید فسقی لهما پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان
و ایشان برفتند ثم تولی پس موسی باز گشت الی الظل بسوی سایه دیواری یا درختی فقال پس گفت ای خداوند من
بدرستی که من لما انزلت الی آنچه فرو آوردی بسوی من من خیر از نیکوی چه خوردنی و که چیز هرچه باشد فقیر
محتاجم یا مرا با آنچه فرستادی مرا از نیکویها که دین باشد فقیر شدم و در دنیا سست عیش و توانگری که نزد
فرعون داشتم نگذاشتم بیت یا فقر ساختم که مرا فقر خوشتر است • کر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست آمده دختران
شعیب زودتر از دیگر روز بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه موسی عرضه کردند دختر خود را
فرمود تا برود و او را طلب نماید فجاءته احدیهما پس آمد بسوی موسی یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی
میرفت علی استحیاء بطریق شرم و حیا که جامه بر روی کرده بود قالت ان ابی گفت بدرستی که پدر من یدعوک میخواند ترا
تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت لنا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را ما موسی علیه السلام بجهت زیارت شعیب علیه السلام و تقریب
آشنایی اجابت فرمود و در راه دختر در پیش میرفت باد جامه او میجنبانید و بعضی اعضاء او برهنه میشد
موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من بیا و مرا بطریق راه میگوی فلما جاءه پس آنگاه که بیامد موسی نزدیک شعیب
علیه السلام و قص علیه القصص و قصه خود بر وی باز گفت تمام قصه شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است قال لا تخف گفت
مترس نجوت رهایی یافتی من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت دست
نیست پس طعام حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود فرمود که ما اهل بیتی ایم که
بیع نمی‌کنیم امام و بنای دین خود را بزر شعیب علیه السلام گفت که این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد
منزل ما رسد بطریق ضیافت او را غذا کنیم حلال و ... و ما حضر و ... تا ... آن میکند کریم
مهمان سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قالت احدیهما
گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یا ابت استاجره ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی ان خیر من استاجرت
بدرستی که بهترین کسی است که بمزد گیری القوی الامین که نیرومند بود و امین است شعیب پرسید که قوت او
را چون دانستی و امانت ... گفت ... سنگ ... دانستم و امانت او را بدان معلوم کردم که ... در راه ...
موافقت داد و گفت رفتن با من از عقب او بود و باز گفت شعیب بر آن حال اطلاع یافت قال گفت انی ارید بدرستی که

می‌خواهم ان انکحک که بزنی دهم ترا احدی ابنتی هاتین یکی از این دو دختر هر کدام را که خواهی علی ان تاجرنی بر آنکه
اجاره دهی نفس خود را بمن بمزد وری ثمانی حجج هشت سال در عین مهر آورده که در شرایع سابقه مهر دختر
بر پدران بوده و ایشان میگرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که و آتوا النساء صدقاتهن نحلة و انکحوا
منافع مهر توان بود و ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله و گفته اند معنی آیت اینست که مزد انکحک
تزویج میکنم دختر خود را بتو بشرط آنکه هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی که آن هشت
سال را عشرا ده سال فمن عندک پس آن از نزد تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده و ما ارید
و نمیخواهم ان اشق علیک آنکه رنج نهم بر تو بالزام اتمام ده سال یا مناقشه در مراعات اوقات و استیفاء اعمال یعنی تا
کار بر تو دشوار نشود که آنچه آسان باشد آن کن ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصالحین
از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قال ذلک گفت موسی علیه السلام که این
عهد بینی و بینک پیمان میان من و تو ثابت است که هیچ کدام خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام از این دو مدت که هشت سال و ده سال است
قضیت بگذارم و بپایان رسانم فلا عدوان علی پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از زیادت نباید آزار
والله علی ما نقول و خدای بر آنچه میگوییم و شرط میکنیم وکیل گواهست یا او نگاه دارد و شنیده بود که رسالت
بیت کار خود را بوی گذار بلطف او که بود عهد پیمان بروید بیت کر لطف تو یاری نماید ز نخست • عهد
شکست است و هم پیمان سست فلما قضی پس آنگاه که بگذارد موسی الاجل مدت خود را در خبرات که اقضی الاجلین
باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر صاحب شعیب بود و در چهل سالگی با اجازت شعیب
علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد و سار باهله و ببرد اهل خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده
بود و زنش را حمل نزدیک رسیده و اغنام از برف و باد و دمه متفرق شده و از مقدحه آتش بیرون نیامد آنس یافت من جانب
الطور از طرف کوه طور نارا آتش قال لاهله گفت مر کسان خود را امکثوا درنگ کنید انی آنست نارا بدرستی که من دیدم
آتشی لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از نزد کسانی که بر سر آن آتش خبری که بیم گم کرده ایم راه او جذوة
من النار یا پاره بیارم از آتش لعلکم تصطلون شاید که شما خود را گرم سازید بدان فلما اتیها پس چون آمد موسی بدان
جای آتش نودی ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطی الوادی الایمن از کناره رود آن کناره که بر دست راست موسی
بود و آن ندا رسید که فی البقعة المبارکة در جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب ان یا
موسی که ای موسی انی انا الله بدرستی که من خدای رب العالمین پروردگار عالمیانم موسی در درخت نظر کرده آتشی
سفید دید و درخت سبز و ... شعله آتش شوق لقاء محبوب مشاهده نمود از شهود این دو آتش ... دیگر بود که
شمع وجودش تمام سوخته کرده ... نظم هست در دل آتشی روشن نمیدانم که چیست • این قدر دانم که همچون شمع میکاهم
موسی علیه السلام از ندای انی انا الله موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا و حضور ذات
که اگر ای موسی انی انا الله رب العالمین و دیگر آنکه و ان الق عصاک و آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت مار شد

فلما رآها پس آن هنگام که دید عصا را که بسرعت تهتز حرکت میکند کأنها جان گویا که او ماریست جهنده که در عرف
آنرا نیم مار گویند ولی برگشت مدبرا هزیمتکنان از خوف ولم یعقب و باز گشت بوادی و [illegible] بجانب [illegible]
روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس از این مار انک من الآمنین بدرستیکه تو از ایمن
یافتگانی اسلک یدک در آر دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده
من غیر سوء و بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و منفر باشد چون سفیدی برص واضمم الیک و جمع کن بسوی خود جناحک
بازوی خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای دفع ترس [illegible] یاد داشت [illegible]
کند فذانک پس این دو معجزه یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو حجت روشن اند من ربک از پروردگار تو برسالت
تو [illegible] الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم کانوا قوما بدرستیکه ایشان هستند گروهی
فاسقین بیرون روندگان از دائرهٔ فرمان قال رب انی قتلت منهم نفسا گفت ای رب بدرستیکه من کشته‌ام از ایشان نفسی را از
قبطیان [illegible] فاخاف پس میترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص آن واخی هارون و برادر من هارون هو افصح
او فصیح تر است منی از من لسانا از جهت زبان [illegible] فارسله پس بفرست او را معی با من ردءا یاری دهنده
کار یصدقنی تا تصدیق کند مرا [illegible] انی اخاف بدرستیکه من میترسم
ان یکذبون از آنکه تکذیب کنند فرعونیان [illegible] قال گفت خدای سنشد عضدک زود
باشد که محکم سازیم بازوی تو [illegible] باخیک ببرادر تو ونجعل لکما و دهیم شما را سلطانا غلبه و تسلطی را
فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تطاول ایشان بشما نرسد [illegible]
بآیاتنا [illegible] انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگان
بر مغلوب شدگان [illegible] والعاقبة للمتقین
فلما جاءهم موسی بآیاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بینات روشن و هویدا قالوا
گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا سحر مگر جادویی مفتری بر بافته و ساخته [illegible] وما سمعنا
و نشنوده‌ایم بهذا [illegible] فی آبائنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما
[illegible] آن کنند [illegible] ساحران بسیار بوده‌اند وقال موسی و گفت موسی ربی
اعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی من عنده [illegible]
[illegible] ومن تکون له عاقبة الدار [illegible] سرانجام پسندیده در سرای
دنیا [illegible] انه [illegible] لا یفلح
الظالمون [illegible] وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملأ ای گروه بزرگان
ما علمت ندانستم لکم من اله غیری [illegible] فاوقد لی
[illegible] یا هامان علی الطین [illegible]

[illegible] فاجعل لی صرحا [illegible]
[illegible] لعلی اطلع الی اله موسی [illegible]
[illegible] وانی لاظنه من الکاذبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واستکبر [illegible]
[illegible] هو وجنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض [illegible] بغیر الحق [illegible] وظنوا
[illegible] انهم [illegible] الینا [illegible] لا یرجعون [illegible]
فاخذناه [illegible] وجنوده [illegible] فنبذناهم [illegible] فی الیم [illegible]
[illegible] فانظر کیف کان عاقبة الظالمین [illegible]
[illegible] وجعلناهم [illegible] ائمة [illegible]
[illegible] یدعون الی النار [illegible] ویوم القیامة [illegible]
[illegible] لا ینصرون [illegible] واتبعناهم
[illegible] فی هذه الدنیا لعنة [illegible]
[illegible] ویوم القیامة هم من المقبوحین [illegible] ولقد آتینا موسی الکتاب
[illegible] من بعد ما اهلکنا القرون الاولی [illegible]
[illegible] بصائر [illegible]
[illegible] وهدی [illegible] ورحمة [illegible]
[illegible] لعلهم [illegible] یتذکرون [illegible] وما کنت بجانب الغربی [illegible]
[illegible] اذ قضینا [illegible]

الی موسی الامر رسالت موسی و حی دادیم ما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بر ارسال او بسوی فرعونیان
ولکنا و لیکن ما و حی کردیم این قصه را بتو بیان اینکه انشأنا بیافریدیم پیدا از موسی قرونا قرنها مختلف گروهی
بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانی یعنی مدت مدید بر احوال این قرنها گذشت و
خبرها متغیر شد و علوم مندرس بایدکه مانند عهد نبی ما تو را تجدید انباء و اخبار فرستادیم و هر عقلا دانند که اخبار شرایع
از غیب است جز بوحی آفریدگار نتواند بود و ما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که دریست بجهت تعلیم
تتلوا علیهم بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین
نبودی تا این قصه تعلیم کیری ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر کننده تو از این قصها و ما کنت بجانب
الطور و نبودی تو حاضر طرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را و تورات بدو دادیم در ذات المیراد
ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کرد امت حضرت محمد را علیه السلام و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که یا
امة محمد اعطیتکم قبل ان تسألونی و چون در تورات بیعنی از صفت و سیرت امتی که مخصوص رسول شده موصوف فرمودند اشارات
کرام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ای بشارات مجد امتی حبیب من موسی آرزو بود که ایشان را ببیند خواست
که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی تا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب
پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی علیه السلام آواز ایشان شنوانید بخواست که تحفه یاد کرده
که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم پیش از آنکه آمرزش طلبید و این رتبت این امت عالیست که باد
اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن برین وجه رمزی یافته اند نظم جو لطف کرده بما هر چه بشرافت
دون بهتر از رسالت کاو نیز تا نماند و چون ترا این چیز تشریف و کرامات بواسطه حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه
و سلام علیه لاجرم با تو میگویم که تو در طور حاضر نبودی و نه که این قصه را میدانم ولکن و لیکن آگاه دادیم رحمة
الرحمة بخشش که واقعست من ربک از آفریدگار تو تا این قصها آموختیم لتنذر تا بیم کنی قوما اهل قوم کروهی را
که نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که میان عیسی و آن حضرت بود در ایشان
السلام اگر ذا سمعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بودند در آن مدت بعد او هیچ نبی فرستاده شد نزدیک آن حضرت را فرستادیم لعلهم
یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که برسد بدیشان رسیدنی مصیبة عقوبتی در دنیا
بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان یعنی بعملها ایشان از شرک و ظلم و معصیت فیقولوا
پس گویند وقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده
که پیغام تو ما را آوردی فنتبع آیاتک پس متابعت میکردیم آیتهای ترا و نصرت میکردیم و نکون من المؤمنین و بودیم
از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولا محذوفست یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آورندی که پیغمبر
بما نیامد ما را بعقوبت نکردیم و ما هر آینه بر ایشان پیغمبر فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یهود
سؤال کردند و ایشان بجهت دقائق او و در وصف و بیان تورات خواندند مشرکان انکار تورات نیز نموده

کفتند اگر او پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی داشت وی را نداده فلما جاءهم الحق پس آنگاه که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب
فرستاده راست گوی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم با پیغام درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی
چرا داده نشد محمد را مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد موسی را از معجزات یعنی چرا محمد را نیز ید بیضا و عصا ندادند
اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابنا جنس ایشان از مشرکان قبطیان بما اوتی موسی بآنچه داده شد موسی را من قبل پیش
از نزول الآیات تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو جادو اند یعنی موسی و هرون تظاهرا همپشت در اظهار خوارق
عادت یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر ساده اند یعنی تورات و قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان انا بکل
بدرستی که ما بهر یک از دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتابها ایشان کافرون نا گرونده ایم قل فاتوا بگو پس بیارید بکتاب
من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو آن کتاب اهدی راه نماینده تر منهما از این دو کتاب که بر موسی و محمد
نازل شده اتبعه تا پیروی کنم آنرا ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که تورات و قرآن سحرند فان لم یستجیبوا
پس اگر اجابت نکنند لک ترا و کتاب نیارند فاعلم پس بدان که انما یتبعون جز این نیست که پیروی میکنند ایشان اهواءهم
آرزوها خود را و من اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از آنکه پیروی کند هواه هوای خود را بغیر هدی
بی راه نمودی و بیانی من الله از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه ننماید و بمنزل نمی رساند القوم
الظالمین گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خود اند و لقد وصلنا و بتحقیق که پیوند دادیم و دم بدم پیوستیم لهم القول
برای ایشان سخن را یعنی از پی یکدیگر آوردیم وعدو وعید و قصص و مواعظ را بواجبه و قصص را با امثال و نصایح و آیه
با آیه از فرستادیم پیوسته لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیر گردند
وعده را اعتراف کرده بدو بگروند الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم کتاب یعنی تورات من قبله پیش از قرآن هم به ایشان
بقرآن یؤمنون میگروند یعنی مراد مؤمنان یهود اند چون ابن سلام و اصحاب او و قصتهم و اشهر آنست که کتاب انجیل
باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده ایمان
آوردند جابر بن عبد الله گفته است و ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند این آیه مدنیست و اذا یتلی و چون
خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان قالوا آمنا به گویند ایمان آوردیم و گرویدیم بدان که کلام خدایست انه الحق بدرستی
که او راست و درست و فرود آمده من ربنا از نزد آفریدگار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول قرآن
مسلمین گردن نهادگان در مخلصان چه اکثر در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آن را شناخته
اولئک آن گروه اهل کتابین یؤتون اجرهم مرتین داده شوند مزد خود دوبار بما صبروا بسبب آنچه صبر کردند ثابت بودند
بر ایمان بتورات و انجیل و ایمان بقرآن نیز و یدرءون و دفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در تبیح
آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل با حزاب و ایشان را دشنام میداد و ایشان در جواب میفرمودند که خدا
شما را توفیق دهد و نماید با منافقان مدینه و یهود دلخراش میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز مانند نیکویی
میدادند پس حق سبحانه بصفت ایشان که دفع میکنند به نیکویی سخن زشت را و مما رزقناهم و از آنچه روزی دادیم

ایشانرا نقد میکنند ... وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعرض منافقان و کفار
أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند از آن و خاموش میشوند از تعرض جواب وَقَالُوا و میگویند مر لغوگویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا
ما راست کردارهای ما از علم و صلح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست اعمال شما از سفاهت و لغو ...
شما را در نظر سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نکنیم و گفته‌اند سلام تودیع و متارکه است
یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیخواهیم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت
با اشرار موجب بدنامی است و بدفرجامی بیت • از بدان بگریز با نیکان نشین • یار بد زهریست
در انگبین • آورده‌اند که آنحضرت را بایمان عم خود ابوطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی
آمد گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بجان تو نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادر
زاده میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش زنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسید کلمه حق
بر زبان ... این کلمه ترا شاد میساختم آیه آمد که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمائی
مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان هر کرا خواهد
وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت‌اند یا آنها که حکم ازلی بهدایت
ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست و هدایت لم یزلی نظم • هدایت هر کرا داد ازل بدو
بدو همراه باشد تا نهایت • آورده‌اند که حارث بن عثمان بن نوفل بحضرت آمد گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو
حق و صدق راست است و انچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات
اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست و میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را
با قلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیه نازل شد وَقَالُوا و گفتند بعضی از کفار که إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى
اگر پیروی کنیم طریق هدی را مَعَكَ با تو ... نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب
ما را از زمین ما بربایند و بیرون برند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا جای ندادیم لَهُمْ مر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی ایمن که ... ایشانرا
غارت ... يُجْبَى کشیده میشود إِلَيْهِ بسوی آن حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر چیزی یعنی انواع از هر نوعی
از هر جانبی بدانجا آورند ... ایشانرا ... رِزْقًا روزی ... مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما
منت ... بر ... ایشانرا ... [illegible]
... وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند ... وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که
هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از شهرها ... بَطِرَتْ ...
مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود ...
هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ جایهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَنْ ساکن نشده‌اند مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی ...

خالی گذارند بیت • در خانهٔ دنیا چو نشستی ... • گر خانه بدان خوش است ... وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهلاک اهالی آن یعنی ما باقی‌ایم بعد از فناء همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ
الْقُرَى هلاک کننده اهالی دیهها حَتَّى يَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیه ... آن بلاد یعنی اهل سواد
... باشند لاجرم انجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده که يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای
ما را از برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا
مگر که اهالی آن ظَالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسول و انکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و انچه داده شده‌اید شما مِنْ شَيْءٍ از چیز
که اسباب دنیوی باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداریست در زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش این سرای
که در مدت حیات ... و افتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و انچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی و نعیم
جاودانی خَيْرٌ بهترست در نفس خود ... لذات آن خالص است از کدورات مشقت و محنت وَأَبْقَى و پاینده‌تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا درنمی‌یابید و فهم نمیکنید که باقی را بفانی ... مرغوب بمعیوب بیت • حیف باشد لعل ... دادن در چنگ ...
در برابر خاک و سنگ • در تیسیر ... که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته‌اند عمار
یاسر با ولید مغیره مجادله فرمود و در این آیه نازل شد أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسیکه وعده کردیم او را بجنت در آخرت
در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکس دریابنده آن موعودات
... یعنی علی و حمزه یا عمار ... چون کسی باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسیکه برخوردار ... مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
... و دولتش ... و مالش در صدد زوال ... جاهش بر شرف انتقال
ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان باشد بر عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل
است یا ولید مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافرانرا فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند
شریکان من الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودید که گمان میبردید که شریک منند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد
عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید ... جهنم و آنان رؤسای ضلال باشند یا دیوان ...
رَبَّنَا ای آفریدگار ما هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا این گروه ضعفا و اتباع آنانند که ما گمراه کردیم ایشانرا ...
کردند أَغْوَيْنَاهُمْ گمراه کردیم ایشانرا كَمَا غَوَيْنَا چنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّأْنَا بیزاری کردیم إِلَيْكَ بسوی تو از ایشان و
از انچه ایشان اختیار کرده‌اند از کفر مَا كَانُوا نبودند ایشان فی الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ که ما را پرستند بلکه ایشان
پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا و گویند کافرانرا که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را یعنی آنانرا که
شریک ما ساختید از بتان تا عذاب را از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشانرا ... نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس
اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشانرا ... از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را بعیان ... لَوْ أَنَّهُمْ
... كَانُوا يَهْتَدُونَ ...
تا از عذاب ... وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد آورید روزی را که ندا کند حق ... اهل تکذیب را فَيَقُولُ پس گوید مَاذَا

فهم لا یتساءلون جواب ما از حیرت ... چون شما ... عجز کردند فعمیت پس پوشیده شود علیهم الأنباء یومئذ بر ایشان خبرها
یعنی ایشان با پیغمبران گفته باشند یا از ایشان پرسیده ... دران روز ندانند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان
پرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم ... سو ... هم فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت سوال
نکنند فأما من تاب پس اما آنکه توبه کند از شرک و آمن و بگرود بخدای و رسول و عمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی أن
یکون پس شاید که باشد من المفلحین از رستگاران و بوقت سوال از جواب فرو نمانند و رستگاری یابند ...
عطا است ... تأکید است نظم بر ... مجید ... و رستگاری ... آورده اند که
صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را بنبوت اختیار کرد بایستی چنین ... لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم خدای سبحانه در جواب فرمود که وربک یخلق ما یشاء ویختار و پروردگار
تو می آفریند آنچه میخواهد ... برگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام
گزید ما کان و نیست و نباشد لهم الخیرة مر کافران را ... و سایر طاعات اختیاری ...
رسند و نرسد که ... بنبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار ... قادر مختار است هر کرا خواهد برگزیند هر که
خواهد رد کند سبحان الله پاکی مر خدای راست از آنکه کسی را با او اختیار بود وتعالی و برتر است خدای
عما یشرکون از آنچه شریک او آرند ... پرستان و شریک میگیرند وربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه
پوشیده صدورهم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وما یعلنون و میداند آنچه
آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا إله إلا هو هیچ معبودی سزا
نیست مگر او له الحمد مر او راست ستایش فی الأولی والآخرة در سرای دنیا و در آن سرای چه مولی نعم دنیوی و اخروی
اوست وله الحکم و مر او راست کارگزاری وإلیه ترجعون و بدو باز گردانیده خواهید شد در روز رستخیز قل بگو ای محمد
أرأیتم آیا چون می بینید إن جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده إلی یوم القیامة تا روز قیامت
بآنکه آفتاب تحت الارض ... حرکت دهد من إله کیست خدایی غیر الله بجز خدای بحق که از
روی قدرت یأتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی ... تا در ان بطلب معاش اشتغال کنید أفلا
تسمعون آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل أرأیتم بگو چه می بینید إن جعل الله اگر سازد خدای علیکم
النهار بر شما روز را سرمدا پاینده إلی یوم القیامة تا روز قیامت بآنکه آفتاب را بر وسط السما ...
فوق الارض حرکت دهد من إله غیر الله کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یأتیکم بلیل تسکنون فیه بیارد برای شما شب
که آرام گیرید در او ... استراحت کنید أفلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را ...
تفکروا استبصار ومن رحمته و از بخشایش خود جعل لکم بیافرید برای شما اللیل والنهار شب و روز را لتسکنوا فیه
تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا من فضله و تا بجویید در روز از فضل خدای روزی خود که مقرر کرده ولعلکم تشکرون
و شاید که شما سپاس داری کنید خدای را بر نعمت روز و شب نظم ...

شب بود و روز آورده روزی ده ... خلوت شب بهر آن تا جان برش ... راز گوید با جانان خویش ... روزها
از بهر غوغای عوام ... ویوم یناد‌یهم ... ناداکرده ... برای تقریع
... فیقول أین شرکائی الذین کنتم تزعمون ...
... ونزعنا من کل أمة شهیدا ...
... فقلنا هاتوا برهانکم ...
شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آنگاه أن الحق لله ... توحید یا عبادت ... خدای
وضل عنهم و گم شود از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که
ببتان میداشتند إن قارون کان من قوم موسی بدرستیکه قارون بود از قوم موسی ... گویند که ... موسی بود
و گفته اند خواهر زاده وی بود ... و گفته اند که پسر عم موسی بود ... قارون ... و بود
موسی ... از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و قارون را ... خوب صورتی ...
و در قرائت توریة ... قرائت ... بود ... وقتی فقر و احتیاج ... متواضع و
متملق بود ... مال ... متغیر گشت فبغی پس ستم کرد و طغیان نمود علیهم بر قوم
... تحت تصرف او باشند وآتیناه و عطا کردیم او را من الکنوز ...
ما إن مفاتحه ... لتنوء ... بالعصبة ... أولی القوة ...
توانایی عصبه ...
... مفاتح خزاین ...
زیاده ... پوست جیوانات ساخته بودند ...
چهار صد هزار ... بودند ... إذ قال له یاد کن چون گفت مر قارون را قومه گروه او
یعنی مؤمنان از ایشان ... لا تفرح شادی مکن بمال دنیا إن الله لا یحب الفرحین بدرستیکه
خدای دوست نمیدارد فرح کنندگان بمال دنیا که ... بیت دنیا ...
... که دست دهد ... وابتغ و طلب کن
... فیما آتاک الله در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدار الآخرة
سرای ... صرف کن اموال خود را در راه خدای ... تا ... ثواب آن جهانی نظم
... ولا تنس فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از
... دنیا ...
...
... و گفته اند فراموش مکن بهره خود ... کفایت باشد

پسندد که وَلَا تَبْغِ دیگر که بنای بندگان خدای کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ چنانکه نیکویی کرده است خدا با تو وَلَا تَبْغِ
الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به پیدا کردن و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست
ندارد مفسدان که مال را به دنیا تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ بجز این نیست
که داده شده ام این مال را یعنی عطا داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي بدانشی که نزدیک من است یعنی علم توریة [illegible]
یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا [illegible] و گفته‌اند یوسف صدیق علیه السلام [illegible]
کیمیا است که موسی علیه السلام [illegible] و قارون را تعلیم داد أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون [illegible]
در توریة خوانده [illegible] أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از
قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ کسی که او سخت تر بوده قُوَّةً از قارون از روی توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا
و بیشتر از روی مال [illegible] که چرا قارون بکثرت مال [illegible] و با وجود [illegible]
هلاک کرده [illegible] وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ و پرسیده نخواهند شد از گناه ایشان گناهکاران
یعنی مشرکان [illegible] ایشان خواهند شناخت [illegible] ایشان را سؤال استعلام نخواهد
بود [illegible] سؤال معاتبه باشد [illegible] حساب در دوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ
عَلَىٰ قَوْمِهِ پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود [illegible]
[illegible] چهار هزار کس [illegible] سوار شده و [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] سفید [illegible] قارون [illegible] قوم در آمد
قَالَ الَّذِينَ گفتند آنان که يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا [illegible] قوم او یا از قوم موسی
[illegible] يَا لَيْتَ لَنَا کاشکی بودی ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده شده است قارون را إِنَّهُ
لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ بدرستی که قارون خداوند حظی بزرگ است وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنان که أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم
[illegible]
وَيْلَكُمْ [illegible] ثَوَابُ اللَّهِ [illegible] خَيْرٌ [illegible]
[illegible] وَلَا يُلَقَّاهَا [illegible]
[illegible] إِلَّا الصَّابِرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] موسی [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة دهد [illegible]

حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد [illegible] بنی اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت فرمان
بردید [illegible] گفت [illegible] قوم
[illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
قارون [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
موسی [illegible] موسی گفت ای زن [illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
قارون [illegible] موسی گفت ای قوم [illegible] قارون
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible] قارون [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ [illegible] قارون [illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible] فَمَا كَانَ لَهُ [illegible] مِنْ فِئَةٍ [illegible]
[illegible] يَنْصُرُونَهُ [illegible] مِنْ دُونِ اللَّهِ [illegible] وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ [illegible]
[illegible] وَأَصْبَحَ [illegible]
[illegible] مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ [illegible] يَقُولُونَ [illegible]
[illegible] وَيْكَأَنَّ اللَّهَ [illegible] يَبْسُطُ الرِّزْقَ [illegible]
[illegible] لِمَنْ يَشَاءُ [illegible] مِنْ عِبَادِهِ [illegible]

بهشت [illegible] و تنگ عیش او در هر که بخواهد [illegible] قدر کرد بلکه [illegible] لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ اگر نه آنستی
که خدای منت نهاد عَلَيْنَا بر ما و ما را داد [illegible] لَخَسَفَ بِنَا هر آینه زمین فرو برده بودی ما را و
حضرت [illegible] وَيْكَأَنَّهُ [illegible] که [illegible] است و کاف برای تشبیه و در [illegible]
[illegible] لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ [illegible]
[illegible] تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ [illegible] سرای دیگر که شنیده [illegible]
است نَجْعَلُهَا می‌سازیم آن را لِلَّذِينَ برای آنان که لَا يُرِيدُونَ نمی‌خواهند عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا
فَسَادًا و نه تباه‌کاری [illegible] وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران
راست [illegible] از اوصاف [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هرکه بیاید [illegible] فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ
[illegible] مِّنْهَا [illegible]
وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هرکه بیاید به بدی [illegible] فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند
[illegible] إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible] چون حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم در زمان هجرت [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِي فَرَضَ [illegible] بدرستی که آنکه فرض کرد [illegible]
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن [illegible] لَرَادُّكَ هر آینه باز گرداننده است تو را إِلَىٰ مَعَادٍ [illegible]
[illegible] معاد [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] جمیع صفات [illegible]
[illegible]
قُل بگوی ای محمد رَّبِّي [illegible] أَعْلَمُ [illegible] مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ [illegible]
[illegible] وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ [illegible] وَمَا كُنتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید داشتی أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ
الْكِتَابُ [illegible] إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ [illegible]
فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا [illegible] لِّلْكَافِرِينَ [illegible]

وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدای [illegible] بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ
إِلَيْكَ [illegible] وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش
از شرک آورندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر [illegible] لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ [illegible]
[illegible] حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] كُلُّ شَيْءٍ هر چیزی هَالِكٌ [illegible] إِلَّا وَجْهَهُ [illegible]
[illegible] لَهُ الْحُكْمُ [illegible] وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او
بازگشت خواهید [illegible]
[illegible] صاحب کشف [illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در حق محجوبانست [illegible]

سورة العنكبوت

مكية تسع وستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الم حروف مقطعه
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَحَسِبَ
النَّاسُ [illegible] أَن يُتْرَكُوا [illegible] أَن يَقُولُوا [illegible] آمَنَّا [illegible]
[illegible] وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَقَدْ فَتَنَّا [illegible] الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
[illegible]

فلیعلمن الله بر ظاهر بیکره انرا خدای الذین صدقوا آنانرا که راست کنند در دعوی ایمان و لیعلمن الکاذبین و متمیز سازد
دروغ گویانرا و درین تامی فایده او هر دو گروه را مخلوق را جزا بیند به ایشانرا با جزای بد انداز صدق و کذب ایشان ام
در بحث هر کاو دعوی کند • صد هزاران امتحان بروی شد • گر بود صادق کشد بار جفا • ور بود کاذب گریزد از بلا
ام حسب الذین بلکه پندارند آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی ان یسبقونا که پیشی گیرند بر ما
و مارا عاجز سازند از مجازات و برابری ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست آنکه میکنند در توهمات مذکوره که ایشان پندارند
که کافران که بدیهای خود بر عذرت دشوند در حقیقت حکم ایشان باطل بوده است زیرا که در حقیقت
گرفتار است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد • که گناه تو در عین بلاست • سبقت در حق دارد
من کان یرجوا هر کاو امید دارد لقاء الله لقای خدا یعنی در بهشت یا وصول ثواب او گفته اند هر که ترسد از
روز رستخیز و عرض بر خدای فان اجل الله لآت پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا با آمدنیست
هر آینه آمدنیست و هو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگانرا العلیم دانا بضمایر و اسرار ایشان و من جاهد
و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس فانما یجاهد لنفسه پس جز این نیست که جهاد میکند برای خود چه ثواب آن
عاید بدوست ان الله بدرستی که خدای لغنی هر آینه بی نیازست عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان
و تکلیف جهاد و عبادات جهت صلاح احوال ایشانست والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارها
نیکو لنکفرن هر آینه محو کنیم عنهم از ایشان سیئاتهم بدیهاء ایشانرا و لنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا
احسن الذی نیکوتر عملی را که کانوا یعملون بودند که میکردند یعنی توحید که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال
بالکه در فضیلت مساوی آن نیست برهان قیاس با دارد میم بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی با ده و زیاده تا
ذیلکه ایشان محتاجند و مزید داد • دم باشد که نفع چیزی رسد محتاج را او در وه اند که چون سعد
وقاص رضی الله عنه بود از اسلام سر افراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه
و از هر چه ما بدان مایه زندگانی کم بنا و ... تا او از دین محمد که اختیار کرده بیزاری نجوید سعد صورت حال بعرض
حضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و این آیه نازل شد و وصینا الانسان و امر کردیم مر آدمی را بوالدیه بپدر و مادر او حسنا
نیکوئی یعنی نوعی مخصوص خوبی باشد و ان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی
تا شرک آری و انباز گیری ما لیس لک به علم برای تو بالوهیت او علم دانش تعبیر کرده از نفی الوهیت سوی غیر
یا آن یعنی اگر پدر و مادر ترا تکلیف کنند با انکه انباز گیری با من چیزی را که الوهیت آن نداند و فی الواقع الوهیت ثابت
نیست مر او را فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست الی بسوی مجازات
مرجعکم بازگشت شما از مؤمن و کافر و بار و عاق فانبئکم پس آگاه گردانم شما را و مجازات دهم بما کنتم تعملون
با نچه هستید که میکنید والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده بعد از کفر و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته بعد
از فساد لندخلنهم هر آینه داخل کردانیم ایشانرا فی الصالحین در زمره نیکان یاد در آریم در حوالی ایشان که بهشت است

و من الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله گرویدیم بخدای مراد منافقانند با قوم ضعیفانی که
ایمان کفتند مالک در ایمان فاذا اوذی فی الله پس چون ایذا کرده شود در راه خدای ببیند و چون کفره او را عذاب
کنند جعل فتنة الناس گرداند یعنی داده و شمارد فتنه الناس رنج و عذاب مردم را کعذاب الله مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان
کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر میباید کرد از عذاب خدای و لئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک یاری از
پروردگار تو یعنی فتح و غنیمت لیقولن هر آینه گویند انا کنا معکم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و شریک سازید
در غنیمت اولیس الله آیا نیست خدای باعلم دانا تر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بانچه در دلهای عالمیانست
از ضعف اخلاص و کدورت نفاق و لیعلمن الله و هر آینه بیدا کند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند بدل و لیعلمن
المنافقین و بیدا کند منافقانرا ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا چه محنت و بلا چون محک
مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر و دغل معلوم میگردد • بیت • زنشکل و هیات مردان زنده مرد و ان
توان بصیرت تحمل شناخت جوهر مرد • اگر چه بگر بود از بلا نخواهد جست • وگر در اصل بود پاکه صبر خواهد کرد
در کتاب آورده که ابو سفیان و امیة بن خلف عمر بن الخطاب رضی الله عنه را خطاب کردند که از دین محمد دوری
و طریقه قدم پیشان تو ورزید که اگر آفات بر دین آبا کنا هم باشد ما آنرا بر دار برو شما در دنیا بار گناه گناهکاریم
حق تو و بود که و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پی
روی کنید راه ما را یعنی تابع کیش ما باشید و لنحمل و باید که بر داریم خطایاکم گناهان شما را امر است در تاویل
خبر یعنی اگر تابعت ما کنید ما خطاهای شما بر داریم و ما هم و حال انکه نیستند کافران بحاملین بر دارندگان
من خطایاهم از گناهان مؤمنان من شیء هیچ چیزی انهم بدرستی که ایشان لکاذبون هر آینه دروغ گویانند در کفتن
خود که میگویند بار خطای مؤمنان بر داریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار
گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند که ما بیتنا و لیحملن اثقالهم و هر آینه بر خواهند داشت
در قیامت بارها گران گناه خود را اثقالا و بارها گران دیگر را مع اثقالهم با بارها گران خود را یعنی وزر
و بال آنرا که گمراه ساختند اند اضافه آثام و جرایر ایشان خواهد بود و لیسئلن و هر آینه خواهند پرسید تا بعا
و متبوعا را یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب فضا
حلو شود و لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم ما نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم
در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال در ایشان آمده که
نوح علیه چهل سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرده و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زنده بود
ملک الموت علیه بوقت قبض روح او ازو پرسید که ای دراز ترین پیغمبران دنیا را چون یافتی فرمود که
یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بدیگری بیرون روند ثم که عمر نوح و دعوت او
آخر بود جائی که قرآن باشد • ایراد قصه نوح جهت تسلی خاطر سید انام علیه الصلوة و السلام است و تحقیر

ایذاء و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان نوح علیه السلام تصدیق نمود بنهایت سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت
میفرمود و کمی ایمان آوردند فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکار
بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان
و هر چه در سفینه آورد از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا قصه نوح را آیة نشانه و عبرت للعالمین
برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم و یاد کن ابراهیم را علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر
گروه خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدای را واتقوه و بترسید از عقاب او ذلکم این عبادت و تقوی
خیر لکم بهتر است مر شما را از دوری آنچه دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را
از ضرر انما تعبدون جز این نیست که میپرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را وتخلقون و بر می بافید افکا
دروغی که آنرا خدایان میگوئید ان الذین تعبدون بدرستی که آنانرا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای لا یملکون
نتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم مر شما را رزقا روزی ادنی فابتغوا پس بجوئید عند الله
نزدیک خدای روزی را که او توانا است بر ایصال آن بمرزوقان واعبدوه و او را پرستید بیگانگی واشکروا له و شکر
گوئید مر او را شکر قید نعمت ما حاصل است و صید نعمت آینده الیه ترجعون بسوی او بازگردانیده خواهید شد
تا اینجا سخن حضرت ابرهیم است علیه السلام اکنون حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا و اگر تکذیب
کنید ای اهل مکه پیغمبر را فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون
قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان بر پیغمبر از ضرری نرسیده بلکه ایشان را بلا خویش که مستحق
عقوبة دنیا و آخرت شدند پس از تکذیب شما حبیب مرا هم زیان نیست وما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین
مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید بهم و اینه شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت ترسانید و چون
بعث و نشر را منکر شدند اولم یروا آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق آشکارا میکند خدای
آفریدگان را از نیست هست میکند ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از موت باز گرداند بحیات ان ذلک بدرستی که این اعاده
علی الله یسیر بر خدای آسانست قل بگو یا محمد مر این منکرانرا که از تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض
در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده است خدای خلق را باختلاف اشکال و الوان
و احوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر کرداند النشأة الآخرة آفرینش دیگر را مختصر سخن آنست که چون بدیدید
و بدانستید که خالق مبدء اوست اعادت جهت لازم شود بر شما دانستن و بضرورت دانید که آفریدن تحقیق خدای
است بتواند که [illegible] ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیز از بدء و اعاده توانا
[illegible] که قدرت [illegible] و ذات اوست [illegible] یعذب من یشاء عذاب کند هر که را خواهد عذاب او و یرحم من یشاء و بخشد بر
هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون و بسوی او بازگردانیده خواهید شد [illegible] عذاب کند

و خصص بعث [illegible]

و بخشاید بتوفیق ایمان و در کشف [illegible] آورده که عذاب [illegible] دوری عدالت و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد
با وی عدل کند و از رحمت براند و آنرا که خواهد با وی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز روی عدل رانی
و گر خوانی ز روی فضل خوانی ❁ مرا با راندن و خواندن چه کار است ❁ اگر رانی و گر خوانی تو دانی ❁ در زاد المسیر
آورده که عذاب بر شت خوی است و رحمت بحسن خلق یا بمیل دنیا است و بترک آن یا بحرص و قناعت یا
بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت و امام قشیری فرموده که عذاب آنست که بنده را با او گذارد
و رحمت آنکه خود متولی کار او شود بیت تا تو نباشی یار ما ❁ رونق نیابد کار ما وما انتم و نیستید شما ای
مردمان بمعجزین عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید که
از حکم او بگریزید در زمین متواری شوید نتوانید ولا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید حکم
کنندگان نباشید و گفته اند مراد آنست که هر که در آسمانست [illegible] عاجز کردن خدای وما لکم و نیست شما را
از عذاب خدای من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که بنصرت دفع آن کند
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات الله بنشانهای خدا یعنی بکتاب او یا بدلایل وحدت او ولقائه و دیدار او یعنی بسرای
آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا ناامید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در روز
قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوعست واولئک و آن گروه لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی بسبب
کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابرهیم علی نبینا و علیه السلام میکند و میفرماید فما کان پس نبود
جواب قومه جواب قوم ابرهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند
بعضی از ایشان با بعضی اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید او را و باتفاق بسوختن نمودند و او را
در آتش انداختند فانجاه الله پس برهانید او را خدای من النار از ضرر آتش و آنرا برد و سلامت کرد
ان فی ذلک بدرستی که درین رهانیدن لآیات نشانها ست از قدرت او در خود آتش و ترک احراق و رستن گل در ما
لقوم یؤمنون مر گروهی که میگروند چه ایشان منتفع اند و مردان منع میگیرند وقال و گفت ابرهیم علیه
انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را مودة بینکم برای دوستی میان
یعنی تا شما بت پرستان با یکدیگر دوستی ورزید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیامة پس در روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد
بعضکم بعضی از شما که متبوعانند ببعض از بعضی که تابعانند ویلعن بعضکم و لعنت کند برخی از شما بعضا
بعضا برخی که پیشروان و اشراف اند ومأواکم النار و بازگشت جای شما دوزخ است وما لکم
و نیست مر شما را من ناصرین هیچ یاری دهندگان که عذاب از شما باز دارند و چون حضرت ابرهیم
علیه السلام از آتش بیرون آمد فآمن له پس بگروید و تصدیق کرد ویرا لوط مراد او لوط که خواهرزاده و برادر
زاده او بود وقال و گفت ابرهیم [illegible] که دختر عم وی بود [illegible] انی مهاجر بدرستی که من

هجرت کننده ام از قوم خود الی ربی بجایی که امر پروردگار رفتن است انه هو العزیز بدرستی که او غالب است بر مغلوب دشمنان
سازنده الحکیم دانا است و بحکمت کار در بجا آرنده پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران
رفتند و از انجا بولایت شام در آمد ابرهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابرهیم
علیه السلام در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجر کنیزک ساره خاتون
بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید
چنانچه فرمود ووهبنا له و ما بخشیدیم او را در سن پیری اسحق فرزندی اسحق و یعقوب و نبیره یعقوب و جعلنا فی ذریته
و گردانیدیم در فرزندان او النبوة را یعنی در بنی اسرائیل و در بنی اسمعیل والکتاب و کتابها را از صحف و تورات و انجیل و زبور و فرقان
وآتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا در سرای دنیا که فرزندان داده و در کرسی از هجرت ختم باد ذریت
او نازل داشتیم و پیغمبری که بدیشان عطا کردیم او را محبوب دلها و مقبول خلق ساختیم تا همه اهل ملل نسبت
بوی درست میکنند یا حکم کرد بر صلوات بر وی تا آخر دهر او در دیگر بدر داده و دنیا بقاء ضیافت است یعنی
مهمانان که در حال حیات در مهمان خانه دنیا ساخته و حق انداخته بود حالا نزهت و خاص و عام از مائده
نایده او بهره مند شوند وانه و بدرستی که او فی الآخرة در سرای لمن الصالحین از جملت شایستگان و پسندیدگانست ولوطا
و یاد کن لوط را علیه السلام اذ قال لقومه چون گفت مر گروه خود را از اهل موتفکه انکم لتأتون الفاحشة با شما می آیید بدان کار زشت
و حضور انکم بجواد انید یعنی بدرستی که شما بفاحشه و آید یعنی میکنید کاری که بغایة زشتست و سبب قبا حت آن ما سبقکم
بها یعنی که سبقت نگرفت بر شما بآن فاحشه من احد هیچ کس من العالمین از عالمیان جهت آنکه طباع سلیم از عمل شنیع نفرت و
بالکره این کار را ناکرده ائنکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وتقطعون السبیل و می برید راه را
تا هلاکت دیانت یعنی ما لهای ایشان را میگیرید یا میکشید ایشان را یا غربیان را بعمل اکراه میکنید و ببرید بدین سبب آن شده راه
را بطرق کرده اند و را ببندد تأتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بعمل زشت یعنی کار ها میکنید که
نزد عقلا ... جوره شنام دادن و صفیر زدن و سنگ ریزه بر هکنکرا افکندن و بیرون
انگار کرده گذرنده بلند بیان لاف و شرب خمر و ضرب اوتار در ما بیرو ... بازیها و امثال آن فما کان
جواب قومه جواب قوم وی مر سخن وی را الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدای را بما ان کنت
اگر هستی من الصادقین از راست گویان در انکار فعل قبایحات و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک
این عمل نخواهیم کرد تو اگر راست گویی که خدا و خدا هست و تو پیغمبری پس بگو تا عذاب فرستد ما چون لوط علیه السلام از ایشان
نا امید شد قال گفت از روی مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران
ولما جاءت و آنهنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملائکه ابرهیم بالبشری سوی ابرهیم جهت بشارت فرزند قالوا
گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهلان دیه سدوم را که نزدیک بامدن شاه دیه تو میگذشت ان
اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابرهیم علیه السلام ان فیها لوطا

بدرستی که در آن ده لوط است و او از ظالمان نیست قالوا گفتند ملائکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهرکه در وست از
از مؤمن و کافر و ما از حال لوط غافل نیستیم لننجینه هر آینه او را رهایی خواهیم داد واهله و کسان او را الا امرأته
مگر زن او را کانت که باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گذاشت او را در میان قوم چون وی
کردن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما ان جاءت و آنهنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما
سوی لوط سیء بهم اندوهناک شد بدیشان وضاق و تنگ شد بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی دل تنگ
شد که مبادا قوم او بدیشان ستم کنند چه ایشان را بصورت شکال و جمال دیدند لوط علیه السلام بر ایشان ترسید
او را تسلی دادند وقالوا و گفتند لا تخف مترس ولا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهاننده ایم ترا و
کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا کانت من الغابرین باشد از باقی ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که
ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب آنچه
بودند که پیوسته یفسقون فسق میکردند پس بحکم خدای لوط علیه السلام با اهل خود خلاصی یافت و کفار قوم او
هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه میفرماید ولقد ترکنا و بدرستی که بگذاشتیم
منها از آن قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار
خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در آن زمین یافت میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست والی مدین و فرستادیم
بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را فقال پس گفت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را و
ارجوا الیوم الآخر و امید دارید ثواب روز باز پسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از
شدت روز قیامت ولا تعثوا و فساد مکنید فی الارض در زمین بر یکدیگر ... مفسدین در حالتی که قاصد فساد باشید
فکذبوه پس دروغ داشتند شعیب را علیه السلام و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشان را زلزله سخت
یا صیحه جبرئیل علیه السلام که دلها بدان تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سراهای خود جاثمین
بر زانو در آمده کان و مردگان وعادا وثمود و هلاک کردیم عاد و ثمود را ... بلا تنوین جهت عدم انصراف ... مع التنوین جهت
تاویل بلفظ عاد و یاد کن قوم عاد و ثمود هلاک ایشان را وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاک ایشان
مر شما را من مساکنهم از منزلهای ایشان بجهاتی که بران میگذرید و آثار عذاب می بینید وزین و بیاراست لهم الشیطان
برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل
از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و
ملاحظه بدیدهٔ بصیرت لیکن اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بکار خود و حق پیغمبر را نا مستحق
پنداشتند وقارون و یاد کن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و هامان را ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان
موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر
تعظم و در زدند وما کانوا سابقین و نبودند سابقین یعنی گریزندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ پس هر یکی را از ایشان که یاد کرده شد گرفتیم و عقوبت کردیم بگناه او فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ کسی بود
که فرستادیم بر وی حَاصِبًا باد سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
کسی بود که گرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا و کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را بزمین
چون قارون وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون وَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند
ایشان بجهل و عناد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسها خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب
ساختند نظم ای که ستم شمع وار دیدی · دامن بالا برو دیدی · چون تو کردی بدی بدی دیدی · چرا بی ره روی
باخود دیدی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا صفت آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ
مانند عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستیکه سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ
خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار نه گرما باز دارد نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند که قرآن را دانند چیزی
هر آینه که بدانند که این مثلیست از برای دین ایشان چنانچه خانه عنکبوت سست و بی بنیاد و بی اعتبار هیچ چیز را
نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از اینجا نکته ایراد صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند خود
تنگ زندانی برای نفس خود میسازد و قیدی بر دست و پای خود و هم خود در خانه او محبوس است
آنهایی نیز که بدون خدای اولیا گرفته اند یعنی بر پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بحسب آمال و آمالها
دوخته و بدان مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در سلک نیران در درکات بعد و حرمان افتاده بعذاب
و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل بیت از هوا کرد
بپروا اعتبار افتاده · رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند مَا يَدْعُونَ آنچه
میخوانند یعنی می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و
او غالبست در ملک خود و شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کار است بحکمت عقوبت شرکا را تا خیر میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این
مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان میکنیم برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند فهم و فایده آنرا إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان
که تدبر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای تعالی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق
نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در این آفرینش لَآيَةً نشانه ایست روشن بر حضرت قدرت لِلْمُؤْمِنِينَ
مر گروندگان را اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار
نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستیکه نماز تَنْهَى باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کارها که در غایت زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از
چیزها که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب بازداشتن میشود از معاصی چه مداومت بر وی موجب دوام ذکر و
موجب خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی از انصار ملازمت جماعت مینمود با
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز میگزارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایة حاله

بوقت عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که نماز وی زود باشد که او را از آن باز
دارد زمانی با توفیق توبه یافت و از زمره صلحا گشت و قشیری در وسیط باسناد خود از انس روایت بزرگی در متن نقل
کنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان
نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازیست
بازدارنده نماز تن از ناهیات از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل اخلاق و اخلاق ردیه و نماز
دل باز دارد از ظهور فضول و وساوس و خطرات و صلوة سر منع نماید از التفات بما سوی حضرت حق و نماز
روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة خفی نگذارد سالک را از شهود انانیت و ظهور انانیت
یعنی بر و ظاهر کرده که او از وی حقیقت بیت جز یکی نیست نقد از عالم · باز بین و بجا لش ... وَلَذِكْرُ اللَّهِ
و هر آینه ذکر خدای أَكْبَرُ بزرگتر است از همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگ
از ذکر کی قدر او بشناسد یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی گوینده مراد از ذکر نماز
یعنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که صاحب خود را موجب عقوبت فحشا
و منکر باقی گذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته
است باغراض و ذکر خدای صافیست از کدورات علل و اعراض یاد کننده حالی است فنا پذیر و شاید و ذکر
خدای باقیست زوال نپذیرد ذوالنون مصری قدس سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از آنچه تو او را
یاد کنی بجهت آنکه او ترا یاد کند بی علت و تو فرموده که ذکر او مر دل شما را بهتر است از ذکر شما در هر وقت او را
در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر روح الله روحه منقولست که ذکر خدا بزرگتر است از
آنکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگترست ذکر تو پیدا بود که تا کجا بود نظم تو یاد کنی خدا را در خود
او یاد کند ترا بوجود خویش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید از نماز و غیر آن جزای
شما بر حسب عمل خواهد بود [illegible] وَلَا تُجَادِلُوا و جدل مکنید و جدال منمائید أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب یعنی با
که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوش
خوئی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند یعنی عهد میشکنند یا جزیه باز گرفتند
و گفته اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزند میکنند مر خدای را سبحانه وَقُولُوا و بگوئید با ایشان که تصدیق
تمام آمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِي أُنْزِلَ بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه
فرو فرستاده اند بشما یعنی توریة و زبور و انجیل وَإِلَهُنَا و خدای ما وَإِلَهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر او را
مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم و مخلصانیم و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذَلِكَ
و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را که موافق کتب
سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ دادیم ایشان را علم کتاب متقدم چون عبدالله بن سلام و اصحاب او

يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن یا مراد تمام اهل کتاب‌اند که پیش از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بقرآن گرویده بودند
بودند چون بعضی نرسانیده و بحیرا و سلمان و دیگر احزاب ایشان وَمِنْ هَؤُلَاءِ و از این گروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که
میگرود بقرآن یا محمد وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند بر آیتهای کتاب ما إِلَّا الْكَافِرُونَ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب
ابن اشرف و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ و نبودی تو که تَتْلُو بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن
مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتاب منزل وَلَا تَخُطُّهُ و نه نویسی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکید است از نویسی که هیچ
هرگز نخوانده و خط ننوشته‌ای اگر چنانچه خواننده و نویسنده بودی إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ آنگاه در شک افتادندی
تباهکاران و هیچ‌دانان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و مینویسد پس این قرآن از کتب پیشینیان التقاط
کرده بر ما میخواند و مینویسد یا یهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده‌ایم که پیغمبر آخر زمان نادر
کاتب باشد و این که قادری نبوده کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است در غیر پیغمبر و عدم
آن فضل معجز آنحضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و دلایل آن و شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت
بوی ارزانی داشت تا معجزه دیگر باشد و ابوالشیخ از طریق عون نقل میکند که مات رسول الله صلی الله علیه
وسلم حتی کتب و قرأ و صورة منافی قرآن نیست بر آنکه در آیه نفی کتابت را مقرر ساخت بزمان قبل از نزول قرآن
آنانکه وی را امی دانسته‌اند از اول عمر تا آخر عمر بصواب دورتر است نظم بقلم کز نرسید انگشتش · بود لوح و قلم اندر مشتش
از سواد خط اگر چه بود بری · بکمالش نرسید هیچ شکست · بود او قدوه خط نقش قلم · نشود نور و ظلم جمع بهم
بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده‌اند علم را یعنی
اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میکردند تا هیچکس را تحریف نتواند کرد و این خاصه قرآن است
است جز کتب متقدمه را الواح و اوراق میخوانند و قرآن که هو دایم است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی
محمد و کار رها او و علما آیتهای روشن مر آنانرا که دانا‌اند بکتاب الهی و واقف بر صفات حضرت
رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند بر آیتها ما از کمالات و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کافران در ظلم که تکیه
میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد
آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار وی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو
جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست هر گاه که خواهد بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقدرت
اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده‌ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بحکم الهی که شما دیا
أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا بحجت معجزه واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا که ما فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را که
يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان از فصحا مردم عرب‌اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت
بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کرده‌ای و کوتاه‌ترین سوره در برابر قرآن طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال
و جان در بی باختند و معارضه آن نمی‌پردازند معجزه روشن‌تر ازین کجا باشد و گفته‌اند که چون حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از صحابه از یهود نوشته با خود آورده بودند گفت اگر بخواهیم که علم خود را با آن افزون سازیم
حضرت فرمود که جبر کما و بس تو بود که الا ... ایشان بدیشان آورده‌اند رغبت کنند بچیزی که غیر حق ایشان آورده
و این آیت نازل شد که آیا کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً
بخشایش است و نعمتی بزرگ که مر کسی را که بدان عمل کند وَذِكْرَى و پندی و نصیحتی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که
کنند قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بگو بسنده است خدای که گواه است میان من و شما شَهِيدًا گواه بر صدق من که تصدیق میکند
بمعجزات يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است پس حال شما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهود و نصاری یا ایمان آورده‌اند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر
شدند بخدای أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان‌اند زیانکاران که اختیار کردند کفر را بر ایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثاله وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی
نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بشتابندگان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و هر آینه بیاید
آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان در دنیا یا وقت مرگ و در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بنزول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه کرده
با کرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد
کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ یاد کن روزی را که فرو گیرد ایشانرا عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرها ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
و از زیر پایها ایشان وَيَقُولُ و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیانرا که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
جزاء آنچه بودید که میکردید در دنیا از عمل بد و عقیده در جزات هر آنچه کاشته‌اید اینجا بدروید بیت
تخم بد کشتی چو بد دروی · محصول خود شاد و خرم شوی · آورده‌اند که بعضی از مؤمنان در مکه اقامت
کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و بترس و هراس
پرستش خدای میبودند حق سبحانه آیت فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اید و اهل
شرک بیکسو دید و صحبت مؤمنان طلبیده اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ بدرستی
که زمین من فراخ است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستش نمایید خالصا و از
اینجا گفته‌اند نظم سفر کن چو جاست ناخوش بود · گریز جای دشمن جان تنگ نیست · و اگر از دست و ...
باشد بلدی بدیگر باید و روزی معاد تعذر و رنج خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست و
بر که از هر جا و هر که خواهید مرد ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ بازگردیده خواهید شد و جملة خطاب
میخوانند یعنی شما بازگردیده خواهید شد بجزای اعمال پس سزاوار آنکه اقامت باید کرد در ... آستان
حضرت پیغمبر آخر الزمان باید بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملها شایسته لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
هر آینه فرود آریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلها بلند و غرفه‌ها در چند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

اندر آن غرفها جویها الانهار در حالتی که جاودان باشند فیها در آن غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو
مزد است مر عمل کنندگان خیر را بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان و علی
ربهم و بر پروردگار خود نه بر غیر او یتوکلون توکل میکنند و کار خود بدو میسپارند مؤمنان که این آیه شنیدند
عزیمت هجرت بمدینه نمودند و در خاطر [illegible] ایشان گذشت که [illegible] اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه
[illegible] آید آمد که وکاین من دابة و بسا از جنبندگان که [illegible] لا تحمل رزقها نمیتواند روزی خود را یعنی طاقت
برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جنبندگان آدمیست و موش و مور و گفته اند عقعق
ذخیره نهد و فراموش کند و در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود نهاد
[illegible] و القصه جانوران بسیارند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق
خود نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشان را و ایاکم و شما را نیز [illegible] معیشت در بلاد غربت [illegible]
[illegible] ذو الجلال • مشرب انعام او برآب زلال • شاه و گدا [illegible] • [illegible]
[illegible] و هو السمیع و او شنوای قول شما [illegible] العلیم [illegible] روزی [illegible]
ما لهم [illegible] و لئن سألتهم و اگر بپرسی از [illegible] من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر و [illegible]
و ماه را لیقولن الله هر آینه گویند خدای [illegible] که [illegible] ممکنات [illegible] واجب [illegible]
باشد و چون ایشان [illegible] فانی یؤفکون پس از کجا بر گردانیده میشوند از توحید
یعنی [illegible] الله یبسط الرزق خدای بگستراند و فراخ میکند
روزی را لمن یشاء مر هر کرا خواهد من عباده از بندگان خود و یقدر له و تنگ میسازد بر هر که خواهد [illegible]
است [illegible] یکی [illegible] که خواهد [illegible]
فراخ [illegible] تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء به هر چیزی از قبض و بسط علیم دانا است
[illegible] و لئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاده من السماء از
ابر یا از آسمان ماء آبی فاحیا به پس زنده کرده و تازه ساخت به الارض بدان آب زمین را من بعد موتها از پس مردگی
و افسردگی آن لیقولن الله هر آینه گویند خدای یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این [illegible]
مخلوقات او را در عبادت او شریک او میسازند قل الحمد لله [illegible] سپاس مر خدای را [illegible]
[illegible] بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون نمی یابند [illegible] تناقض [illegible]
او [illegible] مخلوق را شریک او میسازند و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب [illegible] و
بازی [illegible] در سرعت انقضا و زوال [illegible] که [illegible] جمع آیند [illegible]
[illegible] متفرق شوند [illegible] [illegible]
که [illegible] الدار الآخرة [illegible] لهی الحیوان [illegible]

جاوید [illegible] فاذا رکبوا فی الفلک [illegible] که [illegible] جاوی [illegible]
پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب [illegible] افتند دعوا الله بخوانند
خدای را مخلصین له الدین [illegible] خدای [illegible] ظاهر باشند [illegible]
مخلصانه [illegible] خدا را [illegible] فلما نجیهم پس آنگاه که نجات دهد خدای
ایشان را [illegible] الی البر سوی دشت اذا هم آنگاه ایشان یشرکون شرک آرند [illegible]
بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات و لیتمتعوا [illegible]
شوند [illegible] عبادت اصنام [illegible] فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند [illegible]
کار خود را [illegible] او لم یروا آیا ندیدند اهل مکه انا جعلنا [illegible] حرما آمنا
[illegible] و یتخطف الناس [illegible] من حولهم [illegible]
ایشان [illegible] افبالباطل آیا باطل [illegible]
یا شیاطین یؤمنون [illegible] و بنعمة الله [illegible] یکفرون [illegible]
[illegible] و من اظلم [illegible] ممن افتری [illegible]
[illegible] علی الله کذبا [illegible] او کذب بالحق [illegible]
رسول [illegible] لما جاءه [illegible] الیس آیا نیست فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین
[illegible] والذین جاهدوا [illegible] فینا [illegible] لنهدینهم هر آینه [illegible]
سبلنا [illegible] و ان الله [illegible] لمع المحسنین [illegible]
[illegible] جهاد ظاهر و باطن [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] وصول [illegible]
[illegible] امام قشیری [illegible]
[illegible] شیخ ابو بکر واسطی [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] انا المعبود [illegible] انا المقصود [illegible]

سورة الروم مکیة

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الم [illegible]
[illegible] حروف مقطعه [illegible]
[illegible]
[illegible] غلبت الروم [illegible]

روميان و فارسيان بر ايشان غلبه كردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزديكترين زمين عرب را باشد نسبت بزمين روم و
آن اردن و فلسطين بوده و يا كشكر يا ميان اذرعات و بصرى و آنجا كه بود كه خسرو پرويز شهرياز و
فرخان را كه دو امير او بودند با لشكر گران فرستاده تا بعضى از ولايت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و
در سال نهم بقول اصح از مبعث پيغمبر صلى الله عليه وسلم اين خبر بمكه رسيد و كافران شادمان شده اندوى با اهل ايمان
كنند كه شما و ترسايان اهل كتابيد و ما و فارسيان اتباع نيم پس از غلبه فارس بر روم تفأل ميكنيم كه بر شما غالب
خواهيم گشت حق سبحانه آيت فرستاده و بيان كرد كه وَهُمْ و روميان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ايشان
سَيَغْلِبُونَ زود باشد كه غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندك سالى كه ميان سه و نه باشد صديق رضى با مشركان از
جشم شادى ايشان بخداى كه اهل روم بر فارس غالب خواهند شد در بضع سنين ابى بن خلف گفت نه چنين است
و ما با تو گرو ميبنديم بر ده شتر جوان و مدت سه سال گرو بستند و صديق صورت حال بعرض حضرت
رسالت صلى الله عليه وسلم رسانيد آنحضرت فرمود كه بضع از ثلث تا تسع است برو و در مال و مدت بيفزاى
ابوبكر رضى باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه كردند و ضمان از يكديگر بستند و در روز بدر روميان
بر فرس غالب گشتند خبر ظفر روميان بر فارسيان رسيد و گويند اين خبر در حديبيه محقق شد و صديق رضى
صد شتر از ابى بن خلف و از ضمان بتولى او بستد چه ابى در حرب احد كشته شده بود و حضرت فرمود كه صدقه
ده العلماء اين آيت اخبارات از امور كاينه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرانيست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدايراست
حكم و فرمان مِنْ قَبْلُ پيش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و پس از غلبه شدن روم بر فارس يعنى در هر وقت قضا
او نافذ است و هر كار در قبضه اقتدار اوست در كشف الاسرار گفته كه قبل ازل است و بعد ابد يعنى مراد ازل و ابد
او راست كه خداوند ازل و ابديست وَيَوْمَئِذٍ و آن روز كه روميان بر فارسيان غلبه كنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد
خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ بيارى كردن خداى بر اهل كتاب بر قومى كه كتاب ندارند چون در روز بدر انقلاب
تفأل است و ظهور صدق اخبار مومنان و برون كرد از ديا تحقيق صحابه و گفته اند فرح بآنست كه بعضى از اعدا
دين بر بعضى غلبه كردند چه وا نابود ساختند و آنجهان كه شهرياز و فرخان بر بعضى بلاد روم غالب گشتند
پرويز بجهة ارباب غرض بر هر دو برادر متغير گشت و خواست كه يكى بدست ديگرى هلاك كند و هر دو بر
حال واقف گشته كينه بقيصر روم عرض داشت كردند و دين ترسايى اختيار كردند سپهسالار لشكر روم
شدند و فارس را مغلوب ساختند بعضى از بلاد ايشان بگرفتند يَنْصُرُ يارى ميدهد خداى مَنْ يَشَاءُ هر كه را
خواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست انتقام كشنده الرَّحِيمُ مهربانست بر دوستان وَعْدَ اللَّهِ وعده كرده خداى غلبه
روم يا فرح مومنان او وعده كرده لَا يُخْلِفُ اللَّهُ خلاف نميكند خداى وَعْدَهُ وعده خود را چه در وعده دروغ بر وى ممتنع
بلكه راست بيسازد وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نميدانند صحت وعده او را يَعْلَمُونَ ميدانند
ظَاهِرًا چيزهاى آشكارا را مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندگانى دنيا يعنى مال و متاع و جاه و دولت او را يا اسباب معاش

و تجارات و در تيسير ميگويد مراد بنا نهادن و زراعت كردن و اجرا انهار و غوا است كه اكثر اهل دنيا قواعد آن را
بيدانند وَهُمْ و ايشان عَنِ الْآخِرَةِ از احوال آخرت كه غايت مقصود است هُمْ غَافِلُونَ ايشان غافلان و بيخبرانند گر
ضمير جهت تاكيد است أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آيا تفكر نميكنند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسها خويش كه را ياى مكانست يعنى هر چه در آفاق
هست نمودار آن در نفس ميتوان يافت يا مراد در كار نفس خود تفكر نمى نمايند يا از ابداع خود و اعاده استدلال
نميكنند مَا خَلَقَ اللَّهُ نيافريد خداى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمينها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه ميان آسمان و زمين است
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستى يعنى ثواب و عقاب يا بحق يعنى بحكمت محض يعنى اگر آفريد زمين و آسمان را باز نيست بحكم
آفريد تا آن جهت استدلال بر توحيد باريست وَأَجَلٍ مُسَمًّى و براى وقتى نام برده كه چون آن زمان برسد بنهايت برسد
را و در قيامت است وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و بدرستى كه بسيارى از مردمان يعنى كفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بديدار پروردگار خود يعنى
بروز رستخيز كه وقت لقاست لَكَافِرُونَ ناگروندگان و منكرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا آيا سير نميكنند فِي الْأَرْضِ در زمين
بجانب شام و عراق و يمن وقت تجارت فَيَنْظُرُوا تا ببينند كه چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت آنانكه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پيش از ايشان از امم گذشته كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مكه قُوَّةً از روى قوت مانند عاد
و ثمود باز ... وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانيدند زمين را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن
و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت كردند أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا بيشتر از آنچه عمارت كردند مكيان كه اهل وادى غير ذى زرعند
اگر عمر يافته در دنيا بيشتر از اعمار قريش وَجَاءَتْهُمْ و آمد بديشان رُسُلُهُمْ پيغمبران ايشان بِالْبَيِّنَاتِ با نشانها روشن يا
معجزهاى هويدا و ايشان بدان نگرويدند حق سبحانه ايشانرا هلاك كرد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نيست خداى
كه ظلم كند بديشان يعنى بى سابقه جرمى بكفر و تكذيب ايشانرا هلاك كند وَلَكِنْ كَانُوا و ليكن بودند كه بسبب عقوبات
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهاى خود ستم ميكردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ پس بود سرانجام آنانكه أَسَاءُوا بدى كردند يعنى كافر
شدند السُّوأَى بتر بدترين عقوبت و عذابست و گفته اند سوأى اسم جهنم است چنانچه حسنى بهشتست يعنى دوزخ عاقبت
مشركان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنكه تكذيب كردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآيتها خداى يعنى باور نداشتند قرآن را و معجزات پيغمبر را
بدلايل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند كه بدان آيتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا ميكردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خداى ميآفريند خلق را
از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس ميگرداند و زنده ميكرداند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوى جزاء حكم او تُرْجَعُونَ
بازگردانيده ميشويد و حفص ترجعون ميخواند بر طريق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزى كه قايم شود قيامت يُبْلِسُ
الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشركان خاموشى كه منقطع باشد از حجت وَلَمْ يَكُنْ و نباشد براى ايشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ
از انبازان ايشان يعنى از خدايانى كه شريك ساخته بودند چون ملائكه و اصنام شُفَعَاءُ در خواست كنندگان
يعنى ايشان در دنيا ميگفتند كه آلهه شفيع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ايشان محروم و نااميد
وَكَانُوا و باشند كافران بِشُرَكَائِهِمْ بانبازان ايشان كَافِرِينَ ناگرويدگان يعنى چون از مطلوب نااميد گردند از
ايشان بيزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزى كه قايم شود ساعات رستخيز يَوْمَئِذٍ آنهنگام يَتَفَرَّقُونَ جدا

کو منبر و دمان دائم جناتش بلکه هر دو تعلیل آورده چون اسفل السافلین افتند یکی بوده بجاه وصلت یکی
دیگر که فرقت آن دو سرو بختان در حضیر جنت آرا انواع ثواب و این را اصناف عذاب چنانچه دولت تلاقی نار آن
و بر یکی در آتش فرقت که ازان نظم یکی خندان بصد عشرت • یکی نالان بصد حسرت • یکی در راحت وصلت •
یکی در شدت هجرت فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند کارهای پسندیده فهم فی روضة پس
ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار یحبرون شادمان کرده شوند چنانکه شادی از آن بر بشره
و جنان ایشان ظاهر باشد یا اکرام کرده شوند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند و اهل حقایق گفته که مرغ سماع
شان بود و بعضی الحله آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ لذت بالای آن سماع نباشد و در خبرست که اشجار
تغنی کنند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و از فضل بن مسیرة منقولست که از ابو درداء پرسیدند که مغنیان
بهشت چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح از معاذ رازی پرسیدند که از آوازها کدام دوستر داری گفت مزامیر انس
فی مقاصیر قدس بالحان تمجید فی ریاض التمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا را
در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و در آ
آید داود علیه السلام که بدان نغمه دلپذیر و صوت شورانگیز که داود را بود بخوان ای موسی تو تورات و امکن
ای عیسی بقرات انجیل مشغول شو و ای درخت طوبی آواز دلربای بتسبیح بکشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز
امام شطی از اوزاعی نقل میکند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون او تغنی کند فرشتگان از اوراد
و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریعت تیز اذاقت بهمه از مشاهده انوار تجلیات در بهشت سماع خواهند بود
و از اینجا گفته‌اند آن عزیز در شرح مثنوی که سماع مناسب دولت که در ملکات بیابان تیرگی دنیا از عشرت
آباد بهشت نوای یاد میدهد بیت مردمان گویند کاواز بهشت • محو کرداند هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم
بوده‌ایم • در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم • گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی • یاد ما آید از آنها اندکی • پس
چنگ و رباب و سازها • چیزکی مانند آن آوازها • عاشقان گر مستها را بشنوند • جزو بکراید تر سوی کل روند
واما الذین کفروا و اما آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت یا ولقاء
الآخرة و لقاء آن سرای یعنی حشر و نشر را فاولئک پس آنگروه فی العذاب محضرون در عذاب حاضر شد کانند فسبحان
الله مصدرست بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدا را و پاکی یاد کنید یا نماز گزارید حین تمسون هنگامی که بشبانگاه
در آیید مراد نماز شام و خفتن وحین تصبحون و در هنگامی که در بامداد در آیید مراد نماز صبح وله الحمد و مر او راست
ستایش فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمینست حمد او میگوید وعشیا و دیگر نماز
گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب
لباب فرموده که تسبیح دفع صوت نیز را تنها لا ده بصلوة جهریة خالی از نفی نیست و حمد چون دلالت
رفع صوت ندارد تخصیص کرد ش بنماز مخافتة مناسب بنماید یخرج الحی بیرون می‌آرد خدای زنده را از

از مرده

از مرده چون نخل از دانه و سنبل از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مؤمن از کافر و عالم از جاهل
ویخرج المیت و بیرون می‌آرد مرده را من الحی از زنده بعکس آنچه مذکور شد ویحیی الارض و زنده میکرداند زمین
بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن
آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم علیه السلام من تراب از خاک ثم اذا انتم بشر پس آنگاه شما
تنتشرون آدمیانید که پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معاش ومن آیاته و از علامات توانائی او ان خلق لکم
آنست که بیافرید برای شما من انفسکم هم از شما یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بحسب جنسیت
بسوی ایشان چه جنسیت سبب الفت است و مخالفت واسطه نفرت نظم بعضی خو کند هر جنس با همجنس
دارد هیچ کس از جنس خود ننگ • بعضی خویش دارد میل هر جنس • فرشته با فرشته انس با انس وجعل بینکم و ساخت
یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مودة دوستی ورحمة و مهربانی در موضع آورده که موده مجرد توقع و رحمت
بسبب فرزند یا موده برخی جوانان و رحمت بر پیران ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج و ساختن
میان مردان و زنان لآیات هر آینه دلالتهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در حکمتهای مودع در مطلع
خلق ومن آیاته و از دلالتهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست واختلاف السنتکم و جدا
شدن زبانهای شما در سخن گفتن چه با وضع لغات و چه بلند و پست و فصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی
و فارسی و هندی و امثال آن در لغات آورده که اصول لغتها مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد
سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در یافث والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی
و سفیدی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی به همه چیز
شبیه آدمی دیگر نیست حتی توأمان که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهد
بود ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لآیات نشانهاست از قدرت حق
است للعالمین مر عالمان را یعنی بر هر عاقلی از ذکی و غبی پوشیده نیست که در اختلاف خطی کلی مندرج
جا اگر یکی و چه بودی میان بشر لا محاله اشکال بودی و بسیار کار از جهات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند
یعنی این دلایل مر دانایانراست که در آن نظر کنند و بغور آن برسند ومن آیاته و از علامات قدرت کامله اوست منامکم
خواب کردن شما باللیل والنهار بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانیه و تقویت قوای طبیعیه وابتغاؤکم و جستن شما
روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز
و در آیه تقدیم و تاخیری هست بحسب معنی ان فی ذلک بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لآیات دلالتها
و عبرتهاست لقوم یسمعون مر گروهی که بشنوند بگوش هوش ومن آیاته و از نشانهای حکمت او یریکم البرق
که می‌نماید بشما برق را خوفا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وطمعا و در طمع افکندن مقیمان بباران وینزل
و فرو می‌فرستد من السماء ماء از جهت آسمان یا از ابر آبی را فیحیی پس زنده میکرداند به الارض بدان آب زمین را

بعد

تا از وی گیاه بروید تازه و سیر و بید فَیُحْیِی بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از افسردگی و پژمردگی آن اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در برق و باران لَاٰیٰتٍ
علامتهاست بر قدرت لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کاینات جو تا بایشان ظاهر گردد کمال
قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از نشانها و توانایی او اَنْ تَقُوْمَ السَّمَآءُ آنست که استاده آسمان بی ستون وَالْاَرْضُ
و زمین بر روی آب بِاَمْرِهٖ بفرمان او بی آنکه نگاه داشت او مر ایشانرا ثُمَّ اِذَا دَعَاکُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه
اخیره دَعْوَةً خواندنی برین نوع که ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِّنَ الْاَرْضِ از زمین اِذَآ اَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُوْنَ
بیرون آیید از قبرها خود و خروج خلق از قبور هر یکی از آیات قدرت است وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق و مملوک و مربوب ویند کُلٌّ لَّهٗ همه او را قٰنِتُوْنَ فرمان
بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و در سایر احوال که از حکم او تمرد نتوانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِیْ
یَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس بازگرداند او را وَهُوَ و باز آوردن اَهْوَنُ آسانتر
عَلَیْهِ بر خدای همان نخستین آفرینش یا اعاده کردن باعتقاد شما آسانتر است از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید
اعاده را چرا انکار میکنید ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست نظم چون قدرت او منزه از نقصانست ٭ آورد
خلق و بردن یکسانست ٭ نسبت بزه او هر دو دشوار بود ٭ بر قدرت پر کمالش آسان بود ٭ وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی و مر
اوراست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامل و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَکِیْمُ و راه صوابی که افعال
او بر مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ لَکُمْ بیان میکند خدای برای شما مَّثَلًا مِّنْ اَنْفُسِکُمْ مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما
هَلْ لَّکُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِّنْ مَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از مملوکی که شما کرده ملک یمین اند مِّنْ شُرَکَآءَ هیچ انبازان فِیْ مَا رَزَقْنٰکُمْ
در آنچه او روزی شما را از اموال و اسباب فَاَنْتُمْ پس شما و ایشان فِیْهِ در آنچه سَوَآءٌ یکسان باشید یعنی چنانچه
شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُوْنَهُمْ و بترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند
کَخِیْفَتِکُمْ مثل ترسیدن شما از ذوات اَنْفُسَکُمْ از نفسها شما یعنی از شریکان آزاد و محصل سخن آنست که آیا ای خواجگان
شایند که شما را در مال و ملک خود شریک بسازید تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد
و استقلال ایشان ترسان شوید و در بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم این آیه برخواند قریش خواستند گفتند والله لا یکون ذلک حاشا که ما کنیزان تو از بوده آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فرمود که شایند که شما در ملک خود شریک نپسندید پس چگونه آنرا که بندگان خدا اند در ملک
او شریک سازید بیت خلق چون بندگان سر در پیش ٭ مانع در بند حکم خالق خویش ٭ چه لایق بنده انباز
نرسد بنده را خداوندی کَذٰلِکَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ تفصیل میکنیم و بیان میسازیم دلایل وحدت را لِقَوْمٍ
یَّعْقِلُوْنَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر آن بکار برند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِیْنَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوْا ستم کردند
بر خود بشرک اَهْوَآءَهُمْ آرزوها نفس خود را بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانش فَمَنْ یَّهْدِیْ پس کیست که راه نماید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ

آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِّنْ نّٰصِرِیْنَ هیچ یاری دهندهٔ
که از عذاب دوزخشان خلاص دهد فَاَقِمْ وَجْهَکَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّیْنِ برای عبادت خدا یا
یا خالص کردن عمل خویش را حَنِیْفًا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و ذات خود را بکوی بجهة
اقامت کننده فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای الَّتِیْ آن فطرتی که فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا بیافرید مردمان را بر آن و گویند مرا
از فطرت شناختن صانع است و آن در وقت عهد الست همه آدمیان را حاصل شد پس بیرون آید کلام آن عهد یاد شد
که بیان مسطور شد لَا تَبْدِیْلَ نفی است در صورة نهی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ مر خلق خدای را یعنی دین
را که خدای خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذٰلِکَ آنست الدِّیْنُ الْقَیِّمُ کیش راست و دین مستقیم وَلٰکِنَّ
اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند استقامت دین را بسبب لجاج طبع و عدم تدبر مُنِیْبِیْنَ حالست
ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز گردنده باشید اِلَیْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابوسعید
خراز قدس سره فرموده که انابت رجوعست از خلق بحق و منیب آنرا گویند که جز حق هیچ را دوست ندارد نظم
تو رجوعی همه را بسوی پاک کنم ٭ کرم تو در پذیرد که از دم چکنم ٭ وَاتَّقُوْهُ و بترسید از وی وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز
وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطابست امت را در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی
رحمه الله نقل میکند که حدیثی مرا رسید که هرچه از حدیث روایت کنم بر کتاب موافق بود مرا این حدیث که من ترک الصلوة متعمدا
فقد کفر خواستم که بایتی از قرآن موافق پیدا کنم سی سال تأمل کردم این آیه یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من
المشرکین مِنَ الَّذِیْنَ و مباشید از آنانکه فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وَکَانُوْا شِیَعًا و گشتند
گروه گروه هر یکی چند فرقه شدند مراد مشرکانند که اسلام را گذاشتند بت پرستیدند و بعضی ملک و بعضی ستاره و یا
یهود و نصاری که هر یکی چند فرقه شدند یا خوارج و اهل بدعت و در این باب خبر بر هست با اهل بدعت
کُلُّ حِزْبٍ هر گروهی بِمَا لَدَیْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست فَرِحُوْنَ شادمانند و گمان ایشان آنکه حق بایشانست
بیت هرکسی را در غرور معتقد خویش ٭ هست نوعی خوشدلی در کار خویش ٭ میکند اثبات خود بهر عجب
چه امام صومعه چه پیر دیر وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند
عام است بر همه آدمیان را که چون بشدتی در مانند دَعَوْا بخوانند و زاری کنند رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُّنِیْبِیْنَ اِلَیْهِ باز
گشتگان بسوی حق ثُمَّ اِذَآ اَذَاقَهُمْ پس چون برچشاند ایشانرا خدای مِّنْهُ از نزد خود رَحْمَةً خلاصی و صحت یا
توانایی و ازان شدت باز رهند اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُوْنَ بپروردگار خود شرک
آورند یعنی در مقابل نجات از بلا چنین عمل کنند لِیَکْفُرُوْا تا کافر شوند بِمَآ اٰتَیْنٰهُمْ بآنچه عطا کردیم ایشانرا فَتَمَتَّعُوْا
از تمتعات یعنی ای کافران برخورید دو سه روزی از نعمتها دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید
سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد اَمْ اَنْزَلْنَا آیا فرستاده ایم عَلَیْهِمْ بر کافران سُلْطٰنًا کتابی و حجتی
یا رسول خود سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک یَتَکَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب

تکلم کند یعنی دلالت باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ بانچه هستند که بان شرک می آرند یعنی دلیلی بود بر ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ
و چون بچشانیم مشرکانرا رَحْمَةً یعنی از صحت و سعت و مانند آن فَرِحُوا بِهَا شادمان شوند بآن وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر
برسد بدیشان سَيِّئَةٌ محنتی از مرض و قحط و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی
جون برسد بدیشان آفتی بکرداری که کرده اند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ انگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی
شکر نمیگذارند در نعمت و صبر ندارند در محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ
گشاده میکند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هرکه خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد برهرکه خواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
این بسط و قبض لَآيَاتٍ هر آینه دلایل و عبرتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق کنند حکم الله را در قبض و بسط شکر
گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بنای کار مؤمن در اساس ایمان برین دو صفت است فَآتِ پس بده ای محمد ذَا
الْقُرْبَىٰ خداوندان قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او از غنیمت و فی و گفته اند صورت خطاب با حضرت است و مراد
عموم اهل ایمان و دین را امر میفرماید که بدهید خویشان را یعنی صله رحم کنید با احسان و انعام و توقیر
و اکرام و امام اعظم رحمه الله بوجوب نفقه ذوی الارحام برین آیه استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ و بدهید حق محتاج
بیچاره را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذَٰلِكَ این ایتای حقوق خَيْرٌ بهتر
از امساک لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ مر آنانرا که میخواهند وَجْهَ اللَّهِ لقاء خدایرا یا رضاء او میجویند یا براد ایشان وجه تقرب
بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض وَأُولَٰئِكَ و آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
مظفر و نیل بامکان وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِنْ رِبًا از هدیه و عطیه بتوقع لِيَرْبُوَ تا بیفزاید مال شما فِي أَمْوَالِ النَّاسِ
از مالهاء مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید که زیاده از ان او توقع میکنید تا مال شما افزون کرده فَلَا يَرْبُو پس
زیاده نمیشود آن مال عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا و برکت اثات بر نمیخیزد یا انچه میدهید از زیادت حرام در معامله
یعنی سود زر تا زیاده در مال شود خسران بدید آید و برکت در آن نمی ماند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ و انچه میدهید از زکوة
مفروض یا صدقه که در ان داده اید تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ میخواهید ثواب خدای فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله
دهند نیز اینکه هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند خداوندان افزونی که یکی ده یا زیاده یابند اللَّهُ خدایست الَّذِي خَلَقَكُمْ
آنکه بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما
را بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را و برانگیزد در روز قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از آنان که شما
یعنی از بتان که بزعم شما شریکان خدا اند هست مَنْ يَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذَٰلِكُمْ از این خلق و رزق و اماتت و احیا مِنْ شَيْءٍ هیچ
چیز تا ایشانرا سبب او در پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام کار نیاید پس ایشانرا شریک کردن نشاید سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ
پاک است خدای و متعالی و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه شریک او می آرند ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان
بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه
کرده است أَيْدِي النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اهل معانی برآنند که مراد از فساد نا آمدن باران است

جه وقتی که باران نیاید در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران
منقطع کرده جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد در آن بوده که قابیل هابیل را بکشت و فساد در بحر آنکه جلندی کشتیها
غصب کرده و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان اهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح
و آل فرعون و در بحر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی آن بیان کرده لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ایشانرا بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا
بعضی از جزاء انچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید ایشان بعد از این بعضی يَرْجِعُونَ باز گردند
از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره
فرموده که هرکه بحرمه لذتی که مراقب نا سد کرده اند ظاهر شود فساد در بر نفس امام قشیری رحمه الله فرموده که فساد بر نفس
بارتکاب محظورات و فساد بحر دل با خلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی فرموده که بر
لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا
بدعاوی باطله ظهر ماه نادیده نشانها پدید هند روشنایی با جانب او هند از وی اشتری در صفت ماه
صد نشان نادیده گوید بهرجاء قُلْ سِيرُوا بگو مشرکانرا که بروید فِي الْأَرْضِ در زمین مرحله فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس
بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان بودند كَانَ أَكْثَرُهُمْ بودند اکثر ایشان که هلاک
شدند مُشْرِكِينَ شرک آرندگان فَأَقِمْ پس راست کن وَجْهَكَ روی خود را لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای کیش راست یا دوی آر بجهت
دین درست مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که نیست باز کردیدن مر او را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی
خدای آنرا باز نکرده اند يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ روزی که جدا شوند مردمان بر بسر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
مَنْ كَفَرَ هرکه کافر شود فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر وست جزاء کفر او که آتش جاوید است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هرکه بکند کار
نیک فَلِأَنْفُسِهِمْ برای نفسها خود يَمْهَدُونَ بگسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان در روز قیامت
واقع است لِيَجْزِيَ تا خدای جزا دهد الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهِ
از بخشش خود و ذکر جزاء کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بدرستی که خدای دوست
ندارد ناگرویدگانرا تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهاء قدرت
خدای أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که بفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرَاتٍ مژده دهندگان بباران تا
بعو باد شاد شوند وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِيَ
الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ و برای آنست تا بسبب بادها بروند کشتیها در دریا بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در دریا مِنْ
فَضْلِهِ از روزی که خدای بعضی فضل میدهد وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گویید برین نعمتها وَلَقَدْ
و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ
پس آمدند رسولان با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان
بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا

هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنا
جز ایشان مستحق نصر بودند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیزاند بادها
ابر را و هوا بر آرند فَيَبْسُطُهُ پس خدا بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم کاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان كَيْفَ
يَشَاءُ چنانچه خواهد روان و یا ایستاده وَيَجْعَلُهُ و کرده آنرا گاهی که خواهد كِسَفًا پاره پاره هر قطعه طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ
پس توی بینی باران را که بیرون آید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر چه در وقتی که متراکم و متصلست و چه در وقتی
که منقطع و متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را مَنْ يَشَاءُ آنرا که خواهد و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از
بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشوقت میشوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ
أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ نا امیدان از باران
فَانْظُرْ پس درنگر إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بنشانهای رحمت خدای یعنی باران بنظر فکر تا ببینی که كَيْفَ چگونه خدای آثار يُحْيِي
الْأَرْضَ زنده میکند زمین را بانجاد اشجار و اثمار و زرع و نبات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی او و فسردگی آن
خواند یعنی بی اثاری رحمتی آلهی و بخشش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنکه قادر است
بر احیاء زمین بعد از موت آن لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده مرده کانست جه احیاء ارض احداث شرائط
که در وی بوده از قوی نباتات و احیاء موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها وَهُوَ و خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا است چه قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست در اصطلاح ... که اثر رحمت
در ظاهر باران است که زنده کند بنات و در باطن ذکر او ست که حیات دل بدو ست در بحر الحقایق فرموده که
رحمت نشانهٔ حیاتست که زمین دل بدان زنده گی و یابد و نزد بعضی محققان اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق
در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده نظم صوفیی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی
بر زانو نهاد پس فرو رفت او بخود اندر فضول شد ملول از صورت خوابش فضول که چه خسپی آخر
اندر رز نگر این درختان بین و آثار خضر امر حق بشنو که گفتست انظروا سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دلست ای بو الهوس آن برون آثار آثارست و بس باغها و سبزها اندر دلست
عکس لطف او بر آب و گلست چون حیات بیکر او دری بر مثال کردی و کل در دلدری وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم
رِيحًا بادی که مضرت باشد چون دبور که زرع را آفتی رسد و بر زرع غلات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند آن زرع را
مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی و بهلاک نزدیک شده که از وی منفعتی نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آینه باشند مِنْ بَعْدِهِ
پس از دیدن زرع که کافر شدند یکفرون نعمتها را که گذشته بایستی که ایشان بحق گروندی و از رحمت او نومید نشدندی
انکار انواع وضع ما دیدند و گفتند نمانند وقبول نمایند فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوان
مرده کافران و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نمیتوانی شنوانید کرانرا الدُّعَاءَ خواندن
إِذَا وَلَّوْا چون باز گردند از خواننده مُدْبِرِينَ پشت بر کنندگان از حکم قید تولیه و ادبار را تاکید حکم است و استحاله

اسماع یعنی اصم مقبل اگر چه نشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی دریابد اما کری
که پشت بر متکلم دارد و از آن مقدار در یافت نیز محروم است وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِ الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ
ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی تو با آنکه توفیق ایمان دهی شرکا را إِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظ و نصایح
قرآنرا إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر آنرا که گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما جایی از ایشان و ایمان میدارد که لفظ قرآنرا فرا گیرند و در
معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهاده کاننده مرا و امر و نواهی را اللَّهُ خدای مطلق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست
که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیزی سست یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً
توانایی یعنی جوانی و برنایی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او دانا است باحوال بندگان الْقَدِيرُ توانا بر تغییر
صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند
خورند کافران مَا لَبِثُوا که درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی و هر آینه مؤمنان دانند که
ایشان دروغ میگویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر يُؤْفَكُونَ
بر گردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در هر سرای و در آن سرای وَقَالَ الَّذِينَ و بعد از
سوگند ایشان در عدم لبث در دنیا گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شد ایشانرا دانش وَالْإِيمَانَ و گرویدن یعنی مؤمنان
و علما از ملائکه و انس گویند چرا دروغ میگویند لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما که بوده مسطور
فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یاد در قرآن اینجا که گفت وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم الهی یا در قضا او یا بحکم
بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن
فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر
لَا تَعْلَمُونَ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برا اینکه با ما دات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت
فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه
ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضاء خدای کنید
که خدای از ایشان راضی شود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان
یعنی بمنکران و معاندان معجزه که ایشان طلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند از فرط عناد و غایت تمرد
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباه کاران و دروغ گویان و بر بافندگان كَذَٰلِكَ
همچنین يَطْبَعُ مهر مینهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس
شکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلای کلمه و غالب شدن دین تو
حَقٌّ راستست و خدای بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ و ناسبکبار و نادان نکند ترا آنانکه لَا يُوقِنُونَ بیقین نرسیده اند

در طرسعا دو... ناید که تعجیل کنی در دعا عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت
در آید بحکم الهی ظهور رسد بیت نکذارد وقت کار دعا را • که هر کاری بوقتی باز بسته است

سوره لقمان مکیة او ... آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه
بنای سور و مفاتیح کنوز غیبانند در آنکه گفته اند الف اشارتست بالاء لام بلطف و میم بمجد یعنی انا الله ذو جمیع
صفات الکمال ذو الغفران و الاحسان تلک این آیات آیات الکتاب آیتهای قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا محکم که
در وی تناقض نباشد یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هدی راه نماینده است ورحمة و بخششی از خدای للمحسنین
مر نیکوکارانرا الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازهای مفروضه را ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة واجب
وهم وایشان بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بیگمانند یعنی ببعث و جزا تصدیق میکنند اولئک آن گروه
که بدین صفات موصوف اند علی هدی بر راه راست اند من ربهم از آفریدگار خود واولئک و آن گروه هم المفلحون ایشانند
رستگاران اند ... آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار
خریده در مجامع قریش بخواندی و با ایشان میرسانید که ... و فریفته میشدند ... که محمد از قصه
عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان خبر میدهد من از سعت ملک ... تحفه ... میگویم حق سبحانه
آیه فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی هست که میخرد لهو الحدیث سخن بازی دهنده و گفته اند سخن عجیب و غریب
و مشغول کننده یعنی اختیار میکند افسانها را اختیار را لیضل تا گمراه سازد مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی
از دین او یا باز دارد از استماع قرائت قرآن بغیر علم بی دانش ویتخذها و فرا گیرد آیات خدایرا هزوا افسوس
و سخریه اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی مهین خوار کننده که بی وقرات در دنیا و عذاب و خزی در
آخرت و گفته اند آیه در شأن آن تمامست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمانرا باستماع اصوات والحان ایشان از شنودن
سخن حق باز داشتندی واذا تتلی و چون خوانده شود علیه بر آنکس که لهو حدیث را خریده بود و گزیده آیاتنا آیتهای
ما ولی روی بگرداند مستکبرا در حالتی که گردنکش بود و تکبر کننده یعنی التفات بدان نکند کان لم یسمعها گوییا
نشنیده کان فی اذنیه وقرا گوییا در هر دو گوش او گرانیست فبشره پس اعلام کن او را و بجای بشارت بده بعذاب
الیم دردناک ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه گرویدند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملها نیکو لهم
مر ایشانراست جنات النعیم بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتها بهشت خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند وعد الله
وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست و راست وهو العزیز و او خداوندیست که هیچکس او را از وفا بوعده
مانع نشود الحکیم راست کار که هر چه کند بر طریق حکمت بود بیت نه در وعده او سست نقض و خلل • نه در کار او
هیچ لاف و کزاف خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستون ترونها و می بینید شما آنرا بی ستون والقی وبیفگند
فی الارض در زمین یعنی پیدا کرد در او رواسی کوههای بلند پایدار ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد و مضطرب
نسازد چه زمین در روی آب متحرک بود چون کشتی بجبال راسیات آرام یافت و در بعضی از تفاسیر آورده اند که حق

سبحانه نوزده کوه را بر زمین کرد تا بر جای باستاد از جمله کوه قاف و ابو قبیس و جودی و لبنان و سنیر
و طور سینا و غیر آن وبث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده وانزلنا و فرو فرستادیم التفات کرد
جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما فرستنده او نیستیم من السماء از ابر یا از آسمان ماء آبی که باران است فانبتنا پس برویانیدیم
بسبب آب در زمین با آن آب من کل زوج از هر صنفی گیاه کریم نیکو و بسیار هذا اینکه مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و جنبنده
و نبات خلق الله آفرینش خداست فارونی پس بنمایید مرا که ماذا خلق چه چیز بیافرید الذین من دونه آنانکه بدون وی
باشند که بتان ایشان از شریک خود گفته ای حق سبحانه بفرماید که اینهمه مخلوق منست بمن شما آفریده اید کدام آفرید
بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین در گمراهی آشکار اند که عاجز را که قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک ساخته اند
نظم هر کرا قدرت آفرینش نیست • معبود بنده آفرینش نیست • بر کهاینده کردن نتوان • لایق شرکت خداوند نتوان •
آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در همه کار رجوع بدیشان کردندی
از حکمتهای لقمان را ایشان شرح میدادند حق سبحانه از حال وی خبر داد ولقد آتینا و بدرستی که دادیم
لقمان بن باعورا الحکمة که قول صائب و عمل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احتیاط کند که ادوات او
در تقریر توحید و ایمان برسول و نفی شرک و اضافات دلایل حسیه بآن علما در نبوت لقمان اختلاف کرده اند
و شیخ رضیتم بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت در این آیه نبوتست او خواهرزاده ایوب علیه بوده ابو الیث
فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در بعضی تفاسیر آورده که در سالها هر زمان سلطنت داود علیه متولد شده و تا عهد
یونس علیه عمر یافت و بعضی گویند هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام
حبشی بوده و شبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده در بنی اسرائیل قضا میکردی و بقول امام سجادی
از بندگان نوبه بود مراد او سود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند
و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمیدید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگاریم ترا خلیفه زمین می
سازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار در آن کار دستگاه و طاعت
قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق و یاری دهد و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه
نمیشوم ملایکه را ازین سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را پسندیده حکمت بوی عطا فرمود بنابرآنکه هزار کلمه
حکمت از او منقولست که هر کلمه بعالمی ارزد در اینکه یکی از عظمای بنی اسرائیل بروی بگذشت و جمعی بر دور وی نشسته و ایستاده و استماع
کلام حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی که شبانی فلان میکردی گفت آری فرمود که چه چیز
ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک کار لا یعنی کردن و در تفسیر
امام ثعلبی از حکم لقمان می آرد که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوها
را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و
در دروغ برزیستند خواجه گفت حقیقت این سخن چگونه معلوم کردد گفت بگو ما را آب گرم بخورانید و در صحرا

بدهانی تا فی کنی از دهد هرکه بیخ بد خایی دست دیگر مولوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و دو
بیت که مشتمل بر حکایت است انجا ایراد افتاد نظم: گفت ساقی خواجه از تا رحیم ◦ مر غلاما زاد خورده ی آن دنیم ◦ بسط ذات بیوا
شان درد شتها ◦ میدوید نخل آن تخرمحت معلا ◦ در قی افتاد نخل ایشان از عنا ◦ آب و آورد از ایشان بیوها
چون کنا از ده آمد قی ز ناف ◦ بی بر آمد از درون تر آب صاف ◦ حکمت لقمان چو این داند نمود ◦ تا چه باشد حکمت رب الودود
یوم تبلی السرائر کلها ◦ بان منکم کامن لا اشتها ◦ چون سقوا ماء حمیما قطعت ◦ جملة الاستار مما افظعت ◦ هر چه پنهان
باشد آن پیدا شود ◦ هر که او خایی بود رسوا شود ◦ در تبیان آورده که روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که کدام صحبت
جواب داد که فی بر غیری برادر قبض فضل و عدالت داود در سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بر خواست زحمت کلمات
و کلمات ایشان در بحر العلوم و جواهر التفسیر قران بات الفصیح ... بعد از فرموده که با لقمان حکمت دادیم و گفتیم اورا
ان اشکر لله که شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت و من یشکر و هر که شکر گوید فانما یشکر پس جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای نفس
خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد و من کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که
خدای غنی بی نیاز است بشکر شاکر حمید سزاوار حمد است و اگر هیچ کس حمد نگوید او محمود است که حمد کنند
بلسان حال و ذکر کن ای محمد وقتی که گفت لقمان لابنه مر پسر خود را و گفته اند نام او انعم
یا اشکم یا مشکم بوده و هو یعظه و لقمان پند میداد او را و میگفت یا بنی ای پسرک من تصغیر برای شفقت و
مرحمت لا تشرک بالله شرک میار بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستمی عظیم است چه تسویه
میکند مخلوق را با خالق و وصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بوالدیه بنیکویی پدر و مادر را
و از موجبات نیکویی یکی آنست که حملته برداشته فرزند را امه مادر او و حینا وهن و سستی میشد و در حال او
وهنا سستی شدی علی وهن بر سستی یعنی ضعیف بالای ضعیف و فصاله و باز کردن وی را از شیر فی عامین
در گذشتن دو سال و در بین مدت او را شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی با شکر گوی مرا و لوالدیک
و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم من است بازگشت آدمیان در شکر و شرک ایشان را جزا خواهیم داد
و ان جاهداک و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو علی ان تشرک بی بر آنکه شرک آری مرا و شریک گیری ما لیس لک آنچه نیست ترا
به علم باستحقاق شرکت او دانش فلا تطعهما پس بفرمان ایشان را و صاحبهما و مصاحبت کن با ایشان
فی الدنیا در دنیا و کارهای دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود و اتبع و پیروی کن
در دین سبیل من اناب الی راه کسی که بازگشت است بمن یعنی بتوحید و اخلاص که آن محمدست علیه الصلوة والسلام یا صدیق
رضی الله عنه ثم الی پس بمجازات منست مرجعکم بازگشت شما فانبئکم پس آگاه میخواهم داد شما را بما کنتم تعملون
انچه هستید که میکنید از خیر و شر و این آیه در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه در سوره عنکبوت گذشت
و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز
آب و نان نخورد تا دهن وی بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میگفت که اگر او را هفتاد روح باشد و یکیک

ازو قطع کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام بر نگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که وی
خود را گفت یا بنی ای پسر من انها بدرستی که آن خصلت بدکه از آدمی واقع باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد
در خردی مثقال حبة هسنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر حبوب است فتکن پس باشد آن دانه فی صخرة در میان
سنگ خارا که گویند و آن در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا آن حبه در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن یا
در بلندی سموات او فی الارض یا در زمین در مکانی پنهان یات بها الله بیارد خدای آنرا و حاضر کرده اند در میان حساب
ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک دانست علم او بهر چیز احاطه کند خبیر دانا است بمکان هر چیز یا بنی اقم الصلوة
ای پسرک من برپای دار نماز را تا نفس تو کامل باید و امر بالمعروف و بفرمای به نیکوی و انه عن المنکر و باز دار از منکر تا دیگران
از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود و اصبر و شکیبایی کن علی
ما اصابک بر آنچه که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی ان ذلک بدرستی که دوام آنچه فرموده شد من عزم الامور از
واجبات امورات یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی و لا تصعر و بیکسو بر خدک روی خود را یعنی بچشم
تکبر روی از مردم بر متاب بلکه اقبال کن برایشان از روی تواضع للناس و لا تمش فی الارض مرحا و مرو در زمین براه بازی و
افسوس و ناز یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران روند فخور نازش کننده که باسباب تنعم بر مردم تطاول نمایند و اقصد
میانه رو فی مشیک در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطو تجوید که دو دو علامت خفت و سبکساری
و دیر حرکت کردن نشان تجبر و بزرگی است بلکه میانه رو باش و طریق تواضع قدم نه و اغضض و فرو دار که
کن من صوتک از آواز خود یعنی فریاد مکن و نعره مزن و دراز زبان و سخن گوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که
زشت ترین آوازها لصوت الحمیر آواز خران است یعنی در ارتفاع صوت تشبیه نیست و صوت حمار با وجود رفعت
او مکروه طباع و موجب وحشت اسماعست در تبیان آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند
بر یکدیگر رد برایشان فخر ایشان را در حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر
کاره بودی و در تبیان آورده است که بعضی از بزرگان چون بار مناجات کنند آوازها خود را نهان کنند
زرجوشنوم و آنچه در دلایل ایشانست پیدا کردند و رجوایشان عاجز نیستند و در تخصیص انکر بصوت حمار با آنکه
آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهت سفیان
رحمه الله فرموده که فریاد هر چیزی تسبیح اوست الا حمار که صیحه آواز او ز شیطانست و در حدیث آمده که آواز
نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در تفسیر وسیط از حضرت مولوی قدس سره که
انکر الاصوات حمار چنین نقل کرده اند که در غایت دارد و بر طلب کاه و جواست یا بجهت اجرا شهوت یا جنگ و بداد
کوش دیگر و صنایق که از غلبه بیهوده هیچ نباید بشنوی صدها باشد و از اینجا معلوم میشود که زبانی که از صاحب آنجا
زبان و حلقی آید خوبتر و زیباتر خواهد بود نظم: تنهای عاشقان برو کوکوست ◦ استماع نغمه ایشان خوشتر

ألم تروا آیا نمی‌بینید ای مردمان أن الله آنرا که خدای سخر لکم رام ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانها است از آفتاب
و ماه و ستارگان و دو شوی ایشان از بحر و مشیت و ستارگان تا بدیقات را و تولید و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و
بیابان و دریاها و میوه‌ها و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید و اسبغ علیکم و تمام کرد بر شما نعمه
نعمتهای آشکارا ما ظاهرة و پوشیده یعنی آنچه می‌شناسید و آنچه نمی‌شناسید یا نعمت محسوس و معقول و حضرت شیخ خواجه
نجم و نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است و ما حصل تفسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سه وجه
تفسیر کرده‌اند و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و باطن امداد ملائکه و بقول نعمت
ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یاد حو دنعت و شهود منعم یا تسویه
اعضا و معرفت یا علم یا حفظ قرآن و فهم آن یا نماز و دلیل اسلام و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت
ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جلب منافع و دفع مضار یا اموال و صفا احوال یا قوت و
شیخ جمال الدین ساحقر حسن فرموده که از شیخ ابو نصر سراج روح گفته که نعمت ظاهر انصاف کردن است
و نعمت باطن انصاف کردن و امنت بتن و باقی و حق علما و غیر آن در جواهر التفسیر ثبت و مذکورات
و اقرار الموفق و الیه المرجع الاموریست کوششی کرده سوی آن بحر و کاندر آن فرضها بر که و من الناس
و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال میکند و خصومت میکند فی الله در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث
که میگفت که ملائکه بندیان انند و در حق قسمت که او و دیگر یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید که
خدای تو از چه چیزات فانعا از وی را صاعقه گرفت و این آیه آمد که کسی که مجادله کند در ذات حق بغیر علم
دانسته و لا هدی و بیا فاتی که خدای ولا کتاب منیر و کتابی روشن بلکه بمحض تقلید جاهلانه فرموده و اذا قیل
لهم و چون گویند مر ایشانرا که تصدیق کنند اتبعوا پیروی کنید ما انزل الله آنچه را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن
و برادران گویند قالوا گویند بل نتبع بلکه پیروی میکنیم آنرا که یافتیم بر آن آباءنا
پدران خود را یعنی سلوک و طریق ایشان میکنیم اولو کان الشیطان آیا اگر چه بود شیطان که وسوسه میکرد و میخواند
ایشانرا الی عذاب السعیر سوی عذاب دوزخ ایشان مهمان بوده و گمشده اند و از تقلید و دنگورد و من یسلم وجهه
هر که خالص سازد دین یا روی خود را با خلاص توجه کند الی الله سوی خدای و هو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد
یعنی موحد فقد استمسک پس هر آینه دست زده باشد بالعروة الوثقی بدستاویز محکم که گمان شاد و حقیقت یا اسلام یا قرآن
و گفته‌اند لعب فی الدنیا و الاخرة انتهی رعایات طریقت و حاجات است و الی الله و بحضرت خداوند
عاقبة الامور بازگشت همکارها یعنی اعمال امور که خلایق ایشان بوی خواهد بود و من کفر و هر که کافر شود
و جنگ دو جری فلا یحزنک پس اندوهگین نسازد ترا کفره ما که مرید و الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت
ایشان فننبئهم پس آگاه کنیم ایشانرا بما عملوا بانچه کرده‌اند و تنبیه آن بعقوبت خواهد بود ان الله بدرستی
که خدای داناست بذات الصدور بانچه در سینه‌ها است از خیر و شر نمتعهم برخوردار میکنیم ایشانرا از نعمت دنیا

قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیچاره کنیم ایشانرا یعنی ناچار بیایند الی عذاب غلیظ
بسوی عذابی سخت و گران که هر گز سبک نشود و لئن سألتهم و اگر بپرسی کافرانرا که من خلق السموات و الارض که آفرید آسمانها
و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه دلایل واضح از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قل الحمد لله
بگوای محمد سپاس خدای را که اعتراف میکنند بانچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون
نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند لله مر خدای راست ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق
اند در آسمان و زمین هیچ کس مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی بدرستیکه اوست خدای بی نیاز بذات خود
از خلق و اشیا الحمید ستوده در صفات خود قبل از نطق حامدان یا محامد است از ستایش ستایشگر کند که از وی
خیرات بوی ستوده زبان ایشان علم ای محمد در ذات خود از ما بسوی خویشتن خود تو نیکوی و بخود حمد و ثنای
مر او را آخر سوره الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جای میگوید که شما را حکمت چیزی بسیار
دادیم و جای میگوید که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا الایه و درین سوره بنا تاکید آن خبر
میفرماید که و لو ان و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختان اقلام قلمها و البحر و دریا
باسعت خود مداد شدی یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده پس از وی فنا و ابا و سبعة ابحر با هفت دریای دیگر
و بدان قلمها و بدان آب‌ها مداد شده کتابت کرده شدی ما نفدت تمام نگردی و بپایان نرسیدی کلمات الله علم الهی و
عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم فرمان وی یا بعضی که در دین و
بندگان اضافه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالب است
در حکم و فرمان و بغایت خود حکیم داناست که هیچ چیز از علم و حکمت وی خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما
ای اهل مکه و لا بعثکم و نه برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن چه حق سبحانه
در خلق اشیا بآلت و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بیک کلمه گر صد هزار عالم ایجاد کند و در حشر موتی
ترتیب مقدمات حاجت نی بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید انگه بر هر یک دمی او خلایق از گورها بیرون
آیند ان الله سمیع بدرستیکه خدای شنواست همه مسموعات را بصیر بیناست همه مبصرات را و هر آینه بقدرت
قادری ذا مجرای او قدرت بی‌عجز و قدرت و عجز تو داری و بس الم تر آیا ندیدی و ندانستی
ان الله که خدای یولج اللیل در می‌آورد شب را فی النهار در روز تا روز دراز شود و یولج النهار و در می‌آورد روز را
فی اللیل در شب تا شب دراز گردد و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلقند کل یجری هر یکی از ایشان سیر میکند در فلک خود الی اجل
مسمی تا زمانی نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان منقطع گردد و ان الله و دیگر آنکه خدای بما
تعملون بانچه میکنید خبیر داناست و کار شما را میشناسد ذلک این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست
که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش و ان ما یدعون و آنچه شما میخوانید و پرستش

بعبث میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می پرستند **مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ** بجز خدای باطل است بیهوده و ناچیز است **وَأَنَّ اللَّهَ**
و دیگر سبب آنست که خدای **هُوَ الْعَلِيُّ** اوست برتر غالب بر همه **الْكَبِيرُ** بزرگتر از آنکه او را بزرگی صفت کنند **أَلَمْ تَرَ أَنَّ**
الْفُلْكَ آنکه کشتی **تَجْرِي فِي الْبَحْرِ** میرود در دریا **بِنِعْمَتِ اللَّهِ** بسبب احسان و کار او و بر روی آب نگاه میدارد و باد را بر
او میفرستد **لِيُرِيَكُمْ** تا بنماید شما را **مِنْ آيَاتِهِ** بعضی دلایل قدرت خود در حرکت کشتی در دریا و عجایب بحر **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی
که در راندن کشتی در دریا **لَآيَاتٍ** هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت **لِكُلِّ صَبَّارٍ** مر هر صبر کننده
بر بلای او **شَكُورٍ** شکر گوینده بر نعمای او **وَإِذَا غَشِيَهُمْ** و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از دریا ایشان را **مَوْجٌ**
كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرگی مانند سایه بانها یا مثل کوهها یا ابرها **دَعَوُا اللَّهَ** بخوانند خدا را **مُخْلِصِينَ** در حالتی
که پاک کنندگان باشند **لَهُ الدِّينَ** مر خدای دین خود را جز خوف شدید آفت هوا و تقلید را که مانع فطرت بود زایل کرده
باشد و ایشان را بمقام فطرت اضطرار برده **فَلَمَّا نَجَّاهُمْ** پس آنگاه که برهاند ایشان را و برساند بسلامت **إِلَى الْبَرِّ** بسوی
فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان **مُقْتَصِدٌ** عدل کننده اند یعنی راست اند بر طریق توحید و بعضی باز بر دین خود رجوع نمودند و شرک
گفتند تا بعهد وفا نیاورده و مشرکان جابر و منکر **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا** و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را **إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ**
مگر هر غدر کننده و عهد شکننده **كَفُورٍ** ناسپاس بر نعم پروردگار **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ندای عام است یعنی ای مردم
اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایسته **وَاخْشَوْا** و بترسید **يَوْمًا لَا يَجْزِي** از روزی که دفع
نکند عذاب را و باز نگاه ندارد **وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ** پدری از پسر خویش **وَلَا مَوْلُودٌ** و نه فرزندی **هُوَ جَازٍ** باز دارنده باشد **عَنْ وَالِدِهِ** از پدر
خود **شَيْئًا** چیزی را از عذاب گفته اند این خطاب خاص است با کفار چه اولاد و آبای مؤمن یعنی مر بعضی را شفاعت
کنند **إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ** بدرستی که وعده خدای بثواب و عقاب **حَقٌّ** راست است و در آن خلاف نخواهد بود **فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ**
پس باید که فریب ندهد شما را **الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** زندگانی دنیا یعنی متاعها و لذتها و زینتهای آن فریفته نشوید **وَلَا**
يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را **بِاللَّهِ** بعفو و کرم خدای یا بمهلت دادن او **الْغَرُورُ** شیطان فریبنده یعنی شما را
با مید عفو از راه برد و بر معاصی دلیر گرداند و گوید که امروز کنید و فردا توبه شما را کافی است و در خوشی
کرده خود را عمر دراز باید و کسی بر وقت آن نیست **بيت** کار امروز به فردا مگذاری زنهار ای دوست چون
کار کرد نتوانی یاد آورده اند که حارث بن وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوی آمد که مرا از قیام ساعت
خبر ده که در کدام روز است و زمین ما خشک شده امطار قطرات غام در کدام ایام خواهد بود و در زن من حامله است تصور
حمل او و از شکل او که در انا از بر وجه حیات و پیدا از که علم از وی دختر بود و فرزند بکدام محل است اختام دارد
و مولود خود را پیدا از حیات در کدام زمین اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیه فرستاد که بگو این پنج علم
در خزانه مشیت آفریدگار است و کلید اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی نداده **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **عِنْدَهُ**
نزدیک اوست **عِلْمُ السَّاعَةِ** دانش قیام قیامت **وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ** و فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که مقدر ساخته
کرده **وَيَعْلَمُ** و میداند **مَا فِي الْأَرْحَامِ** آنچه در رحمها است از نر و ماده و تمام و ناقص **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ** و نمیداند هیچ

نفسی از نیکو کار و بد کار **مَاذَا تَكْسِبُ** چه کسب کند **غَدًا** فردا از خیر و شر **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ** و نمیداند هیچ نفسی که
او **بِأَيِّ أَرْضٍ** بکدام زمین **تَمُوتُ** میرد و در کدام وقت **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** بدرستی که خدای داناست بهمه و چون خواهد
آشکارا کند **خَبِيرٌ** آگاه از همه و چون خواهد پرده کرم بپوشد

سورة السجدة مكية تسع وعشرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ **الم** مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتابی
خدا را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند الف از اقصای حلق آید تا آن دل مخارج
است و لام از طرف لسان گفته شود و آن تا وسط مخارج است و میم را از شفه گویند و آن آخر مخارج است
و این بحسب اشارت است با آنکه بنده باید که در بدایت و اوسط و اواخر احوال خود بذکر حق سبحانه مشغول باشد
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن **لَا رَيْبَ فِيهِ** هیچ شک نیست در وی که منزلست و شبهه **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** از پروردگار
عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه این را نزد یک خدا است **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ** یا میگویند بر بافته است آن را محمد از
پیش خود **بَلْ** نه چنین است که میگویند بلکه **هُوَ الْحَقُّ** قرآن سخن راست و درست که فرود آمده **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار
تو **لِتُنْذِرَ** تا بیم کنی از عذاب الهی **قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ** گروهی را که نیامده است بدیشان **مِنْ نَذِيرٍ** هیچ بیم
کننده **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو مراد زمان فترت و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی
لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان بیم کردن تو **يَهْتَدُونَ** راه یابند گروهی خواهم **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** خداوندی است که بیافرید آسمانها و زمینها را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آسمان و زمین است **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در مقدار شش روز
از ایام دنیا **ثُمَّ اسْتَوَىٰ** پس مستولی شد حکم او **عَلَى الْعَرْشِ** بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بعد دیگر و بیدو از راه او
مگر دیگری در دنیا و عقبی **مَا لَكُمْ** نیست شما را **مِنْ دُونِهِ** بجز وی **مِنْ وَلِيٍّ** هیچ دوستی که یاری کند **وَلَا شَفِيعٍ** و نه
درخواست کننده که مدد کار وی **أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ** آیا پند نمی پذیرید و از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی **يُدَبِّرُ الْأَمْرَ**
بساز دکار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی که موکل است بران **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان **إِلَى الْأَرْضِ** بسوی
زمین پس ملکی که آیدوان کار بجای می آرد **ثُمَّ يَعْرُجُ** پس عروج میکند **إِلَيْهِ** بسوی آسمان **فِي يَوْمٍ كَانَ** در روزی
که هست **مِقْدَارُهُ** اندازه او **أَلْفَ سَنَةٍ** هزار سال **مِمَّا تَعُدُّونَ** از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته فرود می آید
بالا میرود در مقتی که اگر آدمی رود جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله
راه است پس مقدار عروج و نزول هزار ساله بود **ذَٰلِكَ** آن خداوندی که تدبیر امر میکند **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ**
داناء پوشیده و پیدا است یعنی داناء امور دنیا و آخرت یا عالم است با آنچه بوده باشد و خواهد بود **الْعَزِيزُ**
غالب در تقدیر **الرَّحِيمُ** مهربانست بر بندگان در تدبیر **الَّذِي أَحْسَنَ** او آنکس است که نیکو کرد **كُلَّ شَيْءٍ**
خَلَقَهُ هر چیزی را که بیافرید یعنی با ذات بود همی نیکو بمقتضای حکمت نظم کرد و آنچه در جهان ثابت
کرده آنچنانکه می باید از تو بود و تو که وقت کار دهر که تو بیافرید کار دهر نقش دنیا بلوح خاک از
دل و دانا و جان پاک از تست **وَبَدَأَ** و آغاز کرد **خَلْقَ الْإِنْسَانِ** آفرینش آدم علیه السلام **مِنْ طِينٍ** از گل **ثُمَّ جَعَلَ** پس بیافرید

سجده

ع

نسله گردانید فرزندان ویرا من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آب ضعیف خوار یعنی نطفه
ثم سواه پس راست کرد قالب او را یعنی آدم ونفخ فیه ودمید در وی من روحه از روح خویش اضافه تکریم
وتشریف است واظهار آنکه وی مخلوق شریف است وجعل لکم وساخت برای شما السمع گوشها تا بشنوید والابصار و
دیدها تا ببینید والافئدة ودلها تا دریابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاسداری میکنید بر چنین نعمتها وقالوا
وگفتند منکران بعث چون از پی [illegible] ائذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک
شویم وآمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین ممتاز نباشد ائنا لفی خلق جدید در آفرینش نو
بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش نو با ما تعلق نخواهد گرفت بل هم بلقاء ربهم
که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم پروردگار خود کافرون ناگرویدگانند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان
ندارند قل بگوی ای محمد منکران بعث را که نه [illegible] یتوفاکم فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است
الذی وکل بکم آنکه موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون
بازگردانیده شوید برای حساب و جزا [illegible] که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان
خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که ملک الموت [illegible] که [illegible]
گرد ارواح ایشان قبض کند [illegible] که جان روح منافق [illegible] کرده [illegible]
آدمی که بدان ارواح مؤمنان توفی کند و روح ایشان [illegible] ارواح انبیا و صدیقان قبض کند
و اعوان و ملائکه رحمت و عذاب اند و عجب از آدمی که با وجود چنین [illegible] در کمین چگونه آسایش میکند نظم
آسوده که بجوی که از صرصر اجل [illegible] کی بازداده اند برات سلامت ولو تری و اگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون
چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم افکنده گان باشند سرها خود را یعنی از خجالت و ندامت سر
در پیش افکنند عند ربهم نزد پروردگار خود در آن وقت هر آینه که رخ [illegible]
ربنا ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم راز تو تصدیق پیغمبران
راستی [illegible] دیدیم و آواز صور شنیدیم فارجعنا پس بازگردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته
انا موقنون بدرستی که ما یقین آورندگانیم بدین [illegible] کشاده گردیده ما را شبهه نماند [illegible] حق سبحانه گوید ولو
شئنا و اگر خواستیمی لآتینا هر آینه بدادیمی در دنیا کل نفس هر نفسی را هداها راه یافتن بدان بسوی
ایمان و عمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت شده است از حکم من لاملأن جهنم هر آینه پر سازم دوزخ
را من الجنة والناس از کافران دیو و آدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا پس بچشید شما عذاب را بما نسیتم بسبب آنکه فراموش
کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز انا نسیناکم
بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وذوقوا و بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی
بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که میگروند بآیاتنا بآیتها و کلام ما الذین

اذا ذکروا بها آنانکه چون پند داده شوند بآن آیتها خروا بروی در افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه
پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریاء او باشد تسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان
یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وهم
لا یستکبرون و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت و سجود این سجده تمام است بقول امام اعظم و دوم بقول
شافعی رحمهما الله و حضرت شیخ قدس سره این سجده را سجده تذکر گفته و ساجد باید که مذکور گردد آنچه را که آیت
فالوشه تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیاء موجودات نظم هر ذرات ذرهٔ تا با
بر حدانیتش داده گواهی فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد آورده اند که نازل شد یعنی از انصار رضی الله عنهم
به مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم در بوده چون نماز شام را با خواجه انام علیه الصلوة والسلام ادا کردند تا
وقت عشاء در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلها خود رفتندی تا ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم دریابند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع
از خوابگاهها یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم او وطمعا و با امید خشنودی او بو [illegible]
رسته فرموده که آیه در شان جمعی که نماز عشاء و صبح را بجماعت گزارند گفته اند در شان متهجدان و شب
خیزانست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر کرم و فراش نرم
تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب داد راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل تستری یعنی اویس قرنی
است که در شبی بگفت هذه لیلة الرکوع و بیکه رکوع بسر می برد و در شبی دیگر بگفت هذه لیلة السجود
و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبهای بدین درازی بیک سجده بیکرد
گفت کجاست شب دراز که کاشکی ازل و ابد یک شب بودی تا بیک سجده بآخر دی بردم در آن سجده ناله و زاری کردمی
بیت هر شب که دست خواب خوش بهشند ، من و خیال تو و ناله و درد آلود ومما رزقناهم و از
آنچه عطا کرده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب پرستکاری داد و روز [illegible]
داد که بایان [illegible] فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی [illegible] ما اخفی لهم آنچه پنهان شده است مر
ایشان را پهلو تهی کنند که از مضاجع من قرة اعین آنچه روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث
قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و دو گواه اند
بر آنکه دعوی در یافت آن لایق بنیست و ایشان جزا داده میشوند جزاء جزاء دادنی بما کانوا بآنچه بودند که
اخلاص نیت و صدق طویت یعملون عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عملهای کرده جزا نیز پنهانیست
پاداش نیز که بر طاعات ایشان مطلع نشده که نیز بمکافات ایشان وقوف نبود نظم در دنیا که دوم هر جهانان
لا [illegible] سر و دیس ، رازی که بیان جزاو کشف شوده من و تمام آن را ندانم و اند [illegible] آمده اند که و لیدبن عقبه
با شیر خدا مرتضی علی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان نیزه از سنان تو سخت تراست و زبان من از زبان

سجده ۱۵ ر ۰ ۱

تا هر جا که گویند ... سجده ... ۲۲

تو ترتیب دهنده فرموده که خاموش شو ای فاسق ترا با من چه زهره سخن است و جبار ای بجملات حق سبحانه تصدیق
علی رضی الله عنه نمود این آیت فرستاد که أَفَمَن كَانَ آیا هست آنکه مُؤْمِنًا گرویده بخدای و رسول یعنی علی كَمَن كَانَ مانند
کسی که باشد فَاسِقًا بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و
ثواب أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ بوستانها
که ماوی و جایگاه است و گفته اند جنة المأوی بهشتیست بر یمین عرش و خدای بوستان دهد آنرا نُزُلًا در حالتی که پیش
کش باشد یعنی حضوری که برای مهمانان آرند و نیم گفته برای نزول بهشت بر ایشان آماده دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بسبب آنکه بوده اند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از فرمان
فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که مومنانراست باشد ایشانرا و در آتش جای
دهند كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا هر گاه که خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ أُعِيدُوا بازگردانیده شوند فِيهَا در آن
آتش آورده اند که آتش در وقت جوشش فاسقانرا بالا افکند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند توقع بیرون آمدن
کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشانرا بزنند و بقعر دوزخ می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند ایشانرا بجهت اهانت ذُوقُوا
بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنتُم بِهِ آن عذابی که بودید بآن که تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید
وَلَنُذِيقَنَّهُم و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل و اسرات یا قحط
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ جز عذاب بزرگتر که خلود است در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند ایشان يَرْجِعُونَ
بازگردند بحق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب فروتر جوع حطام است و بزرگتر کب آتش و نزد
جهواد ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نیران و در لباب
از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلاء اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری در دنیا
و نگونساری در عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات قرب الله نعم دور باد ما را از [illegible]
اکبرات • آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّن ذُكِّرَ از کسی که پند داده
شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ
الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه ما از مشرکان مُنتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم بهلاکت و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق که داده ایم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را تورية چنانچه داده ایم ترا قرآن فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِّن لِّقَائِهِ از دیدن موسی در
وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی
موسی را ملاقات خواهی دید اینجا تاکید آن وعده میکند که شک مکن در لقای وی در شب معراج آنحضرت را بمعراج
بردند موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل
موسی را هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که
خلق را راه نمودند باحکام تورية بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند و با ایمان [illegible] شدند قوم

یارند بحکایت طاعات یاد از سماع [illegible] وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند بآیتهای ما یعنی علامات که بر صدق علیه داده بود يُوقِنُونَ
بی گمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه که بودند در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرد از محق را از مبطل
و هر یکی را مناسب او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید
كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند اهل مکه
فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و ویران میکردند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در این هلاک که ما کردیم لَآيَاتٍ
نشانهاست عبرتها أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی شنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا
نمی بینند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنکه ما میرانیم یعنی باران و سیل را میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم
موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرموده که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم
فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون آریم بآن آب زَرْعًا کشت زاری که گفته اند مراد غلات و ثمارات است تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن کشت
أَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَأَنفُسُهُمْ و میخورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی بینند
اثر قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که اگر قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قادر است
دادن حیات مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند کفار مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان میگویند
الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران نزدیک شد مستهزا اصحاب گفتند این فتح که وعده داده که خدا
بود زود در ما نماید إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود قُلْ بگوی ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح
لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنانرا که نگرویده اند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان زیرا که ایمان بأس
بود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نه ایشان که مهلت داده شوند در اخرت و عذاب در توقف افتد فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ روی
بگردان از نظر بر اهانت از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وَانتَظِرْ و منتظر باش نصرت إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ
بدرستیکه ایشان منتظرانند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب کرداند بر ایشانرا الحق یعلو و لا یعلی
منتظر باش تا الطاف الهی که شود • علم بر فلک [illegible] • [illegible] کالاجابة

سورة الاحزاب مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]
در اسباب نزول آورده اند که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد [illegible]
بمدینه آمدند نزول کردند روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شدند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
امان طلبیدند و استدعا نمودند که ما را بلات و منات باز گذارد و بگو که ایشانرا روز قیامت مقام شفاعت
باشد [illegible] خدای خود که این سخن بر آنحضرت شاق آمد روی مبارک در هم کشید [illegible]
و جمعی [illegible] کنند یا رسول الله [illegible] که صلاح کلی در غزا است [illegible]
و [illegible] قصد قتل کفر فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عمر ایشانرا [illegible]

احزاب

امان داده‌اند و نقض عهد روا نیست آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از
خدای در نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران را چون ابو سفیان و عکرمه والمنافقین و منافقان را چون
ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقالات ایشان حکیما حکم کننده و قول عهد
واتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آنچه را که وحی کرده میشود بتو من ربک از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان
ان الله کان بدرستی که خدای هست بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار
با وی گذار و کفی بالله و بسنده است خدای وکیلا نگاه دارنده و کارسازنده و کفایت کننده مهمات نظم
چون نظر لطف عنایت کند ◦ جمله مهمات کفایت کند ◦ آورده‌اند که ابو معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب
بود و دعوی میکرد که مرا دو دل است که هر یکی از آن فهم میکند زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین گفتندی
بودندی تا روز بدر که هزیمت یافت بگریخت یکی نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسید خبر قوم پرسید
گفت بعضی کشته شدند و بعضی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در دست و یکی در پاست ابو
معمر گفت بدان حال اطلاع نیافتم گفتم ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت
و معلوم شد که او را دو دل نیست و در باب او آیت آمد که ما جعل الله نگردانیده است خدای لرجل مر مردی را من قلبین دو دل
فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی
است و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند که آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود
که دروغ میگویند خدای تعالی هیچ کس را دو دل نداده و ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم و نگردانیده
خدای زنان شما را که ظهار میکنید ایشان را مادران شما زیرا که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و
دیگری خادمیت است در یک زن از قبیل محالات میتواند بود و ما جعل و نگردانیده خدای ادعیاءکم پسر خواندگان
شما را ابناءکم پسران حقیقی شما چون دو دل در یک درون مجتمع نشوند
عرب ظهار را طلاق میبود و پسر خوانده چون فرزند صلبی میراث میبرد حق سبحانه فرمود که چنانچه دو دل در
یک درون نباشد زوجیت و امومت در یک زن هم محالات است و فرزند صلبی و پسر خوانده در یک تن جمع نشود
ذلکم این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید قولکم بافواهکم سخنانیست که بزبان خویش میگوئید و حقیقتی
ندارد والله و خدای یقول الحق میگوید سخن راست که مطابق واقع است و هو یهدی السبیل و او راه مینماید بطریق
حق این آیت از برای زید بن حارثه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه مملوک خدیجه بود و خدیجه
او را بحضرت بخشیده بود و آنحضرت او را آزاد کرده و چون فرزندی بر وی شفقت داد و مردم پسر آن
حضرت میخواندند حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید پسر خواندگان را و نسبت کنید لآبائهم به پدران ایشان
هو این خواندن اقسط عند الله راست‌تر نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما
کنتیم الا زید بن محمد تا این آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا پس اگر ندانید آباءهم پدران ایشان را

فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی و موالیکم و دوستان شمااند
خطاب کنید یا مولای و لیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم به در آنچیزی که خطا کردید بآن چون
گفتن زید بن محمد و لکن ما تعمدت و لیکن گناه هست در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت بغیر پدر
دهد و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند
النبی اولی پیغمبر سزاوارتر است بالمؤمنین بمؤمنان من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید
عین صلاح باشد و محض فلاح ایشانست بخلاف نفس که آمر بسبب شقاوت و موجب غوایتست پس باید
که آنحضرت دوستر باشد بدیشان از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچ یک از شما تا نباشم مر او را دوستر از نفس او
و پدر و هر مردمان و در حدیث دیگر آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بغزوه تبوک عزیمت فرمود هر مسلمانرا
بخروج امر کرد بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که اولی و اولیست بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که
فرمان او را از همه فرمانها بالاتر شمارند و دوستر دانند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از
محبت خود با دیگران نظم ◦ اشتیاق در و معظم اوست دوست ◦ دوستی دیگران برعایت اوست ◦ دوستی با اصل باید
بس ◦ فرع را هرچه دارد دوست کس ◦ اصل داری فرع گو هرگز مباش ◦ تن بمان و جان یکی را خواجه تاش
و ازواجه و زنان او امهاتهم مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رؤیت ایشان زیاده بود و
وارث ذات اندرو در مصحف ابی و قراءت ابن مسعود رضی الله عنهما چنین بوده که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت
تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق سبحانه
نسخ آن حکم را میفرماید که و اولوا الارحام و خویشاوندان بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی از توارث
فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولو الارحام احق اند بمیراث
من المؤمنین از گرویدگان یعنی انصار و المهاجرین و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را با یکدیگر برادری داده
الا ان تفعلوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود الی اولیائکم با دوستان خود معروفا نیکوئی یا وصیت کنید بیاری
کان ذلک هست آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث و ذوی الارحام فی الکتاب در قرآن یا لوح محفوظ
مسطورا نوشته شده و ثابت گشته و اذ اخذنا و یاد کن چون فرا گرفتیم من النبیین از پیغمبران میثاقهم پیمان ایشان بر آنکه
خدا را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت نمایند و هر یک بشارت دهند
به پیغمبری که بعد از وی خواهد آمد و منک و از تو نیز که محمدی و من نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی ابن مریم و این پیغمبران هم اخذ نمودیم و تخصیص ذکر پیغمبران بدان جهت که اولو العزم بوده‌اند و تقدیم
پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است و اخذنا منهم و گرفتیم از پیغمبران میثاقا غلیظا پیمانی محکم و تأکید کرده بسوگند لیسأل
الصادقین تا سؤال کند خدای راستگویان یعنی پیغمبران را عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته‌اند یا از
تصدیق قوم مر ایشان را و اعد و آماده کرده است خدا للکافرین مر ناگرویدگان را عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها

يا ايها الذين آمنوا اى كسانى كه ايمان آورده ايد اذكروا ياد كنيد نعمة الله عليكم نعمت خدا را كه انعام فرموده بر شما اذ جاءتكم
جون آمد بشما جنود لشكرها جون قريش و غطفان و كنانه و يهود قريب ده هزار كس فارسلنا پس فرستاديم
عليهم بر ايشان ريحا بادى يعنى باد صبا وجنودا لم تروها و لشكرها كه نديديد يعنى ملايكه وكان الله و هست خدا
بما تعملون بانچه شما ميكنيد بصيرا بينا درين آيت بيان غزوهٔ احزابست و قصهٔ آن اجمالا چنانست كه بعد از جلاء
نضير حيى بن اخطب با جمعى از يهود بمكه شد و با ابو سفيان و اتباع او بر مقاتلهٔ حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
عهد بستند و از قريش و احابيش ده هزار كس جمع كرده عازم مدينه شدند خبر بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم رسيد
با سه هزار كس از مدينه نهضت فرموده معسكر همايون در جانب سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در
باب محاربه با اعادى كه بعدد بسيار و سلاح آراسته بودند سلمان رضى الله عنه از وضع خندق كه در بلاد عجم ميباشد خبر
بموقف عرض رسانيد و راى حضرت آن را تشريف قبول ارزانى داشته زمين بر صحابه قسمت كرده و بحفر خندق اشارت
فرمود صحابه بدان كار اشتغال نموده حضرت نيز خود مباشر كشيدن خاك و بيل آوردن [illegible] ميشد و بارها
در حفر ظفر ميداد و كلمات اللهم ان العيش عيش الآخرة ❊ فاغفر للانصار و المهاجرة ❊ بر زبان مبارك ايشان ميراند
در اثناء اين حال سنگى در غايت صلابت پيدا آمد كه تبر و بيل بدو كار نميكرد آنحضرت را خبر كردند و بسر
سنگ آمده بيل بدست مبارك گرفت و بسم الله گويان بران سنگ زده و ثلثى بشكست و نورى مانند برق از
جست و دران روشنى نظر سيد انام عليه الصلوة والسلام بر قصرهاى شام افتاد و گفت الله اكبر مفاتيح شام بمن
دادند نوبت دوم ضربت بران زد و ثلث ديگر شكسته شد و نورى ديگر ظاهر گشت قصور مداين در نظر آنحضرت
در آمد و گفت الله اكبر مفاتيح فارس بدست من نهادند سوم بار تمام سنگ در هم شكست و نورى كه از آن ظاهر
شد كوشكهاى صنعا بر آنحضرت عيان شد و گفت الله اكبر مفاتيح يمن بمن دادند منافقان [illegible]
گفتند اين چه حرف است [illegible] خندق ميكنند و فتح فارس و شام و يمن وعده ميدهند القصه
مدت شش روز كه مهم خندق صورت تمام يافت لشكر اعادى رسيدند مالك بن عوف و عيينه بن حصين با بنى اسد
و غطفان ده هزار و يهود از بالاى وادى كه جهت مشرق مدينه است در آمدند و ابو سفيان با جيش قريش و كنانه از پايان
وادى كه طرف مغرب است ظاهر شدند و يهود قريظه كه با حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم عهد بسته بودند باغواء
حيى بن اخطب عهد بشكستند و كار بر مؤمنان تنگ گشت و از هيبت آن لشكر و كثرت عدد ايشان دلهاى ضعفاى اهل اسلام
از جاى رفت جناب حق سبحانه فرمود اذ جاؤكم ياد كنيد آنرا كه آمدند بشما لشكرها من فوقكم از زبر شما يعنى از اعلاى
وادى ومن اسفل منكم و از زير شما يعنى اسفل وادى واذ زاغت الابصار و چون بگشت ديدها از حال خود و خيره شد
از خوف وبلغت القلوب الحناجر و برسيد دلها بحنجرها از [illegible] و [illegible] ميكرد و قلب از [illegible]
او تا حنجره ميرسيد وتظنون و گمان ميبرديد بالله الظنونا بخداى انواع گمانها مخلصان را [illegible] كه حق سبحانه دين
خود را غالب كرداند و [illegible] نصرت دهد و منافقان را [illegible] كه لشكر اسلام تاب حرب احزاب نياورده

ستاصل گردند هنالك ابتلى المؤمنون آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل جدا گشتند وزلزلوا
و جنبانيده شدند زلزالا شديدا جنبانيدنى سخت يعنى از جاى برفتند بمثابه كه بعضى عزم سفر و [illegible] ميشوند و
[illegible] او را [illegible] [illegible] تكرار ميفرمودند نظم آنكه [illegible] شده [illegible] ❊ هوش از سر رفته و قوت از پاى
واذ يقول المنافقون و ياد كن آنرا كه گفتند منافقان چون [illegible] والذين و آنانكه في قلوبهم مرض در دلهاى ايشان بيمارى است يعنى
ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را خداى ورسوله و فرستادهٔ او در فتح شام و فارس و يمن الا غرورا مگر وعدهٔ فريب
يعنى گمراه كردن و بازى دادن واذ قالت و آنرا ياد كنيد كه گفتند طائفة منهم گروهى از منافقان چون اوس بن قيظى و ابو عرابه
يا اهل يثرب اى اهل يثرب و آن نام مدينه و طيبه است [illegible] واقع شده و نخواست كه مدينه را يثرب
گويند القصه اين منافقان مردم مدينه را گفتند لا مقام لكم جاى بودن نيست مر شما را در لشكرگاه محمد و ايستادن
اينجا چه فايده دارد فارجعوا پس باز گرديد بمنزلها خود كه در مدينه داريد يا آنكه اقامت بر دين اسلام جه جاى فايده
رجعت كنيد بدين پدران و اجداد خود و دست از دين محمد بداريد ويستأذن و دستورى ميجويند فريق منهم النبي
گروهى از ايشان پيغمبر را يعنى بنو حارثه و بنو سلمه يقولون ميگويند ان بيوتنا عورة بدرستى كه خانهاى ما در مدينه
خاليست و استحكامى ندارد وما هي بعورة و حال آنكه خانهاى ايشان خالى نيست بلكه استحكام تمام دارد ان يريدون
نمیخواهند بدين دستورى الا فرارا مگر گريختن از حرب ولو دخلت و اگر در آمده شود بر مدينه يعنى لشكر كفار در آيند عليهم بر ايشان
من اقطارها از جوانب آن يعنى يكبارگى بر مدينه در آيند و گروه ايشان فرود گيرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته
شوند ايشان يعنى ايشان را دعوت كنند بقتال مسلمانان لآتوها هر آينه بر هر چه فتنه را بجا آورند يعنى مسارعت
كنند بدو و اجابت كنند وما تلبثوا بها و درنگ نكنند باجابت فتنه الا يسيرا مگر اندكى زود شوند و محاربه كنند با اهل اسلام ولقد
كانوا و بدرستى كه بودند بنو حارثه و بنو سلمه كه اراده كردند عاهدوا الله عهد كرده با خداى من قبل پيش از
روز احد عهد كرده بودند كه هرگز لا يولون الادبار پشتها باز نگردانند در كارزارها وكان عهد الله و هست عهد
خداى مسؤلا پرسيده شده يعنى سؤال خواهند كرد از آن عهد و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهد داد قل بگو
اى محمد كه هيچ جه لن ينفعكم الفرار سود ندارد شما را گريختن ان فررتم اگر گريزيد من الموت از مرگ او القتل يا از كشتن چه
است هر نفسى را از مرگ يا از قتل دره حتى معين كه حكم قضا بدان نافذ گرديده واذا و آنهنگام كه بگريزيد يعنى مثلا گريز
نفع كند و بهر شما در تاخير افتد لا تمتعون بر خورده نخواهيد شد الا قليلا مگر زمانى اندك چه آخر عمر فنا
خواهد بود و مرگ فرا رسيد ❊ نظم كه بهر قدم اين سراى كون و فساد ❊ كه باز دوى براه عدم نه آورد قل بگو من ذا
الذي يعصمكم كيست آنكه نگاه دارد شما را من الله از عذاب خداى ان اراد اگر خواهد خداى بكم سوءا بشما بدى
هرچه باشد او اراد بكم رحمة يا خواهد بشما نصيب و نصرت آن كيست كه منع كند از آن ولا يجدون لهم و نيابند مر منافقان براى
خويش من دون الله بجز خداى وليا دوستى كه نفع رساند ولا نصيرا و نه يارى كه ضرر باز دارد و در [illegible]
كرده از لشكرگاه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بمدينه رفت بادرا عيال خود [illegible] اسباب طرب آماده

ساخته و نبید و نعل پیش خود نهاده کفتای برادر تو اینجا در طرب کرداری و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نیزه و شمشیر جولان کند برادر در جواب او که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا احاطه کرده است و محمد هرکز از ین ورطه نیابد آن مرد باز کشت و کفت بروم و آن حضرت را از مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل علیه السلام پیش تر فرستاده آیت آورده که قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِینَ باز دارندکان از نصرت رسول را از کروه شما وَالْقَائِلِینَ لِإِخْوَانِهِمْ و کویندکان مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَیْنَا بیاید بسوی ما و کفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند با ابوسفیان یا یهود میکفتند منافقان را که خود را در معرض تلف میکنید و از یاری محمد بر کردید منافقان یعنی یهود را بعنود خلق شده از جنک پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید وَلَا یَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند نا بکارزار کفار إِلَّا قَلِیلًا مکر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ در حالتی که بخیلانند بمعاونة یا نفقه بر شما میخواهند که ظفر و غنیمت بر شما نباشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَیْتَهُمْ بینی ایشانرا که از غایت جبن یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ مینکرند بسوی تو تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ میکردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان عجب دارد کَالَّذِی یُغْشَیٰ عَلَیْهِ مانند کسی که غش آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرک فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترس ایشان سَلَقُوکُمْ بر نجانند شما را یا بما آویزند و زنبان و سخنان سخت کویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز و تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیلند عَلَى الْخَیْرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولَٰئِکَ آن کروه لَمْ یُؤْمِنُوا نکرویده اند فَأَحْبَطَ اللّٰهُ پس باطل کردانیده است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی آنچه کرده اند و عرض کرده اند یا اظهار کرده خدای بطلان اعمال ایشانرا وَکَانَ ذَٰلِکَ و هست آن احباط عَلَى اللّٰهِ بر خدای یَسِیرًا آسان یَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ پندارند این کروه احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ یَذْهَبُوا باز نکشته اند یعنی ترس و بد دلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان رفته باشند هنوز می پندارند که کوچ نکرده اند و هنوز کرد اکرد مدینه فرود آمده و بجنک ایستاده وَإِنْ یَأْتِ الْأَحْزَابُ و اکر بیایند این لشکر نوبتی دیکر یَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا میکنند اکر ایشان بَادُونَ صحرانشینان باشند فِی الْأَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بیم جنک میخواهند که در بادیه ساکن شوند یَسْأَلُونَ می پرسند آینده و رونده را عَنْ أَنْبَائِکُمْ از خبرهای شما و دشمنان که چه کذشته باشد میان شما و ایشان وَلَوْ کَانُوا و اکر باشند فِیکُمْ در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله اتفاق افتد مَا قَاتَلُوا کارزار نکنند إِلَّا قَلِیلًا مکر اندکی لَقَدْ کَانَ لَکُمْ بدرستی که هست مر شما را ای مومنان فِی رَسُولِ اللّٰهِ در رسول خدای أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی ثبات کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد در شداید و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او مرا اقتدا خصلتی نیکوست لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللّٰهَ مر آنکس را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَالْیَوْمَ الْآخِرَ و نعیم روز واپسین را وَذَکَرَ اللّٰهَ کَثِیرًا و مر آنکس را که یاد کرد خدای را بسیار به دل و زبان در صحف آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که با جتماع ایشان کار بر شما سخت کردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ

و آن هنکام که دیدند مومنان لشکرهای احزاب را قَالُوا کفتند روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیده بودند هَٰذَا مَا وَعَدَنَا این آنچه وعده کرده بود ما را خدای که أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ وَرَسُولُهُ و آنچه فرموده بود رسول او که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ و راست کفت خدای و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود دیدن احزاب مر مومنانرا إِلَّا إِیمَانًا وَتَسْلِیمًا مکر باور داشتن مواعید الهی را و کردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را کسانی که در وصول در ان تسلیم مندرج است مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از کرویدکان رِجَالٌ مردانند چون عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان که چون در حرب کاه ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشند ثبات قدم و مقاتله بجان دارند که تا شربت شهادت بچشند آرا بنکرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید که صَدَقُوا ما عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ راست کرده اند آنچه را که عهد کرده بودند با خدای بر آن و آنچه که آن ثبات بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ پس از ایشان کسی هست که بکزارد و وفا کرد نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس بن نضر وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی و بعضی خود را بدل نساختند لِیَجْزِیَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای الصَّادِقِینَ راست کویانرا بعهد و فا کند که ایشان بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ و عذاب کند منافقانرا إِنْ شَاءَ اکر خواهد که بر نفاق بمیرند أَوْ یَتُوبَ یا بار کردد بتوفیق توبه عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی ایشانرا توبه دهد إِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که هست خدای غَفُورًا آمرزنده آنرا که توبه کند رَحِیمًا مهربان بر کسی که بر توبه میرود را خدا داده است که احزاب بیست روز یا بیست و هشت روز بر ظاهر مدینه توقف کرده بودند و روزها بکارزار خندق آمدندی و از جانبین جنک تیر و سنک شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با جهار تن دیکر از دلیران لشکر کفار خندق را عبره کرده پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنکسار میکردند علی بضرب تیغ او را بدو نیم زده و دیکران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دو شنبه و سه شنبه و چهار شنبه در مسجد دعا کرد بر احزاب روز چهار شنبه بین الصلوتین اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کاری فرستاد و باد صبا بیست و یک نصرت ما دید و چراغ را کند با دادیه صبا را بر دوار لشکر افکند و آتشها ایشانرا کشتن کرفت و ملایکه فرود آمدند طنابهای خیمها ایشان و میبریدند خیمها میکندند ایشان در دل های رعب بحضرت رسول نهادند و مدد قتال نموده و اقبال ابو سفیان و نصرت کشاده کشت و ایشان بر دو شبه و آمدند خیبر را آن فتح که مفتاح آن دولت بود بر آمد وَرَدَّ اللّٰهُ و باز کردانید خدای از مدینه الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافر بودند یعنی احزاب بِغَیْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک رفتند لَمْ یَنَالُوا خَیْرًا نیافتند غنیمت و ظفری وَکَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ مومنانرا جنک کردن بسبب

باد صبا و ملائکه و کفی الله المؤمنین القتال و هست خدای قویا توانا بر احداث هرچه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم
کرد بحرب بنی قریظه و ایشان که عهد شکسته مددکار احزاب بوده بودند لشکر اسلام ایشان را بیست و پنج روز محاصره کردند
کار بر ایشان تنگ شد به حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و
کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که
کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان حکم کرده بود حق سبحانه از این واقعه خبر میدهد که و انزل الذین و فرود آورد
خدای تعالی آنان را که ظاهروهم یاری دادند احزاب را و مدد ایشان کردند من اهل الکتاب از اهل تورات یعنی یهود قریظه
و فرود آورد من صیاصیهم از قلعه‌های ایشان و قذف و افکند فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فریقا
گروهی را میکشید که مقاتله بودند و تأسرون و اسیر میکردید فریقا گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان
و اورثکم و میراث داد شما را ارضهم زمینهای ایشان یعنی مزارع و حدایق و دیارهم و سرایهای ایشان یعنی حصون و
قلاع و اموالهم و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی و ارضا لم تطؤها و داد بشما زمینی را که نرفته‌اید در آن با آنکه
آن بود [illegible] خیبر است یا ممالک فارس و گفته‌اند که هر زمینی که بحوزه اسلام درآید تا قیامت در وی داخلست
و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیرا توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بر دلالت سید عالم
نظم لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراهست ٭ لاجرم هر قفل ظلم را کلید میگیرد ٭ آورده‌اند که در سال تاسع از هجرت
سید عالم علیه افضل الصلوة و السلام از ازواج طاهرات هجرت نموده سوگند خورده که یک ماه با ایشان مخالطه
نکند و سبب آن بود که ازوی نفقه و کسوه زیادت از مقدور طلبیدند [illegible] دو زن مصر و ابنا آن و جز آن
طمع میکردند که در تصرف آنحضرت بود [illegible] آیات [illegible]
بعضی [illegible] بود [illegible] عدد تمام شد بود جبرئیل
و آیه تخییر فرود آورده که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید الحیوة
الدنیا زندگانی دنیا یعنی تنعم در آن و زینتها و آرایش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایها رنگارنگ فتعالین پس
بیائید که بدهم شما را متعه طلاق امتعکن و اسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردنی نیکو بی‌خشونت و کراهت و ان کنتن
تردن الله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدا را و رسوله و خشنودی رسول او را و الدار الاخرة و نعیم سرای دیگر را فان
پس بدرستیکه خدای اعد آماده کرده است للمحسنات مرزنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار حق تعالی کنند
اجرا عظیما مزدی بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده‌اند که چون آن ازواج طاهرات خدای
و رسول را اختیار کردند [illegible] یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یأت منکن هرکه بیاید از شما بفاحشة
بکاری ناپسندیده مبینة پیدا کرده [illegible] حفص بکسر یا خوانند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول
صلی الله علیه و سلم یضاعف لها العذاب دو تو کرده شود مر او را عذاب ضعفین دو برابر آنکه زن دیگر را باشد چه گناه شما زشت
ترست و کان ذلک و هست این تضعیف علی الله یسیرا بر خدای آسان [illegible] و الحجر

تقتلون

کان الله

و من یقنت و مداومت کند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان بردار لله و رسوله مر خدای و رسول او را و تعمل صالحا
و کند کار شایسته و پسندیده نؤتها اجرها بدهیم بزد او را مرتین دوبار یکبار بر طاعت و یکبار بر طلب خشنودی پیغمبر
و اعتدنا لها و آماده ساختیم برای آن زن رزقا کریما روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او یا نساء النبی ای زنان
لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل و زیادت است بر سایر نسوان ان اتقیتن اگر بپرهیزید
از سیران خدای و فرمان او پس فلا تخضعن بالقول پس نرم و فرو مگیرید در سخن گفتن چون زنان دیگر فیطمع
الذی پس طمع کند در شما کسی که فی قلبه مرض در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور و قلن و بگوئید قولا معروفا
سخنی نیکو و پسندیده دور از ریبت و قرن و آرام گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش و لا تبرجن و اظهار زینتها مکنید
چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس بوده تا وقت نوح علیهما السلام
و اصح آنست که جاهلیت اولی زمان ابراهیم علیه السلام بوده که در آن زمان لباسها بر دوزانیده بافتند و زنان خود را بر مردان عرض
کردندی و جاهلیت اخری بیان [illegible] محمد است علیهما الصلوة و السلام و بعضی گفته‌اند که جاهلیت اولی [illegible]
چون خراب بودن جاهلیت اولی و اقمن الصلوة و بپای دارید نماز را که اصول طاعات بدنیه است و آتین الزکوة و بدهید زکوة
را که اشرف عبادات مالیه است و اطعن الله و فرمان برید خدای را در فرایض و رسوله و پیغمبر او را در سنن انما یرید الله جز
این نیست که میخواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهلبیت پیغمبر و یطهرکم و پاک کرداند
از معاصی تطهیرا پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیه دلیلست بر آنکه ازواج نبی اهلبیت ویند و در وسیط از
عکرمه نقل میکند که مراد از اهلبیت ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیبست چه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد او و در احقاف
ابو منصور ماتریدی همچنین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر بر آن دلالت دارد که اهلبیت
ازواج باشند الا آنکه عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده‌اند که اهلبیت فاطمه و علی و حسن و
حسین‌اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در
خانه من بود که برفراشی و گلیمی [illegible] نشسته بود فاطمه رضی الله عنها درآمد و حریره پخته در سبوسات با گوشت بخته آورده
حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندان را بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خورده شد
صلی الله علیه و سلم آن گلیم را بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهلبیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه
این آیه نازل شد در سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نیز از اهلبیت توام فرمود که انت علی خیر و از این جهت
که آن عبارت از زنان طلاق بیکند نظم آل العبا رسول الله و ابنته ٭ و المرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا و در تیسیر
و دیگر از تفاسیر نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون وقت نماز بدر خانه فاطمه رضی الله عنها
گذشتی الصلوة اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا و اذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی
خوانده میشود بر شما فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله از آیات کلام الله و الحکمة و از سخنان پیغمبر که مشتمل

شرح اهل الجاهلیة الاولی

اثبات حق میکنند بر حفظ قرآن و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا و هست لَطِيفًا نیکوکار به شما خَبِيرًا دانا با اقوال و افعال شما
شاو بعد از نزول آیة در بارهٔ ازواج طاهرات چون زنان مسلمانان گفته بادی برا ما هیچ نازل نشد حق سبحانه آیة
فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که گردن نهادگان حکم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان
از رجال و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در
قول و عمل از ذکور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
و تواضع کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه کنندگان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه
داران از برای خدای فرضا و نفلا از رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارندگان فرجهای خود را
از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده مر خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده مر او را أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده
است خدای لَهُمْ مر ایشان را از ذکور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ زیاده بر طاعات ایشان
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب بنت جحش را دختر عمه خود بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود
زینب گمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده ابا کرد و چه جای زید
و دختر عمه پیغمبر بود گفت مرا چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز بران راضی نبود حق سبحانه این آیة فرستاد
که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نشاید هیچ مرد گرویده را یعنی عبدالله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورنده یعنی
زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند خدا و رسول او أَمْرًا کاری یعنی نکاح زینب با زید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ که باشد مر
ایشان را اختیاری و برگزیدنی مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چه بر مؤمن واجب شود که اختیار خود را تابع اختیار خدا
و رسول سازد وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدا و رسول او را از حکم کتاب و سنت بگردد
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلَالًا مُبِينًا گمراهی هویدا چه اگر عناد ورزد و اعتقاد کند کفرست بعد از نزول
آیة زینب را نکاح دادند به زید و شد اما بعد از نزول آیة ایماء بود بدانکه زینب داخل ازواج طاهرات خواهد بود و
میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بنابر آنکه زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع می شد
کما قال الله تعالى وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکسی را که انعام کرده است خدای عَلَيْهِ بر وی باسلام و بتوفیق
خدمت و متابعت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کرده بودی بر وی بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که
مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب را وَاتَّقِ اللَّهَ
و بترس از خدای در کار او و از وی جبر طلاق مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ
آنچه خدای پیدا کننده آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طاهرات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش
مردم که گویند زن پسر را بخواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارترست که از وی ترسی و را انچه باید ترسید
ترسی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیت نتیجه علم است انما
يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و پیغمبر گفته انا اعلمکم بالله از همه عالم اخشی بوده لطیفه خوف و خشیت نتیجه علم است

هر کرا علم بیش خشیت بیش. هر کرا خوف شدید شوق بیش. باشد از جمله رهروان در پیش آورده اند که زید مر زینب را
طلاق داد و بعد از انقضاء عدت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هم او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را
حضرت زینب آمد و قصه عرض زینب رسانید از غایت فرح سجدهٔ شکر گزارد و گویند دو رکعت نماز کرده و گفت خدایا رسول
تو مرا خواستگاری میکند اگر شایسته ام پس بزوجه ده. فی الحال دعاء او مستجاب شد و آیة آمد که فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ پس آنگاه که
برسید زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد از حاجت طلاق زینب بود چون مراد خود از او
یافت یعنی طلاق داده و عدت بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر
مؤمنان تنگی یا اثمی در باب فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند
مراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عده بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا کرده شده یعنی بوده
است بی شبهه چنانچه بهم زینب رضی الله عنها بسید عالم بعد از نزول این آیة زینب آمده و ستوری زینب گفت یا رسول الله حق
دو گواه حضرت فرمود الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده
به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ عذری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ در
آنچه تقدیر کرده است خدای برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا
در آنکسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد از انبیاء و گفته اند که خدای نفی حرج کرده از ایشان در آنچه مباح کرده ایشان را
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست امر خدای قَدَرًا مَقْدُورًا قضاء مقضی و حکم ثبوت الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنکسانی که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدا را
با امتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و میترسیدند از او وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از هیچ کس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است
خدای حَسِيبًا کافی و بسنده کار انبیا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس جز از وی نباشد بعد از
واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن و بیان دراز شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود
بخواهد و زید را با آنکه پسر خوانده بود و در حکم شرع شریف پسر صلبی بدانست حق سبحانه آیة فرستاد مَا كَانَ مُحَمَّدٌ
نیست محمد علیه الصلوة والسلام أَبَا أَحَدٍ پدر هیچ یک مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما اگر چه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما
ایشان بحد رجال نرسیدند پس او بحقیقت پدر صلبی نیست کسیرا و لازم آید بسر حرمت مصاهرت باشد
وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و لیکن او فرستادهٔ خدایست وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبران او را
ختم کردند و خاتم یعنی آخر نیز هست یعنی او ست آخر انبیا بنو ظهور هر چند انوار ولایت ایشان بود بظهور بوده وَكَانَ
اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود در عیون الحقایق
آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که صحیح دعوی جمیع انبیا جز بمتابعت
حضرت رسالت پناه نتوان کرد که کنتم تحبون الله فاتبعونی و حرف دیگر آنکه کتاب بمهر اوست شرف جمله
انبیا نیز بآنحضرت و شاهد کتاب بمهر اوست پس شاهد در مخلوقات او خواهد بود و چنانکه علی هؤلاء
شهیدا و چون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد همچنان ابلاغ نبوت بآنحضرت بود ختم شد ایشان نیز

اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی نظم مهر این خاتم شدست او که بجود • مثل او نبود و نه خواهند بود • چونک
در صنعت برد استاد دست • نه تو گویی ختم صنعت بر تو است • یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذکروا الله
کنید خدا را ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تحمید و تمجید و تکبیر و تهلیل
و سبحوه و تسبیح گویید او را یا نماز گزارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز شام و جمیع اشتغالات از روی
آداب است قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بر دل ممکن است در زبان ممکن نیست و در لطایف
قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره و ذکر
دوست ذکر فراوانست دوستی نکند دو که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند نظم در هیچ مکان نیم ز فکر رخ تو
در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل • هو الذی یصلی علیکم اوست خدای که درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما و ملائکته
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را این درود خدا و ملایکه لیخرجکم برای آنست که
تا بیرون آورد شما را من الظلمات از تاریکیها کفر الی النور بروشنائی نور ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت
بر خروج چه در وقت درود خدا و ملایکه برایشان ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمت
معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از ترک [illegible] بنور شهود و نور یقین و در بحر الحقایق آورده که از ظلمات
بشریت بنور روحانیت وکان و هست خدای بالمؤمنین رحیما بگرویدگان مهربان که خود برایشان رحمت میکند
و ملایکه را بآمرزش ایشان میفرماید تحیتهم تحیت مؤمنان از خدای یوم یلقونه روزی که ببینند عزرائیل
سلام سلامتیست که خبر باشد بسلامت از هر آفتی و بعضی گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایة غیر مذکور
روزی که ببینند عزرائیل علیه السلام برایشان سلام گوید واعد لهم و آماده کرده است خدای برای مؤمنان با وجود
تحیت برایشان اجرا کریما مزدی نیکو که بهشت است و نعیم او یا ایها النبی ای پیغمبر ما کرامت انا ارسلناک بدرستیکه
ما فرستادیم ترا شاهدا گواه بر تصدیق و تکذیب امت و مبشرا و مژده دهنده برحمت و نذیرا و بیم کننده از عقوبت وداعیا
و خواننده الی الله بپرستش خدای و اقرار بتوحید او باذنه بفرمان او و توفیق و تیسیر او و سراجا منیرا و چراغ روشن
یا خداوند سراج منیر که قرآنست آورده اند [illegible] پیغمبر را چراغ خواند زیرا که چون سراج ظلمت را محو کند وجود
وجود آنحضرت ظلمت کفر از عرصه جهان نابود ساخت بیت ای [illegible] • جهان از داده از ظلمت
دیگر هر چه در خانه کم شود بنور چراغ توان یافت و حقایقی که از مردم پنهان و پوشیده بود بنور این چراغ [illegible]
انوار معرفت روشن گشت بیت از ره جانها برانش [illegible] شایسته • و زو چشم جهان از روشنائی [illegible] • دیگر [illegible]
دزدان صاحب [illegible] داده • دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و دزد را واسطه [illegible] و معقوبة آنحضرت
نیز دوستان او را سبب [illegible] و منکران او را موجب حسرت و ندامت است و منیر [illegible] یعنی تو چراغی چون
چراغها و دیگر چراغ آن چراغها [illegible] و کاهی [illegible] از اول تا آخر روشنی چراغها باد [illegible] شوند و
هیچ کس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره دیگر چراغها شب نور

دهند نیز روز و بوقت ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخت و روز قیامت نیز بنور شفاعت روشن خواهد ساخت
نظم شد بدنیا رخش چراغ افروز • شب ما گشت ز التفاتش روز • باز فردا چراغ افروزد • که از آن جرم عاصیان سوزد
در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را سراج گفت آن چراغ آسمانست
و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ ساز [illegible] و این چراغ [illegible] آن چراغ ابد
است و این چراغ جان وجود بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته
بعرصه گاه وجود آمده اند بیت از ظلمات عدم راه که کردی بیرون • گر شمع نبودی تو شمع وجود [illegible] • واشارت
بعضی فرموده است نظم [illegible] • چراغی بود بر دست [illegible] • وبشر المؤمنین و مژده
مؤمنان را بان لهم بانکه ایشانراست من الله از خدای فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزد کارها ایشان یعنی
[illegible] شریف ترین جایست ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر [illegible]
ایشان ثابت باش ودع و بگذار و دست بدار اذاهم مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام
مباش [illegible] ایشان [illegible] وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای که در دفع ایشان وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا
کارساز [illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات
چون بخواهید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه [illegible] امام شافعی
[illegible] فما لکم علیهن من عدة [illegible]
[illegible] ذالکم [illegible] تعتدونها [illegible] فمتعوهن
[illegible] نصف مهر لازم است و متعه مندوب
[illegible] وسرحوهن [illegible]
سراحا جمیلا [illegible]
یا ایها النبی ای پیغمبر انا احللنا بدرستیکه ما حلال کرده ایم لک برای تو ازواجک زنان ترا اللاتی آتیت آنها که دادی اجورهن
مهرهای ایشان را [illegible] وما ملکت یمینک و حلال
[illegible] مما افاء الله علیک [illegible]
[illegible] وبنات عمک و دختران عم ترا وبنات عماتک و دختران عمهای تو
وبنات خالک و دختران خال تو وبنات خالاتک و دختران خالهای تو اللاتی هاجرن معک آن
زنان از مذکورات که هجرت کرده اند معک با تو [illegible] هجرت در حق آنحضرت باشد
[illegible] وامرأة
مؤمنة و زن مؤمنه ان وهبت اگر ببخشد نفسها للنبی نفس خود را پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها
[illegible] خالصة لک [illegible] من دون المؤمنین بجز مؤمنان

خصوصیات آنحضرت است که زن را بی مهر در هبه و بهبه قبول کند امام اعظم رح فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد
میشود اما مهر لازم است و در بعض موهوبه اختلاف کرده اند و اظهر آنست که هبه واقع شده است از زینب بنت
خزیمه که ام المساکین گویندش یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان گفته که
بهلال از مواسیه و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم
محترم آنحضرت بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات یافت اما نزد اهل سیر هبه ام شریک واقع شده و
دولت عقد در نیافته قد علمنا بدرستی که ما دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر مؤمنان از شرایط عقد
فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره و ما ملکت ایمانهم و در
مملوکات ایشان یعنی توسعه [illegible] و ما حلال کرده ایم ترا بی مهر و هبه و بی مهر لکیلا یکون علیک
حرج تا نبود بر تو تنگی و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده مر چیزیرا که بهتر از وی دشوارست رحیما مهربان
بتوسعه جایی که مظنه حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر کرا خواهی منهن از ازواج خویش وتؤوی
و جای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود داری از ایشان من تشاء هر کرا خواهی در روایت آمده که چون قسم
بر ذمه آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر میگوید [illegible] ازواج [illegible] سوده که نوبت خود بعایشه رضی الله عنها
بخشیده بود آنحضرت رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر و صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد [illegible] یعنی سوده
صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن رعایت قسم نکرد [illegible] ایشان هر گاه که میخواست [illegible]
خواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و زینب و ام سلمه رضی الله عنهن ومن ابتغیت و هر کرا که خواهی
که باز طلبی و بجوی ممن عزلت از آنان که جدا کرده فلا جناح علیک پس نیست گناهی بر تو ذلک آن معروضات را باز طلبی و [illegible] نزدیک
خود خوانی ادنی ان تقر نزدیکترست بآنکه روشن شود اعینهن چشمهای ایشان ولا یحزن و اندوه ناک نشوند
ویرضین و خشنود باشند بما آتیتهن بآنچه دهی ایشانرا کلهن یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و
ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نمیشوند [illegible] والله یعلم و خدای میداند ما فی قلوبکم
آنچه در دلها شماست از رغبت و کراهت وکان الله و هست خدای علیما دانا بضمایر بندگان حلیما بردبار
که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یحل حلال نیست لک النساء مر ترا زنان من بعد از پس این نه که در عقد
تواند [illegible] در حق آنحضرت [illegible] ولا ان تبدل و حلال نیست که بدل کنی بهن بدیشان من ازواج
از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری نکاح کنی ولو اعجبک و اگرچه بشگفت آرد ترا
خوبی ایشان الا استثناست از زنان یعنی حلال نیست بر تو زنان بر این زنان که داری الا ما ملکت یمینک مگر آنچه
ملک [illegible] دست تو یعنی تصرف تو درآید [illegible] وکان الله و هست خدای علی کل شیء رقیبا بر همه چیزها
نگاه دارنده [illegible] که از سر رقیب حق آگاه کرده [illegible] او را از مراقبه [illegible]
دانسته است و در نهان و آشکارا با ادب و حرمت زیست نظم [illegible]

نهان و آشکار خویش نگه داشت آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول فرمود
ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت [illegible] داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب
در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و بیرون رفت
و اکثر صحابه برفتند و سه کس همچنان بسخن مشغول شدند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد
بعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب درآمد و من هم خواستم که درآیم پرده در پیش
من فرو گذاشت و آیه حجاب نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید
بیوت النبی بخانه های پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شود شما را یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام
و آنکه شما را حکم درآید غیر ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید اناه رسیدن طعام را چه بود
که وقت نهار میداشتند [illegible] منتظر میشدند و آنرا خوش بنشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید ولکن اذا
دعیتم و لیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس درآیید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید
ولا مستأنسین لحدیث و منشینید آرام گرفتگان برای سخن گفتن ان ذلکم بدرستی که درنگ شما و استیناس بکلام کان
یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد از شما که بگوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدا
شرم نمیدارد از شما که گوید من الحق از گفتن راست واذا سألتموهن و چون خواهید از زنان پیغمبر متاعا چیزی از
امتعه خانه که بدان نفع گیرند فاسألوهن من وراء حجاب پس بخواهید از ایشان از پس پرده ذلکم آن سوال از وراء
حجاب اطهر پاکیزه ترست و پاکیزه [illegible] لقلوبکم مر دلهای شما را وقلوبهن و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه وما
نشاید و در اسباب [illegible] آیه حجاب را دلالت دیگر هست وما کان و نرسد و نشاید لکم مر شما را ان تؤذوا آنکه
برنجانید رسول الله فرستاده خدا را [illegible] باشد ولا ان تنکحوا و نشاید شما را که نکاح کنید ازواجه
زنان او را که مدخول بها باشند من بعده از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد که ازواج او مادران امت اند و مادران
بر فرزند حرام است [illegible] ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نکاح ازواج
او [illegible] کان عند الله هست نزدیک خدای عظیما گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات
او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او یکسانست حقوق تعظیم یکی است [illegible] درجه حیات
[illegible] شفاعت کبری [illegible] بیت [illegible]
که جز بقات اقبال او نیابد [illegible] آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد من عایشه را
بخواهم و دیگری [illegible] در خاطر گذشت و بزبان نیاورد ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح
بعضی از امهات مؤمنان و بزبان گوئید او تخفوه یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست بکل شیء علیما به چیزها از سر و علانیه دانا و بر آن شما را جزا خواهد داد [illegible]
که بعد از نزول آیه حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شوند پدران و برادران و خویشان گفتند که ما را نیز [illegible]

حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد یا نه آیه آمد که لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی به پدران
خویش ولا ابنائهن ونه به پسران خود ولا اخوانهن ونه به برادران خویش ولا ابناء اخوانهن ونه به پسران برادران خود ولا ابناء
اخواتهن ونه به پسران خواهران خویش ولا نسائهن ونه به زنان ایشان یعنی مومنات ولا ما ملکت ایمانهن ونه بانچه مالک
شده است دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزکان و صحیح آنست که کنیزکان و شرح این بحث در سوره نور گذشت [illegible]
بخطاب بجهت تشدید تقوی امر فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید واتقین الله و بترسید از خدای و پرده شرم را
چاک مکنید ان الله کان بدرستیکه خدای هست علی کل شیء بر همه چیز و از افعال و اقوال شما شهیدا گواه و از هر چه در خاطر
و باطن کرده آگاه بیت دیده بپوشید زنا محرمان • در شهر با پرده هم دکان • در پرده اقوی جلوه کار • خوش
بشنید بصر مقال • اکثر جز و از فحاوی آیتها گذشته التزام تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم
مفهوم میشود در این کرده آیتها با یک که اشارت بکمال عنایت در باره آنحضرت و فرمود ان الله بدرستیکه خدای
وملائکته و فرشتگان او یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه بخدا و رسول گرویده اید
صلوا علیه صلوة گوئید بر وی وسلموا وسلام گوئید بر وی تسلیما سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی
وصلوة از خدا رحمت است و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی یعنی اللهم صل علی محمد است که بار خدای
تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در
شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء و مرسلین علیه و علیهم افضل الصلوات
والملایکة [illegible] جمیع و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آنحضرت در این آیه محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار
واجب تمام [illegible] گوید در همه عمر یکبار واجبست و زیاده بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آن تاکید
یعنی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی ره در تشهد اخیر واجب است و بمذهب امام اعظم ره سنت و بر قول
علما شافعیه رحمهم الله در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف است بعضی بر آنند که هر
درود گفتن واجبست و جمعی گویند که در یک مجلس یکنوبت یا بیشتر واجب بود و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت
در مجلس هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجبست و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی
فرموده که افضل آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن صحت پیوسته و الفاظ وارده در تمام
یاد نموده [illegible] اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابرهیم و علی
آل ابرهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آله و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم فی العالمین انک حمید
مجید فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آداب آن که رعایت باید نمود حواله بمطالعه رساله تحفة الصلوات
نمط یا سید الانام درود بجناب تو • بود زبان امت سوما [illegible] صبح و شام • از ما که تو به تحفه فرستیم از درود
در دست ما جز صلوتیست والسلام ان الذین بدرستیکه آنانکه یوذون الله میرنجانند خدایرا یعنی ارتکاب میکنند
آنچه نزد خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کشتن کافر و مکر ورسوله و میرنجانند پیغمبر او را

تو را که ساحر و شاعر میگویند و طعنه [illegible] و دندان [illegible] شکسته ساخته لعنهم الله دور کرد ایشانرا خدای
ایشانرا از رحمت خود فی الدنیا والاخرة در سرای دنیا و آخرت واعد لهم و آماده کرده برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار
کننده والذین یوذون المومنین و آنانکه میرنجانند مردان گرویده را چون صفوان [illegible] والمومنات و زنان گرویده را چون
عایشه صدیقه رضی الله عنها بغیر ما اکتسبوا بغیر آنکه کسب کرده اند جرمی یا جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس بر گرفتند
و بر داشتند بهتانا دروغی و بدی که [illegible] واثما مبینا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت و مستحق گناه ظاهر میشوند
و گفته اند آیه در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالایق و مزخرفات ناخوش میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده
که روزی عمر رضی الله عنه کنیزکی آراسته دید که بسیار بکاری داشت ملامت کرد و [illegible] ادب نموده منزجر ساخت کنیزک شکایت
بخواجه خود آورد [illegible] سخنان شنیع [illegible] گفت [illegible] شده و گویند در شان زنا کاران
که شبها بر سر راه نشستندی و دست شدی بر کنیزکان دراز کردندی و میگویند که [illegible] علامت
حرایر آن بود که سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان
تحاشی مینمودند لاجرم آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو زنان خود را وبناتک و دختران خود را ونساء
المومنین و زنان مومنان را که وقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر رویها و
بدنهای خویش من جلابیبهن چادرها خود یعنی چهره و ابدان را بدان بپوشند ذلک این پوشیدن چهره و بدن ادنی
نزدیکتر است ان یعرفن بانکه ایشانرا بشناسند بصلاح و عفت یا تمیز شوند بآزادگی فلا یوذین پس ایذا کرده نشوند
یعنی زانیان تعرض نکنند ایشانرا وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده که آنچه گذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان
که مصلحت ایشان بگوید لئن لم ینته المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق والذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در
دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش والمرجفون و آنکه مکر کنند و خبرها را [illegible]
آنها که خبرهای بد [illegible] فی المدینة در مدینه از لشکرها اسلام و معایب مومنان لنغرینک بهم هر آینه ترا بر [illegible]
و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک
[illegible] ملعونین رانده گان [illegible] اینما ثقفوا هر کجا یافت شوند اخذوا گرفته شوند
[illegible] وقتلوا تقتیلا و کشته شوند کشتنی بخواری سنة الله سنت نهاده است
سنت نهادنی فی الذین خلوا من قبل در آنانکه گذشته اند پیش از ایشان [illegible] منافقان
کرد ولن تجد و هرگز نیابی لسنة الله مر سنت خدای را تبدیلا بدل کردن و تغییر دادن یسئلک الناس می پرسند ترا مردم
یعنی کفار بامتحان واستهزا عن الساعة از ساعت قیامت قل بگو انما علمها عند الله جز این نیست که دانستن وقت قیامت
نزدیک خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی
[illegible] لعل الساعة شاید که آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستیکه خدای لعن الکافرین
[illegible] یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود واعد لهم و آماده کرد برای عذاب ایشان

آتش افروخته خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب باشند لا یجدون
ولیا محبی ولا نصیرا دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم
یاد کن روزی را که گردانیده شود تقلب وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی کاهی ایشانرا بر پشت
خوابانند و کاهی رو در روی در افکنند یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان بردیم خدایرا و اطعنا
الرسولا و فرمان برداری کردیم پیغمبر را و قالوا و گویند اتباع و اراذل القوم ربنا ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی
که فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را و کبراءنا و بزرگان و پیشوایان دینرا فاضلونا السبیلا پس گم کردانیدند
راه ما را یعنی ما را از راه بیرون بردند و با فسون و افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار ما حکم کن بیان ما آتهم بده ایشانرا
ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که ما را داده زیرا که ایشان ضال بوده اند و هم مضل والعنهم و لعنت کن ایشانرا لعنا کبیرا
لعنتی بزرگ که با نخوانده شده و مقرر است که هرکرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند نظم هر کرا قهر تو
کتواند خواند ◦ و آنکرا لطف تو خواند کتواند راند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین
مانند آنانکه آذوا موسی بر نجانیدند موسی را یعنی پیغمبر محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را برنجانیدند
و او را بزنا نسبت کردند و شرح آن در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک کردانید خدای او را مما قالوا از
آنچه گفتند و زن را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند با کمی با عتراف نمود یا آنکه چون با هرون علیه السلام
طور رفتند و هرون آنجا وفات یافت گفتند تو بر وی حسد بردی و وی را کشتی حق سبحانه ملایکه فرمود تا او را
از قبر بیرون آوردند و در میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خداوند و را برآئی کرده اید تا برائت
ذمه او را اقرار کرده یا او کشته کردند که او عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی جامه بر سر سنگ نهاده بود و در آب رفت
آن سنگ با جامه روان شد و میان قوم در آمد موسی علیه و هنه از عقب آن میدوید و بنی اسرائیل دیدند که او را
هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی عند الله نزدیک خدای وجیها با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه گرویدگان بترسید از عذاب خدای و در ارتکاب مکاره و بر حیر ندار ایذاء
رسول او و قولوا و بگوئید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان یا در خواست از ضد آن یعنی
دروغ مگوئید و ناراستی مکنید در سخن بجهه حرمت عایشه و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله
یا سخنی که بآن رضای خدا طلبند و قول جامع در این باب آنست که قول سدید سخنیست که صدق آن شده کذب
بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته بر چنین سخن گوئید یصلح تا اصلاح آورد خدای لکم
برای شما اعمالکم کردارهای شما یعنی آنرا اصلاح جمیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد و یغفر لکم و بیامرزد
شما را ذنوبکم گناهان شما را ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدایرا و رسوله و پیغمبر او را در انچه فرماید فقد فاز پس
کرویده بخیر و بمراد خود و ظفر و فوز یابد فوزا عظیما ظفری بزرگ که گفته اند انا عرضنا الامانة بدرستی که عرض
کردیم امانت را که طاعت احد ده شرع است و در موضع قبیده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم

یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر عرض کردیم آنرا علی السموات و الارض بر آسمانها و زمین
و الجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب و فهم که در ایشان آفریده بود فابین پس سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بر دارند
امانت را و اشفقن منها و بترسیدند از آن و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم نه قادر بر کشیدن
عقاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بریه و بحری اند که اعراض کردند از تحمل
نه از روی مخالفت و حملها الانسان و برداشت آنرا آدم ضعیف انه کان بدرستی که هست انسان ظلوما ستمکار
بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن تحاشی کردند او با عجز خود قبول کرد جهولا نادان بحجم
آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کردیم لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین و المنافقات مردان
و زنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین و المشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت
و یتوب الله و باز گردد خدای برحمت علی المومنین و المومنات بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وکان الله
و هست خدای غفورا آمرزنده تائبان رحیما مهربان بر ایشان علما و هر فا ... در این آیه سخن بسیار است و آنچه
اجمالا ایراد کرده میشود جمعی بعضی آیه را بیان نموده آورده اند که عظمت شان امانت بر مرتبه ایست که اگر عرض
کند بر اجرام عظام و ایشانرا شعور داده و مدرک باشند از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام
را ادراک و شعور داده و بر ایشان عرض کرده عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و
انسان قبول کرده از راه همت نه از روی قوت نظم آسمان بار امانت نتوانست کشید ◦ قرعه فال بنام من دیوانه زدند
امام قشیری قدس سره آورده که امانت بر آنها عرض نموده و بر انسان فرض فرموده آنجا که عرض بود سر باز زدند
و آنجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر
امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش کرده لاجرم لطف حق بزبان عنایت فرموده که بر داشتم او را و نگاه
داشتم از رجوع و ... بار بر داشتنی مرهم از میان همه بر داشتیم و حملناهم فی البر و البحر ... را او را دریا
توان بود ... باد او ما بر بر توان بر داشت صاحب انوار آورده که میشاید که مراد به امانت عقل و تکلیف باشد
چون سماوات و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرده زیرا که ظلوم است بواسطه
استیلاء قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست که این دو قوت را از تعدی نگاه داشته بر نظر
اعتدال اثبات دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل این قوتهاست که تمهید سبیل تشبه و تخلق است ظلوم و جهول
علی حال باشد و گفته اند ایشان انسانست ظلم و جهل خاصه که بواسطه جهود یعنی از ایشان و وقت طهارت هم
چنین این دو صفت از ایشان و دیانت اما چون حامل امانت شدند بعضی که ظلم و جهل گرفتند و جمعی ایشان ماند
با خود این دو صفت نوع انسانست باعتبار اغلب افراد در احتقاد آورده که ظلوم و جهولست نزد خلق نه
نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض
کرد ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود و بضاعت و با الله قبول

ظلوماست بر نفس خود که او را بیکند ذات خود را در هویة مطلقه و جهولست که غیر حق را نیشناسد و بقوله لا اله
الا الله نفی ما سوی میکند و در فتوحات آورده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و
انسان قبول کرد او ظلوم بود که بر نفس خود ستم کرد و جهولست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعترافست بجهل و عجز
از معرفة او. العجز عن درك الادراك ادراك و حضرت شیخ مقام افراد در بعضی از رسائل خود امانت را بر تخلی قدر تجلی
فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدلست ما یعنی الماجا و زینتی حمدا انعکس ضده ایجا جلوها دانه ظلوم
و جهول صیغه بالغات و هر گاه که این دو صفت از چه تمام در کردند هر آینه بضد خود بدل خواهند گشت
در دو روح الارواح میگوید که ظلوما و جهولا انجا مدح است نه ذم او علیه بار بهشت بر داشت و او را عطا فرمود کشند
ظلم کرد بر نفس خود نه آن لطف که باد کرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آواز فضلی و جهولی او در عالم الا
بعالیان از بیرون غافلان دلوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق دارد در عالم بشریاتست در ملکست ملکی نیست که تا
سایر روره لطف و عصمت در سایه پرورده و محب ورد ره از قندیل قدس و فتح نیست عشق را طاقت در خورند
که صفت انجملها انجملها ان یضنه فیها اسرایت بالارادات و سرت انکار فظلوما جهولا بمایة روز گار ایشانست
بیت عاشق را دردم و بدنامی خوشی ⁂ عاشقانرا سوز و ناکامی خوشی ⁂ آفتاباً است که از بیم عرض او هیبت
بتافت آسمان گفت را وصف و رفعت تابستن زمین فریاد بر کشید که را نیست بسطت واقع است صدا از کوه برآمد که مرا
ثبات قدم حاصلست ما تحمل این بار نداریم شاید که آتش بار از خود دور کنند این صفتها از با استاند آدم خاکی گفت که
مرا جیست که از بر بستانند در مانند بیش آمد و باری که جملها از افلاک کشیده بود بر دوش نیاد و گرفت نعره هل من مزید
زدن آغاز کرد ای خاک و لیرا این همه قوت از کجا آورده زبان حال او میگفت که باد کردان بود یاد مهربان میتوان
کشید **نظم** آن باد که از بر من و عرش ابا کرد ⁂ با قوت تو حامل آن باد توان شد ⁂ القصه خلعت حمل امانت جز
بر قامت بالستقامت انسان که نسخه جامع آنست خلعت بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بزرگ
عظمت همی جنین بهشت نادر دل شریعت دفع جشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند میسبند
دانه از کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکنند **مصرع** تا کور شود هر آنکه نتواند دید سورة السبا
اربع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سپاس
و ستایش مر خدایراست الذی له آن خدای که مر اوراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلال و نعم
و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم و له الحمد و مر اوراست ستایش فی الآخرة در آخرت نیز که آنجا
تکلیف نیز کرده اند مسرور حنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی
احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت مراد را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل
ستایش نمایند و هو الحکیم و اوست کار دان الخبیر آگاه با حوال بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرود رود فی الارض
در زمین چون آب باران و ما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دفائن یا آنچه در زمین باشد

چون گنج و دفائن و اموات و آنچه بیرون زمین آید چون حیوانات و عیون و فلزات و ما ینزل و آنچه فرود
آید من السماء از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار و ما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در
آسمان چون فرشتگان و ثنا و دعا و اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و دیگر ابنیای التنزیل آورده
که فرود آید جبرئیل و آنکه بالا میرود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار گفته
که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود آید بدلها اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس
اصفیا در حالت مناجات یا آنچه فرود آید الطاف کرمست که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته مرحبا گوی آشنایی
و آنچه بالا میرود شوق دل محبانست که بدرگاه قدم میرود الا ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله تائبانست و این خبر که آه
مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه عزت پناه آرد فی الحال ترقی قبول روی کند که
انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین **نظم** خاکی گهر پسندیده ز هر چند مقبولانت لیک ⁂ آه دردآلود بر ما نیز مقبول فتد گرا
و هو الرحیم و اوست مهربان در انعام نعمت الغفور پوشنده گناهان بپرده رحمت و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند
از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلی آری آنست که شما میگویند آید و ربی و بحق پروردگار من
در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورده که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند
بحق آفریدگار در کلمه مزکوره بودی لتأتینکم بیاید هر آینه بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیده هاست
لا یعزب دور نشود عنه از علم او مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورده یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها
و لا فی الارض و نه در زمین و لا اصغر و نیست خورده تر من ذلک از مثقال ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر که هست
فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت کرده لیجزی الذین آمنوا تا باداش دهد آنانرا
که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته اولئک آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة
آمرزش خطیئات و رزق کریم و روزی بزرگوار بی تعب و طلب و الذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا در رد
آیتهای ما یعنی در ابطال او سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان یا کوشندگان در تعجیز مردم الاف یا بزعم خود
عجز کنندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب من رجز الیم عذابی
سخت ترین عذابها دردناک رساننده و یری الذین و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست که تا بدانند آنانکه اوتوا العلم
داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبراست صلی الله علیه و سلم و دشمنان یا مؤمنان اهل کتاب در هر تقدیر مراد
آنست که اهل علم دانند الذی انزل الیک آنچه را که فرو فرستاده شده است بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن
هو الحق او راست و درست و یهدی و او یعنی آن منزل راه نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده
و نیز و غالب و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر گردیدند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت
کنیم شما را علی رجل بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد علیه الصلوة و السلام که میگوید اذا مزقتم چون پاره پاره
کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزاء شما را کل ممزق هر پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه کرده در خاک

لَفِي بود سوی کشایش خَلْقٍ جَدِیدٍ که آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که آیا
چنین خبر میدهد أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ آیا می‌بندد بر خدا كَذِبًا دروغی تعمدا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونست که میگوید چیزی
که نمیداند بَلِ الَّذِینَ چنین نیست که میگویند بلکه آنانکه لَا یُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت فِي الْعَذَابِ در عذاب‌اند در آن
جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِیدِ و در گمراهی دور از صواب درین جهان و وصف ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد
صفت ضالست أَفَلَمْ یَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمی‌نگرند کافران إِلَىٰ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از
پس ایشانست مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم ایشانرا در زمین أَوْ نُسْقِطْ
یا فرود افکنیم عَلَیْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعها از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آنها را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه
که در نظر بآسمان و زمین یاد در تأمل باقتدار خسف و اسقاط لَآیَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ
مر هر بنده رجوع کننده بحق چه ایشان تفکر و تدبر نمایند در دلایل قدرت و محامل حکمت وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ
و هر آینه دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بود یا زبور یا پادشاهی یا حسن
خلق یا رحمت بودی یا توفیق عدل یا بخشایندگی بر مجرم و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا کثرت جهاد
بجا و ملاذ و نعمت و دیعون لعان آورده که مراد صوت حسن است هر گاه که داود علیه زبور خواندن مشغول
گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمدندی استماع آواز او نمودندی و مرغان و طیور از نغمات جان فزایش
مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی نظم ز صوت دلکش جان تازه کشتی . ز گفتار او دل
انداره کشتی . سپهر چنگ پشت ارغنون ساز . الا ای بلبل خوش نغمه آواز . و بعضی گفته‌اند فضل آنست که بعد از
این میگوید یَا جِبَالُ گفتیم ای کوهها أَوِّبِي مَعَهُ باز گردانید آواز خود را با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید
با وی یا سیر کنید با او هر جا که رود هر گاه که خواهد و این معجزه داود بود علیه که هر گاه که خواستی کوه با او
دوان شدی وَالطَّیْرَ و مسخر کردیم مرغانرا تا در وقت ذکر و مراجعه داود ندی و مرغان بزرگ بر سر وی
صف کشیده بالحان دلاویز امداد او نمودندی و صیادگی از استماع آن نغمات قالب تهی کردندی بیت
چو کرد مطرب منش پرداز . ز شوقش مرغ روح آید بپرواز . و وقتی فرشته بزیارت داود علیه آمد گفت
تو پیغمبر و خلیفه او . گفت که طعام تو از کسب تو باشد و از خدای تعالی چشمه طلبید و ارشد که زره کردن
و آنرا بروی آسان گردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ و نرم کردانیدیم برای او آهن را آهن در دست او چون خمیر بود
دست او بمثابه موم نرم بودی و در دست او هر تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم أَنِ اعْمَلْ بانکه بساز سَابِغَاتٍ
زرهها فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در هم افکن
تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار
تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گوید که چون وفات کرد هزار زره در خزانه او بود
وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صَالِحًا شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستیکه

من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید بَصِیرٌ بینا ام و لایق آن پاداش بجا آورم وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ و مسخر کردیم مر سلیمان را
باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیره شهری و صباح از تدمر بیرون
آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب ما بکابل رسیدی و آنجا بیتوته کردی وَأَسَلْنَا لَهُ و جاری کردیم برای
او عَیْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آنرا هر چه میخواستند میساختند
وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد برای او دیوان مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ که کار کنند پیش او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او وَمَنْ یَزِغْ
مِنْهُمْ و هر که سرکشی کند از ایشان عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما و طاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ از
عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی تازیانه آتشین بدست داشت و موکل بود بر دیوان هر که از
فرمان سلیمان علیه سرکشیدی آن تازیانه آتشین بروی زدی و او را بسوختی یَعْمَلُونَ لَهُ میکردند برای
سلیمان مَا یَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِیبَ از غرفها خوش و منظرها دلکش و در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند
که بدو جهد باید رفت و گفته‌اند محاریب اینجا موضع حربست چون قلعها بلند و حصارها ارجمند
و دیوان برای سلیمان علیه در ولایت یمن حصنها عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و غمدان و
و ملقوم و حمران و امثال آن وَتَمَاثِیلَ و میساختند تمثالها و صورتها و ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وجهی
در زمان عبادت بوده‌اند تا مردمان آن را مشاهده نموده بر عبادت و جد پرستش نمایند و در آن زمان
اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آن صورت آدمیان میساختند و حق
سبحانه بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در قتال اقدام نمایند و گفته‌اند تمثال دو شیر ساخته
بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بتخت بر آید آن دو شیر بازوها
برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالها خود برو سایه کردندی وَجِفَانٍ
و میکردند برای او کاسها چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضها بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِیَاتٍ و دیگها بلند بر سه
پایه نهاده چون کوهها ایستاده هزار طباخ بوده که در یکی از دیگها چنین از سنگ تراشیده طعام
و هنوز در بعضی از ولایت شام از آن دیگها موجود است اعْمَلُوا و گفتیم عمل خیر کنید آلَ دَاوُودَ ای آل داود شُكْرًا
برای سپاسداری چنین نعمتها و ثابت بنانی فرمود که آل داود علی نبینا و علیه السلام ساعات لیل و نهار را
قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بودند بشکر الهی و عبادت پادشاهی وَقَلِیلٌ و اندکی مِنْ عِبَادِيَ
الشَّكُورُ از بندگان من سپاس دارند شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکر گزاری
ادا کند با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی
شکری دیگر و از اینجا گفته‌اند الشکور من یری عجزه عن الشکر بیت حد شکر چون نیاید در حساب . حیرت آید حاصل
دانا و بس . ای سزاوار از ثنا فرد جمت . با تو ام شکر نعمتهات گفت . پیک حضرت گفتش ای بنده پیام .
گفتش از تو این بود شکر تمام . چون بدین ره این قدر بشناختی . شکر نعمتها ما پرداختی . آورده‌اند که

بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرده بود و سلیمان علیه السلام تمام آن می خواست چون اجل او در رسید از حق تعالی
خواست که مرگ او را بر جن پوشیده دارد تا ایشان از عمل باز نمانند تا مسجد را تمام کنند پس سلیمان علیه السلام در محراب
بر عصا تکیه زده تا جان او بگرفتند و او همچنان بر عصا ایستاده بود و جن پنداشتند که او زنده است و بر کار خود بودند
تا تمام شد و یک سال تمام همچنین بود تا ابتدا کرد چوب خواره در عصای او و آن را بخورد و بشکست و او بر زمین افتاد پس معلوم
شد که او مرده است و این است که فرمود ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ﴾ پس آن هنگام که
حکم کردیم بر او مرگ را ﴿مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ﴾ دلالت نکرد مردمان را بر مرگ او ﴿إِلَّا دَابَّةُ
الْأَرْضِ﴾ مگر چوب خواره که از زمین برآمد ﴿تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ﴾ می خورد عصای او را ﴿فَلَمَّا خَرَّ﴾ پس آن هنگام که بیفتاد
سلیمان ﴿تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ﴾ دانستند دیوان ﴿أَن لَّوْ كَانُوا﴾ که اگر بودندی ﴿يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ﴾ دانستندی غیب را
آن بود که غیب می دانستند و بر مردم چنین ظاهر می کردند حق سبحانه بنمود که اگر ایشان غیب دانا بودندی ﴿مَا
لَبِثُوا﴾ درنگ نمی کردندی ﴿فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در آن بود
﴿لَقَدْ كَانَ﴾ بدرستی که بود ﴿لِسَبَإٍ﴾ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را ﴿فِي مَسْكَنِهِمْ﴾ در مسکنهای ایشان
حفص بکسر کاف خواند یعنی در مسکن ایشان ﴿آيَةٌ﴾ علامتی که دلالت کند بر وجود صانع و قدرت کامل او و ذکر مختار
آورده که فرزندان سبا در حوالی مأرب در ولایت یمن ساکن بودند در میان دو کوه از اعلا تا اسفل آن بر جانب
مجاری و شراب ایشان را آب باران بود و از چشمه در میان کوهها بود که بعضی آب از ولایت بیرون
ایشان ضایع شدی و خرابی کردی از اینجا که ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست و در دره
کوه تا آبها را جمع کند و آنجا جمع می شدند و سه نقب در آن سد ترتیب کرد تا از اول نقب اعلی بگشایند و آب به
مزروعات خود برند و چون کم شود دویم و ثالث را بگشایند و ایشان بدین سبب بسیار متنعم شدند و باغها داشتند مشتمل
بر درختان میوه که از آن تعبیر کرده به ﴿جَنَّتَانِ﴾ آیه که در مساکن اهل سبا که شده و بوستان بود ﴿عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ﴾ از دست راست
و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بود اما از تقارب اشجار هر بستانی یک باغ می نمود ﴿كُلُوا﴾ گفت
پیغمبران ایشان را بخورید ﴿مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ﴾ از روزی پروردگار خود گفت میوه ایشان بسیار بود که کسی
زنبیل بر سر نهادی در زیر آن درختان بگذشتی پر شدی بی آنکه دست به آن زدی پس پیغمبر ایشان گفت از این
نعمتها بخورید ﴿وَاشْكُرُوا لَهُ﴾ و شکر گویید مر خدای را ﴿بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ﴾ این شهری پاکیزه که خدای شما را روزی داده است
این شهری هوای او درست و آب شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از نکوئی چون باغ ارم نشاط زاده
در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و بیش در جاها یافت نشدی و غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامهای او بمردی
﴿وَرَبٌّ غَفُورٌ﴾ و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک ﴿فَأَعْرَضُوا﴾
پس روی بگردانیدند ایشان از پیغمبر خود و شکرگزاری ننمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر به ایشان آمدند

تکذیب کردند پیغمبران آخر زمان پادشاهی ایشان که او را حبشان بعد از فوت عیسی علی نبینا و علیه السلام آمد و ایشان
را به آیات حق سبحانه موشها و بزها که در دشت در زیر سد آب ایشان پیدا آورده بود تا بند را سوراخ کردند و هم
شبی که در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمد منازل و حدائق ایشان مغمور گشت و بسیار مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرموده که چون اعراض کردند ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ﴾ پس فرستادیم بر ایشان ﴿سَيْلَ الْعَرِمِ﴾ سیل سخت بزرگ
و گفته اند عرم چند آبست یا نام وادی که آب آمد یا اسم موشی است که بند را سوراخ کرده ﴿وَبَدَّلْنَاهُم﴾ و بدل دادیم
ایشان را ﴿بِجَنَّتَيْهِمْ﴾ به آن باغهای ایشان ﴿جَنَّتَيْنِ﴾ دو باغ که ﴿ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ﴾ خداوند میوهها تلخ ﴿وَأَثْلٍ﴾ و شوره گز و چنین
میوه را خمط گفتند طرفی و شاکرات ﴿وَشَيْءٍ﴾ و چیزی ﴿مِّن سِدْرٍ﴾ از کنار ﴿قَلِيلٍ﴾ اندک یعنی در آن شوره گز و شوره
زارها اندک میوه کنار ماند که یاد ما کند از آن میوهها ﴿ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم﴾ این عقاب پاداش دادیم ایشان را
﴿بِمَا كَفَرُوا﴾ بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و سپاس نداشتند ﴿وَهَلْ نُجَازِي﴾ و آیا عقاب کرده شود ﴿إِلَّا الْكَفُورَ﴾ مگر ناسپاس
و حفص و حمزه و کسائی نجازی خوانده بصیغه متکلم معلوم و کفور را منصوب ساخته یعنی آیا پاداش می دهیم مگر ناسپاس را جزا
استیصال مر کافر را و مجازات خاصه کفار است آورده اند که بقایای سبا ترک پیغمبر خود کردند و کشته شد خبر بدوده که
خود داد پس ایشان گفتند که از کرامات فرمایید ما با تاب نکنیم و جای دیگر جا دهد جای دیگر که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه
دیگر در جای ده نعمت بر ایشان تمام کرد و فرمود ﴿وَجَعَلْنَا﴾ و کردانیدیم ﴿بَيْنَهُمْ﴾ میان ایشان ﴿وَبَيْنَ الْقُرَى﴾ و میان آن
دیهها که برکت خود ﴿الَّتِي بَارَكْنَا﴾ برکت دادیم ﴿فِيهَا﴾ در آنها از ولایت شام و فلسطین و اردن و دیهها و ایلیا ﴿قُرًى ظَاهِرَةً﴾
دیهها معمور آشکارا متصل یکدیگر و در حق مأرب گویند که از مأرب که منازل اهل سبا بود تا شام چهار هزار
و هفتصد دیه بود آباد ﴿وَقَدَّرْنَا﴾ و تقدیر کردیم ﴿فِيهَا السَّيْرَ﴾ در آن دیهها رفتن مردم را به اندازه و مراحل بیاراسته
﴿سِيرُوا﴾ بروید ﴿فِيهَا﴾ در آن دیهها ﴿لَيَالِيَ وَأَيَّامًا﴾ در شبها و روزها ﴿آمِنِينَ﴾ ایمن باشید از دشمنان و سباع بجهت
کثرت یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیه با آغاز نهاد و شکوه از یمن تا شام می رفتند چاشت در
دیهی و شام در دیهی دیگر و ایشان حسد آمد که با ایشان همه را در فراغت یا ده بود
این راه چنان می رفتند که سواره و تو انگر ﴿فَقَالُوا رَبَّنَا﴾ پس گفتند اغنیاء ایشان ای پروردگار ما ﴿بَاعِدْ﴾ دور گردان
﴿بَيْنَ أَسْفَارِنَا﴾ میان منازل سفرهای ما یعنی میان هر منزلی تا منزلی تا مردم به زاد و راحله سفر نتوانند
کرد ﴿وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ﴾ و ستم کردند بر نفسهای خود و ما آن دیهها خراب کردیم ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ﴾ پس کردانیدیم
اهل سبا را ﴿أَحَادِيثَ﴾ سخنان یعنی از ایشان به تعجب داستان یاد کنند که آباد او بعد از سیل کردند ﴿وَمَزَّقْنَاهُمْ﴾
و پراکنده ساختیم ایشان را ﴿كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾ هر پراکنده ساختنی تا بحدی که ایشان در عرب مثل شدند و از ایشان به
شام رفت و قضاعه به مکه و اسد به عمان و انمار به یثرب و جذام به تهامه و ازد به عمان و این کلام ضرب المثل شد تفرقوا
ایدی سبا ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾ بدرستی که در آن ذکر که ﴿لَآيَاتٍ﴾ هر آینه عبرتهاست ﴿لِّكُلِّ صَبَّارٍ﴾ مر هر صبر کننده را بر محنت ﴿شَكُورٍ﴾
سپاس گوینده بر نعمتها در کتب آسمانی آورده که اهل سبا در خوش حالی و فراغ بال بودند بسبب

برعایت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید • و در روزگار رعایت شکرت نکنیم لاجرم [illegible]

در آغوش [illegible] وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و مثل آنست که بود کافران إِبْلِيسُ

ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان که گفته بود شیطان که من بنی آدم را بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده‌اند

دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در شرک و

معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ لَهُ و نبود ابلیس را عَلَيْهِمْ و آنکه کافران در ایشان

تحقق شد مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی و استیلایی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ يُؤْمِنُ کسی را که ایمان دارد بِالْآخِرَةِ بجهان

سرای مِمَّنْ هُوَ از کسی که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در شک است یا ابلیس را تسلط دادیم تا اهل ایمان از ارباب کفر ممتاز گردد وَرَبُّكَ

تو عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگاهبانست قُلِ بگو ای محمد مر بنی جهم را که ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنها را که پنداشته‌اید

ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که می‌پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره

هیچ مددی می‌باید یعنی ایشان را و عون فریقکار اختیاری و اقتداری نیست یا هر کافران را بگو که بخوانید الهه

خود را تا هیچ اجابت میکنند شما را چگونه اجابت کنند که مطلقا لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

هم‌سنگ مور خردی از خیر و شر فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست بتان را فِيهِمَا

در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفرینش و نه در تصرف کردن وَمَا لَهُ و نیست خدا را مِنْهُمْ از الهه ایشان

در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِيرٍ هیچ یاری دهنده کاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کسی عِنْدَهُ نزدیک خدای

کافران شفاعت که بملائکه یا اصنام دارند محقق نخواهد شد زیرا که در خواست نفع نکند إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی را که دستوری

داده شود برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم

شافع و هم مشفوع له در ترس و فزع گردانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و ایشان را حَتَّى إِذَا فُزِّعَ تا

چون بردارند فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قَالُوا گویند بعضی از ایشان بعضی را

مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست و گفت و فرمود که

مؤمنان را شفاعت کنید که او را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و خدای او بر تراست و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند

کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو که روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها باران وَالْأَرْضِ و از زمین نبات قُلِ اللَّهُ و هم خود

بگو که روزی دهنده خدای چه آن سؤال را جواب هیچ ایشان نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل مقرند

وَإِنَّا و دیگر بگو با ایشان که ما مؤمنان که روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد

را که در مرتبه کمال نیاز و نهایت عجز است با او جل و عز شریک میسازید لَعَلَى هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

یا در گمراهی آشکارا قُلْ لَا تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده

نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید بلکه هر یکی از عمل او سؤال خواهند کرد و جزا مناسب آن خواهد

بود قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما

بار اینست و محق را بهشت و مبطل را فرستد و مبطل را بزندان و بلا وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکل

الْعَلِيمُ دانا بچگونگی حکم قُلْ بگو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمایید بمن آنان را که أَلْحَقْتُمْ بِهِ پیوسته اید بخدای شُرَكَاءَ انبازان یعنی بنمایید بمن

که بچه صفت ایشان را شریک خدای ساخته اید و بعبادت مستحق گشته اند كَلَّا نه چنین است بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خدای

غالب و هر چه که با او شریک نتوانند بود الْحَكِيمُ دانا با حکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او

دیده شرکت توان داد نفس وحده لا شریک له صفتش • و هو الفرد الاصل بمر فقش • شرک را سوی وحدتش

عقل را گنجایش اندر کی • هست در را کبریاء جلال • شرک کفر و شرکت محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا

ای محمد إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ مگر فرستادنی عام شامل مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم ترا مگر باز دارنده خلق

و این از خصایص و فضایل آنحضرت است که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچ کس را از انبیا

جز وی این مبعوث نشد بیت تا او نه منشور سعادت • وز آن بنی نوع انسان آفرید • بهر راه جاده تحریر

پس آنگاه می‌بیما آفریند و گفته اند حال کافه را بالغات چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده

مردمان را از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بهشت کسی را که بتوحید اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب آنرا که بر شرک اصرار

کند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو

بیداد وَيَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت که مَتَى کی باشد هَذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

اگر هستید شما یعنی رسول و مؤمنان راست گویان قُلْ لَكُمْ بگو شما را مِيعَادُ يَوْمٍ وعده روزی است که چون برسد

لَا تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نمانید عَنْهُ از آن سَاعَةً ساعتی وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرید بر آن اقدم اند که کفار

مکه احوال کتب را از احوال محمد صلی الله علیه وسلم پرسیدند ایشان گفتند با در کتب خود نعت و خوانده ایم و او پیغمبر حق

است ابو جهل و اتباع او گفتند با کتب شما ایمان نداریم و ابن پیغمبر ننمایند شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند

اهل کتاب را که لَنْ نُؤْمِنَ هرگز ایمان نداریم بِهَذَا الْقُرْآنِ باین قرآن که بر محمد فرود می‌آید وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب که

فرود آمد بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ باز داشتگان باشند

عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خویش یعنی در موقف محاسبه ببینی روی صعب و کاری بس هول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند بر خود

إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی بعضی دیگران ایشان سخن یعنی مجادله میکنند و سخن رد و دیگر میکردانند يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سرکشی میکردند

پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما بوده لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه بودیم گرویدگان

اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا

که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَى از قبول هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از آنکه

آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ گناهکاران و شرک آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه

ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سر میکشیدند بَلْ نه چنین است که شما بخود کافر شدیم

بلكه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مكر شما در شب و روز باز داشت ما را از ايمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون مى فرموديد ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ
بآنكه كافر شويم بخداى وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا و قرار كنيم براى او همتايان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و [illegible] كردند بعد از گفت و شنيد [illegible]
[illegible]
از اضداد است يعنى ظاهر كردند [illegible] لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ هنگامى كه ببينند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ [illegible]
فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردنها آنانكه كافر شدند [illegible]
و وضع مظهر بجاى مضمر [illegible] هَلْ يُجْزَوْنَ [illegible] إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
مگر بآنچه باشند [illegible] وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستاديم فِي قَرْيَةٍ
در هيچ ديه [illegible] مِنْ نَذِيرٍ [illegible] إِلَّا قَالَ [illegible] مُتْرَفُوهَا [illegible]
[illegible] إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ [illegible] كَافِرُونَ [illegible]
وَقَالُوا نَحْنُ [illegible] أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا [illegible]
[illegible] وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible] مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ [illegible]
[illegible] وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا [illegible] ثُمَّ يَقُولُ [illegible]
[illegible] لِلْمَلَائِكَةِ [illegible] أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ [illegible]
[illegible] كَانُوا يَعْبُدُونَ [illegible]
[illegible]

من براشان یعنی ناپسندیدند مرایشان او عذاب کردن پس قوم تو نیز بترسند از مثل آن حالات قل انما اعظکم بگو جز
این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بواحدة بیک چیز ان تقوموا لله و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی
الله علیه و سلم برای خدای و برای گزیده شوید مثنی دو دو تا یکدیگر مشورت کنید و فرادی و یک یک تا اندیشه خاطر
شما مشوش نشود ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد از ابتدا حال او تا این غایت و این احوال را یاد آرید تا بدانید
که انت ما بصاحبکم نیست یار شما را من جنة هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه پیغمبریست
کامل عقل او را و همان کافیست بر صدق قول او ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را بین یدی پیش
از وقوع عذاب شدید عذاب سخت که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو آنچه میطلبم شما را من اجر از مزد بر ادای رسالت
فهو لکم پس آن مر شما راست یعنی هر مزد که بر ادای رسالت میخواستم شما را بخشیدم مراد نفی سوال است که
هیچ مزد نمیخواهم ان اجری الا علی الله نیست مزد من مگر بر خدای و هو علی کل شیء و او بر همه چیز شهید گواه است قل ان ربی
بگو بدرستی که پروردگار من یقذف بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بهر که میخواهد یا حق را باطل
را منتشر میسازد در آفاق مراد افشاء دین اسلام و اظهار احکام آنست علام الغیوب او است دانای پوشیدها و
هیچ چیز بر وی مخفی نیست قل جاء الحق بگو آمد حق ذات درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر و ما یبدئ الباطل و هیچ
ظاهر نکند باطل را یعنی ابلیس و ما یعید و باز نگرداند آنرا یعنی کار در شرف بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر
بلغزیدم از راه حق چنانچه کافران میگویند فانما اضل پس جز این نیست که گمراه شوم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال
آن عاید منست و ان اهتدیت و اگر راه یافتم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی بسوی من
ربی پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست انه سمیع بدرستی که خدای شنواست دعاها بندگان را قریب
نزدیکست بایشان و لو تری و اگر بینی کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند وقت مرگ یا بوقت
بعث یا بدر هر آینه بینی امری عجیب و هولی فلا فوت پس نباشد هیچ فوت یعنی گریز و پناه یعنی بیرون شدن از عذاب از ایشان فوت نشود
و اخذوا گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرا ببدر
در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شان ابو سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت
تخریب کعبه معظمه زادها الله تعالی شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه در زمین فرو روند پس معنی اخذوا
قریب بدین تفسیر آنست که بجهت قتل خود ماخوذ کرده شوند تمام آن لشکر و دو کس نجات یابند یکی بشارت برکرده
دیگری که نامش جهینه گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم سفیانیان رساند و گویند مشرکان که با لشکر سفیانی
بوقت مرگ یا زمان خسف و قالوا آمنا به ایمان آورده‌ایم بخدای یا به پیغمبر یا بحشر که یاد کرده ایم در دنیا و انی لهم التناوش
و از کجا باشد ایشانرا بازگشتن و حضور که خواهند آن یعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن
ایمان من مکان بعید از موضعی دور که عالم آخرتست و محل تحصیل ایمان دنیاست و نزدیک بامر آخرت مشهود شده
پس ایمان سود نکند و قد کفروا به و حال آنکه کافر شده بودند بخدا یا رسول در دنیا یا بعث من قبل پیش از آنکه در حین تکلیف

بودند و یقذفون و می افکندند بالغیب به پوشیده یعنی سخنان بلا معنی بگمان خود سخن میگفتند در قرآن و در رسول
طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند و حیل بینهم و حایل
کرده شد میان ایشان و بین ما یشتهون و میان آنچه آرزو میبردند از ایمان و رجعت بدنیا کما فعل چنانچه کرده شد
چنین عمل باشیاعهم با اشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان ایشان را بر قبول نکردند انهم کانوا
بدرستی که ایشان بودند فی شک مریب در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده

فاطر

سورة فاطر مکیة خمس و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایش که شاید و ثنا
که سزاوار بود مر خدایراست که لایق شاه و ستایشهاست فاطر السموات و الارض آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمینها جاعل
الملائکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالت بعضی
به پیغمبران رسانند بوحی و بعضی باولیا بالهام و بمؤمنان برویای صادقه و در صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوند پرها
مثنی دو دو برای طیران و ثلاث و سه سه و رباع و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد
و نفی زیاده برین چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفرینش
خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی اجنحه ملائکه را می افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند
و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا حسیه چون حسن صوت و ملاحت چهره و گفته اند
مراد خط نیکوست یا جعد در خط خلق امام قشیری رحمه الله فرموده که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بر تحقیق
در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از رسالت کرد و زیادت در خلق قدیر تواناست ما یفتح الله آنچه بگشاید
خدای للناس مر مردمان و فرستد برایشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و علم و توبه فلا ممسک
پس باز گیرنده نیست لها آنرا و ما یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل پس هیچ فرستنده
نیست له مر آنرا من بعده پس از باز گرفتن او و هو العزیز و او غالبیست در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن
صاحب کشف الاسرار گوید در باب فهم بر آمده که این آیه اشارتست بفتوح مؤمنان اهل عرفان و فتح آنرا گویند که
از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی بوجه صوری چون رزق و کتب و دیگر مطالب معنوی
و علم لدنیست ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده بدلالت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آن دو علم
ناآموخته که گاهی در آن خرقه و گاه از آن سوخته نظم دست تعلیمش نقط علم و حکم ○ وقلم بر صحیفه دلش زده رقم ○
علم اهل دل از کتب بوده ○ بلکه از فیض خاص رب بوده یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمت الله نعمتهای خدای را
که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال رسل و ارزاق و دور هل من خالق آیا هیچ آفریننده هست غیر الله یرزقکم
بجز خدای که روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباریدن باران و الارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ
معبودی سزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید و ان یکذبوک و اگر بدروغ دارند

اهوکم فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا به
ایشان کن در شکیبایی والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب
جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله حق بدرستی که وعدهٔ خدای در حشر و جزا راست است و در و خلف نیست
فلا تغرنکم پس باید که باز ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم و باید
که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت
در دل شما افکند و اگر چه جایز مکنت اما شایبه تناول زهر است باید دفع طبیعت مر آنرا با اعتقاد بان ...
و موهم آنکه از مصاید ابلیس تسویفات در توبه بشنیع یعنی توبه را تا خیر وا افکند و گوید فرصت باقیست عمر
نقد را از دست منه بیت امشب همه شب یاری و شاهد باش . چون روز شود توبه کن و زاهد باش . ان الشیطان
کهدیر ... و نکته الفرصة تمر مر السحاب فاقلوا کرده مصرع عمر اندر ... فردا که دید ان الشیطان
لکم عدو بدرستی که شیطان مر شما را دشمن است بعداوت قدیمی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما او را دشمن
و از وی حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد منمایید ... که چگونه شیطان دشمن کهن کینه ...
آرزو برویت تابع هوا و نفس مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که
خواند شیطان با اتباع هوا و میل دنیا حزبه گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران را لیکونوا تا باشند در آخرت
از اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند
لهم مر ایشان راست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند
وعملوا الصالحات و کردند عملهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزشی از بد کرده کارهای ایشان واجر کبیر و
مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شده مر او سوء عمله زشتی عمل او فرآه حسنا پس
دید آن عمل زشت را نیکو در موضع آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب
و مادری گویند مراد یهود و نصارا ... سوء عمل عناد و مکابره ایشان است با رسول الله علیه السلام یا خوارج
و سوء عمل ایشان تاویلات باطل فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو گذارد و گمراه کرده اند من یشاء هر که را
خواهد ویهدی من یشاء و راه نماید و توفیق دهد هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک
نشود علیهم بر کفر ایشان حسرات حسرتها متوالی و تاسفها گوناگون که داری بر ضلالت ایشان تا خوف
ایشان که هر کار ان مقتضی حسرتیست یعنی زجر محمود بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن ان الله علیم
که خدای علیم داناست بما یصنعون بانچه میکنند و بر آن ایشان را جزا خواهد داد والله و خدای آنکس الذی ارسل الریاح آنکه
فرستاد بادها را یعنی ... فتثیر پس برانگیخت بادها سحابا ابرها را ...
... فسقناه پس رانیدیم آن را ... الی بلد میت
یعنی ... آن فاحیینا پس زنده کردیم به الارض

بآن که از باران زنده شده بود زمین را بعد موتها پس از مردگی او که افسرده بود کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی
احیاء اموات و در تحقیق اموات در صحت مقدور یکسانست من کان هر که باشد که یرید العزة عزت خواهد
که طلب عزة از دوستی خدای کند فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست همه عزتها و بعزت او و رسول او و مومنان متعزز
شد العزة لله ولرسوله وللمومنین عزت در طاعت او و مذلت در مخالفت او بیت عزیزی که هر کز از درش سر بتافت
بهر در که شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی مصاعد او یصعد الکلم الطیب بر آید ... و سخنان پاک ...
آنها که دو کلمه توحید ... صعود میکند والعمل الصالح یرفعه و کردار شایسته برمیدارد آنرا ... بی ... آن به جز
قول و عمل صالح کار ... نافع نیست یا کلم طیب ... است و عمل صالح صدقه مساکین و در ... حاجات محتاج
نصدقات ... و عمل ... تکبیر ... تسبیح ... استغفار
و عمل ... الا
... و کوید توحید ... عمل صالح ... رفیع کرد ... عمل
چیزی ... و کار ... بیت ... نظم ...
ازین ... محروم نیست ... والذین یمکرون
السیئات ... بر رسول الله صلی الله علیه وسلم
... و در دار الندوه ... هم
... لهم عذاب شدید عذابی سخت در آخرت ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود و از پیش نرود
والله خلقکم و خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما آدم من تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس
گردانید شما را ازواجا صنفها مردان و زنان که مراد جفت کنید وما تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ زنی
و نهند ... الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حال وضع و مدت زمان هر یک معلوم
او وما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر
یعنی ... الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی
و کوتاهی زندگانی ... ان ذلک بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسان
وما یستوی البحران و مساوی نیست دو دریا هذا عذب فرات سائغ شرابه آن آب شیرین ... شرابه آشامیدن آن وهذا
ملح اجاج وآن دیگر آب شور تلخ ومن کل و از هر یکی از دو دریا تاکلون لحما طریا می خورید گوشت تازه یعنی ماهی
وتستخرجون و بیرون می آرید از دریا شور خاصه حلیة پیرایه از لولو و مرجان تلبسونها و پوشید یعنی بپوشند آنرا
شما ... که ... ضرب المثل مومن و کافر است ... ایشان صورت ... از حلاوت ایمان
... و دیگری از مرارت عصیان ... کفر و طغیان بیت ...
... باشد ... وتری الفلک و بینی کشتیها را فیه در هر یکی ... مواخر

آیند رونده کان در آن لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما
سپاس گویید خدای را بر جان نعمتها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقدار از شب در روز و افزاید
تا روز دراز شود و نقصان میکند از زمان شب و آن در ربیع و صیف است وَيُولِجُ النَّهَارَ و در آرد روز را
فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات روز در ساعات شب و افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در
ربیع خریفی و شتوی است وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر
یک از ایشان میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقتی که نام برده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر خود
باز مانند ذَلِكُمُ اللَّهُ آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّكُمْ آفریدگار و پروردگار شماست لَهُ الْمُلْكُ مر او راست
پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانکه میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی مَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند مِنْ قِطْمِيرٍ از پوست
خرما پس آنکه مطلق الاطلاق و معبود باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید آنها را که معبودان باطل شما اند یعنی دعا
کنید برای جز نفعی یا دفع ضرری لَا يَسْمَعُوا نشنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوایی نباشد
وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال
نافع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف کردند به
بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نکند
از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانای بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب دیده که
اضافه مثل بخدا جایز نیست پس آن مثل در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار خبری که معتمد و ثقه
بامر معتمد علیه و موثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجید إِلَى اللَّهِ بسوی خدای یعنی بوی اند
او در ترزیق و در ... او و بهشت او وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ و خدای اوست بی نیاز از عبادت خلق خود و منعم بر جمیع
موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و باید دانست که احتیاج ممکن در وجود ... بنا علیه
انتم الفقراء اشارت بدانست و حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و الله هو الغنی
عبارت از آنست و چون ظهور کمالات اسمائی موقوف بر وجود اعیان ممکنات بود و ایجاد آن که نعمت کبری که
مستحق حمدات و ثنا که الحمید بدان اشارتیکند ... نظم ...
واجب باشد که مکرآید بیان ... فردات ... إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدا
يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیافریند و بیارد آفریدگان نو یعنی قوم دیگر فرمان بردار
تر باشند یا گروهی ... وَمَا ذَلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَى اللَّهِ بر خدا
بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر وَإِنْ تَدْعُ و اگر بخواند
نفس گران بار گناه دیگری را مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا برداشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه او
چیزی یعنی مدعو از گناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد ذَا قُرْبَى خداوند خویشی یعنی هر چند که اگر

خویشان و کسان خود را بخوانند و درخواست کنند که چیزی از خطیئات او بردارند هیچ کس اجابت نکنند زیرا که هر کسی
در مانده باشد إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو ای محمد بیم میکنی آنانرا که می ترسند رَبَّهُمْ از پروردگار خود بِالْغَيْبِ
پوشیده یعنی در خلوتها از خشیت برایشان ظاهر است و در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و وقت
انذار تا دیده آنرا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان با انذار جهت آنست که ایشان
بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّى و هر که پاکیزه بود از معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى پس جز این نیست که پاکیزه بوده لِنَفْسِهِ برای نفس خود
زیرا که نفع او بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه پاکیزگان و ناپاکان تا ایشان را جزا دهد او
وَمَا يَسْتَوِي و برابر نیست الْأَعْمَى نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و
ساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّورُ و نه روشنایی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و ساوی نیست
سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و برابر نیستند
زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای میشنواند
و تفهیم میکند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي
الْقُبُورِ آنانرا که در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تشبیه کفار است به اموات إِنْ أَنْتَ نیستی تو إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده
در تو ابلاغ و انذارات و بس ... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق
که اسلام است بَشِيرًا مژده دهنده بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبوده هیچ گروهی از امم سالفه
إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانایی آگاهی دهنده وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند
ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بوده اند پیغمبران
خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزها وَبِالزُّبُرِ
و بنامها آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابرهیم علی نبینا و علیهم السلم وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتابها روشن
کننده یعنی بیین حلال و حرام چون توریة و انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که کافر شدند
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ اللَّهَ که خدای أَنْزَلَ فرو
فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً آب فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم ... جهت تخصیص فعلیت ...
که بر ... بِهِ بدان آب ثَمَرَاتٍ از همه میوها مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتی که مختلفست رنگهای آن یعنی گوناگون
... وَمِنَ الْجِبَالِ و از کوهها جُدَدٌ راهها
مختلف الوان ... بِيضٌ سفید ها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا ...
... وَغَرَابِيبُ سُودٌ ...
سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ ...
... كَذَلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال ... قدرت خدا ... عالم

[illegible]

سوره یس [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یس در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه [illegible]

[illegible]

یس

آن حضرت رسید ... شد ... که [illegible] و [illegible] سَدًّا دیواری
[illegible] پس ایشان بوده و ... فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ... أَأَنْذَرْتَهُمْ ... بر ایشان
... گفته‌اند که ... جز طول ... و ... از ... و هر که ...
که ... از چشم ایشان پوشیده باشد از نظر ... و ... فلاح و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
... بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آیا بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ نمی‌گروند ایشان ...
... ایشان ... حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که تو ... آگاه ... منتفع باشد مَنِ
اتَّبَعَ الذِّكْرَ ... وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ ...
... فَبَشِّرْهُ پس مژده ده
آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ ... وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی ... یعنی بهشت ...
... إِنَّا نَحْنُ
نُحْيِي الْمَوْتَىٰ ... وَنَكْتُبُ ... مَا قَدَّمُوا ...
... وَآثَارَهُمْ ...
ایشان ... ایشان ... خواهد شد وَكُلَّ
و هر چیزی أَحْصَيْنَاهُ ... فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در ...
... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ...
...
...
... بیت
...
است ... وَاضْرِبْ لَهُمْ ... مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ ...
إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ... حضرت عیسی علیه السلام ... شمعون الصفا که
خلیفه ...
گفتند ... انطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ... شهر ...
دیدند که گوسفندان ... و سلام کردند ...
...
...
... بیت

قوم ... و ... کردی ... یکشنبه ... کردی ...
با ... و ... شمعون ... رسالت الصفا ...
انطاکیه ...
... ایشان ...
... ایشان ...
... إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ ...
انطاکیه دو پیغمبر یعنی ... و شمعون فرستادند ... فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن ...
داشتند فَعَزَّزْنَا ... بِثَالِثٍ ... سوم فرستاده
... شمعون الصفا ... فَقَالُوا ... انطاکیه إِنَّا
إِلَيْكُمْ ... مُرْسَلُونَ فرستاده شده‌ایم ... قَالُوا گفتند مردمان
شهر مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا ...
... وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ ... مِنْ شَيْءٍ ... إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما
إِلَّا تَكْذِبُونَ ... قَالُوا ... رَبُّنَا يَعْلَمُ ...
... إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ... وَمَا عَلَيْنَا ... إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ...
... قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ...
... لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا ...
خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ ... وَلَيَمَسَّنَّكُمْ ... مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ... قَالُوا طَائِرُكُمْ
گفتند پیغمبران ... مَعَكُمْ ... أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ
... بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ...
... شمعون ...
... شمعون ...
... شمعون ...
... شمعون ...
... شمعون ...
شمعون گفت خدای ...
... شمعون گفت ...
... شمعون ...

[illegible]

از نواختگان باکرام قول آنست که پیغمبران و ... مومنان ... کشته شدند و

[illegible]

و تعظیم پیغمبر ... باشند إن كانت [illegible]

[illegible] صيحة واحدة [illegible] فإذا هم خامدون [illegible]

[illegible] يا حسرة على العباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم [illegible] والقمر قدرناه منازل [illegible]

[illegible]

باشند که قمر را مقدار داد که آن سرعت سیر او [illegible] قرار [illegible] در حد دائره قطع میکند آفتاب در سالی
اگر آفتاب به سرعت چون ماه باشد فصول منتظم نشود و نظام خود بپاشد و خلل در تکوین نباتات و معیشت حیوانات رسد
ولا الليل و نه شب سابق النهار پیشی گیرنده است بر روز [illegible] که غلبه کند [illegible] شب گردد [illegible]
است و گفته اند [illegible] آفتاب و ماه [illegible] و آنست که چنانچه شمس از درک سرعت قمر [illegible]
قمر [illegible] آفتاب [illegible] وكل و هر یکی [illegible] في فلك يسبحون [illegible]
[illegible] ذريتهم [illegible] ایشان [illegible]
في الفلك المشحون در کشتی پر کرده از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه اولاد اند یعنی جوانان
خرد [illegible] وخلقنا لهم و بیافریدیم برای ایشان من مثله مانند کشتی
ما يركبون آنچه سوار میشوند [illegible] و گفته اند [illegible] کشتی [illegible] وإن نشأ
و اگر خواهیم نغرقهم غرق سازیم [illegible] فلا صريخ لهم پس هیچ فریادرس نیست مر ایشان را [illegible]
ولا هم ينقذون [illegible] إلا رحمة منا [illegible] ومتاعا و
برخورداری [illegible] إلى حين تا زمانی که اجل بدیشان برسد وإذا قيل و چون گفته شود لهم
اتقوا [illegible] ما بين أيديكم از عذابی که پیش [illegible] شما وما خلفكم و از عذابی که در عقب شماست
یعنی در آخرت [illegible] لعلكم ترحمون شاید که [illegible] اعراض نمایند [illegible] وما تأتيهم و نیاید
بدیشان من آية هیچ آیتی من آيات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان [illegible] إلا كانوا مگر باشند
عنها معرضين [illegible] وإذا قيل لهم و چون گویند مر ایشان را [illegible] أنفقوا
نفقه کنید مما رزقكم الله از آنچه داده است خدای مر شما را قال الذين كفروا گویند آنانکه کافر [illegible]
عرب للذين آمنوا مر آنانکه [illegible] أنطعم آیا طعام دهیم من لو يشاء الله
اطعمه [illegible] اگر خدای خواستی [illegible] طعام دادی [illegible]
[illegible] چون طعام [illegible] خدای [illegible] إن أنتم [illegible]
بمخالفت مشیت [illegible] خدای [illegible]
در درویش [illegible]
ساختن [illegible] في ضلال مبين [illegible]
کرده [illegible]
ويقولون و گویند کافران متى هذا الوعد که کی است این موعود شما یعنی قیام قیامت [illegible] إن كنتم صادقين
اگر هستید راست گویان ما ينظرون انتظار نمیبرند ایشان إلا صيحة واحدة مگر یک فریاد را [illegible]
صعقه که بعد از نفخه فزع است [illegible] تأخذهم [illegible] وهم يخصمون و حال آنکه ایشان در آن وقت در [illegible] و معامله

بحرکه مصونه مشغول باشند [illegible] ولا إلى أهلهم يرجعون [illegible]
[illegible] پس نتوانند [illegible] ونفخ في الصور [illegible] فإذا هم
[illegible] من الأجداث [illegible] إلى ربهم [illegible]
[illegible] ينسلون [illegible]
[illegible] قالوا يا ويلنا [illegible] من بعثنا [illegible] من مرقدنا [illegible]
[illegible] هذا ما وعد الرحمن [illegible]
وصدق المرسلون [illegible] إن كانت [illegible] إلا صيحة واحدة
[illegible] فإذا هم جميع لدينا محضرون [illegible]
[illegible] فاليوم [illegible] لا تظلم نفس [illegible] شيئا [illegible]
[illegible] ولا تجزون [illegible] إلا ما كنتم
تعملون [illegible] إن أصحاب الجنة [illegible] اليوم في شغل [illegible]
[illegible] فاكهون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یک لحظه نعیم بهشت [illegible] نظر [illegible]
[illegible] هم [illegible] اصحاب جنت وأزواجهم [illegible]
[illegible] في ظلال [illegible] على الأرائك [illegible] متكئون
[illegible] لهم فيها [illegible] فاكهة [illegible]
[illegible] ما يدعون [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] سلام [illegible] قولا من رب رحيم [illegible]
[illegible] رحيم [illegible]
اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند [illegible]
علیکم یا اهل الجنة سلام [illegible] وامتازوا اليوم وجدا

شیطان بوده اند انه لکم عدو مبین و مشرکان او را دوست داشتند و ایشان را از عصیان که شما را بر آن داشت نیک دشمن است و اینجا
بوستان دوستان بخوانند الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ام با شما و امر نفرموده ام شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان
لا تعبدوا که نپرستید شیطان را یعنی فرمان شیطان مبرید انه لکم زیرا که او مر شما را عدو مبین دشمنی آشکار
و عداوت او با پدر شما ظاهر است و ان اعبدونی و آنکه عبادت کنید مرا و پرستید که دوست شمام هذا این پرستش من صراط
مستقیم راه راست است بهشت ولقد اضل و بدرستیکه گمراه گردانید شیطان منکم از شما جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم
تکونوا تعقلون آیا نبودید که تعقل کنید خود را از دوام فریب او نگاه دارید هذه جهنم این دوزخست التی آن دوزخ که در دنیا
کنتم توعدون وعده کرده میشدید اصلوها الیوم در آیید در وی امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که میپوشیدید حق را
و تصدیق انبیا نمیکردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار کنند که مشرک بوده ایم و تکذیب
رسل کرده ایم و شیطان پرستیده ایم و تکلمنا ایدیهم و سخن گویند با ما دستهای ایشان و تشهد ارجلهم و گواهی دهند
پایهای ایشان بما کانوا یکسبون بآنچه بوده اند که در دنیا میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال
ایشان گواهی میدهند اعضا اولیا بر طاعات ایشان اثبات شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه
خطاب کند که چه آورده او عرض دارد که عبادات و خیرات خود بر حق سبحانه اعضا وی را بسخن آورد تا هر یک عمل خود
باز گویند اما دروغ گواهی دهند که در دنیا مشغول میشدند ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه
نابینا کنیم یعنی محو کنیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس پیشی گیرند بر راهی که در سلوک آن معتاد بودند
فانی یبصرون پس چگونه ببینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشانرا تغییر سازیم
علی مکانتهم در جایهای ایشان تا هم آنجا فسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند قادر باشند مضیا بر رفتن پیش
و لا یرجعون و باز گردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز نیایند و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون آیا
در نمی یابند که هر که بر تغییر و تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود و ما علمناه الشعر
کفار میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید که و ما علمناه الشعر و نیاموختیم محمد را شعر و ما
ینبغی له و نسزد مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی بعضی از قوم توهم کردندی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدایع
قوت فطانت است که در شاعری دارد پس حق سبحانه او را شعر نیاموخت تا آن توهم باطل شود و هر گاه که آنحضرت
تمثل بر سبیل تمثیل بیتی بر زبان مبارک گذرانیدی که از حسن وزن خارج شدی چنانچه بیک نوبت
فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قائل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا
حضرت همان طرح که اول خوانده بود دو نوبت تکرار نمود ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمک الشعر و ما
ینبغی لک و از کلمات رسول انچه موزون واقع شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و تکلف و قصد نبوده ان
هو نیست این که بر او میخوانیم الا ذکر مگر پندی و نصیحتی و قرآن مبین و کتابی روشن در حقایق و بیان کننده احکام لینذر تا بیم کند قرآن من کان حیا هر که باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چه غافل بمنزله مرده است

با آنکه مومن است و عاقل یعنی حیات ابدی و بقای سرمدی یا بیافت و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع او است و یحق
القول و واجب میشود کلمه عذاب علی الکافرین بر آنکه بدیدند که آنرا نبود نمیکند او لم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند
ایشان انا خلقنا آنکه ما آفریدیم لهم برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کرد و ساختیم بی واسطه شریک و معاون
یعنی بخود بی مدد غیر آفریدن آن بیان مردمان نیست که هرگاه بخواهد از کوه ساختن بتی بدست خود ساختن
و ساختن آن بیاری خدا است اینجا بمعنی با یکدیگر آفریدیم و انعاما چهارپایان چون شتر و گاو
و گوسفند فهم لها پس ایشان مر آنرا مالکون ضبط کنندگانند و تصرف در آن کنندگان و ذللناها و نرم کردیم
و رام کردانیدیم انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن بر پشت آن سوار میشوند چون شتر
و منها یاکلون و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند و لهم فیها و برای ایشانست در چهارپایان منافع سودها
از پشم و موی و پوست و مشارب و آشامیدنیها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند نعمت خدایرا که انعام آفریده
و دادن منافع بزرگ از مرایای بر ایشان رسانیده و اتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله بغیر خدای آلهة
خدایان لعلهم تا ایشان ینصرون یاری کرده شوند و حال آنکه آن بتان لا یستطیعون نتوانند
یاری دادن ایشانرا بجهت آنکه ایشانرا شعور و قدرت نیست و هم و بتان لهم مر ایشانرا جند محضرون
لشکری حاضر کرده شده اند تا ایشان باز بیشانند با قومی که ایشان را حاضر شوند که ایشان دفع
پس باید که ترا اندوه ناک نکرده اند قولهم سخن ایشان که نسبت با تو سخنها میگویند انا نعلم بدرستیکه تو
از نسبت سحر و شعر ما یسرون بدرستی که میدانیم آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض و ما یعلنون و آنچه
آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بحسب آن و هر چه گفته کرده جزاء خواهد ادا
آشکارا و پنهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابی بن خلف استخوان پوسیده بدست
به مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و بعضی از آنرا بدست خود ریزه کرد گفت یا محمد این اجزای پوسیده
را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که آفریدگار این استخوان بار دیگر
او را زنده کرده اند و در دوزخ برد و این آیت نازل شد او لم یر الانسان آیا ندید و نمیداند الانسان انا خلقناه آنکه او را آفریدیم من
نطفة از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بعد از آن طفولیت
رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدال کننده ایست هویدا بمقام جدال در آمده
و ضرب لنا مثلا و زد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داده
و نسی خلقه و فراموش کرد آفریدن ما مر او را قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده کند استخوانها را و هی رمیم و حال
آنکه او پوسیده و ریزه گشته باشد و گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگوای محمد یحییها الذی زنده کند
آنرا کسی که بقدرت کامل انشأها بیافرید آنرا اول مرة نخست بار از عدم بوجود آورد و هو بکل خلق و او بهمه آفریدها
علیم داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد و شناسد و بر جمع دانست

آنکه او راست الذی جعل لکم آن خدایی که آفرید براى شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم منه پس آنگاه
شما از آن درخت توقدون می‌افروزید و آورده‌اند که در بادیهٔ عرب دو درخت است مرخ و عفار شاخ
مرخ بر شاخ عفار بمالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت
که در وی آب است با وجود تضاد هر آینه قادرست بر اعادهٔ طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک
شده اولیس آیا نیست الذی خلق السموات والارض آنکه بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بقادر علی ان
یخلق مثلهم توانا بر آنکه بیافریند مانند ایشان با اجسام صغیره و اجرام حقیره بلی آری هست قادر بر آن وهو الخلاق
العلیم و اوست آفرینندهٔ بسیار خلق و دانا باحوال مخلوقات انما امره جز این نیست کار او اذا اراد چون خواهد
شیئا آفریدن چیزی را ان یقول له آنکه گوید مر او را بحکم کن باش فیکون پس باشد و نزد بعضی تمثیل است و تمثیل
قدرت و ارادهٔ اوست بامر مطاع هر مطیع در حصول ما مور به و امتناع و تراخی در تغییر و گفته‌اند مراد از تمثیل
سرعت نفاذ ارادت در تکوین اشیا و اسراع به جهت آنکه را باشد به تکلم بود که گوید آن کلمه بیست کی
ملائکه بشنوند و دانند که چیزی حادث خواهد شد نظم حرفیست کاف و نون زطور صنع او ... و در قاف تا
با زحرف کشتها فسبحان الذی پس پاک و بی‌عیب کسی است که بیده بدست اقتدار اوست ملکوت
کل شیء پادشاهی همه چیزها والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمکافات اعمال و عده دوستان است
و وعید دشمنان که ایشان را شدائد عقابست و آثار ... سورة الصافات مکیة
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم والصافات صفا بحق فرشتگان صف برکشیده در
مقام عبودیت صفا صف برکشیدنی فالزاجرات زجرا پس براننده‌گان شیاطین از استراق سمع فالتالیات
ذکرا پس خوانندگان ذکر و وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند میخورد بملائکه در صف ایستاده در میان هوا تا امر
فرمان رسد قیام نمایند یا بفازیان که صفها بجهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلما
که در وصف اقامهٔ حجت ... بر خلق ... صف زنند اگر مراد ملائکه اند زاجرات هم
ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات انکه بوسته بتسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاة
زاجرات ایشان باشد ... و تلاوت ایشان ... و تکبیر و تهلیل ... آواز خود
زاجر میباشند و در ... فالقاء ... قرآن ... و اگر علما ... جهت در خلق ... احکام
شریعت و اگر ... انواع آفات ... تاویلات ... صاحب تاویلات ... سوگند بجوق
نفوس ... موافقت ... بر کشیده ... شیطانیه ... انواع شهوات نفسانی
باز ... و ... ذکر ... بحسب ... اشتغال ... و در بحرالحقائق
آورده که صافات ارواح اند و ... طالبات ... عوام ... و خواص ... طاعات
اخص ... تالیات ... نفوس ... شیئا ... و ... حق سبحانه ...

نظم ای یاد توام مونس جان در همه حال یک دم نبود که یاد تو نادم نیست بحال جز فکر ثنای تو ندادم شب و روز جز نام
تو در خواهم همه سال آورده‌اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را یک خدا کرده است در
این قسم یاد کرده که ان الهکم بدرستی که خدای شما در ذات خود لواحد یکیست و یگانه رب السموات والارض آفریدگار
آسمانها و زمینهاست وما بینهما و هر چه که در میان ایشانست ورب المشارق و آفریدگار مشرقها که آنرا هر روزی
را مشرقیست که آفتاب طلوع میکند یا مراد مشارق آفتاب که هر روز از ایام سال از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز
مختلفست که هر روز ... و بدین مشارق کفایت کرد از ایراد مغارب انا زینا السماء الدنیا
بدرستی که ما بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب و اختلاف اشکال ایشان
... و ... و غیر آن از اشکال ... و حفظا
و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان مارد از هر دیوی سرکش دنا فرمان لا یسمعون نشنوند
... الی الملأ الاعلی بسوی سخنان گروه بلند قدر یعنی ... ملائکه ... اند
... و یقذفون ... من کل جانب دحورا ... و لهم عذاب واصب
... الا من خطف الخطفة ...
... فاتبعه ... شهاب ثاقب ...
...
...
حق سبحانه ... فاستفتهم ... اهم اشد خلقا ... ام من خلقنا ...
... انا خلقناهم ... من طین لازب ...
...
...
...
...
...
... بل عجبت ...
...
... ویسخرون ...

وایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و چون ایشانرا آیات کرچون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ پند
آموز و پند پذیر نشوند وَإِذَا رَأَوْا آيَةً و چون ببینند معجزه که دلیل صدق رسالت بود چون انشقاق قمر يَسْتَسْخِرُونَ بلکه
را بخوانند وَقَالُوا و گویند إِنْ هَٰذَا نیست این که دیدیم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا
و باشیم خاک تُرَابًا وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ
و پدران نخستین ما قُلْ بگو ای محمد نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و زبون باشید
و هرگاه که قیامت درآید فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس نیست آن مگر زجری که آنرا نفخه بود یعنی یک نفخه که دردمند فَإِذَا هُمْ پس ناگهان ایشان
زنده شده و از قبر برآمده يَنْظُرُونَ مینگرند و میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ اینست روز حکم یا روز جزا
کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ آنروز که بودید که بآن تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق
فرمان رسد بملائکه که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بخود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا یعنی
بت پرست با بت پرست و ستاره پرست با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا
که کافر بوده اند گویند مراد از ظالمان [illegible] و حشر آنست که ایشانرا بمحشر پیاده
با اشکال ایشان جا [illegible] و مقام بد با اعوان ایشان از بدکاران و ملازمان بر ظلم و در قوت
القلوب آورده که یکی از عبدالله مبارک پرسید که من خیاطم و جامها برای ظلمه میدوزم آیا از اعوان ایشانم
با تم عبدالله مبارک فرموده که تو از اعوان نیستی بلکه از ظلمه ای اعوان ظلمه آنهااند که سوزن و رشته بتو میفروشند
فرمشند لعلهم یا ظالم بیا تا برشده شوی روز حشر از جمله ایشان وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچه که مشرکان ... میکنند
حشر کنید ایشانرا مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچه را که بودند که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ غیر خدا از اصنام و غیرها یا
ابلیس و لشکر او و این ها مستثنی اند بآیة إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ فَاهْدُوهُمْ
پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی بدوزخ آرند باز
دارید ایشانرا در موقف یا بر پل صراط إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا
از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ
چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را از حبس موقف و خلاص نمیکنید خود را ایشان جواب نمیدهند و حق سبحانه
فرماید که یاری یکدیگر نصرت نمیدهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهاده کانند و از روی عجز
منقاد شدگان وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آورند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر یعنی رؤسا و قوم و جمعی
ایشان بیکدیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند که این چه حالست که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر
رؤسا را إِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت و نیکخواهی و بجهت
عزم شما یا از قوت قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند
رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی شما براه راست نبودید که

ما شما را گمراه کرده باشیم فَحَقَّ عَلَيْنَا و ثابت شد بر ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما [illegible] که با کواهی بار شما را ضلالت دعوت
ابلیس کرده ایم بلکه بودید شما نفس خود فَأَغْوَيْنَاكُمْ گمراه ساختیم ما شما را و در گمراه شدگان إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ پس واجب شد برما
و تابع سحر بوده کار را که کلمه العذاب إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را و بدین بوده فَإِنَّهُمْ پس ایشان
دعوت کرده یم که راهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ با و دیگران را نخواستیم که شما را نیز شریک باشید در ضلالت که عزیز
سوخته نمی سوخت طلبید يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب بهم شریک خواهم که توسط شوی . تا همچون ما هر دو حسرت از آن دست شوی
حق سبحانه فرمود إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما همان و چنین تعذیب آرنده إِنَّهُمْ كَانُوا در کشیدن عذاب بانواع با
جنانچه درخواست شریک بوده اند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند إِذَا قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مشرکان را لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ بدرستی که
گفتند با او که جون ایشان را گویند که گوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانند يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی
مینمایند از گفتار آن یا تکبر و بزرگی می جویند وَيَقُولُونَ و میگویند أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا آیا ما ترک کنندگانیم عبادت
خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شاعری دیوانه یعنی محمد را ترک عبادت اصنام نکنیم که او نه شاعر [illegible]
شعر و جنون نسبت میکرد حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمده محمد بفرمان بِالْحَقِّ
راستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرده پیغمبران را که پیش از او بوده اند إِنَّكُمْ بدرستی که شما کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ
در آیند چشندگان عذاب دردناک که دوزخ است بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ
مگر جزای آنچه برآن هستید که تَعْمَلُونَ عمل میکردید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان الْمُخْلَصِينَ پاک گرده شدگان از آلودگی
و شرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشانراست رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی دانسته
شده یعنی ظاهر و پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت محض که فَوَاكِهُ آنرا روزی میوه هاست از هر
گونه و تر و خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان گرامی کرده شدگانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها آرامیده
مُتَقَابِلِينَ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده میشود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی شاقل
بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ جامی پر از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری شده از چشمها بَيْضَاءَ سخت
سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذت و خوش گوار لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا لَا فِيهَا نیست در آن شراب
آفتی و خللی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار وَلَا هُمْ عَنْهَا و نباشند بهشتیان که از آن شراب
يُنْزَفُونَ مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران خود ننگرند عِينٌ فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گویا ایشان بَيْضٌ
مَكْنُونٌ بیضه پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در لطافت و پاکی و خوش رنگی ببیضه نعامه چه مقرر است
که شتر مرغ بیضه را بپر خویش بپوشد تا غبار بدان نرسد و رنگ ایشان سفید باشد مختلط باشد بزردی که صفره و
احسن الوان الابدان نزد عرب آن بوده فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورد در مجلس بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ برخی دیگر
يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِنْهُمْ از اهل بهشت إِنِّي كَانَ لِي

خود را که انی بدرستی که برتو قری که در دنیا بودم کان لی بود مرا قرین یاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان آن
دو برادر بودند که در سورة الکهف ذکر ایشان گذشت یعنی یهودا که او مؤمن بود گوید با بهشتیان که مرا برادری قرطوس نام
بود در دنیا که مرا ملامت میکرد یقول ائنک لمن المصدقین آیا تو از باور دارندگانی حشر را ءاذا متنا آیا چون
بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک و عظاما و استخوانها کهنه ءانا لمدینون آیا ما از جزا دادگان باشیم یعنی ما را جزا دهند
و پاداش دهند قال گوید یهودا اهل جنت را که هل انتم مطلعون آیا شما نگرندگانید یعنی ببینید احوال دوزخ را و مراد آن
است که ببینید دوزخ را تا حال برادر ما معلوم گردد که در کدام درکات و بچه نوع عذاب مبتلا شده بهشتیان گو
گویند تو داناتری بشناسایی او تو فرو نگر بدوزخ فاطلع پس فرو نگرد یهودا فرآه پس ببیند قرطوس را فی سواء الجحیم در
میان دوزخ قال تالله گوید یهودا که بخدای که بتحقیق نزدیک بود که ان کدت لتردین هلاک کردی مرا با آنکه مرا بر آن میداشتی
و اندا بمن ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت لکنت
هر آینه بودی من المحضرین از حاضر کشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه بر یاد ما دادن شود
افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاودان خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر
مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نشوید
گویند ان هذا بدرستی که این نعمت و خلود و خلاصی از عذاب لهو الفوز العظیم او است رستگاری بزرگ لمثل هذا از برای مانند
این نعمتها فلیعمل العاملون پس عمل کند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال است و صدد انتقام
کر باد کشی باد نگاه داری باد فیه در کار کی برابادی بادی * در روی بخاک داد خواهی الیه رحاک در طرف سوا
اذلک خیر آیا آن مذکور از نعم بهشتیان خیر بهترست نزلا از روی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم
یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگها خورد دارد و میوه تلخ بغایت سخت و تلخ است
حق سبحانه در دوزخ مانند آن درخت باشد که آنرا بدیشان خورانند چنانچه بیاید بیان سخن که فرموده
انا جعلناها بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و عذاب للظالمین مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا
و امتحان مر ایشان را در دنیا جهت آنکه چون شنیدند که زقوم در دوزخ است گفتند این چه توانند
بود و حال آنکه آتش مانع نبات است و ندانستند که الله قادر است بر خلق حیوانات در آتش چون سمندر و تو آنا
بر آفریدن شجره در آتش و حفظ آن از احراق در حال آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد میترساند
ما را از زقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل برخاست و ایکار عرب را بخانه آورده
کنیز که خود را فرمود یعنی زقوم ده ما را کنیز کسکه و خرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقوم است که محمد
ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیة فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند انها شجرة تخرج بدرستی که
درختیست که بیرون می آید فی اصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخها آن بلند شده بسایر درکات میرسد طلعها
خوشه آن درخت گوییا که او کانه رؤوس الشیاطین سرها دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارها

تیغ بر جولی و کفتا اندر شکمها سیاه بود در حوالی که که رؤوس شیاطین میکنند فانهم پس بدرستی دوزخیان لآکلون
منها خورندگان اند از آن درخت فمالئون پس پر کنندگان اند منها البطون از آن شکمها را از غایت جوع یا بخورانند
ایشان را باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی است من حمیم از آب حمیم بر بالا
آن بریشان دهند تا با زقوم آمیخته گردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب
حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و آنجا پیش گیرند ما حضر بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران
خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان یهرعون میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد
ضل و بدرستی که گمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد
ارسلنا و بدرستی که فرستادیم ما فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند
و ایشان قبول نکردند فانظر کیف پس در نگر که چگونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت
بریشان فرود آمد الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک گردانیدگان که با خلاص شفیع گشتند ولقد نادانا
و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیکا اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم
کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات دادیم او را واهله و کسان او را من الکرب العظیم از اندوه بزرگ که غرق است
یا آزار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم آن فرزندان کسان او را هم الباقین ایشان را باقیان از جهت نسل تا بقا
بعد در غیبات که از اهل او جز سام و حام و یافث فرزندان ایشان کسی نماند تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب
و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و صقلاب و حام پدر هندو حبش و زنگ باده بر یه وترکنا و باقی گذاشتیم
علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین در میان گروه پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم یا آنرا بگذاشتیم که ایشان آخرین
میگویند سلام علی نوح سلام بر نوح فی العالمین در میان عالمیان تو و آنست که ابتدا کلام است و خدای سلام میگوید بر نوح
و میفرماید که انا کذلک بدرستی که ما همچنین که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که
نوح من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ثم پس از دعاء نوح اغرقنا الآخرین غرق کردانیدیم دیگرانرا یعنی کافران
قوم او را وان من شیعته و بدرستی که از پیروان نوح لابراهیم ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید یا در وجود
در باب از وی تقریر میکند که ضمیر عائد است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و ابراهیم علیه اگر چه بصورت سابق است
اما بمعنی تابع اوست زیرا که همچون ابن قدمات بمنزلت وی معترف گشت و در لیلة استود و مؤیدا و دعا کرده که دیتا وابعث
فیهم رسولا الآیة نظم چون ذرعت قدرتی ابراهیم او را یاو که آخرانی هم را پیشوا توئیه خان خلیل است متکلمان
بر خوان اصطفا ما کلمته ابا تو است اذ جاء ربه یاد کن ای محمد که ابراهیم آمد پروردگار خود را بقلب سلیم بدلی که از علایق
پاک یا خالی از حب دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی دوری نهاد به درگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از محقد
نفس وآرزو و طمع واپرداخته اذ قال لابیه وقومه یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود را آذر و گروه خود را ماذا
تعبدون این چه چیزست که میپرستید ائفکا آیا از روی دروغ آلهة خدایانرا دون الله غیر خدای تریدون میخواهید

فما ظنکم برب العالمین پس چیست گمان شما به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند و اگر پرستش و عبادت او ترک
نموده غیر او را می پرستید قوم سخن ابرهیم را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز
طعامها و میوه در حوالی ایشان می نهادیم تا چون از صحرا بازگردیم به بتخانه در آییم و به رسم تبرک آن طعام را بخوریم
تو با ما بجمع ما تماشا کن و ما با تو به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و جهات و اشکال ایشان را ببینی که دیده ایم
بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت
گویی که ز عاشقی چرا رنجوری ✽ تو روی نگار من ندیدی معذوری ✽ ابرهیم علیه السلام جواب نداده روز دیگر بوعده
و یاران وی گفتند که ابرهیم با ما بیرون آی فنظر نظرة پس درنگریست نگریستنی فی النجوم در ستارگان و مواقع
و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وی بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می
ورزیدند از علم ایشان فقال پس گفت انی سقیم من بیمار خواهم شد یعنی استدلال میکنم بانکه طاعون در خواهد
یافت آن گروه از طاعون بد بودند فتولوا عنه پس برگشتند از وی مدبرین روی گردانیدگان از خوف آنکه طاعون
از امراض معدی است تا با ایشان سرایت کند چون قوم ابرهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه
نهاد فراغ پس پنهان بازگشت الی آلهتهم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانها طعام در پیش ایشان نهاده
فقال پس گفت از روی استهزا الا تاکلون آیا نمی خورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر باره گفت
ما لکم لا تنطقون چیست مر شما را که سخن نمی گویید و مرا جواب نمی دهید فراغ علیهم پس پنهان روی آورد بدیشان می زد
ایشان را ضربا زدنی بالیمین بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگندی که خورده بود که تالله لاکیدن اصنامکم الآیة
ابرهیم علیه بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمدند و صورت حال
مشاهده کرده دانستند که کار ابرهیم است فاقبلوا الیه یزفون پس روی آوردند بسوی او شتاب میکردند و او را گرفته
نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق گرفت قال گفت ابرهیم اتعبدون ما تنحتون آیا می پرستید
آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود والله خلقکم و خدای آفریده است شما را و ما تعملون و آنچه شما میکنید
بدستهای خود و در این آیة دلیل است بانکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابرهیم ایشان را
الزام کرد قالوا ابنوا گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید له برای سوختن ابرهیم بنیانا بنایی و از هیزم پر سازید و آتش
در آن زنید فالقوه فی الجحیم پس در افکنید او را در آتش سوزان فارادوا به پس خواستند نمرودیان به ابرهیم کیدا
دستانی و قصدی که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس گردانیدیم ایشان را فروتران و آتش را بر ابرهیم
گلستان ساختیم و آن برهان روشن بود بر حقیقت او و بطلان ایشان وقال و گفت ابرهیم چون از آتش بسلامت
بیرون آمد انی ذاهب الی ربی بدرستی که من رونده ام بجانب که پروردگار فرموده که آن زمین شام است سیهدین زود
باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت و ابرهیم علیه روی بشام نهاده و در راه هاجر بدست ساره
خاتون افتاد و آنرا بحضرت ابرهیم بخشید و چون هاجر ملک او شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردگار من

بخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و مستعدان که مطیع تو باشد بر طاعت و موافق مرا باشد در غربت
فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزندی بردبار چون حضرت اسمعیل متولد شد ساره را با هاجر رشک
آمد و بحکم خدا گفت با ساره حکم کن ساره فرمود که ایشان را بجایی برکه نه آب باشد و نه آبادانی ابرهیم هاجر و پسر او را به
مکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت وقتی که ابرهیم علیه از شام بدیدن پسر آمده بود وسه شب متوالی در واقعه دید
که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابرهیم اسمعیل را همراه داشت روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون برسید
معه السعی با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفت ای پسر مرا در خواست بگو منا قال گفت ابرهیم یا
بنی ای پسرک من تصغیر شفقت است انی اری بدرستی که من می بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک آنکه من ترا ذبح
میکنم یعنی پیوسته در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فانظر پس درنگر تا دریابی کاری ماذا تری چه چیز می بینی در رای تو چه قرار
میگیرد قال گفت اسمعیل یا ابت افعل ای پدر من بکن ما تؤمر آنچه فرموده شده بدان ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله
اگر خواهد خدای من الصابرین از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آنگاه که گردن نهادند حکم خدا
ابرهیم فدای پسر و پسر فدای حکم خدا واقع شد آنچه واقع شد وتله و بیفکند ابرهیم پسر را للجبین بر پیشانی یعنی
پیشانی او بر زمین نهاد تا بجهت روی در صحرا آورده که چون ابرهیم قصد ذبح اسمعیل فرمود گفت ای پدر دست و پای
مرا محکم ببند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب شاید که جامه ببارک تو بخون آلوده کرده و در چشم بد من برنام شوم
اگر خوم بیرون کنم نتوانم تا آن را ... که تا که دار ... شو ... خون آلوده ✽ دیگر چون باز دو روی سکه مرا بار دو
انکار ... ابرهیم علیه ... کار ... در وقت تیغ را ندن تا گاه نظرت بر
افتد و ... حرکت نباید بسا ... تقصیر ... ابرهیم علیه ... دست و پای پسر
بست و کارد بر حلق وی نهاد ... حلقه ... اسمعیل ... کارد را از ...
باز داشت و گفت ... بدرستی ... ابرهیم ... وناديناه
ندا کردیم او را که ان یا ابرهیم ای ابرهیم قد صدقت الرؤیا بدرستی که راست کردی خواب که دیده بودی ...
که او در خواب دیده بود ... صورت ... یافت انا
بدرستی که ما کذلک همچنین ... نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو
البلاء المبین هر آینه ... آزمایش ... وفديناه و فدا دادیم اسمعیل را
بذبح عظیم بگوسفندی عظیم ... شاخ دار بوده که چهل سال ... در بهشت چریده بود و گویند
آن ... قربان کرده ... اشهر آنست که چون
علیه ... بر ...
وترکنا علیه و باقی گذاشتیم بر ابرهیم ثنای نیکو فی الآخرین در میان پسینیان ... تا آخر الزمان باقی که ... بر که
گویند سلام علی ابرهیم سلام بر ابرهیم یا سلام ... کذلک همچنین میدهیم نجزی المحسنین ... نیکوکاران

بود ستوکاری هم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان ما است گرویدگان وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم را بِإِسْحَاقَ
فرزندی که اسحق نام که از صلب او انبیا بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب ... آورده نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ...
نیکوکار ... در عمل خود با یاران و طاعت وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ ... وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ ... وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ نیکوکار است در نفس خود ... وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ
آشکارا ستم ... از نسل ایشان هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستم کار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم
عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی و هرون بنعمت نبوة وَنَجَّيْنَاهُمَا و رهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشانرا یعنی بنی
اسرائیل مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم موسی و هرون را و قوم
ایشان فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم موسی و هرون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
کتابی پیدا ... وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ... وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی
گذاشتیم بر ایشان ... فِي الْآخِرِينَ در میان ایشان ... سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام
بر موسی و هرون إِنَّا بدرستی که ما كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکارانرا إِنَّهُمَا بدرستی که موسی
و هرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما اند وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین ... بن فنحاص
ابن العیزار بن هرون ... لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه
خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب حق أَتَدْعُونَ آیا میپرستید بَعْلًا بعل را ... و آن بتی بود ...
و چهار روی داشت و بک نام ... از شام ... بعلبک گفتند ... مشهور
شد القصه الیاس ... وَتَذَرُونَ و میگذارید عبادت أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین آفرینندگان ...
خالقین ... اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ ... وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما ...
... الیاس ... فرستاد و ایشان ... داشتند ... نام ...
سلطان ... شد و الیاس ... دعا فرمود تا سه سال قحط
مبتلا شدند ... الیاس فرمود که ایمان بیاورید
... الیاس گفت اگر بخواهید که بطلان و حقیقت ... ظاهر گردد
بیائید تا من خدای خود بخوانم و شما بتان بخوانید هر کدام اجابت نماید ... باشد ... رضا
داده ... بسیار کرده ... اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا
فی الحال باران آمد قوم او ... فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ پس بدرستی که
ایشان ... حاضر کرده شدگانند در عذاب إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک کرده شده ...
... الیاس ... از خدای درخواست ... از میان قوم
... در فلان روز بفلان موضع ... و سوار شو الیاس ...
زمان معین بمکان ... و صورت ... سوار شد و ...

خود ساخت و حق سبحانه او را ... طعام و شراب ... از وی سلب کرده ...
و در ... او ... بر پا ... خضر ...
و در عرفات ... و در رمضان ... سلام ... در بیت المقدس ...
پیوندد ... الیاس ... سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام بر الیاس ... إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما
همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما است ...
است ... اختصاص ...
... وَإِنَّ لُوطًا و بدرستی که لوط ...
لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل بیت او را
إِلَّا عَجُوزًا مگر پیره زنی که زن او بود ... فِي الْغَابِرِينَ در باز ماندگان ... ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم ... وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ و بدرستی که شما ای گروه
قریش ... عَلَيْهِمْ بر ایشان ... مُصْبِحِينَ در حالتی که داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ و
شب ... أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمی‌نمایید که عاقبت ...
... وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که یونس ... لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است ...
و چنانچه در سوره یونس گذشت قوم ... عذاب ...
از عذاب قوم یونس ... ایمان آوردند ... عذاب ...
بود ... إِذْ أَبَقَ یاد کن
که گریخت یونس از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود ...
رسید ... کشتی ... آب ...
ملاحان گفتند ... کشتی ...
زیرا که ... یونس ...
بنده گریخته ... کشتی ... یونس ...
و قوم ... فَسَاهَمَ پس قرعه زدند ... فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس
از ... قرعه ... ماهی ...
... فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده ...
... ماهی ...
... ماهی ...

ویونس دره روز او نشر میزد سه روز یا هفت روز یا چهل روز آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا
را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس عجایب و غرایب دریاها می‌دید
شاهده کرده بود تسبیح حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان
در شکم ماهی که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه در شکم ماهی بود از ذاکران و
شاکران بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند [illegible]
برکت ذکر [illegible] کار او در رسید و از [illegible] خلاص داد او را فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را [illegible] بفرمان ما [illegible]
در دم بیرون آورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمین هامون یعنی صحرایی که در او گیاه و درخت و بنا نبوده او را در
موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا و رویانیدیم
عَلَيْهِ بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی [illegible] خود او را سایه کرد [illegible] خاصیت
یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه [illegible] یقطین [illegible] از آفتاب و آفت [illegible]
و [illegible] را فرمان داد تا می‌آمد و پستان در دهان یونس می‌نهاد تا [illegible] پوست وی محکم شد و گوشت وی [illegible]
رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر بار إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مرد أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده بر [illegible] هزار یا
هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس با طراف موضع رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس
گرویدند بیونس [illegible] و [illegible] فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخوردار کردیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا
اجل ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
دختران [illegible] أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ [illegible] وَلَهُمُ الْبَنُونَ [illegible]
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آیا ما آفریدیم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن [illegible]
أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ میگویند وَلَدَ اللَّهُ زاد خدای [illegible]
وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان در انتساب [illegible] دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتَ آیا برگزید [illegible]
دختران را که مکروه طبع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران [illegible] مَا لَكُمْ چیست شما را
درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید [illegible] أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا
اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحب [illegible] ولد [illegible]
[illegible] أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست [illegible] سُلْطَانٌ مُبِينٌ
حجتی روشن [illegible] فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب [illegible] إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود [illegible]

کرده [illegible] ایشان [illegible] ملائکه یا مجوس [illegible] خدای و شیطان
برادر اند [illegible] وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا
خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که [illegible] إِنَّهُمْ ایشان [illegible] قائلان این سخن
یا همه ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند [illegible]
پوشیده باشد [illegible]
و ملائکه [illegible]
خواهند [illegible] سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای عَمَّا يَصِفُونَ از
آنچه صفت میکنند کافران [illegible]
خدا را بدین نوع وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک شدگان [illegible]
[illegible] فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه پرستیده [illegible] مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ
[illegible] بِفَاتِنِينَ [illegible] إِلَّا مَنْ هُوَ [illegible] صَالِ الْجَحِيمِ در
آینده است بدوزخ [illegible]
اعتراف ملائکه [illegible] وَمَا مِنَّا [illegible] إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ
در خدمت و عبادت [illegible]
[illegible]
جبروت [illegible] وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشندگانیم [illegible]
وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَإِنْ كَانُوا [illegible] لَيَقُولُونَ [illegible]
[illegible] لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا [illegible] مِنَ الْأَوَّلِينَ [illegible]
[illegible] لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای
پاک کرده شده [illegible] فَكَفَرُوا بِهِ [illegible]
[illegible] فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ [illegible] وَلَقَدْ سَبَقَتْ [illegible]
[illegible] كَلِمَتُنَا [illegible] لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ [illegible]
[illegible] إِنَّهُمْ بدرستی که [illegible] لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ

هر آینه ایشانند یاد کرده شدگان و إن جندنا و بدرستیکه لشکر ما یعنی تابعان انبیا لهم الغالبون هر اینه ایشان
غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در دنیا و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل ندرت است فتول عنهم پس روی
بگردان ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال یا زمان وعده نصرت که روز بدرست یا روز فتح مکه
وأبصرهم و ببین حال ایشان را در آنروز فسوف یبصرون پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا
و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند این که خواهد بود ایزد که
أفبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند و وقت نزول آن میپرسند فإذا نزل پس چون فرود آید عذاب
بساحتهم بپیشگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در عرب
قتل و غارت بسیار بوده هر لشکر که قصد قبیله داشتندی همه شب راه پیموده وقتی که زمان خواب کردن
بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسر و تاراج برگشاده قوم را مستاصل ساختندی
و از سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و اگر چه در وقتی دیگر وقوع
یافتی همان صباح گفتندی درین آیه تشبیه کرده عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و مقرر
که بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و در روایت که مراد ازان صباح که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشانرا دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید که وتول عنهم و دیگر باره
روی بگردان ای محمد و اعراض کن از ایشان حتی حین تا وقتی که ایشانرا سیف نازل شود وأبصر و ببین عذاب که
بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست
پروردگار تو رب العزة خداوند غلبه و قوت عما یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام على المرسلين
و سلام بر فرستاده شدگان والحمد و همه ستایشها لله رب العالمين مر خدای راست که پروردگار عالمیانست [illegible]
[illegible] تسبیح و تسلیم و تحمید داده [illegible] در معالم [illegible] از امیر المومنین علی کرم الله وجهه
نقل میکند که هر که دوست میدارد که ببرد [illegible] ثواب را [illegible] باید که آخر کلام او از مجلس [illegible]
باشد

سورة ص [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

ص ابو روق و قطرب رحمهما الله برانند که حروف مقطعه جهت تبکیت کفار است که هر وقت که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان [illegible] و صفیر زدندی و دست
بر دست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن
متامل و متفکر شده از تغلیط باز ماندندی و درین حرف بخصوص گفته اند که نام خداست یا اسم قرآن یا
سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق القول یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد در احقاق فرموده
که نام محمدست علیه الصلوة والسلام [illegible] فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب کشف [illegible]

که عرش خدای بر روست یا دریاییست که حق تعالی بدان مردگانرا زنده کرد انتهی امام قشیری درج فرموده که قسم یاد میکند
بصفای محبت دوستان [illegible] بصفای دل عارفان درین تاویل آورده که [illegible] محمد [illegible]
آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان و بصاد صمدیت او و [illegible] و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد
صانعیت او الی ما بینهما والقرآن و بحق قرآن ذی الذکر خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر یا محتاج
الیه جواب قسم این که ذات تست که کفار در خلاف اند بل الذین کفروا بلکه آنانکه کافر شدند از قوم قریش فی عزة در حمیت
که انداز قبول حق وشقاق و در مخالفت خدای و عداوت رسول کم أهلکنا چندی که هلاک کردیم من قبلهم پیش
از کفار مکه من قرن از اهل روزگار [illegible] گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فنادوا پس خواندند و آواز
بلند بر داشتند تا کسی ایشانرا فریاد رسد ولات و نیست آنهنگام حین مناص هنگام رجوع بگریز [illegible]
آورده که عادت کفار [illegible] آن بود که چون در کارزار پریشان و [illegible] شدندی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید
حق سبحانه خبر میدهد که بهنگام حلول عذاب [illegible] مناص مناص خواهند گفت و انجا جای گریز نخواهد بود
وعجبوا و شگفت داشتند کافران أن جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر بیم کننده منهم از جنس ایشان یعنی
بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان که هذا این مرد ساحر
جادوست در اظهار خوارق عادت بما مینماید کذاب دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن
بخدای [illegible] انوار لمعات وحی [illegible] بصیرت [illegible] آثار اشعات صدق
از ظلمات کذب باز نشناسد نظم [illegible]
از شعاع روز [illegible]
[illegible] اشراف قریش [illegible] نزد ابوطالب آمده گفتند [illegible]
تا بیان [illegible]
[illegible]
ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم طلبید و گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشانرا از تو [illegible]
طریق [illegible] حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما [illegible]
گفتند اگر دست از تعرض [illegible] بداری و زبان از عیب [illegible] تا ما نیز متعرض تو [illegible]
حضرت فرمود که [illegible] از شما مطلبم که یک کلمه [illegible] تا [illegible] عرب شما را مسخر شود [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله اشراف قریش [illegible]
آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند أجعل الآلهة آیا کرداند محمد خدایانرا إلها واحدا خدای یگانه إن
هذا بدرستیکه این [illegible] لشیء عجاب چیزیست بس شگفت [illegible] سیصد و شصت بت [illegible]
[illegible] نتواند کرد [illegible] وانطلق الملأ و شتاب رفتند [illegible]

ابوطالب و بزرگان قوم **منهم** از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند **أن امشوا** اگر روید **واصبروا** و شکیبائی ورزید **على آلهتكم**
بر پرستش خدایان خود **إن هذا** بدرستی که مخالفت محمد با ما **لشيء يراد** چیزیست که خواسته اند یا از حوادث زمان
واقع است و از آن چاره نیست یا ترفع و استعلا که دعای محمد است چیزیست که خواسته میشود یعنی هر کس بخواهد که
مرتفع و مستعلی بود **ما سمعنا بهذا** نشنوده ایم اینکه او میگوید از وحدانیت خدای **في الملة الآخرة** در ملت باز پسین
که دین ... است ... که آخرین ملتهاست چه ایشان به تثلیث قایلند نه بتوحید
إن هذا نیست این توحید که او میگوید **إلا اختلاق** مگر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود بر بافته **أأنزل**
عليه الذكر آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن را **من بيننا** از میان ما یعنی چرا از جماعت وی مخصوص باشد و حال
بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند **بل هم** بلکه ایشان **في شك** در گمانند
من ذكري از ذکر من **بل لما يذوقوا عذاب** بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند
که هر چه پیغمبر بطریق وعید ادا کرده حق بوده ... یعنی وقت نزول عذاب ایشان را از تصدیق خواهند داد ...
نخواهد داد **أم عندهم** آیا نزدیک ایشانست **خزائن رحمة ربك** خزینهای رحمت پروردگار تو **العزيز** غالب که او را
که مغلوب نگردد **الوهاب** بخشنده که هر چه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران ...
نصرت ایشان نیست تا بعضی را ... دهند بلکه عطائی است از حضرت عزت که بفضل خود
ارزانی داده بهر که خواهد **نظم** چون نه حال استحقاقست ... هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی ... دیگر از
... دولت ... اختیار این تصرفها ... **أم لهم** یا مر ایشانراست **ملك السماوات والأرض** پادشاهی آسمانها و زمین **وما**
بينهما و آنچه میان آنهاست ... ایشانست ... **فليرتقوا** پس باید که بالا روند **في الأسباب** در ...
که بدان بر آسمان ... در ... صعود بر ملک ...
نموده ... تخصیص ... که اگر ... آسمان و زمین اختیاری ... باید که
بر روند ... عرش ... تدبیر ... عالم اشتغال کنند ... هر که خواهند ... بهر که خواهند
بدهند ... **جند** ... ایشان لشکری اند ... **ما هنالك** ... اشارتست ...
ایشان در بدر **مهزوم** لشکری شکست شده **من الأحزاب** از آن گروهها که لشکر کشیده با رسل جنگ میکرده اند
یکی از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داده پیغمبر خود را ... لشکر قریش ... مهزوم
خواهند شد و چنان بود **كذبت قبلهم** تکذیب کرده پیش از ایشان **قوم نوح** گروه نوح پیغمبر را **وعاد** و قوم
عاد هود را علیه السلام **وفرعون** و فرعون موسی را علیه السلام **ذو الأوتاد** خداوند ... صفت فرعونست که
ملک ... تشبیه کرده ... استحکام ... است ...
تعذیب ... **وثمود** و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام ... آورده ... تکذیب ... صالح ...
در وقت دعوت ... صالح قوم را دعوت ... ایمان آوردند ... وفات کرد ...

شد ... سبحانه ... ناقه را ... فرستاده ... برهان ...
اعجاز ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند ... تکذیب ... بسبب عقر ناقه هلاک شدند **وقوم**
لوط و گروه لوط مر او را **وأصحاب الأيكة** و اهل بیشه شعیب را علیه السلام **أولئك الأحزاب** آن گروه اند ... مکذبان و
مهزوم قریش ... از ایشان خواهند بود **إن كل** نبود هیچ یک از ایشان **إلا كذب الرسل** مگر آنکه تکذیب کرده
فرستادگان را **فحق عقاب** پس سزاوار شد عقوبت ... فرود آمد عذاب بر ایشان **وما ينظر** و نمی نگرند و انتظار
نمیبرند **هؤلاء** این گروه از قوم تو **إلا صيحة واحدة** مگر یک صیحه را که نفخه اولی است ... **ما لها**
آن صیحه را **من فواق** هیچ ... که ... توانند که او را رد کنند ... **وقالوا ربنا** و گفتند ... ما
چون نضر بن حارث ... **عجل لنا قطنا** شتاب کن ... عذاب ... بما ... وعید میکند
... از روی ... **قبل يوم الحساب** پیش از روز شمار ... از روی استهزا ...
کردند ... خاطر ... حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ... حق سبحانه فرمود که **اصبر** شکیبائی کن
على ما يقولون بر آنچه میگویند ... **واذكر عبدنا داود** و یاد کن بنده ما داود را **ذا**
الأيد ... قوت ... در حرب یا در ملک ... در عبادت ... روزه ... روزی
... **إنه أواب** بدرستی که او ... **إنا سخرنا الجبال** بدرستی که ما ... کوهها را
داود علیه السلام ... **معه يسبحن** با او تسبیح میکردند **بالعشي** شبانگاه **والإشراق** ... وقت
آفتاب ... تسبیح کوهها ... حق است ...
... تسبیح ... حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ...
... سنگ ... خدای
... خدای ... سنگ را
... دعا ... سنگ ... باز
... سنگ ... سنگ ...
جواب داد که ...
شیخ الاسلام قدس سره ... **نظم** از سنگ ...
... است **والطير** و مسخر کردیم مرغان را **محشورة** جمع کرده شده
... **كل** هر یک از کوهها و مرغان **له** مر داود را **أواب** مطیع بودند ...
آواز خود را با وی به تسبیح **وشددنا ملكه** و محکم کردیم پادشاهی او را ...
...
بسیاری لشکر ... پاسبان ... هر شب ...

سجده شکر

کاستحکام ملک داود بدان بوده که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاده و آن سلسله بالای محراب داود بداشته و اگر خصمی
مر کرا حق بودی دست او بسلسله رسیدی و آن دیگر را نه تا آن قادر نبودی وآتیناه الحکمة و دادیم داود را حکمت
یعنی علم و کار یا علم نبوت وفصل الخطاب و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریابد یا سخنی میان و قاطع
بلا اختصار مخل و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقت کلام
خصوم در حکم بدین منقطع میگردد و باید دانست که در قصه داود علیه السلام و تزوج زن اوریا اختلاف بسیار است
بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی یاد کرده‌اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند و آنچه صحت او به یقین پیوسته آنست
که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند اولیاء زن طمعا در خدمت داود علیه السلام بوی
نداده و حضرت داود بجهت خود خطبه فرموده و ویرا نود و نه زن بوده و آنرا نیز بخواست و درین باب اوریا
گرفتار شد عتاب الهی باوی آن بود که بعد خطبه اوریا ویرا خطبه کرده و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که وهل اتاک
نبأ الخصم خبر دو گروه که خصومت کرده بودند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل بصورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند با هر یکی جمعی از ملائکه بودند حضرت داود روزها را قسمت کرده بود روزی عبادت کردی
و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی روز عبادت به
بالا خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از در آمدن بوی منع کردندی ملائکه آمدند بصورت انسان
بخانه داود علیه السلام در آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا
رفتند بر سور غرفه وی اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام و ایشان را دید ففزع پس بترسید منهم از
ایشان جهت بی اجازت از بالا غرفه در آمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود خصمان ما دو گروهیم خصم یکدیگر
بغی بعضنا ستم کرده بعضی از ما علی بعض بر بعضی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق براستی ولا تشطط و جور
مکن در حکم خود واهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط براه میانه که آن عدالتست داود علیه السلام فرمود که
سخن گوئید پس یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان هذا بدرستیکه این مرد اخی برادر منست در دین
و صحبت له تسع وتسعون نعجة مر او را نود و نه میش است ولی نعجة واحدة و مرا یک میش فقال اکفلنیها پس گفت آنرا ضمیمه
من کن و تملیک من کن و عزنی فی الخطاب و غالب شد بر من در سخن گفتن و نکات [illegible] قال گفت داود علیه السلام اگر حال برین جمله است
لقد ظلمک بدرستیکه ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن الی نعاجه با میشهای خود
وان کثیرا و بدرستیکه بسیاری من الخلطاء از شرکاء که مالها بهم خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض
برخی از ایشان بر برخی دیگر زیاده از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده‌اند وعملوا الصالحات و کرده‌اند
عملهای شایسته وقلیل ما هم و اندک اند ایشان در میان شرکاء چون داود علیه السلام این سخن گفت ایشان بر خاستند
و از نظر او غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وظن داود و دانست داود انما فتناه که ما امتحان کرده‌ایم او را
بدین چگونه تا متنبه گردد فاستغفر ربه پس طلب مغفرت کرد از پروردگار خود وخر راکعا و بیفتاد

بروی در حالتی که بجای رکوع سجده کرد واناب و بازگشت بخدای و این سجده نزد امام اعظم رح سجده عزیمت است و سجده
تلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح سجده شکرست و از امام احمد در هر دو
روایتست و این سجده دهم است بقول امام اعظم رح و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که حق تعالی
سجده الشکر فی حضرة الانوار [illegible] داود سجدها شکرا فغفرنا له پس بیامرزیدیم مر او را ذلک آن کار را که استغفار
کرده بود وان له و بدرستیکه مر او راست عندنا نزدیک ما لزلفی قربتی بعد از مغفرت وحسن مآب و نیکوئی بازگشت
در بهشت مر او را کفتیم که یا داود انا جعلناک ای داود ما ترا کردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی در تدبیر خلق
روی زمین بجا داشتیم یا ترا خلیفه انبیا که پیش از تو بوده‌اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان
بالحق براستی ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوها را فیضلک که گمراه کرداند هوا ترا عن سبیل الله از
راه خدای ان الذین یضلون بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند عن سبیل الله از راه خدای یا از دلیلی که برای خود نصب کرده آنرا
لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده‌اند یوم الحساب روز شمار را و روز
کاری نساخته اند در فواید السلوک آورده که بنگر با وجود چندین کمال [illegible]
حضرت داود علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلالت مرتبه رسالت [illegible] امر مامور گرده و بخطاب حق تعالی
چنین خطابی مخاطب شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق عدالت و نصفت و داوری بر
منهج عدل و انصاف نما و بر جاده حق بطریق [illegible] متابعت هوا نفس و شایعت مراد خویش اختیار مکن
[illegible] در سلسلة الذهب میفرماید نظم [illegible]
[illegible]
وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست باطلا آفریدنی باطل یعنی
بی فایده [illegible] دلالت کند بر [illegible] و قدرت کامله و حکمت شامله ما ذلک آفریدن اشیا بی حکمت
ظن الذین کفروا گمان آنانست که کافر شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که کافر شدند
من النار از آتش دوزخ آورده‌اند که کفار قریش مؤمنان را گفتند [illegible] در آخرت [illegible]
[illegible] ام نجعل الذین آمنوا آیا میکردانیم آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده‌اند
[illegible] کالمفسدین فی الارض [illegible] ام نجعل المتقین آیا میکردانیم پرهیزکاران را
کالفجار مانند فاجران و تبهکاران یعنی نمیکردانیم کتاب این کتابیست یعنی قرآن که انزلناه فرو فرستادیم الیک
بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا تا اندیشه کنند آیاته در آیات آن کتاب و تفکر نمایند در معانی
و حقایق آن ولیتذکر و تا پند پذیر شوند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه ووهبنا و بخشیدیم
مر داود را علیه السلام سلیمان یعنی فرزندی که سلیمان است نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان انه اواب بدرستیکه او رجوع کننده
بود بخدا در همه احوال آورده‌اند که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار [illegible] ایشان [illegible]

علیه با ما القد غزا کرده بود و هزار اسب گرفته بود و بمیراث بسلیمان رسید و در معالم آورده که اسبان دریائی
بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آورده بودند و هر تقدیر سلیمان علیه خواست که ایشان را تماشا کند
بعد از نماز پیشین بر عرض ایشان مشغول شد و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز ماند
او قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض کرده شدند علیه بالعشی آخر
روز الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای و برکناره سم از قائمه چهارم و این صفت پسندیده است در اسب الجیاد
اسبان تیزرو و از نظاره ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت انی احببت حب الخیر دوست
گزیدم دوست داشتم دوستی مال بسیار یعنی اسبان را که باز ماندم عن ذکر ربی از یاد کردن پروردگار خود که
وردی که در طرف آخر روز داشتم حتی توارت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپرده شب گفت اسبان که
محیط گشته پس ردوها باز گردانید اسبان را بمن پس باز گردانیدند فطفق پس در استاد و شروع کرد
مسحا بالسوق مسح کردن بساقهای اسبان یعنی پی کرد ایشان را والاعناق و گردنها ایشان یعنی ببرید سرهای ایشان
در آن زمان گوشت اسب حلال بوده و آن را در راه خدای و قربان ذبح کرده بعضی علما آورده که مراد از ذکر نماز
که از سلیمان بسبب نظاره اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان باد و جنات ملائکه را که موکل بودند
بر آفتاب فرموده ردوها علی باز گردانید آفتاب را بر من حق تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند بوقت
عصر آمد تا وی نماز ادا کرد و ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آفتاب در صهبا خیبر بعد از غروب
باز گشت و بجای عصر آمد تا علی رضی نماز گزارد و این حدیث مشهور است و امام طحاوی در شرح آثار تصحیح
فرموده و روات این حدیث ثقات اند و احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این
زیرا که علامات نبوت است **نظم** که دعوی کرد که باز آفتاب ◦ بالا کشید از چه مغرب و آسمان ◦ که
را تیر کرد خوان چرخ ◦ دستش و ... یک حضرت بیان آورده اند که حق سبحانه سلیمان را علیه پسری ارزانی
فرمود جماعتی دیوان از ترس و بیم آنکه چون بزرگ شود ایشان را بحوزه تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند
سلیمان علیه خبر یافت او را بسحاب سپرد تا ... و قیام نماید و از شر دیوان ایمن باشد قضا را آن پسر
مرده و او را بر تخت سلیمان انداختند چنانچه حق سبحانه از خبر داد و لقد فتنا سلیمان و بدرستی که ما آزمودیم
فتنه الکنیم سلیمان را و القینا و انداختیم علی کرسیه بر تخت او جسدا جسد پسر او را و روح سلیمان را نجم کرده
بود و نادم شد ثم اناب پس باز گشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید کرد و در
آورده که سلیمان علیه بیمار شد بمرتبه که از غایت ضعف بر روی فرو ماند و او را بر تخت بنشاندند تا مهمات
ملک خلل پذیر نشود پس باز گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه ترک اولی انگشتری ملک وی از دست بحر
افتاده و جهل روز بر تخت سلیمان نشست و ما از آن خاتم بدست سلیمان علیه آمد و ملک باز گشت و او در وی بیاد
اشتغال نموده قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد وهب لی ملکا و ببخش

مرا ملکی که لا ینبغی نسزد و نشاید لاحد مر کسی را من بعدی از پس من یعنی ملکی بر من ختم شود یا بکسی از آدمی و جن تو اند که بحمد
بحیثیت درخواست ... که ملکی بمن ... و ... تا ... نکند و در وقت ... جز در ملکی بیان خلق جز بقوت حق
از قضای من نتوان بود من انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده هر چه خواهی هر که خواهی و امام قشیری گفته که سلیمان
علیه با علام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن بر وی طلب آن
نمود و از بعضی که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان آن بود که ملکی بخشش مرا که ظهور آن بالفعل
نسزد بعد با قول حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام آن ملک حاصل بود و چنانچه در صحیح بخاری است که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی دوش بر من درآمد تا نماز من قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن گردانید
از وی تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را که
هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت فسخرنا پس رام کردانیدیم له الریح
مر سلیمان را باد را تا بفرمان او تجری بامره میرفت بامر او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا که قصد کرده باشد والشیاطین
و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر بنا کننده در تا برای وی عمارتها ساختند وغواص و غوطه زننده در
بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند و آخرین و دیگر دام ساختیم مر او را دیوان دیگر مقرنین بهم بسته فی الاصفاد در بند
یعنی هر کدام از شیاطین که عاصی بودند بر او وی کار کردندی و جمع را که مرده بوده بند در بند کشیدندی تا ضرر دیگر
نرسانند پس گفتیم او را که هذا این بخشش ملک که بتو داده ایم عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس منت نه هر کرا
خواهی و عطا ده او را او امسک یا باز دار عطا خود را از هر که خواهی بغیر حساب و حساب در آن
و اساسا که یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست بقبول طاعات و در آن محاسب نخواهی بود وان له و بدرستی
که سلیمان را عندنا نزد یک ما لزلفی قربتی بقبول طاعات بادر آخرت از مقربان درگاه و حسن مآب و نیکو باز گشت
باد بجوار حق عظیم که در دنیا داشت و حسن ماب و مرا او راست نیکو باز گشتی یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب
و یاد کن بنده ما را ایوب اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را انی باز کر را مسنی الشیطان بنصب بمن رسانیده شیطان
یعنی بمن رسانید رنج و عذاب والم و آن چنان بود که ابلیس غارت بکرد ... ایوب را علیه و سرزنش مینمود که
که چه کردی که حق سبحانه نوا برتر از تو باز گرفت و شداید آورد بتو که اشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع
او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند بر خواز و جو شکایت ایوب علیه در سوره انبیا مذکور
شده القصه حق سبحانه دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل علیه نزد وی فرستاد و مر او را گفت که ارکض
برجلک بزن پای خود را بزمین ایوب بفرمان روح الامین پای بیاد که بر زمین زده دو چشمه از تحت قدم
او جوشیدن گرفت یکی گرم و دیگری سرد گفت که هذا مغتسل این چشمه گرم جای غسل کردنست یا آیتی که
بدان غسل کند و آن چشمه دیگر بارد و شراب سرد است و آشامیدنی پس ایوب علیه در آن چشمه حار
غسل کرد جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت

اندر جسد ایوب بود بوقت خوردن سرد بودی و وقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کرده
أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان او را زنده کرده ایدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شد
که بوده بود رَحْمَةً مِنَّا برای بخششی که و بر شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقل را تا در
بلاها انتظار فرج کشند بصبر و پناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است ؏ الصبر
مفتاح الفرج نظم بکلید صبر کسی را که باشد اندر دست ☆ هر آینه در گنج مراد بگشاید ☆ بشام تیره محنت بباید صبر نمای
که دم بدم سحر از پرده روی بنماید ☆ آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجه او رحیمه بمهمی رفته بود و دیر ماند
بود ایوب سوگند خورد که او را صد چوب بزند تا شیرح صحت از افق رحمت روی نمود و آیة نازل شد که وَخُذْ
بِيَدِكَ ضِغْثًا و بگیر بدست خود چوبها … ضغث فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ
و حانث مشو در سوگند خود ایوب علیه السلام از چوب او خرما از خشک ترخشکی که صد شاخ بود باشد گرفت و
او را بزد إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در انچه رسید بوی از مال و ولد و بدن نِعْمَ الْعَبْدُ
نیکو بنده است ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بجمیع وجوه وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ و یاد کن
بندگان ما را ابراهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق را وَيَعْقُوبَ و پسر زاده او یعقوب علیه السلام أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها
وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده بدست از اعمال که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده
از معارف که اقوی مبادی آن بصارت یا مراد از ایدی قوت در طاعت و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ
بدرستی که ما خالص کرده ایدیم ایشانرا بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوائب … خالص … ذِكْرَى
الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت … حضرت کبریا است و آن دار آخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ
و بدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از برگزیدگان و نیکوانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل
وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بوده علیهم السلام و باخر خلعت نبوت یافته وَذَا الْكِفْلِ و خداوند
پایندان را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل بگریختند کفیل شده و در پناه آورده که او پسر ایوب است
و بعد از پدر مبعوث شده بقومی از شام و خدای او را ذوالکفل نام نهاده و بعضی او را الیسع دانند که از انبیا
علیه … شده که با مردم قیام نماید … تقدیر عطفنا … و الیسع از قبیل عطف صفت بر موصوف باشد وَكُلٌّ
و هر یکی نام برده کان بوده مِنَ الْأَخْيَارِ از گزیدگان خلق هَٰذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کرد است ترا که محمدی و قوم
ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که پرهیزکارانرا لَحُسْنَ مَآبٍ هر آینه نیکو باز گشتن است و باز گشتی نیکو که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانها
اقامت مُفَتَّحَةً در حالی که گشاده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان
باشند فِيهَا در آن بوستانها يَدْعُونَ فِيهَا بخواهند و بطلبند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ
كَثِيرَةٍ بمیوها بسیار … مطاعم … وَشَرَابٍ
کند وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشد قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان

که از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ هم زادان یعنی همه ایشان در یک سن باشند و گفته اند تمام ازواج و زنان در سن
ساوی باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی برانند که مراد از اتراب آنست که هم زنان مساوی باشند در حسن یعنی
هیچ یکی را بر دیگری فضلی نبود در ان تا طمع بافاضل کنند و از مفضول منصرف گردد هَٰذَا گویند ملائکه بهشتیانرا که این
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بدان لِيَوْمِ الْحِسَابِ از برای روز شمار یعنی اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه ما میبینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق روزی داده ما را و روزی ده ما مَا لَهُ
مِنْ نَفَادٍ نیست از آن هیچ کمی و انقطاع هَٰذَا اینست امر بهشتیان وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مر سرکشانرا
یعنی کافرانرا لَشَرَّ مَآبٍ بدترین بازگشتنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا درآیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ
پس بد آرامگاهیست دوزخ هَٰذَا چون اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آب گرم است در غایت حرارت که چون
بلب رسد روی را بسوزد و چون بخورند رودها پاره شود وَغَسَّاقٌ و زهریر که دوزخیانرا ببرودت بسوزاند
چنانچه آتش بحرارت بسوزاند و گویند غساق چیزی گنده گویند بلغت ترکی و اینجا مراد چرکی از گوشت و پوست
دوزخیان و از فروج زانیان بیالاید آنرا جمع کرده بدیشان بخورانند وَآخَرُ و دیگر عذاب مِنْ شَكْلِهِ
از مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها یعنی از عذاب گوناگون اما متشابه بانکه گرفته بتعذیب و ایلام آورده اند
که چون رؤسای کفار در دوزخ درآیند تبعه ایشانرا نیز با ایشان درآرند و ملائکه رؤسا را گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه
مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درآیندگانند در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا باد ایشانرا إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
صَالُو النَّارِ درآیندگانند بآتش و شوی علیها خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان میگویند
و سامرتا بمعنی فراخ گشت … تا جای … قَالُوا گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما
لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا باد شما را … أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ … موجبات عذاب را فَبِئْسَ
الْقَرَارُ … تا … دوزخ … قَالُوا رَبَّنَا
دیگر باره … مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا … فَزِدْهُ … ضِعْفًا فِي النَّارِ
… وَقَالُوا … مَا لَنَا
… لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ
در دوزخ آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند
گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریر است یعنی ما ایشانرا گرفتیم … و با ایشان استهزاء و سخریه کرده بر ایشانرا
بدوزخ یاد نکرده … أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ … از ایشان چشمها … تا
در آتش … آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت … و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ
بدرستی که انچه حکایت کرده شد از … دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست و ثابت تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ و جدال کردن اهل دوزخ

و ما جز او ایشان قل بگو مشرکان مکه را انما انا جز این نیست که من منذر بیم کننده و ترساننده از عذاب خدای و ما من اله

هیچ خدایی سزاوار پرستش الا الله الواحد مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدانیت او راه نباشد

القهار قهر کننده که بنای آمال را بمقاصد آجال از هم شکند تا شرکت متوهم و کثرت را اجازت ... در وجود ندارد

و نظر عارفان منحصر و متلاشی سازد نظم غیر تو غیر در جهان نگذاشت • وحدتش رسم این و آن برداشت

که شود جز الحق پندار • ... رب السموات والارض وما بینهما آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه میان ایشانست

العزیز خداوند غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزنده ... قل هو بگو آنچه گفتیم شما را

دیگر که ... نبأ عظیم خبری بزرگ که انتم شما ازو معرضون روی گردانندگانید از غایت

غفلت ... ما کان

بوده مرا من علم هیچ دانش بالملا الاعلی ... اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم

علیه السلام ... قصه ملائکه و آدم ...

متقدم مذکور است ... ان یوحی الی ... الا انما انا ... مگر آنکه جز این

نیست که من نذیر مبین ... اذ قال ربک یاد کن چون گفت پروردگار تو

للملائکة ... انی خالق بشرا آفریننده ام آدمی را من طین از گل ... فاذا سویته پس چون

تمام کنم خلقت او ... ونفخت فیه و بدمم در وی من روحی از روح خود ...

را شرف و کرم ساخت بشرف اضافت بخود بجهت طهارت و نظافت و مخصوص ... چون روح ...

در آدم دمند ... فقعوا له پس بروی در افتید از برای او ساجدین سجده کنندگان ... فسجد

الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان ... الا ابلیس مگر ابلیس که سجده

نکرد استکبر بزرگی داشت خود را ... وکان و گشت ... من الکافرین ... قال

یا ابلیس گفت حق سبحانه که ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچه را

که آفریده ام بیدی بدو دست خود ... آدم است ...

... قدرت ... آدم ...

... آدم ...

... آدم ...

... صفت ...

این دو صفت ...

... مظهر ...

و شیطان مظهر قهر ... نظم

آمرا ببید ... دلی • جمیع ... گشته آدم ... • شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهر

یکجا و جامع • هم ذات و صفات از و لایح القصه حق سبحانه با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق ... مرا استکبرت

آیا تکبر کردی ... ام کنت یا هستی تو من العالین از برتران ... ابلیس شق ثانی را اختیار

کرده قال گفت انا خیر منه من بهترم از ... پس وجه خیریت را بیان میکند که خلقتنی بیافریدی مرا من نار

از آتش و او را لطافت و نورانیت است وخلقته و بیافریدی او را من طین از گل که ... کثافت و ظلمانیت است و درین

قیاس خطا کرده و شمه از آن در سوره اعراف مذکور گشت و در کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت و خاک و

وصلت ... آدم از خاک بود ... و ابلیس که آتش

... روزی ...

ابو یزید ... آتش ... خاک ...

بود ... نظم ...

در ... قال گفت خدای ... ابلیس ...

فاخرج منها پس بیرون رو ... فانک رجیم ... وان علیک لعنتی ...

... الی یوم الدین ... قال رب ... ای

من فانظرنی پس مرا مهلت ده ... الی یوم یبعثون ...

شربت مرگ بچشد قال فانک گفت ... من المنظرین از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز

که ... معلوم است ... قال فبعزتک ... گفت ابلیس ... سوگند ...

... لاغوینهم ... اجمعین ... الا عبادک ... منهم المخلصین ...

پاک شده ... قال گفت خدای فالحق ... والحق اقول ...

... لاملأن جهنم ... منک ... وممن تبعک ... منهم ...

... اجمعین ... قل بگو ... ما اسألکم ... علیه من اجر ...

هیچ مزدی وما انا ... من المتکلفین ...

صاحب کشاف آورده ...

... ان هو ... ذکر ... للعالمین ...

انس ولتعلمن نبأه ...

... بعد حین ... سورة الزمر

مکیة اثنان وسبعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب

فرو فرستادن قرآن ... من الله از خدای العزیز ... الحکیم ...

زمر

الذین یعلمون آیا برابرند آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل والذین لا یعلمون و آنانکه ندانند بکار حق را چون
اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلایل قدرت ما اولوا الالباب خداوندان خردها خالص از آلوده
وهم قل یا عباد بگو ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اند اتقوا ربکم بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید بوقایه
تقوی طاعت و اجتناب از معصیت للذین احسنوا مر آنانراست که نیکوکاری کنند بگفتار کلمه شهادت فی هذه الدنیا
درین سرای حسنة مثوبة نیکو در آخرت که بهشت است وارض الله واسعة و زمین خدای برای هجرت واسعه است هر کسی را که
اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده میشوند الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت
غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اجرهم مزد خود را بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب
از احاطه آن عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلا کشان صابر را بعرصات حاضر آرند و برای ایشان ترازو
نصب کنند و دیوان وضع ننمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشان را بی حساب و کار بر ایشان بدرجه رسد که
اهل عافیت که در دنیا بالی و فراغ بوده باشند تمنا برند که کاشکی اجسام ایشان را بمقراض پاره پاره ساختندی و مزد
با اهل بلا در یک سلک آمدندی قل ای ... تو بگوی ... کافران ... از گزیدگان ... هرگاه از
غم ... آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفتند ما را چه بیدار کرد
احوال کیش پدران ... روش ... دیگر ... سادات قوم خود که همه عبادت لات و عزی
میکردند ... آیة آمد که قل انی امرت بگو بدرستی که مرا فرموده شده ام ان اعبد الله که بپرستم خدای را
مخلصا له الدین پاک کننده مر او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی توحید وامرت و مامور شده ام من لان اکون
اول المسلمین اول کسی از ... گردن نهادگان ... بجز ... در دنیا و آخرت قل بگو یا محمد انی اخاف بدرستی
که من بترسم که ان عصیت ربی اگر عاصی شوم مر پروردگار خود را ... شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ
بزرگ است احوال او و بسیار است اهوال او قل الله اعبد بگو خدای را پرستش میکنم مخلصا پاک کننده له مر او را دینی کیش خود را
از شرک با خالص ... خود را از ریا فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید شما آنچه خواهید من دونه بجز خدای این
تهدیدات و تعبیر ... و حرمان ایشان ... السیف منسوخ شده آورده اند که مشرکان بعد از استماع این
جواب گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود ... قل ان الخاسرین الذین خسروا بگو بدرستی که
زیانکاران آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسها خود که گمراه شدند واهلیهم و در کسان خود یوم القیامة روز
که از ایشان جدا مانند ... ابن عباس ... که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده ...
خدا ... در آید و منزل و اهل او ... و هرگاه ... کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او را به
دیگری دهند که مطیع باشد ... ان ذلک بدانید که آنست هو الخسران المبین
آن زیان هویدا ... لهم مر ایشان را من فوقهم از بالای ایشان ظلل من
النار سایبانها از آتش ومن تحتهم ظلل و از زیر ایشان نیز سایبانها ... که زیر ترانیان مر ...

کرده ... که ... با ... مراد از ظلل ... طبقات ... جهنم ...
بالای عذاب که مذکور شد یخوف الله به میترساند خدای بآن عباده بندگان خود را تا پرهیز نمایند ... از ایشان تا بعد
یا عباد ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من ... شعر ... خشم را آورده اند
که در زمان جاهلیت ... حنفا اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل
حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا و آنانکه پرهیز کرده اند الطاغوت از شیطان یا بتان یا
کاهن ... بجز خدای پرستند ایشان بر طرف شده ان یعبدوها از آنکه پرستند آنرا وانابوا و باز گشتند الی الله
بفرمان خدای بتمامی ... لهم البشری مر ایشان راست مژده در دنیا بزبان ملایکه ...
بمنزلت ... فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین یستمعون القول آنانکه میشنوند گفتار ...
فیتبعون پس پیروی مینمایند احسنه نیکوتر آنرا ... قول ...
قول ... احسن ... آن محکم باشد ... منسوخ و عزیمت ... رخصت
احسن ... در قرآن ... ایشان ...
سیرت ... کرده ... اسلام باشد ...
کرد ... احسن ... نظم ...
مثنوی ... صاف ... والسلام و در بحر الحقایق فرموده که قول ...
و ملک و انسان و شیطان و نفس ... انسان حق و باطل ... شیطان ... نفس ...
کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند ... بندگان آنانند که احسن اقوال که
خطاب ربانی است ... رسول ... استماع نموده ... اولئک آن گروه که تابع سخن نیکوترند
الذین هدیهم الله آنانند که راه نموده خدای ایشان را ... واولئک هم اولوا الالباب خداوندان
عقول صافیه ... افمن حق آیا کسی که واجب شد علیه بر وی کلمة العذاب
کلمه وعید ... عذاب ... جهنم ...
این کلمه افانت آیا تو ای محمد تنقذ من فی النار بیرون آری ...
... لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خویش ... ایمان و طاعت
لهم غرف مر ایشان راست منزلهای بلند در بهشت من فوقها ... وعد کرده است خدای وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد
خلاف نکند خدای وعده خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله انزل که خدای فرو فرستاد از آسمان ماء آبی
فسلکه پس در آورد آنرا ینابیع فی الارض در چشمها که در زمین است ... ثم یخرج به زرعا
... مختلفا الوانه ...
... ثم یهیج پس خشک شود ... مصفرا ... حطاما

تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای آنرا حُطَامًا ریزه ریزه و درهم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در گردانیدن
باران و اخراج گیاه لَذِكْرَىٰ هر آینه یاد کردنیست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقل را یاد دادن پند است مر خردمندانرا
که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تازه و بدان خشک شدن نمایند که اندک زمانی ازان طراوت و رونق خود
دائم حوادث در وی مشوش نفس بوده لا دنیا چون سبزه زار که مرتی تازه پس بفصل بهار [illegible] جو بوزد گرد
باد خزان بی برگ سبز بماند ازان أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ آیا کسی که گشاده کرده است خدای سینه او را لِلْإِسْلَامِ مر قبول اسلام و
انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی است که سینه او از قبول اسلام تنگ
لا والله فَهُوَ پس آن گشاده سینه عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در دلایل
توحید آورده که این آیت در شان علی و حمزه است رضی الله عنهما که حق سبحانه دلهای ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب
ابو لهب و فرزند او گفت فَوَيْلٌ پس شدت عذاب لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مر سخت دلانرا است که دلهای ایشان اعراض کننده است
مِّن ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای یا از خدا لا ایمان أُولَٰئِكَ آن گروه غافلان و سنگدلان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی آشکارا اند
ایشان و هر که اندک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روایتست که علامت شرح صدر و نشان
گشادگی دل بازگشتن بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختن
و آماده شدن مر مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین معنی فرموده است نظم نشان آن دل که فیض اسلام است نورانی توجه باشد او را
سوی دار الملک روحانی ز دنیا دور گردیدن و فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی آورده
اند که صحابه کرام از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام استدعا نمودند که حدیثی چند شنوند و مرادشان آن بود که
طوطیان ارواح مستعد از حدیث آن شکر بار شیرین کام اند بیت سر ایت [illegible] ز شکر ریز که شکر بار است
آمد که اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنها کِتَابًا مُّتَشَابِهًا کتابی مانند بعضی بعضی قرآن که بعضی
از و مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا بعضی ازان مصدق بعضی دیگر است و در وی تناقض
و اختلاف نیست مَّثَانِيَ دو باره و دو دو کرده یعنی مشتملست بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر
رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ و لرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در وست جُلُودُ
الَّذِينَ پوستهای بر تنهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ
وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای و امام قشیری رحمه الله فرموده
که لرزه از خوف الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و کشف اندازنده و آرام با ناد [illegible] وسط دست و هیبا
سبب استادن و تجلی در کشف اسرار آورده که تقشعر منه جلود صفت مبتدیان است و تلین جلودهم
صفت منتهیان لطفا ذَٰلِكَ آن کتاب که قرآنست هُدَى اللَّهِ راه نمودن خداست یعنی ارشاد وی است مر خلق را از
خدای يَهْدِي بِهِ راه مینماید بوی مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای هر آینه در وادی ضلالت
افتد فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که از گمراهی خلاص دهد أَفَمَن يَتَّقِي آیا کسی که پرهیزد بِوَجْهِهِ

بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه آتش يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بوده از عذاب
و در راحت که باشد در دوزخ [illegible] نقل میکند که او را دو جوالت که او را بدوزخ برند دستها بر گردن بسته و او
روی خود خواهد که از آتش پرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و گویند مر ستمکارانرا خازنان دوزخ بچشید ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ وبال آنچه بوده
که میکردید از تکذیب پیغمبر كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از کفار که پیغمبران خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس
آمد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جائی که نمیدانستند و توقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس بچشانید ایشانرا خدای
الْخِزْيَ خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا از قتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب
سرای دیگر که برای ایشان آماده شده أَكْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دایم است و قطع نخواهد یافت لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که ما بیان کرده
لِلنَّاسِ برای آدمیان یا بجهت هر یک فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآنست مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَّعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند از آن و آن قرآنرا فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآن بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ بی خلل و بی کجی
بی عیب و خلل و تناقض و اختلاف [illegible] باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کرده آمده
کرده اند لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که ایشان بسبب تلاوت و معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللَّهُ بیان کرد خدای
مَثَلًا مثلی برای شرک و موحد و آن مثل کدام است رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مردی که در وی انبازان باشند مُتَشَاكِسُونَ یعنی بنده
که چندین خواجه در وی شریک باشند وَرَجُلًا و مردی بازداشته سَلَمًا لِّرَجُلٍ مر مردی یعنی خالص که
او را یک خواجه باشد و کسی با وی منازعت نکند و هر آینه این بنده بجهت خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود
تواند ساخت هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابر باشند این دو بنده مَثَلًا از روی مثل که بی شک نباشند چه یکی متنازع خواجگان
در مانده باشد و هر یک از ایشان [illegible] دیگری از تجاذب شرکا سالم بوده و خدای خود را خشنود تواند اول مثل مشرکست که دل
خود را بعبادت هر یکی از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است
که پرستنده و دوست ندارد غیر خدای [illegible] مصرع یکی باد [illegible] الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش
مر خدای راست که خداوندی شریک ندارد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند [illegible] الاطلاق
آورده اند که کفار [illegible] إِنَّكَ بدرستی که
تو ای محمد مَيِّتٌ مرده خواهی بود وَإِنَّهُم و بدرستی که مشرکان نیز مَّيِّتُونَ مردگانند یعنی زود خواهند مرد
ایشان و هر که دیگر را بالک [illegible] ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز عِندَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان
و گفته اند اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دینوی و هر یکی حق خود برسند
الربع فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّن كَذَبَ از کسی که دروغ گوید عَلَى اللَّهِ بر خدای که او را
و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست إِذْ جَاءَهُ چون بیاید بوی

مرا دروغ‌زن تصدیق کند یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ
مثوی للکافرین منزل و مقام ناگرویدگان را والذی جاء و آنکه آمد بالصدق یعنی بسخن راست وصدق به و تصدیق کرد آنرا
اولئک آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکارانند آینده جبرئیل است که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه وسلم
که تصدیق نمود و قبول کرده گفته اند که جائی محمد است علیه الصلوة والسلام و مصدق ابوبکر رضی الله عنه از صحابه کبار
که مصدق و علامت ... و گفته اند مؤمنان مصدق اند لهم مر ایشان راست ما یشاؤن آنچه خواهند و تمنا کنند از
و کرامات عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق
و جزای ایشان را پاداش رسید حد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند
ذکر سوء را بالغات یعنی هر گناهی که آن را بپوشد قرآن بپوشد ویجزیهم و پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد
ایشان باحسن الذی بنیکوترین آنچه کانوا بودند که یعملون عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن اعمال ایشان را
اجر زیاده دهند و مزد باقی عملها ایشان را بر آن دستور عطا فرمایند الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده
بنده خود را یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم غرض آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان او از وی و نصرت خواهد داد
او را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم معایب
آلهه باطله کافران بگفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو به تباهی انجامد
حق سبحانه گفت ویخوفونک و میترسانند ترا مشرکان بالذین بآنها که می پرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله
هر که گمراه سازد خدای یا تخویف کند کسی را بآنچه جمادیست لا ینفع ولا یضر فما له پس نیست آنرا من هاد
هیچ راه نماینده که بآن راه آرد ومن یهد الله هر کرا راه نماید فما له پس نیست آنرا من مضل هیچ گمراه کننده
که او را بیفکند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدای غالب کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه‌ستاننده از کافران
ولئن سألتهم و اگر تو بپرسی از مشرکان که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدا
جز برهان واضح و دلیل لایح است بر تفرد او بخالقیت قل بگو افرأیتم آیا دیدید و بگوئید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون
الله بجز خدای یعنی بتان را که میپرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر رنجی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان
کاشفات ضره دفع کنندگان مر آن رنج را که خدای مرا خواسته او ارادنی برحمة یا اگر اراده کند خدای مرا رحمتی منفعتی
هل هن ممسکات رحمته باز دارندگان مر آن نعمت را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان
این سؤال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود که قل حسبی الله بگو بس است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن
شر علیه بر وی یتوکل المتوکلون توکل میکنند توکل کنندگان ... تو با خدای خود ...
دل خوش دار قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر آن حالتی که دارید ... انی عامل بدرستیکه من
هم عامل بر حالتی که دارم فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید بوی از ما و شما عذاب یخزیه
عذابی که او را رسوا گرداند ویحل علیه و فرود آید بر وی عذاب مقیم عذابی همیشه و پیوسته ...

دیگری بود و حق سبحانه رسوا کرده شما را آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان
کشته گشتند و گروهی بقیه ... و سلسله ... گرفتار شدند ... آن ...
انا انزلنا بدرستیکه ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای مردمان بالحق بسبب بیان حق
قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن اهتدی پس هر که راه یافت بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فلنفسه
پس راه یافتن او مر نفس اوراست ومن ضل و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود
علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بروست وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا اکراه کنی که در ضلالت ...
یا وکیل ایشان یعنی در اختیار هدی و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض میکند
نفسها را حین موتها هنگام موت ایشان والتی لم تمت و فرو میگیرد نفسهائی که نمرده است فی منامها در خواب ایشان
... در ... که مراد یا دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز تا نفس حیات مفارقت ...
از وی ... زوال او نفس تمیز ... مفارقت ... در خواب و زوال ...
... جمع میکند ... ارواح احیا و اموات ...
... فیمسک پس نگاه میدارد ... التی قضی علیها الموت ...
ویرسل الاخری ... الی اجل مسمی تا وقتی ...
... ان فی ذلک بدرستی که در ...
توفی نفوس ... و با بدان فرستادن لآیات هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و ...
... لقوم یتفکرون ...
...
... ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشان را از خدای ...
... قل اولو کانوا ... لا یملکون ... شیئا ...
... ولا یعقلون ...
... قل لله الشفاعة جمیعا بگو خدای راست شفاعت همه ...
... واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة ...
... و چون یاد کرده شود خدای وحده ... لا اله الا الله ...
... واذا ذکر الذین من دونه و چون یاد کرده شوند
... اذا هم یستبشرون ...
...
... قل اللهم ...

فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک
میان بندگان خود در آخرت فی ما کانوا فیه در آنچه هستند که در وی یختلفون اختلاف میکنند از امر دین ولو ان للذین ظلموا و اگر
باشد آنها را که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است از اموال جمیعا همه آن ومثله معه و مانند آن همه با آن لافتدوا به
هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا خود را از آن باز خرند من سوء العذاب یوم القیامة از شدت عذاب روز رستخیز وبدا لهم و
ظاهر شود مر ایشان را من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبوده اند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بوده که بوسیله
شفاعت بتان درجه قربت یابند چون در عقب عقوبت گرفتار شدند دانستند که پنداشت ایشان چیزی نبود [illegible]
[illegible] بوقت [illegible] سبب [illegible] که چیزی ظاهر گردد [illegible]
[illegible] سفیان ثوری [illegible] منقولست که چون این آیه خواندی [illegible] اهل الریا [illegible]
[illegible] و خلاف [illegible] وبدا لهم و
ظاهر شد مر ایشان را سیئات ما کسبوا عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و فرود آمد بایشان ما کانوا آنچه بودند که
بدان به یستهزءون استهزا میکردند [illegible] فاذا مس الانسان ضر پس چون
[illegible] ابو حذیفه است [illegible] ضر یعنی رنج و ضرر
و فقر دعانا بخواند ما را [illegible] ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم او را نعمة منا نعمتی
از نزد ما [illegible] قال میگوید انما اوتیته جز این نیست که این داده اند مرا علی علم
بر [illegible] و تحصیل [illegible] و کفایت [illegible]
[illegible] بل هی فتنة [illegible] ولکن
اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها [illegible] الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان
بودند [illegible] فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان عذاب
ما کانوا یکسبون [illegible] فاصابهم پس رسید مر ایشان را سیئات ما کسبوا و بال
بدیها که کرده بودند [illegible] والذین ظلموا [illegible] من هؤلاء [illegible]
[illegible] سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا پاداش بدیها که کرده اند وما هم و نیستند
ایشان بمعجزین عاجز کنندگان [illegible] اولم یعلموا آیا ندانسته اند ان الله اینکه خدای یبسط
الرزق [illegible] لمن یشاء [illegible] ویقدر و تنگ میکند [illegible]
[illegible] ان فی ذلک [illegible] لآیات [illegible]
[illegible] لقوم یؤمنون [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] نظم [illegible]
[illegible] در معالم [illegible]

عاصی و ملاهی [illegible] آمد و عرض
کردند که [illegible]
[illegible] قل یا عبادی [illegible] الذین اسرفوا [illegible] علی انفسهم [illegible]
[illegible] لا تقنطوا من رحمة الله نومید مشوید از بخشش خدای [illegible] آیتهاست از قرآن [illegible]
آمده است که [illegible] دنیا [illegible]
باشد در معالم [illegible] ذکر [illegible]
آن [illegible] یا عبادی [illegible]
[illegible] یا ایها العصاة [illegible]
[illegible] لا تقنطوا [illegible]
آن [illegible] جمع [illegible] ان الله [illegible] یغفر الذنوب
[illegible] جمیعا [illegible] انه هو الغفور [illegible]
الرحیم [illegible] وانیبوا [illegible] الی ربکم [illegible] واسلموا له [illegible]
[illegible] من قبل ان یأتیکم العذاب [illegible] ثم لا تنصرون [illegible]
[illegible] واتبعوا [illegible] احسن ما انزل [illegible]
الیکم من ربکم [illegible]
ان یأتیکم [illegible] العذاب بغتة [illegible] وانتم لا تشعرون [illegible]
[illegible] ان تقول نفس [illegible] یا حسرتی [illegible] علی ما فرطت [illegible]
[illegible] فی جنب الله [illegible]
[illegible] الساخرین [illegible] او تقول [illegible] لو ان الله [illegible] هدانی
[illegible] لکنت من المتقین [illegible] او تقول [illegible]
[illegible] حین ترى العذاب [illegible] لو ان لی کرة [illegible] فاکون
من المحسنین [illegible] بلی
ارشاد [illegible] قد جاءتک [illegible] آیاتی [illegible] فکذبت بها [illegible]
واستکبرت [illegible] وکنت من الکافرین [illegible] ویوم القیمة [illegible]
[illegible] تری الذین کذبوا علی الله [illegible]
وجوههم مسودة [illegible] الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین
[illegible] وینجی الله [illegible]

آنرا که پرهیزکرده اند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاری بهای ایشان یعنی باسباب خلاصی که ایمان و احسانست لَا یَمَسُّهُمُ
السُّوءُ نرسد ایشانرا هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهگین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه
چیزهاست وَهُوَ و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز وَكِيلٌ خداوندست و متصرف در آن و قائم بحفظ آن لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر اوراست کلیدها خزائن آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او تصرف در آن نمیکند
چنانچه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسیکه مفاتیح آن بدست اوست و در خبرست که ذو النورین رضی الله
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر آن این است
لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر
والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزائن آسمان و زمین است هرکه بدان تکلم کند
بفتوح فیوض آن خزائن برسد و گفته اند خزائن آسمان بارانست و خزائن زمین گیاه و کلید این خزینها بدست قدرت
اوست هرگاه خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نبات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای
خدای یعنی دلائل قدرت او یا آیات کتاب او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ است
آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بدین آبا او دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو یا ایشانرا
أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بغیر خدا تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمایید مرا که پرستش کنم بعد از ظهور دلائل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ
و بتحقیق که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنکه پیش از تو بودند از پیغمبران و با هر یک
از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری بغرض محال و احتمال آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و
از روی حقیقت افراد امتان ایشانند هر یکی را میفرماید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هر آینه تباه شود عَمَلُكَ
کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران که بعذاب دولت دین یا
نکبت شرک گرفتار گردی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدایرا پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از سپاس داران و نعمت توحید را
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت آمد و گفت یا محمد آورده اند که خدای روز قیامة آسمانها
بر انگشتی نهد و زمینها را بر انگشتی و جبال را بر دیگری و اشجار را بر دیگری پس حرکت دهد با انگشتان خود را و گوید انا
الملک این الملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شد و تبسم فرمود این آیه آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و وصف نکردند یهود
خدایرا و تعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و زمین همه آن قَبْضَتُهُ بدست
گرفته وی باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ و آسمانها در پیچیده شده بِيَمِينِهِ بقوت وی در معالم التنزیل
نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچد روز قیامت و فرا گیرد به یمین خود پس
گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون پس زمین را پیچد و فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون
معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق آورده که مذهب نزد تحقیق آنست
آنست که بداند که مراد از امثال این اعتقادست زیرا که امثال این کلمات از متشابهات داشته اند و بدان ایمان باید آورد

از جمیعت آن کنایت سُبْحَانَهُ پاکست خدای از وصف بجواهر و اعراض وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک وی آرند
شریک وی میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنانکه دو نفخه اثبات میکنند و این نفخه
صعق گویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد و هلاک آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست وَمَنْ
فِي الْأَرْضِ و هرکه در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ
پس دمیده شود فِيهِ در صور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر و این نفخه را نفخه بعث خوانند و بدین نفخه همه مردگان زنده شوند
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپای ایستادگان باشند برکناره قبور خود يَنْظُرُونَ مینگرند از هر طرف چون بیهوشان
یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن کرده شود عرصه زمین بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی
نوری که خدای در آن پیدا فرماید گفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خلائق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم
مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحائف اعمال در دستها و جیبها وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده شود پیغمبرانرا
برای دعوی ابلاغ رسالات وَالشُّهَدَاءِ و گواهانرا برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند
شهیدان صف جهاد را حاضر کنند در رفیق پیغمبران جهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان
بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ و خدای أَعْلَمُ داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه آدمیان میکنند و جزای
آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه کافر بودند بعنف و صعوبت إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه
در پی یکدیگر حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدر دوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای هفت گانه وی و این درها بسته باشد
وَقَالَ لَهُمْ و گوید مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس
شما که حکم حق بجای یَتْلُونَ عَلَيْكُمْ میخواندند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ
بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز شما را قَالُوا گویند دوزخیان که بَلَىٰ آری بما آمدند و اعلام کردند
وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران قِيلَ ادْخُلُوا
گفته شود مر ایشانرا که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس
بد آرامگاهیست متکبرانرا دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و برانند آنانرا که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود
بلطف و ملاطفت یعنی مرکبهای ایشانرا برانند إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا سوی بهشت گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان
سوق اهل بهشت بطریق اعزاز است یا مرکبهای ایشانرا برانند چه متقیان سواره به بهشت خواهند رفت حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا
چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام جواب محذوف وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده باشد درهای آن پیش از
رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما
یا سلامتید از همه مکاره حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام
منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت برسند آنجا درختی بینند که از بن آن دو چشمه بر میآید در یکی غسل کنند

ایشان پاک شوید و از مکر پیان باشند پاک شوید باطن ایشان و بنور مطهر کرده شده و در بعض [illegible] کرده اند که پاک شده
ظاهر و باطن فادخلوها پس درآیید بهشت خالدین جاوید ماندگان در آن وقالوا و گویند مومنان الحمد لله
و ستایش مر خدای راست الذی صدقنا وعده آنکه راست کرد با ما وعده خود را بثواب واورثنا الارض و میراث داد ما را زمین
تا ما از روی [illegible] نتبوأ جای میگیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر کجا میخواهیم فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کاران
یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة و می بینی تو ای محمد فرشتگان را [illegible] در مقعد صدق [illegible] قرب باشی
حافین من حول العرش گرد آمدگان از گرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یسبحون
تسبیح میگویند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله و بحمده و در تسبیح [illegible]
کنند ذات الهی [illegible] ثابت سزا میکنند وقضی و حکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر [illegible]
مقام او فرموده آیند وقیل و گفته شود یعنی ملائکه یا مومنان الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدای را که
آفریدگار عالمیان است سبحانه بحمد در ابتداء خلق آسمان و زمین بستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض
[illegible] استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش هم بستایش فرموده تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد
ثناء اوست نظم در خور ستایش تو دیگری کیست • هر جا که ثنائیست ترا زیبد و بس

سورة المؤمن مکیة ثمانون وخمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم حم سوره اول است از حوامیم
در تفسیر امام ابو اللیث آورده باسناد او مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که خواهد که چرا
کند در روضات جنت باید که حوامیم بخواند و در حصن حصین [illegible] مسند [illegible] نقل کرده که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده [illegible] و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم آورده [illegible]
که چون در آل حم [illegible] افتاده ام [illegible] واقع شده و تعجب [illegible] و هر کرم ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه و تابعین آنرا عرایس القرآن و دیباج القرآن گفته
اند حروف مقطعه بقول بعضی [illegible] قسم [illegible] اشارت [illegible] چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند
بعضی را از تمام [illegible] بحکم حق [illegible] ملکه او کرده اند
و [illegible] تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز
خدای غالب که قادرست [illegible] العلیم دانا [illegible] غافر الذنب آمرزنده گناه
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله وقابل التوب [illegible] شدید العقاب سخت عقوبت
[illegible] ذی الطول خداوند [illegible] لا اله الا هو [illegible] خدای
که مستحق پرستش باشد [illegible] الیه المصیر [illegible] ما یجادل [illegible]
[illegible] فی آیات الله [illegible] الا الذین کفروا [illegible] فلا یغررک
پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم [illegible] فی البلاد در شهرها شام و یمن [illegible] تجارت [illegible]

[illegible] کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم
قوم نوح قوم نوح را [illegible] والاحزاب و گروهها [illegible] من بعدهم از پس قوم نوح
مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وهمت کل امة و قصد کردند هر گروهی برسولهم به پیغمبر فرستاده
بدیشان لیأخذوه تا بگیرند [illegible] وجادلوا و خصومت کردند با پیغمبران خود
بالباطل بسخنان بیهوده خود لیدحضوا به تا زایل کنند [illegible] الحق [illegible]
فاخذتهم پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم فکیف کان عقاب پس چگونه بود عقاب [illegible]
و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب
و عقاب علی الذین کفروا [illegible] انهم اصحاب النار [illegible]
عذاب آن جهان [illegible]
گوینده [illegible] الذین یحملون العرش [illegible]
[illegible]
یکنند ومن حوله [illegible]
کرد یسبحون تسبیح میگویند [illegible] بحمد ربهم [illegible]
اجلال و اکرام [illegible]
الحمد علی حلمک [illegible]
[illegible] ویؤمنون به [illegible] ویستغفرون [illegible]
میخواهند از خدای للذین آمنوا [illegible] ربنا ای آفریدگار ما وسعت [illegible] کل شیء
هر چیز را رحمة وعلما [illegible] فاغفر پس بیامرز للذین تابوا
[illegible] واتبعوا [illegible] سبیلک [illegible] وقهم [illegible]
عذاب الجحیم [illegible] ربنا ای پروردگار ما [illegible] وادخلهم [illegible]
جنات عدن [illegible] التی [illegible] وعدتهم [illegible] ومن صلح [illegible]
[illegible] من آبائهم [illegible] وازواجهم [illegible] وذریاتهم [illegible]
[illegible] انک انت العزیز الحکیم [illegible]
[illegible] وقهم السیئات [illegible]
[illegible] یومئذ [illegible] فقد رحمته [illegible] وذلک [illegible]
هو الفوز العظیم [illegible]
رحمت [illegible] نظم [illegible]

مؤمن غافر

داوا کرد حق تعالی بود کاه • و در حینکه کوکند ندا آواز إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند
بزبان فرشتگان یعنی چون کافران بدوزخ در آیند و با نفسها خود در خشم آغاز کرده زبان بعتاب و ملامت بگشایند
که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردند ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هرآینه دشمنی خدای مر شما را بکفر أَكْبَرُ
بزرگتر است مِن مَّقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنفُسَكُمْ مر نفسهای شما را و خدا شما را دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید
إِلَى الْإِيمَانِ بسوی گرویدن بخدای و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران که ای پروردگار ما
أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده کردی ما را دو بار اماتة اولی بوقت انقضاء اجل است در دنیا
و احیاء اولی در قبر و اماتة ثانیه هم در قبر و احیاء ثانیه در بعث و در تبیان آورده که ذریات آدم را که از ظهر او بیرون آورده
میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید اماتة نخستین آنست و در رحم که نطفه بود زنده کرد ایند پس در دنیا بمیرانید و
در آخرت زنده کند و بر هر تقدیر کافران باحیاء و اماته اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا
بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی
یعنی طریقه که بدان سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و در بعضی بر سبیل رد قبول ایمان و توبه است و فرشتگان ایشان را نا
امید ساخته گویند ذَٰلِكُم آنچه شما در آنید از حکم جهنم بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخواندند
خدا را وَحْدَهُ بیگانگی كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الالهة الها واحدا وَإِن يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک
آورده میشد و یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگرویدید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار کرد او بر خدایست الْعَلِيِّ
خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ بزرگوار از آنکه غیر او را بوی ساوی سازند هُوَ الَّذِي اوست آن خدای
که بکمال قدرت يُرِيكُمْ بنماید شما را آيَاتِهِ نشانها را دلالت بر وحدت و قدرت وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد لَكُم برای شما مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا
از آسمان اسباب روزی را چون باران را ملائکه را بتدبیر آنچه سبب رزق است وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود و عبرت
نگیرد بدین آیتها إِلَّا مَن يُنِيبُ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آورده فَادْعُوا اللَّهَ
پس بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند کافران و شما یاران دعوت شما کرده بیان شما و ایشان منافرت و اعادی
شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کرده اند که ادا ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ
بردارنده درجهای بندگان در دنیا هم در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین مراتب و منازل
یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابرهیم را بخلت و موسی را بقربت
و عیسی را بزهادت و محمد را صلی الله علیه وسلم و علی جمیع انبیائه بشفاعت و در کشف فرموده که درجه هر که خواهد
بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر آورده که بردارنده درجات محبانست بفنا از صفت و بقا بحق
عزیزی فرموده است که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی نظم بنوش درد فنا گر بقا همی
خواهی • که نادیده بقا در وی خرابات • ز حال خود طلب فنا شو در بدر که او عطار • که باور ... فانی

اخلاص شما را در توحید دوست ندارند زیرا که ایشان بغض شما کافر مندند

ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی آفریننده و مالک و یا خداوند ملک و سلطنت يُلْقِي الرُّوحَ میافکند وحی مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود
یا فرستند بحکم خود عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهرکه میخواهد
لِيُنذِرَ تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ روز دیدن یکدیگر را یعنی روزی که ارواح با اجسام ملاقات کنند
یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا مرد با عمل خود ملاقی شود و ملاقی عمل
خود شود يَوْمَ هُم روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ
مِنْهُمْ از اعیان اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد
کنند که لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی و کارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ مر خدای راست یگانه است در حکم شکننده منازعان و مدعیان ملک و چون کار و ام ضروری حاصل شده
باشد و حق تعالی در این جواب با مؤمنان موافق باشند الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی
جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه
دیگری بگیرند و نه نیکو را پاداش بدی دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بوقت حساب
در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که خدای تعالی گوید منم پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ
بهشتی را که به بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ رود و نزد یکی ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص کنم پس
این آیت بر خواند که الیوم تجزی کل نفس الآیه نظم در وعده اهل نظر حال عجیبست • در دیدن نظر داد ادب عجیب است •
از ظلم بپرهیز که در روز جزا • لا ظلم الیوم گوشمال عجیبست وَأَنذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب
روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هرچه آینده باشد نزدیکست إِذِ الْقُلُوبُ آنگاه که دلها
چون دلها ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک گلوی ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از جای خود میل خروج نموده
بحلقها آیند و همانجا باشند نه باز توانند گشت تا صاحبان بیاسایند و نه بر آیند تا صاحبان بمیرند و اصحاب
قلوب باشند كَاظِمِينَ غمناک و از غم پر آمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران یعنی کافران را در آن روز مِنْ حَمِيمٍ هیچ
خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ و نه در خواست کننده يُطَاعُ که قول او بر مدعی
شفیع که شفاعت او محل قبول در رسد يَعْلَمُ میداند خدای خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بانچه حرام است
یا غمز کردن بر معاینه مردم یا کذب در رؤیت و عدم رؤیت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان
آنست که در اوقات مناجات خواب را برایشان راه دهند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من
کند چون شب در آید چشم او بخواب رود مصرع بجان تو که یکشب نیاید بیت خواب را با دیده عاشق چه کار •
چشم او چون شمع باشد اشکبار • چشمهای عاشقان از خواب نیست • یکنفس آن چشمها را آب نیست • وَمَا تُخْفِي
الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساختند در سینهها یعنی ضمایر و سرایر همه را بشناسد وَاللَّهُ و خدا
حکم میکند بِالْحَقِّ براستی در جزا بحسب وی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان که میپرستند یعنی مشرکان مِن دُونِهِ بجز او

خدای والله یقضی بالحق حکم میکند ایشان بچیزی زیرا که جمادند ایشان را قدرت بر آن نیست و اگر چه زنده اند مخلوق و مملوک را حکم
و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوا گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان اولم
یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفر نمیکنند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا پس بنگرند که
چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اهل
مؤتفکه که دیار ایشان مر تجار قریش راست کانوا بودند هم پیشینیان هم اشد منهم ایشان سخت تر از ایشان قوة از جهت
نیرو و توانایی یا قدرت و تمکن و آثارا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض در زمین و بناهای ایشان چون
قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بذنوبهم بسبب گناهان ایشان
کفر و تکذیب و ما کان لهم و نبود مر ایشان را من الله از عذاب خدای من واق هیچ نگاه دارنده که دفع کند آن را از ایشان
ذلک این گرفتن بانهم کانت تاتیهم بسبب آن بود که می آمد بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بدلایل ظاهره فکفروا
پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آن را فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را و معاقب کرد انه قوی
بدرستی که خدای تواناست و مستکر هر چه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک و لقد ارسلنا موسی و بخدا
که فرستادیم موسی را علیه السلام بآیاتنا بمعجزات ما که آیات تسع بود و سلطان مبین و حجتی هویدا گفته اند برای عصا
و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت بحق سبحانه و سلطان مبین معجزات او یعنی بدعوت
و حجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد و هامان و
بهامان که وزیر او بود و قارون و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بدعوت حق نمود و اظهار معجزه فرمود
و ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر جادویست که خارق عادات مینماید و دروغ
کذاب دروغ گوییست در آنکه میگوید که خدایی هست و من رسول اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان
به پیغام راست و درست من عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنها که گرویدند
معه با موسی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او دست
از کشتن باز داشته بودند چون موسی علیه السلام آمد و دعوی نبوت کرد باز امرا فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را به
قتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند و استحیوا نساءهم و زنده گذارید دختران ایشان را تا خدمت
زنان قبط کنند ایشان این کید کردند و ما کید الکافرین و نیست مکر ناگرویدگان بخصمیت انبیا و مومنان الا فی
ضلال مگر در بیراهی و تباهی که یعنی [illegible] دو باره هم بدیشان باز کرد و پس فرعون در ماده موسی علیه السلام
با خواص خود مشورت کرد و گفتا و رای باید گفت گفتند باد او گذار که سحر کرده باشد و کشتن خود را از خلق
بتو رسد یا اگر بمردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران
طلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن خوش آمد و بیاندیشید که او پیغمبرست از قتل او میترسید یا
نزد ایشان اظهار تجلد کرد و قال فرعون ذرونی و گفت فرعون بگذارید مرا تا بخوانی اقتل موسی بکشم موسی را و لیدع

ربه و گو او بخواند خدای خود را تا خلاص او از من باز دارد انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل دینکم آنکه متغیر سازد
کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کند بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین مصر
تا هر روز گروهی پیدا شود و حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر کند در بلاد شما فتنه
را چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند و قال موسی و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید انی
عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی و ربکم به پروردگار خود و پروردگار شما من کل متکبر از شر هر گردن کشی که بسبب تعظیم
لا یؤمن نگرود بیوم الحساب بروز شمار فرعون [illegible] تمام برد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون حدیث
قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند و قال رجل مؤمن و گفت مردی مؤمن گرویده
من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان که ابن عم او بود که بطریق حزم یکتم می پوشید از فرعون و
اتباع او ایمانه گرویدن خود را گفته اند که صد سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون قصد فرعون موسی را
شنید گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را ان یقول برای آنکه میگوید ربی الله آفریدگار من خدایست و قد جاءکم بالبینات
و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا من ربکم از پروردگار شما و ان یک کاذبا و اگر او باشد
دروغگوی فعلیه کذبه پس بر وی باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد و ان یک صادقا و اگر باشد راست
گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت شما را هم
رسید پس اگر صادقست بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد عاجلا بشما رسد ان الله لا یهدی بدرستی که خدا
راه ننماید یعنی توفیق راه یافتن ندهد من هو مسرف کسی را که از حد در گذرنده است در [illegible] خون کردن و
کذاب دروغ گوینده است در دعوی الهی یا قوم ای گروه من لکم الملک مر شما راست پادشاهی الیوم امروز ظاهرین در
حالتی که غالب آیند بر بنی اسرائیل و برتران ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس که یاری دهد و حمایت کند
ما را من باس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما اگر قصد موسی میکنید دست از وی باز دارید قال فرعون گفت فرعون
مر آن مومن را که از قتل موسی نهی میکرد و جمعی دیگر که نزد وی حاضر بودند ما اریکم ننمودم شما را الا ما اری مگر آنچه میبینم
شما را بنمودم راه صواب در کشتن او دیدم و صلاح در آن و ما اهدیکم و نمینمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راست
خربیل این سخن را استماع نمود و دیگر بار در عرق [illegible] در حرکت آمد و بحمایت او جوشید و کرده بتخویف قوم
اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید که و قال الذی آمن و گفت آنکه ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من
بدرستی که من میترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض با او مثل یوم الاحزاب مانند روز لشکرها که تکذیب رسل
کردند و مراد روز هلاک ایشانست آنگه تفصیل میکند مثل داب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک گشتند
و عاد و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند و ثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند و الذین من بعدهم و مانند حال آنها که
از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظلة گرفتار شدند
و ما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکند پس شما

مرکبید تا معذب نگردید و ای گروه من بدرستی که من ترسم بر شما یوم التناد عذاب روزی که
ندا کنند یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را بخوانند باستغاثه و هیچ کس بفریاد کسی نرسد یا اهل بهشت دوزخ
را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود
و لا موت یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیکبخت شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت شد که تا ابد نیکبخت
نیابد یوم تولون مدبرین روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید مدبرین باز گشتگان از آنجا بسوی دوزخ
ما لکم من الله من عاصم نباشد شما را از عذاب خدای هیچ نگاه دارنده که توانند در پناه گرفتن و من یضلل الله و هر کرا خدا
فرو گذارد در ضلالت فما له من هاد پس نیست مر او را هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند و لقد جاءکم یوسف و بدرستی که
آمد شما را یوسف بن یعقوب علیهما السلام من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتها هویدا گفته اند فرعون موسی همان
فرعون زمان یوسف علیه بوده و یوسف بسبب [illegible] او را که مرد بوده بدعا [illegible] و فرعون ایمان نیاورده و چون
یوسف در گذشت فرعون از دین او گشت و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف پیش از این آمد بمعجزات روشن
کاحیا [illegible] بوده و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف
بوده خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد بیست سال در میان ایشان و معجزات بسیار نمود و
نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فما زلتم پس همواره بودید فی شک در گمان مما جاءکم
به از آنچه آورده بشما الامر حتی اذا هلک تا آنگاه که او در گذشت قلتم گفتید لن یبعث الله من بعده رسولا هرگز نفرستد خدای از پس او
پیغمبری را کذلک همچنین یضل الله خدای گمراه ساز در وادی طغیان من هو مسرف هر کرا او از حد تجاوز کننده است مرتاب شک
دارنده در آنچه بمعجز ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید الذین یجادلون آنان که جدال میکنند با آیات
الله و ابطال آیتهای خدای و دفع آن بغیر سلطان بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد کبر بزرگ است
جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای و عند الذین آمنوا و نزدیک آنان که گرویده اند یعنی خدای بغض
دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن دارند کذلک همچنین مهر می نهد خدای علی کل قلب متکبر بر همه دلهای
متکبر که سر کشند از فرمان برداری جبار خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثناء مواعظ حزبیل
فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند و ذیر خود را طلبید و خود و مردم را بچیزی دیگر مشغول
کردانید و قال فرعون و گفت فرعون یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن برای من صرحا بنائی بلند افراشته لعلی ابلغ تا باشد برسم
الاسباب برسم بدرها یا راهها اسباب السموات راهها آسمانها یا از آسمانی باسمانی فاطلع پس دیده ور شوم یعنی
بنگرم الی اله موسی سوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او و انی لاظنه و بدرستی که من گمان میبرم موسی را کاذبا
دروغگوی در دعوی رسالت یا آنکه او را خدایی هست که آنجا بر آسمانهاست پس آنگاه را ساختن بنا کرده
... [illegible] بر آمد که امکان نداشت پس حق سبحانه او را بعذاب تمام خراب کردانید

در سوره قصص گذشت و کذلک زین و همچنان آراسته داده شد مر فرعون سوء عمله بدی کردار او و صد و باز داشته شد
عن السبیل از راه راست و طریق صواب و ما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم الا فی تباب مگر
در زیانی و هلاکی و قال الذی آمن و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی حزبیل یا قوم اتبعون ای قوم من پیروی کنید مرا اهدکم تا راه نمایم شما را
سبیل الرشاد راه راست و درستی یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع بر خوردار
گردیده منقطع که مرمی بساط عیش او با اندک فرصتی در نوردند و نامه اشراوش در قرطاس در کشند
بیاغ دهر که بس تازه رنگ و خوش بوست * مباش غره که در وی خزان در پی داره * زمان زمان بجهد از نکهت و لیکن
چه رنگ و بوست که شاخ نباغ نگذارد و ان الآخرة و بدرستی که سرای دیگر هی دار القرار اوست سرای آرام که او را تغیر
و زوال و انتقال نیست من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس او را پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن را و این
حکم عدل الهی است و من عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد و زن و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن
باشد فاولئک پس آن گروه یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حفص و ابوعمرو [illegible] بصیغه معلوم خوانده اند یعنی
بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از نعمتهای پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوش گوار بغیر
حساب بیشمار یعنی نه باندازه عملها که بسیاری از آن زیاده و آن از روی فضل است تا پیدا است آل فرعون از سخنان
حزبیل فهم کردند که ایمان آورده و زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوردی
حزبیل تنبیه ندا کرد از روی اشتیاق تا شاید که از خواب غفلت بیدار شوند و از سختی [illegible] شوند پس گفت و یا قوم
و ای گروه من ما لی چیست مرا چه رسید و چون است که ادعوکم میخوانم شما را الی النجاة بسوی رستگاری یعنی بایمان آوردن بخدای
خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او و تدعوننی و شما میخوانید مرا بدین خود الی النار بسوی آتش که پرستش غیر
خدای است تدعوننی میخوانید مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای و اشرک به و تا انباز گیرم و شریک گردانم بوی ما لیس آنچه نیست
مرا به بربوبیت آن علم دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی انباز او نیست خدایی دیگر تا من او را بدانم پس چگونه
وی شریک سازم و انا ادعوکم و حال آنکه من میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار
آمرزنده گناه مؤمنان است لا جرم هر آینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی بپرستش او
لیس له دعوة نیست مر او را دعوتی با اجابت رسیدن یعنی سخن بیهوده است و اعتباری ندارد فی الدنیا در دنیا
و لا فی الآخرة و نه در سرای دیگر و ان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خداست و ما را جزا خواهد
داد و ان المسرفین و بدرستی که گذرانندگان از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند
ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان با وی آغاز تهدید کردند و قصد قتل وی نمودند او گفت فستذکرون
پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی وقت معاینه عذاب بیاد آید شما را ما اقول لکم آنچه میگویم شما را و افوض
باز میگذارم امری کار خود را الی الله بسوی خدای و بدو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بدرستی که خدا
بصیر بالعباد بینا است ببندگان خود [illegible] فرعون فرمود تا او را بکشند او گریخته در کوهها

در عذاب مشغول شد حق سبحانه لشکر را [illegible] تا گرد وی برآمد آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تدبیر وی رسید
در کشته شدن آورده‌اند که فرعون از خواص خود جمعی فرستاد تا او را بیابند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند
در نماز دیدند [illegible] سباع [illegible] کرده‌اند ترسیدند و برگشتند و فرعون را صورت حال باز گفت مردان را سیاست کرد
تا آن معنی فاش نگردد و حق سبحانه از حال آن مرد خبر داد که فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای سَيِّئَاتِ
مَا مَكَرُوا از بدیها آنچه اندیشیده بودند درباره وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت [illegible] فرعون که قصد او کرده بودند
سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که غرق است و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است [illegible] آل فرعون قبطیانند که
العذاب غرق شدن ایشان النَّارُ [illegible] سوء العذاب یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده می‌شوند عَلَيْهَا
بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه [illegible] فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ یعنی [illegible]
[illegible] ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است صبح و شام آتش را بر ایشان
عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید [illegible]
گویند أَدْخِلُوا [illegible] آلَ فِرْعَوْنَ [illegible] أَشَدَّ الْعَذَابِ [illegible] وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن [illegible]
و مخاصمه کنند [illegible] فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند [illegible] لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
که سرکشی [illegible] إِنَّا كُنَّا لَكُمْ بدرستی که ما بودیم مر شما را تَبَعًا [illegible]
[illegible] فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید
مُغْنُونَ [illegible] عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ [illegible] قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند [illegible]
است إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در دوزخیم [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ تحقیق که حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان [illegible]
[illegible] وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش [illegible] لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ
خازنان دوزخ [illegible] ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تخفیف کند [illegible] از ما عذاب
يَوْمًا مقدار روزی [illegible] مِنَ الْعَذَابِ چیزی از عذاب تا استراحت کنیم قَالُوا گویند خزنه جهنم ایشان را
أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ [illegible] رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها هویدا [illegible]
قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند ولی تکذیب ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون حال بدین منوالست فَادْعُوا پس
بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست [illegible] دعا کردن [illegible]
اجابت نرسد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعاء کافران إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در [illegible] ضایع شدن و باجابت نرسیدن
إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا [illegible] فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
[illegible]
ایشان [illegible] وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ [illegible]

[illegible] گواهان یعنی جمعی که [illegible] شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملائکه و امت مصطفی علیه الصلوة والسلام
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان [illegible]
وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا [illegible]
[illegible] مُوسَى الْهُدَى [illegible] وَأَوْرَثْنَا [illegible]
[illegible] بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ [illegible] هُدًى [illegible] وَذِكْرَى [illegible]
[illegible] لِأُولِي الْأَلْبَابِ [illegible] فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد [illegible] إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ [illegible]
خدای [illegible] حَقٌّ [illegible]
وَاسْتَغْفِرْ [illegible] لِذَنْبِكَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَسَبِّحْ [illegible] بِحَمْدِ رَبِّكَ [illegible] بِالْعَشِيِّ
وَالْإِبْكَارِ [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ [illegible] فِي آيَاتِ اللَّهِ [illegible]
[illegible] بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ [illegible]
إِنْ فِي صُدُورِهِمْ [illegible] إِلَّا كِبْرٌ [illegible]
[illegible] مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ [illegible] فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ [illegible] إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ [illegible]
[illegible] الْبَصِيرُ [illegible] لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] أَكْبَرُ
[illegible] مِنْ خَلْقِ النَّاسِ [illegible]
[illegible] وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ [illegible] لَا
يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال
پیش از خروج وی به قحط و غلا مبتلا شوند در سال اول آسمان از انچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین انچه رویانیدی ثلث
نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرد و در سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون
آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و دیوان دارد که متمثل شوند بصورت آدمی پس یکی را گوید که اگر پدر و مادر ترا
زنده کنم اقرار کنی که من پروردگار توام گوید آری فی الحال دیو بصورت ایشان متمثل شوند و او را گویند متابعت او
کن که آفریدگار است القصه همه شهرها بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان تنگ کرده حق سبحانه
عیسی را علیه السلام از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی دست اسیر کرده اند و شمه از ذکر او
در سوره زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز «و ما یستوی الاعمی والبصیر» و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و
یا جاهل و عالم «والذین آمنوا وعملوا الصالحات» و یکسان نباشند آنانکه گرویدند و عملهای شایسته کردند «ولا المسیء» و نه بدکار
یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر نیز مساوی نباشند در عقبی
سالک درجات بود و دیگری مقیم درکات «قلیلا ما تتذکرون» اندکی پند می پذیرید چون ثابت شد که بعث و جزا
در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن قیامت
خواهد بود «ان الساعة لآتیة» هرآینه ساعت قیامت آینده است «لا ریب فیها» شکی نیست در آمدن آن تمام
رسل بوقوع آن وعده داده اند «ولکن اکثر الناس» ولیکن بیشتر مردمان «لا یؤمنون» نمیگروند بقیامت و تصدیق
نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات «وقال ربکم» و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا «ادعونی استجب لکم» اجابت
کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم اهل عبادت را و اکثر علما دعا را بعبادت تفسیر کرده اند و موید این معنی آنست که فرمود
میگوید «ان الذین یستکبرون» هرآینه آنانکه گردنکشی می نمایند «عن عبادتی» از پرستش من «سیدخلون» زود درآورده شوند
بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ درآیند «جهنم داخرین» خوار شدگان و خوار کنندگان و گویند دعا
بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید از من وقت درماندگی تا شما را فریاد رسم و بقول اجود دعا
است یعنی بخواهید تا بدهم که خزاین رحمت من مالامال است و کرم بخشنده آمال اگر گدای دست نیاز پیش آورده که نقد
مراد بر کف امید وی نهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاده که رقعه حاجتش را توقیع اجابت موقع نساختم نظم
بر آستان ارادت که سر نهاد دمی • که لطف دوست بروی هزار در نگشاد • و گفته اند دعا بمعنی ثبات و استجابت
بمعنی قبول یعنی بر استقامت باشید تا نیک کاری بر شما نبود کرم باد و از دعا توبه است جناب خدای را بخوانید
بوقت رجوع با او اجابت تو به بوده باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت گر توبه کنی بپذیرم از در دیگر • و الحق آن
جرم است در دل گم «الله» خدای بحق «الذی جعل لکم» آنست که بیافرید «لکم اللیل» برای شما شب را تیره بمزاج راحت «لتسکنوا»
«فیه» تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس «والنهار» و بیافرید روز را «مبصرا» روشن کننده و مرتبه
حاجات تا به بینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود «ان الله» بدرستی که خدای «لذو فضل» هرآینه

خداوند بخشش بزرگ و نیکوئیهاست «علی الناس» بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار با خلق و رزق بترتیب کرامت
ایشان در نفس و مال و جان است «ولکن اکثر الناس» ولیکن بیشتر مردمان «لا یشکرون» سپاس داری نمیکنند «ذلکم»
انکار کار ها که خدای است «الله ربکم» پروردگار شماست «خالق کل شیء» آفریننده همه چیزها «لا اله الا هو» نیست معبودی بسزا مگر او
«فانی تؤفکون» پس چگونه و بچه وجه گردانیده میشوید از عبادت وی بعبادت غیر او «کذلک» همچنانکه شما گردانیده
میشوید از این قوم «یؤفک الذین» برگردانیده میشوند آنانکه «کانوا» هستند که از روی عناد «بآیات الله یجحدون» آیتهای خدای را
انکار میکنند و از پذیرفتن آن اباء مینمایند و باز می ایستند «الله الذی» آن خدایست که ساخت «لکم الارض» برای
شما زمین را «قرارا» موضع قرار دادن تا بروی تعیش کنید «والسماء بناء» و گردانید آسمان را بنا افراشته و برافراخته
«وصورکم» و نگاشت شما را ای آدمیان «فاحسن صورکم» پس نیکو ساخت صورتهای شما یعنی قامتهای شما راست و نیکو
بیافرید و اعضای شما متناسب آفرید «ورزقکم» و روزی داد شما را «من الطیبات» از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ و شیرین
گردانید و روزی شما از روزی حیوانات در بعضی لطیف تر بود و گویند حسن صورت انسانی در آنست که مرآت تمامت
حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات
از آینه حقیقت جامعه او لامع و لایح نظم ای صورت تو آینه سر وجود • روشن ز رخت برقع انوار شهود
بحر همه صورت و معنی موجود • در ملکت صورت و معنی موجود «ذلکم الله» آنکه چنین تصویر کرد خدایست
«ربکم» آفریدگار شماست «فتبارک الله» پس بزرگوارست خدای بزرگوار «رب العالمین» پروردگار عالمیان از جن و انس
و جز آن «هو الحی» اوست زنده یعنی منفرد بحیات ذاتی «لا اله الا هو» نیست معبودی که سزاوار عبادت بود مگر او
«فادعوه» پس بپرستید او را «مخلصین» در حالتی که پاک سازندگان باشید «له الدین» برای او دین خود را از شرک
یا طاعت خود را از ریا «الحمد لله رب العالمین» همه ستایشها و سپاسها مر خدایراست که پروردگار عالمیانست «قل» بگو ای محمد
مر این مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود مشتاق شو که «انی نهیت» بدرستی من نهی کرده شده ام «ان اعبد» از
آنکه بپرستم آنانرا که «تدعون» میپرستید شما «من دون الله» جز خدای «لما جاءنی البینات» آنهنگام که آمد بمن حجج و آیات «من
ربی» از پروردگار من «وامرت» و مامور شده ام «ان اسلم» آنکه گردن نهم و انقیاد کنم «لرب العالمین» مر او را که پروردگار جهانیانست «هو
الذی» اوست آنکه «خلقکم» بیافرید شما را «من تراب» از خاک یعنی آفرید پدر شما را آدم از خاک «ثم من نطفة» پس از
آب منی «ثم من علقة» پس از علقه که خون بسته شده باشد «ثم یخرجکم» پس بیرون می آورد هر یک از شما را
از رحم مادر «طفلا» کودک «ثم» پس باز میدارد شما را «لتبلغوا» تا برسید «اشدکم» بنهایت قوت خود که منتهای شباب است «ثم» پس زنده
این درجه بالا میبرد «لتکونوا شیوخا» تا گردید پیران «ومنکم» و از شما کس باشد که میرانیده شود «من یتوفی من قبل» پیش
یا قبل از شیخوخت «ولتبلغوا» و بقا میدهد شما را تا برسید «اجلا مسمی» بوقت نام برده شده که وقت موت است «ولعلکم تعقلون»
و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود و از انتقال از درجه بدرجه «هو الذی یحیی ویمیت» اوست آنکه زنده کرده اند و میرا
«فاذا قضی امرا» پس چون خواهد و حکم کند کاری را «فانما یقول» پس جز این نیست که گوید «له کن» مر او را که باش «فیکون» پس

باشد و مطلوب یعنی تجویز ولد احتیاج بالتوالد عز او فرصت و کلفتی نیست نحن فمراد او که عیب و علت نیست ۰
جز تعلق چیزی آنست نیست ۰ از جمله ذلت و طراوت ۰ هر زمان بیچ آورده بجوت الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی
آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای بی حجت و بیفاه انی یصرفون چگونه و چون گردانیده
میشوند از تصدیق آیات الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و تکذیب میکنند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب سماویه و بما
ارسلنا و بانچه فرستادیم به بآنچیز رسلنا پیغمبران خود را از احکام شرایع فسوف یعلمون پس زود بدانند خاتمت
و انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلها آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن
بود یسحبون کشیده میشوند بروی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت
بود ثم فی النار پس آنگاه در آتش یسجرون سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب گرم معذب
کرده ثم قیل لهم پس گویند بر ایشان را این ما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید شما که انباز میگرفتید ایشان را من دون الله از جز
خدای قالوا گویند در زمان که آن بتها ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان
ما را در بلا گذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خواندیم ما من قبل پیش از این در دنیا شیئا چیزی یعنی بر ما روشن
شد که چیزی ما نمی پرستیدیم … ایشان را که عبادت میکردیم هیچ بوده اند ما ایشان را چیزی می پنداشتیم کذلک
همچنانکه بعبادت ایشان فرو گذاشت یضل الله الکافرین گمراه فرو میگذارد خدای کافران را تا راه نیابند بچیزی که از و منتفع
شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذلکم این عذاب شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که
شادی میکردید و فرحان میبودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان
و بما کنتم تمرحون و بسبب آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و بتکبر بخرامیدید ادخلوا در آیید ابواب جهنم بدرهای
کانه دوزخ که بر شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدری در آیید خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس
مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست گردن کشانرا دوزخ فاصبر پس شکیبا باش ای محمد بر ایذا قوم ان وعد الله بدرستی
که وعده خدای بحضرت او بهلاک اعدا حق درست و راستست و بی شک واقع خواهد شد فاما نرینک پس اگر
بنماییم تو را بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر خود آنست او نتوفینک یا اگر بمیرانیم تو را پیش
از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد در روز قیامت و جزاء خود خواهند یافت
بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار … بنمود
نود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود … دوستان … دو عالم …
عدم میزنند ۰ و دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کفار مکه از روی جهل الآیات اقتراح …
میکردند چنانچه تفجیر عیون و … در سوره بنی اسرائیل گذشت
حق سبحانه آیه فرستاد که ولقد ارسلنا رسلا و بتحقیق که ما فرستادیم من قبلک پیغمبران پیش از تو منهم بعضی
ایشان من قصصنا علیک آنهااند که خواندیم ما قصها ایشان بر تو که آن بیست و دو پیغمبرند و منهم من لم نقصص

و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخواندیم بر تو علیک … نام داشت چون الیسع و غیر او و مخفی آنست که …
دانستن قصه ایشان … برآنند که جمیع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار
از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان
با نساب و اسامی شرط نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست ان یأتی بآیة که بیارد معجزه که نشانه نبوت
باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای و بحکم و فرمان او یعنی هر پیغمبر از اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست
در نمودن آن و امر او حکمت در عدم وقوع آن … فاذا جاء امر الله پس چون بیاید امر خدای بعذاب مقترحان معجزات
بعد از وضوح آیات قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک بباطل معذب کرده و مؤمن محق نجات یابد وخسر
و زیان کند هنالک آنجا المبطلون آنجا باطلان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر حق میکنند دیگر معجزه
میطلبند الله خدای چون الذی جعل لکم الانعام آنست که بیافرید شما را چهارپایان را چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا
تا سوار میشوید منها بعضی از آن چون شتر ومنها تأکلون و بعضی از آن میخورید چون گوسفند و بر حق آنست که …
رکوب و اکل واحد چون گاو ولکم و مر شما راست فیها در انعام منافع منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن و
لتبلغوا و ایشان را اقرید تا برسید علیها … حاجة فی صدورکم بحاجتی که در صدرها شماست از سیر
و معاملت و علیها و بر شتر در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون بر داشته میشوید و یریکم و مینماید خدا
شما را آیاته نشانهای قدرت خود را فای آیات الله تنکرون پس کدام آیتها را از آیات قدرت ما از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و امثال
ازین انکار میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد و ثمود فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه
بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین کانوا اکثر منهم بودند بیشتر از ایشان
از روی عدد و اشد قوة و سخت تر از روی توانایی و آثارا فی الارض و افزونتر از جهت بازماندها ایشان در زمین از
کوشکها و قلعها فما اغنی عنهم پس دفع نکرد عذاب را از ایشان ما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از جمع مال و …
فلما جاءتهم پس آنگاه که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران بالبینات بمعجزات و دلایل فرحوا شاد گشتند بما
عندهم بانچه نزد ایشان بود من العلم از دانش یعنی بچیزی که آنرا علم نام نهاده اند مراد عقاید باطل
و شبهات باطله ایشانست و گفته اند مراد علم اهل کتاب … یا علم طبایع و تنجیم که از آن … مستظهر
شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخت وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون
گرفت عذابی که … استهزا میکردند … فلما رأوا پس آنگاه که دیدند
بأسنا یعنی عذاب ما را در دنیا قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای یگانه وکفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین
بانچه بودیم ما که بدو شریک آورندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان
لما رأوا بأسنا آنگاه که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف
مقبولست نه در وقت یأس سنت الله سنت نهاد خدای سنتی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده

فصلت

در بندکان نعیم نام ملخیه کایا نابا س هیچ وجه مجهول نیست [illegible] آن را نه گرده
یعنی حسران ایشان بدان وقت ظاهر شد که جز در خسران نبودند

سوره فصلت

بسم الله الرحمن الرحیم حم اسم اعظم ایست در حروف مقطعه [illegible]
آن دست [illegible] و گفته اند حا اشارتست بحکمت و میم بملک یعنی حق سبحانه [illegible]
بحر الحقائق فرموده که حم اشارتست بحبیبی که میان حق و حبیب او [illegible]
نبوده چه حا و میم دو حرفست در وسط اسم محمد [illegible]
[illegible] تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن الرحیم از خداوند بخشنده [illegible]
[illegible] خواص [illegible] مصالح دینی و دنیوی
[illegible] کتاب کتابیست بیان کرده شده آیاته [illegible]
[illegible] قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات و تفصیل [illegible]
لقوم یعلمون [illegible] بشیرا [illegible]
[illegible] فاعرض اکثرهم پس روی برتافتند [illegible] فهم لا یسمعون [illegible]
[illegible] وقالوا و گفتند اهل شرک [illegible] قلوبنا
[illegible] فی اکنة [illegible] تدعونا الیه [illegible] وفی آذاننا وقر
[illegible] ومن بیننا وبینک حجاب [illegible]
[illegible] فاعمل [illegible] اننا عاملون [illegible]
[illegible] قل انما انا بشر مثلکم [illegible] یوحی الی [illegible]
[illegible] انما الهکم اله واحد [illegible] فاستقیموا الیه [illegible]
[illegible] واستغفروه [illegible]
[illegible] وویل للمشرکین [illegible]
الذین لا یؤتون الزکوة [illegible] وهم بالآخرة هم کافرون [illegible]

اشارتیست [illegible] وعدم شفقت برخلق [illegible]
[illegible] ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون [illegible]
[illegible] قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین [illegible]
[illegible] وتجعلون له اندادا [illegible] ذلک رب العالمین [illegible]
[illegible] وجعل فیها رواسی من فوقها [illegible] وبارک فیها [illegible] وقدر فیها اقواتها [illegible]
[illegible] فی اربعة ایام سواء للسائلین [illegible]
[illegible] ثم استوی الی السماء وهی دخان [illegible]
[illegible] فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها [illegible]

قدرت دانایان طوایف و کواهیست ایشان و کفتند آمدیم آسمان از کشت آفتاب و ماه و ستارکان خود را ظاهر ساخت و زمین
را فرو خود کیاهها خود را شکافت و آلات خود را بیرون آورد قَالَتَا کفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما هرچه فرمودی
طَائِعِينَ فرمان برداران آورده اند که اول خطه زاده که از آن خرقا از اجزاء زمین تحریک کرد پس انجه در کوه بود از اجزاء
آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام کشت و چون آسمان آفریده شد آنرا بشکافت فَقَضَاهُنَّ پس پیدا ساخت
آنرا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان و تمام ساخت احوال آنرا فِي يَوْمَيْنِ در دو روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَى و وحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ
بهر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آنرا یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرد شان هر حکمی را انجا از آن
آیه وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارکان که چون چراغ درخشان و
درخشان باشند وَحِفْظًا و نکاه داشتیم آسمانرا نکاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که دانه استراق سمع کنند ذَلِكَ
انچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ آفرینش و اندازه کردن خداوند غالبست که در ملک خود بقدرت هرچه
خواهد کند الْعَلِيمِ دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اکر روی بکردانند کافران یعنی اعراض کنند از
ایمان با وجود این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بکو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک
کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَثَمُودَ و عذاب قوم ثمود که صیحه جبرئیل علیه السلام بود تخصیص این
دو قوم بجهت آنست که قریش در سفرها حال ایشان را دانسته و بمواضع این دو کروه بکذشته آثار عذاب مشاهده
میکرده اند و ایشان ... إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ چون آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح
علیهما السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و
نصیحت و فضیحت در آمده دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا باینکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مکر خدایرا قَالُوا کفتند کافران در جواب
ایشان لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً که اکر خواستی خدای ما که دعوت کند هر آینه فرستادی فرشتکان بجای شما فَإِنَّا پس ما
که بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بانچیزی که فرستاده شده اید بان بزعم خود كَافِرُونَ ناکرویدکانیم چه شما مانند ما آدمیانید
نقلست شرفیست شما را با مشرکان میبینند صورت انبیا مانده از مشاهده معنی ایشان غافل بودند بیت
چند صورت بینی ای صورت پرست نظم هر که صورت دید از معنی برست • دید صورت پرستی با بند • تا شود ...
معنی محروم ماند اکنون تفصیل قصه ایشان میکند و میکوید فَأَمَّا عَادٌ اما کروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس کردن کشی
کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند بر هود و علیه ایشانرا
تهدید کرد بعذاب ایشان روی از سنکبارا التفات بدو نکردند وَقَالُوا و کفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما
از جهت توانایی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم طویل بودند و سنک را از کوه بضرب
بکرفتی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدکان بقوت خود أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آنکه بیافرید
ایشانرا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر و بیشتر است از ایشان از روی قوت یعنی توانایی دارد بر هر چیزی که غیر او را
آن توانایی نیست وَكَانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بایتهای ما منکر میشدند و آنرا میدانستند

که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی صرصر یعنی سرد با آوازی مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم
یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد لِنُذِيقَهُمْ
فرستادیم تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا یعنی هر اینه
سازیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَخْزَى سخت رسواکننده تر وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده
نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما کروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه
و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس دوست کزیدند و اختیار کردند نابینایی یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر علم
و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرو کرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام
هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنانرا که ایمان
آنانکه کرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن روزیکه حشر کرده شوند
أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند بدوزخ
یا پیشینیانرا نکاه دارند تا پسینیان برسند انکاه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتیکه بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ
کواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ کوشهای ایشان بانچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بانچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ
و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف راست بود و کفته اند فرج
ایشان کواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و کویند کافران نزدیک تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ
مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا چرا کواهی دادید بر ما که ما برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا
کویند اعضای ایشان که ما را سر زنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ سخن در آورد ما را آنخدای
که بقدرت کامله خود الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ سخن آورده است هر چیزیرا که حق کوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را
أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازکردانیده خواهید شد بعد از مرک وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ
و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مایل أَنْ يَشْهَدَ از آنکه کواهی میدهند عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ کوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و
نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی نخواستید که پنهان شوید و نتوانستید و کار بنحوی کردید که اجزای شما کواهی
دهند وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن کمان داشتید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از انچه میکنید در نهان
انرا آورده که کار میکنید که مرجع آن علم خدایست انچه نهان از شما در میشود وَذَلِكُمْ
و آن ظَنُّكُمُ کمان شما الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ که بردید به پروردکار شما أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را فَأَصْبَحْتُمْ
هلاک کرد شما را و کشتید مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اکر کفار شکیبایی نمایند و اکر جزع
کنند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارکاهست مر ایشانرا وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اکر خشنودی حق بجهت ... جویند
فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدکان در طلب خشنودی حق وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و برانکیختیم
مر آن مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند

دیو انرا بر ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن استادند
و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از امور آخرت و دروغ وعده و وعید تا آنرا منکر شدند و حق و واجب گشت علیهم القول
بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فی امم قد خلت با امتان دیگر که گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیوان و
آدمیان که بر عمل کرده بودند یعنی چنانچه امم گذشته را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذابند در کشف
الاسرار آورده که چون خدای به بنده خیر خواهد او را قرینی نیکو و همنشین صالح کرامت میکند تا در طاعت معین
وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیق بد و مصاحب فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید
چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند انهم بدرستی که کافران کانوا هستند خاسرین
زیان زدگان در هر دو جهان نظم [illegible] آورده اند که کفار
قریش یکدیگر را وصیت کردند که چون محمد را ببینید که قرآن میخواند او را بشوریدن و [illegible] کنید پس
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها بر داشتندی [illegible] و شعر
ناخوش خواندندی [illegible] وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را که لا تسمعوا
مشنوید و گوش مدارید لهذا القرآن مر شنیدن این قرآنرا که محمد میخواند والغوا فیه و سخنان لغو و حشو در افکنید
در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن باز دارید فلنذیقن الذین کفروا
پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند [illegible] عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی [illegible] ولنجزینهم
و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا [illegible] اسوأ الذی کانوا بدترین کاری که بودند [illegible] یعملون
میکردند ذلک آن [illegible] جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خدایست یعنی [illegible] النار لهم فیها
کافرانراست در آتش دار الخلد سرای جاوید یعنی مقام ایشان باشد جزاء پاداش داده [illegible]
بما کانوا بسبب آنچه بودند [illegible] بآیاتنا بآیات ما یجحدون انکار میکردند وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر
ربنا ارنا الذین [illegible] اضلانا [illegible] من الجن والانس از دیوان و آدمیان
یعنی ابلیس [illegible] نجعلهما [illegible] تحت
اقدامنا [illegible] لیکونا من الاسفلین [illegible]
شوند [illegible] ان الذین قالوا [illegible] ربنا الله [illegible] ثم استقاموا
پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
استقاموا اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوید و توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسد

از هر جهت بوحدت او بینا گردی یا آنکه در عالم و حرکت [illegible] نظم [illegible]
معرفت [illegible] تتنزل فرود آید علیهم الملائکة بر ایشان
بر مؤمنان [illegible] وقت خروج از قبر یا در لحد [illegible] الا تخافوا که مترسید
از آنچه در پیش دارید [illegible] ولا تحزنوا و اندوه مبرید [illegible]
[illegible] وابشروا بالجنة [illegible]
التی کنتم توعدون [illegible] نحن اولیاؤکم [illegible] فی الحیوة الدنیا
در دنیا [illegible] وفی الآخرة
دوستان [illegible] ولکم فیها ما تشتهی انفسکم [illegible]
[illegible] ولکم فیها [illegible] ما تدعون [illegible] نزلا روزی مهیا شده
من غفور رحیم از خدای آمرزنده رحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ومن احسن [illegible]
قولا [illegible] ممن دعا الی الله [illegible] وعمل صالحا [illegible]
وقال [illegible] اننی من المسلمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولا تستوی الحسنة ولا السیئة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادفع [illegible] بالتی هی احسن [illegible]
[illegible] فاذا الذی [illegible]
[illegible] بینک وبینه [illegible] عداوة [illegible] کانه ولی حمیم

دوستی کارساز بوده و خویش و مهربان و در احقاف از امام اعظم رح نقل میکند که چون از کسی بین بیرسد که
ترا بد بگوید تو او را نیک بگوی وما يلقاها و تلقین نمی‌کنند این خصلت که مقابله بدیست به نیکی الا الذين صبروا مگر آنانرا که صبر کرده‌اند
بر مکاره و نفس را از انتقام باز داشته‌اند وما يلقاها و عطا نمیکنند این عادت و صفت را الا ذو حظ عظيم مگر خداوند بهره بزرگ
یعنی آنانرا که بهره مندی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اکمال رحمت و گویند حظ عظیم بهشت است
وإما ينزغنك واگر برسد بتو من الشيطان نزغ وسوسه یعنی بجنباند ترا وسوسه شیطان از خواهد که بازداری صفت
که مذکور شد در دم شکند فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای از شر او و شر او إنه بدرستیکه خدای هو السميع اوست
شنوا را استعاذه تو العليم دانا به نیت تو ومن آياته و از نشانهای قدرت اوست الليل والنهار شب و روز که متعاقب یکدیگر
در دور بجهت آرایش و شب برای آسایش والشمس والقمر و دیگر آفتاب و ماه که بسیر مقدر و اندازه مقرر سیر میکنند لا تسجدوا
سجده مکنید للشمس مر آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را که ایشان از مخلوق‌اند مانند شما واسجدوا و سجده آرید لله مر خدای را
الذي خلقهن آنخدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را إن كنتم اگر هستید شما که از او دعوی کنید که إياه تعبدون مر او را
پرستید چه سجود اخص عبادات است و آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده میکند تا سجده متصل
باشد با این روایت سرور قتاده و عبدالله بن مسعود و در فتح فإن استكبروا پس اگر تکبر کنند از سجده کردن خدای را فالذين
عند ربك پس آنانکه نزد پروردگار تواند از فرشتگان يسبحون له تسبیح میگویند مر او را و بالتسبیح گویند یراد مدی
شاید بالليل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول‌اند وهم لا يسأمون و ایشان ملول نمیشوند از آن
عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم اینجا سجده میکند چه سخن اینجا تمام شده و این روایت از ابن عباس رض
قرائت نخعی و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآن و حضرت شیخ رح در فتوحات این را سجده
اجتهاد گفته و فرموده که اگر آخر آیت اولی سجده کند سجده شرط باشد چه مقارنت بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون
واگر بعد از آیه دوم سجود در روند سجده نشاط و محبت بود چه عقوبت بدین کلمات که ... ومن آياته
و از نشانهای قدرت او است أنك ترى الأرض که تو بینی زمین را خاشعة فرسوده و خشک شده فإذا أنزلنا پس چون فرو فرستیم
عليها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت بجنبش درآید بجهت رستنیهای از او وربت و بر دمد و افزون گردد و بگیاه
إن الذي أحياها بدرستیکه آنکه آن زمین مرده را زنده کرده لمحيي الموتى هرآینه زنده کننده مردگانست إنه على كل
شيء بدرستیکه او بر همه چیزها از احیا و اماتت قدير تواناست و قدرت او بهمه مقدورات یکیست إن الذين
بدرستیکه آنانکه يلحدون میل میکنند و از طریق صواب بیرون میروند في آياتنا در آیتهای ما که قرآنست بتاویلات باطل یعنی
در آن طعن میکنند لا يخفون پوشیده نمیشوند علينا بر ما یعنی جزای ایشان را خواهیم داد بر طعن و الحاد ایشان أفمن يلقى في النار
آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران ابو جهل است که از سوختنی باشد خير بهتر است
أم من يأتي یا کسیکه بیاید آمنا ایمن از عذاب يوم القيامة روز رستخیز که آن حضرت عمر است علیه الصلاة والسلام و گفته‌اند
اند حمزه یا عمار یا عثمان یا عمر رضی الله عنهم اعملوا امر تهدید است که کفار را میگوید بکنید ما شئتم هرچه میخواهید

سجده

بدرستیکه خدای بما تعملون بصير بدانچه شما میکنید بیناست و بران جزا خواهد داد نظم جملهٔ کردها که خدای بود
نقد مغشوش نیاورد که معامله بناست إن الذين كفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذكر بقرآن که بهتر یاد کرد است لما جاءهم
آنهنگام که آمد بدیشان ایشان معاندانند و سزای عذاب‌اند وإنه وبدرستیکه قرآن لكتاب عزيز هرآینه کتابیست ارجمند
و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام عزیز است و ملک
عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست است نزدیک دوست و نامه دوستان نزد دوستان عزیز باشد
نظم ای نام تو نامهٔ تو یافتم عز و کرامت * هر ساعت جان گرامی فدای نامهٔ تو باد لا يأتيه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطل
من بين يديه از پیش روی ولا من خلفه و نه از پس روی یعنی از هیچ جهت باطل بروی متطرق نشود یا زیاده و نقصان
بدو راه نیابد یا دروغ و اخبار او از آینده و از گذشته در وی یافت نشود تنزيل فرو فرستاده ایست من حكيم از
خداوند بردبار حميد ستوده ما يقال لك گفته نمیشود مر ترا ای محمد از کفار قوم تو إلا ما قد قيل مگر آنچه گفته شده است یعنی گفتند
کفار للرسل مر پیغمبران را من قبلك پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار
اندوهناک مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین گفته‌اند که با تو میگویند إن ربك بدرستیکه پروردگار تو
لذو مغفرة هرآینه خداوند آمرزش است مر انبیا و متابعان ایشان را وذو عقاب أليم و خداوند عقوبت دردناک
مر مشرکان را در حکم این آورده‌اند که قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد تا اعجاز بعضی از وجوه بعضی
عجمی بود تا هر دو قوم از وی بهره برندی آیت آمد که ولو جعلناه و اگر میفرستادیم این کتاب را قرآنا أعجميا قرآنی بغیر لغت عرب
لقالوا هرآینه میگفتند کافران عرب که لولا فصلت چرا بیان و هویدا نکردند آياته آیتهای کتاب را بزبانیکه ما فهم کنیم
أأعجمي آیا کلام عجمی وعربي و مخاطب عربی قل بگو ای محمد این کتاب هو للذين آمنوا مر آنانرا که گرویده‌اند هدى راه نماینده است بحق
وشفاء و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه والذين لا يؤمنون و آنانکه نمیگروند به آن في آذانهم وقر در گوشهای ایشان
گرانیست وهو عليهم عمى و حقیقت او بر ایشان پوشیده گشت و جلوه جمال او را نمیبینند أولئك آن گروه که از شنیدن
قرآن و دیدن حقیقت آن کور و کرند ينادون ندا کرده میشوند من مكان بعيد از جایی دور مثل ایشان چون کسی است
که او را از مسافت دور ندا کنند و او نشنود ... ولقد آتينا
و هر آینه دادیم موسى الكتاب موسی را توریة فاختلف فيه پس اختلاف کرده شد در آن همچنانکه در قرآن یعنی بعضی باور داشتند
و بعضی تکذیب کردند ولولا كلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربك از پروردگار تو یعنی وعده تاخیر قیامت
و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضي هرآینه حکم کرده شدی بينهم میان اهل تکذیب
مستاصل شدندی وإنهم و بدرستیکه مشرکان عرب یا یهود لفي شك در گمان‌اند منه از توریة یا قرآن مريب
باضطراب آورنده من عمل صالحا هرکه بکند کاری شایسته فلنفسه پس برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد ومن
أساء و هرکه بد کند فعليها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربك بظلام و نیست پروردگار تو ستم کننده
للعبيد مر بندگان خود را که عمل خود را مکافات فرماید الجزء الخامس والعشرون إليه بسوی خدای يرد باز گردانیده

بذکار

خود هم الیه یرد علم الساعة واسپرده میشود علم قیامت یعنی چون ازان سؤال کنند علم آن حواله بحضرت اوی باید کرد که کسی جز او نداند وما
تخرج و بیرون نیاید من ثمرات هیچ میوه من اکمامها از غلافها خود وما تحمل و بار نگیرد من انثی هیچ ماده از آدمیان
و سایر حیوانات ولا تضع و ننهد بار خود الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی جمیع این حالات او داند و علم تام
و شامل نیز خاصه اوست ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را و توبیخ کوید این شرکائی کجااند
انان که مرا شریک میکفتید قالوا آذناک گویند خدایا اشنوانیدیم ترا و گفتیم ما منا من شهید نیست از ما هیچ گواهی به
شرکت ایشان چه از ایشان تبرا کرده ایم وضل عنهم و کم شد از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که می پرستیدند
من قبل پیش از قیامت یعنی بتان که در دنیا می پرستیدند ندیدند آنرا و نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وظنوا و یقین
دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم من محیص نیست ایشان را هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نمیشود آدمی من دعاء الخیر از
خواهش نیکی جهان چون نعمت و صحت و امثال آن وان مسه الشر و اگر برسد او را شکستی و بیماری فیؤس قنوط پس
نا امید است از راحت قنوط نا امید و منقطع از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهانست ولئن اذقناه و اگر بچشانیم
آن کافر را رحمة منا بخشایشی از نزد یکما چون تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده باشد
لیقولن هر آینه گوید هذا لی این خیر و عافیت مرا است و من سزاوار آن بودم و داشتم مرا خواهد بود و نه ازان جدا شود وما اظن الساعة قائمة و گمان نمیبرم قیامت را قائم شده یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است ولئن رجعت و اگر باز
گردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار خود چنانکه مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قائم شود و مرا باز گردانند ان لی عنده
بدرستی که مرا است نزد او للحسنی آنچه نیکو تر باشد یعنی استحقاق مزید نعمت و کرامت دارم بهشت خواهد در دنیا مرا
در عقبی هم نوعی تصور باطل که بر حال دنیا ابو الحسن علی بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل میکند که کافر
در تمنای بهشت است که در دنیا میگویند در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و نیکی در عقبی که خواهد گفت با
کفت تا باد هیچ کدام ازین دو نعمت وجود نخواهد گرفت فلننبئن الذین کفروا پس خبر دهیم آنان را که کافر شدند بما عملوا
بانچه کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب خواهد بود ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذابی
درشت و بزرگ و بریشان رسد عکس آن اعتقاد که کرده بودند از نعمت و کرامت واذا انعمنا و چون انعام کنیم و در
عافیت بگذاریم علی الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند از شکر ونأی بجانبه و دور شود و بخود انداخته حق باخود
را بکلفت کشد از سپاس داری واذا مسه الشر و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عریض پس خداوند دعاء بزرگ
و بسیار است یعنی کرده دعاء بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهت بسیاری و کثرت آن قل بگوای محمد ارأیتم خبر دهید
مرا که وقتی که امر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای ثم کفرتم به پس شما کافر شده اید بان و انکار دران
من اضل کیست گمراه تر ممن هو از آنکه او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما کافر تر که
پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار ما افنا دیده و شبع یوسوم محمد شرح حال و تفصیل رئیس متاع الدنیا
در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که ابو جهل بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت آیه نا ناد آنحضرت ما را

پرده نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد ما را سحر کرده شما با طراف و جوانب کس فرستید تا از مردم سؤال کنند که این
صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق و شاهده کرده اند آیه احدیث است و اگر نه سحر محمد است پس رسل بهر طرف رفتند
و هر کس از دیدن آن خبر دادند ابو جهل لعین گفت هذا سحر مستمر این جادو بیست که بهمه آفاق رسیده حضرت عزت
آیه فرستاد که سنریهم زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کفار قریش را آیاتنا نشانهای قدرت خود که یکی ازان شق قمر است
فی الآفاق در کارها جهان وفی انفسهم و در تنهای ایشان یعنی که حتی یتبین له تا روشن شود مر ایشان را انه الحق که پیغمبر
راستگوست او لم یکف بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه علی کل شیء که او بر همه چیزی شهید گواه است یعنی اگر
کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت است الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شک اند من لقاء ربهم
از لقا پروردگار خود و بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها محیط فرو رسنده است بعلم و قدرت بجزو
و تفصیل اشیاء داند و هر چه خواهد که در ملک خود بکند تواند نظم علم و جلوه قدرت فی عجز و خاصیه حضرت
انچه باید بدانی که آفاق کجا از حکم پادشاه است سورة الشوری مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق حروف مقطعه اشارتست بکواین و حوادث
و فتن و وقایع شعلی رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ... خدا ازهم عسق
گفته اند که حا حربست و میم هلاکت و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حروب و رفع هست که بعد از نزول این
حروف اثار اندوه از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام ظاهر شد و چون سبب پرسیدند
فرمود که مرا خبر داده اند بچیزها که باشند در امت از خوابیدن و قذف و مسخ و خسف و امثال آن که بعد ما
خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام و قول آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر است یا
اشارت بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف اشارتست باین معنی که
حق بحبیب خود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اداء فرمود که حا حوض مورود و او است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت
را ازان سیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف او در آید و عین عزت موجود او که از
هر اشیاء از حی سبحانه و تعالی او است و سین سنا مشهود او که مرتبه هیچ کس بر رفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام
محمود اوست که در جمیع آن او خواهد بود و در روز قیامت که شفاعت کبرات بیت مقام توجه در اثبات محمد بدین عالم ان
نامی که داده کذلک مثل آنچه در سوره است از معانی یوحی الیک وحی میکند بتو و بسوی تو والی الذین من قبلک
و وحی کرده است بانها که پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچ کس را زوال وحی را باز نتوان
داشت الحکیم دانا بحالها که مرتب او است له برو حال ها ست مره ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها است از
مخلوقات وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوهها و مخلوقات وهو العلی و اوست برتر که در صفت و شان او راست
العظیم بزرگ که عظمت و سلطنت مر او راست تکاد السموات نزدیک شد آسمانها از عظمت او یتفطرن بشکافند
من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی تخت آسمان بلند تر بشکافند پس از آن یک یک بشکوه عدد در کشاف آورده که

از جلال و عظمت و کبریای او که الاعظم و الاکبر است چه بالای آسمانها عرش و کرسی و صفوف ملائکه اند یعنی ابتداء انفطار
از اینجا است یعنی که از آثار عظمت او در دگر آسمان وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حاملان عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند
ذات حق را از آنچه لائق نیست بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد باهم میگویند چه تنزیه اسرار است
و یکی اثبات صفات وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید که
خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهان بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند
مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکاء و اندادی که بدوستی ایشان اقرار میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگاهبان است
عَلَيْهِمْ بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و متناسب آنها جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ و نیستی تو ای محمد بر ایشان موکل
کفیل شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت و تبلیغ احکام شریعت است وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبر
بزبان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَى
اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهل عالم را و مقرر است که تمام زمین
از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی اویند وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ و بیم کنی از روز جمع یعنی قیامت
لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را
با اشباح یا اعمال را با اهال یا اهل سموات را با اهل ارض و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق شوند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی در
بهشت برند که مؤمنان و موحدانند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه کردانیدی همه را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکی یا براه هدایت یا در طریق ضلالت
وَلَكِنْ يُدْخِلُ و لیکن در می آورد مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد براه نمودن و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ
و ستمکاران یعنی سرکردگان بیابان غوایت و ضلالت اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که متولی کار ایشان گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز
خدای أَوْلِيَاءَ دوستان مانند اصنام و ولاة و دوستی ایشان میورزند فَاللَّهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست
دوستی که دوستان را دست گیرد وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى و او زنده کرده اند مرده کان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدا
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ توانا است و اصنام ایشان را توانائی نیست نظیر اوست قادر بحکم کن فیکون
غیر او جمادی اند عاجز بیجان پس او سزاوار عبادت است وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف
میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آن چیز با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم آن مفوض است
إِلَى اللَّهِ بسوی خدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه حکم بحق صفت اوست الله خدای بحق
رَبِّي پروردگار من عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل کردم در همه کارها و مهمات خود و تفویض کردم
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقه یا در جزاء در مرجع و مآل فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریننده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُمْ ساخت برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق کرد

از چهارپایان أَزْوَاجًا صنفها گوناگون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند شما را فِيهِ در ازدواج و تناسل یا در زوج از خلقت
لَيْسَ نیست مانند او كَمِثْلِهِ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید شود قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یعنی ذات
جناب گویند مثلک لا یبخل کاره و بعض آیت تاکید کرده است بر حقیقت نفی مثل که اگر مثل او بودی باشد
شئ او را مثلی نیست شَيْءٌ ذات او را صورتی و جسمی نه تو اعتقاد کنی مانند او چه ظهور در تدر حقیقت
لا تضرب لله الامثال وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوای جمیع مسموعات الْبَصِيرُ بیناست بهمه مبصرات لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ
کلیدها خزائن آسمانها و زمین یعنی مفاتیح رزق خزانه آسمانها مطراست و گنجهای زمین نباتات السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
گشاده میکرداند يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت إِنَّهُ
بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از معرفت استحقاق قبض و بسط عَلِيمٌ داناست شَرَعَ بیان کرده و هویدا ساخت
و برگزید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعت و عبادت و اصل توحید مَا وَصَّى آنچه فرموده بود بِهِ بآن نُوحًا نوح
این تکالیف را علیه وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچیز که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح بود وَمَا وَصَّيْنَا
و آنچه امر کرده بودیم بِهِ بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى این پیغمبران از اصول دین أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید دین را
دین را که ایمان آنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و پراکنده مشوید در وی
اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت جهت رفع اختلافات باشد نه از شعب و فروعات و مصالح عباد
كَبُرَ بزرگ است و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ و شرک آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید
شرک اللَّهُ يَجْتَبِي خدای برگزیند و جمع میکند إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی با هر دو دست و دات مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد
یا برگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ
هر کرا باز کرده بحق و روی آرد بسوی او یعنی از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه او راست بدو نماید يُنِيبُ
بعثت از طلب او جل مجده و بدو آورد و گران حضرت بدا آید که او سرکشت دراه اینک وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشده اند
امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ از پس آنکه آمد ایشان را
دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات تورات و انجیل یا بعد
از علم بآنکه تفرقه ضلال و معضلات است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و حسد بود که واقع است بَيْنَهُمْ میان ایشان یا
براه طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه حکمی بودی که پیش کرده
است یعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب بطلان و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا و بدرستی که آنانکه میراث داده شدند الْكِتَابَ
کتاب یعنی تورات و انجیل مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان گذشته یا کافران زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که قرآن بدیشان
داده و ایشان لَفِي شَكٍّ هر آینه در شکی اند مِنْهُ از دین یا از قرآن یا از پیغمبر علیه الصلوة والسلام مُرِيبٍ شکی در
افکننده فَلِذَلِكَ پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شد فَادْعُ پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ

و مستقیم باش بر دعوت كما أمرت همچنانکه فرموده شده یا آن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت از
دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبة بن ربیعه عهد کرد که اگر چنین کنی دختر
خود در عقد تو آرم آیه نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و طریق مستقیم باش ولا تتبع و پیروی مکن أهواءهم
آرزوهای باطل ایشان را وقل آمنت و بگوی گرویدم بما أنزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتابها بر مرسل
بر انبیا یعنی ایمان دارم بجمیع کتب منزله ایمان داده بحق بعضی در حدیث کتابها توحید حکم کرده است وأمرت و فرموده
شده ام لأعدل بینکم که عدل کنم و برابر نگاه دارم میان شما یعنی اشراف و اراذل را در تحقیق خوانده در تبلیغ شرایع
و حکومات میان شما الله ربنا و ربکم خدای آفریدگار ما و شماست لنا أعمالنا ما راست جزای کردارها ولکم أعمالکم و مر شما راست
پاداش اعمال شما لا حجة بیننا وبینکم هیچ خصومتی نیست میان ما و شما یعنی حق ظاهر شده و احتجاج را مجال نمانده اگر
خلاف کنید از عناد و مکابره خواهد بود الله یجمع بیننا خدای جمع کند میان ما بقیامت وإلیه المصیر و بسوی اوست
بازگشت همه و بعضی عدم احتجاج منسوخ است والذین یحاجون و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال کنند در دین
در دین خدای عز و جل من بعد ما استجیب له از پس آنکه اجابت کرده اند رسول خدا را یعنی در روز میثاق ایمان آورده اند
یا دعوت با آنکه یهود دعوت خدا را اجابت نموده در توریة و بمصطفی صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بودند یا آنکه جاحد
بیکند با آنکه خدای اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کنند بصدق او حجتهم داحضة حجت
ایشان باطل است عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جهت آنکه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است
وعلیهم غضب و بر ایشان است خشم خدای بسبب عناد و لجاج در دین ولهم و مر ایشانراست بر کفر ایشان عذاب شدید
عذابی سخت که لاحق و دائم باشد الله خدای آنکس است الذی أنزل الکتاب که فرو فرستاد از آسمان کتابها را بالحق براستی
در سخن والمیزان و منزل کرده ترازو را که موزونات بآن سنجند تا در باب عطیه و داد و ستد ستم نروند و بعضی
برآنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل بمیزان کنایه کرده که آلت عدالت و از آن عدالت
باشد از فرموده بعضی علمای فرموده که مراد از میزان محمد است صلی الله علیه وسلم که قانون عدل بوی تمهید
یافته وما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قریب نزدیک
بود و لطفا این ادراک فرموده که اعمال را تحقیق است بعضی ادله ساعت که دران قیامت قایم شود نزدیک یستعجل بها شتاب
مینمایند بآمدن آن الذین لا یؤمنون بها آنکه ایمان ندارند بعضی استعجال از روی استهزا و تکذیب است با پیغامبر که
بمردم صلی الله علیه وسلم تعیین کند تا آن وقت بیاید و قیامت بیاید ایشان را بود حجت بود والذین آمنوا و آنانکه گرویدند آنکه
در صوت او مشفقون ترسانند منها از قیامت جهت آنکه خدای با ایشان چه کند در محاسبه و مجازات بر وجه جزم
ویعلمون و میدانند أنها الحق که آمدن ساعت راست ألا إن الذین یمارون بدانید بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند
فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی اند دور از صواب الله لطیف خدای داناست یا نیکو کار است بعباده
ببندگان خود و در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری فرموده که از لطف اوست که

بمقدار کفایت دهد و بشتر از قوت کار فرماید و ... بعد از آن که ... تنگی بلای برآورد بندگان را بخود و اضافت فرموده و
بازگشت دادن و ... خیانات ایشان را با خود ... و پوشیده ماند ... بپوشیده کارکنند ... پیش قضاد
او را ... کار او ... و ... دوم آنکه ... سیم آنکه کسی ... کار ... که ...
چهارم آنکه ... است ... قدرت ... بر ... قضاست ... در توضیح آورده که لطیف آنست که خواص
امور را ... جهور ... آنکه دانا ... است و ... لطیف آنست که علم شامل و محیط ...
امور را ... و ... باشد که ... حکمت ... منافع باشند و در
الاسرار ... لطیف ... آورده که ... بقدر ... و شکر ... خواست و ... آیة ... لطائف
است ... جواهر التفسیر ... یرزق من یشاء هر کرا خواهد روزی دهد وهو القوی و او تواناست در لطف
و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت من کان یرید هر کرا باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن سرای یعنی ثواب
آن نزد له فی حرثه بیفزائیم مراو را در کشت وی یعنی در مزرع خیر او ... ثواب آخرت ... که حرث خیر او ... جهت
کشته ... فواید ... ده ... بسیار میشود همچنین ... نزد خدای ... میکرده تا ... که
ذره برابر ... ومن کان یرید و هر کرا باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا کشت دنیا و سعی کند در حصول
متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه قسمت ازلی نصیب او باشد وما له و نیست مر او را فی الآخرة در آن
سرای من نصیب هیچ بهره ... که ... هر چه خواهد ... یابد ... که ... با مؤمنان ... اتفاق ...
و غرض ایشان ... هر که دنیا خواهد ... بدهیم و از نعمت آخرت
بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب او از دنیا ... زیاد ... و ...
... أم لهم بلکه ایشان ... کافران ... اند شرکاء شرکاء ایشانراست ...
و ... شرعوا لهم نهادند برای ایشان ... من الدین
از کیش جاهلیت ما لم یأذن به الله آنچه دستوری نداده است ... بآن خدای ... مانند شرک ...
... ولولا کلمة الفصل و اگر نه راست بودی یعنی قضای سابق
بتاخیر ... ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان شرکان و ...
و هر یکی ... و إن الظالمین و بدرستیکه ستمکاران
... لهم عذاب ألیم ... تری الظالمین بینی ستمکاران را در قیامت
مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای آنچه کرده باشند وهو و بال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و ... فی روضات الجنات در مرغزارهای بهشتها ...
... لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاءون آنچه خواهند ...
عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامات بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل

که خوبیها نیز ... کان نفس فرموده و در جنات آن نعیم فانی بی‌بدل بغایت حقیر و فرومایه است ذلک آن ثواب که خبر داده
الذی یبشر الله آنست که مژده میدهد خدای بدان عباده بندگان خود را الذین آمنوا آنان که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و
کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر این کرامتها جهت ازدیاد سرور مؤمنانست و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست
پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند نظم کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی کریم
نکوتر به نکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش مزد مزدور باندازه کار دهند امام ثعلبی رحمه الله
نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند که هیچ میدانید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ
مزد میخواهد یا نه آیه آمد که قل لا اسألکم بگو نمیخواهم از شما علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ پیغمبر از امت
مزد نخواسته است و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد انصار
بحضرت ... آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در راه دین رهبر مائی و ... که اخراجات تو بیشتر است
ما خواهیم که ... از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاوریم بخدمت ... تا
در حوائج صرف کنی و خاطر عاطر را ازان فارغ داری این آیه آمد که بگو بر تبلیغ احکام از شما مزد طلب نمیکنم
الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قرابت باید که دوست دارید مرا بقرابتیکه با ایشان دارم و خویشی
اختیار میکنند مرا هیچ بطنی از قریش نیست که مرا با ایشان قرابتی هست پس اینکه مرا یاری دهند ... دشمنان ...
دشمنی نکنند این نسبت قول قتاده و مجاهد است و کشف انه مراد مودة ثابتست در فی القربی ...
نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله
خویشان تو که مودت ایشان باید کدامند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند رضوان الله علیهم
و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت
باید کرد و قومی بر آنند که ... بقرب و قربت بخدای یعنی دوست دارید ... تقرب کنید باعمال صالحه ومن یقترف و هر که کسب کند
حسنة ... طاعتی ... حسن ... آنجا جهت آنکه ... نزد له زیاده کنیم مر او را
فیها در آن حسنه یعنی بر آن حسن حسنا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدا
آمرزنده است ... شکور ... ام یقولون بلکه میگویند ... افتری ...
بنده علی الله کذبا بر خدای دروغ ... فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد
بر دل تو ... [illegible]
... [illegible]
... ویمح الله الباطل ... [illegible]
و آنچه را ... بکلماته ... [illegible]
علیم بذات الصدور ... [illegible]

ازابن عباس رضی الله عنهما روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بود که پیغمبر ما را
بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وفات او ایشان ... بر ما حکم کنند جبرئیل آمد بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و ما را اتهام آن جمع خبر داد ... حضرت رسول با ایشان گفت گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راستگوئی
از این اندیشه توبه کردیم این آیه نازل شد که وهو الذی و اوست آنکه از محض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده
از بندگان خود یعنی چون بنده باز گردد از آنچه کرده ... توبه ... باز گشت را در پذیرد ویعفو و عفو
کند عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمهای ایشان در گذراند ویعلم و میداند ما تفعلون آنچه
کنید پیدا و نهان از نیکی و بدی ... یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه ویستجیب الذین
و اجابت کند خدای دعوت آنانکه گرویده اند آمنوا وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده ویزیدهم و زیاده کند
ایشان را من فضله از فضل خود یعنی ... آنچه ... خواسته ... والکافرون
و ناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقاب ...
... نظم ... [illegible]
... [illegible]
کثیرا ... ولو بسط الله الرزق ... لعباده ... لبغوا ...
فی الارض در زمین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ولکن ینزل بقدر ما یشاء ... [illegible]
... انه بعباده خبیر بصیر ... [illegible]
... وهو الذی ینزل الغیث ... [illegible]
... من بعد ما قنطوا ... وینشر رحمته ... وهو الولی ...
... الحمید ... [illegible]
... ومن آیاته خلق السموات والارض ... [illegible]
وما بث فیهما ... [illegible]
... وهو علی جمعهم اذا یشاء ... [illegible]
قدیر ... وما اصابکم ... من مصیبة ... [illegible]

وآفت مالی یا تن واهل وعیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی از شآمت معاصی است و
چندی نقصان آفرات تا عقوبت گناهان شما است وَيَعْفُو و عفو میکند و در میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان و اگر
به گناهی بلا نازل رسد موجب زیادت رنج خواهد بود امام ابو الفتح رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه
فرموده که این بهترین آیتیست که خدای بر پیغمبر ما فرستاده از آنجهت زیرا که خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانند و از بسیاری
عفو میکند و خدای کریم تر است که گناهی را یکبار عفو کرده دیگر باره عقوبت کند مران در عقبی وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای
کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدای را از نفاذ امر او از عذاب کردن شما فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار سازد در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ
و از نشانهای توانایی او کشتیهای روانست فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ
الرِّيحَ ساکن کند باد را که سبب روانی کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان
عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت آب واهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجراء سفاین لَآيَاتٍ هر آینه
دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ شکر گوینده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد
هلاک کند یعنی اهل آنرا بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از معاصی وَيَعْفُ و در میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان
اهل کشتی که اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد و اگر خواهد هلاک کند
کافران را انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما در قدرت ما که
در معجزات و بلا مَا لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق
بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع
گیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقَى و پاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا
برای آنها که گرویدند وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ و برای آنها که يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند
یا یکسو میروند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا و چون خشم گیرند بر کسی
بسبب رنجی و زیانی که بدیشان رسد هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان در میگذرانند آنرا و عفو میکنند در باب آیة
که آیه در شان فاروق اعظم است رضی الله عنه که او را در مکه دشنام بسیار دادند چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض
بر ایشان نمیکرد و در تبیان آورده که در شان ابابکر صدیق است رضی الله عنه که او را از انفاق تمام مال ملامت میکردند و به
رسانیدند او حلم ورزیدی و متعرض ایشان نمیگشت ختم مستغرق کار خود چنانکه گذشت بروایت دیگر
بکار رفتاری وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنها که اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را و مراد انصارند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ایشان را بایمان خواند اما قبل الطلوع و رغبت قبول کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط
و ارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَى باشد مشورت بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کار که کنند بصواب
دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ و

و برای آنها که إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان انتقام میکشند از انصاف خود بستانند
از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار عزت است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد
سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا بدیست مثل آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه فَمَنِ
اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستم کاری خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید ازوی وَأَصْلَحَ
و با صلح آورد میان خود و ظالم خود فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدایست و عزت بهره کمالات و شرف و عظمت موجود
دارد در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیزد
و بستاند بر نخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه خطر عفو از گناه سیرت اهل مروت و رحم کار فتوت
تمام نیست بکرم در جرم خصم و کرم کرد گفته اند در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای
الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که
کین کشد و انتقام بَعْدَ ظُلْمِهِ بعد از آنکه بروی ظلم کرده باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه که کینه کشان اند مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ
هیچ راهی بعتاب و ملامت یا اثم زیرا که اهل مروت اند إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که راه عتاب و معاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتدا
يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و از روی ظلم بیرون آیند از حد و بگردند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حقی
أُولَئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که
صبر کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و در گذرد از ظلم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که آن صبر و غفران لَمِنْ عَزْمِ
الْأُمُورِ از بهترین کارهاست که باید آنرا عزم کرد از کارهای مردان مرد است و هر کس با ازو توقع باشد که جفا کشد
و وفا کند بیت قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم که طریقت ما کافریست رنجیدن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو
گمراه کند خدای فَمَا لَهُ پس نیست او را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار سازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای او را
وَتَرَى الظَّالِمِينَ و بینی تو ستمکاران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنگاه که ببینند عذاب را در روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَى مَرَدٍّ
آیا هست بسوی بازگشتن در دنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره که بدنیا رویم و تدارک ما فات کنیم وَتَرَاهُمْ و بینی کافران را که
آورده يُعْرَضُونَ عرضه کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که
عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ در حالیکه فروتنان باشند و حقیران از خواری و درسوایی
ینظرون مینگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از گوشه چشم پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ مینگرند از هول و هیبت آن و هم
سر بر آوردن نتوانند چنانکه فرموده که در وقتی که ایشان بدوزخ مینگرند کاهی بدلیلکی نگرند که هو چه نظر نمیکنی
آنکه مراد از طرف خفی چشم دلست که کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل
چنانچه نابینایان در دنیا حالات مختلف فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشان را بدین حال بینند گویند آنها
که ایمان آورده اند یعنی چون زیان کاری بینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند
که زیان کرده اند أَنْفُسَهُمْ در نفسها خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خویش يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز زیان دائمی

آنست که اقوال عبادت ایشان ستوده است چنانکه در مدح کرده اند [illegible] اگر ایشان از ایمان باز

داشتند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سورة الزخرف مكية تسع وثمانون

بسم الله الرحمن الرحيم حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است یا اسامی

[illegible]

زخرف

یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا بازداشتنی أَنْ كُنْتُمْ بآنکه شما هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ گروهی شرک آورندگان
یعنی آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب آن نمایید ما هم چو خود را باز نخواهیم داشت بلکه باز نخواهیم فرستاد و الزام
حجت را و در تبیان آورده که بسبب شرک شما قرآن را از آسمان باز نخواهیم برد چه در انتشار کرده و پاینده خواهد بود تا بدان
بگروند و با حکام آن عمل نمایند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ پیغمبری در میان پیشینیان که
مسرف و مشرک بوده اند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل مانع نکرده وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامدی بدیشان مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده
از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر آنکه بودند سابقان قوم کفار او يَسْتَهْزِئُونَ استهزا مینمودند چنانچه جاهلان قریش میکنند
میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌تر از ایشان را بَطْشًا از جهت قوة یعنی اقویای ایشان را
هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضَىٰ و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ
وصف و خبر و قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم در اینجا وعده پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم بنصرة و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که پدید کرد
آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنها را خدای غالب در حکم و قوی الْعَلِيمُ دانا
باحوال بندگان چون آفرینش که در هر جا اقرار و اعتراف توانند بود در آیه اخبار میکند از غایة جهل ایشان که مقرند
بآفریننده و با او عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید الَّذِي جَعَلَ خدای آنست که ساخت
لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر کرد برای شما
فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شما راه یابید بسلوک بران بطرق و بسوی هر بلاد و دیار که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و او
آن خدائیست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه حاجت و مصلحت نه بسیار که سبب غرق شدن
باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زرع کفایت نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا
جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل
كَذَٰلِكَ همچنین تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و
آن خدائیکه بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را كُلَّهَا همه و یکی و دو نر و ماده کاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما
مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا قرار
گیرید عَلَىٰ ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ
چون قرار گرفته باشید بروی وَتَقُولُوا و گویید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ پاکست آن خدائی که رام گردانید و زیردست ساخت
لَنَا هَٰذَا برای ما این کشتی و این چهارپا را تا بمدد رکوب ایشان قطع بحر و بر کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و نبودیم ما مر او را
بقوت خود مُقْرِنِينَ ضبط کنندگان و طاقت دارندگان وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود
لَمُنْقَلِبُونَ بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکب اندر دنیا آنست بیت
هر دار و هان کشیده دو کار خرکار • برو مرکب چوبین جهان خواهی رفت • در خبر آمده است که چون حضرت

صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در صحیح آورده که راکب باید که کلمات الحمد بگوید
صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست و گفت سبحان الذی سخر لنا هذا فرمود
که آیا شما را بدین فرموده اند ذکر کنید یا نه رسول الله ما را بحمد فرموده آنکه از آن ذکر کرده انعم ربکم یاد کنید نعمت
پروردگار خود را در سواری اشارت بآنکه از حمد غافل نباید بود وَجَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند
ساختند مر خدا را مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملائکه جُزْءًا نصیبی یعنی میگویند مشرکان دختران وی اند این تعجب
است از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او با او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفت
اجسام است و خالق همه جسمها است إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَكَفُورٌ مُبِينٌ ناسپاس است آشکارا انکار او کفران
و ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافه بحق میکنند و برای خود پسر میخواهند
پس حق سبحانه میفرماید أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که
اخس و انقص اند وَأَصْفَاكُمْ و شما را برگزیده خاص کرده است بِالْبَنِينَ بپسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید
که فرزند خدا فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات
بخدای میکنند از مولود بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که بیان ساختند لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختر که
آنرا اسناد بحق و نسبت میدهند فی الحقیقة آنرا و صفت مر خدای را مثل و مانند و فرزند با ولادت که مماثل والد باشد
پس ایشان دختر را بخدای ضرب المثل ساخته اند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختر متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ
گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شدن از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر شود از خشم و غم یعنی آدم مملو گردد
پس چون دختران را برای خود نمی پسندند بخدای چون روا میدارند أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا کسی که بالیده و بزرگ شود
یعنی نشو و نما یابد یعنی آنکسی که پرورده گردد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورده شده باشد و او را
قوت حرب و بیان نداری باشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت جدال و مخاصمه غَيْرُ مُبِينٍ نه آشکار کننده باشد
عرب را بجهت فصاحت فخر بوده و زنان این دو خصلت نداشته باشند حق سبحانه فرموده که آیا کسی که
این چنین باشد خدای را فرزند میکنند و دیگر جهات جهل ایشان آنست که وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ و نام نهاده اند
و شریک سازند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ بندگان خدای اند إِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که بجا در لوازم
عبادت و طاعت بجامع شهود نه دختران نام می نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن
آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم و گواهی میدهیم که آبای ما دروغ
نگفته بوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند
روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند کافران قوم بطریق استهزا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای بخشاینده مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ملائکه را

داوری بوسیلهٔ [illegible] از روی اعتقاد [illegible] مشیت حق بر مشیت عباد که از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرمود
مَا لَهُمْ نیست ایشانرا بِذَٰلِكَ بانچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ علمی [illegible]
[illegible] إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر که دروغ میگویند [illegible]
ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است [illegible]
ایشان دروغ میگفتند [illegible] أَمْ آتَيْنَاهُمْ [illegible]
ایشانرا كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ [illegible] فَهُمْ بِهِ [illegible] مُسْتَمْسِكُونَ [illegible]
[illegible]
بَلْ قَالُوا [illegible] إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ [illegible]
وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ [illegible] مُهْتَدُونَ [illegible] وَكَذَٰلِكَ [illegible]
مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ [illegible] إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا [illegible]
[illegible] إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ [illegible] وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ [illegible]
[illegible] قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ [illegible]
[illegible] بِأَهْدَىٰ [illegible] مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ [illegible]
[illegible] قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ [illegible]
[illegible] فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ [illegible]
[illegible] فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ [illegible]
[illegible] وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ [illegible]
[illegible] إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي [illegible]
[illegible] فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ [illegible] وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ [illegible]
[illegible] لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ [illegible]
[illegible] بَلْ مَتَّعْتُ [illegible]
[illegible] حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ [illegible]
[illegible] وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ [illegible]

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ [illegible] هَٰذَا الْقُرْآنُ [illegible]
[illegible] عَلَىٰ رَجُلٍ [illegible] مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ [illegible]
[illegible] أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ [illegible]
[illegible] نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible]
[illegible] وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ [illegible]
[illegible] لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا [illegible]
[illegible] وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ [illegible]
[illegible] وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً [illegible]
[illegible] لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ [illegible]
[illegible] وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ [illegible]
[illegible] وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ [illegible]
[illegible] وَزُخْرُفًا [illegible]

الحیوة الدنیا گذرنده دارد و زندگانی دنیا یعنی در معرض زوال و انتقالست والآخرة و نعمت آخرت و کرامت بهشت
عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او للمتقین پرهیزکارانراست که از لوث شرک و تیرهٔ معاصی احتراز
نموده اند یا از مستلذات فانیه و متمتعات این جهانی اجتناب نموده. نظم: هرکس که رخ از متاع فانی برتافت
دانند بیقین که ملک باقی بشتافت، اینجا که کار هیچ بود درسید، وانجا که مقصود همه بود دریافت. ومن یعش و
هرکه چشم بپوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای یعنی از ذکر حق او حرام و از عقاب او نترسد و
برحمت او امیدوار نباشد نقیض له برگماریم و برو شیطانا دیوی فهو پس آن دیو له قرین مر او را همنشین
و دمساز و صاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید و در عقبی ملازم او بود،
که شیخ ابوالقاسم قصری قدس سره با یکی از ... داشت و ... در مسجد نشسته بود شیخ گفت ای
شیخ ... چون ... گفت بعضی را در خواب و بعضی را در بیداری دیدم بر سر هر یکی از ایشان دیوی نشسته
چشمها ... دیدم که بر سر هر یک ... بعضی را لطمه میزد ... و بعضی را کام ... و ...
... گفتم ... کفت ... ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا ... بر سرها
ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته. بیت: دریغ و درد که با نفس ... قرین شده ایم
... بادیو همنشین شده ایم، ... که ملک بود ... ، ... همنشین شده ایم، و انهم
و بدرستی که دیوان لیصدونهم هر آینه باز میدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند
کافران انهم مهتدون که ایشان بسبب متابعت شیطان ... بر راه هدایت ...
باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیایند بما ... و قرا ... جاءنا ...
... که ... در ... محشر آرند ... دوزخ ... در ... از ...
... چون کافر ... محشر ... که ... بوده باشد در دنیا آن
ساعت ... باشد ... تا ... دوزخ ... چون ... قال گوید ... یا لیت
بینی وبینک ای کاشکی میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب ... مشرق و
مغرب ... که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست ... میان این هر دو مشرق ...
... که ... بودی فبئس القرین پس بد همنشینی تو ...
ولن ینفعکم الیوم و سود نمیدهد شما را در آخرت ... اذ ظلمتم چون ستم کرده اید ... خود در دنیا
انکم ... فی العذاب مشترکون که در عذاب دوزخ ... در عذاب شریک باشید ...
آن شریک ... سود نمیدهد شما را ... عذاب سبب تخفیف
عذاب ... رسول صلی الله علیه وسلم ... ایمان قوم ... تمام داشت ...
... ایشان ... حق سبحانه فرمود که افانت آیا تو ای محمد

تسمع الصم تو از کر شنوا گردانی یعنی آنرا که گوش دل او کرست سخن حق توانی شنوانید او تهدی العمی یا توانی که آنرا
که راه نمایی کور ازینی کوردل است از طریق هدایت تواند بود ومن کان و آنرا که هست فی ضلال مبین در گمراهی هویدا یعنی تو
قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بک پس اگر ببریم ترا بجوار رحمت خویش
پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم و دل تو خوش شود فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم یعنی بعد از
انتقام کشنده کاییم بعذاب او نرینک یا اگر خواهیم که بتو نمائیم الذی وعدناهم آنچه وعده کرده ایم ایشانرا از عذاب در دنیا فانا علیهم
پس بدرستی که ما بر ایشان مقتدرون توانائیم یعنی هر حال ایشان معذب خواهند شد در زمان حیات تو یا بعد از
وفات تو فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی الیک بانچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو از آیات و احکام
انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که بدو رهبری توان رسید وانه و بتحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه
شرفیست و عزتیست مر ترا ولقومک و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفت که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که
قرآن بلغت ایشانست و خصوصیت قریش آنکه تو از ایشانی و عزا حضرت هاشم است از ایشان و
اند مراد از قوم امتست وسوف تسئلون و زود باشد که پرسیده شوید از آن نعمت و قیام بسپاس داری آن وسئل و
بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلک کسانی را که بفرستادیم پیش از تو من رسلنا یعنی احوال ایشان را استفسار کن و ازوفا
ما که اتباع انبیا از دین سالف گذشته سؤال کن اجعلنا آیا کردیم و آیا مقرر کردیم من دون الرحمن بجز خدای آلهة یعبدون خدایان
پرستیده شوند یعنی سؤال کن که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و درهیچ ملت از ملل ایشان پرستش کسی بدون خدا
بوده مراد از این کلام استشهادست باجماع انبیا بر توحید در معالم آورده که در آنکه چون جبرئیل از ... آمد
کسید عالم صلی الله علیه وسلم این سؤال کرده از انبیا ... یقین او ... حاجت ... که این سؤال
کند ... که در ... ولقد ارسلنا موسی و هر آینه فرستادیم موسی را بآیاتنا
با معجزات ما که عصا و ید بیضا ... الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او فقال پس گفت موسی ... انی
رسول رب العالمین بدرستی که من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بآیاتنا پس آنگاه که آورد موسی بدیشان
معجزات ما چون عصا و ید بیضا و طوفان ... اذا هم ناگاه ایشان منها یضحکون از آن بخندیدند
یعنی افسوس میکردند ... وما نریهم و نمی نمودیم ایشانرا هیچ معجزه
الا هی اکبر مگر که آن ... بزرگتر بود من اختها از خواهر پیشین ... و هر یکی مختص بود ...
خاصه ... واخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و ...
لعلهم یرجعون شاید که برگردند ... ایشان ... چون عذاب ...
در مقام استغاثه ... وقالوا و گفتند با موسی ... یا ایه الساحر ای ... و عالم کامل ...
بوده ... سحر ... ای ... در علم سحر و غالب ...
با ... سحره موسی ... ادع لنا ربک

پروردگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راهست عندک نزدیک تو و آن استجابت دعا
است یعنی چون خدای تو هر دعا که بکنی مستجاب میکرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان اننا لمهتدون بدرستی که ما
راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود ایمان آریم و راه یابیم فلما کشفنا پس آنگاه که برداشتیم عنهم العذاب از ایشان
عذاب را بدعای موسی علیه السلام اذا هم ینکثون آنگاه ایشان می‌شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی بترسید
شک ساد اگر مردم بدو گروند پس قوم خود را هم جمع کرد و چون جمع شدند بر بلندی بر آمد ونادی فرعون و ندا کرد فرعون
بنفس خود فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان واز وی خلق قال گفت یا قوم ای گروه من الیس
لی آیا نیست مرا ملک مصر ملک مصر از اسکندریه تا سر حد شام وهذه الانهار واین جویهای آب نیل تجری
من تحتی میرود در زیر قصر از آب نیل سیصد وشصت جوی منشعب بوده چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک ونهر طولون
ونهر دمیاط ونهر تنیس در باغ او میرفتند و از زیر قصرها میگذشت پس او بدین جویها فخر کرده و گفت در بوستانها
روان اند افلا تبصرون آیا نمی بینید شما عظمت وحشمت مرا وموسی این ندارد ام انا خیر بلکه من بهترم من هذا الذی
هو مهین از این که او خوار و بی مقدار است ولا یکاد یبین ونمیتواند که روشن کند سخن را یعنی سخن
بیان کند چه در زبان او عیبی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعای او گره از زبانش برداشته بود
گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت در زبان وی چه دیده بودند و دانسته فلولا القی
علیه پس چرا افکنده اند بروی اسورة من ذهب دستوانها از زر که در آن زمان چنان بود که هر که را مهتری دادندی
پیرایه بزر دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که پیغمبر
خدا است قوم نازنده شد چرا او را خدای دستوانه زر نداده او جاء معه یا چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتگان
مقترنین پیوستگان بدو تا یاری او دهند و هر جا که ایلچی میفرستند بجای جیهلا از خواص خود
خدمت او را مدد میکنند تا تجمل او بسیار گردد و در هر حال معتاد باشند پس او چگونه باشد که خدای بر دوش
یکی را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف قومه پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قوم خود را یعنی از طریق
ایشان تحرکرد فاطاعوه پس فرمان وی بردند و بخلاف او نتوانستند بیرون رفت برداشتند انهم کانوا بدرستی که
فرعونیان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان حق تعالی بلکه خارج از طریق عقل که
مال وجاه را ما اعتقاد کرده موسی را علیه السلام بچشم حقارت دیده بودند ندانستند که نطق فرعونیان عذاب بود در روی
موسی کلیم الله بود علیه السلام فلما آسفونا پس چون در غضب کردند ما را با افراط نکار و اسراف در کفر و بخشم آوردند
رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فجعلناهم سلفا
پس گردانیدیم ایشان را پیشتر کافران که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه شر کافران آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق
عقوبت با عمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرین و گردانیدیم ایشان را پندی و عقوبتی و عبرتی برای پسینیان که در
مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است واز جمله آنکه چون فرعون

در آب نازش کرد او را هم در آب غرق ساخت و با آنچه از بحر یاد او رسید نطق در سرداری که باشدت سرداری
اندر سر آن داری که در سرداری و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت که هیچ
نیست در آنچه او را بدون خدای پرستید چون کشند نه که هیچ بهبود و ترسایانست مر عزیر را تو که از وی که او بنده
صالح است پس در وی خیر باشد قریش از این سخن فریاد برکشیدند که راضی بودند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
خدای او که ولما ضرب ابن مریم مثلا و چون زده شد پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم تو منه یصدون از آن مثل فریاد کنند
و آواز بلند بردارند و قول دیگر سبب نزول این آیت که کفند هیچ مخلوق و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه
نیز مخلوق باشند یا شبهه میکردند که چون روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و آن
است که بعد از نزول انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدا میپرستند
هر گاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز که در آتش باشیم و موید این قول است نجم میفرماید وقالوا ءالهتنا خیر
و گفتند آیا خدایان ما بهترند ام هو یا او یعنی بتان ما بهترند یا عیسی و چون نزد تو محقق است که عیسی بهتر است که
او سزاوار آتش نباشد بتان ما نیز که ما باشند ما ضربوه لک نزدند آن مثل را برای تو الا جدلا مگر برای جدال و خصومت
نه برای تمیز حق از باطل بل هم قوم خصمون بلکه ایشان در هر امر گروه خصومت کنان ملحاح کننده اند ان هو الا عبد نیست
عیسی مگر بنده انعمنا علیه که نعمت داده ایم نبوت نهاده ایم بر وی تا بنبوت رسالت وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را داستانی
لبنی اسرائیل مر بنی اسرائیل را بعجب ولادت او و پدید شدن ایشان از عجایب ولو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا هر آینه سازیم
بدل از شما منکم ملائکة و بدل شما فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آوریم که ایشان فی الارض یخلفون در زمین
بر جای شما و انه لعلم للساعة و بدرستی که عیسی هست علامت قیامت یعنی بمنزله علامت است که بدان دانسته شود قیامت را چه یکی
از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره سفید در طرف شرقی
دمشق دو حله رنگین پوشیده و هر دو کف دست خود بالهای دو فرشته نهاده و رخساره او پاک گردد و چون
سر در پیش افکند قطرات از روی وی ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید غلطان
شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی به رسد پس در طلب دجال روان گردد
و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد او را بکشد و اگر یاجوج و ماجوج بر وی آیند یعنی علامت
قرب قیامت اند فلا تمترن بها پس شک مکنید و جدال منمایید بها بآمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید شرع رسول
مرا هذا صراط مستقیم این راه راست است که بعد از آن گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان و باید که باز ندارد شما را شیطان از
سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون نهید انه لکم بدرستی که
او مر شما را است عدو مبین دشمنی آشکارا ولما جاء عیسی و آنگاه که آمد عیسی بالبینات بحجتهای روشن یا آیات انجیل
یا معجزات واضحه قال گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما بالحکمة بشریعت مشتمل بر حکمت قویه
ولابین لکم و برای آنکه بیان کنم روشن کرده مر شما را بعض الذی تختلفون فیه برخی از آنچه اختلاف میکنید

واحکام توریة فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم ان الله هو ربی بدرستی که خدای
مرا و شما را پروردگارست فاعبدوه پس او را پرستید که هذا اینست راه راست که شما را بدان میخوانم هذا صراط
مستقیم اینست راه راست فاختلف الاحزاب پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه
و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب من عذاب یوم الیم
از عذاب روزی که دردناکست عذاب او هل ینظرون آیا انتظار میبرند یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت
ان تاتیهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور
دنیا الاخلاء دوستان یومئذ در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی از ایشان بر بعضی دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزگاران
از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که یلعن بعضهم بعضا
و مؤمنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در تاویلات
مذکورست که خلت چهار نوع باشد خلت تامه حقیقی که محبت روحانیست و آن مستند بود بتناسب ارواح
و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و اسناد او بتناسب اوصاف کامله
و اخلاق فاضلات چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع
از محبت خللی نپذیرد نه در دنیا و نه در عقبی و ثمره و فواید او موبد و معنوی است سوم محبت عقلیه که
مستندست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیوی چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخدوم
و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیست و استناد آن بلذات حسیه و شهوات نفسانیات پس در
قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زایل شود چون منقطع شود وجود علت
و غایت بحصول نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود بیت هر دوستی که از غرض آمیز شد ، دوستی دشمنی انگیز
بهر که از هر غرض گشت پاک ، راستی چو خورشید بود تابناک یا عبادی منادی روز قیامت ندا کند بر متقیان که خدا
میفرماید ای بندگان من لا خوف علیکم نیست ترسی بر شما الیوم امروز ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید
شاکرا اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا بآیاتنا آنانکه گرویدند بآیات ما
ادیان ایشان کلام ما وکانوا مسلمین و بودند منقاد فرمان خدای را پس منادی گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت
انتم و ازواجکم شما و زنان مؤمنه شما تحبرون شاد کرده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم گردانیده شود
بر بندگان بهشت در آنجا بصحاف بکاسها من ذهب از زر در آن انواع طعام واکواب و کوزهای بی دسته
در آن کوثر و انواع اصناف شراب وفیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو برد نفسها و بدان خوش
بر آید وتلذ الاعین و لذت یابد چشمها از دیدن آن و بعد ازین در وسیط آورده که ذکر اجمال کرد و از
جمله نعیم بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب لذات یا بهره عین در و چه خوش بود است که اهل نظر بینا
که لذت عین در چه چیز بیتواند بود چون که عشاق اهل نظر بصیرت طاری گشته لمعات انوار جمال

اگر ستر و در دیگر بر ایشان پوشیده ماند با ایشان نگوی که وتلذ الاعین عبارتست از جهت بر هر صاحب بصیرت روشن
است که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از رخ برانداز که تا گشت ما را
لذت دید جز از دیدن جمال نیست امام قشیری فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاقست عاشق را هرچند شوق
بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد و از ذو النون مصری قدس سره نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی
بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر و در روز آخر که او را در بهشت بر آنها اطلاع افتد و کمالات بی جهت شوق
و زیادت نصیب شاکران و افزونی بهره طالبان و در حضرت لذات محبان و مغفرت برای اینان در خلد
شاه اهل شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم لاشد شوقا ، دم از شوق تو خوش نیست نداریم جو شوق
در درون شوق جمالت نه زبان بیرون است ، دم بدم از شوق تو هر دم افزون میکرده ، دل شوریده نزیبد که چه در فزو
انکه دیدار لذت بهشتیان میفرماید وانتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشید که نمیرید و کمال نعمت در آنست که دایما
بی زوال باشد وتلک الجنة و آن بهشت که التی اورثتموها میراث داده شده اید آنرا آن بهشت موعودست که بود
از عاملان ترکان و شما را میراث داده بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و چیزها
جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست در بهشت فاکهة کثیرة میوه
بسیار منها تاکلون از آنها بعضی را میخورید و در حدیث واقع است که هیچ از درخت بهشت چیزی
یاد نکند مگر که فی الحال مثل آن از همان درخت بر آید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب
دوزخ اند جاویدان لا یفتر عنهم سست نکرده و سبک کرده نشود عذاب از ایشان وهم فیه و ایشان در عذاب مبلسون
ناامید اند از راحت نجات و از تخفیف عقوبت وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و
لیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک
و چون امید بریدند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای لیقض علینا ربک تا حکم کند بر ما
پروردگار تو بمرگ قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال
آورده که بعد از چهل سال آن سرای که هر روزی هزار سال باشد انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید
در دوزخ نخواهید مرد و از عذاب شما سبک نخواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک ایشانرا گوید لقد جئناکم
بالحق بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما حقی را و درست بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشتر
شما للحق کارهون مر حق را ناخواهان بودید و ناپسند کردید ام ابرموا بلکه محکم کرده اند کافران و ساخته امرا
کاری در رد حق و ابطال آن یا کید با پیغمبران فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز محکم کنیم کار مبرما بر ایشان
ایشان را بعد ابطال کید کافران و نصرت انبیا ام یحسبون یا پندارند کافران انا لا نسمع سرهم که ما نمی شنویم
نهانی که در دلها دارند و میگویند ونجواهم و راز ایشان با یکدیگر بلی آری میشنویم ورسلنا و فرستادگان ما
که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند یکتبون مینویسند آنرا

وشکان ما آشکارا باشد پس اگر خداوند را فرزند بودی من پرستیدمی ان کان للرحمن ولد اگر باشد مر خدای را فرزندی فانا اول العابدین پس من اول پرستنده کان مر خدای را بیکتایی کرده ام او را چون او را فرزند نیست هم اثبات و دلالت است صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای را فرزندی بود هر آینه حجت روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده کان بودی او را یعنی کسی هوست تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تنزل و با لغاست در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث در کافرکان خود نشسته بود و ابوجهل و ولید مغیره و جمعی از کفار قریش با ایشان بودند آیتی از قرآن خواندند تا آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را دیدند و قصیده با سلام بود پیوسته ستایش قرآن میکرد گفتند ای نضر قرآن استهزا میکنی که میگوید محمد حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله من میگویم لا اله الا الله اما انا اقول که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر رسید و آنحضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام فرود آورد و نضر حق نمیداند آیه بیخواند و گفت خدای محمد را تصدیق کرده در این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای اخی خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان به معنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مر خدای را فرزند اگر بگوید مر او را پس خدای سبحان پاک است و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند کفار او را یعنی از ولد میگویند فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا تا بیع میکنند در باطل ویلعبوا و بازی میکنند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون روزی را که وعده داده شده اند ملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی و اوست خدایی که با استحقاق فی السماء اله در آسمان معبود ملائکه است وفی الارض اله و در زمین پرستنده کان او بیند از جن و انس وهو الحکیم و اوست دانا کار در تدبیر خلق العلیم دانا به مصالح ایشان وتبارک الذی و بزرگوار است آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزا مکونات روانست وعنده و نزد ویست علم الساعة دانستن ساعت که قیامت در آن قائم شود والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهند شد همه خلایق و در آورده ولا یملک و در آن روز مالک نباشند آنانکه یدعون می پرستند کافران ایشان را من دونه بجز خدای الشفاعة در خواست کردن یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امید میدارند ایشان را شفاعت کردن الا من شهد مگر کسیکه گواهی داده باشد بالحق براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان را شفاعت هست چه ایشان شهادت حق ادا کرده اند وهم یعلمون و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند مومنان که کافرانرا ولئن سألتهم و اگر بپرسی تو عابدان با معبودان را من خلقهم که آفرید ایشان را لیقولن الله هر آینه میگویند الله جل از فرط ظهور این جواب که با آن نتوانند کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وقیله و نزد یک خدا است دانستن قول رسول صلی الله علیه و سلم اینجا که گفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستیکه این گروه معاندان قریش قوم گروهی اند که از روی عناد و مکابره

دخان

لا یؤمنون ایمان نمی آرند فاصفح عنهم پس اعراض کن از ایشان بازگردان از مکافات ایشان وقل سلام و بگو از شما مطلوب نیست این حکم بآیه قتال منسوخ است فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را و تو که عقاب بایشان فرود آید در دنیا و روز بدر و در عقبی بدخول دوزخ

سورة الدخان مکیه

بسم الله الرحمن الرحیم حم امام ابواللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص در سوره حمد و حروف مقطعه مجتمع است و آن حروف جمع کرده بجملا و چون آن را اشارتی است مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمع سوره تفصیل داده و بعضی از آن حروف اشارتست بکمالات جنابی که در حم گفته اند حتی حبیب حمایة کردم دوستان خود را از تو چه بلند گویند بعضی از آنست که حم ای قضی کائن بود یعنی ساخته شد و مقرر داشته گشت والکتاب المبین سوگند بکتاب هویدا که قرآنست که بعض کم انا انزلناه بدرستیکه ما فرو فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شبی بزرگ و با برکت که شب قدرست و کلام برکت آنرا که در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی است و واسطه باحرکت حق تعالی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرو فرستاده است انا کنا منذرین بدرستیکه ما هستیم ترسانندگان بکلام که بانزال القرآن در شب قدر آنرا که لیلة مبارکة شب برات است و آن شب نیمه شعبان باشد و برکت در نزول ملائکه و اجابت دعوت و فضل اقضیه و تقسیم نعم است فیها در این شب یفرق جدا کرده و فیصل داده شود کل امر حکیم هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیلة القدر فاضلتر است که در برات داده اند در حدیث آمده که در شب بیا مرزند از گناهکاران بعدد موهای گوسفندان بنی کلب و در شب آب زمزم زیاده میشود و ... کفار آورده که در خبر است که هر که در این شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی ... که او را بشارت میدهند ببهشت و سی فرشته او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر ایشان آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر بکاید شیطان دفع کنند از وی و در شب وظایف نعمت برسند تمت تا ایند امرا فرموده یعنی فیصل قضایا در شب من عندنا از نزدیک ما انا کنا مرسلین بدرستیکه ما هستیم فرستنده ترا که محمدی رحمة من ربک بخشایشی از پروردگار تو بر خلق جهان و ... انه هو السمیع العلیم ... در دو عالم بخشش و بخشایش ... خواجه چون در ... خویش بلت ... ای ... بآن فرستنده ... جبرئیل ... بر حبیب خود یا ملائکه را در شب ... مومنان فرستیم انه هو السمیع بدرستیکه خداست شنوا جمیع سخن بندگان را العلیم دانا است بهمه ... ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست پس بدانید او آفریدگار ان کنتم موقنین اگر هستید شما از کسانی که طلب کنند که یقین لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او یحیی زنده کند ویمیت و بمیراند یعنی اوست موجد موت و حیات ربکم اوست پروردگار شما ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران یقین بحق ندارند بلکه ایشان فی شک در شکی اند از قرآن

يَغْشَى النَّاسَ باز دار دلت هر ابسکند واز آن كه ای نفس بس تو منتظر باش بر ایشان يوم تأتي السماء روزی که بیاید آسمان بدخان
مبين بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابست که نازل کرده شهر یاران در عرف اهل
آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را پوشیده و گویند مراد زمان قحط و جوع است که
بوده که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت و شدت بر ایشان مستولی شد تا استخوان مرده با استخوان بخوردند
و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان زمین و آسمان هیئتی دخان
چیزی می‌بیند و در میان عرب بوده که چون سال قحط باشد بسبب خشک سالی غبار تیره از زمین برانگیخته میشود و هوا تیره شود
و لهذا قحط را سنة الغبرا میگویند و در حسنه عام الرماده میزانست و بعضی قول آنست که این دخانی از
علامات قیامتست خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد
که از شرق تا مغرب يغشى الناس فرو گیرد مردم را و چهل روز بماند و مؤمنان از آن مثل زکام حاصل شود و کفار
را کافر را بیهوش و مستی سازد و ملائکه ایشان را میگویند هذا عذاب اليم اینست عذابی دردناک که توجه
دعوت کرده بود و ایشان ندای کنان گویند ربنا اكشف عنا العذاب ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را انا مؤمنون
بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون بلا منکشف کرده ایمان آوریم حق سبحانه میفرماید که انى لهم
الذكرى چگونه مر ایشانرا فایده کند پند پذیرفتن از مقدار عذاب وقد جاءهم وحال آنکه آمد بدیشان رسول مبين فرستاده آشکارا
معجزات و ایشان بدان متنکر شدند ثم تولوا عنه پس پشت بر وی کردند یعنی اعراض نمودند ازو و ایمان بدو و قالوا
معلم و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قران بوی آموزند مجنون دیوانه است و در وی آن
شدت است و با وجود این هم چون ایمان میدهند انا كاشفوا العذاب بدرستیکه ما برندگانیم عذاب را از ایشان قليلا
زمانی اندک یعنی قحط را بسبب دعای پیغمبر تا آنکه اطراف ایشان را نعمت فایده میدهد انكم عائدون بدرستیکه شما بازگردندگانید
بکفر آورده اند که بوقت و سفیان با جمعی از قریش بدرستی آمدند بخدا و حرمت رحم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشتند
آنحضرت دعا فرمود بلای قحط مندفع و ایشان همچنان بکفر راسخ بودند و تو قول دیگر که دخان از علامات
قیامت گویند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز مرتفع شود و ایشان باز کفر مندرج شوند تا آنکه
گرداشته باشید از خروج دجال یوم نبطش البطشة الكبرى یاد کن روزی را که بگیریم گرفتنی بزرگ یعنی روز
قیامت و در تفسیر دیگر آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکان را و در آن روز بگیرید
عقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستیکه ما انتقام کشنده ایم و در آوردیم ولقد فتنا وبدرستیکه ما امتحان کردیم
پیش از کفار مکه قوم فرعون گروه قبطیان را از ملازمان فرعون وجاءهم وآمد بدیشان رسول كريم پیغمبری بزرگوار در
نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام ان ادوا الي بآنکه ادا کنید یعنی دست بازدارید و بمن سپارید یا من عباد
الله بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را انی لکم بدرستیکه من شما را رسول امين فرستاده‌ام امین بر وحی و مهم بیغمبر
مگر بنیکو خواهی خلق وان لا تعلوا وآمده‌ام با آنکه سرکشی نکنید و کبر منمائید على الله بر خدای و اهانت وحی او نمائید

اني آتيكم بسلطان مبين بدرستیکه من آورنده ام شما را حجتی روشن بر صدق دعوی خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد
موسی کرده گفتند ترا بکشیم بسنگ گفت وانى عذت و بدرستیکه من پناه بردم بربي وربكم با آفریدگار خود و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا
سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و من بدو اعتماد دارم نه بشما وان لم تؤمنوا لي واگر باور ندارید مرا و نگروید بمن فاعتزلون
پس کرانه کنید از من و با او نا دیده مرا و در رنجم قاصد مشوید بد رسان ایشان موسی آنحضرت قبول نکردند آغاز ایذا
بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء بآنکه این گروه قبط قوم مجرمون گروهی اند
بر کفر و کبر یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعا وی را اجابت کرده و گفت فاسر بعبادي ليلا پس ببر بندگان
مرا که بنی اسرائیل اند در شب انکم متبعون بدرستیکه شما از پی در آیند یعنی شما بروید که فرعون و قوم او خبر شوند و
از پی شما در آیند و چون بکنار دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که شکافته شود و دوازده راه پدید آید تا بنی اسرائیل
در گذرند واترك البحر و بگذار دریا را رهوا ساکن و آرمیده بر حال خود که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر بار عصا
مزن که بحال خود رود و بگذار تا قبطیان بدو در آیند و مترس انهم بدرستیکه ایشان جند مغرقون گروهی اند
غرق شدگانند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند کم تركوا بسیار
بگذاشتند من جنات از بوستانها بر درخت وعيون و چشمهای آب روان وزروع و کشتها و مقام كريم
و منزلهای نیکو آراسته ونعمة واسباب تنعم و برخورداری که بودند فيها در آن نعمت فاكهين شادمان
کذلك کار ما با مکذبان همچنین است واورثناها و میراث دادیم ما آنرا و مواضع ایشان را قوما آخرين گروهی
دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فما بكت پس نگریست عليهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی
هلاک ایشان کسی را حساب نبود و در عالم اثر نبوده که چون مؤمنی بمیرد حق سبحانه در آسمان و زمین بروی بگریستند
از انس رضی منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو
در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که اعمال او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از برای
رزق و عروج عمل او محروم مانند و بگریند اما عطا ده میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف وی است و در
معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد آسمان بروی بگریست و گریه او آن بود که اطراف آسمان
سرخ شد و در وی باب گشاده اند این سرخی شفق که در چرخ پیداست هر شام عکس خون شهیدی کربلا
که چرخ خون بیاره این بقیه در خورست و در حاکم خون بگریید این جا در واست و گفته اند گریه آسمان و زمین
همچون گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که
در اطلاع دارد والله اعلم و بر هر تقدیر چون فرعونیان عملی نبود که با آسمان رود و روزی هم که بر ایشان گریه کنند
آسمان و زمین بر ایشان نگریست وما كانوا و نبودند منظرين مهلت داده که از وقتی بوقتی دیگر ولقد نجينا بني اسرائيل و
هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهين از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب و رنجهای
دایم من فرعون از فرعون انه كان عاليا بدرستیکه بود فرعون سرکشنده خود را و بلند ساخت من المسرفين از گزافکاران

که سجاده زند از جهت دامان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم مومنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانائی یعنی دانستیم
که ایشان سزاوارند برگزیدن و گزیدیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را مِنَ الْآيَاتِ
از نشانهاء قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ آنچه آنجا را بود چون شکافتن دریا و فرود آمدن من و سلوی إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که
این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میگویند إِنْ هِيَ نیست کار و حالت ما إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مگر کشتن در دنیا بعد
از و حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنشَرِينَ زنده شدگان و برانگیختگان بعد از آن فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران
ما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که هر چه جایز
بود وقوع آن بوقت خاص لازم بود وجود ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرت
است در دنیا واقع نشود و بهر دلیلی تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ
یا قوم تبع حمیری که لشکر بودند با عدت و اهبت و در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنان که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع
مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ گناه
کاران و منکران بعث و حشر و از فحاوی این آیه و احادیث چنان مفهوم میشود که تبع مومن بود از حمیر ... و کرب
نام او اسعد بن ملیکرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند نیز بفرمود هم
او ساخت و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که او پیغمبر بود و در حدیث آمده که نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا نه
پیغمبر و از عایشه رضی الله عنها منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا قوم او را ذم ... نه او را
فرموده ... و در معالم التنزیل آورده است که تبع در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهل آنجا لشکر کرده
دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند که اینجا خراب مکن که مدینه
هجرتگاه پیغمبر آخر الزمانست و تعریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده اند او از سر قتل و اسر و غارت مدینه درگذشت
آنگاه پیوسته بود بر دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چون از هذیل بسر راه او
آمده گفتند ... تا این خانه که در مکه است کنجیست از نقره و مروارید و زبرجد گفت بکجا است گفتند ... و غرض ایشان
آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورده گفتند ای ... زمین
ترین بقعه است در روی زمین و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود تو آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد
و قربان باید نمود تبع آنجا رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن تشریف برد
و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نیستیم تبع ... با ایشان حکم
و ایشان در عنا ... کردند ... آتشی ... که ... بود ... از کوهی ... که چون دو کس
با یکدیگر دعوی بودی در آن آتش در آمدندی ... و محق را آفت نرسید ... احبار با مصاحف خود
در آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان در آتش تمامی بسوختند و ... مذهب سیر کرام
سیصد ... تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بشاول یهودی داد سپرد که اگر حضرت را

دریابد بدو رساند و الا باولاد سپرده وصیت نماید که هر فرزندی برساند و فرزند بعد از نسل شاول ابو ایوب
انصاری بود در وقت قدوم ... نامه را بوقت عرض رسانید و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ... نوشته بود در جایی که
الصلوة ... نقلست که ابوکرب اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم قبل از بعث آن
حضرت بهفتصد سال و در ربیع الابرار آورده که هشت هزار و چهار صد سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال
پیش از بعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
لَاعِبِينَ بازی کنان یعنی حکمت آفریدن ایشان بازی نیست بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و از حکمت آن شود که
آدمیان را ... و ... ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم آسمان و زمین را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بواسطه حق که آن ثواب
است بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن اکثر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که فعل حکیم بیهوده نیست إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مومن و کافر و مطیع و
عاصی مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن همه آدمیانست يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی و خویشاوندی
عَن مَّوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی از عذاب یا سود نرساند کسی را هیچ چیز وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه ایشان یاری کرده شوند
از دوستان یکبارگی ... شوند از دوستان دیگر إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ مگر کسی که بروی بخشیده باشد خدای یعنی مومنان که ایشان
یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای غالبست یکی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد
الرَّحِيمُ مهربانست بر هر که رحمت کند او را دستوری شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن
طَعَامُ الْأَثِيمِ خورش گناه کارانست یعنی ابوجهل و امثال او در قیامت چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند مس گداخته يَغْلِي
فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمها جوشیدنی و حفص یغلی خوانده كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره
کند روده های ایشان را ... حق سبحانه بزبانیه گوید خُذُوهُ بگیرید این گنه کار را فَاعْتِلُوهُ
پس بکشید وی را بعنف و قهر إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا پس بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ
از عذاب آب گرم تا تمام پوست بدن او بریزد آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذب است و گوییم
او را ذُقْ بچش این عذاب را إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود ابوجهل
میگفت که گرامی تر و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من عزیزتر و کریم تر کیست در آوردن حق سبحانه فرماید که او را بگو
عذاب بچش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عذاب مَا كُنتُم بِهِ آنست که بودید شما که بآن
تَمْتَرُونَ شک میآوردید تا اکنون معاینه دیدید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاهی اند که
ایمن باشند یعنی مقامی که در آنجا آفات و مخافات نبود فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و در چشمها يَلْبَسُونَ
میپوشند مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر تنک و ستبر مُّتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا هم
مستانس باشند و در تفسیر ... آورده که این مقابله ... باشند در دار الجلال که حق سبحانه ...
بر سر یکجا ... و هم در دیها ... كَذَٰلِكَ همچنین بر حال باشند بی تغییر و تبدیل وَزَوَّجْنَاهُم

جاثیه

و قرین میسازیم ایشانرا بِحُورٍ عِينٍ زنان سفیدروی فراخ چشم و اختلافست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا
حور او عیان بهشت يَدْعُونَ فِيهَا میخوانند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو میکنند آمِنِينَ در حالتیکه ایمن‌اند
از انقطاع آن لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ مگر مرگی که چشیده‌اند در دنیا بجهت آنکه
معهود نزدیک [illegible] همانست که [illegible] مرگ [illegible] باشد [illegible] خبر داده که حیات بهشت دائم [illegible]
وَوَقَاهُمْ و نگاه میدارد خدای ایشانرا و از ایشان دفع میکند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ از روی
فضل و کرم [illegible] از پروردگار تو ذَٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ
فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان کردیم قرآنرا [illegible] بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که قوم تو
[illegible] پند گیرند و ایشان خود متذکر نشوند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزیرا که بر ایشان فرود آید إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ
بدرستیکه ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود [illegible] تو نصرت الهی خواهد بود و [illegible] ایشان عذاب ناشایست
دوستان [illegible] بیت [illegible]

سورة الجاثية مكية وهي [illegible] آية

بسم الله الرحمن الرحيم

حم حروف مقطعه مختصرات اسمای الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ و میم کنایه از ملک و مجید
[illegible] و میم [illegible] یاد میکند که تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو آمدن قرآن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ
از نزدیک خدای [illegible] الْحَكِيمِ داناست در [illegible] مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستیکه در آسمانها
از نجوم [illegible] وَالْأَرْضِ و در زمینها [illegible] و حیوانات لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مرگرویدگان را
بر وحدت [illegible] صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و آنچه پراکنده
میسازد در زمین مِن دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آيَاتٌ علامتهاست [illegible]
بر حضرت ذو الجلال لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ مرگروهی را که بیقین [illegible] بدان آیتها [illegible]
[illegible] وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز با الوان و مقادیر وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد
خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان [illegible] مِن رِّزْقٍ [illegible] فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ [illegible]
[illegible] بَعْدَ مَوْتِهَا [illegible] وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها [illegible]
و تفاوت احوال آيَاتٌ دلالتهاست [illegible] لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مرگروهی را که [illegible]
تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ [illegible] قدرت خداست [illegible] نَتْلُوهَا عَلَيْكَ [illegible] بِالْحَقِّ [illegible]
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ [illegible] وَآيَاتِهِ [illegible] يُؤْمِنُونَ ایمان [illegible]
[illegible] وَيْلٌ [illegible] عذاب لِّكُلِّ أَفَّاكٍ [illegible]
أَثِيمٍ [illegible] يَسْمَعُ [illegible] آيَاتِ اللَّهِ [illegible] تُتْلَىٰ عَلَيْهِ [illegible]
ثُمَّ يُصِرُّ [illegible] مُسْتَكْبِرًا [illegible] كَأَن لَّمْ [illegible]

فَبَشِّرْهُ [illegible] بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ [illegible] وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا [illegible] اتَّخَذَهَا هُزُوًا [illegible]
[illegible] أُولَٰئِكَ [illegible] لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ [illegible]
مِّن وَرَائِهِمْ [illegible] جَهَنَّمُ دوزخ است [illegible]
ایشان [illegible] وَلَا يُغْنِي عَنْهُم [illegible] مَّا كَسَبُوا [illegible] شَيْئًا چیزی
از عذاب خدای وَلَا مَا اتَّخَذُوا [illegible] مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان
و معبودان وَلَهُمْ عَذَابٌ و مرایشانراست عذابی عَظِيمٌ [illegible] هَٰذَا این قرآن هُدًى
راه نماینده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه [illegible] بِآيَاتِ رَبِّهِمْ [illegible]
[illegible] لَهُمْ عَذَابٌ مرایشانراست عذابی مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ [illegible] اللَّهُ الَّذِي خدای بحق [illegible]
آنست که رام کرد سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ [illegible]
[illegible] لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ [illegible] فِيهِ بِأَمْرِهِ [illegible]
[illegible] وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ [illegible] از فضل خدای [illegible]
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [illegible] وَسَخَّرَ لَكُم [illegible]
مَّا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست [illegible] وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است [illegible]
[illegible] جَمِيعًا [illegible] مِّنْهُ [illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ [illegible] لَآيَاتٍ [illegible]
بر قدرت [illegible] لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] قُل [illegible] لِّلَّذِينَ آمَنُوا [illegible] يَغْفِرُوا [illegible]
لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ [illegible] أَيَّامَ اللَّهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] لِيَجْزِيَ [illegible] قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قرض بگفت که خدای محمد محتاج شد که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید برخواست و شمشیر کشید و روی به
وی نهاد تا هر جا بیند بکشد پس جبرئیل علیه السلام این آیه بیاورد و رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمر را طلب
فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و این آیه بر وی خواند امیرالمؤمنین عمر گفت یا
رسول الله بدان خدایی که ترا بحق بخلق فرستاده که دیگر اثر غضب در روی من نبینند و در مقابل گناه جز صفح و عفو
از من مشاهده نکنند لیجزی تا جزا دهد قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند [illegible] اگر چه دادت را بدی
توکل باشد و دهان بر خشم میداده و گفته اند این حکم بآیه قتال منسوخ است من عمل صالحا هر که بکند عملی که نیک است فلنفسه
پس مر نفس او راست ثواب آن عمل و من اساء و هر که کار بد کند فعلیها پس بروی است وبال آن ثم الی ربکم
پس بسوی آفریدگار شما ترجعون بازگردانیده خواهید شد تا پاداش کردار و گفتار و لقد آتینا و بتحقیق بدادیم
بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریة والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبری
از ایشان در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علیهما السلام و رزقناهم
و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از چیزها پاکیزه حلال و گفته اند مراد من و سلوی است و فضلناهم و فضیلت دادیم
ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و آتیناهم و عطا کردیم ایشان را بینات دلیلها روشن من الامر از کار
دین و امت یا معجزه هویدا یا [illegible] کار محمد صلی الله علیه وسلم تا او را بحق بشناختند و احوال او بر ایشان مخفی
فما اختلفوا پس خلاف نکردند الا من بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش یعنی حقیقت حال و بعد
تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن پیغمبر است که در تورات مذکور شده و احوال او پوشیده نیست
بغیا بینهم از روی عداوت و حسد که در میان ایشان هست ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو یقضی بینهم حکم میکند
میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند در آن یختلفون اختلاف کردند یعنی در کار آن
بیند در تورات که ستوده در نعت سید کائنات صلی الله علیه وسلم ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا ای حبیب
مقرر کرده بر سلوک تو علی شریعة بر راه روشن من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای
خود ساز [illegible] و لا تتبع اهواء و متابعت مکن آرزوهای آنانرا که الذین لا یعلمون نمیدانند حقیقت توحید یعنی
رؤسای قریش که ترا میگویند بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا
از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو و ان الظالمین و بتحقیق ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان
برخی اند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از ایشان روی
گردان و [illegible] جنس خود طلب کن والله و خدای ولی المتقین دوست پرهیزکارانست تو هم ایشان را دوست دار
هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینائیهاست مر مردمان را یعنی حجتهای روشن که بدان ره بینند در راه
حق و هدی و راه نمونیست از ضلالت و رحمة و بخشش از خدای لقوم یوقنون مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از باور
[illegible] کفار و مشرکان مؤمنان را گفتند که اگر شما را بعث

و حشر میگوید اگر راست باشد ما را به عالی [illegible] چنانکه نیز بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه در عالم
هستیم این آیه آمد که ام حسب نه چنانست آیا پنداشتند الذین اجترحوا السیئات آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت
ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کالذین آمنوا مانند آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کردارهای شایسته
یعنی مشرکان در کرامات چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی آن کافران و مماتهم و مرگ
ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بایمان زیسته بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر زیسته بر کفر مبعوث خواهد
گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه شرک و توحید را برابر میدادند صح یعنی یکسان
زهر نیز با آب حیات و خلق الله السموات والارض و بیافرید خدای آسمانها و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضی عدل
آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد و لتجزی و تا پاداش داده شود کل نفس هر
نفسی بما کسبت بانچه کسب کرده باشد از خیر و شر و هم و ایشان یعنی هر کننده کان لا یظلمون ستم دیده نشوند
یعنی نقص ثواب ابرار و اخیار و ازدیاد عذاب اشرار و توقع نباید بلکه هر کسی را فراخور عمل او جزا دهند افرأیت
آیا چون میبینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را در فرمان
برد چنانکه فرمان خدای میباید برد یا آنکه معبود خود را [illegible] میپرستند چون [illegible]
بیند آنرا گذارده و این را بخدایی بر دارد و اضله الله و گمراه کرد او را خدای یعنی گمراه ساخت او را علی علم
بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت امر او و ختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود و قلبه و بر
دل او تا تعقل آیات حق نکند و جعل علی بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار نکرد و جواب
آنست که ننگرد هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن خدای مر او را
افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید و متنبه نمیشوید و قالوا و گفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا
مگر این زندگانی دنیا که ما در وی نموت و نحیا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی از ما میزایند
و احتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که بمیرد روح او به
جسد دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگری [illegible] ایشان
پیغمبرست نقل کرده اند که گفت [illegible] مشرکان گفتند که و ما یهلکنا
و هلاک نمیکند ما را الا الدهر مگر روزگار [illegible] و ما لهم و نیست کافران را بذلک باین سخن نسبت مرگ
بیکسر من علم هیچ دانشی [illegible] حضرت عزت [illegible] و هر را در هیچ کار اختیار
نیست [illegible]
این همه فرمان [illegible] ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر که گمان میبرند و
مجرد تقلید [illegible] سخن میگویند و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای ما
بینات در حالتی که روشن [illegible]

الی اجل قضاها الحی الوقت ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا بآبائنا مگر آنکه گویند بیاورید پدران ما را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در وعده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه
احیا موقوف بوقت است بوقتی خاص بود و هر که مقتضاء حکمت پس اگر وقت انقراض وجود نکرد دلیل بر عجز نیست
کرد قل الله یحییکم بگو خدای تعالی زنده میکند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم پس میمیراند شما را در دنیا ثم یجمعکم
پس جمع میکند شما را در قبور الی یوم القیامة تا روز رستخیز لا ریب فیه هیچ شک نیست در آن آمدن ولکن اکثر الناس
و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند از قلت تفکر و قصور نظر و لله و مر خدای راست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمینها و یوم تقوم الساعة و روزی که قائم شود قیامت یومئذ در آن روز یخسر المبطلون زیان
کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ روند وتری و بینی در آن روز کل امة هر گروهی را جاثیة
بزانو در آمده و گفته اند جثو خاص کفار است و جمع اکثر عام دارند چه هر کس از هیبت آن روز بزانو در افتد
کل امة هر گروهی تدعی خوانده شوند الی کتابها بنوشته ایشان یعنی صحایف اعمال ایشان و گویند الیوم تجزون
امروز جزا داده خواهید شد ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما یعنی کتابی که
کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی گواهی دهد علیکم بر شما بالحق
براستی بی زیاده و نقصان انا کنا نستنسخ بدرستی که ما امر کردیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید و گفته اند
آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان با آسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن آنچه مرتب ثواب و عقاب
بران مترتب شود و لغو و مهمل را محو کرده اند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال اعمال
بنی آدم بملائکه سپارند فاما الذین آمنوا اما آنانکه گرویدند بخدا و رسول و آنچه نزد یک او ست و عملوا الصالحات
و کردند کارهای شایسته فیدخلهم پس در آرد ایشان را ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که
از جمله آن بهشت است ذلک آن ادخال در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکار واما الذین کفروا
اما آنانکه کافر شدند ایشان را گویند افلم تکن آیا نبود آیاتی آیتهای من تتلی علیکم خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران
تا آیتها که بر شما خواندند فاستکبرتم پس شما تکبر کردید از ایمان بدان وکنتم و بودید قوما
مجرمین گروهی شرک آرندگان واذا قیل و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده
خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ شک نیست در آن قلتم ما ندری
میگفتید ما نمیدانیم ما الساعة چه چیز است قیامت ان نظن الا ظنا گمان نمی بریم بقیام ساعت مگر گمانی و از شما
یعنی گمان ما آنست که شاید که کار واقع شود قیامت وما نحن بمستیقنین و نیستیم ما در قیام قیامة [illegible]
وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وحاق بهم
و فرود آید بدیشان ما کانوا عذابی که بودند که بدان یستهزئون افسوس میداشتند از عقوبات قیامت
وقیل الیوم و گویند ایشان را امروز ننساکم فرو میگذاریم شما را در آتش چنانکه فرو گذاشتید ...

باز میدارد از چیزی که فراموش شده را کما نسیتم همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لقاء
یومکم هذا دیدن این روز شما را و ساختگی آنرا دیدید و ماویکم النار و جایگاه شما آتش است و ما لکم و نیست
شما را من ناصرین یاران و مددکاران که خلاص دهند شما را از آتش ذلکم فرود آمدن عذاب بشما بانکم اتخذتم
آنست که فرا گرفتید شما آیات الله آیتهای کتاب خدای را هزوا مسخره یعنی افسوس میکردید بدان
و تفکر نمینمودید در معانی آن وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و بهجات ... از حیات
جاودانی غافل مانده بودید فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده نخواهند شد منها از آتش دوزخ
ولا هم یستعتبون و نه از ایشان آنکه طلب خشنودی کنند ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما
خشنود شود حق از ایشان بغایت دور است فلله الحمد پس مر خدایراست حمد و ستایش رب السموات
آفریدگار آسمانها و رب الارض و خداوند زمین رب العالمین پرورنده و تربیت کننده عالمیان وله الکبریاء و مر
اوراست بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است فی السموات والارض در آسمانها و زمین وهو العزیز
و اوست غالب بر همه خلق الحکیم دانا در همه کار

سورة الاحقاف مکیة ... و ثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحیوة
و میم کایست از مجد او تعالی و قسم یاد میکند بحیوة و مجد خود که عذاب نکنم هر که را که ایمان آورده در
لطایف جیبی مذکور است که حا حاجات اهل توحید باشد و میم مرضاة حق از ایشان مع المزید که آن جامد نیست
از نظر و جاه الله الجید تنزیل الکتاب فرستادن کتاب یعنی بعضی از پی بعضی من الله العزیز از خدای قوی غالب است
الحکیم حکم کننده باصواب که در هر کار داد و کفاره ما خلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمانها و زمین را وما
بینهما و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات الا بالحق مگر براستی بر وجهی که مقتضای
حکمت است واجل مسمی و بنا فرموده آسمانها را وقتی نامزد کرده تا هر یکی را آخر مدتی بقا بود یا زمانی که
همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است والذین کفروا و آنانکه کافر شدند عما انذروا از آنچه بیم داده شوند
از احوال بعث و احوال حشر معرضون روی گردانندگانند که در آن فکر کنند و در وقوع آن اسلام دارند قل
بگوای محمد کافران را که ارایتم خبر دهید مرا ما تدعون آنچه میپرستید من دون الله بجز خدای چون ملائکه و
اصنام و جز آن ارونی بنمائید بمن ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین ام لهم شرک یا مر ایشانراست شرکتی فی السموات
در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست
پس چرا در پرستش با خدا شریک میسازید ائتونی بکتاب بیاورید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا
پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشد شما را بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان
یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت بر استحقاق عبادت ایشان کند ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان
در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرموده که ومن اضل

احقاف

و کیست گمراه تر ممن یدعوا از کسی که بخواند و پرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند دعا او را
الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند آنرا اجابت از وظاهر
نخواهد شد و هم و بتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مر ایشان را غافلون بیخبرانند و چون زنده شوند
دعای ایشان را نه بشنوند نه اجابت کنند بد بخت کسی که از عبادت خدای شنونده اجابت کننده را دست باز
داده و روی بر توجه جمادی ناشنوا آورده نظیر و بهر کسی که چند آب جاه ... بکلاه دروده
بسوی ظلمات و اذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند آدمیان کانوا باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خود را
اعداء دشمنان بر خلاف آنچه گمان میبردند بدیشان از شفاعت و مدد کاری و کانوا بعبادتهم و باشند معبودان
بپرستش عابدان مر ایشانرا کافرین ناگرویدگان یا منکران یعنی عابدان پرستش معبود را انکار یعنی بتان گویند
ایشان ما را پرستیدند که ما ... و کلیمات پرستان گویند ما ایشانرا پرستش نکردیم ... و تبادلکا ... و اذا
تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتها کتاب ما بینات در حالتیکه روشن و ظاهر باشد دلایل اعجاز
آن قال الذین کفروا گویند آنانکه گرویده اند للحق مر این سخن حق لما جاءهم آنگاه که آمد بدیشان هذا سحر مبین این
جادوییست آشکارا ام یقولون بلکه میگویند آنرا محمد خواند و میگوید افتراه بر بافته است محمد قرآن را خدا
وانخود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته ام بر فرض محال آن سخن بغایت بزرگ بوده و حرامه بر افزون عظیم مترتب
شود فلا تملکون لی پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لی مرا من الله شیئا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع
چیزی از عقاب اگر خدای بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با شفیعان که کدام مرد کار این کار را سادم
هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون بآنچه شما خوض میکنید فیه در آن یعنی طعن میزنید در قرآن و سحر و شعری
بگوئید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواهی بینی و بینکم میان من و شما پس گواهی دهد براستی کلام تبلیغ
احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و عناد و هو الغفور الرحیم و او آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند بخشاینده است بر آن
کسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگو نیستم من بدعا من الرسل نو آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم که مبعوث
شده پیش از من پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید و ما ادری ما یفعل و نمیدانم که چه خواهند کرد بی من
از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا غالب یا مغلوب و لا بکم و نمیدانم که بشما چه کنند از خسف و قذف و زخم و قتل
و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شدند گفتند کار ما و محمد نزد خدا
یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله بایستی که خدای او را خبر کردی
که با وی چه خواهد کرد ابن عباس گوید که ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و در اسباب نزول آورده است که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در درخت و نخلستان بود و صحابه بعد از استماع
این رؤیا خوش دل گشتند و چون تعبیر دیر تر شد و آزار مشرکان مر ایشانرا از حد تجاوز کرده بود اصحاب
بهجرة استعجال مینمودند این آیه نازل شد که بگو نمیدانم مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نه ان اتبع الا ما یوحی

کم ان اتبع الا ما یوحی الی پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود بسوی من و انا نذیر مبین و نیستم من مگر ترساننده
از عذاب خدای مبین آشکارا یا بیم کننده ام از عواقب امور و خواص از احوال زیر و جمله ... خبر نتوانم داد ذو ... ماما
نظر ... رطب ... بو ... از من جز شان عاقبت بیخلی سر گشته تو دست خواجی حیرتی در وادی
ادری ما یفعل بی قل بگو ای محمد ارأیتم خبر دهید مرا ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای و کفرتم به
و شما کافر شده اید بآن و شهد و گواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان
چون عبدالله سلام و گفت ابن یامین بن یامین رضی الله عنهما علی مثله بر مثل آنکه از نزدیک خدای است یعنی بر اینکه مثل او
است یا آن از سر ورقیه منقولست که این آیه در حق عبدالله سلام است و بعضی از علمای بنی اسرائیل که در زمان رسول الله در مدینه بوده
اند و جمع دیگر فرموده آمد بلکه این آیه در مکه است که بیان دعوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و قریش واقع شده بوده و شاید
موسی کلیم است علیه السلام و مثل قرآن توریت است و معنی آیه اینکه اگر قرآن از نزد خدا بوده و شما بدان نگرویده و موسی
علیه السلام گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد دیگر خداست و او ایمان بقرآن آورده و استکبرتم و شما سرکشی کرده اید
و بدان نگرویده اند که شما ستمکاران بر خود و دیگران ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید ستمکاران را
و در باد ... فرود میگوید آورده اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و
غطفان و اشجع و اسد ... بر ایشان آید و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال
ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده بودند جهینه و احزاب ایشان لو کان خیرا اگر بهتر بودی و راستی در دین
داشتی ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی بآن یعنی بسوی او ارذال قبائل که ما را در آن سابق بوده
چه دنیه ما از آنها بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما پیشتر. یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر دین
محمد نیکو بودی آن دام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش و بیش از ایشانست و اذ لم یهتدوا به
و چون راه نیافتند کافران یا یهود به بقران یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم
این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز این گفته اند و من قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام
توریت بود و کرده ایم بر ما آنرا اماما پیشوای اهل دین و رحمة و سبب رحمت باوردارندگان و هذا کتاب و این
قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریة را یا جمیع کتب منزله لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم
کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت و بشری و قرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکاران را
از رضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما خدا است ثم استقاموا پس ایستادند بر آن
و عدول نکردند از آن یعنی جمع فرمود میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهای عمل است در بحر
الحقایق فرموده که استقامت در زینت جوارح بر متابعت ارکان شریعت و نفوس بر تادیب بآداب طریقت و
قلوب بر تصفیه از تعلقات و بار و احوال بر تحلیه از انوار صفات و سر بر محض توحید و تخلی بر فنا از غیر حق
و بقا بحق و کمال استقامت اینست و باید دانست که مراتب استقامت وصول بمرتبه کمال اکرمیت بعد از

و جاودانی بخانه بجمال سمیع کرامت بیابی و بگو استقاموا فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن
مکروهی بدیشان در آن جهان ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت چیزی در آن جهان اولئک
آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند خالدین فیها جاوید بودگان در آن جزاء
داده شدند جزاء بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند و وصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه
احسانا نیکی کننده با پدر و مادر حملته امه برداشت او را مادر او کرها در حالتی که با کراهت بود و وضعته کرها
و بنهاد یعنی بزاد او را با مشقت و حمله و مدت حمل او و فصاله و باز داشتن او از شیر ثلثون شهرا سی
ماهست اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بوده چه زمان فطام
حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتیکه برسد آدمی اشده بکمال قوت خود که سی و سه سالگیست و گفته اند از هژده تا
و بلغ اربعین سنة و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیه خاصه است با میر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه که شش ماه
در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هژده ساله که ملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید
و آنحضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق و قرین وی بودی و چون سال مبارک حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث شد و صدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بود که ایمان آورد و چون بچهل رسید
شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک التی آن نعمت ترا که
انعمت علی انعام کردی بر من که نعمت اسلام است و علی والدی و بر پدر و مادر من که پدر و مادر او را نیز دولت
اسلام نیز کرامت کرده که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادر او هر دو بشرف اسلام رسیده باشد غیر صدیق رضی الله عنه نبود
و ان اعمل و دیگر الهام ده که عمل کنم صالحا ترضیه عمل نیکو که تو پسندی آن را و آن عمل از دعا
مستجاب کرده اند و توفیق داده که نه بنده را که بیان در عذاب خدا میکردند بخرید و آزاد کرده و از جمله بلال حبشی
رضی الله عنه و اصلح لی و دیگر دعا کرد برای اولاد خود یعنی و چه که صلاح آور برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی
در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید دختر او عایشه صدیقه رضی الله عنها بشرف فراش حضرت رسالت
مشرف شد و پسر او عبدالرحمن مسلمان گشت و پسر او نیز ابو عتیق بود و خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سرافرازی یافت و در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که خود و پدر و پسر و نبیره باشد که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دیده باشند نبوده مگر ابو قحافه و ابوبکر و عبدالرحمن و ابو عتیق رضی الله عنهم اجمعین یعنی قبل ازین که ازاده
صدیق رحمها هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته انی تبت بدرستی که من تبت الیک بازگشتم بحضرت تو
از هرچه رضای تو در آن نیست و انی من المسلمین و من از گردن نهادگانم فرمان ترا اولئک آن گروه که با پدر و مادر
نیکوئی کرده اند و شکر نعمت بجای آورده الذین نتقبل آنانند که قبول کرده شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکو
ترین آنچه کرده اند و قول آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه طاعات نیک ایشان را قبول یابد و نتجاوز و
گذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان حفص و حمزه و کسائی نتقبل و نتجاوز خوانده اند و بنصب احسن یعنی ما قبول

کنیم طاعات ایشان را و در گذریم از سیئات ایشان و آن معدود باشند فی اصحاب الجنة در میان اهل بهشت وعد الصدق
داد خدای وعده راست در قبول نیکو و تجاوز از بدی الذی کانوا یوعدون آنکه بودند وعده داده میشدند در دنیا و وعده
داده شدن بان و آن وعده در این آیه است که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الایة والذی قال لوالدیه
گفت ولد مدبر برای پدر و مادر خود وقتی که او را بایمان و آخرت میخواندند اف لکما کراهت و تنگدلی مر شما را اتعداننی
آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی برانگیخته شوم و قد خلت القرون و
بتحقیق گذشته اند قرنها بسیار من قبلی پیش از من و هیچ یک باز نیامده و هما یستغیثان الله و پدر و مادر
او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند ویلک وای بر تو آمن ایمان بیار و در قیامت ان وعد الله بدرستیکه وعده خدا
در بعث و حشر حق راست فیقول پس میگفت ما هذا نیست این که شما بدان میخوانید الا اساطیر الاولین
مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند بعضی گویند که در شان عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه آمده
و عایشه رضی الله عنها این قول را انکار کرده صحیح آنست که در باب کافری که در عاق بوده نازل شده اولئک آن گروه عاق
و منکر الذین حق علیهم القول آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی امم قد خلت در گروهی چند که
گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن و الانس از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان و آنان کانوا هستند خاسرین
زیان زدگان و لکل درجات و مر هر یک را از این فریق درجات پایها و منزلهاست مما عملوا از آنچه کرده اند پایهای اهل خیر
بجانب علو و پایهای اهل شر بطرف سفل و لیوفیهم و چنین تقدیر کرده خدای تا تمام گرداند ایشان را اعمالهم جزاء عملها
ایشان و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند بر ثواب بنقصان و در عقاب بزیادت و یوم یعرض الذین کفروا و یاد
کن آن روز را که عرضه کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ در موضعی آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و گو
ایشان در دوزخ بر ایشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید ایشان را گویند اذهبتم برده اید و بخوردید طیبات
چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید و استمتعتم و برخورداری یافتید بها بان لذایذ یعنی
استیفاء لذات کرده اید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب
خواری و رسوایی بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق و بما کنتم
تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید یعنی کبر بیهوده میورزیدید و سر از خط فرمان بیرون مینهادید تنبیه
بر طالبان نجات آنکه قدم از اندازه شرع بیرون ننهند بیت پای از حد شرع بیرون منه
خود را اسیر نفس و هوا بیکی مکن * و جز شرع خلاصی مجو ... این رشته را مده از دست ... واذکر اخا
عاد و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود یعنی حضرت هود علیه السلام تا قوم تو یا تمام
قریش بگو اذ انذر قومه چون بترسانید قوم خود را از عذاب خدای بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانیست
بود نزدیک حضر موت و ... گویند بیابان ... و قد خلت النذر و بتحقیق گذشته بودند پیغمبران بیم کننده
من بین یدیه پیش از هود علیه السلام و من خلفه و پس از وی ... یعنی ... پیغمبری ...

انبیا بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشانرا الا تعبدوا یعنی باو گفت مپرستید الا الله مگر خدایرا که مستحق
پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روزی بزرگ که روز قیامت است قالوا گفتند عاد
که ای هود اجئتنا آیا آمدی تو بما لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما با تهدید و وعید فاتنا بما تعدنا
پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در وعدهٔ خود قال گفت هود
چه شتاب میکنید در طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدایست و مرا در آن دخل
نیست وابلغکم و میرسانم بشما ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن و در فرو خواندن و رسانیدن نیست ولکنی اراکم
ولیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل مینمائید و در سورهٔ
اعراف گذشت که چون عادیان بقحط گرفتار شدند باران طلبیدند سه ابر آمد و منادی ندا کرد که ازینها اختیار کنید
ایشان ابر سیاه اختیار کردند و آن ابر بر ایشان تا دیار ایشان فلما راوه پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود
از عذاب عارضا ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا عارض
این ابریست ممطرنا باران دهندهٔ ما هود علیه السلام فرمود که بل هو این نه ابر باران دهنده است بلکه او ما استعجلتم به
آنچیز است که تعجیل میکردید بدان ریح این باد و بودست که فیها عذاب الیم در وی است عذاب دردناک و آن بادی
که از غایت تندی تدمر هلاک میکند و نابود میسازد کل شیء هر چیز را از انفس و اموال و انعام ایشان بامر
ربها بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی [illegible] در دشتها [illegible] یکجا [illegible]
هفت شب و هشت روز و در زیر آن ماندند پس [illegible] ایشان دور کرده [illegible] ایشانرا بدریا افکند فاصبحوا
پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک
شده و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانچه ایشانرا جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه
مکذبان و کافرانرا ولقد مکناهم و بدرستی که ممکن گردانیدیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را
ای کفار قریش فیه در آنچیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و فراخی تصرف وجعلنا لهم و دادیم ایشانرا سمعا گوش
تا شنوند وابصارا و چشم تا بینند وافئدة و دلها تا در یابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده [illegible] عبرت
ندیدند و بدل [illegible] خدای تفکر نکردند هرگاه که عذاب فرود آمد فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان سمعهم
گوش ایشان ولا ابصارهم و نه دیدهای ایشان ولا افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا
چون بودند [illegible] یجحدون بآیات الله انکار میکردند [illegible] عذاب وحاق بهم [illegible] ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم
ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرد شما بود من القری از دیهها چون حجر [illegible] وصرفنا الآیات و مکرر کردیم [illegible]
[illegible] لعلهم یرجعون شاید که برگردند ایشان از کفر [illegible] و هلاک شدند فلولا نصرهم
پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الذین اتخذوا آنان که فرا گرفته بودند [illegible] هلاک شدن ایشانرا من دون الله بجز خدا
قربانا از برای تقرب بخدای آلهة خدایان یعنی بتانی که بخدایی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند

ایشانرا در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بی بهره شد رجای
ایشان از نصرت بتان وذلک و فرا گرفتن بتان بخدایی با قربت بخدای افکهم دروغ ایشانست وما کانوا
یفترون و آنچه هستند که بر می بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز [illegible] از خالق قادر
می تابند مصرع [illegible] آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بعد از مراجعت از طایف ببطن نخل فرود آمد و شب برخاست تهجد میگزارد و قرآن میخواند چون جنیان آن
[illegible] آواز قرائت شنودند [illegible] واذ صرفنا
و یاد کن آنرا که گردانیدیم [illegible] الیک نفرا من الجن بسوی تو گروهی از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل
نصیبین یا نینوی [illegible] صاحب [illegible] شاعر ناصر
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یستمعون القرآن میشنودند قرآن را
گوش میداشتند فلما حضروه پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند بعضی ببعضی
از روی ادب انصتوا خاموش باشید فلما قضی پس چون گذارده شد قراءة و باتمام رسید [illegible] بآنحضرت
[illegible] رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان ولوا باز گشتند
الی قومهم بسوی قوم خود منذرین بیم کنندگان [illegible] قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا
بدرستی که ما شنودیم کتابی را [illegible] انزل فرو فرستاده شد من بعد موسی پس از کتاب موسی مصدقا
تصدیق کننده لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وی بوده از کتب [illegible] جنیان یهود بودند [illegible]
[illegible] یهدی
راه مینماید آن کتاب الی الحق بسوی حق [illegible] والی طریق مستقیم و براهی راست یعنی [illegible]
یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خوانندهٔ خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم وآمنوا به و ایمان آرید بوی
و تصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم یعنی از گناهان شما [illegible]
[illegible] ویجرکم و پناه دهد شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک ومن لا یجب و هر که اجابت نکند داعی
الله خوانندهٔ خدای را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین [illegible]
حق را اجابت نکند [illegible] ولیس له و نیست
مر او را من دونه اولیاء بجز خدای دوستان و مددکاران اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در
گمراهی هویدا [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible]

قتال

سورة محمد علیه السلام

که ایشان را از احسان تو اثر هست چنانچه بر اسائت عقاب خواهد بود و از ضحاک روایت است که ایشان بهشت در آیند ... ایشان را از نعیم بهشت ... فرموده ... سبحانه ایشان را تسبیح و ذکری الهام کند ...

[illegible]

خواهند شد بعذاب ... فهل یهلک الا القوم الفاسقون ... که ...

سورة محمد علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدا ... اضل اعمالهم ...

[illegible]

والذین آمنوا وعملوا الصالحات ... وآمنوا بما نزل علی محمد ... وهو الحق من ربهم ... کفر عنهم سیئاتهم ... واصلح بالهم ...

[illegible]

باشند جنت تزویج ایشان بهشت را عَرَّفَهَا لَهُمْ که وصف کرده بود کان اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او را
یَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر شوید وَیُثَبِّتْ اَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید
وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند فَتَعْسًا لَّهُمْ پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و نا امیدی مر ایشان را
وَاَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ و نابود ساخت خدای عملهای ایشان را ذٰلِكَ بسبب آنکه ایشان كَرِهُوْا کراهت داشتند و ناخوش بودند
مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیز را که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم از امر توحید و قیام باحکام شرع فَاَحْبَطَ
پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و سقایت حاج
خانه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نکردند کافران عرب با شهها [illegible]
امرات یعنی آیا نباید که سفر کنند فِی الْاَرْضِ در زمین مراد بلاد لوط و عاد است فَیَنْظُرُوْا كَیْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه
بوده است عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل کفر و تکذیب دَمَّرَ اللّٰهُ
هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد عَلَیْهِمْ بر ایشان وَلِلْكٰفِرِیْنَ و مر کافران را اَمْثَالُهَا مانند
آن عقوبات خواهد بود و تهدید میکند کافران مکه را ذٰلِكَ این جزا که یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان
بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند وَاَنَّ الْكٰفِرِیْنَ و
بسبب آنکه کافران لَا مَوْلٰى لَهُمْ هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا
بفضل خود یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای پاکیزه [illegible] جَنّٰتٍ
تَجْرِیْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند یَتَمَتَّعُوْنَ
برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَیَاْكُلُوْنَ و میخورند كَمَا تَاْكُلُ الْاَنْعَامُ چنانکه میخورند چهارپایان یعنی
ایشان مصروفست بر خوردن و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهة قوام بدن و تقویة
قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر اکل بدن [illegible] و قوتها نفسانی [illegible] بقدرت ربانی
مزد مساوی بود تا اگر عمر خود را طفیل خوردن شناخته و در مرغزار [illegible] مانند چهار
پایان بود که خورده و خواب مطمح نظر ایشان نباشد و نعم ما قیل طعم خوردن برای زیستن و ذکر کردنست
تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى لَّهُمْ مقام و آرام گاه است مر کافران را وَكَاَیِّنْ
مِّنْ قَرْیَةٍ و چندین از اهل دیهها که بهر حال هِیَ آن دیها اَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِّنْ قَرْیَتِكَ از اهل
دیه تو الَّتِیْٓ اَخْرَجَتْكَ آن دیه که بیرون کرده اند اهل آن ترا یعنی مکه اَهْلَكْنٰهُمْ هلاک کردیم اهل آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ
لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد اَفَمَنْ كَانَ آیا هرکه باشد عَلٰى بَیِّنَةٍ
بر حجتی روشن مِّنْ رَّبِّهٖ از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان كَمَنْ زُیِّنَ لَهٗ باشد مانند کسی
که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس آرایش داده است برای او سُوْٓءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او را از شرک و معصیت
وَاتَّبَعُوْٓا و پیروی کرده اند اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله [illegible]

تو خواهم صفت بهشت الَّتِیْ وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ آن بهشتی که وعده داده اند پرهیزکاران را فِیْهَآ در آن بهشت اَنْهٰرٌ
مِّنْ مَّآءٍ جویهاست از آب غَیْرِ اٰسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و طعم او تغیر نکرده از حال خود مانند آبهای دنیا که متغیر بوی باشد
وَاَنْهٰرٌ مِّنْ لَّبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَّمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهٗ نگردد طعم او از حال خود مانند شیرهای دنیا یعنی تیز و ترش نشود
بطول مکث وَاَنْهٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت لِّلشّٰرِبِیْنَ مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار
نیارد وَاَنْهٰرٌ و جویهاست مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى از شهد صافی و صاف کرده یا ناقص که آفریده شده است یعنی از موم و فضلات
دیگر وَلَهُمْ و مر ایشان راست فِیْهَا در بهشت مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوه ها که خواهند در لونها و طعمها
لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست پوشش گناهان مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی پوشیده ذنوب ایشان
در آن مواقف کند و نیاوان معاتبه نیابند [illegible] بشارت [illegible] در زیر درختان بهشت
[illegible] جهار جوی [illegible] در زیر شجرهٔ طیبه [illegible] و فرعها فی السماء جاریست
از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدق [illegible] و از [illegible] خمر محبت و از [illegible] عسل [illegible]
[illegible] طعم آب صبرت آب جوی خلد شد و جوی شیر خالص [illegible] و ذوق طاعت گشت جوی
[illegible] و ذوق تو جوی خمر بهشت [illegible] که آب انابت بحیات [illegible] بفطرت اصلی [illegible]
هوا و شهوات بدعت متغیر گشت و جوی عسل [illegible] و عسل یعنی حلاوت قرب و ثمرات [illegible]
و مغفرت غفران ذنوب وجود [illegible] وجود گناهیست که هیچ گناهی بدان قیاس نتوان کرد [illegible]
نامرد کردان [illegible] بعد از ذکر نعمات بهشت از حال اهل دوزخ خبر میدهد که آیا هرکه در چنین نعمت باشد كَمَنْ هُوَ
خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید است فِی النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوْا و چشانیده بشود بجای شربت بهشتیان
مَآءً حَمِیْمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ اَمْعَآءَهُمْ پس پاره پاره میکند آن آب روده های ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خطبه خواندی منافقان را عیب کردی چون از اهل نفاق بر در آمدندی از مسجد بطریق استهزا از علما صحابه میپرسیدند
که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ
یَّسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند اِلَیْكَ بسوی خطبه تو روز جمعه و غیر آن حَتّٰٓى اِذَا خَرَجُوْا تا چون بیرون روند
مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوْا گویند لِلَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که داده اند دانش از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدردا
و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که مرا از آنها میپرسیدند که منافقان از ایشان
مَاذَا قَالَ اٰنِفًا چه گفت پیغمبر اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این همه بر سبیل سخریه میکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که
طَبَعَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَاتَّبَعُوْٓا و پیروی کرده اند اَهْوَآءَهُمْ هوا
نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام علیه الصلوة والسلام وَالَّذِیْنَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته اند
مؤمنان زَادَهُمْ هُدًى زیاده میکند استماع سخن ایشان را هدی بصیرت و یقین وَاٰتٰىهُمْ تَقْوٰىهُمْ و میدهد ایشان را و میکند دانند یاد تقوی و دوام برآن فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ پس آیا انتظار میبرند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند

السّاعة که قیامت را اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً اگر بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا پس بدرستی که آمده ظاهر شد علامات
آن چون بعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انشقاق قمر فَاَنّٰى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشانرا اِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان
ذِكْرٰيهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید بدیشان تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ یعنی چون سعادت مومنان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانستن که داری
بر وحدانیت و دانستن که معبود بحق نیست مگر خدای در حقایق سلمی آورده که چون علما را بیان ذکر
باشد یعنی بذکر آنچه دانسته در موضع آورده که بدانکه هیچ [illegible] که گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش
طلب لِذَنْۢبِكَ مر گناه خود در معالم فرموده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در
سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتِ و آمرزش طلب برای مردان مومن و زنان مومنه و این کرامتیست از خدای در باره این امت که پیغمبر ایشانرا
امر کرده باستغفار [illegible] ایشان [illegible] منقولست که حق [illegible] پیغمبر خود را امر کرده باستغفار
امت [illegible] از حضرت [illegible] پس استغفار فرموده و طلب آمرزش کرده [illegible]
[illegible] که حبیب خود را فرماید که از چیزی طلب و چون طلب کند عطا کند پس معلوم شد که امت را دو [illegible]
[illegible] آمرزش خواهد بود بیت هر کرا چون تو شفیعی باشد ۰ نا امید از خدا چرا باشد ۰ چون ترا شان شفاعت کبری
یافت بر نام نایب طغرا ۰ آنان با گناه گار رهاء ۰ بود از رحمت نا امید رها ۰ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ
جای گردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰىكُمْ و آرامگاه و مواضع قرار شما در عقبی یا میداند هر جا بروید در روز
و هر جا باشید در شب وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند از روی مبالغه میکنند از جهت حرص بر جهاد
لَوْلَا نُزِّلَتْ سُوْرَةٌ چرا فرو فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار فَاِذَآ اُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شد
سُوْرَةٌ مُّحْكَمَةٌ سوره از قرآن روشن که در وی متشابه نبود وَّذُكِرَ و یاد کرده شود فِيْهَا الْقِتَالُ در آن سوره امر
بقتال و جهاد رَاَيْتَ الَّذِيْنَ بینی آنانرا که هست فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری شک و نفاق باشد در
دین يَّنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ مینگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسی که غشی آمده باشد بر وی و بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از خوف
مرگ یعنی بر ایشان در تحیر و هلاک شوند فَاَوْلٰى لَهُمْ پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشانراست طَاعَةٌ که طاعت
فرمان بردار است وَّقَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند
صحابه بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند با زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست کنندی با خدای
در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشانرا فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست
از شما ای منافقان اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بگرداند روی از ایمان یا حاکم شوید اَنْ تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ آنکه فساد کنید در زمین
در دین و بسبب جاه و تحیر انواع [illegible] از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوْٓا اَرْحَامَكُمْ و ببرید رحمهای خود را از روی
تکبر و تحکم یا از شمای [illegible] اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان که بر سر امور جاهلیت روید از

فساد و قطع رحم و سفک دما و شالا آن اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه که مفسد و مرض اند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ لعنت کرد خدای
ایشانرا و دور کرد از رحمت خود فَاَصَمَّهُمْ پس ایشانرا کر گردانید تا سخن حق نشنوند وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ و کور ساخت دیدها
ایشانرا تا دلایل قدرت و عبرت نبینند اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا پس اندیشه نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا ایشان
ناقوانی نگردند اَمْ عَلٰى قُلُوْبٍ یا بر دلهای ایشانست اَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مر
در دلها را و آن ختم و طبع ایشانست برآن نظم [illegible] درگه خداست بروی عباد ۰ هیچ کلیدش نتواند گشاد ۰ قفل که او
در دلها نهد ۰ کیست که بر داره و در وا کند ۰ در تبیان آورده که یهود نعت حضرت مصطفی علیه السلام در توریة
خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت کرده و قبل از بعث صفت آنحضرت بسیار میکردند و از ظهور او خبر
دادند چون رسید علیه السلام مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی خدای این آیه فرستاد
اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدُّوْا بدرستیکه آنانکه برگشتند عَلٰٓى اَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی بپس باز شدند و کافر گشتند بمحمد صلی
علیه وسلم مِّنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد مر ایشانرا لَهُمُ الْهُدٰى راه ایشانرا از نبوت آنحضرت و بدلایل واضح وانت
الشَّيْطٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ [illegible] و آسان کرد و بیاراست برای ایشان انکار و عناد را وَاَمْلٰى لَهُمْ و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل
نفرمود بعقوبت تا در کفر بیفزایند ذٰلِكَ این رجوع بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که گفتند جهودان قَالُوْا لِلَّذِيْنَ مر آنانرا
که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان یا آنست که یهود مر اهل نفاق
را گفتند پنهانی سَنُطِيْعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِيْ بَعْضِ الْاَمْرِ در بعضی کارها یعنی در کار دیگر که با پیغمبر خلاف
کنید وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند اِسْرَارَهُمْ پنهانهای ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ
چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتگان يَضْرِبُوْنَ میزنند وُجُوْهَهُمْ بر رویهای ایشان و ادبارهم و بر پشتهای
[illegible] ایشانرا که با اهل حق کرده اند ذٰلِكَ قبض روح ایشان بدین وصف بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوْا بسبب آنست که ایشان متابعت
کردند مَآ اَسْخَطَ اللّٰهَ آنچیزی که خشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کفر و انکار محمد علیه الصلوة والسلام
و معاونت منافقان و مشرکان وَكَرِهُوْا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدا را یعنی
آنکه سبب رضای وی باشد چون اظهار رغبت پیغمبر و اقرار بدو و فرمان برداری او فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ پس باطل کرد
خدای عملهای ایشانرا اَمْ حَسِبَ آیا گمان داشتند آنانکه فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی منافقان
اَنْ لَّنْ يُّخْرِجَ اللّٰهُ آنرا که ظاهر نکرداند خدای اَضْغَانَهُمْ کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مومنان
وَلَوْ نَشَآءُ و اگر ما خواهیم لَاَرَيْنٰكَهُمْ نمایم ترا ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس بشناسی
ایشانرا بِسِيْمٰهُمْ بعلامتی که کرده ایم وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِيْ لَحْنِ الْقَوْلِ از صوب صواب بجهت تعریض و توریه وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند اَعْمَالَكُمْ
کردارهای شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبوده
که حضرت پیغمبر او را بشناختی بسیار بخوردی در تفسیر مطالع و عین المعانی از انس رضی نقل کرده اند که در یکی
غزوات نه کس از منافقان یکی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق

که دال باشد بر
نفاق ایشان
[illegible]
[illegible]
ایشانرا [illegible]
[illegible]

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هرآینه بیازماییم شما را بجهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان بکنیم حَتَّىٰ نَعْلَمَ
تا پیدا کنیم مجاهدان را یعنی ظاهر گردد در خلق که جهاد کنندگان کیانند الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان بر مشقت
حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ و تا بیازماییم خبرهای شما را که میگویید در ایمان یعنی تا صدق و کذب شما آشکارا شود
در ادعاء [illegible] و آنچه بپرسیم تا بدانیم و بیازماییم خبرهای شما را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند
یعنی یهود قریظه و بنی نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خود را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا
الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ پس از آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده لَهُمُ الْهُدَىٰ مر ایشان را راه
حق و در توریة خوانده و دانسته بودند لَن يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی از ضرر چه
ایشان از ضرر رسیدن بدین خدای و پیغمبر او نرسد بلکه ضرر آن بر ایشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود
باشد که خدای حبط سازد ثواب اعمال ایشان را یعنی جهاد تباه کند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا
أَعْمَالَكُمْ و باطل مکنید کارهای خود را بریا و سمعه و عجب که کردار عجب مرده و زود بخورد آتش
[illegible] عجب دریافت ۰ رو پیش زد و قبول تو تافت ۰ ای گشته بکار خویشتن مغرور ۰ از در [illegible]
[illegible] شو از طریق تلبیس ۰ که عجب بخواند از ابلیس إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و باز داشتند قوم
[illegible] عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند و [illegible]
كُفَّارٌ و حال آنکه کافر بودند فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را [illegible]
[illegible] فَلَا تَهِنُوا پس سست مکنید [illegible] وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافران را
بصلح [illegible] وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برتر باشید وَاللَّهُ
مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و عون وَلَن يَتِرَكُمْ و ضایع نکند و کم نکرداند أَعْمَالَكُمْ ثواب کردارها شما را إِنَّمَا
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیست و ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی [illegible] وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر
بگروید بخدای و رسول وَتَتَّقُوا و پرهیزید از معصیت و فضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت
وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نخواهد از شما [illegible] أَمْوَالَكُمْ مالها شما را [illegible]
[illegible] حکم کرده که عشرات و نصف عشر و ربع عشر إِن يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالها شما را فَيُحْفِكُمْ
پس مبالغه کند در خواستن یعنی همه را طلب کند تَبْخَلُوا شما بخل کنید و ندهید بجهت شح و طبع نفس
وَيُخْرِجْ و ظاهر سازد [illegible] أَضْغَانَكُمْ کینهای کهنه [illegible] هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ شما
ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شده لِتُنفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای [illegible] جهاد مصروف سازید فَمِنكُم پس از شما هست مَّن يَبْخَلُ کسی
که بخیلی کند [illegible] وَمَن يَبْخَلْ و هر که بخیلی ورزد [illegible] فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس

جز این نیست که بخل میورزد عَن نَّفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز
از صدقات و نفقات شما وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجاید بآنچه نزد ویست از ثواب و نعمت و فواید که امت یس
او و [illegible] و فرد او در عوض آن ده بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما مرادات و مقاصد
خود فایز گردید وَإِن تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از ایمان
و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و دیگر قوم بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس
نباشند آن قوم أَمْثَالَكُم مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند و پرهیزکارتر مراد [illegible] انصار [illegible]
آنست که از حضرت رسول علیه الصلوة والسلام سؤال کردند که آن کدام گروه هستند سلمان رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت نشسته
بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین بثریا معلق شود تا فرا گیرند آنرا مردمان
از فارسیان و در لباب آورده که ابوالدرداء رضی الله عنه بعد از قرائت این آیه گفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند ۵

سورة الفتح مدنیة تسع و عشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

بصحت رسیده که سال هشتم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه معظمه
زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد و یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد
رسید و سید عالم صلی الله علیه وسلم بکار ساز [illegible] مشغول شد و روز دوشنبه غره ذی القعده آن سال از مدینه بیرون
آمد احرام عمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اکثر اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه آنحضرت
بمشرکان مکه رسید بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و چون آنحضرت در ذو الحلیفه نزول [illegible]
[illegible] صلوات الله و سلامه علیه خبر دار شد بحدیبیه فرود آمد از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از وی حلیس که نام آمد و معلوم کرد که آنحضرت را هیچ
حرب نداره و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بمکه درآید و پیغمبر عثمان را نزد ایشان فرستاد و ایشان او را موقوف ساختند و خبر قتل
او بحضرت رسید و بدان سبب بیعت رضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد ان شاء الله العزیز الغفار
کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه
ده سال میان اهل اسلام و کفار حرب نباشد و نهان و آشکارا و بعضا [illegible] و ان [illegible] سال آینده
دیگر بیایند و عمره قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آنحضرت در
حدیبیه عزم مراجعت فرمود [illegible] بعضی شترها قربان فرمود و بعضی نزد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] نحر کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد و هدی
[illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] در حدیبیه توقف فرموده در حین مراجعت میان [illegible]
این سوره فرود آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که دوستر میدارم از آنچه

فتح

که آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح ما بر یاران خواند و ایشانرا تهنیت گفت و اصحاب ... که یاد کرده شد
إِنَّا فَتَحْنَا بدرستیکه ما حکم کردیم لَكَ از برای تو فَتْحًا مُبِينًا صلحی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت سوره
که آن فتح بود و در جواب فرموده که نعم و نفسی بیده آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که مردم ایمان نهان
میداشتند بر کفار شد با کفار مجادله کردند و قرآن را بر ایشان خواندند بسیاری کس مسلمان شدند و سبب فتح
بزرها بود و از بنست که بعضی از مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشادیم برای تو شهرها که تعبیر بماضی جهت
تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از غنیمت آمد ... طلب لِيَغْفِرَ لَكَ تا بیامرزد ترا اللَّهُ مر
ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از آنچه موجب عتابست تواند بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه آمده
پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو اللیث فرموده که گناه گذشته ذنب
آدم و حوا است و آینده جرایر امت یعنی پدر و مادر تو که آدم و حوا اند برکت دعوی تو بیامرزیم گناه امت را بشفاعت تو بخشیم
و آنکه فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد جهت آنکه در وقت زلت در صلب وی بود و گناه امت را بوی نسبت کرد
جهت آنکه جرم رکار رسالت ایشانست وَيُتِمَّ و دیگر تمام کند نعمت خود را نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ بر تو یعنی
بلا دنیا با علاء دین یا با انضمام تبیغ با ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و نماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد
بران وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردن با عزت و غلبه باشد یعنی تو بدان نصرت ظاهر و
غالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از غیظ و ترددی نبود حق سبحانه فرمود هُوَ الَّذِي اوست
آنکه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرستاد آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیاده کنند إِيمَانًا
گرویدن مَعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی یقین را بر یقین خود یا یقین دیگر با ایمان که اصول دین داشتند
افزون سازند آنرا ایمان بفروع شرع وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمین که
جنود زمین از مؤمنان مجاهد و برای اعلای ایمان جهاد کنند حضرت الهی قادر باشد که هر کرا از لشکر آسمان و زمین
در حکم بود یکی ذات کون سپاه وی باشند اولیا خود را در وقت غزا با اعدا خود ... کرده
نصرت از طلب کر میدان تقدیر نقش مرد ... وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا
دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند از جمله آنست که سکینه در دلها گرویدگان فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان گرویده ... جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصرها یا درختان جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ
و براندازد و بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا یعنی محو کند از پیش از دخول جنت تا پاک و پاکیزه در روضه
رضوان در آیند وَكَانَ ذَلِكَ و هست این برای ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری
بزرگ چه فوزی بزرگتر از آنکه ایشانرا از گناه پاک شوند و بمقاصد فایز گردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر
برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان مشرک را از اهل

مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اعراب و بعضی منافقان گمان
بردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم
خواهند شد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سالم و غانم بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر ایشان که گمان
بد کرده اند دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدا
بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشانرا از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشت
گشتیست دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست
همه مملوک و مسخر وی اند چنانچه لشکریان در سر دار خود و لشکر از این جهت وعد مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر
باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب و نفاق خایف گردند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب
در فرمان حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر امت تو ... انصالات توحید
و مژده دهنده آنانرا که سکینه ... ایشان تا ... وَنَذِيرًا و بیم کننده مر آنانرا که کافر ... از ... قوات ...
که فرستادن ترا بشارت و بیم لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید بر خدا وَرَسُولِهِ و بر فرستاده او وَتُعَزِّرُوهُ
و تقویت دهید او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید او را وَتُسَبِّحُوهُ و پاکی یاد کنید مر او را یا نماز گزارید برای وی
بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یعنی
او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او حقیقت تعظیم حق است جل اسمه و وقوع می‌یابد ... تعظیم
حضرت رسالت پناه تعظیم امر الهی است ... که شرایط تعظیم او ... بجای آرد ... بیعت
در حریم تعظیم ... ذکر احتشامات ... إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی آنانکه بیعت
کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود از بیعت او است و برای
طلب رضای او ست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید ان شاء الله العزیز ... فرموده ... مقام
جمع است ... مرتبه جمع ... تصریح نکرده الا برای اکمل و اخص و اشرف موجودات و از
چنین مقام است که مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ قوت خدای در وفا کردن وعده خود و ثواب آخرت یاد در نصرت
پیغمبر فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر دستهای ایشانست در وفاء بعهد یاد و یاری دادن در معارک ... اصحاب بر دست
بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگرفتند ید الله زبر دستهای ایشان بود در بیعت فَمَنْ نَكَثَ پس هر
بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که می‌شکند عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس
و در موضع آورده که سه چیز راجع باهل آن میشود ... وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ دوم بغی إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ
سوم نقض عهد ... فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ و در باب عهد چنان گفته اند نظم چنان ... هر که پیمان بشکست
از پای در افتاد ... آنرا که درست بود ... شکست ... حال هر عهد که بست وَمَنْ أَوْفَى
و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ بانچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللَّهَ بر ان با خدای فَسَيُؤْتِيهِ پس زود باشد بدهد خدای مر او

اجرًا عظيمًا مزدی بزرگ که در آخرت کرامت آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون متوجه مکه شد بزیارت
بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار را جمع فرستاد که درین سفر مرافقت و موافقت نمایند ایشان
از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی
سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد
عذر آرند که شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای ما که هیچ خواری نداشت و ضایع میشد و اهلونا و زنان و
فرزندان ما که از بی کسی و بی نوایی و بی برگی و ماندند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن برای ما بجهت تخلف ما
در مرافقت و موافقت تو دیگر یقولون بالسنتهم میگویند بزبانهای خود ما لیس آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای ایشان
یعنی از اعتقاد و استغفار بزبان میکنند و دلهای ایشان از آن خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم من
که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا
بشما قهری و ضرری و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبت بر تخلف او او اراد بکم یا اگر خواهد بشما نفعا سودی
چون دولت و نصرت و نگاه داشتن اموال و اهل بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا
دانا و بینا که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغول اموال و فرزندان نبوده اید بل ظننتم بلکه گمان بردید ان لن ینقلب
الرسول که باز نگردد پیغمبر و المؤمنون و رجعت نکنند مؤمنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود ابدا هرگز بلکه
مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل کرده اند و زین ذلک و آراسته شد آن گمان یعنی شیطان یاد استیصال
پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدای
باطل شود و ملت اسلام برافتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد
عقیده و بدنیت و من لم یؤمن بالله و هر که نگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول
نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین مر کافران را سعیرا آتشی افروخته و لله ملک السموات
والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین یعنی تمام امور علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست یغفر
می آمرزد گناهان بزرگ را لمن یشاء مر هر کرا بخواهد و یعذب و عذاب میکند بگناه خود من یشاء هر کرا اراده
بکند و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان بر ایشان سیقول المخلفون
زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم
الکلام که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است لتاخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را
نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز
گشت و در محرم سنه سبع بغزو خیبر توجه نمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر
ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد جماعت متخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم با شما
در خیبر آییم یریدون میخواهند متخلفان ان یبدلوا که تغییر دهند کلام الله سخن خدا را یعنی حکم او را که فرمود

که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی تا ما بر من نیاید
کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از آنکه شما با پیش از آمدن بمدینه فسیقولون پس زود باشد
که گویند بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید بما تا در غنیمت شریک شما نشویم و چنین است که متخلفان میگویند بل
کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندکی چیزی را قل للمخلفین بگو مر این باز پس ماندگان من الاعراب
از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت
که اهل یمامه اند از تابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شوند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا هوازن
و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی حنین حرب کردند گفته اند مراد اهل فارس و روم اند و مختص آنکه
شما را بجنگ مردم محارب باز خواهند خواند که تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را او
یسلمون یا مسلمان شوند اگر از قوم مشرک یا مرتد اند حکم ایشان قتلست یا اسلام اگر غیر ایشانند قتال است
یا جزیه فان تطیعوا پس اگر فرمان برید و بگروید که خواننده شماست بقتال آنگروه یؤتکم الله بدهد خدای شما
اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بروید
کما تولیتم همچنانچه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند شما را عذابا
الیما عذابی دردناک در حق متخلفان این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه بترسیدند که با وجود عجز
و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا ما را حال چه باشد این آیت آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا گناهی که بحرب نرود
ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ گناهی که از جهاد تخلف کند ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار گناهی که بجنگ نرود
ومن یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدای و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات در آرد خدای او را
به بهشتها و آن جنان بوستانها که پیوسته میرود تجری من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها و من یتول و
هر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول یعذبه عذابا الیما عذاب کند او را خدای عذابی که درد آن
و الم آن منقطع نشود و آن عذاب حرمانست چه بمخالفت امر خدا از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول
از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان بیت سوز دوزخ محرومیم که هیچ عذاب
دنیوی بود مانم چون عذاب حرمان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بحدیبیه نزول
فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و اراده حرب ندارد اهل
مکه خراش را از در آمدن و سخن کردن منع کردند آنحضرت عثمان را بفرستاد و او را در مکه نگاه داشتند
و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد نفر
تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درختی سمره نشسته
بود و درین کتاب آورده که چون در زیر شجره سمره قرار گرفت شاخهای آن بر پشت مبارک فرود آمد عبدالله بن مغفل
رضی میگوید که من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک دور میداشتم

بیعت کردن بمرگ و قتل و اگر مطلقا گویند بیعت نمودند آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که شما امروز بهترین
اهل زمینید و در معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که بدوزخ نرود یکی از آنها که در
تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه میفرماید
لقد رضی الله بتحقیق که خدای خشنود گشت عن المؤمنین از گرویدگان اصحاب اذ یبایعونک در وقتی که بیعت کردند با تو
تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس بدانست خدای ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و صدق و وفا
فانزل السکینة فرو فرستاد آرامش علیهم برایشان واثابهم و پاداش داد ایشانرا فتحا قریبا فتح نزدیک که فتح
خیبرست یا مکه یا هجر ومغانم کثیرة و غنیمتهای بسیار از زمین و نقود و عقار و ضیاع یاخذونها که بگیرند
آنها را وکان الله و هست خدای عزیزا غالب و غلبه دهنده دوستان حکیما حکم کننده بمغلوبیت دشمنان
وعدکم الله وعده کرده است خدای شما را اکنون مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم و دیگر دیار
و اکناف عالم تأخذونها فرا میگیرید آنرا تا قیامت فعجل لکم پس تعجیل فرمود برای شما هذه این غنیمت
خیبر وکف و باز داشت و کوتاه کرد ایدی الناس دستهای مردم را یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشان را که بنی اسد و
غطفان بودند عنکم از شما تا حلفاء یهود ترسیده بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا
شما سالم مانید ولتکون و تا باشد آن غنیمت آیة للمؤمنین نشانه مر مؤمنان را بر راستی وعده و صدق قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بفتح خیبر یا صدق قوله لتدخلن و در وعده غنائم ویهدیکم و راه نماید شما را صراطا مستقیما بر راهی راست که
توکلست و مستوثق بودن بفضل الهی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی در باب سیر رحمهم الله بر آنند که
چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده الهی بفتحا قریبا کار ساز
حرب خیبریان فرموده با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منازل صهبا
براه مرجب روان شده سحری بود که انعطاف وادی حرض میان قلعهای خیبریان در آمد و ایشان بی خبر از
قلعها بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع روی بعمارات و مزارع خود کرده داشتند بر سر شدند که ناگاه لشکر
اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والخمیس روی بحصارها نهادند و آنحضرت فرموده که الله اکبر خربت
خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند مسلمانان
اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شده بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن عمر
مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم فتح کرد و بعد نطاة و شق را و بعد از آن حصن صعب بن معاذ
متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد قلعه و اطعمه ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره
حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلی الله علیه و سلم صداع عارض شد و خود سواری نتوانست
فرمود و قلعه بغایت محکم بود آنجا حرب فراوان وقوع یافت و بآخر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت
در آن قلعه مرحب خیبری کشته و در آهنین بر کنده سپر خود ساخت و یهود زنهار خواستند و غنائم بسیار

بدست صحابه افتاد و گویند ابو الحقیق [illegible] حضرت را زهر داده بود بره زهر آلود و بادی معجز آمده که یا
رسول الله از من مخور که مرا زهر آلوده اند بیت ز خوان معجزه او [illegible] حدیث بره بریان شنو که یا [illegible]
واخری و وعده کرده شما را خدای غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لم تقدروا علیها قادر نشده اید بر
آن و نیافته اید آنرا قد احاط الله بها بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای بآن مراد غنائم هوازنست یا ملک فارس و روم
و شام و مجاهد گوید که مراد فتحها که تا قیام قیامت مسلمانان را دست دهد وکان الله و هست خدای علی کل شیء قدیرا
بر همه چیزها [illegible] توانا ولو قاتلکم و اگر قتال کنندی با شما در حدیبیه الذین کفروا آنانکه کافر شدند
از اهل مکه و صلح نکردندی لولوا الادبار هر آینه بر گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثم لا یجدون پس نیابند
ولیا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد ولا نصیرا و نه یاری که ایشانرا معاونت کاری نماید سنة الله سنت نهاده است خدای سنت
نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است من قبل پیش ازین از آنان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غلبه کرده اند
ولن تجد و نیابی تو لسنة الله سنت خدای را تبدیلا تغییری هر چه در ازل مقرر و مقدر شد لا محاله کاین خواهد
شد و دست تصرف هیچ کس در تغییر و تبدیل صفحات آن نخواهد کشید نظم تغییر بحکم ازلی راه نیابد
تبدیل بفرمان قضا کار نباید در دایره [illegible] باسر قدر چون و چرا کار نیاید آورده اند که
که آنحضرت در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند و شبیخون آورده
بودند که صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله علیه و سلم ظفر کرده ایشانرا گرفتند و آنحضرت ایشانرا آزاد
کرد آیه نازل شد که وهو الذی و اوست خداوندی که از محض کرم کف ایدیهم باز داشت دستهای کافران
از شما یعنی صلح کردند وایدیکم عنهم و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان ببطن مکة در وادی مکه یعنی حدیبیه
من بعد ان اظفرکم پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت علیهم بر ایشان مراد آن هشتاد تن اند وکان الله و هست خدای
بما تعملون بآنچه میکنید از مقاتله با کفار [illegible] بفرمان خدای و رسول و از آنکه دست باز کشیدید و میکنید بجهت تعظیم خانه
خدا بصیرا بینا و شما را بدان جزا خواهد داد هم الذین کفروا ایشانند آنانکه کافر شدند وصدوکم و باز داشتند شما را
عن المسجد الحرام از طواف مسجد الحرام والهدی و منع کردند آنرا نیز که از برای قربان آورده بودید معکوفا در حالتی
که باز داشته شده بود ان یبلغ از آنکه برسد محله بجای او که مکان نحرات یعنی منا خاص یعنی آنست که کفار که
بسبب آنکه شما را از حرم منع کردند و قربانها بجای او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن با شما [illegible]
سال [illegible] ایشان باز میدارد [illegible] جهت کرده که در مکه هستند ولولا رجال مؤمنون و اگر نبودندی مردان
گرونده ونساء مؤمنات و زنان باور دارنده در مکه که شما لم تعلموهم ایشانرا ندانسته اید و آن هفتاد و دو مرد
و زن بودند که کمان ایمان کردندی حق سبحانه فرموده که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا نمیدانستید
ان تطؤوهم [illegible] ایشان [illegible] مشرکان مخلوط اند [illegible] اگر نه آن بودی که شما ایشانرا در
قتال پایمال کردید [illegible] هلاک ساختید فتصیبکم پس برسد شما را منهم از جهت هلاک ایشان معرة

یعنی غزو ایشان بقتل مؤمنان با اموال چون کفارت و دیة بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤهم یعنی ایشان را بکشید
ناکرده انید هرآینه باد دست شما را کوتاه کرد از ایشان پس منع کرد بر شما دار قتال اهل مکه تا نگاه داشته باشد
واین برا آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از اهل مکه
توفیق دیادن بخیرات و گفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کفار و دور بودندی
لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هرآینه عذاب بیکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک
بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند در دل آنانکه کافر شدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود
الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت که منع کردند از دخول مکه یعنی با یکدیگر
گفتند که محمد را با یاران او در مکه نیکذاریم چرا ایشان در بدر پدران و برادران ما را کشته اند
عزی که ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای سکینه
آرام و وقار خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ بر رسول خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا ... و بصلح راضی شدند
عمرو که باعث صلح بود ... بسم الله الرحمن الرحیم ... محمد رسول الله ... کند
وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ کلمه تقوی که کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه
یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه
وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن ... وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهر چیز دانا ... جمع
بعضی از صحابه گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله راست نشد و ... تقصیر
این آیه لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هرآینه راست کرد خدای ... رَسُولَهُ الرُّؤْيَا خواب ...
بِالْحَقِّ ... در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هرآینه درآیید بمسجد الحرام إِن
شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ... مُحَلِّقِينَ ... رُءُوسَكُمْ سرهای خود را
وَمُقَصِّرِينَ و چیننده کان موی ... لَا تَخَافُونَ ... پس
دانست خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا ... فَجَعَلَ پس ساخت ...
مِن دُونِ ذَٰلِكَ ... فَتْحًا قَرِيبًا فتح خیبر است
تا دل مؤمنان ... هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوند که فرستاد
رَسُولَهُ رسول خود را ... بِالْهُدَىٰ ... احکام وَدِينِ الْحَقِّ و دین درست
که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها ... احکام آن
... و گفته اند ... باشد ... بوقت
نزول عیسی باشد علیه السلام وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو ... محمد
عبدالله ... مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدایست وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی اند

مؤمنان أَشِدَّاءُ سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ مهربان و مشفقان با یکدیگر تَرَاهُمْ
ایشان را رُكَّعًا رکوع آورندگان سُجَّدًا سجود کنندگان ... اوقات مشغول نماز ...
که این مناقب ... مخصوص ...
... صفت
...
... صفات ...
... طاعات و عبادات ...
... يَبْتَغُونَ ... فَضْلًا
مِنَ اللَّهِ از خدای ... وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سِيمَاهُمْ
ایشان فِي وُجُوهِهِمْ در روها ایشان ظاهر بود مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده ...
...
...
... ذَٰلِكَ ... مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ
در کتاب موسی علیه السلام ... وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ و صفت ایشانست در انجیل ...
در کتاب عیسی علیه السلام ... كَزَرْعٍ ... أَخْرَجَ شَطْأَهُ ...
فَآزَرَهُ ... فَاسْتَغْلَظَ ...
فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ ...
... يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ ...
... لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که
... وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... مِنْهُم ... مَّغْفِرَةً
آمرزش وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزد بزرگ

سورة الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تُقَدِّمُوا ... بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ...
... وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای ...
... إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ ... عَلِيمٌ ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ ... فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ...
... وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ

حجرات

را بحجرات را بیخ اورا بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا خواندن بعضی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز
خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید
بلکه یا حبیب الله و یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهاء شما بسبب این جرات وانتم
لا تشعرون و شما ندانید که عملهاء شما حبط شده بترک ادب بجهت آنکه گفته اند من ترک الادب رد عن الباب [illegible]
طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد بیت نگاه دار ادب در طریق عشق و بدان که گفته اند طریقت تمام او ادب است
آورده اند که ثابت بن قیس در سمع ثقیل بود مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند سخن گفتی چون این
آیت نازل شد در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بحضرت رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت
یا رسول الله در گوش من گرانی هست و من در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عملم حبط شده حضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود که ترا هیچ باکی نیست زندگانی بخیر و بمیری بخیر و شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنودم بدین
بشارت و هرگز آواز در حضور شما بلند نکنم آیت آمد که ان الذین یغضون اصواتهم بدرستیکه آنانکه فرو میدارند آواز خود را عند
رسول الله نزدیک رسول خدای و ادب بجا آورده سخن میگویند اولئک آن گروه الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدای
قلوبهم دلهاء ایشانرا للتقوی برای تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است [illegible] دلهاء ایشانرا و آن
یعنی پاک کردنست چنانچه زر را در کوره نهند تا غش آن بسوزد و طلای خالص بماند گویند این زر آزموده است لهم
در بوته امتحان کرم [illegible] که بخشش بی سابقه [illegible] پاکیزه دلانراست مغفرة آمرزش
گناهان واجر عظیم و مزد بزرگ آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستاده بود بجانب احیاء عرب
[illegible] و آن سریه اسیری چند بمدینه آورده بودند و بیاد بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن
بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند وقت نیم روز بود و حضرت صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بود
ایشان بدر یکی از حجرات طاهرات بیرون آمدند و آواز برآوردند که ای محمد بیرون آی تا ما اسیران را بسازیم آخر حضرت
بیدار شد بیرون آمد یکی را از ایشان حکم ساخت و اکثر حکم کرد که نصف اسیران آزاد کرد و نصف [illegible] حضرت همچنان
کرد و آیت آمد که ان الذین ینادونک بدرستیکه آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از پس حجرها یا از جانب آن اکثرهم بیشتر ایشان
لا یعقلون در نمی یابند [illegible] مراعات ادب نمی نمایند ولو انهم صبروا و اگر ایشان صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون
آیی تو الیهم بسوی ایشان لکان هر آینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران آزاد کردی والله غفور و خدای
آمرزنده است که آن کسی را که از ایشان توبه کند رحیم مهربانست با اهل ادب که تعظیم سید [illegible] میکند چه ادب جاذب
رحمت است و حرمت جالب نعمت بیت سرمایه ادب بکف آر [illegible] آنراکه هست حرمت و ادب [illegible]
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات
ایشان فرا گیرد میان ولید و ایشان در جاهلیت عداوتی واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت
دیرینه گذشته طرح محبت بجهه انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او

پنداشت که بمقاتلت او بیرون آمده اند بازگشته نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل
من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد و فرموده که
ایشانرا احتیاط تمام بجای آرد و تعجیل ننماید خالد برفت و [illegible] ایشان دوان کرد تا تجسس احوال ایشان نماید
دید که بانگ نماز میگویند و جماعت میگزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است و از آنجا بازگشت و حال
بعرض حضرت رسانید آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان ان جاءکم اگر بیاید بشما فاسق دروغ گوی بیرون رفته
از فرمان خدای بنبأ بخبری یعنی خبری موحش یا خبری که موجب تالم خاطر گردد فتبینوا پس تفحص کنید و نیکو
دریابید ان تصیبوا تا نرسانید گزندی قوما بگروهی بجهالة بنادانی یعنی گمان برید که کافر شدند و با ایشان حرب
کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید نادمین پشیمان
یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بشما ظاهر گردد واعلموا ان فیکم و بدانید
که در میان شماست رسول الله فرستاده خدای یعنی تعظیم او اقتضا میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت
او عرض نکنید لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود و پیغمبر برای شما کار کند فی کثیر
من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید ولکن الله و لیکن خدای حبب دوست
گردانیده است الیکم الایمان بشما گرویدن را و زینه و آراسته است ایمانرا فی قلوبکم در دلهاء شما و کره و مکروه گردانیده
است الیکم الکفر بشما پوشیدن حق را والفسوق و بیرون رفتن از دائره راستی والعصیان و نافرمانی کردن اولئک
آن گروه که بصفات مذکوره متصف باشند هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فضلا
برای تفضیلست من الله از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته و نعمة و نعمتی از حضرت او والله علیم و خدای داناست
بصدق و کذب مخبران حکیم محکم کار است در امور [illegible] و از حکمتهاء اوست که تحقیق اخبار بفرماید که
از خبرها نادرست انواع فتنهها زاید بیت هر که سخنان شبهه انگیز مگو وان راست که هست فتنه انگیز مگو
خاموش گر از جاده بداری سخن هرچند [illegible] شور و تیز مگو آورده اند که میان عبدالله بن رواحه رضی الله عنه
و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله رفت و میان [illegible] که از قوم جماعه بمدد آمدند و میان
ایشان [illegible] زشتی و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وان طائفتان و اگر دو گروه من المؤمنین از گروندگان
اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا پس اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کردن ایشان
بحکم خدای فان بغت پس اگر ستم کند و افزونی جوید احدیهما یکی ازان دو طایفه علی الاخری بر آن دیگری و از صلح
عدول نماید و بفرمان خدای راضی نبود فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن گروه که ستم میکند حتی تفیء تا باز
گردد الی امر الله بحکم خدای و رجوع کند فان فاءت پس اگر باز گردد آن طایفه باغی با حق و ترک ستم نموده
احکام شرع را منقاد شود فاصلحوا بینهما بالعدل پس اصلاح کنید میان ایشان براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه
را [illegible] نماید واقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله بدرستیکه خدای یحب المقسطین دوست

بسیار عدل کنندکان داکه در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند جه مدار ملک و دین بر عدلست بیت
عدل آمد باشکوه جان فزای • عدل شاه ظل ایست ملک آرای • عدل کن تا که در ولایت دل • در پیغمبری زند عادل
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان برادرانند مر یکدیگر را در دین جه منتسبند باصل واحد که آن ایمانست بموجب
پس صلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ میان برادران شما هر گاه که نزاع و شقاق واقع بود و تخصیص اخوین بذکر جهت
آنکه اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد اینها اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید آورده اند که جمعی از بنو تمیم
استهزا میکردند بدرویشان صحابه جون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنهم حق سبحانه آیه
فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ باید که افسوس نکنند و تمسخر ننمایند قَوْمٌ
گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ بر گروه دیگر عَسَى أَنْ يَكُونُوا شاید که باشند افسوس کرده کان خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندگان
و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه را رضی الله عنها بیهودیه عیب کردند حق سبحانه
فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ از زنان دیگر عَسَى أَنْ يَكُنَّ شاید باشند ایشان خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر
از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از صحابه کرد که او را بنام مادر نسبت کرد وَلَا تَلْمِزُوا و عیب مکنید أَنْفُسَكُمْ
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را جه مؤمنان بمنزله نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده
باشد مصرع عیب هر کس که کنم هم بتو میگردد باز • و ابو عبد الله بن ابی حدرد را رضی الله عنهما کفت یا ابن یهودیه او در جواب فرمود
یا یهودی خدای تعالی امر فرمود که وَلَا تَنَابَزُوا و مخوانید یکدیگر را بِالْأَلْقَابِ بلقبهای نا خوش جنانجه یهود یا ترسا
کسی که مسلمان شده باشد ایشان را یهودی و نصرانی ملقب سازید یا مؤمن را فاسق و منافق خوانید بِئْسَ الِاسْمُ
الْفُسُوقُ بد نامیست که یاد کردن بفسوق جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از قبول ایمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ و هر که
توبه نکند از تنابزات فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی
و عتاب پادشاهی میآرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اجْتَنِبُوا پرهیزید و بکنار باشید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ
بسیاری از گمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستی که بعضی از گمان إِثْمٌ بزهست و گناهیست که بران مترتب میشود و باید دانست
که گمان جهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مؤمنان و در خبر آمده که ان حسن الظن
من الایمان دوم حرام و آن گمان بدست بخدا و مؤمنان و آنکه موجب اثم شود سوم مندوب الیه و آن
تحری باشد در ارتفاع قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه جهارم مباح و آن ظنیست در امور دنیا
و مهمات معیشت در صورت بد کمانی موجب سلامت و انتظام معاملات و از قبیل حزم شمرده اند که قیل
نظم بد نفس مباش و بد کمان باش • وز فتنه خلق در امان باش • آورده اند که دو کس از صحابه رضی الله عنهم
در بعضی اسفار سلمان را نزد پیغمبر فرستادند و از وی طعامی طلبیدند و حضرت صلی الله علیه و سلم باسامه رضی
حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ طعامی نیست و سلمان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در

وی کفتند سلمان را بجاهی فرستادیم که اگر بجاه سمیحه رود آب خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه
داشت که طعام یا نه ما بخورد و دیگر روز که نزد حضرت آمدند فرمود که جیست آن سرخی کوشت که در
دهان شما می بینم کفتند که ما کوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که کوشت خورده اید و میکویم که شما [illegible]
و اسامه را یاد کردید وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید جنانجه در کار اسامه بدکمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ
و باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را جنانجه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که در غایبانه کسی سخنی
کویند که اگر بشنود آزرده کردد [illegible] پس غیبت بزرگ [illegible] أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست
دارد یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ کوشت برادر خود مَيْتًا در حالتی که مرده باشد آن برادر
آن نتوان برد فَكَرِهْتُمُوهُ پس کراهت دارید آنرا و نخورید پس همجنان که کوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید
بیت [illegible] از کوشت مرده کان غذا ساختند • و اکنون [illegible] ساختند • وَاتَّقُوا اللَّهَ
خویش شناختند است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدا قبول کننده
توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه باز ایستند از غیبت کردن آورده اند که در روز فتح
مکه جون رسول خدا بلال را فرمود که بر بام بیت الحرام رفته اذان گفت بعضی از مشرکان که در غیبت [illegible]
از صحابه آن بود که آیا محمد غیر از این کلاغ سیاه مؤذنی نیافت و در نسب او قدح کردند آیه آمد که
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریده ایم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى از مردی و زنی که آدم و حوا اند و جون
اصل همه یک پدر و مادر باشد پس نسبت تفاخر کردن و در نسب طعن زدن هیج وجهی ندارد • الناس من جهة التمثال اکفاء
ابوهم آدم والام حواء • و نعم ما قال بیت [illegible] • اند [illegible]
[illegible] • جون که ما اصل یک آدم و حوا اند • و اکر [illegible]
شعوب و بعضی بطون [illegible] تا تعارف [illegible] جنانجه میفرماید که وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و کردانیدیم شما را شعبها
یعنی جماعتی عظیم منسوب باصلی واحد وَقَبَائِلَ و قبیلها منشعب از شعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را
کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله تمیز میشوند جنانکه [illegible] تمیمی از [illegible] قرشی و باید دانست که شعب
مشتمل است بر قبائل جنانجه مثلا خزیمه شعبیست مشتمل بر جند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمارها
دارد جنانجه قریش عماره ایست از کنانه و عماره بر بطون جون قصی بطنیست از قریش و بطن بر افخاذ
جون هاشم که فخذیست از قصی و فخذ بر فصائل جون عباس از هاشم و بعد از آن فصیله باشد و از آن [illegible]
جون بنی العباس و گفته اند شعوب از عجم باشند و قبائل از عرب و قول آنست که شعوب از عجمست و قبائل
از عرب [illegible] إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست جه
تقوی نفوس را بمرتبه کمال رساند و هر که تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل پیشتر الشرف بالعلم والادب
لا بالاصل والنسب بیت باادب باش تا بزرگ شوی • که بزرگی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست

باسل و نسب خبیر آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمدند اظهار کلمه شهادت میکردند و می
گفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند ما با اهل و عیال آمده ایم و اهل عرب با تو قتال کرده اند و ما قتال
نکرده ایم و از این سخن منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایمان خود حق سبحانه فرمود که قالت الاعراب
گفتند اهل بادیه از بنی اسد در قحط سال که آمنا ایمان آورده ایم قل لم تؤمنوا بگو ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار
بزبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نیست ولکن قولوا اسلمنا ولیکن گوئید که اسلام
آورده ایم و اسلام انقیاد است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان
و در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدای را
ورسوله و فرستاده او را باخلاص و از سر اتقان و عقیدت لا یلتکم کم نکند از خدای من اعمالکم از مزد کارهای شما
و کردارهای شما شیئا چیزی را تمام و کمال بشما رساند ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از بعضی
صادر شده باشد رحیم مهربانست بتوفیق چون ایشان انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان حقیقی الذین آمنوا آنانند
که ایمان آورده اند بالله ورسوله بخدا و رسول او بتخلیص دل و صفا نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بعد از
اقرار زبان وجاهدوا و جهاد کردند تحقیق ایمان خود را بجهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها خود که بجهاد یاران نفقه کردند و بدانها
ایشان سلاح خریدند و بنفسها خود که بمباشرت حرب گرفتار شدند فی سبیل الله در راه خدای اولئک آن گروه موصوف
بجهاد هم الصادقون ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان گروه آمدند سوگند خوردند که
ما مؤمن صادقیم این آیه آمد که قل بگو ایشانرا اتعلمون الله آیا خبر میکنید خدا را بدینکم بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید
بر ایمان والله یعلم و حال آنست که خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کواکب علوی وما فی الارض و آنچه
زمینهاست از حوادث سفلی والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده نشود پس ظاهر
و اخبار شما هیچ نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا بآنکه اسلام آورده اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید
بر من اسلامکم باسلام خود بل الله یمن علیکم بلکه خدای بر شما منت می نهد ان هداکم بآنکه راه نموده است شما را بایمان
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض
آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون بآنچه میکنید از اظهار ایمان و ابطان
نفاق

سورة ق مکیة خمس واربعون

بسم الله الرحمن الرحیم

ق حروف مقطعه جهت فرقست میان کلام منظوم و منثور رهنما الهدی فرموده که نثر را بجای تشبیب است مر نظم را
چه سامع بجهت استماع این حروف استعداد میکند و آنکه کلام که بعد از وی می آید منثور راستی منظوم پرورده باشد
این حروف فذلکه جلیه است که قرآن را شعر میگفتند و در این حروف بعضی گفته اند که نام اوست از نامهای خدای یا
نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارت بکلام قضی یعنی
بایستاد ای محمد … شیخ ابو اللیث رح فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و کوه قاف

نام کوهیست محیط کره زمین که حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای
یا بقرب باری که … بقرب … از آنان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوه قلب حبیب خود والقرآن المجید
و بحق قرآن بزرگوار که محمد او را بیان … مبعوث خواهند شد و کافران بعث منکر بودند بل عجبوا بلکه عجب داشتند
ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر منهم بیم کننده از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر
موضع ضمیر جهت تسجیل حال ایشانست بکفر هذا این که دعوت میکند محمد با رسالت شیء عجیب چیزی شگفت است و کار عجب
دیگر گفتند ائذا متنا آیا ما چون بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک … ما را … خواهند کرد و … روح ما با جسد ما
خواهد کرد ذلک این رد ما بحیات رجع بعید بازگشتی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان کرد قد علمنا
بدرستی که ما دانسته ایم ما تنقص الارض آنچه کم کند زمین منهم از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان
وعندنا و نزدیک ماست کتاب حفیظ کتابی نگاه دارنده مر تفاصیل اجزاء بدن ایشان که خاک شده آنرا میدانیم یا
نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان و اینها فراموش … پس اعاده ایشان
بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند و منکر شده اند بالحق
بقرآن راست و درست یا محمد لما جاءهم آنگاه که آمد بدیشان معجزه … وحجت الزام کرد فهم فی امر مریج پس ایشان
در کار شوریده اند بعضی بهم برآمده و مختلط گشته در شان قرآن گاهی آنرا سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه
در باره پیغمبر علیه الصلوة والسلام … و گاهی … افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران
بعث حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم بر سر ایشان که مظهر قدرت است کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم
طبقه طبقه وزیناها و بیاراستیم آنرا بستارها وما لها نیست مر آنرا من فروج هیچ شکافها و رخنها پس آنرا
چیزی برتر … شکاف و رخنه و شکاف و عیبی دلیل است بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت والارض مددناها
و زمین را باز کشیده ایم و گسترده و القینا فیها وافکنده ایم در وی رواسی کوههای بلند استوار پابرجای وانبتنا فیها
و رویانیدیم در زمین من کل زوج بهیج از هر گونه نباتی بهیج نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و آنچه کرده ایم تبصرة
از برای … بنظر اعتبار … وذکری و از برای یاد کرد لکل عبد منیب مر هر بنده بازگردنده
بخدای ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت فانبتنا به پس رویانیدیم
بمدد آن آب جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید و دیگر … دانه که …
آنست که بدروند چون گندم و جو و امثال آن والنخل باسقات و … درختان خرما بلند و بزرگ
لها طلع نضید مر آنرا خوشه … رزقا للعباد … واحیینا به و زنده کردیم … بلدة میتا زمین مرده …
ثمره … کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبر … بعرصه محشر …
شدن …

حیات بعد از ممات ذلک الخروج بیت کدام دانه فرو رفت که بر نیامد باز • چرا بدانه انسانت این گمان باشد • فرو شدن چو
بدیدی برآمدن بنگر • غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد • پس برای تسلی خاطر پیامبر که حزین بود از تکذیب اهل مکه فرمود
قوم لوط ... کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از ایشان ... قوم نوح گروه نوح
... و اصحاب الرس و اصحاب چاه ... و ثمود
قوم ثمود صالح را و عاد و قوم عاد هود را و فرعون و قوم فرعون موسی را و اخوان لوط برادران لوط
را علیه و اصحاب الایکة و قوم تبع و قوم تبع ... در سوره دخان ... کل کذب الرسل همه ایشان
تکذیب کردند ... فحق وعید پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید
... افعیینا بالخلق الاول آیا ما عاجز شدیم ... بل هم فی لبس من خلق جدید
در آفرینش ثانی ... منکر بعث و حشر ... و لقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را و نعلم و میدانیم
ما توسوس به نفسه آنچه وسوسه میکند مر او را بدان نفس او و نحن اقرب الیه و ما نزدیکتریم بوی از
حبل الورید از رگ جان وی ... کما قال ... بنده را ازو
از حبل الورید ... حبل الورید ... نحن اقرب الیه من حبل الورید •
... قرب حق ... چون ... بیت ... نظم قرب حق ...
قرب حق ... • قرب ... • قرب حق ... •
... قرب ... قرب ...
... قرب حق بنده را دو قسم است ... علم و قدرت ... حکم ... دیگر خواص ...

... نحن اقرب الیه من حبل الورید ... اذ یتلقی المتلقیان ...
آب ... که دو فرشته ...
... خود باشد ...
... نظم ... عن الیمین و عن الشمال قعید ...
... ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید ...
... مگر نزد او نگهبانی بود حاضر
... رقیب ... عتید ...
... و جاءت سکرة الموت بالحق ... ذلک ما کنت
منه تحید ... و نفخ فی الصور ...
... ذلک یوم الوعید ...
... و جاءت کل نفس معها سائق
و شهید ...
... لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک
غطاءک ... فبصرک الیوم
حدید ... و قال قرینه ... هذا ما لدی
عتید ... القیا فی جهنم کل
کفار عنید ... مناع للخیر معتد مریب
... الذی جعل
مع الله الها آخر فالقیاه فی العذاب الشدید

الشدید در عذابی سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید بار خدایا کاتب من دیو بر من مسلط
بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند تا انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بود
ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من گمراه نکردم او را و در بادیه او را نرسانیدم و لکن کان و لیکن بود فی ضلال
بعید در گمراهی دور و دیو را دانان باز نگشت قال گوید حق سبحانه لا تختصموا مخاصمه مکنید لدی نزد من که هیچ فایده
برو خصومت مترتب نیست وقد قدمت و بدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود و بر
السنه رسل خود و خلاف آن هیچ محتمل نماند و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده نشود سخن
لدی نزد من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل آن راه نیابد وما انا بظلام للعبید و نیستم ستم کننده مر بندگان را که خود
کی بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یوم نقول یاد کن روزی که گوییم بخدای در حضرت خود بعد از آنکه گوییم لجهنم
مر دوزخ را هل امتلأت آیا پر شدی که وعده کرده ام که تو را پر سازم از کافران و جن و شیاطین خدای این گوید و تقول
هل من مزید و میگوید دوزخ آیا هیچ زیاده هست این استفهام است یعنی سوال از زیاده کند حق سبحانه و ملائکه
بوی فرستد تا پر شود و در آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط آن قدم حق را بود که واکشد
غیر حق خود که گناه کند و آنکه زاهد بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید
که پر شدم و زیادتی گنجایش نیست وازلفت الجنة و نزدیک کرده شود بهشت للمتقین مر متقیان را غیر بعید
بهشت با ایشان نزدیک بوده و در این جزالان باشد که ایشان را بهشت بر براد و بهشت را بر ایشان نمایند و
سازند و نعیم هر یک بنظر در آورند تا لذت یغفل ایشان پس گوید خدای هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شد
بودید در دنیا و این را آماده کردیم لکل اواب مر هر باز گردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز
گشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت
یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود که در هر نفسی از حق تعالی غافل نباشد بیت
اگر تو باری ادی پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس و اینکه بندید در هر دو عالم گر نیاید دمی
غلام من خشی الرحمن هر که بترسد از خدای بالغیب و نادیده و پوشیده یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد و گفته اند
و آنکه را یک باشد وجاء بقلب منیب و بیاورد دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت
نفس پس فرشتگان را گویند ادخلوها در آیید در بهشت بسلام بایمنی و سلامت یا تحیت یافته بسلام خدای و
فرشتگان ذلک این روز یوم الخلود روز بقای جاودانیست یعنی دیر نزول مرگ نباشد لهم مر اهل بهشت راست ما یشاؤن
آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فیها در بهشت ولدینا و نزدیک ما مزید زیاده هست از آنچه بخواهند
و اکثر بر آنند که مراد از مزید رویت است وکم اهلکنا و بسیار از کسان که هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم
من قرن از اهل قرنهای گذشته هم اشد منهم ایشان سخت تر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوت چون عاد
و ثمود فنقبوا پس راه بریدند فی البلاد در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند در شام و بسیار بجست

آوردند هل من محیص هیچ بوده ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای هیچ قضا ایشان را از مرگ هیچ جز روشت
گریوایشان نگرد ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد در این سوره لذکری هر آینه پندی و یادکردیست لمن کان
له قلب مر کسی را که باشد مر او را دل متفکر در حقایق اخبار و یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده یعنی دل از شغلها
تفکر فرماید که موعظت قرآنها در دل بسیاید حاضر باخدای که طرفة العینی غافل نشود او القی السمع یا بکه که القا سمع کند
یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وهو شهید و او حاضر باشد در وقت استماع تا فهم معانی آن کند و گفته اند
آورده که صاحب قلب مومن عارفست و شهید مومن اهل کتاب که گواهی دارد بر نعت محمد صلی الله علیه و سلم
خواجه قدس سره فرموده که القا سمع در وقت شنیدن امتحان بود که گوییا از پیغمبر میشنود پس در فهم بالاتر رود
و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس بهره بالاتر رود و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که این سخن تمام است و در روح قرآن گواهست و آن لفظ شهید است و شهید آن را گویند که حاضر
باشد آن گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از خبر میشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رضی
منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم او شنودم ولقد خلقنا السموات والارض و بدرستی که ما پیدا کردیم آسمانها
و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست فی ستة ایام در شش روز از یکشنبه تا شنبه وما مسنا و نرسید ما را
در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنج و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد و آورده اند که یک
بار که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استماع استراحت یوم السبت سرخ شد این آیه آمد که فاصبر پس شکیبایی کن
علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهود و یا در سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه درباره تو ایشان یاد کرده اند چون
نسبت سحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک و ولد وسبح و نماز گزار بحمد ربک
با بروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وقبل الغروب و پیش از فرو شدن
وی که نماز پیشین و نماز دیگر است ومن اللیل فسبحه و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وادبار السجود
و نماز گزار پس از سجدها امام زاهد از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت بعد از نماز شام
و گفته اند قرائت بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات واستمع و گوش فرا دار و بشنو ندا را یوم ینادی المناد روزی که
ندا کند منادی یعنی اسرافیل علیه السلام من مکان قریب از جایی نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین
بآسمان نزدیکتر است با آسمان و گفته اند که از قرب بمعنی آنست که آواز او همه جا برسد و از هیچ موضع دور
نبود و ندا و خبرات که اسرافیل را پیدا آید چون انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزه و ای گوشتهای از هم ریخته
و ای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای قضا جزا یوم یسمعون الصیحة روزی که بشنوند صیحه بعث
که نفخه ثانیه است بالحق بآنچیزی که حق است یعنی بعث و گویند شنوند که از ذلک این روز یوم الخروج روز بیرون
آمدن است از قبور انا نحن بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم و نمیت و میرانیم
ایشان را در دنیا والینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره مر که برای حساب زنده سازیم یوم تشقق الارض

یاد آورده و نیز آنکه از زمین دور شود عَنْهُمْ از ایشان یعنی مردگان پس چون از آن بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان
بسوی دعا کننده ذَٰلِكَ آن احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست و برانگیختنی عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم
بِمَا يَقُولُونَ بانچه میگویند کافران از انکار رفات و افترا در حق تو و سخنان بیهوده درباره تو وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ
بِجَبَّارٍ برایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشانرا بایمان داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ
وَعِيدِ کسی را که ترسد از وعید من چه پند گرفتن بدان خاص ترسکاران

سورة الذاريات مكية ستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میفرماید بپراکنده کنندگان
یعنی بادها که پراکنده کنند خاک را و غیر آن پراکندنی و از مکانی جدا کنند یا ملائکه که برانگیزندگان بادها
فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها که باران گران باشند فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا پس روندگان
رفتنی بآسانی یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار
فرشتگان که تقسیم امور از مطر و ارزاق و غیر آن متعلق بایشانست و گفته‌اند مراد چهار فرشته مقربند که
هر یکی بعملی نامزد شده‌اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیا
و اختصاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب این قسم إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده‌اید از بعث و حشر
و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هرآینه راست و درست است و در آن هیچ خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ و بدرستیکه
جزا و حساب هر دو بودنیست [illegible] وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند بآسمان که خداوند زینت و استحکام
یا بافتگی یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر ایشانست و در بیان
این [illegible] آسمان هفتم است و جواب قسم [illegible] إِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای اهل
مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هرآینه در گفتار مختلفید در حق پیغمبر گاهی شاعرش میگوئید و گاهی ساحر و دیوانه
کاهن [illegible] و در قرآن مختلف [illegible] اساطیر الاولین میگوئید
يُؤْفَكُ عَنْهُ گردانیده شود از ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردانیده شده است در علم خدای بحکم قضا
از ایمان و قرآن یعنی هرکه در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هرآینه محروم است
[illegible] قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شد [illegible] دروغ گویان
اصحاب [illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible]
لعنت کرده [illegible] الَّذِينَ هُمْ دروغگویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت سَاهُونَ غافلان
از امر آخرت يَسْأَلُونَ أَيَّانَ میپرسند [illegible] يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای [illegible]
یاد کرده [illegible] يَوْمَ هُمْ
روزی که ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشانرا

گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا الَّذِي این آنچیز است که كُنْتُمْ بودید شما در دنیا که بان یعنی بدیدن
آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و معصیت
در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ و چشمها روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر انهار روان
آخِذِينَ فرا گیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیز را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان
از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران
کردار كَانُوا قَلِيلًا بودند که اندکی از شب مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ خواب میکردند یعنی اکثر شب بعبادت مشغول بودند
[illegible] که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گذارده‌اند و از زهاد [illegible]
[illegible] نماز گذارده و در اول یا در وسط یا در آخر آن و اشراف آنست که خواب نکرده تا نماز خفتن ادا کنند
و وقت آرام دراز کشیده وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و بوقتهای سحر ایشان طلب آمرزش کنند یعنی با وجود خواب
اندک و طاعت بسیار چون طلیعه صبح ظاهر شدی استغفار کردندی [illegible]
اشتغال [illegible] طاعت ناقص [illegible] نبوده
وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بود لِلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ و بی‌بهره را محروم
که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان
رسد یا فقیری که بدختران [illegible] بود یا مملوکی که خداوند [illegible]
کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی
لِلْمُوقِنِينَ مر گروهی [illegible] در بعضی آیات [illegible] که انواع جواهر از آن استخراج میکنند و نباتات از
بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین
اختلاف اجزا در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینید استفهام
بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز
نباشد که [illegible] در نهاد شما بوده و با وجود آن [illegible] حسن ترکیبات خوش و منظرهای دلکش
و [illegible] و استنباط صنایع مختلفه و استکمال کمالات متنوعه [illegible] مذکور است که هر کس
این آیتها در نفس خود و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد [illegible]
بیت
نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی . مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی . تو ز چشم
خود نهانی تو کمال خود چه دانی . خود را تصرف بدون آر که تو ترجمان حقایقی
وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ و در آسمانست روزی شما
یعنی اسباب روزی که باران است یا تقدیر روزی مکتوبست در لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در
چهارم آسمانست وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده‌اند از ثواب چه بهشت و نعیم در آسمان هفتم
نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه آنچه مذکور شد

ان امر روزی و ثواب هر آینه واقع است مثل ما انکم تنطقون مانند آنکه شما سخن میگویید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن
گفتن خود شک نیست در وعده ما در رزق هل اتاک آیا رسید بتو سخن آمد بتو حدیث ضیف ابرهیم سخن مهمانان ابرهیم علیه السلام
یازده فرشته بودند که برای هلاک قوم لوط علیه فرود آمدند در شکل آدمیان که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و دردائیل علیهم السلام المکرمین مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزد ابرهیم علیه که بنفس خود قیام فرمود بخدمت
ایشان چون در آمدند مهمانان علیه بر او یعنی بر ابرهیم فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم بر تو سلاما سلام کرد و قال گفت ابرهیم
علیه سلام سلام بر شما قوم منکرون گروهی اید ناشناخته یعنی هرگز چون شما قوم ندیده ام در صورت
و قامت شما بگویید چه کسانید گفتند مهمانانیم فراغ پس مایل گشت ابرهیم الی اهله بسوی اهل خود و پنهان از ایشان
که کجا میروند فجاء بعجل سمین پس آورد گوساله فربه بریان کرده فقربه الیهم پس نزدیک گردانید آنرا سوی ایشان
چون ایشان دست بدان دراز نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمیخورید یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فاوجس
پس در خاطر گرفت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی دل ابرهیم ترسید که اگر ایشان از دشمنان باشند و قصد
کنند چه در آنوقت که مهمان مایل نشدی طعام وی نخوردی چون ملائکه آثار خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف
گفتند مترس که ما فرستادگان خدایم ابرهیم علیه فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید تا از این گوساله را
کشتم و از مال خود جدا نکردم جبرئیل علیه پر خود بر آن مالید زنده شد بر جست و فریاد کنان دوید بجانب مادر
نهاد ساره رضی الله عنها در پس پرده ایستاده این حال مشاهده نمود و ابرهیم علیه از آن حال متعجب بود فرشتگان
دیگر باره آغاز سخن کردند وبشروه و بشارت دادند بوی بغلام علیم بپسری دانا یعنی خواهد بود پسری که اسحق نام او است
که چون بلوغ رسد عالم بود فاقبلت امرأته پس روی نهاد زن او ساره که ایستاده بود فی صرة در صیحه و بانگ
افسلا القیلا اولکلا بود در لغت ایشان که وقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها
روی خود را چنان زنان در وقت تعجب کنند وقالت و گفت آیا زاید عجوز عقیم پیرزن نازاینده قالوا کذلک
گفتند فرشتگان که همچنین بشارت داده ایم قال ربک گفته است خدای تو ما از قول او خبر داده ایم انه هو الحکیم
که او حکم کننده است بمقتضی العلیم داناست بمقتضی تو و هر که حکیم کارهای او و هر آینه قادر باشد بر اصلاح نظم
که کار تو دانا بود بر اتمام آن هم توانا بود بعد در گفتن ده کس سوی کسی مراد در خوش ولد چون که
چون ابرهیم علیه دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بر این جهت جز بکاری عظیم نخواهد بود
قال گفت فما خطبکم چیست کار عظیم شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا
گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بهلاک کردن گروهی گناهکاران یعنی که ایشان
جرم بسیار کرده اند در ما آماده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زود
کردن ایشان حجارة من طین سنگها از گل یعنی خاک سنگ شده که پخته باشد آجر مسومة سنگها نشان کرده شده
عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین برای از حد برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها

معلم بود خطوط سیاه و سفید نام هر کس بسنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از
هلاک ایشان فاخرجنا من کان فیها پس بیرون آوردیم از آنها که در شهرها دیگر بودند در میان سنگباران هلاک شوند
و چون ابرهیم علیه معلوم فرمود که بتعذیب میروند هلاک کردن قوم لوط دل مبارک وی بجهت برادرزاده
متاثر شد که آیا حال لوط در آن بلا چگونه گردد ملائکه گفتند هم لوط و دختران او نجات خواهند یافت
پس ما بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در ده بهها من المؤمنین از گرویدگان فما وجدنا پس
ما نخواهیم یافت فیها در آن قریها غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه و دختران او
و کفر اکثر از آن قوم بلوط ایمان آورده بودند در مدت بیست سال وترکنا و بگذاشتیم فیها در دیه ها آیة
علامتی از عذاب للذین برای آنانکه یخافون العذاب الالیم میترسند از عذاب دردناک و آن علامت آنها سیاه و
تقلیب دیار قوم لوط است وفی موسی و در قصه موسی نیز آیتی است و ترسندگان را اذ ارسلناه چون فرستادیم او را
الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فتولی پس برگشت فرعون برکنه
بجانب خود یعنی بسبب لشکر خود که معتمد وی بود بدان از خوانندگان اعراض کرد از ایمان وقال ساحر و گفت موسی جادو است یا
بنده خوارق عادت مینماید او مجنون یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعنه
بر موسی علیه دلیل کمال جهل او است چه او باید دو چیز متضاد طعن زده و متیقن است که سحر را عقل تام و دقت
دانستن و حذاقتی در فن او پیداست و با آنکه دیوانه زوال عقلست و کمال عقل و زوال آن متضاداند پس چون فرعون
برگشت از موسی و بر وی طعن زد و قوم وی با وی در آن متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم او را بغضب خود وجنوده
و لشکر او را فنبذناهم پس بیفکندیم ایشان را فی الیم در دریا یعنی غرق ساختیم وهو ملیم و فرعون مستحق
ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر وی طعن زدم بدین سبب گفت آمنت به وفی عاد
و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم
بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که ابستن نکرد درخت را و بر نیاورد ابرها ما تذر نگذاشت آن باد
من شیء هیچ چیز را که بگذشت علیه بر آن الا جعلته مگر آنکه گردانید آن چیز را کالرمیم مثل گیاه خشک شده
یا استخوان کهنه بریده وفی ثمود و در قصه قوم ثمود نیز آیتیست مر خائفان را اذ قیل لهم چون گفته شد ایشان را
بعد از کشتن صالح علیه دعقر ناقه که تمتعوا برخورید از زندگانی خود و تمتع گیرید از عمر حتی حین تا هنگام عذاب
که بعد از گذشتن سه روز خواهد شد فعتوا پس سر کشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال
نکوشیدند فاخذتهم الصاعقة پس فرو گرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وهم ینظرون و ایشان نظاره
میکردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل است چنانچه قبل از این گذشت فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام بر خواستن
که از اثر عذاب ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که بگریزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام
نمایند با صلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما یا

دهندگان مرسلین کو راه ... منع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را من قبل پیش از قوم عاد و ثمود انهم کانوا
بودند کسی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء بنیناها
و آسمان را بنیاد کردیم بأید بقوت و گفته اند قوت و کرم آفرینش آن را اشتیم وانا لموسعون و ما توانایم بر بنا آن
یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه ... آسمان را والارض فرشناها و بگسترده زمین را فنعم
الماهدون پس نیکو گسترانندگانیم ما ومن کل شیء و از هر جنسی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع
که یکی مزدوج دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون
لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر
و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات علم و جهل و جبن و شجاعت و جود
و بخل و مانند اینست حق و باطل و کفر و ایمان و سعادت و شقاوت و حلو و مر و سقم و صحت و غنا و فقر
و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت
صفت عزت زیراکه تعدد از خواص ممکنات و در واجب بالذات و واجب قابل تعدد و انقسام نیست
ذات او را زوجیت و تعدد پاک ... وحدت او مقدس از اشتراک ... از عدد و کثرت ... بی عدد بهر فرد در خود ...
احدیات و شاد ... معزول ... صمدات و ... ففروا الی الله پس بگریزید و رجوع کنید از کفر بتوحید
خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او ... سهل تستری ... متوسل ... که بگریزید
با سوی ... اعتقاد آورده ... حق ... تعلق ... بقطع تعلق ...
... بصفت حق ... قرار گیرید انی لکم
منه نذیر مبین من شما را ... ترساننده ... بیم کننده آشکارا ... ولا تجعلوا و مگردانید و مپرستید
مع الله الها آخر معبودی دیگر انی لکم منه از خدای در عبادت غیر او نذیر
مبین ترساننده ام هویدا پیدا کذلک همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند ما اتی الذین
من قبلهم نیامد کفار دیگر من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر گفتند که او ساحر جادوست او مجنون یا دیوانه است
اگر معجزه بر ایشان نمودی ... او را بسحر ... بعث و حشر خبر دادی ... او را بجنون
تشبیه کردندی اتواصوا به آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را بدین سخن تا همه چنین گفتند استفهام
... نفی است یعنی وصیت نکرده اند بل هم قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد بیرون برندگان
و طغیان ایشان را برین قول میدارد فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان ... ایشان تا وقتیکه مامور شوی
بقتال ایشان فما انت بملوم پس تو نیستی ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان ... آورده که چون
این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب ...

رسید الا آنکه ... وذکر و پند ده ... و تذکیر کن و موعظه فرو مگذار فان الذکری پس بدرستیکه پند دادن تنفع المؤمنین
سود میدهد مؤمنان را یعنی ... کافران و ... مؤمنان ... دهد و ... ذکر
ثابت باشد که وعظ را فواید بسیار است و منافع بی شمار ... کدام ... بیان ... شکر
تا سامعان را سود مند بود اول نعمت خدا را یاد ... تا شکرگذاری نمایند دوم محنت و بلا ذکر کند تا در آن
شکیبایی ورزند سوم عقوبت کافران ... توبه کنند چهارم ... و ...
بیان فرماید تا از آن حذر کنند پنجم فنا و زوال دنیا ... ایشان ... کرده اند تا دل در دنیا نبندند
ششم بهشت ... یاد کند تا رغبت ... هفتم ذکر قیامت ... تا کار ... آن روز کنند
هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبت آن را بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را
شماره تا بدان راغب گردند دهم ... خوف و رجا ... بیاد ... غفلت ...
و ... از رحمت و مغفرت ... ازین ... سبب
منفعت مؤمنانست وما خلقت الجن والانس و نیافریدم پریان را و آدمیان را الا لیعبدون مگر تا مرا بپرستند یا
نیافریدم مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت ... وما امروا الا لیعبدوا الله ... گفته اند
ایشان را مگر ... بشناسند ... بعض ... نی ... در عبادت شریک
... ما ارید منهم نخواهم از ایشان من رزق هیچ روزی
وما ارید ان یطعمون و نخواهم که طعام دهند ... ان الله بدرستیکه خدای هو الرزاق
اوست روزی دهنده ... ذو القوة المتین خداوند ... استوار ... خود ...
... قادر ...
... بیت ...
... فان للذین ظلموا
... ذنوبا ... مثل ذنوب اصحابهم مانند ... ایشان
... فلا یستعجلون ... فویل للذین کفروا ... از عذاب
در روز ایشان من یومهم الذی یوعدون آن روزی که بوده اند وعده داده شده ... روز قیامت است

سورة الطور ... آیات ... مکی

بسم الله الرحمن الرحیم والطور سوگند به
طور ... جبل ... موسی ... کلام حق ... گویند مراد مطلق کوه است ... ارض
و ... منافع وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشاده ... خوانند
مراد ازین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده ... گویند مراد لوح ... است
یا مراد الواح موسی باشد ... کتابت توریة ...

طور

هم چنین مسطور بشود یا کتاب حفظه یا کتاب وحی [illegible] که نوشته که علم [illegible] فی رق منشور
والبیت المعمور و بحق خانه آبادان یعنی کعبه معمور که آبادانست بزیارات حاجیان و مجاورت عباد یا بیت المعمور
که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است بر آنرا والسقف المرفوع و بحق
سقف بلند برداشته یعنی آسمان که بمنزله سقف است و [illegible] یا عرش عظیم والبحر المسجور و بحق
بدریای پر آب یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا [illegible] خواهند آمد
بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از آن بر آیند یا بحر مسجور که در جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور
نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب مومن
بدست ازلی نوشته شده کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور [illegible] که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی
یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست که باتش محبت تافته
جواب قسم چیست ان عذاب ربک بدرستی که عذاب پروردگار تو لواقع هر آینه بودنیست و فرود آمدنی ما له من
دافع عذاب را هیچ دفع کننده نیست بلکه بهمه حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء مورا روزی که بگردد آسمان گردیدنی
یعنی در اضطراب آید [illegible] و تسیر الجبال سیرا و روان گردد کوهها روان گردیدنی [illegible]
فویل پس سختی عذاب یومئذ للمکذبین در آن روز مر تکذیب کنندگان را [illegible] سخن خدا و رسول [illegible]
الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن باقوال باطل که استهزاء بقرآن و تکذیب نبی [illegible] یلعبون
بازی میکنند [illegible] سخنان بیهوده میگویند یوم یدعون [illegible] روزی که
[illegible] بعنف بکشند [illegible] الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا کشیدنی [illegible]
و کرده [illegible] ایشان [illegible] و بدوزخ افکنند گویند هذه النار
التی آن آتش است که [illegible] کنتم بها تکذبون [illegible]
[illegible] افسحر هذا آیا سحرست این [illegible] ام انتم لا تبصرون [illegible]
[illegible] اصلوها در آیید در دوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب آن او لا تصبروا یا صبر مکنید
جزع نمایند سواء یکسانست علیکم [illegible]
خواهید بود انما تجزون [illegible] ما کنتم تعملون [illegible]
[illegible] در بهشتی [illegible] ونعیم [illegible]
فاکهین شادمان [illegible] بما آتاهم ربهم [illegible]
[illegible] ووقاهم ربهم [illegible] عذاب الجحیم از عذاب دوزخ [illegible]
[illegible] کلوا [illegible] واشربوا [illegible]
[illegible] هنیئا [illegible] بما کنتم تعملون [illegible]

کرده بودند [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] متکئین [illegible] بهشت تکیه زده باشند [illegible]
بر تختها [illegible] سرر مصفوفة [illegible] وزوجناهم بحور عین [illegible]
[illegible] والذین آمنوا [illegible] واتبعتهم [illegible] ذریتهم [illegible]
بایمان [illegible] الحقنا بهم ذریتهم [illegible]
ایشان را در دخول بهشت [illegible] درجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریه را نیز
[illegible] وما التناهم [illegible] رهین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان و عمل [illegible] درجات بهشت [illegible]
[illegible] کل امرئ [illegible] بما کسب [illegible] رهین [illegible]
[illegible]
وامددناهم [illegible] بفاکهة [illegible]
[illegible] ولحم مما یشتهون [illegible]
[illegible]
[illegible] یتنازعون [illegible]
[illegible] لا لغو فیها [illegible] ولا تأثیم [illegible]
[illegible] ویطوف علیهم [illegible] غلمان [illegible]
[illegible] کأنهم [illegible] لؤلؤ مکنون [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واقبل بعضهم [illegible] یتساءلون [illegible]
[illegible] قالوا [illegible] انا کنا قبل [illegible] فی اهلنا [illegible]
[illegible] مشفقین [illegible]

[illegible]

سورة النجم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] والنجم إذا هوى [illegible]

نجم

خود تو یک سر [illegible] بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما [illegible] است که فرمود پیغمبر خدا را بدیده دل در شب معراج دو
نوبت دید و در معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در آن شب عرضها بوده [illegible] در خواست نماز [illegible]
کاین دو [illegible] در بعضی عرضها بوده باشد عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى نزد یک سدره است عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى بهشت که آرامگاه متقیان
و ماوای ارواح شهداست یعنی دید جبرئیل را [illegible] إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَى آنچه
پوشیده بود یعنی ملائکه [illegible] درخت [illegible] بر حوالی آن [illegible]
جون [illegible] آن نور [illegible] مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد [illegible] و راست [illegible]
وَمَا طَغَى و در نگذشت از حدی که مقرر بود [illegible] ستایش آنحضرت [illegible]
آنست [illegible] کائنات [illegible]
[illegible] تا [illegible] عرش [illegible]
[illegible] لَقَدْ رَأَى دید خدای که دید محمد در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى از آیات [illegible]
[illegible] جبرئیل را [illegible] سدرة المنتهى و عرش عظیم و کرسی و
سایر عجایب ملک و ملکوت أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى [illegible] وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى [illegible]
[illegible] که خدای کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible] أَلَكُمُ الذَّكَرُ
[illegible] وَلَهُ الْأُنْثَى [illegible] تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى
[illegible] إِنْ هِيَ [illegible]
[illegible] إِلَّا أَسْمَاءٌ [illegible] سَمَّيْتُمُوهَا [illegible] أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ [illegible]
[illegible] مَا أَنْزَلَ اللَّهُ [illegible]
[illegible] مِنْ سُلْطَانٍ [illegible] إِنْ يَتَّبِعُونَ [illegible]
[illegible] إِلَّا الظَّنَّ [illegible] وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ
[illegible]
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ [illegible] مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى [illegible] أَمْ لِلْإِنْسَانِ
[illegible] مَا تَمَنَّى [illegible]
فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى [illegible]
وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ [illegible] لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ
[illegible] شَيْئًا [illegible] إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ [illegible] در شفاعت

لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از ملائکه [illegible] شفاعت [illegible] شفاعت کند
وَيَرْضَى [illegible] إِنَّ الَّذِينَ [illegible] لَا يُؤْمِنُونَ [illegible] بِالْآخِرَةِ
[illegible] لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ [illegible] تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى [illegible]
[illegible] وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ [illegible] إِنْ يَتَّبِعُونَ [illegible] إِلَّا الظَّنَّ [illegible]
[illegible] وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا [illegible] فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ
تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا [illegible] وَلَمْ يُرِدْ [illegible] إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا [illegible]
دنیا را ذَلِكَ [illegible] دنیا [illegible] مَبْلَغُهُمْ [illegible] مِنَ الْعِلْمِ [illegible]
[illegible]
إِنَّ رَبَّكَ [illegible] هُوَ أَعْلَمُ [illegible] بِمَنْ ضَلَّ [illegible]
[illegible] عَنْ سَبِيلِهِ [illegible] وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى [illegible]
[illegible] وَلِلَّهِ [illegible]
[illegible] مَا فِي السَّمَاوَاتِ [illegible] وَمَا فِي الْأَرْضِ [illegible]
[illegible] لِيَجْزِيَ [illegible] الَّذِينَ أَسَاءُوا [illegible]
[illegible] بِمَا عَمِلُوا [illegible] وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا [illegible]
[illegible] بِالْحُسْنَى [illegible] الَّذِينَ [illegible] يَجْتَنِبُونَ [illegible]
[illegible] كَبَائِرَ الْإِثْمِ [illegible]
وَالْفَوَاحِشَ [illegible] إِلَّا اللَّمَمَ [illegible]
[illegible] إِنَّ رَبَّكَ [illegible] وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ
[illegible]
[illegible] هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ [illegible] إِذْ أَنْشَأَكُمْ [illegible]
[illegible] مِنَ الْأَرْضِ [illegible]
[illegible] وَإِذْ أَنْتُمْ [illegible] أَجِنَّةٌ [illegible] فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ [illegible]
[illegible] فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هُوَ أَعْلَمُ [illegible] بِمَنِ اتَّقَى [illegible]
[illegible]

کرد و مکر بن یزدان میکرد اوری و ایشان را بر ضلالت نسبت میدهی خواست که تحکم از عذاب خدای بیترسم یکی از کفار
این معنا را بالا برده که من عذاب او بود تمام و گند شرط کرده بعضی از مال بداده و باقی بخل کرده آیة آمد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى
آیا دیدی آنکه روی گردانید از حق و دیگر دید وَأَعْطَى قَلِيلًا و بداد اندکی از مال خود بیاد رشوت تحمل عذاب او وَأَكْدَى
و باز داشت باقی را بر جهل و بخل را بهم جمع کرده أَعِنْدَهُ آیا نزد وی است عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزها پوشیده فَهُوَ يَرَى
پس او می‌بیند ... که صاحب وی عذاب از وی برخواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى بآنچه
در صحیفه‌های موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و در صحف ابراهیم آنکه وفا کرد در تبلیغ نفس و در ذبح ولد
بخدای یا وفا کرد به فطرت اسلام ... چیزاست صحیفه آنست که آیا او را خبر نداده باینچه در صحف بوده
است و آن کدام است أَلَّا تَزِرُ اگر بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر پس او چگونه بار خود
بدیگری حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مرآدمی را إِلَّا مَا سَعَى مگر آنچه سعی کند در آنچه که آنرا که
دیگری بکیرد ثواب دیگری ... و در تبیان گفته که این منسوخ است ... در سوره طور
شده که ایشانرا باصلاح آوردیم ... وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی او نماید یعنی عمل او در آن بهتر بوده باشد سَوْفَ يُرَى
زود باشد که دیده شود در میزان ... ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش داده شود الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش تمام اِنْ خیرا
وان شرا فشر وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت خلایق و رجوع ایشان وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ
أَضْحَكَ او بخندانید وَأَبْكَى و بگریانید اهل ... و بگریانید اهل جنت را در بهشت و بگریانید اهل دوزخ
در دوزخ یا زمین را بنبات خندان و ابر را باران گریان کند و نزد بعضی خنده و گریه به عموم و علت است
یا طاعت و معصیت یا اقبال بحق و اعراض از وی وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَمَاتَ او میرانید وَأَحْيَا و زنده میسازد
قادر را مانند ... اوست و پس دیگر میراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب
موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافران را بکفر و زنده میکند مؤمنان را بمعرفت و بقول بعضی اماته و احیا
بجهل و علم است یا به بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان هیبت و انس است یا باستتار و تجلی و اخیرت
دیگر مرده که ... آثار مجاهدت و زنده کرد دلهای عارفانرا بانوار مشاهدت یا هر کرا به
رتبه فنا فی الله رساند ... ببقا بالله ... نظم هر کرا از خود او فانی کنی ...
کشتگانرا ... وَأَنَّهُ و آنکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان و حیوان دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَى وقتی که
ریخته شود در رحم ... وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آفرینش دیگر
که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى و آنکه اوست خدای که توانگر کند بمال ... وَأَقْنَى و سرمایه دهد یا انعام و اسعد یا
... وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى اوست آفریدگار شعری ...
... شعری شامیه است و دیگری ... است و مراد ازین شعری آنست ...

یکی از اجداد مادری پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده او را میپرستید و با قریش در عبادت او ایشان مخالفت میکرده
قریش ... میکفتند ... با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَى قوم عاد
نخستین را که ... قومی از ایشان که ... میکفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشتند
از ایشان ظهور کردند ایشانرا عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَى پس باقی نگذاشت از ایشان
کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان هُمْ أَظْلَمَ ستمکارتر
وَأَطْغَى و از حد گذرنده‌تر در شرک ... چه نوح را ... بسیار ... نهایت ...
بود ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَى بیفکند بعد از آنکه جبرئیل برداشته بود یعنی آنرا زیر و
زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهرها را مَا غَشَّى آنچه بپوشانید یعنی سنگها ... فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای آفریدگار تو تَتَمَارَى شک می‌آری ... خطاب ...
که در معدودات هست ...
هست و آن موجب ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... هَذَا این پیغمبر یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم نَذِيرٌ پیغمبریست بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى از جنس پیغمبران نخستین ... ایشان فرموده اند
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب ... لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت
او مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ ظاهر کننده أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت میدارید
وَتَضْحَكُونَ و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از خوف وعید که در وست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید
یا غافلان ... کفار در وقت قراءة قرآن سرود میکفتند تا مردم را از استماع قرآن باز دارند
فَاسْجُدُوا لِلَّهِ پس سجده کنید مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را بپرستید نه آلهه باطله را ... اول سوره که
آمده در سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از خواندن این آیة سجده کرد ...
و مشرکان و جن و انس همه سجده کردند ... این سجده ... از سجدات قرآنی در فتوحات این سجده را
سجده عبادت گفته ...
پس ... این سجده ...

سورة القمر وهی خمس وخمسون آية مکية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کفار قریش از سید عالم معجزه طلبیدند و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ماه را برای ایشان بدو نیم کرد ... در میان هر دو ... و در معالم
و تبیان مذکور است ... این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک شد قیامت
وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است ... در کتب سابقه مذکور
بوده امام زاهد رحمه الله آورده که ... ابو جهل ... بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید ...
گفت ای محمد ... آنحضرت فرمود ... ابو جهل ...

سجده

قمر

نگریست تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست اگر داند که ماه را شکافته گرد
در زمین متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ما را با شکافت آن احتیاج
اگفت شبا برآورده اشارت بماه کرد فی الحال بدو نیم شد یکی بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دور رفت
باز گفت بگو تا ملتیم شوند اشارت کرد هر دو نیم بهم پیوستند
دیگر یهودی ایمان آورده و ابوجهل گفت او چشم ما را سحر بسته است و قمر را منشق بانود در راه
مسافران که از اطراف آفاق بپرسند سؤال کنیم که ایشان دیده اند یا نی و چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب
دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم باز حق جواب کرد و گفت جادوئیست او بغایت قویست چنانچه
حق سبحانه فرموده که وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت یا در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق
او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان یاد روی بگردانند از تأمل در آن وَيَقُولُوا و گویند این جادویست دایره
مینماید از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوها خود را یعنی آنچه شیطان
در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری که مقدر کرده شده مُسْتَقِرٌّ واقعست یعنی از شقاوت
کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد باهل مکه در قرآن مِنَ
الْأَنْبَاءِ از خبرها پیشینیان یا از بیان امور آخرت مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن بازداشتن بود از مناهی منع از
تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ و آن حکمتی تمام است رسیده بسرحد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را و سود ندهد
بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ قرآن اگر آیند بدیشان یا نذیر دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزاء ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ روز آنکه بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ
نُّكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامتست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فروافتاده چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون
آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و در پراکندگی بهم برآیند
آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند مُّهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف
که آواز وی آید پیشتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزیست سخت و دشوار است كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس دروغ داشتند بنده ما نوح
وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشان را بتوحید خواند
او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهُ پس
بخواند نوح آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ که من مغلوب قوم خودم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانتَصِرْ پس تو
انتقام کش از ایشان فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ پس بگشادیم برای هلاک ایشان درهای آسمان را بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ بآبی ریزان
که چهل شبانه روز از آسمان متواتر میریخت بدوام و در این مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم و روان کردیم از زمین
عُيُونًا چشمها تا آنکه نیز آبها برآمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد آب آسمان و آب زمین با هم عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری

که قضا شده بود برایشان یعنی هلاک بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام هر که با او ایمان آورده بود یعنی سوار
کرده اید برایشان عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختها پهنا دار وَدُسُرٍ و خداوند میخها و مسامیر
که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما جَزَاءً برای پاداش لِّمَن كَانَ كُفِرَ مر آن
کسی را که منکر بود در وی یعنی سپاسی کرده بود در حق وجود او یعنی نوح علیه السلام وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا و بدرستی که باز گذاشتیم
این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین یا قردی که از جزیره علامت و عبرت و در قصص
هست که اوایل امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ پندگیرنده هست که در آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
عَذَابِي عقوبت من بود بآنکه عهد را بطوفان هلاک کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح علیه وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و
قرآن را آسان کردیم لِلذِّكْرِ برای یاد کردن از احوال امم گذشته فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست که
بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند عاد هود را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را
بباد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن مر ایشان را از عذاب قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم
بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت با آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روزی شوم مُّسْتَمِرٍّ استمرار یافته شامت آن و آن
روز چهارشنبه آخرین از ماه بود تَنزِعُ النَّاسَ میرباید و میکند مردمان را و بر زمین میافکند آورده اند که ایشان در
کوه و حفره ها در آمده بودند با یکدیگر دست بهم محکم در یکدیگر زده و باد ایشان را مستغرق ساخته و از غارها برمیآوردی
افکند كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ گوییا که ایشان از عظم اجسام درخت خرما اند که برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده
خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت وَنُذُرِ و وعیده که ایشان را بدان بیم
کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِن
مُّدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر
ایشان را فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا تنها که هیچ تبع و حشم ندارد نَّتَّبِعُهُ پیروی کنیم
او را و او را امام خود بگیریم إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنگاه که متابعت وی کنیم باشیم لَّفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ
و در دیوانگی أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده وحی بر وی مِن بَيْنِنَا از میان ما یعنی از قوم ما او را سزاوارتر بدین اختصاص
داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغگوییست أَشِرٌ خودپسند و ستیزنده یعنی اراده کرده که بر ما تفوق کند حق
سبحانه فرموده که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بر ایشان فرود آید یا در روز قیامت معلوم کنند که مَّنِ
الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغگوی خودپسند چون ثمود تکذیب کردند صالح را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون
آرد إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً لَّهُمْ برای امتحان مر ایشان را تا ظاهر گردانیم که سبب عذاب
ایشان چه بوده و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاه دار ایشان را و ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی
ورز بر آزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کن ایشان را أَنَّ الْمَاءَ که آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده میان ایشان یعنی
روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُّحْتَضَرٌ حاضر کرده شده

مر صاحب دا یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و چهارپا در نوبت خود فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ
یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَى پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه بر کمین نشست فَعَقَرَ
پس پی کرد ناقه را و محرک عقر ناقه دو زن بود عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی گفته اند که صدوق برزن خود
مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو
را که در ناقه کمین کرده شد و چون ناقه از آب برگشت اول مصدع رسید و تیری بینداخت که پایها ناقه بزد و بعد درخت
قدار بزد لیکن کار بر وی آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطع قطع کردند بیان قوم صالح
ساختند و بچه او بکوه صنو بر آمد سه بانگ کرد و از آنجا به آسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه
روز عذاب به ثمود نازل گشت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من بر قوم ثمود وَنُذُرِ و بیم کردن من رسالت
صالح علیه إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریاد یکبار یعنی یک صیحه جبرئیل علیه
فَكَانُوا پس گشتند از هول آن آواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند گیاه خود در هم شکسته که سازنده حظیره گوسفندان از ایشان نماید
باشند و در هم ریزه شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن که سهولت حفظ
میکنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده هست كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام بِالنُّذُرِ بیم کنندگان
و پندها را دروغ داشتند إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان حَاصِبًا بادی یا ابری سنگ بارنده در هم
إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران او را نَجَّيْنَاهُمْ برهانیدیم ایشان را از عذاب بِسَحَرٍ بسحری که عذاب واقع میشد نِعْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا بانعامی از نزدیک ما كَذَلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نَجْزِي پاداش میدهیم بنعمت و رحمت مَنْ
شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ایمان و اسلام است و بنات یاری آورده وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانیده بود
لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ پس شک آوردند با آن بیم کردن و ستیزه کردند با او
وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستی که طلبیدند از لوط عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را با تسلیم کن
لوط علیه السلام از اینکه ما ایشان را ببینیم و ایشان در خانه شکسته درآمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ
چشمها ایشان را و هموار کردیم ایشان را که جبرئیل پر خود را بر دیدها ایشان زد نابینا گشتند
و گفتیم ایشان را بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِي عقوبت مرا وَنُذُرِ و انجام کردن لوط مر شما را وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ
و بدرستی که بامداد کرده شد قوم لوط بُكْرَةً را اول روز یعنی بوقت صبح آمد بر ایشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته
یعنی دایم بوده و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرده و کفیر بر ایشان کرد فَذُوقُوا پس بچشید و بکشید عقوبت مرا
وَنُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من کرده شما را وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه بدرستی ما آسان کردیم قرآن را
عبرت را لِلذِّكْرِ را فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شونده
که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هرون
علیهما السلام با آیتها که موسی علیه ... كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا

آن

آن آیتها و بدان نگرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن
مُقْتَدِرٍ توانا بر کمال که مشرکان أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی و سخت ترند مِنْ أُولَئِكُمْ از آن
گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را
عذاب فرا رسید ایشان را چرا نرسد أَمْ لَكُمْ یا آنکه شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براءتی در کتابها آسمانی یعنی
براءت نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ یا میگویند کفار عرب که نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ گروه
جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر و منع کننده بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَ
يُوَلُّونَ الدُّبُرَ و برگردانیده شود پشتها ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این موعود
واقع شده در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیت فرود
آمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که معنی آن را ندانستم که چیست تا آنکه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره
پوشیده و میگفت سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بوده و بعد قتل و اسر و هزیمت ایشان را بسند نیست بَلِ السَّاعَةُ
بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَى سخت تر و با هول تر وَأَمَرُّ و تلخ تر و
ناگوارتر از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در عذاب
شقت با آتش سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویها
خویش یعنی ایشان را بر رویها ایشان بکشند و به دوزخ در افکنند و بگویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن سقر یعنی
دوزخ و حرارت آتش و الم آنرا إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما هر چیز آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر مرتب بر مقتضی
حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع ... لاجرم
تغیر و تبدیل در وی راه نیست ... بر خط لوح ازل ... قرار در
وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما مر چیز را که بگوییم او را خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کلمات باشند مر ما بتمام قیامت
مر کن فیکون كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را یک چشم زدن بیاریم
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانها گذشته چنانچه دیده و
شنیده فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند
کفار گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوب در لوح محفوظ که زبرها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اسم کتابها آمده یا
در اعمال ایشان نوشته است و نامهای ایشان بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خورده و بزرگی از اقوال
و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بر آن پاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند در بقا ابد وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها
مشتمل بر انهار در جوف یعنی نهر یعنی کشادگی در روشنی است یعنی اهل تقوی در بهشت باشند در سعت و ضیاء
بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گرفتار شده و دیگر متقیان باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکان پسندیده که در وی لغو

رحمن

سورة الرحمن

بسم الله الرحمن الرحیم

الرحمن

علم القرآن

خلق الانسان

علمه البیان

الشمس والقمر بحسبان

والنجم والشجر یسجدان

والسماء رفعها ووضع المیزان

والحب ذو العصف والریحان

فبأی آلاء ربکما تکذبان

خلق الانسان من صلصال کالفخار

وخلق الجان من مارج من نار

رب المشرقین ورب المغربین

مرج البحرین یلتقیان

بینهما برزخ لا یبغیان

یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان

وله الجوار المنشئات فی البحر کالاعلام

ودر واید بدین. واین جواهرات که بیان آن رفت برکشیده از خود بفروخت او فواید یابید واین نعم ظاهرست فبأي
آلاء ربكما تكذبان پس شما بکدام از این نعمتها پروردگار خود تکذیب می نمایند وگفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است
که هر سالی ملاقی میشوند وابر حاجزیست که منع میکند دریای آسمانرا از نزول ودریای زمین را از صعود
واز دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید وازان لآلی منعقد میگردد
امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف ورجاست یا قبض وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدرت وعلت
ولؤلؤ احوال صافیه ومرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف وبحر رجا مسلمانانرا
وازان گوهر زهد وورع بیرون آید وبحر قبض وبسط مر عارفانرا وازان جوهر فقر ووجد زاید وبحر
هیبت وانس انبیا وصدیقانرا وازان گوهر فنا روی نماید تا صاحب خود را در بقا یابیاید بیت
زفقر معرفتا گوهر بقا یابید • اگر زغوط خودی ابن بحر گذرانیابد وله الجوار المنشآت ومر خدایراست راندن کشتیها بموج
وحضم بفتح شین خوانند یعنی تو پدیدآورنده في البحر در دریا كالأعلام مانند کوهها در بلندی وبزرگی وافزونی
کشتی ودوان کردن در دریا جهت انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک ونوع تجارات
ومعاملات واین نعمتی عظیم است فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود منکر میشوید كل
من عليها فان هرکه بر زمین است از ذوی الروح هالک شدنیست سرانجام ایشان بفنا کشند ويبقى وجه ربك وباقی ماند ذات
پروردگار تو ذو الجلال والإكرام خداوند بزرگی وعظمت وخداوند نیکوکاری وساختن بفضل عام وکرم تام مرکسی را
مستحق آن باشد فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتها آفریدگار خود که شما را خبر داد از فنا شما تا الله
شوید کار سازید مرآنرا وآگاه کرد بیان بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید وبخیرات اقدام نمائید تکذیب
مینمائید يسأله بخواهند از او یعنی میطلبند از وی من في السموات والأرض هرکه در آسمانها وزمینهاست حاجت
خود را وهمه بدو احتیاج دارند در ذات وصفات خود كل يوم هو في شأن هر روز وهر وقتی او در ساختن
وپرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کند وسائل را عطا دهد ودرمانده را نجات بخشد وغمگین را شاد
کند وبیمار را صحیح سازد وعاصی را بر توبه دارد وگروهی را بیامرزد فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که قضای حوائج ومهمات شما آمرزش گناه انکار میکنید ابن عیینه رحمه الله فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدا
دو روزست یکروز مدت دنیا وشان آن دروی امر است ونهی واعطا ومنع وخلق ورزق واماته واحیا
واعزاز وارذال ودوم روز مدت آخرت وشان آن روز حسابست وعقاب وثواب وسؤال ومعاتبه ومثوبات
ونزد محققان یوم عبارت از آنست در بحر الحقایق آورده که مراد تجلیات الهیست در هر آن بحسب تجلی او و بالا
استعداد او وتجلی او را نهایت نیست بیت کل یوم هو في شان حق که جو شان است وحشت • یعنی او صاحب کاریست
نادر بیان • جلوه حسن تو غایت ندارد پیدانیست • هر زمان جلوه دیگر شود اندر عیان سنفرغ لكم
زود باشد که حساب کنیم با شما از فراغ اینجا یعنی قصد ومحاسبه ومجازاتست از فراغ که بعد از شغل باشد این

کلام بر سبیل تهدید است ووعید چنانچه کسی مثلا کسی را بگوید باش تا با تو پردازم وحال آنکه گوینده هیچ شغلی نداشته
تخویف سامع است اینجا مراد از وعید بگشتن ومقید کردن قصد حساب شما خواهیم کرد أيه الثقلان ای دو گروه بزرگ یعنی انس
وجن عرب هرچیز بزرگ قدر را ثقل میگویند وآن دو گروه را که ثقلین گفته اند ثقل گران باد دست وجن وانس
بجهت گران باری زمین بار گناه گران باد شد فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید شما
بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید وتعریف بخطاب تکریم ومحاسبه داد را شید تکذیب میکنید يا معشر الجن
والإنس ای گروه پریان وآدمیان إن استطعتم اگر توانائید أن تنفذوا اگر بیرون روید وفرار نمائید من أقطار السموات
والأرض از کنارهای آسمانها وزمینها وگریزید از قضای من بیرون روید فانفذوا پس بیرون روید وفرار نمائید
لا تنفذون بیرون نمیتوانید رفت إلا بسلطان مگر بقهر وتسلط وغلبه وشما را آن قوت نیست بلکه هرجا که روید در ملک
منست واز قبضه آن جاره نمی یابید وگفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند ومنادی ندا کند که
ای آدمیان وپریان این عرصه محشرست اگر توانائید که بیرون روید بروید اما نتوانید رفت مگر بحجت وبرهان که
راه یابید وبه آن فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام نعمتهای پروردگار شما که اخبار کرده که شما عاجزید در دنیا وعقبی
ماند در آخرت تا دانید که در هر دو سرای بجز او پناه ومددکاری نیست وروی توجه بدرگاه او آرید جهود
ودرین يرسل فرستاده شود عليكما بر هرکه مشرک وعاصی باشد از شما شواظ من نار زبانه خالص
از آتش ونحاس ودود سیاه یعنی یکنوبت زبانه آتش فرستد ویکنوبت دود وگویند نحاس روی گداخته است که
بر سرهای ایشان فرو ریزند فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد هریکی مر دیگری را ومنع نتوانید کرد عذاب را فبأي
آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد مر شما را بشواظ ونحاس تا باز ایستید از نا
فرمانی وپرستش دیو اشتغال نمائید تکذیب مینمائید فإذا انشقت السماء پس چون شکافته شود آسمان برای نزول ملائکه
پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل كالدهان مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید
فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان وتلون آن تا از هیبت
آن احوال بوی پناه جوئید تکذیب میکنید فيومئذ پس آن روز لا يسأل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او إنس
ولا جان آدمی وپری یعنی استفهام از ایشان نکنند که چرا گردید بلکه سؤال از نوع باشد که چرا کردید یا که
کارها را بعلامت بشناسند حاجت سؤال نباشد یا وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند وآنچه حق سبحانه فرمود
كلنا لنسألنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خویش که از هول آن خبر داد تا در ایمان وتقوی باشید که سبب نجات هاست تکذیب میکنید يعرف المجرمون
شناخته شوند کافران بسيماهم بعلامت ایشان که سیاهی روی وکبودی چشم است یا آنکه غبار اندوده در
بشره ایشان فيؤخذ پس گرفته شوند بالنواصي بموهای پیشانی یکبار والأقدام وبقدمها یکبار یعنی گاهی موی پیشانی
ایشان گیرند وبدوزخ کشند وگاه قدمهای ایشان را گیرند وسرنگون بدوزخ افکنند فبأي آلاء ربكما تكذبان پس

پس کدام از نعمتهای پروردگار خویش که خبر داده شما را از کیفر بدی در دوزخ انکار میکنید تا از کفر پرهیز ید انکار میکنید
و بعد از آن از حال مشرکان بدوزخ خبر داده ایشان را گویند **هذه جهنم التی** این آن دوزخ است که از دور عذاب **یکذب**
تکذیب میکردند **بها المجرمون** بآن مشرکان و راه و رسم داشتند **یطوفون** طواف میکنند دوزخیان **بینها** میان دوزخ
وبین حمیم آن و میان آب گرم بغایت گرم رسیده یعنی هرگاه از آتش استغاثه کنند ایشان را بآب جوشان رسانند
بیان جنین ... انداز ند که پوستها ایشان از گرمی بگدازد و پوشیدیها حمیم و جحیم باشند **فبای آلاء**
ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده
ایمان مصدق شده از آن نجات یابید تکذیب مینمائید **ولمن خاف** و برای کسی که بترسد **مقام ربه** از ایستادن پیش خدای
یعنی طاعت و طاعت **جنتان** دو بهشت است یکی را از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو
بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خانه او باشد و یکی خانه حور در بهشت آورده که دو
باغ دهند ایشان را در باغ بهشت که هر یکی را از ایشان صد ساله راه طول و عرض باشد و در میان هر باغی میوهای
خوش و حوران ... محمد حکیم قدس سره فرموده که یکی برای خوف الهی است و دیگری برای ترک مناهی یا یکی خاص
خالقست و دیگری برای خدام و متعلقان او **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای آفریدگار که دو بهشتها است برای
اداء طاعت و ترک معصیت تکذیب میکنید **ذواتا افنان** دو بوستان خداوند شاخهای بسیار درختان
بسیار باشد هر یکی مشتمل بر انواع **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر
اشجار و انواع بهشت عطا میفرماید انکار میکنید **فیهما** در میان دو باغ **عینان** دو چشمه **تجریان** میروند هر جا
که بهشتی خواهد ... منازل ... آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل و در سالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب
لذیذ **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمهای راحت و لذت شما را روان میکند
و عطا کند **فیهما** در میان دو جنت **من کل فاکهة** از هر میوه **زوجان** دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و
دیگر غریب که هرگز ندیده و نشنیده باشند **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که اختلاف ثمرا
دو گونه عطا میفرماید تکذیب میکنید **متکئین** تکیه کنندگان در بهشت تکیه کنندگان باشند **علی فرش بطائنها**
بر فراشهائی که آستران **من استبرق** از دیباج محکم باشد اینند که پرسیدند که بطائن آن دیبا است ظهایر آن چه باشد
جواب داد که از نور و دیگری گفت که ظهائر آن داخلست در آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم **وجنی الجنتین** و میوه
درختان آن دو بهشت **دان** نزدیکست که دست قاعد و مضطجع بآن رسد و گفته اند که هرکه تکیه دارد و چون
آرزو کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بچیند و در آید **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام
از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشانده و میوه‌های لطیف و لذیذ عطا میکند انکار
میکنید **فیهن** در قصور و منازل آن دو بهشت **قاصرات الطرف** کوتاه چشمانند یعنی حوران که براه اند
که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران **لم یطمثهن** نسوده باشند ایشان را **انس** آدمیان **قبلهم**

ولا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر شده است آدمی پیش از ایشان نرسیده باشد و آنکه برای جن مقرر شده
پری در آن تصرف نکرده باشد **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که حوران بدان لطافت به
بندگان ارزانی داشت تکذیب میکنید **کانهن الیاقوت والمرجان** گوییا حوران این دو بهشت از غایت حسن و نیکویی لطافت
و نیکویی ایشان مانند یاقوت و مرجانست **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از این نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید **هل جزاء**
الاحسان آیا جزای نیکی کردن در عمل باشد **الا الاحسان** مگر نیکی کردن در ثواب یا جزای آنکه گوید لا اله الا الله و عمل کند به
اوامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی است پس جزا دهنده طاعات را هم به
نیکی مکافات کند شکر را بزیادة و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را باجابة و سوال را بعطا و استغفار
بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بجنت و در بحر الحقایق فرموده که نیست جزای بقای لله الا
بقا بالله **بیت**
هرکه در راه محبت شد فنا ⁂ یافت از بحر لقا در بقا ⁂ هرکه انگیزه شوق سر نهد
میوه وصل از درخت ذوق چید **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که توفیق احسان داد
و جزای آن مقرر فرموده تکذیب میکنید و باور نمیدارید **ومن دونهما** و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر
از ایشان **جنتان** دو بوستان دیگر است و گفته اند دو بوستان اول از ذر و زمرد است برای سابقان و این دو بوستان
از نقره برای اصحاب الیمین **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان
میکند منکر میشوید **مدهامتان** دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی میزند **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام
از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانها سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است انکار میکنید
فیهما در آن دو بهشت **عینان** دو چشمه باشد **نضاختان** جوشنده بآب یعنی هر چیز از آب دادن دیگر جوشد
فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تکذیب میکنید
فیهما فاکهة در آن دو بهشت میوه بسیار بود **ونخل** و خرما بنان **ورمان** و انجار انار تخصیص انار و خرما از میوها
بجهت تفضیلات زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار دوا است و **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از
نعمتهای پروردگار شما که چنین میوها به بندگان ارزانی میکند جحود مینمائید **فیهن** در این چهار جنت **خیرات**
حسان زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد **فبای آلاء ربکما**
تکذبان پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران داده هر یکی از دیگری نیکوتر تکذیب مینمائید **حور مقصورات** حوران
پنهان شده **فی الخیام** در خیمها که از در مجوف و گفته اند مراد خانها است و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و
حجلها خانه بود آراسته باشد برای داماد و عروس **فبای آلاء ربکما تکذبان** پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین زنان
طیبه به بهشتیان میدهد منکر میگردید **لم یطمثهن** نسوده است ایشان را **انس** هیچ آدمی **قبلهم** پیش از شوهران
که بهشتیان نامزد کرده اند **ولا جان** و نه جنیان نیز بدیشان دست رسانیده اند بحکم حرمت **فبای آلاء ربکما**
تکذبان پس کدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکند انکار میکنید **متکئین** اصحاب

واقعه

پس نیکو دمکان باشند عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ و فرشها یا بالشها سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ و بساطهای نقش در غایت نیکویی فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما و این کرامتها که مذکور شد تکذیب میکنید تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بلند
نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بروی پس توان دانست که بزرگی ذات وی در چه درجه و مرتبه مرتبه
خواهد بود و ثابت است که هیچ کس از عظمت او نشان نداده و نتوانند داد بیت بر لب بحر چنین فا ملا اند
خشک لب هم بیشتد کم سنج ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ در ترجمه کشف معنی این نام بزرگ جدا کرده که خداوندی که
از صفات سحاب اثبات آن مستلزم کمالات ذات وثنا لنزنها ثابتست و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریا
جناب مقدس الهی ازان منزه و معزاست واکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام بعد
از اوصاف لطفیه پس مشتمل بر جلال و اکرام موصوف جامع جمیع صفات الهیه باشد و ثابت که اوست اسم اعظم که
اند در خبر الظوا بیا ذا الجلال والاکرام موید این قول است

سورة الواقعة سبع وتسعون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث
گردد قیامت لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست واقع شدن و آمدن او را كَاذِبَةٌ دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست
بلکه هر که از وی خبر میدهد صادقست و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل رَافِعَةٌ
بر دارنده که هر قومی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاوت بدرکات و دافع اولیا از ارباب انفاق
و وفاق بالا برنده مرتبها در دنیا که خود را مرتفع میداشتند و بزی آورد و جمعی را که درین عالم فروتنی کرده اند
إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا یاد کن چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی بر آن وجه که هر بنا که بر روی ست منهدم گردد
وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا و رانده شود کوهها راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَاءً غبار
که دیده میشود باشعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد مُنْبَثًّا پراکنده و منتشر گشته وَكُنْتُمْ و باشید شما
ای مکلفان دران وقت أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس
اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشان را چنانچه گویی فلان
قوم بزرگانند چه بزرگان و گویند در این استفهام معنی تعجب است و اصحاب یمین آنها اند که در وقت
اخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر دست راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند
یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند یمن معنی یمن است و برکت یعنی ایشان میمون و مبارک
قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریه
در شمال آدم بوده اند یا نامه اعمال بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ شان میبرند و دوزخ بر شمال
عرش است و گفته اند مشأمه را از تشأم گرفته اند و آنان مشوم و نامبارک اند وَالسَّابِقُونَ و پیش گیرندگان
بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت السَّابِقُونَ یعنی گرندگان بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار
و صدیق رضی الله عنهم یا آنانکه پیش از همه نماز گذارده اند با پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا اهل قرآن یا پیش روان

بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک کرده شدگان برحمت و کرامت
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته
وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اندکی از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه از سابقان
این امت اند و بتیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیده اند و بصحبت ایشان رسیده بدیشان
گرویده اند و تمام امتان ایشان زیادتست از تابع پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم از هر امم بیشتر خواهد بود چنانچه
فرموده انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة انا خبر میدهد در حدیث بریده رضی الله عنه مذکورست که اهل بهشت صد و
بیست صف باشند هشتاد از این امت و چهل از امم سابقه از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلَىٰ سُرُرٍ بر
تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر و شکسته در و یاقوت و زبرجد مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ
برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا بدیدار هم مستانس باشند و سره يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند گرد ایشان برای خدمت
وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید مانندگان بر هیأت کودکی جهت خدمت و کودکان دنیا ترات اند
و گویند آراسته باشند بگوشوارها و گویند و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان
و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند برای ایشان
در ایشان طواف میکنند بِأَكْوَابٍ کوزها وَأَبَارِيقَ و ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شرابی که روانست و در
یا خمر پاکیزه چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نکشند عَنْهَا از آن شراب یعنی ایشانرا خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ
و بی عقل و بیهوش نشوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر برایشان میگردند میوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند
وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشتهای مرغ از آنچه آرزو برند یعنی بر وجهی که خواهند بخته یا بریان کرده وَحُورٌ و زنان
در جنت طواف میکنند برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان در صفا و لطافت كَأَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار بر و ننشسته باشد و دست اغیار بدان نرسیده جَزَاءً
پاداش بدهیم ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند
فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخن بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب
گناه بود چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن بشنوند سخنی که گویند و آن سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ است
دلیل برانکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام کنند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند
اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ
بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادی است در طایف مشتمل
بر درختهای سدر و گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار
وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوها آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلا درخت همه میوه باشد
وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود مراد از ظل راحت است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب

ریحان یعنی از جنت هندف و میرو و بوستانها و دیگر وفاکهة کثیرة و میوهای بسیار لا مقطوعة نه بریده شود یعنی در هیچ وقتی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه ولا ممنوعة و نه منع کرده شود از خوردن آن باز نداشته شوند چون میوهای دنیا که بی بها بدست نیاید وفرش و گستردنیها مرفوعة برداشته شده با قیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت از زنان مرفوعه یعنی بر تختهای بلند نشانده إنا أنشأناهن یعنی که ایشانرا آفریدیم آفریدنی ابتدا یعنی بی سبب ولادت و زنان دنیا را إنشاء آفریدنی بعد از پیری خلق ایشان از خلق دیگر و آنکه پیر زنان ناتوان سالخورده بیک بار فجعلناهن پس گردانیدیم ایشانرا أبكارا دختران دوشیزه یعنی هرگاه از ازواج نزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عربا دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج و ناز و شیرین سخن أترابا همزادان همه بیک سال و شوهران نیز همین سن و در عیان آورده که صبیه را گفت که در بهشت آیند بدین سن و سال و شوهر هند و مجموع را نیز در کنند بدین سن و اگر شوهر بد اشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت و هند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نباشد چون امرأة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود و باز بدو رد کنند و اگر زیاده از یکی شوهر کرده باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین او رد کنند و این زنان ارا الشاکرین لأصحاب اليمين برای اصحاب دست راست که نامهای ایشان بدست راست ایشان دهند و اصحاب الیمین گروهی اند ثلة من الأولين گروهی انبوه از پیشینیان وثلة من الآخرين و گروهی از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه و قلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما تو گرویدیم و ترا تصدیق کردیم و ازما نجات نیابد مگر اندکی این آیه آمد که ثلة من الآخرين حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آن بر وی خواند عمر گفت رضينا عن ربنا حضرت صلی الله علیه وسلم گفت از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة و در حدیث آمده که ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت مرحومه و الله اعلم معلوم میشود که بیشتر از امت آنحضرت کرده باشند و در دوزخ جاوید بمانند نعم تا نزول مقعد دوزخ بیند که ذکر باشد و أصحاب الشمال و اصحاب دست چپ ما أصحاب الشمال چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بی مقدار اند و در آوردند في سموم در آتش سوزان یا در باد گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وحميم و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجسام ایشان اثر کند و گشنه ماه جویند چنانچه کسانی که در دنیا آب طلبند چون در حرارت از حرارت آن بیشتر شود و بر پناه و سایه روند از آن سایه خبر دهند وظل من يحموم و سایه از دود سیاه گرم یحموم که او واسطه آتش که در دوزخ سایه او پناه میبرند لا بارد نه خنک است با سایها دیگر ولا كريم و نه رساننده راحت بخشنده و این عذابها ایشانرا بجهت آنست إنهم كانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلك پیش از این در دنیا مترفين بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وكانوا يصرون و بودند که اصرار میکردند على الحنث العظيم بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آنکه قادر است شرک کردند یا سوگند دروغ میخوردند

بر انکار حشر چنانچه بود وكانوا يقولون و بودند که میگفتند أئذا متنا آیا وقتیکه بمیریم و کردیم ترابا خاک وعظاما و استخوان و گوشت و پوست أإنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگانیم از قبرها و زنده شدگانیم تکرار استفهام برای انکار دراکار است أوآباؤنا الأولون آیا پدران پیشین ما مبعوث نیز شوند قل بگو ای محمد در جواب ایشان که إن الأولين بدرستی که پیشینیان از پدران شما و غیر ایشان والآخرين و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هر آینه جمع کرده شدگانند إلى ميقات يوم معلوم برای وقتی مقرر شده از روز معلوم که آن قیامت است یا مجموعند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند برای میقات حساب یا زمان حساب که روز معلوم است مر خدایرا ثم إنكم پس بدرستیکه شما أيها الضالون ای گمراهان از راه حق المكذبون تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه واشباه ایشانست بگوی که شما خورندگانید لآكلون هر آینه خورندگانید من شجر از درختی من زقوم از درخت زقوم است یعنی شما را از بیخ آن درختها را ناچار کنند و از آن درخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگان باشید منها البطون از بیخ آن درخت شکمها فشاربون پس آشامندگان باشند عليه بر بالای آن زقوم من الحميم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر کفار چنان کار مند که بر ساز نشنگها از آن قوم پس تشنگی با ایشان غلبه کند از حمیم با ایشان عرضه کنند بسیار ناشامند فشاربون پس آشامندگانند از حمیم شرب الهيم مانند آشامیدن شتران تشنه که مرض تشنگی دارند و هیچ آب یا فتر تسکین ایشان نیابد هذا این که گفته شد ماکول و مشروب نزلهم پیش کش ایشانست يوم الدين روز جزا چون نزل ما حاضر که برای مهمانان آرند و بعد از آن مهمانی از انواع ماکول و مشروب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبات آن در بیان نیاید نحن خلقناكم ما آفریدیم شما را و ما بیدا و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خود ظاهر است که هر که بدایت تواناست بر اعاده نیز قادر خواهد بود أفرأيتم آیا خبر دهید ما تمنون آنچه که میریزید در رحم زنان أأنتم تخلقونه آیا شما میآفرینید کودکان را از آن أم نحن الخالقون یا ما یم آفرینندگان آن وشما مقرید با آنکه خالق منم جهت شما بدان وجه دیگران نوع که فرزند بیطلبد متولد نمیشود بلکه بر وجه مشیت و طبق اراده من روی آید نحن قدرنا بعد از آفریدن شما تقدیر کردیم میان شما الموت مرگ را و ساختیم وقت مرگ هر کس وما نحن بمسبوقين و نیستیم ما پیش گرفته شده یعنی هیچ کس بر حکم ما پیشی نتواند گرفت و از قبول که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ مقدر کرده ایم على أن نبدل برای آنکه بدل کنیم بجای شما أمثالكم کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران پیدا کنیم وننشئكم و بیافرینیم دیگر بار شما را في ما لا تعلمون در صورتهایی که نمیدانید مر و نه بعضی گفته اند در زشت ترین صورت و قبح بر ساز و بهترین صورتها ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشأة الأولى آفرینش نخستین را که نطفه بوده و علقه شده تا آخر و بدان اقرار دارید فلولا تذكرون پس چرا یاد نمیکنید تو که حق را بر نشأة اخری چه هر که بران قادر است از این عاجز نتواند بود بیت الحکما را ز خلوت نابود بیکشد تا بعلو کاه وجود باد دیگر کار از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند برکشد بگو

کاره از کوشش خود بیرون أَفَرَأَیْتُم آیا خبر نمایید مَا تَحْرُثُونَ از آنچه کشت میکنید و تخم بر زمین می افکنید أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ
آیا شما میرویانید آن را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم حرث فعل عباد است و زرع ... حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ
اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر آینه کردانیم آن چه را کشته اید حُطَامًا کیاه درهم شکسته پیش از رسیدن یا کیاه بی دانه فَظَلْتُمْ
تَفَكَّهُونَ پس کردید ... تعجب کنان ... یا ... یا از جهت
خود پشیمان ... میگویید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ...
بالکلیه بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ... أَفَرَأَيْتُمُ خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ آن آبی که ...
... أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستادید ... مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید أَمْ نَحْنُ
الْمُنزِلُونَ ... لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم کردانیم این آب را أُجَاجًا تلخ و شور ... فَلَوْلَا
تَشْكُرُونَ ... أَفَرَأَيْتُمُ ... النَّارَ الَّتِي تُورُونَ آن آتشی که بیرون می آرید
... أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ آیا شما آفریدید شَجَرَتَهَا درختی که آتش ... أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ...
شاخ ... درخت ... سبز ... بیان ...
شاخ ... نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما کردانیدیم این آتش را تَذْكِرَةً یادکردی ... آتش
دوزخ یاد کنند ...
باد ... هر آینه قادر بود ...
... وَمَتَاعًا و ... لِّلْمُقْوِينَ مر مسافران ...
... فَسَبِّحْ ... بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ...
فَلَا أُقْسِمُ ... بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ مواقع نجوم ...
...
...
...
...
...
... إِنَّهُ لَقَسَمٌ ... لَّوْ تَعْلَمُونَ ... عَظِيمٌ ...
... إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع ... در باب مصالح معاش
و معاد ... فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ...

... بِكِتَابٍ مَّكْنُونٍ در کتابی پوشیده ... نزدیک ... یعنی در لوح محفوظ لَّا يَمَسُّهُ ...
... مطلع نشوند ... إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه ...
... مراد ... مصحف ... مس نکند مصحف
... پاک شده ...
و شافعی ... محدث و جنب و حایض ...
... مصحف ... و نزد امام اعظم ... محدث و جنب و حایض ...
... جایز است کتابت قرآن
... نزد امام محمد ...
... قرآن ...
... قرآن ...
قرآن و محققان گفته اند ...
قرآن ... احکام قرآن ...
... تفسیر ... شیخ جنید ...
است حکیم ... فرموده بیت ... حضرت قرآن ...
چند از ...
در رسد بمقام شهود ...
در شهود ... تَنزِيلٌ ...
است ... أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ ... أَنتُم مُّدْهِنُونَ شما ...
... وَتَجْعَلُونَ ... رِزْقَكُمْ ...
أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ...
فَلَوْلَا ... إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ... وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ...
... وَنَحْنُ أَقْرَبُ ... وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ ...
... فَلَوْلَا إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ...
... تَرْجِعُونَهَا ... إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ...
... فَأَمَّا إِن كَانَ ...
... مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ... فَرَوْحٌ ...
... وَرَيْحَانٌ ...

حدید

بلکه یا ریحان مخصوص وایشان در بهشت باشد **وَجَنَّتُ نَعِيمٍ** و دیگر او راست بوستانها پر نعمت **وَأَمَّا إِن كَانَ**
و اما اگر باشد آن مرده وفات کرده **مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ** از اصحاب دست راست **فَسَلَامٌ لَّكَ** پس سلامت مر تراست که هستی **مِنْ**
أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت یا تحیة
از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند از عقوبتها **وَأَمَّا إِن كَانَ** و اما اگر باشد مرده **مِنَ الْمُكَذِّبِينَ** از تکذیب کنندگان
رسول **الضَّالِّينَ** گمراهان از طریق حق **فَنُزُلٌ** پس او راست پیشکش در قبر **مِّنْ حَمِيمٍ** از آب گرم دوزخ
وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن در قیامت در آتش دوزخ **إِنَّ هَٰذَا** بدرستی که آنچه گفته شد در شأن
این سه گروه **لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ** هر آینه آن حق و یقین است یعنی ذات و درست و یکسان **فَسَبِّحْ** پس تسبیح گوی **بِاسْمِ**
رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام وی که نام خجسته او را از آنچه لایق عظمت وکبریای
او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود و قول آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید مدنیة تسع وعشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ یاد کرد او را به پاکی هر که در آسمانهاست و زمین یا پاکی خدای را **مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح کرد خدای را و پاکی یاد کرد آنچه در
آسمانهاست از کواکب و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن تسبیح
باشد و یکی از اخوان الله از زبان یعنی تسبیح گویند ظلال بعض سجده که قال الله وظلالهم بالغدو والآصال
وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب است در هر چه خواهد **الْحَكِيمُ** دانا بهر چه فرماید **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر او راست پادشاهی
آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن **يُحْيِي** زنده میکند **وَيُمِيتُ** و میراند در دنیا **وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ**
شَيْءٍ و او بر همه چیز از اماتت و احیا توانا است **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ** او است پیش از همه اشیاء و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی
که وجود را ابتدا نیست و بعد از فنای همه موجودات باقی ابدیست که آخر او را نهایت نیست **بیت** اول اول بی ابتدا
آخر آخر بی انتها • بود و نبود آنچه بلند است و پست • باشد و آن نیز نباشد که هست **وَالظَّاهِرُ** و آشکارا وجود او
بکثرت دلایل **وَالْبَاطِنُ** و پنهان حقیقت ذات او از تعقل و هم و اقوال مفسران و متکلمان و محققان درین آیه تا از
هفتاد تجاوز کرده بشرح تمام در بسط الکلام و در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود
صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید که ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار قسم
اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد
و احفاد سوم زمره که آشکارا یار تو باشند چون دوستان و یاران و چهارم فرقه که پنهان با تو سازگار کنند چون
زنان و کنیزکان دنیا طالبند میگوید اعتماد بر اینها مکن و کار ساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود
آوردم و آخر منم که باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو بصورت بخوبی بیاراستم باطن منم که اسرار حقایق
در دل تو ودیعت نهادم **بیت** اول و آخر تویی که نیست حدوث و قدم • ظاهر و باطن تویی نیست وجود و عدم

اول و آخر او را و آخر و اول نه • ظاهر بچون و چند باطن بی کیف و کم • در بحر الحقایق آورده که اولیت در عین آخریت
و آخریت در عین اولیت و بر عین اول ظاهریت در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز
قدس سره سوال کردند که خدا را بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه خواند و فرمود که تصور نتوان
جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد **نظم** اول او هم دم او و آخری • باطن او هم دم او ظاهری
تو محیط بر همه اندر صفات • و ذات پاک و مستغنی بذات **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و او بر همه چیزها داناست اول و آخر نزد علم
او مساویست و ظاهر و باطن نسبت دانش او یکسان **هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** اوست که بیافرید آسمان و زمین
بقدرت کامل **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها چیز پس از چیزی **ثُمَّ اسْتَوَىٰ**
پس قصد کرد **عَلَى الْعَرْشِ** بتدبیر عرش و اجزاء امور متعلقه بدو بر وفق ارادت **يَعْلَمُ** میداند **مَا يَلِجُ** آنچه در آید
فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمه که بکارند و قطرات باران و کنجها و اموات **وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا** و میداند آنچه بیرون آید
از زمین چون نباتات و معدنیات و برخواز دفاین و بعضی کنوز و قلم موقوف داخرح **وَمَا يَنزِلُ** و آنچه فرود
آید **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملایکه و احکام **وَمَا يَعْرُجُ** و آنچه بالا رود
در آید **فِيهَا** در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه که اعمال بندگان مینویسند **وَهُوَ مَعَكُمْ** و خدای با شماست
بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً **أَيْنَ مَا كُنتُمْ** هر جا که شما باشید یعنی معیت علم و قدرت
هیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف در یابد **نظم** این معیت در نگنجد
در بیان • در زمان ماده خبر نیست بگمان **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای با آنچه شما میکنید **بَصِيرٌ** بیناست و بدان جزا خواهد
داد **لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر او راست حکم گزاری و فرمان روایی در آسمانها و زمینها اگر این کلام جهت آن گاید
تعلق با ابدا و اعاده تاکید باعاده چنانکه میفرماید **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدای **تُرْجَعُ الْأُمُورُ** باز گردانیده شود عواقب
کارها **يُولِجُ اللَّيْلَ** در آرد شب را **فِي النَّهَارِ** در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید **وَيُولِجُ النَّهَارَ** و در آرد روز
فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف فصول **وَهُوَ عَلِيمٌ** و او دانا است **بِذَاتِ**
الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است **آمِنُوا** بگروید ای کافران **بِاللَّهِ** بخدای واحد و یگانه دانید **وَرَسُولِهِ** و بپیغمبر
او که محمد است صلی الله علیه وسلم و تصدیق وی نمایید **وَأَنفِقُوا** و بدهید **مِمَّا جَعَلَكُم** از مالها که گردانیده است
شما را **مُّسْتَخْلَفِينَ فِيهِ** خلفا که در تملکان تصرف **فِيهِ** در آن یعنی آن مالها که در دست دیگران بود بعد از فوت ایشان
بشما رسیده در راه خدای ببذل کنید **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنانکه گرویدند بخدای و رسول **مِنكُمْ** از شما **وَأَنفَقُوا** و نفقه
کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات **لَهُمْ** مر ایشان راست **أَجْرٌ كَبِيرٌ** مزد بزرگ و ثواب عظیم که جنت
و نعیم است **وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ** و چیست شما را که نمیگروید **بِاللَّهِ** بخدای بوحدانیت او معترف نمیشوید **وَالرَّسُولُ**
و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست **يَدْعُوكُمْ** میخواند شما را بحجت و برهان **لِتُؤْمِنُوا** تا ایمان آرید **بِرَبِّكُمْ** به
آفریدگار خویش **وَقَدْ أَخَذَ** و بدرستی که فرا گرفت خدای **مِيثَاقَكُمْ** پیمان شما را در روز الست باقرار دو

دعوت میکند إِن كُنتُم اگر هستید شما مُّؤْمِنِينَ باور دارندگان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آنکه فرو میفرستد
کرده‌اید عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است علیه الصلوة والسلام آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات
هویدا لِّيُخْرِجَكُم تا بیرون آرد شما را خدای بقرآن یا بدعوت پیغمبر مِّنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از
جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت در فتوحات آورده که از ظلمات حجاب بنور کشف وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی
که خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ مهربانست که قرآن میفرستد رَّحِيمٌ بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ
وچیست شما را و چه فایده می‌بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالها خود را فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها و زمین یعنی هرچه در آسمان و زمین است
بعد از فنای اهل آن بوی باز خواهد گشت و او وارث همه موجودات و دیگر خلق را در آن تصرف نکنند و با آخرت
دیگران کوتاه شود بحق سبحانه باز گردد و در کلام ترغیبات بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال
دست شما باقی نخواهد ماند بادی فرمان خدا بدادن آن کامیاب گردید و براه خود انفاق کنید ذخیره آخرت برد لَا يَسْتَوِي
برابر نیست مِنكُم از شما ای مؤمنان مَّنْ أَنفَقَ هرکه نفقه کند مِن قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام و برکه
وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که انفاق نماید و راهی قتال کند بعد از فتح که
در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با انفاق و قتال احتیاج نبود أُولَٰئِكَ آن گروه منفقان و مقاتلان
قبل الفتح أَعْظَمُ بزرگترند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ از آنانکه نفقه کنند پس از فتح وَقَاتَلُوا
و کارزار نمایند وَكُلًّا و هرکه نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از فتح وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرده است خدای
بهشت را و درجات ایشان متفاوت باشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه میکنید از نفقه و قتال با اخلاص و ریا خَبِيرٌ
داناست آورده‌اند مفسران برآنند که این آیه در شان ابو بکر صدیق است رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورده و نفقه کرد
و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته‌اند بیت ثابت قدم مقام تجرید
سر دفتر جمله اهل توحید ◦ در جمع مقربان سابق ◦ حقا که جز او نبود صادق مَّن ذَا الَّذِي کیست آنکه او
يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بی عوض و طالب عوض باشد بآن بمانند که قرض بدهد قَرْضًا
حَسَنًا وامی نیکو یعنی بطیب نفس و با اخلاص فَيُضَاعِفَهُ پس زیاده گرداند خدای آن قرض را لَهُ مر او را
جزاء او را اضعاف سازد وَلَهُ و مر او راست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی نیکو که بهشت است يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزی را که ببینی
مردان گرویده را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بر صراط و مردان دم ... يَسْعَىٰ نُورُهُم میدود نور توحید
اسلام ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان تا بدان راه پیدا کنند وَبِأَيْمَانِهِم و از جانب راست ایشان تا ایشان را
بهشت میکشد و از ابن مسعود رضی منقولست که نور هر کسی بقدر عمل وی بود بعضی را ... باشد تا عدن و آنان
برابر کوهی و بعضی را بمقدار نخله‌ای و ادنی نور وی آن بوده که صاحبش موضع قدم خود بیند ...
باشد و گویند فرشتگان مر ایشان را بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژده شما امروز جَنَّاتٌ دخول بوستانهاست که تَجْرِي

مِن تَحْتِهَا از زیر درختان آن الْأَنْهَارُ جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن ذَٰلِكَ این بشری بجنت جاوید هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست رستگاری بزرگ که جدا از همه احوال قیامت این شد بدیدار جمال بی‌پرده دیدار ملک متعال
بیت مصرع هزار جان مقدس فدای دیدارش ابو امامه رضی فرموده که بر صراط نور دهند مؤمنان را و کافران
منافقان را ... روشنی بگذارند و مؤمنان هرکاره روی باز پس میکنند هر صراط ... میشود پس منافقان از ایشان
التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روزی را که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ
و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انظُرُونَا نظر کنید با نَقْتَبِسْ
تا بگیریم پرده و شعله مِن نُّورِكُمْ از نور شما چون ما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود در جواب ایشان که باز گردید
باز پس خویش یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را که در محشر کسب آن نتوان کرد و از دنیا با خود باید
آورد بیت کار آنجا کن که ... در محشر نیست ◦ آب از اینجا بر که در دریا بی‌شور و خرابیست ◦ منافقان
قول ایشان ... نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی بحکم الهی بزنند
بَيْنَهُم میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ دیواری بزرگ یعنی بارهٔ شهری لَّهُ بَابٌ مر او راست دری باشد که مؤمنان
در آیند بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در روی ... فِيهِ الرَّحْمَةُ در او رحمت بود یعنی بهشت
وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج او مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ از جهت آن که طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ
اما منافقان چون باز پس نگرند نوری نبینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری ببینند میان خود و ایشان
عاجز شده از آن در بنگرند مؤمنان را ... بینند که ... متوجه ریاض جنان‌اند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشانرا
بزاری و گویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُن آیا نبودیم ما مَّعَكُمْ با شما در دنیا بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شما
روزه میداشتیم قَالُوا بَلَىٰ گویند بلی بظاهر با ما بودید وَلَٰكِنَّكُمْ و لیکن شما فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ در فتنه افکندید نفسهای
خود را بسبب نفاق و لذت معاصی که چشیدید ... وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید توبه وَارْتَبْتُمْ و شک
آوردید در نبوت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و فریفت شما را آرزوها ... دور و دراز پیش گرفتید
حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد فرمان خدای یعنی مرگ شما وَغَرَّكُم بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده
یا دنیاء ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا
از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه از آنانکه کافر شدند ... مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان دوزخ بود هِيَ
مَوْلَاكُمْ آتش سزاوارتر است بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش آورده‌اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه جهد
تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند چون بعد از هجرت که مال بدست ایشان آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد اندک فتوری
قصور در وظایف عبادت ایشان ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند أَن
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ مر یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ و آنچه فرو فرستاد
مِنَ الْحَقِّ از کلام خود قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شد و این آیه نازل شد یا اصحاب ...

بواعظ کردند و از کلام فرود آمد چو کوید نزول این آیه در شأن [illegible] میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده‌اند
بزبان که دلهای ایشان ترسکار کرده و اخلاص را شعار و دثار خود سازند لِذِكْرِ اللّٰهِ و بیاشند مانند مؤمنان وَلَا يَكُونُوا
كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنها که ایشان را کتاب داده‌اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری باشید که ایشان را تورات
و انجیل داده‌اند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل در دنیا کردند فَقَسَتْ
پس سخت شد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارج
از دین خود و تارکان احکام کتاب خود و از فرط قسوة گفته‌اند نتیجه [illegible] دل غفلت و نشانه تیرگی دل [illegible]
طاعت بیت دل که از ذوق [illegible] نیست دوش [illegible] خواهی دل [illegible] آن سنگ و آهن [illegible] دل که از غفلت زنگ دارد
از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اِعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرد زمین را بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی او بباران [illegible] احیای اموات قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ بدرستی که روشن
کردیم الْآيَاتِ برای شما نشانهای قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که عقول خود را در استدلال بکار دارید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ
بدرستی که مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول او راست دانستند و حفص
بتشدید بخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَأَقْرَضُوا اللّٰهَ و وام دادند خدای را قَرْضًا حَسَنًا وامی [illegible]
بطیب نفس از اموال يُضَاعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شود مر ایشان را [illegible] وَلَهُمْ و مر ایشان راست
أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ بخدا و پیغمبران
او و شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان أُولٰئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گوی
وَالشُّهَدَاءُ و گواهانند در قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان [illegible] الشهدا مبتدا
[illegible] آنها که شهید شده‌اند [illegible] حق [illegible] درجات قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ و ایشان راست مزد ایشان
[illegible] وَنُورُهُمْ [illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه [illegible]
پیغمبران [illegible] وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب نمودند آیتهای ما را [illegible] أُولٰئِكَ آن گروه
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ [illegible] اِعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا [illegible] لَعِبٌ
بازیچه است وَلَهْوٌ و بیهوده [illegible] بیت
بازیچه است طفل فریب این متاع دهر [illegible] وَزِينَةٌ و دیگر آرایش است [illegible]
[illegible] وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ [illegible] وَالْأَوْلَادِ [illegible]
لهو و فرح [illegible]
[illegible] كَمَثَلِ غَيْثٍ همچون مثل بارانی [illegible]
[illegible] أَعْجَبَ الْكُفَّارَ [illegible] نَبَاتُهُ [illegible] ثُمَّ يَهِيجُ

پس آنگه خشک گردد بعد از آفات سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا میبینی آنرا که زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ
پس گردد بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ و در سرای عقبی آنها که تفاخر و تکاثر
کرده‌اند ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزشی است مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خشنودی
مر دوستان حق را که در حیات [illegible] ترک هر دو سرای کرده‌اند بیت ای طالب دنیا تو بمعنی مزدوری
وی طالب عقبی تو [illegible] دوری ● وی آنکه ز اسرار هر دو عالم دوری ● تو طالب نور [illegible] النوری وَمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا و نیست زندگانی إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور بنسبت کسیست که دنیا
را دست افزار حصول اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوی بکار دارد [illegible]
دولتی مدد توفیق رفیق روزگار شده با اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد [illegible]
بهره بردارد بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ نظم [illegible]
حق [illegible] سَابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات
آمرزش واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا اداء فرایض [illegible]
یا صدق یا جهاد یا [illegible] یا حضور جماعت [illegible] گفته [illegible] حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم [illegible] وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بهشتی
[illegible] كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان و زمین [illegible]
[illegible] أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ برای کسانی که گرویدند
بخدای وَرُسُلِهِ و پیغمبران او ذٰلِكَ آن [illegible] فَضْلُ اللّٰهِ فضل خدایست [illegible] يُؤْتِيهِ
[illegible] مَنْ يَشَاءُ [illegible] وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست [illegible]
دنیا [illegible] مغفرت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید [illegible] مِنْ مُصِيبَةٍ [illegible]
[illegible] فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط [illegible] نقصان مال و زرع [illegible] وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در
نفسها [illegible] بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد [illegible] إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر که نوشته شده است در
لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا [illegible] إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که
[illegible] عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست [illegible]
[illegible] لِكَيْلَا
تَأْسَوْا [illegible] عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ [illegible]
[illegible] وَلَا تَفْرَحُوا [illegible] بِمَا آتَاكُمْ [illegible]
[illegible] نظم [illegible]

زین دنیا مکنید چرا شما فان درون شاد جست ه وآن تصحیح مشغولت که هر که برین آیه کار کند هر آینه قرار گیرد
زهد را بهر دو طرف قناد یعنی زاهد تام باشد چنانچه گفته اند نظم ما للدنیا … شود شاد از آن ه و رنج
شود شو هر دو از آن ه بسرت پس پروه کم زاد از آن ه تا دنیو دولت شود آباد از آن وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای
دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبر را که بمتاع دنیا بر دیگران تطاول کند فَخُورٍ بازنده و بسیار فخر کننده
بدان را که او اقران بر صفتها ایشان میکنند و بیان میفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بخیلان و فخور آنانند که با وجود دنیا و
جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را
به بخل کردن در تبیان آورده که قول جمعی … آید یهود اند که بخل کردند به بیان نعت … یعنی ایشان بوده از علم صفات
واحوال حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز به کتمان امر کردند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی گرداند
از انفاق مال یا از ایمان به محمد علیه الصلوة والسلام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ او است بی نیاز از دو ماد
انفاق او ستوده است لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را یعنی ملائکه را به پیغمبران
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزات یا بشریعتهای و الحجج وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتاب
که متضمن مصالح امور دینی و دنیوی بوده وَالْمِيزَانَ و نیز ترازو را فرستادیم با ایشان لِيَقُومَ النَّاسُ تا قائم
شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق آن در میان یکدیگر بوقت معاملات نمایند و آن ترازو را
در زمان نوح علیه السلام بوده و گفته اند مراد انزال اسباب و امر به ساختن او است وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را
با آدم علیه السلام … آدم چون از بهشت به دنیا آمد … آهن با او همراه بود انبر و تنگ و سندان
و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بر زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيهِ در آن بَأْسٌ
شَدِيدٌ کارزار سخت است یعنی آلتها که در کارزار به کار آید از و سازند … و دفع دشمن چون سنان و نیزه و
شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و … حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و سودها
… سودها مردمان را چه قوام صناعت و حرفت … و هیچ حرفه نیست که آهن در او دخل نداشته
و نفع کلی آنست که کفار را … شمشیر مسلمانان قهر ساخته اند و اکثر اهل اسلام در بلاد ها از ایشان ایمن باشند …
آهن فرستاده تا اعدا … کرده شوند و ترازو فرستاده تا معاملت … وزن … فیصل یابد و کتاب فرستاده
کرده اند تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا ببیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که یاری دهد دین او را وَرُسُلَهُ و یاری دهد
پیغمبران فرستاده او را با استعمال اسلحه در جهاد کفار … بِالْغَيْبِ در پوشیده
یعنی که پیغمبر حاضر نباشد چنانچه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم مدد کاری مینمودند و در غیبت باز
میماندند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است بر آنکه دشمنان را … عَزِيزٌ غالب بر هر حکم و فرمان وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح نبی را … وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل را … وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
فِي ذُرِّيَّتِهِمَا در فرزندان ایشان هر دو النُّبُوَّةَ پیغمبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم بر ایشان کتابها را که نامه

ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از آنها که انبیا بر ایشان آمدند مُهْتَدٍ راه یافته اند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَكَثِيرٌ
و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی منکر و مکذب کتاب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم
عَلَى آثَارِهِمْ و بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام
و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم … رسل را و تمام کردیم انبیای
بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ یعنی پسر مریم علیهما السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم بر وی انجیل وَجَعَلْنَا و افکندیم فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلها آنان که پیروی نمودند وی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیگر یعنی تابعان عیسی
… با یکدیگر … و مهربان بودند وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا … ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیت را از پیش خود مَا كَتَبْنَاهَا
ننوشته بودیم آن را عَلَيْهِمْ … فرض کرده بودیم آن را بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از اصحاب عیسی علیه السلام بعد از
رفع او دست از احکام انجیل باز داشتند و بعضی رهبان دین … ایشان … چون رهبانیت
و مشقتها … در ریاضتها عظیم از ترک مطعم و ملبس و مشرب و نکاح اختیار نموده بودند بر ایشان فرض نبوده إِلَّا
ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن طلب خشنودی خدای رهبانیت مقرر کرده بودند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند نگاه داشت
آن را حَقَّ رِعَايَتِهَا حق نگاه داشتن آن را … و آن بود که به تثلیث قائل گشتند و از محمد صلی الله علیه وسلم منکر
شدند و … بسیاری از ایشان از منهج … انحراف نمودند و حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در یافتند و بدین
اسلام و متابعت سید انام سرفراز شدند حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنان را
که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار است بر
عبادات وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید به موسی و عیسی اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ و بگروید به پیغمبر
فرستاده او محمد صلی الله علیه وسلم يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای
ایمان به محمد علیه الصلوة والسلام و یکی ایمان به انبیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ و پدید کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید
و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مومنان را رَحِيمٌ مهربان …
آورده اند که … دو بهره اند … اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان از ایشان … کردند
بر مدم آیت نازل شد که خدای ایشان را دو بخش داد نور و رحمت و مغفرت و بخشید لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل
کتاب که … أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند … عَلَى شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از
فضل خدای یعنی از آن که … مومنان ایمان مذکور شد هیچ چیز نیابند و بریشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ
بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و جزا بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدا است يُؤْتِيهِ عطا کند آن را مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگ است و نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسیده ه بیت
فضل کریم … خوان نعم نهاده … ه هست … ه داد …

مجادله

سورة المجادلة اثنان وعشرون آیة — بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

بود و معلوم او یکسانست حالات آسمانها و جهانها و حالات اهل زمین و علم او بخفیات امور و جلیات وی احاطه
کرده بجمیع آن **علیم** عیان و نهان کارها در وی یکسانست و در علت نزول این آیه آورده‌اند که در تفسیر الم
تر آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستادی و خبر ایشان دیر
آمدی بجهت آنکه مؤمنان یا از دیگر ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها کردندی تا ایشان گمان
بستندی و نگاه کردندی در میان آورده مؤمنان را گمان افتادی که لشکر را کاری افتاده و بحادثه
اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید ایشان را نهی کرد ایشان دو سه روز کار جایز کردند باز
دیگر همان سوال شیطنت آغاز کردند آیه آمد که **ألم تر** آیا نمی‌نگری **إلى الذين** بسوی آنکه **نهوا** باز داشته شده‌اند **عن النجوى**
از راز گفتن با یکدیگر و ایشان را نهی کرده‌اند **ثم يعودون** پس باز میگردند **لما نهوا عنه** بدانچه نهی کرده شده‌اند
ويتناجون و راز میگویند **بالإثم والعدوان** به بیداد و ستم در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان **ومعصيت**
الرسول و بنافرمانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پای داشتن کلام ایشان و در معالم آورده که یهود در نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آمدند گفتند السام علیک و حضرت فرمود که وعلیکم عایشه رضی الله عنها شنید و گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب علیکم
حضرت فرمود که آهسته باش یا عایشه و درشتی مکن عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود که مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در حق ایشان مستجابست و آن
ایشان درباره من مستجاب نیست حق سبحانه آیه فرمود که **وإذا جاؤك** و چون بیایند جهودان بسوی تو **حيوك** تحیت گویند ترا
بما لم يحيك به الله بآنچیزی که تحیت نگفت ترا خدای بآن یعنی خدای تعالی گفت و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان
گویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگست یا تیزی شمشیر **ويقولون** و میگویند جهود **في أنفسهم** در میان یکدیگر **لولا**
يعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را **بما نقول** بآنچه میگوئیم نسبت به پیغمبر یعنی اگر او پیغمبر بودی پس چرا
که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی **حسبهم جهنم** بس است ایشان را دوزخ برای عذاب **يصلونها**
در آیند بدان **فبئس المصير** و بد جایگاهیست دوزخ **يا أيها الذين آمنوا** ای گروه مؤمنان **إذا تناجيتم** چون راز گوئید
با یکدیگر **فلا تتناجوا** پس راز مگوئید **بالإثم** بگناه **والعدوان** و بیداد **ومعصيت الرسول** و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان
و جهودان میکنند **وتناجوا** و راز گوئید **بالبر** بنیکوکاری **والتقوى** و پرهیزکاری و دوری از بدکاری **واتقوا الله** و بترسید
از خدای در هر کاری که کنید **الذي** آن خدای که **إليه تحشرون** بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردار
جزا خواهد داد **إنما النجوى** جز این نیست که راز گفتن بگناه و عدوان **من الشيطان** از وسوسه شیطانست که در چشم شما
آراید و در دل نهد **ليحزن الذين آمنوا** تا اندوهگین کند مؤمنان را **وليس** و نیست شیطان یا مناجات **بضارهم**
شيئا ضرر رساننده مؤمنان را بچیزی **إلا بإذن الله** مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی **وعلى الله** و بر خدا
تنها **فليتوكل المؤمنون** باید که توکل کنند مؤمنان در همه امور خود و باک ندارند از راز گفتن جهودان و منافقان
چه ایشان نتوانند که ایشان را ضرری رسانند و اعمال ایشان را اعتباری نیست **نظم** ...

که اهل مجلس جای دادن ... چون اهل بدر تمام بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر آمدند و بعضی از صحابه
که از اهل بدر بودند دیر آمدند بیامدند سلام کردند در میان مجلس بپای ایستادند که ایشان را جای دهند حضرت پیغمبر
فرمود که قم یا فلان و فلان و فلان ایشان بر خواستند و جا بایشان دادند و جای اهل بدر گشتند منافقان مجال یافتند در
باب آغاز کنایه و شکایت کردند این آیه آمد که **يا أيها الذين آمنوا** ای کسانی که گرویده‌اید **إذا قيل لكم تفسحوا** چون گفته شود
که جای فراخ کنید **في المجالس** در مجلسها چون مجلس ذکر و تلاوت و غزا **فافسحوا** پس جای کشاده کنید مر مردم را **يفسح الله**
لكم تا گشاده کند خدای بر شما در قبر یا در بهشت منزلها یا سینه‌ها بجهت علم شما را شرح کرده
یا از تضایق و تزاحم **وإذا قيل** و چون گفته شود مر شما را که **انشزوا** بر خیزید **فانشزوا** پس برخیزید و در ...
که جو در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نشستندی و چون ... ایشان ...
... **يرفع الله** بر دارد خدای ... درجها در بهشت **الذين آمنوا منكم** آنانرا که گرویده‌اند از شما **والذين أوتوا العلم** و بدیشان داده آنرا
که داده شده‌اند علم با ایمان **درجات** درجها بالاتر از درجه مؤمنانی که عالم باشند زیرا که ...
در کشف الاسرار ... ابن مسعود رضی الله عنه ... در خواب دیدم ...
... درجه ...
را درجات ... شرف ... انبیا علیهم السلام ...
...
...
باشد و سایر کواکب **نظم** مصابیح الانام ... **و**نعم ما قیل ...
هر کرا علم بیش رفعت بیش ... **والله بما تعملون** و خدای بآنچه شما
میکنید **خبير** داناست ...
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... و خبرها از هر نوع ...
تنگ آمد آیه آمد که **يا أيها الذين آمنوا** ای گروه مؤمنان **إذا ناجيتم الرسول** چون خواهید که راز گوئید با رسول **فقدموا**
پس پیش فرستید یعنی بدهید **بين يدي نجواكم** پیش از راز گفتن خود **صدقة** صدقه بمستحقان **ذلك** این صدقه دادن
پیش از نجوی **خير لكم** بهتر است شما را ... **وأطهر** و پاکیزه‌تر ... **فإن لم تجدوا**
پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید **فإن الله غفور رحيم** پس بدرستی که خدای آمرزنده است ...
صدقه را گوید **مهربانست** ...
در تقی ... مرتضی ... و با رسول صلی الله علیه وسلم راز
گفت و چیزی پرسید ... و بعد از آن این حکم منسوخ شد ... آیه **أأشفقتم** نازل شد ...

کار نکرد و آن از جمله منافقان بود تا که بدان سبب خشک گیرنی اعتقاد درزش بود و بعضی از مفسران گفتند که این آیت
مر آیت اندک را أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را أَنْ تُقَدِّمُوا که پیش بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ پیش از راز گفتن
خود صدقه فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید آنچه فرمان کرده شد وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی در گذرانید
شما فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید
خدای و رسول الله را در همه حال که اینها تدارک تقصیر شما کند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای آگاه است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید
در خبر است که عبدالله بن نبتل منافق بود با رسول صلی الله علیه وسلم بنشست و خواست گوید و سخنان آنحضرت
با یهود گفتی روزی آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجره بود و از حجرات ظاهر آمد و جمعی از صحابه با او بودند فرمود
که حالی در آید بر شما مردی که دل او دل جباری باشد و بچشم شیطان نظر کند ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود
که چرا مرا دشنام میدهی تو و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند که ما هرگز
این کار نکرده ایم این آیت نازل شد أَلَمْ تَرَ آیا ننگری إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا سوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ برایشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید
وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که یهود اند وَيَحْلِفُونَ و سوگند میخورند عَلَى الْكَذِبِ بر دروغ بر دعوی اسلام و احترام سلام
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی
سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت با آتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آنچه هستند که میکنند و بر آن اصرار مینمایند اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَيْمَانَهُمْ سوگندان خود را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی
نگاهدارنده خون و مال ایشان در امان باشد فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا
یعنی اسلام یا از جهاد منع کردند تا از جهاد متقاعد کرده اند فَلَهُمْ پس برایشان است عَذَابٌ مُهِينٌ
عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان روز قیامت أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را أُولَئِكَ آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ یاران آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
در آن آتش جاوید مانند که منافقان نیز در خلود نار حکم کافران دارند بلکه درکات ایشان از درکات مشرکان زیر
زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یاد کن آنروز که برانگیزد خدای همه منافقان را
ایشان فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند خدای را باسلام و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ چنانکه سوگند میخورند
شما وَيَحْسَبُونَ و آرزو میبرند أَنَّهُمْ که ایشان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی اند که دفع میکنند که سوگند میخورند خدا
میفرماید أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایت رسیده که با
دانای نهان و آشکارا دروغ میگویند اسْتَحْوَذَ مستولی شده و غلبه کرده عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ برایشان دیو و وسوسه
بیرون ایشان را بعادت فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش کرده ایشان را ذِكْرَ اللَّهِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند
و نه بزبان أُولَئِكَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر دیو اند و تابع او أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدانید بدرستی که

لشکر دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که از نعیم مؤبد دست داده اند و در عذاب مخلد افتاده اند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که
آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خلاف میکنند خدا و رسول را أُولَئِكَ آن گروه مخالفان فِي الْأَذَلِّينَ در جماعت خوارترین اند
و با ایشان یعنی در دنیا بخواری اسیر و قتل گرفتار شدند و در عقبی رسوا و سیاه رو و در عذاب كَتَبَ اللَّهُ
نوشت خدای در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لَأَغْلِبَنَّ هر آینه غالب شوم أَنَا وَرُسُلِي من و فرستادگان من
و غلبه رسل آنکه یا مأمور بحرب اند بقهر و زجر اعادیست و اگر مأمور نیستند برایشان بحجت إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که
خدای تعالی توانا است بر نصرت انبیا عَزِيزٌ غالب است در هر چه خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت
حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود ؛ کس را در آن مجال تصرف کجا بود ؛ حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی
ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه قرابت قریبه داشته باشند
چنانچه فرموده لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ نیابی ای محمد گروهی را که میگروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین
که ایشان يُوَادُّونَ دوستی ورزند و دوست دارند مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هر کرا خلاف کند با خدای و رسول یعنی
مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران
ایشان چون ابوعبیده جراح که پدر خود عبدالله جراح را در روز احد بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابوبکر
صدیق رضی الله عنه که عبدالرحمن را در روز بدر بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم صدیق را نگذاشت که حرب وی کند
أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود را در روز احد بقتل آورد أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان
ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را بکشت و چون مرتضی و حمزه و ابوعبیده بن حارث
که اقربا خود را چون عتبه و شیبه و ولید را در جنگ بدر بکشتند أُولَئِكَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند
كَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثبت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان یا جمع کرده است آنرا با لوازم آن
از اخلاص و استقامت وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرد ایشانرا بِرُوحٍ بر حق یا نصرت یا بنور مِنْهُ که از نزدیک خود
فرستاده است ایشان را بجبرئیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را در روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که جریان
دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن درختان جویها از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بوده در آن رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ خشنود شد خدا از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه
وعده کرده است ایشان را در عقبی أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آن گروه لشکر خدا و ناصران دین ویند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید
که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران امام ثعلبی ره آورده که از جعفر صادق نقل میکند که جزا از شایع خود
شنیده که داود علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست حق سبحانه فرمود الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم
النقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم او از محارم بسته بود و دست او از ایذاء خلق و از خوردن حرام
کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرده او از جمله حزب الله است و در زبان کشاده اند نظم از هر چه ناسزاست
دیده بر بند ؛ و ز هر چه ناپسند بود دست از آن بدار ؛ نوع دل از غبار تعلق بشوی پاک ؛ تا باشدت بحلقه اهل قبول بار ؛

حشر

سورة الحشر مدنیه اربع و عشرون آیه بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلّٰهِ تسبیح گفت و پاکی یاد کرد مر خدای را مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
غالب است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيمُ صواب کار است در ذات و صفات و کارها آورده‌اند که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب بجهت دیه دو عامری که در عهد پیغمبر بوده نزد عمرو
بن امیه ضمری رضی الله عنه ایشانرا کشته بود بقلعه یهود بنی النضیر رفته و ایشان پشت بدیوار خانهٔ ایشان نهاده بود
یکی بر بام بر آمد تا سنگ بر آن حضرت افکند فی الحال جبرئیل علیه السلام رسول را صلی الله علیه وسلم خبر داد آنحضرت
بمدینه آمده کسی فرستاد بدیشان که غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده روز ایشانرا مهلت داد ایشان
تهیهٔ سفر اشتغال کرده بودند عبدالله بن ابی کسی بایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع متحصن باشید که
من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام و یهود بنی قریظه و منافقان دیگر مدد شما میکنند و خبر بآنحضرت
رسید با جمعی بسر ایشان رفت و یازده روز ایشانرا محاصره کرده ایشان صلح قبول کردند بواسطهٔ رعب و
ترسی که خدای در دل ایشان افکند و چون صلح قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه سلاح خود بگذارید و
مقدار مالی که دواب بر تواند گرفت با خود ببرید و بعضی بخیبر قرار یافت و جمعی بجانب اذرعات رفتند هُوَ الَّذِي
اوست آن خداوندی که بیرون کرد أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی بنی النضیر
مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب بشام
تا آخر ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردم را بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیرون آید
همه مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن حشر قیامت است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان
بشام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ گمان نبردید ای مؤمنان أَنْ يَخْرُجُوا
که بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری عده و شجاعت و شوکت ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند
ایشان أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ که باز دارنده ایشانست حصارهای استوار ایشان مِنَ اللّٰهِ از فرو آمدن قضای
خدای بر ایشان فَأَتَاهُمُ اللّٰهُ پس آمد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَقَذَفَ و
بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد يُخْرِبُونَ
خراب میکنند بُيُوتَهُمْ خانهای خود بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد
کردند تا خانهای ایشان بدست مسلمانان خراب شد پس گویا که خود بدست خود خراب کردند و بر جهت
که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را میکندند و هر
چه ایشانرا خوش آمد از درها و چوبها و سنگها تراشیده از منازل آن برکندند میخواستند که با خود ببرند پس ششصد
شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی
بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال

ایشانرا و از ایشان عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ و اگر نه آنستی که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ
بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشانرا فِي الدُّنْيَا در سرای دنیا بکشتن و بند
کردن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در سرای آخرت عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذٰلِكَ این عذابها که مر ایشانراست بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت فرمان وی ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ و هر که
دشمنی دارد خدای را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر او را و اورا آورده‌اند
که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند جمعی عبدالله بن سلام و ابولیلی مازنی درختهای نیک
بهتر میبریدند و جمعی انواع تمر را میبریدند و میگفتند ... ابو عبیدالله ... آنرا قطع میکرد
و میگفت که بیدار که خدای این نخل را بدست مسلمانان باز دهد پس بجای بهتر است ... ایشانرا ... آیه
فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه بریدید مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا گذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود
فَبِإِذْنِ اللّٰهِ پس بفرمان خدای بود ... وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و تا خوار کند فاسقانرا ...
... ایمان آورده ... بنی النضیر ... که ... ایشان
... مال ... ایشان ... پیغمبر ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
که خواست بداد ... روایات ... آنحضرت ...
... وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ و آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از مال
ایشان ... فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ ... وَلَا رِكَابٍ ...
... پیاده ... حصار ... شما ...
فتح کردید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط میسازد رسولان خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که
میخواهد وَاللّٰهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها ... قَدِيرٌ تواناست ...
... ظاهر ... ایشان ...
مَا أَفَاءَ اللّٰهُ آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال اهل ... شهرها که
حرب کرده نشود فَلِلّٰهِ پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر ... وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوندان قرابت ...
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَالْيَتَامَىٰ و مر یتیمان ... وَالْمَسَاكِينِ و درویشان ... وَابْنِ السَّبِيلِ ...
مال ... که فیء خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم ...
... حق بود ...
...
ساجد صرف کنند ... خدای ... تعظیم است ...
صلی الله علیه وسلم ... اند ... مصالح مسلمانان صرف ...

دیگر را حق در دست خود و سلاح مجاهدان بکار باید برده و در صحرا آورده که از جاهلیت چون غنیمت گرفتندی
مهتران ایشان ربع بر داشتندی و از باقی هر چه خواستندی اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتندی خدای
قوم در قسمت و در درویشان حیف کردندی و چون در وقت اهل ایمان در غنایم و فی تغییر میز خاله بست کنند
یا رسول الله شما ربع و صفی از مغنم بر داریه و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر کرد اینه
و قسمت آن بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرموده که حکم فی را چنین کردیم **كَيْ لَا يَكُونَ** تا نباشد آن فی **دُولَةً**
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ گردان دست بدست میان توانگران **مِنْكُمْ** از شما تا زیاده از حق خود بر دارند و فقرا را اندک دهند یا محروم
سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ** و آنچه بدهد شما را رسول **فَخُذُوهُ** پس بگیرید **وَمَا نَهَاكُمْ**
عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن شرطی یعنی خیانت در غنیمت **فَانْتَهُوا** پس باز ایستید از آن و محققان برآنند که
این کلمات عام است و معنی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه کند شما را باز ایستید
کاری و نهی و تحواست هر که تنگ باو کرده نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاک افتد
نظم آنکه شد تابع راه تو قدم بخدا و انکه خلاف از تو ورزید قدم هلک **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از عذاب خدا
در مخالفت رسول الله **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است مر مخالفان فرمان پیغمبر را
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل و درویشان هجرت کننده **الَّذِينَ أُخْرِجُوا** آنانکه
بیرون کرده مشرکان **مِنْ دِيَارِهِمْ** از سراهای ایشان که در مکه داشتند **وَأَمْوَالِهِمْ** و در دارایی دادند از اموال خود
يَبْتَغُونَ میطلبند **فَضْلًا مِنَ اللَّهِ** بخشایش از خداوند **وَرِضْوَانًا** و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و
اغراض دنیوی نبوده بلکه طاعت رضای خدا بوده و بدین جهت خدا و رسول ترک دیار و اموال نمودند **وَيَنْصُرُونَ**
اللَّهَ و یاری میکنند دین خدای بنفس و مال خود **وَرَسُولَهُ** و نصرت مینمایند پیغمبر را یاری و هوا داری **أُولَئِكَ**
آنگروه مهاجران **هُمُ الصَّادِقُونَ** ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل **وَالَّذِينَ** و دیگر مر آنانکه **تَبَوَّءُوا الدَّارَ**
جای کرده‌اند در سرای هجرت **وَالْإِيمَانَ** و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام ابوبکر نقاش هست که ایمان نام
مدینه است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را این نام نهاده است پس معنی این باشد که ایمان بوده‌اند در مدینه **مِنْ قَبْلِهِمْ**
پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آورده‌اند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم مساجد ساخته **يُحِبُّونَ** دوست میدارند **مَنْ هَاجَرَ** هر که هجرت کند **إِلَيْهِمْ** بسوی دیار
ایشان دار و جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند **وَلَا يَجِدُونَ** و نیابند **فِي صُدُورِهِمْ** در دلهای ایشان **حَاجَةً** حسد
و حقد و غیظ **مِمَّا أُوتُوا** از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم انصار
را طلبیده و گفت انه و امداد و احسان که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود و بر کشتی کرده انصار اگر میخواهید
اموال بنی نضیر را میان شما قسمت کنیم و طایفه مهاجران بر قرار سابق در سرای شما ساکن باشند و اگر میخواهید
این اموال بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آیند و بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد بن عباده

گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را به مهاجران قسمت کنی و ایشان در خانهای ما باشند که ما را
در برکت سازد ما را از ایشانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را دعای خیر گفت و حق جل و علا در شان ایشان
بفرماید که **وَيُؤْثِرُونَ** و ایثار میکنند و مقدم میدارند مهاجران را **عَلَى أَنْفُسِهِمْ** بر نفسهای خویش یعنی از خود باز
میگیرند و بدیشان میدهند **وَلَوْ كَانَ** و اگر چه هست ایشان را **بِهِمْ خَصَاصَةٌ** حاجت بانچه ایثار مینمایند
در اسباب نزول آورده که صحابی نقل کرده که سر بریانی را طایفه از درویشان صحابه آورده بودند و یکی دیگر که
از و محتاج تر بود فرستاد و او هم بدیگری ایثار نمود همچنین تا هفت تن یکدیگر ایثار کردند و با اول بازگشت
شد در شان آن درویشان تواضع و ایثار آیه که از اشرف خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت ثنا
اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی خود محتاج باشد بچیزی و دیگری محتاج تر باشد آن بیند از خود باز
گیرد و بوی بخشد **بیت** گو بر کامل او را میشناسم اندرین دو جهان که گرنانی رسد او را آسیای چرخ گردد
زاستغنا هم با او جود فقر و بی برگی دهد آن را نان را که ایشان **وَمَنْ يُوقَ** و هر که نگاه داشته
شود **شُحَّ نَفْسِهِ** از بخل نفس او یعنی نفس او را از حب مال و بغض انفاق **فَأُولَئِكَ** پس آنگروه **هُمُ الْمُفْلِحُونَ**
ایشانند رستگاران یا پیروزی یافتگان بثنا عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت **وَالَّذِينَ جَاءُوا** و آنانکه آمدند
مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت **يَقُولُونَ** میگویند **رَبَّنَا**
ای پروردگار ما بیامرز ما را **اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا** و مر برادران ما را در دین **الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ** آنانکه پیشی
گرفتند بر ما بایمان **وَلَا تَجْعَلْ** و مده **فِي قُلُوبِنَا** در دلهای ما **غِلًّا** کینه و حسد و خیانت **لِلَّذِينَ آمَنُوا**
آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **إِنَّكَ رَءُوفٌ** بدرستیکه
تو مهربانی دعای ما را مستجاب کن **رَحِيمٌ** بخشنده ما را در رحمت خود در زمره سابقان داخل گردان که
اندر هر که کینه یکی از صحابه در دل داشت از اهل این آیه نیست صاحب نوادر آورده که حق سبحانه مؤمنان
را سه مرتبه فرموده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بما ذکره دل و پاکی طینت پس هر که بدین
صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد **أَلَمْ تَرَ** آیا نگاه نکردی **إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا** بسوی آنانکه نفاق ورزیده
و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن سلول و ابن نبتل و دیگر امثال ایشان که بنی نضیر را
فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد میکنید معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق با شما تا
حد واجب که اگر غالب شود و شما را از دیار اخراج کند ما نیز موافقت و مرافقت میکنیم این آیه آمد که ای محمد در
حال منافقان نگر که ایشان میگویند **لِإِخْوَانِهِمُ** مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنانکه کافر شدند
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات که بنی نضیراند **لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ** اگر بیرون کرده شوید از دیار
خویش **لَنَخْرُجَنَّ** هر آینه بیرون آییم **مَعَكُمْ** با شما از مدینه و ماحت **وَلَا نُطِيعُ** و فرمان نبریم **فِيكُمْ**
در باره شما **أَحَدًا** یکی را که محمد است علیه الصلوة والسلام **أَبَدًا** هیچ یکی از مسلمانان در خلاف شما اطاعت نکنیم

همیشه ولا نطیع فیکم واگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لننصرنکم هر آینه یاری کنیم شما را والله
یشهد انهم و خدا گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون دروغ گویانند لئن اخرجوا اگر بیرون
کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون بیرون نیایند منافقان معهم با ایشان ولئن قوتلوا و اگر کارزار کنند با
ایشان لا ینصرونهم منافقان یاری ندهند ایشان را ولئن نصروهم و اگر فرضا یاری دهند اهل نفاق یهود را
لیولن الادبار هر آینه بازگردند یعنی هزیمت کنند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان منصور یاری کرده
نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لانتم هر آینه شما که مومنانید
اشد رهبة سخت ترید از جهت ترس فی صدورهم در دلها ایشان من الله از خدای یعنی منافقان از شما
بیشتر میترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیة از شما ایشان راست بانهم بسبب که ایشان قوم لا یفقهون
گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه و اگر نه بایستی که از او ترسیدندی لا یقاتلونکم کارزار نکنند
با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیهها استوار کرده بخندق
برج و باره او من وراء جدر یا از پس دیوارها بسبب که دیر بعض ایشان را قوت آنکه در روی با شما محاربه توانند
کرد نیست و این از ضعف و بد دلی ایشانست بلکه بأسهم کارزار ایشان بینهم میان ایشان شدید سخت است چون بجنگ یکدیگر
سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بد دل و ترسناک گردد و پیشانی ایشان بسبب ترسی که خدا در دل
ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله نمیدارند تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان را مجتمع و
متفق در رای و تدبیر وقلوبهم شتی حال آنکه دلها ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد
ایشان مختلف افتاده ذلک آن وصفها که ایشان راست بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی
اند که تعقل نکنند و در نمی یابند آنچه را که صلاح ایشانست پس مثل یهود کمثل الذین همچون مثل آنانست که
بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا در زمانی نزدیک ذاقوا چشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی عقوبت
معصیت مراد بنی قینقاع اند که ایشان را اجلا کرده اند از مدینه یا اهل بدر که عرصه هلاک گشتند ولهم و مر ایشانراست
با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و
وعده نصرت کردن کمثل الشیطان همچون مثل شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر کافر را که
بکفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فلما کفر پس چون بر آن ثبات ورزید و تنها لشکر که در زمین
دل او استحکام یافت قال گفت شیطان انی بری منک من بیزارم از تو یعنی بدوستی تو انی اخاف الله رب العالمین
ترسم من از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل و داستان وقت که ابو
جهل به بدر متوجه شد و از قبیله کنانه ترسید و اندیشناک بود ابلیس بصورت سراقه که رئیس کنانه بود در آمد و گفت
ای ابو الحکم مترس که من یار توام و چون به بدر رسید ابلیس دید که ملائکه مدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت
و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی برآنند که شیطان ابیض است که برصیصا را اغوا

و انسان برصیصا راهب و ابو جهل را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد و این حکایت برسبیل اجمال چنانست که
برصیصا هفتاد سال خدا را عبادت کرده دیوان در کار او عاجز شدند ابیض هم اغوای او تکفل کرد و بر خود گرفت
با بصورت آدمی در صومعه او در ریاضت مشغول شد و راهب از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید
او گشت ابیض عزیمت دختری کرد که از جهت شفا مرضی دعا فرا گرفت ... بر برکت آن دعا شفا یافتی پس بشهر آمد شخصی را
تخنیق کرد و باز بصورت طبیب ظاهر گشت اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست اگر او را بصومعه
برصیصا آوردند دعا برد و بعد سلطان دختری که باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردم را بآنکه
بیا گفت و به برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات او میکرد تا دختر ملکی را متعرض شده و او را گرفته صومعه
زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض دختر را بگذاشت صحت یافت و دختر را بزاهد سپردند و او را مدد او صومعه گریه
تا با او بفاحشه اقدام نمود و از ترس فضیحت او را بکشت و ابیض برادران او را مطلع گردانید و زاهد گرفته
بر دار کردند و ابیض بصورت خود ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد
و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بر ربقه شقاوت ابدی گرفتار آمد بیت
غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ حادثه ها پی بریده اند فکان عاقبتهما پس هست که آن شیطان و
انسان انهما آنکه ایشان هر دو فی النار در دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در آن وذلک و این خلود در آتش
جزاء الظالمین پاداش ستمکارانست یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عقاب خدای و بدو باز گردید
ولتنظر و باید که بنگرد نفس هر نفسی ما قدمت لغد آنچه را که پیش فرستاده است برای فردا قیامت تا اگر
تقدیر طاعات و خیرات کرده شکر گزاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و
پشیمان شود واتقوا الله و بپرهیزید از سخط الهی تکریر امر تقوی برای تأکیدست یا اول را در اوامر ...
افتاد بعمل و ثانی در ترک معاصی ان الله خبیر بدرستیکه خدای داناست بما تعملون بانچه میکنید
و در کشف مجمل آورده که اول اشارتست به اهل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوای عوام است و آن پرهیز کردن
باشد از محرمات و دوم تقوی خاص و اهل خطاب بود از هر چه باز دارد از حق ... اصل تقوی که ... راحت
ترک جمیع ما سوی الله است ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر خدای را
چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسیهم پس خدای فراموش گردانید برایشان انفسهم نفسهای ایشان را تا برای
تقدیر خیر نکردند و گفته اند ندادند توفیق برایشان در بست و سهل بن عبد الله تستری فرموده که بوقت گناه از خدا
فراموش کردند خدای نیز توبه برایشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون روندگان
از دایره فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار
ساخته مستحق نار شدند واصحاب الجنة و یاران بهشت که دل را بکمال نفس کوشیدند اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة
اصحاب بهشت یعنی سالکان راه هم الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم

بوستی لَوْ أَنْزَلْنا اگر فرستاده بودیمی هذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلى جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک بودی لَرَأَيْتَهُ
هرآینه ببینی او را خاشِعاً ترسنده و فرمان برنده مُتَصَدِّعاً شکافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای و از هیبت
وعیدی که در وی است یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن را فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و در مقام شکر آن
آیات متلاشی شدی مصرع این حال سنگین تو بگذر سوها دیگرنیست وَتِلْكَ الْأَمْثالُ و این مثلها نَضْرِبُها میزنیم آنرا لِلنَّاسِ
برای تنبیه مؤمنان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه کنند و عبرت گیرند هُوَ اللَّهُ او که قرآن فرستاده خدای
الَّذِي آنکه لا إِلهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی مستحق عبادت جز او عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ داناست بپوشیده و آشکارا
و گفته اند عالم است بمعدومات و موجودات یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بانچه هست و آنچه خواهد
بود هُوَ الرَّحْمنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشش
که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و غفران و درجات و رضوان هُوَ اللَّهُ اوست خدای الَّذِي آن
خدایی که هیچ وجه لا إِلهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای و سزاوار پرستش جز او الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذات او از احتیاج
صفت و کمال صفات او باستغنا مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوایب نقص و معایب و منزه از تطرق
آفات و نوایب السَّلامُ سالم از عیوب و مبرا از ضعف و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مؤمنان از عقوبت
یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه در ذات بر هرچه خلق کنند یا نگهبان
اشیا یا قائم بمصالح یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق
الْعَزِيزُ غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ بزرگوار یا اشکننده کارها یا بصلاح آرنده کارها و در هم شکننده الْمُتَكَبِّرُ
مستحق کبریا و عظمت سُبْحانَ اللَّهِ پاک است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند بوی در واجب الوجود شرکت
نبود هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده بر وفق حکمت و مقتضای حکمت الْبارِئُ آفریننده که
ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ صورت کننده صورت مخلوقات لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى مر او راست
نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد يُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میکند او را ما فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ آنچه
هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه و مقدس میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور
نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین الحیوة آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر و تکرار
جبرئیل جواب داد و دقایق و حقایق این اسما و خلاصه از هر اسمی تفصیلش در جواهر التفسیر باید جست

سورة الممتحنة مدنية ثلث عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت که بطریق خفا عزیمت مکه داشت و حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه
مکتوبی بقریش نوشته ایشان را از عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر فرمود و علی و زبیر و مقداد را تعجیل حرکت
تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب از ساره که مولاة ابوعمرو بن صیفی بود بستدند و بخدمت حضرت آوردند حضرت

ممتحنه

صلی الله علیه وسلم حاطب را طلبید و فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم بخدا و رسول
و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و جمعی کرده نهاده ام که حمایت اهل و ولد ما کنند و از دیگر اصحاب
سایر مهاجران کسانی اند که اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت کرده تا بملاحظه آن محافظت مردم کنند حضرت
فرمود که یاران حاطب راست است گفت و فاروق رضی الله عنه در غضب شد گفت یا رسول الله مرا اذن ده تا گردن این
منافق بزنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای عمر چه دانی شاید که از اهل بدر است و حق تعالی بر ایشان اطلاع یافته فرموده که
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و این آیه نازل شد که يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمنان مرا و دشمنان شما را أَوْلِياءَ دوستان تُلْقُونَ میفرستید و القا میکنید إِلَيْهِمْ بسوی دشمنان
من و شما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید با ایشان یعنی که با ایشان میکنید وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه دشمنان
کافر شده اند بِما جاءَكُمْ بآنچیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است
یا سزاوار متابعت که پیغمبر است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز اخراج مینمایند
أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه ایمان آورده اید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که پروردگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار
شما بیرون میکنند پس با ایشان دوستی مکنید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنها
جِهاداً فِي سَبِيلِي از برای جهاد در راه من وَابْتِغاءَ مَرْضاتِي و برای طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز میگویید یعنی سخنان
سری بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما بِما أَخْفَيْتُمْ
بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَما أَعْلَنْتُمْ و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ و هر که بکند
این کار را از شما یعنی هر که از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گم
کرده است سَواءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما کار در کردند و ظفر یابند
شما را اسیر سازند يَكُونُوا لَكُمْ أَعْداءً باشند مر شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان
دشمنی آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ و بگشایند بسوی شما دستها و زبانها بِالسُّوءِ ببدی یعنی
دشنام و فحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ
سود ندهد شما را أَرْحامُكُمْ خویشان شما وَلا أَوْلادُكُمْ و نه فرزندان شما یعنی امروز بسبب مراعات مشرکان
بسبب اهل و فرزند خود بریشان دوستی میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید شما را يَوْمَ الْقِيامَةِ روز رستخیز
يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ جدا کند خدای روز قیامت میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافر ابد در دوزخ فرستد و مؤمنان را
به بهشت برد وَاللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بیناست و بر آن جزا خواهد
داد قَدْ كانَتْ لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را ای مؤمنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پیروی نیکو که بدان اقتدا باید کرد
فِي إِبْراهِيمَ در صفات ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون گفتند ابراهیم
و مؤمنان قوم خود را که کفار بودند خود را از مشرکان که از ما دوری مجوئید إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ بدرستی که

کما چرا نیز از شما کاین برسانید بما تعبدون و دیگر بیزاریم از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا
بکم کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وبدا و آشکارا شد بیننا وبینکم میان ما و شما العداوة دشمنی والبغضاء
و دشمنی بدست یعنی مخالفه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی ما از خواهد بود میان ما بیزاری دو حتی تؤمنوا تا وقتی که
ایمان آرید بالله وحده بخدای یگانه و یکتا یعنی بیکتائی او بگروید حق سبحانه بر پیروی مومنان از که در تبرا از اهل شرک
اقتدا بحضرت ابرهیم خلیل علیه السلام کنید الا قول ابراهیم مگر در آن سخن ابرهیم گفت لابیه مر پدر خود را
استغفار دکلی کرده ام بوعده ایمان که او با من کرده لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم برای تو وما املک لک و مالک
نیستم از برای تو یعنی نتوانم که دفع کنم از تو من الله من شیء از عذاب خدای هیچ چیز اگر بخشد و گوید خلاصه سخن آن
که اقتدا باید بحضرت ابرهیم در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب
دعوة واقع شده و چون خلیل علیه السلام و اصحاب او بیزاری از قوم کردند گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا
بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق خود کردیم والیک انبنا و بسوی تو بازگشتیم والیک المصیر و به
توست بازگشت همه در آخرت و فرقی است که این دعا نه قول ابرهیم است بلکه حق سبحانه مومنان را
بعد از بیزاری کفار دستور داد که چون ... صورت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف
تو پیوند کردیم نظم سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم ❊ از همه یاران بریده با تو نشستیم ❊ هر چه پیوند بود
بریدیم ❊ هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل آزمایش
للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند یعنی ایشان را بر ما غالب مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن واغفر
لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی و در حکم بر خلایق ایشان دفع کن
و ما دار کار خود بس ما را باید لقد کان لکم بدرستی که هست مر شما را فیهم در ابرهیم علیه السلام و قوم او اسوة
حسنة خصلتی نیکو که پی روی کنید آنرا تکرار برای تاکید است در اقتدا با برهیم و در اول اقتدا بر اقوال است
و در دوم بافعال و این اقتدا هست لمن کان یرجوا الله مر کسی را که امید دارد در رضای خدای والیوم الآخر
و پاداش روز قیامت را یا میترسد از خدای و روز باز پسین ومن یتول و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی
کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی و دین او را چه خود
ناصر دین خود است الحمید ستوده است و بستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیة قطع دوستی کردند
مومنان از کسان خود که مشرک بودند و رنجی حق سبحانه وعده فرمود که عسی الله ان یجعل شاید که خدای پیدا کند
بینکم میان شما وبین الذین و میان آنانکه عادیتم دشمن داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی یاری و آنجا
بود که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند
و کسان ایشان با ایشان محبت تمام پیدا شد والله قدیر و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور
و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع محبت کردند

آورده اند که قوم خزاعه با آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بوده و هرگز قصد مسلمانان نکرده
و دشمنان دین را یاری نداده حق سبحانه در باب ایشان فرموده لا ینهاکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عن
الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و حق ولم یخرجوکم و بیرون نکرده اند شما را
من دیارکم از سرایهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخل ننموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان
در قتل و اخراج چندان دخل نداشتند نهی نمیکند خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکوئی کنید با ایشان
وتقسطوا الیهم و داد کنید یعنی انصاف بدهید و عدل کنید با ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای
دوست میدارد عدل کنندگان را انما ینهاکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کرده اند
با شما فی الدین در دین شما واخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سرایهای شما وظاهروا و معاونت کردند
و پشت شدند با اعادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه بعضی در صدد حرب آمدند و برخی
در اخراج کردند و جمعی یاری دادند ایشان را باز میدارد خدای شما را ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن
یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک هم الظالمون پس آن گروه دوست دارندگان ایشان ستمکارانند
که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای باید و با دوستان خدای میشاید که از دوستی
دیگران هیچ نگشاید نظم بگسل ز دوستان دغا از جدا مانده ❊ یاری طلب که طالب تو است و فا او بود آورده
اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را
بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند و آنحضرت
در حدیبیه بود که جمعی مومنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه در عقب او شوهرش
مسافر رسید و گفت شرط صلح بر این جمله بود که هر که از ما بتو آید باز دهی زن مرا باز ده گفت یا رسول الله آن شرط
بر مردان واقع شده نه بر زنان و در روایتی آنکه مومنات را بمشرکان باز نخواهید داد تا نازل شد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کنندگان از دار کفر فامتحنوهن
پس امتحان کنید ایشانرا که هجرت ایشان در دوستی شوهر بوده و دوستی دیگری و هیچ غرضی از اغراض دنیوی
باز بسته نیستند بلکه خالص برای دوستی خدای و رسول و تحقیق بر قبول اسلام آمده اند الله اعلم خدای داناتر است
بایمانهن بگرویدن ایشان که مطلع است بر اسرار و ضمایر ایشان چون حکم شرع بر ظاهر است ایشانرا سوگند دهید
فان علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشانرا بغلبه ظن که مومنانند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشانرا الی الکفار
بسوی شوهران کافر و مدهید ایشان لا هن حل لهم ایشان یعنی زنان مومنه حلال نیند مر آن کافران را ولا هم و نه
کافران یحلون لهن حلال شده اند بر زنان را چه تباین دارین جدائی افکنده است میان ایشان وآتوهم و
بدهید شوهران ایشانرا ما انفقوا آنچه خرج آن زنان کرده باشند از کابین پس حضرت علیه السلام سبیعه
را سوگند داد و ابجد مسافر از مهر بدو داده بود گرفته باز گشت و این آیة آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه نیست

برشما ان تنكحوهن اگر بخواهید آن زنان مهاجره را اذا آتيتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مزدهایعنی مهرها
ایشان پس از [illegible] و دیگر آیة آمد که ولا تمسكوا و چنگ در مزنید بعصم الكوافر بعصمتها
یعنی عقدها زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بحکم طلاق و هیچ اگر ایمان نیارند بر اصحاب هر زن کافره که
در نکاح داشتند طلاق دادند حکم شد که واسئلوا و بخواهید از کسی که آن زن را بخواهد از کافران ما انفقتم
آنچه خرج کرده اید از مهر او وليسألوا و باید که کافران بخواهند از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از
ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مومنه و کافر و میان کافره و مومن پس
هر یکی باید که رد کند مهری را که بصاحب خود داده اند ذلكم آنچه ذکر کرده شد حكم الله فرمان خدایست يحكم
حکم کند خدای بان بينكم میان شما والله عليم و خدای داناست بمصالح شما حكيم حکم کننده بانچه حق
است بعد از نزول این آیة مومنان ادا نمودند مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا
نمودند آیة آمد که وان فاتكم و اگر فوت شود از شما شيء من ازواجكم یکی از زنان شما الى الكفار بسوی کفار که
بدار الحرب پیوندند و مهر او بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را
ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذين پس بدهید آنانرا که رفته اند ذهبت ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر مهر
یافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان در معالم [illegible] رضی الله عنهما که شش [illegible]
زنان مومنان از مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مهور ایشان از غنیمت
بشوهران داد واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای الذي انتم آنخدای که شما به مومنون بدو گرویده اید
حکم این آیة تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت این آیة منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون
[illegible] صلی الله علیه وسلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز با بیعت [illegible] آمدند که يا ايها النبي ای پیغمبر
[illegible] اذا جاءك المؤمنات چون بیایند بتو زنان گرویده یبايعنك بیعت کنند با تو على ان
لا يشركن بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شيئا با خدای چیزی را ولا يسرقن و دزدی نکنند ولا يزنين و
زنا نکنند ولا يقتلن و نکشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد [illegible]
دارند ولا يأتين و نیارند ببهتان [illegible] يفترينه [illegible] بين ايديهن وارجلهن میان
دستها و پایها خود یعنی فرزند حرام زاده [illegible] بر شوهر نسبت دهند [illegible] آورده
[illegible] ولا يعصينك [illegible] في معروف [illegible]
خراشیدن روی [illegible] فبايعهن پس بیعت کن با ایشان [illegible] عائشه رضی الله عنها
فرموده که پیغمبر با زنان [illegible] و دست آنحضرت [illegible] و قول آنست که زنان دست
قدح آب [illegible] حضرت دست [illegible]
فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن الله وطلب آمرزش کن برای زنان [illegible] از خدای ان الله غفور

برستی که خدای آمرزنده است [illegible] رحيم مهربان برایشان که توفیق توبه داد
[illegible] میگویند که رحمت [illegible] بر ایمان یعنی ثابت [illegible] ایمان [illegible] مستحق رحمت شوند
[illegible] ایمان [illegible] توفیق [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] بعضی درویشان مسلمانان بجهت منفعت دوستی با جهود [illegible] خبر اهل اسلام بدیشان
گفتند آیت آمد که يا ايها الذين آمنوا ای گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله عليهم با گروهی که خشم گرفت خدای
برایشان قد يئسوا [illegible] نومید شده اند یعنی جهود من الآخرة از ثواب آخرت [illegible] دانسته اند که بسبب عناد
نعت رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی [illegible] كما يئس
الكفار [illegible] کافران من اصحاب القبور [illegible] از جمع ایشان [illegible]
[illegible] چون کافران [illegible] حال خود [illegible] قطع امید کرده

سورة الصف اربع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله پاکی [illegible] گفت مر خدایرا ما في السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما في الارض و آنچه در زمین است
از سفلیات وهو العزيز واو غالبست [illegible] الحكيم درستکار [illegible]
[illegible] آورده اند که اصحاب [illegible] بروضه جنات
[illegible] خدای سبحانه آیة فرستاد که يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة [illegible] حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible]
[illegible] جهاد است [illegible] يا ايها الذين آمنوا [illegible] لم تقولون چرا
میگوئید ما لا تفعلون آنچه [illegible] كبر مقتا [illegible] عند الله نزدیک خدای ان تقولوا آنکه بگوئید
ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
اند [illegible]
[illegible] ان الله بدرستی که خدای يحب الذين يقاتلون دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند في سبيله
در راه وی صفا صف زده [illegible] كانهم گوئیا ایشان [illegible] بنيان مرصوص بنائی
[illegible] در معرکه حرب [illegible] واذ قال موسى و یاد کن آنرا که
گفت موسی لقومه مر گروه خود را [illegible] يا قوم ای قوم من لم تؤذونني چرا میرنجانید مرا [illegible]
[illegible] وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله اليكم که من فرستاده خدایم بسوی شما [illegible]
ظاهر [illegible] شهادت [illegible] معلوم [illegible]

نافرمان بر بیان ایشان برهان جهالت و ضلالت خود دانست بود و حضرت کلیم علیه السلام شنودند فلما زاغوا پس آنکه
کج گشتند از حق و فرمان موسی علیه السلام أزاغ الله برگردانید خدای قلوبهم دلهای ایشان را از رسیدن بیقین و موقع شک
ساخت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی‌نماید بشناخت خود بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان را وإذ قال
و یاد کن آنرا که گفت عیسی ابن مریم پسر مریم مر قوم خود را یا بنی إسرائیل ای فرزندان یعقوب إني رسول الله من
فرستادهٔ خدایم إلیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده‌ام لما بین یدي مر آنچه پیش
منست من التوراة از کتاب تورات یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده‌ام که آن از نزدیک خداست ومبشرا و مژده
دهنده‌ام برسول یأتی بفرستاده‌ای که می‌آید بیرون که او شرع شامل من بعدی از پس زمان من اسمه أحمد نام او
یعنی ستایندهٔ ترین وجه کلام عیسی علیه السلام بر نبوت آنحضرت است ... و لفظ احمد جای
و معنی قادر خلیفه احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی فارقلیط است و معنی او اگر بفرستند خدا
شما او را اعلام بیج فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بالبینات بمعجزها روشن چون احیاء
موتی و ابراء اکمه و ابرص قالوا گفتند جهودان و بنی اسرائیل هذا این که او مینماید سحر مبین جادویی است آشکارا که هیچ
کس پوشیده نیست که سحر میکند ومن أظلم و کیست ستمکارتر ممن افترى از کسی که بر بندد علی الله الکذب بر خدا
دروغ یعنی پیغمبر را تکذیب کند و آنچه او آورده سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات و عزی
شفاعت خواهند کرد نزد خدای و شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیه آمد که کیست ظالم‌تر از کسی که دروغ
بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار وهو یدعی و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر
علیه السلام او را میخواند إلى الإسلام بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی
والله لا یهدي و خدای راه نماید بر ستکاری القوم الظالمین گروه ستمکاران را در دنیا و آخرت و که چند روز
در خبر بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرو در دنیا مکث و شرف برده شما را که و بهود که خدای محمد را
نافروشاینده کار او را باتمام نخواهد رسید ابن عمر بجناب نبوی عرض نمودند جهاد طلاب برآیند و کی باشد
گشت جبریل علیه بجهت دفع آن این آیه آورده که یریدون بخواهند یهود و لیطفئوا تا فرونشانند نور الله نور
خدای را بأفواههم بدهنهای خود یعنی بگفتار نابسندیده و حضرت او بانه والله متم و خدای تمام کردانیده است
نوره نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت ولو کره الکافرون و اگرچه کراهت دارند
کافران از اتمام آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء شرع و چراغ صدق و صفا بحجوت باده خفاش که
غیر موثرست در نابود ساختن آفتاب بیت شب پره گر خواهد که نبود آفتاب تا از چند دیده او مر زد بوم
دست قدرت هر صباحی شمع مهر برفروزد کوری خفاش شوم هو الذي اوست آنکه خدای که أرسل رسوله فرستاد
رسول خود را بالهدى پیغمبر خود را بالهدی بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن ودين الحق و کیش راست که ملت حنیفیست
ليظهره تا غالب کرداند آنرا على الدين كله بر همه کیش‌ها و ملتها در وقت نزول عیسی علیه که هم ملل دین اسلام را

قبول کنند ولو کره المشركون و هرچند کاره‌اند مشرکان از اظهار دین محمد که مشتملست بر اثبات توحید
و ابطال شرک یا أيها الذين آمنوا ای گروه گرویدگان هل أدلكم آیا دلالت کنم شما را على تجارة بتجارتی که تنجیکم باز دارد
که باز رهاند شما را من عذاب أليم از عذاب دردناک پس بیان تجارت میکند که تؤمنون بالله خبرست بمعنی امر یعنی
ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید بخدای ورسوله و بفرستادهٔ او وتجاهدون
و جهاد نمایید با کافران في سبيل الله در راه خدای بأموالكم بمالها خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان
خرید وأنفسكم و بنفسهای خود که متعرض حرب و قتل شوید ذلكم اینهمه مذکور شد از ایمان و جهاد خير لكم
بهترست مر شما را از معاملات دیگر إن كنتم تعلمون اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی باید که فهم نمود
که اصل معاملات در دین تجارت آنست که غیر حق را بدهد و حق را بستاند در نفحات از عبدالله تستری قدس سره
نقل میکند که پسر وی بوی آمد و گفت بسوی دو هزار درم داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون رفت و آوردم پنجاه
و شکست و سرمایه من ضایع شد گفت او فرزند سرمایه خود را آن ساز که سرمایه پدر است و الله که پدر ترا هیچ
نیست در دنیا و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بود که بنده ش هم نبود اشارت بترتیب
فناست در در باختن سود و مایه در بازار فناست تا چند بازار خود و بست شوی یعنی تا بکی از انجام فناست
از مایه و سود دو جهان دست شوی سود تو همان به که تو هیچ شوی پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يغفر
لكم بیامرزد خدای مر شما را ذنوبكم گناهان گذشته شما در دنیا ويدخلكم و در آورد شما را در عقبی جنات تجري
بوستانها که میرود من تحتها الأنهار از زیر اشجار آن جویها ومساكن طيبة و مسکنها پاکیزه که واقع باشد في جنات
عدن در بوستانها جاوید که دار اقامت است ذلك آن مغفرت و ادخال بهشت الفوز العظيم رستگاری
بزرگ وأخرى تحبونها و دیگر نعمتی دیگر در دنیا که او را دوست میدارید نصر من الله نصرت از خدا
وفتح قريب و فتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم از عطا فرموده که نصر توحید است و فتح
ظفر بجمال حق بجز نزد محققان فتح قریب باب دولت ترقی از مقامات نفس و غایت فتح معاد و آن
باشد و جمیع مومنان را در هر حرکت کامل وبشر المؤمنين و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و جنت در
آخرت یا أيها الذين آمنوا ای گروه مومنان مخاطب حاضران انصار که در لیلة العقبه ثانیه بیعت کرده بودند
فتادی بود ندا یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را میفرماید که باشید أنصار الله نصرت کنندگان دین
خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كما قال چنانکه طلب نصرت
فرموده گفت عيسى ابن مريم للحواريين عیسی پسر مریم حواریان را که خواص او بودند و در دیدار او هر کس سبقت
داشتند من أنصاري که کیستند یاران و نصرت کنندگان من که توجه نموده باشند إلى الله بسوی نصرت خدای یا
کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قال الحواريون گفتند حواریون که در دین او نحن أنصار الله مائیم ناصران
دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علیه بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند

آمنت برای آنان ورزند بسبب دعوت ایشان ﴿طائفة من بنی اسرائیل﴾ گروهی از بنی اسرائیل یعنی حواریان [illegible]
خدای دانستند ﴿و کفرت طائفة﴾ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم مبعوث شد موافق فرمان [illegible] گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه تقویت یافتند و حق [illegible]
﴿فأیدنا الذین آمنوا﴾ پس قوت دادیم و مدد کردیم آنان را که گرویدند یعنی و در حال [illegible] دعوت [illegible]
﴿علی عدوّهم﴾ بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او ﴿فأصبحوا﴾ پس گشتند مؤمنان ﴿ظاهرین﴾ غلبه کنندگان

سورة الجمعة مدنیة احدی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿یسبّح﴾ پاکی یاد میکند و تنزیه مینماید ﴿لله﴾ مر خدا را ﴿ما فی السموات﴾ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی ﴿و ما فی الارض﴾
و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی ﴿الملک﴾ پادشاهی که ملک در دست او است ﴿القدوس﴾ پاک از صفت عیب و
اختلال ﴿العزیز﴾ ارجمندی که مثل ندارد ﴿الحکیم﴾ حکم کننده که راستی بجای آرد ﴿هو الذی بعث﴾ او است آنکه برانگیخت
﴿فی الامیین﴾ در میان امیان مراد قوم عرب‌اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند ﴿رسولا منهم﴾ فرستاده
از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته‌اند امیت آنحضرت صفتی است که در کتب سابقه
[illegible] بود که ما را امی باشد و از جمله در کتاب شعیا مذکور است انی ابعث نبیا امیا و اختم
النبیین و در امیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نکته‌ها است [illegible] خصایص [illegible] ﴿یعلّمهم الکتاب﴾ [illegible]
[illegible] خدا او را از کودکی [illegible] لوح [illegible] گرفته بود هم از اسرار لوح دانا [illegible] بر خط او [illegible] جاهل
که [illegible] خط او را [illegible] خط بر [illegible] میکند ﴿یتلو علیهم﴾ میخواند بر ایشان ﴿آیاته﴾ آیتهای کلام
خدای را که [illegible] است [illegible] ﴿و یزکّیهم﴾ و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت
اخلاق ﴿و یعلّمهم﴾ و می‌آموزد ایشان را قرآن ﴿الکتاب﴾ و کلام [illegible] و سنت ﴿و الحکمة﴾ و اگرچه بودند ایشان
﴿من قبل﴾ پیش از بعث محمد ﴿لفی ضلال مبین﴾ در گمراهی هویدا که آن شرک بود و تتبع دین جاهلیت ﴿و آخرین﴾ و
دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران ﴿منهم﴾ از مؤمنان که ایشان ﴿لمّا یلحقوا بهم﴾ نرسیده‌اند بایشان که سابقا
[illegible] خواهند شد [illegible] و از حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که ایشان عجم‌اند [illegible]
قول آنست که هر که باسلام در آمده و در آید بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا روز قیامت داخل‌اند ﴿و هو العزیز﴾
و خدای غالب است در امر بعث هر که را خواهد برسالت فرستد ﴿الحکیم﴾ خدا و ند [illegible] حکمت در اختیار هر پیغمبری
هر امتی ﴿ذلک﴾ این نبوت یا بعث ﴿فضل الله﴾ فزونی کرم خدا است ﴿یؤتیه﴾ میدهد آنرا ﴿من یشاء﴾ هر کرا میخواهد ﴿و الله ذو
الفضل العظیم﴾ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید ﴿مثل الذین
حمّلوا التوراة﴾ مثل آنانکه تحمیل کرده شده‌اند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریة بر دارند ﴿ثم لم یحملوها﴾
پس بر نداشتند آن بار را بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند ﴿کمثل الحمار﴾
مانند خر است که بر پشت وی نهاده ﴿اسفارا﴾ کتابها از علم یعنی رنج می‌برد در حمل آن و از آن نفع ندارد همچو

یهود که توریة میخوانند و بدان منتفع نمیشوند ﴿بئس﴾ [illegible] ﴿مثل القوم﴾ [illegible] کافرین بودند
علماء اهل دل [illegible] علماء [illegible] علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر گل زند باری بود
چون بدل [illegible] ﴿بئس مثل القوم﴾ [illegible] ﴿الذین کذّبوا﴾ [illegible]
کرده یهود را ﴿بآیات الله﴾ [illegible] ﴿و الله لا یهدی﴾ [illegible] ﴿القوم الظالمین﴾ [illegible]
[illegible] ﴿قل﴾ بگو [illegible] ﴿یا ایها الذین هادوا﴾ [illegible]
[illegible] ﴿ان زعمتم﴾ اگر گمان برید ﴿انکم اولیاء لله﴾ که شما دوستانید مر خدا را ﴿من دون الناس﴾ بجز مردمان از عرب و عجم که
گروید ﴿فتمنوا الموت﴾ پس آرزو برید مرگ را ﴿ان کنتم صادقین﴾ اگر هستید شما راست‌گویان در آنکه شمایید دوستان
خدای تا برسید [illegible] که جوار حضرت او [illegible] ﴿و لا یتمنّونه ابدا﴾ و حال آنکه یهود تمنای
مرگ را هرگز ﴿بما قدّمت ایدیهم﴾ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه آنچه کرده‌اند چون
تحریف احکام توریة و تغییر نعت مصطفی علیه الصلوة و السلام و میدانند که بعد از مرگ بدان گرفتار و معذب خواهند
شد ﴿و الله علیم﴾ و خدای داناست ﴿بالظالمین﴾ بستمکاران بر نفس خود ﴿قل﴾ بگوی ای محمد با یهود ﴿ان الموت الذی﴾ آن
مرگ که شما ﴿تفرّون منه﴾ میگریزید از وی و تمنای وی نمیکنید از توقع آن کراهت میدارید ﴿فانه ملاقیکم﴾ پس تحقیق او
رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را [illegible] ﴿ثم تردّون الی عالم الغیب و الشهادة﴾ پس باز گردانیده شوید بسوی
داننده آشکارا و نهان ﴿فینبّئکم﴾ پس خبر دهد شما را ﴿بما کنتم تعملون﴾ بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار
جزا بدهد ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ ای کسانی که گرویده‌اید باحکام شرع ﴿اذا نودی للصلوة﴾ چون ندا در داده شود برای
نماز ﴿من یوم الجمعة﴾ در روز جمعه ﴿فاسعوا﴾ پس بشتابید ﴿الی ذکر الله﴾ بسوی یاد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت
کنید بدان و سعی نمایید در آن ﴿و ذروا البیع﴾ و بگذارید خرید و فروخت را و بصحیح مذهب ابو حنیفه رح آنکه
موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات از اول وقت در روز آدینه که نوذن متعدد باشد ﴿ذلکم﴾ آن سعی
و ترک بیع ﴿خیر لکم﴾ بهتر است مر شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن تجارات از نفع
فانی بود ﴿ان کنتم تعلمون﴾ اگر هستید که میدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر ﴿فاذا قضیت الصلوة﴾
پس چون گزارده شد نماز جمعه ﴿فانتشروا﴾ پس پراکنده شوید ﴿فی الارض﴾ در زمین برای تجارت و تصرف در
مایحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید ﴿و ابتغوا﴾ و بجویید
﴿من فضل الله﴾ از فضل خدای یعنی روزی خود در راه تهیه اسباب و معاش و گفته‌اند اشارتیست در دنیوی مسجد
است جمعه نعمت بمجلس علماء و مذکران و تعلم از راه عیادت مریضان و حضور جنازه و زیارت مؤمنان
و طلب علم و امثال بدین مانند جستن سامان فضل الهی بدینها توان نمود ﴿و اذکروا الله کثیرا﴾ و یاد کنید خدا را بسیار
یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز ﴿لعلکم تفلحون﴾ شاید که شما رستگار شوید و

بحیره وسواس رسیده که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرتست نظم از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل * ذکرت که اهل شوق را در هر وقت * آسایش جان باشد و راحت دل

آورده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیة بن خلیفة الکلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار و در آن وقت در مدینه تنگی بود و چون کاروان بسلامت رسید طبل شادی زده آواز طبل بسماع حضار مجلس رسید جهت بیع طعام از مجلس بیرون آمده متوجه کاروان شدند و غیر از دوازده تن کس چهار خلفا راشدین و هشت دیگر بوده رضوان الله علیهم اجمعین کس با آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمود که اگر بیرون رفتندی همه در یکدیگر تا یکی مطلق در مسجد نماندی وادی آتش بسوی شما روان گشت و حق تعالی درین حال این آیت ارسال یافت که وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی را أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبل که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق گردند و از مجلس بیرون روند إِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا بیع کنند یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگو آنچه نزدیک خدایست ثواب نازد استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم خَيْرٌ بهتر و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع طبل وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محققست و منافع معاملات موهوم وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدا بهترین روزی دهندگانست یعنی آنکه وسایط ایصال روزیند رازق وقت باشد که بخیلی کنند و شاید که بیجا دهند و وقت بغیر مانند نقلست که یکی از خلفا بهلول را گفت بیا تا روزی هر روزهٔ تو مقرر کنیم تا وقت مشغولی نباشد بهلول جواب داد که چنین بکنم اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم ندانی که مرا کی باید سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی این همه داند و از روی حکمت کار من میسازد دیگر شاید که بر من غضب کنی و آنچه وظیفه است باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز ندارد * بیت * خدای که او ساخت از نیست هست * بعصیان در رزق بر کس نبست * ازو خواه روزی که بخشنده اوست * بر آرنده کار هر بنده اوست

سورة المنافقون احدی عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

در سال ششم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از غزوهٔ المریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی بیاستادند سنان بن وبر جهنی که حلیف عبد الله بن ابی بود و از خزرج و میان جهجاه بن سعید غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد و بهم برآمدند نهایت کار میان مهاجر و انصار نزاع کرده ابن ابی منافق بود از سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه مهاجران را هم بمدینه تا از بیش برونند و از هر جا که شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا که خوارتر است و زید بن ارقم بمجلس حضرت خیر الانام آمده این صورت اخبار آنحضرت اصغا فرمود جهت تسکین فتنه در کرم گاه رو دو زیک کوچ کردن امر فرمودند عبد الله بن ابی در حضور رضع سبب پرسیدند و حضور حال معلوم نموده در خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ساند چه تقدیر رسانید و خبر ابن ابی رسید بخدمت آنحضرت آمد و در نفی آن

منافقون

خبر سوگند خوردند و مردم زبان ملامت گشادند زید بن ارقم را در تهمت بدروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل کرد ایذا إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم که إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ بدرستی که تو فرستادهٔ خدایی یعنی منافقین بدل در رسالت ترا معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که إِنَّكَ لَرَسُولُهُ هر آینه فرستادهٔ اوی چه او ترا فرستاده وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ و خدای گواهی میدهد که منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته‌اند مراد از شهادت قسمست یعنی سوگند یاد کردند که تو رسول اللهی و خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و نهب ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شبهات عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یا خود اعراض میکنند از راه خدای إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد عملیست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذَلِكَ این بد عملی ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان آمَنُوا گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شماییم و در خلوت با دوستان خود بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده‌اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو چهره و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نیز بدین صورت بوده‌اند چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدندی آن حضرت شگفت داشتی از اقوال و افعال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ و چون ببینی منافقان را تُعْجِبُكَ بشگفت آرد ترا أَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از تری و تازگی وَإِنْ يَقُولُوا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش بکنی تو مر سوگند ایشان را و سخنان ایشان را باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده‌اند مُسَنَّدَةٌ بدیوارها باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر يَحْسَبُونَ میپندارند منافقان و بیم دارند كُلَّ صَيْحَةٍ هر بانگی که بر آید و هر آوازی که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدای واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بجهت رعبی که در دلهای ایشان هست گمان برند که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنانند از نزد مومنان فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از دغای ایشان و بر ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرده اند خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق در ضلال آورده‌اند که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند که این آیتها در باب تو نازل شده نزدیک رسول الله علیه السلام تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داده گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم بگفتید که زکوة ادا کن دادم چیزی مانده است که محمد را سجده کنم آیت آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند مر منافقان را که بیایید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خدای لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ بپیچند سرهای خود

منافقون

... لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ ... وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ... سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ... هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا ... وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ... يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ... وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ... لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ...

[illegible]

تغابن

... وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ...

سورة التغابن ثمانی عشر آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ... وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ... هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ ... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ... خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ... وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ... يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ... وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ... أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ ... وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ...

[illegible]

شد وربی بگو ای محمد آری بانگیخته خواهید شد لتبعثن سوگند به پروردگار من که هر آینه مبعوث کرده شوید ثم لتنبؤن
پس هر آینه خبر داده شوید بما عملتم بانچه کرده اید در دنیا و انجا محاسبه و مجازات باشد وذلك و باز گردانیدن
و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسانست فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای ورسوله و بفرستاده وی
محمد والنور الذی و بان روشنی که انزلنا فرستادیم بر محمد علیه الصلوة والسلام مراد قرآنست و آنرا نور گفت که ظاهر است
در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرامست والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از اقرار و انکار
خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لیوم الجمع برای انچه روز جمع است از حساب و جزا
ثبات ما و روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و
ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و انس و جن ذلك آن روز یوم التغابن روز زیان ... یعنی
مؤمن مقام کافر در بهشت میراث گیرد و کافر ... در دوزخ بمقام وی در آید ... ظاهر شود و کفاره اند که زیان کند
و گویند کافر غبن خود بیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود دریابد بتقصیر از احسان یاد روز زیان ...
که هر کس بود خود طلبد و زیان دیگری ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای ویعمل صالحا و بکند کار شایسته یکفر
بپوشد خدای عنه سیئاته از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید ویدخله و درآورد او را جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر قصورها و اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا دائما ذلك آن
خلود هو الفوز العظیم آن عفو گناه و درآوردن بهشت رستگاری بزرگست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند
وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست و معجزاتی که بر دست پیغمبر ما ظاهر شد اولئك اصحاب النار آن گروه
ملازمان دوزخ اند خالدین فیها باقی ماندگان در آن یعنی نمیرند وبئس المصیر و بد جای بازگشتست دوزخ ما اصاب
نرسد هیچ کس را من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ اهل و ولد الا باذن الله مگر بقضای خدای یعنی علم او بهمه مصائب
محیطست و اگر خواهد ... ازان سالم دارد اما برای صلاح حال بندگان امتحان ایشان بصبر و ازدیاد
ثواب و تطهیر از گناه مصیبت با ایشان میرساند ومن یؤمن بالله و هر که تصدیق میکند و میداند که مصیبت باراده
اوست یهد قلبه راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی ... که آنرا اراده است ... قبول میکند و از
آن اضطراب ... بزرگان گفته اند که بلا ... است ... شاعر ... دوست
باید داشت بیت هر چه از دوست ... زخم کز دوست ...
کو ... والله بکل شیء و خدای بهمه چیز علیم داناست صابر و شاکر را میداند واطیعوا الله و
فرمان برید خدا را ... واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را ... فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از اطاعت ...
چه زیان ... فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده ما البلاغ المبین رسانیدنیست پیدا و هویدا و تبلیغ رسالت
کرد و آشکارا ... الله خدای ... لا اله الا هو ... معبودی ...
مگر او وعلی الله و بر خدای ... فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان ... آن میکند که

خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند و از عطا بن یسار منقولست که بعد از هجرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت مدینه داشتند اما زنان و فرزندان تضرع و زاری
آغاز کردند و بیقراری ایشان ... و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بر ایشان وامانده بودند حق تعالی
درباره ایشان آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان ان من ازواجکم بدرستی که بعضی از زنان شما
واولادکم و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنان اند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید
و بگریزید تا از ایشان فریفته نشوید و ترک هجرت ننمایید ... بایشان رسیدند هجرت نموده بودند و چون یاران
مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین تفقه کامل کرده و دانای فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که باعث
شما از علم و فضل محروم ماندید ... بسبب نفقه از ایشان باز گرفتند ... حق
سبحانه فرمود که وان تعفوا و اگر عفو کنید وتصفحوا و درگذرانید وتغفروا و بپوشید آنرا و عذر ایشان
بپذیرید فان الله پس بدرستی که خدای غفور رحیم آمرزنده و مهربانست ... انما اموالکم جز این
نیست که اموال شما واولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش اند که تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان اختیار
و کدام دل با مال و اولاد بسته از محبت الهی ... والله و خدای نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ مر
کسی را که محبت او بر خدا و رسول وی غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و
پرهیز نمایید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید این ناسخ آن حکم است که فاتقوا الله حق تقاته و در کشف الاسرار
آورده که در یکی اشارت میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و اجب امر باید و واجب حق ...
کشید زیرا که حق سبحانه بنده را که عطا میکند بواجب امر کند تا فعل وی در دایره عفو داخل تواند شد و اگر
او را بواجب حق بگیرد ... معصیت هزار ساله ... نکرده اند نظم ... استغفار کند
خواه ... واسمعوا و بشنوید سخن خدا را واطیعوا و فرمان برید وانفقوا و نفقه کنید
خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود چه فواید آن بشما میرسد
ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدا را امساک نکند و در راه وی بذل نماید
فاولئك پس آن گروه منفقان هم المفلحون ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا
الله اگر خدا را قرض دهید یعنی صدقه کنید مال را در انچه فرماید قرضا حسنا قرضی ... با صدق
نیت و طیب نفس یضاعفه زیاده کرده انرا خدای آنرا که داده اید لکم مر شما را که یکی را ده تا هفتصد یا هزار ... ویغفر
یا بغیر حساب لکم و بیامرزد گناهان شما را ... والله شکور
و خدای جزا دهنده سپاس داران عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل ... حلیم بردبار است بعقوبت ...
و تعجیل نمیکند عالم الغیب والشهادة دانای پنهان و آشکاراست ... ظاهر میکنند از صدق ...
جنان ... العزیز غالبست ... الحکیم ...

طلاق

حکم کسوف و آیات آنها [illegible] و تصدیق نمایند

سورة الطلاق و هی [illegible] عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض
طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که تا رجوع کند و نگاه دارد تا از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق
دهد و در این باب آیت آمد که يا ايها النبي ای پیغمبر بگو امت خود را که اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید
زنان مدخول بهن که صغیره و آیسه و حامل نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در وقت عدت ایشان یعنی در
طهری که جماع کرده نباشد تا آن را از عدت شمارند و این طلاق سنی است [illegible] و طلاق بدعی آنست
که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد
و زن در آن [illegible] باشد [illegible] نزد امام شافعی [illegible] و نزد امام اعظم رحمهما
الله معتبر است [illegible] طلاق دهند [illegible] امام شافعی [illegible] سنت است و [illegible] آن
نزد امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است واحصوا العدة و شمار کنید مر زنان عدت
[illegible] ایشان [illegible] احصاء آن غافل واتقوا الله ربكم و بترسید از خدای که پروردگار شماست [illegible] طلاق
بسنت دهید و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بيوتهن از خانهای ایشان که وقت [illegible]
شوهر بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد ولا يخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند [illegible] الا ان
يأتين مگر آنکه بیایند بفاحشة مبينة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و تلك حدود الله [illegible] و من يتعد حدود الله [illegible]
حدود خدای فقد ظلم نفسه [illegible] لا تدري
[illegible] لعل الله يحدث بعد ذلك امرا [illegible]
[illegible]
[illegible] فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند زنان [illegible]
[illegible] فامسكوهن بمعروف [illegible]
[illegible] او فارقوهن بمعروف [illegible]
[illegible] و اشهدوا ذوي عدل منكم [illegible]
[illegible] و اقيموا الشهادة لله [illegible]
[illegible] ذلكم يوعظ به [illegible] من كان يؤمن بالله [illegible]
[illegible] و اليوم الآخر [illegible] و من يتق الله [illegible]

[illegible] مخرجا [illegible] و يرزقه [illegible]
[illegible] من حيث لا يحتسب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلي
العظیم [illegible]
[illegible] و من
يتوكل [illegible] على الله فهو حسبه [illegible]
[illegible] ان الله بالغ امره [illegible]
[illegible] قد جعل الله [illegible] لكل شیء قدرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اللائي يئسن من المحيض [illegible]
[illegible] ان ارتبتم [illegible] فعدتهن ثلاثة
اشهر [illegible] و اللائي لم يحضن [illegible] و اولات
الاحمال [illegible] اجلهن [illegible] ان يضعن حملهن
[illegible] و من يتق الله [illegible]
[illegible] يجعل له من امره يسرا [illegible]
[illegible] ذلك امر الله انزله اليكم [illegible] و من
[illegible] يكفر عنه سيئاته [illegible] و يعظم
[illegible] له اجرا [illegible] اسكنوهن [illegible]

از آنجا که شما ساکن شوید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانایی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ
و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ تا تنگ کنید بر ایشان مسکن ایشان را تا خود بیرون
شوند ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق داده کان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه
کنید بر ایشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را و از عدت بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان
بعد از انقطاع علاقه نکاح لَكُمْ مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان در شیر
دادن وَأْتَمِرُوا و مشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ بنیکویی در باب رضاع و اجرت آن
وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار گیرید و مضایقه نمایید پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن
شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن خواهد لَهُ برای فرزند أُخْرَىٰ زنی دیگر یعنی پدر دایه گیرد برای ارضاع فرزند و
مادر را باکراه اجبار نماید لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از فراخی خود
یعنی بقدر توانایی خود بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ روزی او یعنی فقیر
و تنگدست است فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ پس باید که نفقه کند از آنچه خدا داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا
هیچ نفسی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید
آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ بعد از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دیهی که اندر و جهان
عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از فرمان پیغمبران فَحَاسَبْنَاهَا پس
حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی شدید که در وی استقصا و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب
کردیم ایشان را در دنیا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در دوزخ بعد از حساب فَذَاقَتْ
پس بچشیدند اهل آن بادیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود عاقبت کار ایشان خُسْرًا زیان
کاری و کدام زیان از آن بیشتر که از جنت جاوید بلذات آنی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم دوام یابند
أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرای فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از غضب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنان که گرویده اند قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تحقیق که فرستاده
است خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پند دهنده یا شرف و ذکر قرآن فرستاده به شما رَسُولًا فرستاده که محمد است صلی الله
علیه وسلم و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن آن و عمل کردن بدو و گفته
اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل علیه و بقول رسول بدلست از ذکر و ذکر گمان رسول یعنی ذاکر و اشهر
آنست که سخن بعده ذکر تمام شده و رسولا منصوب بمحذوف است و تقدیر آنکه بعث کند رسول را که
پیوسته يَتْلُو می خواند عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللَّهِ آیتهای قرآن مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده و حضرت [illegible] یا خوانده یعنی
روشن کننده و حق سبحانه ذکر رسول فرستاده لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بیرون آرد بنبوت یا قرآن یا رسول آنان که گرویده
اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بسوی روشنی هدایت یا از ظلمات جهل بنور علم

طلاق

جهل وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا یعنی تصدیق کند او را وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب
ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن
جویها خَالِدِينَ جاوید باشندگان فِيهَا در بهشت أَبَدًا همیشه در زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ تحقیق که نیکو
آماده کرده است در بهشت لَهُ برای آن مومنان عامل رِزْقًا روزی بهتر و درو اللَّهُ خدای چنان الَّذِي خَلَقَ آنکس که بیافرید
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان بعضی بعضی بر بالا یعنی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی در تحت بعضی
طبقها یا حل بهره کرده ماند یعنی زمین را نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ فرود می آید فرمان خدای و قضا او میان
آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات امضاء و مقیما امری است و خلقی
و هر دو را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر آفریدن همه چیزها تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدا
فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید که خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستیکه فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز عِلْمًا
از روی علم یعنی قدرت او محیط است بهمه اشیا او از موجود است علم وی بهمه چیز و نهایت علم و قدرت وی خارج
نظر و حد تفکر هر قدر تفکر کون [illegible] در غیب و شهادت ذره نتوان
از دایره قدرت و علمش بیرون نه

سورة التحریم اثنا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی و زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت
و هر گاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه او توقف بیشتر دست دادی
این حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از
آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد دیگر هر کدام از ما که درآید گوییم که از تو بوی مغافیر شنویم و مغفور صمغ درختی
است که عرفط خوانند و از آن بوی کریه آید و حضرت بوی ناخوش دوست نداشتی و از دهان او تا خوش بوی
بو می آمد آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغافیر می آید
گفت که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند جرست نحله العرفط زنبور آن عسل
از شکوفه عرفط چریده بود
فرمود که حرمت العسل علی نفسی والله لا اکله ابدا
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ آنچه حلال کرده است خدای لَكَ برای تو یعنی عسل و در روایتی
آنست که روز نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه وی بود حفصه باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه
را طلبیده و بخدمت خود سرافراز کرده اینجا حفصه بر آن مطلع شد و حضرت فرمود که ای حفصه
راضی شو که او را بر خود حرام کردم و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که این سخن ترا امانت باید که با کسی
وا نگویی چون حضرت از خانه وی بیرون آمد حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد
قبطیه و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد حکایت باز گفت

تحریم

برخود حرام یکی آنچه خدای برتو حلال کرده یعنی ماریه و سوگند بخوردی تَبْتَغِي میطلبی بدین تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ
خشنودی زنان خود وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رَحِيمٌ مهربان که کفارت سوگند
قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ بدرستی که مقدر کرده اید خدای و بیان کرده تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ حلال کردن سوگندهای شما را
یعنی آنچه بسوگند بر بندید بکفارت توانید گشاد و بیان آن در سوره مائده گذشت وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خدای دوست شما
و متولی کار شماست و برای شما هرچه صلاح شما در آنست وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست بمصالح بندگان الْحَكِيمُ
در هرچه گوید و کند نسبت ایشان وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت إِلَىٰ بَعْضِ
أَزْوَاجِهِ بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حَدِيثًا سخنی را که تحریم ماریه است یا اعلام او که خلافت بعد از پیغمبر
[illegible] حفصه [illegible] فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را بآن حدیث
وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا کرد آنرا خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت عَلَيْهِ بر افشای آن سخن از حفصه عَرَّفَ شناسا
کرد ایشان پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر داد او بَعْضَهُ بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو این قدر
ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه وَأَعْرَضَ و اعراض کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم عَنْ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی خلافت
بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرموده از روی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان [illegible] آنحضرت
را اظهار کرده بود تمام باز روی نیاورد فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را
بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قَالَتْ گفت حفصه مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبر داد ترا باین که من راز ترا آشکارا کردم
گفت رسول صلی الله علیه وسلم نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خدای دانا بحقیقت همه الْخَبِيرُ خبردار از مکنونات سرایر إِنْ تَتُوبَا
اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ بخدای و در آنچه رنجیدن آنحضرت [illegible] شما را بهتر
باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بدرستی که گشته است دلهای شما از طریق صواب که محافظت سر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وَإِنْ تَظَاهَرَا و اگر هم پشت شوید عَلَيْهِ و آزردن دل مبارک وی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ او یاری دهنده
کار پیغمبر است و برا نصرت کند وَجِبْرِيلُ و جبرئیل [illegible] وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و شایستگان
از مومنان اتباع و اعوان وی اند مراد صحابه اند بقول صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدران عایشه و حفصه اند
و معاون آنحضرت که رضاء او بر رضاء فرزند خود ایثار کنند بجابر رضی الله عنه گفت که صالح المومنین مرتضی علی است کرم الله
وجهه وَالْمَلَائِكَةُ و تمام فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذَٰلِكَ با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صحابه یار او اند ظَهِيرٌ
مددکار و معاون هم پشتند در یاری وی عَسَىٰ رَبُّهُ شاید پروردگار او إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر طلاق دهد شما را [illegible]
ازواج است یعنی بعضی را اگر طلاق دهد شاید أَنْ يُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد او را خدای أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنان بهتر از
شما این خطابات از قدرت ذکر کرده [illegible] خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند
مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ اقرار کنندگان بوحدانیت خدای یا گردن نهادگان باو قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ باز گشتگان
از گناه و رجوع کنندگان بدرگاه اله عَابِدَاتٍ پرستندگان یا خضوع کنندگان سَائِحَاتٍ هجرت کنندگان یا روزه

داوان

داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران بکران ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیبات زن فرعون است دیگر
مادر عیسی که حق سبحانه وعده فرموده که هردو را در بهشت بجای ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آرد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان قُوا أَنْفُسَكُمْ نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ و کسان خود را
از آتش نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ آتشی که آتش انگیزه وی مردمان باشند یعنی کافران وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت
می افزاید یا بتان سنگین که کافران می پرستیدند یا [illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ بر آن آتش فرشتگان غِلَاظٌ
درشت سخنان شِدَادٌ سخت گیران و توانایان که در دوزخ با ایشان قوت ستیزه از جنگ ایشان [illegible] لَا يَعْصُونَ
اللَّهَ نافرمانی نکنند خدای را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه فرموده ایشان را [illegible]
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و میکنند آنچه فرموده میشوند بدان [illegible] عذاب کافران [illegible]
[illegible] اهل بهشت [illegible] اهل جنان پس چون [illegible] کافران را بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کنند
[illegible] حق سبحانه [illegible] ملائکه گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کسانیکه کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر
مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
آنچیزرا که در دنیا میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللَّهِ باز گردید بخدای تَوْبَةً نَصُوحًا
باز گشتنی خالص یعنی توبه کنید [illegible] توبه نصوح آنست که تائب عود نکند
بمعصیت [illegible] توبه نصوح [illegible] ندامت بر گناه
گذشته [illegible] عزیمت بر ترک گناه در آینده [illegible] عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما أَنْ
[illegible] حقیقت [illegible] يُكَفِّرَ عَنْكُمْ [illegible] شاید که
[illegible] سَيِّئَاتِكُمْ [illegible] وَيُدْخِلَكُمْ [illegible] جَنَّاتٍ تَجْرِي [illegible] بوستانها [illegible]
[illegible] مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [illegible] يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند
پیغمبر را یعنی [illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ [illegible]
[illegible] نُورُهُمْ [illegible]
[illegible] خدای بمومنان عطا کرده يَسْعَىٰ [illegible] بَيْنَ أَيْدِيهِمْ [illegible] وَبِأَيْمَانِهِمْ [illegible]
ایشان [illegible] يَقُولُونَ رَبَّنَا [illegible]
أَتْمِمْ لَنَا تمام گردان برما نُورَنَا [illegible] وَاغْفِرْ لَنَا [illegible]
از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible] يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر [illegible] جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران [illegible] وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان [illegible]

وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و ایشان را بعد از گذشت مقام بازگشت کافر و منافق اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند جهنم است دوزخ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنان که کافر شدند امْرَأَتَ نُوحٍ
آن شوی زن نوح است علیه السلام و اعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط علیه السلام که واهله گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن
تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن دو پیغمبر
بنفاق زن نوح قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط قوم را از مهمانان لوط خبر دادی که فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند
آن دو پیغمبر عَنْهُمَا از آن دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را زن نوح غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط سنگ باران شد
وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته خواهد شد در قیامت واعله و واهله را که در آیید در دوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با در آیندگان دیگر از کافران
حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند بکفر و نسبت ایشان به پیغمبران با وجود کفر هیچ فایده نبود
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویدند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن شوی زن فرعون یعنی آسیه
بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت
یعنی در مقام قرب ما جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورده فرعون خبر شده بود تا او را چهارمیخ کرده در آفتاب بداشت
حق سبحانه ملائکه را فرمود تا گرد وی در آمدند بپرها خود او را سایه کردند فرعون فرمود تا سنگی بزرگ آورده
و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از
فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار او یعنی از عذاب وی که با من میکند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیان
و تابعان فرعون حق سبحانه دعاء وی مستجاب کرد حجاب از پیش وی برداشت و در آن گوهر سرخ بهشت که خانه وی
بود بدو نمود روح وی قبض کرد و سنگ بر جسدی نهادند که روح نداشت و حق سبحانه وی را با سمان برد وی
در آن جا در بهشت است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل
نزد خدای برای ازواج طاهرات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سایر مومنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر
عمران الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت فَرْجَهَا دامن خود را از حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا پس دمیدیم
در گریبان جامه او فِيهِ مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده بود ما وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنهای
پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورده بود که اهب لک غلاما زکیا
وَكُتُبِهِ و کتاب خدای یعنی انجیل یا با همه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص
جمع میخواند و مراد تمام کتب الهی است وَكَانَتْ و بود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر
وظایف عبادات تذکیر برای تغلیب است و اشعار باآنکه طاعت مریم از طاعت مردان کامل بوده و در خبر آمده که
از مردان بسیاری کامل شده اند و از زنان کامل نشده مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

سورة الملك ثلثون آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبَارَكَ بزرگ و برتر است و ثابت و دایم الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکه بدست اوست پادشاهی و تصرف در امور

ملک

ملک یعنی هرچه خواهد کند وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر هر چیز که خواهد تواناست و قادر الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آنکه آفرید
که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند هر که را
بر صورت کبش املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت اسپی
ابلق و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات یعنی دنیا و آخرت
بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود در دار تکلیف أَيُّكُمْ کدام از شما
أَحْسَنُ نیکوتر عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام نیکوتر از روی عقل و پرهیزکارتر
...
الْعَزِيزُ و خدای غالب در ملک خود ... الْغَفُورُ آمرزنده خطیات ... الَّذِي خَلَقَ آن
خدای که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری ... که آسمان دنیا موج
... دوم ... سفید و سوم ... چهارم ... پنجم ... و ششم ...
و هفتم یاقوت ... مَا تَرَىٰ نمی بینی ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ در آفرینش خدای ... مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ خلل و اختلاف
و ناقص ... فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن هَلْ تَرَىٰ هیچ می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی
و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس بگردان ... كَرَّتَيْنِ ...
معلوم ... يَنْقَلِبْ ... إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خَاسِئًا ... وَهُوَ حَسِيرٌ
... وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بتحقیق
بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را ... بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی
ستارگان که شبها چون چراغ درخشان اند وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينَ رانده کان مر
دیوان را ... وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده ساختیم ...
ایشان ... عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش ... وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا ...
از دیوان ... بِرَبِّهِمْ ... عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است
دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده شوند ... فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيقًا آوازی
مانند آواز ... وَهِيَ تَفُورُ و او می جوشد
... تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک است که پاره شود دوزخ
مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه ... فِيهَا ... فَوْجٌ گروهی ... سَأَلَهُمْ
سوال کنند ... خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ ... أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را نَذِيرٌ ...
... قَالُوا بَلَىٰ گویند آری قَدْ
جَاءَنَا ... نَذِيرٌ ... فَكَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم ... وَقُلْنَا و گفتیم ...

کی بیم دهنده جز ما نَزَّلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعده و وعید ما را و نهی و [illegible]
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ کَبِیرٍ مگر در خطایی بزرگ که با وجود مساوات بشریت دعوی پیغامبری کنید
وَقَالُوا و گویند کافران که در دنیا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ اگر بودیمی ما که بشنودیمی سخن پیغمبران را أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم و بحث
و تفتیش از معجزات ایشان علامات صدق و صفحات احوال ایشان معاینه مینمودیم مَا کُنَّا نبودیمی امروز فِي
أَصْحَابِ السَّعِیرِ در عدد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش در وقتی که اعتراف
سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت مر لِأَصْحَابِ السَّعِیرِ ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ بدرستی که آنانکه میترسند رَبَّهُمْ
از عذاب پروردگار خود بِالْغَیْبِ پوشیده که یعنی آثار خوف را از خلق پوشیده باشند و بخلوتها گریه و زاری کنند و
در عزلتها [illegible] که مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پدید بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
مر ایشانراست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ کَبِیرٌ و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند [illegible] بیعنی
ترسندگان [illegible] باشند [illegible] بیت لا تخافوا [illegible] ترسنده است هر که بیشتر [illegible]
خوف و خشیت خاص دانایان بود هر که دانا تر است ترسان تر بود ترسکاری [illegible] هر که [illegible]
عوض و درمان بود آورده اند که کفار قریش به بهتان سخن مغرور و مسرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه
سخنان گفتندی چون جبرئیل خبر دادی بقرآن بود [illegible] ایشان [illegible] با یکدیگر گفتندی
که ایشان [illegible] سخن محمد آهسته گوئید تا خدای وی نشنود و او را از آن آگاه نکند آیه
وَأَسِرُّوا پنهان دارید قَوْلَکُمْ سخن خویش را [illegible] أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید [illegible] إِنَّهُ
عَلِیمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهها است [illegible]
اگر تعبیر از آن [illegible] أَلَا یَعْلَمُ آیا نداند [illegible] مَنْ خَلَقَ آنکه بیافرید
وَهُوَ اللَّطِیفُ و او داناست ببواطن اشیا و حقایق آن الْخَبِیرُ آگاه از ظواهر موجودات [illegible] هُوَ الَّذِی جَعَلَ
اوست خدای [illegible] لَکُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فَامْشُوا
پس بروید فِي مَنَاکِبِهَا در اطراف و جوانب زمین وَکُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی خدا که برای شما مقرر
کرده وَإِلَیْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازگشت شما [illegible] أَأَمِنْتُمْ آیا ایمن
شدید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ [illegible] عذاب که جبرئیل
علیه [illegible] أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ [illegible] جبرئیل [illegible] عظیم الشان [illegible] فرو برد
شما را در زمین فَإِذَا هِیَ پس آنگاه زمین [illegible] تَمُورُ [illegible]
أَمْ أَمِنْتُمْ یا ایمن شدید مَنْ فِي السَّمَاءِ [illegible] أَنْ یُرْسِلَ
عَلَیْکُمْ [illegible] حَاصِبًا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط فَسَتَعْلَمُونَ پس بدانید [illegible] عذاب
کَیْفَ نَذِیرِ چگونه بودیم [illegible] وَلَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ [illegible] تکذیب کردند رسل

خود را آیا انکار بوده مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فَکَیْفَ کَانَ
پس چگونه بود بر ایشان نَکِیرِ عقوبت من بر انکار ایشان بانزال عذاب أَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و نمینگرند إِلَى الطَّیْرِ
بسوی مرغان فَوْقَهُمْ زبر ایشان در هوا صَافَّاتٍ صف بر کشیده [illegible] بالها خود را وَیَقْبِضْنَ و فراهم میکنند
از بسط مَا یُمْسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا [illegible] إِلَّا الرَّحْمَنُ مگر خدای بزرگ
بخشایش که هر یکی از انواع طیور را شکل و هیئتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران [illegible] ایشان
هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصِیرٌ بدرستی که خدای بهمه چیز بیناست أَمَّنْ آیا کیست که تواند گفت که هَذَا الَّذِی این
لشکر است [illegible] هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ او مددکار است [illegible] یَنْصُرُکُمْ یاری دهد شما را مِنْ دُونِ
الرَّحْمَنِ بجز خدای از عذاب [illegible] إِنِ الْکَافِرُونَ نیستند کافران إِلَّا فِي غُرُورٍ مگر در فریب شیطان [illegible]
عذاب بر شما فرود [illegible] أَمَّنْ هَذَا الَّذِی آیا کیست که [illegible] یَرْزُقُکُمْ
روزی دهد شما را إِنْ أَمْسَکَ اگر باز گیرد خدای رِزْقَهُ روزی خود از شما [illegible]
در وصول روزی [illegible] وسایط [illegible] خدای [illegible] روزی شما [illegible]
[illegible] بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ [illegible]
و سرکشی وَنُفُورٍ و رمیدن [illegible] أَفَمَنْ یَمْشِي آیا کسی که میرود مُکِبًّا عَلَى وَجْهِهِ سر فرو افکنده بر روی خود
[illegible] أَهْدَى راه یافته تر است أَمَّنْ یَمْشِي یا کسیکه میرود سَوِیًّا
راه ایستاده [illegible] عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بر راهی راست [illegible]
و مقصود [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] قُلْ هُوَ الَّذِی
[illegible] أَنْشَأَکُمْ [illegible] وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ [illegible]
وَالْأَبْصَارَ [illegible] وَالْأَفْئِدَةَ [illegible]
[illegible] قَلِیلًا مَا تَشْکُرُونَ [illegible]
قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ [illegible] فِي الْأَرْضِ [illegible]
[illegible] وَإِلَیْهِ تُحْشَرُونَ [illegible]
[illegible] وَیَقُولُونَ [illegible] مَتَى هَذَا الْوَعْدُ [illegible]
[illegible] إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ [illegible] قُلْ [illegible] إِنَّمَا الْعِلْمُ [illegible]
[illegible] عِنْدَ اللَّهِ [illegible] وَإِنَّمَا أَنَا [illegible]
نَذِیرٌ مُبِینٌ [illegible] فَلَمَّا رَأَوْهُ [illegible]

موجود را که قیامت «زُلْفَةً» نزدیک بخود «سِيئَتْ» بد کرده و زشت شود «وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر دود
اندوه بر چهرهای ایشان پیدا کرده «وَقِيلَ» و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند «هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ» اینست آنکه
بودید شما «بِهِ تَدَّعُونَ» بوی تکذیب میکردید و استعجال مینمودید امام زاهد آورده که [illegible]
تا هر که بعد از حضرت پیغمبر صلى الله عليه وسلم بسکره بنده آید و ایشان که وی داشتند حق سبحانه حبیب خود را فرمود که «قُلْ أَرَأَيْتُمْ» بگو خبر
کنید مرا «إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ» اگر هلاک کند مرا خدای «وَمَنْ مَعِيَ» و آنانکه با منند از مؤمنان «أَوْ رَحِمَنَا» یا ببخشد بر ما و اجل
ما را تأخیر افکند «فَمَنْ» پس کیست آنکه «يُجِيرُ الْكَافِرِينَ» زنهار دهد کافرانرا «مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» از عذاب دردناک یعنی مرگ ما
را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید
نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن جز ضایع دیدن نیست بگو اگر ایمان بود سبب نجاتست «قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ» اوست خداوند
بزرگ بخشایش «آمَنَّا بِهِ» گرویدیم او را «وَعَلَيْهِ» و بروی نه بر غیر او «تَوَكَّلْنَا» توکل کرده ایم و کارهای خود را بدو باز گذاشته
«فَسَتَعْلَمُونَ» پس زود بود که بدانید یعنی بعد از نزول عذاب معلوم کنید که از نفس الامر «مَنْ هُوَ» کیست از شما آنکه او
«فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» در گمراهی هویداست «قُلْ أَرَأَيْتُمْ» بگو خبر دهید مرا «إِنْ أَصْبَحَ» اگر گردد «مَاؤُكُمْ» آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب
بئر میمون حضرمی «غَوْرًا» فرو رود در زمین چنانچه دلو بوی نرسد «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ» پس کیست که آرد «بِمَاءٍ مَعِينٍ» پیدا و روان یا آبی
جاری بر ظاهر چنانچه چشمه پیوسته در تاویلات آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین و در تفسیر زاهدی
مذکور است که زندیقی شنید که بعضی قاری این آیه میخواند که فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول
والمعین یعنی بتیشه و جهد کار آن آب را باز آریم شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب
شد بگو تا بمعول و معین باز آرند فی المثنوی المعنوی نظم فلسفی منطقی مستهان ‌‌• میگذشت از سوی مکتب آن زمان
چونکه بشنید آیه او از ناپسند • گفت آریم آب را ما با کلند • ما بزخم بیل و تیزی تبر • آب را آریم از پستی زبر
شب بخفت و دید او یک شیر مرد • زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد • گفت زین دو چشمه چشم ای شقی • با تبر نوری بیار ار صادقی
روز برجست و دو چشم کور دید • نور فایض از دو چشمش ناپدید

سورة القلم اثنان وخمسون

بسم الله الرحمن الرحيم حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد و بقانون حساب
جمل آنست که غایت کمیت آیات از شهادات توان دانست اما هر کس که آن نرسد و بهره یعنی از آن گرفته و بعضی ده
که القتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در الاعراف گذشت و بعضی حملها آنرا مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حم
نون گفته اند که مفتاح اسم نور است و ناصر و در معالم آورده که حرف آخر است از حروف الرحمن و گفته اند اسم سوره
یا الوحیست یا نام دریا یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنانرا و اشهر آنست که نون اسم ماهی
دریاست آن جنس باشد یا ماهیی که زمین بر پشت او است و او را النون گویند یا بهموت و در وسیط باسناد خود از ابی
هریره رفعه نقل کرده که وی گفت شنودم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون
را بیافرید و آن دوات است و قلم و اول این دوات نوشت آنچه بود و باشد و بر تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرده

ن قلم

بدوات «وَالْقَلَمِ» و بقلم اعلا که از نور است و طول او ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و
فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است «وَمَا يَسْطُرُونَ» و دیگر سوگند خورد با آنچه نویسند حفظه از احکام بنی
با آنچه ایشانرا فرمایند در تبیان از ابن جبیر نقل فرموده که نون دوات و قلم زبان «وَمَا يَسْطُرُونَ» و آنچه حفظه بر
بندها می نویسند حق سبحانه بدینها سوگند خورده جواب قسم اینکه «مَا أَنْتَ» نیستی تو ای «بِنِعْمَةِ رَبِّكَ» بنعمت پروردگار
خود «بِمَجْنُونٍ» دیوانه جواب ولید بن مغیره است که آنحضرت را یکبار منم بمجنون و در ذکر الحقایق آورده که کلام نون
است بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیت و قلم شیواست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق
قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کرم او از دوات قلم نوشته
حروف عالیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه چه ایشان که نشست بوده که رحمت دستور غیبی یعنی بر تو
پوشیده نماند اسرار آن در آید «وَإِنَّ لَكَ» و بدرستی که مر ترا «لَأَجْرًا» مزدیست و ثوابیست بر کشیدن رنج نبوت «غَيْرَ مَمْنُونٍ» نا
تمام یعنی حق تعالی بواسطه کسی که از وصف باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزد و دوام که هرگز انقطاع
بذات راه نیابد «وَإِنَّكَ» و بدرستی که تو «لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» بر خوی بزرگی که آن اسلام است یا بر خوی بزرگی که خوی قرآن کریم است
جاذلو خود تحمل یعنی انعکاس با قوت تحمل آن نیست کشف اسرار آداب قرآنست که حق سبحانه بوفای آن داشته
بود از عایشه رضی الله عنها سؤال کردند از خلق رسول صلی الله علیه و آله و سلم جواب داد و فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود
الذهب نظم بود هم بحر کرم هم کان • کو هر چه کان خلقه القرآن • وصف خوی که گفت الله • خلق با اعتماد جدا
محمد حکیم قدس سره فرموده که خوی عظیم نیکو از خلق محمدی بوده جز او شیت خود باز داشته بود و خود را بحق تعالی
گذاشته امام قشیری فرموده که از بلا منحرف شد و نه از عطا متصرف گشت و گفته اند در اینجا مقصود
مقصودی جز خدا نبوده و شمه از اخلاق آنحضرت در رساله اثرات الصفا و صفات المصطفی مذکور شده و در
جواهر التفسیر نیز مسطور است «فَسَتُبْصِرُ» پس زود باشد که ببینی ای محمد «وَيُبْصِرُونَ» و ببینند معاندان تو از اهل
یعنی بدان که عذاب نازل شود و ایشان را معلوم گردد که «بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ» بکدام یک از شما است فتنه و بلا یا در کدام گروه
است دیوانگی چنانکه دیوانه گویند یا ایشان «إِنَّ رَبَّكَ» بدرستی که آفریدگار تو «هُوَ أَعْلَمُ» او داناتر است «بِمَنْ ضَلَّ» بانکه
گمراه شد «عَنْ سَبِيلِهِ» از راه او که راه راست و چنانکه فی الحقیقه دیوانه بود «وَهُوَ أَعْلَمُ» و او داناتر بود «بِالْمُهْتَدِينَ»
براه یافتگان بکار عقل که مؤمنانند «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ» پس فرمان مبر تکذیب کنندگانرا یعنی مشرکان که ترا بدین آبا
دعوت نامبرد «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ» دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سر در نرمی کنی بشرک «فَيُدْهِنُونَ» پس ایشان
چرب زبانی کنند و بر دین تو طعنه نزنند «وَلَا تُطِعْ» و فرمان مبر «كُلَّ حَلَّافٍ» هر سوگند خواره را بدروغ
که او ولید یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و [illegible] است که سوگند بدروغ بسیار میخورده «مَهِينٍ»
سست رای یا خوار در عقل «هَمَّازٍ» عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان «مَشَّاءٍ» رونده
«بِنَمِيمٍ» بسخن چینی میان مردمان یا غمز کنی «مَنَّاعٍ» بازدارنده «لِلْخَيْرِ» مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان «مُعْتَدٍ»

سم کسی را از خیر منع کردن اثیم بسیار گناه یا زناکار عتل درشتخوی بعد ذلک پس از این همه
زنیم حرامزاده که پدرش معلوم نباشد آورده اند که ولید بن مغیره هجده سال بود که پدرش دعوی کرده که او پسر منست و او را بخود الحاق کرد
و در تفسیر امام زاهد مذکور است که چون رسول صلی الله علیه وسلم این آیه را بر قریش خواند ولید بن مغیره
بسیار در خود دید یافت مگر حرامزادگی را خود گفت که من سید قریشم و پدرم مردی معروف میدانم که محمد دروغ نگوید
چگونه این تهمت را بر من نهاد پس آمد با شمشیر کشیده نزد مادر خود و گفت ترا تهدید بسیار داد اقرار کرد که پدر تو مردی عنین بود
نداشت و در مال او بی فایده بود و چشم بر میراث وی نهاده بودند من شبی غلامی را بخود راه دادم و تو فرزند او
در لباس دشمن و صدق قول آن ذات شد تخصیص دلیلست و تهدید او با آنحضرت در این باب کنند اند
جرم گناه مذموم از فعل بازداشت که او را خطای یاد و خاک کرده ان کان آیا برای آنکه هست و حنفی یک جزء
بطریق خبر بعنی جهت مکاوت ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران چنین کس را فرمان مبر اذا
تتلی چون خوانده شود علیه بروی آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید این افسانها پیشینیانست سنسمه
نزد باشد که علامت کنیم بر او علی الخرطوم بر بینی او یا بر روی سازیم او را عیب داغ نگاه یا کنیم که نتواند
پوشانید و معلوم است آورده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستیکه ما آزموده ایم
اهل مکه را بقحط و تنگی و زوال نعمت کما بلونا همچنانکه آزمودیم اصحاب الجنة اهل باغ صروان را زوال میوه آورده اند
که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بوده و در روز میوه چیدن فقیران را بخواندی و هر میوه که
در زیر درختان بیفکندی تمام جمع بطرف بساط بیفتادی و هر میوه که از دست بیفتاد یا باد از درخت
انداختی تمام بدرویشان دادی و در یک حاصل برایشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد و پسران
او گفتند که مال اندکست و عیال بسیار اگر با خلاف کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد و مبا بود که درویش
چون باشد بر سر میوه بریدن و بریدن حق که خورد و نداد و خدای تعالی میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون سوگند
خوردند وارثان باغ که چنان فقرا لیصرمنها ببرند میوه آنرا مصبحین در حالیکه داخل باشند در وقت صبح
بامداد پگاه پیش چیزی که خورند ولا یستثنون و استثنا کردند یعنی نگفتند ان شاء الله و در بعضی نسخ
کردند ببخشید و قضا از لا از لا شد فطاف علیها پس بگردید بر آن باغ طائف بلای آسمانی من ربک از نزد
تو وهم نائمون و ایشان خفته بودند و پسران خفتگان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان آن بلا کالصریم مانند باغی که
میوه آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان در خواب غافل از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا
کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان در وقت صبح یعنی در وقت صبح خواندند یکدیگر را و گفتند ان اغدوا اکه
بامداد بیرون آیید علی حرثکم بسوی درودن کشت یعنی تا را بجست ان کنتم صارمین اگر هستید شما درودکان
میوه و آن باغ مشغول بوده بر حوالیکه بیرون اسپها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب
بجانب باغ وهم یتخافتون و ایشان نرم و آهسته میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم

که در پیش آیند علیکم مسکین برشما یعنی در باغ شما پیش شما درویش با بهره دیگر دو از حصه او کم شود وغدوا و بامداد
برفتند بجانب باغ علی حرد بر قصد منع مساکین قادرین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما رأوها
پس آنهنگام که دیدند باغ را بحالتی که گشته بود قالوا گفتند بایکدیگر انا لضالون بدرستیکه ما گم کرده ایم راه باغ
را چه باغ ما پر میوه بوده و این باغ از میوه تهیست بعضی از ایشان تامل کرده در وی افتادند پشیمان در وبال
که آن باغ ایشانست گفتند بل نحن بلکه ما محرومانیم بهره کامل از محصول و میوه آن باغ بجهت
فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت با انصاف ایشان از روی عقل با برادران خود یعنی با اصحاب ترس الم اقل لکم آیا
نگفتم شما را پیش رو لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدای را بذکر نیکو یعنی ان شاء الله قالوا گفتند سبحان ربنا
خدای را از آنکه ظلم فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا بدرستیکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود بمنع
درویشان فاقبل بعضهم پس روی آورده بعضی ازیشان علی بعض بر برخی دیگر یتلاومون ملامت میکرد هر یک آنرا میگفت تو
اندیشیدی و آن عذر بد آوردی که توسعه بر فقیر ان بطریقی بود که انصاف بکار خود اعتراف نمودند و در آخر زاری قالوا گفتند
یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستیکه هستیم ما طاغین از حد برتکاب ذرکنده کار ریکه استثنا کرده بود و درویشان را
محروم ساختیم عسی ربنا شاید پروردگار ما بیضی از کرم او امید داریم ان یبدلنا که بدل دهد ما را خیرا منها بهتر
از آن باغ انا الی ربنا بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود راغبون رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق سبحانه
بر ایشان بخشید و باغی دادند که انگور حیوان نام بوده ایشان را دانه و بسیار آورده که خبر داده مرا کسی که آن باغ
بوده که در آن باغ خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده و محققان گفته اند که هر کی بلیسه بنا کرده
و مال او عرضه تلف شود و او تا ملا شاید و داند که استحقاق این بوده از دل شدن پس بگناه اعتراف نموده
بحضرت عزت باز گشت بهتر و خوشتر از آنچه از وی ستده باشد باز بدو دهد چنانچه بوستان حیوان بعوض
باغ صروان و پدر زیرا از خبر بیدار نشد اول کم شکست و پسر کرد چند که این زیان کرده
مردم شهید صادق از بیان آن عوض او دو شادمان کرده کذلک العذاب عذاب کردن خداوند
و بیان و لعذاب الاخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرگتر است از عذاب در دنیا آن آیت لا یدرک فهمه
لو کانوا یعلمون اگر باشند که بدانند هر آینه از وی حذر کنند و پرهیز کنند ان للمتقین بدرستیکه پرهیزکاران را
عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها با نعمت کافران گفتند
که این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرض باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در
دنیا از مسلمانان خوشحال تریم در عیش از ایشان بیشتر خواهیم بود حق سبحانه در تعلق ایشان میفرماید افنجعل
المسلمین آیا ما حکم کرده ایم مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات ما
لکم چیست شما را که قائلید کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بتسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید
التفات از روی تعجب و استبعاد است ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که شما

بیم در این کتاب تَدْرُسُونَ میخوانید این را که کفار در جزا و ثواب مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی که
شما راست در آن کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ آنچه خواهید و برگزینید و آرزو برید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها
و پیمانها موکد بسوگند عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسیده به نهایت تأکید و ثابت شده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز
رستخیز إِنَّ لَكُمْ بدرستی که مر شما راست در آن عهد لَمَا تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن
سرای سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را که أَيُّهُمْ کدام از ایشان بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ بدین حکم پایندانست که در آخرت از عهده بیرون
آید أَمْ لَهُمْ آیا ایشان راست شُرَكَاءُ انبازانند در این قول یا هستند ایشان را انبازان که شریک میسازند فَلْيَأْتُوا پس گو بیارند
بِشُرَكَائِهِمْ شریکان خود یعنی ایشان را بیارند و خود [illegible] إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راست گویان در آنکه جنات نعیم
بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ یاد کن روزی که برداشته شود پرده عَنْ سَاقٍ از کاری پر هول و امری صعب
محنتی یا برهنه کرده شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه وَيُدْعَوْنَ و خوانده شوند بر زبان [illegible] إِلَى السُّجُودِ
بسجده کردن مر خدا را در [illegible] نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت حق سبحانه
در آن روز نوری عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند مر او را هر مرد مومن و زن
مومنه که در دنیا سجده را بسمعه و ریا کرده باشند چون ایشان خواهند که سجده کنند پشت ایشان یکی گردد
و نتوانند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون [illegible] گاو یکی شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کرد
خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو افتاده چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ
فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا که يُدْعَوْنَ خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ
بسجده کردن مر خدا را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند در ورطه
حسرت و ندامت بهره نیافتند نظم مده فرصت از دست گر بایدت * که گوی سعادت ز میدان بری * که
فرصت چون فوت شد * جز دست حسرت به دندان بری * فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند
بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر و این آیت تسلیه حضرت رسولست صلی الله علیه وسلم و تهدید
مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه مِنْ حَيْثُ
لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطایی کنند ایشان را عطایی دهیم و ایشان آنرا تفضیل پندارند
وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا [illegible] ناگاه بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است
بهیچ چیز دفع نشود و گرفتن من سخت که کس را طاقت آن نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میطلبی ایشان را أَجْرًا مزدی بر
ارشاد فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان دهی یعنی از غرامت آن اجر مُثْقَلُونَ گران بار شده و ملالت
[illegible] أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس
ایشان مینویسند از آنجا آنچه حکم میکنند در سوره [illegible] فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدگار

خود را بر تبلیغ رسالت و تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند صاحب ماهی
یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذاء قوم و بی فرمان خدا از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذْ نَادَىٰ یاد کن
که چون بخواند پروردگار را در شکم ماهی و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و او
پر شده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آنست که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ نعمتی از پروردگار او
از قبول توبه لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده شده بودی
فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را پروردگار او فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از شایستگان یعنی پیغمبران [illegible]
[illegible] در وقتی فرود آمد که حضرت صلی الله علیه وسلم میخواست که ثقیف را دعای بد کند حق سبحانه این آیه فرستاد که
صبر کن و از دعا توقف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دلپسند * خرم آنکو صبر
باشد بهره مند * چون [illegible] * صبر کن که الصبر مفتاح الفرج * آورده اند که گروهی [illegible]
[illegible] بحسد و چشم [illegible] داشتند [illegible]
[illegible] عالم صلی الله علیه وسلم [illegible] حق سبحانه از برای عصمت وی
از چشم بد این آیه فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه
بلغزانند و بیفکنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنگاه که شنیدند قرآن را که میخواندی وَيَقُولُونَ
و میگفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستی که او دیوانه است [illegible] وَمَا هُوَ و حال
آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را [illegible] محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
نظم [illegible]

سوره الحاقه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَاقَّةُ حاقه [illegible] مَا الْحَاقَّةُ چه حاقه است [illegible] وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز دانا کرد ترا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیزست [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ روز قیامت که کوبنده [illegible]
فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیله ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان [illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند بِرِيحٍ ببادی صَرْصَرٍ سرد عَاتِيَةٍ از حد درگذشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سَخَّرَهَا مسخر کرد آنرا عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب
وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا [illegible]

حاقه

متوالی یا شوم بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو بینی قوم عاد را اگر حاضر بودی فِيهَا در آن اوقات صَرْعَىٰ
سرنگون افتاده كَأَنَّهُمْ گویا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بیخهای درخت خرما اند خَاوِيَةٍ از زمین افتاده
شده کاواک گشته فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم پس هیچ می بینی مر ایشان را مِّن بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و هیچ کدام باقی
نماند بیت مقرر است که گردد زمانه یعنی نه شبان تحت نشین خسروان شاه نشان * چو عاصفات قضا از مهب قهر
شدند خاک و از آن خاک برنخیزد نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَن قَبْلَهُ و آنانکه پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ اهل
دیههای شوریده شده بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی بشرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار
خود را فَأَخَذَهُمْ پس گرفت خدای تعالی ایشان را أَخْذَةً رَّابِيَةً گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ
آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی روان
بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک
کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارد آن را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده آنچه شنود در حدیث آمده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با علی رضی الله عنه گفت که من از خدای درخواستم که گوش ترا گوش واعیه سازد و علی کرم الله وجهه
فرموده که بعد از آن هیچ چیزی فراموش نکردم [illegible]
[illegible] فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یکی دمیدن
که نفخه صعقات است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله
و بادها سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شود زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یکبار شکستنی و مانند هبا گردد فَيَوْمَئِذٍ پس در آن
هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از نظر هیبت فَهِيَ
پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا بر
کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ
بر زبر ملایکه که بر اطراف آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت و امروز حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در آن روز
حاملان عرش هشت باشند بصورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانوها مسافت آن مقدار بود که از آسمان تا آسمان [illegible]
[illegible] که ایشان را اندازه جز خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید بر خدای برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان
نماند بر خدای مِنكُمْ از شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض
و حساب نه برای اطلاع است بلکه برای اظهار عدالت و افشاء احوال خلایق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکه داده شود كِتَابَهُ
نوشته اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیائید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا
[illegible]
و در بشارت جنت است و بس [illegible]
آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنتُ بدرستی که یقین دانستم أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ که بیننده ام حساب خود را یعنی دانستم که

مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت
و مقرون بحرمت فِي جَنَّةٍ در بهشت عَالِيَةٍ در بهشت بلند قُطُوفُهَا میوه آن دَانِيَةٌ نزدیک که دست قاعد و قایم بدو
برسد و رضوان ایشان را گوید كُلُوا بخورید از میوهها وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی
گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید
[illegible] وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که دهند كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او را بدست چپ او [illegible] خویش را بیند فَيَقُولُ
پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ کاش من داده نشدمی كِتَابِيَهْ کتاب خود را [illegible]
[illegible] وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ [illegible] يَا لَيْتَهَا [illegible]
كَانَتِ الْقَاضِيَةَ [illegible] مَا أَغْنَىٰ عَنِّي دفع نکرد
از من عذاب را مَالِيَهْ [illegible] هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ [illegible] خُذُوهُ
[illegible] فَغُلُّوهُ [illegible] ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ [illegible] ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ
[illegible] ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا [illegible] فَاسْلُكُوهُ
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ [illegible] وَلَا يَحُضُّ
[illegible] عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بطعام دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ
اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان [illegible]
[illegible] لَّا يَأْكُلُهُ نخورد آن را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران [illegible]
شرکت فَلَا پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن بربافته و ساخته محمد است أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا
تُبْصِرُونَ بانچه می بینید از محسوسات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بانچه نمی بینید از مغیبات یا بانچه در دنیا [illegible]
از اجسام و ارواح یا انس و جن [illegible]
[illegible] إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ [illegible]
[illegible] وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ [illegible]
شاعر [illegible] قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ [illegible] وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست
قرآن سخن کاهن [illegible] قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ [illegible] تَنزِيلٌ
فرو فرستاده است مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد [illegible]
بدروغ بندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ [illegible] لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ [illegible]

لقطعنا یعنی ببریدیم منه الوتین از وی رگ دل را یعنی هلاک سازیم فما منکم پس نیست از شما من احد هیچ کس عنه
حاجزین از وی دفع کنندگان آن هلاک را وانه وبدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پندیست للمتقین پرهیزکاران را
که ایشان بدان منتفع اند وانا لنعلم وبدرستی که ما میدانیم ان منکم که بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانید قرآن را
وانه وبدرستی که قرآن لحسرة هر آینه سبب حسرتیست علی الکافرین بر کافران که چون ثواب اهل قرآن
را مشاهده کنند وانه وبتحقیق که قرآن لحق الیقین درست و یقین است که از نزد حق سبحانه نزول یافته فسبح
پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نما او را از صفات ناسزا و ثنا گوی
یاد کن

معارج

سورة المعارج اربع واربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بود در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد بر حق است و آنچه او میگوید از نزد تست
پس تو سنگ بباران بر سر ما یا ما را عذابی الیم رسان آیت آمد که سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی
که او خواهد رسید للکافرین مر کافران را که قتل بدر است در دنیا یا عذاب ابد در آخرت و گویند سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط
علینا کسفا من السماء و قولی هست که حضرت صلی الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود عذاب ایشان را و مرتبه
لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد آنرا من الله از جهت خدای که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته
مراد است وقوع نکرد و بعضی گفته اند که ذی المعارج خداوند درجها یا بلندیست یعنی غرفهای بهشت که برای
دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که بر او صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان
والروح و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه الیه بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدا او را فرموده فی یوم در روزی
کان مقداره که باشد اندازه او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالها دنیا یعنی بیک آدمی آدم که سیر کند از دنیا تا بآنجا
که محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند و باز میروند و آدمی بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد
روز قیامت است که بر کافر بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند که در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد
بود و خلایق را در هر موقف هزار سال باز دارند و بیان این موقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات
آورده که مراد این مدت ایام الهی است در دنیا خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن مذکور است یوم الف سنة
که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسماء و سنین الهیه و سرمدیه در مطاوی این
اوراق گنجایش ندارد فاصبر پس شکیبایی کن در تکذیب مکذبان صبرا جمیلا شکیبایی
کردنی نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان
یعنی میگویند نیست و نخواهد بود و چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کاری دور است یعنی محال مینماید ونراه و
ما میدانیم قیامت را قریبا نزدیک یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلزی گداخته یا مانند دردی
زیت یعنی فلک بگدازد وتکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگ کرده یعنی سست شود و بر زمین ولا یسأل
حمیم و پرسیده نشود هیچ خویشی حمیما از حال خویش خود یعنی هر کس با اگرچه او را سؤال کند یبصرونهم

بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویشان خود را شناسد و باحوال او بینا کرده شود لکن که هر یکی بحال
خود مشغول باشد یود المجرم دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی اگر فدیه دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه
بپسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بود نزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص
یابد وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده واخیه و برادر خود را که هم پشت و مددکار او است
وفصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناهگاه وی بوده اند ومن فی الارض
و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد ثم ینجیه پس رهاند
او را آن فدا دادن کلا حاشا که نرهد از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم ازو فدا میدهد لظی زبانه
ایست خالص نزاعة کشنده است للشوی مر دست و پای مشرکان را پوست سر ایشان را از صد ساله ره و دویست
ساله دارا بیرون زند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب میکند تدعوا میخواند آتش
میکشد با زبان فصیح اند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب بخواند من ادبر کسی را که پشت بر حق کرد
وتولی و روی گردانید از ایمان الهی وجمع و گرد کرد مال دنیا را فاوعی پس در ظرف کرد و نگاه داشت و حق
خدا ادا نکرد ان الانسان بدرستی که آدمی خلق آفریده شده است هلوعا حریص در جمع مال و فانی و بخیل از ادا حقوق
و باقی در دلیلیات مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند
هر شب ایشان آنرا بخورد و آب هفت دریا را بیاشامد و در سرما و گرما صبر ننماید و هر شب در اندیشه آنست که فردا
چه خورد پس حق سبحانه آدمی را در حریصی و ناشکیبائی روزی بدان دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی
معده چون پر شد سبب و نخست * آدمی است آنکه سیری نبود * بر سر سیری غم روزی خورد * خورده هر چه خورد
جمله روزی هر روزه ز خوان کرم * وز در حرص و املش صد جهان * هیچ غمی نیست مگر فکر نان اذا مسه الشر چون برسد
چیزی بد مانند فقر و مرض جزوعا جزع کننده بود و فریاد زننده واذا مسه الخیر و چون برسد او را نیکوئی
صحت و توانگری منوعا منع کننده بود نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان بدین
سوال مخلوق شده اند الا المصلین مگر نمازگزارندگان الذین هم آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود دائمون پیوسته اند
یعنی بهیچ شغلی از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادا صلوة ساکن اند و بچپ و راست التفات نمی نمایند
والذین و آنانکه فی اموالهم در مالهای ایشان حق معلوم حقیست دانسته شده شرع زکوة مقرره و صدقات موظفه للسائل
برای درویشان خواهنده والمحروم و برای محتاج که نخواهد والذین یصدقون و آنانکه تصدیق کنند بیوم الدین
وقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعت و عبادت والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب
ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس الله اجتنابیست از ملاهی و مناهی ان عذاب ربهم
بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر مأمون مأمون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که الا بعاصیان نخواهد
رسید والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر بر

زنان خود او ما ملکت ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که بملک یمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم
پس بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کرده گان نیستند و ترک حفظ فروج نسبت با زنان و کنیزکان خود
فمن ابتغی پس هرکه طلب کند وراء ذلک جز آنچه گفته شد فاولئک پس آن گروه هم العادون ایشان از حد در گذرندگان
کاسند و دعوی کرده اند و حاصل آنکه ... استثنا بالیدین اعتداست والذین هم و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای
خود را و عهدهم و پیمانهای خویش راعون دعایت کنندگان اند خواه امانت حق و خلق و خواه پیمانی که بیکدیگر کرده
که در نگاه داشتن است و ملاحظه امانات ... در آن فرو نگذاشتن نعم اکرم ...
فرو نگذارد والذین هم بشهاداتهم . ... و فاکنی . و سوم حق کار ... والذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم
بگواهی خود قائمون ایستاده کانند یا اقامت شهادت میکنند در آنچه پیدا شد از حقوق عباد الله و حسن ...
بجمع بجواز جهت تنوع اقسام آن والذین هم و آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خویش یحافظون محافظت میکنند
یعنی با داب و شرائط آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این
عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام متعلق بنفس صلوة است و محافظت بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها
موصوفند فی جنات در بوستانها اند در بهشت مکرمون گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی و چون
نزول این آیه مشرکان گرد آمده حضرت صلی الله علیه و سلم حلقه زدند و استهزا کنان گفتند که اگر اصحاب محمد
طمع میدارند که در بوستانها در آیند ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان بدان در آییم آیه آمد که فمال الذین کفروا پس چیست
و چه بوده است مر آنانرا که کافر شدند و این صفتها که مذکور شد بر هیچ یک ندارند قبلک بسوی تو مهطعین شتابان
عن الیمین از جانب راست و عن الشمال و از طرف چپ عزین گروه گروه ایطمع آیا طمع دارد کل امرئ هر مردی
منهم از ایشان ان یدخل آنکه در آورده شود با مؤمنان جنة نعیم در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکان را
داعیه آنست که بی تصدیق ایمان ایشان را در جهاد با لذر و ضات جان دخول دهند کلا چنین نیست که ایشان فرو در
در بهشت داعیه اند انا خلقناهم بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا
هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس کسی که از لوث کدورات صاف نگردد و با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد
دخول جنت نخواهد داشت فلا پس نه چنانست که کفار میگویند اقسم سوگند میخورم برب المشارق والمغارب
مشرقها که آفتاب هر روز در سال که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید والمغارب و خداوند مغربها که آفتاب در آنست
و هر روز از نقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروق
و غروب دیگر است از دایره افق و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند که انا لقادرون بدرستی که ما توانائیم علی ان
نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک ساخته بر بدل آریم برای ایشان خیرا منهم بهتر از ایشان و ما نحن
و نیستیم ما بمسبوقین پیش گرفته شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر الله ... اراده کنیم و مغلوب
نتواند ساخت در افعال آن فذرهم پس دست بدار ایشان را یخوضوا تا شروع کنند در باطلها و یلعبوا و بازی کنند

مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده داده شده اند
یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث از گورها سراعا شتابکنندگان باجابت دعوت اسرافیل علیه السلام کانهم گویا که ایشان الی نصب بسوی علمی یا بتی
یوفضون میشتابند چنانچه سپاه بر آنکه علم خود قایم کنند و بجانب وی شتاب کنان روند خاشعة فرو
تن و ذلیل ابصارهم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افکنده ترهقهم میپوشد ایشانرا یعنی فرو
گیرد ذلة خواری و نگونساری ذلک الیوم آنست آن روزی که در دنیا کانوا یوعدون بودند که ایشانرا وعده کرده میشدند

سورة النوح علیه السلام بیست و هشت آیه
بسم الله الرحمن الرحیم

انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلام الی قومه بسوی گروه او از آل کابیل ان انذر باین که بیم کن قومک گروه خود را
و بترسان من قبل ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذاب دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قال
گفت نوح علیه السلام یا قوم ای گروه من انی لکم نذیر مبین بدرستی که من شما را آشکارا بیم کننده ام پیغمبر سازم شما را ان اعبدوا الله
اگر بپرستید خدای را بیگانگی واتقوه و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید مرا
در هرچه فرمایم بر شما یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعض از گناهان شما که قبل از اسلام
مرتکب آن شده باشید ویؤخرکم و باز پس دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی
شود ان اجل الله بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده اذا جاء چون بیاید بر وجهی که زندگانی منقضی شود
لا یؤخر باز پس افکنده نشود و ساعت آن اجل را مهلت نبود لو کنتم تعلمون اگر روزی که اجل بیاید از پیش و پس
شکیبت کرده بدهید ... یعنی اگر شما بفکر و نظر بشناسید چیزها را پس بدانید این را که در اجل تاخیر روا نیست القصه نوح علیه السلام
الف و نهصد و پنجاه سال آن قوم را دعوت کرد و ایشان ... نموده و عناد و رزیده در آزار و ایذاء او تقصیر نکرده
خود را نموده نبودند تا وقتی که نوح ... قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم
خود را بطاعت و عبادت تو لیلا ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشانرا
دعائی خواندن و دعوت کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وانی و بدرستی که من کلما دعوتهم
هرگاه که بخواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی ایشانرا بسبب قبول آن جعلوا در آوردند
اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و رحلت ... سماع آن از استماع دعوت بر بستند واستغشوا ثیابهم و
در کشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا نبینند واصروا و ایستادگی بر کفر و معصیت واستکبروا و سر کشی
کردند از متابعت من استکبارا سر کشیدنی بزرگ ثم انی پس بدرستی که من با وجود استکبار و اصرار دعوتهم
دعوت کردم ایشانرا جهارا آشکار در محافل ایشان ثم انی پس بدرستی که من اعلنت لهم آشکارا کردم مر بعضی از ایشانرا یعنی
آشکارا آواز برکشیدم و تکرار کردم دعوت را واسررت لهم و راز گفتم مر بعضی دیگر را اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که

توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوت سر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون نهادی تو بگذا
از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بنوح کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم آمرزش طلبید
از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ بدرستی که خدای كَانَ هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان
چون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُم بر شما مِّدْرَارًا باران ریزنده وَيُمْدِدْكُم و مدد دهد شما را
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار کند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَل لَّكُمْ و پدید آرد برای شما جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل
بر میوه وَيَجْعَل لَّكُمْ و پدید آرد و جاری کرداند برای شما أَنْهَارًا جویهای آب مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید نمیدارید
یعنی نمی‌شناسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا عظمت و بزرگواری برای آنکه اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از
او یا جهت که از عظمت و ترتیب وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا گونه گونه مختلف در مخلوق
خلق با انطوار نطفه به علقه برده و از علقه بمضغه تا آخر و این دلیلات بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا
كَيْفَ آیا نمی‌بینید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالا طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ
و کرد ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور
وی می‌تابد در آسمانها تا بزمین میتابد و روشنی میبخشد وَجَعَلَ الشَّمْسَ و کرد آفتاب را سِرَاجًا
چراغ اهل زمین تا ظلمت شب را از عرصه زمین محو میکرداند
و حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بجهت آن چراغ گفت که نور روی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل
کرد اینست چراغ جسم و دل چشم و چراغ جان رسول الله که شمع سنت زیر تو احکام او درخشان و در ظلمت
شب کفر چراغ افروخته شرعش که اگر داخلاص بجوی از تاریکی طغیان وَاللَّهُ أَنبَتَكُم و خدای برویانید
شما را یعنی پدید آورد پدر شما آدم را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین پس سرشت آدم را از خاک نَبَاتًا رویانیدنی و چون پدر شما
را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوقیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر
در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای کرد
لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرش گسترده که آرام دهد و در وی تصرف بر شاید لِّتَسْلُكُوا تا بروید
از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راهها فراخ و چون نوح علیه السلام از وعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه ما ترک شده و خواص را
ایشان را ضلال دعوت نمودند تا ایشان بجهد و جفا کار ترک شد در عصیان و جفا افزودند قَالَ نُوحٌ
گفت نوح علیه بعد از شما این حال رَّبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه عَصَوْنِي عاصی شدند
در من وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ آنکه زیاده نکرد مر او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال و فرزند او إِلَّا خَسَارًا مگر زیان
کار و گمراهی یعنی فرمان مهتران بردند و متابعت کردند بهتر از خود که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَكَرُوا و
مکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که سفلها را تحمل خود کشیدند و با ایذا من تحریص کردند
وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و گفتند مر ایشان را آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا و مگذارید ود را که آن بتی بود

صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و سواع را و بصورت زنی بوده وَلَا يَغُوثَ و یغوث را و آن بصورت شیری بوده
وَيَعُوقَ و یعوق را و آن بصورت اسبی بوده وَنَسْرًا و نسر را و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها
پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح علیهما السلام بوده‌اند و مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند بعد از مرگ ایشان
ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن مینمودند بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از
طوفان ابلیس آن بتان را بیرون آورده و عرب را بپرستش آن فرمود و قبیله بنی کلب ود را داشتند در دومة الجندل و
سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را بنی مذحج و بنی غطیف و یعوق را اختیار کردند و یعوق در دیار
همدان افتاده و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع القصه نوح علیه با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا این
قوم اصنام را گرفته‌اند دست از ایشان باز نمیدارند وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا و حال آنکه گمراه کردند بسیاری از قوم را باین بتان پس
از صنم‌ها آنی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و مفزای یا رب ستمکاران را إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب مِّمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان خود
قوم أُغْرِقُوا غرق شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتش یعنی در قبر و گفته‌اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم
پس نیافتند برای خود از آنها که خدا میگرفتند مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَنصَارًا یاری دهندگان که عذاب از ایشان
باز دارند و آورده‌اند که حق سبحانه حضرت نوح را علیه خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از زنان
و فرزندی که ایمان آورده‌اند دم نتوان نخواهد شد نوح علیه مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ و گفت نوح ای آفریدگار من لَا تَذَرْ
عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از کافران دَيَّارًا در کسی یعنی کسی که آید در ده دیار و هلاک عام است
یعنی هیچ کافر را زنده مگذار إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ بدرستی که تو اگر بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند
که مومنان را اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا و نزایند إِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کننده كَفَّارًا ناسپاس یعنی چون بالغ شوند فاجر و غادر
باشند رَّبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا و والد نوح علیه ملکان متوشلخ بود و مومن
با شهر اقوال شجاعت انوش دختر و مومن بوده‌اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد وَلِمَن دَخَلَ و هر
کسی که در آمد بَيْتِيَ بخانه و منزل من یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالی که مومن بوده اند وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و مر مردان
مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند درآمد این آیت مرحوم انداز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که نوح
دعا علیه در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بجواب رسید و دیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ
الظَّالِمِينَ و مفزای ستمکاران یعنی کافران را إِلَّا تَبَارًا مگر هلاک

سورة الجن مكية عشرون و ثمان آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ قبل از ین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخل بملازمت
حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه رسیدند و استماع قرآن نمودند ایمان آوردند و در وی گویند که آن
حضرت سوره اقرا میخواندند ایشان نه تن بودند یا هفت یا سه از اهل حران و جماعت از نصیبین و صاحب
کشاف آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکثر جن قال غم اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و این گروه که
ایمان آورده بودند بیان جنیان در فنا انواع سخنان کفتند و حق تعالی درین سوره از آن خبر داد که قُلْ بگوی

محمد را وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخل نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بود
مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بسوی قوم رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا
قرآن شگفت یعنی چیزی عجیب که بکلام بشر نماند نه که برابر آن توان آورد در قدرت فصاحت يَهْدِي راه مینماید إِلَى الرُّشْدِ براستی
و صواب و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم ما بآن وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاوریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا
به پروردگار ما أَحَدًا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَى و بدرستی که برتر است
جَدُّ رَبِّنَا ملک و فر پروردگار ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ نگرفت صَاحِبَةً زن را
بعضی از بنی آدم گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که هست
میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا
ظَنَنَّا و ما پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ که نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم
ما سخن او را بپذیرفتیم تا آنگاه که قرآن شنیدیم و دانستیم که او دروغ میگوید بر خدای بر بست وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که
بوده اند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردانی از آدمیان که در صحرا يَعُوذُونَ پناه میگرفتند بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردانی از جنیان و آن
چنان بوده که چون کسی در بیابان فرود آمدی گفتی پناه میبرم بمهتر این وادی از شر سفیهان قوم او و اعتقاد
ایشان بوده که ایشان را استعاذه آنشب سالم و مامون میماندند و اهل مکه در سفرها میگفتند اعوذ بعزیز
هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا گمراهی و سرکشی و جهل
تا گفتند که بزرگ مرتبه ایست که آدمیان با ما پناه میجویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند
كَمَا ظَنَنْتُمْ چنانکه شما گمان بردید ای جنیان أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ که برنیانگیزد خدای أَحَدًا کسی را از مردگان یا رسولی را
وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما طلب کردیم آسمان را برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی رسیم فَوَجَدْنَاهَا
پس یافتیم آن را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا پاسبانان توانا یعنی ملائکه که منع جن میکردند و شُهُبًا
و از ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته اند وَأَنَّا كُنَّا و بدرستی که بودیم ما
که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستنگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمان یعنی قبل از بعثت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر قصیر و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن کند
اکنون يَجِدْ لَهُ می یابد مر خود را شِهَابًا ستاره در فشنده آتش بار رَصَدًا نگاه دارنده و مترصد که او را بسوزد
برا سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما نمیدانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان
و بازداشت ما از آن بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان رَبُّهُمْ
آفریدگار ایشان رَشَدًا خیر و صلاح وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایستگانند یعنی مومنان
نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ و از ما فروتر از این هستند یعنی میانه روان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و هستیم
خداوندان طریقهای مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم التنزیل حسن بصری رح نقل کرده که جنیان در

میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیر ایشان و در میان جن نیز هستند وَأَنَّا
ظَنَنَّا و بدرستی که ما دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ که ما عاجز نتوانیم ساخت خدای را هر جا باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی
اگر ما را کاری خواهد با او در آن عاجز نتوانیم ساخت بواسطه سکون و ثبات خود در مقام خود
برای مقاومت وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نتوانیم ساخت او را هَرَبًا از روی گریختن با طراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَأَنَّا
لَمَّا سَمِعْنَا و بدرستی که ما آنگاه که شنیدیم قرآن را الْهُدَى که سبب هدایه عالمیانست گرویدیم بوی یا آنکه
کار از وی میشود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مقر دانست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم که انس و جن را دعوت وی رسیده است و حوالت تبلیغ در نظر خاص و عام کشیده
داخل اند در دعوت او جن و انس تا آیات انتزع من نوع و جنس را دو است سلطان و طفیل او هم اوست
شاهنشاه و همه طفیل او هم فَمَنْ يُؤْمِنْ پس هر که بگرود بِرَبِّهِ بآفریدگار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان
در جزا او وَلَا رَهَقًا و نه از ستم بوده و از رسیدن عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ما نوع ما مسلمانانند
گرویده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خود را بر اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما بیدادگرانند که بر خود کفر و شرک آورده قوما
حق برند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد امر خدای را چنانکه ما گردن نهادیم فَأُولَئِكَ پس آن گروه گردن نهادگان
تَحَرَّوْا رَشَدًا قصد کرده اند راه راست را و آن راه بمقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما ستمکاران فَكَانُوا پس
باشند لِجَهَنَّمَ آتش دوزخ را حَطَبًا هیمه که بدان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته میشود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا
و میگوید حق که وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه
بدهیم ایشان را مَاءً غَدَقًا آب بسیار یعنی بعد از قحط و تنگی سال یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم اگر جن از
استقامت و در نهایت ایشان را نعمت بسیار دادیمی بر یعنی او و بعد آخرت امان دهیم و این بر نیکوکار و بسیار دهیم
و جمعی گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت سرافراز کردانیم لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ
تا بیازمائیم ایشان را در آن زندگانی که بحق ایشان شکر نعمت بجای می آرند وَمَنْ يُعْرِضْ و هر که اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد
کردن نعمت پروردگار خود و سپاس داری نکند يَسْلُكْهُ در آرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت که فرو گیرد او را
در رنج بود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیگر وحی آمده که مسجدها لِلَّهِ مر خدایراست و خاص او است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن
مَعَ اللَّهِ با خدای أَحَدًا یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام با او میخوانند
یا دیگری چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد از این
ساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه وسلم اشاره بقول او جعلت لی الارض مسجدا
پس در هیچ بقعه یاد خدای با یاد دیگری نیکو نباشد بیت دل که خانه خداست مکن بایاد دوی انکه بیاد
وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آنگاه که برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که يَدْعُوهُ میخواند
خدایرا و نماز میگزارد و جن قرات او می شنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا بر وی جمعیتها

از غایت در حلم در انکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبدالله گفت [illegible] آنحضرت با جمع تمام

[illegible] آنحضرت قیام نموده [illegible] قیام [illegible]

[illegible]

آنحضرت [illegible]

[illegible]

سورة المزمل مکیة تسع عشرة

مزمل

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبدأ بعثت از

گرانی وحی [illegible] خود را پوشیدی و از خدیجه رضی الله عنها استدعا کردی [illegible]

[illegible] حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل

[illegible] قم اللیل [illegible] الا قلیلا [illegible]

[illegible] نصفه او انقص منه قلیلا [illegible]

او زد علیه [illegible] ورتل القرآن ترتیلا [illegible]

[illegible] انا سنلقی علیک [illegible]

[illegible]

کہ ناشئۃ آن بود کہ از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی کہ مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز است یعنی تصرف
در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باید نمود باو فی بابعید وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار
خود را یعنی دائم بر ذکر نام خدای باش یا بخوان وَتَبَتَّلْ و ببر از غیر خدای و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی
کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بهمگی رو بدو آور تفسیر دل ادر و ببرو ز غیر حق یکسر
هر چہ جز اوست برون کن ز دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدلست از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خدای تو
مشرق و مغرب است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار عبادت مگر او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را کارساز خود
و مهمات با او بگذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از
ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت ایشان از دیگر این حکم بآیۀ قتال منسوخ است وَذَرْنِي
وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان نعمت یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را
قَلِيلًا اندکی یعنی اندک زمانی بمکافات دهیم ایشان را برتکذیب ایشان را عهدۀ آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر
و دران حرب بوده مگر اندکی وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندها گران که بآن
مقید شوند وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با غصه در گلو گرفته یعنی
در حلق گیرنده چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذاب دردناک غیر از اینها که کنه آن را نشناسد غیر از خدای
نبایدآورد که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیهوش بیفتاد و این وعدها التذارات شود
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزد و در آید زمین وَالْجِبَالُ و کوهها بجنبد وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها با عظمت كَثِيبًا
تودهٔ ریگ مَهِيلًا ریزنده یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شود از هیبت و فزع إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم
إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه و سلم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در
قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون
رسولی یعنی موسی علیه السلام فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ
پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی با آتش غرق که عبرت دیگران آید با آنکه بر وی بر تمدید کفار قریش در این
آیه شده جهت فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید نفسها خود را ای مشرکان إِنْ كَفَرْتُمْ اگر ثابت باشید بر کفر خود
يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کودکان را کند شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد مراد
کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشاید که بیان تحقیق باشد در درازی آن روز السَّمَاءُ
مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شده بسبب هیبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعدهٔ خدای بحدوث این وقایع و وقوع
این حوادث مَفْعُولًا بوده شدنی إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ بدرستیکه این آیتها مذکوره پندی و عبرتی است فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد
اتَّخَذَ فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِيلًا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم شبها بر خواستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن شب

بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب نکرده باشند تا روز نماز گزاردندی تا بحدی که پای بسیار کس ورم کرده
و نحافت بر جسد بسیار کس غالب شده و سکران نماز ما هنا اقتصار نشد فی دره دراز بکشید حق سبحانه بعد از
یک سال آنرا بر ایشان برداشته آیه فرستاد که إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ
تَقُومُ آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از دو حصه از سه حصه شب وَنِصْفَهُ و نماز میگزاری نیمهٔ شب وَثُلُثَهُ
و سه یک از وی وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند همچنین گروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای
يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب
بدین مقدارها عَلِمَ دانست خدای أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نتوانید داشت فَتَابَ
عَلَيْكُمْ پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ
آنچه آسان بود از قرآن یعنی آنقدر که گزاردن آن میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ دانست خدای که با شد
مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگران که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ
اللَّهِ از فضل و کرم خدای یعنی تجارت مینمایند و وجه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیگران که کارزار
میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تهجد و مجاهدان را رنج رسد در نماز شب
و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز
و این امر بر سبیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق سنت و استحباب است و در
مقداری که خواندن آن محبوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت یا صد یا دویست یا ختم در ماهی
در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم وی را فرمود که قرآن بخوان در هر
ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی بیشتر مییابم یعنی زودتر میتوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا
قوت زیادت است فرمود که بخوان در هفت روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان
ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند او را از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن خصم وی نباشد
روز قیامت و اگر پانصد آیه اشتغال نماید بنویسند برای وی قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو
اشارتست بانفاقات مستحبه در طرق خیر و یا قرض جزاء بیاد با اداء آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ
برای نفس خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا او بهتر وَأَعْظَمَ و بزرگتر أَجْرًا از
روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده باید یکی یا ده و مضمون آن را بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید
از خدای در همه حال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان

سورة المدثر مکیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

مدثر

جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که در زمان فترت وحی روزی میرفتم ناگاه از
آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان فرشته که در غار حرا بر من آمده بود بر کرسی نشسته است میان آسمان و زمین
از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوف و اضطرابی بمن طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و
مزد و ابن بیشتر آنجا بودم که حضرت ذو الجلال تعالی شأنه و تقدس جبرئیل فرستاد که **یا ایها المدثر** ای جامه در پوشیده گفت اند
دثار نبوت و شعار لباس رسالت در برافکنده **قم** برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت **فانذر**
پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر ایمان نیارند **وربک فکبر** و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن **وثیابک فطهر**
و ثیاب خود را پاک ساز از الواث و انجاس که بخلاف صنادید عرب باشد از علامت ... و دور کن عادات ایشان در تطویل
کرم الله وجهه فرموده که کوتاه کن جامه را تا از الواث واقع نگردد و گفته اند که پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید
در نفحات از شیخ ابو الحسین الشاذلی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و مرا
گفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاک کن جامهای خود را از چرک تا بهره مند
گردی بمدد و تایید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده
است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام پس هر که خدا را دوست دارد بر
وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بیگانگی بداند وی شریک نیاورد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آورد ایمن
گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار
کند قبول افتد پس شیخ گفت که ازینجا دانستم معنی قول خدای را که **وثیابک فطهر** ـــ در توضیح لطف نزدآن
خلعی از صفات دو عاقبت ... و ابایی کرتی بجز خشم و شهوت دور دار **والرجز فاهجر** و از هر
کار ناکردنی بپرهیز و هم تقوی که هست باش **ولا تمنن** و عطا مده **تستکثر** بامید آنکه بیش باز ستانی یا منت منه بر خدای
خود تا آنرا بسیار شماری یا بر مردم از تو رسانیدن رسالت تا طلب مزد بسیار کنی ازایشان **ولربک** و از برای
رضا پروردگار خود **فاصبر** صبر کن یا در تحت موارد قضا با خدا صابر باش **فاذا نقر** پس چون دمیده شود
فی الناقور در صور و بعضی نفخه ثانیه **فذلک** پس آن دمیدن **یومئذ** در آنروز نشانه روزیست **یوم عسیر** روزی دشوار
علی الکافرین بر کافران **غیر یسیر** نه آسان بر ایشان که از جهول هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه کرم در شو ارزان
مؤمنان بود از دو با کافران بما نده در حساب با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه گردد و نامها
بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید بن مغیره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فواتح سوره حم المؤمن شنیده
بیان قوم باز آمد و گفت بخدای که از محمد صلی الله علیه وسلم کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر وی را حلاوتیست
عذبه ... که هیچ سخن را نباشد و بر وی طراوت و تازگیست که هیچ حدیث را نبوده اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات
سعادت کلیه و اسفل او منبع طیبه عروق قضایا الهیست استحکام تام پذیرفته و این کلام عالی آید و مغلوب
نگردد از هیچ ... بر قریش بعد از استماع این سخن کلمات بر وی کرده ولید بایمان آورده پسر ابو جهل از

بانواع

بانواع سخنان در حیث جاهلیت آورده تا قول او سحر گفت و این سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید بغایت ملول
گشت و حق سبحانه این آیه فرستاد که **ذرنی** بگذار مرا **ومن خلقت** و آنکه آفریدم او را **وحیدا** تنها بی مال و ولد و انصار و کفو
و قول آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان **وجعلت له** و دادم او را **مالا ممدودا** مالی کشیده بسیار
آورده اند که در نقد او هزار هزار دینار بود و بیان کرده طایف شتر و گوسفند بسیار داشت و بساتین و
اشجار و عبید و اماء او در شمار نیامد **وبنین شهودا** و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی از اکتساب و تجارت
محتاج بسفر نبوده مکه در پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود و از جمله خالد و
هشام و عماره شتهم ایمان آوردند **ومهدت له** و بگستردم مر او را اوبساط جاه و ریاست **تمهیدا** گستردنی تا
ریحانه قریش لقب یافت یا بر اسباب کار او ساخته تام **ثم یطمع** پس طمع میدارد **ان ازید** که زیاده کنم عطا
خود را در باره وی **کلا** نکر چنین و نمی خوام او را بیرون عزت تا دم **انه کان** بدرستی که او هست **لایاتنا** مر
ایشان را کلام ما او **عنیدا** منکر و در ازستیزنده و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از
نزول این آیه مال و جاه او روی بنقصان نهاد و فرزندان او در گذشتند و بعضی تحریم بیدای و محتاج
و درسواخا کشید **سارهقه** زود باشد که در رسانم او را **صعودا** صعود و آن کوهیست از آتش که بعضی
سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بیندازد آن رسد باز بزیر افتد و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را
بصعود بر صعود و آن سخره ایست خلسان در دوزخ او را در تکلیف آتشین کشیده از پیش کشند و
عقب گرز ها آتشین تا بر آنجا دواندن ولید عظیم بار و لید حیلات **انه فکر** بدرستی که او فکر کرد که چه حمل
زند بر قرآن **وقدر** و اندازه ساخت و قدر کرده که چگونه بر آید از این سحر ذکر یافت که او تعریف قرآن بجنون قریش او را
ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگویند و یقین میدانیم که عقل او کامل است و دیوانه دست یخت و خیال
میبندید که او کاهن است و امارات کهانت در نظام وی نشود و کمان میبرید که کذابست و هرگز بکذب متهم نشد
و پندارید که شاعر است و سخن او بشعر نماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز
توان داد ولید فکر کرده با خود خیالی بست **فقتل** پس لعنت کرده باد **کیف قدر** چگونه تقدیر کرد **ثم قتل**
پس آن ملعون شد **کیف قدر** چگونه اندازه گرفت **ثم نظر** پس نظر کرد در امر قرآن که چه گوید **ثم عبس وبسر**
روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید بطریق کراهت یا تخفیف **ثم ادبر** پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر **واستکبر**
و گردن کشی کرد از متابعت او **فقال** پس گفت **ان هذا** نیست این که محمد میگوید **الا سحر یؤثر** مگر جادویی که تعلیم
گرفته شود از سحره **ان هذا** نیست این **الا قول البشر** مگر سخن آدمی یعنی ابی الفکیهه و جبر و یسار **سأصلیه سقر**
زود باشد که در افکنیم ولید را در در که جهنم و در که پنجم از دوزخ که نامش سقر است **وما ادراک ما سقر** و چه چیز
ترا دانا کرد که چیست سقر **لا تبقی** آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی
بلکه همه را بسوزد و باز حق سبحانه از نو سازد اجزاء او را **ولا تذر** و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزند

لواحة آتش سیاه کننده للبشر پوست را فرو علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان
موکل اند در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
از خزنه دوزخ آن حضرت ده کرت اشارت به انگشت کرد و در کرت دوم ابهام یعنی را امساک کرد و این آیه نازل شد در
قول آن حضرت است که نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریة است و در تخصیص این عدد
مفسران و مذکران تحقیقات کرده اند از جمله اکثر قسم اکثر آحاد است و عشر اول عشرات پس این عدد جامع بود
اکثر قلیل را با اقل کثیر و بوالوجوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد ابوجهل گفت
ای معشر قریش در باب نوزده فرشته آیا ده تن از شما یکی از آنها دفع نتوانید کرد و ابوالاشد بن کلدة الجمحی
گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را به شکم خود و باقی را کفایت کنید و در روایت آنست که گفت من در پیش شما
بر صراط بروم و ده را به دست راست و نه را به دست چپ دفع کنم و بگذرید بسلامت و به بهشت در آیید آیه نازل شد که وما جعلنا
و ما گردانیده ایم اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند معالم آورده که
رئیس خزنه دوزخ مالک است و با او هجده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و دندانهای ایشان چون صیاصی
بلند ... و شعله آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یک ساله باشد یکی از
ایشان به یک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع سخن کلده است
او میگوید که مر همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته
ندارند تا به مقاومت چه رسد وما جعلنا و نساختیم عدتهم شماره ایشان که نوزده است الا فتنة مگر عذابی
اندکه سبب فتنه باشد للذین کفروا مر آنانرا که کافر شده یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه
بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لیستیقن الذین اوتوا الکتاب تا یقین شود آنانرا که داده شده اند کتاب را جهودانرا یا
که مصدق توریة است ویزداد الذین آمنوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل
کتاب ولا یرتاب الذین و شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده شده اند به توریة والمؤمنون و گرویدگان از اهل اسلام
در این عدد ولیقول الذین و تا بگویند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و نفاق است والکافرون و گویند
کافران که ماذا اراد الله چه چیز خواسته است خدای بهذا مثلا بدین عدد که غریب است مثل کذلک همچنین
یضل الله گمراه میکند خدای من یشاء هر کرا خواهد ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد آورده اند
که ابوجهل گفت ای معشر قریش حال محمد نوزده یار دارد ... وما یعلم جنود ربک و نمیداند
لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر اویند الا هو مگر هو که عالم است به معلومات وما هی
و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا ذکری مگر پندی للبشر مر آدمیان را کلا نه چنین است که کسی انکار سقر
تواند کرد والقمر و سوگند یاد کرد به ماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است واللیل و بحرمت شب اذ ادبر چون
بیاید از عقب روز و حضرت ... خواهد ادبر ... ماضی ... چون برود از پس روز والصبح اذا

اسفر

اسفر و سوگند بصبح چون روشن کرده اند عالم را انها بدرستیکه دوزخ که سقر است لاحدی الکبر یکی از درکات بزرگ دوزخ
است نذیرا گردانیده اوراو چیزیکه بدان بیم کنند در باب آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بفرماید که قم فانذر
برخیز بیم کننده للبشر مر آدمیان را تا توبیخ گرفت از گناه پرهیزند نذیرا بدلت از بشر یعنی تو تخویف و بیم مردم
دوزخ نذیر است مر آنکسی را که خواهد منکم از شما ان یتقدم آنکه پیش رود در خیر و طاعت او یتاخر یا باز ایستد از شر و
معصیت یعنی هر طوایف را بیم کننده است کل نفس هر نفسی بما کسبت بانچه کرده است از کردار خود رهینة
در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بجان الا اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست که ایشان بی رهن
نشستند بگناه خود در آتش چه گناه ایشان آمرزیده شده است و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه
فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ یتساءلون می پرسند عن المجرمین از احوال
مشرکان و میگویند ما سلککم چه آورده شما را فی سقر در دوزخ قالوا ایشان گویند در جواب لم نک من المصلین نبودیم ما
از نمازگزاران ولم نک نطعم المسکین و نبودیم ما که بمال زکوة طعام دهیم درویشان را وکنا نخوض و بودیم ما که شروع
کردیم در شان محمد و غیبت او مشغول میشدیم مع الخائضین با شروع کنندگان در آن وکنا نکذب و بودیم که
تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا و باور نمیداشتیم حتی اتانا الیقین تا وقتی که آمد بما مرگ و معاینه آن روز
عیان حال بدیدیم فما تنفعهم پس سود نکند ایشانرا شفاعة الشافعین شفاعت شفیعان بتقدیر که ایشان شفاعت
کنند و آن خود محال فما لهم پس چیست ایشانرا که پوست عن التذکرة از قرآن یا مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض
کنندگانند کانهم گویا ایشان حمر خران وحشی اند مستنفرة رمیدگان که گریخته باشند فرت من قسورة از
شیر یا از صیاد یا از ریسمان دام یا مردم تیرانداز یا آوازها مختلف چنانچه کرده اند همانا میگریزند ایشان از آواز قرآن
میگریزند زیرا که گوش حق نشنود و دل پند نپذیرد ... نظم انکه از قوم دعوت و پیغام ازکجا
از جاه ای جان نکجا باشد رجا ... صد خیال بر دما آید ... از حق یا دادن انبار نیست
مار اندر گوش منکر راز نیست بل یرید منقولست که مشرکان گفتند یا محمد ما شنیده ایم که هر که در بنی اسرائیل
گناه کردی بامدادان صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در وی نوشته پس ما نیز آن چیز بیاد یا کتبه ما بوی تا
بیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی بیاید از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس که متابعت
کند محمد را آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و نیک میدانند بل یرید بلکه میخواهد کل امرئ هر مردی
منهم از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود صحفا نامها منشرة گشاده مهر و مهر در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد
را کلا نه چنین است که ایشان را این صحیفها دادند و اگر بدهند هم ایمان نیارند ... بل لا
یخافون الآخرة بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت کلا حقا که نیست انکار ایشان در باب قرآن و گویند که سحر است
یا قول البشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست و یاد کردی فمن شاء ذکره پس هر که خواهد که پند گیرد وما یذکرون
و یاد نکنند و پند نگیرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی او سزاوار آنکه از و ترسند و اهل

قیمة

المقبرة و سه اولاد آوردن نوشتند که آن سورة القیمة مکیة تسع و ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا زائده است در فعل قسم برای تأکید است یعنی بحقیقت
که هرآینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و البته قسم یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده و
نفس متقیه است که نفس بعض را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را ملامت کند در تقصیرات و اگرچه
اجتهاد او بسیار بود در عبادت یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما را برانگیخته خواهند
شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت عدی گفت
که اگر آن روز را معاینه بینم باور نکنم ایا استخوانهای متفرقه باهم جمع شود آیت آمد که ایحسب الانسان آیا میپندارد عدی بن ربیعه الن
نجمع که جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای او را که پراگنده شده است که عظام تو پاره پاره باشد بلى آری جمع کنیم ایشان را
که ما اعاده کنیم قادرین توانا على ان نسوی بنانه بر آنکه راست کنیم سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر
و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر امامه
که بدکاری کند با انچه او را در پیش است از بعث و حساب یسئل و میپرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز
رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم و خسف القمر و تیره گردد ماه و جمع الشمس والقمر و جمع کرده شوند آفتاب
و ماه یعنی ایشان را بیکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند یقول الانسان میگوید آدمی یعنی مکذب یومئذ در آن روز این
المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناهگاهی نباشد کافران را الى ربک بسوی پروردگار تو
یعنی بحکم او یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کسی از بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان
خبر کرده شود آدمی یومئذ در آن روز بما قدم واخر بانچه پیش فرستاده است از عمل و از آنچه باز پس داشته است استاد
امام شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بحسرات و مال از پس بگذاری بحسرت که دارای تو به بیست کن
تا نماند و مال را بسته چرخ فرست تا بماند بیت کو فرستی زپیش بباشد که بحسرت زپس بگذاری بل الانسان
بلکه آدمی على نفسه بر نفس خود بصیرة حجتی روشن است یعنی حجتها بر خود و گواه است بر اقوال و افعال خود ولو
القى و اگرچه القا کند معاذیره عذرها خود را یعنی هرچند بیرون آرد عذرها انگیزد بانچه متعذرات و دفع آن نتواند
تواند گواه گناه خود خواهد بود و عذرها و دروغ و حیلها باطل خواهد دانست نظم هر چند بحیله عذر انگیز
چندین حیلها سازی [illegible] کمیدانم کمیدانم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون جبرئیل علیه وحی
عالم خواندی آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وی زبان بجنبانیدی تا فراموش نکند آیه آمد که لا تحرک به لسانک مجنبان بقرآن
زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستیکه بر ماست جمعه گرد آوردن
آن در دل تو یا در سینه و قرآنه و بر ماست اثبات آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا بر زبان جبرئیل
علیه فاتبع قرآنه پس پیروی کن قرائت او را یعنی بگوش کن تا فارغ شود ثم ان علینا بیانه پس بدرستیکه بر ماست بیانه
روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو کلا نه چنانست ای قریشیان که گمان برده اید بل تحبون العاجلة

بلکه دوست میدارید شما دنیا شتاب کننده را و تذرون الآخرة و دست باز میدارید آخرت پاینده را و کار در عکس
میباید وجوه یومئذ روی ها در آن روز که قیامت ناضرة تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و مؤمنان
الى ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان و جابر بن عباس رضی الله عنهما گفت که حضرت پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وسلم فرموده که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بر وجه الله بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن
پس این آیه برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الى ربها ناظرة آورده اند که اکثر اوقات هرکجا نادت است این کلمات
اللهم انی اسالک النظر الی وجهک الکریم بیت هرکس بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی دید
دیدن دیدار ندارد و وجوه یومئذ باسرة و روی ها آن روز باسرة ترش و تاریک باشند یعنی روی ها مشرکان و
منافقان تظن گمان برند و توقع دارند یعنی یقین بدانند آن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل بها فاقرة آنکه کرده
خواهد شد بها بایشان داهیه که مهرهای پشت بشکند که ایشانرا در وقت عذاب عظیم بر بود و بعضی گفته اند ان بلا ها
از دنیا بدر باب کلا کار از او نیست تا در جهان باقی نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد
آخرت فانی توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی باستخوانهای سینه و گردن و قیل و گفته شود یعنی حاضر
بالای او گویند من راق کیست افسون کننده و شفا دهنده و ظن و یقین کند محتضر انه الفراق که آنچه نازل شده
بروی از دنیا است والتفت الساق بالساق و پیچیده شد ساق بساق یعنی پایها او از هول مرگ در هم پیچیده حرکت در آن
نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت الى ربک بسوی پروردگار تو یومئذ المساق آن روز باز گشت باشد و گروهی
اغلب مفسران برآنند که ابوجهل را شدت عداوت با سید المرسلین صلی الله علیه وسلم واقع بود در شان او نازل شد
که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود ولا صلى و نه روی نیاز بحق
یا نماز نگزارد برای خدای و لکن کذب ولیکن تکذیب کرد نبی را و تولى و برگشت از طریق حق ثم ذهب پس باز
گشت از طریق حق الى اهله بسوی کسان خود یتمطی بخرامید از روی تبختر و تکبر چنین و چنین کرده ام یعنی تکذیب
و تولى و اولى لک فاولى بتر است ترا هول قیامت پس بغایت بتر است ثم اولى لک فاولى پس بغایت بتر است ترا
هول دوزخ پس بغایت بتر است ترا آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابوجهل را
در بطحا دید و جامه او را گرفت گفت اولى لک فاولى ابوجهل گفت مرا میترسانی ای محمد و در بعضی روایات آمده که
ولایت من بجهان جهان گرفت برای تاکید ابوجهل گفت وای بر تو ایحسب الانسان آیا میپندارد انسان ان
یترک آنکه فرو گذاشته شود سدى مهمل و معطل و ضایع که در دنیا مکلف و در عقبی مبعوث نگردد الم یک نطفة آیا
نبود آدمی قطره آبی من منی یمنى از منی ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بود خون بسته فخلق پس
خلق کرد یا قوی ساخت اجزا و اعضاء او را فسوى پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید فجعل منه الزوجین پس
کرد از آن نطفه دو صنف الذکر والانثى نر و ماده الیس ذلک آیا نیست آن خدای که از چنین آفرینش بقادر توانا على ان یحیی
الموتى بر آنکه زنده کند مردگان را و در خبر آمده که در آخر این سوره باید گفت بلى و در روایتی بگو سبحانک اللهم

بلی شیخ اقدس سره میگفت که حق سبحانه و تعالی ... سورة الدهر احدی و ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم هَلْ أَتَىٰ آیا استفهام تقریر است یعنی بدرستی که آمد عَلَى الْإِنسَانِ بر آدم حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ یکی از زمانها که در آن لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال ایمان که و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح و درو کسی نام او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نیز دانستند که نام او چیست و غایت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استعداد قدرت آینه میسازد که مظهر اسما و مفاتیح غیب باشد و در اقصی مراتب ظهور در مرتبه خلافت کبری راه یابد و عین مقصودات و منتهای غایات باشد و در نهایتها بوجود با وجود او آشکارا شود ... شد ظهور او کلی نور ... که یعنی اندکی آمد و ظهور که یعنی بدن بری چگل کرده ... خاک را با تن ما از فلک کرده ... که یعنی بدن بری جوش کرده ... خاک را اسطرلاب اطلس پوش کن إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد وی اند مِن نُّطْفَةٍ از آب اندک که منی است و جوز هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده و فرموده که أَمْشَاجٍ آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند و امشاج یعنی اطوار یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت در هر تقدیر خلق کردیم انسان را نَّبْتَلِيهِ و آزمایش او را فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم او را سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات إِنَّا بدرستی که ما هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ راه نمودیم او را راه راست بنصب دلایل قدرت و انزال آیات تا باشد إِمَّا شَاكِرًا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید وَإِمَّا كَفُورًا و یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَأَغْلَالًا و غلها که بر کردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که در آن بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق فرمان بر يَشْرَبُونَ میاشامند در آخرت مِن كَأْسٍ از جامی که باشد در وی خمری كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا آمیختن آن کافور یعنی آن را بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و تیز و خوش بوی گردد و گفته اند آبیست در بهشت خوش بوی و سفید و بجهت مشابهت او بکافور او را بدین نام خوانده و مولوی از جلالت آنکه بدلا از کافور آورده که عَيْنًا کافور چشمه است يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ که بیاشامند از آن بندگان خدای يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را هر جا خواهند تَفْجِيرًا راندنی آسان و جمهور مفسران بر آنند که روزی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بخانه علی رضی الله عنه آمد و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه را گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه ایشان را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض کرده یا مزدکاری ستده و آرد کرده نان پختند و چون شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینم از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید که حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد علی رضی الله عنه نصیب خود بدان مسکین داد و دیگر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه گشادند و شب گذرانیدند و روز دیگر روزه گرفتند و بوقت افطار

یتیمی بدر خانه آمد سوال کرد و تمام طعام خود را ایثار کردند و شب سوم اسیری بر در سرای ایشان رسید و خورده خود را بدو دادند حق سبحانه این آیة فرستاد که يُوفُونَ وفا مینمایند بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند وَيَخَافُونَ و میترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی او یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِيرًا فاش و آشکارا و در رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند خورش عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجود که محتاجند بدان طعام و آرزو مند آن اند ایثار مینمایند بمحتاجان مِسْكِينًا درویش بیمایه را وَيَتِيمًا و خورد سال بیپدر را وَأَسِيرًا و اسیری را که از کفار گرفته اند در خبرست که چون اسیری بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آوردندی او را ببعضی مسلمانان سپردی تا او را بیاد که بدو برابری در ... او را قرار یابد و گفته اند حسن لی یعنی ... که سیجون ... در حق او احسان کرده باشند و ملوک از عبید و اما حکم اسارت دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را از طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب لقا و رضای خدای لَا نُرِيدُ نمیخواهیم مِنكُمْ جَزَاءً از شما پاداش و مکافات وَلَا شُكُورًا و نه سپاس و آزادی چه احسان را بمنت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب تباه میسازد هر چه دهید بمنت مده ... آن خوب نه ... و تو مزد ... که دیدن احسان بود ... و توقع جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم مِن رَّبِّنَا از آفریدگار ما يَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی ترش یعنی روزی که روها در وی ترش بود از شدت هول قَمْطَرِيرًا دراز و سخت دیگر ... از شیخ حسن بصری ... پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و سخت تر از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد خدای ایشان را شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آورد ایشان را نَضْرَةً تازگی و خوب رویی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُم و پاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنچه صبر کردند جَنَّةً بوستانی که از میوها خورند وَحَرِيرًا و جامها از ابریشم بهشت که بپوشند مُّتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زده باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا نبینند در بهشت آفتابی را که حرارت او بیابند وَلَا زَمْهَرِيرًا و نه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت برد متاذی گردند وَدَانِيَةً و پاداش دهد بهشتی را ایشان ... که نزدیک بود عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا بر ایشان سایهای درختان آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده باشد قُطُوفُهَا میوهای آن تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند وَيُطَافُ عَلَيْهِم و کردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ جامها از نقره خام وَأَكْوَابٍ كَانَتْ و جامهای بزرگ که باشد قَوَارِيرَا مانند آبگینها قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ آبگینهای از سیم یعنی از اوانی نقره باشد در صفای آبگینه که از خارج داخل آن توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را قدر خور سیراب بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی هر یکی را قدر خور حوصله او جام دهند که بدان سیراب شود و ... ظرف زیاده نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِيهَا در بهشت كَأْسًا کاسی خمری كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عَيْنًا فِيهَا و آن زنجبیل

اِنَّ در بهشت عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا نام نهاده شده است سلسبیل و آن منقاد بود در دهان هرجا که بهشتی خواهد تواند
بردن و گویند آسان در حلق رود و زود بگوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ایشان وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران که [illegible]
دار یا جاوید مانده بر حال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ببینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفا و لون و
درخشندگی چهرهٔ ایشان را لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان
نرسیده است و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَيْتَ و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت
رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر
کسی از اهل بهشت که نظر در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای ملکت خود را مشاهده کند چنانچه
مبتدای آن را ملاحظه نماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهد میسر گردد یا استیذان ملائکه
در آمدن بر ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظهٔ آثار
و ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و [illegible] بهیچ کار نیاید الجار ثم الدار [illegible] فردوس بجویند و [illegible]
عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباسی زبر ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامها زیبا نازک خُضْرٌ سبز وَإِسْتَبْرَقٌ
و دیباها ستبر [illegible] وَحُلُّوا أَسَاوِرَ و پیراسته شوند مِنْ فِضَّةٍ بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که
يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ جمع و معاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشاماند ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان
شَرَابًا طَهُورًا شراب پاک از ادناس و انجاس یا پاک کننده از غل و غش و [illegible] گویند طهور چشمه ایست بر
در بهشت که هر که از آن بیاشامد [illegible] حقد و حسد [illegible] پاک کننده دل [illegible]
با سوی [illegible] و باقی [illegible] تمام العطایا [illegible] که چون کوثر
در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و [illegible] و در جهار جوی دیگر
[illegible] آب و شیر و خمر و عسل [illegible] از صفات آنها در سورهٔ محمد صلی الله علیه و سلم [illegible]
بیان شده و دو چشمه از اهل [illegible] تجریان و دو چشمه از اصحاب یمین فیهما عینان
نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن [illegible] آمده و دیگر شراب [illegible]
[illegible] و این دو در سورهٔ مطففین مذکور [illegible] کافور و زنجبیل که آن را
سلسبیل خوانند و طهور [illegible] و محققان آن را شراب شهود گویند [illegible]
انوار قدم روشن ساخته [illegible]
[illegible] شادی و حسرت [illegible] جام مدام [illegible]
نظم [illegible]
القرار [illegible] شراب طهور [illegible]
تمام داده [illegible]

بر زمین و جان پاک خاشعان [illegible] پس ایشان را گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این که شما [illegible]
هست كَانَ لَكُمْ جَزَاءً [illegible] وَكَانَ سَعْيُكُم [illegible] مَشْكُورًا پسندیده [illegible]
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما [illegible] نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ [illegible] تَنزِيلًا [illegible] سوره بعد از سوره
[illegible] و [illegible] حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ [illegible] پروردگار [illegible] تبلیغ رسالت
[illegible] وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا [illegible] أَوْ كَفُورًا [illegible]
[illegible] وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً وَأَصِيلًا [illegible]
[illegible] وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ سجود کن [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] وَسَبِّحْهُ [illegible] لَيْلًا طَوِيلًا شب دراز [illegible]
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه [illegible] يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ [illegible] دنیا را وَيَذَرُونَ
وَرَاءَهُمْ [illegible] يَوْمًا ثَقِيلًا [illegible]
[illegible] نَّحْنُ خَلَقْنَاهُمْ [illegible] وَشَدَدْنَا و محکم کردانیدیم أَسْرَهُمْ [illegible]
[illegible] وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم بَدَّلْنَا بدل کنیم [illegible] أَمْثَالَهُمْ [illegible] تَبْدِيلًا
[illegible]
[illegible] إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی [illegible]
[illegible] فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ [illegible]
[illegible] إِلَىٰ رَبِّهِ [illegible] سَبِيلًا [illegible] وَمَا تَشَاءُونَ [illegible]
إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ [illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای [illegible]
حَكِيمًا [illegible] يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ [illegible] فِي رَحْمَتِهِ [illegible]
[illegible] وَالظَّالِمِينَ [illegible] أَعَدَّ لَهُمْ [illegible]
ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک

سورة المرسلات مكية خمسون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا [illegible]
[illegible] قرآن فرستاده شده [illegible] فَالْعَاصِفَاتِ [illegible]
[illegible] عَصْفًا [illegible] احکام [illegible]
[illegible] وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که [illegible]
[illegible] نَشْرًا [illegible] قرآن [illegible] خواص و عوام [illegible]

مرسلات

جهت و جهت واحد فالفارقات پس سوگند بآنها که جدا کنند کانند میان حق و باطل را از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات
قرآن که جدا کند میان حق و باطل و حلال و حرام را یا کسی سازنده او را فالملقیات پس سوگند بفرشتگان که القا کنندگانند
بپیغامبران ذکرا وحی را یا آیات کلام که القا و ذکر میکنند در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند و حاصل شده
جوابهای ایشان بوجه عذرا او نذرا از جهت عذر و القاء ذکر عذرا یا بجهت عذر مخالفات او نذرا یا بجهت
بیم کردن مبطلان و جواب قسم آنست که انما توعدون بدرستیکه آنچه وعده داده میشوید از بعث و قیامت و مایتعلق
لواقع هر آینه بودنیست فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نورهای ایشان ببرند و اذا السماء
و آنگاه که آسمان فرجت شکافته گردد و اذا الجبال و آنگاه که کوهها برکنده شود از اماکن خود و اذا الرسل و آنگاه که پیغمبران
اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد در آن بگواهی دادن بر امتان پس گویند که لای یوم برای کدام روز
واپس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قطع جبال پس جواب گوید لیوم الفصل برای روز جدا کردن
کار مؤمنان و جدا کردن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی باشد در کافات یا روز حکم کردن میان خلق و ما ادریک
ما یوم الفصل و چه دانا کرد ترا که چیست روز فصل چه که او را استوار داشت ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر آنان را که
تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم پس از پی ایشان
در آریم هلاک ثم الآخرین پسینیان از مانند ایشان چون کفار مکه کذلک همچنین هلاک کنیم نفعل بالمجرمین بدکاران
ویل یومئذ للمکذبین مر آنان را که تکذیب کنند کلام ما الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء
مهین از آبی خوار بی مقدار فجعلناه پس نگاه داشتیم آن آب را فی قرار مکین در قرارگاهی استوار که رحم است
الی قدر معلوم تا مقداری دانسته شده که زمان ولادت است فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون پس
نیکو توانا ایم ما ویل یومئذ مر هر بزرگ در آورنده للمکذبین مر او را مر منکران این قدرت را الم نجعل الارض آیا
نگردانیدیم زمین را کفاتا پوشنده و جمع کننده احیاء و امواتا زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود
دارد و اموات را در درون خود داده اند و جعلنا و بیافریدیم فیها در زمین رواسی شامخات کوههای بلند و استوار
و اسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آب شیرین سبب آفریدن عیون و ینابیع آن در زمین ویل یومئذ
وای در جهنم روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را که با این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبان را در آن
روز گویند انطلقوا بروید الی ما کنتم به تکذبون بسوی آنچه بودید که تکذیب میکردید انطلقوا الی ظل بروید بسوی سایه
ذی ثلث شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایه خنک و در او راحت باشید و لا یغنی و دفع نکند از دوزخی
من اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی یعنی مراد سایه دوزخ است که از سیاهی و برز که متفرق میشود بشعبها چه
شعبه بطرف راست و دیگری بطرف چپ و دیگری از بالا آورده که دخان که از دوزخ بیرون آید و از وی سه شعبه منشعب گردد و یکی بود
و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و دیگری دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن
بالای کافران بایستد و در انوار آورده که سه شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین

او و دیگری بر شمال او و خوردی بمعنی عذاب قوت و اعمال او در دماغ و غضب در میان قلب و شهوت در میان او و هر که
خواهد که از آن دخان که طرف تجیح اشارت بجانب آن کرده و او را نجات دهد عقل متمسک شرع از ترک صفات
و سه بیاید گذشت یعنی ناز خشم و شهوت حذر کند که از دود آن چشم دل تیره گردد و غضب چون
آید دود عقل بیرون هوا چون شود تیره جان خیره گردد انها بدرستیکه دوزخ ترمی بشرر میافکند در آن
روز شراره ها کالقصر مانند کوشکی عظیم کانه گوئیا که آن شرر جمالت صفر شتران زردند و نگاتش در بعضی
گویند صفر یعنی سیاه است و چون آتش دوزخ سیاهست شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت
عظمت و بشتران زرد و یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت ویل یومئذ شقت بیا
آن روز للمکذبین مر دوزخ را نزد آنهاست که صفت دوزخ و شرارها را باور نداشتند هذا این روز یوم الفصل روز
که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای و لا یؤذن لهم و دستوری ندهند
مر ایشان را فیعتذرون تا عذر خواهی کنند که عذر سود ندارد ویل یومئذ کرب و اندوه در آن روز للمکذبین مر
آنانرا که تکذیب کنند این خبرها را هذا یوم الفصل این روز جدا کردن است میان محق و مبطل جمعناکم جمع کردیم
شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیان را که تکذیب رسل کرده بودند فان کان لکم پس اگر هست شما را
کید مکری و حیله چنانچه در دنیا بخیب مؤمنان بکار میبردید فکیدون پس پیش برید با من
تقریر است مر ایشان را اظهار آنکه عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و مکر و دستان از خود دفع
نتوانند کرد یعنی مکر و حیله عذاب خدای دفع نشود بیاد باید داشت عرفا و خاصه سحری توان خرید
آن ملک هر دو جهان این معامله غافل مشو که حیف خوری ویل یومئذ هم در غصه آن روز للمکذبین مر مکذبان را
که بعید از عذاب ترهند ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایهها و درختان
بهشت باشند و عیون و بر کنار چشمها آب و فواکه و در میان میوهها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند
و ملائکه ایشان را بگویند کلوا بخورید از ثمرات و اشربوا و بیاشامید از آبها هنیئا خوردنی و آشامیدنی
گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستیکه ما چنین نجزی المحسنین جزا
دهیم نیکوکاران را ویل یومئذ بس اندوه در آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب را است که از نعم بهشت بی نصیب کردند کلوا بخورید
ای مکذبان نعم فانیه را و تمتعوا و برخوردار شوید قلیلا اندکی زمان انکم مجرمون بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت
شما عذاب النیران است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر مکذبان را از عذاب آخرت و اذا قیل لهم و چون گفته شود
مر ایشان را که نماز کنید ارکعوا لا یرکعون نماز نکنند و مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکوع اعظم ارکان اسلام است بعد از شهادت
نماز است ویل یومئذ نفرین آن روز للمکذبین مر دروغ زنانراست که بشرف اسلام نمیرسند فبای حدیث پس
بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون بگروند که قرآن نگرویدند که معجز است مشتمل بر حجج واضحه و معانی
لایحه در خبر آمده است که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله
سورة النبأ

الجزو ۳۰

نبأ

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت آشکارا کرده
و قرآن بر خلق خواند و وعده قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف
کردند و آیات بکدیگر را می پرسیدند از یکدیگر و مؤمنان می پرسیدند بر وجه استهزا حق سبحانه فرمود عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ
از چه چیز می پرسند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِي هُمْ آن خبری که ایشان فِيهِ در آن
مُخْتَلِفُونَ اختلاف کنندگانند یعنی او را شعر و سحر و کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند
و بقول بعضی نبا عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نیست و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی
بر آنند که آن بعث است و در آن مختلف بودند چه می گفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء
شفعاؤنا عند الله و برخی آنرا مطلق منکر بودند و ان هي الا حياتنا الدنيا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن
بزعم ایشان كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که بدانند روز قیامت یا آنکه تحقیق آنچه در او اختلاف میکردند خواست ثُمَّ كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ پس نه چنین بود که بدانند روز قیامت بطلان قول خود و حقیقت خود را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا ما نساختیم
زمین را مِهَادًا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَالْجِبَالَ و نگردانیدیم کوهها را أَوْتَادًا میخها تا زمین بآنها
استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ بیافریدیم شما را أَزْوَاجًا از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه
سیاه و سفید دراز و کوتاه خوب و زشت وَجَعَلْنَا و کردانیدیم نَوْمَكُمْ خواب شما سُبَاتًا راحتی
شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و ماندگی ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساختیم
شب را لِبَاسًا پوششی تا بظلمت همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب
اللیلات که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از تجلی الهی محاضر یا مشاهد هر یک فراخور
استعداد خود بهره داری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راهست و
روزبازار پیمادان سحرگاه نعم اللیل للعاشقین ستر لهم ٭ بالیت اوقاتها تدوم ٭ چون درد دل شب خیال
او یار منست ٭ مرهون شب که روزبازار منست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و کردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت
تا تحصیل آن جست و جو کنند وَبَنَيْنَا و بنا کردیم فَوْقَكُمْ زبر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت
محکم و استوار که در او فرجه و خلل و نشان خلل و ذلل باشد نیست وَجَعَلْنَا و بیافریدیم در آسمان سِرَاجًا
چراغی وَهَّاجًا افروخته و تابان یعنی آفتاب وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرها فشارنده
مَاءً ثَجَّاجًا آبی ریزان لِنُخْرِجَ تا بیرون آریم بِهِ بدان آب حَبًّا دانه که قوت را شاید چون گندم و جو وَنَبَاتًا
و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آید از دریا دانه در و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ
و درختان بوستانها أَلْفَافًا در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم
کزاری یعنی روز رستخیز كَانَ هست در حکم خدای مِيقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات
ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور بنفخه ثانیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید گروه گروه

گروه از قبرها بسوی عرصه گاه محشر امام ثعلبی در تفسیر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از این آیت سؤال
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بصورت بوزینگان و بعضی بهیأت خوکان و برخی
سرنگون که ایشان را بروی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانها
خود را و آن بر سینها ایشان فتاده باشد و ریم از دهنها ایشان سیلان میکند و اهل محشر از آن در
کراهت باشند و بعضی را دست و پای بریده باشند و بعضی از دارها آتشین آویخته و بعضی را گنده تر باشند
بوی ایشان از مردار و بعضی را جبه ها پوشانیده باشند از قطران چسبیده بپوستها ایشان اما بوزینگان سخن چینان
باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران
که اعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که کفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پای
بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان نزد سلطان و آنها که گنده تر
از مردارند تابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان جامه قطران اهل کبر و نازند وَفُتِحَتِ
السَّمَاءُ و گشاده شود آسمان در آن روز فَكَانَتْ پس باشد از بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خداوند
درها یا از کثرت فرجها گویی همه تمام او در شده وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس گردد
مثل سراب یعنی نا چیز گردد داشت باشد اما بسبب تفتت اجزا بر حقیقت جبلیت باقی نماند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی
که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا کمینگاه خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایشان
باشند یا انتظار عذاب کافران و از ایشان نتوان گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار در وی برند
خزنه که نگاه بانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد
لِلطَّاغِينَ مر کافران را که از حد در گذشته اند مَآبًا بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لَابِثِينَ درنگ کنندگان در
آن أَحْقَابًا روزگارها دراز در معالم از مجاهد منقول است که این احقاب که حق ذکر کرده چهل و سه حقب است
و هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال در موضع
آورده که مراد عذاب کافران تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی اینست که هر حقبی که بگذرد حقبی دیگر از پی درآید الی

مراد از آن آیت

الابدین لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا در دوزخ جایی یا بندی بَرْدًا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند در حرارت
دوزخ از ایشان بازدارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشان را در جهنم خوابی نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا
و نه آشامیدنی شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم آن آبیست که چون نزدیک دهنی وی آرند گوشت روی او بریزد و گردد و چون
بخورد امعا و احشا او پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و ریم که از اندامها ایشان سیلان کند یا اشکها که از سر حسرت
بارند یا زمهریری که بجان معذب گردد جَزَاءً پاداش داده میشوند پاداشی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ
بدرستیکه ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند که نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن وَكَذَّبُوا
و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیا بدیشان خواندند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را از اعمال

برثواب

بندکان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم کتابا نوشتنی و خواهیم
گفت مشرکان را که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فلن نزیدکم پس زیاده نکنیم شما را هیچ الا عذابا مگر عذابی بالای عذاب
در خبر آمده که این سخت ترین آیتی است در قرآن بر اهل دوزخ ان للمتقین بدرستی که پرهیزکاران راست مفازا رستگاری
از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حدائق باغهاست درو درختان میوه دار و اعنابا و درختان انگور تخصیص
انگور اشارت بتفضیل اوست و کواعب و ایشان راست دختران نار پستان اترابا هم همه ناهکان در تفسیر
آورده که همه ایشان سه و سی ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و کاسا و مر ایشان راست جامی دهاقا مملو
از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون نشنوند متقیان فیها در بهشت لغوا سخنی بیهوده و باطل و لا کذابا و نه
دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجلس ایشان
عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزاء جزا دادیم ایشان را جزا دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضای وعده خود
عطاء و عطا کرده ایم ایشان را از فضل خویش عطائی حسابا کافی و وافی که بحد ... رب السموات والارض و ما بینهما
آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه میان ایشان است الرحمن بخشاینده لا یملکون
مالک نباشند اهل آسمان و زمین منه از خدای خطابا سخن گفتن یعنی قادر نباشند بر آنکه باوی سخن گویند مگر
بدستوری وی یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب وی زیرا که همه ملک وی و ملوک مالک
نتواند بود یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح و الملائکة و بایستند فرشتگان صفا صف زدگان و روح ملکی
موکل بارواح و در معالم آورده که مخلوقی از مخلوقات خدای نیست بزرگتر از روح ... تنها صفی باشد و تمام ملائکه
صفی و عظمت جثه ... در ... ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که مقام روح
آسمان چهارم است و هر روزی دوازده هزار بار تسبیح میگوید از هر تسبیحی ملکی مخلوق میکردد و گفته اند
طایفه اند بشکل آدمیان و در ایشان فرمانبران صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل
علیه السلام و فرشتگان صف برکشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن له مگر کسی که دستوری دهد
الرحمن مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او و قال صوابا و گفته باشد
او در دنیا صوابا کلمه توحید یعنی شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روز ثابت بود فمن شاء پس هر که خواهد
اتخذ الی ربه مآبا پس هر که خواهد فرا گیرد الی ربه بسوی ثواب پروردگار بازگشتی با ایمان و طاعت
انا انذرناکم بدرستی که بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و هر آینده نزدیکست
تحقیق وقوع یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه آنچه پیش فرستاده است دو دست وی یعنی ...
کردار های خود را از خیر و شر و یقول الکافر و گوید کافر در آن روز یا لیتنی ای کاش من کنت ترابا بودمی خاک
یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و باز زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر و حوش که ایشان را خاک
سازند کافر ... و قول آنست که مراد از کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده

نازعات

داری سود که من از آتش مخلوقم چون در آتش روزگار آدم در ... شاید عذاب در شدت
خود را به چند آنکه دید که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدم داشتمی او در عین ... و طبقه که
خاک راست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست نظر خاک را خوار و حقیر دید ابلیس که انکار ... کرد
مانند غافل ... نشد آگاه ... بحر ... و روی خاک ... ایر ... افلاک ... خاک شو
تا بروید گل ... که بجز خاک نیست مظهر گل ٥ سورة النازعات مکیة و هی خمس و اربعون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانها
کافران بسختی نزع کنند والناشطات و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مومنان نشطا بیرون بردنی بنرمی
و آسانی والسابحات سبحا و بفرشتگان شناوری کنند شناوری کردنی یعنی آمد شد کنان جو اهل سباحت فالسابقات
سبقا پس بفرشتگان پیشی گیرنده بر هم پیشی گرفتنی در فرمان برداری فالمدبرات امرا پس سوگند بملائکه که تدبیر کنند
کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکلست بر باد و جنود و اسرافیل که ... امور ... و میکائیل که باران
که استعمال باوست و عزرائیل که قبض ارواح شغل وست و گفته اند قسم به نجوم است که شتابان بروند از
مشرق بمغرب ... و ساحت میکنند در فلک و بر هم پیشی میگیرند ... مدبر
و مدبرات امری که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف احوال یا اسباب ... غزات که ... روح
از دار سلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابند بر ایشان کار دنیا یا نفوس کامله
که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس روند و در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت
فرمایند تا از مکملان شده بتکمیل ... امور ... ارشاد کردند و جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید
شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آنروز را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین آنکه قال یوم ترجف الارض والجبال
و آن بوقت نفخه اولی بود که همه ... زلزله ... تتبعها الرادفة از پی در آید او را از پس در آینده
یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قلوب یومئذ دلها آنروز واجفة ترسانند و لرزان بود ابصارها دیده های
خداوندان دلها خاشعة فرو خوابانیده باشد یقولون میگویند منکران ... در دنیا که ائنا لمردودون آیا ما
باز گردیده شدگانیم فی الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بحیات که داشتیم رد خواهند کرد ائذا کنا
آیا چون گردیم عظاما نخرة استخوانهای کهنه و ریزیده ... ما را مبعوث کرده اند قالوا پس گفتند از روی
استهزا که اگر چنین باشد تلک اذا آن باز گشتن آنگاه کرة خاسرة بازگشتی باشد بزیان یعنی اگر ما را ... رجوع
باشد بحشر پس ما زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید
قیامت را فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک فریادست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق
بدان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین هموار باشند یعنی بزمین حشر آیند بعد
از آنکه در زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل ... که محشر

انجا بود خدای را آنجا کشاده کرد دانند چنانکه خواهد و گویند دیدن ساحره را خدای را از نظر خلایق بیافریند و حجاب
و عرض آن جهل را بود دیده دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو ای محمد حَدِیثُ مُوسَى سخن موسی کلیم تا تسلی دهد ترا از جحود
و تکذیب قوم و خبر فرمای ایشان را از وعده مومنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی را رَبُّهُ پروردگار
او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه یعنی طُوًى و آن نام وادیست یا یعنی مرتین یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار
ندا کرده شد اذْهَبْ برو برسالت إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او از حد در گذشته است
در تکبر فَقُلْ پس بگوی وی را هَلْ لَكَ هست ترا میلی إِلَى أَنْ تَزَكَّى بسوی آنکه پاک شوی
از کفر و عصیان وَأَهْدِيَكَ و راه نمایم ترا إِلَى رَبِّكَ بشناخت پروردگار تو فَتَخْشَى پس بترسی از
عقاب او حذر نمای از رسلت و نامها او موسی علیه بحکم خدای نزدیک فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد
داد معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس نمود موسی الْآيَةَ الْكُبْرَى معجزه بزرگ که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ وَعَصَى پس
تکذیب کرد فرعون موسی را و عصی و علیه شد در خدای که عصا اژدها باشد گفت این اژدها خدای نیست بلکه سحر
موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بموسی کرد یعنی روی از دیگر داند يَسْعَى و شتافت بابطال امر او و گفته اند
ترسید از اژدها و پشت کرد آیند و بشتافت دیگر بحث فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَى پس ندا کرد
مر ایشان را بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پس گفت من پروردگار برترم شما یعنی اصنام که بصور شده هم
خدایانند و من از همه برترم امام قشیری قدس سره فرموده که ابلیس این سخن شنید و گفت مرا طاقت این کلام نیست
دعوی خیره کردم برآمدم این همه بلا بمن رسید او که جنی لایق نیز تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت
او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن است وَالْأُولَى و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا به نکال زدن
کلمه اول او اخذ ناحتک أولی این سخن و کلمه اخری انکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل
سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی را حال کم بود بزیارت حسین منصور حلاج رحمه
چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالت که فرعون انا
ربکم گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کرده‌اند روح حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین هر
ندا رسید که فرعون بخود بینی درافتاد همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد
پس در میان فرق بسیارات نظم گفت فرعون انا الحق گشت پست ❊ گفت منصوری انا الحق و برست ❊ این انا را رحمة
اللّه در عقب ❊ وان انا را لعنة اللّه در عقب ❊ زانکه او سنگ سیه بود این عقیق ❊ آن عدو نور بود و این عشیق
آن انا هو بود در سر ای فضول ❊ ز نور اتحاد نه از حلول إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً
هر آینه پندی و عبرتیست لِمَنْ يَخْشَى مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد یا از نافرمانی مجتنب شده سر
بر خطاب میفرماید أَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ سخت‌ترید دشوارترید خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان
با این عظمت بَنَاهَا بنا کرد آنرا بدون ستون رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین

بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس آنرا راست کرد بی فطور و قصوری وَأَغْطَشَ و تاریک گردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بیرون
آورد ضُحَاهَا روشنائی آنرا اضافه روز بآسمان جهت آنکه حدوث آن بسبب حرکت اوست امام زاهد رحمه فرموده که روز
شب دنیا بآسمان پیدا کرده بسبب آفرینش آفتاب و ماه وَالْأَرْضَ و زمین را بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا
گسترده و مبسوط گردانید جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانست و گستردن بعد از آن
أَخْرَجَ بیرون آورد از زمین مَاءَهَا آب آنرا بتفجیر ینابیع و عیون وَمَرْعَاهَا و چراگاه آنرا که گیاه نادها چراگاه
ادوات وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها محکم و پایدار ساخت در جوف زمین و اثبات کوهها و اتنها را آنها ظهور چراگاهها
مَتَاعًا لَكُمْ از برای برخورداری و منفعت شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى پس چون بیاید
زلزله داهیه بزرگ که از همه بلاها در سختی سخت‌تر باشد و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت
را بهشت رسانند جواب اذا محذوف تقدیرش اینکه واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که یاد
آرد انسان مَا سَعَى آنچه سعی کرده باشد در عملها و بیند آنها را نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و
ظاهر کرده شود دوزخ لِمَنْ يَرَى مر کسی را که بیند یعنی آنکه را شود در جوی که هرکه بدیدن نیک چیزی فَأَمَّا مَنْ طَغَى
پس اما هرکه از حد در گذرد باشد در نافرمانی وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیند زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت
فراموش کرده و کار او ساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَى آن جای آرام اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و
اما هرکه ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزدیک پروردگار یعنی در موقف حساب و عرض وَنَهَى
النَّفْسَ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عَنِ الْهَوَى از آرزوهای یعنی از مشتهای حرام و ناپاک فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس
بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَى آن آرام جای اوست در فصول آورده که آیه در شان کسی است که قصد معصیتی کرده
خلوت و دیران گاه دید بود خلاف نفس بود از خدای ترسیده از آن عملی دست باز داده نظم که نفس بیزار آن
کش پاداده به بهشت آن ثنت ❊ نفس کشته مرغی سویست ❊ وزکه خلاف نفس ندوست يَسْأَلُونَكَ می
پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن و در چه زمان باشد
فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کرد آن و دانش در تعیین وقت وی فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
که وقت آنرا از خدای می‌پرسید خو بجهان از آن فرستاده که تو او را دانی قیامت پرجهت بعلم آن نخ نوشته و نهاد
تا پیش پروردگار تو إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا انتهای علم قیامت یعنی کسی را خبر ندهد بدو اطلاع بران خاص حضرت
اوست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا هر کرا بترسد از قیامة كَأَنَّهُمْ گوئیا کافران روزی که
ببینند قیامت را که آمدن آن بی‌ترسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده‌اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه
آن روز أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روز که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت درنگ خود را فراموش کنند
و چنان پندارند که بوده‌اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند که عبد الله ابن ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس حضرت سید

عبس

صلى الله عليه وسلم اندر آمد آنحضرت بدعوت صناديد قريش مشغول بود ابن ام مكتوم بجهت تعلم آنچه حق تعالى آموخته است و سخن بر
حضرت رسول صلى الله عليه وسلم قطع كرد آن حضرت از قطع كلام ملول شد روى مبارك ترش كرد و از او اعراض نمود
جبرئيل عليه السلام آية آورد كه عَبَسَ ترش كرد روى رسول خدا وَتَوَلّٰى و روى بگردانيد أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰى بآنكه آمد بسوى او
نابينا يعنى عبد الله ذكر اعمى اشعار است بعذر او در قطع كلام پيغمبر عليه الصلوة والسلام وَمَا يُدْرِيكَ وچه چيز دانا
كرد ترا لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى شايد ابن ام مكتوم پاك شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ يا پند گيرد فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى پس سود دارد او را
پند دادن تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى اما آنكس كه توانگر است و بى نياز است از ايمان فَأَنْتَ پس تو لَهُ براى او تَصَدّٰى
روى مى آرى يعنى بر وى اقبال ميكنى از بهر حرص بر ايمان او وَمَا عَلَيْكَ و نيست بر تو و زرد و وبال أَلَّا يَزَّكّٰى در آنكه
سعى پاك شود از كفر جز تو بلاغ است وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعٰى و اما آنكه آمد بسوى تو و شتابنده در طلب تعليم يعنى ابن ام مكتوم
وَهُوَ يَخْشٰى و او مى ترسد از خداى يا از آزار كفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ پس تو از وى تَلَهّٰى مشغول مى شوى
است كه جبرئيل عليه السلام از آية بعض از شيرة آنحضرت متغير شد و در فتاب آورده كه گيسات و كس ديد آن سرور
جو بار در سالت يا آبرو تاب شد بثنا كه ميرفت و داعا بديد ابن ام مكتوم را كه روى مبارك مى پوشيد و هاء بكرم و احترام
ساد و اكرام زياده مى فرمود و گفتى مرحبا بمن عاتبنى فيه ربى و عتاب الله عليه وسلم از عتب عبد الله رفت و او را گوشه نشين نشاند
رداى خود را بگسترانيدى و بر آن نشاندى و معاذ آن هر كاه و برابر وى كه اين ولك ترا حاجتى ميبود و ربى
و دو بار او را در مدينه خليفه كرد دو رقيه نفرمود و بياورد است كه از سوره شاذ حضرت صلى الله عليه وسلم عطا
بود بلكه بحكم اجتهاد اين عمل را بجا آورده و كرامات و از سوى او بيابان مكتوم بود كه سخن بريدى قطع كرد كَلَّا
حقا كه اين آيات قرآن إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ پندى است مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر كه خواهد ذَكَرَهُ ياد كند او را و بدل حفظ كرد
دار آن آيات ثبت كرده شده است فِي صُحُفٍ در صحيفها مُكَرَّمَةٍ گرامى كرده شده نزد خداى مَرْفُوعَةٍ برداشته و بلند قدر
مُطَهَّرَةٍ پاكيزه از دست عيبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست نويسندگان كه از لوح محفوظ انتساخ كردند كِرَامٍ بزرگان نزد
خداى پاكيزه و مهربانان بر مومنان كه استغفار ميكنند برايشان بَرَرَةٍ نيكان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت كرده باد انسان
يعنى كافر و قول بعضى آنست كه مراد عتبة بن ابى لهب است كه اول داماد پيغمبر بود و آخر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت كفرت برب النجم اذا هوى و حضرت رسول صلى الله عليه وسلم او را نفرين كرد كه اللهم سلط عليه كلبا من
كلابك و اندك وقتى نكذشت كه شيرى سر او را بر كنده و درين باب حسان بن ثابت رضى الله عنه قصيده داده القصه جو بما
او را نفرين كرده ميگويد مَا أَكْفَرَهُ چه كافرتر مخلوقات است مِنْ أَيِّ شَيْءٍ از چه چيز است كه خداى خَلَقَهُ آفريد او را
مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار قليلى از آب خَلَقَهُ بيافريد او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او را پديد كرد از اعضا و شكلها و حيات در
بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ پس راه بيرون آمدن يَسَّرَهُ آسان كرد ايزد او را تا متولد شد و نشو و نما يافت تا برسيد ثُمَّ أَمَاتَهُ
پس بميرانيد او را بوقت انتهاء عمر او فَأَقْبَرَهُ پس خاك در گور داد او را تا همچون مرده ادى در سر راهها نيفكنند ثُمَّ إِذَا شَاءَ
پس چون خواهد خداى أَنْشَرَهُ زنده كرد انداو را در وقت باز ديد بعث او كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا كه نگزارد انسان را بما

كرده مَا أَمَرَهُ آنچه خداى او را فرمود يعنى كافر بجهت شقاق و وفا ننمود و از ايمان و طاعت را كرده ننهاد و يك
اندرو او را هدايه نكرد و هر كرجع آدمى انادا حق كه او را كه يشع بجود ننهاده و ننواداند ثُمَّ بندها بر كه
ز تقصير خويش عذر بدركاه خداى آورده و در ميرسد او را خدا و نديش كه بتواند كه بجاى آورد و
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس بايد كه نظر كند انسان إِلَى طَعَامِهِ بخورد فى خود بچشم عبرت و بهبند كه بجه وجه احداث كرده ميشود أَنَّا
صَبَبْنَا الْمَاءَ بدرستيكه ما آب را از ابر صَبًّا ريختنى ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس بشكافتيم زمين را شَقًّا شكافتنى فَأَنْبَتْنَا
پس برويانيديم فِيهَا در زمين حَبًّا دانه كه قوت توان كرد چون حنطه و شعير و مانند آن وَعِنَبًا و انگور وَقَضْبًا
و سبزه تر وَزَيْتُونًا و درخت زيتون وَنَخْلًا و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغها با ديوار و بزرگ درختان يعنى انبوه اشجار
او سبكانند و بسيار وَفَاكِهَةً و ميوه وَأَبًّا و ميوه خشك يا چراگاه اين همه كرديم مَتَاعًا لَكُمْ براى برخوردارى
وَلِأَنْعَامِكُمْ و براى تمتع چهارپايان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بيايد آواز كر كننده يعنى صيحه كه هر كه بشنود كر گردد
مراد نفخه ثانيه است جواب إذا محذوف است بيندا احوال و شدائد بسيار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزيكه بگريزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود
باوجود مهرانى و محبت وَأُمِّهِ و از مادر خود با كثرت حقوق كه او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود شفقت و عطف
كه او را بود وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنكه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان با كمال استظهار بايشان لِكُلِّ
امْرِئٍ هر مرديرا مِنْهُمْ از اهل قيامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ كاريست كه مشغول سازد او را از اهتمام ديگران
در باب مشغول قيامت شيخ فريد الدين عطار قدس سره حكايتى منظوم است نظم كه آورده در دير پا شكست
نه نفخه اول بجهد بلا لشكست كرده مرتضى بر تخت يابد كارشان بايكدگر بحث يابد نه ذكر و هوش و از روى كرى
نه بهوش آن كز پا چكاند تيز هر دو شان از هول اندر جايجت در تحيّر بار نيز خشك لب در قيامت بر آن نو
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ روى آنجا فى تو ونيابود رويها باشد مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناك شاد
بان بسبب نجات از نيران و وصول بوعد جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رويها باشد آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار
تيرگى تَرْهَقُهَا فرا گيرد آن را قَتَرَةٌ تاريكى و سياهى أُولَئِكَ آن گروه كه روى سياه و گرفته و گرد آلود دارند هُمُ
الْكَفَرَةُ ايشانند ناگرويدگان الْفَجَرَةُ دروغ گويان و تبهكاران

سورة التكوير مكية تسع و عشرون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ابى بن كعب رضى الله عنه از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم نقل كرده
كه هر كه دوست دارد كه بنگرد در روز قيامت يعنى معاينه چند احوال آن روز ننمايد پس بايد كه بخواند سورة كورت
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پيچيده شود يعنى انبساط نور او از بساط آفاق زايل كرده و مراد آن
كه بى نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه كه ستارگان تيره شود وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه كه كوهها از جاى خود
منقلع شده روان شوند در هوا چون ابر وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و چون ناقها ماده از حوامل ايشان گذشته و نزديك زادن رسيده
شده و آن نفيس ترين مال عرب است عُطِّلَتْ فرو گذاشته شوند يعنى كسى بپرواى رعى و مراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ
و آنگاه كه جانوران وحشى حُشِرَتْ جمع كرده شوند و بيكديگر مختلط شده نه دايرا مجال احتراز دام

تكوير

توضيح ۲

وگرم باشند وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنگاه که دریاها را گشاده کرده اند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شود یا خشک شوند
یا گرم کنند و متفرق شوند در فوح‌ها ... هر کجا دریا بود همه یکی شود وَإِذَا
النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها را جفت کرده اند یعنی هر کس را با مثل او جفت سازند صالح با صالح و طالح با طالح یا نفوس مؤمنان
با حور عین جفت کرده اند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه که دختر زنده در خاک
کرده سُئِلَتْ پرسیده شود از کار او یعنی قاتل را سؤال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ کشته شده است
عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده در گور کردندی حق
سبحانه فرموده که از قاتل او سؤال کنند و قول آنست که از او سؤال کنند که چرا کشته شدی و غرض این سؤال تبکیت قاتل است که
جواب دهد که مرا بی جرم کشتند تا قاتل او مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان
طی کرده باشند نُشِرَتْ باز کشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان كُشِطَتْ برکنده شود و در هم پیچیده وَإِذَا
الْجَحِيمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کرده شود یعنی بغضب خدای تافته گردد پیشتر از پیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ و آنگاه که
بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر
ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آخر دوازده که مذکور شد شش در دنیا و شش در عقبی
نکند ... کرده است و آنگاه که بداند بنده که با هر چیزی که ساخته و عطیه است و با هر چیزی
... حسرت خورده که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کند که چرا با قرآن شدم و آن حسرت ... فایده ندارد
تو امروز فرصت غنیمت شمار • کز و دانی ... بکار • بکوش ای توانا که فردا بری • که دو ... بچه خوش
فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان در مغارب
خود و در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس
ایشان رجوع ... ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهی است و کنس آهو وَاللَّيْلِ و سوگند بشب
إِذَا عَسْعَسَ آنگاه که پشت آرد و هو اضداد یک کرده اند یا باز پس رود و ظلمت زایل شود ... و
الصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و منتشر شود ... طلوع اوست جواب قسم
إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن فرستاده ایست كَرِيمٍ گرامی نزد خدای یعنی جبرئیل علیه و در تبیان
آورده که مراد محمد است صلی الله علیه و سلم ذِي قُوَّةٍ صاحب قوت جبرئیل یا شدید خداوند قوت بود ... بقلع
... عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ با جاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده در ملائکه یعنی فرشتگان
فرمان برند ثَمَّ در آسمانها أَمِينٍ با امانت بود در وحی گزاردن و اکثر ... بر محمد بود علیه الصلاة والسلام
او صاحب قوت و ... نزدیک خداوند با قدر ... و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین بر اسرار
غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانکه کافران می گویند وَلَقَدْ
رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ و نیست

پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده و آنچه بوحی بدو رسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و آنرا بپوشد وَمَا هُوَ و نیست
قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ بگفتار دیو رَجِيمٍ رانده شده بشهاب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید یعنی بچه راه میروید که ازین
اعراض مینمائید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیانرا یا بیت محمد صلی الله علیه و سلم مر تمر
اهل عالم لِمَنْ شَاءَ بدولت از عالمیان یعنی قرآن موعظت مر کسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ که مستقیم
شود در راه خدای و پیروی حق کند و در اسباب نزول آورده که ابو جهل چون این آیه شنید گفت چون این کار
ما داشت و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیه آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید
شما استقامت هدایت را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان شیخ ما شیخ ابوبکر واسطی
قدس سره فرموده که حق سبحانه در همه صفتها ترا عاجز ساخته است نخواهی مگر آنچه او خواسته و نکنی مگر بقوت او و
فرمان نبری مگر بفضل او و مطیع نشوی مگر بتحقیق الهی پس توجه فعل داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ چیز
دسترس نیست جهانی بهم ... دیگر ... بهم ...

سورة الانفطار مكية تسع عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ
و آنگاه که کواکب فرو ریزند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلق اند بچیزها در فلک بسلاسل نور و ... آورده
اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان جدا شود و کواکب فرو ریزند
وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها فُجِّرَتْ روان کرده شود یعنی از بعضی بعضی و در بعضی کشایند و همه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ
و آنگاه که گورها بُعْثِرَتْ زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها بشورانند تا مدفونات و کنوز اموات و ... ظاهر گردد و
مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَأَخَّرَتْ
و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند هر آنچه کرده است با ول عمر و با آخر عمر ... خطاب رسید بکافر که
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود که بنده ... جنده
دشمن مسلط بود یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیه در شان ابو الاشد
است که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بیازرده و عقوبت بدو نرسید این جا میگوید که چه چیز ترا مغرور کرد ایمن کرد
از عذاب خدای که بزرگ شد عذاب او با مهال او بعدم و در هر آینه این که این خطاب عام است هذا آدم را نیز که
ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا مایل شدی در خدای و دلیر گشته و در دنیا فریفته ... منصود ... فرموده
که اکر خدای از من سؤال کند ... غرور ... در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند او دام کرم ... بیت
از همه اسما ... بجهت تلقین ... تا گوید فریفته شدم بکرمی تو ... بیت ... چون تو دادی مژده ...
من چرا از ... عصیان ... خو • چون تو هر شکسته را سازی درست • پس خطا ما برآید بعد از آن الَّذِي خَلَقَكَ
آن خدای که بیافریدترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد اعضای ترا فَعَدَلَكَ پس برابر کرد ... ترا از
خلقت غیر تو از حیوانات و ممیز ساخت بخلقتی که خارق خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ در هر صورتی که خواست

تطفیف

كلا [illegible] بلكه تكذيب ميكنيد بالدين
روز جزا [illegible] و ان عليكم و بدرستي كه بر شما [illegible] لحافظين نگاهبانانند كراما
بزرگان نزد خداي كاتبين نويسندگان [illegible] يعلمون ما تفعلون ميدانند آنچه ميكنيد
[illegible] ان الابرار بدرستي كه نيكوكاران [illegible] لفي نعيم در بهشت [illegible]
و ان الفجار و بدرستي كه دروغ گويان [illegible] لفي جحيم در دوزخ يصلونها در آيند [illegible] يوم الدين [illegible]
[illegible] و ما هم عنها بغائبين [illegible]
و ما ادريك و چه چيز دانا كرد ترا [illegible] ما يوم الدين [illegible] ثم ما ادريك [illegible]
[illegible] يوم لا تملك [illegible] نفس لنفس شيئا [illegible]
[illegible] و الامر يومئذ لله [illegible]

سورة التطفيف ستة و ثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند كه اهل مدينه در كيل و وزن خيانت عظيم داشتند چون حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم از مكه هجرت
نموده متوجه مدينه شد در اثناء طريق اين سوره نازل گشت كه ويل للمطففين [illegible]
در مدينه مردي بودي كه او را ابو جهينه گفتندي دو صاع داشتي يكي بزرگتر [illegible] يكي خردتر [illegible]
[illegible] الذين اذا اكتالوا چون [illegible] على الناس [illegible] يستوفون
[illegible] و اذا كالوهم [illegible] او وزنوهم [illegible] يخسرون [illegible]
[illegible]
[illegible] الا يظن [illegible] اولئك [illegible]
[illegible] انهم مبعوثون [illegible] ليوم عظيم [illegible] يوم يقوم الناس
[illegible] لرب العالمين [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] كلا
ان كتاب الفجار [illegible] لفي سجين [illegible]
[illegible]
[illegible] و ما ادريك [illegible] ما سجين [illegible] كتاب مرقوم [illegible]

و علامت كرده بعلامتي كه هر كه بيند داند كه در آن چيست [illegible] ويل [illegible]
[illegible] للمكذبين [illegible] الذين يكذبون [illegible] بيوم الدين [illegible]
[illegible] و ما يكذب به [illegible] الا كل معتد اثيم [illegible]
[illegible] اذا تتلى [illegible] عليه آياتنا [illegible] قال [illegible]
[illegible] اساطير الاولين [illegible] كلا [illegible] بل ران [illegible]
[illegible] على قلوبهم [illegible] ما كانوا يكسبون [illegible]
[illegible]
[illegible] كلا انهم [illegible] عن ربهم [illegible]
[illegible] يومئذ لمحجوبون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم انهم [illegible] لصالوا الجحيم [illegible]
[illegible] ثم يقال [illegible] هذا الذي كنتم به تكذبون [illegible]
[illegible] كلا ان كتاب الابرار [illegible] لفي عليين [illegible]
[illegible] و ما ادريك ما عليون [illegible]
كتاب مرقوم [illegible] يشهده المقربون [illegible]
[illegible] ان الابرار لفي نعيم [illegible] على الارائك [illegible]
[illegible] ينظرون [illegible] تعرف في وجوههم نضرة النعيم [illegible]
[illegible] يسقون من رحيق [illegible]
[illegible] مختوم [illegible] ختامه مسك [illegible]
[illegible]
و في ذلك [illegible] فليتنافس المتنافسون [illegible]

استحقاق شرب آن کرده‌اند ختامه مسک و بمعنی که رحیق مِزاجُهُ مِن تَسنیم الا آب چشمهٔ تسنیم است در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل کرده که تسنیم آبیست که از تحت عرش به بهشت میرود و آن اشرف اشربهٔ جنت است عَیناً یَشرَبُ بِهَا
کهی آشامند بِهَا المُقَرَّبُونَ ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عزت یعنی ایشان صرف آن می‌نوشند و ممزوج
بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بماسوی نشده‌اند یعنی محبت حق با محبت
غیر نیامیختند شراب ایشان صرفست و آنها که محبت ایشان آمیخته بود شراب ایشان ممزوج باید بیت
با شراب عشق بعضی محرمیم و بعضی ... صاف نوشان دیگرند و درد نوشان دیگرند ... و در بحر الحقایق آورده که
رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خار کونین و آن مختوم در ظروف قلوب اولیا و اصفیا که ختام او
مسک محبت است و تسنیم او انوار تجلیات صفات یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند که
بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ ازان شراب ناب بخشند بوی از
این سخنان بمشام جان وی نرسد ... سرمایهٔ ذوق دو جهان درد عشق است ... آنانکه ازین محروم
جدا اند آورده‌اند که صنادید قریش هرگاه فقرای صحابه را چون عمار و خباب و بلال و صهیب دیدندی
بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیة آمد إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا بدرستی آنان که شرک آورده‌اند کانُوا مِنَ الَّذِینَ
آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده‌اند یَضحَکُونَ بخندند وَإِذا مَرُّوا و چون بگذرند بِهِم بمؤمنان یَتَغامَزُونَ
چشمها یعنی اشارتها می‌نمایند بجهت استهزا در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان
میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند بطریق استهزا پیش آمده و نزد یاران خود
رفتند گفتند که امروز ... بخندیدند و حضور علی ... محمد
صلی الله علیه و سلم رسید ... نازل فرموده آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان بخندند و بچشم و ابرو غمز کنند
وَإِذَا انقَلَبُوا و چون بازگردند إِلَى أَهلِهِمُ بسوی کسان خود انقَلَبُوا فَکِهِینَ بازگردند شادمان و خرم بدانچه کرده
وَإِذَا رَأَوهُم و چون ببینند کافران و منافقان مؤمنان را قالُوا میگویند با یکدیگر إِنَّ هٰؤُلاءِ لَضالُّونَ بدرستی که اینگروه که
تابع محمدند گمراهانند وَما أُرسِلُوا و حال آنکه فرستاده نشده‌اند اهل کفر و نفاق عَلَیهِم بر
مؤمنان حافِظِینَ نگاهبانان تا گواهی دهند بر هدایت و ضلالت ایشان فَالیَومَ پس امروز قیامت الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه
گرویده‌اند مِنَ الکُفّارِ از حال کافران یَضحَکُونَ بخندند عَلَی الأَرائِکِ و بر تختها آراسته بهر اطراف یَنظُرُونَ مینگرند
بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقیدند در تبیان آورده که دری از بهشت بگشایند
دوزخیان را گویند بیائید به بهشت در آن شوند چون بدان در رسند ... در بندند و ایشان در بند و ...
بهموم ... و مؤمنان ازین حال بخندند شوند هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ آیا جزا داده شدند کافران
ما کانُوا یَفعَلُونَ آنچه بودند که میکردند در دنیا یعنی ... استهزا مؤمنان ... بیان
دادیم تا بعوض خندهٔ کافران بر ایشان امروز بخندند بر حال ایشان ۞ سورة الانشقاق

انشقاق

و عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا السَّماءُ انشَقَّت آنگاه که آسمان شکافته شود
وَأَذِنَت و بشنود و فرمان برد لِرَبِّها پروردگار خود را وَحُقَّت و سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای
وَإِذَا الأَرضُ مُدَّت و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان برداشته و او را هموار کشند وَأَلقَت
و بیرون افکند ما فِیها آنچه در درون اوست از گنجها و اموات وَتَخَلَّت و خالی شود از همه وَأَذِنَت و فرمان برد
لِرَبِّها حکم پروردگار خود را وَحُقَّت و او را سزاوار باشد استماع حکم و جواب إذا محذوفست که چند ثواب و عقاب
یا أَیُّهَا الإِنسانُ ای آدمی إِنَّکَ کادِحٌ بدرستی که تو کار کننده و رنج برنده تا برسی إِلى رَبِّکَ بحضرت پروردگار خود کَدحاً
کار کردنی و جهد جهد فَمُلاقِیهِ پس تو ملاقات کننده عمل خودی یعنی جزا آنرا فَأَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ پس آنکه داده شود نامهٔ
نوشته اعمال او بِیَمِینِهِ بدست راست او فَسَوفَ یُحاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِساباً یَسِیراً حساب آسان
و مضایقه وَیَنقَلِبُ و باز گردد إِلى أَهلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان
خود از حور العین مَسرُوراً شادمان بسبب نجات یافته باشد از محنت و دوزخ وَأَمّا مَن أُوتِیَ و اما آنکه داده شود کِتابَهُ
نامهٔ کردار او وَراءَ ظَهرِهِ از پس پشت او بدست چپ او و آنچنان بود که دست او را بگردن او بندند و دست چپ او
بپس پشت و از آن طرف نامه در دست او نهند و چنین کس فَسَوفَ یَدعُوا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُوراً
هلاکت را یا گوید وا ثبوراه و این کلمه طلب هلاکت وَیَصلى و درآید سَعِیراً باتش افروخته إِنَّهُ کانَ بدرستی که
او بود در دنیا فِی أَهلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسرُوراً شادمان و نازان بمال و جاه و تابع هوا إِنَّهُ
ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است أَن لَن یَحُورَ که باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلى آری او باز گشت
خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ کانَ بدرستی که خدای او هست بِهِ باعمال او بَصِیراً بینا پس اعمال او فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد
آورد و جزای سزای او باو خواهد رسانید فَلا أُقسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمرتیست که
بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت او علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله
و احمد و صاحبین رحمهم الله و اما امام اعظم رح فرموده که آن بیاضیست که بر عقب حمره نماید و حمرت بسبب آن است که آن
بیاض است غایب نمیشود بلکه متردد است در افق باقی وَاللَّیلِ و سوگند بشب وَما وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشد
یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبهٔ بدر رسد که
لَتَرکَبُنَّ هر آینه شما برسید و ملاقی شوید طَبَقاً حالی را عَن طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت
و ترکیب در ذکر عقبات و مواطن احوال آنکه یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل
آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و بعد ازین و لید و رضیع و صبی و غلام
و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَما لَهُم پس چیست در دنیا مر کافران را چون این حالها لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بخدا و روز
جزا وَإِذا قُرِئَ و چون خوانده میشود عَلَیهِمُ القُرآنُ بر ایشان قرآن لا یَسجُدُونَ سجده نمیکنند و تلاوت او و بعضی
علما بر آنند که اینجا سجده است و جمهور در آخر سوره سجده کنند ابو هریره رضی الله عنه اینجا سجده کرد و گفت از رسول الله

سجده

بروج

صلی الله علیه وسلم سجده کرده ام این سجدهٔ سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجدهٔ جمع گفته که
بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع بود مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده کردن که از ادراک قصور دلیل
انقطاع جهات است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تعنت مینمایند در آیات آن
وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای دانا تراست بِمَا يُوعُونَ بانچه نگاه میدارند در دلهای خود از کینهٔ مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ
پس خبر کن ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

سورة البروج مكية اثنان وعشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بخدای آسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشرست یا منازل قمر یا اعاظم کواکب
وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواه که آفتابست هر روزی را یا پیغمبر
وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بروی که روز قیامت است و بقولی شاهد پیغمبر است علیه السلام و مشهود امت او یا شاهد
امت وی اند و مشهود امم دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود
باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و نماز گذارندگان
یا آدم علیه السلام و امت یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ بدرستی که هلاک
شدند و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو
نواس و در زمان او ساحری بودی کاهن و شعبده گر و ملازم ملک بودی چون بسن شیخوخت رسید بملک گفت
که من پیر شده ام و ضعف یافته بغلامی پردازم نظم دیده ... ... شود • ... وقت ... شود
... • ... صلاح در آنست کجوانی عاقل اصیل ... ... تا ... ام
بوی آموزم و بعد از من خلق را مشکل امور ... ... ملک و اسبت ... افتاد و بدان نوع کسی را ... بوی
سپرد و ... ... اهتمام تمام بتعلیم وی ... روزی آن پسر ... راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع
یافت ... ... خدای ... روزها ... از ساحر تعلیم میکرد
و ... ... قضا را روزی اژدهایی ... بیرون آمد
خود ... اژدها بر سر راه آمده بود و مردم در رو بسته آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خواند و دست ...
اژدها مالید و گفت ازو امر کرد و ... خود باز رود و اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد و وقتی دیگر ...
بر راه آمد و جون ... ... ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او
مرادات حاصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد ... ... چون گفت اگر متابعت من کنی ...
... ... چشم ترا روشن کنم حاجب عهد کرد و جوان او را کلمهٔ شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی روشن
شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد و بر ... ... چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای مرا بحث بخشید

ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد الذی لا اله الا هو ملک بغضب گفت این تلقین از که داری نام هم برد که
حاجب از شفقتی که بر اسلام ملک داشت قصهٔ جوان در میان آورد و ملک او را طلبید بر عقیدهٔ او اطلاع یافت
و جند انجه جد و جهد نمود جوان بر نگشت و حکم شد که او را بدریا غرق سازند جمعی او را بلب بحر بردند او دعا کرد تا همه
غرق شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید که وی را تا ملازم کرد تا او را بکوهی برند و به پایان اندازند چون
بسر کوه رسیدند دعا فرمود ماری بر آمد و همه کلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک بغضب بود تا او را در آتش
افکند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسید بی اندازه در آورد بجمعی تیر باران کردند هیچ تیر بر وی کار
نکرد چون گفت ای ملک بگو بدان خدای که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت بدیع هر چیز که بود ...
مخزن هر چه بود جودیش هست • ملک عناد ورزید گفت نخواهم الا قتل تو جوان گفت اگر میخواهی توانیست تیر بر کمان نه و
بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد و تیر بر مقتل جوان آمد شربت شهادت چشید و حضار آن
مجلس همه یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد بفرمود تا جمعی چاه زمین را کنده کردند و در همه آن
آتش بر افروختند و بر کنارهٔ کوهها نشسته هر کرا می آوردند نمی پرسید که بخدای گرویده بود میسوختند حق سبحانه
ایشانرا میگوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ • خداوندان آتش با هیمه
یعنی آتش افروخته بهیمه إِذْ هُمْ جون ایشان بودند عَلَيْهَا بر کنار آتش قُعُودٌ نشستگان وَهُمْ و ایشان
عَلَى مَا يَفْعَلُونَ برانچه میکنند بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان شُهُودٌ حاضران و شاهده کنندگان وَمَا نَقَمُوا
و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مؤمنان چیزی را إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا مگر آنکه آنان میگرویدند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای
غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الْحَمِيدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِي لَهُ آن خدای که
مرو راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز ها از
اقوال و افعال مؤمنان و کافران شَهِيدٌ گواه راست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی در آتش عذاب کردند ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه
نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشانراست عذاب
آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتٌ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست
رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و محقرست إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که فرو گرفتن پروردگار تو لَشَدِيدٌ
سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفته هر که وی را نجات نیست إِنَّهُ هُوَ بدرستی که خدای يُبْدِئُ او آشکارا کند بطش خود را
بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و باز گرداند همانرا برایشان در آخرت و این نشانهٔ عزت است وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست
آمرزنده آنرا که توبه کند الْوَدُودُ دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل مکافات دو ... بود

وبفضل بیفزاید وبجا از اندازد **بیت** فضل او دو لوای فخر اوران ٭ عدل او سینه سوز جباران **ذو العرش** خداوند
عرش بلا آلت ملک **المجید** بزرگوار در ذات و صفات **فعال لما یرید** کننده آنچه خواهد **هل اتاک** آیا آمد بتو
حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند **فرعون** فرعون
و قوم او **و ثمود** و قبیله ثمود آنرا یعنی سخنان سفر و منکران قبول نکردند **بل الذین کفروا** بلکه آنانکه کفر ورزیدند
فی تکذیب در باور نداشتند **والله من ورائهم** و خدای از ورای ایشان **محیط** عالم است بدیشان یعنی قدرت او
بدیشان مشتملست و از و فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان برند در حق قرآن که شعر و کهانت **بل هو**
بلکه او **قرآن مجید** قرآن شریف و بزرگست نوشته شده **فی لوح محفوظ** در لوحی که محفوظ است از تغییر
و تحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارها
او از یاقوت و او در کنار فرشته ایست بر یمین عرش ٭

سورة الطارق مکیة سبع عشرة آیات

آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بر درخشید و شعله آتش عظیم از وی
ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرمود که این ستاره ایست از قدرتها
الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد باین سوره **بسم الله الرحمن الرحیم والسماء** سوگند بحق
آسمان **والطارق** و کوکب پیدا شونده بشب **وما ادراک** و چه چیز دانا کرد ترا و دانی که **ما الطارق** چیست طارق **النجم**
الثاقب ستاره درخشنده و روزان چون شعله آتش جواب قسم چیست **ان کل نفس** نیست هیچ نفسی **لما علیها حافظ**
الا که بر وی رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارند و احصا مینمایند **فلینظر الانسان** پس باید که نظر کند
آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد **مم خلق** از چه چیز آفریده شد **خلق من ماء** خلق
شده است از آبی **دافق** ریخته شده در رحم **یخرج** بیرون می آید **من بین الصلب** از میان پشت مردان **والترائب**
و استخوانهای سینه زنان **انه** بدرستیکه خدای **علی رجعه** بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آمده
لقادر تواناست یا بر بعث و اعادهٔ انسان بعد از موت قادر است **یوم تبلی السرائر** روزی که آشکارا شود
نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را تا طیب آن از خبیث متمیز گردد یا فواید اعمال را ظاهر کنند چون روزه
و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع ندارد و آدمی بعمل آن قایل بوده و نکرده یا کرده و برد ارند از کردار ایشان
بنهان و بنوی ... بر آن مترتب گردد **بیت** کز پرده برون روی کار ما برد ارند ٭ آن کیست که در سوای روز ... شود
و در آن وقت که پوشیدها پیدا شود **فما له** پس نیست انسان را **من قوة** هیچ توانائی در نفس او تا عذاب از خود
باز دارد **ولا ناصر** و نه یاری که بمدد کاری او بلا دفع گرداند **والسماء ذات الرجع** سوگند باسمان بارانرا
والارض ذات الصدع و بزمین باشکاف که از آن نبات و آب بیرون آید **انه** بدرستیکه قرآن **لقول فصل**
هر آینه سخنیست درست و راست جدا کننده میان حق و باطل **وما هو بالهزل** و نیست او بازی و باطل و فسوس
و بیهوده **انهم** بدرستیکه ساحران قریش **یکیدون** **کیدا** مکر میکنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر

اعلی

این خبر سبق نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد **واکید کیدا** و جزا دهم
مکر ایشانرا باستدراج جزای مناسب آن **فمهل الکافرین** پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب
هلاک ایشان **امهلهم** فرو گذار ایشان **رویدا** اندک زمانی یعنی نزدیک هلاک خواهند و حکم امهال بایة قتال
منسوخ است ٭ **سورة الاعلی مکیة تسع عشرة آیات** **بسم الله الرحمن الرحیم**
سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از الحاد در ان و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه
و گویند اسم صله است و معنی آنکه بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی
سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجعلوها فی
سجودکم **الذی خلق** آن خدای که پدا کرد همه چیزها را **فسوی** و درست کرد خلق هر یک را یا آنکه عطا فرمود
آنچه او را در تقدیر کرد و روز نهاد **فهدی** پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و
هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدار کرد مدت مکث مولود در رحم و راه نمود او را به بیرون آمدن **و**
الذی اخرج المرعی و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چرا گاه و را یعنی برویانید چنین بر آنکه
پایان را **فجعله** پس ساخت آن گیاه را دسته و بعد از سبزی آن **غثاء** خشک و پژمرده **احوی**
سیاه ٭ و بعضی محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که مستمعات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب ...
و خرم نماید اما اندک وقتی که بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود **نظم** اگرچه
نه آن است گلشن دنیا ٭ ولی نکهت باد خزان نمی آورد ٭ یکی در خود و قرص قرین ... ٭ که خواهی نیز ... تازگی
آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام سوره یا آیتی از قرآن نازل شد بعضی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
هنوز خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل آخر نرسیده آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش
کند پس حق سبحانه آیه فرستاد که **سنقرئک** زود باشد که بر تو خوانیم قرآن یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند **فلا تنسی**
پس فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته ایم یا آنکه تو امی تا خط این همه سورها و آیات نشانه ...
باشد بر معجزات تو و درین آیه بشارتست حضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد **الا ما شاء الله** مگر
آنچه خدا خواهد که فراموش بکنی بدان وجه که تلاوت آن منسوخ کرده و حق سبحانه از مصحف و صدور محو کند **انه یعلم**
الجهر بدرستیکه خدای میداند آشکارا از احوال خلق **وما یخفی** و آنچه پنهانست از اطوار ایشان **ونیسرک** و آسان
کردانیم و توفیق دهیم ترا **للیسری** برای سلوک طریقهٔ آسان در حفظ وحی و اداء تمام تر شریعت آسان **فذکر**
پس پند ده بقرآن **ان نفعت الذکری** بدرستیکه سود کند پند دادن مومنانرا و گفته اند که سود کند یا نکند تو پند
دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود پس آنچه شرط بلاغ است بجا آورده باشی **سیذکر** زود باشد که پند بذیرد **من یخشی** کسی که بترسد از خدای **ویتجنبها الاشقی** و پهلو تهی کند
از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که او فاسق شقی است **الذی یصلی النار الکبری** در آید بآتش بزرگ ترین ...

غاشیه

در که جهنم کرکه آن از آتش درکات تیزتر و سوزنده تر است در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزئیست از هفتاد جزو از آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنه کاران امت مصطفی صلی الله علیه وسلم ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخت نمیرد فِيهَا در آن نار کبری تا بیاساید وَلَا يَحْيَىٰ و زنده نباشد زندگی که از آن راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بتحقیق که رستگاری یافت مَن تَزَكَّىٰ آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز گزارد که فتاده اسلاست یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسیکه زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گذارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما برمیگزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا و خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و آخرت بهتر است وَأَبْقَىٰ و پاینده تر إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ در صحیفهای پیشین است یعنی کتبیکه پیش از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ صحیفهای ابراهیم که بیست عدد بود وَمُوسَىٰ و در صحف موسی علیه السلام

سورة الغاشية مكية ست وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتَاكَ بدرستی آمد بتو حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامت است و او پوشنده خلق را با اهوال خود یعنی او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن روی ها و بیچاره عَامِلَةٌ عمل کننده نَّاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلها و غلها و خوض بودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَىٰ در آیند نَارًا حَامِيَةً در آتشی بغایت گرم رسیده و حضض [illegible] بخوانند یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَىٰ آشامانیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش پیاشامانند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده است این آب در می جوشانند لَّيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِن ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن گیاهیست خاردار که چون تر باشد شبرق گویند و چهار پایان خورند و چون خشک شود ضریع گویند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت ضریع [illegible] آورده اند که چون ابو جهل این آیه شنید گفت ضریع [illegible] آیه آمد که لَّا يُسْمِنُ فربه نکند ضریع دوزخیان را وَلَا يُغْنِي و دفع نکند مِن جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچکدام ازین حاصل نشود وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها دران روز نَّاعِمَةٌ تازه شده از نعمت بود یعنی ارباب وجوه متنعم و مرفه باشند لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن را بینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر لَّا تَسْمَعُ نشنوی تو یا ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً بیهوده [illegible] کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا در آن جنت عَيْنٌ جَارِيَةٌ چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در آنجا تختها مَّرْفُوعَةٌ بلند برداشته اصل آن از زر و [illegible] و یاقوت [illegible] باشد [illegible]

که بر وی نشیند بزمین آید و چون بر وی قرار گیرد باز بلند گشت [illegible] خود بالا رود وَأَكْوَابٌ و در آن جنت کوزها بی دسته [illegible] مَّوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر هم دیگر وَزَرَابِيُّ و فرشها مَبْثُوثَةٌ گسترده. امام زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر بر وجه [illegible] شنیدند انکار کردند که [illegible] و [illegible] است [illegible] جواب [illegible] ایشان [illegible] وقت [illegible] بالای آن تخت بلند [illegible] آیه آمد که أَفَلَا يَنظُرُونَ آیا نمی نگرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتران که [illegible] كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی [illegible] کودکی [illegible] بهشت [illegible] و گفته اند خلق شتر دال است بر کمال قدرت [illegible] است [illegible] در تشنگی شکیبا [illegible] و بدین جهت است که [illegible] مطلوبست [illegible] و حمل و شیر و لحم و [illegible] همه از وی حاصل است [illegible] نظم [illegible] در [illegible] این [illegible] در بیابان [illegible] اهل [illegible] باشند [illegible] آسمان و زمین [illegible] وَإِلَى السَّمَاءِ و آیا نمی نگرند بآسمان که [illegible] كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که [illegible] كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم گشته وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آدم و خلق باشد فَذَكِّرْ پس پند گوی ایشان را [illegible] إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَّسْتَ عَلَيْهِم نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی [illegible] إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ لیکن هر که روی بگردانید [illegible] وَكَفَرَ و کافر شود فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدای او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت [illegible] دنیا بقحط و قتل و اسیری معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی [illegible] إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُم شمار ایشان در محشر

سورة الفجر [illegible] آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست [illegible] [illegible] وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی ده [illegible]

فجر

ذی الحجه که مرفوع دران است یا دهه اول محرم که عاشورا ازان است یا دهه آخر رمضان که شب قدر و تعبیه دروست
یا دهه میان شعبان که شب برات درو است وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف
مخلوقاتست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی
چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیوة بی موت یا شفع خلق اند که ومن کل شیء خلقنا
زوجین اثنین و وتر خالق که قل هو الله احد و بقول جمعی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات
یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا سجدتین که مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جلیل
صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در حقایق المعانی فرموده
که شب مزدلفه واضح آنست که علم کیمیند هَلْ فِي ذَلِكَ آیا درین سوگند که یاد کردم قَسَمٌ سوگندی بسنده
لِذِي حِجْرٍ خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و سوگند جوابش اینست که عذاب خواهم کرد
مکذبان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ إِرَمَ بقوم عاد
یعنی ارم این عاد اولی را عاد ارم میگفته اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم بن
نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلاد ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عادیان را صفت
میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بلند یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده
نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ و اشهر آنست که ارم نام بلاد عادیانست
و ذات العماد وصف اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگ است چنان بنای که مثل آن در هیچ بلاد نبوده و قصه
آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید
که باره محکم داشت و برحوالی آن قصور بسیار و منارها بافراط بامید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود پرسد بدر حصار آمد
دری دید دو مصراعش بجواهر مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در آمد بجز قصر
چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت و بر کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها بر عهد و بر بجای
سنگ در بی مرواریدها آنجا ریخته و در محلها نهری آبها روان برو در لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنهای
آن از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعد المتقون ع این چه منزل بهشت این چه مقام ایمنست
پس قدری ازان جواهر برداشت و در پشت بسته چون آمد مردمان آن گوهرها را در دست او دیدند حمل بر
یافتن کنجی کرده قصه در زبانها افتاد تا معاویه که حاکم شام بود اعلام یافت او را طلب کرد و سوال کرد
او را طلبید و تمام حکایت وی را از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید و از
وی پرسید که در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر کعب گفت آری شهری
که حق سبحانه در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری چو بهشت از نکوی چون شهر خیال
بیان مرغوب و آن را شداد بن عاد ساخته و او پادشاهی عظیم القدر بوده است و نهصد سال عمر داشته و هیچ

در عالم زری و جوهری بوده همه را جمع کرده و صد قهرمان با هر یک هزار مرد کوکب فرستاد تا شهر ارم بساختند
و بر سیصد سال باتمام رسید و ده سال دیگر تهیه را اشتغال نمودند و امرا و ملوک عالم جمع کرده و از دار السلطنه
خود بتماشای آن شهر متوجه شد یکشبه راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان
زد همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ
سبز چشم که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتر آنجا رسد پس بان نگریست و این قلابه را
دید گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه می بریدند کوه
برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی القری وَفِرْعَوْنَ و چه کرد فرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند میخها قوی و لشکر بسیار
یا صاحب اوتاد که نزد او میان بازی میکردند یا بطریق چهار میخ تعذیب مینمودند الَّذِينَ آنانکه ازین سه گروه که
جمله عمرانات طَغَوْا از حد در گذشتند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند
فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ پس بریخت عَلَيْهِمْ بر ایشان
رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون ضرب بضرب تازیانه و اشتقاق آن از عذاب اد اسنتین
گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بر قانون کلام ایشان عذابها خود را سوط گفت و گفته اند در آن
کلمه اشعاریست بانکه عذاب دنیا ایشانرا بنسبت عذاب آخرت چون ضرب تازیانه است بضرب شمشیر
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ خداوند کمینگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از کسی
که در مرصاد نشسته و منتظر کمینگاه است هیچ چیز از او فوت نمیشود از حق سبحانه نیز هیچ فوت نمیشود
جمیع را می بیند و میشنود و برو پوشیده نیست بیت هم نهانی از وهم که نهان تر باشد پیش او آشکار صفت
حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ اما آدمی یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون بیازماید مر او را رَبُّهُ پروردگار
او یعنی از امتحان کند بتوانگری و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند و بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد و معیشت
بر وی فراخ گرداند و با سازی کار وی سازد فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردگار من بزرگ داشت
این کرامت فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما او را چون بیازماید پروردگار یعنی و محنتی فَقَدَرَ پس تنگ سازد عَلَيْهِ
رِزْقَهُ بروی روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید آفریدگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا که فر کرامت خود را بتوانگری داند
و اهانت خود را ببدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه ابتلاء درویشی بصبر و آسایش درویشان فرق
از عداوت بیت ای دل اگر بدین تحقیق بکری در درویشی اختیار کنی بر توانگری كَلَّا نه چنانست که او بر آن
ای کافران بلکه کرامت بطاعتست و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و برایشکه ما شما را بفقر و تنگی بسی
اهانت میکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما برانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید وَلَا تَحَاضُّونَ
و تحریص نمیکنید یکدیگر را عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَمًّا
خوردنی بحث و بسیار یعنی جمع میکنید بمیان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهرها ایشان

بلد

محبوب بل تحبون المال و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی فراوان یا حریص و شره کلا اذا دکت الارض
حقا که چون شکسته شود زمین دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی ویران کرده و جاء ربک و
بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود و الملک و بیایند فرشتگان بهیئت صفا
صفا صف از پس صف حسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله نقل کرده است که اهل هر آسمانی
حدی صفی باشند و جیء یومئذ بجهنم و آورده شود آن روز جهنم در خبر هست که هفتاد هزار زمام باشد هر زمامی
را هفتاد هزار فرشته بهر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران می جوشد تا بعرصات آید و بر
عرش بماند و چندان نعل همه ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید
نفسی نفسی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرماید یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من چرا
با تو جمله کار نیست خدای تعالی گوشت ترا بر من حرام کرده است یومئذ یتذکر الانسان آن روز یاد کند انسان گناهان
خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش و انی له الذکری و کجا باشد مرورا منفعت یاد کردن و پند
گرفتن چه محل پند گرفتن باشد عقبی و چون بنده پند گیرد که فوت شود وقت او آن وقت حسرت یقول گوید یا لیتنی
کاشکی من قدمت پیش میفرستادمی چیزی لحیاتی برای زندگانی خود درین عالم فیومئذ پس آن روز لا یعذب
عذابه نکند کسی را عذابی مثل عذاب خدای احد هیچ یک از مردمان و لا یوثق و بند نکند به سلاسل و اغلال همچنین
وثاقه مانند بند کردن خدای احد هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی در آن
روز زیرا که فرمان مرخدا را باشد و بس و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ مومن که یا ایتها النفس المطمئنة ای
نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت ارجعی باز گرد از دنیا الی ربک بسوی
موعد پروردگار خود راضیة در حالتی که پسند کننده آنچه ترا داده اند مرضیة پسندیده نزدیک خدای
و چون روز قیامت شود گوید فادخلی پس در آی فی عبادی در زمره بندگان شایسته من وادخلی جنتی و در آی
در بهشت من با زمره مقربان ۵ سورة البلد مکیة عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم سوگند بخورم بهذا البلد بدین شهر و انت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر
یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت نبوی
صلی الله علیه و سلم درو تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است نظم ای کعبه را ز یمن قدومت هزار شرف
وی مروه را ز مقدم پاکت فزوده صفا ۰ بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ ۰ یثرب ز خاک پای تو یافته رونق و بها ۰
و گفته اند حلال شدی بدین شهر مکه یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه از دیگران حرام است یکساعت بر تو حلال
خواهد بود و این وعده است بفتح مکه است و قتل بعضی دیگر [illegible] حکم است بر فضل و والد و سوگند
به پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام و ما ولد و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند والد
حضرت صلوات الله و سلامه علیه و ما ولد امت او و حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او و جواب قسم این

لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی کبد در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت
و رضاع و فطام و معاش و جوع و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوت و او چنان قوی
بود که ادیمی زیر پای خود نهاده و ده تن تا او میکشیدند از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کرده که کسی را
بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه و سلم جفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب آیا می پندارد ابو
الاشدین ان لن یقدر آنکه قادر نشود علیه احد بر وی کسی که از و انتقام پیغمبر بکشد یقول اهلکت
میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مالا لبدا مال بسیار و جمع شوت بردم دادم تا پیغمبر را بیازارم ایحسب
آیا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده است او را احد یکی در وقت نفقه کردن او تا از و سوال کند که بر چنین
میکنی یعنی خدا او را دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آیا نداده ایم ویرا عینین دو چشم که
بدان می بیند و لسانا و زبانی که بدان سخن میگوید و شفتین و دو لب که دهن او بدان پوشیده و بر نطق و اکل
و شرب معاونت وی مینماید و هدیناه النجدین و نمودیم ویرا راه دو پستان تا بعد از ولادت در آن [illegible]
بشیر خوردن اشتغال نمود یا نمودیم او را راه حق و باطل با نزال کتب و ارسال رسول فلا اقتحم العقبة پس
نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثال است تشبیه کرده مجاهد را بانفس [illegible]
و شیطان و دشمن بکسی که تعب و تکلف بر عقبه بالا رود و لمحض یعنی آنکه کبر اموالی که در عداوت رسول صلی
الله علیه و سلم نفقه کرده در اقتحام عقبه نکرد و ما ادریک و چه دانا کرد ترا ما العقبة چیست عقبه یعنی چه
کار شاق بر آن فک رقبة رها کردن بنده از بند بندگی یعنی مدد کاری کردن در ثمن مکاتب او اطعام
یا خوراندن طعام فی یوم ذی مسغبة در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشوار یابند و بخوراند
یتیما ذا مقربة یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با طعام خویشی دارد او مسکینا یا مسکینی را ذا متربة
خداوند خاکی بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج و دست تنگی و در ماندگی
و اصحاب کثیر العیال مندست یا وام دار یا بیماری که خلاص یابد یعنی دور از دیار ثم کان پس باشد آن
آزاد کننده و طعام دهنده من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند زیرا قبول همه خیرات بشرط ایمان است و تواصوا
و وصیت کردند یکدیگر را بالصبر بشکیبایی بر طاعت یا از معصیت یا در ضربت دین الهی بر انواع شفقت
و تواصوا و وصیت نمودند بالمرحمة بخشایش و مهربان بر بندگان خدای اولئک آن گروه موصوفان
مهربانی اصحاب المیمنة اصحاب دست راست که از جانب یمین عرش بهشت روند یا نامه اعمال بدست راست
ایشان والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیاتنا بنشانهای ما یعنی بدلایلی نصب کرده بر حق از کتاب و حجت
هم اصحاب المشأمة ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان از جانب چپ عرش بدوزخ بروند یا ایشان اهل
شامت و نکبت اند علیهم نار بر ایشان است درد دوزخ موصدة یعنی سر آن در که بر آنجا معذب باشند
بطبق پوشیده و مضبوط سازند که نه روحی بدان در آید و نه دودی بیرون رود ۵ سورة الشمس

شمس

مکیة خمس عشرة آیة بسم الله الرحمن الرحیم

وَالشَّمْسِ سوگند بآفتاب وَضُحَاهَا و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت برسد وَالْقَمَرِ و بماه إِذَا تَلَاهَا چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن که غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد لیلة القدر وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون روشن کند زمین را یا بر دارد رنگ تاریکی را وَاللَّيْلِ و بشب إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشد آفاق را یا خورشید یا ضوء او را وَالسَّمَاءِ و سوگند باسمان وَمَا بَنَاهَا و کسی که او را بنا کرده است وَالْأَرْضِ و بزمین وَمَا طَحَاهَا و کسی که او را گسترده است وَنَفْسٍ و سوگند بنفس آدم علیه السلام وَمَا سَوَّاهَا و کسی که تسویه اعضاء او را فرموده است فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی وی و پاکی او وَتَقْوَاهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و زبان برداری او یعنی چون بیان کرده و تعلیم داده مر وی را شناخته جواب سوگند چیست قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستگاری شد مَنْ زَكَّاهَا هر که پاک کرده نفس خود را از ادناس و رذایل یا نشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضایل وَقَدْ خَابَ و بی نصیب گردید بی بهره ماند مَنْ دَسَّاهَا هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبهٔ وی را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکها انت ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هر گاه که نفس از شوب هوا منزکی شود دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود ۰ دل آینه نور الهی نشود ۰ كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام إِذِ انْبَعَثَ چون برخاست أَشْقَاهَا بدبخترین قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر ایشان را رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه الصلاة والسلام نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقه خدای را وَسُقْيَاهَا و کرده مکر دید شرب او را یعنی آبی که می‌آشامید در نوبت خود تا عذاب بشما فرو نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ و نترسد خدای عُقْبَاهَا عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن چه کسی را پرو دست نیست و تبعات را پروا نی ۰

سورة اللیل احدی و عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

لیل

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمات خویش وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا تَجَلَّىٰ چون آشکارا شود و ظلمات شب را زایل کرده اند وَمَا خَلَقَ و سوگند بکسی که بیافرید الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده یعنی آدم و حوا علیهما السلام یا مذکر و مونث را از جمیع حیوانات جواب قسم اینست که إِنَّ سَعْيَكُمْ بدرستی که

کجزای سعی شما دیگر کردارها لَشَتَّىٰ هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل یعنی با ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلفه و جزای آن میکند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بذل مال خود داد در راه خدای وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از شرک و کبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا بوعده عوض و اکرم و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شأن ابو بکر رضی الله عنه و برخی در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده که در بیان دو کس است یکی آنکه پیشرو صدیقانست از این امت یعنی ابو بکر رضی الله عنه و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که شب و روز قسم یاد میکند اشارت بظلمت یکی و نورانیت دیگری مجدد در شب ضلالت کجا آن کمراهی بود که ابو جهل شقی داد در روز دعوت و هیچکس با آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر تقی را نظم سر روشن دلان صدیق اعظم ۰ که شد اقلیم تصدیقش مسلم ۰ زهی دین پرور بلند دین و شان او ۰ رو اهل یقین را الثنای آورده اند که امیه بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که ستم کمال از داد شت ۰ هر چند جفا بیش محبت زیادت ۰ روزی صدیق دید که امیه وی را بر خاک گرم افکنده بود و سنگها تفسیده بر سینه او نهاده و او در آن حال احد احد میگفت ابو بکر رضی الله عنه دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه ولی حق را بی دوست خدا را چند عذاب کنی امیه گفت ای ابا بکر اگر دلت بر وی میسوزد از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی و آن غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد و صدیق او را گفته بود اگر ایمان آری مال که داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نشد و دل صدیق از وی ملول بود چون این کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال بر لبید و او را حق آزاد کرد حق سبحانه این سوره فرستاد و از سر ضمیر صدیق خبر داد و فرمود که هر که مال نفقه کرد و بلال آنرا قصد نمود فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که آسان دهیم و ببرد لِلْيُسْرَىٰ برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را بهشت رساند که بیرون روح در روست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بحق حق وَاسْتَغْنَىٰ و بی‌نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بتوجیهات آن رغبت ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تزینت بدین اسلام یا وعده خدا با او و ملت فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا کردانیم او را لِلْعُسْرَىٰ برای صفتی که موجب دشواری و سختی بود یعنی کردار بد که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي و دفع نکند عَنْهُ از وی عذاب مَالُهُ مال او را که بدان بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ چون بمیرد یا بمرد در آن یعنی بیفتد در قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که بر ماست لَلْهُدَىٰ بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وَإِنَّ لَنَا و بدرستی که ماراست لَلْآخِرَةَ آن سرای عقبی وَالْأُولَىٰ و این سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ماییم هر چه خواهیم عطا فرماییم فَأَنْذَرْتُكُمْ پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ با آتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا نیاید در وی بطریق لزوم و دوام

ضحی

الْأَشْقَى مکر بدبختر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ انکس که تکذیب کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وَتَوَلَّى وروی بکرد اینا از ایمان وطاعت وَسَيُجَنَّبُهَا وزود باشد که دور کرده شود از ان آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه الَّذِي يُؤْتِي انکه میدهد مَالَهُ مال خود را يَتَزَكَّى می جوید بدان پاکی وپاک نامی کافران کفتند که بلال رضی الله عنه حقی داشته در ذمه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه در دفع ایشان را فرمود که وَمَا لِأَحَدٍ ونبوده هیچ کس را عِنْدَهُ نزدیک ابوبکر مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى نعمتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى لیکن این کار کرد برای رضای پروردکار او که برتر وبزرکترست وَلَسَوْفَ يَرْضَى وزود باشد که خشنود کرده و برسد بثوابی که موعود اوست سورة الضحی مکیة احدی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با مروی وحی واقع نشد کافران زبان طعن بکشادند که خدای او را فروکذاشت ودشمن کرفت حق سبحانه در دفع ایشان را فرمود که وَالضُّحَى سوکند بچاشتکاه که آفتاب دران وقت ارتفاع یافته ونور بهار بتر ابرکشند وکفته اند ضحی وقتی بود که حق تعالی بدان وقت با موسی علیه السلام سخن کفت وسحره فرعون دران وقت خدای را سجده کردند ومتعولی مراد به الضحی است با سلوتهای ضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى سوکند بشب آنکاه که تاریک شود وایشاره بظلمت بپوشد امام قشیری قدس سره فرموده که قسم بشب معراج صاحب کشف الاسرار قدس سره کفته مراد از روز وشب کشف وحجابست که نشانه نسیم لطف وسموم قهر بود وعلامات انوار جمال واثار جلال یا اشارتست بروشنی نور روی مصطفی وکنایتست از سیاهی موی وی بیت والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفی است معنی واللیل الیسوی سیاه مصطفی است خواجه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ فرو نکذاشته است ترا رَبُّكَ پروردکار تو وَمَا قَلَى و دشمن نکرفته ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود واکثر بلاد بدعوت تسخیر ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان بزرک مسرور کشت آیه آمد که وَلَلْآخِرَةُ وسرای دیکر یعنی که لیکن حق سبحانه در سرای عقبی بتو خواهد داشت وآنچه از فتحها بشد در ازمور دنیا بتر و خاک آن شکست از فرودرهم کو شکی ازرخام وحور و غلمان ونعیم وآنچه لایق آن بود خَيْرٌ بهتر لَكَ مر ترا مِنَ الْأُولَى از کرامات نخستین که فتح بلاد دست با انعامات امر نبوت بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفع مضاعف وعدد بعید بر درجه کال بترقیست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ وزود باشد که عطا دهد ترا رَبُّكَ آفریدکار تو مرتبه شفاعت در باره کناهکاران امت فَتَرْضَى پس تو خشنود شوی بعض جنان عطا که از دارم که تو کوی بس است امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه میفرموده که ای اهل عراق شما میکویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله وما اهل البیت میکوییم که امید در آیة ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشترست چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم

دهند

تا یکی بدوزخ کیرد در کروه که دارد چنین سیدی پیش رو حطالو شفاعت چنانش دهند که است تعالی زدوزخ در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که پرسیدم پروردکار خود را بر سیدنی و دوست میداشتم آنرا که بپرسیدی که مغفرت الهی سلیمان را ملک عظیم دادی وفلان را وفلان این وآن عطا فرمودی حق سبحانه فرمود که ای محمد أَلَمْ يَجِدْكَ آیا نیافت پروردکار تو ترا يَتِيمًا کودکی بی پدر فَآوَى پس جای داد ترا در کنف کفالت جد وعم تو ودر بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت ودر صدف نبوت جلوه داد بیت بود که خواص کرم در تلاطم دریای قدم غوطه زدند تا بکف آورند چنین در یتیم یا دیدن ترا کوهر یکانه که بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی وبقطع علاقه نسبت از ما سوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست وَوَجَدَكَ ویافت ترا اخداء تو ضَالًّا راه کم کرده پس در دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو بود ترا آورده بود که بجد و مادر تو سپارده فَهَدَى پس راه نمود ترا یا آنکه حارث دایه تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی وشتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر کرفته تا راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر بودت ومحبت من نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ ویافت ترا عَائِلًا درویش وعیال دار فَأَغْنَى پس توانکر ساخت ترا بمال خدیجه رضی الله عنها یا بانکه تجارت کردی یا بغنایمی که از کفار کرفتی در حقایق القرآن آورده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی کردانید بمکاشفه انوار جمال خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ قهر مکن وقدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ واما سایل را فَلَا تَنْهَرْ بانکه بر مزن ومحروم مساز که درد بی نوائی کشیده وتنکدستی وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ واما بنعمت پروردکار خود که نبوتست فَحَدِّثْ حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق برسان که تحدیث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعمت چیزی نیست محبوب بالذات ومنعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فرمود که از نعمت من سخن کوی که خلق محتاجند ومحتاج چون ذکر منعم شود بدو میل کند واو را دوست دارد پس بجهت تحدیث نعمت من خلق را دوست من میکردانی ومن ایشان را دوست میدارم سورة الانشراح مکیة ثمان آیات بسم الله الرحمن الرحیم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا ما کشاده نکردیم برای تو صَدْرَكَ سینه ترا تا منبا جات حق ودعوت خلق هم است در وکنجی یا آبادل ترا کشایش ندادیم که هرچه از آثار وحی بر تو وارد شود قبول تواند بود وکفته اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وچنان معلوم شد که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت بود و وی برابر ده یا در سنوت ثانیه وقتی هست که در سال ششم یا یازدهم نبوت دیکر این صورت بوقوع

انشراح

پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا بگرفت و از بالای سینه تا ناف من بشکافت
و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون
آورده بشکافت و بشست و در آخر طشتی مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته باز بجای
نهادند و در نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کردند چنانچه اثر و راحت و لذت آن تا هنوز در عروق و مفاصل خود
می یابم **بیت** دام خزینهٔ اسرار بود دست قضا • درش ببست و کلیدش بدلستانی داد • **وَوَضَعْنَا** و برگرفتیم **عَنْكَ**
از تو **وِزْرَكَ** بار گران تو **الَّذِي أَنْقَضَ** آن باری که گران ساخت **ظَهْرَكَ** پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار
ایشان بر کفر و تمرد با آنحضرت و گفته اند که مراد خم گناه امت است که بدان بار گران بودی آنرا برگرفتیم
و شفاعت ترا در باب ایشان قبول فرموده ایم **وَرَفَعْنَا** و برداشتیم **لَكَ** برای اظهار قدر تو **ذِكْرَكَ**
ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد
و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا نیز یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگرانرا امر کردیم بدرود دادن بر تو ذو
النون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارتست بآنکه همه انبیا بر حوالی عرش جولان می نمودند و نهایت
همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد **نظم** سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت • آنجا که تو بپای کرامت بر رفته
هریک بقدر خویش بجای رسیده اند • آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده • ای محمد صبر کن **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ** پس
بدرستی که با هر دشواری که در دنیاست **يُسْرًا** آسانی است در آخرت **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ** بدرستی که با دشواری
که در مکه هست **يُسْرًا** آسانی بود در مدینه و در روضه آورده با عسری که در مدینه باشد یسر بهشت در
بهشت **فَإِذَا فَرَغْتَ** پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز
فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از کار دنیا فراغت یابی باستغفار و اوراد مشغول شو و در باب
تاسع از فتوحات می آورد که شیخ ابو مدین مغربی قدس سره در تأویل این آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ
اکوان **فَانْصَبْ** نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن **وَإِلَىٰ رَبِّكَ** و بسوی پروردگار خود **فَارْغَبْ**
رغبت کن در همه وقت و هر چه خواهی از وی خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات بجز حضرت
او نیست و بعضی تو بر درگاه قرب مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول **بیت** جو مقصود کونین
خدا بیند بکه مقصود تست

٥ **سورة والتين مكية ثمان آيات** **بسم الله الرحمن الرحيم**

وَالتِّينِ سوگند بانجیر **وَالزَّيْتُونِ** و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه بجهت آنست که انجیر
میوه پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین
دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و سمین بدن و در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد
و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی که دارد بسیار نفع و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منابت
ایشانست و آن دو کوهست در ارض مقدس یکی طور زیتا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده

تین

دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان
گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند **وَطُورِ سِينِينَ** و سوگند
بطور سینا یعنی زمینی که محل مناجات حضرت کلیم الله علیه السلام **وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** و سوگند
بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که منشأ و مولد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است و در بحر الحقایق آورده که
بزبان اشارت قسم است بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که ثمرهٔ علوم دینیه و بشجرهٔ زیتونیهٔ مبارکهٔ سر که روشنی
بخش مصباح دلست و طور سینین روح معلی که تجلی الهی محلاست و بلد امین خفی که محل امن و امانست از
هجوم آفات تعلقات اکوان و جواب قسم آنست که **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** بدرستی که ما آفریدیم آدمی را
فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین نگاشتنی یعنی مخصوص کردانیدیم او را میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن
صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اسم اشمل
تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود **ثُمَّ رَدَدْنَاهُ** پس باز گردانیدیم او را **أَسْفَلَ سَافِلِينَ**
بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا رنج کدائیم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار و شعور و اشعار آن
چون دقایق حقایق این آیه در جواهر التفسیر بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حواله بمطالعه
و گفته اند معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و باز بردیم او را بسن خرافت که ارذل عمر
و در آن هیچ کار نتوان کرد و کمی و ادراک سخن هیچ مزدی نباشد **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** مگر آنانکه بگرویدند **وَعَمِلُوا**
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته و بایسته **فَلَهُمْ** پس مر ایشانراست **أَجْرٌ** مزدی **غَيْرُ مَمْنُونٍ** نا
بریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد طاعت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف با آنکه
عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابتست **فَمَا يُكَذِّبُكَ** پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث
بَعْدُ پس از ظهور دلایل تا منکر میشوی **بِالدِّينِ** بروز جزا و حساب **أَلَيْسَ اللَّهُ** آیا نیست خدای **بِأَحْكَمِ**
الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید
بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية تسع عشرة آية **بسم الله الرحمن الرحيم**

جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیتست از اوایل این سوره و بیان حال بر سبیل اجمال
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا انکرد داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام
بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدای بر حقی امت آنگه گفت بخوان آنحضرت
فرمود که ما انا بقاری جبرئیل وی را بگرفت و بیفشرد چنانچه بی طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب
داد که ما انا بقاری دیگر بار بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت بخوان اقرأ باسم ربك الذی خلق و فوق
آنست که جبرئیل علیه السلام از زبرجد نامهٔ از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و نزد
آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را

علق

بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه وی را گفت
این آیت بخوان گفت اقرأ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باشی باسم ربک بنام پروردگار خود الذی
خلق آن خدایی که پیدا کرد همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان بیافرید آدمیان را من علق
از خون بسته اقرأ بخوان تکرار برای مبالغه است وربک الاکرم و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان
و کرم او زیاده از همه کریمان الذی علم آن خدایی که بیاموزانید نوشتن بالقلم بقلم تا علم را بخط قید کنند
و دورها را بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تعلیم کتابت
داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام علم الانسان بیاموخت مر
آدمی را ما لم یعلم آنچه نمی دانست یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کلا
ان الانسان حقا و براستی که آدمی یعنی ابوجهل لیطغی هر آینه از حد ببرد و گردن کشی میکند ان رآه
استغنی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب آن طاغی شود و عبادت حق
فرو گذارد ان الی ربک بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرجعی بازگشت همه در آخرت و آنجا که
اعمال بکار آید نه اموال بیت توانگری نه بمال است نزد اهل کمال • که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال
آورده اند که ابوجهل میگفت که اگر ببینم محمد را در مسجد الحرام بیجهن هر آینه بسپرم گردن او را بقدم خود
روزی آنحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب بجانب آنحضرت روان شد و بر و نارسیده باز گشت
و ناگاه از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه افتاد گفت میان من و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدها
دهن باز کرده و جوانان پر در پر یافتم این خبر بآنحضرت رسید فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملائکه او را
عضو عضو او را [illegible] و این آیت آمد که ارأیت آیا می بینی تو الذی ینهی آنکه باز میدارد عبدا بنده کامل را که محمد است
صلی الله علیه وسلم اذا صلی وقتی که نماز میگذارد ارأیت آیا می بینی تو ان کان اگر باشد منهی این نماز گزار علی الهدی
بر راه راست او امر یا فرماید خلق را بالتقوی به پرهیزکاری او را باز توان داشت از آن ارأیت تکرار جهت
تاکید است آیا می بینی تو ان کذب اگر تکذیب کند ابوجهل نبی را یا سخن حق را مطلقا وتولی و روی بگرداند از
ایمان و بگردد از طریق فرمان برداری که مستوجب چه نوع باشد از عذاب الم یعلم آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا
نیست بان الله یری بآنکه خدای از روی تحقیق چند بین [illegible] گفته اند که در کلمات [illegible]
مندرج است و هم وعید ای زاهد [illegible] که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرایی [illegible]
[illegible] که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هشیار که ترا می بیند [illegible] از گناه توبه کرده بوده و پیوسته
میگریست گفت [illegible] گفت آری هر چند توبه کنی [illegible]
از خود دفع کنم بیت کریم که تو از سر گنه در گذری • ز ان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم • آورده اند که نوبت
دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد ابوجهل برسید و گفت ای محمد ترا نهی کرده ام از نماز آنحضرت

او را تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی
بزرگترست و اهل مجلس من بیشتر آیت آمد که کلا لئن لم ینته حقا که اگر ابوجهل باز نه ایستد از ایذاء
محمد لنسفعا بالناصیة بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش ناصیة کاذبة بپیشانی دروغ گوی
خاطئة خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازست و مراد صاحب ناصیه است
فلیدع نادیه گو بخواند ابوجهل اهل مجلس خود را سندع الزبانیة زود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ
برای بردن او بجهنم کلا نه آنست سخن که او گوید لا تطعه فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت
او ثابت باش واسجد و سجده کن پروردگار خدا را واقترب و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده
که وقتی که بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است در فتوحات
را سجده طلب قرب گفته

سجده

سورة القدر مکیة خمس آیات

قدر

بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا
جهاد کرد اصحاب متعجب شدند گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه
این سوره را فرستاد که انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت از غیر مذکور دلالت بر قدر
و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن دیگر انزال آنرا بخود اسناد کردیم
در وقتی که ستبر است چنانچه فرمود فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدا نزول او در آن شب بوده از
لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده شد و روح الامین در مدت بیست و سه
سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح به نبی آورده وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی
که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد
یا عملی که در و واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم یعنی در و تفصیل کنند هر کاری
شدنی بحکمت که تقضی یا در و راه بود یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری
ایشان که بر زمین آیند لیلة القدر خیر شب قدر بهترست من الف شهر از هزار ماه که غازی اسرائیلی
در آن جهاد کرده هر کسی را که دریابد و بطاعت بروز آرد شب قدر و بقول امام اعظم رحمه الله دایر است
در سال و حضرت شیخ محی الدین العربی در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده
و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضانست در دهه اخیر در شبهای وتر
اصحاب امام شافعی رحمه الله شب بیست و یکم و بیست و سیم را احیا کنند و حنفیه رحمهم الله شب بیست
و هفتم را و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است
فی الجمله قول اخیر تایید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادت بیت
ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی • هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی تنزل الملائکة فرود آیند

فرشتگان بزمین یا باسمان دنیی **وَالرُّوحُ** وجبرئیل با ایشان **فِيهَا** درین شب وقولی آنست که با ملائکه فرود آیند ملکی معظم که روح نام اوست یا صنفی که روح از ایشان گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بموافقت ملائکه ودر تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکورست که روح محمد صلی الله علیه وسلم فرود آید ودر بعضی آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگان که او را بر سبیان ملائکه هست فرود آیند و بجانها آمومنان در روند وجبرئیل مومنان را مصافحه کند وعلامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اقشعرار جلد ورقت قلب واشک چشم بود وبرای شرف این شب است که ملائکه وروح بزمین آیند **بِإِذْنِ رَبِّهِمْ** بفرمان آفریدگار ایشان **مِنْ كُلِّ أَمْرٍ** از بهر کار بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر وبرکت **سَلَامٌ** سلامتست از همه آفات **هِيَ** شب قدر **حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ** تا دمیدن سفیده صبح اسرار علما و بزرگواران درین سوره بسیارست ودر جواهر التفسیر شمه از آن مذکور والله اعلم برحمه **سورة البينة مدنية ثمان آيات**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** از اهل توریة یعنی یهود ونصاری **وَالْمُشْرِكِينَ** واز مشرکان عرب **مُنفَكِّينَ** باز ایستادگان از کفر **حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ** تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن **رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ** فرستاده از خدای که محمدست صلی الله علیه وسلم **يَتْلُو** میخواند براست خود **صُحُفًا مُّطَهَّرَةً** صحیفها پاکیزه از کذب وبهتان یعنی قرآن واما صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است **فِيهَا** درآن صحیفها **كُتُبٌ قَيِّمَةٌ** نوشتها راست ودرست یعنی احکام ومواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب ومشرکان بر دین وآیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد وایشان را بایمان خواند وبعضی بمدد توفیق بدولت ایمان رسیدند **وَمَا تَفَرَّقَ** ومتفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم **الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** آنانکه داده شد ایشان را کتاب **إِلَّا** مگر **مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ** از پس آنکه آمد بدیشان **الْبَيِّنَةُ** پیغمبر یعنی پیش از بعث آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی وبعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی وبعضی کافر شدند **وَمَا أُمِرُوا** وامر کرده نشدند اهل کتاب **إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ** مگر آنکه پرستش کنند خدای را **مُخْلِصِينَ** خالص کنندگان **لَهُ الدِّينَ** برای خدای کیش خود را یعنی از شرک والحاد پاک و بی باشند **حُنَفَاءَ** میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام **وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ** وبدیگر مامورند با آنکه بگزارند نماز مفروض را در اوقات آن **وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ** وبدهند زکوة واجب را بمحل وی **وَذَٰلِكَ** وآنچه مامور شدند بدان **دِينُ الْقَيِّمَةِ** دین وملت درستست **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستی آنانکه نگرویدند **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری **وَالْمُشْرِكِينَ** واز مشرکان بعبادت بتان **فِي نَارِ جَهَنَّمَ** در آتش دوزخ باشند روز قیامت **خَالِدِينَ فِيهَا** جاوید درآن **أُولَٰئِكَ** آن گروه **هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ** ایشان بدترین خلق آفریدگان اند **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی آنکه گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وکردند عملهای پاک شایسته

أُولَٰئِكَ هُمْ آنگروه ایشانند **خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** بهترین آفریدگان **جَزَاؤُهُمْ** پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند **عِندَ رَبِّهِمْ** نزدیک پروردگار ایشان **جَنَّاتُ عَدْنٍ** بوستانهای اقامت **تَجْرِي** میرود **مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر اشجار آن جویهای بوستان بی آب روان نشاید **خَالِدِينَ** پایندگان نه ایشان **فِيهَا** درآن بهشتها **أَبَدًا** همیشه تاکید خلودست **رَّضِيَ اللَّهُ** خشنود باشد خدای **عَنْهُمْ** از ایشان وطاعتها ایشان در پذیرد **وَرَضُوا** وخشنود باشند ایشان **عَنْهُ** از خدای بدادن ثواب وحساب بدیشان وایشان را بمنتهای مرادات وغایت الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی ومقصد اقصی باشد رسانیدن **بِيَ** دالهم کبری تو برادری وعطلو مقصود ما از دنیی وعقبی لقاء تست **ذَٰلِكَ** آنچه مذکور شد از جنت ورضوان **لِمَنْ خَشِيَ** برای آنکس است که بترسد **رَبَّهُ** از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید **سورة الزلزال مكية تسع آيات**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده شود زمین **زِلْزَالَهَا** جنبانیدنی که مقدرست نزدیک نفخه اولی یا ثانیه وبعلائم شکسته شود **وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ** وبیرون آورد زمین **أَثْقَالَهَا** بارهای گران خود را که اجساد اموات ودفاین وکنوزست یعنی هر انداز اندرون خود بیرون افکند **وَقَالَ الْإِنسَانُ** وگوید انسان یعنی کافر وگفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده زلزال گویند **مَا لَهَا** چیست زمین را که پوشیدهای خویش آشکارا میکند **يَوْمَئِذٍ** آن روز **تُحَدِّثُ** سخن گوید بزبان حال واصح آنست که خدای وی را بسخن آرد تا بگوید **أَخْبَارَهَا** خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از نیک وبد **بِأَنَّ رَبَّكَ** بسبب آنکه پروردگار تو **أَوْحَىٰ لَهَا** امر کرده مرورا ودستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که برو واقع بوده **يَوْمَئِذٍ** آن روز **يَصْدُرُ النَّاسُ** باز گردند مردمان از موقف حساب **أَشْتَاتًا** پراکندگان یعنی گروهی بعضی بدست راست وبعضی بدست چپ **لِّيُرَوْا** تا نموده شوند **أَعْمَالَهُمْ** جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را با لقمه وکسی نمی نواخت ومیگفت این اندک چیزیست بسیار خیر باید کرد تا بدان مزد دهند ودیگری گناه خرد را خوار میداشت ومیگفت مارا بنظر وخطره مواخذه نخواهند بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که **فَمَن يَعْمَلْ** پس هر که عمل کند **مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** هم سنگ مورچه خورد **خَيْرًا** نیکویی **يَرَهُ** به بیند پاداش را **وَمَن يَعْمَلْ** وهر که بکند **مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** بوزن نملی صغیر **شَرًّا** بدی **يَرَهُ** بیابد مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ مومنی وکافری نباشد که بکند در دنیی خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما حسنات مومنان را بیامرزد وحسنات ایشان را پاداش دهد وحسنات کافر را رد کند وبدیشان عذاب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست وپیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا جامعه فاذه گفتی در عین المعانی آورده که صعصعة بن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم

آمد و گفت از آنچه بر تو فرود آمد آیه بر من بخوان آنحضرت این آیه بر وی خواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است
چون کسی دانست که در آن عرصهٔ کبری از ذره وجه و نقیر و قطمیر یعنی اهل بر سید و هیچ کوه فروگذاشته
نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خویش خواهد پرداخت و گفته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر
خواهد ساخت **نظم** حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ❁ ز خیر و شر بکن تا جهات حاصل تو ❁
اگر بنقد نکوی تو اگر بخوشی باشی ❁ ورت بخیر نیست ولی بر دل تو ❁

عادیات

سورة العادیات احدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منذر بن عمرو انصاری
رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاده و فرموده که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسیده
غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان بجان کردند و در باز آمد بسبب جور و برفی بزرگ توقف افتاد منافقان
زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاک شدند و کسی که خبر ایشان برساند نماند
این سخن بمؤمنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از سال آن سریه بر فرستاد
این سوره خبر داد که **والعادیات** سوگند باسبان دوندگان که بوقت دویدن نفس زنند **ضبحا** نفس زدنی
باوازی که نه صهیل بود **فالموریات** پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمها خود یعنی سم بر سنگ
زنند آتش زنند **قدحا** آتش زدنی **فالمغیرات** پس قسم بغارت کنندگان **صبحا** در وقت صبح مراد در کار
ایشان ند **فأثرن** پس بر انگیختند آن اسبان **به** بوقت صبح دم **نقعا** غبار و گرد کار آن قبیله **فوسطن**
پس میان در آمدند **به** بدان وقت **جمعا** گروهی را از دشمنان دین **ان الانسان** بدرستیکه انسان مراد بنی آدم
منافق است یا جمع خود که او جو فهاد در میان مردم سی اکند یا مطلق انسان **لربه** مر پروردگار خود را **لکنود**
ناسپاس است گویند آیه در شان ابو الحباب است امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است که سه نفر از عرب در یک
عصر بودند هر یک در صفتی اشهر در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو
حباحب بخیل است والذ الحمر است و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث
ابی امامه رضی الله عنه هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا از هر و بنده را بزند **وانه** و بدرستیکه خدای **علی**
ذلک بر بخل و کفران او **لشهید** هر آینه گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور آثار کنود
وانه و بدرستیکه انسان **لحب الخیر** برای دوستی مال **لشدید** سخت است یعنی بخیل ... شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری پیش فرست تا با تو باشد و برای وارث مگذار که داغ حسرت
بر دل تو نهد **نظم** مال همی بر که یاران دهی ❁ که بر همه بر که بجا کس نهی ❁ زر زری نعمت او حکیم ❁
بهر نهادن چه سفال و چه سیم **افلا یعلم** آیا نمیداند انسان که **اذا بعثر** چون ظاهر کرده و بیرون آورده
شود **ما فی القبور** آنچه در گورهاست یعنی اموات **وحصل** و حاضر کرده شود **ما فی الصدور** آنچه در سینهاست
یعنی بیان کرده شود خیر و شر آن را تمییز سازند جواب اذا اینست که جزا بپاداش خواهد داد **ان ربهم بهم** پروردگار

که آخر بکار ایشان **یومئذ** آن روز **لخبیر** داناست و بر جزا دادن تواناست

قارعه

سورة القارعة مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم **القارعة** روز کوبنده
ما القارعة چیست کوبنده **وما ادراک** و چه چیز ترا دانا کرد ای محمد **ما القارعة** چیست کوبنده مراد
روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول و هیبت **یوم یکون الناس** روزیکه باشند مردمان از شدت تحیر
کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده یا چون ملخهای ریخته که بهم بر میآیند و پایمال و پریشان حالی
وتکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز **کالعهن** مانند پشم رنگین **المنفوش** زده شده بکمان
حلاجی یعنی کوهها در تفرق اجزا و نظایر آن در هوا مشابه پشم رنگین زده باشند چه رنگ مر پشم را مشکند
و در روز متفرق و منتشر گردد **فاما من ثقلت** پس اما دران روز هر که گران باشد **موازینه**
ترازوهای علمها او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود **فهو** پس او **فی عیشة** در زندگانی باشد
پسندیده **واما من خفت** و اما آنکه سبک بود **موازینه** ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح است سیئات
او **فامه** پس جای او **هاویة** هاویه و آن درکه باشد زیر همه درکها **وما ادراک** و چه دانا کرد ترا که
چیست هاویه **نار حامیة** آتشی بغایت رسیده در سوزش

تکاثر

سورة التکاثر مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر
کردند بکثرت قبیله و مردم عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیاری مردم ما در جاهلیت کشته شده
ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون بر این نوع شمرده شد قوم بنی سهم بیشتر آمدند به خوانده واده و حق سبحانه این
سوره فرستاد که **الهاکم التکاثر** مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم **حتی زرتم المقابر**
تا وقتی که آمدید بگورستانها و مردگان را شماره کردید و گفته اند که معنی آیه آنست که مشغول شدید بتکاثر
اموال و اولاد و مستغرق امور معیشت گشتید تا آنگاه که مردید و آمدید بمقابر **کلا** نه چنین باید که همت
عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت غافل گردد که اجل ناگاه بوی فرود آید و غفلت سود ندارد **نظم**
رفتنی که اجل کند شبیخون ❁ الته بباید از جهان رفت ❁ کر دل نبود اسیر دنیا ❁ آسان ز چه آیجهان توان رفت **سوف**
تعلمون حقا که زود بدانید خطای ظن خود را بوقت نشور **ثم کلا سوف تعلمون** پس حقا
که زود بدانید تکرار برای تاکید است **کلا** نه چنان باید که بزنند و بمرده مباهات کنید **لو تعلمون** اگر بدانید
که چه در پیش دارید **علم الیقین** دانستنی محقق که هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت
لترون الجحیم بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول النشور و فتی که ... **ثم لترونها** پس هر آینه
بخواهید دید آن را **عین الیقین** دیدنی بچشم و ... وقتی که بعد در آید **ثم لتسئلن** پس هر آینه پرسیده شوید
یومئذ آن روز بوقت محاسبه **عن النعیم** از نعمتها که بدان مشغول شدید از عبادت یا خطاب مخصوص است
بهر که در دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند که خطاب کفار است و اصح آنست که اعم است از آنچه هم کسی را از [illegible]

عصر

همزه

ویل لکل همزه

نعمتی که داشتند سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کردند بآب سرد و رطب یا سایه خانه یا لذت نوم
یا اعتدال الخلق یا السلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ جهت در حدیث آمده که دو نعمت
که اکثر مردمان در آن مغبون‌اند و قدر آن نمی‌شناسند صحت و فراغ و در عین المعانی آورده که نعیم محبت صلی الله
علیه و آله و سلم است و الدعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید **بیت** جز نعمت بزرگ اتباع پیغمبر تقلید
سلوک داری این نعمتست بزرگ بعین

سورة العصر مکیة ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم آورده‌اند که ابو الاشدین به صدیق رضی الله عنه گفت زیان کردی ای
ابا بکر که دین پدران بگذاشتی و عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار باشد آنکه سخن خدا و
رسول را شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه
موافقت صدیق را این سورت فرستاد که **والعصر** سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتمل است بر عجایب
بسیار یا بنماز عصر یا بعصر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم **ان الانسان**
بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان **لفی خسر** هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطالب
ناپایدار **بیت** عمر بر جهل تفرقه بر هم زده است که بس زیان کی و مر ترا اندر سود ه بس همه سرکان را
ضایع کنندگان عمر در زیان کاری‌اند **الا الذین آمنوا** مگر آنانکه گرویدند **و عملوا الصالحات** و کردند کارهای
پسندیده که **و تواصوا** و وصیت کرده‌اند یکدیگر را **بالحق** براستی و درستی که اقامت بر طریق حق یا
بقول صحیح که قرآنست **و تواصوا بالصبر** و وصیت کردند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند
لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل و آمنوا ایمای میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق
و تواصوا بالحق بخیریت از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حکایتست از سیرت مرتضی علی رضوان الله
علیهم اجمعین

سورة الهمزة مکیة تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
آورده‌اند که اخنس بن شریق پس رسول صلی الله علیه و سلم می‌گفت در حضور و ولید و ولید بحضور عیب خواهم
می‌کرد حق سبحانه در وی ایشان فرستاد که **ویل** وای بر هر عیب کننده **لمزة** غیبت کننده را که طعنه
زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده **الذی جمع** آنکس که گرد کرد **مالا** مالی را **و عدده** و شمرد آن را
یا شمرد آن را نگاه داشت **یحسب ان ماله** می‌پندارد آنکه مال جمع کرده **اخلده** او را جاوید خواهد ساخت
دروغ گوید **کلا** نه چنانست که او می‌پندارد **لینبذن** هر آینه انداخته شود **فی الحطمة** در حطمه و آن نام
درکه ایست که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد **و ما ادراک** و چه چیز دانا گردانید ترا که **ما
الحطمة** چیست حطمه **نار الله الموقدة** آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای او را برافروخته و هر چه حق
افروزد دیگری نتواند که آن را فرو نشاند **التی تطلع** آن آتشی که برآید و غالب شود **علی الافئدة** بر دلها و
بیان آن در آیه تخصیص این آتش بدلها کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقاید فاسده و ناشایسته

فیل

انها بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن **علیهم** بر کافران **موصدة** فرو بسته شده است **فی عمد ممددة** بستونها
دارد یعنی در آن درکه در بسته‌اند و ستونها بر آن زده و محکم ساخته هر کس تواند گشاد و این اشارت بعذاب خلود
ایشانست در دوزخ صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتش محبت حسین منصور بود
که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن مان در تمام سوخته شد ناگاه شوری از غیر حمله انا الحق بیرون
جست و در آن سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش با خبر دهد **بیت** ای شمع بیا تا من و تو زار بگریم
کاحوال دل سوخته هم سوخته داند ه

سورة الفیل خمس آیات مکیات

بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر بنقل ثقات معتبر مذکورست که ابرهه صباح از قبل نجاشی رحمه الله
والی یمن بود در موسم حج دید که مردم از اطراف و جوانب متوجه مکه میشدند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت
خانه کعبه است عرق حسدش در حرکت آمد داعیه کرد که در مقابل آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان
منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسایی ساخت قلیس نام و در و دیوار آن را بزر و جواهر مرصع
گردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگر چه بر قریش شاق بود ناگزیر
خاموش داشتند یکی از بنی کنانه بعزم آن خانه مشغول شد رخت مجاورت یافت و شب آن بیت محدث را ملوث
آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه از این حال
متاثر گشته لشکری جمع کرد و افیالان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد پیل محمود را که
عظیم جثه مشابه کوه پاره بود **بیت** بهیکل قوی راست چون کوه قاف ه چو شیر عرین چابک اندر مصاف
با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمد و مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از
اول روز لشکر بر نشاند و پیلان را برانگیخت روی بمکه نهاده پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه
لشکرگاه شد هر چند پیلبانان کوشیدند که روی بجانب شهر کند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت امر او از
خانه پیش نیز فتند ابرهه درین حال فرو ماند و جماعت قریش از بالای جبال نظر میکاشتند که آیا حال بچه
منوال گردد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه پا گرد نهاده سبز پیش آمدند و جمله آورده بر
لشکر سنگ باران کردند و یک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال **الم تر کیف** آیا ندانستی که چگونه
فعل ربک کرد پروردگار تو **باصحاب الفیل** بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او **الم یجعل** آیا نساخت
و نیفگند **کیدهم** مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند **فی تضلیل** در تباهی و بطلان **و ارسل** و فرستاد
علیهم بر ایشان از طرف ساحل دریای هند **طیرا** مرغان **ابابیل** گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارها
ایشان چون منقارها مرغ و پنجهای ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سنگ
بردند با منقارها زدند **ترمیهم** می‌افگندند آن لشکر را **بحجارة من سجیل** بسنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ
شده **فجعلهم** پس ساخت خدای ایشان را از آن سنگ **کعصف** چون برگ کاه **ماکول** خورده شده یعنی

یعنی خونی دران افتاده و نابود کرده کنایتست از استیصال ایشان آورده‌اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی
در منقار و دو در چنگال و بر هر عضو از بدن کافری که زدندی از دیگر جانب بیرون رفتی و بر هر سنگ نام
یکی از آن سنگ‌داران که بآن هلاک خواستند شد نوشته بود ابرهه تنها بیمن بیرون رفت خود را پیش نجاشی انداخت
و آنکه تا حبشه هر مرغی که آن سنگ که بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک وی بر فرق وی در منقار داشت ملازم وی
بود و در بارگاه نجاشی بالای ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال عرض رسانید نجاشی از روی تعجب
پرسید که چگونه مرغان بودند که چنین عبارت از هلاک ساختند ابرهه را دران حال نظر بران مرغ افتاد
گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سر وی افکند و هم در نظر نجاشی هلاک
شد و ازین صورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل نجاشی منقش گشت **بیت** نوشته خامهٔ تقدیر بر جبین دهر ٭
خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار ٭

سورة القريش اربع آيات مكية

بسم الله الرحمن الرحيم امام زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و
تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است
و هر کس از عرب که لقب او بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی علماء انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است
که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت بمانید و تعجب نمایید
لایلاف قریش برای پیوستن قریش بیکدیگر **ایلافهم** پیوستن ایشان **رحلة الشتاء** در سفر زمستان **والصیف**
و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را و این عمل عجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده‌ام و ایشان
از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده‌اند **فلیعبدوا** پس باید که بپرستند **رب هذا البیت** خداوند این خانه
معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست **الذی اطعمهم** آن خداوندی که طعام داد ایشان را بیرون [illegible] و خلاص
کرد **من جوع** از گرسنگی **وآمنهم** و ایمن کرد ایشان را بجهت ابراهیم حرم **من خوف** از ترس آنها که در حوالی مکه دیگران
را میکشتند و غارت میکنند

سورة الماعون مكية سبع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم مفسران بر آنند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافرانست و نصف اخیر در بارهٔ منافقان
آورده‌اند که ابوجهل بتکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعام و کسوه از مال خود بزدی
و برانکی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که **ارایت** آیا دیدی تو و دانستی **الذی یکذب**
آنکس را که تکذیب میکند **بالدین** بروز جزا و بعث و حساب یعنی ابوجهل **فذلک الذی** پس او آنکس است که [illegible]
یدع الیتیم دفع میکند یتیم را و میراند و گفته‌اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از وی
نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میراند یتیم را **ولا یحض** و تحریص نمیکند و ترغیب نمی‌نماید
اهل خود را **علی طعام المسکین** بر طعام دادن درویش محتاج یعنی از خود نمیدهد و کسی را هم بدان ترغیب نکند از
احسان منع میکند **نظم** چون نه کریم سفله بود بر کران ٭ منع کند از کرم دیگران ٭ سفله نخواهد که کریم با کرام ٭

خس نکرد او دگری را بجام ٭ پس در شان منافقان میگوید **فویل** پس سختی عذاب **للمصلین** برای نمازگزارانست
و ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او **الذین هم** آنانکه ایشان **عن صلاتهم** از نماز خود **ساهون** بیخبرانند و غفلت ورزند که
یعنی از آن حساب نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت برای نماز نایستند و چون صحبت
دست دهد شرایط و آداب نگاه ندارند **بیت** کلید در دوزخ است آن نماز ٭ که در چشم مردم گذاری دراز **الذین هم یراءون**
آنانکه ایشان ریا میکنند یعنی کردار خود را بنمایند تا ثنای مردم **ویمنعون الماعون** و باز میدارند زکوة را [illegible]
و گفته‌اند ماعون متاع خانه است که مردم از یکدیگر بعاریت گیرند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و غیر آن است
مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الكوثر ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات
کرد و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش
در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکردی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی
ابتر گفتندی یعنی از و عقب نخواهد ماند و دران زمان پسر آنحضرت که طاهر نام که از خدیجه داشت در گذشته
بود چون این خبر بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید ملال بسیار کشید اندوهناک شد حق سبحانه برای تسلی
دل آنحضرت و تسکین خاطر مبارکش فرستاد که **انا اعطیناک الکوثر** بسیاری این لفظ فوعل است از کثرت
یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزندان بسیار و علم و عمل بسیار در معالم آورده که بسیاری امت و گفته‌اند که
ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت
و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جویی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که
این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده و در معالم التنزیل آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که کوثر جوییست در بهشت کنارهای آن از زر است و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی‌تر از
مشک و سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد
هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت شهود و وحدت در عین کثرت
و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصهٔ
حضرت رسالت و اولیای امت اوست **فصل** پس نماز گذار **لربک** برای پروردگار خود و خالص از برای رضای او **وانحر**
و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و گفته
قلاده است از سینه و گفته‌اند نماز عید است و قربان کردن **ان شانئک** بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص
ابن وایل **هو الابتر** اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و صیت اشتهار
و آثار فضل بیشمار تا قیامت باقی خواهد بود **بیت** اگر افتد [illegible] ٭ خصم سیاه روی تو باشد بی نسل ٭

سورة الكافرون مكية ست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قریش

ماعون

کوثر

کافرون

گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن [illegible] ابن عباس رضی الله عنهما پیغام فرستادند که محمد
بگو که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بآنحضرت رسید
مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورده که قُلْ بگو يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ای کافران مراد ازها آن
جماعت‌اند که مذکور شدند و خدای تعالی میدانسته که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگوی لَا أَعْبُدُ
نخواهم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آنچه شما میپرستید وَلَا أَنْتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در حال مَا أَعْبُدُ
آنرا که من میپرستم وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نیستم من پرستنده در حال مَا عَبَدْتُمْ آنچه شما پرستش میکنید وَلَا أَنْتُمْ و نباشید
عَابِدُونَ پرستندگان در استقبال مَا أَعْبُدُ آنرا که من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ مر شما راست دین شما
که بر آن اید و نخواهید گذاشت یعنی شما راست جزای کردار شما وَلِيَ دِينِ و مراست پاداش اعمال من و این بعض علما
گویند هست و این آیه بآیه سیف منسوخ شد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان
صعبتر و سختر از این سوره زیرا که توحید محض است و خواندن او برابر ثواب ربعی از قرآن باشد سورة النصر
مدنیة ثلث آیات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ چون بیاید
نَصْرُ اللَّهِ یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا وَالْفَتْحُ و فتح مکه و فتح سایر بلاد است ترا وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ و ببینی
مردمان را که در می‌آیند فِي دِينِ اللَّهِ در دین خدای که اسلام است أَفْوَاجًا گروه گروه در سال نزول این سوره
تا بنی عبود بود چون بنی اسد و فزاره و بنی البکا و بنی الهلال و بنی [illegible] و تجیب و غیر ایشان از آنجا و اطراف بحضرت
آنحضرت آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ پس تسبیح کن خدای را تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش
پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره دیدم پیغمبر را صلی
الله علیه و سلم که اکثر الاوقات میگفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن بامر خدای وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش
طلب از او یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که خدای هست تَوَّابًا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره بعد از فتح مکه بود و در
سوره خبر وفات رسول است صلی الله علیه و سلم در وقتی که نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم برخواند عباس رضی الله عنه
بگریست و چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی گفت خبر دادند ترا از وفات تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی
و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از نزول این سوره دو سال دیگر بزیست و در کشاف آورده که چون این سوره
فرود آمد رسول خدای صلی الله علیه و سلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید گفت ای فاطمه خبر وفات من داده اند بیت
نامه رسید از آن جهان بهر رحلت بدم ○ عزم رجوع میکنیم رخت بچرخ میبریم ○ فاطمه بگریست آنحضرت فرمود که مگری که
تو اول کسی باشی از اهل بیت که بمن رسی سورة تبت مکیة خمس آیات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه
صفا بر آمد و ندا کرد که یا صباحاه و همه قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم که از دامن این کوه

جمع آمده اند برای امید آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت برکشایند مرا تصدیق کنید بلی گفتند
چرا نکنیم و تو پیش ما متهم نشده بدروغ حضرت فرمود انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت
هلاک باد ترا ما را برای این خواندی و در روایتی هست که بر دو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت افکند در همان حال
حق سبحانه آیه فرستاد که تَبَّتْ هلاک و نابود باد يَدَا أَبِي لَهَبٍ هر دو دست ابو لهب که سنگ برداشته بود
که بر حبیب من زند ابو لهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه معادات او با حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم بود و نفرین واقع شد و بعضی معنی برین وجه گفته اند که ناچیز باد در دنیا و آخرت او وَتَبَّ و هلاک شد و ناچیز
گشت خبر است بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق است مال
و فرزند را فدا کنم و خلاص یابم در رد قول او این آیه آمد که مَا أَغْنَى دفع نکرد از او خاصیت این نفرین را مَالُهُ خواسته
او وَمَا كَسَبَ و آنچه کسب کرد یعنی فرزندان او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارات و منافع معاملات
سَيَصْلَى زود باشد که در آید نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ
و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارنده هیمه و کشنده هیزم
و آن چنان بود که ام جمیل در همسایگی حضرت رسالت پناه خانه داشت روزها بشبها خار و خس از خانه
جمع کردی و بشب آوردی و براه رسول صلی الله علیه و سلم بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پای او رود خلد
و آنحضرت که از خانه بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه همسایگی است که با من میکند
بیت سر بخیلان ره تو خار و ما هم ○ چون گل شکفته بود در گلستان تو ○ و گفته اند هیزم کش عبارت از سخن
چین است که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد نظم میان دو کس جنگ چون آتش است ○ سخن چین بدبخت هیزم
کش است ○ کنند این و آن خوش دگرباره دل ○ وی اندر میان کوربخت و خجل ○ میان دو کس آتش افروختن ○ نه عقل است و خود در میان سوختن
و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معادات حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بار گناه در دوزخ
و گویند بنفس الامر هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم در پشت داشت ماند
شد و ریسمان هیزم در گردن آن بر سر سنگی نهاد تا لحظه بیاساید ملکی پا آورد که پشته هیزم را از سنگ در گردانید که
در گردن انداخت در گردن او ماند خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد که فِي جِيدِهَا در گردن او حَبْلٌ
مِنْ مَسَدٍ ریسمانی از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود و گویند مراد سلسله آهنین دوزخ است که روز قیامت در
گردن او بسته بدوزخ کشند سورة الاخلاص مکیة ثلث آیات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قریش گفتند ای محمد وصف کن آن خدای را که ما را بپرستش او دعوت میکنی و ...
آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در تورات وصف او بیان کرده
بگوی چیز است و چه [illegible] آنها که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قُلْ
بگوی ای محمد آنکس که از وی میپرسید هُوَ اللَّهُ اوست خدای أَحَدٌ یگانه منزه از ذات و منفرد بصفات اللَّهُ الصَّمَدُ

[illegible] ... الامام علی بن موسی الرضا رضوان الله علیهما نقل کرده [illegible]

[illegible] کالشیء روی هر اندیشه برست • خود را بشت ازین اندیشه بشکست •

[illegible] ولم یکن له کفوا احد ونیست ونبود [illegible]

[illegible]

ابن سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت

سورة الفلق مکیة خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که [illegible] بود رسالت صلی الله علیه وسلم مشغول بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسود لعین را چنان خط سوخت • [illegible]

سورة الناس مکیة خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ گو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود انسان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس نهان شونده [illegible] شیطان آنست که چون بنده خدای را یاد کند بگریزد و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الذی یوسوس که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان [illegible] الجن والانس در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر نیست مراد باول اطفال [illegible]

[illegible]

حرف دیگر آراسته شده است مؤید این قول است آنکه در معوذه ثانیه که سوره قرآن بدو منتهی میشود پنج بار
لفظ الناس تکرار یافته و در بیع عدد اسرار بی نهایت مندرجست و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر ثبت
تحریر یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سری عزیز است چه این
هر دو حرف چون بهم پیوسته شود بس گویند بسک ای حسبک یعنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناك
من الدنیوی و دین و در اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم
سنائی قدس سره اشارت بدین معنی نموده آنجا که فرموده **بیت** اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین ❁
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس ❁ حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا ❁ لیس وراء الله منتهی ❁ له الحمد فی الآخرة
والاولی ❁ والصلوة والسلام علی حبیبه محمد المصطفی ❁ و علی آله مفاتیح اسرار العلی ❁ و اصحابه مصابیح انوار التقی ❁
والسلام علی من اتبع الهدی ❁ بعون عنایت الهی جل و علا و روحانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
تفسیر مواهب علیه بنام نجسته فرجام امیر کبیر عالم کبیر مظهر آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان الموید
بالتوفیق الصمدی والملقب بمقرب الحضرة **قطعه** نظام ملک و دولت علیشیر آنکه از امه ❁ بود خورشید درخشان
از ضمیر مهر تاثیرش ❁ وجود تو از کتاب رحمت آیتی آمد ❁ که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش ❁
جعل الله رایات دولته علی ذوی الدوام منصوبة ❁ و آیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید
و فوز بلدار حسنه لاازال قدرها علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشاد فرموده و ایراد آن در آخر این
اوراق مناسب نمود و هو هذا **نظم** با خامه که این نامه اقبال نوشت ❁ و انجام سخن بایمن الفال نوشت ❁
کفتم مه و روز و سال تاریخ نویس ❁ فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت ❁